

" مُكيف : مرحوم معند المحدَّمِن على بسط عباس فمي دره) م: 31 ماء 31

> شین : ناصرابست ری بدیمندی انتشارات دیل ما

تتعة للمنتهى

تألیف: مرحوم شیخ هیلس قسی
تحقیق: ناصر بانثری بید هندی
جاپ درم: تابستان ۱۳۸۷
نیراز: ۲۰۰۰ نسخه
نیراز: ۲۰۰۰ نسخه
نیراز: ۲۰۰۰ نسخه
نیراز: ۲۰۰۰ نومان
نیست ۲۰۰۰ نومان
شایک: ۲۰ ـ ۲۰ ـ ۲۹۹۰ به ۱۹۶۹ س ۹۷۸
آدرس: لم، خیلیان معلم، میتان روحانه، یلاک ۶۵
مخلوق پستی: ۱۱۵۳ ـ ۲۷۲۳۹۱۳
WWW.Dalilema.com
info@Dalilema.com



مراكق يخش:

۱) قم ، انتهای خیابان صفائید، بعد از کوچه ۲۹، پلاک ۷۵۹ قروشگاه دلیل ما، تلفن ۲۹۳۷-۱۱ ۱۷۳۷-۱۰ مرد ۲۷۳۷-۱۰ میداد ۲) شهران ، خیبابان انسقلاب، خیبابان فخروازی ، پهلاک ۲۲، فروشگاه دلیل ما ، تبلفن ۶۳۴۶۴۱۴۱ کا شهراکیبان، ۲) مشسجه ، بهسهار راه شسمهاه ، فیسلع شسمالی بساخ شیادری ، کسوچه شمهید خیوراکیبان، مسجنمع تسجاری گستجینه کستاب ، طبقه اول ، فیروشگاه دلیل سا ، تبلفن ۵- ۲۲۲۷۱۲۲

قسى، عباس، ١٢٥٤ _ ١٢٨٩ - ١٢٦٩

تُتمة المنتهى / تأليف عباس قسى ؛ تحقيق ناصر باقرى بيد عندى. . قم: دليل ما، ١٣٨١. ٨٤٩ ص .

ISBN 978 - 964 - 7990 - 03 - 5

فهرستخويسي ير أسلس الطلاعات فيها.

چاپ دوم: ۱۲۸۷.

أ. وحسهارده مسمصوم - مسركافشتنامه ٢. السنة السناعشر - مسركافشتنامه ٣. اسسلام - تساويخ.
 القد باقرى بيد هندى، فاصر ١٩٣٧ - ، مصمح ب. عنوان. ج عنوان منهى الأمال.

39Y / 50

BP ++/ 31 + 4+40

كتابخاته ملى أبران

twork-thy



فهرست مطالب

مقدَّمه قرزند مؤلَّف (قده) ٢١٣٩
مَقَدُمةُ مَرُلُف (ره)
ذكر خلافت اين بكر بن ابي قُحاقه
ذكر خلافت ممرين الخطاب مستسميسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسي
[وفيات معاصرات او] ٢١٥٨
ذكر خلافت عثمان بن عفّان و مقتل او
در ذكر خلافت اميرالمؤمنين على بن أبي طالب على
ڏکر مجملي او جنگ جمل لاء جنگ جمل علي الله الله الله الله ١٩٥٧
ذكر مجملي از واقعة صغّين و شهادت حمّار و فيره
ذكر مختصري از جنگ نهروان ٢١٨٦
ذكر شهادت محمد بن اين بكر و مالك اشتر
شهادت حضرت أميرالمؤمنين قالله مسمسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسس
ذكر خلافت امام حسن مجتبى الله ١٦٩٢
ذكر إمارت و خلافت معاوية بن ابي سفيان و مختصري از حال والدين او ١٠٠٠ ٢١٩٥
(ارلیات معاریه ۲۳۱۱
ذكر امارت و صلطنت يزيد بن معاويه و نختصري از شنايع أحمال او مسسم ٢٢١٦
ذكر واقعة خُرُه و إحراق بيت ٢٢١٨
[تأخت و تاز یه کمیه] [تاخت و تاز یه کمیه



****	تلييل و تسجيل
	دْكُر خَلافت معاوية بن يزيد بن معاوية و عبدالله بن زبير
TTTY	إعبدالله بن زبير و خلافت او]
	ذكر دولت مروان بن الحكم
	ذكر ملطنت مبدالملك بن مروان، ومقتل مختار، و مصعب و حبدالله البَثَيْزير
7707	ا تهضت تؤابين إ
7707	اكشته شدن ابن زياد]
	ا نسب این زیاد است
	ا قتل این زمیر]
	احجاج خونآشام المستناسين المستناسين المستناسين
TTVP	ذكر سلطنت وليد بن مبدالملك بن مروان
rtai	ذكر خلاقت سليمان بن عبدالملك بن مروان
	ذكر خلافت عمر بن حيدالعزيز بن مروان
TTAS	ذكر خلافت يزيد بن هيدالملك بن مروان
***	ذكر سلطنت هشام بن حبدالملك بن مروان
	(حـن بحری)
1711	شهادت زيد بن على بن الحسين ﷺ الله المسادت تربد بن على بن الحسين الله المسادت
27.9	ذكر دولت وليد بن يزيد بن صغالملك بن مروان
	مقتل يحيى بن زيد بن على إن الحسين عليه
1714	ذكر خلافت يزيد و ابراهيم بسران وليد بن عبدالملك بن مروان
YTIA	[کمیت میں۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔
YYYY	ذكر سلطتت مروان بن محمّد بن مروان بن الحكم
***	ذکر فلفاء بلیعباس و نوادر ایام و صیرت ایشان و مفتصری از مقاتل فالپیپن و
TYTT	در بيان خلافت أيوالعباس الشفاح



177	ذكر خلافت ابي جعفر عبدالله المنصور و وقايع أيام أو و
	[وقات آبان بن تقلب مسمسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسس
ימידו	ا همرو بن هيد ا
	[ابن مققع]
	(افعلی)
	[این ایی لِلی]
	[عیسی بن مسرتققی]
	البن جريح !
	[ابوحمزة ثمالی] - المنتان المن
	ا مقاتل).
	[زرلة بن أمين
	ا محمَّد بن مسلم ا ا
1797	[أضحاب اجماع] [ولمحاب المحاب المحا
	و كر شهادت عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابي طالب عليه و مقتل
YTAO	ذُكر مقتل محمّد بن عيدالله بن الحسن علل ملقّب به نفس زكيّه
779.	ذكر مقتل ابراهيم بن عبدالله بن حسن بن الحسن عليم معروف به قتيل باتحدّري
	[ابر حثیفه] ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
	[محمّد بن اسحاق]
	(ممن بن زائله]
****	ذكر ايام خلافت مهدي حيامي محمد بن عيدالله المتصور المستسادين
	[سفیان لوری]
	[ابراهیم ادهم] بسیروسی در استان است
TFIV	ذكر احوال عيسى بن زيد بن على بن الحسين الله
	العام الدور الماع وأقويه والعاد الماع والماع



7179	(خلیل بن احمد)
YFY1	ذكر خلافت هارون الرشيد بن محمّد بن المنصور و وقايع ايام
	ا ملی بن یقطین] املی بن یقطین]
TFT	ا مید حبیری]مسبب استان
7717	إشهادت عدمای از طالیین [اشهادت عدمای
TTT9	ذکر قتل جعفر پرمکی و انقضاه دولت برامکه
TFOV	ذكر خلافت ابوموسي محمد الأمين بن هارون وكيفيت قتل او
749T H	ذكر خلافت ابوالعباس عبدالله بن هارون ملقب به مأمون
YTYY	ذكر خروج أيوالسرايا ومقتل بعضى طالبين درايام مأمون
YYYY	ذكر خروج محمد بن الامام جمفر صادق الله و مآل كار او
****	[معروف گرخی]
744Y	[حضرت فاطبة معصومه على]
1445	[فضل بن سهل]
Y797	ا این کلبی]۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔
7790	[شافعی]
Y744	[شهمه المساد ا
YA-A	[ابن ابی همیر) سست سیست سیست
TO-A	ذكر خلافت ابواسحاق ابراهيم المعتصم و وقايع ايام او
7011	ذكر أسيري أبوجعفر محمد بن قاسم الحسيني العلوي
7071	[أبوالهذيل]مدارمدارمدار مستدار مستد
YOYF	ذكر خلافت ابوجعفر هارون الوالق
	ذكر ايام دولت جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوكل
	ادميل]
H A KIN	ذك خلافت متعمد بالله و مسئلان سوف عدكا



YOTA	ذكر خلاقت مستعين بالله احمد بن محمّد بن معتصم
	دُكُر خَلاقت معتزياتُه بن متوكل
	ذكر أيام خلافت مهندي بالله
	ذكر ايام خلافت معتمله على الله
	ذكر ايام خلافت معتضد بالله احمد بن طلحه
	ذُكر ايام خلافت مكتفى بالله على بن المعتضد
	ذكر ايام خلافت جعفر بن احمد المقتشر بالله
	ذكر خلافت محمَّد بن احمد القاهر بالله
	ذكر أيام خلافت محمّد بن جعفر الراضي بالله
	ذكر أيام خلاقت أبراهيم بن المقتدر المتقى بالله
	صورت توقيع شريف
	[سفرای نور] سیسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسسس
	ذكر ايام خلافت حيدالله بن على المستكفى بالله
	ذكر ايام خلافت مطيع لله فضل بن جعفر
	ذکر صلطنت و دولت دیالمه دکر صلطنت و دولت دیالمه
	ذكر ايام خلافت عبدالكريم بن المطيع الطايع لله
	ذكر ايام خلافت ابوالعباس احمد القادر بالله
	اسيد رضي 🕏 السيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسيسي
	ذكر ايام خلاقت عبدالله بن القادر القائم بأمرالك
	امهيار ديلمي إسمسسسسسسسسسس
79VA	[اپو علی مینا]
TFVA	(ميد مرتضي 🕸)
	[مسلاطين صفويه] ــــــــــــــــــــــــــــــــــــ
75A9	ذكر خلافت عبدالله بن القائم المقتدى بأمراك



ذكر ايام خلافت احمد بن المقتدى المستظهر بالله	
ذكر خلاقت قضل بن المستظهر [بالله المسترشد بالله	
ذكر ايام خلافت راشد يالله بالله على المسابق المس	
ذكر أيام خلاقت أبوعبشالله محمد المقتض لأموالله	
ذكر ايام خلاقت يومف بن محمّد المستنجد بالله	
ذكر أيام خلافت مستضى، بتوراث بالمستسمد المستسمد المستسمد ٢٧١٣	
ذكر أيام خلاقت احمد بن المستغمىء الناصر لديناك	
ذكر إيام خلافت محمّد بن الناصر الظاهر بأمراطه ٢٧٢٨	
ذكر ايام خلافت مستنصر بالله المستنصر بالمستنصر بالمستن بالمستنصر بالمستنصر بالمستنصر بالمستنصر بالمستنصر بالم	
دُكر خلافت مستعصم بالله و زوال دولت يئي هيّاس	
تاب طبقات غلقا و اصماب المه و علماء و شعراء	15
وقايع المأة الاولى منهم المسابق المائة الاولى منهم المسابق المسابق المائة الاولى منهم المسابق	
وقايع المأة الثانية ٢٧٩٥	
رقايع المأة الخالفة عبد المناسبة المناس	
وقايع المأة الرابعة	
رقايع المأة الخامسة	
رقايع المأة السادسة	
وقايع المأةالسابعة	
وقايع المأة الثامنة	
وقايع المأة التاسعة	
رقايع المأة العاشرة ٢٧٧٨	
رقايع المأة الحادي عشر المسادي عشر المسادية	
وقايع المأة الثانية عشر ٢٧٩٢	
وقايع المأة الثالثة عشر سيسبب سيسبب المستحد المستحد المستحد المستحدد المستح	



學工學

عقدها کتاب به قام حدرت حبرة الاسلام والمسلمین حاج میرزا علی محدثراده (ره)

یکی از کست بسیار مفید و معتبر، که تاکنون کمتر به ریور طبع آراسته گردیده ،

کتاب تنمهٔ المنتهی است که به قلم حصرت ثفة المحدثین مرحوم آمای حاج شیخ

عباس قمی درصوال الله عدیه و والد بورگوارم ، که هم از جهت اهمیت موضوع ، که

تاریخ حلعاد و ورزاه و علماد و معاصر ایشان باشد و هم از جهت اتمان و اعتبار در
میان کتب عارسی بی نظیر و بی مثل است ، محصوصاً نگارندهٔ آن مردی منتبع و
محقق و به دوق بوده و مطالب آن را از مواضع کثیرهٔ معتبره جمع آوری معوده و در
مهایت احکام و تنمان با رحییت اختصار ، موامن دوق عموم نگاشته ، البته

حواندگان دانشمند پس از مطالعه و دعت تصدیق حوامند بمود

ی کتاب به آن که در حال احتصار است لکی محتوی بر مطالب بسیار صودمد، و حکایاب بسیار حداب و داستانهای دل پدیر است که می توان گفت خوانده همین که به قرائت قسمی از آن شروع کرد، چندان معتون و مسخر قدم بویسندهٔ آن می گردد که به احتیار فنواند رشتهٔ مطالعه را قطع سمید، و چنان در قرائت ایس نگارش پرخوردار گشته، از خود بی خود می سود، گذشته از آن که از صوف وقت خافل [می شود که]پس از سمام مطالعه بر کو ناهی کتاب و بادر بودن امثال آن در بین خوب دارسی باست می خورد البنه بی جهت محصوص نگارش های دانشمندانی است که خود را راستگو و صحیح الفون و بی عرص در جامعه معرفی می کند

مؤلف این کتاب نظر کلی او به کنت صحیحه مختیره بنوده ، بنه حصوص بنه کتابهای نقل سنّت و حماعت مانید اسد الغایه ، و تاریخ طیری ، و کامل این اثیر ، و



باهى تواريخ معتبرة منقمه است

مؤلف کتاب مرحوم ثمه المحدثين محدث فمي، نولدش در هم سبة ۱۲۹۴ هجري بوده والدطفونيت و جواني ا در فم گدرانيده و هنوان دبيه رامطايق معمول آن رمان لحصيل و مكميل نموده تا آن كه در من هنجده سالگي به نجف اثير ف مشرف گرديد

ر آنجایی که بیشر به احادیث مرویه که همه مورث اهر بیب عصمت و طهارت است علاقه سد بود که بری طهارت است علاقه سد بوده و رسم دیرین برگان و دانشمندان چنین بود که بری دراگرفتن علم حدیث و استفاده از مشایخ و اسانید به سمره می کردند و رسحها می بردند ، لهد حدمت و للمد حضرت حدم المحدلین و هم الاسلام و المسلمین آقای حاج میررا حسین بوری در حمه الله درا احیار بمود و مدنی را هم در نود آن دانشمند بررگ به کسب علم و استفاده برداخت

چمانچه حود مؤلف در کتاب هوالد افرهویه که در براحم عدماء امامیه است اکه به حواست حده و توفیق الهی در آتیهٔ بردیکی در دسترس حواسدگال گذشته خواهد گردید) در بر چمه استادش مرحوم محدث بوری می گارد که من همیشه اوقاب ملارم استاد خود بودم ، منفر و حصر شبهه و روزها از او استفادهٔ وافتری ممودم نا آن که عمرش به پدیان رسید و ایشان صورت اجازه که از استاد خود دارید بر اغلب کتب مؤلفه خود مرقوم داشته اند

و پس از مدتی اقامت در مجع اشرف بر اثر عاوضه مزاجی و ضیق النفسی راکه مبتلا شده و این عدت تا پایان ابدگانی با او بود، به هم مراجعت بمود و در مولد و هوطی اصلی خود فامت فرمود و چندین کتاب در طور مدت اقامنتو در قم نألیف بموده

تا آن که در منبهٔ ۱۳۳۲ به واسطه گرفتاری ها و انتلاکات داخیی به مشهد مقدس رصوی مهاجرت بمود ، و آن آسنان معدس را موطن خود فرار داد ، و منجاور آن شهرسنان علم و فصیف گردید ، و از برکات مجاورت آن استانهٔ مقدسه کتب بسیار



مفیده تألیف و تصنیف معود ، و در اوقات فراغت به حصوص ایم اقامهٔ عرا مردم را به موعظهٔ شیرین و معجبان سودمند مستهد می نمود ، که الحق سنخنانش آثار دیگری داشت و حدابینی بمام که قلوب ر به خود جذب می نمود ، و احلاق و رهد و نقوی و پاکی او که بدون میالعه هر یک راهنما و دایل جمیعت بود که می توان گفت که در عصر خود نمونهای از پیشسیان و بروگان بود در طول رسگانی در پیری و جوانی جر رشته حقهوستی راهی بیمود و در انجام وظایف خود آنی کوناهی نکرد حوش به احوال جمعیتی که وظایف خود ر بدانند و موقع عنمان کوناهی نکرد حوش به احوال جمعیتی که وظایف خود ر بدانند و موقع عنمان کوناهی

در سال هوار و منبصد و پنجاه و دو به هرم ریارت حصرت امپرالمؤمنین علاق النیا به بنجت اشرف مشرف شده ، محاور آن آستان مقدس گردید ، و در طول آن مدت که اواخر بدگایی او بود دائماً اشتعال به تألیف داشت و چند کتاب هم نگاشت ت آن که در سنهٔ ۱۳۵۹ آن کسال و بیماری د ثمی و صعف مر جی شدت پید، کرد ، و در شب بیست و سوم دی حجه در نجف اشرف به وحمت بردی واصل ، و از دنیا رحب بریست ، و در صحن مظهر حضرت امیر طیق در یوان منوم آر ایر بهای شرفی بات الفیده جب استادش مرحوم محدث بوری مدفود گردید ، رصوانالله عیده

مؤلفات مرحوم محدث قمى

ما به چند جند از کتب مؤلف که مشهور است اشاره کرده ، و معصل ۱۱ را سه کتاب فوائد افرصویه محول می سازیم

- ١) سميمه البحار و مدينة الحكم و الأثار
 - ٢) مننهي الأمال
 - ٣) مفاليح الجناب
- ٣) هديه الحباب في المعروفين بالكني و لألقاب



٥) أنوار اليهبة

ع) فوائد الرصوية ١٦٠

٧) نعس المهموم

٨) المكنى و الأُلفاب

الى عير دلك ،كه هر كدام در موضوعي بگاشته شده ، و متجاور از هشناد كناب

على محدث راده قمن ۲ ربيم الأون ۱۳۷۳



[مقدّمة مؤلف]

يسم الله الرحين الرحيم

العبداله كلما وقب لها و غسق، و صلى الله على شعته و آله ما لاح لجم و خقق و بعد چنين گويد اين بعدة بي بضاعت و متمسك به ديس احاديث اهليبت وسالت، وعباس بن محمله رصا القمى و . ختم الله لهم بالخسس و الشعاده - كه چون بوقيق الهي شامل حال اين شكسته احوال و گرفتار دام آمادي و آمال گرديد و كتاب شتهي الآمال في مصائب النبي و الآل ر بگاشهم ، گاهي كه رشته كلام منتهي شد به دكر احوال سبط كبر پيعمبر حدا حصوب مام حسن مجبيي شيخ و حواستم محتصري از احوال بني حسن وا دكر كنم ، و معائل بشنان ر شبرح دهم چون مقداري بگاشتم ، ديدم در وضع رساله بيرون شدم ، به حود اند بشيد م كه بيكو باشد رسالة بالاستملال در معائل بني حسن و صاير آل اين طالب بنويسم ، و آن ر به سرله نكمده و نتمه در براي كتاب منتهي الآمال قرار دهم

پس از حق تعالی استعانت جسم ، و این رساله را نگاشیم ، و دامیدم آن را به و نتمهٔ المسهی می وقائع آیام الخله ده ، و عبوان ان را دکر ایام خلماء فرار دادم و مقاتل طالبیس را در ناریخ ایام ایشان به طور احتصار نگاشیم

و به علاوه میر در دکر وقایع ایام خلفاء ، [و] وفیات سمرونی از اصحات اثمه طفاع و عدماء فویمین و مشاهیو و اهیان روزگار و پارهٔ ۱۱ حصائص و نوادر انار یشان را با مختصری از وقایع و اتمانات دیگر که در ایام حلفاء امویّه و عباسیّه واقع شده به طور اتقان و ختصار دکر کردم چه آن که در مطالعه احوال گذشتگان و سیر



در وقايع يام ايشان فوائد بسبار و منافع بيشمار اسب

و كمى لدنك قول اسرائدومس على في وصيته لولده الحس على إلى و إن أم ألى قال عُشَرْتُ عُشر مِنْ قَدْ كان قَبْلي، قَقَدْ نظرتُ في أعمارِهم و فكّر تُ عي أحبارِهم، و شرت في اثارهم حتى عُدْتُ كأحدِهِمُ ابلُ كأنّي بما اسهى إلى من أمورهم قد عُشرتُ مع أرّاِهم إلى آخرهم فقرَ فَتُ صَعودتك مِنْ كدِره، و تُلْعدُ من ضروء (1)

و شبهه میست که سیر در آدار سلف ، باعث عبرت و آگاهی خلف ، و موجب رهد در دنیا و رعبت در احرب می شود نهده حداوند مجدل در کتاب شریف اشاره به حوال و آدار پیشبیان فرموده و امر بموده که نظر در عواقت امر ایشان کنیم و ار ایشان پند و عبرت گیریم ، و در حظب و کلمات امیرانمؤ منین فالا نیز به این مطلب اشاره بسیار شده

اینک ما در افتتاح رسانه به دکر دو حطبه شریعه بیمی و تبرگ خولیم، یس ار ب شروع به معصود کتیم

فال على عابة واقه الجد لا اللّعب، و الحق لا الكدب و ما هو إلا البوت قد أسمح داعيه، و أعجل حاديه، فلا يغرّبُك سواد النّاس من نفسك، فقد رأيت من قد كان قبدك مش جمع المال، و حدر الإقلال و أمن العواقب طول أمل و استبعاد أجل كيف نزل بد النوب فأر عجه عن وطند، و أخذه من مأمنه محمولاً على أعواد الساب، يتعاطى بنه الرّجال الرّجال حملاً على المساك، يتعاطى بنه الرّجال الرّجال حملاً على المساكب، و إمساكاً بالأناس

أما رأيام الدين يأمُلُون يعيداً او يبنون تشيداً او يجمعون كثيراً!. كيف أصبحت بيواتهم هبوراً، واما جمعوا بوراً، واصارت اموالُهُم للواراتين او أرواجهم لقوم آخرين. لاقي حسم يريدون، والا من سيئةٍ يستعتبون!

همن أشعر التكوى قليه برَّر مهده، و فار عمله، فاهتبلوا هيلها، و عمدوا للجنَّة عمده، فانَّ الدب م تُخْلُق لكم دار مقام إلى خُلقت مجاراً لتروّدوا منها الأعمال إلى دار القرور،

بهجالبالاغه غامد ۲ حدائق السقائل می شرح عجالبالاغة ج ۲ ص ۴۵۱.

فكوبوا منها عبى أوهار، و قربوه الظهور للزيال ף

و قال الله أيصاً دار بالبلاء محوفة، و بالغدر معروفة، لاتدوم أحرالها، و لا تسلم نرّالها، أحرال مختلفة، و تاراتُ متصرفة، العيش قبها مدموم، و الأمان منها معدوم، و اتّما أهلها ديها أعراض مستهدفة ترميهم بسهامها، و تعليهم يحتايها

و اعدوا عبدالله ، أنكم و ما أنهم قيد من هذه الدّنيا على سبيل من قد مصى قبلكم مكن كان أطول منكم أعداراً . و أعدر دياراً . و أبعد آثاراً أصبحت أصواتهم هامدة و رياحهم راكدة ، و أجسادهم باليدة ، و ديارهم خالية ، و اثارهم عالية قاستبدئوا بالقطور المُشهّدة و النّساري المُشهّدة السلحدة السي قد بُسي بالنّساري المُشهّدة السلحدة السي قد بُسي بالغراب فنازها و شيد بالنّراب باؤها ، فمحده مقد ب و ساكنها مغرب ، بين أهل مخلّق موحشين ، و أهل فراع متشاغين لا يستأنسون بالأوطان ، و لا يتواصلون تواصل الجيران على ما يسهم من قرب الجوار و دنو الدار ، و كيف يكون يسهم تراور و قد طحمهم بكلكله البين ، و أكلتهم الجدل و التّرى ، و كأن قد جزئم إلى ما صاروه إليه ، و أرشهكم ذلك المصجع و شكم ذلك المستودع ، فكيف بكم لو ضاهت بكم الأمور و بعثوت القبور ؟ المصجع و شكم ذلك تبيو كلّ نفس ما أسلف ، و رُدُوا إلى الله مولاهمُ الحقّ و ضلّ عسهم ما كنانوا بغترون بهترون التبير و الله الله تبيو كلّ نفس ما أسلف ، و رُدُوا إلى الله مولاهمُ الحقّ و ضلّ عسهم ما كنانوا بغترون بهترون النبور ؟

فهد، أوان الشروع في الممصود فأقول مستمدًا منالله الرثوف الودود. عمد بعد



۱ _ نهجاليلا قمر خطبه ۲۳۱

المعورة يرسى دند ال

٣_ پېچاپلامه خطيه ۲۲۶

دکر خلافت اسی بعر پر ایی قُحافه

اؤل کسی که بعد از رسول حده ﷺ بباس حلامت بر حود پوشید، عبدالله بن عثمان بن عامر بن کعت بن سعد بن تیم بن مژه بن کعت بن لؤی امعروف به ابویکر بن ابن قحافه بود

و بن در روز دوشنبه بیست و هشتم صعرسان دهم هنجری، و در سنهٔ شش هزار و صد و سی و شش از هیوط آدم ﷺ واقع شد

و یام خلافت او دو سال و چهار ماه الا چند روزی طنون کشید ، و د. شب
سه شبیه ما بین نمار معرب و عشاه ، هشت شب به حراماه خمادی الا عوم مانیده ،
 مال سیرد هم هجری از دنیا برفت او مدت عمر او شعب و سه سال بوده

و مورخ امین و معدمد عدد العربصین علی بن الحسین مسعودی در سبب موت او گفته که یهود رهری در صعام داخل کردند ابوبکر و حاوث بن کلّده از آه یخوردند . حارث از الر رهر کور شد ، و در بوبکو ترکرد به آن که مریض شد و پانرده روز به حالت مرض بود به وفات کرد ، و در حالت حتصار گفت سه کار در دب کردم که کاش به حا بیاورده بودم ، تا آن که میگوید بکی در بن سه چیر آن بود که کاش نعتیش خانه فاطمه میگا بهی کودم دالخ ، (۱

و بالحمله ، حلیمه نشد هیچ کس در حال حیات پدرش ، مگر بوبکرکه پدرش (۲۰) رمده بود در یام او او در رمال حلاف عمر سال سیردهم یا چهاردهم هجری و فات



١ - مروح الذهب ج ٦ ص ٢٢١. ٢٣٠

و ديگر طائع ته كه يدرش مطبع نه است بود و از خلاعت منع شده بود چنانهيه بيايد امولف ره.

کرد، و بود و به سال عمر داشت

و يويكو ر راولاد دكور، عبدالله، و هبدالرحمن و محمد بود

و مادر محمد اسماه بنت عُمیس بود، و محمد را عابد بر نش میگفتند به جهت سک و رهد او ، و تربیت شدهٔ حصرت میرالمؤمین علا بود، و در ایام معاویه بن ابی سمیان معاویه بن حدیج " به امر عمرو بن عاص در فتح مصر او بکشت و حسیش را در پوست لاعی گذاشت و بسوحت (۲)

و ابویکو را از اولاد اناث دو دحتر بوده، یکی عایشه، و دیگر استماء دات النطاقین که مادر عبدالله بن ریبر بوده

و در بام حلافت ابویکو در سدهٔ ۱۲ وفات بافت ارید برادر عمر، و ابو حدیقه، و سالم مولی [ابی] حدیقه، و ثابت بن قیس حقیت انصار، و ابودجانه سماک بن تحرشه، و بوانعاص بن ربیع قرشی روج حصرت ریست دختر رسول حد فلایگاه و در سدهٔ ۱۳ وفات کرد بال بن معید بن العاص اموی

备 卷 卷



المحاجج خرو

٣ ...نگا، كنيد بدالبداية و النهايه ج ٨. ص ك ٢ دار حيا، التراب العربي ايروب

ذكر حلافت عمر بن الخطاب

چونه ابویکم در دنیا رخت پریست ، عصر بن الحظاب حسب وصیب دیویکو پو جای وی نشست و ده سال و شش ماه و چهار شب حلاقت کود

و موافق بوا یخ ، مقتل او در رور چهارشبیه بیست و ششم دی حجهٔ سال بیست و سیم عجری به دست فیرور ، علام معیره بن شعبه معروف به وابولؤلؤه و واقع شد ، و آور در حبب ابویکر دفن کردند و مدب عمر او موافق بود با عمر ایوبکر و عمر و کسی بود که نام خود را امیرالمؤمنین بهاد ، و اوّل کسی که او ر به این نام بر میر دکر کرد ابوموسی اشعری بود

اولاد عمر عبداقه، و حفصه، و عاصم، و فاطمه، و رید، و عبدالوحس، و د حتران دیگر، و عبدالوحس اصغر بوده و پن عبدالرحمن همان است که حمد شراب خوردن بر وی جاری شده و عاصم جد مادری عمر بن عبدالعویر مروانی است

[وفيات معاصران أو]

و در آیام حلافت عمر در میلهٔ ۱۴ وفات کرد ابو عبیده پدر محتان و ابوقحافه پدو آبویکو ، و در همان سال عمر اهر کرد به صلاة تراویح او فتح شام بیر در آن منال شد

ر در سنهٔ ۱۵ وفات کرد عکرمه بی انی جهل، و فصل بن عباس، و حالد بس انولید، و عمره بن ممکنوم اعمی، ۹ ایورید انصاری، و سعد بن عباده



و در سنهٔ ۱۶ فتح هواز و فتح جنولا دست داد. و رضع تاریخ هجری در این سال شد

و هر سنة ۱۷ فتح تستروسوس دست داد

و در سنة ١٨ وفات كرد معاد بن جيل، و ايوعبيدة جر ح

و در همان منال فحط عطیمی شد. و طاعون عثوان در شام رافع شد، که بیست و پنج هزار کس هلاک شد، و از جمله بلال مؤدن رسون خد، ﷺ بوده

رُوي أنَّ بلالاً أبى أن يبايع أبابكر و أنَّ عمر أحد بتلابيبه و قائل له با بلال! هد، جزاء أبي يكر منك أن أعتقلي لله تجييء تبايعه! فقال إن كان أبوبكر أعتقني لله فليدعس أله و إن كان أعتقني لغير ذلك فيها أب ذا و أمّنا ببيعته، فيما كست أبديع من لم يستخلفه رسول الله فالإنتاق و الذي استخلفه يبعته في أعباقه إلى يوم القيامة فقال له عمر الا اباً لك لا تقير مهنا

قار تحل إلى الشام

و توفي بدمشق پياب الصعير او له شعر في فدا المعنى 🗥

و عن (يد ^{(''} روى أبريصير ، عن أحدهما للله أنَّه قال إنَّ بلالأكان عبداً صالحاً فقال لا أَوْذُل لأحدٍ بعد رسول!له للله الله أنَّة لك يومنه حيّ عنى خيرِ الْعمَلِ ^('')

و در سنهٔ ۱۹ رفات کرد آبی بن کعت ، و ریست بنت حجش ، و ایوانهنیشم س اکنیهان ، و آسید بن څصیر ، و پوسفیان بن الحرث بن فیدالمطنب و در این سال در خرم تش بارید ، عمر امر به تصدق کرد. و در بن سال عمر به حج رفت

و در سنة ۲۱ فنح مصر شد بر دست عمر و عاص، و فتح شد اسكندريه

و در سنة ۲۱ وفعه بهاويد واقع شك، و فتح شدير دسب ايوموسي، و فتح دينور



۱ _ تميقت الوسيد الهيهاني حن ۷۷ روشه للسفين، ج ۱۳ د ص ۶۹ منهي|المثال، ودب آلبالبيت(ع). ج ۱ - ص ۱۷۶ ۱۷۷۰ -

٢ ـ علامت التتصاري من لا بعضره أفقيه ضت

٣ . من لايمضر، القنيه، ج ١ من ١٨٢ / ٨٣٧

و همدان واقع شده و سروع شد به فنح ملک عاجم در زمان پردجرد) و هم واقع مند فتح أصفهان - و حسن بصرى و شعبى در -ين سان مثولد سدند

و در سنهٔ ۲۲ واقع شد فتح الرپایجاد ، و در هیجده گفته بد بعد ر فنح همدال و ری و جرحان و فنح فروین و ربجان و فوسس و خراسان و بفخ و عیرها در این سال واقع شد ، واقله العالم





سكر خلافت عثمان بن عفّان و مقتل او

گهی که عمر بن الحطاب در جماح سفر آخرت بود امر خلافت. در میان شنن بفر شوری افکند و مدت بن راسته روز فنواز داد او آن شش قان امیرالسؤمنین علی ﷺ، فئمان و طفحه، و وبیر، سفد، و عیدالرحمن بن عوف بودند

پس از آن که عمر در گدشت، تا سه روز کار حلافت به جهت شوری بأخسر افتاده روز چهارم که غزّهٔ محرّم میان بیست و چهارم هجری بود عثمان فمیصر ا حلاقت را بر بن پوشید و دو رده سال الاکسری مدت حلافت او طون کشیده و در اواحم سال سی و پنجم هجری روز چهارشنبه بعد رحصر، معتل او واقع سد

و بهن شده آن روزی که او دنیا رفت، برد حاول دو او مالش صد و پنجاه هر ر دینار و هراو هو و درهم بوده، و فیمت صباع او فه در واقدی المری و حدین بوده صد هراو دینار به شمار رفته، و اسب سیار و شنر پیشمار او باقی بماند

و در یام او جملهٔ از صحابه به سبب عهدینی او مال در شدند ، ماشد ربیر بن العوام که حابه های قیمتی بنا کرد و بعد از وفاتش پنج ها دیبار و هرال سب و هراز بنده و هوار کنیر و اشیاء دیگر از او به جای بود او ماشد اطبحه که دولتش به مرتبهٔ رسید که عدهٔ عرافش هر روزی هزار دیبار می شده و بعضی بیشش گفته آند او دیگر عبدالرحین بن عوف که صد است و هرار شبر و ده هراز گوسمند داست او بعد از فویش ربع لین مافش مشناد و چهاو عزار بوده او هکد اسعد بن این وفاص ۱





و ريد بي ثابت ۽ و عير ايشان

و هم عثمان به افارت و حویشان خود از سیامیّه مال بسیار بخش کود ۱۳ واقدی روایت کرده که انوجوسی اشعری مال عظیمی از بصره به سنوی عنمان فرستان عثمان نمام آن مان را میان اهر او اولاد خود به کاسه فسمت کرد که ایاد ۱ مگریسس و بگریست (۳

و هم نقل شده که سیصد دیبار به حکم پن این العاص و صد هوار درهم یه
سعید پن العاص تحشید که مردم او را ملامت و طعن کردند. و اشتران صدفه را به
حارث بن الحکم بحشید او حکایات عطایای او به مروان بن الحکم و دامادهای
حود و غیر ایشان معروف است

و ارضاحت السیعات اللی شده که ابعد ارکشان عثمان اسه را و به فولی چهار را از او بماند و از قمن ترکهٔ عثمان هر یک را هشناد و سه هرا الایبار از شار صید و حمّان عثمان در مصر عبدالله بن این سرح ، و در شام امعاویه ، و در بنصره عبدالله بن عامر او در کوفه اوید بن عمیه بن این معیط برادر مادری او بوده

و ولید به کنرب فسی و فحور معروف پوده، و چون در کوفه فسی و فنجور و شرف حمر کردن ولید بر مردم علائیه و ظاهر شد به حدی که با حالت مسی به نماز صبیح به مساوی به ساوی به مساوی به مساوی به مساوی به مسیح به مستجد آمد و چهار رکعت فریعیه صبح را به جا ورد و گفت گر حو هید ریادی کسم و به قولی در نماز سنجد و طولائی به حای آورد و در آن حال گفت اشرب و استقی آن و امثال بن حوکات از و در مباد مردم شایع شد با مردم کوفه به مسیده و فتند و شهادت به شرف حمر و فسل او دادند و عثمان او را طبید و حد یر او بود (۱۲ و صعید بن المعاص را به حای و روانه کود ، چون سعید و اد کوفه شه بالای مبر



^{..} بک شرح نجرید توسیمی می ۱۹۸۳ نجرید الاعتقاد می ۲۵۵ سرح تهجالبلاغه بج ۲ می ۲۹

٣ ـ فک ۽ صوائق جي ١٩٦٤ سيره حدييءَ ج ٣ ۽ ص ٢٧

٣ مفكاء كنيد يه لاسال العبون. ج ٢ من ٢٩٩

٢٥٨ كنيد به تجريد الاعتقاد، ص ٢٥٧ شرح نجريد توشيعي ص ٢٨٥٠.

برفت تا آن که امر کرد مبیر را شبیشو کردند رگمت. ولینه بخس جس بوده ه حراستم مبیر را تظهیر کنم

و ار سمید بیر در ایام امارت و در کوفه میکراتی ظاهر شد نا ۱۰ که اشمر مخمی به جهت عرل ۱۰ به مدینه رفت و دامنتان او طویل سب بالأحره سعید از امارت کوفه معرون شد و ابوموسی اشمری والی کوفه شد.

و در عثمان در ایدم خلافتش چیرهایی ظاهر شد که بر مردم گران آمت در آن جمله کرده او به عبدالله پی مسعود د^{ر ۱۱} و عمار باسر و ^{۱۱} و بیرون کردن ابودر ر در مدینه^(۱۲) و فرمننادن دو ر به ویله

و از آن جمله ان که مصریان به مدینه آمدند و در عامل از عبدالله بن ایی سرح تشکی و تظلّم کردند ، عثمان ، محمد بن ایی بکر را والی مصر کرد و به مصریان او را به جانب مصر فرستاد ، در بین راه قاصدی از عثمان دیشند که به مصر می رود ، او را تمتیش کردند ، دامه ی ^{۱۱} برد او با فسد که به عبدالله نوشنه شده که محمد را بکش و جماعتان ، سو و ریش بنرش و حبس کن و بعضی را بر دار یکش

مصریان به مدینه برگشتند و با قبائل بنورهره و هدیل و بنتومخروم و عمار و خلاف ایشان که هو خواه این مسعود و عمار و بودر بودند همدست شدند و دور



١٠ - بكار كيديد من و بحل شهرستاني، ج - ص ٥٥٠ العراط السنقيم، چ ٣٠ ص ٣٠٠ النالي ج ٣ ص ٢٧٠ - ١٥٨٠
 ١٣٨٢ شرح بهجاليلاند فين البي الحديد ج ٣٠ ص ٢٠ - ٣٠٤

۱۳ نگاہ کابد یہ عاریخ طبری، ج ۹ من ۲۶ شرح بہچالبلاعة ج ۳ من ۴۹ ۹۹ الصراط المستقیم، ج ۳ من ۳۳ میاللا کے دوران المستقیم، ج ۳ من ۹۸ والا میں دوران پاستان من ۵۸ تجرید الاعتقاد، من ۱۹۵۰

٣ _ شرح نيج البلاغة ح ٢ من ٥٠ ـ ٥١ تجريد الاعتقاد من ٢٥٠

^{**}_ یکی از عدمای معاصر دوبارهٔ این نامه می دوبسد بن نامه وا اکایر اطراحیّت معترفتا، مثل طیری دو تاریخ خود چی از عدمای معاصر دوبارهٔ این نامه می دوبسد بن نامه وا اکایر اطراحیّد (چ. ح. ۱۹۳۷) الاتساب (چ. ۱۹۰۵) الاتساب (چ. ۱۹۰۵) الاتساب (چ. ۱۹۰۵) المعارف لاین فنیه (ص. ۱۹۸) داشته الفرید (چ. ۲. ص. ۱۹۶۷) الریاض النظم (». چ. ۲. ص. ۱۹۷۷) ناریخ این عبلدون (چ. ۲. می ۱۹۹۷) دناریخ این کثیر چ. ۲. می ۱۹۸۷ المعارفی می ۱۹۹۹ دناریخ الخلفاء فلسیوطی (ص. ۱۰۶ در السیرة فلصیبه (چ. ۲. می ۱۸۸۳) می ۱۸۸۵ در در ۲. در السیرة فلصیبه (چ. ۲. می ۱۸۸۳).

حأله عشمان را محاصره كرهند و ب و در او منع يمو ديد

چوں یں حبر به امیرالمؤمیں علیہ رسید، سه مشک آب برای او واله کرد و چهل و نه روز مدت محاصره علمال بود و آخرالامر محمد بن الی یکر یا دو ان دیگو از یام حاله های انصار داخل حاله او شدند، محمد ریشش را به دست گرفت و حو ست او ر صربتی رند، اقد م یکود و برگشت، و آن دو نفر بر عثمان آویاضد و حواش بریحمد، روجهاش که چمال دید بالای نام رفت و فریاد کشید که امیرالمؤمین کشته شد

مردمان داخل خانه او شدند وقتی رسیدند که عثمان دنیا ر و داع کرده بود ، و این واقعه در سه روزیه آخر ماه دی حجه مانده یو د در سبهٔ سی و پنج و از کسانی که با او بودند مروان بود با هفده نفو دیگر و نا سه روز بدیش بر روی رمین بود ن روز شنبه پیشر اظهر در مدینه در موضع معروف به و حش کوکت و او ر دفی کردند و در مدت عمر او حنلاف بسیار است در سفیت و دو سال نا بود سال بهی شده

و و لا او چنین به شمار رفته عبدالله کبر، عبدالله اصغر، و بان، و حالد، و معید، و ولید، و معیره، و عبدالمفک، و غابان، و غسعید، و اغ عمر، و عایشه و ایان مردی احون و برص بوده، ولید مردی شرایحوار و بی یاک بوده و گفته شده که در وقت فتل پده مست و سکران بود

و در ایام حلافت عنمان، دو سنة ۲۵ فتح شد اسكنداریه و افریقیه و عیاها و در سنة ۲۶ عثمان به عرم عمره به مكّه رفت و امر نمود به سوسعه مستحد الحرم.

و در سبهٔ ۲۹ عثمان حج کرد و بمار دو رکعنی را چها. رکعت گراشت و بدعت گماشت: و در این سال مسجد نبوی را توسعه دادند

و در سنة ۳۰ عثمان امر كرد مصاحمه را جمع كودند و چند مصحف بو ثبتند و په كوفه و بصره و شام و مكّه و پس و يحرين هر كنام يك نسخه فرسناد



و هر سنهٔ ۱۳۱ بوسفیان بن حرب و حکم بن این العاص و فات کردند ، و هم در این سال برد حرد که آخر منوک فرس بود کشته شده و سلطست آر داره که دویست و پنجاه یا چهار صد سال بوده منقرض شد

و در ماه رمصان سنة ۱۳۲عیاس عموی حصر ب رسون ﷺ وفات کرد ، و قبر و در بقیع سب در همان بقعه که اثبه بعیع ﷺ مدفوسد

و هم در این سان جناب آبود اعفاری ﷺ و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن منعود وفات کردند

و در سنهٔ ۲۳ مغداد پن اسود کندی درصوان الله علیه در جوف که یک فرسخی مدینه است دوهات کرد، پس چسرهٔ او را حمل کردند و در نامع دفن نمودند و فیری که در شهروان به وی نسبت دهید و آهی ندارد، ینی محتمل است که فیر فاصل مقداد سپوری یا قبر یکی از مشایخ عرب باشد

و مقداد بی سود یکی در ارکان اربعه است که رسون حدد این فرموده که حدارید امر فرموده مرا به محیت ایشان این و یکی از آن چهار نقر است که بهشت مشناق ایشان است

و صباعه بست ریزم بن عیدالمطنت روجه او بوده و در جمیع عروات در حدمت حصرت رمبول ﷺ مجاهده بموده و حدر در فصیحت او بسار است و کافی است در بن باب آن حدیثی که شبح کشی از حصرت امام محمّد بافر ﷺ نقق کرده که فرمود

بِرُقِدًا النَّاسُ الاَ قَلاتُ عَمَّ سَعَمَانُ و ابودر و المقداد قال الرَّاوِي فَقَلَتُ عَمَارِ؟ فال كان حاص '' خَيْصَةُ ثَمَّ رجع ثَمَّ فالطَّقِّة ابنُ اردَّتُ الَّذِي لَـمْ يَشْكُ و لَمْ يَسَدُّحُلَّة شَنِيءُ عالمقدادُ '''



د_الاستيماب

۲ _ بالمهمئنين و حكى بالمعجمين بط، اي: جال جولة بطلب الفراد - مولَّف 🖔

٣..رجال کشي ۾ ۽ ص ١٧٤ س ٢٦: هجالساليوسين ۾ ٦٠ ص ٣٠٠

و وقات مقداد بیش از وقات جناب سنمان بوده به سه سال ، چه آن حباب در سال سی و ششم در مناش وقات یافت چنانچه فاصی بورانهٔ در مجالسانموّمنین فرموده (۱)

华 築 幹



در ذکر خلاف امیرالمؤمنین عنی بن اییطانب ﷺ و بیان قتال آن حضرت با ناکلین و قاسطین و مارقین

در روری که عثمان کشته شد ، مردم بر بیعت امبرالمؤمین الله اتفاق کوده ، پس آن حصرت بعد اللیه و اللی بر مست خلافت نشست ، و مدت خلافتش چهار سال و به ماه و چمد روری بود ، و در اکثر این مدت به باکثین و قسطین و مارقین به قتال اشتقال داشت ، و شرح بن رفیع طولائی است و شنایسته باشد در ایس کنات مستطاب به طور احتصار به هر یک شاره شود

ذکر مجملی از جنگ جمل 🗥

در سال سى و ششم هجري ، حضرت اميرالمؤمس الله به جهت دفع اصحاب حمل به جانب بصره كوچ فرمود ، و در دهم جمادى الأولى او همان سال واضعة حمل اتماق افتاد ، و از تشكر هابشه سيرده هرار كس كشبه شد ، و ار اصحاب آن حضرت پنج هرار نفر ،

و بدو این حرف از طلحه و ژبیر شد که نکث بیعت کودند، و به عنوان عمره از مدینه بیرون شدند و به جانب مکّه شنافشد، و حایشه در آن وقت در مکّه بنود عبدالله بن عامر که عامل عثمان بود در بصره، او بیر پس از فنل عثمان و بیعت مردم به امیرالمؤمنین و قرار دادن آن حصرت عثمان بن جُنیف ، عامل بصره، از بصره

۱۰ برای دریافت مطلاع بیستر از نیزه جمل نگاه کنید به الجمل، از شیخ معید ازد) و ترجمه فارسی ان

فواه کرد و به مکّه شنافت و مدد کرد طبحه و ربیر و عایشه د ، و جمل عسکر نام ل که در يمل به دويست، ديمار حريده شده بود براي عايشه آورد ؛ و يشال را يه حالت يصره حركت داد

چون به دخوان ع ۱ رسیدند منگهای دخوان ع اُساح کردند و بر شمر عایشه حمله ورديد عايشه اسم ال موضع رأ پرسيد سائل حمل او گمت و حوات، است ، عايشه كلمه استرحاع كعب و ياد درمايش رسول حدا ﷺ افتاد كه ار ايل مطّمت حير داده بود ¹⁷ و او الحدير فرموده بود گفت مرا به مدينه برگر دانيد. این ربیر و طعحه به پنجاء نفر شهادت دروع دادند که اینجا (حواب) بیست و این مرد علط کرده در نام پن موضع و از آنجا حرکت کرده به بصره رفتند ۳۰

و لقد أجاد الجاحظ مي حقّهم

كَ أَنَّهَا مِنْ مُنْ مُنَّا اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ

جانت مع الأشفين في هؤدج ﴿ تُرجَى إِلَى الْمِصْرِهِ أَجِسادِهَا

و چون به بصره وارد سدند در یک شب به حانه عشمان بی حسیف عامل امير المؤمس عَلَيْلًا ريحشد و ١٠ ر أسير كردند و يسيار دند و ريش او را ر جاكسدند ، پس قصد بیت المال کردند ، حرّان و موکّتین مانع شدند ، ایسال جمعی را میجروح و حمسه كرديد و همناد نمر ار ابشان يكشتيد كه پيجاه بن از ايشاب صبراً مفتون شديد و هم حكيم بن جمع عبدي إكه بر سادات عبدالعبس بود مظلوم بكشت. "ا

چوں چھار ماہ او واقعه خروج طبحہ و بير لگدشت ۽ جناب اميرالمؤمنين ﷺ با هفتصد سوار که جمیهٔ از پشال از اهل بدر و اتصار بودید به جهب دفع ایشان از



المحوضعي الستادر عوالي بصرد

٢ ماهرمايش حضرب در متابع فرنواني آمده اصت از جعده نگاه كسيد بده مستدرك الصحيحين ج ٢ ص ٩ ٠٠٠ الاحتجاج ج - ص ۱۶۶ بسارالاتوار ج ۳۷ ص ۴۰ بالمسراط السنطيم ج ۳ ص ۴۷ الشدير ج ۵.

٣ - مروح الدهيم ج ٣ ص ٣٦٠ - ٣٤٧ (انحقيق محمد محيى الدَّين غيد الحميد)

[؟] مروج الذهب، ج T. ض ۲۶۷

مديمه حركت فرمود، و پيوسمه به جهت ياري أن حضرت از مديمه و طَي لشكر أمد و منحق شدتد

و چون ان حصرت په ريده رسيد کاهدی په ايوموسی بوشت که در آن وقت عامل کو قه پرد که مردم را به جهاد حرکت دهد ، بوموسی مردم را از جهاد فاعد بمود ، چون پی خبر به حصرت وسيد قُراطَة پی کعت انصاری را عامل کوهه کرد و به ايوموسی بوشت که از عاملی کوفه نو را عرل کردم و پايل الحالك ، بی اوّل اديث تو به ما بيست بلکه بايد ما در تو مصيبتها ببيليم (او پي اشاره بود ظاهراً به آن چه او ايوموسی ظاهر شد در مال نصب حکميل که او و عمل و عاص باشد

و چول آن حیاب به دی قار رسید امام حس ﷺ و عمّار یاسم ر به کوفه فرستاد که مردم کوفه ره به جهاد بصریبی کوچ دهند، پس آن دو بررگوا به کوفه شدند و قریب به هند عرار نفر کوفی به بشان همداستان شدند ۱۲ و به اصحاب امیرالمؤمین ﷺ ملحی شدند، پس آن حضرت با شکر حویش به جانب بصره رفسه

و با آن حصرت بود ابو بوب انصاری، و خُریمة بن نابت دی الشهادتین، و بوفتاده، و عمار باسر، و فیس بن سعد بن عباده، و عبدالله بن عباس، قُشم بس عباس، و حسین اللید، و محمد بن جمعیه، و عبدالله (بن] حصر، و ولاد عقیل، و جمعهٔ او فنیان (۲۲ بنی هاشم، و مشایخ بدر از مهاجر و انصار

پس چون مصاف جنگ ماده شده حصرت امیرالمؤمین علاق مسلم شجاشعی ر با فرانی فرسناد به میدان که بصریان ر به حکم قرآن بحواند، بنصریان مسلم را هدف تیر ساحتند و شهیدش کردند، پس حناره مسلم را به حدمت آن حصرت بردند، مادرش در آن واقعه حاضر بود و دو مرثیه فررند خود بن اشعار بگفت به زب این ششنماً آت هم بشطحت آزندگهٔ شؤلاهم



۵ مروج اللغب نے ۲۰ ص ۱۳۶۸ طبعال دعن ۱۸۳ ۱ مروج اللغب نے ۲ ص ۲۶۸ ۱۲ مورکی،

يَتُلُو كِتَابَ الله لا يخشاهُمْ و أَمُّسَةُ تَسَائِمَةً تُسَرِاهُمَمُ اللهُمُ اللهُمُ اللهُمُ اللهُمُ اللهُمُ

امبرالمؤمس الله فرمان داد که هیچ کس از شما اینده به منال مکند و تیر و بیره به کار بوده لاحرم صحاب آب حضرت منتظر بودند نا چه شود ، که باگاه عبدالله بن گذیل بن ورق حراعی از میمه ، جارهٔ برادرش آورد که بصریان او راکشته اند ، و از میسوه بیر مردی را آوردند که به تیر بصریان کشته شده بود ، و هم عمار بن یاسر ما بین دو صف رفت و مردم را موعظی کود تا شاید از گمراهی روی برنانند ، او وا بین تیر باران کردند عمار برگشت و هرص کرد یا علی ، انتظار چه می برید بن لشگر جر جنگ و مقاتلت چیر دیگر معصدی سارید (۱۲)

پس امیرالمؤمین الله بدون سلاح از مدان صف بیرون شد و در آن وقت بر استو رسول حد، الله سوربود، ربیر را مدا در داده ربیر شاکی السّلاح به مرد آن حصرت آمد، عایشه از رفس ربیر به مرد آن حصرت و حشماک شد و گفت اسماه حواهرم بیوه گشد ، او ره گفتند مترس امیرالمؤمین الله بی مثلاح است عایشه آن وقی مطمئی شد

و پائجمله، آن حصوب ربیر درمود برای چه په جنگ من بیرون شدی؟ گفت به جهت مطالبهٔ حوث عثمان

قرمود حد، بکشد هر کدام یک از ما راکه در حول عثمان مداحده کرده باشیم هال ای ربیر ، یاد می آوری اذاروری راکه رسول خدا هی از ملافات کودی و ال جمال سو ر بر حماری بود ، چول مرا دید بیشم کرد و سلام بر می نمود ، تو بیر حده کردی و گفتی ایا رمول الله ، حتی دست از تکیر حویش بردمی دارد

> فرمود عنی نکیر ندارد، یا دوست می داری و ر ؟ گفتی یه حدا فسم که او را دوست می دارم



^{۔۔۔} لگاہ کیدیہ الیمن ۱۳۶۹ – ۱۳۶۶ مناقب آئی بی طالبہ ج کہ می ۱۵۵۵ دیمارالائوار ج ۲۷. می ۱۳۶۰ء الکامل ج ۲٪ می ۱۳۶۱ – ۱۳۶۷ و ۱۳۴۵ء مروج الذھیہ، ج ۲ می ۱۳۷۰ ۲ مروج للذھیہ، ج ۲، ۱۳۷ – ۱۳۲۰

هرمود والدبه جنگ و حوامی شد از روی ظلم

ربیو چود این بشدیدگفت مستعمراته ، من پی حدیث را فراموش کرده بودم و اگر یاد میداشد. به جنگ نو بیرون نمی شدم و افحال چه کنم که کار گذشته و دو بشکر مقابل هم صف کشیدهاند و بیرون رفس من راجنگ عار منت برای من

فرمود خار بهتر از بار است ^(۱)

پس ربیر برگشت و یه پسر حود عبدالله گفت که علی یاد من آورد مطفیی واکه در موش کوده بودم، لاجرم دست او حنگ او برداشتم

پسر گفت به به حده قسم در شمشیرهای بنی عبدالمطلب ترسیدی و حق داری «قائها طوال حدّاد، تحصیه قتیدٌ أنجاد»

گفت چین بیست به حدا قسم برس مرا فرو نگرفته ، بدکه من هار را پسر سر محتیار کردم آن گاه گفت ای پسر ، مرا به شرس سیردش می کنی ا ایسک بیبی جلادت مر پس بیره حود ر حرکت داد و بر میسه لشکر امیرالمؤمین ﷺ حمله کرد حضرت فرمود که ربیر ر کاری بداشته باشید و از برای او کو چه دهبید که بایش بر حنگ بیست پس ربیر چوب از میسه کرت کرد به میسره ناحت ، پس از آن برای بر فلب نشکر رد ، آن گاه به سوی عبداظه برگشت و گفت ای پسر ، شخص ترسان می تواند چین کاری کند که من کردم؟

پس در همان وقت روی از جنگ برنافت و به و دی السیاع ناحت و در آن وادی آختی بی فیس با طایعه بنی نمیم اعترال حسته بود، شخصی به او گفت که این ربیر است گفت مرا با ربیر چه کار و حال آن که دو طاعه عظیمه را به هم اند حته و حود راه سلامت حسته، پس جمعی از بنی نمیم به ربیر ملحق شدند و عمرو این نجر دور بر یشان پیشی گرفت به برد ربیر رفت دید می حواهد نماز بحواند، چون



۱ با مروح الذهب ج ۲ ص ۲۷۱ - ۱۷۷۰ و بر نگاه کنید ۱۵ مستدرت الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۶۶؛ کترافعال ج ۶. اص ۱۹۱ خصائص سیوطی ج ۲ من ۱۲۷ ، الصراط المستقیم، ج ۲ من ۱۷۲ - ۱۷۷

پیر مشعول مدر سد عمرو او را صربتی رد و یکشت ۱۰ و به فونی در وقت خواف او را یکست ، درگاه خانم و شمشیر ریپر ر برداشت و به فونی سو و را بیو حمل کود و به برد امبرانمؤمین الله اورد حضرت شمشیر او ر بر دست گرفت و فرمود شیق طالعا خلا الگرب عن وجه رسول شیش (۱۲)

این شمشیری سب که غصه داار روی پیعمبر کی برطرف کرده، همان ربیر شخصی صعیف بود «لکته الحقق و مصارع الشور و قاتل این صفیه می القار به عمرو بی جرمور چونه بشارت بار بشید بن شعار بگف

> أَنِتُ عَلِيّاً بِسِ سِ الرَّبِيرِ وَ قَدَ كُنْتُ أَرْجُوبِهِ الرُّلَقَةُ قَبْشُر بِالنَّارِ قَبِلَ العِيَادِ وَ بِسُنَ بِشَارِةً دِي النَّحَقَةُ بِينَانَ عَدِيَ قَبِلُ الرَّبِينِ وَ حَدِ طَقُ عَرِيدِي الْجُحَةَ

و ربیر هنگام قندش سنین عمرش به هفتاد و پنج اسیده بود و فیرش در وادی اکتیاع است

و طفحه - مروان بن الحكم بيري بر اكُحل او رد و چندانه حوب او او امد ته بمرد و در بصره مدفوان گشت

و بالجمعه عدم نشگر میرالمؤمین گی در حنگ جمل به فررندش محمد بود، محمد بود، محمد را فرمان داد که حسمه کس بر نشکر چنون مشایل محمد بنصریان قبر می انده حسد محمد بو بایی کرد و منظر بود که تیرها کمتر شود آن و فت حسم کند، حضرت به محمد فرمود «وجیل بین الأبینی فإن لفنوت عین جبته به بس محمد حمد کرد و ما بین بیرها و دیره ها بوفف کرد، حصرت به باد او امد «فضریهٔ پقائم خینی و قال آذر کله عِرْق مِنْ أَمّله ها، پس علم وا در محمد یگرفت و حمده سیحی بسود، فشکر آن حصرت بیر حمده عظیمی بمودند و مثل باد عاصم که حاکستر بیرد، فشکر آن حصرت بیر حمده عظیمی بمودند و مثل باد عاصم که حاکستر بیرد، فشکر آن حصرت بیر حمده عظیمی بمودند و مثل باد عاصم که حاکستر بیرد، فشکر بصره را در بود می راست با و کعت بن بسور قاصی در این ور فترانی



مشمان جي ۲۹۳

۲ .هستن من ۳۷۳

حمايل كرده بود و يا طائفه ينوصيّه دور شبو عايشه ر گرفته بودند

و بموصبه این رجر را می حواندند

نَحِنُ بُثُوطَيَّةٌ أَصِحَابُ الْجِسُ ۖ قُدرلُ الموتَ إِذَا بَسُوتُ مُولُ

ر البُوْت أحلى عندنا منّ العبل

و هفناد دسب از پلوضبّه در آن واقعه به جهب رمام جمل قطع شد و هر يک از ایشان که دستش برنده میگشت و اصام را رها میکود دیگوی مهار جمل ۱۰ مر گرفت ، و هر چه آن شمر ر پی می کودند بار به جای حود ایسناده بود به حرالامل أعصای اور اقطعه فطعه کردند و شمشیرها بر اواردند با از پ درآمنده آب وقت بصریان هویمت کردید^(۱) و جنگ بر طرف شد

امیرالمؤمس ﷺ بنامد و قصیبی بر هودح ۲۰۱ حمیراً رد و فرمود 🚅 حمیر ! پیعمبر نو ر دمر کرده بود که به جبگ من بیروب شوی ؟ په نو را امر نفومود که در حانه خود بشیمی و بیرون بشوی ؟ به حده سوگند که انصاف بداده ا نال که انهای حودارا بشت برده مستور داشسد وانواره بيرون أوردند

يس محمّد برادر عايشه حواهر ر درهودج بيرون كشيد ، اميرالمؤمنين ﷺ فرمود تا او را در حانه صمیه بست الحارث بن ابی طاحه بردند

و این و آهه در روز پنجشنبه دهم جمادی لأحره سال سی و ششم هجری بوده ، و در موضع معروف به حربیه در بصوه ، و از لشکر امیرالمؤمین ﷺ پنج هوار ، و در بصريال و اصحاب جمل سيرده هرار هر كشبه سديد. و زيد بن صوحات كه البدال به شمار رفته بیر در جنگ جمل شهید شد.، چوب بر رمین افتاد امیرالمؤمنین 🎕 بالاي سوش آمد و فرمود

رَجِمَكَ اللَّهُ ﴾ ريدُ، كُنْت حَمِيفَ المؤثَّةِ، عظيمَ الْمَعُرثُة. (""

یعمی ای رید و حده رحمت کند مو را که مؤده و بعثمات دنیوی تو ر اندک بود و



البمروم القطب ج ٢ ص ٢٧٥

۲ بوهی کجاوه، کجاوهای که زنان بر آن سودر ثنوند

۳ رجال کشی، ج ۱ ۲۸۴

معونة و اهداد تو تر دين بسيار بود

و در کتاب رجال کبیر است که رید و دو برادرانش سبحان حطیب و صفصته در وقعه جمل بودند و رویت حصوب میر گاه در دست سیحان بود ، چون سبحان سهید شد و علم را ریدگرفت ، چون رید شهید شد ، عدم ر صنعصته گرفت ، و صنعصته در یام معاویه در کوفه رفات یافت

یس حصرت داحل بصره شد و خطبه خواند که از جمله کممات ۱۰ خطبه است یا جُنْد الْمرأه، یه أَبعَ البّهیسة، رغا فَأَجبُنُم، و عُقِرَ دانْهَرمتم خلافكم رقباق، و أعمالُكُم نفاق و دیسكُم ریغٌ و شقاق، و ماؤكم أُجاجٌ [و] و رعاق ۱۱۰

و حصرت امیرانمؤمین الله در حطبه های دیگرش میر مکرر دم اهل بصره فرموده و بادحمله حصرت امیر الله بعد زجمگ با در طریق عمو و صمح گذاشت، و امر فرمود عایشه را به طریق حوشی به مدینه برگردانند، و عبدالله بن ربیر و وبند بن عمیه و اولاد عشمان و سایر بسی امیه را عمو فرمود و از ایشان در گذشت، و حسین هی شمان در گذشت و ویشان را حسین هی شمان در گذشت و ویشان را از کشتن دیمن فرمود.

ه وافعه جمل طوين است، اين محتصر محملي بود ار أن، والله العالم

ذاكر مجملي از واقعة صفّين "أ و شهادت عمار و غيره

در رور پمجم شوال سال سی و ششم هجری امیرالمؤمنین ایم به حهد دفع معاویه آهنگ صمین فرمود، و ابومسعود تُقْبَة بن عامر انصاری را در کوفه حلیمه حویش گداشت، و از طریق مدانن و آنیار حرکت فرمود تا به رفه رسید، چشری برای آل جمال درست کردند تا حصرت از آنجا بگذشت (۱۲) و بود هراو حجمیت



حمودج الذهبودج ٢ ص ١٣٧٧ لهجالبلاغه خ ١٣

۲ میرای اطلاع پیستر از تقصیل جنگ صفین کندوده صفیل نصر بن مراسم مقری م ۲ ۲ ق و برجمه فارسی ان ۳ مرازج الذهب ج ۲ حی ۳۸۴

هدد لشكر أن جناب بوهه

در آن طرف معاویه با هشناد و پنج هراو ساخته جنگ آن حضرت شده به حانب صفین آمد و پیش از آن که حصرت امیرالمؤسین ﷺ به آنحا رسد پیش دستی کرد و شریعه در ت را بگرفت و ابوالاعور شنمی را به چهن هزار موکن شریعه کرد

چون امیرالمؤمس الله به صمین وارد شد او آب ممنوع شدند تشدگی بسر اصحاب آن جناب عقبه کرد، عمرو عاص، معاویه رگفت که باگذار علی و اصحابش آب بیوند و اگر به عل عراق با شمشیرهای بران قصد ما حواهد نمود گفت به به خد، قسم تا از تشکی بمیرند چناب که عثمان تشبه از دنیا رفت

و چون تشكى بر اصحاب اميرالمؤمس على رياد توكرد شعث با جهار هزار نهر قسصد شسريعه كسرد، و اشتر سير ب چهار هنرار سعر پنه دسيال اشتخت شد، و اميرالمؤمس على با بقية حيش از عقب اشتر حركت كردند

اشعت بر مشکر معاویه هجوم آورد و بالأحره بها را از طرف شریعه دور کرد و جماعت بسیاری از پشان را بیر دستخوش هالاک و غرق کرد، و چنوب لشکر امیرالمؤسس علا به جملگی جبش کرده بودند معاویه را ثاب منتفاعت نمانده از جای حویش حرکت کردند و نشکر امیرالمؤسس علا به جای نشکر معاویه شدند و بر اب مستولی گشند، معاویه حوف نشنگی کرد و حدمت آن حضرت فرستاد و ادن برداشس آب حواست و حضرت عباح کرد بر پشان آب را و فرمانه داد کسی مانع پشان نشود ا

چون دو رور از ورود آن حصرت به صعبی گذشت عرد دی حجه الحرام شده امیرالمؤسیل علا فرستاد برد معاویه ، و او را به سنوی الحاد کنمه و دحون در جماعت مستمین خواند ، و مراسفه بسیاره بین ایشان رد و یدن شد ، و در پایان کار قرار بر آن شد که بعد در انفصاد ماه محرم الحرام جنگ شود (۲۰



ک مروج البھی ہے کا می ۲۸۴ ـ ۲۸۵ کے عمان میں ۲۸۷

چوب بام محرم به احر رسید و صبح چهارشیه عرّة صفر سنة ۳۷ دمید بشکر عراق مقابل فشکر شام صف کشیدند ، و از بشکر امیرالمؤمنین علا شتر بیروب شد ، و از [سیاه] معاویه ، حبیب بن مسلم (مسیمه . خ ،) فهری ، و أد روز جنگ بستار شد و از طرفین بسیاری کشته و مجروح گشت. (۱)

رور دوّم هاشم بن عتبه بن بی، قاص برافال برادر ۱دهٔ سعد بن ابی، قاص رلشکر عراق به مباررت بیرون شد ، و ۱ لشکر شام سفیان بن عوف معروف به نو الاعور سدمی به حنگ و بیرون شد ، و حنگ ۱ روز ما بین بن دو بن و صحاب یشان بود تا روز به پایان رسید و در طرفیر حمع کثیری کشنه گشته بود

رور سیّم ابوالیمظادر؟ عمار باسر للا با جماعی از بسریین و مهاجر و انتصار ساخته جنگ سدند، و از تشکر شام به بسخته جنگ او بیرون شد ، و پیوسته جنگ بود نا وقت ظهر ، ان وقت عشر حمله سحی کرد و عمرو را از معام جود حرکت داده و به عسکر معاویه وسانید ، و از لشکر شام جماعت بسیاری کشمه شد

ورر چهرم محمد حنصه به رجال هشدان به جنگ بیرود شدند، و رشامیین حسدالله حمر به نقائمه حمد و لحم و حدام آهنگ محمد کرد و سبب لحوق هیدالله بن عمر به معاویه آن بود که رمانی که عمر ره بونونوه کشب و ایر نونوه در وص عحم علام هرعران به ده عبدالله هرمران را بی سبب کشب و گفت در مدینه و عیر مدینه مردی فارسی نحو هم گذشت مگر آن که خو هم کشب ، پس چون حلافت به امیرالمؤمین عالی رسید عبدالله از قرس آن که مباد آن حصرت آو را به حلافت به امیرالمؤمین عالی فردر کرد و در شام به معاویه منحق شد و ببود آن در این روز به جنگ محمد نیرون شد و ما بین او و محمد جنگ عظیمی شد و طور بر ی عرافیس بود و عبیدالله در «حر روز حود و محمد جنگ عظیمی شد و طور بر ی عرافیس بود و عبیدالله در «حر روز حود و مجمد جنگ عظیمی شد و طور بر ی



⁻مردج الذهب ج ۲ ص ۲۹۳

۲ کنیه مخار سب

رور پنجم عبدالله بن عباس عارم جنگ شده معاویه و وبند بن عقیه بن ابی معیط و به جنگ وی فرستاد و مدانله صخبی شده و وبید صب بنی عبدالمطلب کرد، و روو صعبی بود و علیه بری ابن هباس بوده

رور ششم سعند بی قسی عمدانی سند هشدان نیرون شد، و معاویه، دوالکلاع را به جنگ او فرستاد، و معانله بسیاری ما بین دو طوف واقع شد

رور همیم فرعهٔ جنگ به نام اشیر تحمی افتاد، برنشکر معاویه حبیب بن سفیه فهری عازم جنگ او سد و آن روز معاتله سخبی واقع شد

رور هشم حصرت امیوالمؤملین اللهٔ عارم جمگ شد، در حالی که عمامه سفیدی بر مم بسته بود و استر رسون حدا را سوار بود و مردم حویش ر تحریص به جهاد می فرمود و آداب حکی تعلیم بشان می کرد و می فرمود

إِنْكُم بِعِيْنَ اللهِ، و مع ابْنِ عُمْ رَسُولِ اللهِ عادِدوا الكُرُّ و اسْتَغِيْخُوا الفَرَّ فَاتَّهُ عارُ فسي الأَحقاب، أَنْ رَحَرُ يوم الحساب، و دولكم هذا الشواد الأعظم، و الرّواق الشطنَّب، فالصهوا المجد، فإنَّ للشيطان واكبُّ صعيده المُعْمَرِضُ أَنْ يَرَ عَيْه، قَدْ قَدَّم اللّولَّيْةِ يَداً وَ أَخَر المُنْكُوصِ وَ فَلْ السَّوَادُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ مَا اللّهُ الللللّهُ اللللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ الللّهُ الللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللّهُ الللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللللّهُ الللللّهُ الللللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللّهُ الللللّهُ اللللللللللللّهُ اللللّهُ اللللللللللللللل

و در انه اور الله الميرانمؤممبر علي حماك عظيمي ممود نا شب شد و هر دو لشكر دست از جماك كشمدند

رور بهم دیگر باره حصرت میوالمؤمس الله به مبدرت بنیرو. شند و جمگ



در مرزج اللهب الاصاب

T .. در بعضی منابع احضرش

٣-بروج اللميا ۾ ٢٠ص ٣٨٠_٢٠٠

TO all on the same of

دوی الدسمودی می مروح الدهم عن ابیده نما آله ذکر از معاویه الله نظر إلی عساکر آهل العراق و فد اشرف و أحدث الرجاز مرافهه من الصفوف، و نظر إلى على طَيِّلًا على عرس أشقر حامد الرس يراب الصفوف كأنّه يعرسهم في الأرض غرب فيتهون كالّهم ينهان مرضوض، قال العمود إذا اباعيدائه أنّه تنظر إلى ابن ابي طالب و ما هو عليه ؟ فقال لد معرود من طلب عظيماً حاصر بعظيمهم. (مؤلّف ﷺ)

سحتی شد، و در ان روز عشر باسر داد مردی و مردانگی می داد و می درمود اِنّی لأری وجود قوم لایزالون ایقانبون حتی یرتاب المبطلون اوالله لوهنرمون حشی بیلغر به شخات الهجر لکتًا علی الحق و هم عدی الباطن (۱۱)

پس حمیه کرد و جنگ بمایانی نمود و برگشت به موضع خود و طلب آبی نمود ،

ربی در پس شیبان کاسه بنی برای او آورد ، عمار چنون کاسه بنی را دبند گفت

۱ الله اکبر ، امرور روری است که شهید شوم و دوستان خود ر در ن سره ملافات

بمایم ، پس رجر خواند و معاتله کرد ن آن که بوالهاویه (ابوالعادیه دخ ل) عاملی و

بوخو ، سکسکی در خو رور و را شبهید کودند ، و در آن و قب در سبین عمو

شریفش بود و سه سال گذشته بود شهادیش بر امیرالمؤمین بالا حملی اثر کرد و به

خضرت بر دو بمار گزاشت و در صعین مدقون شده ، رصوان الله عبیه

و در مجالس المؤمنين منت که چون عمار شهد شهادت نوشيد، اميرالمؤمنين ﷺ بر بانين و آمد و سر و را بر النوي مبارک نهاده، هرمود

ألاً أيّه الْمؤتُ الّذي لشتَّ تاركي " الرحْسي منقد أفْسَنَتَ كال حميل أراكُ بسلمير "بسالدين أَجِسَيُهم كُسالَك تَسْخُو تَسخُوهُم بسدليلِ

پسی ربان به کنمهٔ دات شه و اتا الیه راجعون ه گشود، و فرمود که هر که از وفات عمار دانشگ بشود او را در مسلمانی بعیب بباشد، حدای تعالی بر عمار رحمت کاد در آن ساعت که او ر از بیک و به سؤال کنند، هرگاه که در حدمت وسول کشته سه کس دیدم چهارم پشان عمار بوده و اگر چهار کس دیدم عمار پنجم ایشان بوده، به یک بار عما را بهشت واجب شده، بلکه بارها استحماق آن پیدا کرده که جمات عدب او را مهیا و مهی بود که از بکشتند، و حق با او بود و او بار حق بود، چمان که رسول شک در شأن او مرمود «پیگور مع عقار حیث دار» (۱۲)



⁴ ــ مروج القاهيمة ج 1 حي 144 ٢ ــ در مجالس المؤسس. ١٧ أيّها الموت الذي هو قاصدي ٢ ــ طيقات ابن سعد ج ٣ ص ١٨٧،

و بعد از آن علی گلگفت که کشدهٔ همار و دشیام دهنده و ریابنده سلاح او به آتش دورخ معدب خوده شد ، آنگاه قدم مبارک پیش بهاده بر عمار بعدر گرارد ، و با دست همایون حویش او را در حاک بهاد هرحمهٔ الله و رضوانه علیه و طُویی له و حسن خاب (انتهی)» ا

و بالحصده ، چود عشار شهید شد در لشكر امیرالمؤمین شورشی پیدا شد ، پس پیشی گرف صعید بن هبس هشدانی با هبیله همدان ، و هیس بن سعد بس عبادهٔ انصاری با قبیله انصار ، و ریبعه و عدی بن حاتم با طاقعه طیّ و این جمله بر لشكر شام حمده كردند ، طالعهٔ همدالا بیشتر آنها بودند و دشگر شام را درهم شكستند تا بشان را به معام معاویه رسانیدند

و رو بت شده که چود عمار شهید شد حریمة بس سبت معروف به دوالشهادیس (۱) سلاح از س باز کرد و داخل حیمه خود شد و عسس کود، پس شمشیر کشید و گفت شبیدم رسول خد فایشان می قرمود «عقال تقلله الفِئة الباغیة» پس متال کرد تا شهید شد؛ وحمه الله

و در وقعهٔ صفین امیرالمؤمنین علیہ به شدر فرمود تا با فراء پیشی گیرد به جنگ اهل جمص و فلسرین، اشتر تقدم جست و از پشان بسیار بکشت

و مرقال بیر در این گیر و دار با نشکر خود مقانده سختی با نشکر معاویه معود، و ساخیه حنگ دی الکلاع و طائفه حمیر شد : و صاحب نواد را با همده تس دیگر یکشت ، و یک باره برنشکر دی الکلاع حمله کرد و بسیاری وا به حاک هلاک افکد ، و در آخر کار شریب شهادت نوشید و از آن طرف دوافکلاع بیر کشته شد ، و علم مرقال ر فروندش به دست گرفت و مشعون جنگ شد

و يعلد از شهادت عمار و مرفال ، صغوان و سعد پسران حديقه بن اليمان شهمة



المعجالي المرسين وجد من ٢١٥ ـ ٢١٥

T دویده ان که او را دوشهاد بین میگذشد آن دست که حضرت بسول آنگینی دهادب و گواهی دو ره به میرالا . و گواه اعبار فرموده بود ۲ مواف (۱۹)

شدند. ^(۱) و هم عبدالله بن حا ت برادر اشترایا عبدالله و عبداترحمن پسران بدیق بن ورفاد حزاهی و جماعت بسیاری از حراعه شهید شدند

و از شجاعان بشکر معاویه به جو دوالکالاع جماعت بسیاری بیر کشته شدید ، و او جمله عبیدالله بن عمو بود که به دست حریث بن جابر جمعی و به قوبی به دست آشنو بخعی معتول شد و چیمهاش بر مین افتاده بود ، یکی ریشکریان طباب حیمه حود در بر یای و به عوض میخ بسته بود ، و روجه عبیدالله که دستر هانی بن قبیصه شیبانی بوده خواستار جدّه او شد به او رد کردید

و نقل شده چون هاشم مرقان محره ح شد و بر مین افتاد در حال خان کند، بود که نگاهش به عبیدالله عمو افتاد که به روی رمین افتاده، مرفال به همان حالت به حمت تمام حود ر به سوی عبدالله کشید و حویشش ر بر روی وی افکند و یسنان او را به دندان گرفت چندان که در وی اثر کرد و از دنیا برفت

و بالجمله ، چون عشار و مرفال و دیگران از وجوه نشکر امپرالمؤمناد علی شهید شدند ، آن حصرت مردم ا تحریص به حنگ سود ، و به طائفهٔ ریبعه فرمود الاأتم درعي و رُمحي ، شمه به صربهٔ حفنان و نبره من مي باشيد ، ماده جنگ باشيا ، پس ده هوار نفر يا بنشنز جار خود ا در معرص شهادت در آوردند امپرالمؤمنيز علی سوار بر استري بود و معدم يشان مي رفت و مي فرمود

من أَى يوميَّ مِن الْمُؤتِ عزَ ﴿ أَبُومُ لِمَ يُقْدَرُ أَوْ يُبُوعُ قُـبُرُ

پس حصر م حمیه کرد و آن جماعت بیر یک دفعه حمیه کرده ، پس باقی مهاند صفر او نشکر معاویه مگر آل که بر هم ریحت ، و دمیرانمؤمیس علا به هر که می گدشت او را ضربتی می رد و هلاک می کرد ، و یدین طریق جنگ کردند قا به فیهٔ معاویه رسیدند

امیرالمؤمین ﷺ بدا درداد که کی معاویه! پری چه مردم را به کشس می دهی؟ به مباررت می بیرون شو تا با هم زرم کنیم، هر کند م از ما دو بی که کشته شود امر مو دیگری را باشد



عمرو عاص با معاویه گفت که علی با تو به ابصاف تکلم کرد

معاویه گفت لکن بو انصاف بدادی در این مشورت : چه آن که بو می دانی که علی آن کس است که هر کس به مصاف از پیرون شود روی سلامت دیگر نیسد از این گونه کدمات ما بین ایشال گفتگو شد ، و در پایان کار معاویه عمرو را قسم داد که به جنگ علی هی بیرون شود : لاجرم عمرو عاص با کراهیی تمام به مصاف ان حصرت امل ، همین ده امیرالمؤمنین هی او را اشماحت شمشیر بسل کرد تا او ر صربتی ومد

همرو خینه کرد و عورت خود را مکشوف ساخت ، آن جنات رو از آن بی خنا برگردانید ، عمرو درصنی به دست اورده به نفجیل نمام خود را به مصاف خویش رسانید و از شمشیر امیرالمؤمنین به سلامت جست ۱۰

و به طریقی ایسط او دین مبارزات همرو فرار او را نقل کردهاند ، و ها بین معاویه و همروادر این مقام کلماتی نظیمه راد و بدل شده که مقام دکرش نیست

و بالحمده، داستان جنگ صفیر طوین است و در پن حنگ واقع شده البلهٔ
الکوریر» و کشنه شدن حوشت دوظلیم از بشکر معاویه، و لبلهٔ الهریز شب جمعه بود
و در آن شب جندان جنگ معنوبه شد که کس کسی ر نمی شناحت و آلات حرب
تمام شد و در پایان کار شکر عمدیگر و در بر میگرفنند و مشت و سیمی بر هم
میکوفنند و امیرالمؤمنین بای پانصد و بیست و سه س از ابطال رجال را به حاک
هلاک افکند، و هر که را میکشت نگییزی میگفت و به شب تا روز دیگر حنگ
بوده، و از بسیاری غیار هو کار شده بود و مواقیت نماز معنوم بود و و شمو جنگ
نمایشی نمود و در آن روز که جمعه بود بردیک شد که امیرانمؤمنین بای و دختران را



مابید که تمام ببود و پتیم می شوند و معاویه عمرو عاص راگمت هر حیله که در نظر داری به کار بر که هلاک شدیم و او را نوید یالت مصر داد و عمرو عاص که حمیر دایه حدیعت و مکیدت بود لشکر را ندا کرد که ایّها النّاس! هر که ر قرآنی باشد بر سر ببره کند پس فریت به پانصد قرآن بالای برده، رفت، و صبحه از نشکر معاویه بعد شد که کتاب حد حاکم پاشد در بین ما و شمه

مجاشي بن حارث در اين واقعه گفته

مشکر امیرالمؤمس چود بن مکیدت به یدمدیسیاری از ایشان فریت خوردند و خودهان موادعه شدند و با آن حصرت گفتند به علی ا معاویه حق میگوید تو را به کتاب حدا خوانده او را اجابت کی و اشعث بن قیمن از همه درین کار شدیدم بود، امیراموقعین فالله فرمود این کار در روی جدعه و مکر است

گفسد مدر ممکن بیست که به سوی قرآن خوانده شویم و جایت نکنیم د حصرت فرمود وای بر شما و من به دیشان جنگ میکنم که به حکم فیرآن مندین شوند و ایشان بافرمایی کودند و کتاب خدا را طرح کردند و بروید به حنگ دشمان حودنان و فریب بشان را محورید، همان معاویه و عمرو عاصر و این این معیقاً و حبیب بن ملمه و بنی البایقه صحاب دین و قران بیستند، و می ایشان ر بهتر از شماه می شناسم

و از ین نوع کست بسیار گفته شد و هر چه امیرالمؤمیل الله آن پدیجتان را نصیحت فرمود به پرفسله و بالأحره اشعث و اصبحاب او امیرانمؤمیل الله را تهدید کردند که به نو ره به حواری تعدیم کردند که به نو ره به حواری تعام میکشیم و ما بین اشیر تحصی و بشان نیز کنمات بسیاری رد و بدن شده و چاره بشان شده و بشان شده و

الِّي كُنَّتُ أَمسِ أميراً مأصِّيحَتُ الَّيْوَمَ مُأْمُونِ! "؟

١ و ١ ـ مروج الأهب، ج ٢ - ٢٠٠

می پیش از امرور امیر بودم ولکی امرور مأمورم وکسی اطاعت امر می معیکند! پس اشده به سرد معاویه رفت و گفت چه اراده داری؟ معاویه گفت می خواهم به شما پیروی کتاب خدا کنیم ، یک مردی ر شبه احتیار کند و یک نفر را به اندیور می کنیم ، و از پشان عهد و میثاق می گیریم که از روی فرآن عمل کنند و یک س ر برگریند که امر شت از برای او باشد اشعث این مطب ا پسندید ، پس بنای اسحاب شد ، اهل شام عمرو عاص ر برای تحکیم انتخاب کردند ، اشعث و کسامی که رأی خوارج داشتند ابوموسی اشعری را انتخاب کردند ، اشعث و

میرانمؤمین ﷺ فرمود شمه در اوّل امر بافرمانی می نمودید ، الحال بافرمانی می سمایید ، می بوموسی را برای این کار نمیپسندم

اشعث و اصحاب او گفند ما هم جو او را بحواهيم

حصرت فرمود که او مولی نسبت و از می مما وت جست و بر طریق حد لان می رفت و چمین و جد لان می رفت و چمین و جدالله بن عماس احیار کنید ، اشعث و اصحابش قبول کردند ، فرمود گر بن عباس را بمی پسند ید اشتر بر احیار کنید گفتند ما حر ابوموسی کسی دیگر را بمی پسندیم

لاجرم میرالمؤمنین ﷺ او روی لاعلاجی فرمود هر چه خواهید بکنید، پس کس فرستانند به برد ابوموسی و از برای تحکیم طبیدند (۱۰)

و در سنهٔ ۲۸ در دومه الجندل(۱) حکمین تلاقی کردند؛ و د سنان حکمیر و مریب دادن عمرو عاص ابوموسی را و حلع امیرالمؤمنین الله و نصب معاویه مشهور امت و مقام گنجایش دکر ندارد

و ما بین هل ناریخ در عدد کشتگان صعین حلاف است ، یحیی بن معین گفته ان چه از طرفین در مدت صد و ده روز به صفین کشته شد صد و ده هزار بوده که بیست هزارش از اهل عراق و مایقی از اهل شام بودهاند او دمسعودی دگفته اصد



[.]مروج\الدهيددج ٢ ص ٣ ٣ ٣ ٢

۳ رمکانی است میان سام و مدیقه اولین مشهور این است که حکمین در سرزمین ۵ آذرج ۵ استیانی دراوی میآن سام و سیجاز گرد امداد:

و پسحاه هرار سوار به عبر از حدم و تباع کشته گشت و به بشان سیصد هوار و هیر ر این نیر گفته شده

و ادات بوطالت کسی که در جنگ صمین شهید شد ، صحکد بن جعفر بر ایی طالب بوده چنان که ایوالمرح گفته که او و عبیدالله بن عمر با هم میاررت کردند و دست به گردن شدند ، و از طرفین به معاونت ایشان تشکر امد و هر دو متمانقاً با هم کشته گشند و جمعی از مورحین گفته اند که امحالا با برادرش عود در شوشم (یعنی در بردیکی درفون ، شهید شده اند ، واقه انعالم

ذکر مختصری در جنگ نهروان

چوب به مکندت حمرو عاص ، آهن شام فراده در بر بیرده رفع کردند ، و اشعث و سایر خو رجی که در شکر امیرالمؤمنی الله جای داشتند دست ر جمگ برداشتند و بدیر نصب حکمین گذاشند ، از وقعهٔ تحکیم ما بین قوم بعضاء پذید شد به طوری که براد ، از برادر و پسر از پذر تیژی می حسب

امبرالمؤمس علی چوب دانست که احتلاف کشمه و تفاوت رأی حاصل شده و دیگر امو انشان صنظم بخواهد شد مراببه رحین کود، پس جملگی به کوفه برگشتند و از آن سوی معاویه بیر با لشکر حویش به دمشق مراجعت کود

همین که امیرالمؤمنین فاق و رد کوفه شد دو رده هرار نفر در در و عیره از آن حضرت اعبرال جستند، شبیت یو ربیع تعیمی ر امیر خود بموده، و عبدالله بی کواد یشکری دامام جماعت خوبش بمودند، و به سوی «خروره» که فریهٔ بوده از کوفه رفید ، و بدین میب ایشان را ۵ حروریه ۵ گفتان

میرالمؤمین الله به حامیه ایشان بیرون شد و معظر بی به ایشان بموده و دیگر بازه پشان به کوفه برگشتند بر طریق عقاوت آن حضرت بودند و گاه گاهی بعض کلمات حسارت میر به بن جناب می گفتند ، در آن جمعه و می میرالمؤمنین علی پر فراز منیر بود بده کردند که



يا عسي اجرعت مِن البُليِّد و رصيت بِالْقَضيَّة ، و قبلت الدَّنيَّة ، لا خُكم إلاّ بَهُ حصرت باسحشان دادكه من منظر مي باشم حكم حد وا دربارة شمه كنسد

و لَقَدُ أُوحِي إِلِيك و إِلَى الَّذِين مِن قَيْبِكَ لِيَنْ أَشْرَ كُنْ يَحِيطُنَ عَمَلُك وَ لَـتَكُونَ مِـنَ لخاسرين **

> آن حضرت در جواب بن بب مبارک تلاوم فرمود قاطبير إنَّ وغَدَاللهِ خَقَّ و لايَشتخِفُنُكَ الْنَدِينِ لاَيُوبِشُونَ (٢)

و بالحمله ، چهار هوار س از حوارح یو میرالسؤمین الله حبروح کردند ، و یه عبدالله بن و هب راسیی بیعت کرده و یه جانب مدائل رفتند ، و عبدالله بن حباب عامل آن حصوب را بر مدائل شهید کردند ، و روحه او را که حامله بنود شکیم شکاههند ، و دیگر از راان ر بیر بکشتد

و امیرالمؤمین در آن وقت به سی و پنج هر رانمر از کوفه بیرون شده بود ، و از بصره عامل از این عباس نیز ده هراز تن برای باری او روانه کرده بود که از جمله ایشان بودند احتت بر فیس ، و حارثه بن قدامه سمدی ، و این در سال ملی و هشتم هجری بود

پس آن حصرت در انبه توفف فرمود نا مسکرش جمع شدند، پس نیز بشان حطبه خواند و تحریص نر فتال معاویه کرد گشکر آن حصوب از جنگ با معاویه امساع کردند

و گفتند ابتدا به جنگ حوارح بایدکرد لاحرم حضرت به جهب دفیم حوارج به جانب بهروان حرک کرد و او پیش رصوبی به جانب ایشان فرستاد

آن بدیختان پیک آن جناب را بکشتند و پیمام دادند که اگر از این حکومت که هراز دادی نویه میکنی ما سر در اطاعت و بیعت بو در می آوریم، و اگر به از م کماره



المسورة رمو يمه ١٩٥٠.

۲ ـ سوره روم دید ۶۰ دیک مروجاللغب م ۲۰۰۵ روم ۴۰۶ تا

گبر تا برای خود امامی احتبار کنیم

حصرت، پیعام فرسناد که کشندگان برادران مر به مسوی می بموسید تا او ایشان قصاص کنم، آن وقت می دست از حنگ شما برمی دارم نا از فتال هل معرب فارغ شوم، و شاید مملّ الفلوب هم شما را از این گمراهی برگر داند

بشان در حواف آن جناب پیمام دادند که ما حمیماً فنته اصحاب تو می باشیم و در قتل ایشان شرکت کردوایم

ین هنگام حصرت میرالمؤمنین اللهٔ اصحاب خود را فرمود کوچ کنید به جنگ خوارج ، به خدا فسم که از ایشان یاده از ده نفر خان بیرون نبرد و از شمه ده نفر کشته نشود و به تو تر حدمت آن حصرت خبر رسید که خوارخ از پهر عبور کردند ، حصرت قبون نمی کرد و سوگند یاد می کرد که پشاف عبور نکردند و نمی کنند آ و معتل پشان در زمینه پایی نهر خواهد بود

پس خصرت امیرالمؤمین الله به بشکر خویش حرکت کردند تا به مهروان رسیدند، و چون انجه وارد شدند دیدند که خوارج در رمیمه پیش از مهر نشگرگاه کردهاند چنان که آن حصرت خبر می داد، پس آن جناب فرمود

الهاكير صدق رسولاله عليه ا

پس دو لشکر مه بل هم صف کشید. د ، حصرت پیش ایسناد و خوارح ر امر فرمود که توبه کنید و به سوی حصرتش حوع کنید ، پشان مساع بمو دند و بشکر آن حصر ، ر تیربا آن ممودند ، اصحاب عرصه داشنند که حوارج م ، ا بیربران کردند حصرت فرمود شما دست بار دارید تا سه کبرت این مطنب را اظهار داشتند و حصرت ایشان را امر می کرد که جنگ اکنند تا آخر لأمر مردی ر آوردند که یه نیر خوارج کشته شده پود

حصرت فرمود الله كبر الآن حلال است فتال به يشاب، پس فرمان جنگ داد و



۵ مجمع الزوائد ج کرحن ۲۳ مثالب این مقاوبی جن ۴۰۶ ج ۴۴۰ ۲ مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۶

مرمود حمله کنید بر آیشان و از خوارج چمد سی عازم میدان حصوت امیر هی شدند نا شاید ان حضرت ر شهید کنند، و هر یک که به صیدان می مدمد رجم می حواندند و آن حضرت و قلب می کردند، حضرت مقابل ایشان شد و هر یک را مبیر در کات جحیم فرمود و ایوایوب انصاری بر زید بن حصین حمله کرد و او ر یکشت، و عبدالله بن وهب و حرقوص بن رهبر سعدی که از وجوه خوارج بودند بیر کشته شدند

و بالحمده و دن چه از لشکر امیرالمؤمین الله کشنه شد نه نفر بود و از حوارح حر
ده س بیشنز جان به صلامت بیرون نثرد، چدود جدگ بر طرف شد، حصرت
امیرالمؤمین الله فرمود که در میاد کشتگان حوارج عبور کنید بیبید که و مخلج
دی اللذیه و کشته شده یا به و هر چه یافتند او را بیانسد و حضرت بردیک فتلی آمد و
فرمود که جسدهای ایشان را از هم تفریق کردند در میان آنها 1 دوانثدیه از را بیدا

اللهُ اكبرُ، ما كُذِّبَتُ على مُحمّد اللهُ البرُ

پس په از رکاب بیرون کرد و مرود آمد و سجدهٔ شکر په جای ورد (۱) و و دُوالٹلایّه، مردی بود که دست کوتاه و سیاستخوال بنود و در جنکت و گوشتی جمع بود مثل پستان زبان که هرگاه او را حرکت می دادند از جای حود حرکت می کود، و بر او بود موهای سیاعی

پس حصرت سوار شد و بر کشتگان حوارح عبور کرد و فرمود قَدْ صرغکُم مَنْ غَرَّکُمْ؟ قبِلَ و مَنْ غَرْهُمْ فال ﷺ الشَّيطان و آتَفْشُ السَّرة پس سلاح و دواب که در نشگرگاه حوارح بود، جمع کودند و بر مسلمانات قسمت سودند، و آن چه از مناع و عبید و اماء بود به آهن بشان برگردانیدند، پس حضرت خطیه حواند و فرمود حق تمالی شما ر باری کرد، الحال ساحته جنگ

۱ _ تاريخ بعداد ج ۷ ص ۱۳۲۷ مسد معددج ۱ ص ۱۳۱ و ۱۹۳ الکاس از نين انبر ج ۲۰ ص ۱۳۴۷ مروج الذهب، ج ۲۰ ص ۲۹۷

دشمن شوید ، یعمی أماده جنگ معاویه باشید

اشعث و همراهان او گفتند یا عنی شمشیرهای ما کند شده و جعیهها از نیر حالی مانده و نیزهه بی پیکان شده ، ما را مهنبی ده که استعمادی پیدا کنیم ایس حضرت به نجینه امد و ایجار بشگرگاه هرار داد ۱۱

اصحاب آن حضرت بنای عدر نهادید و دسته دسیته به اوطنان حنود منبحق شدیده تا آن که باقی نماند با ان حضرت چر جماعت قلیدی

و حرث بن راشد به چی به سیصه تن مرتد شدند و دبی نصرانیت احبیار کردند . (۱۱) حضرت ، معمل بن فیس ریاحی ر به جنگ پشان فرسناد ، معمل در سیف البحر به ایسال حنگ کرد و بها را نکشت ، و عیال و دراری پشان ر اسیر کود و حرکت د، د ایشان ۱۰ د به بعصی ر بالاد اعوار رسید ، و در باجه شصفله بن هبیر ، شیبانی عامل امیرالمؤمیر طاق بر در دادند که امیرالمؤمیر طاق برد ، ربهای سیر چون به آنجه رسیدند مصفعه را مدا در دادند که بر ما مشت گذار و ما ر از اسیری خلاص کی ، مصفله بشان ۱ به میبصد هرار و موافق رو یتی به پایصد هر ر درهم حرید و ازاد کرد و از و جه آب دریست هزار بیشتر بداد ، را گذه در کرد و یه معاویه مدحل شد ، چون بن حبر به امیرالمؤمین طرق رسید در مود گیخ الله مطفله نظر بیشتر در دو د

و واقعه بهرواند در مثال مني و هشتم هجري يوده و در همان سال ولادب حضرت على بن الحسين ١١٤ واقع شد

ذکر شهادت محمد بن انتهاکی و مالک اشتر و شهادت حضرت امیرالمؤمنینگ

د. سال سی و هشم هجری معاویه ، عمرو عاص را عامل مصر کرده به جانب مصر هرستاد و به او بود امعاویه بن حدیج ، و ابوالاعور سعمی ، و چهار هزاران ارائسکر او او آن

۹ و ۲ مروح اللغيد ج ۲ ص ۲۹۸ ۲ خچ البلاغه ک ۲۴ مروج ادهب، ج ۹ ص ۲۹۹

طرف امیرالمؤمین الله محکد بن بی بکر را عامل مصر فرموده و به مصر روانه داشت یر دو عامل چون به جانب مصر خرکت کردند در موضع معروف به احسته ۱ یا هم نلاقی نمودید و محاریه کردند : تشکر محکد دست از یاری و برداشتند و محکد را ننها گذاشتند الاجرم محکد عریمت کرده در موضعی از شهر معمر مختفی گست ، لشکر عمرو عاص مکان و الپیم کرده و دور با حاله را احاطه کنردند ، محقد با بقیه اصحاب خود آد خانه بیرون شد ، معاویه بن حدیج و عمرو عاص محقد را بگرفند و در موضع معروف به هکوم شریک ۱ او وا در پوست حماری (۱ کردند و آنش ژدند و بسوحتد (۲)

چول حبر شهادت محمد و اصحابس به معاویه رسید اظهار فرح و شادی دمود ،
و چول بن خبر به امیرالمؤمس فی رسید سیار حمده گشت و فرمود جرع و خول
ما بر محمد بن ابی بکر به قدر سرور معاویه سب و فرمود از رمانی که من داخل
در بن خرب شدم (یعنی خرب با معاویه) از بری هیچ کشه این فدر محروب بشد م
که بری محمد محروب شدم ، همان محمد ریب من بود و من او ر به جای اولاد
گرفته بودم و با من بر و بیکویی کرده بود (۱)

مؤنف گوید که اینک در مصر قبر محمّد که مدس بهیّهٔ اعصاء آن ویی صالح یا موضیع فتل اوست مهجور ست ، و عادت اهر سنّت چنان است که چوب به فیر و بوسید پشت به جانب فیر او میکنند و فاتحه برای پدرش لبوبکم می خوانند

(در اینج مورد مثل معروف است که حبر به حده صاحبش راه می برد) و صبل از شبهادت متحکد جود ضبعت و احکومت مصر ظاهر شد، امیرالمؤمین علاق اشتر بجعی ر با حمعی از لشکر به جانب مصر فرستاد، چود این حبرگوشرد معاویه شد پیمام داد برای دهمان و عریش اکه اشبور مسموم کی ناص



Fall # 2

کا مرد آو الجنان، دول حوادث سال ۱۳۸ مروج آناهید، ج ۲۰ ص ۱۳۳

T ـ مروج اللهب و ج ٢ من ٢٠

حرح بیست سال از نو نگیرم چون اشتر به و عریش و رسید دهدان بحد پرسید که از طعام و شرات چه چیری محبوب براست بود اشتر ؟ گمنند حسل و بسی دوست می دارد و شرات چه بای اشتر هد به آورد و بر حی می دارد و پس آن مرد دهقان مقداری از حسل مسموم برای اشتر هد به آورد و بر حی از وصاف و هو قد آن عسل بیان کود و اشتو شریتی از آن عسل و هرآبود میل فرمود و آن روز و هم روزه بود همور عسن در جوفش مستمر نشده بود که از دنیا رحمت فرمود . ه و صوات الله عده و دا و بعضی گفته اند که شهادت او در و فرم و واقع شد ، و بامع غلام عثمان او را مسموم کرد

چون حبر شهادت اشم به معاویه رسید، چمدان حوشحال شد که در پوست حود نمی گنجید و دنیای وسیع از حوشحالی بر او نمگ گردید و گفت حماله از برای خداوند جمدی است از عسل ۱۰

و چون حبر شهادت اشتر به حضوت امیرالمؤمین الله رسید به موت او بسی تأسف حورد و ویاده اندوهماک و کوفته حاطرشد ، و کلمانی در مدح شترگفت، از حمله فرمود

لَّنَد كان لِي كَمَّ كُنْتُ لِرَسُونِ اللهِ عَلَيْظُ * * ا

یعثی شده در برای من چنان بود که من از برای سنون خده ﷺ بودم، و هم رمود

رحم اللهُ مَالِكاً و ما مالله؟ ﴿ وَ كَانَ صَخْراً نَكَانَ صَلَياً، وَ لَوْ كَانَ جَيَلاً لَكَانَ هَذَهُ وَكَالّ قد منى قدا

و چود برگاد نشکر امیرالمؤمس الله شهید شدند، و به آن جداد باقی معاند جر جماعتی که عالب بشان بی وفاع گروهی بر طریقة حوارج و جمله بر سپیل بداق بودند، دیگر آن حصرت را میشر نشد که با معاویه جنگ بماید ، چه ایشاد را به جهاد حوالد جایب مکودند و عدرها اوردناد ، حصرت از بافرمانی و نعاق بشنان



دروج اللحيد ج ۲ ص ۲۳۶
 ۱ دروج اللحيد ج ۲ ص ۲۶۳ فارس الرجال ج ۷، ص ۲۶۳

بسیار دن ننگ شد و دردها و عصه ها در دن باربیش پدید آمد ، چنانه که بعضی از حطیات آن جناب بر بن مطلب گو هی می دهد لاحرم مکرر از حد خلف مرگ نمود، و کژهٔ بعدگژهٔ از شهادت خود به دست بن ملحم خبر داد ، ^{۱۵} تا سان چهنم رسید

گروهی در حواوح در مگه به یکدیگر جمع شدند و مداکرهٔ نهرو به نمودند و بر کشنگان بهروان بگریسید، و سبه بعر ب علم معاهده کردند که در یک شب امیرالمؤمین عرافی و معاویه و عمور عاص ر یکشند عبدالرحمی بن منجم کشس امیرالمؤمین عرافی در بر دمت نهاد، و دیرک، دقس معاویه راه و در دویه دا قتل عمرو عاص را، و وعده در شب توردهم ماه رمضال شد

پس این ملجم به جانب کوقه شد و آن دو نفر دیگر به جانب شام و مصر اصد ، چون این ملجم و رد کوفه شد واز خود را با کسی اظهار مکرد ، روری به حانه مردی از قیم الریاب رفت و فقام بنت حصر تمیمیه و ملاقات کرد ، و فقام رسی بود که امیرالمؤمین پذر و برادر او را در بهروان کشته بود و در بهایت حسن و جمال بود این معجم خواسنگار و شد ، قطام گفت مهر من سه هرار درهم سب با علامی و کثیری و کشتی علی بن این طالب ا

این منجم گفت آن چه گفتی هیول است به چر کشش علی که مرا ممکن بحواهد. د

مطام گفت وصی که علی مشمول به امری باشد و ارا بو عالل باشد باگهال در او شمشیر میردی و عیله او را می کشی ، پس اگر و واکشی قلب ادرا شفا دادی و عیش حود وا با من مهنا ساحتی ، و اگر تو کشته شوی ، پس ان چه در آخرت به تو می رسد از تو بها بهتر است از دنیا

این ملحم گفت به حد سوگند که من به این شهر بیامده م جریرای کشش علی



١٠ (الكان كثيد بدء ناديخ الغميس ج ٢ من ٢٨٠ الاستيمان ج ٢٠ ص ٢٧ الرياض الشطره ج ٣٠ ص ٢٧٣
 الصواحي المحرفة، هن ٢٥٠ دعيون المعجزات، ص ٥٠٠ اتبات الهدال، ج ٢ من ٢٧٣. ح ٢٥٨

پس فظام ، وردال بی محالد را که از فیبمه و بود به جهت یاری این ملحم ملعوب طمید ، و بین ملجم نیز شبیب بی بحیرهٔ حارجی ر همدست حویش محوده و مترصد شب بوردهم بو . مل ، ت آه شب رسید و آن سه ملعوب به این عربمت محمد کرفه در مدد ، و هماه در مسجد ده بود و مشعون اعتکاف بود ، و مسجد کرفه در مدد ، و مدد ، و مشعون اعتکاف بود ، و آن منعوبه باشهٔ چند در حریر بن سیمه های بشان بست ، و شمشیرهای رهم آب داده به دست ایشان داد تا حمایم کرده ، و بیامدان بردیک در دری که امیرانمؤمین به دست ایشان داد تا حمایم کرده ، و بیامدان بردیک در دری که امیرانمؤمین به دست دارجی گفته بودند و او بیر با می شده بودند و او بیر با

ود اداشت حجر بن عدى الله در مسجد بهونه كوده بود ، باگاه شديد كه اشعث مى گويد به بن منحم رود باش ، رود باش ، و حاجب خود ر برآور كه صبح برديك شد و رسوا خو هي شد چو ، حجر ابن سحن بشيد مطعب بشال فهميد ، به اسعث گفت اي عور منعون ا درد كشس عني الله ادرى ، ابن بگفت و به تنجس تمام به حالت حاله ميرالمؤمين الله رفت كه آن حصرت را حبر كند ب در حدر باشد ، از فصا آن حصرت از راه ديگر به مسجد فته بود ، چول حجر برگشت ديد كه باشد ، از فصا آن حصرت از راه ديگر به مسجد فته بود ، چول حجر برگشت ديد كه كار گذشته و مردم مي گويد

قَيْل اميرُ الْمُؤمنين ﷺ

و آن طرف میرالمؤمین الله چون داخل مسجد شد و صدی بارسشی بعد شد به «یا آیها النّاس، الصّلاة» که این ملحم و همر هانش شمشیر کشیدند و بر آ. حضرت حمله کردند و گفتند

أَلَحُكُمُ شِهِ، لِأَلَكَ يَا عَدَىُ

پس شمشیر شبیب حط کرد و بر در مسجد با بنه سعف گرفت، و شمشیر این ملحم بر فرق همایون آن حصرت جاکرد و فرفش شکافته شد و محاسی شریعش به خون سرش حضاب شد



و این واقعه در صبح چهارشیه نوردهم ماه رمضان سان چهدم هجری بوده و شهادنش در شب جمعه بیست و یکم آن ماه واقع شد ^{۱۱)}

و ما در کتاب منتهی الآمال شهادت آن حصوب را رقم کردیم و هم فتل این منجم لعین ، و عدد اولادهای امیرانمؤمس اللهٔ و مطالب دیگر را در آنجا شرح دادیم ، طالبین به آنج رجوع مدیند

佐 雪 朱



للكر خلاقت أمأم حسس مجتبى سبط أكدر بعمعمل خدار مليهما السلام والثناء

پس در شهادت امیرالمؤمنین الله ، مردم با مروند آن حصرت امام حسن الله بیعت کودند و آن جناب فریت به شش ماه بر سریر حلافت مستقر بود ، یس در دن با معاویه بن ابی سفیان صفح ۱۰ نمود به شرحی که در و منتهی و رقم گشت ، و ین در پنج روز به آخر ماه ربیع لاول مانده سان چهن و یکم هجری بود

پس از آن معاویه داخل کوفه شد و پرگودن اروو و آمان خویش سوار گشت ، و امام حسن الله به مدینه رفت و پیوسته کشم عیظ فرموده و ملازمت میری خویش داشت و منتظر امر پروردگار بود ن آن که جعده بنت اسعت آن جناب وا مسموم کود ، و آن جناب چهل روز به حالت مرض بود و پیوسته رمز در وجود مبترکش از کرد نا در ماه صفر سال پنجاهم هجری وقات فرمود و در نفیع در فیه عباس عموی رسون خدا این مدفور گشت

و مدت حمو گرامیش بنابر مشهو و چهل و هفت مدن است ، و شبح معید چهل و هشت گفته ، ^(۱۱) و در ملتهی الامال ناریخ هشت گفته ، ^(۱۱) و در ملتهی الامال ناریخ خوال آن حصوب به «حوال دولادهای آن جناب به شرح رفت

张 牵 办



سواجم به تقصیل کیمیت صنح و اسرار این تک نگاریهای مستقنی در دس. است از جمله کتاب ارزنده صنح الحسن: جامداد روشن در شرار صلح امام حسن نگی از سید علی اگر برهمی همی.

٦ .الارساد، ج ٢ ص ١٥

٣-مروج|اللتيم ج ٢ ص ٣

ذکر إمارت و خلافت معاوية بن انتي سفيان و محتصري از حال والدين او

پس در آن که امام حسی فیج با معاویه صبح فرمود ، معاویه سنطنت است ر به دست گرفت ، و نورده سال و هشت ماه خلافت او طول کشید ، و قاریب بنه چهل سال مدت پمارت و خلافت او یود ، و در نیمهٔ رجت سال شصیم هجری به مین هشتاد بود که آز دیب در گذشت ، و آو را در شهر دمشی در بات صنفیر دفن تمودند

و در ایام پمارت معاویه در سنهٔ ۴۱ معاویه ، معیرهٔ بن شعبه ر برکوفه حاکم کرد و معیره شروع به شتم میوالمؤمین علا در این سال کرد

عید فطر سنة ۴۲ عمرو پی العاص و فات کرد و او بود سال عمر کرده بود و ده سال و چهار ماه در مصر حکومت کرد که و فات کرد

و در سنة ۴۵ حفصه وفات كرد

و در سمة ۴۹ طاعول در كوفه واقع شد و معيرة بن شعبه والي كوفه گريخت لطّعن ممات

> و در سنة ۵۱ به فول مشهور شهادت حصرت امام حسن الله واقع شد و در سنة ۵۱ تحجر بن عدی کندی شهید شف و در سنة ۵۲ بوموسی اشعری وقات کرد و در سنة ۵۳ ریاد بن آبیه هلاک شد و در منبهٔ ۵۵ سعد بن بی وقاص وقات کرد.



و در مسهٔ ۵۷ حصرت امام محمّد باقر ﷺ متولد شد

و وفات کرد هایشه و بوهریزه در این سال دو به قولی عایشه در سال بعد و فات کرد

و در سنة ۵۹ وفات كرد څسلمه ، و سعيد ين انعاص امير كوفه ، و جرول بن ياس معروف به څفلئله شاعر

و العُطيئة مُصعرٌ أبدعس الرّجل الدّميم القصير، و كان كثير انهجاء و سقل أنَّ هجاء ا الزّبرقان بن بدر بقوله

دع المكسارم الاكتفاعي المباينية ماقعًا مائل الله الطاعم الكاسي فاشعدي عليه عمر بن الحطاب، فقال به عُمر ما أراء هجاك ألا مرصى أن تكون هاعماً كاسياً؟ ثم بعث عمر إلى حسّن بن ثابت، فسأله عن البيت عل هُو هجا؟؟ فقال ما هجاء والكن سنخ عديه، فحسه عمره قال به يا حبيث، الأشعائك عن أعراض المسميل فيا والله في الشجن إلى أن شقع فيه عمره بن العاص فخرج و له عند مؤند كسات بطبعة الإمجال المجال المتحال المحال المتحال المحال المتحال المحال المح

و در ماه رجب منبهٔ شصب معاویه وفات کرد ، و ۱و اول حلمای بس، میداست و شایسته باشد که ما در این مختصر ، مختصری از حال معاویه و حال مادر و پدو او دکرکیم

مادر معاویه ، هند دختر عتبهٔ بن ربیعهٔ ان عبد شمیس است، و او در عداوت رسول حدا نایا کو شش کرده و در جنگ احد حاصر بود و این رجو را می حواند

> سخنَّ بلاثُ طارقِ المشي على السَّارِي إن تُسمِس تُسعانِق أَوْ تُسدَيرِوا تُسعارِق

> > مراتئ غير وامتي

و كغَّار را بر فتال مسممانان تحريص ميكرد

و از این این الحدید و پن عبد رکه نقل شده که گفته اند. همد منهم به رب بوده ، و از





کتب بواریح نقل شده که او از رواسی معروفه بوده ا

و رهشام بن سائب کنبی بشابه منقول است که چون وحشی غلام جیبر بن مطعم ، حمره سیدالشهد ، بالا در جنگ احد شهید کرد هند بر سو بعش حمره بیامد و کید آن حصرت را بیرون آورد و در دهن گذاشت ، به قدرت حدای نعائی سخت شد و دیدان در وی اثر نکرد ، پس حسد حمره ر مقله کرد و آن اعتضاه معطوع ر به شته کشیده به جای قلاده (۲) برگردن آویجت ، ربان قریش به و اقتفاه کرده با سایر شهداد چین کودند، و این کاو بر سول حد تلایشگا به حایث گران و جگر شکاف آمد ، و حون هند را هدر فرمود

ه بین مود ت در عام الفتح چول بوسعیان بر اصطرار ، اسلام معافی حود اظهار کرد ، وی میر اظهار اسلام کرد ، و رسول حد ﷺ به حکم عموم حست فبول کرده عمو ورمود

و چون به رسو عجد الله بعث كرد، به عادت ساير مانه حضرت يكى ار شريط بيعت رئال ر كه ونا نكردت بود دكر فرمود هند گفت ه و حل از ني الحراق بيسمبر روى با عمر فرمود و بحديدا و شايد كنابت بود از آن كه به به طهرت ديل و بفاوت جيت از دو بعجت سوال مى كند كه به ربال آزاد هم ربا مى دهد الا اسلام به طويق بها و بدو تنا در حلافت عمم همال رور كنه بنوقحافه بسدر بنوبكر از دسيا رفت ، او سير به جناب دورخ رحب سريست ، و در آن رور كنه حكير حيمرة سيندالشهدا، في ر يسمكيد ه كناه شد الأكيناد، لقب كرف و يس طعن ب دامية فيانت دامن كير فورندانش شد

صحب ريامين الشريعة مي ويسد زائيه يودن هنده صيدم الله ددر الدكرة للشواص، ص ١٣ الراد در دسرح الي الي العديد ج ١ ص ١ ١ و واشيه اصفهاني در معاضرات، و زمخشري در ربيع الابراد على ما تقل هنه او الواشوح در بهجد المستعيد او سمائي او كلبي او فرقه التنويم نظيا ميرازي هني به قال عنه او هي ذلك من الكتب المعبرة

چمان که عقیمهٔ جِدْر رسالت و هدایت، و رصیعهٔ تدی نبوت و ولایت، عمیه مکرمه ریست سب عمی تالا در آن حطیه ۱۰ شریعه که در شام در محصر برید حواند به این مطلب اشاره فرمود، در این فقره

و كُيْف يُرتَجى مراقبة مَن نَفَظَ فَوْهُ أَكِناهِ الأَرْكِيهِ وَ سِتَ لَحِيَّةٌ مِنْ دِماءِ الشَّهدِ،، و جاحظ كه عددٍ مُجاهر اميرائمؤمس الله است عر رسالة معاخرة بسي هاشم و بسياميّه ميگويد

و أَكَلَتْ هِنَدُ كَبِدَ حَشَرَة، فَمَنْهُم آكَفَةُ الأَكْبَاد، و مِنْهُمْ كَفَفُ النَفَاق، و مِنْهُم مِنْ نَقَرْتَبَيَّتِي الخُسين بِالْتَصِيبِ (النهي).

> و اقد أجاد الحكيم الشنائي عيما قال داستان پسسر هسد مگسر بشسيدی پسسدر او دُر دسدان پسيمبر بشكست او يمه تباحق، حتى داماد پسيمبر بمساد بر چين قوم تو لعت نكني شيرمب ياه

> > أبي بود حال هيد

که از و ر سه کس او په پیمبر چه رمید مسادر او جگسر عسم پسیمبر بسمکید پسسر او سسن مسروس پسیمبر پسیرید لعسن افاهٔ پسریداً و عسلی آل پسرید

و اما حال اپوسهیان پس اسم او صخّر بی حرب بن امیّه است ، و مادر او صمیّه دختر شرد الهلالیه است ، بوددش ده سال قبل از عام الفیل واقع شد ، و نا بود در عداوت رسول حدا فلیّن و اجلاب حروب (ا) و سوق جنود در آن حضرت کوشش داشت و هیچ بسهای در قریش بریا بشد مگر آن که وی ر در او قدمی واسخ و سمیی بالع بود ، ن ین که در عام النتاع بهرا اسلام آورد و با نمای بریست

و نقل شده که در طائف ملازم رکاب بود، یک چشم او به رخم تیر نابید شد و چشم دیگر در برموک و یک سره کور بساند، و در حرب هواود که به مؤلفة القلوب



۱۰ ماین خطیه تبریف در منابع بسیاری کیت شده است از جمعه ایلاغات النّسه اص ۱۵ بسیارالاتّواد نے ۴۵ می ۱۵۷ امیرالاسوّان، عن ۱۹۵ معتجاج طیرسی، ص ۱۹۳۰ البانهوان، می ۱۹۷۰ ۲ مغیب قبیر نج ۲ عن ۱۹۵۰ ۳ مشکر کشی در بردها

پدان عطایه شد ، او از اصاف شتر او چهل لوفیه نفره بهره افتاد ، و پستران او پارید او معاویه از چنین بخش دادند

و پسم دیگرش حنظمه که بنه وی مکنی سیشد در جنگ بندر بنه دست امیرانمؤمین ﷺ طلیعه جبش پدر و برادر و اقراء حود به سوی دورخ شد

و دولاد بوسمیان معاویه ، عمر ، و علیه ، و صحره ، و هند ، و رمله ، و آمنه ، و اتم حبیبه ، و جنویزیه ، و تمالندکتم ، و حدظله ، و علیسه ، و منحمد ، و ریاد ینه استنجاق معاویه ، و برید ، و رمیة الصفری ، و میمونه بودهاند

و ابوسفیان در سال سیام هجرت وفات کرد، و در آن وفت و خموش هشتاد و دو سال گذشته بود او در یام مهاجاهٔ بین مسلمین و کفّار حشان بن انست در هجو او شفر بسیار سروده ، از جمله اشعار وی است در هجو ابوسفیان

و غضت يتوالنجار بالشكر الرَّطب

عظشتُ بأثرِ مِنْ ابديك و حالِهِ و هم در هجو ،وكفنه

و لا عبد شمس و لا تبوعل فاقتُدُ عبنى الحسب الأردن كَ تُوطِّتُ حِلْقَةُ الْمُخْفِقِ

و لسنّ من المُعشر الأكرمين و ليس أبوك بساقي الحجيج و لكن هنجينٌ منبوطٌ ينهُمْ

و این ابیات صریح در حیث مولد و فساد سب او سب چه و را از عبد شمس نفی کرده و معود به ابشال شمرده و حال ابوسعیال در نمای و معادات به حالواده رسالت واضح تر از آن است که نوشته آید ه (^۳ و روشن تر از آن است که انگار نواند شد، و نص کتاب کریم در آبهٔ رؤی شاهد نعی وست چه اومی الحقیمه صل این شجرهٔ معمونه (۱۱) است



السرح بهگونگی استفحاق در منابع فراواکی امده است الا جمعه اکامل این اثیر داید ۳ امل ۱۹ که الاتحاف می ۱۶۹۰ اشراح تهیجالبلامد این این الحدید این ۳ اص ۱۷۰۰ تهیج البعق اص ۷ ۱۳۰ قاریخ دخری، طرز ۱۹۳

ت شقاء المحور ج $T_{\rm c}$ من ۱۸۷ م 184

٣ _ نگاه کنيد مه سورة امرام آيه ۶

و مورحین عامه و حاصه در کنت خود ثبت کودهاند، و هم در فرمان معتصد عباسی شاره شده است که بعد از استقرار در حلافت بر عثمان، چون به سرای حویش در آمد جماعت بنی میّه به شادمانی گرد او در هم شدند، و در حانه ر در بیگانگان مسدود داششد، این وقت پوسفیان بایک برداشت که در عبر از بنی امیّه کسی دیگر می باشد؟ گفتند به

فقال به بسيأميّة! فَلَقُوه ثَلَقُف الْكُرُو، هو الّذي يُحلفُ بِه اَبُوسِيس ما منْ عبدابٍ و الاجسابِ و لا حَنْةٍ و لا نارٍ و لا يعدٍ و لا قيامه!

یعمی های ای بی امیه چانچه گوی ردر میدان در میربایند حلاقت وا بربایید و عبیمت شمارید ، سوگند به آن که بوسفنان را سوگند به او رواست ، به عدایی است و به حسابی و به بهشی است و به دورجی و به حشری و به فیامی عنم به چون بن کنمات بشاید بیمناک سد که میاد، مستمانان بشاید و انگیرش فسه کنند ، بگفت او را در مجلس بیرون کنند

و از حیار مسهوره سبکه بیهمی و رمحشری روایت کرده آند ، و اس بی الحدید نقل کرده ، و در فرمان معتضد عباسی از نقات رو یت کرده که اروری ابوسمان بر حماری استوار بود و معاویه رمام او از دست داشد او پرید [بس سوسفیان] ر عمت سر می اند، پیعمبر گی فرمود

العر اللهُ الرَّاكِ و القائِدُ و السَّائِقِ (*)

و هم روایت شده که مجنس شد در صرب معاویه که عمرو بی عاص ، و عنیه پی بی سفیان و شعبره بی شعبه در انجا محنمع شدند ، و حصرت امام حسن الله را طلبیدند ، چو ، نشریف آورد هر کدام جسارتی کردند پس آن سند خواتان بهشت مکلم فرمود ، و معاویه را محاطب داشت و در مکالمات خویش بیان فرمود که



[.] درايا گو مي

لا و بيز نكاه كيد په و دداد صدي جزء جهادم ص ۲۰ شرح تهج البلاغه نين دي الحديد در درج عطيد ۸۳ عجبراً
 لاين التابعه ـ الذي الديم الامه و العادك ج ۱۰ ص الله سيسح الزوائد ج ص ۱۰۰

رسون حدًا در همت موطن آبوسفیان را لعی فرموده و آن هفت موطن را شرح داده هرکه خواهد رجوع کند به شرح نهج حدیدی که از کتاب مفاخوات ربیر این بُگار نقل کرده است (۱)

بالجمله ، حال ابوستیان بر منصف با نتیع ظاهر است ، گر چه اهر سنّت از روی مول به عموم عدالت صحابه باید ملتزم شوند که

عداوت به رصول حدا ﷺ و استموار نقاق، و گفس به عباس

لَقَدُّ أَصْبَحَ مُلْكُ إِن احِيكَ عَظِيماً إ

و پستادت روبروی ثنتهٔ احد وگفس او به عصاکش حود در هنگامی که کور شده

يو ۾

هِهُنَا رَمِّينَا مُحمَّدًا و قَتَكَ أَصَّحَابَهُ

و گفتن او در رور فتح ، همگامی که بلال بر طهر کعیه ادان گفت و شمهادت بسر رسالت محمد اللیکی داد

لَقَدْ الشَّعَد اللَّهُ عُنْكِنَة بن ربيعة أد لمْ يَشْهِدْ هَدَا الْمَشْهِدُ

و سایر کفریات سافی عدالت بیاشد

و تعاقی عربینی افتاده کمه البوسمیان به ازاد بسیمبر است، و معاویه به ازاد امپرالمؤمس ﷺ، و برید به ازاء سیدالشهداه ﷺ، و عداوت هر یکی با دیگری به چندان است که در حیطه بیاد در آید

و چه حوب گفته حکیم سنائی

داستان پسر هند مگر نشنیدی (الخ)

و ما معاویه به حسب ظاهر پسر هند است ر ابوسفیان ، ویی محققین بسب او را وقد ربا داشد. راعت اصفهایی در متحاصرات گفته ، و هم بای بی الحدید او ربیع الایراز رمحشری بقل کرده است که معاویه ر بست به چهار کس می دادید. ^(۲)



١٠ . شرح نهج البلاعد اين أين الحديد، ج ١٠ ص ٢

[▼] عَفَكِهِ الشَّواص، ص ١٠ الله الفدير ج ١٠ ص ١٥٩ ربيع الأبراد ج ١٣ ص ٥٥٨

مسافر بن ابی عمرو ، و عُمارة بر الوسد بن المُعير ، و عبّاس [بن عبدالمطب]، و صبّاح که سرود حوال ، معنّی عماره بن الوبيد بود

و ابوسفیان بسی رشب و کوناه بود ، و صبح که مردوری بوسفیان می کرد جوابی حوش سیمه بود ، عبد را با وی الفی افتاد ، و به حویشس دعوت کرد ، و با وی در آریحب و هلماء سب گفتهاند که عتبه بن ابی سفیان هم از صباح است ، و هم گفتهاند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در حیانه براید ، کنار کوه و جیاد ه ۱۱ آمد و در آنج وضع حمل کرد ، و این است که حشان در ایام مهاجات شاره به حال معاویه کرده و می گوید

لِسِ الصَّبِيُّ يَجَانِبُ السِّطِحَاءِ مِن النَّرْبِ مُلَّتِيُّ غِيرُ دِي مَهْدٍ

و آیت الله العلامة طَفَرَاطة وجَهَهُ دار کنبی تقایه که از نفات بود عمیاه سبت سساد نقل کرده، و این روزههای هم نفریز کود که معاویه فراند چمهار ممر باوشه عماره، و مسافر، ابوسمیال، مردی دیگر که بام ببرده (۱)

و همد مادر او از دوات الأعلام بوده ، و بیشتر سهوب او در امیرش با غلامان سیاه بوده^(۱۲) و هرگاه بچه سباه می راد او را می کشب

و حمامه که یک تی از جدّات معاویه است راینی در سوق المجار داشته ، و در رب به مهابت و سبله بو د ، (۴) و از یمج سب ابوسفیال هم معنوم می شود (۵)

و شرحی میسوط دراین معام سبط بن الحوری در تدکوه از کتاب کنبی آورده ، در دیل کلام حصرت حسل ﷺ که با معاویه فرموده

ر لَقَد عست العراش الدي وُلِدْت عَلَيْه



لأسبخي كتبه وجبأن إجياد كوهي استا يا زميني در مكة مطعه

^{؟ .}فيح السل من لا ؟ وبيح الإيراد ج ؟. من ١٥٥١ الاربعين من ١٩٦١ تشرح بهجالبلاغد ج 1 ص ١٦٦ ندكرة الغواس. من ؟ ٢٠ ط نجف

٣ منك كتيد ايطباً بدو تلكره الخوامي ص ٢٠١٣

٣ - لك كنيد أيضاً به، كشف الهاوية، ص ٢٢ مرسين الهيجة بي ١٤ من ٧٠٠

۵. شمار گیندور نے 7ء من ۱۸۷ - ۱۹۴

و هم در نهج الحق است که چون پیعمبر فلیگا حون و را هدر کرد در فتح مگه ، بعد به اصطر پیخ مده قبل از وهات رسول کی آمد و حود ر په روی عباس انداخت ، و وی ر شمیع کرد و اسلام اظهار کرد ، و هم به شعاعت عباس ادن کنایت بادت ، و گاه گاهی مکتوبی بری پیعمبر کی می وشت ، و این که وی ر از گتاب و حی شمرده اند ، در افتراه و اختلاق ۱۱ است (۱)

بالحمله ، چون ابودکر تسبیر جیش و اوسال عساکر به جانب شام کرد ، پریا پن این سفیان را امبر کرد ، و معاویه و ابوسعیان هر دو ر در نحب ریب او مآمور داشت ، چون وی به پدران خود منحق شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد ، و [معاویه] در یقیه رمان ایوبکر و تمام خلاف عمر و عثمان منصوب و والی بالاستملال بود ، و در حداث بدع و احیای مس کسروانیت و هیمبراست و اظهار معالم نحیر و تبحتر چندان سعی کرد که روزی عمر با وی گفت «ائت کشری آلغرب»

و چون امپرالمؤمس علی الله ریب او رنگ خلافت شد ، معاویه ردکه به ظمم و طعبان و فسق و عصیان شهرهٔ آفاق بود تقریر نکرد وی هم به بهانه طنب حوث عثمان با حجب حدای و امام رمان طریق محارب سپرد و شمشیره کشید و جنگها با امپرالمؤمنین الله نمود : تا آن که آن حضرت به قنب محروب و سینهٔ بر حوث از معاسد و مکافد او و عمرو عاص آموده شد و شریت شهادت چشید

پس معاویه با امام حسن الله عار جنگ کرد نا صنح واقع شد

بن حمله بیست سال بود که آمیر بود، و بیست سال دیگر بالاستعلال حنیمه بود، پس مدت چهل سال آمارت او طول کشید اسم

و در واقعة صفين كه ما بين او وحضوت اميرالمؤمين على ارسال رسل و اسالل

ساختكى

۲ شفاه الصدور د ج ۲ ص ۱۹۷ ترجمه فارسی آواتشیده عباس محمود عناد ط ۴ ص ۱۷۹ شهای پیساور ط ۳.
 می ۱۷۷۵ بهچاندی، ص ۲۰۹

۳ افغاد المدود نے 7ء من ۱۹۷

بود، به حضرت در یکی از مکنوبات خود به معاویه بستی از آخیار عبیبیه رخیار فرموده (۱)

ار جمعه در حاتمه ب معاویه ر محاطب داشته که سول حد الله مر حبر داد رود باشه که موی ریش می به خوب سرم خصاب گردد و می شهید شوم، و تو بعد در می مطلب امت به دستگیری و در بد می حسی را از در عدر و حدیمت به سم بادع شهید کنی و از پس او برید فروند بو و به دستباری و همدستی پسم رائیه ، حسین پسرم را شهید سارد ، و دوا ده س از کمه صلالت از آولاد ابوالعاص و مرواب بر الحکم بعد از بو والی بر امت شوند ، جناب که وسول خد، نابی را در حواب دمودار شد بشان ر به صورت قرده ۲ دید که بر منبر می جهند و امت را رشریعت باریس می برند

پس فرمود آنگاه حماعتی که ریاب ایشان سیاه و علمهای سیاه حلامت دارند و خلافت و سنصت در ایشان بارگیرند، و بر هم کس ا این جماعت که دست باعد در پای در آورند و به کمان دیب و حواری ایشان را بکشند

آن گاه إحبار فرمود به معیبات یسیار از اصر دجال، و پارهٔ از ظهور قائم آل محمد علید، و در دیل مکتوب مرقوم فرمود همانا می می دانم که ین کاعد یری مو نفعی و سودی ببحشد و حفلی از آن بیری مگر آن که فرحیاک شوی به احبار می استطب بو و منطبت فررند تو ، فکی آن چه باعث شد مراکه این مکتوب را برای بو نگشیم آن بود که کانب خود را گفتم که آن را سخه کند تا شاید شیعه و اصحاب می ایک می از کسانی که بود تو می باشید آن را بحواد بلکه از گذرهی روی بر ناید و طریق هد یت بیس گیرد و هم حجیی باشد از می بر بو عمی الجمله و در خال بوسمیان ، حدیث بس و را از رسول حد شبیدی



۱۹۳۰ میلامالوری، ص ۲۷ رسائل چ ۱۰ ص ۱۳۷۸ میلامالوری، ص ۱۹۳۸ میلامالوری، ص ۱۹۳۸ رسائل چ ۱۰ ص ۱۹۳۸ میلامالوری، ص ۱۹۳۹ الاستجاج چ ۲ ص ۲۹۱

^{7 .}پورېد، ميموي

و در تهج الحق علامه امت ، و ابس رور بنهال هم اعتراف و تنقرير كوده كه پيعمبر ﷺ دائماً او را نعل ميكرد و مي فرمود

النَّمِنُ بن النَّعِنَ، و الطُّليقُ بُنِ الطُّليقِ. (11)

و هم در رسول حد، ﷺ نقل شده، چیانچه در فرمال معتصد است که فرمود إذا رأیتُم معاویهٔ علی مِنْبری، فَاقْتُلُوه ("

هرگاه معاویه ر بر منبر من ببینید بکشید

و هم از صحاح اهل سبُّب منقول استاكه

المُعَلاقةُ يعدي ثلاثون ثُمُّ يقُودُ مُلُكاً عِضُوصاً ١١ق شديداً. (٣)

از پی جهت این روزیهای اعتراف کرده که معاویه از حلقاه بیست ، بلکه از منوک است و سدیرین در ضبیق حداق تأویل افتادهاند ، و جنوهی چند بلفیق کودهاند که محصل پارهٔ رادیه این است که مدک درجهٔ ناریهٔ خلاف ست و منافی با این که صدق خلاف هم کند بیست

و بن وحه باطل است به جهانی چمد که در آن جمله رو ابت حت که سیوطی در کدت تاریخ مصر رو ابت حت که سیوطی در کدت تاریخ مصر رو ابت کوده که عمر گفت واقه ما أدري أخليمة أنا أم ميك فين كنتُ مَلِكاً دهده أمن عظيم، قال قائل به أميرالمؤمس إنَّ بيسهما فَرَقاً قال ما هو؟ قال الخليمة لا يأخَدُ الا حقّاً و لا يضَعَدُ إلاً هي حق، و آن يحمدالله كدلك، و القبك يقسم النّاس فيأخَدُ من هذا و يُعطى هذا "

پس این رو یتکه تفریز عمر را دارد صریح است بر فرق به بیر احلافت و ملک،



T 4 on 1 and 74 - 1

۲ کتر الحفائل، ج ۲ ص ۱۹ شرح بهجالبلاغد این این الحدید ج ۲۰ ص ۹۳۳ افتدیر ج ص ۹۳۰ ۴۳۰ بهجالحق ص ۹۳۰ ۴۳۰ بهجالحق ص ۹۳۰ تا ۱۹ بهجالحق ص ۹۳۰ به بدای معاویه کلید ملاتاً به کاربرد، ادالبدید و التهابد ج ۸. ص ۹۳۶ التصافح الکافید، ص ۹۳۶ ناربرد الاحم و العنوک ج ۲ ص ۹۵۶.

٣-البداية والتهاية ج ١٨ ص ١٦ و ١٧٥ يه نقل ار صحيم الاوائل ص ٢٥ صواعين ص ٢٧ ناريخ التفلفد سيوطى ص ١٥ بهجالعني و ص ٢١٩

^{🕈 .} شقاء الصدور 🞅 ٢ مان 🔻 ٢ به نقل ألا تأريخ مصر سيرطيء

چه معلوم شد که مواد به مدی طالم و عاسف است ، و این رو یت میطن حلافت معاویه و مناً عربی است. و این اثیر در اسد انهایه از عبد الرحمل ربیری نقل میکند که عمر گفت

إنَّ هذه الأمر في أهل بدرٍ ما يقي منهم أحدً، ثمَّ في أهل أَخَد ما يقي مِنَهُم أحدً، ثمَّ هي كنه. و كدا؛ و ديس بيه لطفيق و لا لوليد طليقٍ و لا لِشَشْلِهَةِ الْقَتْحِ شيءً ؟

ارین رو بت طاهر سب که حلیمه ثانی به سه عبوان لعی خلافت از معاویه کوده چه او هم طلیق بود و هم این الطلیم و هم از مسلمهٔ فلح

و هم در اسد انقابه اسب ، و سایرین نیز نفل کردهاند از این عباس مسبداً که گفت می با صبیاد مشعول دمی (از کفت می با صبیاد مشعول دمی (از حجالت] در پشت دری متواری شدم ، رسول حدا کی دست بر پشت می رد و فرمود معاویه را طلب کی نرد می ، من آمدم و برگشتم و گفتم مشعول چیز حوردن است ، فرمود

لاَ أَشِيعِ اللَّهُ يَطْنَهُ . " ا

حدای شکمش ر سیر بکناد

و ابن حَلَكان در مرجمة مسائل صاحب خصائص كه او را به حافظ و امام عصر في الحديث سنودهاند ـ اورده كه او او پنوسيدند در فيصائل متعاويه چه رو بب داري؟ گفت الا أغرِفُ لَهُ تصيغةً إلاً لا أشبع اللهُ بَطْئَكِ، ؟!



٧ اشطأه الصدور ج ٢ س

۲ دوازی

۲۲ شرح بهیچاللاعد این این افغاندید، چ ۳ می ۳۴۳ صحیح مسلم چ ۴ می ۴۳ مسند بوداود چ ۱ می ۲۵۸ است. العمراط السنتیج، چ ۳ می ۲۵۸ العمر، چ ۱ می ۱۵۸ تیسیر العمراط السنتیج، چ ۳ می ۲۹۳ بالامور، چ ۱ می ۱۵۸ تیسیر الوصول، چ ۳ می ۲۹۳ بالتمانح الکافیه، می ۹۷ م ۱۹۳ ر ۱۹۳ انساب الاشراف چ ۱ می ۲۹۳ بالتمانح الکافیه، می ۹۷ م ۱۹۳ ر ۱۹۳ انساب الاشراف چ ۱ می ۲۹۳ بالتمانح الکافیه، می ۹۷ م ۱۹۳ ر ۱۹۳ انساب الاشراف چ ۱ می ۱۹۳ بالامور و التهایت چ ۸، می ۹۲ بالامور ۱۹۳ بالامور ۱۹۳ بالامور ۱۹۳ بالامور ۱۹۳ بالامور ۱۹۳ بالتمانح الکافیه، می ۹۳ م ۱۹۳ ر ۱۹۳ بالامور ۱۹ بالامور ۱

^{*} مير مگاہ کنيديد العندارة الاسلام، في القرن الرابع الهجرى، ج ٦ هن ١٧٦، وفيات الاعيال ج ٦ من ١٧٩، تهديب التهديب ج = عن ١٩٨، مرآء الوشان ج ٢، من ١٩٩١، طبقات سيكي ج ١٥ ص ٨٩

و ابن حجّه حموى در شعرات الأوراق ار حصوب اسام حسى الله در مجلس معاجره نعل كرده كه مومود أنّ معاوية كان يَكُنُّ الرّسائل إجعّي، فأرس إليه يوماً، فرجع الرّسول و قال هُو يَاكُلُ، قرةُ الرّسولُ ثلاثَ مرّاتٍ، كلُ ذلك و هو يقول هُو يَأكُلُ عقال النّبيّ فَلَيْتُ الأَشْعَ الله يَطْنَك يه مُعاوِيةً»

و سید شهید (۱۱ او تاریخ یافعی [مرآت الجنان] آورده که معاویه به دهای پیممبر المینی مبتلا شد به موض جرع، و این از مسلمات و منواسرات است که معاویه چندان می خوردکه حسنه می شد و سیر دمی شد می گویند یک شتر درست می خورد

قال الرّاغب و ابن أبي الحديد و غيرهما كان معارية بأكل حتّى يربع، ثمّ يعول الرّفّع، ما شبَعْتُ، أَكَلْتُ حَيّى مَثَلْتُ قَالَ الشاعر

و صاحبٌ لي بطنَّه كالهاريه 💎 كَأَنَّ عي أَسْعَالُه صعاوية (٣٠

و در نهج الحس از ابی عمر رو یک کرده که به حدمت حصوت رسول کایگی شدم ، شبیدم که فرمود بر آید بر شما مردی که بر عیر سنّب من بمیرد، پس معاویه بر آمد ۳۱

و احبار منو برهٔ میکائره در کفر و بهاق مبعض امیرالمؤمین ظافر و رد شده که سر طرق صحیحه اهل سبّ هم منقول است ، و در دیل حدیث عدیر متواتر است که «اَللَّهُمُّ وَالِ مِسْ وَالاهُ وَ عَسَادٍ فَسَنَ عَسَاداً الله، و عسد وت و سب کودن معاویه

۱ _ فاضي بورائه شوشتري.

٢ ـ و قال السنائي

هست چسین میصده میماوید آز کدید خاک از تر دست دارد باز چرجی ریدان در ناریخ کمدن اسلام ج (ا، می ۱۹۳ می ریسد، «عددای از علقه و کبر په پرخوری مسهور بودند آز آن چمله معاویه بن این معیان و هیدانه ین ریاد و مجاج بن پوسف و بالیمان ین هیدالملک و امین عیاسی بیش از عد مصول عالم می شوودند . «

٣٠ الربخ طيريء ۾ ١٠ ص ١٣٥٧ کتاب صفينء تمرين مراحم. ص ١٩٧٠ نهج العتن ص ٣٠٠

اميرالمؤمين ﷺ را اظهر ار ان است كه بنوان شوخ داد "ا

و ابوالمؤيد حواررمي و سبط بن الحوري نقل كردهاند كه يك وهني الشبع بن ثباله وارد محصر معاويه شد ديد جماعتي ارائام راكه بر اطراف و حلقه ردهاند و بوهريره و ابودود ، با حمعي ديگر در معابل او نشسته اند ، اصبع با المعريره گفت يا صاحب رسول الله إني أحلفك بالله الذّي لا إنه إلاً هو عالم البيب و الشّهادة و بحق حبيبه محمد المصطفى عَلَيْنَ إلا اخبرنبي أشهدت عدير خُم؟ قال بني، شهدتُه

قدت ديد سيعته يقول دي عنيّ؟

قال سمحتً يعول « مَنْ كُنْتُ جِولا، عمليُّ مولاه، اللَّهمُّ والله و عاد من عاده. والْصُرُ مَن نصره و اخدل من حدله».

قلت در هأنت إذاً واليت عدَّرَه و عاديت وليّه؟ فَتَنْفُس أبوهر يرة صفده و قال إنَّا لله و إنّا إليه راجعون_الخ

در حبار كثيره به طرق معميره واود شده كه رسول حده ﷺ عمار هرمود تَقْتُلُكِ الْفَتَةُ تِهِ عِيدُ "

و تشکر معاویه او را شهیا کردند، و چون در حماعت شامیان عوف شد به جهت این حدیث شریف که حیار از بعی و طعبان پشان داده شده، معاویه محص تدلیس گفت عمار ۱ باکشته که او را طعمهٔ سیوف و رماح کرده و او علی است، چون بن سخن به سمع همایون آن حصرت سید فرمود اگر چنین ست باید حمره را هم رسول حداد شیک کشته باشد (۳)

بانجمله و نار و احبار برادم معاویه بیس از حد احصاء است. و از نعص مسیعین فصلاء هند حکایت شده که دویست خیر از طراق معتمده اهن سنت در مدمت او نعل کرده



السخفاء الصدرر ج ٦ ص ٢٠٢

۲ سنگاہ کنید مہ سنبخرک ج ۲٪ میں ۱۳۶۶ء خیار الدوں ج ۱٪ میں ۱۳۷۷ء تهدیب التهدیب ج ۷ میں ۹ ۲۰۱۲ صابقہ ج ۲٪ میں ۱۳۵۰ الاستیمان میں ۴۸۰

اين عباس جو چين استدلال قرده ست ذگاه كليديد نهجالحن جدي هجرب. ص ۳ ادر ميانديد نهجالحن جديد هيديد مي ۱۳ ادر مياند مياند

و خلاف بین او و بین امیرالمؤمنین 🕸 چنون خالاف بین ابوجهل و پایتمبر بالضروره ثابت است، و جمع بين منضادين محال ست، پس بايد يه محب ، و دائسہ و عداوت علی ﷺ ، یا به عکس 🖰

و په همين ملاحظه بودكه مردم ير بوهريزه طعن ردمد و از در ستعجاب آر او سؤال کردند که ی یوهریره! تو جمع بین صدین کردهای ، در وقت حوردن طعام حاصر خوان معاويه حوّان ميكر دي و اداء صلاة حلف حباب امير ﷺ ميكسي؟! البوهريوه بلا محاب اظهار داشب كه مصيرة معاوية أدسم و أطيب و الصلاة خلف على أفضل، فكان يقال لد شيخ المصيرة و ابن مصلت را رمحشوي در بات رابع ربيع الأبرار يراد كرده (^{۲)}

و مورّخ امین و معتمد کلا الفریقین صنعودی در مروج افادهب در دین حنوال مأمون اورده ، و هم ابن ابن الحديد اشاره به او كرده كه ادر سال دريست و دوارده ، منادي مأمون بقاكر دكه من بيست أقاراكه معاويه رابه خير بادكند يا او احقدم دارد بر یکی از صحابه و مردم ر بزاع است در منب این امو و اقاویل محتلفه در ین باب گفته اند ، از ان جمعه یکی از مدماء او حیر داد او را به حدیثی که از مُفتَرّف بن المعيرة بن شعبه أوردماند، و هم اين حبر را ربيه بن بكاء ربيري در كناب خيار معروف به موفقیات که به نام موغّر بالله توشینه ؛ براد نموده چه گفته

از مدائنی شبیدم که میگفت. مطرف بن معیره گفته که ابر معاویه وفود کردم به پدرم معیره ، و پدرم می رفت برد معاویه و می امد و بر عقل و ملک داری او شا میکرد ، شببی بار آمد معموم و اندوهماک بود چندان که عد محورد ، ص اندکی صبر کو دم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سابحهٔ رح داده ، پرسید م حو را چه شده که امشت عمده می بینمت ۳ گفت اس از بردیک پنید ترین مردم بنامدم گفتم



٧ . ثماء الصدور ج ٦ مي ٩ ٧

ا دريع الأبرار الحب 44 س ١٣١

مگر چه شده ۹ گفت به معاویه گفتم تو به آروی خود رسیدی ، کاش اکبول بشرالویه شفاق و بسط بساط عدل می کودی ، چه سی تو ریاد شده ، و هم کاش بطری به خال برادران خود از بسی هاشم بمودی و ارجام ایشان را پیوسته داشنی که به خد سوگند که کنول چیری برد ایشان بمانده که بیم آن داشته باشی چول بیل بشد گفت هیهات ، هیهات برادر نیّم (یعنی بوبکر) پادشهی کرد و عدالت پیشه گرفت ، و کرد آن جه کرد ، به حدای که بیش از آن بشد که بمود و بامش بمرد چر آن که کسی گوید ابوبکر ، آن گاه برادر عینی (یعنی عمر) ملک بافت و ر ج خر آن که کسی گوید ابوبکر ، آن گاه برادر عینی (یعنی عمر) ملک بافت و ر ج کشید و دامل فر ود ده سال ، پس به خدای که تجاور نکرد از بن که هلاک شد و ملاک شد و ملاک شد و بادش فر و ده سال ، پس به خدای که تجاور نکرد از بن که هلاک شد و بادشاه شد کنی تا حدی چو ، او در سبب ببود ، پس بکرد آن بچه کرد و مردم جر به او مجارات دادند به ین که هلاک شد ، و هلاک شد د کرش و هم نماند دکری از آن چه با او کردند و و برادر هاشم (یعنی و سول اکرم آگری) هر روزه پسج دکری از آن چه با او کردند و و برادر هاشم (یعنی و سول اکرم آگری) هر روزه پسج دکری از آن چه با او کردند و و برادر هاشم (یعنی و سول اکرم آگری) هر روزه پسج دیرت به نام او هریاد برند و گویند

أشهد أنَّ محمداً رسودياته، فأي عمل يهقى مع هدا؟ لا أمَّ للله، والله إلاّ دفتاً دفتاً !.. يعمى پس از آن كه دام حاماء ثلاث يعير داو نام پيعمبر گلائلتي در هر شيانه وورى پنج مرتبه بلند باشد ، ديگر دا اين حال چه عملى يافى حو هد مارد جر آن كه دام محمد گلائلتي هم دفن شود و اسم او از بين برود ؟!

چوب مأمون بن حیر بشنبد فرمان داد تا منادی نند، کرد به آن چنه در صندر حکایت نقل شد و نامهها انشاء شدکه به آفاق ببرند که بر منابر معاویه را لمن کنند ، مردم بن کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند ، و عودم مصطرب شدند و مصفحت را به برک این کار دیدند ، وی نیز راین خیال دست باز داشت "

ين برجمه عبارت مروج الدهب مسعودي بود و او حود لقه و معتمد عل سئت

لاحتروج الثمياج لامن الأالا

است و کتابش در بهایت اعتبار است و در مطبعهٔ بولای قاهرهٔ مصر طبع کردهانید علاوه بر این که سند را دست داده ، و کتاب موققیات ریبر بن بکار هم از اصبون معتمده و مراجع معتبره این طائعه است (۱)

[اوليات معاوية]

بالجمعه معاويه و أوبياتي چد است كه اركتب بواريخ به دست أمده

۱ مکسی است که وضع برید کرد ^(۱۲)

۲ و بنیاد دیوان خانم بهاد (۳

۳ و اتخاد مقصوره در مسحد کرد

٢ ـ حطبه شسته حوائد

۵ ـ و بو منبو در ملاه مردم احراج ریح کود (۲)

٤ . و معض عهد ر بي محاب اظهار كرد ، چنانچه بعد از مصالحه به مام حس الله دركومه بر قرار مسرگات رائي شرطت للخسي شروطاً ، و كُلُها نـڤت رِجْلي (٥٠)

۷ ـ و با حدیث آلوالد للعراش و بلعاهر العجل محالف کرد، (۱۰ چنامچه ریاد س بیه ر به شهادت ابومریم سلونی حمار برادر خود خواسه و خواهر خود ر سرد ریاد فرستاد و موی خود را به او نمود و گفت شو بنوانو منتی چنانچه ابنومریم

١ ـ الموقفيات، ص ٥٧٧ - ٥٧٧.

١٠ د تكاد كنيد به الاوائل الوحلال عسكرى ج حس ٣٣٦ تا ١٣٠٥ المختصر في اخبار البند ج ٣ من ٩ ١٠ الوسائل
 التي معرفة الإوائل: ص ٣٠

۳ ـ و این چنان بود که در حی کسی صد هزار درهم برشته بود امکتوب را باز کردند و دویست هزار گردند الزاین چیت دیوای خاتم را مراز داد خماه قلصدور ایج ۱ اص ۲۰۵ دربار، دیوان خاتم نگاه کید به: الحضارة الاسلامیة از آدام متر، چ ۱ اص ۲۰۰۷ و ناریخ مغری، ص ۱۳۶

¹ _ وفعي اقل كرده است

المسترح فين في العديد، ج ٢٠ ص ٦٠

الكاركيد به المختصر في الميار اليشر ج ١ ص ١٨٣ اللدير ج ١ ص ١٩٣ به بعد، و على و ينوه، ط مصر ص ١٣٦ تاريخ الفخرى حي ١ ١ و الكاكابل في اثير ج ٣٠ مي ١٣٧ سنتك عديث، بچه از شوهر اسب و والي از يند تعاليد

خير داد مرا 🖰

٨ - و اؤل كسى است كه سب اميرالمؤمس ﷺ ر ترويح كرد

٩ ـ و در فتل دريـه منون-دا، ﷺ اقتدام كرد و امام حسن ﷺ امسموم

۱۰ و ببعث برای پسر خود بریدگرفت و او را حلیقه کرد. و ورزهای حود او ر كاهى ببودكه منحمل اوزا يريد پليد بير گرديد

۱۱ دو خواجگال په جهت حدمت خاص خود مفن کود (۳

۱۲ ـ و طيب معروف را ۽ عاليه ۽ مام بهاد

۳ ... و ادب داد که کعبه را محرد از کسوب کنند ؛ فیل از او چامه کعبه را بــه بدريج مي پوشانيدىد بدول ين كه او را نجريد كبند

۱۴ ـ و اسم اكاسره را إحياكرد و در محمس بر سرير بشسب

۱۵ و در اصلام قتل به صبر^(۱۹)کرد چنامچه با حجر بی عدی بمود ۱^{۹)(۱} ۱۶ دو در اسلام سوار الرابيره رد چيانچه به عمرو بن حمق (۱۷ کود

لأسابروج القضيد جاب فاهرورج ٣٠ مي ١٦٪

٢ - چنانچه در کټ نواريخ مخمد دنال سند السيار در اصيدو دي عيدون است که مي گورند

ومي ابن خدو عي ابن المعطمي حسي أثث بسيمضلة الالبساب و الذكس

فسيغضه كسائل مباطلتا بدوهند الوابخشية ساكث بوايرت مين سيمير ٣ ـ الدوائن ابوهلال هستكري ج ٦ من ١٩٥٨ الوسائل الي معرفه الدوائل ص ٦ - در ياورهي النوايين ابن فقامــه حدسی اص ۲۰ گرید. اوّل کسی که این طیب مخصوص را خاید نام چاد سیمان بن عبدالعقیب است

* مادر صحاح اللغه گوید کل ذی روح بُعلم حیا مؤیرسی حتّی پُشتل فقد لمّن صبر الصحاح ہے ۲ میں 9 ۲ ۵ د طیری، ج ۳ می ۱۸۹۷ بایدائیر د ج ۴۰ می ۲۳۳

9 م حجر بن هدي کندي څوهي 🐉 پکې از فضلاي صحابه و مسجاب الدعموه بدود او در حسرب صحيي لا جمالپ اميرالمؤملين 🗱 امارث نشكر كنه به دو متعلق بود او در رود بهروان ادبر مشكر ادبيرالموملين 🕍 بود او هر سال يفجاه وايكم معاويه اوابر بها يعصمي لؤاصحاب فوية مبطيب أيادين أبيه يكشبت أهير سورس فتراعدن دو فرسخي ومعنق والعراسات حؤلف 👸

۷ - همر بن حمل 🗱 از خوارايس اميرالمؤسين الليّلاً به شمار رفته و حكايب او را سيخ كنس در وجال دكر قرموده مزاف 🎕



۷ رواژن کسی است که انگشتر را به دست چپ کرد و هن سنت ستایعت و بمودید.

و عير دلک که در تواريخ مسطور است.(۱)

* * *



یکی مارت و سلطیت پریدیِن معاویه و مختصری از شنایع اعمال او دیب اگامیه

معاویة بن بی سفیان در رمان خلاف خویش از مودم برای پرید فررند خویش بیعت گرفت و آوار ولی عها خواد نموده تا گاهی که از دنیا رخت بر بست برید به خای وی نفست، و مناب سه سال و به ماه خلافت کرد

نودد و اسبوطی در مال بیست و پنجم و اگر به بیست و ششم هجری بوشنه و مشهور در ناریخ انتقال او ان است که در شب چهاردهم ربیع الأول سال شصب و چهارم به درکاب جحیم شنافته ، و در حواریل لکه نام محنی است به حاک رفت و لقد آجاد من قال

یست آئیسیه الفسیر پستخواریسا اصفت اصبیت خیل اسر الثامی أجمعیمات و از برای او سیرده پسر و جهار دختر به شمار رصه

او حالات و معامات پدر و جدال جدة از را چندان که فراحور حال این معتصر بود شمیدی ، اینک شمهای از حال او بشنو

ما در پرید ، قیسون ا^{۳۳} دحتر بجدل کلبی است ، در بحور از الزام السواصب و غیره آورده که (میسون) علام پدر حود^(۳) ره بر نفس خود منمکی ساخت و بـه



٣ ــمروچاللطب، ج ٢٠. ص ٢٧

٣- ناڪر سفّاح بود نگاه کثيد به شعام الصدور ۾ ٢، هي ٢٨٧

حویشتن راه داد. و به برید منعون بارور شده ^{(۱۱} و نسابهٔ کلیی اشاره به این نسب کرده میگوید

> فإن يكُنِ الزَّمَانُ أَسَىٰ عَسَلَبَ يَثَمَلُ النَّرَكُ وَ المُوتِ الوحيُ فقد قَتَلَ الدُّعَيُّ وَ عَهَدُّ كُلْبٍ يَأْرَضَ الطَّـفَّ أُولاد النَّـبَىُ

و مراد وی از ددعی ه اس ریاد است ، و از دعید کنت) ، برید و مؤید این است حباری که از هن بیت رسالت بیش و از دعید کنت) ، برید و مؤید این است حباری که از هن بیت رسالت بیش و از دشده که فرمودند قاتل حسین بن علی او در رنا است آو قاتل حسین بیش بیش عنوانی است که شامل حال شمر و این سعد و این ریاد و برید . عبیهم لعائل بلد می شود و تمام ایشان حر مراده بوده اس جمانچه در مقام حود ثابت شده (۱۹)

و پردد در بام عمر حود از دعب به قرود و جمع درد هیمون دا و آنهود و شرب همار ، و انواع ممار ، و همک حرمات اسلام ر قتل دریهٔ طاهره ، و کشف ستر دسه مهاجر و انصار ، و توهیل حرم شریف ببوی شیخ ، و سعک جماء اهل مدینه ، و اسلاق حرا کبار تابعیل ، و هدم بیت و احراق توب کعبه ، و جر دیبه آن چه کرد جای بسط و بای بیست ، و هر یک در محل حود در غایب دشتهار و انشار است و او کسی است که نشیع و تشهیر صون فسق کرد و اعلان شرب حصر و اسماع اعالی معود **

مسعودي گفته و كان يسشى يريد الشكران الخمير

بی جوری در رسالهٔ تحویر نص پرید میگوید که اوندی^(۵) از صدینه به شدم رفتند ، چوب بارگشتند اظهار شدم او کردند و گفتند



^{، ،} بحارالاتوار ج ۴۶ ص ۹ ٪ عوالهالدوم من ۶۰ شده الصدور ج ۳ ص ۳۹۱ الزام النواصيد من ۱۶۹ ۱۹۰۰. ۲ . بحارالاتوار ج ۴۶ من ۳۰۲ هوالم العنوم ادام مصين ﷺ من ۴ کامل الزيارات ص ۸۸ ۲ ـ نگاه کنيد بده فضاء الصدور ج ص ۲۲، ۴۷۵ و

[¥]ے شفاد الصدور ہے ۲ء می ۲۲۹

٥ .. وقد عمايندگان عزاس، عرمنگ نوين، ص ٢٠٠٠

قدشاً منْ عِند رجُل بيس له دين، يشربُ الخمر، و يعرب بالطَّابير، و يلعب بالكلاب و از عبدالله بن حنظمه نقم كرده كه در حلى او ميگفت

«إِنَّ رِجُلاً يِنكِحُ الأُمَّهَاتِ والْبَنابِ والأخواتِ و يَشْرِبُ الْخَشْرِ و يدعُ العَشَّلاةِ ــالح از این عیارت و امثال به واضع سب که کار برید شرب حمر، و ترک صلاه و نعب به کلات ، و حجاوله طنبور و بای و و وظی مادوانه و حواهران و دختران بوددا در مووج المنجب است که ایوید بعد از فنق حصوت سندائشهداء بو روی بساط شواب بنشست و معتّبان احصار كرد و اين ريناد را بنه جناب دست راست حبود بنشاند و روی به ساهی سوده این شعر میشوم در لت کرد

و لِتسديدِ مَضمي، و جهادي^(۲)

السَّقِي شربةً كُروَّى مُثَنَّتِي ﴿ ثُمُّ صلَّ ۖ عَامِق مِثْنِهِ ابن رياد صاحبُ السرِّ و الأمانة عسدي پس مملیان را امر کو د که تعنی کنند

و هم در مروج الدهب سب که ایریدارا بورینه حبیثی بود که او را دوفیس بام گداشته و در محنس مبادعهٔ خواد حاصر میکر او منکائی برای او در مجعم خود طرح می ممود، و گاه گاهی او ۱٫ بر گور حری که رام و آرم کوده بود و ریاضب شده يرک اين کار بو د سوار مي مود . و بر او رين و لگام مي بست ، و دو حيمه ميين مسابقه حبول مینمود. و یک اور چنان فناد که آتان (گورخر) [بر] بوفیس سبعت گرفت و فصب انسني بريود، و همچنال سواره و بيره به دسب گرفته په حجرة پريد داخن شد ، در حالی که فیائی از دیسی سرح و زرد در بر کرده بود و قلسوة از حرب منؤب پر صر داشت، و گورخرش ر پنی او حریل حمر منفوش و ملتع به الوال کرده بودند، یکی از شعراه شام آن روز این دو بیت بگفت

ستُك أينا قيس بعظل عباته ... مليس عليه إن شقَطْت صمانًا



۱ ـ شفاء الصدور ج ۲ ص ۲۲۱ به تقل در ابن جوزی

٢ - ١٥ يعشى سخ په جأي صل بألُ دارد

٣ . مروج اللهب ج ٣ ص ٧٧، تذكرة الغواص ص ٠ ٣

ألا من رأى القرد الذي شَيَقَت بند جنياد أمنيرالمسؤمنين أضانً^[1] و حيار در مندمت يتريد بنسيار است امنيوطي در تناويخ الخنفاء ارارسول خدا ﷺ رو بت كرده كه فرمودند

لا يَرَالُ أَمرُ أَمَّني قائماً بِالْقَسْطِ، حتى يكون أَوْلُ من يَثَلَمُهُ وَجُلٌّ مِن يسيأميَّة يقال لهُ وعِدُ (1)

و هم او ابوالسرداء نقل كرده كه گفت

سمع اللي المنظق يقول أوّلُ من يبدّل سُتني رجلٌ من بنياميّة يقال له يريدُ (١)

و بالجملة مدت سه سال و به ماه خلاف كرد در سال وّل سنطنت خود شهيد كرد جماب سيدالشهداء على اب جماعتي ال أبوطالب و عيره ، جمانچه به تقصيل در منتهى الأمال رقم شد و در سال سيم سلطنب حريش كه منه شصت و سيم هجرى باشد واقعه حرّه اتعاق افتاد ، و جمع كثيرى راهن مدينه به چند نفر از او لاد ابوطالب در آن واقعه مقنول سن، و قصية أن منقّماً از مروج الدهب و تدكره سبط و عيرهما به طور اختصار رقم مي شود

* # 4

⁾ مربع اللعب ج ٢ ص ٧٧

^{؟ -} تغريخ الخلفاء الهاب منشورات اشي حن ٢٠٨ تطهير اللسان الله فالعرم عن ٢٤٠ الصواعل المحرقة عن ٢٢١

ثار القدور ع ٢ ص ٢٣٠ الموامن المعرف من ٢٦٠

دكر وأقعة حزّه و لحراق بيت

بدان که چو ، ظلم و طعبان برید و عمّال دو عالم ر هر گرفت و فسق و فجور او بر مردم ظاهر گشت ، و هم بعد ، شهادت امام حسین هی در سان شبهت و دوم جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و به عین الیقین مشاهده کردند که برید پیوسته مشعول است به شوت حمر و سگ باری و حلیف قمار و طنابیر و آلات بهو و قفت می باشد ، چون برگشتند به مدینه اهل مدینه ر به شدیع اعمار برید احبار کردند مردم مدینه عامل برید ، عثمان بن محمّد بن بی سفیان ، با مروان الحکم و سایر امویس از مدینه بیروت کردند و سب و شتم برید را آشکار کردند و گفت کسی که فاتل ولاد رسو ، فایدی و ناکح محارم ، و نارک صلاه و شاوت حمر است لباف

پس به عبدالله بر حنظمة دعسیل الملائکه و بیعت کردند ، ین خیر چون گوشود برید پسید شد و مسلم بن عقبه المری که تعییر در دو به دمجرم و دمسرف و کنند ، به لشکری فراوان در شام به جانب مدینه گسیل داشت مسرف بن عمیه به لشکر خوبش چوا بردیک به مدینه شد و در سنگستان صدینه که معروف یت دخوه



١٠. د. كامل ابن الهراسب كه: يزيد خواست عمرو بن سعيد إبن عاص الاكدى را بمرسته به جنگ اهل مدينه المقام الكرد بس حواست كه ابن راياد را روانه سايد و هيول نكرد و گفت واقد الاجيمتين الفائسة افتل ابن رايال و غزو الكوم عند المربي المواجعة المربي و هو تبخ كبير عريض المارساند و بيل إن معاوية فقل برياد، إن الله من أهل المدينة يوماً فإن معنو فارمهم مسلم بن عميد فإنه رجل فد عرفت عميمته المؤلف (قد) إالكامل في التاريخ، ج ٢٠ ص ١٠ ١٠).

واقم المست و به مساعت یک میل از مسجد سرور انبیاء الله است رسیده بودند که اهل مدینه به دفع پشان بیرون شدند ، فشکر برید شدشیر در میان پشان کشیدند و حرب عظیمی واقع شد و حماعت بسیاری از مردم مدینه معنون گشند، ر پیوسته مروان بی الحکم، مسرف ر تحریص بر کشش اهل مدینه می کرد تا آن که مقتل عظیمی واقع شد و مردم مدینه ر تاب مقاومت سماند ، لاجرم به صدینه گریحتند و پسه به روضهٔ مظهره نبوی الله برده و قبر منور آن حصرت را ملاد حود قرار دادند

لشکر قشرف [= مسلم بی عقبه] سیر د مدینه ریحتند و به همیج وجه آن بی حیاها احترم دیر مطهر دنگه نداشتند و به اسبان خود داخل روصهٔ منوره شدند و است های خود را در مسجد رسول گیش خولان دادند و پیوسته از مردم مدینه کشند تا روضه و مسجد پر از خون شد و تا میر رسول گیش خوب رسید، و است های پشان در روضه که ما بین قیر و سیر سب و روضهای است از ریاض جست به روث و بول کردند ، و چندان از مردم مدینه کشت که مدافسی از رهبری وهایت کرده که همتصد نفر از وجود ناس از قریش و نصار و مهاجر و موالی کشته شد ، و از سایر مردمان غیر معروف او را و مرد و حر و عید عدد مهنولین ده هر را تن به شماره رف

بوالفرح گفته که در ولاد بوطالت دوش در واقعه حکره شهیدگشت یکی بویکر بی عبدالله بر جعفر بن ابیطالت، و دیگر عول اصغی و دو بیر فررند عبدالله بی جعفر برادر عول اکبر است که در کربلا شهیدگشت و مادر و حمانة دخیر مسیب بن نجیه است که به چهت خونجواهی مام حسین بر این یاد حروج کرد و در عین ورده کشته شد (۲)

مسعودي فرموده كه حمدوين محمَّة بن علي بن بيطائب الله بير در وافعه حوه



۱ سائگاه کنید به دستیم البلدن. ج ۳۰ می ۲۳۹ دراصد الاطلاع ج ۱۰ حی ۲۹۲ و ۱۳۹۶ و ج ۵، ص ۲۲۲ ۲ سنتانل الطالبین می ۸۷ و ۸۲

شهید شد. و او بسی هاشم عبر از اولاد الوصالت بیر جماعتی کشت گذشتد ، مانند قصل بی عباس بی ربیعه بن الحارث بی عیدالمطلب و حمره بی عبدالله بی بوقی بی الحارث و عباس اس عبدة بی ابی نهت ، و عبر ایشان از سایر فریش و انصار و مردمان دیگر از معروفین که عدد مقتوفین ایشان چهار هراز به شمار رفته به عبر از کسانی که معروف بودند

پس او ان مسرف بن عقبه دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشاد (ای و اموال مردم گشاد (ای و اموال و ربان اهل مدینه از ای سه روز بر لشکر حویش میام داشت، تا هر چه خواهند از اموال یشاف علیمت گیرند و به ربان و دخیران رد کنند، بشکر شام که اصلاً دیس بداشند و به حکم «الباش علی دین ملوکهم» اثبتی جر البن پرید سمی دانستند، دست تعدی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند، و هسی و فساد و ان را میام ساحتید تا به حدی که نقل شده که در مسجد رسول حدا ایک ردید

و مدالین رو یک کرده که بعد از واقعه حرّه با هرار رب پیشوهر فررند رب متولد کرد(۲) و ایشان ر آولاد انجره نامیدند.(۲) و یه فوای دیگر ده هراز زارا و در الجیار الدول فرمانی ۲ منت که اناهم از دختر با کره رب کردند

و نقل شيخه المحدث النوري عناب ثراء في كناب كشف الأسنار هن تناريخ عبدالممك العصامي ما هذا نصطه إنَّ رجلاً من أهل الشام وقع على امريم في مسجد النبي النبي المنافقة في واقعد الحرد الغ (٢٠ فسيحان من المهنهم والم يُهلكهم يصاعقة من الشماء أو يحجارو من سجّين، و إنّما يعجل من يخاف القوب

قات و ذكر الشيخ سليمان التقشيندي في ينابيع المودّة ما لفظه

و أحيف اهم المدينة أياماً، فلم يمكن لأحدٍ أن يدخل المسجد حتّى دخلها الكلاب و بالت على مبيره الليجي تصديقاً لما أحبر به النّبي الليجي ** (انتهى موضع الحاجه و تقل



١٠ مروج القعب ۾ ٦٠ ص ٢٩

٣ .اليدريد و النهاية اج ٨، من ٢٣٩

٣ .ممجم البلدي بي ٢ من ٢٧٩

٣-كسف الاستار أص ١٨٠. ٨٩

¹⁰ منابع الفودُ، ج ٢٠ ص ٢٥

نحوء ابن حجر بريادة «الدِّئاب» بعد الكلاب

و بالجمله ، چون مسرف در قنل و ربا بهرد حث ، مودم ر به بیعت بوید بر عهد عبودیت و بندگی خواند و هر که آیا میکرد و ر میکشت ، مامی اهل مه ینه جر امام رین الفایدین ﷺ و علی پن عبدالله بن عباس آر برس حال افرار بر بندگی برید کردند و یه بن مطلب بیعت نمودند

و کا سبب آن که مسرف فصد حصرت علی بن افحسین و علی بن عبدالله بن عبدالله بن عبدالله بن عبدالله در میان لشکر مسرف عباس مکرد آن بود که چون حویشان مادری علی بن عبدالله در میان لشکر مسرف جای داشتند ، مسرف را در بات او مانع شدند و اگا حصرت سحاد الله بس بناه به قبر پیعمبر برد و حویشس ر به آن چسیانید و بن ده [ر] حواند

اللَّهُمُّ رِبِّ البَسوراتِ السَّمِع و ما أظلل، و الأرضين الشَّبِع و ما أَسَلَل، رَبُّ العَمرش العظيم، رَبِّ مَحَمَّد و آله الطَّاهرين أَعَوذُ بِكَ مِن شَرَّه و أَمَراً بِكَ فِي لَـحْرِه أَسَأَلُكَ أَنْ تُؤْسِي خَيْرَهُ، وَتَكَفِينِي شَرَّةً * '

پس به جانب اس عهبه رقب و پیش آن که ان حصرت برای وارد شود، آن معون در کمال غیط و عصب بود و برآن جان و باه کرام او [علیهم اسالام [انسوا میگفت، چون آن جاب وارد شد و بگاه مسرف بران حصرت افتاد، چندان ترس و رعب از آن حصرت در دن او جا کرد که برزه او را فراگرفت، و آر برای آن جانب به پاحاست و و را در پهنوی حویش جای داد و در کمال حصوع عرض کرد که حوالج خود وابخواهید، هر چه بخواهید قبرل است، پس هر که را که آن حصرت شفاهیه کرد مسرف به جهت آن حضرت را و در گذشت و مکرماً از برد او بیرون رفت و بالحمله، این قصیه را سلّی و شیعه در کتب خود براد کرده اند و وهوعش در

ماه دی حجه سال شصت و سیم هجری سه ماه به مرگ بوید مانده بود 🤼



١ _ المحمولة السجادية الاعلى ١٥٧

٢ . و ذكر ابن نشية عي كتاب الإمامة و السياسة وانهم الحرة و مما ذكر فيه ثال او اول دور أنتهيت و الحرب فانعه دور السيادية الأشهل عمد تركوا في المحازل من اثاث و لا حدي و لا برفتي إلا نقض صوفه الحدي المحام و الدجاج كانوا.

[تاخت و تاز به کسه]

و چوب مسرف بن عقبه از کار مدینه فارع شد. به فصد دفع عبدالله بن ربیر و اهل مکّه به امر پرید عارم مکّه شد. و عبدالله بن ربیر از کسانی است که بعد در مترگ

حد بدیسونها طدهاره دار محدّد بن مساعد طعاح النساد. دانیل راد بن محمد بن مسلید إلی العبوب، موجد عسرة

ینهبون فقائلهم و معه جدان من اهام حبی قتل الشامهون جمیدا و خذّمو منهم م حدود عالمو مناعهم می پشر

لامه دید و بهی علیه التراب نم أقبل نفر بن اهن التنام، فقائلوهم أیف حبی قتل ید بی محدّد أربعه عشر

رجالاً فظریه بالسیما منهم أربعة می وجهد و ازم درسید الخدری به فلاخل علیه نفر من امن الشام فقالوا آنها

للشیخ بن السباً فقال، بوسعید الخدری صاحب سویانه فلانیاً د زال سیم عنک میختلک اعدب می

رکاد قالتا و کفته یب و ازم بینک و دکن اهرج إلها بن عنداد فال و اثنا ما عبدی مال فنظو المیند و ضربوه

طریاب، بم خدره کلمه وجدوه فی به حبی الصواع و حبی وج حدام کال اد

و كان جدير بن عبدان يومند قد دهب بصره، فجاس بسمي هي بعض ازقاء المدينة أو هو يقرب، بعض من احاف الله و رسوله قطال أدرجل أو من خاف الذورسولية قفال المعمد رسورات المستخدي يعول. من الحاف المدينة فقد الحاق ما ابن جميلي المعمل عديه رجن بالسيف يفتكه فراسي عليه مروان هاجاره، و امر أن يدحله سراك أو يقاني عليه باليد ام ذكر قبل جماعه من الاكتراف صبراً إلى أن قال المبلغ عدد شني الحراء يومند من فريسي و الأنصاد و المهاجرين و وجود الناس الذو سبع ما أن و سائرهم من الناس عسرة الإن. سوى النساء و الصبيان

فال ابو معتبر دخل رجو من اهل المتنام على امراء تفساه عن سناه الانصار و مهم صبّي به غفال لها هن من مال؟
قالت الا واقد ما تركو أي شيئا خفال واقد التحريص إلي مينا أو الاقتلالات و صبيف هذا خفال به ورحف عنه والا مراض كرسته الانصاري صاحب بدول في التحريص أي مناهد دسورات المراض عنه يوم برده فلدجره عني ان الا الراض و لا القتل والذي و المراض و الا القتل والذي و المراض المراض المراض المراض و الكنتي هي همه عجديد من محرها فضرب به المحاكم مائتر مامامه عن الراض و هاري من الرب حتى صود علم و صار مثلاً

و فاليه هي ذكر موت مسلم بن عقيد، انه ارتحل عن المديمة، بريد معله و هو بجود بنفسه العمال فلدي هي سوه العسال الفلم عنه التداوم عنه التداعية عن رحمه و كالنب من وراه العسك الرفيد موته المبتلت عند عنده التهت التي تعده وجدت المود من الاساود متطوية هي الهته المات فاء عنهيه ثم لم تزريه حيى للحي الها عنه فصليه على المبتلل (اصلاح بر اساس الاسامة و السياسة الهدي المسروات على الرحن ١٩٣٧ و ١٩٣٧ غلب و يزرد بن عبداته المدكور هو الذي تتله مسطويين عهد للندائة بريان الكفيه بريطه و وعاد من يوى السرير فتتله و كان بريد بن عبداته بديده الأسلمة ورح النبي المبتلك و كان ابن بنته جاه به عمره بن عبدائي بدن حدم من المسلم بن عجمة للها و مكي بن قبيه و مناه بي عبدائي بدن ما بسب عبر مسلم بن عجمة المورث عليه بريد بن عبدائي المسلم بن عجمة المردت عليه الله و المدن الكفائة و تنتها و علقتها بالشجرة، مكل من مراعيه بريم بالمجارة (مؤلف في المردن عليه الديارة المدن الكفائة و تنتها و علقتها بالشجرة، مكل من مراعيه بريم بالمجارة (مؤلف في ا



معاویه میر در بیعت پرید در بیاورد و ملازمت کعبه را اختیار کرده مردم را به سمت حویش می حواند ، چوب مُنے ف راه مکّه پیش داشت در موضع معروف به قُدیّد ا^{دا} به درکات دورخ شنافت

و كان مسلم بن عقبة ليريد و ما عمل بالمدينة في واقعه الحرّة كما كان بُشرِ بَن أَرطَاهُ المعارية و ما عمل بالعجار و اليمن «من أشبه أباه فما ظلم»

سيسي كنما كنالت أوائنك بيني وانفعل مثل ما دهلو

حصین بن مهیر پس از او امیر نشکر شد و به آن گروه به مکه رفت ، و دور مکه را حاطه کرد ، عبداقه بن پیر به محتار بن پی عبیده آن جمعی دیگر که ب عبداقه بیمت کرده بوصد بناه به حانه حدا بردند ، پس نشکر شام در بالای کوههای مکه که مشرف بر حانه ها و مسجدالحرام است اجتماع کردند ، و تعبیه منحبین نمودند و پیوسته سنگ و نقط بر مکه و منتجد می افکندند ، و جامه ها از پنیه و کنان به نقط آلوده می ساحند و بر حانه حد، می انداحند ، ن آن که کنیهٔ معظمه بسوخت و بنای آن منهدم گشت و دیوارهای به برهم ریخت ، و شاحهای گوسمندی که به جهب فدای اسماعیل اید آمده بود و بر صفف آویحته بودند ، هم سوخته شد

ابو حرّه مديسي گمته

إِيَّنْ نُسِيْرٍ يَسْسَ مِن تَسَرَلُنَ ﴿ قَلْ مَخْزَقَ الْمَقَامِ وَ الْمُصَلِّي

و ابتدای بن واقعه در رور شبه سیّم ربیع الاون سال شصب و جهارم (م) بارده رور به مرگ برید مانده بوده و بالجهده از آسیب سنگ و آنش و شمشیر و سابر ظام تعدیات نشگر شام و کار بر هل مکّه سحت شد ، ته آن که حدای عزّوجل برید را مهلت بداده به جحیم پیوست ، خبر مرگش به مکّه رسید ، حصین بر مهیر دست از جنگ برداشت و در طریق مهادمه به این ربیر په گذاشت و با نشگر حویش به جاب



١ ـ قليدير وزن ربييل منزلي است ما بين مكَّد و مدينه

۴ اېوڪيول

^{*۔} نگاہ کنید یہ اخیار مگھ ہے 1 میں ۲۰۲ مروچ القطیہ ہے ۳ میں ۱۸ پر ۸۱ یہ نقل از مقامع القضل ہے ۲ میں ۱۳۸

شام واله شديد و اهل مكّه از اصيب ايشان رحت شديد

در احیار الدون منكه برید در ماه ربیع الاژل منهٔ ۶۴ به مرض دات الجنب در حوران از دنیا رفت ، جنازهاش را به دمشق اور دند و در باب صعیر او را دفن کردند ، و فیرش ینک مربعه می:شد، و نسیر عمرش به منی و همت مثال رمنبده نوب، و حلاقتش سه سال و به ماه طول کشیده (ائتهی) 🖪

تدمیل و نسجیل^(۳)

بدان که در تحویر نفل پرید ما پیل عثمای اهل منت خلاف است، حمد پل حبيل و جماعت بسياري نجوير نعن کردهاند ، ندکه ين الحوري در اير. باب کتابي بوشيه موسوم به كتاب الزدعلي المتعصب العبيد المائع عن لعن يريد الله اكر جه شایسته بود که در اتب پیعمبر ﷺ خلاقی واقع نشود در این که اگر کسی جگر گوشهٔ رسون تَلَقِظُ رَا بكشد، و هنال او بر انسير كند و نه اطراف و سواحمي جنون اسپران کفّار بیرعایت احبر م گرداند، و آن چه شایستهٔ هیچ مسلمی سیست در حن ابشان بكند ، البنه چنين كس را مستوحب بعن دانيد ، لكن يا وجود اينها فرالي که لاف متابعت شریعت می رند، بنکه دعنوی و صول و شبهود دارد و خاود ر سرچشمه عدم و عمل، و واصل به اقصی موانب شی و أمل می داند، صع اکید و نحویم سدید ۱۰ معن برید کرده، گروهی بعد ۱۱ او نیز منابعت او کرده و محلَّف از عبرت طاهره بموده تجريم لعن يزيد بمودهاند

و عبارات عرالي در اين مهم در كتاب أفات النساق از محمد اللث حياءالعلوم ، ١٩٥٠



[.] باريخ التمليد. سيوطى عن ٢٠١٩(دامه و السياسة ج ٣ ص ٢٠ حياز مكه ج ٩ عن ٢٠٩٪به نقل الز مقامع القطيل ج 7- مس ١٣٨

٢ ـ دعيد الدول، ج ٢ ص ١٤ و مهر نگاه كثيديد، وقاد الوقاء ج ١ ص ٣٧) ٣ .نگ شناد الصدور ج ٣ س ٢٢٢ يديمد

ایج اثر با تحقیق آغای سیخ محمله کاظم محمودی در سال ۱۳ ۱۳ ها به چاپ رسیده است.

الكالم المبلوم الم الأرض الأسام الأور أمن مشتم إلا أقاف زيابية ولياف الدعيان الج الأحل 1844

و در تاریخ این خلگان در برجمهٔ عنی بن محمد طبری مشهور به (الکنانه)(۱) و در حیاه الحیوان دمیری(۱) در لفظ (اهد) و عیرها مسطور است

و خلاصة كلام او آن است كه در جواب سائل از نص يتريد و از صحت فتل سيدافشهذاه الإبه دست او و ارجوا الرحم بر أو مي تويسدكه العل مسلمانات جابر میست ، و برید مسلمان است و سبب فتل یا امر ، یا رصای به فش حسین علی به او دادن سوء ظل به مسعمین است و به حکم کتاب و سنّت حوام منب، و هر کس گمان صحب این سبت کند در عایت حماقت است ، چه اگر سنطانی یا امبری یا وربري در اين رمان کسي ر بکشد ، پي بردن به حقيقت داکه قاتل يا آم يا راضي که بود اگر چه آن سبهان نردیک او باشد و مشاهدهٔ او نماید معدور نیست ، فکیف به ین که رمان بعید و مکان شاسع (۲) باشد و و فریت چهارصد سال گدشته باشد که این امری است که حقیمت و هرگر معنوم بخواهد شد، و با عدم عدم باید حس ظل به اهل اسلام داشت. و بر هوص که بر مسلمی قتل مسلمی تاب شود برد و أشاعره ؟ موجب کمر بیست، و نواند بود که فانی بعد از نویه نمیرد، و فض کافر عد از نویه خایر بيست، فكيف به قاتل، و چگونه معنوم شود كه پريد بويه بكرده، پس هن هيچ مستمال حاير بيست ، و هر كه او ١ نس كند داسق و معصيت كار حواهد يود ، ر اگر بعن او هم جاير باشد و میکوپ کند از شمار عاصیان محسوب نجواهد برد. و اگر کسی در نمادی ^{۳۳} یام حیاب لعن ابلیس بکند مسؤولیت بحواهد داشت ، و اگر بعن کند سؤال دارد ، چنه ملعوب بعيد از رحمت الهي سبب و او كجا معلوم مي شود كه او دور است ، و احبار یه او بخرص ^(۵) به خیار عیب ست مگر د. حق کسی که به کمر مرده باشد و اما ترجم بر يربد حابر اسب بلكه مستحب است ، بلكه دا حل در عموم «أللُّهُمُّ



موييات الأعيان، ش ٢٠٠

٢ ـ مهاة الحيوان، ج ٢ حي ٣٠٧

۲ دور

الاستام بدت

٥ ـ سمن حدسي گفتن الفترا و دروغ

اغفر بلکومین و المؤسات ۱۱ است که در هر ممار می حوامیم و پرید مؤس بوده است!

این است ما حصل تحصیق حوالی ، و حقاً که بر مسلم موالی اهل بیت بسیار گران می اید که کسی دعوی ایماد پرید کند که فررندان پیعمبر این ایکشت ، و ربان و دختران ابشان را پر شهرهای پرهنه از شهر به شهر و صحرا به صحرا مانند اسپران ترک و کابل شهرهٔ آماق و انگشت نمای حجار و عراق کرد ، و سر پسر پیعمبر ادر ملا عام گاهی بر در حاله آویحت ، و گاهی بر طشت نهاد و شراب حورد و ریادی شراب را کند او دندان او را در در استون دو نمیند و شراب و دندان او را در در استون دو نمیند و نمیند با چوب حیرران نکوفت که اعظم عصافت است برد انسان عبور با نمید با تعجیب کس مؤمن است و دعاء برای و مستحت است؟ ا

سی عجب است از عرالی که کافهٔ علماء سنت او ر د حدمه الاسلام ، می دانید ، برید را مؤهن و مسلمان دانسته و نعن ج و و حوام ، و حال ان که مسلمان بودن برید اوّل کلام است ، چه افوال و افعال او هر یک دابل کمر و است با این که سببی برای انتمان او به اسلام بیست

اما دلالت اقوال او

پس او صبح [۱۰] آن است که د کر شود ، و کسی که مراجعه کند به کلمات و اشعار او ، پر او این مطلب هوید حواهد شد ، و این محتصر را مجال بسط ایست ، لکن می بات نمونه به جریی او آن اشاره می شود ، از حملهٔ اشتمار او که دلالت بر کفر و ریدفهٔ او دارد این شعر معروف است که در صفت حیر گفته

شُبنیسة کُسرم بُرجُمها شَغَردُتُه ، مشرقُه الشاقی و معربها قسی قَاِنْ حرمت یوماً علی دین أحسد فَخُذُها علی دین المَسِح بِّی مُرْیَم و جماعی در مورحین گفته اند که جعد در ورود اهل بیت ﷺ به محسن آن

أنت بن فاتبا يسريد يسريد وله الله فسحت ذاك يسريد الزديوس ايشكاف مبرؤا بوالفضل طهرائي حس ۲۸۰

مبشوم این اشعار را تمثل کردکه سجلی است برکفر او

خبرُ جاءَ و لا وخيُ تَمرُلُ مِنْ بِنِي أَخْتَد مَ كَانَ فَعَلَ جزع الْخَررج مِنْ وقْعِ الأَسلُ ثم قالو، يَا يَزَيْد لا تَشْسَلُ (١) لسعِتْ هائمٌ بالمُلكِ مالْ لَشَّ مِنْ حَثْدِتْ بِن لَمْ أَنْتَقَمْ لَيْتَ أَشِيحِي بِاللَّهِ شَهدرا لأمالُو و السنهالو مرحاً

و هم در دیوان از منقول است و سبط این الحوری شهادت به او داده و در کتب مقاتل معروف است که بعد از ورود اهل بیت یه شام و اشراف بر محلهٔ جیرون که محار در حامع اموی است ، این دو پیت که از کفر دیرین و نماف پیشین حیر می دهد انشاد کرد

> لمَنَا بَدَتُ طَلَقَ الخُفُولُ و أَشَرِقَتُ نعبَ المُرَابُ فَقُلْتُ مُع أَو لا تُشْع و هم از يربد است

و السقوا صوت الأغاني و الزُّرُكُو ﴿كُم السعاني عـــــــــ صــــوټ الأذان غـــــــراً مـــــ الدِّنـــــي

يَلُكُ الشُّكُوشُ على زَّبِي جيرُونٍ

فَلَقَدُ قُطَيْتُ مِن النَّسِيِّ دُيُّومِي

معشر التُنعانِ قُردُوا و اشتريرا كأس شدام شقَلَتْي معنةُ العيدان ، تعرُّضتُ عن الحور

إلى عير دنگ ¹⁷

امد دلالت فعال او بركمر او

بس کمایت میکند فتل سیدالشهداء ﷺ که ریحانهٔ پیعمبر ﷺ و سیّد شباب ۳۳ اهل جنّب، و محبوب حبیب حداست علاوه بر آن استخفادانی که به عترت طاهره



١ ـ تَلْكَرُهُ الْغَواسِ. هِن ٢٧٦ ـ مَنَاشُ الطَّالِبِينَ هِن ٢٠ البديد والنَّهاية هِن ٢٠ و ٢٧ و ٢٠ الاشعاف ص ١٨

اليدو التأريخ ۾ ادس ١٠

٢ ير تدكرة المتوامي. ص ٢٠٠٠ و ٣٠١

۳ جواتان

بعد رفش جگرگوشگاد رسول ﷺ كرد، از مهت ١٠ و أسر و جلب به ديار ، «فيس معهن من حماتهن حميّ و لا من ولاتهن وليّ يتصفّع وجوههنّ الفريب و البعيدُ والمشريف والوضيعُ »

اس جورى در وسالة رد بر متعصب عنيد كمنه اليس العجب من فعل عمر بن سعد و عبيدالله بن رياد [بما صعوا و أتو إلى أهل بيت رسون الله الله الله الأجرام] و إنّما المجب من حدلان بريد و صربه بالقضيب على ثنيه الحسين الله و إعارته على المدينة أفيجور أن يفعل عده بالخوارج؟ أو ليس في الشّرع أنّهم إيصلي عليهم و إيدفون؟ "

أمه قومه مي أن اسبيهم (٣) فأمر لا يقع (٩) لفاعله و معتقده بالقعدة، و لو أمه احدته الرأس حين وصوله [اليه] و صمى عليه و لم يتركه في طسب و لم يصربه بقصيب ما الذي كان يصرّه و قد حصل معصوده من القدر؟ و لكن أحفاد جاهليّه و دبينها ما نقدم من الشادة [شعر أبن الزيمري]

یت اثباخی بیدر شهدو 😘

و همچین دمیل کفر وست و هغه ۱ حرّه ، و انتهاک حرمت رسول ﷺ و دیگر همک کعبهٔ معظمه چنانچه حمالاً به هر دو مطلب شاره کردیم

و معل شده که بعد او شهادت حضرت مبدانشهدا، ﷺ ابن عباس به ينويد



۱ عراب

٢ مـ ١٥ أصل و إعادته [راسه الشريف] الن المدينة ، و قد نفرت بيحه الجنوع الفرض القاميد

^{*} د. د. مسخه جایی ای اهیهم و ظاهر این صحیح راست دیاله آن در مسخه جایی این است ادأمر لا یمع لفاعله ومعقده الأاللمنه می ۵۲.

آل در چاپ کتابلروسی مرکزی و بیز چاپ داوری؛ لایقکم

شدیعنی کار همر بن سده و این ریاد هجیب بست، نجیب در بلیضی بزید است چوب ردن او پر اندان حمین و عفرد گرفش در مدینه آیا بن کا در سرع حمی سبت به شوارج جایر است؟ یا دسیر، شرع ان بود که کلیمها یه شاک چرده خونه آزنگه نو گفته بود م آنها السیر می کنم برای داخل کار و میتند به آن سبب امن سی سود امه اگر او همگام باده ان سر این عبدالله «احترام می کرد و سازم از می خواند و در طشت و بازش سی دند و با چوب آن در نمی در دیمه برای بر او داشت او به مفصودش که کسین حضرت باشد اسیده بسرد اوبی کلیاهای جساهمی سی گذاشت و دقیش هم اشماری که گذاشت فید شیاشی

مکتوبی بوشت که یک فقره از او ین مس

و إنَّ مِن أَعظم الشَّمَامُد خَمَلُك بِمِاتِ رَسُولَالِهُ الْمُثَنِّقُ وَ أَطْمَالُهُ وَ حَرِمَهُ مِنَ العَرَاقُ إِلَى الشَّام، أُسَارِي مَجَلُوبِينِ مَشْلُوبِينِ، تَرَى النَّاسِ تُدَرِيْكَ عَلَيْهِ، وَ أَنْكَ قَد فَهُرَتَنَا وَ استوليت عَنِي آلَ رَسُوبِياتُهُ وَ فِي ظَنْكَ أَنْكَ أَخَدَتَ بِثَارِ أَهْلِكِ الكَفْرِهُ الْفَجَرِهُ يَوْمَ بِمَرْ، و أَظْمَهُوتَ الانتقام الذي كنت تخفيه حالج

و مسعودی در مروج الدهبگفته که خرعوب در رهیت حود أعدل از برید بود ا^ا و ولایت او سگ بزرگی بر اسلام شد. ابوالعلاء معری گفته

> رى الأيَّام سَفْعَلُ كُلَّ تُكُرِ وَمَا أَدَ فِي الْعَجَائِبِ مَسْتَزِيدَ أَلِيسَ قَرِيشُكُم قَـتَلَتْ خُسِياً و كان عنى خلافِتكُم يعريدُ

و مافجمله شوح کمو و رمدفه و الحاد پرید و اشعار کمرآمیر او ، و لعست کودس ایوالدوج جوری و ره در مبیر بعداد در کنب مشهور است

و حماعتی از هلست و جماعت بیر اعتماد به کفر یو بد کرده اند (۱) چمانچه این حجر در صواعق گفته است که هل سنت حتلاف کرده اند در کفر برید ، طائمهٔ وی ر کافر دانسته اند به جهت کلام سبط بن الحوری و حر او که گفته اند مشهور آن است که چولا سر مبارک را آور دند اهن شام فر هم کرد و با حبر ران همی رد و بر بیاب بحواند هلیت آشیاخی به النج آن گاه کلام این جوری را که در نقل کردیم به توسط کتاب تفکره سبط و نقل کرده و مدهب محاهد و سام احمد و ملاعلی قاری بیر ترکمو بوید است و کلام تفتارانی عمه قریب دکر حواهد شد آن شاه الله تعایی و بالجمله ، این مذهب آر بدع و واقعش بیست

و دمه بن که عراقی سببت قتل یا امر به رصای به فتل جناب مام حسین این آبه برید دادن سوء ظی دانسته ، بسی مطلب عجیب دکر کرده ، و ملا سعد تعتارانی که



۱ _مروح الذهب، چ ۱۱ ص ۷۸

علمان بسياري بن يزيد والجوير كردواندار جمله اروح المداني ج.٨. ض ١٩٣٥ و سائل جدعظ عن ١٩٩٨ تدكره الغوامي، ص ١٩٢ السيرة العليمة ج.١ عن ١٧٠.

صیب فصل او گوش حهاندان ر پر کرده د، کدیت مؤلهٔ دیل جواب را کرده در شرح عصاید تسمیه گفته

الحق أنّ رض يعربه بنقتل الحسين فلله و استبشاره بندلك، و إهانته أصل بنيت رسول(قه [ﷺ] منا بوانر مصاد و إن كان تعاصيله «حادةً فنحى لا نتوقف هي شأمه بن هي «عدم ظ» إيمانه؛ هنعمةالله عليه و على أنصاره و أعوانه "

حلاصه آن که رصه و استبشار و درج برید به قتل حصرت سیدالشهداد الله و اهانت او اهل بیت رسوی را از جمله اموری است که به توانر معنوی ثابت شده باگر چه تعصیل او به حبر آحاد نقل شده باشد، نظیر شجاعت علی الله و سحارت حالم و در شأن و عدم بمان او توقعی عداریم ، ایعنی و اکافر می دانم) تعنب حدای بر و باد و بر باران و معینان [او]

و هم در شرح مقاصد می گوید

ما وقع بين الصحابة من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسلطور هي كرتب التواريخ، و المدكور على ألسنة الثقات يدلّ بظاهره على أنّ بحمهم مد حادً عن طريق الحق و بنع حدّ الظلم و النسق، و كان الباعث به [عليه] الحقد و العاد و النساد و العسد و الساد، و طلب الملك و الرياسة، و البيل إلى الشّات و الشهوات، إذ ليس كل صحابي معصوماً و لاكنّ من لتن البي تشرّق بالخير موسوماً إلاّ أنّ العلماء تحسن ظلّهم بأصحاب رسول الله ذكروه لها محامن و تأويلات بها تليق و دهبوا إلى أنّهم محموظون عنّ يوجب التصابل و التعليق، صوناً لعقائد المسلمين عن الربع و الضلالة في حقّ كبار الصحابة التصابل و التعليق، صوناً لعقائد المسلمين عن الربع و الضلالة في حقّ كبار الصحابة التعليم منا المهاجرين منهم و الانصار و المنشرين بالقواب في دار القرار

و الله ماجرى بعدهم من الظلم على أهن بيت النبي الله على الفلهور بحيث لامجال اللاحد، و من الشهود بحيث لا المتباه على الآر، إد يكاد يشهد بد الجماد و العجماء، و يبكي له من هي الأرض و السماء و يبهد منه الجبال و نشق الصحور، و يبقى سوء عمده



على كرّ الشهور و مرّ الدهور ، فنعبذالله على من ياشر أو رضي أو سعى، و لعداب الآخره أشدّ و أبتى

وإن قيل فمن عنماء المدهب من لا يجرَّر النمن على يريد مع علمهم بأنَّه يستحق ما يرير على ذلك و يريد؟

قلت التجاسياً عن أن يراثقي إلى فالأعلى فلأعلى. كما هو شعار الزّوالص على ما يروي

هي أدعيتهم، و نجري في أدريتهم، قراى الثعنون بأمر الدين إلجام العوام بالكليّة طريقاً إلى الاقتصاد في الاعتقاد، بحيث لا تزل الأقدام عن السواء، و لا تصلّ الأقهام بالأهواء، و إلا عسل يخفى عبيد الجواز و الاستحقاق؟ و كيف لا يقع عليها الاتفاق إلى أحر ما فأل أن أراين كنمات ونضح شد كه بن علامة عظيمالشأن هل سنّت اعتراف كوده به ظهور فسق و ظهم باشي او حدد و عدد و صحابه، و به اين كه ظلم يو اهلييت به حدى است كه جمادات و حيوانات را به شهادت در آورده و سكنة أسمات و رميو ر به كرية در ورده، و علماء سبت منعقد يو نفل برياد، و منع ، به حهت اين است كه در يورده، و علماء سبت منعقد يو نفل برياد، و منع ، به حهت اين است

و (م) این که عبالی گفته : و چگونه معلوم می شود که پرید توبه نکرده ۱۵ جواب از آی است که ظهور اصراو او دو نوهین اهل بیت بعد از قبل و استیشار او و محالست و در مجلس شرات با این ویاد و امر سافی به سقایت او و مدح و به امانت و صاحب میر بودن در اشعار سابقه و کافی است در ثبات مرام

و سبط بن الجورى شرح اين فصيله را چنان نقل ميكند كه بنعد از قبتل امنام حسين عليه يزيد كس فرستاه به طلب بن زياد ، و اموال كثيره و نحف عظيمه به وى داد و جاى وى در مجلس برديك خود قرار د دو مكانب مبرلب او را رفيع داشت و او ر برزيال خود داخل كرد و بديم خود قرار داد ، يك شپ مست شد و به معنى گفت عنه بحوان و پريد بديهة اين شعر را انشاد كرد



سقتي شريةٌ قُروَى مششي (۱) هم صل عاسق مثلُها ابن ريده صاحبُ السرُّ و الأمانةِ عندي و لِنسديدِ مُسبي و حُمهادِي قاتل الخارجي أعمي حُسيناً و ميد الأعداء و الخُسدان؟

و از فنوی کیبر که در اصور معمده هل ملک است روایت شده که اکتمن برید بوم عاشورا بدم العمین الله و بالافید لیقزعیبید (۱۰۰

به پن که نوبه در او نقل نشده و حکم کمر او ثابت است به دلیل بر حلافش فامه شود، و دلیل بر وجوب فبول نوبه هر گناهکاری نداریم، چه و جوب فبول تنویه عقلی نیست، نلکه به موجب وعده است و پن وعده در حق پرید نیست

و لقد أجاد ابرالجوري حيث قال

و أبير العباس ـ و هو مأسور بيدر ـ مح النبي الله التوم، فكيف بأنين الحسين الله؟
و لك أسلم وحشي قائل حمرة، قال به النبي الله عليب وجهك قائي لا أحب أن أرى من
قتل الأحيّة و هذه الإسلام يجبّ ما قبله، فكيف بقبه أن يرى من دبح الحسين الله و أمر
بقتله وحمل اهده على أقتاب الجمال؟ (استهى) ١٩٤٩

کد م مستمانی راضی می شود بر فرص محال اگر پرید تویه کوده باشد حدای او ره بیامزرد به این که حی هر مستمانی در این و قعه بر او ثابت اسب ، ولو بر فوص نمع ، مسقط حوالله امنت به مسقط حق الناس

و ما بن كه عزالي گفته العن هنچ مستماني جايز نيست، ايس منعص پاطل



مامشائي – من أمسخوان است

^{¥-} لذكره القواص من ١٣٠ مروج النَّمية. ع ١٢ من ١٥

٣ وزيد رود عاشوره به خون حسين طله مرمه كشيد نا ديديلش روشن كردد

٣. الرد عفى المتعمب العنيد

۵ جمی و چه بیکر گفته این جوری نالهٔ عیاس که در بینگ ید: اسیر بود مانع خواب پیهمبر سند یس ب ساله حسین ﷺ چه می کرداً و وسسی که همالام اورد (قاتل سمر ۱۰ فرمود چهرهاب ر دو، کن من دوست ندارم فاتل حسین بازی فاتل دوستان در بینم، و دین اسلام گذشته بر ضلع می کند، پس چگرنه منقلب می سد اگر قاتل حسین و دسور دهید؛ به قتل او و سو کند؛ خاتمانش بر روی شران بی جهاد را می دید.

است حدى تعالى در قران محيد چد طائعه را لعن كرده است كه مشتمل بر عباويسى مىباشد كه جميع آن عباوين بر يريد منطبق است و معنوم مى شود از ابها جوار لعن يريد ، به علاوه آية شريعة هر الشّجره المنعونة مي القراب» "اكه مجوّر لعن جميع بسى اميّه است چنانچه تحقيق ان بعد از ابن بديد ان شاء الله تعالى و ما در اينجا اكتمه مىكنيم به ذكر سه به شريعه.

آيدُ أُولَى و مِنْ يَقَتُلُ مُؤْمِناً مُتحدًا فَجَرَانه جَهَنُم خَالداً فِيهِ و غَصِبَاللَّهُ عَلَيْه و لَحهُ و أعدُّ لَهُ عُداياً عظيماً (٢)

آية ثانيه فهل عسيتُمْ إنْ ولَيْتُمْ أن تُفسئوا هي الأرض و تُعطَّقُو أرخامكُمْ أرثاك الدين لتنهُمَّاكُ و أصفهم و أعسى أيصارهم (")

این حوری از صالح بن احمد بن حبل رو یت شده که گفت با پدرم گفتم که گروهی مرا به موالات برید نسبت میدهند

پدرم گفت ای پسرک می مگر پرید ر مؤمنی دوست می دارد؟

گفتم چر بعبت ہمیکنی و را؟

گفت کی مرا دیدی که چیری را نعلت کلم؟ آیا تو نعلت نمیکنی کلی را که حدای تجالی در کتاب خود نعلت کرده؟

گفتم کجای قرآن است لعن او؟ پدرم این آیت میارک تلاوت نموده قهل عسیتم » رالایة) آنگاه گفت به فسادی اعظم از قتل هست؟ "

آية ثالثه بن الدين يُؤَدُّونَالله و رشُولُهُ لَنظَهُمَاللهُ هي الدُّنيا و الآخرة و أَعدُّ لَهُمْ عداياً شهيناً .®

و تطبیق عماویسی که در این آیات است بو برید محتاح به بیان بیست



د إسراء ۱۷۶ آيه الا

۲ سوره سناد. آیم ۹۳

۴ منوره محتك. آيد ۲۲ و ۲۳

الصوافق الحرق ج ۲ ص ۴۳۵ - الردعني المتحب الحيد عن ١٧ - ١٧.

۵۱ مزاب (۲۲۱)، آیا، ۲۵

علاوه يو اين أبات شويعه لعن او اركلام رسون فَلَيْنَا بِهِ البِت است كما روى ابن الجورى عنه تَلَيْنَا قال من أخاف أهن المدينة [ظلماً] أضافه الله، و عمليه المستدالله والملائكة والنّاس أجمعين الا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا غَدلاً "

و يريد أخاف هن المدينة في واتعة الحرّد كما صرّح به جمع من العلماء و قرع مسعف آنهاً

* * *



کسی که بترسالد نقل مدینه ر خدیش پر سافد و بر دو بست خدا و ملالکه و همهٔ مردم یاد و شدا سهرپدیرد ان و در بود بیاست هیچ بازدارندهای از شفاب و طبح بالوزی را اینانیع الموده ایج ۳۰ من ۳۳ ید تنل از این جوری

ذکر خلافت معاومة بن برند^(۱) بن معاوية و عبيان*ة،* بن زيير

چون ایام عمر برید بن معاویه به پایان رسید و در روز چهارشیه چهاردهم ربیع الاق سنة ۶۴ رهین اعمال حویش گردید، معاویه صروبدش به جای دی شبست ، و مدت چهن روز در شام مناطب کرد ، پس از آن پر فرار میبر رف و حظیه حوالد ۱۱ و عمال پدران خود ر یاد کرد ، و موافق رو یات کامل بهائی بر جد و پدر حود بعیب کرد ، و از افعال ایشان تیز حست ، و گریهٔ شدیدی بمود ، آن گاه حود در حلاقت خدم کرد

مروان بن حکم از پای مبیر برحاست و گفت انحال که طالب خلافت بیستی، پس امر خلافت را به شوری بیفکن، چنانچه عمر بن الحظام کرد به اینائیلی ا در ایونیلی کتیهای سب که مستصفین عرب را به آن میخوانند . (۱)

معاویه در جواب مروان گفت من حلاوت حلاف ر نچشیدم، چگونه ر صی شوم که تنجی آورار آبار بچشم ؟ و به فولی بن کلام را هنگام مرگ گفت، در وفنی که سیامیّه از او خو ستار تعیین حلیقه شدند (۱)

پس معاویه از مببو به زیر آمد و در خانه بنشست و مشعول گریه شد ، مادرش درد



ے برای اطلاع بیستر نگاہ کیند الموار الدول ج ۲ء من 90ء الجوہر الثمین ج ۱ من ۱۸، دول|لانسلام من ۲۹، بعارالاتوار ج ۲۶ من ۱۹ مروجِظاہب ج ۲، من ۹۳

۲ ماریخ الغمیس ج ۲ ص ۱۳۴۵، جاب ازال طاعصر ۲ ۱۳ بالسواعق المحرفاء ص ۱۳۳ طاعصر سال ۱۳۹۲
 اللیده و التاریخ ج ۶، ص ۷ ه تاریخ بحویی، ج ۲ ص ۲۵۴، حیاز الحیوان الکیری، ج ۱ ص ۸۸

۳ ۔کامل بھاتی ہے ۲ میں ۲۶۰

⁴_وعيار اللون، بع لا ص 14

او آمد و گفت ای فرزند کاش حرفة حیصی بودم و ایم کنمات مسریه مو ا بمی شنیدم و به فولی گفت کاش حود حیض می شدی و به وجود بمی آمدی ی چنین رود آر بو بمی دیدم در حوات گفت ای مادر ، دوست می داشیم والله که جنین می بودم ، فلادة این امر بر گردن بمی افکندم آیا می ورز و ویال این کار را بر حود حمل دهم و بنی امیّه به حلاوت آن فائز شوند ؟ این بحواهد شد ۱۱

و سبب حلم معاویه حلافت را از خود و چنانچه شنخ احمد بن فهد حتی الا در مسبب خلم معاویه حلافت را از خود و چنانچه شنخ احمد بن فهد حتی الا در گذاه به مناسبتی نگاشته آن بوده که روزی معاویه شبید دو س از کنیرانش با هم مسرعه می کند و بکی از آن دو کنیر در بهایت حسن و حمال بود و آن دیگری با او گفت که جمال تو تکبر سلاطین را برای تو حاصل کرده کنیرک خوشرو گفت چه سلطین سب بهر از سلطیت حسن و جمال ا بلکه واقع سنطنت در او است و چه او بر سمام معوی و سلاطین حکموان است و بیمامی بشان معهور جمال می باشد کنیر دیگر گفت مگر در سلطیت چه خوبی و خیر است و حال آن که سلطان یا ایستادگی می کند به حقوق سلطیت و سیاس آز از به خاص آورد و بوجه از رعیت ایستادگی می کند به حوال آفت و راحیی از برای اد بیست و پیوسته عیش او منقص ایستاد و با منابعت شهوات و احتیار بدات خوبش می کند و تصبیع حق سلطیت و عیست می سماید و پس از برای سلطان راحت دنیا و آخرات جمع بخواهد شد

حوف کنیرک در دن معاویه اثر کرد و به این سبت خود را از خلافت خلع کرد و بالجمعه، چون معاویه خود را خنع سمود، طائفة بنی میّه، همر بن معصوص (فوصی ح ن) مؤدب او را گفتند که تو او را به حت علی و بنعض اسویه نادیب کرده ای او گفت چنین بیست، بنکه چیلی اوست این سخی را از ۱۱ ملسیدند و او واگرفتند و رنده در گور کردید (۲)

[۔] اخیار الدول: ج ۲ ص ۱۶ و بیر نگاہ کنبد نہ بحارالاتیار ج ۲۶ ص ۱۸ ۔ ۱۹۹ ۲۔ حیاتالحیوان تعیری، ج ۲ ص ۹۴

و از پس بنست و پنج روز یا چهل روز دیگر نیز معاویه دنیا را وداع کرد ، و یعصی گمتند که او را به شویت رهوی مسموم کردند ، و در آن وقت بیست و دو سال از عمر او گذشته بود

پس ولید بن عثیه بن ابی سمیان به طمع خلاف برحاست تا بر جماره و سمار گزارد، گاهی که تکبیر دوّم نمار گفت او ر رحمی ردند و به معاویه منحقش مناحبد، پس دیگری بر او نمار خواند، و در نمشق او را دفل کردند، و به موت او دولت و سنطنت او آل ابوسفیان متعرفی شد و به مروان و آل مروان انتمال یافت

[مداشين رير وحلافت او]

مشکوف باد که چوب برید بی معاویه بر سرپر ساطست مشسب چند نهر از بیعت او امساع کودند از جمله عبدالله بی ربیر بود که سر از بیعت او برتافت و به حالب مگه شتافت و برید بعد از فرغ از واقعه علی و حژه نشکر و مآمور داشت که به دفع او به مکّه بروند، و در ایامی که تشکو برید به این ربید مقاندت میکودند برید سپر درکات جحیم شد و عبدالله بی بیر در مکّه بلا مر حم شد و دعوی حلافت کرده حملهٔ از مردم به او بیعت کردند و فی اقحمله کار حلافت بر او مستقر شد

آن گاه شروع کرد به ناسیس به دبیسالله ، ا در آن هنگام همناد سمر از شیوح شهادت دادند که دین حانه را وقتی که قریش به کردند به جهت در که اموالشال که یت سمی کرد هفت درع از سعه اساس صبی اد که بر هیم الله و اسماعیل الله به به بودند کم کردند به این رییز آن مقدار کاسته ر بر بناه خانه آفرود و از بری حانه دو در هرار داد به یکی برای دحول و دیگری برای حروج

این ببود ۱۱ وهنی که حیجاج رجانت عبدالمدک مروان به دفع بن پیر به مکّه شد و اور بکشت، و سایی که این ربیر در جانه کرده بود منهدم نمود و به همان طریقی



١ يرگار كنيد إلموار مكَّه على ٢٠٥ ومقامع الفضل، ج ٢ ص ١٣٨

که فریش بناکرده بودند و در عصر رسول حد، گانگ بوده بناکردند، و از برای حاله یک در قرار دادند

و هم مکشوف باد، که در ایامی که برید و معاویه بی برید هلاک شدند اس ریاد در بصره اماراب داشت ، مردم را حمع کرد و حطبه خواند و خبر مرگ برید و معاویه را بدبشان داد و گفت بکی ر امیر حویش کنید و با او بیعت کنید که با دشمنان شما جهاد کند و به مطلومان انصاف دهد و اموال شما را در بین شما قسمت کند

جماعتی از شراف نصره که رجمله آنهه بود احتف بر قیس و قیس بی هیئم و مسمع بی مالک عبدی گفتند ما عبر نور سراوار این کار ندانیم ، الحال نو امیر باش تا مردم حدیمه برای خود خسیار کنند

عبید. طه چوب چین دید کاغدی برای عمرو بن حبریث عباس حود در کوفه موشب که اهل کوفه را بر اطاعت او بخواند

همرو بن حریث چون اهل کوهه ر به بیعت ابن ریاد خوامد برید بن رزیم شبهانی به یا حاسب و گفت ما ره حاجتی به امارت بنی اهیه و پسر مرجانه بیست ، و حرایی میست که بیعت برای اهل حجار است و بعضی خواسد با عمر بن سعد بیعت کنند بهای همدان با سه و کهلال و انصار و ربیعه و مخع صبحه رنال و گریه کنال داخل مسجد جامع شدما و طابه بر جناب امام حسیل عظا کردند و گفتند آیا کفایت نکرد عمر سعد ر کشس حضرت سندانشهداد علی که الحال می حو هد امیر بر ما شود و مردم از گریه رنها به گریه در مادند و به این سیب با عمر سعد بیعت بکردند میر ما چون خبر اهل کوهه به عبدالله بن وبیر رسید ، طمع در تسخیر کوهه کرد و عبدالله بن وبیر رسید ، طمع در تسخیر کوهه کرد و عبدالله می درکوه جماعتی می ساسم که اگر آمیر شود بر ابشان مردی که صاحب رفق و می در کوهه جماعتی می ساسم که اگر آمیر شود بر ابشان مردی که صاحب رفق و علم باشد هر آینه جمع شوند بشکر عظیمی که بترانی بر نهل شام علیه کنی گفت که علم باشد هر آینه جمع شوند بشکر عظیمی که بترانی بر نهل شام علیه کنی گفت

كفت شبعة بسيعاشم

گفت، پس نو را بری ایر کار احتیار کردم

پس مختار به جانب کونه شد و در ناحیه فرود آمد، و پیوسته گریه میکرد بر طائبین و شیعه ایشان، و ظهار جرع و حسن می سود، و مردم ر به حوسحواهی کشتگان هل بیت تحریص میکرد

شیعیان برگرد او جمع شدید ت کارش موت گرفت و داخل مصرالاماره شد ، و عبداظه بی مطبع عامل آبی ربیر را بیرون کرد، و بر اهل کوفه عدیه دمود، و خانه و بستانی از برای حود به دمود و اموال بیسالمال کوفه را بر مردم هسمت کرد، و قلادهٔ طاعت این ربیر را از گردن خود برداشت،

و كم كم كار و بالا كرفت و مودمان براو كرد أمداد، و در صدد كشس فتلة حصرت سيدانشهداء الله در امد و بسياري از يشان را بكشت ، كه از حمله عبيدالله بن زياد و عمر بن سعد و شمر و سنان و عيرهم معليهم لعان الله . بودند

و در پایان کار به دست مصعب بن ربیر برادر عبدالله کشنه شد ، جمانچه بعد ر بن اشاره به آن حواهیم کرد آن شاهالله تعالی

و بانجمله، عبدالله بی ربیر در مکه اظهار عبادت و رهد میکرد، و حرص بسیار بر خلافت داشب، و حود را عائد بیسالله میگفت، و بسی هاشم را بسیار دیسه میکرد، و برادر خود همرو بی ربیر ر در عاب مسحد بحر م برهبه کرد و چدال ۱۹ ر تاریانه و د تا از دبیا برفت، به سبب آن که عمرو محرف بود از او، و در ایام سلطنت بوید بن معاویه به بشکری از مدینه به نجریک و بید بی هنبه حرکت کرده بود برای فتال با برادرش عبدالله، و گاهی که لشکر ۱۹ با سنگر عبدالله مقابل شدند ظهر از برای عبدالله شد و مشکر عمرو فرار کردند، لاحرم عبدالله عمرو ر دستگیر کرد و به آن طریق که د کو شد او ر بکشت

و بیر عبدالله بن رییز حبس بن محکد بن جنفیه را در رسدان تباریک موحشی محیوس کرد : و می خواست او را یکشد ،که حسن در خلاص خویش تدبیری کرد و



حود وا حلاص مموده و فرار کرد و در منی به پدر حود منحن شد

و بیر عبدالله وبیرکسانی راکه از بنی هاشم در مکّه بودند که او جمعه ایشال محمد بن حبقته بود در شعب محصور کرد ، و هیرم بسیاری حمع کرد و خو سب ایشان ر بسوزاند که از خانب کوفه جماعتی که محتار ایشال را فرستاده بود دفعة بیامدند و ماشمیین ر خلاص کردند ، و خواسند تا عبدالله بن ربیر ر یکشند که او خود را به مسجدالحرام رسانید و آمناه کعبه اگرفت و گفت اوآثا عالدُداله ی

و مسعودی بعد در نقل بی فضیه در مروح القهب از کتاب بودلی حدیث کرده که او از این عایشه از پدرش از حماد بی سلمه علی کرده که عبره بی ریبر عدو می حواست از حالت برادرش در وقبی که دکتر بسی هاشم می شد ، و حکایت محصور کرد، پراد، ش ایشال ر در شبعت مکّه و حمیع کرد، و هیرم ایرای سوزانید، بشان ، و می گفت بی است و جر این بیست برادرم عبدالله ازاده کرده برد که ایشان ر بوساند با در اطاعت او داخل شوید، همچیان که ترساندید برد که ایشان ر بوساند با در اطاعت او داخل شوید، همچیان که ترساندید بی ایشان در وقتی که ایشان از برخمع کردند در رمان سفت بیمی از بیعت ایی یکر تحلف کردند در رمانی که خلیفه گشت)

پس مسعودی فرموده این خبری است که دکرش در پنجاث بسته بیست، و ما در کتاب حداثی الادهان که در صافت اهل بنت این مطعب را شرح دادهایم ۱۹۰۰

و عبدالله بن ربیر در طریق عداوت امیرالمؤمنین الله و اهلیت آن حماف الله بود، و جهل بر رسول الله را که در حصب خود دکر صدوات بر رسول الله را که در حصبه باید دکر شود برک کرد، واگاه گاهی در حطبه های خود سب امیرالمؤمنین الله می سود، و مردی بود به لذمت طبع معروف

سعبد بن جیپر اقل کرده که عیدالله پن عباس بر اس ربیر داخن شده بی ویپر یه





و گفت. نوینی آن که موه به لئامت و بخالت نسبت می دهی؟

گمت بلی همان شبیدم از رسون حدا ﷺ که می فرمود از دائرهٔ اسلام بیرون است کسی که شکم خود را سیر کند و همسایه اش گرسته باشد

این ریبرگفت یا این عباس، من چهل سال است که بعض شما هل بیت وه در دل گرفته ام، پس کلماتی ما بیشان گفتگو شد، این عباس از ترس جان حویش به جانب طالف رفت و در همانجا رفات یافت (۱۱

> و مقتل ابن ربیر در وقایع ایام حلاف عبدالممک نگاشته حو هد شد ایمک رجوع کمیم به دکو دونت آل حکم بن ابن العاص

> > **杏 梅 #**



دکر دولت مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیة بن عدد شمیس بن عبد مناف چوب خلافت در آل دو سمیان به مردن معاویة بن برید بر طرف شد ، مناقل گشت به آل حکم اوّل کسی که از دیشان بر سربر سنصت شسب، مروان بن الحکم ^(۱) بن بی العاص بن آمیّه بن عبد شمس بن عبد مناف بود

و مروان معروف بو د به این الطرید ^{۱۱۲} و منقب به ۱ ورع ۱ و مشهور به و تخیط باطل ۱ ^(۲) به جهت بلندی قد و اصطراب فامت و او از اشد داس بود در عداوب حدای نعالی و رسول و آل او ۱۱۱۰ حصوصاً امیرالمؤمین ۱۱۱۰ که از مان عثمان نه آخو ایام حیاب خود پیوسته در احمای مناقب و افترای مثالب بر آن حیاب کوشش داشت

و پذر او حکّم، هم عثمان بن عفان است، و او دشمن رسون ﷺ بود او پیرسته مجاهرت به عمان هی می مود، و پیرسته مجاهرت به عمان هی مود، و او طرید (۴) رصول است، بالاتفاق یا جماعتی از اهل بنتش

و سیب طرد او به طریق اشهر آن است که او در کو چه ها در قفای پیممبر این و میرفت و حرکات آن جناب را از در استهراد به



درباره از و کارهایش نگاه کنید به ۱۲ مدینر افطوال می ۲۸۵ اکنیمه و الاشراب می ۲ تا ۲۳٪ ناریخ الیمویی ص ۲۵۵ و ۲۶۸ الجوهر الدین، می ۸۲ مروچ گذشید، چ ۲ می ۹۲ ید بدد

٢ ـ فكاه كنيد به الشقوات الذهب، ج ١٠ ص ٢٥٨ نكت الهميين، ص ١٩٥٠

٢٠ نگاه كنيد به البدء و التاريخ ج ۶۰ ص ۲۰ الجوهر الثمين عن ۸۹۷ ثمار القاوب ديل مان (مخاط الشيطان)، و حيط باطل در عرب اسم است براي شعاهي كه از روزية اطاق در اطاق مي/فند

٣ ليميد و تغيي يألد سده

خود می بست ، و از این سوی به آن سوی متماین میگشت حضرت رسون او ر بدید و درمود «فکارلك فأنگئ» همچنی بمان او از اثر عربی آن جمات مینلا به مرص احتلاح شد ، و تا بده بودگرفتار این درد بود ، و از این روی پیعمبر فاتی او را طرد كرد و به طائف فرسناد

و او اصل ابوسمید عصمری منفول است که حدیمهٔ بی الیمان او وسون حدا ﷺ روایت کرده که فرمود

«إذا وأَبَنُمْ مُعاويَةً بن أبيشهيان على البنّبَرِ فَاضَوِيُوه بالسَّيَّةِ ﴿ إِذَا وَأَبَنُمُ الْحَكُم يُن العاص عافتلُوهُ و قَوْ تُحْت أسار الْكَعِيَّةِ ﴾ ''

و مادر حَكِّم، زُرقه بنت موهب است

و از تاریخ این اثیر منقول است که اورقاء از دوات الاعلام و مشهور به رنا بوده است ۲۰

و بالجمله ، مروان با پدرش حكم دو طائف بماند تا رسون حداى الله و دیرا رحلت فرمود ، عثمان به ملاحظه فرایت و خویشی با او در برد ابوبكر شده عند كرد ، قبون بشد و چون كار با عمر شد بار از در شماعت ببرون شد ، فبول بشد چون بویت خلافت به او رصید حكم و مروان را کسان ایشان به مدینه رد كرد و صد هوار در هم را قبی ه مسلمین به وی عظاكرد ، و خمس افریقیه را كه مو فن نقل جماعتی صد هرار دینار بود در یک مجلس به مروان داد و قلك را بیول (۱۳ وی كرد ، و حرح بازار مدینه واكه پیعمبر صدفهٔ مسلمین كرد ، بود به حارث بن الحكم داد ، و هم مروان را به ورارت و كتاب سر حود احتیار كود ، و او در یام حلاف عثمان قس



١٠ . اصل أبوسعيد دومين اصل لا ١٤ اصل، ص ١٠ ﴿ التشارات شيسرى به عَلَ شعبالصدور ج ١٠ ص ٢١٦

۷. کامل این اثیر ج ۴، ص ۱۹۴۰ و طایبروت، و ده معیم مروال و آل مروان در اخیار و اشعا، و کلمات مردم این دسیت وارد است نگاه کنید به مفهوت، ۱۷ ۱۸ بحار الاتوار ج ۲۳ ص ۱۳۲۵ تقسیر فرات، عن ۴۰ کافی ج ۴۰ می ۱۳۰ تقسیر فرات، عن ۴۰ کافی ج ۴۰ می ۱۳۰ باب الاسماء و الکنی.

٣ ـ مَلْكِ و آبِ و رميني كه دومت يه يادسه به كسي واكنة؛ كنَّه كه از مراسم او زندگاني كنه

موحشه ، و بدع عریبه بر طبق اهواء باطنه حود پدید آورد و آخر لامر سبب قسل عثمان شد

به همیدهٔ اهرست که دوشش کاغد فتل محقد بن این یکی ر که به خانم عبداله بود و به دست علام خاص او که بر مرکب مخصوص او سوار بود به اسم عبدالله بن این صرح والی مصر به مروان سبب دهند و گویند عبدال بری بود در بن امر باطن ، چنانچه در محل خودش مسطور است

و مروان در جنگ جمل همراه عابشه بود، و در آن خنگ طلحه را بیری بردکه جنان بنداد و بنمود، و بنعد از فتح سنیز شد و حسسین فات ر شنفنع کود [و] امیرالمؤمین او را رهاکرد

عرض کودند بیعت بگیر را و فرمود مگر بنعت یکید ب من بنعد از فنقل عثمان ؟ مرا حاجت به بیعت او بیست همایا دست و دست بهودی است ، چه یهود به غدر معروف اگر به دست بیعت کنند به شیّهٔ خود عدر کنند ، و مرا و را اماری است محمر و بی فدر جنابچه سگی بینی خود ر بلیسد ، پس فرمود و هُو اُبُوالاً کیش الآریعة ، و سناهٔی الاُمَدُ منه و مِنْ راتّبه پرساً اُحسز

این بی انحا ید اکیش اربعه را موادگرفته از چهار نفر ر ولاد او که وجوه فررمدان او بودهاند ، یکی عبدالملک که حلیمی روی و مین یافت ، و دیگر عبدالعرب که و الی مصر شد ، سیم محمد که و لایت جریزه یافت ، چهارم بشر که حکموان عبرافین بوده

و لکی اظهر آن است که اشاره به چهار نقر ولاد عبدالملک فررد مروان بود که بمامی حقیقه شدند، و روزگار است در عهد ایشان سیاه و حیالشان میاه شد ، و ایشان ولید و سلیمان و برید و هشام بودهاند و اتفاق بنفناده که چهار برادر جر ایشان حلاقت کرده باشید

و مصدق بن معنی است نه چه در خیار الدول دکر شده که مروان در حوات دید که در محراب رسول هی چهار مرتبه بول کرده این سیرین تعبیر بمود که چهار



س از اولاد نو لباس حلاقت می پوشند و در محراب رسول کی می ایسند و همان بحو واقع شد ، و ایشان ولید و سلیمان و هشام و برید بودند (انتهی) ۱۰

بالحمله ، صروال پس از واقعه حمل ملحو به معاویه شد ، و در بعضه امیرالمؤمنی الله به حکم حیث مولد و صوء عمیدت ، حد و جهد کرد ، و بعد ر وقات آن حصوب دو مربه حکومت مدینه یافت و این اثیر گفته که در هر جمعه بر مبیر رسول الله یالا می رفت و در محصو مهاجرین و انصار مبالعه در ست امیرالمؤمنین حصلوات الله علیه می کرد

و در ومانی که برید بن معاویه سلطنت یافت، مروان در مدینه بود و در واقعه حرّه، مسلم بن عقبه را تحریص بر کشن آهن مدینه می سود، و در رفان خلافت معاویه بن برید به شام بود و چون معاویه وفات کرد و دولت آل این معنال منفرص شد و مردم به بیعت این ریبر داخل شدند، مروان خواست کنه داخش در بیعت این ریبر شود و به جانب مکه رود، بعضی اوار صع کردند و به خلافت تظمیمش معوددد، مروان به جانب و چانیه و شد که دا بین شام و دردن است

عمرو بن سعید بن العاص معروف به و أشدی ؛ مروان راگفت که - من مودم را در بیعت بو در می اورم به شرط ان که بعد از نو من امارت و حلافت یابم

مروان گفت. بعد از حالد بن برید بن معاویه حلاقت برای تو باشد ، آشدق فبون کرد و مردم را به بیعت او حواند

اوّل مردمی که با او پیمت کردند اهی اردن بودند (۱۳ که کرروی کراهت به جهت ترس از شمشیر پیمت کردند ، پس اهل شام و بعضی از امصار و بعدال دیگر پیعث کردند پس مروال عمّال حویش را به یلاد فرستان و حود به جانب مصر سفر کرد و هل مصر وا محاصره بعود ، و فی الحمده به ایشان فتال کرد تا ین که ایشال بیمت



ہ ساخبار الدوں نے ۲ میں 4 ۲ سروچالفصیہ نے ۲ میں ۹۴

این ریبر را از حود حلع کودند و در بحث اطاعت مروان در آمدند ، پس مروان فرزند حود عبدانفریز را وانی ایشال کرد و به شام برگشت

چون وارد شام سد حسّان بن مالک که سیّد و رئیس فحطان بود در شام طبید
و از جهت آن که مباد به داخیهٔ ریاست بعد از او طعیان و سرکشی کند و در برعیب و
لرهبب کرد که خود را رین خیال مأیوس کند و ضمع خلاف و یاست ر از خود
دور افکند، حسان که چین دید به به حاست و حظیه خواند و مردم را به بیعت
عیدالملک بن مروان بعد در مروان و به بیعت عبدالعریز بن مروان بعد از عبدالملک
دخوب کرد، مردم نیز بیعت کردند و مخالفت سمودند (۱)

و چون این خبر گوشود فاحنه مادر خالد بن برید که روحهٔ مروان شده بود گردید، در صدد فتل مروان شد به سبب آن که خلاف عهد خود کرد، چه آن که فرار باده بود که بعد از خودش خلافت برای خاند بن برید باشد، پس منکی داخل در نین(۲) کرد و به مروان داد با چون مروان از آن بنوشید ریانش از کار بیفتان و به خالت اختضار شد

عبدالمدک و صدیر فردندانش برد و حاصر شدید و مروان به انگشت حود ینه جانب مادر حاید اشاره می کرد ریمنی او مراکشت)، مادر حالد او چهت آن که امر وا پنهان کند می گفت چدرم فذای تو باسد چه بسیار مرا دوست می داری که در وقت مردن هم یاد من می باشی و صفاوش مو به اولادهای خود می کی

و به فوای دیگر ، چوب مروان در حوات بود مادر حافد وسادمای ^{۳۲} بر صورت او گداشت و حود به کمبرکان روی او نشست تا مروان جان بداد (۳۶

و این و معه در سال شصب و پنجم هجری بود و مروال شصب و منه سان عمل کرد و به ماه و کسری خلافت بمود ، و او و بیست برادر و هشت خواهر و پارده پسر و سه دختر بوده



١ ـ مروع اللهب ج ٢ ص ٩٧

۱ شیر

٣_بالش

۲ مروج الذهب، ج ۲ ص ۹۷

و در کتب فیریقین احیاری در نمان او وارد شده است، و در جامله از کست اهراست است روایتی به این مصمون که عایشه به مروان گفت اشهادت می دهم که رسون حد ﷺ قمل کرد پدرت را در حالی که تو در صلب او بودی (۱

و در حیاة الحیوان و تاریخ خمیس و خیار الدول از مستدری حاکم ، این حدیث معل شده که عبدالرحمن بن عرف گفته که هیچ موبودی منوبد ممی شد مگر بن که اور می آوردند دو بود و سول حد، فاشتا تا دعاکند برای او ، و چوب مروان ر آوردند برد آن حصرت ، در حق او مرمود مو ورځ بن الوژخ، لملفون بن المنفون ».(۱)

ار چنهامنه الم بسر چنهاسه ، و منعوان پسر ملعوان است آنگاه حاكم گفته كه اين حقايث صحيح الاسناد است

و هم حاكم روايت كرده عن عشرو بن مُرَّة الْجهْبِي و كَانْتُ لهُ صُحْبَةُ [قبال]: إنَّ السحكم بن أبي العاص الشَّالُّنُ على النبي وَالْبُيُّةِ فَعَرف صوته فقالُ «الْدَثُواله، لعنةالله عليه و عني من يخرج من صفيه الآ المؤمن منهم و قبيلُ ما هُمْ يشرُفُون " هي الدُّنية و يصيحون في الآخرة، درُّو مَكْمٍ و حديثهِ، يعطون في الدُّنية و ما لهم في الآخرة من حلاق (⁰⁾

و مناسب رو یب اوّل است حدیثی که تههالاسلام در کافی براد فرموده مسداً از جناب صادق ﷺ که عبیدالله بن طفحه میگوید سنوّال کردم از آن حناب از حکم ورغ؟ فرمود حس سب، و عرگاه او ر یکشی غسل کن، همانا پدرم در حجوه



_النزاع و التخاصم: ص 10

۲ _ سراہ الحبوان ، ج ۱ عن ۲۹ طابروت النصائح للكافرة عن ۲۹ ۵۳ نظهر البستان عن ۱۵۵ مسراعس
 عن ۱ = المستفرك ، ج ۲ عن ۲۷۱ سبائر القول ، ج ۲ عن ۱۸ شبر ، الطبيه ، ج = عن ۲۷۷ : السبر ، النبو به زيني دسلان ج ۱ عن ۲۰۷ .

۲ چیاسه مارمونک

ا . در کتاب پارههون

السندرک ج ۳ می ۱۹۹۱ علیار الدون ج ۷ می ۹ مجمع الزوائد، ج ۵ می ۱۳۳۱ انساب الاتراضه و ج می ۱۹۰۱ البدیة و می ۱۹ البدیة و ۱۳ البدیة و البدی البدی البدی البدی و البدی البدی البدی البدی و ۱۳۲۰ البدی و ۱۳۵۰ البدی و ۱۳۸۰ البدی و ۱۳۸ البدی و ۱۳۸۰ البدی و ۱۳۸۰ البدی البدی البدی و ۱۳۸۰ البدی و ۱۳۸۰ البدی البدی البدی و ۱۳۸۰ البدی البدی البدی البدی البدی البدی الب

نشسته بود و با وی مردی بود که حدیث میکرد او را ، باگاه ورعی ریان حبود را متحرک کرد ، پدرم به آل مود فرمود عیدانی این ورع چه میگوید؟ عرض کرد عدم ندارم به کلام او

درمود میگوید والله اگر عثمان را به بدی باد کمی هر اینه علی الله ر سب حو هم کرد همیشه تا در پنجا برحبری، آن گاه فرمود پندرم گفت ممی میرد، ر بعی امیّه میتی مگر این که مسنخ می شود به ورع ۱۱۰

چه از این حبر معدوم می شود که و غیر ما بس امیّه مسجیت و انحادی است که در طریعهٔ مودت عثمان است ، و اموان در طریعهٔ مودت عثمان و عداوت امیرالمؤمنین الله موادق با ایشان ام مستخ عی شودد ، و از این حهت پیعمیم الله علی و مروان ره ورخ شب داد

و نصویح به بی مناسبت شده در حدیثی که در کانی ر عبدالرحمن س ابی عبدالله نقل میکند که میگوید شنیدم در بوعبدالله علی که فرمود بیرون مد رسول خده گلی : حجرهٔ حود در حالی که مروان و پدرش استراق سمع و استماع حدیث او میکردند

هال له الورغُ بنُ الورع قال بوعبدالله عَيْقَ أَسُونَ يَسُومُنَدِ سَرُونَ أَنَّ الورغَ يَسُنَعَمُّ العديثُ (*)

فومود ۱۱ آن رورکه حصوت به مروان فرمود اورغ پسم وبرغ می بینید که گویا ورغ گوش می:دهد حدیث ر

و ار این خبر شریف معموم می شود که جمعی ورع و مرواد یکی بوده و احتلاف در صورت بوده و پیعمبر مطلع بر حصیق اشیاء و [مشوف بر] ماهیات موجودات خبر از این داد ، و شاهد صدق ، موخودات در این داد ، و شاهد صدق ، موخودات در این صف

۱ سروشه کافی ج ۱۸ می ۲۲۷ ح ۵۰ ۲ ۲ سروشه کافی مج ۱۸ می ۲۲۸ ح ۲۲۲

محسومته که استراق سمع باشل 🎙

و ابوالفرح اصبهانی که خود مروسی است در اهانی در دیل قصّهٔ وقود مرواد بر معاویه بعد از عزل از ولایت صدیده و مکالمانی که بیس بشاد تردید شده میگوید معاویه برآشعت و گفت ریابن الورخ الست قبال مرواد گفت چس است که گفتم و رس کنود پدر ده نفرم و بر در ده نفر ، و عم ده نفر و بردیک است عدد کامل شود (یعنی چهل نفر)

ابوالمرج گفته به اشاره است به حدیث ببوی اللَّهُ الله خَرَالُهُ اللَّهُ اللَّالَّاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّلَّالِمُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّ

و هم در آخر حکایت از معاویه این حدیث را بهن میکندکه احتف از او پرسبد چر چندین تحمل ر مروان کردی؟ و کلام مروان اشاره به چه بود؟ وی این خدیث را روایت کرد و گفت افواقه لقد نلقاها مروان من عین صافیتم» (۴)

海 學 遊

الرائفاء الصديرين من ١٦٥٪

۳ سیمی حرگاه بنوایی الماص په جهل غر رسیدند مال خفه ره دوات و گروت خود قرار دهشد، و بندگان شده را بردگان و کیوان شود گیرند . بن حدیث در سخع بسیدی آمده است از جمله نگاه کید به الخصائص الکیری سوطی، ج ۲ می ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ دمینتاری حاکم، ج ۲ می ۴۷۹ اللصالح الکافید، می ۱۹۰

٣ - شفاء الصدور ج ٦ - ص ٣٣٦ يه تقل الزعماني،

ذكر سنطف عبدالملك بن مروان أو مقتل مختار، و مصعب و عبدالله التيريين

در شب یک شبیه عرّهٔ ماه رمضان مثال شنیت و پنجم، عبدالمدی بن مروان بعد از مرگ پدر بر تحت سلطت نشست و پیش از آن که بر تخت بلیند پیوسته مسلارهت مسجد داشت و فراثت فرآن می بمود و از ر ۴ حسامة المسجد ۱۲۱۶ می نامیدید ، و رمایی که حبر خلافت به او رمید مشعول تلاوت قرآن بود، قرآن را بر هم بهاد و گفت سلامٌ عیت هدا فراق بینی و بیند »

ر عب در محاضرات بعد ار نعل بن قصیه گفته که عبدالمدی میگفت که امل مصابقه داشتم از کشش مورچه و و الحال حجّاح برای من می ویسد که افتامی از مردم را کشته و در من هیچ اثر نمیکند

> وهوی بروری به او گفت که شدنده ام شوب حیر میکنی؟ گفت بلی، وافقه و شوب دماه (۲) بیر میکنیم الا

و از تاریخ سیوطی بقل شده که حردی یهودی یوسف بام سلام ورد، و او علم بمامی به کتب شؤله داشت، وقتی از در حانهٔ مروان عبور کرد گفت. وقتی بر است محمد الله این حامه ، راوی گفت. تاکی امت مینلا به ایشان میهاشد؟ گفت: نا رمانی که رایات سود از جانب حراسان بیاید ، که مواد رمان سططت



٣ ماخيار ألدون، ج ٣٠ ص ٣١ حمامة كيوبر

٧ - يعمع دم: خونها

[؟] منعاشرات الاهاد ج ادمن ۱۹۴

ببىعياس باشد

و بن پوسف بهودی صدین عبدالملک بود، روزی دستی بر شامه عبدالملک رد و گفت از حد بهرهبر در بناب است پیغمبر اللی در رمنانی که حدیقه شنوی، عبدالملک گفت این چه سخن ست که میگویی، مراکحا حلافت قسمت شود؟ بوسف بهردی ثانیاً گفت انتیاف فی أمرهم

وگسه که مامی که پرید بن معاویه لشکر فرستاد به مکّه به جهت قتال با عبدالله بن ربیر ، عبدالمنک گفت پناه به حد می برم! آی کسی لشکر به حرم خدا می فرستد؟ پوسف دستی بر شانه او دوگت تشکر نو به سوی مکّه بنشتر حواهد نود (۱)

و بالجمله ، عبدالملک مردی بحیل و فتاک و حودریر بود ، و عمّال و گسشنگان او بیر تمام شبیه با او بودند در بحل و فخر و خُبلاء و حوثریری ، و اسامی بشان چین به شمار رفته حخاج عامل او در عراق ، و مهلت بن این صفره در حراسان ، و هشام بن اسماعیل در مدینه ، و عبدالله فرزند و در مصر ، و موسی بن مصیر در معرب ، و محمّد بن پوسف بر در حجاج در یمن و محمّد بن مروان در جریزه ، و تمام ،ین عمال طبوم و عشوم بودند ، و حجاج از همه افرون بود ، چانچه به آن اشاره حواهیم ممود (۱) ان شاءالله تعالی

و نقل شده که عبدالملک را ه آبو دُبات ۱۳۰ می گفتند ، به سبب آن که دهانش گد بستار داشت ، به طوری که هرگاه مگس از طرف دهانش می گذشت از شدت گند می مرد ، و هم او کثرت بحل او را در شخ الججر ، ۳ می گفتند

و هیدالملک اول کسی است که در سلام به این اسم مسمی شد، و اول کسی است که وجوه دبانیر و در هم را به سکه اسلامی نقش رد را پس آن که نقش رومی



۱ _ ناریخ العلقاء، چاپ رضی عی ۳۹۶ - ۲۰۷ دغیار الدول، چ ۲ عی ۲۲، ۲۲ ۲ م ۳ و ۲ _دعیار الدول ج ۲، حی ۳۰

داشت ^{۱۱۱} و نقصیل آدار دمیری در حیات الحپواندنان کرده ، و هم اوّلکسی است که بهی کرد از امر به معروف ^{۱۲۱}

[يهست تؤابين(٢)]

ه در او یل سلطیت او سنهٔ ۵۵، شیمیان کوفه به خوکت در امافند و و با هم ملاقات میکودند و همدیگر را ملامت و سورنش مسیکودند که چیزا پندی اسام حسين ﷺ نكرديد و او را احاب سموديد ، وكفتند حدلاً ما أب جناب و الابش و عاري اسب که به هیچ اب شسبه بشوده حر آن که بله التعام حلوا، أن حضوت کشندگان او ر بکشیم یا مدنیر کشته شویم ، پس پنج نفر را برگریدند و ایشاد از امپو خویش نمودند و آن پنج نفر استیمان بن صّرد حراعی ، و مسیّب بن نجبه فرازی ، و عبد افله بن سعید بن هین ردن ، و عبدالله بن وال بمنمى ، و رفاعة بن شداد بجلي بوبانده پس بسکرگاه ره بخلیه کردند، و محتار ایشان را از این کار منع میکرد فبون نکر دند و حرکت کردند تا رسندند به دعین ورده و که شهري مست بورگ او بلاد جويوه در آن منوی ، عبیدالله بن یاد که در آن هنگام در شام بود به سبی هرار می نشکر شامي به همدسين حصيل بن نمير و شراحيل بن دي الكلاع حميري به جهب فتال شبعتاله براشام حوكت كرد دراة عين ورده ه ينه هيم اسيدند، و دو بشكر كنازرار عظیمی مودنا و سننمان بن صود مردنگی بنمود و جنماعت زیادی از نشکن این ریاد بکشت. آخرالام حصیل بن نمیر او را نیزی ود و شهیدش نمودی با وقت مسيب كه از وجوه بشكر ميرالمؤسين ﷺ دو منابق بوده علم را بگرفت و بر بشكو دشمس حمقه كرد و رجر خواند تا او ميركشته شد



۱۱ .انميار الدون ۾ ۲ مي ۲۹

[؟] دنيباد الدون ۾ ٢ ص ٢٠ نياية الارب. ۾ ٦ ص ٩٨ - ٦٨ بايتصر التاريخ ھي ٨٩ تاريخ المثلقاء ھي ٢٣٧ ١٣٨٨

٣ - معقام عاد ج ٢ ص ١٩٨١ ٢

شیعیان که چنین دیدند یک باره دست از جان بسسند و علافهای شمشیرهای حود را بشکسند و مشعول حبگ شدند، و علم با عبدالله بن سعید بود

در این گیر و دار بودند که پانصد تی از شیعیان بصره و مسائل به بناری ایشنان آمدید ، بشان دل فوی شدند و پای اصطبار استو رنهادند ، و جنگ عظیمی نمودند و پیوسته میگفیند آنشا زینا تغریط، فقد تینا

و بالحمده ، چندان جمگ کردند ن آن که میلیمان بی صرد و عبداظه بن سعید با جمله در وجود لشکر شبعه شهید شدند ، ما بعی چوب دیدند که طاقت حدال ب لشکر شام ند رند روی به هریمت نهادند و به بلاد حویش منحو گشتند

[عشته شدن ابنریاد]

و چون این ریاد از کار شیعیان بپرداحت از و عین ورده و به قصد محاربهٔ به اهل عواق حوک کرده چون به موصل رسید ابراهیم شریه نشکر عراق از کونه به امر محتر به حداگی او بیرون شده و به نشکر عبدالله محاربهٔ عظیمی نمودند ، و در پایان کار ظمر برای هن عواق شد ، و عبیدالله بن ریاد و و حصین بن نمیز ، و شرحبیل بن دی الکلاع ، و این حوست دی ظّیم ، و عبدالله بن پاس سنمی با جمله از شراف شام سیر درکات جحیم شدند ، ایر هیم سر این ریاد و دیگران ر بر ی محتار حمل کرد ، مختار منز و ر

و داستان حول خو هی مختار از فتلهٔ حصرت سیدانشهداء فیا ، و تسط او بس کوفه ، و کشتن او فتده آن حصرت را از حولی و عمر سعد و شمر و این ریاد و عیر ایشان ، طویل سب آ و این مختصر راگنجایش دکر بیست ، طالبین رجوع کسد به کنات اخدالثار (۱) شیخ این بما و عیره ، بلی شایسته باشد که در آن معام به چند کنمه ر سبب این ریاد اشاره شود



۱۰ خوالموید خودرمی گفته: عدد کنندگان مختار به چهق و عشب مزار و یانصد و حسب می سید. مؤقف \$6.3
 ۲۰ پن کتاب و دوب الثقاره و یا و شرح الثا، به تام بازد که همه آن در بحار الاتوار آمد، و بعد گانه بهر چاپ شده است.

[سب ابرریاد]

همان پدر عبیدالله ریاد معروف است به ریاد بی اییه و ریاد بی امه ، و ریاد بی هبید،

و ریاد بی سمیّه ، و بعد از استنجاق به معاویه و مشهور به ریاد بی ابی سفیان شدا

و عبید و سمیه هر دو در موالی کسری (۱) بودهاند و کسری آنها ر به ابوالحیر بی

همرو کندی که از ملوک یمی بوده عطا کرد ، وقتی بوالحیر را مرضی عارض شه به

جانب طائف شد و در انت حارث بی کنده طبیب عرف سکنی داشت وی ر علاح

کرد ، بوالحیر سمیّه ر به حارث مطاکرد ، سمیه برد حارث بطاند و باقع را براد و او

انفی کرد ، ان گاه ابوبکره که صحابی معروف است بر قراش و ورد ، باز حارث او

ر بعی کرد او حود ، با افرار به ولادت او نکرد ، و صحیه اکترویج کرد با هیبد مدکور

و این حمامت آچهار پسر سمیه آثان بودند که با شیش بی معبد که هم از بولاد

و این حمامت آچهار پسر سمیه آثان بودند که با شیش بی معبد که هم از بولاد

سمیه بود شهادت به رنای معیره بی شعبه دادند برد عمره ، ویاد به اشاره عبید

نتخلع کرد و عمر معیره ر حد برد ، بلگه بر شهود اقامه حد کرد ، به شرحی که در

و در مروج الدهب است که دین شده یک روان داریه را در جاهلیت چدان رسم بود که عدمهایی نصب میکودند که معروف شوند و جوانان راکار به طلب آنها برآیند و طریعه کثر مردم چنان بود که کنیوهای خود را اکراه و الرام به ره میکودند تا خطام فانی و عرص رین خیاب دنیوی و نایل شوند و چنانچه حد ی بعالی بدین مطلب اشاره فرموده در کتاب مجدل هو لا تکوفوا قتیانگم علی الیماء برای (الآیه مطلب شاره فرموده در کتاب مجدل هو لا تکوفوا قتیانگم علی الیماء برای (الآیه مطلب شاره فرموجه در کتاب مجدل هو الا تکوفوا قتیانگم علی الیماء برای (الآیه مطلب شاره فرموجه در کتاب مجدل هو الا تکوفوا قتیانگم علی الیماء برای (الآیه مطلب شاره فرموجه در کتاب مجدل هو این شمیکه از دوات الاعلام (۳) یود و ضروبه (۱۱) به

ا ياساه مراب

۲ .سورو بور آپي ۴۳

[🔫] پرچمدازان قوامنسی که بر سر در خانه جوه پرچم می ردند به نشالهٔ آمادگی برای فحسه

۴ دخوارض

حدرث بی کلده می داد، و در طائف در محنهٔ که موسوم به ۱۰ حاره البعاب ۱۰ بود میرن داشت یک روز ابوسمیان به حانب بومریم سلولی که حمّاری بود شنافت و مست شد، و از و زانیه خواست، ابومریم گفت حر سمیّه کسی بیست ابوسمیان گفت بیار اگر چه ریز بعلهای او بوی گند می دهد، و پستان بلند دارد و از این کنمه معلوم می شود که قبل از ین بیر او را دیده بود بومریم بعد از فرغ از ابوسمیان برسید که چگونه بود؟ جواب داد اگر اسوحای ندی (۱۰ و متن و دکهت نداشت میبی بود ۳)

بالحمله ، سمیّه ویاد را در سال اوّل هجرت بر در ش هند بزات و او معروف به ریاد بن هبید ، و این امه ، و این بیه ، و اس سمیّه شد ، و چون آندگی رشد کردگانت ابوموسی اشعری شد ، و عمر او را یه کاری امر کرد و اینکو فیام به آن عمل ممود

و یک رور در مسجد بیامد، خطبه داکرد که به خایت معجب بود، عمرو خاص گفت اگر این جوان قرشی بود شابسته ریاست بود، ابوسمیان گفت صوگند بنا حدای، می می شنامنم که او را در وجم مادرش گد شت، به وی گفتند که بنود؟ گفت می بوده این بوده این بوده میرالمؤمین گلا به حلاف شست، و ریاد به جهت این که طاهراً کاری باشایسته بکرده بود و به کمایت و نظانت مستار بود، در جانب آن جماب حکمران حدود دارس شد، و معاویه هر چه حو ست او ر بهریبد نتوابست، و ریاد بعد در بوشس معاویه به او حظیه اداکرد و گفت آنفجت من این آکلة الآکیاد و رأس الگاق بحرصی بقصده یای

و در آن خطبه شای پنیع بر امیرالمؤمنین ﷺ کرده و آن جناب مشوری به وی کرده و از فریت معاویه او را بیم داده و او بماند به حالت حویش به خلافت حصرت امیرالمؤمنین ﷺ منفضی شد



محلة بواسس

۲ هرو افتادگی پستان

٣ ـ مروج اللغب جاب فاهرو، ج ٦٢ ص ١٦٠ و جاب هجرت ، ج ٣٠ ص ٩

آ. گاه معاویه شبکهٔ بنیسی بگشود، و حبائت فطریه و ددائد مولد مدد کرد، و به معاوسه معیره پی شعبه که معدد نصب ، و رأس نفاق بود او را بقریفت و او را ادعاکرد و برادر خود قرار داد، و یادیه جهت حث دنبا و میل به جاء فرار به خرام رادگی خود ، و اخوت معاویه ، و بنوت ابوسمیان را به خود پستدید ، و ابریکره برد، مادری او قسم یاد کرد دبگر او مکالمه نکند ، چه رای سمیه ر الب کرد ، و بست او ر دیر مقدوح ساخت و چون رأی هر دو طرف مستمر شد ، معاویه ، جویزیه خواهر خود ر فرسناد برد ریاد و موی خود به او نمود و گفت تو برادر می چانچه انومریم خبر داد مرا

ان گاه در مسجد محصول کردند، و معاویه بر فرار میر نشست و یاد را یک پنه فرونز نشانید، آن گاه بومریم شنونی که اولاً جماری بود در طائف، و آخر کار از اصحاب معاویه سد، برحامت و اداء شهادت کرد، و گفت گو هی می دهم که ابوستیان در طائف برد ما دد و می حماری بودم در جاعبیت، و گفت زایه برای می بیار، بردیک او آمدم و گفتم رابیه جو سمیه جاریهٔ حارث بس کنده سافتم، گفت بهاور او را با فدارت و بدبویی که دارد

ریادگفت ارم باش ای بومریم ، که تو به شهادت خو ستند به برای شیم ابومریم گفت گراو می عفو می کردند و پی شهادت بمی طبیبدند بیکور بود برای می ویی شهادت بمی طبیبدند بیکور بود برای می ویی شهادت بدادم جر به آن چه معایمه کردم ، و به خدا سبوگند دیندم که ابوسفیان آسین پیراهی سمیه بر گرفت و در ریست ، و می متحبرانه بشسته بودم ، همور مکنی نکرده بودم که پیرون آمد و پیشانی خود و مسح می کرد ، گفتم هان ای بهرسفیان چگونه بود ؟ گفت مثل او بدیدم گر میترخای پستان و گند دهاد بداشت و به روایت کامل ابومریم گفت محرجت می عده و این اسکیها لتقطران میه آ ا حالاصه سبخی آن که معاویه ریاد را به این شهادت بر در خود حوالد ، شخصی حالاصه سبخی آن که معاویه ریاد را به این شهادت بر در خود حوالد ، شخصی

٠ .گويا منټي در حق او گفته ميث

برحاست وگفت کی معاویدا رسون حدای ﷺ حکم کرد و گفت «اَلْزَندُ لَلْفِراشِ» ولِلْمُاهِرِ اَلْخَجُرَة

تو حکم کردی که فرید از زناکار است و بری فراش سنگ است از روی محافت کناب و انصراف او سنت رسول کی ، به شهادت ابومریم بر رسی بوسفیان، " و الحق این آلایش و عاری است که به هیچ ب شسته سی شود، و طعمی است که در هیچ کنایی جواب بدارد (۲)

و اهل آن هصر در اشعار حود او دور و بردیک مطاعی عظیم بر معاویه و ریاد توجیه کودند (۲۲)

و گفته شده که دُهات (۳) و محنالال (۵) هرب چهار نفر بودند معاویه ، و عمرو عاص ، و ریاد ، و معبرة بن شعبه ، چانچه شاعر گفته

مِنَ الْفَرْبِ الْغَرِبِ، قَدْ عُدَّ أَرْبِعِ دُهَــاةً فِـمَا يُتَوْتَى بَهِـمَ بِشَــبِهُ معاويةً، عمرو بن عامي، شعيرةً ربادٌ هو المعروف بــابُنِ أبــيه ⁶⁹

و ین هر چهار حرم راده بودند و منفق الکلمه در عداوت میزالمؤمنین الله و یالجمعه ریادگسی سب که شیعیان امیرالمؤمنین الله را در بصره و کوفه گرفت و باکشت ، و دست و په بریده ، و کور کرد و میل در چشمشان کشید ، چه حود سانماً در عداد شبعیان بود ، و معاریف ایشان را حوات می شناخت ، و اژل کسی است که بسه قسیل صبیر در اسلام رفتار کرد ، و عیدالرحمن بس حسّان را به صحبت امیرالمؤمنین الله در وایت اس حید و دو بای اثیر رسده در گرو کرد ، و اور کسی است



⁴ مكامل بن اثير ج 24 من 1779. طاييروت

لا يُعدد الصين ۾ ادمي ٢١٧ ٢١٣ ٢

٣٠٠ كيديد شعاء الصدرر ، ج حن ١٩٠٠ الوافي بالوصاب ، ج حن ١٩٨١ يمان افست النساب الانسراب يلاذري ، ج ع من ١٩٨

المرجمع داهي البرجهم

۵ میدگران مربکاران

ك ملاح صفدي هر شرح لابية تقميم حس ٢٣ تقن كرده أست.

که ولایت عراقین کود، و اور کس است که ست امیرالمؤسین علیه ، در عراق تشیید و برویح کرد، و بعضی گسان کردند که ایس هیبارت سهج اببلاغه که حصرت امیرالمؤسین علیه فرموده الاسینطین علیکم زیگل رحب البلغوم، متد حق البطی، یاکل ما یجدو ما لا یجد فاقتلوه و این تفتلوه، آلا و إنه شیام پسیی والبرانه عمی ۱۱۰ اشاره به اوست ، و لکی اظهر آن است که اشاره به معاویه باشد، به هر حال بدع و نس ریاد در اسلام بیش از آن است که دکر گردد

ابن ابن الحديد گفته كه رياد حواست بر اهل كوفه عرص كند برائت او على الله و لعن او را حوات كند، خداويد و لعن او را حالعياد بالله و يكشد هر كه قبول نكند ، و جاده او را حوات كند، خداويد او را مهلت بداد و در همالا روز مبتلا به طاعوت گرديد ، و يعد از سه روز به دارائيوار رفت ، و اين واقعه در ايام معاويه بود ، و عوافق رو يت مروج الدهب سنة پنجاه و سه و مؤيد كلام ابن اين الحديد است قصيه و بعاد دوافرقيه ع كه در مروج الدهب و امالي بن الشيخ است

این بود حال ریاد پدر عبیدالله

و اما حال حود و مادرش، پس بدان که مادر اس ریاد، مرجانه نام داشنه و از رواسی ^{۱۲۲} معروفه یوده و در اشعار اشاره به آن شده، چنانچه سرافهٔ باهلی میگوید آسس افهٔ حیث خال زیباداً و اینهٔ و العجوزُ فاتُ الیگونِ

و عجور داب البعون (۱۱ مرجابه مراد گرفته اند

و عبیدالله در سال بیست و هشب یا بیست و به هجری متوفد شد، و در سمة شمستم که سی و دو سال شمست و یکم شمستم که سی و دو سال شمست و یکم هجری به فتل سیدالشهداد گال برداحت ، و سی و به ساله بود که به دست ابراهیم اشد در درگات جحیم شد (۴)

٩ - هجاليلاغه - صيحى صلاح. خطيم ٥٧

لا . وقد لندر إليه اديرالمزمني عليه في مواه للميدم النشار الماحذك الذيل الزّنيم إن الآمه القديم، عُيداتُ بي زياد
 المول: زمي كه داراي جدد غومر بسب.

محدثك الفتوح، م الدص ١٣١٦ فعظم رحان ج ٢ ص ٢٥٠

و از عجائب آن سبکه رور قتل او ، رور عاشورا ، بوده او چون محتار سر بحس
او را بری جهبوب عنی بن الحسین فی فی فرستاد ، گاهی که سر آن ملعوب ر حدمت
ان جناب آوردند آن حصوت مشعول عبد حوردن بود ، سحدهٔ شکر به جای آورد و
ورمود روری که ما ر بر بن ریاد و رد کردند عده می حورد ، من از حدای حود
درخواست کردم که از دب بروم نا منز او در مجلس عدای حود مشاهده کسم
همچانی که منز پدر بزرگرازم مقابل او بود و عدا می حورد ، حد جزای حیر دهد

و نقل است که در محمس حصرت، یکی عرضه داشت که چرا حلو امرور در عدای ما بیست؟

ورمود امرور زبان ما مشعول عبش بودند ، چه حلوالی شیرین بر از نظر کودن به میر دشمنان ماست

و از اینجه معلوم می شود حال محدر که چگونه قلب میدرک امام را شاد کرد ه بلکه دلجویی و شاد بعود فنوب شکسته دلان و مظنومان و مصیب، ده گان و از مل و بنام آل محکد علی رکه پنج سال در سوگواری و گدار بودند و به مراسم نعریب فامت فرموده بودند ، چنانچه از حصرت صادق نی رو یب شده که فرمود بعد از شهادب امام حسین فی یک ربی از بنی هاشم سرمه در چشم نکشید، و حود ر حصاب بعرمود ، ۱۱ و دود از مطبخ بنی هاشم برنخواست ، تا پس ا پنج سال که عبیدالله بن ریاد کشنه شد

و درسه و ۱۶۵ و به قونی در سه ۹۴ طاعون در بصره در ایناد و چهار روی اداهیهٔ دهمه و طاقهٔ کبری بصره در این و رود دوم دهمه و طاقهٔ کبری بصره در این و ریز کرد ارور احساسی هفتاد هزار آن و دود دوم هفتاد و یک هزاره و روز اسیم هفتاد و سه هزار کس عرضهٔ هلاک شداد ، و روز چهارم در مردم حو هدد قبیل در رندگانی بهره اساشت و هیچ کس در مردگال راکس به دفل و کفل نتوانست پرداخت ، ابوات حانه ها را بر روی مرده ها بریستند ، و ادان که



فراشمار ونددها يوفاه نيز بائتقارست واحبثه عىريستند

و در سنة ۶۷ مصحب بن ربير از جانب پرادوش عبدالله به دفع مختار بيرو، شد و در د حرورا د که قريدای سب از کوفه ده اين دو و محتار جنگ عظيمي دافع شد و حماعت بسياري کشنه گشت، و محتار منهرم شد و در قصرالامارة کوفه يا جنمع بسياري متحصل گشت

و مكن در هر رور به حهت محاربه به مصعب بيروب مي شد و جدگ مي بهود ، به روري از قصرالاماره بيرون شد در حالي كه بر اسبر اشهبي سوار بود ، عبدالرحص بن اسد حنمي بر او حمله كرد و و ر بكشب و سرش ر جدا كرد و ير واقعه در چهاردهم رمضان سنة ۹۷ بوده ، پس دار لاماره را محاصره كرديد با چندي كه صحاب محتار در سحتي افتاديد ، آجرالامر در امان مديد ، بشان ر امان داد و چون بر ايشان مستوفي شد آنها را بكشب ،

پس مصعب بر کوفه مسلط شد و داخل فصرالاماوه شدا و در صدد سفیش اصحاب محتر بر دمد و هر که ر بافت بکسب، و آن چه مصحب بر تشکر محتار کشبه هفت هردر تن به شمار رفیه ، ان گاه مصحب حرم محتار ا بطسید و مرکرد که آر محتار بیری جوید و او را فعیت کند و اگر به کشته شوید ، ممامی بیژی جستید جر دو س او یاهای او که یکی دختر سمره س جدید بود و دیگر دختو بعمان بن بشیر انصاری ،گفیند ، چگونه بیزاری جوییم از مردی که میگفت رت من خداست ، و بشیر انصاری ،گفیند ، چگونه بیزاری جوییم از مردی که میگفت رت من خداست ، و قائم اللیل و صافم البهار بود و حال خود را در زاه خد، و صول شایع و در خوبخودهی از کشبگان امام حسیل شهر بدل معود و دعه ر کشتن ایشان شف داد ؟

مصعب برای بر درش عبدالله بوشت قصیهٔ این دو رق را خوات امد که با یه تبری چوپند از مختار و الا ایشان را عرصهٔ دمار باید داشت مصعب ایشان را در معرض شمشیر در آورد، و دختر سمره محتار العبت کرد و گفت گرمر با شمشیر به صوی کفر بحوالید اجابت می کنم ، همانا شهادت می دهم که محتار کافر بوده دختر بعمان در لعن از کرد و گفت می شهادت را احتیار می کنم ، پس او را سهید کردند

و بالحمله، مصعب کوفه را در تحت تصرف در آورد، و پیوسته در صدد جمع جبود و جبوش بود، نا در سبهٔ هفتاد و دو عساکر خود را جمع سموده به دفع فیدالملک بن مروان به جانب شام حرکت کرد

هبدالمدک بیر به بشکری عظیم جنگ او ر آماده شده به جنگ او بیروب شد ، و پیاید تا در اراضی ا مسکی ۱ . به کسر میم که موضعی است بر بهر ۱ دجین ۲ و افریت به لابلد ۱ که یک صربی سامره است تلافی دو بشکر شد و جنگ سحبی واقع شد و ایراهیم بی شیر که در لشکر مصعب بود در بر حرب کشته گشت ، و سر او را ثابت بن برید علام حصین بن نمیر جد، کرد و جسدش ، برد عید الملک حمل کودند

پس علام حصین هیرم جمع کرد و بدن ابراهیم را سبوراسد ، و مسلم بن عمرو باهلی نیز دو جمله جیش مصعب بود و از کثرت رحم و حراحت او نیز هلاک شد و مصحت نیز جراحت بسیار بر بدنش وسند ته آن که موانایی از او برقت و عبدالله بن ریاد بن ظیبان صربتی بر از دو دور بکشت ، و سر اور برای عبدالمدک برد ، عبدالمدک سر به سجده بهاد و شکر حدای به جای آورد ، و هم عبسی پسر مصحت در آن حرب کشته گشت

و این واقعه در روز سهشببه سبردهم جمادی الاولی سنهٔ ۷۲ اتماق افتاد با پس عبدالملک امر کرد که بدن مصفب و یسوش را در د دیرجاشیق ۲ دفن کردند

و مصعد مردی صاحب جمال و همئت و کمال بود، و حماب سکیمه سب الحسین ﷺ روحهٔ او بود، و حطیت در ناریخ بغدادگفته که قبر او با فیر براهیم در د مسکور د واقع است ۱۱۰

فقیرگوید دینک قبر ابراهیم که مدافر بقیه اعلما یا موضع فنل و سب در اراضی دمسکی دادر طریق سامره معروف است

و بالحمده ، عبدالمنک بعد او کستن مصعب اهل عبراق را بنه صعب حاویش خواند ، مردم با او بیعت کردند ، آنگاه به کوفه رفت و کوفه را بسخیر کرده و داخل



کاریخ بتلفہ ہے ۱۹۔ ص ۲۰ ۔ ۱۰ ۸

دار لاماره گشت و بر سریر سنطنت تکیه داد به و سر مصعب ر در معابل او بهاده بودند و در کمال فرح و انبساط بود ، که باگاه یک س او حاصرین راکه عبدالمدک بن عمیر آمیگشند برره فروگرفت وگفت امیر به سلامت باشد ، من قصبهٔ عجیبی ر این قصر الاماره به حاطر دارم

و آن همچناد است که من به عبیدالله بی ریاد در این محسن بودم که دیدم سو مبرک امام حسین عید ر بوای او آوردند و در بود او بهادید ، پس از چندی که محدر کوفه آستخیر کرد به و در محسن بالسنیم و سم این زیاد ر بود او دیندم ، پس از مختار به مصعب صاحب ایر سر در یو مجسن بودم که سر محدر در بود و بهاده بودند ، و اینک به امیر در بن محسن می باشیم و سر مصعب ر در بود او می بینیم ، و من در پناه حدا در می آورم امیر ر از شو این میجلس

عبدالمنک بن مرواد تا بن فضیه را بشنید برره نیز او را فروگرفت، و مرکرد نا قصرالاماره را خراب کردند ۲۰

> و دین قصیه را بعصبی از شعراه به نظم آورده ^{۱۱} و چه خواب گفته نظ

گفت به عبدالسفک از روی پند ریسر هسمین قسیه و دیس ببارگاه ۱۱ چه دیندم کنه دو چشمم میاد یک سره^(۱) مردی ر عرب هوشمند روی هبین مسند و این تکیدگاه بسودم و دیسدم یسی ایسن ریساد



١ ـ عبريار، او تگاه هنهد به وفيات الاعبيان، ج الاص ٢٢

[؟] سامروج القطب ج ؟ وص ؟ - حياة الحيوان دميري، ج - ص ١٥ چاپ برين، وهيات الاحيان ج ٦، ص ١٩٥٠ اللبت المستحم، ج ٧، ص ١٩٧٠ بينابيع المتوّد، ج ٦، ص ١٨٠ العسواعيق المتحرقة - ص ١٩٨ بـ منفل الا عنابيع

مگاه کنید در هارسنامه ناصری بج ۱۰ ص ۱۷۳ درباره قائل این لمتسار اختلاف است. قائم آثر محدّد صلاق فائم نفرسی است و در مجله بصاحال ۲ شماره ۱۹۴۷ ترجی درباره این خطط عیرت انگیر آمده است مگاه کنید باد تعلیقات و حواشی تجدرب السعد، ص ۴۲).

۴ .سره يعني بي عيب و راست و بيكو (مؤلف 😩 ه

شاره مسری چنون میپر آسیمان پنجد و چندی سنی آن خیره سنر بعد که مضعب منتی و مسردار شند این سر منصمی پنه شقاضای کیار

طلعت خورشید ر رویش سهان بُسند پسر مسخنار بسروی سنیر دستکش ⁽⁾ او مسر مسخنار شد ب چه کند یب تبو دگیر رورگار ^۲

بالجمعه، چون عبدالملک کوهه را سحیر نمود و املش را در بیعت و طاعت خود در آورد، بشرین مروان برادر خود ر به روح بن ربیع جدامی و جمعی دیگر از صاحبان رأی و مشورت از امل شام در کوهه و حجاح بن یوسف بن عمین تعمی (۳) رد که مردی بیب ک و فتاک بود برای فش عبدالله بن ربیر به مکّه فرستاد، و حود با بعیه فشکر به جانب شام مراجعت کرد

[فتل ابن ربير]

و حجاج به جنود و عساكر حويش به حانب حجار شد ، و چند ماهي در طائف بماند ، آن گاه وارد مكّه شد و از بير مثل حصين بن نميز ، ابن ريبر ر محاصره كرد و منجبيق بر كوه ابوفييس نصب نمو د و پنجاه روز مدت محاصره او و به فوقي مدت چهار ماه طون كشيد تا بر هيدافة زيبر ظفر يافسد و به صرب سنگ او را از په در آوردند و سرش ر بيريدند به حجاج سر او ره درى عبدالملك فرسناد ، و بدش را واژگونه به داركشيد و گفت او را از دار به ريز بياورم نا وضي كه مادرش صماء دحتو

و نمل شده که مدت یک سال بردار آویخته بود و مرع در سینهٔ او آشیانه کرده بود، وقتی مادرش اسماء بر و عبورکرد وگفت. وقت آن شده که پن راکب را از



۱ سیستکش یعنی امیر وگرفتار و ربون و ربردست (مؤلّف بای د

[🔻] بن دانشان پر مؤلف محترم 🏶 در مشهی الاصال چاپ مجرت 🖻 🤊 ص 🗲 بر دکر کرد

۲۲ درباره دو نگاه کنید به الاخرار الطوال. ص ۲۲۸ ۱۳۲۹ دربات الاعران ، ج ۲ ص ۲۹ ۵۳ (۱۹ نهدیه الادب ج ۱۱ ...
 ۲۲ درباره دو نگاه کنید به الاخرار الطوال. ص ۲۲۸ ۱۳۲۹ دربات الاعران ، ج ۲ ص ۲۹ ۵۳ (۱۹ نهدیه الادب ج ۱۱ ...

مرکوبش پیاده کنید! پس او را از دار به ریز آوردند و در مقابر پهود دفن نمودند و عبدالله در قوت و شجاعت معتار بود، و قتن او در روز منهشنبه چهاردهم جمادی لآخره سال هفتاد و منوم واقع شد، و مدت امارت و به سال و ده شت طول کشید

و امیرالمؤمنین ﷺ در احبار عیبیهٔ حود شاره به مآل کار او فرموده در آن جاکه فرموده «خَبِّ ضَبُّ یَرُومُ امراً و لا یُسرکه، یُٹُصبُّ حِبالله الدَّین لاصطیاد الدَّنیا او هو بعد مصلوبُ قریش» "

[حجاج خون آشام]

بانجمنه ، عبدالمنک ، حجاج ، مکتوب کرد که عروه بر ربیر بردر عبدالله را متعرض نشود ، و هم برای حجاج نوشت که بنای حالهٔ کعبه را که عبدالله یا کرده بود منهدم ساره و به همان طریعی که فریش با کنوده بنودند و در عنصر رستور حد گینی بوده با کنند و در برای حابه یک در فرا دهد ، حجاج چنان کنود که عبدالملک گفته بود

و از برای حجاج در رمان عبدالملک در کشس اهل عباق ، و حودریری او همگام علیه حوارج بر بصره ، و همگام فسه این اشعث نقصملی است که مقام ر گلجایش د کر نیست ، و مکن شایسته باشد که محملی از حال حجاج بگاشیه شود

مدان که پدر حجاج، بوسف بی عقیل است و از طایعه بنی تقیف بوده، و ماده حجاج فارهه ام داشت و پیش از آن که در تحت یوسف در آبد در حادث خارث بی کلده طبیب معروف بود

روری وقت سخر خارث بر او وارد شد ، دید که دیدانهای خود ر خلال میکند ، او را طلاق گفت ، فارغه گفت به چه سنت مرا طلاق دادی؟ گفت به این جهت که در هنگام سخر خلال میکردی ، چه خلال کردن در این وقت یا به جهت ب است



که در همان وقت هذا خورده بودی، پس نورت پرخور و خریص پر طعام باشی، با یه سبت آن است که در شت که هذا خورده و خلال نگردهای بقیه طبعام در پُس دندانهای تو مانده تا صبح که خلال می گردی، پس نو رن قَدره (۱) و کثیفه باشی و در هر خال می جبین رئی را نخواهم گفت هبیج یک از این دو فستم نبوده با بنکه به سبت آن خلال کردم که ایرههای مسو ک که در این دندانها بم هانده بنود بیرون آید (۱)

و بالجمله ، پس از حاوث ، و فارعه ، ووحه پوسف بن عمین گردید و در فرش او حجاج را متولد کود و چوب آن پلید منولد شد - سوراخ دُبر ^(۱) نداشب ، لاجوم در موضع دیر و متوراحی کردند ، و هم پستال فیور نمی کرد منحیر شدند دربارهٔ او چه کنند

گفته شده که شنطان به صورت حارث بن کنده د امد و بنری معالجه و دستورالعملی داد ،گفت بر سیاهی دیخ کندر د او حود او به دهان حجاج گذارید ، او به ریان خود آن خون ر بنیسه و در روز دوّم بیر چین کنید؛ چوب روز سوم شود نگهٔ سیاهی دیخ کنید و حون او را به دهان او گذارید پس از آن سار سیاهی را یکشید ، در خون و را در دهان او کنید ، و هم از آن حون بر صورت او بمالید ، چون چین کردید در روز چهارم پستان قبول خواهد کرد (۴)

و ایشان به همان دمسورالعمل رفتار کردند، روز چهارم پستان مادرش و فیون کرد، و به پن سیب حجاح خون خوارشاد و از خوناریزی صبر نمی توانست کرد، و خیر می داد که بیشتر لدت من در ریخش خون است (۵) و هند مقبولین او به غیر از بچه به سیب خروب و عباکر او کسته شدهاند به صد و بیست هنرز به شنمار



⁴ يُقْدُر دَايَاكُ و كثيب قرهنگ بوين. ص ١٥٣.

^{*} ـ وفيأت الأعيان ج ؟ ص ٢٩ . ٢٢ مروج اللغياء ج "دعن ١٣٧

۲ _مقعد

وفيات الاميان -ج آدمی ۲۹ م ادروج الدهيد ج ۲۰ می ۱۳۲۱.

۵ . معهار الدول و ۲ عن ۲۹ التبيد و الإشراف من ۲۷۴ مروع الفقيد ج ۳ من ۱۳۲،

رفیه و ^{۱۱} و وفتی که هلاک شد و در محبس او پنجاه هزاو مرد و سی هزار رب بو دکه شائرده هرار از آنها برهنه و عریان بودند و فرد و ارب را یا هم حببس می_نکرد و و محبس او را سعمی و سائری ببود

و رویت شده که روز جمعه سوار شده بود و به نمار جمعه می رفت که صدای صبخه شدید، پرسید بن شبود و صاحه چیست؟ گفتند صدای کسانی است که در بدال به می باشند که از گرسنگی و سحتی صحه و صبحه می رسد حیجاج به باصبهٔ ایشان التعات کرد و گفت [حیثوا فیها و لانکلمون (۲)

یس از آن حمعه خداوند او را مهنت نداد او نماز جمعه دیگر نجواند که بنه جهنم پیوست ۴۱

و در اخیار الدول است که عدماه مشت ، حجاج ر به این کدمه تکفیر کردهاند ، و هم گفته که بعد او حجاج ، در حبسجانه های او سی و منه هرار تن باهند که غیر مستحق و بی جهت محبوس شده بودند ، ولید بن عبدالملک بشان ر رها سود و از شعبی نمن کرده که گفته اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را ببرون وزند و ما حجاج ر در مقابل ایشان در آوریم ، هر آینه بر تعامی ایشان عبیه و ریادی خواهیم

و نقل شده که وصی عبدالمدک برای حجاج بوشت که در آل بوطالت کسی ر مکش چه آن که آل حرب گاهی که خود اولاد ابوطالت را پخشد، مرگ ایشان را فرو گرفت و دولتشان زائل شد، پس حجاج در ریخس خود طالبیس جسات می کرد در ترس روان مدک و مناطب، ته از خوف خالق فرّوجن

برهمان

Theregare against 1.46 at

٣- اخبار الدول، ج ٦- يباب عالم الكتب، ص ٢٩



۳ ساون کلام عمر بن عبدالعربر است مکاه کنید به مهایه الارب ج ۲۰ ص ۱۳۳۰ الواقی بالوقیات، ج ۱۰ ص ۱۳ م البت منیاز الدول از شعبی نقل کرده سب، ج ۱۲ ص ۲۰

و حجاج از شیعیان اعبرالمؤمین الله و حواص آن جاب بسیار یکشت و کمین ین تحقی و قبر علام آن حضرت و او شهید کرده و عبدالرحمن بس این لینی انصاری ر چندان تاریابه رد که کنف هایش سیاه شده و او ر اصر کرد به ست میرالمؤمین الله و او در عوص سک و منافی آن حصرت را بگفت حجاج مر به قتل او ممود و هم یحیی بن ام طویل یا که یکی و شیعیان و حو ریس حصرت سید منجاد الله بوده و دست و یا برید تا شهید شد

و آخر کسی را که کشت صعید بن جبیر بود ، و بعد از پانرده شب از مقبل سعید گذشته ، مرصر آکله در جوف او پید شد و همان سب هلاک او گردید ، و قس سعید و هلاک حجاج در یام خلاف وجد سال بود و پنجم در شهر در اسط ه بوده ، " چنانچه بعد از این بیاید و سبین عمر بحض حجاج به پنجاه و چهار رسیده بود ، و بیست سال مدت امارت او بود

حضر ب امیرالمؤمس الله کره بعد کره در محاصبات خود به اهل کوفه از امارت و حوب ریری او خبر داده بود، چمانچه در حوب ریری او خبر داده بود، چمانچه در بکی از حطبات حویش بعد در آن که عدر عل کوفه ر اظهار می فرماید و دردهای دل خویش ر وادمود می کند می فرماید

يا أهل الكودة، أنتم كأمٌ مُجالد، حملَتْ فأخصتُ مماتُ تُبِعها فطال تأبُّتها و ورشها أبصدها، و الذّي فنن الحبّة و يرأ النّسمه ان من ورائكم الأعور الأدبر، جهمُ الدّياء لا بيمي و لا تدر، و من بعده النّهاش القراس، الجموعُ السوع ثم ليتوارثنكم من بسيأميّة عدّةً ما الآخر بأرءف يكم من الأوّل إلارجلاً و حداً بلالا قصاعاته على هذه الائمة لامحالة كماتن، يغتلون حياركم و يستخرجون كوزكم و دخاتركم من جوف حجالكم، يقتلون حياركم و يستخرجون كوزكم و دخاتركم من جوف حجالكم،



[۔]التہار اللول، ج ۽ ص 🔫

۲ _ نگار کید بد الحرالج و البرائع اج ۱ اص ۱۹۹ بعدرالاتواد اج ۴۱ اص ۲۹۹ م ۲۹ بد تقل از حرائج الباه الهداد اج ۴ اص ۱۹۵۲ دلائل النوه بیعقی دج ۶، ص ۱۹۸۹ تاریخ الاسلام دهین، ج ۶، ص ۱۳۳۱

یه آهل الکوفة أخبرکم بما یکول قبل أن یکول لتکونوا مته عنی حدو. و لبدر به من انعظ و اعتبر ، کأي یکم نفولون إن عنیا یکدب ، کما قالت قریش لنیتها و سیدها بیهالرحمة محمد بن عبدالله حبیبالله فلای فلای الله افعالی من اکدب؟ أعلیالله فأن أوّل من عبده و وحده ، أم عنی وسول لله فأنا أوّل من من به و صدّقه و نصره ، کلاً واقه و لکتّه تهیجه خدعة کنتم عنها أعنیاه و الذّي فلق الحبّة و بزه النسمة لتطمئ بهأی بعد حیل اللخ الله و هم مسعودی رودیت کرده که چول ایسو بن برطاة عامل معاویه ، بریس هبه کرد و هم جماعی در اعل مکّه و مدینه وا به دو پسران عبد (عبید رخ ل) الله بن عباس بکشت ، این حبر چول به امیرالمؤمنین الله و رسید سخت عمناک شد و به پ

محمداده و أتسى عديه و صلى على سبه محلد غلط الله الله إن يُسر بن أرطاة قد غُلب على البيان، والله ما أرى هؤلاء القوم إلا سيغلبون على ما هي أيديكم، و ما دلك يحق في أيديهم، و لكن بطاعتهم و استقامهم و معصينكم بي، و نناصرهم و تخادلكم و إصلاح بلادهم و إصلاح بلادهم و إصد بلادهم و إصد بلادهم و إصد بلادكم، و تاقه يا أهل الكوفة، لوددت أنّي صرفكم صرف الدمانير العشرة، بواحد

ثم رفع الله يديه فقال اللّهمُ إنّي قد مللتهم و مأوسى، و سنستهم و سنسوسى فأبدائي بهم خبراً سهم و أبدتهم بي شراً سي، اللّهمُ عجّل عليهم بالغلام التقفى، الذّيّال الميّال بأكل حصرتها و يلبس فرونها، و يحكم فيها بحكم الجاهيم الايقبل من محسبه و لايتجاور عن مسيتها

قال برماكان ولد الحجاج يومثوا

و در ابام عبدالمدک واقع شد وقات حارث عور که از اصحاب امیرالمؤمیس ﷺ به شمار میرفت و حدیث معروف ۳من یفت بربی»^{۳۱} را امیرالمؤمیس ﷺ به او فرمود او سب شیخنا البهایی به او منتهی میشود ^(۱)



السالارشاد ج العن ۱۲۸

۲ - در منتهی الامال، ج ۱گدشت.

^{*..}خلاصه الاتر بع * من 400

و هم در ایام عبدالملک سال شصت و هفتم یا بهیم احتفاد آن قیس و فات کرد و در و توقه و به خاک رف و و تویه و در رمان ما موضعی است در حارج بجف اشرف مردیک به مسجد و حکانه و در ایجا قیور جمعی از اصحاب می باشد و قبر کمیل بن ریاد فعلاً در آنجا معروف است و معیره و ریاد بن اینه و ابوموسی اشعری بیر در اتحا به حاک شده اید و حصف همان است که در حیم به او بش می رسد و از بن گان بصره و در سادات نابعیی به شمار رفیه و چون بر صورتش مو درو ثیده بود در این جهب او در این جهب او در سادات نابعیی به شمار رفیه و چون بر صورتش مو درو ثیده بود در این جهب او

و رید در کوفه ساکن شده بود و مکالمهٔ او با این ریاد هنگامی که سر منطهر حضرت سیدانشهد: می را درد او آورده بودند و آن مفعود فضیت بر لت و دندان آن حضرت می رد مشهور است

خیر دادکه رید صادق است



إلى منحاك بن قيس بن معاويد است الك: جمهره الإنساب، من ٢ ٢٥ دول الاسلام ج ١٠ ص ١٩٥٠.
 إلى كتاب مقدمات الطعم بين بدي الخلفاء والامراء عن ٢٢٠ ، ٢٢٧ البيان النبين. ج ٢ ص ٢٠ الكامن في الثاند و الادب، ج ١٠ ص ٣٠ الظهد الفريد ج ٢٠ ص ٢٠ الكامن

الدموأة للجمان و مرواله

^{*} ـ سوره منافقون، آیا ۸

و هم دو سنهٔ شصب و هشم یا بهم الوالعباس هیدالله بی عیاس " در طائف وفات باقت ، و محمد حدید یو او بمار حوالد، و سبی عمرش یه هفتاد و یک رسده بود، و دیدگانش بایب شده بود از کثرت گریسی بر امیرالمواسیی و حسین این و در عم فعه و تنسیر و تأویل امنیاری تمام داشت بسبت ندمد او بو امیرالمواسین این و دعای پیعمبر این در حو دو ، چه آن که وقتی آبی از بری عسل آن حضرت در حاله حالهاش میمونه روجه آن حصرت حاصر کرد، حضرت دی کرد در حی و و گفت «اللّهُمْ فَقَهُمُ فی الدّین، و علّمه النّاویل» (۱۲)

و فرزندان این عیاس حقی بوالحثماء است، و هیاس ، و عیدالوحمی، و بیانه ، و عییدالله ، و محمّد ، و فصل و این سه پرادر را عفت ببود

و در سنهٔ ۱۹۶کمنه شده که در بصره طاعونی حادث شد و «والاسود دکلی فاصی بصره در آن سال وفات کرد

و در سنة ۷۰ عبدالمنک عمرو پن سعید بن العاص اشدق را یکشت و هم در سنة ۷۰ عاصم بن عمر بن الحصاب حد مادری عمر بن عبدالعزیز و هات کرد و در سنة ۷۷ براد بن عازت و هات کرد (۳)

و در سنهٔ ۲۳ عبدالله بن ربیر کشته گشت

و در منبهٔ ۷۴ عبدالله عمر، و بوسعید څُذری، و سیمه یی،کوع وفال کودید و در سنهٔ ۷۵ شریح قاصی کوفه وفال کرد

و در سنهٔ ۷۶ با ۷۷ حیهٔ عربی که یکی از اصحاب امیرالمؤمین که بوده وفات کرد

و در منبهٔ ۷۸ حایر بی عبدالله صحایی انصاری وفات کرد ، و مر آن رقت چشمان



 [•] ددرمنتهی الامال ترح حال او درج ۱ گذشت و در کتاب اعلام اقتصاف و المحدس ایم ۲ ص ۴۱۲ و ۴۱۲ مثالیج
 شرح حال او سده است.

٧ د نگاه کنید به ۱علام الحفاظ و السمدتین، ج ۳ ص ۲۰۹

٣ . تكاد كثيد به داعلام المفاظ و السعد بين 🚜 🛪 ص ٢٠٥٨

او نابینا شده بود و ریاده از بود سال عمرکرده بود، و سلام حصوب رسون کی ا به حضرت محمّد بن علی بافر العبوم کی تبدیع کرد

و او امیت اؤں کسی که ریازت امام حسین ﷺ بمود و آن روز اربعین ال حصرت بود و جایز پیوسته مردم را به دوستی علی ﷺ تحریص میکرد و مکور در کوچههای مدینه و مجالس مردم عبور میکرد و میگفت «علیؓ حیرُ الْبَشر فَس أَبِی قَفْدُ كَفَر »

و هم می فرمود معاشر انصاره تنادیب کنبد ولادهای حود ر به دوستی علی ﷺ ، پس هرکه اباکرد ر دوستی او بیینبد مادرس چه کرده

و در رمان معاویه سفری به جاب دمشی کرد و خواست بر معاویه د حل شود ، معاویه نا چند روز و را ادن به بداد بعد از چند روز که دن یافت و داخل بر او شد گفت ای معاویه آیا بشنیدی که رسول حد، الشیخ فرمود عراکه صاحب فاقه و حاجمی را از خود محجوب کند حل تعالی در روز فاقه و حاجت آن او را محجوب فرماید ؟ معاویه در عصب شد رگفت شنیدم که پیعمبر می فرمود «اِنّکم سطّقون بعدی آثرة فاصیرو حتی نردوا عنی آلوزش»

چر صبر بکردی؟ جابر گفت یاد آوردی مر چبری رکه دراموش کرده بودم،
این بگفت و در برد معاویه بیروب شد و بر رحله خود سوارگشت و از شام مر جعت
کرد، و معاویه ششصد دیمار برای او فرستاد، جابر پولها ۱رد کرد و بری معاویه
چد شعری بوشت که صدر آن شعار این است او إلی الختار القّنوع علی الّهی»

آن گاه به پیک معاویه گفت که ۱۰ را بگو بایر آکنه الاک، به حدا سوگند که محواهی یاف در صحیفهٔ خود حسیهٔ راکه من سبب در بوده باشم

و در مندهٔ ۸۱ محمد بن حنمیه فروند میرالمؤسین علیه از دید برفت و در بقیع به خاک رفت ، ۲۰ و بعصی گفته اندکه از فسهٔ این ربیر فرار کو د به حابب طائف و در آنجا داعی حق را بیک گفت ، و مدت عمر شریفش شصت و پنج سال بوده ، و اولاد او



۱۰ دربار نقل،های مختلف هدیت دوق ۱۱ جایر نگاه کنید به موادرالاتر می ب علیه خور البسر حی ۵۷ تا.

٢ يمروج اللهي ج ٣ ص ١٩٣٢

حسن ، و ابوهاشم، و فاسم ، و ابراهیم است و به فاسم مکنی بود ، و ما در کناب منتهی در بات اولاد امیرالمؤمین کا مختصری از حال او بگاشیم ۱۱۰

و شبخ کشی از حصرت امام وصا گا نفل کوده ، که فرمود امیرانمتومین گا می فرمود که محامده (یعنی محمده) آباد انداز معصیت حدای عزّوجل راوی پرسید که بن محامده کیاند؟ فرمود محمد بن جعفر، محمد بن آبی بکر ، محمد بن این حدیقه و محمد بن آمیزانمهٔ مین گا را"

مؤلف گوید که محمدین ثلاثه دیگر در ایام معاویه شهید شدند، و محمد بن جعفر بن ابی طالب در صعین و محمد بن ابی یکر در مصر ، چنانچه به شرح رف و منحمد ایس سی حدیقه پست داشتی متعاویه بنود و از استمار و اشتاع امیرالمؤمنین کی به شمار می رفت عامل مصر بنود، و معاویه او ر بگرفت و در رندان حیس کرد و مدنی مدید در رندان او بود نا شهید شد

و در سنة ۸۲ جميل بن عبداظه شاعر معروف ودات كرد، « بر هُو أحد عشاق العرب، و صاحبه بُتينه، و نشبيه بها و إظهار تعشّقه بها مشهور »

و در سنهٔ ۸۳کمیل بن ریاد به دست حجاج شهید شد

و هم اعشی همدان به حکم حجاج در بی سال کشته گشب، و هم در این سال ابرالیَخُسری الطائی و عبدالرحمن بن ابی بیٹی و بر بن حبیش جهان ر بدره دکردند و در سنة ۸۰ به ۸۴ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در مدینه و به فونی در و ابواء ه وفات کرد

و عبدالله به کنرت خود و سحوت معروف بود، و چون اموالش سام شد رور حمعه در مسجد جامع از حد طلب مرگ کرد و گفت ابار الها، تو مره عادسی دادی



۱ سامن قول مواقق است به قول نوبخنی در فرق التنبعه، مرحوج صفوق مال ۱۹۹۱ د کا کرده (تگادگنید به: کماآیالدین اهمی ۱۹۷۱ معاوالاتوار اچ ۱۹۲ ص ۱۹۸، چائید بیرون و از کامل جزری، ص ۱۹۰۱ تقل سب ست

٣ - ربحال كشى حمل ٧٠: بمجم جبال الحديث ع 5 ، ص 40 - سيئة البحار ج حديد ج ٣ ص ٧٥ ، نتفيح المقائل در ترجمة معيد بن أبيراكر

به حود و عطاء و من عادت دادم مردم را به بدل مال ، پس اگر مال دنیا را از من نظم حواهی کرد مرا باقی نگفار

پس آن هفته نگذشت که از دنیا برفت در حمه الله علیه ه

و در سنة ٨٣ ولادب حصرت صادق للله و ابتد ه بناي دارالايمان هم شد

قاضی بورالله الله در مجالس گفته بلده مم شهری عظیم و بعده ای کریم است ، و ار جمعه بلادی سب که همیشه دارالمؤمنین بوده و بسیاری از اکتابر و افاضل و مجتهدان شیعهٔ امامیه از آبج برحاسته اند ، و انتساب به چنین بلدی از قوی ادّله صحت عقیدهٔ مسبوب البه اسب



۱۰ در مجالس السؤسيس ج م ص ۸۳ گفته و ايشاً دا کتاب معجم آج ۳ س ۱۹۹۰ ملکور است که مقدم برادران مذکور عبدانی بن سند بوده و او پسری داشت که در میش شیمه گونه بشو و نما کرده بود و امامی مدهب بود مقاب آن حال نز کونه به قم انتقال نموده اهل آن دیار را دیل از آن که تقشی غیار امیار در آوج حاظر قرار گیرد در متابعت مدهب اثبه اطها، و التزام امکام طریعه بسیان استوار ساخته و اهدد هرگز سنی از آنجه پیدا می سود این است کلام مدهد، دهند.

و المياري كه در فضيلت هم و معل هم أو رسول و أنمه طبيع أروايت شده بي نهايت است. و أو شام جمعر صادق عليه أيرايت است كه كفت: « آلا إن قد حرماً و خرصكة ألا إن ترسوقيات المينيي خرف و خو المديمة ألا إنَّ لأميرالمؤمنين عليها حرماً و هو الكوفة ألا إنَّ عرمي و حرم ولدي من يعدي لم ألا إنَّ قم كوفة صميرة ألا إنَّ للجنة لمانية أبواب الملات منها إلى لم القيض هيها امرمة هي من ولدي و اسمها فاطعة يست

فریه بود که یکی از آبه اگمندان عام داشت ، و برادراد مدکور در آنجا به قهر و عبیه بروب کردند و بنی اهمام بشاد آر عراق هرت بر بشان جمع شدند ؛ و ان چید موضع را آرکثرات عمارت به هم منصل ساحته بنام اکمندان یک یکی از مواضع بود نسمیه بمودند ، بعد از ان به معنصای مثل مشهور که ه هیچمی ، هالعت به ماشفت ی بعضی از حروف بانام را اسماط کردند از روی نعریب فم گفسد اسمی مؤلف گوند که در وجه نسمیهٔ دارالایمان فم چند رو یت وارد شده که دکرش مناسب با این مهام بیست

م مرسى اندس بشماعتها شيعني الجنَّة باجمعهم

پس چند حدیثی در عظییت هم و اهلش نقل درده پس فرموده و از طرائد حکایات که صحب مجهم در بدی نشیع آهل هم نقل کرده آن است که در زمان هسیلای خلاطی اهلیست و جداعت. یکی از سیال متحب را در انجاح اخراد می نفی کرده آن است که در زمان هسیلای خلاطی اهلیست و جداعت. یکی از سیال کسی که موسوع به انجاح ساخت و جوی او شیده بود که اطل قم به به عقارتی که با سطفا دارند ده مید پشان کسی که موسوع به ایربگر و عمر و ختمان پد شود سی سود حکم به احتفاد اهالی آن بر اولاد خود نام ایسان حی گذارید به خد سوگار که می میدارید و بیانی آن بر اولاد خود نام ایسان حی گذارید به خد سوگار که از کر از مردم سود کسی پیش می بیارید کی ابویکر به عمر با ختمان نام داشت باشد سه مو حده و عمویت سایم، آن گر از مردم سود کسی پیش می بیارید کی ابویکر به عمر با ختمان نام داشت باشد سه مورد میدند و به غیر از آن گاه آن جماعت سه بور مهنت طبیدند و آن بروی اهتمام به ساله هر یک از اطل شهر خود به امراد ندارد و این مردی مفتود و این بردی مفتود و بیار مود یک بردار او مردی عرب بود که در کناره از شهر هم بمن اقالت انده شد پسر صود را به آن نام هم در نامی از قو جود بلکه بادر او مردی عرب بود که در کناره از شهر هم بمن اقالت انده شد پسر صود را به آن نام مگری: نامی ماکنه بود

اقتصه ابوبکر موسوم را به هیأای که نقریر سوده سد در حضور حاکم به بهدود در آوردند. و جور نظر حاکم بیک محضر بر ابوبکر کربه منظر افتاد ان جماعت ر دانشام داده گفت که بعد از چاند روز که فیوبکر نام جهت من آوردید بن بعین کسی است که افیح حتی خداست ۱۱ و در آنثا: حطاب و عداب دو یکی از ظرفای مرابع هی کرد. که آنها الامیر خرجه خواهی بعن که در اید و هوای هم ابوبکر نام بهر از این برورش می باید او چون امیر حالی به خدالت طبعی جود بهاختیار حدوید و ایسان بهخشیه

و این حکایت بنیند در مانیه سیجیان مهرواز میر مسهور انست؛ و حظرت مونوی در مشوی به آن انباره بموده و فرموده

سببروار است آین جھی ہیں، بھی ما جو پریکریم دو وی خوار و رار چہ ہے جال، مادہ ہر یک الر بن دو شہر دین حکارت ر قابل است و تحقیق و خصیص بہ یکی دوں دیگری امری 'اسب آربی حاصل مؤلف ﷺ ہر مگاہ کیاد یہ مجالی النوسین ج ۱ ص ۱۲ ۱ مجالی النوسین ج ۱ رض ۸۲ – ۸۲



و در سنهٔ ۱۸۴ حجاج شروع کود به بناه شهر ۱ و سط ۱ و در سنهٔ ۸۶ از بناء آب قارغ شد و در آنچا ساکی شاد

و آن بنده را دواسط ه گفتند به حهت آن که در وسط کوفه و بصره و بعد، دو اهوار است ، و گفته شد. ه که به هر یک ر بن چهار بند پنجاه فرسخ مسافت دارد، و آیش از دجلهٔ بعداد ست ۲۱)

و در رور شبیه چهاردهم شوال سنة ۱۸۶ میدانملک بن مرو با در دمشن وفات یاهیم و سبین عمرش به شهبت و شش رسیده بود و بیست و یک سال و یک ماه و بیم مدت حلاقت او بود ، که سیرده سان و چهار ماه الا هفت روز بدون مر حم بود ، و سابق بر آن عبدالله بن ربیر مزاحم سنطنت او بود و هفته پسر از برای او بوده که چهار تن از ایشان حلیقه شدند

و نقل شده که عبدالمدک در حواب دید که چهار دفعه در محراب بون کنرد، منعید بن المسیّب نعیبر کرد که چهار نفر از صلب او حلیقه و صاحب محراب شوند و چنان شد که او تعییر کرده بود او سرح حال ایشان بعد از این بندید و ان شافهٔ تعالی





[₹] _ ال تاريخ مختصر الدون، حي ٦٢ - سأل ٨٢ أسده أست

۱ معجماليدان ۾ ۵. ص ۱۳۹۷.

٣- عاريخ مخصر الدول، من ١٩٢

دکر سنطیت ولید بی عددالملک بی مروان 🖰

در شبه چهردهم شوان سعه ۸۶که عبدالملک وفات کرد مردم با وبید فررید و بیعت کردند و او مردی جبار و عبد و طبوم و فبیح المنظر و فلیل العمم بوده، و در سال هشناد و همم یا بهم شروع کرد به بناه مسجد اموی در شام، و بعمیر مسجد رسول المی در مدینه و و ره وسعت داد، و مال بست، در مصارف ایر دو مسجد صرف کرد و نقل شده که چول شروع کردند به بناه مسجد دمشق در حالط مسجد بوجی او نقل شده که چول شروع کردند به بناه مسجد دمشق در حالط مسجد بوجی او سگ دیدند که حط بوبایی بر ای نقش است و آل کتاب را بر کنات و مستوفیات عرصه داشد به وانسد بحواند و پس برای و هب بن منبه فر سادید که در حمه کد وهب گفت بن بوشنهای است که در آیام حصرت سلیمان بن داود ناشه برشته شده و ترجمهاش به عربی این ایت

يسم الله الرحمن الرحميم، ياش دم، لو عايت ما يقي من يسير أجلك فرهدت وبعا يقي من طوق أملك، و قصرت عن رعبتك و حيث، و إنّ تلقى ندمك، إذا رأت بد قدمك و أسلمك أهلك، و اتصرف عنك العبيب، و ودّعك القريب شرّ صرب تُدعى فلا تجيبُ علا أنت إلى أهلك عائدً، و لا هي عملك رائدً، فاغتنم العيالاً قبل الموت، و القوّاة فبل الفوت، و فبل أن يؤخذ بثلك بالكفلم و يُحالُ يؤنّك و بين العمل و كُسار من شحمان بن داود عليه بعر وقد هو كردكه بدويسند به أب طلا بر لاحق د در ديوم مسجد عربيّنا الله، لا



الدرماره او نگاه كثيد ما الاخبار الطوال، من ١٩٦٩ و ٢٦٩ تاريخ الغلقاء اص ٥٠٠ تاريخ الغلماء جوطي اص ٢٩٢ الاخبار العلماء الجواهر التمين الدرائية و الاشراف اص ٢٩٧ - ٣١٨ وجوهر التمين احر ١٩٨٠ مروج الذهب ج ١٤ ص ١٩٤٠.

مَثِيَّدُ إِلاَّ اللهِ أَمَر بَهِنَاء هذا المسجد و هندم الْكَسِشَة التنبي كنات فنيه عنيدالله الوليند أميرالمؤمنين، هي ديالحجة سنة سبع (تسع -خل) و تعانين الأ⁽¹⁾

و در بام ولیدستهٔ ۸۷ عیبدالله بن عباس وفات یافت ، و او همان است که ملحی به معاویه شد و با حضرت امام حسن الله بی وفاین ممود ، و او از برادر خودش عبدالله یک سال کوچک بر بود ، و بعضی وفات او را در ابام عیدانمنگ سنه ۸۵ دکر کردهاند

و در مینهٔ ۹۱ منهل بن منفد ساعدی صحابی و انس بن مالک صحابی وفتات کردند؛ و به فونی انس در سال بود و منه وفات کرد

و در سبة ۹۴، و به قوني سبة ۹۵ حصرت سبد السجدين و رينالعابدين على بن الحسين دروحي قداه دوفات فرمود، چنانچه در منتهي نگاشته شد

و سال وفات آن حصرت رسمه الفقهاء میگفسد؛ چه در آن سال به حدود آن سال جماعت بسیاری از فقهاء و علماء وفات یافتند که از جمله ایشانند اسفید بن جبیر ۱^(۲) و ابویکر بن عبدالرحمن محرومی ۱^(۲) و عبیدالله بن عبدالله هدلی ۱^{۲۰} و سعید بن المسیت ۱^(۵) و عروه بن الربیز ۱^(۶) و عامه فقهاء مدینه

و گفته شده که در آن ایام صحوب عظیمی شد که در مدت قسلی سیصد هرار هر ملاک شدند :

و سعید بن جبیر همان است که حجاج او ردیه فتل رسانید، و بعد از پانرده شب در قتل او مرض آکله در جوف او پدیدگشت و هالاک شد. و ابوبکر، و عبیدالله، و سعید، و عروه از فههای سبعه معروفه مدینه بودند (۷)



١ ـ مروج اللغب ۾ ٢ من ١٩٩٠ ـ ١٩٧٧

٢ ـ دريار، سميد بن جبير لگاه كتيد به علام العفاظ و المحديين عبر ارجمه عشر فرناً ج ٣٠ ص ٢٥١

٣ ـ تگاه کنید به عامان می ۲۲۲

[؟] نشمان خي ۴

ف دنگاه کنید په املام الحماظ و قدحه لین چ ۲ ص ۵۸.

عبالطام الحفاظ براء حي ١٨٢

۷ سیدار که در مدینه دو عصر واحد دهت نقر لا فقیاد بودند که فنوی می نادند و مرجع قناوی بودند. و ایسسان وا فقهاء سه

و سعید همان کس است که به کثرات علم در تابعین ممتار بوده ، و مرسلات او ره و آصح مراسین و گفته اند ، بلکه مرسلات او در بود شاهمیه مثل مرسلات محمّد پی ایی عمیر است در نود صحاب ما که دا سلک صحاح منظم می شود

و رویب شده که چون حصرت علی بی الحسین الله و ال و مود تمام علی مدینه از بر و فاجر بر جارهٔ آل حضرت حاضو شدند و بر او ساز حواندند مگر سعید بن المسیت که حاصر شد بر نماه آل حصرت ، و به مسجد رسول الله الله و که تنها دو رکعت نمار کند ، چه مسجد در آن وقت از مردم حالی شده بود ، گفت چون به نمار ایستادم صدای نکبیر از اسمان شبیدم و بعد از با صدای نکبیر اهل زمین واشنیدم تا آن که هفت نکبیر از آسمان و رهین شبیدم و رشنیدن تکبیرات بر روی در آفنادم و مدعوش شدم ، چون به هوش باز امدم مردم از نمار بن آن حصوت برگ مرگشته بودند ، و مه نمار بر از را یافتم و به نمار مسجد ا ، و مر ریان کاری بررگ و وقع شد و پیوسته بر این حسرت هستم که چر بر آن حصرت نمار نکردم (آ

ب بينه ميگفتاد و اسامي ايسان در چن دو پيت مذكور شده:

قاسم پسر محمد بن نجی،کر ایسوخانه حضرت علی بن الحسین الله است. و سنیمان فرزند پسار موفی میمونه . وجه رسون قانشند است. و شارجه فرزنه رید بن عاب انصاری او سب چهار دیگر در متن مذکور اسد

نقل شده که از خواص اسامی فهها، سیمه آن سب که اگر بر سبوب بوشته شود از نتر سوس بالام میرماند و هم حساع دا بر طرح میکند اگر بر سر آویزان کنند واقع انسالم، مولف فی آنگاه کنیدید نصیفات و حواشی بر نجاوید انساف حی ۴۴ برای اطلاع بیشتر درباره آثار، بگاه کنید به اصحاب النیاس الصحابه و التابعین و به مقل از مین شفکال وج ۱ حی ۱۹۵۶ جاپ برمیگد محبی الدین عیمالحمید

🖷 و مير در چي دو پوت



اسماء وداب النطاعین و دخر بوبکر منت که اهل سنّب او را یکی از عجائز اهل بهشب گفته اند و روعروه سائی به پسرش محکد بن عروة به شام آمد و وارد بر ولید بن عید المانک شد ، و در آن منفر پسرش را ستور لگد د و هلاک شد ، و هم مرص آکنه در پای عروه پدید شد پای و را بریدند گفت «آفید آنی» می مقرنا هد نصباً» ا

گوید وهی به عبدالمدک مروان گفت می حواهم شمشیر برادرم عبدالله ا بشان می دهی و گفت در میان شمشیر هاست و من تمبر آن نمی دهم عروة گفت بعرما شمشیرها را حاصر کنند و می خود تمبر می دهم چون شمشیرها را حاصر کردند عروه شمشیری کند بر داست و گفت همین است و عبدالمنگ گفت مگر او ر می شماحی ؟ گفت به گفت پس او کجا گفتی این است؟ گفت نمیر دادم او را به قول بابعهٔ دیبانی .

و لا عینیه هیهم غیر آن شیر فهم بینی فیأرل میں صرع الگتایب و دو در حکیات عروه بسیار سب، و بشر عروه در مدینه منسوت به و ام بعصلی تاریخ رفات او را سال بود و سیّم یا چها م گفتهاند

و هم در سنگ ۹۵ ۲ حجاج لفهی به درکات حجیم پیوست ، و در بعدهٔ و منط^(۱) که از بناهای خود اوست به حاک رفت

ر قد عُقِيِّت آثار مقبر نه الملعومة او أجرى عميها العاد، و اتصلت يها إلى يوم القيامة العائل أهل الأرض و الشماء

قال ابن خلكان وكان مرضه بالآكلة وقعت في بطعه، و دعا بالطبيب لينظر إليها، فأخد الحماً وعلقه في خيط و سرّحه في حلقه و بركه ساعةً اثمَّ أخرجه و لقد لصِق به دود كثير وسلّط الله معالى عليه الرّمهرير، فكانب الكوانين تجعل حوله ممدوءة سراً و ندمي منه حسى تحرق جلنه و هو لا يحسّ بها، و شكى ما يجده إلى الحسن البصري، فقال الدكّت نهيتُك



[۔]سورة كهم، أيذ ٦٦؛ يحارالالوار ج ٢٦ من ١٢

٢ .الجوهر التمين، ص ٨٩

٣٠٨ معجم اليندن ج ١٥٠٥ ص ٢٠٠٨

الا" أن تعرض الى الصالحين فلججت، نقال له يا حسى لا أسألك أن تسأل الله أن يُعرَج عني و لكن أسألك أن تسأله أن يعجَل فَبُض روحي و لا يطيل عدايي، هبكى الحسس و أتام الحجاج على هذه الحالة بهذه العنة حمسة عشر يوماً، إلى أن مات. " عليد لعائن(الله نعالى

و قد مصى في أيام عبدالملك ببدة من حالاته فتدكّر

و در رور شبه ، بیمه جمادی الأولی سبهٔ ۹۶ وید در شام و دات کرد ، و مدت دولتش به سال و هشت ماه و دو شب طول کشیدا؟ و سبل همرش یه چهل و سه رسیده بود د و اور ۱ چهارده پسر پوده که از جمله عباس بود که دارس پس مروال لفب داشت

و در اخبار الدول است که در عمر بن عبدالفريو مدول است که گفت جود، وليد را دولجه مهادم ديدم که پاهاي خويش را بر رمين ميکويد و دستهايش ر ديدم که به گرديش غل کوده بوديد (۲)





۹ . اور دورسینمه این تشوحید از روی وجات اصلاح شد

٢ ـ وبيات الاعيال ۾ ٢. ص ٢٥

۲۰ نارخ مختصر الدول عن ۱۲

٣ .القيار الدون ۾ ٢ جي ٢٣٪

ڏڪن ڪلاقت ميليمان بن عبدالملڪ بن مروان ⁽⁾

در رور فوت ولید مردم به بوادرش سنیمان بن عبدالمنک بیعت کردند، و او مردی قصیح انتسان بود به عکس ولید بطیر حدد و عبد الله پسرال برید بن معاویه، و او برای حاله و سنیمان در بات قصد حب نسان قصه لطیمه ای است که مقام دکرش سست

و سدیمان پیوسته جامدهای فیمسی و نظیف می پوشید ، و مسجد جامع اموی را که ولید بنا کرده بود او تمام کرد، و ممارها را در اوائل اوفات به حا می آورد و در سابق حلماه بنی امله تأخیر می اند حشد و آخر وقت می گراشت.

[پرخوری او]

و سلیمان مردی کول و پرخوریوده ، و گفته شده که در هر روزی فریسه به صله رطل شامی طعام می خورده ، و مورج امین مسعودی نقل فرموده که عدی و هر روز صد رطل عراقی (۱) یوده ، و گاهی طباخها جوجهٔ مرخ برای او کیاب می کردند ، همین که سیخهای کیاب برای او می وردند او افرصت نبود که سرد شود تا پتواند در سیخ بکشد ، لاجرم دست خود در استین می کرد و با با جامهٔ قیمتی لطیف که



[.] دربازه او ذكاه كنيد به الاخبار الطوال، ص ١٣٧٦ - ٣٣٠ ناريخ الخلفاء ص ١٥٥ ناريخ الخلفاء سوطى، ص ٣٣٥ ٢٣٨ : تاريخ الخلفاء ابن بريد ٢٦ - ٢٦ الجوهر التمين ص ٢٦ مروج اللهب ج ٣٠ ص ١٨٢

۳ سرطل عراقی صد و می درهم است که عبارت باشد از سعت و هشت متقال صیرفی و ریخ آن است. مواهد گات این شکاه کنیدید خیش آلمالام، حی ۱۹۰ مروج تکذهب، ج ۱۲، می ۱۸۵

داشت، گوشت، از از سیخه میکشید، و داد حوارت در دهان میگداشت. حکایت شده که وقش صمعی بن حکایت را برای رشید نقل کرد، گمت «قاتلک اللهٔ اصا أغلنك بأخبرهم »

پس در آن رشید گفت که گاهی که چنه های بسی اهبه را بری عن می ور دند و بر من موضه می کردند ، حبه های سنیمان را دیدم که در آسین دیه نر چربی و روعن و دو سبب آر و نداستم ، مگر الحال که حال دو ابرای من گفتی ، پس شید امر کرد که چبه های سنیمان را ور دند و اثر سیحهای کیاب که در آنها بود به مردم نمود ، پس یک جبه در آن ره به اصمعی پوسانید ، صمعی گاه گاهی آن جبه را می پوشید و به مردم می سود و می مود و می سود و می گفت بین جبه صلیمان بی عبدالمنگ است که رشید به من پوشانیده ، می سود و می گفت بین جبه صلیمان بی عبدالمنگ است که رشید به من پوشانیده ، و نیز منقول دست که روزی سنیمان در حمام بیرو باشد و گرسنگی در او عبد کرده بود ، طعام حواست گفتند عبور طبخ نشده ، گفت بن چه انجال منمکن کرده بود ، طعام حواست گفتند عبور طبخ نشده ، گفت بن چه انجال منمکن بست بیاورید ، پس بیست بره بحته دوردند ، اجواف انها را به چهل دانه دان ننگ بخورد ، و بعد در رمان کمی طعام به عمل آمد ، چوب عدا آوردند به عادت همیشه بخورد ، و بعد در رمان کمی طعام به عمل آمد ، چوب عدا آوردند به عادت همیشه

و از تاریخ میشایور نفل شده که صبحگاهی مطلمان چهل مرع پخته و چهارصد تحم و هشناد و چهار قلوه به پیهای ان با هشناد گرده بان بنجورد، چنوا، طنعام آوردند به عادت همیشه طعام خوردا

و حکیب او در پرخوری معروف است، و به قولی سبب موتش همان ثداخی در طعام و پرخوری شد، چنانچه در اخبار الدول است که وقتی چهارصد تجم، با هشتهند دانه انجیز، و چهارصد قلوه با پیهای آنها، و بیسب مرع بحنه بخورد، پس ساکرد و به سبب تداخل در عده وقات کرد (انتهی) (۱۲)



۱ و ۲ سروجالاهیو، ج ۲ من ۸۵ ۲ منیار الدول، ج ۲ من ۲۶

و بوحدرم اعرج او را موعطتی بلیع کرده که شایسه باشد در اینجه دکر شود نقل است که وفتی ابوحارم بر سلیمان وارد شد ، سلیمان گفت به چه سبت ما از مردن کراهت داریم؟

گفت. به سبب آن که دنیا و تصمیر کردید و آخرت را خراف معودید و لاجوم ر آبادانی میل ندارید به جای حراب منتقل شوید

گفت. ورود ما بر آخرت در معرض آلهی به چه بحو است؟

گفت می بیکوکار حالش حال میبافری است که از سفر به وطن می رود و یه اهل و عیال حریش می رسد و او وضح و نعت سفر رحت می شود ، و اما بدکار حالش حال غلام گریخته می ماند که و را گرفته به برد آذیش می بوند

گهت بگو چه عمدی افضل اعمال است؟

گف اداء واجبات و اجتاب ار محرمات

گفت كلمة عدل جيست؟

گفت کلمهٔ حصی که بر آیان پرانی بردکسی که او او بنوسی و هم از و آمیدی دائسته باشی

سليمان گفت - عاقل ترين مردم كيست؟

گفت آزک اطاعت خداکند

گفت- جاهل ترين مودمان كبست؟

گفت آن که آسوت حود و بری دنیای دیگری بفروشد

كمت مراموعظه موجرهكن

گفت سعی کر که حد، بیند نور در جاهایی که بهی از آن فرموده و بیند تو را در جاهایی که امر به آن فرموده است، این وقت سفیمان گریه سختی کرد

یکی از حاصرین ابو حارم را گفت که این حرفها چه بودکه در محصر امیرگفتی؟ گفت ساکت باش حق تمالی او عدماه عهد و پیمان گرفته که علم حویش را بر مردم طاهر کنند و کنمان نمایند ، این بگفت و از نراد سلیمان بیرون شد ، سلیمان



مالی در برای او هرسناد او راد نمواد وگفت. والله من این عال را در در داتو نمی پسیدم تا چه رسد به خوادم ۱۱

و ابوالمرح اصفهائی گفته که در کسائی که از آل ابوطالت در بام سلیمان شهید شد و عبدالله بن محمّد بن علی بن ابی طالب طلا بود و او وصی پدرش محمّد حنفیه یود و دهل حراساد را در آن رمان اعتقاد آن بود که او امام است و در پدر به وصایت میراث به او رسیده و دو بیر وصیت کرد به محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس ، و محمّد وصیت کود یا براهیم لاسام ، پس حالات به یس حهت در وصیت به بنی هیاس منتقل شد (۲)

مؤلف گوید که حواهد آمد که ایراهیم وصیب کرد به سفّاح ، و ایومسلم حواسانی داعی براهیم پس از وصیت ایراهیم به سفّح و مرگ او سعی کرد در روان ملک بییموران و استمامت دولت آل عباس ، تا به سعی او سفّاح حلیمه شد و سبب هوت عبدالله ای شد که در سنه ۹۸ سفیما از مری پنهایاً به او حورانید و مقتول شد ، و دو د احمیمه الله از اراضی شام مدوود شد

و در دهم با پیستم صفر سنه ۹۹ در ۱ مرّج داین ۱ ^{۱۳} او دراصی ۱ قبّسرین ۱ سینمان وفات یافت ، و مدت دولت او در سال و هشت ماه^(۵) و پنج شب، و به فولی دو سال و به ماه و هیجده روز پوده ، و سنیر حمرش به سی و به یا به چهل و پنج رسیده بود

و در همال ساق بورید حارجهٔ بن رید بن ثابت انصاری که یکی از عقهاء سیعهٔ مدینه است وفات کود

% **\$** \$



تاریخ مختصر الدول می ۱۹۳ الامامه و السیامیه طاعصر دچ ۳ می ۶۲ ۱۸۸ مروم الذهب ج ۳ می ۹۸ ۲ امتانل می ۹۲

۲ حميمه علک آل عيدس يوده و در ايام يتي نميّه در أنجا بودند مؤلف 🏂

٣ ـ محجم الولدين، ج ٣٠ ص ٢١٩ _ ٢١٧

۵- تاريخ مختصر الدول من ۱۴

ڏڪر ڪلافت عمر ٻن عبدالمزير بڻ مروان⁽¹⁾

در سه ۹۹که سلیمان او دنیا رحت کشید، عمر بن عبدالعربو به خلاف رصید و نقل شده که سبب خلاف ،و ن شد که چون سلیمان و حالت موت ظاهر شد و صیب نامه نوشت ، و جمله از اکابر و اعیان و وجوه مردمان را بر آن شاهدگرفت ، و وصیب کرد که چون مرگ من رسید مردم را جمع کنید و این وصیت نامه را بر پشان بحوانید و هر که و من نعین کردهام حمیمه کنید

پس چون سنیمان رحمت کرد و از کار دفی او فارع شدما بدای «الصّلاة جامعه ۲ در دادمد ، طایعهٔ بنی مروال و سایر طیقات مردمان جسمع گشتند تنا بنیسد قبای خلافت بر کی استوار خواهد شد ، زُهری به یا حاست و فریاد برداشت که ای مردم هر که ر سایمان برای حلافت نام برده باشد شما به آن راضی می باشید؟ گفتند

پس وصیب، مه را خواندند نوشته بود که عمر بن عبدالعربر حلیفه است ، پس از آن برید بی عبدالملک و در آد وقت عمر در آخر مردم جای داشت ، چون بن مصمود ر شمید کلمهٔ استرجاع گفت

آنگاه مردم به جانب او شتاب کردند و دست و باروی او را بگرفند و به مبر بالا بردند، و مبیر ر پنج پنه بود عمر بر پنه دوّم نشست، اوّن کسی که با او بیعت کرد برید بن عبدالملک بود، پس سایر مردمان بیعت کردند جر سعید و هشام، از دو



۱ سعریار، او نگاه کنید به ۱ الاخبار الطوال: هی ۱۹۳۱ الاتبار فی تاریخ الطاعاء اس ن ۱۹۳۰ تاریخ الخلقاء میوطی هی ۲۲۸ سه۲۶ بناریخ الخلفاء بن بزید، ص ۲۲ دالجوهر النمین اص ۹۳ مروج اللحب، ج ۱۳ ص ۱۹۳

تن بير بعد از دو رور بيمت كردند

و چون امر حلافت بر او مستقیم شد او حطیه ای که حوالد این بو دکه بها حاست و گفت

«أيّها النّاس، إنّما تحن من أصولٍ قد مغنّث فروعُها، منه بقاء فرع بعد أصده، و إنّسما النّاس في هذه الدنيا أعراض تنْقل فيهم السايا، و هم فيها نصب المصائب مع كلّ جرعة شرق، و هي كلّ أكفة غُصص لا ينالون نصة إلاّ بفراق أخرى. و لا يعتر معتر منكم يوماً من عمره، إلاّ بهدم آخر من أجله،

و بوشت به عامل مدینه که ده هزار دیبار در بین اولاد عنی علیه پنخش کی و مسعودی از بلاخت او نفل کرده که وقتی به یکی از عمال حویش دمه بوشت به این عبارت د قد کُثّر شاکوانی و قُلُ شاکِرُونی، فَلِمّا عُقَدَلْت و أَمّا اِخْتَرَلْت، والسلام ») یعنی شکوه کنندگان نو بی حساب و شکر گرارندگانت دیاب، به بر تحت عدال آویژ به از مسید حکومت برخیر

و این حلّکان برمکی بن عبارت را به چد خود خعم برمکی نسبت داده ولادت همر بن عبدالفریر در شب سهادت خصرت سیدانشهداه علّه بوده ، و هم در آن شب متولد شده هشام بن عروم ، و فناده ، و رهری ، و اعمش

و بالجمله عصر بی عبدالعریر مودی وجیه و اهل هیادت و تحیت ^{۱۱} بسیامیه ، و اعدل بسی مروان در رعیت بود ، مادرش دختر عاصم بی عصر بی الحصات بود و او را عمر صعیر و عمر فانی میگفت. و هم و را ه آشخ بسی اهیه ، می امیدند به حهت شجه و شکاهی که در سریا صورت او بود که در رمان صعوبت در آسبب فگد منوو شخه و شکاهی که در سریا صورت او بود که در رمان صعوبت در آسبب فگد منوو حاصل شده بود ، و اشاره به او و برید بی انونید است بی عبارت معروفه الناقص و الأشخ أغدالا بسی مروفه الناقص و

و گاهی که بر خلافت مستمر شد عمّال بس،امیّه ر معرول کود و مردمان صالح



٢ ـ مروج القبليديج ٢٠ من ٩٦

٢ - قال رسول لهُ كَالِنْتُ عِي كُلُّ هِي مِيمِهِ إِلاَّ فِي يَرِيهُ ۖ وَمُولِفَ اللَّهُ } وَلَاهُ عِلْكُ و مِن

خیر اندیش را به جای ایشال بصب کرده و هم امرکردکه دار صباعت و مهمانی بنا کردنده و از برای ابناء سبیل چیری قرارگذاشت

و از محاس کارهای او آن که همک را به اهل بیت رسول گیگی رد کرد بعد او ان که عثمان تیول مروان کرده بود و به ایشان رسیده بود ، و با اهل بیت و آل هملی گیلی احسان می کرد و متعرض ایشان نمی شد

و هم از محاس اعمال او آن که سب امیرالمؤسین هید را که معاویه تأسیس آن کرده بود و در ایام حلفاء سابعین بر او رواح داشت از میان مردم برداشت و فرمان داد آیده سیارکه «ربه اضفران و لاخواننا»، (۱) و کریمهٔ «اِنَّ الله بأسر بالعدل و الاحسان» (۱) . افخ، در حیطبه ها بسه حای ست امیرالمؤسین و اهرپیت و میدوات الله علیهم اجمعین بهجو بند (۱۱

و موادر سیرت و بسیار است و مجملاً سیرهٔ ظاهریهٔ او ار سایر بسیانیه امتیاری مام داشت و از این جهت است که یکی در تن از اکابر عدمای شبعه در دم او بوقف سوده با آن که شبعه او ر عاصب خلافت و امامت می داند و میگوید چه معصیتی بالاتر از عصت این معیت عظیم است که در آن رمان حق حضوب امام محمد باقر علای بوده و عمر عصب کرد

و بالجمله ، در ماه رجب سال صد و یکم همری در و دیر سمعان ۱^(۳) را اعمال و حمص تا در در در سمعان ۱ (۳) در اعمال و حمص تا در دریا رحلت کرد ، و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پسج زور ، و مدت عمر او سی و سه سال بوده ، و قبر و سیر در و دینو سمعان ۲ است ، و بسی عباس گاهی که اموات بس امیّه را از گور بیرون آوردند و بسوختند منعوض گور او بگذیند



٩ رسوره منسر د ٥٥)، أيه - ١

اليسورينجل، أية - 1

٢ ـــ شيأر الدول ج ٢ ص - ٢٤ مروج القطيد، ج ١٩٢٠ ص ١٩٢٠

P ـ ديري است يا صفا در نواحي دمشق. معجم البندان، ج Y عن ١٧٠٠.

告 张 告

۱۰ منگ، شروح اللعب و ج ۱۲ ص ۲۰۵ ۲ سادیوان مید رضی ج ۱۰ ص ۲۱۵

ڈکر خلافت پرید بڻ هبدالملک پڻ مروان⁽¹⁾

در عشر احیر ماه رجب سبهٔ ۱۰۱ که عمر بی عبدالعریر از هیه رحت بریست ه پرید بی عبدالمدک بی مروان سبط پرید بی معاویه بن ایی سفیان بر اریکهٔ سنطنت شدند به و تا مدت چهل روز به سیرهٔ عمر بی عبدالعربر رفتار کرد ، آن گاه چهل نعر از مشایخ شام برد او آمدید و مسم یاد کردند که حلماء را در آخری حساب و عقابی بیست ، برید فریمنه گردید و از میبرت عمر دست کشید

و نقل شده که غیبه کرده بود بر او محبت جاریه و حبّابه ه^(۳) مام ، و پیوسته با او در عیش و عشرت بود نگاهی که حبابه بمرد ، برید از مرگ او سخت عصده شد و عیشش منفص و عقل او باقص گردید ، و مدنی بگذاشت که مردهٔ حبابه را دفن کنند ، و پیوسته او را می بوسید و می بوئید تا آن که بدن و حیابه) منعش شد و گندید ، و مردمان حلیمه را بر بن کار عیب کردند ، ادب داد با دفش بمودند و حود بر سر قبر او مقیم شد (۱)

دمیری و غیره گفته ند که دیگر باره امر کرد تا قبر ۱ حبابه و را بیش کردند و جیمه گندیدهٔ او را در گور در آوردند



برأى اطلاع بيستر نكاء كنيد به الاخبار الطوال من ٢٣٦ - ١٣٣٠ الآب، في تاريخ الطلقاء من ١٩٥٠ ناريخ الخلفاء سيوطى من ١٩٨٥ - ١٩٩٦ - تاريخ الخلفاء بن يزيد، من ١٣٧ مروج الذهب ج ٢٠ من ١٠٥٠

۳ ریدان که سهاریه بیاد مدنیک و در طرب و انتش کامن بود او سکایت تعشقات و طرب بزید (بن هیدانسلک) با دو در آسر میزه سیزدهم اغانی نوشهدشد (مواف الله

٣- ينك و ناريخ مختصر اللون، من ١٩٥٥ - ١٩٦ ، الفاتي من يا ١٩٠ وط دار الكتب مروب اللهب مع ٣٠ ص ١٠٠٠.

و بانحمله ، بعد از پانرده رور از مرگ و حبایه ، گدشته ، برید بیر بمرد ا و نص است که ابو حمرهٔ حارجی گاهی سی مروان را دکر می کرد و مثالب ابشال ر می گفت ، به اسم برید می رسید می گفت برید نشانید و حبایه ، به طوف راست خود دو سلامه ، وا در طرف چپ خود و گفت می خواهم ر طرب طیوان کمم ، پس طیران کرد به سوی نفست خدا و عدات الیم

و در ۱۹ معلالت پرید در ۱۷ صفر سنه ۱۰۷ پرید پر مهت پر ابی صفره ۱۳کشته شد با جماعت بسیاری و پرید پر مهلت ۱۳ این است که پدرش مهلت در رمان عبدالمدک مروان از جانب حجاج تفقی عامل حراسان بود و در دی حجه سنه ۸۳ وفات کرد ، و پرید به جای او نشست و فریب شش سال والی حراسان بود ایان که عبدالملک به اشاره حجاج او را عرل نمود و به جای او قبیة پر مسلم باهلی وا منصوب نمود

پس برید به حانت عراق آمد حجاج او را بگرفت و در محس افکند و او و مدیب به به به به اس بود که حجاج از او خوف داشت و بیم آن داشت که برید در آنش فوی شود و او ر دبیل کند و و برید در بعدیت و حبس حجاج بود نا گاهی که فر رکرد و به جانت شام فت و سلیمان بی عبدالملک برد برادرش و بند او را شفاعت کرد و بید او را امان داد این بود نا رمانی که سیمان حلیمه شد دیگر باره او را عامل حراسان کرد و ببود نا سیمان بمرد و همر بی عبدالعریز حبیمه شد دیگر باره او را گرفتند و در محیس فکندند و و بیوسته در رددان عمر بی عبدالعریز بود تا آن که در سنه ۱۱ از رندان بگریجت و به جانب بصره و کوفه شد و مردمان را بر دور خود حمع کرد و به د هیه ریاست بنای مخالفت با سلطان بهاد ، و به تدریج



١ - حياة الحيوان دبيري، ج ١ ص ٢ ١

۳ - این هفره کنیب ظالم می سوالی ازدی است. و او از شیمه حضرت امرالمؤمنین ﷺ یوده. و در رور حرب بعمل به حدمت ان حضرت رسید و در بصره وفات یافت. و حضرت بر او مماز گزاشت - مؤلف ﷺ

۳ د بدان که گفتماند که ایالد پیرجان که آن ر استرآباد میر گویند. از بناهای پریداین مهلب بن آبی صعره اسب. او ای مدینهای است مشهور عظیم و بزرگ در میان طهرستان و شراسان ادروک ﷺ

کار او بالاگرفت و دولتش فوی شد به آن که پرید بن هیمالمنک برادرش مسلمه را به پسر برادرش عباس بن ویید معروف به فارس بنی مروان ر به جیش عظیمی به دفع او فرسناد ، و جنگ سمحتی فیما بین واقع شد و دو پایان کار عراقیس بگریحسد و شکر شام بر برید بن مهنب علیه جستند و او ر با سایر حود او در معرکه فتال بگشته

پس پرید بن عبدالسک ملال بن حور ماریی را به طلب آل مهلب فرستاد و امر کرد که هر که او آن مهلب به حد بنوغ رسیده باشد گردند بند و پس هلال در تعتیش ایشان شد و هرکدام راکه به حد بنوع رسیده بودندگردن رد

و راس وتبيه نقل شده كه گفته و يقال إنه وقع إلى الارض من صلب المهدب ثلاث ماة ولد و قال ابن فلكان أجمع علماء الثاريخ عنى أنه لم يكن في دولة بسي أميّة أكرم من بلي المهدب، كما لم يكن في دولة بسي العباس أكرم من البرامكة والله أعلم (١٠)

و هم در بام پرید مسلهٔ ۱۰۴ عطاء بن پسار ۲۰ مولی میمونه روجه رسول کی ، و مجاهد بن جبیر، و جایر بن رید بصری و فات کردند

و در سمهٔ ۱۰۲ وهم پس شبّه و طاروس اس پسانی و دات کردند، چمانچه مسعودی گاشته و به قولی و دات و همانچه مسعودی گاشته و به قولی و دات و همانچه بعد رای سمهٔ ۱۱۰ بوده، چمانچه بعد راین گاشته خواهد شد، و این حلّکان و عبره گفته اند که طاوع س بمانی یک روز پیش از ترویه در سمة ۱۰۶ به مکّه معظمه و دات کرد و هشام بن عبدالمنک بر او سمار گرشت (۱)

و او یکی از نقهاء عصر خود بوده و اروایت او مناجات حصرت سید الساجدین



١ يوفيان الاعيان ج كل ص ٢٨٣.

٣ ـ دريار، أو بكا، كنيد به المكر المطالق ج - ص ١٠ الهديب الكمال ج ١٠ ص ١٠٢

۱۳ سینشی اسم او را دکون و آتیس را طابوس میخانشد دربارد او نگاه کنید به اوفیات الاصیان ج ۱۳ ص ۴ ق میمنالصفوت ج ۱۲ ص ۱۲ د تهدیب التهذیب، التهذیب، ج ۵، ص ۱۵ دمرویجالشمید، ج ۱۲ ص ۲۱۴

برقيات الاميان، ج T عن 6.5.

ا در حجو مکّه وگفتگوی او به آن حصرت معروف است، او او رعنماء عامه به شمار رفته اگر چه صاحب روضات او را در طبقات حاصه به شمار آورده ۲۰ و نیز در سنه ۲۰۱۴ عامر بن شر حیل مشهور به عدم، و معروف به شعبی ۲۰ در کوفه به مرگ قحاًه و فات کرد

در سنة ۱۰۵ عبدالله بن جبير وفات كرد

و بیر در سنهٔ ۱۰۵ کثیر بن عبدالرحس (۵) حر عی شیعی شاعر مشهور در مدینه و میر در سنه ۱۰۵ کثیر بن عبدالرحس (۵) حواص آن حصرت بود و جون و فات کرد عصرت بر حدارهٔ او حاصر سد ، و او را بلند کرد و در دوش گرفت و نفاقاً در روز وفات و چکرمه مونی بن عباس سو در مدینه و فات کرد ، عردم گفتند مرور اشعر عردم و فات کرد

 و كثير أحد عشاق العرب المشهورين به و صحبته «عرّ» (پهنم المهمنة و تشمديد الزاي بنت جمين بن حص و ندلك بقال له «كثيرٌ عزّ» »

و ثوادر حكاياته كثيره

و كُثير تصعير كثير، و صعر لأنه كال حقيراً شديد النصر خال الوقداصي رأيت كسيراً يطوف بالبيت، همن حدَّتك أنَّه يريد على ثلاثه أشهار خلا تُصدَقه، و كان إذا دحس عسلى عبدالعربير بن مروان يمصر يقول طأطأ رأسك لئلاً يؤديك الشقف، يسازِحُهُ بدلك، و كان عبدالملك يحبُ النَّظر إلى كُثَير خلتا ورد عليه دإذا هو حقير قصير تردريه العين، فعال

٧ دمنافي بن مهرآشوب، ج ٣ ص ٢٧٢

۲ . او از علمای عامد است قطعا نگاه کنید به حاتمه مستدرک م ۲۰ ص ۲۹۹ و ۱۵ این اثر مواهدی بر بی مدع اقامد شد.

۲. بعضی وفات او را ۲۰۱۲ وشته آند

النسوي به هنام الذي المعجمة و سكون الدي المهملة و هي حرجا اليه المعجمة بواحدة. هذه النسبة إلى النصبة و هو يعني من هنان من كيار التابعين وجانهم هو يعني من هنا الكومة كان من كيار التابعين وجانهم و كان فقيها أسام من هماني موافقة من عصير و ماه من الصحاب رسور الله والتنافق المساح المسلماني موافقة أله المساح المساح

ع کا علی ۱۰۰ معموم مربع مسمی ج کا میں ۱۰۰ م ۵ میرای اطلاع بیشتر نگا، کلیدیا جمیات الاعیان، ج ۲ می 9

تسمع بالشعيدي حيرٌ من أن تراء! نقال مهلاً به أميرالمؤمنين! وإنَّم المرد بأصفريه، قلبه و السائم، إن نطق نطق باليهان و إن قاتل قاتل بالجنان و أنه الَّذي أقول

تُرَى الرَّجِن النَّحِيم، فتزدريه 💎 و فسي أنَّــوايــه أســد رئــيرَّ

والأييات α

فاعتبر إليه عبدالملك و رقَّعُ مجنسه 🗥

و در جمعه ۲۵ شعباد همین سال برید بی عبدالمتک در ارض و بند و اراعمال دمشق وفات کرد، جبارهٔ او را حسل کردند و در مابین و جابیه و و بات صغیر و در دمشق دفن نمودند، مدت عمر او سی و همت سال و و ایام خلافت او چهار سال و یک ماه و دو روز به شمار رفته ۳)

格 雅 华



١ _الدرجات الرفيمة عن ٥٨١.

۲ مروج النصود ج ۲ س ۲۰۴

دکر سلطنت هشام بن عبدالملک بی مروان^{۲۱} و شهادت رید بن علی بی المسیری©

در سنة ۱۰۵ در همان روری که پرید س خبدالمندک در دنیه رحب بریست، برادرش هشام به جای وی نشست ، و دو مردی احول و عنبط و پد حو و موصوف په حرص و ناحل بوده ، و آن چه در اموال در حراله جمع آورد هیچ یک در خلفاء سایمین بر او الدو خته نکرده بودند ، و نقل شده که در سفر حجی جامههای او را سیصد شیر حمل میکرد

و چون هشام وفات یافت ولید بن یرید طریق احتیاط پیش داشت و از مالهای اندوختهٔ او صرف کفن و دفن او سمود نفکه او ر از فرض و عاریه بجهیز کرد

و در اخیار الدول مساکه ما پیل هشام و ولید منافرت بود و لاحوم پس از موگ هشام و وبید او را عسل بداد و کفل بکرد به عنوال احتیاط ، با با که مبردهٔ هشام گندید و بالحمده و مانی سخت بر از زمال او بر زعیت بگذشت و هشام مردی با تدبیر و سیاست بوده و گفته شده که در بس ایک سه نفر در امور سیاسی بی نظیر بودند یکی معاویهٔ بن ابی سفیال و دوم عبدالمدک بن مروال ، سیم هشام و منصور دوانیقی در امر مناست و تدبیر امور مملکت نقید هشام می کرد

و در ایام حلاقت هشام سبهٔ ۱۰۸ قاسم بن محتد بن ایی بکر گ^(۱) و قات یافت



۱ - برأى اطلاع بيسنز فك دالاعدار الطوال عن ۱۳۵۰ ۱۳۳۲ الأسناد من تاريخ الشلق، ص ۱۵۰ تاريخ للخلفاء سيوطى، ص ۱۳۹۰ ۱۳۷۳ ناريخ الخلفاء الين يزود عن ۲۳ ـ ۱۳۶ الجوهر الكمين عن ۱۸۰ مروج الذهب. ج ۳ من ۲ ۳ ۲ ـ درياره او بگاه كيد بد فقهاد المدينة السيط، من ۲۷ ـ ۲ تا ۱

در وقدّ پده پر ورن و رجیل و آن سوس است ما بین مکّه و مدینه و فاسم سبط پردجرد پادشاه عجم و پسر حاله حضرت سجاد الله و رجد اللی حضرت صادق الله است و او یکی از فعها، سبعه مدینه و از شفات حضرت صفی بس الحسین الله بوده چنانچه در حبری وارد شده (۱)

[حسن بصري]

و هر سنهٔ ۱۱۰ حسن بن پستار بصوی وفات کرد و و بعد از چندی از وفات او گذشته محمّل بن سیرین پصوی (۱۲ وفات کرد ، و ما بین حسن بصوی و این سیرین منافرت تامی بوده به طوری که مثل شده

«جالس إمّا الحسن أو ابن سيرين على سيبل منع الجمع دون منع الخلو، و ذلك أوجب تقارب أجلهما أيضاً كما سيجين. آتفاً بيان ذلك في تاريخ فرودق و جرير»

و این خلگان گفته که ابعد از صدارور او وفات حسن، این سیوین وفات کرد و این سیوین در تأوین رؤیا و نمییر حوات ید طولی داشت ، و حکایات تعبیرات او معروف است او او مردی براز بوده و پدرش بندهٔ انس پن مالک بوده

و حسن بصری همان است که به نصاحت و بلاغت معروف بوده در ابوعمرو بی انعلا نمن شده که گفته اندیدم قصیح در از حسن بصوی و حجاج اس بوسف قفمی گفتند در این دو کنام قصیح تر بودند؟ گفت احسن، و ولادت دو در مدینه دو سال میل در وفات عمراین الحظات واقع شد

و در همای شینی که حسن وفات کرد ابوعبیده بحوی یصری متولد شد. و نمل شده که مادر حسن تخیره کمیر المسلمه روجه پیعمبر بوده ا^{۱۳} و گاهی که حیره پی حدیدی مسیرفت و حسس می گریست و المسلمه پستان حدود را در دهان او می گذاشت و اور مشعول می ساخت و گاهی شیر از پستان المسلمه بیرون می آمد و



١ _ مجالي التؤمين ۾ ١، ص ٢٧٥

٣ ـ دريدو دين سيرين نگاه كنهديه، طبقات المعتزك على ١٧ كتاب عجلي حل ٢٠ ٣

٢ . وفيات الاعين، ج ١ من ٢٥٢ تهليب الهديب، ج ١ ص ٢٨١

او میمکید، ^{۱۹} لاجوم گمنند. حکمت و فصاحب حسن او برکت پستان امّ_اسامه بوده

و بالحمله ، صوفیه و اهل سُت^(۱) را اعتقاد تمامی است به حس ، و کثر شیعه و را ممحرف می دانند (۱) از امیرالمؤمنین و اثمه طاهرین ۱

و ار برای او مصاعن بسیار نقل کرده اند و گفته اند که امیرالمؤمنین علیه مو جههٔ او را نمی فرمود و دو را لفتی (۱) فرمود ، و او را سامری انت لفت داد ، (۱) و هم دعا کرد در حق او که همیشه محرون و عمین باشد ، لاجوم پیوسته عمده و حرین بود تا رسد ، بود و گان گنن رجع عن دئی حمیم ، أو کخونگذج ضن عمارهٔ

و هم روایت کردهاند که چون امیرالمؤمس اید از جنگ امن بصره مراجعت فرمود، به حسن فرمود که چرا نو به جنگ حاصر نشد؟ گفت به جنهت آن که ندالی شبیدم که می گفت قاتل و مقتول در جهتم مسا معقبرت فرمود آن منادی برادرت ایلیس بوده و راست گفته ، فاتل و مقتول لشکر مرقه در نار است آگ و هم از معاص حسن شمرده آنا باری نکردن از حصوت سیدالشهداه ای را (۱)

و دادری از علماء ادامیه گفته راند) که حسی در آخر کار از دوستان اصل بیسه گشته، واقد انمالم



١ ـ تكاه كنيد به: الزهد و الزهاد التمانية عن ١٣٥ ـ ١٩٢٤ الإمالي سيد مر نضي، ج - ص ١٥٢

٢ - نگاه كنيد به طبقات الصوفيد حل ١٢٥ و ١٦٠٠ كاشت المحجرب، ص ٢٠٠٠

۳ سکاہ کئید یہ، کامل بھائی، ج ۳ می ۱۸۳ نمینڈ الاخیار می ۱۳۵ و ۱۳۹ پاورٹی ،، ووطاب البیتات، می دینیان رفیع در حالات خواجہ رہوم می ۲۹۷ مقایہ الاحیاب می ۱۳۴ انتشار معرفد الرجال ج ۳ می ۱۹۷ سطالا الادی، ج ۲ می ۱۳۹۵ بعدالاتوبر ج ۷ می ۱۳۳

۳ د لاتی ختی شت که مادر حسن دو څخوبت او را په ان می نامید و کسی مطلع بیود و آن په زبان پخیة پعنی شیطان مزائد ﷺ

۵ ـ يحارالالوار ج ۴۲ ص ۱۳۱ الاحتجاج. ج ۱ ص ۲ ۴

۶ الاسجام ج۱ ص۲ ۲ ۳ ۳ ۲

Y کاس بهایی، چ ۲دس که.

و بالجمعة هو من كبار مشايخ الصوفية. و لد حكم و مواعظ صها قوله ــ و قد سأل عن حال الديب شعلني توقّع بلاتها عن الفرح بلقائه

و مسها انفقَد الحلاود هي ثلاثة أشياء الصلاة و الدكر و قرائة القرآن، فإن وجدتم و إلاّ قاعدوه أنَّ الباب مفتق

و منها قوله أما رأيت يقينا لاشك فيه، أشيه بشك لايقين فيه من الموث

و بیر در سنة ۱۱۰ ایوالطفیل عامرین و ثله صحابی وفات کرد و او هشت سال از خیات پیغمبر خدا را درک بموده، و به او خسم شد صحابه در دیا و از برای او حکایت لطیفی است با معاویه و اصحاب او، از مناقب این شهر آشوت دریافت شود و بیر در سنة ۱۱۰ بوفراس، همام بن عالت بصری شاهر شیعی معروف به فرردق وفات کرد

و قردی او شعر ه معروفی ۱۱ سب ه و از اشعار اوست فصیدهٔ معروفه یه صاحبی آین عَلَّ الجُردُ و الکُرَمُ ۱۲) که در مدح علی بن الحسین عَلَیْ در محضر هشام بن عبدالملک مرتجاز انت کرد ، و این قصیده را شیعه و سبی نقل کودهاند و از ملاحظهٔ آن معلوم می شود که فرزدی در چه مربیه از شعر بوده که مرتجاز این تصیدهٔ شریعه رگفته و از یوسی معروف است که گفته او لاشعر القرزدی لذهب تُلت لفة العرب و علامه بهبهای فید او ملا جامی صوفی سبی معروف اعلی کرده که رای از هل کوفه فرودی ایما از مرگ و به حوال دید از و پرسید که حد به تو چه کرد؟ گفت مرا آمروید به برکت این قصیده که در مدیح علی بن الحسین فید گفته بودم ۱۳۰ ملا جامی گفته سراوار سب که حدا سام عالم را ببامرود به این فصیده که در مدیح علی بن الجسین فید کفته بودم ۱۳۰ ملا جامی گفته سراوار سب که حدا سام عالم را ببامرود به این فصیده که در مدیح این حضرت است ا



مانكاه كبديد متتخب من كتأب الشعراء أا حافظ أيوخيم اصعهائي حس ٢٨

المربعارالاتوار ع ٩٤. ص ١٢٥

۲ محالس المؤمنين، ج ۲ ص ۲۹۸

۴ ساگاہ کئید یہ مقامعالفطار ہے؟، من ۲۵٪ روطناف غین ہے؟؟، من؟؟ و ۲۹۴ مجالسالموسین ہے ۲ من100٪

و مه چی فرردی و جریر ^{۱۱} شاعر پیوسته منافرت و مهاجات بود و چون خبر وفات فرردی به جریر رسید گریست و گفت ۱۹۱۵ واقه إنّی لأعلم أنّی قلین البقاء من بعده، و لقد کان نُجسا واحداً و کان کل واحدٍ منا مشعون بصاحبه، و قلّ ما مات صد او صدیق ألاً و تبعد صاحبُه».

و اتفاقاً در همان مثال ، و به قومی بعد از چهن روز جریز بیر و فات یافت و علما انداق کردهاند که در اسلام مثل فرردی و جریز و احظی شاعری ببوده، و گفته شدکه احظی بهبرانی بوده و اهل ادت ، شعر این سه شاعری بشبیه کردهاند به شعر این سه شاعر رمان جاهدیت ، فرردی به رهیز ، و جریز به اعشی ، و اختیل به نابعه

و رهبر والدکف صحابی مشهور صاحت قصیدهٔ معروفهٔ (بانت سعاد) است) و بیت رهبر ثمام شاعر بودهاند چه خودش و پدرش اپی سامی و حالش و خودهرش سامی و دو پسرش کفت و بحیر و خواهرش حساد، سام شاعر بودهاند

و نیز در سنة ۱۱۰ وهب بن منیه یمانی صاحب خیار و قصص منصفه به امم سالفه و احوال انبیاه و وضاع دنیا در صنعاء یمن وقات کرد، و نود سال عمر کرده بود، و از او نقل شده که گفته عفناد و دو کتاب از کتب الهیه فرائت کرده ام

و در سنهٔ ۱۱۴ بنابر مشهور شهادت حصرت امام محمّد باهر ﷺ واقع شده و ما در منتهی شهادت آن حضرت را نگاشتیم

و بیر در سنه ۱۱۳ به یک سال بعد خکم بی عتیبه بنری ایدی کو فی وفات کرد ، و از این مریم روایت شده که حصر ب امام محمد باقر شید به می فرمود

* قُلْ سَلَمَة بن كُهُون و الحكم بن عُتيبة شُرِّقاً أو غَرِّناً أن تجد، عِدماً صَحيحاً إلا أشياء خُرج مِن عندنا أمن البَيت، (*)

و هم آن حضرت درموده که دحکم، هر چه خواهد په طلب علم به پميل و شمال برود، به خدا سوگند که بحواهد يافت علم را مگر در خانوادهاي که جبرتيل



[۔] وی جرم اون مطالقہ اون العظامی میں ٹکاہ کابد یہ امتخب من کتاب الشمراء امن ۳۵ * ایمارالاتوار نے ۴۶ من ۴۳۵

بر ایشان درن شده ^(۱)

و در سنهٔ ۱۱۵ عطاء بن این ریاح معنی مکّه که او رؤساء عدماه مسب سب وفات یافت ، و گفته شده که عطا مردی بوده مشئول و لنگ و کور و سیاه رنگ ۲۰

و در سنة ١١٧ حضرت سكينه بنت الحسين فايج در مدينه وفات يافث

و هم در آن سان قتادهٔ بن دعامهٔ که یکی از علماء کبیر اهلست است و کلام او ره در تعسیر آیاب دکر میکنند در دواسط و وقات یافت ، و او کور مادر زاد بوده و این حلکان گفته در و دحیل و عرف شده (۲)

و بير در سنة ١٦٧ هيّلان بن عُميه (٢) و درائزمه ۽ شاعر در اصمهان وفات کرد «و هُوَ اجد بحول الشّعراء، وأُحد عشّاق العرب المشهورين بدنك، و صحبته مَيَّةُ و كان دوائرمه كثير التشبيب بها في شعره » (۵)

و هم در آن سال یا در سنهٔ ۱۲۰ نامع غلام عبدالله بن عمر کنه یکنی او شقاب محدثین اهر سنّت است وفات یافت

و در سنة ۱۱۸ عنی بن عبدالله بن عباس وفات كرد ، و او جد سفّاح و منصور دوانیقی است ، و امیرالمؤمنین ه او را عنی ب مهاد و ایوالحسس كنیه داد و ایوالأملاک ، را و تعبیر فرمود ، و چون عبدالملک مروان خدمه شد ر شدت بعص و عداوتی كه به امیرالمؤمنین ه داشت به علی گفت كه من طالب بدارم كه بشموم نام و كنیه عنی ها مرافق را در تو ، كنیه و نام حود ر نعبیر بده ، پس كنیه حود ر بومحمد كرد و لكی گفت اسم خود را تعبیر نمی دهم

و در مسة ۱۲۰ عبدالله بل كثير ۴ كه يكي در قراء سبعه دست دو مكه وفات كود، و



ے رچال کشی، ج Tr می 1794 ع ۲۷

۹ رفتشمندین اهل سنت به اتحاق او را که روایالش در بیسیع کتب صحاح سند موجود است. تو بین نمودهاند شگاه کنید به انقاب این مینین ج ۵، می ۱۹۸۸ سیر اعلام الیالای بچ ۵. می ۱۷۸ تفان عیقلی امی ۱۳۲۳

٣ . تكد كتيد يده نكت الهميان، من ٢٣٠٠ دانشوران روضه بر حق ٣٠

۴ _ درمار دام نگاه کیند به: الشعر و الشعراب می ۴۳۳ د الاجانی نج ۱۷ - هی ۴۰ ۲ دسیط اللاقی، من ۸۱ ۸

المرتكاء كثيم بد وميات الاهيان جاب دارالفكر ج الدهن ١٩٠

الان دريار، او نكار كنيد به: الراء القرات من ٥٧ به بط

ا قُنین ۲ و ۱ یژی ۲ دو راوی او میباشید

و در سنهٔ ۱۲۲ بووائله، ایاس بن معاویه وفات کرد، و ابوو شقه در قطانت و دکاوت کم نظیر بوده و حکایات فرامسه و قطانت او معروف است و حملهٔ از ان را این حلکان دکر نموده

و در سنه ۱۲۳ با یک سال بعد محمّد بن مستم بن عبیدالله [بن شنهات] بس عبدالله بن الحارث بن شهاب بن عرد بن کلات، همیه مادین تابعی ماعروف به وهری(۱۰ مایه قسم راء و سکون های وهات کرد

اد و قد ذكره عدماء الجُمهور و أشو عديه ثناء بديماً قبل إنَّه فد حفظ عدم الفيقها،
 الشّبعه و كان إذا جلس في بيته وضع كنبه حوله فيشتغل بها عن كن شيء من أمور الدّنيا،
 فقالت له امرأته والله لهده الكتب أشد على من ثلاث ضرائر ("

و كان جدّه عبدالله بن شهاب شهد بدراً مع المشركين قبل لرزَّهرى هل شهد جددًك بدراً؟ قال تعم، و لكن من ذلك الجانب؛ يعنى كان في الصف الذي كان بيه المشركون) و اختلف كلمات علمات في مدحه و قدحه، و فضل صحب الروضات فقال إنَّه كان في بدأ أمره من جمعة علماء أمن المسة و ندماء حرب الشيطان بأراد بهم عبدالملك بس مروان و بعيه عن ثم أنَّ علمه و إدراكه أدركاه و أرشده إلى العق المبين مصررًاه في أواحر عمره من الراجعين إلى إلامام رين العابدين من يركات أنهامه عمره من الراجعين إلى إلامام رين العابدين منام دكره وراجع ثبته »

در انساب سمعانی سبکه رهری به ناصم اثراه و سکون های میسوف است به ژهره بن کلاب، و در نابعیت مدینه است و داده نفر او اصحاب رسول را ملاقات کرده ، و حفظ دهن مان حویش بوده دادر شب سه شنبه ۱۷ شهو رمضان سنه ۱۳۳ وفات کرد در ناحیهٔ شام، و فیرش به و بیداره مشهور و مردر است

* * *



۱۰ مدریارہ او نگاہ کنید یہ مساہیر انتشار می ۲۹ س ۲۹ ۲ متریب انتہاری ہے ۲۰ می ۲۱ کی ۲۰

[زيدشهيد]

و هم در ایام هشام در و لل ماه صغر مسه ۱۲۱ شهادت رید بن علی بن الحسین هی الله الحسین هی الله الله الله و ما در کتاب منتهی در بنات اولاد حضرت علی بن الحسین هی به احوال رید و شهادت او اشاره کردیم، و در ایلج، کتما می کنیم به آن چه شمخ جمیل علی بن الحسین المسعودی لگاشته ، و طالب تفصیل رجوع کند به مقاتل الطالبیین آبوالفرح اصمهامی ریدی (۲)

مسمودی در مروج الدهب فرموده که چون رید برددهٔ حروح کرد، با برادر حود حضرت بمام محمّد بافر ﷺ مشورت کرد، حضرت فرمود اعتماد بر اهمل کوفه

۹ زید بن عدی بن الحسین علی ظهور کلمات لفسانی و مجاهدات او به مرّده مروانی مستقنی از نعریمه است حمیت فطیق و مجاهدات او محید فطیق و مجاهدات او مخید و مجاهدات او مخید و مجاهدات او مخیدت او مشهور، و ما گر سیمه و سنان نو بر السند مدکوره و محادیث بسیار در فشیفت او وفرد شده و شک سیمت که دو مخیص حلاقت ببود و یعین می دانست که مستحل خلاف حقیقی در رمان نو حضرت اسام جدهد مداری فیش میدن فارات اهل قیمت میش اود و و کال یدعو ایلی افراده در آل محلد میشند.

و نقل شده که چون او را این ایند و ۱۱ پشت اسب چده شدگتب ۱۱ این سائلی هن آبی یکی و همر اهما اقامائی هده السلام» و در حبیب المبیر مدکور است که اجهل هزار نفر از اس کونه به و بدایست کردند و زیاد داهید حروج سوده، در حازی آن اسوال طائفه از معارف کوفه که دست بیعت بر آن جناب داده بودند به سبین که در توسیخ ستهور در حسطور است از مول سامتش برگذی، بیعتش را سکنت گفتند المام زمان امام جحر صادی شهر است و رید آن طایده را میماطی گفت: ۱ با آنیم رفضتمونی ۱۱

یسی ای موجه برگ بیمت من معوده از رفه به یک طرف افتادیده و بنا بر این صفن شدم واقطعی بر تبیعه اطلاق یافت الم. (مزلف ﷺ)

نقل است که چون شیر شهادت رید و صدیه در بدشام رسید سکم بن عباس کلین این در پیت بگفت. صفیق یکم و بده علی چدع سنقلَغ ﴿ ﴿ دَمِ مَر مَهِدِيّاً عَلَى الْجِدِحُ يُضَالِبُ

و بن دو بیت را بهون مضرف صادق الله تعبد فرمود الاللهم إن كان عبدك كادياً مسلط عليه كليك دادر آن بام حكم كلين متوجه كونه كنت، فإ تفرين حضرت صادل الله تبرى او را دريد احضرت صادق الله جون شنيه فرمود الاقلامية الذي أنجزت ما وعدناه . مؤلف في احبيب المهراج ٢ من ٨٥ - ١٨٠].

٢ . مقاعل الطاليين، ص ١٢٦ - ١٧١، تعقيق لا سيد أحمد صفر



سهید، چه ایشان دهل عدر و مکر میباشد، و در کوفه شهید شد حد سو
امیرالمؤمس، و حم ردند بر عم تو حس بن علی، و شهید شد پدر ب حسین بن
علی الله و در کوفه و اعمال آن ما هل بیت را شتم کردند، پس احبار فرمود رید را
یه مدت دولت بی مروان و آن چه منعت می شود ایشان ر در دولت بی عباس رید بها
کرد از فبول نصبحت آن حصرت، و پیروی عرم خود نمود در مطالبه حق از بی مروان
حصرت باقر الله فرمود عمانا می می ترسم بر نو دی برادر، که نو را در گیاسهٔ
کوفه به دار کشمد، پس با و و داع کرد و حبر داد که دیاگر هسمدیگر را سلاقات
نحواهیم نمود

و بنده خروج رید در آن شد که در درصافه ه (۱) که از دراصی و قُنسرین و است بر هشام داخل شد ، و چون وارد مجلس او شد حایی از برای خود بیافت که بشیند و هم از برای او جایی نگشو دند ، لاچرم در پایس مجلس بنشنند و رو به هشام کو د و فرمود

« بیس أحدٌ یَکْیُرُ عن تَقْریَاللهِ، و لا یَصْعُرُ درن تَـقَریاللهِ، و آنــا أوصیهك بِـنَقَریالله هاتُقده حشام گفت ساكت باش لا أمّ نک، تویی آن کسی که به حمال حلافت افتادهٔ و حال آن که تو فررند کنیری می،باشی؟!

ریدگشت از برنای حوف بو جوابی است اگر می حواهی بگریم و اگر به ساکت باشم، گفت بگر گفت ادار الانتهات لا یقیدن بالزجال عن الغایات، پسسی رسیهٔ مادران موجب پسسی قدر فرزندان نمی شود او این باز نمی داود بشان را از ترفی و رسیدن به یابان).

پس فرمود مادر اسماعیل کمبری بود از برای مادر اسحاق ، و با اس که مادرشی کمبر بود حق نمالی او را مبعوث به بیوت فرمود ، و فرار داد او ر پدر عرب ، و بیرون آورد از صلب او پیممبر حاتم خیرالبشر فایشی ، اینک تو موا به مادر طعن می رسی و حال آن که می فررند علی و فاطمه فیک می باشم ؟ پسی به یا حاست و اشتخاری

[.] شهری مبت که در کشور سوریه واقع اسب مراجعه شود به الشتجد للب والر صافة؛

حوائد که صدرش این است

كداك من يُكُسره حسرٌ الْجِلاد شَــرُدُهُ الْــخوف و أَزْرِي بِــــ و الموتُ حُنَّمٌ مِي رِقَابِ الْعِبَادِ قَدُّ كَانَ فِي السَّوْتِ لَـَهُ رَاحِـةُ إِن يُستَحْدِث اللَّهُ لَسَدُ دُولَــةً يُستُرُكُ أَكْثِرُ العندي كَمَالُوْمَاهُ

پس از نرد هشام بیرون شد و به جانب کوفه رفسه

قراء و اشراف کوفه یا او بیعت کردنده پس زید حروح کرد و یوسف بن عامر لقمی (۱ عامل عراق از جانب هشام حرب او ر آماده گشت ، همیں که تبور حرب تافته شد اصحاب ريد ساي همر بهاده و نكث ببعث كرده و فرار كردس، و يأفي مامد وید با جماعت فلیمی، و پیوسنه فئال سحتی کرد نا سب داحل شمد و فشکریان دست از جنگ کشیدند ، و رید رحم پسیار برداشته بود و تیری هم بنر پیشانبش رسیده بود، پس حکامی وا از یکی از فوای کوهه طلبیدند تا پیکان تیز را از جبههٔ او بيرون كشد، همين كه حجّام أن تير را بيرون أورد ريد دنيا ر وداع سود

پس جمارهٔ او ابرداشتند و در جوی آیی دس بمودند، و مبر او ۱۱ ز خاک و گیاه پرکرده و اب بر روی آن جاری بمودند، و از آن حجام بیر پیمان گرفنند که ایس مطلب رأ شكار بكند همين كه صبح شد حجام برد يوسف راب و موضوع قير ويد را شان او داد، پوسف قبو ريد ر شكاف و حنازه وار بيرون اورد و سر مباركش را جداکرد برای هشام فرستاد، هشام او را مکتوساکردکه رید را برهمه و عریال بردار كشداء يوسف اوارا دوكناسة كوفه بوهمه بردار أويحتاء وابه هميل قصيته الساره كراده بعض شمراء بسياميَّه العمهم!للد، وحطات به أل ابوطائت و شبعة ايشاد ممواده والكفته

صَلَتِ لَكُمْ زَيْداً على جِنْع نَـخَلَةٍ ﴿ وَ لَمْ أَرْ مَهْدِيّاً عَمَى الْجِذْعِ يُصَلُّكِ آن گاه بعد در رمانی هشام برای پوسف بوشت که جثهٔ وید ره به آنش بسوزاند و خاکسرش ر به باد دهد ^(۱۲)

٥ _ عموزاد حجاج تقمي مقاك معروف ٣ ـ مروج النهيد ۾ ٣ من ۴ ٢ - ٣٠١





و بوالمرح رو یت کرده که رید بر دار او بحثه بود تا ایام خلافت ولید بی برید، پس همین که بحبی بن رید حروج کرد ولید نوشت برای بوسف و آق بعد فوذا أتاله کتابی فانظر (مانزل خی) عِجْل أهن العراق فأخرقه و انسعه فی الیّم سفاً، والشلام » بوسف بر حسب این مکتوب ، حواش بن حوشب را امر کرد تا رید را از دار به ریز ورد و سورانید و حاکسرش ، در فرات به باد داد

و در جمعه روایات است که چهار سال بردار آویجنه بود ، پس از آن او را فرود وردند و سوزانیدند ، و هم روایت است که شخصی در خواب دید رسول خد خالیجه رکه تکیه بر دار وید کرده بود و با مردم می فرمود آیا به فروند می چیس می کبید ۱۹۰ مسعودی از هیگم س عدی طائی روایت کرده ، و و از عمرو بی هانی که گفت بیرون شدیم در رمان سفّاح با علی بی عبدالله عباسی به جهت بیش کردن گورهای بیرون شدیم در رمان سفّاح با علی بی عبدالله عباسی به جهت بیش کردن گورهای بین امینه ، پس ومسدیم به هبر هسام ، او را از گور بیرون آور دیم ، دیدیم بسش هبور ممالاشی نشده بود و اعضایش صحیح مادده بود جو برمه بیسی اش ، عبدالله عشد ناریانه (۲ بر بدن او زده پس او را پسورانید

ان گاه رهبیم به ارض دوان ا سلیمان و از گور در آوردیم، چیری از ان ممانده

بود حو صلب و اضلاع و سوش ، او را هم سوزانبدیم، و هم چیبی کردیم با سایر

مردهای بسی میه که هبرهای ایشان در فلسرین بود ، پس رهبیم به سوی دمشی و هبر

ولید بی عبدالملک و اشکاهیم هیچ چید از او سیاهتیم ، پس قیر عبدالملک ر

شکاهتیم چیری از او ددیدیم حر شئون سرش ، قبر یرید بی محاویه ر کدیم چیری

ندیدیم جر یک استحوال ، و در لحدش حطی سیاه و طولانی دیدیم مثل این که در

طول فحد خاکسری ریحته باشد، پس نصیش کردیم از فبرهای ایشان در مسایر



١ - مقاتل الطاليين، ص ١٣٩

برستني گفته طلعور ورز هستاه تازيانديد هسام په جهت سه خلص بوده. چند طاهر آ په جناب ريد محش مادر عاده پود (مؤات)

بلدان و سوزانیدیم آن چه را که بالتیم از بشال ۱۹

و بالجمعه ، در رور چهارشبه ششم ربیع الاحر هشام در رصافه و فلسرین ، وفات یامت ، و آن در سال صد و بیست و پنجم هجری بود ، و مدت عمر او پنجاه و سه سال ، و منطبت او فریت بیست سال طول کشید (۱)

* * *

¹ سروج القصيدج ١٢ ص ١٩٦

عليمان، من 20¹

مکر دولت ولید پس برید پس عبدالملک پش مروان ^() و مقتل محیی پس ریدیا:

در سه ۱۲۵ و روز و دات هشام و راید پنید بر سریر دولت آرمید و او مردی خبیث السیره و ملحد و بد کیش و معروف به فسق و جور بود و به هیچ گونه ملترم به ظواهر اسلام بود و پیوسته به شرب حمر و عبا و بهر ر لعب و اتوع فسق و فجور و طرب اشتمال داشته ، و هیچ یک از بسیامیه مثل او شرب حمر نکردند امر کرده بود برگه آن مملو از شواب کرده بودند ، گهی که طرب بر او علیه می کرد خود را در آن و برکه و می افکاد و چددان می آشامید که اثر عصی در برکه هدیدار می گشت (۱۲)

و در تاریخ خمیس و اخیار الدول است که بک رور ولید ملحد به حانه امد دید دحترش رکه با دایدش منسته ، بر رانوی وی بستسب و ازانهٔ بکارت وی کرد ، دایه دو راگفت دس محوس پیشه کردی؟! ولید این شعر بخواند

هُنْ راقَبَ النّاس مات هناً «غنّا حد» و هسساز بسباللذّة البنشيسور (۱) و ابن ابن الحديد در على اخبار حمقاي عرب على كرده كه ايك رور سليمان برادر



۱ - يراى اطلاع بيشدر نكاء كهديد الاسبارالطوال. ص ۱۳۶۱ - ۱۳۹۱ تاريخ الفلفاء سيوطى حم ۲۷۳ ـ ۱۳۷۵ - الاتبالاتباد في تاريخ الخلفاد. ص ۱۵۰ - ۱۵۵ تلويخ الخلفاء ابن يزيد حم ۱۳۰ لفيموهم التعين ، ص ۱۰ سرويج الذهب، ج ۲ ص ۲۷۲ - ۲۰ سوض ۲ ـ حوض أب

۲ ۔ اخبار قدوں ج ۲ء ص ۵۲۔

^{*} سابین فاستان و بیت در اغانی نے ۱۷ می ۱۹۰۰ کر پر آمدہ است اخیار الدول ہے ۲ میں ۱۹۵۰ تاریخ الخمیس ہے ۲۔ میں ۱۳۷۱ طابیروٹ و شعاد الصدور ہے ۱ میں ۱۳۹۰

وبید در معطسی گفت حد نعبت کند برادرم ولید را که او مرد طاجری بود و و مر

تکلیف به فاحشه کرد (یعنی نکنیف به نوط نمود) کسی در خویشال وی با وی

گفت ساکت باش ، به حد، قسم که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده اسبا(۱)

و در جمله از کتب اهل سنّت است که یک شب مؤدن ادان صبح گفت ، ولید

برحاست و شراف خورد و با جاریه که او هم مست بود د و یحت ، به او بردیکی

کرد و قسم یاد عمود که یا مردم نمار نکند چراو ، پس لیس خود ، به وی پوشانید و

آن جاریهٔ مست ره به آلایش جنایت و منی به مسجد فرمنتاد تا به مردم نمار گزاشت ادا)

و هم در اخهار اقدول ، تاریخ خمیس است که آن کافر عربمت حج کرد و دراده

کرد که بر بام تجزع ، کؤوس عقدر ، ولیل لدت بوس و کنار کند ادا)

و هم در اکثر کست مسطور سست که از حمده حیات الحیوان دمیری و ادب علین والدتیای سوردی باشد که یک روز ولید پسلا به فرآن مجید تمال کود، بن یه آمد دواستخصو ، و حاب گُلُّ جیّارِ غنیم به آم ورآن را برهم گذاشت و او را نشانهٔ تیز حود کرد، و چندان کتاب حدای را ثیر رد که پاره پاره شد، و این شعر بخواند

تُسهَدَّنَى بسجتارٍ عسيدٍ فَسها أنا ذاك حهارٌ عسيدٌ إذا ما حثتُ ربّكَ يوم حشرٍ فَقُلْ يا ربٍّ مرّقني الوليدُّ(٥)

و حکیت تعشق او با رد نصرامیه در تزئین الاسواق داود انطاکی مدکور است ۱۳۰ و مسمودی در مروج الدهی صل کرده که ایک وقت این عالشه معلی برد از آمد



المسابن ابي المحدود ۾ 18 حق 197 ۽ طبيروت؛ تائريخ الشائلًا سپوطيء حن 167

^{€ ...} عبار اللورد ج ۲ من £0: تاريخ المبيس ج ۲ من ۴۳ ط بيروت

٢- أشيم الدول مع ٦٠ من ٥١: تاريخ الضيس، ج ٢٠ من ٢٠٠

۴ موردلراهيم ۱۵۰، آيه ۱۵

ن ربير نكاء كيديد تهايه الارب، ج ٢ ص ١٩٨٩ء الفقري عن ١٣٠٠ د البدء و التدييخ ج ١٩٠٤ ص ١٥٢ مروج الفصيد
 ج ١٣٠ ص ٢٢٨ حيات الحيوال، ج من ١٣٠٦ ماريخ الخسمين، ج ٢ ص ١٣٠٠ الاصالي ج ١٣٠ ص ١٩٩٠ الحيوالين، من ١٩٩٠

الإسوال الاسوال و ١٠٥٠ من ١٢٥٠ م

و به این بیاب تعنّی کرد

إنسى رأيت صديدة النَّسِعْ فُوراً سَعِن "عريمه الطَّيْرِ من الكنو كب في شعالهه عدد العثاد أطَّعَى بالبَّدْر و خرجتُ أبعي الأجر مُختَسِباً فرجعتُ مُوفُوراً من الوزْر

ويد گفت حسب والله، و وره به حو عبدالشمس سوگند داد تا اعاده كند، جابت كرد، بارش سوگند به حق اميه داد، عادت كرد، هم چنين ايس شنجره ملعونه را پدر بر پدر يادكرد و استعاده نمود، و بن عائشه اجاب كرد، با په حودش رسيد و گفت

به جان من باریحوان ، بار خواند ، حالت طرب در وی ثم نمود ، ساکرد عصای اس عائشه ر بوسیدن پس از فرق سر نا پایین پکایک عضای او ر بوسید نا به مداکیر او رسید حم سد نا و را بوسید این عائشه رابهای خود را دردهم ورد و او ر مستور کرد

ودیدگفت واقد دست بر دمی دارم تا ببوسم، پس حشعهٔ از ا بوسید آنگاه مساله دریاد وا طریاه و طریاه و دریاد و درس حود و یک سره او در ببرون کرد و پر این عالشه بیمکند و خود برهمه و عریات ایسناد با لباس برای او آوردید و هم آمر کرد که هرار دیدر یو ک آبی عائشه باورید، و استری فرمال داد تا آوردید و بی عائشه با سوار کرد و گفت باید بر استریز بساط می مشی کنی که آبشی پاینده در جگر می امروحتی آ

و هم در مروج الدهب در کامل میزد است که و بید سو ، عقیدت خود را افشاکرده ین شعر بنخواند

> سلقُب بـالحلاقة هـاشمق بلا وَخَي أَنه و لا كـتاب هـفل لله يستنتخين طُـعامي و قل لله يشقنن شرابي^{٢٢١}



١ ﴿ ﴿ وَمِعْشِي سَمْعُ هُ حُورٌ كُنِينَ عَرَبُنَةُ الْصِيرِ ٥٥ مروجِ الدَّهْبِ، ج ٢٪، ص ٢٧٧

٣ - مروج الأهيدج ٣. ص ٢٧٧ - ٢٧٨

استغفرانه مي كتابة كفره و حكابة شعره

و ولید بن کمر مخصوص را از پرید دریافت معوده و دو ار دیوسعیات و ولید بعد از بن به فاصدهٔ چند روری کشته شد

و او صفات معروفه وليد آن ست كه كنيرهاي پدرش راكه منكوحهٔ پدرش بودند و اولاد او وي آورده بودند وطي كرد، و معروف بود در رمان خلفاء لاحق و در السنهٔ مورخين علىست به وليد فاسق وبيد رمدين!

و در اخبار الدُول ار مستد حمد و هم در تاريخ خميس ار دهبي عن شده كه روايت كرده و وسول حد، وَاللَّهُ كه هرمود «ليْكُونَنُ في هيهِ الأُمْهُ رجُلُ يُمُالُ لهُ الْوالِد، [و] هو أَشدُّ لهدهِ الأُمْهُ مِن فِرْعُونَ لِتَوْمِهِ * أَا

و بسي هجمه است از قاصي عياض كه گفته وبيد يكي از خدد، له عشر است كه در حديث متواتر النقل متعلَّى عليه بين الخاصة و العامه منصوصيد (٢)

و در اخیار الدول است که صاحب کوکب الملک نقل کرده که وبید به سی و سه بلکه مبتلا شده بود، و کمتو بلیه او دا بود که از ناف خویش بول می کود

و بالجمله و چود فسی و محور ولید پدید فش و شدیع شد مردم کمر عداوت و ا پر میان پسمد و جملگی بر او حروج کردند و اهل دمشی اجماع کردند بر حلع او ر حلافت و آن که و ر بکشمد و بناس خلافت بر پسر عمش برید نافص بپوشاسد ، پس برید را از بادیه به شهر طعیدند و با او حلیف و منفق شدند که او را اعالت کسد تا با وبید فتال کند ، و در آن وقت ولید به طلب صید به باحیهٔ داندمر ا بیروت شده



ا بر نگاه کنید به عمالی میکه مرتضی چ ، ص ۷۹ الاعائد مزین لاهیجی با تحقیق بن بند. عربیح الخداغاء.
 می ۱۹۳۳ عاریخ الاسلام، می ۱۸۸۸ امیار الدول، چ ۲ می ۱۵۳ عاریخ الخدیدی چ ۲ می ۱۳۳ الخدمالدم
 الکیری میوطی چ ۳ می ۱۳۹ میدم الزرائد چ ۵، می ۲۲ د چ ۷ می ۱۳۲۳ کتر الدمال، چ ۱۱ می ۱۵۷۰ الدید ر شهاید چ ۶، می ۱۳۴۷

T ـ نگار کید په فقد المدور نج ۱۰ ص ۲۹۹

عیبهه بر آن است که این سهر مسفلاتی در کتاب برسادالسازی گوید. آن بیه فاصی عیاش اغتیار کرده بیگو برین و بهترین افوال در نهین خلفای دوازدگانه است

گویمد خاند مردی بو د به صخاوت معروف و هم گویمد عربی بر او وار د شید و گفت امن به دو شعر بو را مدح کردهام و توقع دارم که ده هرار درهم و خادمی مرا جایژه دهی گفت: بحوان و خواند ۱

الزمنة «تُعمَّ»، حتى كأنك لم تكن سيق من الآشيء شيئاً سوى تـعم و انكرت «لا»، حتى كأنك لم تكن شيعت يها في سالف اللهر و الأمم خالد او را ده هرار درهم و الحادمي عطاكرد (٢)

ا سائنيفر اللَّول -ج ٢ هن ١٥٣٠ اليوهر التبين ج ١ ص ١ ١ الزاين جوزي

ابرای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ولیات الاتیس ج ۲ می ۱۳۴۰

۱۳ موسری: . به متح قامه و سکون مین وراه مهمده اسمبوب است به همر که یظنی است از فیمی او فیمی بطنی شده از بچیله: (انساب سمعانی) امراف ﷺ ،

⁷ مرتبات الأعيان ۾ ٢, من ٢٧٧

و لکن در اهایی ایوالفرج او را از پخیلان شمرده، و حکایاتی از بنحن او سعل کرده، و هم نفر کرده که او محت بوده و مادرش بصوانیه بوده و به حکم آن که (به علی کی شود محت دوست ؛ با میرالمؤمسی ، بی اثداره دشمنی و حداوت داشت و کلمانی از آن منعون در سب آن جات بعن کرده که نقلش شایسته بیست ، بلکه حکایاتی از او بعن کرده که بعلوم می شود آن کافررندین و متحد بوده دمنقاله علیه ه از و بیر در روز و واب خالا، محمد و ایراهیم دو پسوان هشام بی اسماعین محرومی که هر دو از حوال مثنام بی عبدالله می بودند، در حبن یوسف بی همر هلاک شدند و بوست پشان را به امر ولید حبن کرده بود، و مادامی که در حبن یودند در مهایت شکنجه و عدات بودند، و این به سب بعضی بود که وید آر پشان در دل داشت و هم می گفت می حواهم حود خواهی پسر هم و عرجی » را یکم ، و و عرجی » عبدالله بن صدو بی عثمان بن عقان امت که محمد بن هشام مخرومی مذکور او را در رسان حبس عمرو بی عثمان بن عقان امت که محمد بن هشام مخرومی مذکور او را در رسان حبس کرد، تازیاده بسدر بر او رد، و در برازر از را باگر دانید، و مدت به سال او را در حبس کرد، تازیاده بسدر بر او رد، و در برازر از را باگر دانید، و مدت به سال او را در حبس داشت تا و دات کرد، و در ایام حبس حود اشعاری گفته که از جمعه بی بیب معروف است.

أضاعُوني و أيٌ فتى أضاعوه لينوم كَنرِهِهِ و سِنداد تُنغَمِ ووعرج، موضعى اسب به مكّه

و هم در وانن سلطب وليد حروج كرد يحيى بن ريد بن على بن الحسين الله به جهت مهى از منكر و دفع ظمم شايعة امويه ، و در پايان كار كشنه گرديد ، شايسته باشد كيفيت معنل او را به طور احتصار در اينجا درح كنيم

مقتل يحيي من زيد بن على بن الحسين الثالا

مکشوف باد که چون رید بن علی بن الحسین الله در صنهٔ ۱۲۱ در کوفه شهید شد و یحیی ، دفن پدر فارغ شد ، و صحاب و عوان رید متفرق شدند و یا یحیی باقی نماند حر ده نفر ، لاجرم یحیی شبانه ، کوفه بیرون شد و به جانب و سینو ،



رست و در اتنجا حرکت کرد به سوی مدالی و مدائی در آن وقت طریق حراسان بود یوسف بن عبر نقصی والی عراقین بری گرفتن یحیی ، گریک کلیی را به مد بی فرسان ، یحیی از مدائی به جانی ا ری و شناهت و از از ری و به دسر حس و فت و در اسرخس ا بر برید بی عصرو تیمی وارد شد ، و مدت شش ماه در باد او باماند جماعی از شحیکنه (۱) حواستند به او همدست شوند به جهت قتال با سی امید ، برید بن عمرو ، یحیی از هم هی ایشان سهی کرد و گست چگونه استمانی برید بن عمرو ، یحیی از هم هی ایشان سهی کرد و گست چگونه استمانی می جوید ؟ بس یحیی بر دفع عداء بر جماعتی که بیزاری از علی این افز و اهر بیش می جوید ؟ به جانب و ناخ و رقب و ناز حریش بن عمره یا با با به جانب و ناخ و رقب و ناز حریش بن عمرانی و رود کرد و عرد از باماند با هشام از دنیا برقب و وبید حدیده شد

آن گاه بوسف بی عمرو برای نصر بی سیّار عامل حراسان بوشت که به مسوی د جریش و بفرست تا یحیی ر مأجود دارد و نصر برای عمیل عامل بفخ بوشت که د جریش و را بگیر و او رو رها نکل تا یحیی را به نو سیارد و عقیل حسب الامر نصو بن سیار و جریش و را بگرفت و او ر ششصد تاریانه رد و گفت به حد سوگد که اگر بحیی را به من سیاری نوار میکشم و دجریش و هم سحت از این کار ایا کرد

و قریش و پسر و جریش و عمیل را گفت که به پدر می کاری مداشته باش که می کفایت این مهم بر عهده می گیرم و پخیی را به تو می سپارم، پس حماعتی را به خود برداشت و در نفسش بحیی بر آمد و پخیی را بافتند در حانهای که در جوف خانه دیگر بود، پس او ر به برید بن عمرو که یکی در اصحاب کوهه او بود گرهند و بری نمسرین سیار فرستادند ، نصر دو دا در فید و بند کرده و محیوس داشت و شرح حال نمسرین سیار فرستاند ، نصر دوشت ، پوسف بیر قصیه را بری ولید بوشت

ولید در جواب بوشت که ایجین و اصحاب او را از بنند وها کننده پنوست مضمون نامهٔ ولید را برای نصر بوشت، نصر بن سیّار یحین را طبید و او را توصیت



المحدثمة خوارج والكويند به سبب آن كه كلمد إلا شكم الأرثية و شعار شود كرده بودند مؤلف في)
 المحدثمة خوارج اقتباس الرآية ١٥ صوره اتمام بسب

نمود و تحدیر او فنبه نموده و هزار درهم با دو استر به وی داد ر او را امر کرد که منحق به ونید شود

و چوب بحیی را از قید رها کردند، جماعتی از مالداران شیعه به برد آن حدًاد رفسد که قید بحیی را از پای او بیرون کرده بود ، با وی گفتند که آن فید آهن را به ما بمروش ، حداد آن فید را در معرض بیع در آورد و هرکدام که می حواست ابنیاع کند دیگری بر فیمت و می افرود نا فیمت آن به بیست هرار در هم رسید ، آجر لأمو به جملگی آن میلم را دادند و به شراکت حریدند ، پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را برای تبرک نگین انگشتر نمود

و بالحمده ، چون یحیی ره شد ، به جانب د سرحس ، رفت و از آنج یه سرد عمروین بره والی د برشهر ، شد ، عمرویحی به وار درهم بداد نا بعقه حود کند و او را بیرون کرد یه جانب د بیهق ، که اقصی بلاد حراسان باشد ، یحیی در د بیهن ه همتاد نفر با حود همدست سود و برای ایشان ستور حرید و به دفع عمروین براره عامل ایر شهر بیرون شد ، عمرو چون از حروج یحیی مطلّع شد قضیه را برای نصر بی سیار بوشت ، نصر بوشت برای عبدالله بی قیس عامل د سرحس و ربرای حسن بی سیار بوشد و با یحیی کارزار کنید

پس هیدالله و حسن با جنود خود به نزد عمرو رفنند و ده هرار تی از عساکر و جنود تهیه کردند و جنگ یعنیی و آماده گشتند،

ینجینی به همتاد سوار به جنگ ایشان آمد و به پشان کاربر سختی کرد و در پایان کار حمرویی رواره را بکشت و بو نشکر او ظفر جست را ایشان را منهرم و متفرق کرد و اموال نشگرگاه عمرور به علیمت برداست، پس از آن به حالب د هرات و شنافت و از دهرات و به دجورحان که ما بین و مروه را دبیخ و از بلاد حراسان سب وارد شد ، نصرین سیّار، سنم^(۱) بی آخود را با هشت هرار سوار شامی و عیر شامی به



جسگ یحیی فرمناد، پس در فریهٔ ۱۱ وعوی به نلاقی دو تشکر شد و تنور جسگ تافنه گشت، یحیی سه روز و سه شت به دیشان رزم کرد نه آن که بشکرش کشته شد و در پایان کار، در بلودی جنگ نیری بر جبههٔ (۱۱ یحیی رسید و از پ در اصد و شبهند گردید

پس چوب ظهر بری لشکر سلم واقع شد و پخیی کشته گشت ، آمدید بر مقتل او و بدن او برای بصر فرسنادید ، بصر برای و بدن او برای بصر فرسنادید ، بصر برای و برای بحی برا در دروازه شهر لا جورجانه سردر آوینخشد ، و ولید فرسناد ، پس بدن پخیی برا در دروازه شهر لا جورجانه سردر آوینخشد و ساطنت پیروسنه بدن او بردار آوینخشه بود ، تا ارکان سلطنت امویه معرفول گشت و ساطنت بنی هناس فوت گرفت ، و ابومستم مروری داهنی دوفت هیاسیه ، لاستم عقائل پخیی ر بکشت و جسد بحیی را از دار به پر آورد و او را هسل داد و کس نمود و بخیی ر بخشت و جسد بحیی را از دار به پر آورد و او را هسل داد و کس نمود و به به را و خواند و در همان جا او را دس نمود ، پس نگذاشت احدی ایه را که در خواندان و سایر اهمال به و مردمان و سایر اهمال و مردمان و سایر اهمال و مردمان تا یک هفته عرای پخیی به پا داشتند ، و در آن سال هر مولودی که در خواسان منوئد شد بحیی نام نهادند (۱)

» فتل یحیی در سنه ۱۲۵ واقع شد ، و مادر از و ربطه ۱ دختر ابو هاشم عبدالله بی محمّد جنمیه بوده (۳۰

> و دعيل حراعي اشاره به قبر او دموده در اين مصرع لاو أُحري پارس الجُورجانِ مُخَلُّها» (۴)

و در سند صحیقهٔ کامله پرخی از مطالب متعلقه به یحیی اساره شد ، و ملخّصش



اليناش

٢ - مروج القصيامج ٦٠ س ٢١٢

۳۔ مقافل الطالبین: ص ۳ ٪ ۸۰۰ دو دین بحث در ستھی الآمانی، ج ۳ ص ۱۷ مد بعد اعدہ بود و این جا تکرار شدہ است

المعاول دعيق الغزاهي حن ١٣٤ عمليق دبيل

ان که متوکل بی هرون راوی صحیقه می گوید در رمانی که یسجیی ستوجه به حراسان بود به حدمتش رسیدم و سلام کردم ، گفت از کجا می آیی؟ گفتم از حج ، پس حوال اهل بیب و بسی عمّ خود ر که در مدینه بودند از می پهرسید، و می خبر دادم تا آن که گفت پسر عمم جعفر بی محتد وظی ر ملاقات کردی؟ گفتم بنی گفت دربارهٔ می از او چه شدیدی؟ گفتم فدایت شوم دوست ندارم آن چه شنیدم نفی کنم ، گفت مرا از مرگ می ترسانی ؟ بگو ان چه را که شدیده ای گفتم حبر داد که تو شهید می شوی ، و مانند پدرت ریه پر دار او بحثه می شوی ، یحیی از شدیدن این حبر صورتش تعییر کرد و این آیه میارکه را تلاوت کرد ه یَشخُواللهٔ س یُشهٔ و پُفیت و عدر شوی هایکتاب». ۱)

پس بعد از کنمائی چدا که با هم گفتگو کردند یحیی گفت برد من صحیمه آی است ردت که پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین هیاله و به من وحیت فرموده که با را محفوظ دارم و از عبر اهلش پنهان دارم ، ینک آن صحیمه مکرمه را به تو می سهارم که بعد از قتل من برسانی ؟ آن ر به دو پسوان عمم محمد و ایراهیم پسوان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی هیگه ، چه من می دانم که فرمایش پسر حمم جعمو در احبار از قتل من حق است و از پدرانش به وی رسیده ، و می ترمیم چون کشته شوم به دست بنی امیه افتد و از مردم کتمان آن کنند

متوکل گفته پس من آن صحیقهٔ کامده راگرفتم، و چود بحیی کشته شد به مدیده رفتم و شرفیات حدمت جعفر بن محمد هی شدم و حدیث خود را با بحیی پری آن حضرت نقل کردم، پس آن جماب گریست و حریش بر بحیی شدید شد و فرمود حدا رحمت کند بستر صمم بحیی را و ملحن فتردید از را به آباد و احدادش الغ (۲)



د موره وهد آود؟ و بو بگاه کنید به الصحیفة السجادیه الکاملاء س ۹ ۸ اقبات الهداه چ ۹ می ۱۸۸ ح ۱۹۹۶ نقل از صحیحه سجادیه

٢ رياش السالكين ۾ اس ١٢٧_٢١

و شبح صدوق ال المحضرت صادق الله رويت كرده كه چون آل الموسعيان ، حسين بن على الله ر شهيد كردند ، حداوند سلطب ۱۱ ديشان بر طرف كود ، و چون هشام ، ريد بن على بن الحسين و شهيد كرد ، حداوند سلطنت ر او يشان برطرف كرد ، و چون وليد ، يحيى را شهند كرد ، حق تعالى سلطنت او ر ادر او گرف

* * *



دکر خلافت پرید^(۱) و ابراهیم ^{۱)} پسران ولید بن عبدالملک بن مروا*ن*

همانا برید بن ولید بن عبدالملک در شب جمعه بیست و سیم جمادی الآخر سنة ۱۲۶ عدم حلاف برافرانت، مردم شام پسر همش ولید را از حلافت حمع کردند و دست بیعت به برید دادند آن گاه برید فرمان قتل ولید داد و گفت هر که سر او را بیاورد صد هزار درهم جایره بگیرد

اصحاب و به حانب و بحواء باکه نام فریدای اسب از دمشق شنافتند و دور وبید ر احاطه کردند ، وبیدگفت حال می در امرور مثل حال عثمان بی عفّان است پس بر او ربحدد و حوش بریخدد و سرش را جدا کردند و در دمشق بگردانیدند ، پس در آن بر سور دمشق آویختند

آن گاه امر خلاف بر برید مستقرشد ، پس برید طریق مسک و صدالت ر پیش داشت و بر طریق مسک و صدالت ر پیش داشت و بر طریق مسک و صدالت ر پیش داشت و بر طریقهٔ عمویی عبدالعربی سنوک کرد ، و اوره ماقص می گفتند به جهت آن که مواجب جنود وه ماقص کرد و کم ممود ، و عبارت معروفهٔ «الناقص و الأشج أعدلا بی مروان» (۱۳) اشاره به او و عمر بن عبدالعرب است



١ براى اطلاع بيشتر تكد كنيد به الدحيار الطوال، ص ٢٢٩ - ١٥٧٠ الاتباد في ناريخ الخلف، ص ١٥٠ تنويخ الملقاء سيوطي ص١٢٥٠ تنويخ الخلقاء الانتفاد الانتفاد المنافرة المنافرة المنافرة عن ١٠٠٠ المنافرة عن ١٥٠ تاريخ الخلفاء ص ١٥٠ البدء والتاريخ عن ١٥٠ ١٥٠ تاريخ الخلفاء سيرطي عن ٢٧٠ ـ ١٧٨٠.

۳ دولید و عدم بن هیدالغزیر سبت به مدیر شویها هادل بودنه او این منافات نهاره با این که سبت به عدول اهل حق طالع باشند

و یرید بر مدهت معبرته بود ، بهد. معبراته او ر. بر عمر بن هیدالعریز ترجیح و فضیفت می:دادند

و برید ، قال حلیقه بود که مادرش امّ ولد بوده ، و بسیاهیّه از وهوع این امو حیمی احترار داشنند به حهت مطلیم حلاقت ، و هم به سبب آن که شمیده بمودند کیه منقصت ایشان بر دست حلیقهای که مادرش امّ ولد باشد رائل حواهد شد

و مدت حلافت برید از رمان قتل وئید نا وقتی که وفات او رسید پنج ماه و دو شب بوده ، و در روز یک شنبه هلال دی حجه سنهٔ ۱۲۶ در دمسق وفات کرد و ما بین ایاب جابیه ع و ایاب صغیر و مدفول گشت ، و سنین عمرش به چهل و شش و اگر به به جهل رسیده بود.

[كميت]

و در همان سال مادح اوحدی لآل احمدی ، بوالمستهل ، کمس ۱۹۱ بس ریسد اسدی الله وفات کرد ، و مدایح کمیت مر اهراییت الله و و حدیث حصوب الر الله با او معروف است ، و ما به برحی از مد یح کمیت در کتاب منتهی الأمال اشاره کردیم ، و از اشعار اومیت

> وَ يُسَاوَمِ النَّوَّحِ وَرَحِ عُسَادِيرٍ خُسَامًا أبسسانَ فُسةَ الوصلية (٢٠ نسوَ أُطلبها

عْلَمْ أَر مُعَلُّهَا خَطْبَأُلًّا يَدِيعاً (مُضِيعاً خِ.ل،

و نقل شده که کمیت بعد از این اشعار به حواب حضوت امیرالمؤمس ﷺ را

الرخور منابع درباره كميث در متهى الامال معرفى شد نكاه كليد اينهاً بدا ناسيس الشيعة، عن ١٨٨ ممالم العدماء.
 حن ١٥٠ نافتهم و الشعراء، عن ٢٨٥.

٣- تربيش منابع و منتهى الأمال، الولاية

٣-در يحي مثابع خط متيماً

دید که با وی فرمود بگو و لَمْ أَزْمِثْلُ ذَاكَ الْيَوْمَ يُوماً

و هم از اشعار او فصیدهٔ هاشمیات معروفه است که بعد از سکه انشاء کرد ، برای فرردق شاعر خواند ، فرردق او ر تحسین کرد و امر به اشاعهٔ آن سموت پس به جانب مدینه رفت و به عرض حضرت باقر ای رسانید ، حضرت او ر دها کرد به عیارتی که رسول حد، گیگ در حق حسّان فرموده بود (۲۱)

وَ لَمْ أَرَّ مِثْلُهُ حَقًّا أُصِيعًا **

پس کمیت به نرد عبدالله بی حس و سابویس هاشم رفت و آن اشعار را بحوامد برای ایشان ، پس عبدالله بی معاویه بی عبدالله بی جعفر جامه از پوست یگرفت و چهاو طرف آن ر به دست کودکان حرد داد و در حامههای بی هاشم گردش کرد و گفت ای بی هاشم ، بی کمیت است که در حق شما شعر گفته هنگ می که مردم از دکر بخبائل شما سکوت کردهاند، و حود خود را در نرد بی ایکه در معرص ریاحی در آورده ، پس هر چه شما ر ممکن می شود برای صده او بیاورید

پس هرکه هر چه ممکنش بود از درهم و دیبار در آن جامه پوستی می ریحت نا آن که بویت به ربهای هاشمیات رسید انها هم هر چه داشتند هطاکودند، حتی آن که حقی و ریورهای حویش را از بدن بیرون کردند و برای کمیت آوردند

یس جمع شد از بری کمیت مقدار صد هوار درهم ، پس عبدالله آنها را به درد کمیت آورد و گفت ایا آیا البُشتهِل، اُنْیْنَاكُ بِجهد اَلْمُقِلِّ

مه از نو عدر می حواهیم، چه آن که در رمان دولت دشمنان خود می باشیم و در دست ما چیری بیست ، و این مقدار را جمع کردیم و در اوست و یور رنان چنانچه می بیش

کمیتگفت. پدر و مادرم فدای شماها باد، هماتا ریاد عطاکردید، رامی عرصم در مداح شما خوشنودی حده و رستون باود و از شیما چیزی سمیگیریم و پنه



۱ بالتقدير اج ۱۱ حس ۱۳۴۵ مصنفات النبيخ المهد اج ۱۹ مس ۱۹۸ (رسالة لي محي الموسى ادكتر القوائد اج ۱۱ مس ۱۳۳۲ ۲ - عبارت لين است؛ لازنت مريداً بروح للْقُلْسِ ما ذكّت عنداهن البيت

صاحبانش رد کی و هر چه کردند فیول کند او فیول نکرد " و از برای کمیت فصائل بسیاری نقل شده

و آر ابو عبیده مروی است که گفته اگر نبود از برای بسی اسد صفینی جر بودن کمیت از پشان هر آینه کفایت میکرد ایشان را

و از طالفه بسی اسد منقول است که می گفتند ما فصیدی داریم که هیچ یک از عالمیان بدارد ، و از فصیلت ان است که هیچ مردی ر ما بیست مگر آن که ترکمی در کمس به درت برده به سبب ان که کمیت در حواب حدمت رسول حد الله الله رسید ، حصرت در حواب حدمت رسول حد الله و رسید ، حصرت در مواد بحوان برای می قصیده «طریقت و منا شنوقاً إلی الم بیص آطری » جون کمیت ان قصیده ، که همان هاشمیات دوست بحواند ، حصرت دعا کرد به برکت در حق او و قوم او فرمود «بورگت و بوراد هو تمک » ۱

و کمیت به علاوه آن که شدمه و شاعری محید بوده خردی دیه و خطیب و بسابه و حسن الحظ و دارس و رامی ر سحی و دایل بوده، و مدام اگنجابش دکر مدح از بسب چوب برید بافعر از دنیا رحب بریاب ه ابراهیم براد، ش بر حسب و صبت او بر بحث نشست و مدات چهار ماه یا دو ماه و ده روز مدات حلافت او بود، و لکن حلافت بو او مستقر بود و در یام او هرح و موح و حالاط و اختلاف کدمه پدید گشت، مردمان یک هفته آو را بر خلافت سلام می دادند و یک هفته بر خلافت او وقعی بمی به دید و تمی می دادند و یک هفته بر خلافت او وقعی بمی به دید و تمی به دید و تا به دید و تا به دید و تا به دار و بر او اعتبال بمی کردند و جابانچه شاهر عصر او گفته

نُهِ يعُ إِبرَاهِيمِ هــي كــلّ جُـــعةٍ ﴿ أَلَا إِنَّ أَمْراً أَنتَ وَالِيهِ ضَائعٌ ٣٠٠

و بدین منوال کار بر او میگذشت تاگاهی که مروان بن محمله خروج کرد و از جریزه داخل دمشی شد و قتال و را اساده گشت، اسراهیم چنون دولنش قبوسی بداشت لاجرم طریق هوار را پیش داشت، مروان در صدد او بر اَمَد نا بنی و ظهو



الشدير ج ٢ ص ٨٧، ٨٨٠

٣ ـ تاريخ مدينه منشق از اين عساكر الج ٣٠٠ ص ٥١٧.

٢-مروج اللغب ج ٢٠ ص ٢٢٢

پاوت و او را بکشت و جسدش ر به دار آويخت

و ارزمان بر هیم و موران سنطنت بنی مروان رو به صعف و اصمحلال آورده ته وفتی که مروان مفتون گشت ، و یک سوه دولت از پشان بگشت و به بنی هیاس منتف گشت

و در پام ایراهیم و به مول بعصبی در ایام ولید(۱۰ وفات حضرت باقر العلوم الله و قع شد ، و ما در منتهی شهادت آن حضرت را بگاشتیم

* * *



ذكر سنطنت مروان بن محكد بن مروان بن النوكم الجعدي المتنوز بالحمار⁽¹⁾ و مقتل او

در رور دوشنبه چهاردهم صفر سنة ۱۲۷ بعد از قتل ايراهيم در ددمشق ۲ با در دحرّان ۲ که يکي از ديار مصر است .. مردم با مروان ين محمّد بيعت کردند

و مروان منفی به و حداری بود و سبب ایس لقب را محتلف گفتهاند. و در اخیار الدول (۲۲ است که مروان منفی به حمار بود به سبب کثر ب صبر او بر شدائد و مکاره حرب، و هیچ گاه از جنگ روی بر معی تافت، و در این بأب است که می گویند و هلای آصیر من چنار می المروب و (۲)

و مقتل او در او اللي سنة ۱۳۲ واقع شده و ايام دولت او تا واللمي كه كشته گشت پنج سال و ده روز و به قول ديگر پنج سال و سه ماه بود

و سرايام او در حدود منية ۱۲۸ اسماعيق بن عبدالرحمن معروف به دسالي ۴۱۶



ة ما تكاد كيدية عيون الاحيار الرضاعيّة من الم 1704 من 194 بطار الاتواران 174 ص 194 و 1944 مناقب فين شهرانسوب ج الا عن 2014 مهج الدعوات عن 144 - 144 - 144 الرائ اطلاع بكاد كنيديد الاحياء الطواق، من 170- 1494 البدعي الربخ المقالم عن 15 - 167 المربخ الخالفاء سيرطبيء من 1944 - 1944 ساريخ الخالفة الإن يزيد، 170 - 176 الجوهر التمين عن 16 - مروج اللهب ج 17 من 167

۲ برالشيار الله ون ج ۳ ص ۱۹۵۱ بر مو فكاه كنيد به الناريخ النفاقاء سيوطي، ص ۱۳۲۸ اليغوهر النسين، ص ۲۰۰۶ ۲- دوباره أبين مثل مو فكاه كنيد به اللغير و المثل هي تلويخ الإسلام، حي ۱۹۲۶

۴ دستي: (يد شم سين و شنديد مال ميمك امتسوب است به شُكُ جشع)، و الجمعي كسدي، سية الى الجمعي بن سمد المشيرة من منامج.

و في مجمع البحرين: و السُدِّيَّ: هي سيةٌ لاستحين السدِّي المسهور

كوفي معسر مشهور وفأت يافت

و هم در آن سال و به مولى در سنة ۱۲۷ جابر بن يربد جمعي شيعي رفات كرد، و عرائب حالات او معروف است، و دمبري وفات او را در سنة ۱۹۶ گفته « و قال في الدايه و في الميزان للدهبي، عن جابر الجمعي انه كان يقول حابة الأرضِ عليَّ بن أبيطالب الله قال او كان جابر الجُمعي شيعياً يرى الرّجعة، أي أنَّ عبياً يرجع إلى الدبيا الخ »

و در سنهٔ ۱۲۹ عاصم بن اپیالگگود بهدنه کومی که یکی از فراه سبعه معروفه است درکوفه وفات کرده و اسامی فراه سبعه ۱۱ و دکر بلاد ایشان در بن دو فطعه از تصاب العیبان دکر شده

> استاد قرائت بشمم پسج و دو پسر پس حبره و این عامر و عناصم و نافع مدنی این کشیر در مکّه است پس عاصم و حبره و کسائی کوفی

بر عمرو عبلا ر سامع و ابن کشیر از جس گسائی شمر و همت بگیر بو عمرو ز بصره این عامر از شنام این سبت جمعشان بود بالانمام ۲۰

و اد قراآب عشر ، پس قرالت این سبعه است ، به قرائت بی جعهر معروف به مدنی اوّن ، و پعهوب بصری ، و حلف ، و اما فرائب شواد دیمنی مطروح ، ، پس قرائت مطوعی ، و شببودی ، و این محیصن کوفی ، و مسلیماله اصمش ، و حسن بصری است

و پدان که از برای هر یک ۱۱ قراء سبعه دو راوی است و اسامی در ۱۰ با اسامی روات و القاب یشان و رمور ایشان بدین تربیب است



له قال الجوهري: الآن كان يبيع الفقائح و المُمَّر في شدّة من سمجد الكوفاة و هي ما يبهي من الطاق الفسدُود، و جمح السُّدَة شده مثلُ فَرَاقَةٍ و خُرِف

و من ميزان الإحتمال الكنير عندهم: يسماعيل الكنكن شيعيّ صدوق لايأس به، و كان يشتم ابايكم و عُسر او هو الشدّي الكبير او الصمير فين مروان المؤلف ﷺ [ميمنع البحرين اجاب مؤسسه بعدت، ج ١/ ص - ٨٣ ميزان الاعتقال، ج ١ عن ١٣٣ / ١ ٢٤].

الله كنيد بد عواد القران أثر عبداسم هاشمي يعاب دمسي مايروت. دار اين كنير

T . تمان العيان ص ۲۶

۱ دنافع ۱۰ ین عبدالرحمن بن این نمیم مندنی دو راوی و عیسی مگفت به وقانود و عثمان منصب به دورش و است. و رمز ایشان دایج) سب

۲ .هبدالله بن کثیر ^{۱۱} مکی ، و دو راوی او احمد بزّی و محمد صبل ، و و مر ایشال دهر)

۳ بو عمره بن العلاء انسازیی النجوی البصری ایا دو راوی او یکی دوری سبت
که ارکسائی نیز روایت میکند ، و دیگر پخیی سوسی است ، و حر یشاد رحطی)
 است

۴ عبدالله بی عامرشامی ، ۴ دو راوی او هشام و عبدالله س دکوان ، و ومر ایشان (کلم)

ابوپکر پهدانه حماط معروف به عاصم ین ابی النجود کو فی ۱٬۵۰۰ دو ۱٬۱۵۰ و شعبه ابوپکر بن هماش و حفض انوعمرو البرار ، و رمو یشان انصع ۱

۶ دخمره ین این جنیب کوفی ، ^{۱)} دو راوی او حسان و خالاد او رامی ایشال (عضائر)

 ۷ - علی بن حمره کسائی کوئی نجوی ۱۹۹۰ دو را وی او ایتوالحاوث و حفض الدوری، و زمر ایشان دارشت)

编 杂 恭



السمتونى 154 هجرى

۲ ــ همروف په اين کثير متومي ۱۲ همري

۳ .متوشی ۱۵۴ هجری

⁷ موتی ۸ ۱ هجری

[🗘] رمونی ۱۳۸ هجری

۶ ـ موهي ۱۵۶ همري.

لا د متوفی ۱۸۰ هجری

مدا الجدول المجزاء احدى و عشرين جزء يدل على رمر القراء و رواتهم منعرمين

ر کھا	ابردكوان	*		نائع	
	عاصم	پ] _	قانون	÷
	ابويكر	ص	}	ورش	ح.
	حنص	٤	الم عطي كال	اینکثیر	3
	خبره	בֿ		البرّمي	
فقىق رئے ً	حلف	ض		قنين	
	حلاد	5		ابوعمرو	ح
	الكسائى	,		الدوري	1-
	ابوالعارث	ش		السومنى	ی
	عفص الدوري	ن		اين عامر	ی
				هشام	J

هذا التجدول اربعة عشر سطرةً يدل على رهر القرآ. و رواتهم مجتمعين

الكوميون عاصم و حمزه والكسائي	ث
القراء كلهم غير نافع	Ĉ
الكوقيون و ابن عامر	۵
الکومیوں و اس کئیں	j
الكوفيون و ابوعمرو	٤
الكسائي و حمزه	ش
حمره و الكسائي و شعبه	صحيه
الكسائى و حمره و حفص	صحاب



نافع و این عامر	ظغر
ثافع و این کثیر و ایوعسرو	سما
أين كثير و ابوعمرو	حق
أبن كثير و ابوعمرو و ابن عامر	نعو
نافح و این کثیر	عرمی
الكوفيون و ابي نافع	خيص

و بدان که اصبط قرائات واحب آن برد علماء فرائب عاصم است ، و بهد فرائت او ر در مصحف احتیار کودند و فرانت سایرین را به سرخی می بویسند

و در سنهٔ ۱۳۱ مالک بی دیسر بصری معروف به رهد و عرفان در بصوه وفات کرد، و علماء سنب در او کرامانی نفل کردهاند، و در سبب نوبهٔ دو کلم نی گفتهاند و هم کلمانی در دو در رهد و موعظه نقل کردهاند، و این مختصر ر گنجایش نقل ب

و هم در بام مروان، عبدالرحس بن محمد معروف به بوسیم مروری حراسانی خروج کرد و مردم را به بیعت ایراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عبدالله بن عبدالمطعب ملفب به امام دعوت می کرد، چه اب که اعتقاده و آن بود که اسم بعد از امیرالمؤمنین گاه محمد حسمه سبب و بعد از او فررندان او ایوهاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او ایراهیم پسرس امام است، بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او ایراهیم پسرس امام است، و بیوسته در بلاد حراسان مردم و به بیعت بنی عباس دعوب می کرد تا ان که مردم با و شدند و امر او قوت گرفت

و نصرین سیّارکه در آن وقت ارگماشتگان مروان در بلاد حراسان بود دولنش رو به صعف و اصمحلال اورد و هو چه به مروان مکانیه کود و اعالت از او حواست مروان نتوانست او را یاری کند و تشکر برایش روانه نماید، چه در آن وقت مبتلا بود



بدهم حوارح و جمگ با یشاد، لاحرم نصر بن سبار چون ناب معاومت یا ابومسقم مداشت دست ، خواسان کشبه و به جانب ری سفر کرد و از انحا به ۱ سازه ۲ رفت و از کثرت حرب و غصه رخت سفر به جانب آن دنیا بر بست و وفات کرد، و از آن طرف کار بوسسم بالاگرفت و مارت حراسان بر وی صافی گشت، پس امرکرد مردمان رکه لباس سیاه ر شعار حود کسد و علم و ریات ر بیر سیاه فرار دهند

مروال چول مطّع شد که ایراهیم لامام حیال سلطت دارد و ابوسیم مودمال ر
به بیمت او می حواند ، به گماشتگال حود بوشت که ایراهیم ر هر جا باید دستگیر
ساید ، پس بر هیم ره در قریهٔ و کداد ، و « خمیمه و ۱۰ دستگیر کردند و برای مروان فرستادید ، مروال او را در و حرّان ه ریدال کرد و چیدی در ریدان بود تا آل که انبانی پر از آهک کردند و سر او ر در میال آن ایبان سمودید ، ایراهیم مدتی دست و پا رد تا جان تسلیم کرد

و در ایامی که ایراهیم در حیس بود چود از خلاصی خود نومیدگشت وصیتنامه نوشت و خلاف را برای بر در خود عبدالله سفّاح فرار داده و آن وصیتنامه را به شخصی سپرد و گفت این مکتوب را با خود داره هرگاه که س کشته شوم به سفّاح برسان

و چون در اهیم کشته شد و آن مکنوب در و حمیمه و به سفّح رسید و منصور برادر خود را با عبدالله بی عنی هم خود با جماعتی از اهل بیت خویش طبیع و به مواروث و همراهی پشان به جانب کوفه شنافت و در و دومة الجدل و داود بس علی و سلیمان فرزند او نیز با سفّح مفحق شدند و به سرعت تمام به کوفه رفتند و در کوفه مردم را به بیعت سفّاح خواندید ، مردم نیز بیعت می کردند و در سخت بیعت او در آمدند ، و پن بیعت در سال صد و سی و دوّم بود

پس سفاح نشکر ابوسنمهٔ حلال را که بعد از این به دکر او اشاره حواهد شد یا

۱ رئسیده (به ضم مهمله و عنج مرمرة، قریفای است در سدود شام که از علی بن هبدانه بن عباس و اولاد او بوده در ایام بسیامی، (مؤف ﷺ)

حود صم کرد ، و درکوقه هم حود داود بن عنی ر حقیقه گداشت ، و هم دیگو خود عبدالله بن هنی را به فتال مروان فرسناد

حیدالله به عساکر حراسال ، اه پیمود نا در ۱ راب موصل ۶ در دوم جمادی الآخر سنهٔ ۱۳۲ با مرواب ثلامی نمود و کارزار سختی فیمایس بشان واقع شد، نشکر بنی عباس ظفر بافسه و بسیاری شکر مروان را نکشسد و بسیاری هم از بشان در آب عرق گشتند، و عدد عرفی از بنی امیّه سیصا بن به شمار فته ، و ما از حبیر بنی امیّه عدد بی شمار بوده

پس نشکر مروان منهرم شدید، و در روز شنبه پناردهم هنمان ماه صروان میر هربطت حسب و به جانب لاموصل » در رکرد، اهل موصل او را راه بدادید، از آن جا به ۱ حران ۲ رفت و مفاح مروان و حاله و خراش او در ۲ حوان ۵ بود

و اهل و حرات با امیرالمؤمس گل در نهایت نصب و عناد پودند و پیوسته ان حضوت وا ست میکردند ، حتی آن که نعد او رفع ست آن حیات از بین مردمان ، اهل و حران و برک نکردند و میگفشد. «لا صلاه إلاّ پنش آبی تراب»

و بالحمله مروان از ترس عبدالله در وحوان و توقف سمود و دا اهل بیت حود و جماعت سیامیّه و بهیه علم کر و جنود خود از وحراب بیرون شد و به جانب و بهر اردن و و فلسطین و سعر کرد

عبدالله بن عنی به جاسه دخران و همر مروان را خراب کرد و حرایی و اموال او را عارب کرد و حرایی و اموال او را عارب نمود و آنگاه به چانب دمشن رفت و اهل دمشن و محاصره کرد و و بید و و وبید بن معاویه بن عبدالمنک را با جماعتی بسیار از مردم شام یکشت، و برید و برادر دو ره با عبدالجیار بن برید بن عبدالملک اسیر کرد و برای سفاح فرستاد ، سفاح امر کرد ایشان را یکشنند و در حیره به دار آو بخسد

آن گاه عبدالله به جهت دفع مروان به جانب ۱ بهر ۱ بدن ۱ سفر کرد ، عبدالله در نیمهٔ دی فعده سبهٔ ۱۳۲ به ۱ بهر ارتب ۱ رسید و حماعت بسیاری از بنی میّه که ریاده از هشتاد تن بودند بکشت



و دمیری و غیر او گفتهاند که صرکرد فرشی بار روی کشنگال بسی امیّه بگسم دند، آن گاه به اصحاب خویش بر روی بشال بسشست و طعام طلبید و مشعول به حوردن طعام شدند در حانی که بس امیّه در ریز ایشان ناله و اصطراب می کردند و حان می دادند عبدالله گفت که این روز مقابل نا روزی که بسی امیه حسین بی عنی می دادند عبدالله گفت که این روز مقابل نا روزی که بسی امیه حسین بی عنی می دادند

پس صالح بی علی را به ابوعود عبدالمنک بی برید و عامر بی استاعیل مذّ حجی به دفع مرواد حرکت کردند و در لا بوصیر ، که در قرآی فافیّوم ، است مرواد ر دریافتند و تا و رد شدهد ، و را محاصره بمودند و طبل جنگ ردند ، و مدای لایا آغازات ابراهیم و در دادند .

این وقت مروان در کنسهٔ بوصیر بود، چنون صدای هیاهوی نشکر شنبد، شمشیر کشید و بیرون دوید، بشکر بسی عباس دور او را احاطه کردند و با وی جنگ کردند تا او را یکشتند

پس عامر بن اسماعیل امر کرد سر او را قطع کردند و رباطن ر بنریدند و دور افکندند، و در زمان گریهای حاصر شد و زبان مروان را بحورد

و او عجالت امر آن که قبل از این و فعه مروان یکی از حدام خود ر شمیده بود که ممامی کوده، ریانش را بریده بود و همین گریه ریان اوار حورده بود

و نقل شده که در این واقعه و عبدالحمید کاتب مروان نیز مقنول شند و عبدالحمید همان است که در کتابت و ادبیت مهارتی تمام داشته و در بلاعب به او عش می ودید

حتى ثيل فنحت الرّسائل بعيد الحميد، و ختمت بابن العميد او من كلامه لمن كان خطّه رويًا أطل جائلة قلمك و أشهِسه، و حرّف تطنك و ايسها، فعمل فجاد حطَّهُ

و بالحمله ، چو ، در رور یک شبیه بیست و هفتم دی حجه مسل ۱۳۲ مروان کشته گشت و دولت بسی میه منقرض گشت ، عامر بن اسماعین داخل شد در کبیسه که رمان و دختران مروان در آن جای داشتند ، و در بساط مروان بنشست و بفیهٔ طعام



مروان را پخورد، چه ساکه قبل از آن که مروان به قتل رسد طعام برایش خاصر کرده بودند و مشعول به خوردن بود که دشکر پنی عباس وسیده بودند، مروان را فرصت بشده بود که از طعام فارع شود، لاجرم دست از طعام کشیده بود و رو په خارب اورده بود، و بقیه طعام او بود که فسمت عامر گشت

پس از آن عامر ، دحتر موزان را برای عیش با و به مجلس خود طبید و او دخیر
برگ مروان و عاقل و سخن دان بود ، چون بر عامر وارد شد ، او را خطاب کود که
ای عامر ، او برای موعظت تو در این رورگار عذار همین بس است که بر فوش مروان
بشیمی و طعام خاص او ر بحوری و به مصباح او استصافه کنی و با دختر او مادمه
کنی ، پس از خواب عدت بیدار شو و دن بر این رورگار بی و ها مید ، چه ، روزگاری
که این بحو به مروان کند ممکن است که با بو و سفاح بیر چین کند ، عامر چون بن
بشید خیا کرد و او و از را در خود خور دور کرد

و چون این حبر به سقّح رسید بر آشف و برای عامر مکتوبی فرستاد و رجر بلیعی از او نمود ، و امرکردکه در اراء این کار ناستوده صدقه دهد و به ممار و سه اور روزه کفارهٔ این فعل قبیح نماید و لشکر عامر نیز روزه بگیرند

و مسعودی رویت کرده که چون عامر در کار مروان بپرداخت ، حواست تا داخل ان کنیسه شود که زمان و دختران مروان در آمج بودند ، چون بردیک آن جی شد خادمی را دید که شمشیری برهمه بر دست گرفته و منع از دخون می کند ، عامر عرمان داد تا و را بگرفتند

چود دستگیر شد گفت ای امیره مرواد مرا امرکرد که چون کشنه شود با این شمشیر رباد و دخیراد او راگردد ربم ه انحال مر دکشید که میراث رسول حدا کی در ر که در برد حفی بنی امیه بوده و به مروان رسیده به شما دشاد دهم و عیر از من کسی او موضع آن اصلاعی بدارد و اگر من کشنه شوم مفعود حواهد شد

پس آن خادم را مهلت دادند گفت. همواه می شوید تا شیما ر بسمایانم و پس ایشان را او قریه نیرون برد نا به موضع راهای رسید، گفت. این مکان را خفر کنید.



چون رمین ر کندند ترد و قصیب و محصر ۱۰ رسول خدا ر بیافتند که مروان پنهاف کرده بود که به بنی هاشم برمند

عامر آنها را برای عبدالله فرستاد ، عبدالله برای سفّاح روانه داشت ، و آنها دست به دست پدختمای بسی عباس منتقل شد ، و به فونی مروان بُرد حضرت رسول اللّه ا را در روز قتل حویش در بر داشت و چون کشته گشت ،ر تنش بیرون کردند

پس عامر زبان و دحران و حراری مروان را با آن چه اسیر کرده بودند برای صالح بن علی فرستاد ، چون ایشان به برد صالح رسیدند ، دحتر بررگ مروان به صالح گفت که ای عم امیرالمؤمنین ، حق تمالی بو را در دنیا و آخرت حافظ باشد ، ما دحران تو و دختران برادر تو می باشیم ، عمو خود را شامل حال ماگرداد و ارکشس ما چشم بیوشان

صالح گفت. یک تن از شما را ربده بحو هم گداشت، آیا پدرت فروند سرادوم ایراهیم را در دحرّان، نکشت؟

آیا هشدم بی عبدالملک رید را مقتون سسخت و در کماسهٔ کوفه او را به دار نکشند؟

آپ يوسف بن عمر او جانب هشام روجة ريد را در حيره لکشم؟

ایا ولید بن رید ، یحیی بن رید ر شهید نکرد؟

ایه این ریاد پسر رنا راده ، مسلم بن عقیل را شهید ساحت؟

آيا پريد ، امام حسيل 🕸 را يا اهل بيتش شهيد سمود؟

آیا رباق و حرم آن جناب را اسپر سمود؟

. آی سر اهام را بر میره نکرد و سر شهرها نگردائید؟

آیا رمان اهریبت پیغمبر را مش اسپرال در محدس حود در محصر اصل شمام حاصر نکرد؟ دیگر استحدالی راین بالاتر به حصرت رسول اللّیْنَا چه می شود؟ چه با ما نکردید که جای این توقعات باشد

٨ _ بخصر (به تقديم خاد معجمه پر حاد مهمله - يحني عصد (مؤاف 🎇)

ه حیر مرویان گفت. با دیر همه چه شود ما ر معفو داری و کرم خود را شامل ما گردانی؟

گفت او شما همو کردم الحال اگر خو هی توار به حیالهٔ پسیم فضل دراورم و خواهرت ادبه برادر و همندالله سرویح سمایم گفت الحال که ما در منصلت میباشیم چه خای طرومتی است ایس ما را به و حرال و برسان، آل گاه هم چه رأیت بدال بعنل گیرد عمل کی گفت چیس کنم

پس به جانب ۱ حوّان ۲ رفسد ، هلیبیت مروان چوب به ۱ حران ۲ رسیدند صد به گریه و شیون بلند کردند و گریبان چاک ردند و بر مروان گریهٔ سحثی نمودند و چنان در عرای مرواد گریسند که نشکر عیاصیین نیز به گریه در امدند

و چود سر هروال ر درای سفّاح بردند و در درد او بهادند منفّ ح سحدهای طولائی
به حای آورد، آنگاه سر بنند کرد و گفت الحمدظه که مطالبهٔ حول حود از تو و رهط
تو سودم ، و در معایل شهادت امام حسیل علیه و اهل بیت او دویست تن از بنی امبته
بکشتم ، و در ارای رید بن علی بن الحسیل علیه استحوانهای هشام را سور بندم ، و
در عوض برادرم ابراهیم ، مروان را بکشتم ، دیگر باکی از مردن بداوم ، پس دیگر
باره رو به فیده کرد و سجدهٔ طولائی بمود و برحاست و بشست در حالی که رویش ار
حوشحالی برافرو خده شده بود

و مدات سنطنت مودان تارمان بیعت مودم با سفّاح پنج سال و همناد روز بوده و تا زمانی که کشیه شد پنج سال و ده ماه و دو روز بوده ، پس از رمان بیعت مردم با سفّاح و قابل مروان هشت ماه بوده [[والله العالم]

وتنييله

چون دونت آمویه به پابان رسند ، شایسته دیدم که تدبیل و نربین کنم این معام را به دکر چند آیه و حدیثی در مثالب بنی امیّه ، و کتفاکتم به آن چه علماء اهلست نگاشته اند



بدان که میه^(۱) بنابر مشهور پسر عبد شبسی بن عبدمناف و پرادرزادهٔ هاشم و معلب و بوش است ، و بنیامیّه دو فرفهاند

بكى عياص كه ابوالماص، و عاص، و ابوالعيمى، و عبهم، و اولاد ايشاد باشيد، و ديگرى هنابس كه اولاد حرب بن اميّه باشيد، چه ميم حرب عبيسه يود، و عثمان و آل حكم بر اهياص شموده ميشوط و آل ايوسميان از عبابس

و در قرآن محبد در جدد آيه شريفه اشاره به يشان شده از جمعه بن آيه مبارك است « و ما جملنا الرؤيا التي أريناك إلاَّ فتنةً النّاسِ و الشَّجرَة السعونَه في القرآنِ و تُحرَقُهُم قما يريدُهُمْ إلاَّ طُفْياتاً كبيراً » ")

خلاصهٔ معنی چنان است که ما قرار مدادیم خوایی را که تو دیدی مگر امتحان مردم، و هم چئین شجرهٔ منعوبه در قرآن ا با و می ترسانیم ب دیشان را با و ریناد بمیکند دیعنی فائده بمی بخشد ایشان امگر طعیان بورگ

مراد از شجرهٔ ملعومه به نفسیر عامهٔ مفسرین بنی میّهاند ^{(۳۳}

محر رازی در تفسیر کبیر گفته استعید بس العسبیب روایت کرده که پیعمبر حده اللی در خوات دید که بس، میّه بر منبر او جست را خیر میکند چنانچه بورینه



۱ ولکی چنشین از محققین گفتهاند که امیکه پسر عهد سمیس بوده ولکه علامی بود از قطل روم و چون حقیمه عبدشدسی
بود ید از متسوب گردید و دلیل بر بن مطلب ان که چون معاویه در بعشی با کتابات خبود که یده حسطرت
امیرالشرمین بوشنه بود که د بُشه بحق و اشم پنوعید مناف حضرت شی آن سود و در جواب او بوست که ایسی
المهاجر کالطبیق و پسی انجریح کاللمیش و معاویه الکار آن تنواز ... مود و هم موید بن مطلب میت آن که به
بی امیکه تاویل شده ویه شریعه اول موره روم، بنابر فرالت خنیث .یه قتم و سیمیون به ضم مواف یک

T د سوره اسراه ۱۷۲ به ۱۶

۲۲ منگاہ کنید به نفسیر کنیر و تفسیر در المثنور در دیل یہ: السبعہ می السلم می ۲۴ و کزالسال، ج ۲۰ می ۲۲ می ۲۲ می ۲۲ می ۲۰ می ۲

جست و حیر میکند، پس محرون کرد او را این کار ۱۱

و هم در آن نعسیر و تقسیر تیسابوری است که این هیاس گفته شبخرهٔ معموله در فرآن مراد از او بنی امیّه اند و حکم بن این العاص و اولاد پشان (۲)

و بیر فخر راری گفته پیعمبر کی در حواب دید اولاد مروان یو مبیر او یالا میروند، و حواب خود را برای انوبکر و عمر نفل کرد و به ایشال در حابه حنوب کرده بود، چون برحاسنند شنند که حکم خواب را نقل میکند، و پیعمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود، چون معنوم شد که حکم گوش داده بود او را طود کرد (۲)

و بیصه وی گفته که هولی چنین است که رسول حد کی ومی از بنی امیّه را دید که بر منبر او بالا می روند و حسب و حیر می سایند مانند بوریگان و در مود این حظ ایشان است در دنیا که یه حرای اسلام ظاهری به بشان داده می شود ، کنایه از آن که دو آخرت نصیبی بدارند

و فریب به این کلام در کشاف است با نسبت به رو پت

و در بحار از همده این بطریق حتی از تقسیر ثمنیی به دو طریق این حدیث روایت شده است: (۳)

و بن ابن الحديد هم بر امالي ابوجعه محمد بن حبيب آرده در دين حديثي مبدوط، كه عمر از كعب برسبد در احبار شما آمده كه حليفي بر أر كيسب؟ گفت [بعد]، پيعمبر و دو نفر از اصحابس به دشمنان او رسد كه با بشان جمگ كود، [و ايشان با او جمگ كردند] عمر گفت هائا لله و اثا إليه راجعون ه و روى به ابن عبس اورد و گفت شبده در رسول حدا شي شيده ايس كلام، شسيدم كه مي عبس اورد و گفت شبده در رسول حدا شي شيده ايس كلام، شسيدم كه مي عبد اي العبد را بي القردة، و



۱ خماه افصدور، ج ۱ ص ۳۳ عسير فخر رالزي، ج ۲ من ۲۲۳

لا القسير غرائب القرآن بيشابوري، ج ٢ من ٢٥٢

٢- تنفاد الصدور دج ٦٠ هي ١٣٢٥، تصبير فخر رلاي، ح ٢ دحي ٢٣٠

[؟] ــ و بيز تگاه كبيد به عصده مي ٥١٨ه يحاوالاتوار ج ٨. مي ٣٥٩. ط اللسب

قيهم أَتُولُ: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا ۚ ﴿ لَأَبِّهِ ﴾

و از رساله معاخرهٔ بنی هاشم و بنی امیّه که تصنیف جاحظ ست نقل شده که گفته اینی هاشم را عقیده آن است که شجره صعوبه بسی امیّه هستند ، و ساچار بسی هاشم فاطبهٔ تا حدیث صحیحی صاشته باشند چیس گمان نکسد

و بالجمعه، تعسیر شجره ملمونه به بس امیّه ارکسه تعسیریه دریقین دس طاهر و هویده است و از محاس این تعسیر و بدایع این تأویل جمعه دافتا یُزیدُهُمْ إلاّ طُعیاتاً کُیراً الله است که توان احتمال داد برید اسم باشد ، و حمل طعبان بر او به جهت مبالعه به دعوی این که دو چدان طاعی مست که گوری از امراد حقیمت طعبان شده ، و دکر حصوص او به جهت آن کار عظیم و گناه بررگ و داهیه هانله است که و فعهٔ طف باشد ، ۲۲ به علاوهٔ و فعهٔ حرّه و احراق بیت و سایر شنایع اعمال و ، چنانچه در دیل حوال او به شرح رف

و او جمله آیانی که مأون به بسی مبّه شده بن آیه مبارکه است «الّدین بَدُّلُوا نعمةً الله کُمُواً و أحلّوا قَوْمَهُم دارَ البّوادِ ، جَهْمُم يَحْمُلُونَهِ و بِشُسَ الْقُوادِ» (۳۰)

چمانچه او عمدهٔ این بطرین نقل شده که دو در تفسیر تعلین رودیت کرده میگوید که عمر بن الحطاب گفت «هما الأفجران من قریش بنوالمعبرة و بنوامیته اما بنی معبره پس کفایت شدید از شر دیشان در یوم بدر ، و اما بنوامیته پس مهست داده شدند تا روزی (۲)

و از میرالمؤمین ها بیر ین نفسیر نقن شده ولی بدون تفسیم مذکور (⁽⁰⁾ و هر دو آیه در معدمه صحیعه کامه مذکور است (⁽²⁾



١ _ صورة أمرام يخشي از آيم ۴

٣ _ بكار كتيدية. شعاد الصدور، ج ١ ص ٢٣١ _ ٢٣٢

۲ _{- سوره} م_{را}هيم ر ۱۹۳. آيه ۲۸ - ۲۹

عدد، می ۱۹۹ الدر المتوردج ۲ می ۸۲ بحارالاتوار ج ۸، می ۴۴. ط اکست: اتبات الهداد ج ۲ می ۲۸۸٪ و وسعد

ى بيعار الانواريج الدحن ٢٥، ط اقتت

الا _رياض السالكين، ج ١ حي ١٨٥

و مراد ر و بعمه الله و در این دیه مبارکه سول حد، و اهلیب طاهر او الله است و دین مطلب به عرب معلوم است و چه جمیع ما سوی الله به برکاب وجود است و حلی شده آند و هر چیری به هر کس ر مبید به و منطقه ایشان ر مبید و پشتوهم تُبت الارش و الشمان ایس سعمت حقیقیه ایشاند که سی امیه کفران کردند و بیدیل عصت حدا کردند و دوم حود را در و دار البواره و بیش المواره جای دادند (ا

و مواهق بین مست احباری که از صادفین هیگه در نفسیر آیهٔ کریمهٔ الاثُمّ آششتُلُوّ یومئه علی النَّفیم ه^(۲) وارد شده که گاهی به اهل بیت و گاهی به محبت و موالات یشان تأویل شده (^{۲)}

و بیر از باس که در دم بسیامیه وارد شده ، سورهٔ مبارکهٔ قدر منت ، چه مراد در واقعه شهر، دولت بسیامیه است که هراز ماه بود او در برکاب و تواب لیسهٔ الفاهم محروم بودند ، و خیر احروی یک شب قدر از حیر دنیوی هرار ماه ایاست بسیامیه مشتر است

چمانچه فحر راوی در نفسیر کبیر و این اثیر در اسد العابه از حصرت محتبی الله نقل میکنند که استول حدا ﷺ در خواب دید بنی البته راکنه پنای بار مسبرش میگذارند

و میگوید رو یتی امله که [فرمود دید]جست و خیر میکنند بر مببرش چوب بورینگان، و شاق شد بر آن حصوب این کار، پس حدای تعالی این آیت مبارک هرصناد ۱۵ آذارگذاهٔ رنا رمِنْ آلَف شهر، یعنی هزار ماه مدی بس،میّه

قاسم که روی حدیث است گمه که احساب کردیم دیندیم صنک بنی امیّه



فالمشقاء الصدورة بجالدهن ٢٢٢

ت سوره تكاثر ۲۱ د. آيم ۸

۳ عبون نے ۲ باپ ۲۵ ج ۱۸ ص ۱۳۹ کافی ج 6 ص ۱۹۸۰ یاب ۲۲ باطعمہ ش ۲۰ مصبر پرهان، ج ۴ ص ۲۰۵۰ بعارالاتوار نے ۲۹ می ۴۹

هزار ماه است

آن گاه فخر راري گفته

قاضی طمی در پی وجه رده ، چه پام بین امیّه مدمومه بودند ، و تصیفتی ربری شب فدر در ترجیح شب قدر بر ایام سی امیّه بیست ، و حود جواب داده از فاصی که چون بام بین امیّه سعادات دیویه داشتند از این روی عظیم بودند ، و شب فدر در سعادات دیبیه بیش او آن است که این هراز ماه در سعادات دیویه ۱۰

ً و همین حدیث به احتلاف پسیری در صحیح ترمذی در بات تفسیر قرآن مدکور است (۱)

و مسعودی در مووج الدهب گفته که جمیع مدت سلطنت بی امیّه تا رمانی که منفرضی شدند و حلافت به بنی عباس منقل شد هزار ماه کامل بوده بدون کنم و ریاد بعد بیان بی جمال ر صوده و عدد یام سلطنت هر یک از حده امویه را د کو کرده و حساب بموده تا به هشتاد و سه سال و جهار ماه تمام رسیده و بی عدد هرار ماه ست ، چنانچه حق بمائی فرموده و ایرُقَدُ القَدرِ خَیْرُ مِنْ أَلَفِ شَهْر ه^(۳) هر که حو هد به آن جا رجوع کند ، یا به کتاب شرح قصیدهٔ ایی فراس یا شمرح ویارت هاشوراه مرحوم حدح میور ابوالفضل حالی اراه که در بی دو حالیو تعل شده

و اما احادیثی که در مدمت بسیامیه وارد شده بسیار است و چند حدیث در تفسیر آبات گذشت، و ایمک به ذکر چند حدیث دیگر از کنت اهل سنت اکنته می کنیم ۱ در حیات انحیوان، را مستدرک حاکم اص کرده که او مسنداً را بو هریره ارو بست کرده که پیممبر تالیک فرمود در حوات دیندم گوی اولاد حکیم بس بسی العاص می جهند بر منبر من چنانچه بنورینه می جهد ، پس دینده اشد پیجمبر تالیک الله محممی که بخدد تا وقات کرد (۱۳)



١ _ تهمير قضر براؤيء ۾ ٢٧ حق ٢٠١

٧ يونک فقاد المدور ج ١٠ س ٢٣٥

٣- شعد المحور ص ٢٣٥ - ٣٢٤ به نقل از مروج النخب ج ٢٠ ص ٢٠١٠

۶ حيات الميون، ديل فردة چ ۲ ض ۳ ۲ و جاپ ديگر عن ۲۳۴

و دانستی که در حیار دیگر مطنق بنی امیه بودند ، پس دور نیست که خواب آن حضرت متعدد باشد ۱۱

۲ - آیت الله العلامه الحلی الله در نهج الحق ارکتاب الهاویة که از عدمه مست الست دفعل میکند که از این مسعود روایت کرده «لِکُلِّ شَیْءِ آقةً، و آفةً هذا الدین بسوامیّه » الله الله ست و آلب بن دین بسیامیّه است

۳ ددر صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمود « فلاكُ اكنی عَلَی ید هذا الخق» (۱)

و این حیر را بعد او دکر خیری نقل میکندگه متصمن دکر بنیاهیّه است. و نقل او قریمه می شود بر ارادهٔ بنی آپّه از ۱ هده الحقی ۲

و علماه هم، چس ههمیدهدد، و در این جهت این بطرین او ر از احیار مدمت این امیّه شمرده ، و حدیثی که بحاری در بات «قون النبی ﷺ خلالهٔ اُمّتی عنی بدی اُغَیّلتَمِ شُقَهاه »(۱۲ نقل کوده ، مؤید این معنی است (۵)

۵ - ایصها این حجر گفته به سند حسن رو یت شده از رسنول خند گای که فرمود «شَرُّ قبائل الْغَرب بخواُمیّة و بنوخنینة و تقیق » إلی عبر دلک (۱)

الذكاء كليديد الطاء للصدور ايدب أقاى موجد يبطعي وج العي ١٣٦٨

³ منهج الحق، من ۱۳۹۳ طابقان كثر العمال، ج 6 من 19 اتظهير الجنان و اللسان، من ۱۹۳ چاپ هامس الصواعي 1 ـ شفاد الصدور اج ٦ من ۱۳۲۸ فيميخ مستم، ح ۲۹۹۷

۴ ــ و سر بگاه کنید به اصحیح بشتری، ج ۱ اس ۴۷، کتاب قلنس باب قون اثنین اهلاک استین

۵ د صحیح مسلم نے ۸ می ۹۶ کتاب افتق او جات دیگر ہاج ۴ می ۱۹۳۳ ، رقم ۱۹۹۷ کیٹاب فیٹن حسبہ اص ۱۸۱۵

ع. علمبر الخسال ص ۱۳۴ و ۲۴

SAME A

و او محاسی کست و بدیع رسل میشوری است که معتضد عباسی فرمان داد بنویسند در سنهٔ ۲۸۴ و بر منابر نخوانند، و منع کرد منه یال را از ترجم بر معاویه که مرسوم بود، و آن میشور مشمل است بنر طایعه ای از اخبار و آل و در مساوی بنی امیّه عموماً و حصوصاً، و اکثر حبار مذکوره را حاوی است، و سایر بدع و فتن ایشال را به نخو اشاره و اجمال متضمن است، و اگر مقام را گنجایش ذکر بود نفل می کردیم لکن نقلش خارج از وضع این محتصر است هر که خو هد رجوع کند به تاریخ طیری و شرح نهج حدیدی

و فاصل ادیب و محفق اریب جناب حاج میری بوالفضل طهرانی گاه در شفاه الصدور تمام آن رساله را ایراد کرده، ۱۰ هر که خواهد نیر بدانجا مراجعه ساید که مطالعه آن باعث مسرت و ابنهاج است

و عثم کوهی بیر قضیهای ار هشام بن عبدالملک با مردی از هرسا مقل کوده مشعر بر مکوهش و مدمت بسی مبّه است

و مرحوم سپهر در کتاب صفيق در ميان مکانيب اميرالمؤمين الله با معاويه براد درموده

وخالمه

بدان که حلفای بسی امیته دو قسمند. یک قسم آبان بود که در شام اقامت کردند و به کشته شدن مروان منفرض شدند، و قسم دیگر نان می باشند که در معرب رمین قامت کردند ، و سبیش ان شد که چون حلافت به بسی عباس منفل شد عباسیین در صدد قتل امویین بر آمدند و بشان را بکشتند و هو چه قرار کردند به جستجوی ایشان بر آمدند و ایشان را رقده نگذاشتند

از حمله کسانی که درار کو د و حال به در برد عبدالوحمی بی معاویة بن هشام بن



۱۹ شفاد الصدور ج من ۱۳۵ یه یعد کاریخ طبری ج ۸ من ۸۳ وفایع مال. می ۲۴۸ بستارالاتبونز ج ۸۰ من ۵۴۳ من ۵۴۳ بستارالاتبونز ج ۸۰ من ۵۴۳ من ۵۳۳ من ۵۳۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۳۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۳۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۴۳ من ۵۳۳ من ۵۳۳ من ۵۳۳ من ۵۴۳ من ۵۳۳ من ۵۳ م

عبدالمنک بود که به جالب معرب فرار کود ، اهل اندسی به او بیعت کرده در سند ۱۳۹ هجری و مردم را به حویش دعوت کرد ، مردم فلادهٔ طاعت او ر یم گرد با به سویش دعوت کرد ، مردم فلادهٔ طاعت او ر یم گرد با به بهدند ، و ببود تا در سنهٔ ۱۲۹ وفات کرد و پسرش هشام بی عبدالرحمی به جای پفر بشدت ، و از پس او حکم بی هشام و بعد از او عبدالرحمر بین حکم و پس از او محمد بی عبدالرحمی ، و پیوسته سنطنت ، ر پدران به پسران و پرادران منتص شد ، محمد بی عبدالرحمی ، و پیوسته سنطنت ، ر پدان به پسران و پرادران منتص شد ، به امیه [کندا] که رحمد سنطنت از بسال منتص شد ، و دولت بیمامیه ساکی اندفی منفوض شد و افظ العالم

齿谷长





دکر خلماء بنی عباس و نوادر ایام و سیرت انشان و محتصری از مقاتل طائبیین و تواریح وفیات اعیان و مشاهیر و معارف روزگار که در ایام ایشان واقع شد

در پیان خلافت ابوالعباس الشفاح '' عبدالله بن محمّد بن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب

در رور جمعه سیردهم ربیع الاوّل و به بیمه جمادی الآحره سنه ۱۳۲ هجری بود که سنهٔ ۱۳۳ هجری بود که سنهٔ میاس حلاقت پوشید و مردم به وی بیعت کردند ، پس سوار شده به جانب مسحد رفت و بر سیر صعود کرد و بستاده خطبه رور جمعه حواند، صدای مردمان بلید شد که احی کردی سنت رسوی حدای وا ، و او این سحن کنایتی به بسی آمیه بود جه ایشان بشسته خطبه می حواندند (۲)

در اخیار الدول است که در میایعت سفّاح آن قدر از بس امیّه و تجدد بشال کشته شد که به شمار در ممی آمد، و سفّاح امر کرد که فیرهای بسی امیّه را شکافتند و مردگان ایشان ر ارگور در وردند و سوزانبدند (۳) و ما این مطلب را در دین خلافت هشام بن عبدالملک نقل کردیم

پس گفته که در صدد کشتن بسی میکه در مدید و هر چه یافتند بکشتند و کسی سالم در درفت جر اطفال رضیع و کسانی که به اندلس فرار کرده بودند پس کشنگان بسی امیکه را در راهها ریخصد تا سگها ایشان را بحوردند و هم پایمال مردم شدند و چون سفح بر حلافت مستولی شد برید بن عمر بن شبیره را که از جانب مروان



۱۰ برای اطلاع بیشتر مگاه کنید به ۱۷ الاتیام فی تعریخ المثاقات می ۶۱ د ناریخ المثلقاء سیوطی، ص ۱۳۶۱ ۱۳۸۳ تاریخ اتماناد این بزیده ص ۱۲۶ الجوهر الکمین اص ۱۹۱۰ مروج القصیه، ج ۲۰ ص ۱۳۶۶

٣ _ الجوهر الشين ، ص ١٩٣

٣_الغيفر الدول. ج ٢ مي ٧٢

حمار والى عراقين يصى بصره و كوفه بود و به كثرت اكل ممروف بوده امان داد ، لاجرم اس هبيره يه برد منصور اهل و در محلس او حاضر مى شد تا ان كه سفّح درمان فنل او را داد، پس در ۱۷ دى قعد، در و سط دو را يه پسرش داود و كائبش بكشىبد

و معن بن رائده یکی از خواص بن هبیره بود، چوب بن بدانست خود را مخمی کرد نا در ایام منصور خود را ظاهر نمود به شرحی که در محمش نگاشته خواهد شد، آن شامالله نعالی

و سناح مردی رئوف و مهربال بود، و در وقت طعام از همه حالات حوشحال تر وگشاده رولیش بیشتر بود، و ابوسدمه حفص حلال را وریز حویش کرده بود و او ر وریز آل محمد میگفتند، و او اوّل کسی بود که در دولت عیاسیه وزارت بر او درار گرفت

پس بومسلم درصدد فنل بو برآمد و اتنهار فرصت می برد تا شین که بو سلمه از برد سفّاح بیروی شد که به حانه رود اصحاب بیوفسیم بر او ریحند و حوبش بریخسد ، و فنل بوسیمه بعد از چهار ماه از حلاف سفّاح بوده ، و چوی دول فیاسیه به سعی ایوفسیم بوده سفّاح ، ابومسیم ر آسیبی برساند بلکه او را احرام می کرد

و ابومسیم بود با سفّاح وقات کرد و منصور به جای او بشبب پس در ۲۵ شعبان سبهٔ ۱۳۷ در درومیهٔ المدین به امر منصور کشبه گشب ۱۰ و پومسیم به صعب حزم و بطش و هبرت معروف بوده ، و مردی سفاک و حویریم بوده ، چنانچه عدد مفتونین او که صبراً کشته شده بودند ششصد هوار تو به شمار رفته (۲)



حراة الجنان ج ١ ص ٣٢٤

کفته شده که وقتی ابودسیفی می گفته که حال من یا عباسیان جان ست که مردی از صالحان استفواتهای شیر دید جایی قلتاند دهه کرد با حمای تعالی اون زنانه کرد، و جون شیر زناه شد گفت، بو با این حمی عظیم است. لکی مصدحت آن است که تو را پکشم زیر که بو مردی مسیحات الدهومای ساید که تو بازی دیگر ده، کس تا خدای

و در ایام خلافت سفّح سنة ۱۳۵ رابعهٔ عدویه ^(۱) بنت اسماعیل فره العین عرف و صوفیه وفات یافت. و من شمرها

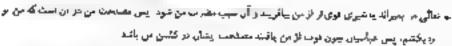
لك ألف معبود منطاع أمسره دون الإله و خدَّعي التوحيد.

و لقد اجادت مي قولها

و در سنهٔ ۱۳۶ ربیعه الرأی این اپی عبدالرحمن فروّخ ۱٬۲۰ فعده نقل مدینه و استاد مالک بن انس وفات کرد (۳۱)

و در دی حجم همان سال که ماه وفات سفّح بوده عبدالمدک بن همیر فاصی کوفه وفات کوده و حکایت عجیت او از قصر لاماره کوفه با عبدالملک بن مروان در سابق گذشت

و سعّاج چهار سال و به ماه^(۱) خلاف کرد، ر نفن شده که وهنی به رگفتند که



و بالبسلد. چنال شد که گفته بود ابوجهش متصور به یکی از مقلاه در کشتن او مسورت کرد. با وی گفت: «او کآن ویهت آنههٔ بالا فلهٔ انتسادتان. [سورهٔ انبیاء آنه ۲۳]

حاصل آن که صلاح تو در کشتن اوست او گلفی که منصور شواست.اوار پکشد ایوسیدم گفت: مر یه جهت دشتان خود یافی گفتر استمور گفت. چه دشتنی از نو بزرگتر دارم او چون ابوسیلم کشته شد خلافت بر عیاسیان مستقر د د

و عن ربيع الابراز للزمخشري قال كان ابومسلم يقرن بعرفات اللهم إلي تاتب إليان من لا القتلد تقار أي ظيل الد. أفيظم عني إنه غفران إحب إلا فقال يقي سنجت برب ظلم ما طنت الدولة لبني العياس فكم من صارحة تفطئي عبد تعاقم الظلم فكيف ينفر قبل هذا الخال خصياته؟ ومؤلف في [وبيح الابراد ج ٣ ص ٢٠٥] برنگاه كذيد يدر وبيات الاجيان ج ٣ ص ٢٨٥ ومدد المدوية نبهيد، العبن الالهي از مكر يدوي

٢ ـ درباره مو لگا، كنهد به وفيات الاعيان، ج ٢ ص ١٩٨٨ تاريخ شداد ج ٨ ص ٢٣ سهديد السهدي، ج ٢ ص ١٣٥٨ ميزان الاعتبال ج ٢٠ ص ٣٤٠ الممارف عن ٣١٥

بن کلام ربیعه الری انتز آلغالاتی و اندرهم افوام حبسة، عالم ردهد از نابه صوفی از شی متواضع او نابید
 شاکی و شریب آی هانسی - سی اوجدیر بان پاشحق بهم خبسة آخری، و هی سولی متورخ او بادوی فلیه ، و جبیل متحف و طباع عزیز از شاعر صلال فصارت تلک عشود کامنة

4 ـ الموهر الكمين ص 140



هیدالله بی عسر بی هیدالعریز به آرزوی حلاقت نشسته به مبیت آن که در بعضی از کتب قرائب کرده که حلیعه خواهد شد هین بی عین پی هین، آآ و از ین کلام خود رگمان کرده ، سفّاح گفت عنظ کرده به خدا سوگند که مراد من می باشم ، چه آن که این سه عین در من و پدران من است به هلاوه سه عین دیگر چه آن که مثم حیدالله بی علی بی عبدالله بی عیس بی عبدالمطلب بی هاشم ، و هاشم بامش عصرو بی عبد مناف است

و بالجمله، در روز یکشیه دواردهم دی حجهٔ سنهٔ ۱۳۶ سفّاح در دانبار ۲^(۲) در مدینه که خود بناکرده بود و دهاشمیه ۲ او ر نام بهاده بود دنیا را ودع کود، و سی و سه منال یا دو سال از عمر او گذشته بود

و امیرالمؤمین الله در یکی او حقیه های خود خبر داده از خلاف بی امیه و انتقال خلاف به بی میاسیه و اشاره فرموده به اشهر اوصاف و حصائص بعضی خلفاه بی عیاس مائند رأف سنماح ، و حوریری و فناکی منصور ، و استقرار و بررگی سلطت رشید ، و دانایی مأمون ، و کثرت نصب و عاد منوکل ، و کشن پسر او منتصر یا علام خاص او باعر ترکی او را ، و کثرت تمت و رحمت معتمد به جهت اشتمال او به حروب و جنگ به صفار و به صاحب ربح و عیره ، و احسال معتقبلا با علویین به جهت آن عهدی که به امیرالمؤمین باید بمود در حواب حویش ، و کشنه شدن معتمد به جهت و بادم و دست و پ ودن او در حواب حویش ، و کشنه شدن معتمد به خبگ شدن معتمد به خبال خبال معتقبلا با به دام و دست و پ ودن او در حواب حود در معوکه جنگ و امیتبلاء سه فررد او راضی و مقبی و مطبع بر خلافت جنانچه شرح این جمال بعد از آین پیاید و ان شاه الله تعالی

و این اخبار در این حطبهٔ شریمه دست که آن حضرت فرموده

۱ سو يقرب من عدا تون لميرالمؤمنين بكي فيديمة بن اليمس كيف أنث با حديثة اذا فلسب العيرن المين؟ مسيرا إلى عقبل و صاحبيه بر عبدالرصور بن منجم بل و الى عمرو بن العامل بر معاوية فهؤلاء العبيون المسجنسمة عملي خلمه ﷺ 1 مؤلف ﷺ

۲ دانبار شهری است در خرب پنداد کنار و بت

ويلُ هذه الأشد من رجالهم، الشّجرة البلقوية الّتي ذكرها وَلِكُم تعالى، أَرْلَهِم خُطَرًاه، و آخرُهم هؤشاء، ثم تقي بقذهم أمر أنه محمد عَلَيْقَة رجالُ أُولهم أَراَقهم، و ثاليهم أَفْتَكُهُم، و حامشَهُم كَثِيثُهُمْ و سايعُهُم أَعْلَمُهُم، و عاشرُهُم أَكْفَرُهُمْ، يعقَّلُه أَضَعْهُمْ بعه و خامِسُ عَشْرِهِم كثير اللّف، قَلِيلُ النف سادش عَشرهم أَفْضاهُم لدِّنَم و أَوْسَلُهُم للرَّحم، كَأْنِي أَرى تابى عَشْرِهم تَقَصَّلُ وجلاةً في ذبه يُفد أَن يَأْخُذُهُ جُنْدُهُ يَكُطُمهِ، و من ولده ثلاثُ رجالٍ ميرتُهُمْ سِرةُ الضَلال

و در آخر حطیه اشاره فرموده به کشنه شدن مستعصم در بفداد و روال دولت سی عباس بقوله السادش و العشرون جمهم یُشرهٔ المُلُک مِند، الی ان قال الکاتی آراهٔ عَلَیْ جِشْرِ الزُّورِاء فَتِیلاً، «دَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاهِ ") و أَنَّ الله لیس بظلام لعمید».(")

و تعبیر آن حضرت در مستعصم به سادس و عشرون ، محتمل است که به سبب
آن باشد که او بیست و ششم رعظمه و مستقلین بر دولت بنی عباس بوده ؛ چه آن
که جمدهٔ در پشان مستقر بر سلفلت ببودند بلکه معلوت و معهور بودند و به جر سم
حلافت چیر دیگر برای ایشان ببود ، چنانچه بعد از این واضح شود ، یا به سبب آن
دست که مستعصم سادس و عشرین عباس و اولاد اوست ، والله اعلم بمقاصد

و این حطیه را قطب المحدثین و وجیه عبد الفریقین، شیخ اجل، محمد س شهرآشوب الله در مناقب ایراد فرموده که وفایش قبل از خلافت مستفصم واقع شده به ریاده از پنجاه سال و جنانچه در دکر خلافت ناصر لدین الله معلوم شود

* * *



لاستدر كتاب ويتاك

٢ رنگاه كيديد مناقب دين شهر آشوب م ٣ من ٢٧٠٥ بحدوالاتوان ج ٣١ من ٣١٧ ضمن ح ٢٥ فز مناقب و ديد ٢

دکر هالاقت اپیجعفر عبدان*هٔ المت*صبور ^{۱)} و وقایع ایام او، و شبهایت عبدان*هٔ پی الحسن الم*ثنی و قتل پسران و اهلیمت او

در ۱۷ دی حجة سنة ۱۳۶ که سعّح وفات کرد، از مردم برای برادرش يوجعهر منصور بيعت گرفتند، و منصور آن روز امارت حج داشت و به مكّه وفته بود، پس با مردم حج گراشت و به كوفه مر جعت كرد و در ه هاشميه ، بر بحب نشست، مردم تانيأ به او بيعت عامه كردند

و ارعر لب امر منصور آن که ولادت او دو دی حجه سنه ۹۵ واقع شد ، در همان سال که حجاج و قاب کرد ، و حلافت به او در دی حجه منتص شد ، و وقاب او بیر در ششم دی حجه منبهٔ ۱۵۸ نیز راه مگه در دیتر میمون ، واقع شد و در د حجور ۱۵۶ مد فون گشت

مدات خلاقت او پیست و دو ساق به خیر از به روز پوده و عمر او به شصت و سه سان^(۱۱) رمیده بود

و چون بر دنیه برفت ، ششصد هربر هوار درهم و چهارده هزار هوار دیبار از ،و بماند ، و با این حال در مال خویش بحل می ورزید او دوانیمی او وا لقب بود پــه



۱ سيراي اطلاع بيسبو مكاه كتيد به الاميام من تاريخ الخطفاء عن ۶۷ ـ ۶۸ خاريخ الخلف، سيوطني، ص ۲۸۲ ـ ۲۸۶ . تاريخ الخطفاء بين يزيد. ص ۲۲ مروج للبغيد ج ۲ س ۲۹۶

عجون ، به نفاد إم المهندة المقتوسة عنى الجيم ، جين ناصلي مكاد عند، مدافن أطابه . مؤلف إلله الاستجار عني مكاد التي المثال المثال من ١٩٧٤ من ١٩٧٤ مروج الدهيم ، ج ٢٠٠٠ من ١٩٧٤ بد نقل از الجوهر الشين ، من ١٩٠٨ مراجع الدهيم ، ج ٢٠٠٠ من ١٩٧٤ بد نقل از الجوهر الشين ، من ١٩٠٨ مراجع الدهيم ،

جهمه محاسبه کردن او به عشال و صبّع بر « دواميق » و « حيّات ۽ ⁽¹⁾

و او در میان خففاه بسی عباس شبخت داشت به هشام بن هیدالمنک در حنفاه امویه و این به جهت به بود که منصور در امور سیاسی تشید او را می نمود ، چنانچه در خال و اشاره کردیم ، و منصور پذر خنفاه عباسیس است و او را ده ان عمو بوده

عبدالله ، و عبدالصمد ، و اسماعتل ، و عبسى ، و صالح ، و سلیمان ، و اسحاق ، و محمد ، و بحین و دود ، این جمله پسران على بن عبدالله بن عباس بودند ، و داود همان است که معلى بن خبیس راکه از موالی حضرت صادق الله بود بکشت و به دا کشید و حصرت به جهت فتل او غضت فرمود ، و تر سیرافی فاتو او فضاص کرد ، و در حق داود نمرین کرد ، از بیر هلاک شد ("

و بالجمعه ، منصور کل حصفه ی است که منجمین ر معرب گردانید و به احکام مجوم عمل کرد ، و اوّل حقیقه ای است که کتابهای سریانی و عجمی ر از برای او به عربی برجمه کردند مانند و اقلیدس و و کتاب کنینه و دمته (۴)

و در دهبی نقل شده که گفته در ایام منصور سنة ۱۴۳ عدمه آن عصر شدوع کردند در تدوین حدیث و قمه ، پس این جریح (۲) در مکّه نصبیف کرد ، و مالک در مدینه موطأ ، و اور عی دو شام ، و این همرویه (۵) و حماد بی ملمه در بصره ، و معمر در یمن ، و سفیان توری در کوفه ، و این منحاق مفازی ر نصبیف کرد ، و بوحیفه فقه ، (۵)

و نیو در یام منصور شهر بعداد به شد به آمر و ، مسعودی گفته که در خوروری



۱ براخيم الانول ج ۲ من ۷۶ و در مورد بانتي و حيد نگاه کنيد به السکايين و الاوزان الاسلاميه ج ۲۰ من ۲۵ ۱ سرچال کشي، ج ۲ من ۵۷۵.

الميار الدول مع ٢ ص ٧٧. ٢

لا يتكاد كنيد به: وبيات الاعيان، ج ٢٠ ص ٦٤،

۵ در سه مسئمه اعبار قدرت پنگوند است او در تاریخ الاسلام و اخیار الدول جدب جدید این آمی:عراقه ۶ ـ تاریخ الاسلام دهبی، حوادث و ویاب ۱۲ ـ ۱۶۰ هـ اس ۱۲ ـ تاریخ الخفقار سیوطی اص ۱۳۵۵، شیار الدول.

پنجاه هر عمله در آن کار می کرد

مؤلف گوید که امیرانمؤسین مسلوات الله علیه دار بده شهر بعداد مکور حیر داد و در حصبهٔ وانویه مرموده چنانچه شیخ علی بن محمد بن عیسی الحرار القمی در کفایهٔ الاثر و این شهراشوات در مناقب روایت کردواند

فال على الا و إلى ظاهرة عن قريب و مُنطقَقُ إلى المعيب «المعجب عن المانة الله، و المعتب عن المانة الله، و المعنف عن المعتب عن المعتب عن المانة الله، و المعنف عن الأموية و المعلكة المحتروية و إمانة به أحياه الله، و إحياء ما أمانة الله، و المحدو صوامعكم بيونكم، و غَضُّوا على مثل جَشْر العما، و ادكرو الله كثيراً، فذكرُه أكبر لو كنم تغلّثور (ثم قال الله) و بُنني مدينة يقال له الزّوراء بين دجعة و دُجيل و القُرات، فلو رَأيتُسوه مُنتَيَّدةً بالبحث و الآخر، مُزخرفة بالذّهب و البضة و الملاّرورد، ثم و صمه إلى أن قال توالت عليه ملك «عنوك عن له بسي الشّصيان أربعة و عشرون ملكاً على عدد سبي الكّديد، فأولهم السفّاح و البقلاص و البصوخ عالم (ا)

[وفات ابان بن تغلب]

و در یام مصنور سنهٔ ۱۴۱ ثقه جمین القدر ایاب بن نعب وقات کود، و ایاب حدمت حضرت سید سجاد و حضرت باقر و صادق الله و درک کوده بود^(۲) و احادیث بسیار در آیشان احد کرده بود ، و سی هراز حدیث از حضرت صادق الله روایت می کرد ، و در هم قرآن و قفه و حدیث و ادب و بحو و نعب سر امد هضر خویش بوده

حضرت بافر العلوم الله او فرموده بودكه در مسجد مدينه بنشين و مردم را فنوي بده عمانا من دوسب مي دارم كه در شيعيان مثل تو ديده شو د (۱۲)

و حصرت صادق ﷺ هم با وي فرموده بودكه 🕠 مقل مدينه مناظره كي ۽ چه من



١ سارجال بين داود عن ٢٠١٠ كفايقالاً ثر عن ٢٠١٢

٢ ـ منهي المقال. چاپ آل اليب الجيكا ج ١ . س ١٧٢

٢٠٠٢ من ٣٠ و ٢ ٦ تهديب الطال ج ١ ص ١١٨ متهي الطال ج ١ مس ١٧٧

دوست میدارم که مثل تو او رواب و رحال س باشد

وفاتش در حيات عشرت صادق الله واقع شد ، چون حير مونش به اد حصرت رسيد فرمود الاأما واقب لقد أوجع قلمي موت أبل» به حد سوگند كه مرگ ابان دل مرا به درد آورد ^{۱۱}

شیخ مجاشی روایت کرده که هرگاه ایان به مدیمه می رفت ، حلاین جهت استماع حدیث و استفاده مسائل ایر او هجوم می کردند ، چنان که غیر نستون مستجد که جهت او آن را حالی می گداشند دیگر جایی سی ماند (۱)

[ممروين عبيد]

و در سنهٔ ۱۴۴ عمرو ین عیید^(۳) شیخ معربه و نلمید حسن بصری و صدیق مصور^(۴) در دمران و دو مبربی مکّه وفات کرد ، و ساطرهٔ هشام بن حکم به او در مسجد بصره معروف ست و شایسته باشد که در اینجا دکر شود

اریوس بن یعقوب روایت شده که من به حمران و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و جماعتی دیگر در حدمت حصرت صادق الله بودیم و هشام بن حکم بیر حاصر بود و در آن وقت به مین جوانی بود، حصرت رو به وی کرد و فرمود آبا ما ر حبر بهی دهی به حکایت خودت با عمرو بن هید؟

عوض کود دو اتی اجدی و اشتحی ملک فلا یعمل اسانی بین پُدیُك » عوص کود می از جلالت اسم حیا میکنم که در محصر شمه تکلم کنم به مناظرهٔ که به و سمودم ، و زیان می هم باری حوف دن در برد شم بدارد

فرمود چون شما ر به چیری امرکنیم اطاعت کلیا.

عرص کرد حکیت من به او چنان است که وقتی شنیدم که عمرو بن عبید در



ا يتبلامية الاهوال من ٢٦ وتهديبالمعال، ج ١ من ١٦٥ ومنتهى المقال ج ٦ ص ٦٣٠٠

۲ رښال بچاشي س ۲۳

٣٠ . دريار ۽ لو نک، ميزان الامتدال، ج ٦ ، ص ٢٩١٠ طبقات الزييدي. هي ٣٩

عمر و جاستانهای خواندی یا منصور جارد نگاه کنید یه اسالی سید در نشی، چ هی ۱۹۳ تا ۱۹۶ د و کتاب مقامات الطماد، عی ۱۹ و ۹۳

مسجد بصره برای حود جایی فرار داده و مردم را دور حود گرد آورده و ایشان ره اضلال میکند، بی مطلب بر من عظیم آمد به جانب بصره سم کردم، رور حمعه بود که وارد بصوه شدم، پس رفتم به مسحد دیدم که مردم دور عمرو بن عبید گرد آمدهاند و حمله برگی ردهاند، و عمرو شملهای را در پشم به رنگ سیاه ازار حود کرده و شمله دیگر را ردا کرده و مردم از او چیر سؤال میکنند، من بیر جایی برای حودگشودم و در آحر موم بر رابوی حود نشستم، آنگاه با وی گفتم که «آیه العالم» می مردی عربیم و سؤالی دارم

گفت بهرس گفشم آیا چشم داری؟

گفت آی پسرک می ، بی چه سؤالی است مگر نمی بینی چشم مو ؟ گفتم سؤان من از این قرار است

كف يهرس اگر جه سؤال تو احمقانه است

دوباره گفسم آیا چشم داری؟

گھت بلی

گمتم چه میکنی ب او؟

گفت الوان و اشحاص را با او می بیسم

گفتم میسی داری؟

گمت- بلی

گفتم به او چه میکنی؟

گفت بوها ر با او میشنوم

گمیم آیا دهان داری؟

گفت بلی

گفتم با او چه میکنی؟

گفت، می چشم با او طعومات را



گفتم آیا قلب داری؟^(۱)

گفت بنی

گفتم براوچه میکمی؟

گفت. به او تمیر می:هم آن چه بر این جواوح وارد میشود

گفتم با ان که این جوارح و اعتباه صحیح و سالم باشد به نب چه حاجت اسد؟ گفت برای آن حاجت است که قلب رئیس و مرجع این جوارح است ه که هرگاه در مشموم یا مرکی یا مدوق شک و حیرتی برای ایشان حاصل شود رجوع به قلب کند تا قلب ما بین حق و باطل بها نمیز دهد و آنها و او شک و حیرت در آورد

گمتم پس بمابرین خداوند فلت ر بری جو رح قرار داده که به او رجوع کنمد، و جو ارح بیر مستمنی از او بیستمد؟

گھت بھی

ان گاه گفتم ای ۱۹ مروان عصدوندی که برای جو رح رئیس و امامی قرر داده که در وقت جهن و حیرت خود به او رجوع کنند ، بن حنق را در شک و خبرت گذاشته و برای ایشان امام و رئیسی فرار مداده که به او رجوع کنند ، و شک و خیرت و احتلاف خود را به او زائل کنند؟!

عمرو چون پر کلام را شدید و ساکت شد ، و رو به س اوردگف دو هشدام

مىياشى

گفتم به

گفت با در شسته ای؟

گفسم به

گئے ہیں ملکحا میباشی؟

كفنم هلكوفه

گفت یصیاً تو هشام میباشی ، پس برخاست و مواده برگرفت ، و در حای حود

مشامید و تا وقنی که من أسجا بودم تكلم نكود تا برحاستم

حصوت صادق ﷺ از حکایت هشام حدید ، و فرمود آی هشام کی تو را تعلیم این مناظره بعوده پود؟

عرص کرد باین رسولاشا بر ربانم جاری شد درمود یا هشام، هدا واقه مکتُوبٌ می شعب إبراهیم و مُرسیٰ

[ابن مقمع]

و در سنة ۱۴۵ یا در سنة ۱۴۲ عبدالله بن المفقّع^(۱) را سفیان بن منعاویه والی بصره به تحریک منصور بکشت و او ۱ در شور افکند و سوزانید

و این المقدّع و این ابی العوج ، و بن طالوب و ابی الاعمی جماعتی بودند از ردد در ردد و این المقدّع در اصل مجوسی بوده ، و کتاب کلیله و دمنه را و عربی کرد در رمال منصور ، و کتاب کلیله و دمنه در اصل به ربال هندی بوده (۲۰ که یکی از حکم ، هند نالیف کرده بود ، و اهل هند آن کتاب را مثل جواهر بی به ناگه داشته بودند و امی گذاشند که از هند حارج شود ، با این که یکی از دد که در هند او را به آب پیار بوشت که معلوم بیاشند کتابت او و به ممنک ایران آورد و دردیک آتش برد تاکتابش طاهر شد ، در گاه سیجهاش در مملکت ایران منشر شد

پس بعصی در حکماه ۴ دوست اتوشیرواد او ۱۰ ترجمه کرد به ریان پنهدوی، و بیود نارمان منصور که به زبان عربی ترجمه شد، پس در آن او ر پارسی کردند و رودکی شاعر دو را به جهت نصر بن احمد سنامانی به نظم در آورد، ۵ و شبیخ



کافی، کتاب العجد باب لاضطرار الی العجد ح ۳، فاموس الرجال ج ۹، س ۱۳۳۷ کتبی، ص ۲۲۲، بحارالاتوار ج ۳۳ من ۶

٧ - درياره او و المراو سنايع شرح حالش اكاه كنيد به - رياض للجنة - ص ١٥٣٨ - ٥٠٩

۱۲ ـ نام آن ينجد تتره بوده است

۳ - بروزیه طیب مروزی.

۵ ـ گوچند در کلیمه و دمنه رودکنی که در حدود ۲۰۰ هجری منظوم شده بوده است معدودی ایرات بد جا مانده ایگاه سم

بوالممانی بصرافه بن محمّد بن عبدالحمید منشی ، به جهت بهرام شاه غربری نظم او ره بدل به در کرد و کنیله و دمته نام بهاد

و عالم داضل ملاحسين كاشمى الكه ودانش در سنة ۹۱۰ واقع شده و مؤلف روضةالشهداء و اخلاق محسى و عيرهما است ، و را موصيح و تلخيص كرد و واتوار السهيلي، نام بهاد به اسم امير شيخ احمد نظام الدولة مشتهر به سهيلي

و گفته شده که در رمان سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و شاهات او را به نظم عربی بیر در آوردند ، ^{را)} به هر حال در هر رمانی به السنهٔ محتلمه ترحمه شده ، حس آن که به ترکی بیر مرجمه شده چنانچه نص شده است

[اممش]

و در سنهٔ ۱۳۸ در ماه ربیع الاول سلیمان اس مهران کوهی معروف به ۱۳۹ مش ۱^{۳۹} و دات کرد او ۱ اعمش و ۱۳۸ ایک شیعی مذهب است اعلماء جمهور او را تجلیل و ابتجیل سودهاند داند دارد احتطاق فرات و حدیث مشهور است ، و او را معارف رهری در حجارگرفته اند

وسينة وعبنيالات واصيم وكسكا الاوال والسواكستان وقسعته الهباء

مولف 🏂

سه کنید به: مقدمه مجنبی مینویس بر کلیله و دمند چاپ انتشارات داندگاه طهران

١ ـ نگاه كنيد به : مقدمه أيمنك شعرائي بر كتاب روطة النهما

^{*} راو ابان بن عبدالحميد كه از شهره برامكه است بر او را به نظم در آورده است. هو هاك مطلع الرجمه الشعريه ٥٠

هـــــــ كيــــتابُ عدبٍ و مـــحتة 💎 و هو أقدَى يَدعي كليلة وَجمية

۲۰ برای اطلاع پیشتر نگاه کیدید: مدرات الاهیدج ۱۰ ص ۱۳۳۰ تدکر؟ الحفاظ ج ۱۱ ص ۱۵۴: تهدیب التهدیره ج ۳ من ۱۳۳۶ متینه الیمنز ج ۲ می ۱۳۷۸ تحده الاحیاب می ۱۳۷۷ و میانت ج ۲۰ ص ۱۱ تقات عجدی، ص ۲۰۳۳ تقات این میثان ج ۲۰ می ۲۰۲۸

۳ مسائی بحیی بن مص و ججئی وی ب نوبین سودناند مؤلفان صحاح سه برخی روایالتی ره در کتابهای حود آمودشد

و كان الله حاصر الجراب نطيف الخلق، مرّاحاً. قبل قال له وبوداً أبي الحالك هــا تقون في الصلاة حلف الحالك؟

ققال لا يأس بها عنى غير وصوء

قال أنما تقول في شهادة الحائك؟

فال تقيل مع عدالين

قبل عنده يوماً قال ﷺ «من نام عن بيام اللَّيل، بالَّ الشَّيطانُ من أَذُنديه فقال: ما عمشت عيني إلاّ من بون الشيطان (في أذني). "أ

قنت «العمش» بالتحريك ضعف الرؤية مع سيلان الدم في اكثر الاوغات

و خُكي ايضاً. أنَّه قال له ايو حيمه يوماً يا ايامحند، مسمئك نقول إنَّ الله سبحانه إد. سلب نصة عوَّصه بعدة احرى؟

قال سم

قال فما الذي عرَّضك بعد أن عشش عبيك و سلب صحتهما؟

لمقال عرضسي أن لا أرى نطلاً مثبك

قیل و کان اصل سلیمان من «دمارید» (۳)

و شبخ هماداندین طیری در بشاره المصطفی از شریک آرویک کرده که گفت می د هسگام مرض موت عمش بود او حاصر بلودم ، که ساگاه ایس ایلی یو این شهرمه و بو حبیمه به عیادت و حاصر شداد ، ابو حبیمه ره کرد به جانب اهمش و گفت ای سیمان ، از حدا بهرهیر و بدان که تو در اوّل روزی از یام احرت و احر یوم از یام دید می باشی ، و دو حادیمی در فضیفت علی بر ایر طائب یا روایت کردهای که اگر نقل می کردی افضل بود



السائر وفيات الاعيش، ج ١٠ ص ٣ ع، واود بن همر العالك

٣ ــ وهيأت الإعيان، ج ١٤. هي ٢٠٠

۲ رونوات، ج ۲ ص ۲ ۴

٣ . شريك بن عبدالة فاضي است

ملیمانگست از برای مثل می این حرف را می ربی؟ « أَقْعَدُونِي، سَدُومِي، گفت مرا بشانید و بر جایی تکیه دهید

پس از آن رو کرد به ابو صیعه و گفت ای ابو حدید و حدیث کرد از برای می از آن رو کرد به ابو صیعه و گفت ای ابو حدید و حدیث کرد از برای می ابرالمتوکل ناجی از آبوسعید خدری و که رسون حدا این و مرمود اچون رود قیامت شود و حداوند عروجل به من و عدی بن بی طالب ایا فرماید داخل کنید در بهشت هر که شما را دوست داشته و داخل آتش کدید هر که شما را دشمن داشته و اشاره به همین است قون حداوند عروجل الآتیاهی جهتم کُل کَابِ عید و ا

قال ابوحمیعه قوشوا بنا، لایاتی بشی بر آعظم من هدا ابوحمیمه گفت به رفقا حود برحبرید برویم که دیگر سحت تر او این بر ما محواهد آورد (۱۱)

[ابن ابي لبلي]

و بیر در سنهٔ ۱۴۸ محمد بن عبدالرحمن معروف به این این بینی و دات کرد، و این این بینی و دات کرد، و این این بینی صححت رأی بود و سه سال قصاوت کوفه کرد، و در فضیه ی تفهٔ جلیل انقدر محمد بن مسلم تقمی نرد او شهادتی داد، شهادت او را رد کرد، ولکن پس از آن که بر او ظاهر شد کثرت عدم و نقه محمد بن مسلم در امور مشکله و مسائلی که داد به حکم او بود، به جانب محمد بن مسلم رجوع می کرد و از او نعلم می نمود، چنانچه بر اهن رجال مخمی بیست

و ما بین این این بینینی و ابوحسیمه وحشت و منافرتی بنود، و اینوحسیمه در یک حکم او شش خطایر او گرفت او هم سعایت کرد برای ابوحسیمه برد والی ۱ تا آن که یو حمیمه وا از فتوی دادن صع کردند

و از کتاب قفیه نقل شده که این این بیلی از حضرت صادق ﷺ سؤال کرد چه چیر است که احلی و شیرین از است بود انسان از چیرهالی که حد خس کرده؟



ا _موراق آید ان

T ميشارع المصطفى، ص ٢٩٩ يجار الاتوار الج TV ص ٢٥٧ ج ٢٤ يد ظل از بشارة المصطفى

فرهود اولأد جوان

عرص کرد چه چیو تلخاتر و سعمت تر است!

فرمود فقدال او

گفت شهادت می دهم که شما حجح حده می باشید پر حس او

[عيسي بن عمر لتني]

و درسة ۱۴۹ عيسى بن عمر تنعى " محوى بصرى ودات كرد «و هو الذي كان يتفتر مى كلامه، و يشتعمل الوحشية و العربية و النّهية بن غبير، والى العراقين بوديمة مضريه حو الف سوط بجعل يقول والله ال كانت الأاثبات فى اسيناط فبخضها عشاروك و خُكي أنه سعط عن حمار، فاجتمع عليه الناس، فقال «مالى أراكُمْ تَكَأْكَأُمُمْ عَلَيْ تَكَأْكُوْكُمْ عَلَى دي جِنْهُ، إفْرِنْقُنُو عَنِي» و في رواية قال بحن الحاضرين إن جنيته تَكَلَّكُوْكُمْ عَلَى دي جِنْهُ، إفْرِنْقُنُو عَنِي» و في رواية قال بحن الحاضرين إن جنيته

[ابن جريح]

و بير بو سنة ١٣٩ عبدالملك بن عبدالمرير معروف به ابن جريح ٣٠ و هات كرد دو يقال إند أوّى من صنف الكب في الإصلام، ١٠ و نكن المشهور كه عن ابن شهرآشوب أنّ أوّل من صنف في الإسلام أميرالمؤمنين على و الظاهر أنّ ما صنفه هو «كتاب عنى» على المذكود في أحاديث أهل البيت على و المنقول عنه من الأحكام الجم العبير شمّ سلمان المذكود في أحاديث أهل البيت على و المنقول عنه من الأحكام الجم العبير شمّ سلمان أندرسي، ثمّ أبودر العفاري، ثمّ الأصبع بن بهائة، شمّ عبيداته بس ابني راضع في كاتب أميرالمؤمنين على تمّ الصحيفة الكاملة عن مولانا رين العايدين على



تگاہ کید یہ سجم الادیاء ج ۱۹ س ۱۹۶۶ السلاف س ۱۳۹۱ الاعلام ج (درص ۱۹۸۸ الیسم فی براہم البتہ اللحق و اللغہ ص ۱۶۲ ت میان الاعیان ج ۲۰ س ۱۶۶۹

۳ . ابن خلَّكان يعربج ابد جيمين بر وزن مسين التقل كرده الولَّف ﷺ (وفيات الاميين. ج ۲ مي ۱۶۳ م. 1-ويات الاميان اج ۲ من ۱۶۲

[ابوحمرة ثمالي]

و در مسهٔ ۱۵۰ ثابت بی دیمار معروف به بو حمرة شمالی ، اندمان رمان حود رفات یاف و ابو حمره خدمت حصرت سید منحاد و باقر العلوم و جناب صادی الله م درک کرده بود ، و در بودن او با رمان کاظم الله حتلاف است و بالجمله ، او ار ثقات اصحاب المه است و حصرت امام رص الله از او تعبیر فرموده به اسلمان رمانه او دافعمان رمانه ا

> و اولاد دو دوح، و منصور، و حمره، با ريد بن على كشته شدند (١٠) و و لماني ، به صم مثلثه مسوب سب به ثمانة «و هي من الأزد»

[مقائل]

و بیر در سدهٔ ۱۵۰ مقاتل بی سلیمان حراسانی (۲) مروری در بصره و بات بافت و معانل یکی از مشاهیر معسرین اهل ست و این خلکان از او نعل کرده که وقتی نفوه کرد به کدمه «سنونی عثا دُون الْفرش بها(۲) پس شخصی از او پرسید که چود جناب دم گاه حج گزاشت سر او ر که براشید ۲ معاتل حبران ساند و گفت این منوال از شما بیست ، بنکه خدا خواست که مرا مینالاسازد به عجر و دفت به سبب عجبی که در نفس می به هم رسید

مؤلف گوید که فاتل سنونی امیرافمؤمنین ای بوده که مکرو می فرمود هم چه خو هید از من بهرسید پیش از آن که من ار بین شما بروم ا^(۴) و پیوسته مردم نیز از آن



١ ـ رجال بجاشي ص ١١٥ ش ٢٩٤

ت درينوه او نگاه کنيد په، ووياس الاحياس چ ۵، ص ۱۵۵ تاريخ بقداد چ ۱۲ میں ۶. صبران الاحتدال چ ۱.
 می ۱۷۲ دالسدرات چ ۱، ص ۲۲۷

۳. ٹگلہ کید به منتهی الامال ط دار الهجرة، ج ۱ می ۲۸۱ منوبی میں ان کقدومی ج ۲ می ۵۴ ما۵۸ وهیاب الاعیان ج ۵۰ می ۲۵۵

٣ نگاه کنید بد ارشاد مدید ج ۱ ص ١٣٠ نظارم الوری، ج ١ ص ١٣٢٠ امالي صدوق ص ١٦٥٠ مناصب عد

حصرت مطالب مشکله و عنوم عامضه میپرسیدند و آن بات مدینهانعلم جواب می فرمود

و از عرائب از که هر که بعد از آن حصرت این کلام را گفت در کسال دلک و خواری رسوا شد ، چنانچه و قع شد این معلب برای مقاتل و این جوری و واعظ بعدادی در عهد ناصر عباسی و غیر ایشان و این به سبب آن بنود که حنود آن حصرت خبر داده بود چه د که نفل شده که آن حصرت فرمود ۱۱ یُتُوله یُقدی إلاً مُدّع کُذَاب، (۱)

لمَّ اعلَم الله صرَّح جمعٌ من العدماء الكبار بأنَّ مقاتل كان كذَاباً و أنَّه مسعود، بسوضع الحديث على رسولانه فَلَيُّنِيُّ و الله متروك الحديث، مهجور القول (*)

و بروی أنّ اباجعم المنصور كان جالساً، فَسَقُطُ عليه دبابٌ فطيره، معاد إليه ر أَلَحُ عديه. و جعلَ يقع على وُجهه و أكثر من الشّقوط عديه مراراً حتّى أصبخر.

فقال المنصور انظرو من بالباب، فقيل [لم]؛ مقاتل بن سيسان فقال عَنَّ به مأدن به فلك دخل عليه، قال [لم]: هن تَعْلَم لما ذا خُلُقَافَة تَعَالَى الدُّبَابِ؟ قال تَعم ليدلُّ الله تعالى به الجنابِرُةَ فَسَكَتَ الْمَقْشُور "؟

[رزاة بن اعين]

و هم دو سال ۱۵۰ و^(۱) شهٔ جس الفدر رزاره بن اعین بن شبس و دات کرد. و جلالب قدر رزاره و کثرت علم او ریاده از آن است که دکر شود، و نقل شده که



عداين شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۶۹، خصائص رضي اص ۱۶۲ سرح نهج البلاغه اين في الجديد، ج ۲ ص ۲۸۶ و ج - ١٠. اص ۴

المجاوالاتوار ج ادمي ١٩٨٨

لا منكاه كنيد يه وويات الاعبان. ج ٥. ص ١٥٥٠

٣ ـ ربيات الاميان ۾ ٥٠ س ٢٥٥

حرودات دیشتر ختلاط دست نگاه کنید په حجالس الموسین چ ۱ ص ۱۳۳۵ معینه چ ۱ ص ۵۳۸ و میال ۱۴۸ در بیشتر انتخاب کردهاند

حضرت صادق ﷺ درباره او فرمود الانولا زُرَارةً لَقُلْتُ أَنَّ احادیث أبی سَندُّقبُ هِ (۱۱ و از روازه صفوی است که میگفته ابه هار حارفی که در خصرت اسام جعفر صادی ﷺ میشنوم ایمان من ریاده میشود (۱۱)

ار ثقة جلیل القدر این بی عمیر مروی است که به جمیل بن درّ ح گفت چه الیکوست محصر تو و حوب است مجلس او گفت ایلی ، لکن به حدا سوگند که ما در اراد رواره به منزله اطفال مکتبی بودیم که در ادر استاد باشد (۳)

و ایوحالت روزی (۲) در رسافه که به جهت فررید فرریدش محمد بی عبدالله المحید الله فل و بنده به برموده که رویت شده که رواره مودی وسیم و جسیم و اینطی الملون بوده، و گاهی که به نمار جمعه می رفت بر سرش گرسی بود و در پیشانیش اثر سجده بود و بر دست خود عصابی داشت ، مردم احتشام او را بها می داشت و صف می ودند و نظر بحس هشت و جمال او می نمودند، و در جدل و محاصمت در کلام امیاری تمام داشت ، و هیچ کس ا فدرت آن بود که در مناظره او را معنوت سازد، الا تا که کثرت عبادت او را از کلام و داشته بود و منکسین شیعه در سلک تلامید او بودند و هفتاد (بود ـ حل) سال عمر کاد

و در برای آل عیل فضائل بسیاری ست و آن چه در حق بشان روایت شده ریاده در آن است که بری نو بنویسم انتهی . (⁽⁽⁾⁾

و بالحمله ، بلت اعین از بیوت شریعه است ، و عالب بشان اهن حدیث و قمه و کلام بودهاند ، و اصول و تصانیف و آیات بسیار از ایشان نقل شده است (۶) و روازه ، چند تن اولاد بوده ر جمعه رومی و عبدالله میباشند که هر دو تی او



١ _ الشيار معرفه الرجال ج م ص ٣٩٥

۲ ر ۳ .همان

٣ ــ وي دهمد بن محكد از شاگردان كليمي است

۵ ـ رساله ایومالی زربری، ص ۱۳۶

عن درجال بحر العاوم، ج ٦ ص ٢٢٣ ٢٢٣

الله تنه روانند، و دیگر حس و حسین است که حضرت صادق می در حق ایشان دعاکرده و فرموده اداماطهٔ الله و گلاف و دعاف و خطفه بصلاح آییهما کما حط الفُلانین » (۱)

و سير برازه را چند برادر بوده يكي حمران كه در چند خير است كه صادفين فلؤلله شهادت به ايمان او دادند، و حصرت باقرانعلوم فلؤلا در حق او فرموده اهاآت مي شيغينا في الديما و الآخرة » (٢)

و در رو یتی، از حواریس صادمین فیگا به شمهار رفته

و پسران حمران، حمره و محمّد و عقبه تمامي از اهل حديث بودند

و برادر دیگر رزاره، بکیر بن اعین است که چنون حبر و فاتش به حصرت صادق عظ رسید ، فرمود «واقو آقد آزالهٔ اللهٔ بین رَسُوله و (بین ـخ) آمیرالسومین حصوات الله علیهمانه (۳) و در روایس است که او از حوارتین صادمین هیگ بوده

و ۱ (۱ شش اولاد دکور بوده عبدالله و جهم و عبدالحمید و عبدالاعبی و عمرو و رید ، و عبدالله بن بکیر اگر چه فطحی مدهب است لکن از تفال (۲) و از اصحاب دجماع است ۱۵ و عبدالله بن بکیر اگر چه فطحی مدهب است لکن از تفال (۲) و از اصحاب دجماع حسن بن و اولاد جهم از برگان هل حدیث و صاحبان تصنیفاند ، از حمله حسن بن جهم خد ابوعال رزاری است ، و اول حسن بر جهم خد ابوعال رزاری است ، و اول کسی که از آل روازه مسلوب به رزاره گشت سلیمان بود که حصرت مام عمی نغی مناله او در روازی افت داد (۶)

و دیگر برادر زراره ، عبدائر حس بن اعین است که مشایخ سهادت بر استعامت او دادواند



الساختيار معرفة الرجاليدج ادعى والا

⁷ء منتهي النقال ج ۲٪ من ۲۶

الاسكتني ج الرمورة ال

٣ منگله كتيد بده ملاصد الاتوال اس ١٥٠ اتن - ١٥ اللسفتان، ج ٢ اص ١٩٩٧، عدة الاصول، ص ٥٥.

۵. نگاه کنید په برچال کسی، ص ۲۹۵ ش ۴۴۹ و س ۲۷۵ ش ۵۰۰

۶ . وسالة أبوغالب يراوي، ص ۱۹۵

و دیگر برادی و عبدالملک بن هین است که روایت شده حصرت صادق ﷺ قبر او ر ریارت فرمود و بر او برحم بمود ، و فررند او ضریس است که او ثفات رواب است

[محمّد بن مسلم]

و هم در سنة ۱۵۰، تعه جلین القدر ابو حفقر محمد بن مسلم بن رباح طحان کوفی وفات کرد، و محمد بن مسلم به کثرت علم و فقه و حدیث در میان اصحاب صادقین فی معروف است، و سی هزار حدیث بر حصوت باقرالعموم فی و شائرده هزار حدیث از حضرت صادق فی شیده بود، ۱۱ و مرجع و ملاد عل عدم بوده که در اخد مسائل مشکله و تعلم احکام دینیه به او رجوع می کردند

عبدالله بن ابن مفور خدمت حصرت صادق علا عرض کرد که گاهی بعضی از اصحاب از من مسائلی می پرسید که می جواب آن را نمی دانم و ممکنم هم نیست همیشه جدمت شما رسم تا احد کنم چه کنم؟

ورمود چوا رجوع معی کنی به محمد بن مسلم ۱۰ فوانه شوخ بین أبی و کان عبدةً . وجهاً ۱۳ ا

و رجوع شریک، قاصی کوف، و این این لیلی، و عیره در احکام به و معروف است، و عبدالرحمی بی حجاج و حماد بن عثمان در حق او گفتهاند ادما کان مِنَ الشیمةِ أفقه می العلمِ عن محدد بن مُشهِم، "؟

[أصحاب أجماع]

و محمّد بن مسلم از آن جماعت است که گفته اند. «الجُمعتِ الْبِصَائِلَاً على تصحيحِ ما يعلجُ عنهم». "؟



ا ماختيار معرفة الرجال، ج ١ ص ١٩٤٢

٢ . وعنهاد معرفة الرجال، مع ١ دس ٢٨٦ وسائل، كتاب القطاء من ١٥ ١ دع ٢٣

٣٠٠ يحار الالواراج ٢٩٧ من ٢٩٢

المراكلة كنيديد الرواضع السمارية، ص ٢٥٠ الوجيرة في الدويد ص ٦٠

و این جماعت در این اشمار منسویه به علامه بحرالعنوم. طاب ثرامانه شمار تتهاند

قد اجمع الكلُّ على تصحيح ما و غُسمَ أُولُوا تُسجَانِةٍ و وِغسعَة مسائلتَة الأولى بسس الأصحاد رُرارة كسد، يُسرُيدُ قسد أتسى كسده الفُصين، يسفدهُ شفرُوف و الشّنةُ الوُسطَى أُولُوه الفُضائل جسبين مسع بسان و السنّةُ الأحرى هم صاواتُ ثمة ابنُ مخبوب كدا محددُ و مسا دكسرناه الأصح عشاما

يسطح عسن جسماعم قبائعات النسعة و حسسة و سنسته الربسعة مسهم مس الأؤساء قسم مسحند و سيت يد قسى و هو الدى ما بيها معروف رُ تسبقهم ادسى مس الأوائيل و القسيلالان قسم خسادان و يُسوش عسلهم الرضوان و شدّ قول نمن بده خدالقالان

ر صواب می ساید که ما در این معام ، محتصر شرحی از ین اشعار رهم کنیم همان احماع کرده اند همگی عدماه شیعه بر نصحیح حدیثی که به سند صحیح از این چماهت مدکورین نفل شود ، و اگر چه ین عبارت جمانی دارد لکی ظاهر مراد آر است که گر خدیتی به سند صحیح از رزاره ، یا برید ، یا محمد ین مسلم ، و هکذا مه یقی نقل شود ، اهل در یت آن حدیث ر در سنگ صحاح آورد و دیگر ملاحظهٔ مه بعد سند ر تا به معصوم شمایند ، و این حماعت صحاحیان سجایت و رفعند و هیجده ش به شمار فتهاند

1 ١١٠٥ س اعين است كه قيلاً ذكر شد

۲ دارید بن معاویه هجنی است (به باء موحده مصمومه و راء مهمنه یا و از اصحاب و حواریبن صادفین ظافر، و از فقهاد و محبنین و مبشرین به بهشت^(۱۱) و

یمال سید بحرالفتوم، ج ۔ اس ۹۳، شائمہ مستقارک ج ۱۷، می ۹۹ ۲- مقلاصه الاقوال می ۱۳۶

صاحب صوبت برد اثمه ﷺ است

و بعضی گفته اید که در سنه ۱۵۱ که سال وقات رواره و محکد بن مسلم است وقات او نیز واقع شده ، و پن منافی است با آن چه نفل شده که وقائش قبل از وقات حصرت صادق علی بوده ، چه وقات آن حصرت قبل او وقات ور ره بوده به چسد سال ، چنانچه بعد معلوم خواهد شد

٣ رمحتد بن مسلم ثقعي اسب كه نام مباركش عبوات مطلب شد

۴ رابوهم بيك بن البحتري است كه در درحة بريد است

و حصرت صادق على در حلى اين جهار عمر صود كه أولاد أرض و اعلام ديسد، " و در حديث ديگر فرموده «يَثّر النُخيينُ بالجُنة بريد بن معاويه العجلى، و إيليه بن أَيْخَترى المُخينُ بن صنع، و زَّرارةُ، ارْيَعةُ تُجيلة، أُساءُ الله على خلالِهِ و خرامه، لولاً هزلاءِ انقطقتُ آثارُ النُبوّة و اندرستْ » ")

۵ فصیل بر بسار است که بر اصحاب صدفین الله است و در رمان حیاب حضرت صادق بله وفات کود ، و رو بت شده که چون آن حصرت فضیل ر می دیا که رو به آن جیاب می آید می درمود «پَشَر الْتُخْبِئِنَ، مِن اَحَبُّ أَنْ يَنْظُر إلى وجُلٍ مِنْ اَعْنَ اَلْبَغُتُم فَلَيْنَا أَنْ يَنْظُر إلى وجُلٍ مِنْ اَعْنَ الْبَغُة فَلِيْنَا أَر إلى هذا » و در رو یت دیگر است که می درمود فصیل بر صحاب پدر من است ، و من دوست می درم که مرد ، اصحاب پدرش را دوست داسته باشد " پدر من است ، و من دوست داسته باشد " و در رو یتی سب که شخصی که فصیل را عسل می داده گفت کنه در وقت عسل ، دست فصیل بر عسل عورت بر من سبعت می کرد ، پس بن حالت ر به حصرت صادق الله عرص کرد ، ورمودند «زجم الله الفّاه الله عنی یسالی و هو منا

ع معرّوف بي څريو د ار به نشديد راء مهمنه بعد ار حاء معجمة مصوحه) است و

المل البيث »



١ ... لشيار معرفة الرجال، ج ٢ ص ٥٠٧.

٧- تظيم النقال ۾ ١٥ س ١٥٥٥

۲ رمتهی المقال چ ۵۰ ص ۲۰۲

ار صحاب على بن الحسين و صادفين ﷺ است

شیع کشی از فصل بن شادان روایت کرده که وفتی بر این پیعمیه وارد شد دید در سجده است و سحده را بسیار طول داد ، همین که سر از سحده پرداست گفت شما چه بسیار متحده را طول می دهید؟

بن ابی عمیر گفت چگونه بودی اگر طول سجدهٔ جمین بن درّاح ر می دیدی؟ پس نقل کرد که وضی وارد بر حمیل شدم و او در سجده بو د پسیار طول داد ، چون سر بر داشت صحبت طول سحده ر به میان آوردم جمیل گفت چگونه بودی اگر طول سحده معروف بن حرّبود را می دیدی ۱۹۰

ار دین رویت معلوم می شود که معروف به کثرت عبادت و طول سجود که عایت حصوع و منتهی عبادت و افرات حالات بنده است به برد پروردگار و اشد عمال بر اینیس است معروف و محل توجه بوده ، چمانچه این این عمیر بیر به طول دادن سجود معروف بوده

یشاً فصل بی شادان روایت کرده که و بس داخل خراق شدم شخصی ر دیدم که بازهبیش عناب می کرد و می گفت بو مردی می باشی صاحب عبان ، و محتاجی به کسب و کار و با پی حال سجدهٔ طو لانی به حامی آوری ، و می می ترسم به سبت طول سحده چشمان تو نابب شود و از کار بیشی ، و از این بحو کلمات در مصبحت او بسیار گفت ، احرالامر فیمش با وی گفت که چه بسیار عناب کردی ، وای بر تو اگر به بود طور، سجمه باعث کوری شود باید این پی عمیر بایت شده باشد ، چه و بعد از بمار فجر سر به سجدهٔ شکر می گذاشت و وقت روال شمس سر از سحده برمی داشت

و بالجمله، این شش نفرکه مذکور شدند افقه و ارفعند از ایر شش نفرکه بعد دکر می شود، و افقه ایشان رواره است

۱ .رجال کالی، ۴۱۹ ۲۷۳ ستھی المفال، ج ۶ ص ۲۸۹

با رجمیل بن درج است که از روایت سابق فی الجمله فصیلتش معلوم شد، و برادر از نوح بیر از علماء شیمه بوده و در کوفه فضاوت داشته

فقال ليس لي إزارٌ ^(۱)

ر قال حبدان مات جبيل عن مأة ألَّف

۸ . اینان بی عثمان الاحمراست ، و او اگر چه از ناورسیه (۳ است لکن از اصحاب اجماع است ، و آبان و جمیل هر دو از اصحاب حصرت صادی الله و ابرالحس الله می باشد.

۹ حیدالله بن مشکان (بر ورن سبحان) سب و از اصحاب حصرت صادی و موسی بن جعمر الله است، لکن گفته شده است که حدمت حصرت صادق الله سعیرف از ترس آن که میادا اداء حن حلالت و شأن آن حصرت را نتماید، و را اصحاب آن حسن رو یت می کود^(۳) و به بن ملاحظه از حضرت صادق الله حدیث کم شدیده، بلکه مجاشی فرموده که روایت شده که از آن حضرت بشدیده مگر حدیث «می آذران البقاعی قادران البعاعی» (۳)

١٠ ـ عبدالله بن المعبرة (به صم ميم و كسر حين معجمه) است

و هو كوهي نقةً ثقد، لا يعدل به احد من جلالته و ديمه و زرعه. (⁽⁰⁾ روى عن أبي الحسر



³ سفلامه (۲/۱۷۵) منتهی المقال یج ۶ ص ۲۸۹

۳ قرندای از سیمه که ساست را بر نمام چنجر صادق فیلاً خدم می کنندو او ر زند، و مهدی موجود می داشد. این فرقد باطفه به رهبری عبدالله بین ناووس با عبدالان بی ناووس دید وجود آمه و امروزه به طور کلی از بین یکه است بعضی از بزرگان ما مسبت ناووسی مدهب بودیر ایان را ره کردهاند. اگاه کنید به: البحر الزخار می شرح حادیث الائمیه الاطهار ج ۱ می ۲۲ و ۲۸

۲ ـ رجال کــی ص ۲۸۲ ش ۲۱۶

لا رهو رجال بجالتي چاپ جامعه معرمين. ص ۲۹۴ دو شرح مال او يافت نشد

۵ برجال بچائی، ص ۲۹۵

موسى الله فال الكَشِّي أنَّه كان واقفيّاً ثمَّ رُّجع (١)

۱ حدد بن عثمان باب است که در ثقاف اصحاب حصوت کاظم و حصوب
 رصه هی است ، و حماد و برادرانش جعفر و حسین نمامی ثقه و فاصل می باشند
 و در سبه ۲۰۹ حداد وفات کرد

۱۲ حماد بو عبسی عمری است که رمان چهار امام را دوی کرده ، و در یام حصرت جواد این سنة ۲۰ از وفات یاف ، و در حدیث منحل و محناط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادی این سیدم و پیوسته در حفظ آن شک بر من وارد شد ق اقتصار کردم بر بیست حدیث الا و حماد مذکور همان است که حصرت کاظم این در از روزی فرماید حانه و روحه و اولاد و حددم و پنجاه حج ، و سام روزی او شد و پنجاه مربیه حج کرد و چون حواست حج پنجاه و یکم کند همین که به ایکحهه ۹ رسید داخل آب شد که عسل حواست حج پنجاه و یکم کند همین که به ایکحهه ۹ رسید داخل آب شد که عسل حواست حج پنجاه و یکم کند همین که به ایکحهه ۹ رسید داخل آب شد که عسل حواست حد به در ب عرق شد و فیرش دو ۱ سیافه ۱ سبت ، حمدالله ۲۰۰

۱۳ . صفوان بن یحیی کوفی است که در جلاه اصحاب السمه ناتی و صاحب عبادت و رهد و تقوی بوده

معمّر بن حلاًد از حضرت بوالحسن موسى الله روايت كوده كه فرمود الدها وِلْيَانِ صاريان في غَنَم غاب غَنُها رعاؤها بأصرٌ في دينِ الْمُسلم مِن شُعِ الرّياسة اللّم قال حكِل صفوان لا يُجِبُّ الرّياسة ٢٠٠٥

شبخ طرسی فرموده که صفوال ۱۹ نق اهل عال خود بوده ۱۹ در هر شباله روری صد و پنجاه کفت مدار میگزاشت ، و در هر سالی سه ماه روزه میگرفت و سه دفعه رکاب مان می داد ، و این به جهت آن بود که با عبدالله بن جندب و عفی این



۱ . ريمال کشي جي ۵۹۴.

۲ .میلا ۲ ۲ به ۸ ۲ رو نیز گفته اند

کا دختهار معرفۂ الرجال ج ۲ ص ۲ ۶

۴ داختیاد معرفه الرچال دیج ۲، فی ۲۰۵.

ناء علامة الاتوال, ص ١٩٩.

تا از جمّال ادر گرفت، (۱۳

معمال دو بیت الله الحرام عهد بسته بودند که هرکدام از دنیا رفت که بقی نمار و روزه به میابت او به جای آورد با رنده باشد ، و عبدالله و عنی پسش از صعوال وفتات یافتند الاحرم صفوان نماز و روزه و رکاب و حج و سایر اعمال خیریه برای بشاله به عمل می ورد تا رنده بود

و در سنهٔ ۱۱۱ در مدینه وفات یافت ، و حضرت جواد ﷺ برای و حنوط و کفی فرسناد و امر کود سماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ را بر او نمار گراشت " و از کثرت و رخ صفوان نقل شده که یکی ر همسایگانش در مکّه دو دینار ندو داد که به کوفه بیرد ، گفت مر شتر سواری خود را کر به کرده ام ، پس مهنب گرفت

و فریب به دین حکایت دمت از کثرت احیاط قصیّهٔ معروفه در جناب مهدس دردبیلی در بات دادن رفعه به و در یکی در اسفارش .(۲)

۱۷ یوسی بن عبدالرحمن است که از جبلاً، اصحاب و صاحب مکنت و میرت و داشته بایش است، (۱) و حصرت امام صافیق عبدالعزیز بن شهدی را که ر حیار اهل قم و وکیل آن حصرت بوده امر فرموده به یوسی ارجاع کند در آحد احکام دین و سه دفعه بهشت را برای بوسی صامی شده

و پوسس وا فصیلت بسیار است ، و کتاب بسیار تصنیف کرده که از جمعه کتاب یوم و لینه ازمنت که «بوهاشم جعفری گا و ر بر حصرت امام حسن عسگری گا عرصه کرد ، حصرت او را ملاحظه کرد و در حق بوسن دعاکرد و فرمود « عطاد الله بکل ِ حرف تُوراً یُوم القیامیه ((۵) و یوسن در سنهٔ ۲۰۸ در مدینه به رحمت الهی پیوست



٥ ـ ريبال کشيء ص ٣٢٣ ريبال نهاشيء ص ٩٧

۲ میلامه الاقوال می ۸۸ رجال این دارد. ص ۱ ۱ میدالس المرمنین ج ۱ می ۱۹ ۲ ۲ ربسال مجالی مجالی مجالی مجالی مجالی
 ۱۹۷۷ کار الرجال می ۱۷۲ ساینه، چاپ جدیه ج ۲۰ می ۱۹۳۰

٢ . تصمن البنماء من ٢٢٧

ال بگار کید به رجال بجاشی می ۱۳۶۶ ش ۱۲۰۸

ن .ريال نجاشي من ۴۴۷

و نقل شده که جماعت و اقمیه مال بسیار به او می دادمد که شریک ایشان شود در قول به وقف ، او ار آب امساع ممود و بر جادهٔ حق ثابت ماند، (۱۱) رحمه الله

۱۵ - حسن بی محبوب سرّاد ، صاحب مشیخه است و او به جلالت قدر معروف است ، و در حضرت امام رضا علی روایت می کند ، و در از کان دویعه عصر حود به شمار رفته ، و در آخر سنه ۲۲۴ به سی هفتاد و پنج وفات کرد و در شهبت نفر او اصحاب حضرت صادق علی رویت می کرده که از حمله علی بی رئاب است که پدرش محبوب ، عوض هر حدیثی که از علی می بوشته یک درهم به حسی به دسی می داده و علی بن رئاب از تفات و اجلاء علماء شیعه است ، و برادرش یمان از ورساء علماء خوارج بوده ، و در عر سائی سه روز به هم حمم می شدند و مناظره می کردند پس از آن از هم جدا می شدند و دیگر یا هم به کلام حتی به سلام محاطبه می کردند

۱۶ محمد بن ابی عمیر است که حاصه و هامه حکم به وشاقت و شهدیق حلالت از ممودهاند ، و او اعبد و اورع مردم بوده ، و او را اعضل وافقه از پنوسی گعتهاند ، و حال آن که در فقه بونس از عضل بن شادان روایت شده که می گفت هما نُشأً فی الاسلام رجلٌ می سائر النّاس کان أفقه من سلمان الفارسی برمی اه عنه ، و لا تشأ بعد و رجلٌ أفقه می بونس بی عبدالرّحین رحمه الله به

ر این ابر عمید شرک خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد الله موده، و در ایام رشید چهار سال در ربدان او محبوس بماند ، و حواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفهٔ بهاده بود، باران بر آن بازیده بود و از دست رفته بود، لاجرم بن ابن عمیر حدیث را از نصع حود نقل میکرد و مراسیل او را در حکم مسانید گرفته اند

وهایش در سنهٔ ۲۱۷ ^(۱) واقع شد. در سال وفات از به برخی از فصیلت او بیر اشاره خواهد شد، چنانچه سابقاً بیر از فصیلت او قلمی شد



[؟] منكاه كنيد به دبحارالاتوار ج ٢٥٠ م ٢٥٠ م نقل لا عبيت طوسي عن ١٣٠ وسائل النبيعة ج ١٦ من ١٩٥. ٢- لكنا رجال مجانبي، عن ٢٢٧ مغلاصة الاتوال، عن ١٣٠٠

۱۷ حبدالله بی یکیر بی اعین است که در حال رزاره به او اشاره شد

۱۸ احمد بن محمد بی بینصر بُرنظی است که در حبدات حصرت اسام رص علیه مراتی رفیع داشت به و شبی در حدمت آن حصرت بساند، آن جناب جاریه خود را درمود که مصرب و وسادهٔ در برای احمد بیاور و فرش کن احمد چون داخل اطاق آن حضرت شد و در رحتخوات آن حصرت بخصا، در دلش گذشت که کیست مثل من و حال آن که در خانه ولی الله و بر فراش او جا دارم، چون این حیال در حافرش گذشت حصرت و را بد کرد که ای حسد، همانا امیرالسؤمین علیه به عیادت ضفصعه بی صوحان رفت و فرمود ای صفصه اعیادت من تو را یافت آن شود که بر قوم خود فحر کنی بلکه نواضع کن برای خدا تا تو را بالا برد ۱۰۰ و وات در صفائه

* *

چون او دکر اصحاب جماع دارع شدیم، کنود رجوع کنیم به اصل مطلب که دکر وقایع یام دوانیقی باشد

پالجمله منصور مردی فتاک و سماک و بد اندیش بوده ، و با حضرت صادی الله سخت دشمنی میکرد و صدمات و جند دعم دشمنی میکرد و صدمات و جند دعم مهینی ریخس خود آن حصوت شد (۲) و امر به قتل آن جناب می بمود ، تا آخر الامر در سال دهم خلافت خود و موافق رو بات ، سنة ۱۴۸ آن حضوت و مسموم بمود و شهید کرد (۲) چنانچه در متنهی به شوح رفت

شبیخ مسمودی کی در مروج الذهب درموده که در سنهٔ ۱۳۸ شهادت آن حضرت واقع شد ، و در بمیع در برد فیر پدر و جد حویش مدعود گشت ، و بر بیور مبارکه



۱ رہال کئی ج ۲ ص ۸۵۴

عنون الاعبار الرف المثل عن عنون الاعبار الرف المثل عن عنون الاعبار الاعبار الاعبار عن عنون الاعبار الرف المثل عن عنون الاعبار الرف المثل عن عنون الدعبات عن عنون عنون عنون عنون عنون المثل الم

T. بگاہ کئید نہ، کافی ہے ؟ من ۲۷۲، نہدیب ہے ؟، من ۲۸د برق السید، من ۲۸

یشان سنگی است که بن کلمات بر آن بعش شده است

بسم الله الرحم الرحيم الحمدية شبيد الأمم، و مُحيى الرمم، هذا تبيرُ عنظمه بيسَبُ وسولِالله [فَاقِئْتُ مَنْ ساء الغاليمين، و فَيْرُ الحسن بن عني بن أبي طالب، و عني بن الحسين بن علي بن أبي طالب، و مُحتَّد بن عليّ و جَنحو بن منحمَّم رضيافه عنهم رانتهي)

و اقول صنوانتاقه عليهم اجمعين

و سر منصور در آیام حلاف حود حماعت سیاری از آل ابوطالت رشهید کرد ماسد عبدالله محض ، و برادر مادری او محمد بر عبدالله بی علمرو بی عثمال معروف به دباح ، و حس مثلث ، و عمی و عبدالله و عباس پسران حسی مثلث ، و سماعیل این ابراهیم طباطله ، و محمد براد ، او ، و براهیم بر عبدالله محص ، و محمد بی عبدالله نفس رکیه ، و فررندان و عنی و عبدالله اشیر و کودکی دیگر ، و علی بی انجس س رید بی الحسو المجتبی منه ، و حمره بی اسحاق بی علی بی عبدالله بی حدو بی این علی بی عبدالله بی حدو بی این علی بی

و ین حمده را معصی ۱۱ در محبس به انواع نعدیت و نکال و نعضی را به رهر و برحی را به شمشیر پکشت و در در کتاب منتهی الامال مناص این حماعت را یا محنصر صرحی او حال ایشال در دکر اولاد مام حسل نایج بگاشیم

و هم مصور بعصی در آن بی طالب ر احصار کرد و تاریانه ها بر یشان رد مانند موسی ر عبداظه محض ملفب به حود که اور چندان ناریانه رد با عش کرد و گفته شده که او ۱ هزار نازیانه د

و دیگر حسن پن معاویه بن عبداظه بن جعفر است که منصور و ر حصار کرد و او ر قاریانه باد و در حبس افکند و پیوسته در راندان بود یا صصور بمود و مهدی او را هاکرد

و هم جمعه ای از طانیبین در بام منصور از نوام او محمی و متواری شدمد از جمعه احسین بن زید بن عمی بن الحسیر علی منصب به ۵ دی الدُماهه ی است که



متواری شد. (۱) و دیگر هستی پن رید بوده که در ایام مهدی شرح حال او رقم خواهد شد. و هکدا خیر ایشان

و صواب می بداید که ما در این جا کیفیت شهادت طالبیس را در ایام منصور شرح دهیم

* * *



ذكر شهادت عبدالله `` بن الحسس من الحمس بن علي بن ابيطالت ولا العمل الدولة على و مقتل اهل بنت او رحهمها في تعالى

محمی ساند که چون ولید بی برید بی حبدالسنگ بی مروان کشیه گشت و سنطلب بی امیروان کشیه گشت و سنطلب بی امیکه رو به صعف و روان آورد، جماعتی از بسی هباس و بی هاشم که از جمله بیشان بود ابو جمعر منصور و برادران او سفّح و ابر هیم بی محمد و عموی او صافح بی هبی و عبدالله محض (۱۲) و دو پسران او محمد و براهیم و برادرش محمد دیباج و عبدالله محض دیباج و عبدالله محض کشید و انفاق کردند که به پسران عبدالله محص بیعت کنند و یک بن از ایشان را به خلافت بردارند

ار میانه محمد بی عبدالله وا احتمار کردند، چه او را منهای میگفیند، و ار خانه محمد بی میگفیند، و ار خانوده رسالب گوشود بشان گشته بود که مهدی آل محمد بیلا هم نام پیعمبر مست و مالک ارض شود، شرق و عرب عالم ر پر از عدن و دادکند بعد ر آن که او ظلم و حور مملو شده باشد، لاجرم ایشان دست بیعب با محمد دادند، و به او بیعب کردند

پس کس فرستادید و عبدالله بن محمد بن عمر بن عنی عالی و حضرت امام جمعو صادق الله را طفیندید عبدالله گفت که حضرت صادق را بیهواده طفیندید ، ایر که دو رأی شما را به صواب بحواهد شمرد



السابين جعث در مثنهي الامال بير ذكر شده است

عبدالله محض فرزته حسن بن حسن بن على بن بي طالب علي اسب و مادرس داطعه دختر مبدالنسهداد طائر بردد مولف يها

چیون ۱۰ جمات ودرد شد ، عبدالله موضعی برایش گشود ، و آن جماب ر در برد عود بشانید ، و صورت حال ر مکشوف داشب

حصرت در مود بن کار مکید، چه ۱۰ که اگر بیعت شما با محکد به گمان آن است که او همال مهدی موجود ست، بن گمال حطاست و این مهدی سوجود بیست و بن رمال رمال حروج او بیست و اگر این بیعت به جهت آل است که حروج کنید و امر به معروف و بهن از منکر نمایند باز هم بیعت با محمد نکیم، چه آل که نو شیخ بنی هاشمی ، چگونه نو را بگذاریم و یا پسرت بیعت کنیم؟

عبدالله گفت جمیر سبب که تو میگویی ، لکن تو را حسد ر بیعت با بشان بار بر داردن

حضرت دستی بر پشت سفّاح گذاشت و فرمود به حد، سوگند که این سخن از در حسد بیست بنکه خلافت از برای بن مرد و برادران او و اولادهای بشأن است به از برای شماها

پس شمننی بر کتف عبداقه محض رد و فرمود به حده فسم که خلافت بر نو و پسران بو فرود بخواهد آمد و همانا هر دو پسران بو کشته خواهند شد

این بگفت و برخاست و یکیه فرمود پر دست هیدالعریز بی عمران ژهری و بیرون شد و ب هیدالعریز فرمود که صاحت ردای رود، دینمی منصور) ر نگریستی ۴ گفت بلی فرمود به حد سوگند که و عیدالله را حواهد کشت

عيدالمرير گفت. محمّد را نيز جو هد کشت؟ فرمود. بأي

عبدالفریرگفت در دن حودگفتم به پروردگار کعبه که این سخن از روی حسد است ا و از دنیه بیرون برفتم تا دیدم چنان شد که آن حصرت خبر داده بود

بالجمعه ، هل مجلس بیر بعد از رفش آن حضرت متفرّق شدند ، عبدالصمد و منصور در عمت ان حضرت رفتید تا به آن حیات رسیدند ، گفتند آی واقع دارد آن چه در مجنس گفتی؟

فرمود بلی والله، و این از علومی است که به ما رسیده بنی عباس سحن ال



حضوب والسنوار دانستند و از ادارور دل بر سلطیت بسید و در عداد کار شدند تا گاهی که ادراک کردید

روى شيخ الشهيدُ عن عنْيسه بِن بجاد العابد، قال كان جعفر بن محمّد الثانية ادا رأى مُحمّدُ بْن عُبْدالله بن الحسب تُغَرَّغرتُ عَيماهُ ثُمُّ بِغُولُ بِنَفْسى هُوَ، ان النّاس لِيَقُولُونَ فيه، و إِنَّهُ لَمَشُولٌ لَيْسَ هذا اهو حرن الى كتابِ عليُ اللهُ مِنْ خُلُفاد هِبِدِ الأُمَّةِ * أَا

مؤلف گوید گرچه رمحاطبات عبدالله محض به حضرت صادق بای صور رأی او ظاهر گشته ، لکن حدر بسیاری در مدح یشان وارد شده ، و بعد از این مدکور خواهد شد که حضرت صادق باید برای بشان بسیار گربست هنگامی که ایشان را ر مدینه اسیر کرده ، به جانب کوهه می بردند و در حق انصار نفرین فرعود ، و از کثرت حرن و اندوه نب کرده و هم تعریب نامه برای عبدالله و سایر اهل بست او فرستاده و از عبدالله نعبیر فرموده به عبد صالح ، و دع کرده در حق ایشان به سعادت

و آن تعویت نامه رسید ایر طأوه س در افیال (۲) ایراد کرده آن گاه فرموده که این مکتوب حصرت صادق ﷺ بری عبدالله و آمن بیت آن دلالت می کند بر آن که یشان معدور و معدوج و مظنوم بوده انده و به حت امام عارف بوده اند

و هم فرموده که اگر در کتب حدیثی یافت می شد که ایشان در طریق آن حصوب معارق یوده آند به آن حدیث محمول بر نقیه است ، به جهت آن که میاد حروج ایشان ۱ به جهت بهی از منکر نسبت به المه طاهرین ﷺ دهند

و مؤید این معال آن که ، حلاد بی عمیر کندی روایت کرده شرفیاب خدامت حصوب صادق الله شدم ، آن حصوب فرمود آب از آل حسر الله که منصق ایشان را رصدینه بیرون برده خبر دارید؟ ما خبر داشتیم از شهادت بشان ، لکی بحواستیم که آن حضرات ایه مصیبت بشاه خبر دهیم ، گفتیم امیدواریم که حده ابشان ر عاقبت دهد فرمود کاف عاقب برای بشان خواهد بود ! ین بگفت و صدا به

^{؟ .} اوساد معید ج ۲ ص ۹۳ مقاتل الطالبین می ۵۰ ۲ سام ۲ پندرالاتونو ج ۹۶. می ۱۸۷ و ع ۴۷ می ۲۷۶ ۲ . الاقبال میں ۵۷۹.

گریه بلند کرد و چندان گریست که ما نیر از گریهٔ آن حصرت گریسیم

آن گاه و مود که پدرم ا و طمه دختر امام حسین الله حدیث کرد که گفت از پدرم حسین بن علی نافیه شددم که می فرمود کی فاطمه ، چند نفر از فررمدان نو به شعد فرات معنول خو هند شد که « ما سباقهٔ الاَرْتُون و لَم یُدُرِکهُمُ الاَجْرُونَ»

پس حصوت صادق ﷺ فومود که یمک از فررندان فاطمه بست الحسین ﷺ جر ایشال که در حبس شدند کسی دیگر نیست که مصداق این حدیث باشند، لاجوم یشانند آن کسامی که به شط فرات معتول شوند ""

پس سیّد این طاووس چند خبری در جلالت بشان و در بیان آر که ایشنال ر اعتماد نبود به آن که مهدی ایشال همان موعود نیّد است ایبراد فرموده ، هم که خو هد رخوع کند به اعمال ماه مجرم اقبال الأعمال

بالجمله ، محمد و براهم پسران عبدالله هموره در هوای خلاف می ریستند و عداد خروج می کودند ناگاهی که امر خلافت بر ابوانعباس سفّح در ست آمده این وقت در کردند و از مردم منواری شدند، امه سند ج عبدالله محص را بررگ می داشت و فرازان اکرام می کرد

سبط این الحوری گفته که یک روز عبدالله گفت که هیچ گاه سیدم که هراو هزاو درهم مجتمعاً در برد من حاصر باشد سفّاح، گفت الآن خواهی دید و بقومود هرار هر ادرهم خاصر کردند و به عبدالله عصاکرد ۲۰

و ابوالفرح رویت کرده که چون سفّح بر مسند خلافت شست، عبدالله و براد ش خسی مثلت بر سفّح وفود کردند، سفّح ابشان را عظا داد و رعایت نمود، و به ریاده عبداظه را نکریم می نمود او نکی گاه گاهی از عبداظه پرسش می کرد که پسران نو محمد و ابر هیم در کحاید؟ و چرا با شما درد می سیامدند؟ احبدالله می گفت که امستوری نشان از حدیده به جهت امری بیست که باعث کراهی و شود

لا _اقبال الاعسال من °0A. در الاعسال من "





و پیوسته سفّاح این سخی را به عبدالله می گفت و عبش ۱۰ ر منفص می سود تا یک دفعه با وی گفت ای عبدالله ایسرال خود را پنهان کرده ای هر آینه محمّد و براهیم هر دو تی کشته حواهد شد ، عبدالله چوب بن سحی بشید به حالت حرن و کتابت از برد سفّاح به میرن حود مراجعت کرد (۱)

حسن مثلً چود آثار حود در عبدالله دید، پرسید ای برادر، سبب حود تو چیست؟ عبدالله مطالبهٔ سفّاح ردر دات محمد و ابراهیم برای او نقل کرد حس گفت این دفعه که سفّاح کر حال ایشان پرسش کند بگر هم ایشان در حال ایشان حیر دارد نا می او در در این منحن ساکت کنم ، این دفعه که سفّاح صحیت پسران عبدالله را به میان آورد عبدالله گفت که عم ایشان حسن از ایشان خبر دارد

سفّه صبرکرد ناگاهی که عبدالله از منزل او نیرون شده حسن مثلّث ر بحواند و از محمّد و ایراهیم از او پرسش کرد

حسرگفت ای امیرا با شما چنان سخن گویم که رعیّت با سنطان گوید ، با چنان گویم که مرد با پسر عمّ خود سخن میگوید؟

گف جنان گوی که با پسر همّ خودگویی

گفت و میرا با می بگوی که اگر خداوند مقدّر کوده که محمّد و ایراهیم ادراک منصب خلاف کننده تو و معامت محلوق آسمان و رمین می نوانند ایشان ر دفع دهند؟

كمت لاوالله

آن گاه گفت اگر خداوند مقدّر مکرده باشد خلافت را برای دیشان، سام اهن ارض و سماه اگر اتفاق کنند می توانند ،مر خلافت را بر بشان فرود آورند؟ که این سامه داد

سقاح كلفت لاراثله

حسن گفت: پس برای چه امیر از این پیر مود ایس همه در پس بنات منطالیه میکند؟ و معمت خود را پر او منغص می درماید؟

ا الدر هيدة الطالب مكان حسن. ابراهيم القمر برادرش را دكر سوده (مولي 🈩)

سفُاح گفت رپس این دیگر نام پشان را ندکره بخو هم سمود و از آن پس ناریده بود دیگر نام بشان ر مبرد، پس سفّح عبدالله را فرمان کرد که بنه مندینه برگردد (۱)

و این ببود تا زمانی که مشاح زفات یافت و کار خلافت بر مصبور دوانیمی راست آمد و منصور به جهت خبث طیست و پستی فطرت حویش ، یک باره دن بر قتل محکد و ابراهیم نست ، و در سنة ۱۴۰ سفر حج کرد و از طریق مدینه مراجعت مهود ، چون به مدینه رسید : عبدالله ر تحواست و از مر پسرایش از او پرسش کرد ، عبدالله گفت سمی دانم در کجایید ، مصور سختی چند از راه شم و شماعت یا عبدالله گفت و مرکرد تا او را در دار مروان در مدینه حیسی نمودند و رمدانیان او رباح بی عثمان بود ، و از پس عبدالله جماعتی دیگر از آل ابوطالت را به تدریح یگرفند و در محبس نمودند ؛ مالند حسن و ابراهیم و ابوبکر بر دران عبدالله ؛ و یکرفند و در محبس نمودند ؛ مالند حسن و ابراهیم و ابوبکر بر دران عبدالله ؛ و حسن بن جمعر بی حسن مثنی ، و سلیمان و عبدالله و علی و حباس پسران داود بی حسن مثنی ، و محتد و اسحاق پسران ابراهیم بن حسن مثنی ، و عباس و علی عاید بسران حسن مثلث ، و علی فرزند محمد نفس رکیه ، و عبرایشان که در منتهی الآمال در دکر ، ولادهای امام حسن مجنبی بی بدین مطلب اشاوه شد

بالجمله و رواح بی عثمان جماعت بی حسن ر در رودان در فید و ید کرده و بر ویشان کار روستان که در روستان که او را نصیحت کند نا شاید که عبدالله از مکان فرر ددانش اطلاع دهد و چون ایشان این سخن را با عبدالله به میان می آور دارد و او ر در کتمان پسوانش ملامت می معودند و عبدالله می گفت که بلته می او رفت خود و آن دیخ می او بلته حدین الوحمی پیشتر است و چه و مآمور شد به دیخ فروند خود و آن دیخ فرزند طاعت خد بود و لکن مرا امر می کنند که فرزندان خود را دشان دهم تا بها را بکشد و حال آن که کشتن ایشان معصیب خدای می باشد



و بالجمله و نا منه سال در مدینه در حیس پودند تا سال ۱۳۳ در رسند و منصور دیگر باره سفر حج کرد و چون از مکّه مراجعت نمود و داخل مندینه نشند و بنه وریده ۱ رفت و چون به ۱ رفده ۱ واود شد و ریاح بن عثمان به جهت دیدن منصور از مدینه به ریده بیرون شد و منصور گاهی که او را بدید امر کرد که برگرد به مدینه و یسی حسر را که در محبس می باشند در اینجا حاصر کل

پس ریاح بن عثمان به اَنَّهَاق بوالاً هره رسانیان منصوره که مردی پد کیش و حبیث بود به مدینه رفتند و بنوحنس و با محمّد دیناج برادر مآدری عبدالله محص بر در عن و فید کرده و سلاسل و اعلال یشان را منحت تر نموده و به کمال شدت و منختی ایشان را به جانب دربده و حرکت دادند

وگاهی که ایشال را به دربده و کوچ می دادند حصرت صادی الله در وراد منتری بشال وه نگریست و سخت بگریست چندال که آب دیدهاش بر محاسش جاری گشت و بر طایعه انصار نفریل کرد و فرمود که انصار وی مکردند به شرویط بیعت با رسول حد نشش و به ان که با آل حضرت بیعت کردند که حفظ و حر سب کنند و و فررندان و را او آل چه حفظ می کنند جود را و فررند خود را و پس بنا به روایتی و آل حضرت داخل حاله شد و تب کرد و بیست شب در سا و تاب بود و شب و رود می گریست تا آل که بر نال حضرت ترسیدند

و بالحمده ، بسیحس را به محمد دیباح در دوبده ه وارد کردند و پشان را در آفتات نداشند ، و مانی نگذشت که مردی از حالت منصور بیرون آمد و گفت محمد بن عبدالله بن عثمان کذام است ؟ محمد دیباج خود ، انشان داد ، ان مرد او را به نرد منصور برد

راوی گفت رمانی نگذشت که صدای تاریانه بسد شد ، و آن ناریانه و دکه بو محمّد می ردند چون محمّد را برگردانبدند دیدیم چندان او وه تاریانه و ده بودند که چهره و رنگ او که مانند سپیکهٔ سیم بود به بون رنگیان شده بود و یک چشم او به واسطهٔ تاریانه از کاسه بیرون شده بود



آنگاه محمّد را بیاوردند و در برد پرادرش عبدالله محض جای دادید و عبدالله محمّد را بسیار درست می داشت ، در این حال تشبگی سحت بر محمّد ظلبه کرده بود و طلب آب می کرد ، و مردمان به جهت حشمت معصور از ترجم بر ایشان حسر می کردند تا گاهی که عبدالله گفت که کیست پسر رسول حقا را سیواب کند؟ یس وقت یک تی در مردم حر سال از را به شریعی در آب سفایت کود

و نقل شده که حامهٔ محمد از صدمت ناریانه و آمدن حون چنان بار پشت او چسبیده بود که از بدن او کنده سی شد ، نخست و ۱ به روعن ریت طلّی کردند ، آن گاه جامه را با پوست از بدن او بار کردند

وسبط بن الجوری رو یت کوده چون محمد و به برد منصور بردند : منصور از پرمنید که دو کدات فاسی ، محمد و بر هیم در کجایند؟ و دختر محمد دیباح رفیه روحه بر هیم بود محمد گفت که به حد، سوگند که نمی دانم در کجایند منصور امرکزد تا چهرصد ناریانه بر وی ردند ، انگاه امر کرد که جامهٔ درشتی بر و پوشانبدند و به سختی آن جامه ، اار تن او بیرون کردند تا پوست تن او ر بدن کنده

و محمد در صورت و شمایل احس باس بود و بدین جهت و را دیباج می گفتند و یک چشمش به صدمت تاریانه بیرون شد، آن گاه و را در بسد کردند و به سرد عیدالله جای دادید، و محمد در آن وقب صحت تشبه بود و هیچ کس را جرآب آن بیود که او را ب دهد، عیدالله صبحه رد که ای گروه مستمانان آیا این مستمانی است که فررندان پیعمیر از تشبگی بسیاند و شمه ایشان را آب بدهید؟!

پس منصبور از وریده ع حرکت کرد ، و حود در محمدی شسته بود و معادل او ربیع حدجت بود و سوحس را با لب تشه و شکم گرسده و صر و ش برهه با عل و رسجیر بر شتر با برهمه سواه کردند و در رکاف منصور به جانب کوفه حرکت دادند و فتی منصور از بود پشاف عبور کرد در حانی که در میان محمدی بود که روبوش آن از حریر و دیباج بود ، عبدالله بی حسل بای که در را بدید فریاد کشید که ای



ابو حعمراً آیا با اسپران شمه در بدر چنین کردیم؟

و آراین صحق شارنی کرد به اسپری عباس جد منصور در رور پدر و وحم کردن حد پشان سول حد الله او هنگامی که عباس او جهت بند و قید ناله می کرد حصرت فرمود که نالهٔ عباس نگداشت امشت حواب کنم و امر فرمود که فید و بند را از عباس بردارند ۱۱

ابوالعرج روایت کرده که منصور خواست که صدمهٔ عبدالله به ریادت باشد ام کرد که شبو محمد ۱۰ در پیش شتر او هراو دادند عبدالله پیوسته نگاهش بر پشب محمد می افتاد و آثار تاریانه می دید و جرع می کرد (۱) و پیوسته ایشان ر با سوه حال به کوفه بردند و در محبس ۱ هاشمیّه ۲ در سردایی حبس صودند که سنجت ناریک بود و شب و روز معنوم بود ۱۰ و عدد ایشان که در حبس شدند موافق روایت سبط پیست تن از اولاد حس عالم بود ۱۱

و مسعودی فرموده که صصور ه سیمان و عیداظه فرردان داود بی حسی مثلًی به موسی بی عبدالله محض و حسی بی جعفر رها کرد و ما بقی در حیس بماندند تا بمردنده و محسی ایشان بر شاطئ فرات به قرب فنطرهٔ کوفه بوده و الحال مواضع بیشان در کوفه در رمان م که سمهٔ ۱۳۳۲ است معنوم و زیارتگاه است و بمامی در آن موضع می باشد، و فیور پشان همان پدان است که سعف آن و بر روی ایشان موضع می باشد، و فیور پشان همان پدان است که سعف آن و بر روی ایشان خراب کردند، و گامی که ایشان در ربدان پودند ایشان و از برای فیصه حاجی بیرون نمی کردند، و گامی که ایشان در ربدان پودند ایشان و از برای فیصه حاجی بیرون نمی کردند، و گامی که ایشان محبی فضاء حاجت می نمودند و به مدریج بیرون نمی کردند، و بر پشان از این جهت سخت می گذشت، بعضی از موالی ربده آن منشر گشت و بر پشان از این جهت سخت می گذشت، بعضی از موالی ایشان مقداری عالیه بر ایشان بیردند تا به بوی حوش او دفع بوهای کریهه کنند

و پالحمله ، به سب اد رافحهٔ کریهه و بودن دو حبس و بند، ورم در پاهایسان پدیدگشت و به تسریح به الاسرایت میکود تا به دن بشان میرمنید و صاحبش ره



٦ - تذكره الخواص، ص ٩ ٢

۲ .مقاتل الطالبيين، ص ۱۵۰

هسلاک مسیکرد، و چنون منجیس بشنان مظلم و تاریک بنود، اوفات سمار وا نمی توانسند نعیین کشد، لاجوم فرآن را پنج جزء کرده بودند و به نویت در هنر شیانه روز یک جنم قران قرالت میکردند. و هر شمسی که نمام میگشت یک نماز از تمارهای پتجگانه به جا می آوردند،

و هرگاه یکی از بشان می مرد ، حسدش پیوسته در بند و ربخبر بود تاگاهی که بو بر می داشت و پوسیده میگشت ، و آنها که رسه بودند او را بدین خال می دیدند و ادبت میکشیدند . ۱

و سبعد این چوری نیز شرحی از محبس بشان بدون دکر آوردن غالیه بر بشان نقل نموده و ما نیز در کتاب منتهی در دکر حال حبس مثلث و تعداد فرزندان او اشاره بدین محبس کردیم و در میان بشان علی بن تحسن المثلث که معروف به علی عابد بوده در عبادت و دکر و صبر بر شدائد ممتاز بود

و در روایس وارد شده که بنوحس اوقات نمار را نمی دانسند مگر به نسبت و اوراد عمی بن الحس ، چه و پیوسته مشعون دکر بود و به حسب اور د حود که موظّف بود بر شباته روز می مهمید دحول وقات نمار ر

و گاهی عبدالله بن الحسن المثنی او صحوت حبس و تفاقت فید و بند عنی ر گمت که میهسی اینلاء و گرفتاری مار ، او حدا نمی حواهی که ما وا او این وبدان و بلاء محات دهد؟

علی رمان طویتی پاسخ بداد، آن گاه گفت کی عم، همانا در بری ما در بهشت درجهای است که نمی رسیم به آن درجه مگر به بن بلیه یا به چیری که اعظم آر این باشد، و هم از برای منصور مرتبهای سب در جهم که نمی رسد به آن مگر آن که به چا آورد به ما آن چه را که می بیس در بلایا، پسر اگر می حو هی صبر می کنیم بر این بلایا و شداند و به رودی راحت می شویم چه مرگ ما بردیک شده است، و گر

المسروح القطب ج كادمن ٢٩٩

میخواهی دی میکنیم به جهت خلاصی بکن منصور با آن مرتبه که در جهنم دارد بحواهد رسید

گفتند بدکه صبر می کنیم ، پس سه روز بیشم نگدشت که در بدان حال دادند، و رحت شدند ، و عنی بن الحسن الله به حالت سجده از دنیه رحت کشید ، عبدالله ر گمان آن که او را حواب ربوده گفت فروند برادرم بر بیدار کنید ، چون او را حرکت دادند دیدند نیدار نمی شود دانستند که وقاب کرده ، و وقات او در بیست و ششم محرم سنة ۱۴۶ واقع شد و مدت عمرش چهل و پنج سال بوده

و ایوالفرج او اسحاق بن عیسی روایت کرده که بروری عبدالله محض از زیدان بری پدرم پیعام داد که برد من بیا پدرم از منصور ادن گرفت و به ریدان برد عبدالله رفت عبدالله گفت تو را طلبیدم بری آن که قدری آب برای من آوری چه آن که عطش بر من علیه کرده ، پدرم هو سناد از عبرن سبوی آب یعی برای عبدالله اوردند ، عبدالله چون سبوی آب را بر دهان بهاد که بیاشامد ، ابوالأوهر ریدانیان رسید ، دید که عبدالله آب می حورد در عصب شد ، چنان پا بر آن سبو رد که بر دندان عبدالله حورد و در صدان عبدالله

و بالحمله ، حال ایشان در رندان بدین گونه بود و نه ندریخ بعصی بمردند ، و بعصی کشته گشند ، و عبدالله با چند تن دیگر از اهل بیت خود رنده بودند تاگاهی که محمد و ابراهیم پسرال او خروج کردند و مقنون گشند و سو ایشال را پرای منصور فرسنادند ، و منصور سو بر هیم را برای عبدالله فرستاد و آن گاه ایشال بیر در رندان بعردند و شهیدگشتند

سبط این الحوری او عیره نفل کرده اند که پیش از ۱۰ که محمد بن عبدالله کشته شود ، عامل منصور ابو عوب از حراسان برای او نوشت که امردم خراسان بیعت مه را می شکند به سیب حروج محمد و ابراهیم پسران عبدالله ، منصور امر کرد محمد



۱ مقال الطاليين من ۱۵۲ ۲ متذكره الشواص من ۲۲۹

دبیاح راگردن ردند و سر او را به جانب حراسان فرستاد که اهل حراسان را بهریسه و قسم یاد کند که این سر محمد بن عبدالله بن فاطعه بست رسون الله فلیسی است ن مردم حراسان از حیال حروح به محمد بن عبدالله بیمتند (۱) اکتران شروع کنیم به مقتل محمد بن عبدالله محص

ذكر مقتل محدّد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابي طالب ﷺ ملقّب به نفس زكيّه

محمد بی عبدالله ، مکنی به ابوعبد الله و ملقت به صریح قریش است ، چه آن که
یک ش از اشهات و جدّات او امّ وقد بودند (۱) مادر و همد دختر ابنیعبده بس
عبدالله بن زّشه بی سود بی مطلب بوده ، و محمد ر از جهت کثرت رهد و عبادت
نفس رکیه لقب دادند (۱) و اهر بیت او به استطهار حدیث بیوی الله این المهدی بن از آلمهدی با و ر مهدی (۱) می گفتند ، و هم او ر سفتول به احتجار زّیت
گفتهاند ، و او ر به فقه و دانایی و شجاعت و سحاوت و کثرت فضائل ستایش
مردهاند و در میان هر دو کتف از خالی سیاه یه معدار بیضه بوده و مردمان و اعتماد
جنان بوده که و عمان مهدی موجود از آن محمد [صلوات الله علیهم اجمعین]

لهدا با وي بيعت كردند و پيوسته مترصد ظهور و منتظر عدوج او بنودند او



عن تأريخ طوليه بندند على عبدالله بن العسن في حيس المنصور بالكوفة يوم عبد الاشجى من سند 40 و قال. الجالدين بن زهرة العسيس في طاية الاختصار القار عن خط عبدالعميد النسابه بن الخدر بنن مسطّ بن سخار الموسوى: أيَّه مان ابرفتهم بن العسس في العبس 40 و عرد في الكوفة و هو اوَّل من عات من بسي العسسن مؤلف \$ و

٣ - مقاتل الطالبيين، ص ٢ ٢

٣ .مروج اللقيماج ٢ ص ١٩٩

۴ ـ تكاه كنيد به: القزى حمل الله : مبيلة التوحيد المعدد الثاني، مقاله دالمهديه في نظرة جديدة و از علامه مبيد جعفر مرتضى

بوجعه و مصور دو کرت با او بیعت کرده بود یک مربیه در مکه در مسجدالحوام ، و چون محقد از مسجد بیروب شد رکاب او وا بداشت تا بر نشست و یاده احترام او وا مرعی می داشت ، مردی به منصور گفت که این کیست که چندین حشمت او را نگاه می داری؟ گفت وای بر تو مگر ندانی این مرد محمد بین عبدالله میخض و مهدی به اهل بیت است ؟ و کرّب دیگر در دابواه ؟ با او بیعت کرد ، جنال که در بیان حال عبدالله مرقوم گشت . (۱)

و دبوالفرج و سیّد دبی طاووس حدار بسیاری نقل کردهآند که عبدالله محص و سایر اهل بیت او انکار داشتند در آر که محمّد نفس زکیّه مهدی موهود بـاشـد و میگفتند مهدی موهود ﷺ غیر اوست

و بالحمله، چوب حلاف بر بسی عباس مستفر شد ، محکد و بر هیم محمی می ریسند و در ایام منصور گاهی چوب یک دو تی از عرب بادیه ، پوشبده به مردید در زندال آمدند و گفتند اگر ادن فرهایی آشکار شویم ، چه اگر ما دو س کشته شویم بهم از آن است که حماهی از اهل ببت پیممبر گلگی کشته شوید ، عبدالله گنت « بن شخص آبر بخش آن نصور کشته شوید ، عبدالله گنت « بن شخص آبر بخش آن نصور که بخور منصور می دهد که شما چون جوانمردان ریدگانی کبید ، منع سمی کند که جون حواسردان پمیرید که شما در اعداد کار پودارید و حواسردان پمیرید کتایت از آن که صوات آن است که شما در اعداد کار پودارید و بر منصور خروح کبید ، اگر نصرت جویند بیکو باشد و اگر کشته شوید با مام بیک بر منصور خروح کبید ، اگر نصرت جویند بیکو باشد و اگر کشته شوید با مام بیک مکوهشی تباشد

و بالجمعه، در دیامی که محمد و براهیم محمی بودند، منصوراره همی جریافش ایشال نبود و عیون و جواسیس در اطراف قرار داده بود تا شاید بر مکان بشان اطلاع باید

ابوالفرج رو یک کرده که محمد بن عبدالله گفته گاهی که در شعاب حبال محمی بودم، روری در کوه درشوی و حای داشتم با الهودد حویش و صوا در وی پسسوی



وضیع بود ، باگاه مکشوف افتاد که علامی او مدینه به طلب می می رست می اوار کودم انجوبد بیر فروندم وه در آعوش کشیده و میگریجت که باگاه ان کودک از دست ماهوش وها شد و او کوه در افتاد و یاره باره شد

و نقل شده که این وخت که طفل محمد او کوه بیمناد و بمود، محمد این اشعار ر گفت

قَسد كسانَ قِسى الستوتِ لَسةُ راحسةُ وَ السوتُ خَسْتُمُ مِسَى رِقِسَاتٍ الْعِيدِ^٣

بالجمله ، محمّد در سنة ۱۳۵ حروج کرد و به اتماق ۲۵۰ نفر در ماه رحب داخل مدیمه شد و صدا یه تکبیر بلند کردند و رو به رندان منصور آوردند ، و در رندان را شکسند و محبوسین را بیره ن کردند و ریاح بن عثمان رندانبال منصور ر بگرفتند و حبس کردند ، آن گاه محمّد بر فرار منبر شد و حصبه نحواند و مقداری از مُثالب و مطاعن و حبت سیرهٔ منصور ر تدکره نمود مردمان از مالک بن انس استمناء کردند

که به آن که بیعت منصور درگردن ماست ما توانیم با محکد بیعت کنیم؟ مالک فتوی میداد بلی ، چه آن که بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده پس مردم به بیعت محکد شتاب کودند و محکد بر مدینه و مکّه و یمن انسیلا یافت



۷ ارچی مرده فدن سم سوره

آلاکت، به فتح دید سر در افکندن او لکب: خون آفرد کردن سنگ، پای را در ربح و سخنی رسائیدن (مؤلف ای م
 آلامان در دیل الامالی، ص ۱۹۲ از این تشعت طبری چ ۹ ص ۱۹۹ داین آثیر چ ۵، ص ۱۹۹ در هر آلامان و ج د ص ۱۹۷ الیمان و آتییین چ ۹ می ۱۹۳ التمهید، چ ۲ می ۱۹۳ سقائل اطالیین ص ۱۹۷ و ۲۰ و در میتهی الامال بر ذکر شد.

ابو جعفر منصور چود این بدانست برای محقد مکتوبی او در صنح و سلم فرستاد اور مان داد ، محمد مکتوب و را جو پی شافی بوشت و در آخر دمه رقم کر دکه نور کدام امان است که بر می عوضه داشتی ؟ آیا مانی است که به پی هُبیره دادی؟ یا مانی است که به عمویت عبدالله پس عبی دادی؟ یا امانی ست که انومستم ر با آن حرستد ساحتی؟ یعنی بر مان نو چه اعتماد ست چنان که این سه بدر و امان دادی و به مقتضای امان حود عمل بکردی

تانباً ابو حعفر اور مکتوبی فرسناد و بوحی از دو حسب و عسب طریق معارضه سهود و و این محتصر راگنجایش دکر آن مکاتبت نیست طانبین رجوع کنند به تذکرهٔ سیط و غیره ۱۰

و جود منصور مأبوس گشت در آن که محکد به طریق سلم و صنح در آید ، لاچرم عیسی بن موسی بر دربراده و وضعهد خود را به نجهیر جنگ محکد فرمان داد و در باطن گفت هر کدم کشته شوند باکی بدارم ، چه آن که صصور طالب خیاب عبسی بود به سیب آن که سفّاح عهد کرده بود که بعد او منصور ، عیسی حبیعه باشد و منصور از خلاف او کرها داشت

پس عیسی با چهار هرار سوار و دو هربر پیاده به دفع محکد بیروب شد و منصور او راگفت که اوّن دفعه قبل از فتال او را امان بده نا شاید بدون قبال او مسر دو اطاعت ما در آورد

عیسی کوچ کرد تا به و نید و یک و مدری است در طریق مکه برسید ، کا عدی به سوی حماصی اصحاب محمد بواکنده به سوی حماصی اصحاب محمد بوشت و یشان را رطریق یاری محمد پراکنده کرد و محمد چوب مطلع شد که عیسی به دفع و پیرولا شده در تهیه جدگ بر امد و حددی بر دار مدید و در ماه رمصان به دکه عیسی با بشکر حود وارد شدند و دور مدید و ارد شدند و

سبط بن جوري رو يك كرده كه چوب لشكم منصور بر مدينه أحاطه كيرديد،



[؟] رمير فكاد كنيديد غاسخ التواريخ سالاب سام حسن للجيد ج ٢ ص ٢٣٦٠ ديمد

محکد را هنگی ببود جران که جریدهٔ اسامی کسانی که با از بیمت کرده بودند و او ر مکانیه نموده بودند بسوراند ، پس نامهای ایشان را سورانید آن گاهگفت الآن مرگ پر می گودرا سب و اگر دیر کار نکرده بودم هر آینه مردم در بلای عظیم بودند ، چه آن که اگر آن دفتر به دست فشکر متصور می رسید بر اسامی کسانی که با او بیعث کرده بودند مطلع می شدند و ایشان بر می کشتند

و بالمجمله ، عيسى بيامد و بر دسلّم) که سم جبلى است در مدينه ديايسناد و عدا کرد که ای محمّد ، تر برای تر امان سب محمّدگمت که امان شما را وقایی سبت و مردن به عرت به از ريدگانی به دست و اين وقت تشکر محمّد از دور او متموق شده بودند و از صد حرار نفر که به او بيعت کرده بودند ، سيصد و شاترده بهر با او بود ، به عدد اهل بدر

پس محمّد و اصحاب او عسل کردند و حنوط بر حود پاشیدند و ستوران خود ۱ پی نمودند و حمله کردند بر عبیسی و اصحاب او و سنه دفیقه بشنانه ر اسهرم ساختند

لشکر عیسی اعداد کار کردی و به یک دفعه به تمامی بر ایشان حمده سودند و کار ایشان را ساخت و پشان را مقتول بمودند ، و حمید بن قحطیه ، محمد را شهید کرد و سرش را به برد عیسی برد و پسب خواهر محمد و فاظمه دخترش جسد و را از خاک برداشنند و در بفیح دس بمودند ، پس سر محمد را حمل داده به برد منصور بردند ، منصور حکم کرد که آن سر را در کوفه نصب کردند و در بندان بگردانیدند و مقتل محمد در واسط ماه رمضان مسه ۱۳۵ واقع شد ، و مذب طهور او تا وقت شهادش در ماه و همده روز بوده ، و سین عمرش به چهل و پنج رسیده بود و مفتل و در و حجار ریت ، مدینه واقع شد ، چمانچه امبرالمؤمنی صبوات شده عیه در احبار عیبیه خود به آن شاره فرموده بهوله غیر هو را تم شد ، خمانچه امبرالمؤمنی صبوات شده عیه در احبار عیبیه خود به آن شاره فرموده بهوله غیر هو را تم شد و شدند و شکر او ممهرم شدند ،

٨ الذكرة المتواص من ٢٢٠٠

این گفتیرکه یک س از اصحاب محمد بود در ریدان رفت و ریاح بن عثمان ریدانیان منصور را یکشت و دیوان محمد را که مشتمل بر اسامی اصحاب و رجال او بنود بسوزانید، پس از آن به مقاتلت عباسیین بیرون شد و پیوسته کارزار کرد تا کشته شد. آ

و هم رویت کرده که گاهی که وی ر بکشتند ، چندان رحم و جرحت پر سر وی وارد شده بود که ممکن نبود او را حرکت دهند ، و مثل بادنجان پخته و سرح کرده شده بود که بر هر موضع از آن که دست مینهادی منالاشی میشد ^{۲۱}

ذکر مقتل ابراهیم بی عبدالله بی الحسین بی الحسین بی علی بی (بیطالبﷺ معروف به قتیل ملخمری

در مروج افدها مسعودی فگارش باقیه که گاهی که محمد بن عبدالله منحض داعیهٔ حروج داشت ، برادران و فررندان خود ر در بلاد و مصار منفری کرد تا مردم را به بیعت و بحواسد ، از حمله پسرش علی و به مصر فرسناد و در منصر کشیه گشت ، و موافق روایت تذکوهٔ سیط در وبدان بمرد ، و فررند دیگرش عبدالله را به خراسان فرسناد شکر منصور حواستند او را مأخود دارند ، به بلاد سندگریخت و در همان چاشهید گشت ، و فررند دیگرش حسن را به جانب پیمن فرستاد او را گرفتند و در حبس فرستاد او را گرفتند و در حبس کردند تا در حبس وفات یافت (۱)

فقیر گوید که این کلام مسعودی است ، یکن آن چه از کتب دیگر منعول است حسن بی محکد در وقعهٔ فتح در رکاب حسین بی علی بود و عیسی بی موسی عباسی او را شهید ساحت چنان که در کتاب منتهی در باب او لاد امام حسن علیه به شرح رفت



١ مغائل العاليين من ١٨٥

٢ ممقاعل الطالبين، من ١٨٢

٣-مروج القطب ہے ٧ س ١٩٤

و برادر محکد، موسی به بلاد جریره رفت، و برادر دیگرش یحیی به جانب ری
و طبرسنان سعر کرد، و آخرالامر به دست رشید کشنه گردید. چانچه در منتهی به
شرح رفت، و در در دیگر محکد، ادریس به جانب معرب سعر کرد و جماعس را در
بیعت حویش در آورد آخرالامر کس فرسناد و او ر عینه بکشت پس از الله ادریس
پی ادریس به حای پدر نشست و بلد بشان را به نام او مسمی کردند و گفتند بند
ادریس بی ادریس و معتل ادریس بیر در منتهی گذشت

و برادر دیگر محمد، بر هیم به جانب بصره سعر کرد و شریصره خروج کرد و برادر دیگر محمد، بر هیم به جانب بصره سعر کثیری تر ریدیه و از معنونه بعدادیین و عیرهم با او بیعت کردند ، و از طالبیس هیسی بس رینه بس علی بس الحسین ظیم نیز با او بود منصور ، هیسی بن موسی و سعید بن مسلم ر با دشکو بسیار به جنگ او فرستاد ، در و مین و با حمری ۱ دکه در اراضی طف است و در شش فرسخی کوفه واقع است دابراهیم ۱ شهید کردند ، و از شیعیان او از جماعت ریدیه چهارضد نمر و به فونی پایصد تن کشته گشت

و کمیت مقتل براهیم جمانچه در تذکرهٔ سبط مسطور است بدین بحو است که در روز غُره شهر شوّال و به قوبی شهر رمصان سنهٔ ۱۴۵ ، بر هیم در بصره حراج کرد و جماعتی بی شمار به او بیعت کردند ، و منصور بیر در همین سال ابتدا کرده بود به بناه شهر بعداد ، و در بن اوفانی که مشعول به عمارت بغداد بود او ر خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره حراج کرده و بر اهوار و فارس علیه کرده و جماعتی بسیار دور او ر گرفته اند و مردمان بیر به طوع و رحیت به وی بیعت می کنند و هشی جر حویجو هی برادرش محمد و کشش ابوجعهر منصور ندارد

منصور چود این بشید، جهاد روشن در چشمش ناریک گردید و از بناء شهر بعداد دست بکشید و یک دره ترک ندات و مضاجعت به بسواله گفت ، و سوگند باد کرد که هیچ گاهی بردیک رناد بروم و یه عیش و لدت مشعور، نشوم تا گاهی که سر بر هیم ر برای می آورند ، با سرمر، به برد او حص دهند



و بالجمله هون و هويي عظيم در دن مصور پديد آمد، چه بر هيم را صد هراو تن لشكر ملازم ركاب بود و مصور به عير از دو هرار سوار نشكري حاصر نداشت و عساكر و جيوش او در مملكت شام و افريقيه و حراسان منفرق شده بودند

این هنگام منصور ، عیسی بن موسی بن عنی بن خیدانله بن عیاس ر به حدگ ابراهیم فرسناد و از آن طرف بیر ابراهیم فریفتهٔ کوفدان شده در بصره به جانب کوفه بیروب شد ، چدمت ابراهیم رسیدند و بیروب شد ، چدمت ابراهیم رسیدند و معروض وی داستند که در کوفه صد هراو تن النظار مقدم شریف بو در دارد ، عرگاه به جانب ایشان شوی جانهای حود در نادر رهت کنید

مردمان بصره ابراهيم را از رفس به كوفه مانع گشيد ، لكن منخل ايشان مفيد بيمناه ابراهيم به جانب كوفه شد

شانوده فرسح به کوفه مانده در ارض طف معروف به ۱ باحموی تالاقی شد ما بس او و هسگر منصور ، پس دو نشکر از دو سوی صف آرامسته و جنگ پیومسه شد ، شکر ایراهیم بر نشکر منصور ظفر یافتند و ایشان را هریمت دادند

و به روایت ابوالفرح ، هریمتی شبیع کودند و چمان بگربختند که اوائل الشکیر ایشان داخل کوفه شد

و به رودیت ندگره ، عیسی بن موسی که سبهسالار نشکر منصور بود به صد تن او ایک بیت خویش و حواص حود یای اصطبار محکم بهادید و از قتال رو بر منافتید و بردیک شد که بردهیم بیر بر بشان طعر بابد و ایشان را به صحرای عدم راند ، که باگاه در عنوای جنگ تیری که ر می آن معنوم بیود و هم معنوم بگشت که از کجا آمد بر ایر هیم رسید ، دردهیم از است بر رهین افتاد و میگفت

ه و كان اخرُ الله غدراً مَقدُوراً أردْنا أَمْراً وَ أَرادَ اللهُ غَيْر أَ بِهِ ١٠

و ایوالفرچ رو یت کرده که معنل ابراهیم گاهی پوده که عیسی نیر پشب به معرکه کرده بود و فوار می نمود، ایراهیم ر گرمی و حرارت معرکه به نعب افکاده بود،



تکمه های قبای خود رگشود و جامه از ملینه نار کرد نا شاید کسو سورت خورت کند ، که ناگاه نیری منشوم از رامی عیر معلوم برگودی گلوی وی آمل

ابراهیم بی احتیار دست به گردن است در اور دا، طابعهٔ ریدیه که ملارم رکات او بودند دور اوار احداظه کردند ، و به روایت دیگر ایشیر و حال او را بر سایعهٔ حود گرفت (۱)

و بالجمله ، به همان بیر کار ابراهیم ساحته شد و وفات کرد ، صحاب عیسی بیر او فرار برگشتند و ننور حرب افروحته گشت ناگاهی که نصرت برای لشگر منصور شد ، و لشکر بر هیم بعضی کشته و بعضی به طریق هریمت شدند و بشیر رحال بیر مقنول شد

آنگاه اصحاب عیسی سر بر هیم را بریدباد و به برد هسمی بردند. و هیسی سر به سجده نهاد و سجده شکر به حای اورد و سر ر از برای متصور فرسناد

و قتل ابراهیم در وقت ارتفاع بهار آر رور دوشنیهٔ دی حجه سنهٔ ۱۲۵ واقع شد و یه روایت آبولهم بیخاری و سبط ایس جوری در سیست و پنجم دی صعده رور دحوالارص واقع شد، و مسیل عمرش به چنهل و هشت رسیده بنود، حضرت امیرالمؤمیل علی در احیار عیبیهٔ حود او مال براهیم حیر داده، در آن جاکه فرموده «بیاختری یُقتل بقد آن یَقلهر، و یُقهر بعد آن یَقهر »

و هم در حق او فرموده « پائیم سهم ۱۳ غرب پُکُونُ فیمِ مُثَیَّتُهُ فِیالِوَسَ الرَّامَی، شَلَّتَ پُدُنُ و وهن عظدُدُه

و نقل سده که چول نشکر منصور منهرم شدند و خیر به منصور بردند، حهان روشی در چشمش ناریک شد و گفت الآثی قبال صادقهم، ایس لنفل القبلمان و العلیان ۱۵ یعنی چه شد فول صادق بنی هاشم که میگفت کودکان بنی عیاس با خلافت باری خواهده کود؟ و کلام منصور اشاره است به حیارات حضرت



٩ _مفائل العاليين ص ٢٣٩

٧ مهم قرب الذي لا يعلم راسيد (مواف 🕸)

صادق علیه از این بید دانسدی که چون بسی هاشم و بسی عباس در دابواده جمع گشسد و با محکد بن عبدالله بیعب کردند، چون حضرت صادق علیه وارد شد رأی ایشان را نصویت بکرد بن عبدالله بیعب کردند، چون حضرت صادق علیه وارد شد رأی ایشان را نصویت بکرد و فرمود خلافت از برای سفاح و مصور خواهد بنود و عبدالله و محدد و براهیم را در آن بهرهای بیست و مصور ایشان را خواهد کشت و مصور از رور دل بر خلافت بست تاگاهی که ادراک کرد، و چون می دانست که ن حصرت جو به عبدی سخی بگوید، این هنگام که هریست بشکرش مکشوف افتاد در عجب جو به عبدی سخی بگوید، این هنگام که هریست بشکرش مکشوف افتاد در عجب شد و گفت خبر صادق بشان چه شد؟ و منحت مصطوب گشت که رمانی دیر نگدشت که خبر شهادت ایراهیم بدو رسید و سو ایراهیم را به برد او حمل دادند و در پیش او بهادید، منصور چون سر ایراهیم را بگریست چنداند که در پیش او بهادید، منصور چون سر ایراهیم را بگریست سخت بگریست چنداند که در پیش بر گونه های آن سر جاری شد و گفت به خده موگند که دوست بداشتم که را تو بدین جا منتهی شود

و از حس بن رید بن حس بن علی بن بی طالب عظ مروی است که گفت من در برد مصور بودم که سر ایراهیم را در میان سپری گذاشته بودند و به برد وی حاصر کردند ، چون نگاه من بر آن سر افتاد عصه مرا فرو گرفت و جوشش گریه راه حلی مر بست و چندان منقلت شدم که بردیک شد صدا به گریه بلند کنم ، لکن خودداری کردم و گریه سر ندادم که مباده منصور بلتفت من شود ، که باگاه منصور روی به من آورد و گفت به ایانهجند ، سر ایردهیم همین است؟

گفتم ایمی یا امیر، و من دوست میداشتم که اطاعت تو کند با کارش بدیل حا منتهم شود (۱)

منصور میر سوگند یاد کرد که من هم دومنت می داشتم که سر در طاعت من در آورد و چمین روزی را ملاقات سماید ، لکن او از در خلافت بیرون شد و خواست سر مر گیرد چمان افتاد که سر او را برای می آوردید



پس امرکرد که آن سر را درکونه آویخند نا مردمان بیر او را مشاهده بمایند و پس بر به ربیع راگفت که سر ایراهیم ر برای پدرش به ربدان برد و ربیع آن سر راگرفت و به ربدان برد و حبدالله در آن وقت مشعون نماز بود و توجه و به جانب حق تمالی بود او راگفنند که ای عبدالله و نماز را سرعت کی و تعجیل نما که تو ر چیری در پیش است و چون عبدالله سلام نماز بداد نگاه کرد و سر فرر ند خود بر هیم را دید سر را بگرفت و بر سیمه چسبانید و گفت

﴿ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَيًّا الْقَاسِمِ وَ الحَلَّا بِكَ وَ سَهَلًا . لَّقَدُّ وَقَيْبٌ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ ميثاقِيرَة

ای بور دیدهٔ من ابراهیم و حوش مدی و حده تو را رحمت کند هر پنه نویی از آن کسانی که حدا در حق ایشان فرموده .

«الَّذِينَ يُونُون بِعهَدِ اللهِ و لا يُنْصُون الْسِيثاقَ اللهِ (الآبة)

ربیع ، عبدالله رگفت که براهیم چگونه بود؟ هرمود چنان بود که شاعر گفته قسمتی کستان قسمجیم مسن الدُّلُّ سیقه(۲)

و يَكَفِّيهِ شَوْمَاتِ ۚ أَنْ يَأْتِي حَجَّالُهُمَّا

آن گاه به ربیع فرمود که به منصور بگو که ایام سختی و شدت ما به آخر رسید و «یام نعمت تو نیز چنین است و پاینده نخواهد ماند و محل ملاقات ما و تو روز هیامت است و حداوند حکیم، ها بین ما و تو حکم حواهد فرمود

ربیع گفت. وقتی که بن رسالت ره به منصور سانیدم، چیان سکستگی در و پدید،رگشت که هیچ گاهی او ر به چین حال ندیده بودم

و بسیار کس در شعراء محمد و ابراهیم را مرلیه گفته اند ، و دعیل حر عی بیر در مصیدهٔ تالیه که جماعی از اهل بیت رسول کی را مرثیه گفته اشاره بدیشان سموده جمان که گفته

قُستُورٌ بِكُوفانٍ و أُخُدى بِطَيْبَةٍ ﴿ وَأُخْسَرَى بِسَفْتُمْ سَالُهِ صَعَواتِ



١ ـ سورة رعد أيه ٢

^{. 25} Y

و أحرى پارشِ الجوّر جانِ مُعلَّهِ وَ قسيرٌ بِسِاخُمرِيْ لدى القُريات و براهيم را پنجة فوى و پارويي نوان بوده، و در ضون هلم صاحب مقامي معنوم وده

وگاهی که در بصره پوشیده می ریست در سرای مفضّل [بر محمّد] صبّی بود و او معضّل کتبی طلب ممودکه با او انس گیرد، معصل دو اوین اشعار عرب را به برد و آورد و او همناد قصیده بر انها برگرید و ارب کرد ، و بعد در فتل دو مفضّل آن فصاید را جمع کرد و معصّلیّات و اخیار انشعراه بام کرد ا

و معضّل در اور شهادت ابراهیم، ملازمت رکاب اوار داشته و شحاعتهای بسیاو از ابراهیم و اشعاری چند از او نعل کرده که معام ۱ گنجایش باکر آن بیست

و ابراهیم گاهی که حروح نمود و مردم با او بیعت کردند ، به عدالت و سیرت نیکی با مردمان فتار میکود ، و گفته شده که دو واقعهٔ دیاحمری ؛ شبی در میان نشکو خود طوف میکرد ، صدی مناز و عبا از ایشان شبید ، هم و عم و را فرو گرفت و فرمود گمان نمیکنم نشکری که این گونه کارها کنند طام پایند ۱۲

و حماعت بسیاری از اعل علم و نمنهٔ نار به این هیم بیمت کردند (۳) و مردم ر به باری او تحریص می معودند ، مانند عبسو بن یاد بن علی بن انجسین الله ، و بشیر رخال ، و سالاًم بن این و اصل ، و هارون بر سعید قمیه با جمعی کثیر در و بجوه و اعیان اصحاب و تابعین او ، و عباد بن منصور فاصی بصره ، و معطی بی محمد ، و مسعر بن کدام و عبر یشان

و نقل شده که اعمش پی ۱۲ مهران مردم را په پاري تراهيم تحريص ميکرد و ميگفت اگو من اعمي نيودم خودم نيز در وکات او بيرون ميشدم ۵۰



١٠ ينگاه كبيد به معالى قاتلي ج ٢٠ ص ١٧ خهرست اين تديم. ص ٢ د مقاتل الطالبيين على ٢٩

T ـ تذكره للشوامي عي 279

٣ مفاتل الطاليين من ٢ ٢

^{🕏 .}هباد بن منصور عامي (م ۲۳ است.

۵۔ در منتھی الامال ذکر شدہ و دین جا نکراو گردید

[ابو حليفه]

و ابوحمیمه ر در حق محمد و ایراهیم عقیدای استوار بود و مردم ر به بیعت به ایراهیم منوی می د د و میگفت شهید در ره ابراهیم مانند شهید عروة بدر است یا او میگفت مانات مردم برد می سب

آورده این که عجوره ای برد ایرحمیه ه آمد و گفت اتو فتوی دادی پستر صوا به حروج یا ابراهیم ، و او وقت و کشته شد ایرحمیمه گفت کاشکی به جأی فررند تو من بودمی

و رویت شده که گاهی که ابراهیم به و باحمری ا به جنگ هیسی بیرو با شده آبر حبیعه برای و مکتوبی فرسناده، در جمعه بوشته شده بود که گاهی که سیاه حصم ر دیدار کردی و ظفر جسی کار با بشال چنال کی که پدرت عبی الله با هی صعبی کرد، مدیرر بکش و محروح ر ریده مگذار، و چنال مکی که پدرت در جنگ جمل کرد، مدیر ر بکش و محروح ر بعده مگذار، و چنال مکی که پدرت در جنگ جمل کرد، چون که امیرالمؤمنین الله در جنگ جمل لشکر را فرمال داد که حستگال ر رحمت بکند و منهرمین ر نعاقب بنمایند و از احد مال و سبی عبال معتوین دست یار دارید.

این مکتوب به دست منصور افتاد بر ابوحیمه منخت حشمیاک شد ، تاگاهی که امرکود او را از کوفه به بعداد حرکت دادید ، و در پایاب کار او ر رهر بداد و پکشت ، و قیر او در بعداد در مقابر حیرران واقع است ، وفاتش در سنهٔ ۱۵۰ در ماه رجت اتماق افتاد ، و در روز فوت او شاهمی متولد شد

در رمان سلاطین سنجوقیه سنة ۴۵۹ بر قبر او قیه و بارگاه بنا کردند، و اسم او معمان بن ثابت بن روطی است ، و با ان که و یکی از اثمه اربعه هل سنت است و در برد ایشان ملقب به امام عظم ست ، پاس حرمت و را نگاه بداشتند و مطاعی بسیار برای او نگاشتند. صوات می ماید که ما به چند کلمه از آن اشارت کنیم ناگهان



تكنيدكه ذكراين كلمات اراموضوعات روافض سبت

فَعَنَّ رَبِيعِ الْابْرَارِ لَلْزِمَحَشْرِي هِي يَابِ الْعَلْمِ مِنْدُ قَبَالَ قِبَالِ يُبُوشُفُ بِينُ السباطِ ابوحنيفة عَلَى رَسُونِ(للهُ ﷺ (أربعمالُه حديثِ إوْ اكْثَرَ

قيل جثلُ ما ذا؟

قال قال رسوراله ﷺ نفعارس سهمان و للزَّاجي سهمُ

قال ايوحيه، لا اجعَلُ سَهُم بهيمةٍ أَكْثَرُ مِنْ سَهُم النُّؤْمِن

و أَشْغَر رسول! فَ تَالِئِنْكِ و أَصحابُه البُدُلُ قَالَ ابو حَسِفَة الإشعارُ مُثَلَّةً

ر قال ﷺ: البَيْعَانِ بالْحيارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقا ۚ قال ابو حيمة ١٥١ وجَّب الْبَيْعُ ملاجياز

و كالﷺ يُقْرِعُ بين نسائِه اذا براد سقراً و الفرع اضحابُهُ و قال ابسوحيهم الْـقُرْعةُ قِمَارٌ ** انتهى

و عن الغزَّالي أنَّه أجازَ ابوحيعة وطاع الحديث على وِ فَي مَذْهِهِ (٢٠)

و عن يُوسُف بن اشباطٍ قال ابوحيفه أو أذركُمي رسُولاتُهِ ﷺ لأحدَّ بكشيرٍ مــنْ نولي ۳۰

و عن ماريخ بقداد، قال شعبه كفُّ من تُرابٍ حيرٌ مِنْ ابن حيمة

و عن الشَّافعي، قال عَظَرتُ هي كُنُّب اصحابِ ابي حديقة أَوَاذَا ميها مأدُّ و ثَلاثون وَرقَدُّ حلاف الكتاب و الشُّنَّة (٢)

و عن سعيان و مالكِ و حيّادٍ و الأوزاعي و الشّاهعي قالو الله وُلِد في الاسلام المُناأَمُّ مِن أَبِي حيقة عَنْهِ

و عن مالك قال فِشْهُ الله عليه أصرُّ على الأُمَّةِ مِنْ فِثْنَةِ إِنْهِسِ (٥)

لأسترييع الزبرين ج 17 مي 144 ـ 148

٢ ـ الاربعين عن ١٠ ٢) سنهي المقال عن ٢٠١٧، به نقل أز السيخول

٣ تاريخ يساد ۾ ٦ ص ٢٨٧

الارجين شهرازي، ص ۶۴۳

۵۔ تاریخ شند ہے ۱۳ س ۴۹۶، کتاب الانتیاب می ۱۵۰

م اللويغ ينداد، ج ٢٢, ص 4 ۴

و قال غيرًا ﴿ مَا فَتَنَّهُ عَلَى الإسلام بعد الدُّجَالِ اغْظِم مِنْ رأى ابن صيعة

و عن كتاب والمشخول عبلغزالي، قال فأت أبو صيعة فقد قُلْب الشريعة ظهر السطر وشؤش مَشَلَكُها و غير يظامها و اردت جَميع قواعدِ الشَّرع بأصلِ هذه به شدع شحتر النُصطَفَى تُلَاثِنَا و من فَعل شَيئاً من هذا شسخلاً فَقَد كَفَر و منْ فَظَلَا عَيْرَ مُشتحرً مسنَ التعلي (١)

و قدْ الشتهَر طَنْهُ أَنَّه كان يقُولُ ۚ لَوْ إِنَّ رَجُلاً عَلَمَ عَلَى أَيْهَ وَ هُو يَعَلَمُ أَنَهَا أَمَّه يَسْقُطُ عَنْهَ الْحَدُّ وَ لَجِينَ بِهِ الوَالِدِ، وَكُمُا هِي أُحْتِهِ وَ بِئْتُهِ

وْ كَدَا لَوْ أَشْتَجِر عَسَالَةُ وَ خَيَارَةً أَوْ أَشْبَاهُهُما ثُمُّ رَطَّتُها وَ حَمَّلُتْ مِنْهُ

ر إذ انكُ على الحليم؛ حريرةً ثُمَّ أَوْاجِهُ مِي قُبُلِ المُرأَة، لَمْ يَكُنُّ رَانِياً و لا يَجِبُّ عَلَيْهِ الْحَدُّ و لكن يُددعُ بِكلام غَدِيظٍ

رُ يَتُولُ ۚ إِنَّ الرُّجُلُ إِذَا يَتُوطُ بِمُلامِ فاوقتِه لم يجِب عَلَيه الحدُّ وَلـٰكِن يُردعُ

و يَقُولُ إِنْ شُرِبِ النّبِيدِ الْمُشْكِرِ حُلالًا

إلى غَيرِ ذَلِك مِمَّا لا يُتُسبُّ الْبَعَامِ ذُكُرُهُ

و سيجيءٌ بعد ذَّلك كَيمية الصُّلاة بعدهبه

و أمَّدُ عَمَلُهُ بِالرَّآيِ وَ القَيْنَاسِ وَ رَمَّهُ عَلَىٰ رَسُولَ اللَّهُ ﷺ فِي كُتَبِرٍ مِنَ الأَحَكَامِ فَسَيتُ لا يَخْمَنُ

وَ مِنْ لَطَائِفِ المُعَكَامِاتِ مَا تُقِلَ عَنَ السَّيْدِ الشُخَدِثِ الجريرى ﴿ نَقَلاَ عَنْ صَاحَبٍ لَهُ أَنَّه كَانَ يَتُوطَأُ. فَلَمُنَا مَسَخَ رِجَلَتِهِ نَظَرَ فَإِذَا وَاحَدُ مَنْ طُفَاتِهِم قَوَىٰ رَأْسِه فَبَادِر إلى غَشْلِ رَجْسِه فَقَالَ لَهُ كَيْفَ مَسَخَفَ ازَّلاً وَ غَسَلَتَ فَانِياً؟

قَقَالَ عَمْ يَا مُوْلَانَا هَدَوِ السِمَّالَة مِن مَسَائِلُ الحَلَانِ يَسَيْنَاللَّهُ شَيْخَانَهُ وَ يَسَيْنَ تُسُولَانُ البَيْخَيْقَةُ قَالَ اللهُ (العَالَى الدَّوَ أَمْسَخُوا يَرُّوسِكُمْ وَ أَرَجُلَكُمُ الْسَي الْكَلَّمْتِينِ ١٠٠٥ و تَسَالَ البرحيفة يَجِبُ غَشْلُ الرِّجْلِي فَسَحْتُ حوفٌ مِنْ اللهِ و غسلْتُ حوفاً مَن الشَّلْطَانِ. فضحك الرِّجْلُ و خَلَى عَنْهُ



يا يرمنتهي المغال، ص ٢٦٧ بد نقل از المبخول

⁷ ياموره مائنه، ديم ۶

[محمّد بن اسحاق]

و در ایام منصور مسلم ۱۵ محمد بن استخاص بن بسار صاحب مغازی و سیم در بعداد وفات کرد و بن سنجای مفازی را در و حبره ۱ به جهت منصور تتبسیف کرد و ما بن ۱۹ و مالک بن انس منافرتی بنوده، و مالک در حس او گیمه الاو ما بن اسخان، الما هو دخال من الدجاجات، تحن آخرجناه من المدیند » و به همین جهب بعداری از کتاب او در صحیح حود نفن نکرده، و هکدا مسلم مگر یک حدیث دو رجم

[معن بن زائدہ]

و بير در سنة ۱۵۱ يه يک سال بعد معن بن زائده شيباني (۱) در مدينه الست تا به دست خوارج معتول شد و معن به کثرت جود و شجاعت معروف بوده ، و سب به ذُهل بن شيبان ميرساند

و در ایام بی امیه با پرید بی همر بی هبیره امیر عراقیی مخانطه و آمیرش داشت و چود دولت امویه به عباسیه سید و منصور برید را بکشت، معی حود را پنهال کرد و مدتی مستور بود و از ترس حود را ظاهر سی سود: با ان که صورت حود ر مدتی در آمتات داشت با رنگش سیاه شد ، پس جبد از پشم پوشید و تعییر هیشت داد و سوار بر شدی شد و به فصد بادیه از بغداد بیرون شد ، چوب از دروارهٔ ۱ بات حرب ۲ بیروس آمد ، مودی سیاه رنگ از پاسیانان ۱ باب حرب ۲ دنیان او را گرفت و بر شتر او چسبید و گفت تو معی بن کده می باشی که منصور در طلب تست ، کجا فرار می کنی؟

معن گفت : اي مود من مص تيسيم



ہ ۔ ٹگاہ فئید نہ وفیات الاعبان نے 40 میں 197 تاریخ پائداد نے 17 میں 1770 معجم الشعراء مرزبائنی میں 1974، اسائی مرتشنی، ج ۔ میں ۲۲۷، رغوالاداب نے 1 مر ۱۹۲۷ طبقات الشعرب این مفتر نے ۔ میں ۲۲۲

گفت من تو را خوب من شناسم

معی هر چه کرد حود را مستور دارد دید قائده سی کند، لاحرم عقد جواهری همراه او بود که قبصه بسیاری داشت آن عهد را به آن مرد سیاه داد و گفت ای مرد، منصور آن قدر به تو جابره صواهد داد اگر مر بیری برد او ، بنک بن عقد جواهر را بگیر و مرا بدیده بگیر

ان مردسیاه عقد جواهر راگرفت و تماشا کود و گفت ارامیت گفتی، قیمت ین چند هزار دیبار است و مواجب می در هر ماهی پیست درهم است الکی می این عقد از یه تو پخشیدم و نو را رها کردم نا بدانی که در دنیا سخی تر از تو هم پنیدا می شود و قحب نکنی به عظاهای خودت

پس همد جواهر را رد کرد و او را ره کرد

معن گفت مر شرمیده کردی و ریختی حود می بهتر بود از ین کار تو ه و هر چه اصور کرد که ان عقد و فیول کند بکرد ، بالاً حره معی فراز کرد و پیوسته مختفی بود تا ایوم هاشمیه و که اهل حر سال بر منصور در اعاشمیه و کوفه ریختید و جنگ ما بین منصور و ایشان واقع شد ، معی حود و ظاهر کرد و لئم بر صور ت رده بود که کس او را شدید، و آمد در مدین منصور و به حدیث او جنگ کرد و چمان روم داد که دشمی منصور را شکست داد ، و چون جنگ بر طرف شد منصور گفت تو کیستی ؟

معن صورت خود ر مکشوف کرد و گفت. مین آنیم که در جستجری مین میباشی منصور او را نوازش کرد و جنعت بخشید (۱۱

و بالجمعه، مص به کثرت جود و سحه معروف بود و حکایات جود او معروف و مشهور است^(۲) و پیوسته شعر افضاد او میکردند او او را مدح می سودند و صله و حدیره میگرفتند، و شاعر از مروان بن این حفصه بوده که بسیار شعر در مندح او



_وبيات ألاعيان، ج ٥. من 174 ـ 174

[؟] _ نگاه كثيد به المسلحاد هن معلامة الاجواد از تتوخى حي ٩٦٠ (AA) (٩ م ٢٥٢ ٢٥٢ ٢٥٢ ٢٥٢

گفته، و بهترین قصاید مروان قصیدهٔ لامیه است که در ملاح معلگفته و مال بسیار صله گرفته او در جمله شعار آل قصیده این یک بست است

مجنّب الله هي العول حتّى كأنه حسره عَمليّه قبولُ لا حس يُشتَلُ و بعد از قتل معن ، جماعتي ار شعر او ١ مرتبه گفسد ، ار حمله حسين بن مطبر در مرتبة او گفسه

أَلِسَنَا عَسَمَىٰ مَسَعْنِ وَ قُبُولا لِقُنْهِ ﴿ صَفَاكَ الْعَوَادِي مُسَرِّيَهِ كُمْ مَسْرِيعاً ﴿ فِيا قَبْرِ صَعْنِ كَنِيفُ وَارْيُتَ جُبُودَةً ﴿ وَقَدْكَانَ مِنْهُ الْبَرُ وَ الْبَعْقُ مُتَزِعاً ۗ ۖ !!

و بهترین مرالی که برای معل گفته شده مرثبه مروان بی جیحصه ست و آن قصیده طویل است از جمله این سه بیب است

> إلى أن واز شماً وثة عسيالاً و تد ذُهب النُوال قلا نُـوالاً يسيناً مِنْ يُـدينه و لا شمالاً

و کان النَّاسُ کُنَّهُم لَسعي و قُلُنا أَيْن تَرْخلُ يَسعد مَـشِ و لا بِلْغَتْ كُفُّ ذَوِى النَّطاعِ

و در سنة ۱۵۴ الوعمرو، رئال بن العلاكه يكي او قرّ مسبعه اللت و مودى ديب بوده، در كوفه وفات كود و اختُلف في السمه على احد و عشرين قولاً و كان امام اهل البصرة في علم القراتة و النحو و اللغة و ايام العرب قبل كنانب دهائره مبلاً بليته الى السقف، ثم تنسّك فأخرقه، و كان من أشراف العرب مدحد القرردق و وثّقه يعيني بس معين و هيره و كان تقش خاتبه

و إنَّ امْرَة دُميهَ ٱكْمَارُ هَمَّةٍ مَسْمَدِينَكُ مِنهِ بِحَبِّلٍ غُرُورٍ د مِمَن قُرا عَنْيَه عبدالْمِنَكَ الأصمعيُّ و حُكِي أَنَّه شَالِ عنه عنِ الديبِح استماعيلُ ام

عد قال ۱۷ قطَّ و إلا من مشيئه ... قرلا الكشيهة كمانت لاشه مسم المؤاف الله

١٠ عدد المحمون قد تكرر في اشعار الشعراء، و احمن ما دول در دول القرر دق في القصيدة المعروفاه بين الفريمين في مديح مولاتاً على بن الحمدين الله

سحاق؟ فقال به أُصَيحةً أَيْن ذَهَبُ عَقْلُك، و مثى كانَ رسحاقُ بِمكَّدِ؟ و إِنَّمَا كِمَانَ بِمَعْكَة استعيلُ و هو بُنَّى الْبَيْتَ مع أبيه و النُّحرُ بِمَكَّة لاشكُّ فِهِ

و در سنهٔ ۱۵۷ عبدالرحمن بن عمر معروف به ارزاعی ۱۵۷ عبدالرحمن بن عمر معروف به ارزاعی ۱۵۷ عبدالرحمن بن عمر معروف وفات کرد و ۱۵ ارزاع ۲ قریه ای است به دمشن

務 権 奋



نكر ايام حلافت مهدى عباسى محنّد بن عبدالله المنصور

دو سابق گذشت که در رور ششم دی حجه سنهٔ ۱۵۸ در طریق مکّه موگ منصور رسید دو همانه رود پیج از مودم برای محمّد پسرش بیعت گرفت و محمّد در بعداد بود چون خیر حلافت بدو سید بعد از دو روز به مبیر رفت و حطبه حواند و او مودم بیعت گرفت ، عامه مودم به او بیعت کردند

ولادت مهدی در صبهٔ ۱۲۷ بوده و در سنهٔ ۱۶۷ او بعداد به بلاد ه دینور ، کوچ کود برای این که وصف د ماسیدان ، را به طیب آب و هوا شبیده بود

و در قویه دریس ه ۱۱ در بیست و سیم محرم سنهٔ ۱۶۹ وفات او در رسید، هارون رشید بر از نمازگراشت و ۱۰ را در همانجا به حاک میردند. مدب حلافتش ده سال و یک ماه و نیم و مسیر عمرش به چهل و سه رسیده بود

دمبری و خبر او گفته آند که و فاتش به سبب آن شد که سوار بر مسابود است و دوید کردن و خبر او بعضی دیگر دوید گرفت و او را به در حربه بکوفت و از صدمت آن هلاک شد (۲) و بعضی دیگر گفته آند که یکی از کیرکان او برای فرزهٔ خود طعامی مسموم کرده بود که او و بکشد با مهدی ندانسته او آن طعام بحوود و بمود (۳) و از برای او سربری بیافسد که او را

سطاهر دین کلمه دا. ده باشد که در ده فرسخی مدیندو بوده و آصل ماسیمان ماه سیدان بوده و مشتمل بر چناد مه پته بوده که هملاً آن ملاد خراب مده، و در طریق سیروان در حدود کله. بوده است - مؤلف ﷺ

۲۔ تاریخ ہندلا ج ۵، ص۔ ۲٪ الواقی پالومیاب ج ۲۲، ص۔ ۳٪ تاریخ طیری: ج ۵، ص ۱۶۹ تاریخ بعقوبی ج ۳۔ ۔ ۱۰۰۰ تا ۱۹۰۷

٣- نكاء كنيد يد الجوهر السين، ص ١٧٦

حمل دهند، لاحرم اور یو روی دری بهادند و درویر درخت گودویی اور دس سودند ۱۰ و دمیری گفته که مهدی مردی خو د و خوش خلق و ممدوح و رهبت شناس بوده (۲۰ و گفته شده که پدرش صد عزار هرار درهم و شصت هزار هرار دیدار در خزاش داشت، مهدی آب اموال و بر مردم بخش کرد و نقل شده که شاعری واصد هراو درهم جایره بداد

و در مروج الذهب است که حیوران روحه مهدی و مادر هادی و رشید دو حانه مهدی مربیتی رفیع و مدلتی مسیع داشت ، و شهات اولاد حلقه و بنات بسیها شم به جمعگی در حدمتش بودند ، و در میان ایشان ریست دختر سیمان بن عمی از همه قربتشر بالاتر بود، چه ان که مهدی حیوران واگفته بود که ریسب پیره ران دانسایی است او کست آداب و اخلاق کن

روري حادمه آمد و گفت مي صاحب حسن و جمال به ساسهاي کنهنه ادن د حول مي طلبد و از گفس نام حود مضايقه دارد

حیرران گفت دور بیاورید، چون داخل شدری دیدند در بهایت کمال و جمال با ربانی فصبح و بیانی منبح با لبسهای کهنه و رگفسد که توکیسی آگفت می فرید، رب مروان بن محکد می باشم که روزگار من چنین کرده، و به حدا سوگند که این لبسهای کهنه که در بر دارم از حودم نیست و به عاریب گرفته ام و یسک به بود شد، آمدم تا شاید در حجاب شما داخل شوم

حیر ان در پن حال رقتی کرد و بگریست دریست، مرینه راگفت که یاد می آوری روری راکه بر همین بساط بشسته بودی در د حرّان د ^{۱۳} و من پر نو داخل شدم و از نو خواستم که جله دبر هیم الآمام ر به من و اگذاری ن دو را په حاک سپارم ، منر در محسن خود بیرون کردی و گفتی که رمها را با رأی مردون چه کار سب



١ عياة الميزان دميري، ج١٠ ص ١٦٢

٣ . يو نگاه كنيد به، دون الاسلام؛ ج ١ ص ١٧ . دالبوهر التمين. ص ١٠٣

۳ سرين. شهري الست يزرگ و مشهور مي واه موصل و شام و مرکز صائبيان بوده است، معجم البلدان

مرینه گفت. همین خانب بد ما ود که کار ما را به پنجا رسانید و روزگار ما را سیاه کرد ، این بگفت و گویال بیرون سد ، و این ایت مباری را بخواند

﴿ وَ ضَرَبِ اللهُ مَثلاً قُريةً كَانَت جَمَةً مُطْمئنةً يَأْتِهَا رَرْقُهِ رَعْداً مِنْ كُلِّ مكن فَكَفَرت بِأَنْقُم اللهِ فَاذَاقَهِ اللهُ لَبَالَ الجُوعِ وَ الخوفِ بِمَا كَانُوا يَضْنَفُونَ ﴾ (١)

خیرواد به بعصی در کبیران خود شاره کرد که مرینه در بیرد در یکی معاصی ۱۳۰ جای دعد و لباس و حال او ره بعیبر دهد و بداه احسان کند

و چون مهدی داخل شه و حکایت مرب را برای او نقل کردید ، بسیار گریست و به خیرران گفت به حد قسم اگر چنین بکرده پودی دیگر با نو بکلم بمر کردم ، و گر ریست پیره رم از بررگ ربها ببود دیگر با وی سحر نمی گفتم ، و امر کرد کبیرکی راکه برو و سلام مر به مرینه برسان پس مرینه را بردیک طبید و بر حیب کرد و میراند او را بلند تر و حیرله زیب بمود (۲)

و مریمه می قصبح اللسان بود و راه کلام را بر به بسته بود، و در ایام مهدی و های و معدی و مداری را بام شد رنده بود آن گاه وفات بافث و در این دوقات خلمه او را با ربهای بنی هاسمی فرق سی گذاشسند و حتمام و را منزعی می داششد، و خبرران را کنیرکی بود فنیه دام ، ابوالعناهیه (۱۳ شاعر ، عاشق او سده بود و اشعار او در نعشق فنیه و بواد فصابای او با عبیه در مال مهدی و هادی و شید بسیار است و لکن عتبه به هیچ و چه او را بمی خواست

و در رمان رشید چندان بوالعنامیه اظهار شوق با علیه کرد که رشید ر دق مسوحت و حواملگار عتبه شد که او را به الوالعناهیه برویخ کند ، پس با جملهٔ ار



المسرودنجن (۱۹۴ ماید ۱۹۳

كديهمم مقصوري

۲ مروج القطب ج ۱۲ می ۱۳۲۲_۲۲۵

حواص و خدم حود به سرل عتبه رف به حهت حاظر بوالعناهية، و با عبه گفت که من چيری از تو خواهش می کم گفت به به معلف حويش ، گفت بهی مگر ساکه شرط کمی ، که مثال کمی گفت هر چه فرمایی فیول است حر درویج ابر انعناهیه که من برای بدرت قسم باد کردم و بدر کردم که پیوسته به مکه روم و هر چه به دستم آید فصدی کم اگر مزاوجت او را حیار کنم هارون گفت حاجت می همین است، عتبه گریه بسیاری کرد که مرا عمو کنید از بی مطلب که من بی بعد که کردم بمی تو بم و چندال گریست که هرون سمود آن وقت چندال گریست که هارون بر حال او آهت کرد و عدر او را قبول سمود آن وقت ابوالمتاهیه از وصال عبیه مأبوس گشت و در شعار وست در اظهار تعشق به عنیه

یا غُنْتِ مالی و لله یسا لیکنی لم أرك مسلکتنی فَائْتَهِكی ما شِتِ انْ تُنْتَهِكِی أیسیت لیکی ساهراً ازعی شُجوم الفَالهِ مُلْتَرِشاً جنز الفَضی مُسْتَجعاً بِالْحَسْكِ الْ

و بوالعناهیه مردی شیرین ریاب و قصبح السنان و شناعری هنجید نبوده، و ار اشعار اوست

إِنَّ أَحَاكُ الطَّدُقَ مِنْ كَانَ مُسَطِّك وَ مُسَى يُسَجِرُ سَفْسَةُ السِيَّفَعَكِ و مِنْ إِذَ رَهُبُ الزَّمَانِ صَدَعَكَ مَثَّتَ مُسَلَّ نَفْسِهِ كَنَّ بَخِمَعَكِ اللهُ و مِه ايضاً

الُمرَّةُ مِن تَأْخِيرِ مُنَّتِمٍ كَالتَّوْبُ يَعِي يَعْدَ جِنَّهُ غَـجَا لَنُتَبِّم يُطَيِّع مِن يَخْتَجُ فِهِ الْيَوْمِ رَفَّدَتِه ^{ال} و له ايضاً

لَسَبِتُ الْمَوْتِ فِيهِا فَدِ سَبِيتُ ﴿ كَأَنِي لِمَا أَرِ أَحَمَا يَسُوتُ الْبَوْرُ مَا يَسُوتُ الْبِسِ الْمَوْتُ عَايُهِ كُلِّ حَتِي ﴿ فَمَالَى لَا أَبَاوِرُ مَا يَشُوتُ الْبِسِ الْمَوْدُ مَا يَشُوتُ الْبِسِ الْمَوْدُ مَا يَشُوتُ

١ .مروج اللهب ج ٩ ص ٨٧

٣ يتروج اللحيديج ٢ ص ٢٠٩

٣ مروح اللخب ج ٣٠ ص ٢٩٩

و هم در مووج الدهب ارفضل بن ربیع منقوق است که روزی شویک بن عبدالله بن سنان سحمی بر مهدی وارد سد مهدی او را گفت که باید یکی از سد اسو ر حقیدر کنی ، با منصب قضاوت پیشه کنی ، یا داکه اولاد مر حدیث و علم آموری یا آن که یک دفعه او طعام من بخوری

شریک اگر چه از هر یک از این سه امر ابا داشت لکن چاره ندید با حواد نأملی کرد و گفت احوردن طعام آسان تو است بر من از آن دو امر

یس مهدی امر کرد طباح رکه طعام باکیره عمل ورد، و الوانی از مع معمود با شکر طبورد و عسل درست کند، چون طعام را آوردند و شریک او حوردن آن دوع شد، فتم به امر طعام ، با مهدی گفت که «یا امیرالمؤمین! آیس یُقْبِحُ الشَیخُ بِعُدَ هده الآکلةِ آیداً»

بعد از ابن صعام دیگر شریک رسنگار بحو هد شد هرگز

فضل بن ربیع گفته به خد، سوگند که شنریک پس از آن طبعام ، احتیار کرد محادثت عباسیس را ، و اولاه ایشان را تعلیم می داد ، و متوفی قضای ایشان شد ۱۰ و حل شده که رمانی که منصور مهدی را در ری گذاشته بود شرای بن قطامی را به جهت منادمت او احتیار کرده و مهدی را گفته بود که از او تعلیم کند مکارم حلاق و در منت خیار و قرائت اشعار را

شین مهدی با سرفی گفت که میخواهم حکایتی برای می نقل کنی که بهجت و سروری برای من حاصل شود

شرقی گفت « أصبح الله الأمیر » نفل شده که یکی ار ملوک حبره را دو بدیمی بود که پیوسته به او بودند و از او مفارفت نمی نمودند، و آن ملک حاطر ایشال را سبار می حواست ، شبی آل منک از کثرت نوشیدی شراب و اشتقال به لهو و لعب عفش زایل شده شمشیر کشید و آل دو ندیم را یکشت ، چوب صبح شد احوال ندیمال حود و پرمید گفیند ایشان را دیشت بکشتی ، سلطان از این کار حیلی در هم شد و



جرع بسیار کرد و به جهت معارف ایشان و طعام و شوات مشاع بمود ، پس امر کرد ایشان ره به حاک سپردند و بر فیرهای ایشان قبهٔ متحند و فاغریس به نام نهادند و فر رداد که هر که او آن جا بگذر د برای آن دو فیر سحده کند و هر که او سجده کردن آیا و استاع کرد و در بکشند! بعد از ایا که دو حاجت او را رو سازند ، و این سبت لارمی شد در آن عصر که هر که از آنجا میگذشت برای قبر آن دو ده یم سحده می کرد

تا مدتی امر بدین متوال گدشت و تا آن که روزی و قضری که به فارسی گارد گویند از آنجا عبور کرد و نیاسهایی که برای شستن بو دوش خود حمل کرده بود و به و بود و مدّوه و و آن آلی سب که جمعها را به آن می کویند ، موکنین و عربین و فصاد راگفتند که سنجده کی و آبا کرد او آبه برد سلطان بردند ملک گفت چر سنجده تکردی؟ گفت اینها دروع می گویند می منجده کردم گفت بلکه تو دروغ می گویی و منجده تکردی و دیک دو حاجت بنجواه و مهنای کشته شدد نشو گفت آگر

ملک گفت ای جاهن بادان، حاجبی دیگر بحو ه که برای تو به برای اهل بیس و عیالات نو بمع داشته باشد

گفت احاجت من همین است که گفتم ا ملک رو به ورزاه کود وگفت ایا حاجت دین بادان چه کنم؟

گفتد چاره بیست، اگر دست از سبت خود برداری بن عارو سنگ ست برای شما، البته باید سما مدرم باشید بدانچه فرار داده اند گفت وای بر شمه قصار ر ببینید و نگویید چیز دیگر بحو هد گر چه نصف سلطنت مرا بحواهد قنون سایید که مراطاف و مدقّهٔ و او نیست

قصارگیب جر آن که گردن ملک را مکویم چاره دیگر نیست و من چیری دیگر ممی خواهم

ملک ناچار سد و س به فضا داد ، فصار و مدفه ۲ حود رو به فوت بسد کرد و چمان



برگردن ملک کوبید که بر روی رمین افتاد و عش کرد و از صدمت آن بستری شد و نا یک سال مداو امیکردند ، به حدی که آب را یا پنیه به حلق او میکردند

چوی بهتر شد و دانست که طعام و شرات خورد و به حای خود بنشیند ر حال فصار سؤال کرد، گفتند او را محبوس کرده بیم، امر بنه احتصارش سمود، چنون حاصرش کردند گفت احاجت دوّم خود را بخواه که می خواهم تو را بکشم

گفت خاجت دیگر من آب است که او این معدده تا به طرف دیگرگردن ممک کویم

مدی چون آن بشبید چنان جرع و فرع کرد که بر روی رمین افتاد و گفت ای نادان ، چیری بخواه که تو را فایده رساند

گفت خمیں است که گمتم

پادشاه به ورز م مشورت کردگشت. باید قبول کرد، گفت. وای بر شب با مس مدت یک سال او صوب آن ۱ مدقه ، بستری بودم و این مرتبه حواهم مرد

گفشة : مَا دَيْكُو چَارِهِ بِدَانِيم

ملک چون چنین دید فصار رگفت ان روزکه تو ره وردند برد من ایا معیگفتی که من سجده کودهام ، اینها سجده نکردن ر دروع به من بسبت دادهاند؟

گفت. بلني من گفتم ، لکن تصديق من نکوديد

گفت الحال بگو تا بشبوم آيا سحده كردي؟

گفت, بلی

یادشاه تا این بشید از جای خود برجست و سوش را بیوسید و گفت شهادت می دهم که تو راست گویی در گفته خود و موکلین «عربین» دروع گویند ، الحال اختیار آنها را با تو گداشتم و تو را امیر پشان بمودم

مهدی عباسی ارشنیدن این حکایت چندان حندید که یا بر رمین سایید و گفت احسب ، و او را صله دادر(۱)

۱ . مروج (کھی۔ ج ۲ ص ۲۲۹ _ ۳۲۹

و در یام حلاقت مهدی سنهٔ ۱۵۸ وفات رفر بن هدیل ففیه صاحب ابوحمیمه رافع شد.

[سيان لورى]

و در اژل مسهٔ ۱۶۱ متعیان بی سعید توری (۱۳ به فتح مثلثه) مسبوب به دنور تمیم در بصره وفات کرد

شمیری گفته که سفیان او حل کومه بود، وصی بر و سؤال کردند او عثمان و عنی . توری گفت که اهل بصره عثمان را تفصیل می دهند و اهل کوفه عنی ﷺ را

گعتند تو پر چه مدهین؟

گف من ر مل كوده م يعس قاتل به تعصيل على الله ميبشم (انتهى) " و نقل عن القورى قال الفيتُ الصّدق جَنْعر بن مُحتد الله فَقَلْت له يابُن رسُول الله! أَوْصِى فقال من يه صفيانُ! لامُرزَّة بِكُدوبٍ، و لا أَخَ لشُلوكٍ، و لا رحةً لحشودٍ، و لا شَرِّدُه لسيّى الْخُلَى

فقلت بياس رسورياته فلاتنظ ، رشي، فقال لى به سعيان! بين بالله إن كُلْتَ مُؤْمِناً و ارْض بينا قَشَم الله لَكَ ذَكُنْ عَنِيّاً و أشبينَ مُجازَرَةً مَنْ جاوركَ تَكُنْ مُشلِماً و لا تصحب الفاجِرَ فَيُتَوَلِّمُك مِن فَجُورِهِ و شَاءِزُ في اشرِكَ الدين يَحْسَوْنَ الله عُزُوجِلٌ، حالِي أن قال الله حوكان عيما قال من والدي يه يُنَيِّ امن يُعتجب صاحب الشّور لا يُسلّمَ، و مِنْ يَذْخُلُ مداحل السُّرِه يُتهم، و مَنْ لا ينبِكُ لِسَانَةً يَأْتُمُ

ذَهَبَ الْــُـوفَاءُ دهــَابَ المْسِ الذِّاهِبِ و النَّاسُ بَيْنَ مُخَانِلٍ و مُواَرِبٍ ^{١٧}



سيراي اطلاع بيسسو تنكه كنهديد وغيات ، ج ٦٠ سي ١٢٨٥، تاريخ بعثاد، ج ١٥٠ سي ١٥٥٠ - تحت الاسباميد من ١٨٨٠

٢ مياة العيوس ج ص ٢٥١

۴ رکوارید یا هم ربرگی کردن

يُسمشُون بيئتهُم السوَّده و الصَّنه و قَسلُوبُهُمْ مسخشُومٌ بِهَاوَبِ *) ثمُّ استزاده النُّوري فَوعَظمُ اللَّهُ ﴿ إلى أَن قال ﴿ إِذَا تَظَاهَرَتُ عَلَيْكَ الْهُمُومُ لَقُلُ لاحوَلُ و لا قُرَّه إلاَّ بالله، و إذ اسْتِظأَلَ الرِّرُق قَصَيْك بِالإِسْتِقَارِ و عَلَيْك بِالبَقْوَى و أَرُومِ الطَّير و كن على حَدَّرُ هِي أَمْرِ دِبِك و آخرِنِكَ فَقُمْتُ و انصرفْتُ

و در احادیث عامیه روایات سیار در مدمت اوری و د شده، آ و در رویت کامی سب که توری حدمت حصرت صادی طائل سند در حالی که آن حصرت سوار شده بود و ارادهٔ حایی داشت و سفال حوصر کرد که حدیث فرم در آیه حدیث حفیهٔ وسول الله کافی در سبجد حیت ، فرمود مهلت ده مرا تا بروم بی حدیث حود و برگردم آن وقت حدیث کنم ، سعبان فیون نکود و فسم داد آن حضرت ای فعلاً مر حدیث کن و حصرت بیاده شد ، سفیان گفت بهرم دوات و کاغذی هم فعلاً مر حدیث کن و حصرت بیاده شد ، سفیان گفت بهرم دوات و کاغذی هم حاصر کنید حضرت فرمود بویس

ه يسم الله الرحمن الرحيم خُطيةُ رسولالله اللَّذِي في مسجد الخيف

نظرَاللهُ عَبِّداً سبع مقالتي فرعاها و بلَّعها إلى من نم يبنُفُه به أَيُّها النَّاسُ فِينَع الشَّاهِدُ العالب فَرُبُّ حامِل فَقْمِ إلى من هُوَ أَدِيهُ مِثْدُ، قَلاتُ لا يَسْفُلُ العالب فَرُبُّ حامِل فَقْمِ إلى من هُوَ أَدِيهُ مِثْدُ، قَلاتُ لا يَسْفُلُ عليه عليهنَّ قَلْبُ أَمْرِيهُمْ مُسلم إحلاصُ السعلل بله، و السُّصيحةُ لِأَنْسَةِ السُّسَلمين، و السُّرومُ عبيهنَّ قلبُ أَمْرِيهُمْ مُحيطةٌ من ورائهم الشَّرُمُنون إحوةٌ تَذَكافي دِماؤُهُمْ و هُم يَدُ على من بدشتهم أَذَى هُمْ يَدُ على من بدشتهم أَذَى هُمْ أَنْ عَلَى

سقیال بوشب حصبه ۱۰ و بر حضرت عرصه کرد آر گاه حصرت بی حاجت خود رفت و سفیال برگشت در بیل راه مطالعه حدیث کرد و تفکری کرد در کشمهٔ ۱۰ و التصبحة لائمهٔ المسمین به فهمید مراد ، آمیرالمؤسیل و اولاد اوست ، همال وقت کاعد را پاره کرد و با رفیق خودگف که ایل حدیث راکتمال کی و با کسی مگو ۲۱



۱ سافعد القوية عن ۱۲٪ بحارالاتوند ج ۲۷ من ۴ بالكرة الاوياد، عن ۱۵ ۲ سافكاه كليد په اصول كاني ج ۱، ص ۳ و ۳۹۲

٣- اصول كافي كتاب الحجه، باب ما امر النبي ﴿ النَّهِيُّ النَّصِيمَة لاَتُّمَهُ المستمين ج ١٠ ص ٢٠ ج ٢

[ابراهيم لدهم]

و بیر در سنهٔ ۱۶۱ بنابر قوبی ابراهم ادهم بلحی مفروف وفات کرد و ابراهیم او رهدهٔ بناء منوک و رؤساء اربات سیر و سفوک ست و پس از ناکه در نفخ سنطنت و ریاست داشت برک منک و دولت گفت و لباس فقر پوشید و به سیاحت و گردش در بلاد مشغول شد.

و بوادر حکایت او بسیار است؛ و در معبب توبه و تبه او به خدالاف مسحی گفته اسا بعضی گفته اند که روزی در فصر خود تمات می کرد، مرد فعیری ر دید که در سایه قصر او بشست و کهنه انبانی به خود داشت؛ یک قرص نال از آن انبان بیرون آورد و بخورد و بر روی آن آبی اشامید و به راحت بحقت ، ابراهیم از خواب فقت بیدار شد و به خود گفت هرگاه نفس انسان به بن مقدار عدا فناعت کند و راحت بحقتان من این رحارف دنبوی برای چه خواهم که جر زحمت و حسرت در وقت مردن سیجه ندارد؟ پس یک باره برگ مملکت گفت و قیامن فقر بهوشید و از بنخ هخرت کرد

و نقل کرده که روری حواست داخل حمام شود، مرد حمامی چوب بیاسهای بسیار کهنه در تن او دید و دست او را از مال دنیا نهی دید، او را به حمام راه نداد ابراهیم گفت و اعتصاف از برای کسی که مصوع شود از دخول حمام مدون مال چگونه طمع دارد داخل شود در بهشب بدون طاعت و اعمال (۱۱۲)

و هم راو منمون است که و فتی چند نفراد ایدال بر من میهمان شدند به بشان گفتم امرا و صبت بافعه فرمایید تا از حدا بنرسم چنانچه شما اخد، برس دارید گفتند اشش چیر تو را یاد می دهیم

وی آن که کسی که بسیار شد کلامش و پس طمع بکند در رفت قب حود



١ _ تفكر ، الاوقاء، ص ١٢٢

٢ _ روهات الجثاث، ج ١٠ حي ٢٠٠

دوّم کسی که بسیار شد حوات او ، پس طمع نداشته باشد در بیداری شب و فیام در لیل

سیم کسی که امبرش او یا مردم بسیار شد ، پس طمع بکند در حلاوت عیادت چهارم کسی که احتیار کرد طالعین ر ، پس طمع بداشیه ساشد د استفامت .

پنجم کسی که عیبت و دروع عادت او گشت، پس طمع بکند که با پمان در دب بیرون رود

ششم کنی که طالب رضا و خوشبودی مردم امنت پس طمع نکند در رضا و خوشبودی جدا

ایراهیم گفت. چون تأمل کردم این موعظه را یافتم در آن عدم اولین و حمرین ۱۱۱

و از مجمع البیان و عبره نقل شده که ایراهیم دهم میگذشت در بازارهای بصره که مردم نرد او جمع شدند و گفت. ای ایراهیم حق بعلی در فرآن محید فرموده و أُدُغُونی اشتجب لکُمْ الاً و ما می حوالیم حق بر و مستحاف بمی شود دعای می یو هیم گفت ای دهل بصره بایر به میب آن است که دنهای شما موده ست دو ده چیر گفتند آن ده چیر کدام است ای ایواسیدی ق؟

گفت اور آن که شاحیه حدا را و اد بکردید حوراور دوم آن که فراشت کردید محبت پیعمبر را و دشمی داشید و لاد او را سیم آن که ادع کردید محبت پیعمبر را و دشمی داشید و لاد او را چهارم آن که ادع کردید عداوت شیطان را و با او مو عمت کردید پسجم آن که اده کردید محبت بهشت را و عمل و کاری بکردید برای ان ششم آن که ادم کردید فرس از آنش را و بدیهای حود را در آنش الکندید

۱ - انتاعشرید، می ۲۳۶

⁷ ــ سوره مافي، آية −9

همیم آن که مشعول شدید به دکر عیبهای مردمان و از عیوب خود عافل شدید هشتم آن که ددی کردید بعض دنیا را و جمع کردید او را بهم آن که قرار کردید به مرگ و نهیه و استعدادی مکردید برای او دهم آن که دفل کردید مردگان را و از ایشان عبرت نگرفتید ، پس به این سیب مستحاب نمی شود دهای شما (۱)

و مضمون این کلمات از رسول حد الليك رو بت شده و شاید ابراهیم از کلمات آن حصوت احد گرده باشد

و بالحمله ، موادر و حکم براهیم سیار و مقام راگنجایش پیش از پی بیست و بیر در سنة ۱۶۱ حگاد غفرد شاعر ومات باعث و او از محضرمین بوده او محصومی (به حاه و خاد معجمین کمعظمی) شاعری راگوید که درک جاهلیت واسلام بموده باشد ماند البید و نابعه ، و لکن محازاً طلاق می کنند بر آن که درک دو دولت بموده باشد مانند حماد عجرد که درک دولت امویه و عباسیه سموده

و گفته شده که در کوفه سه نفر بودند مسمی به ۱ حماد ۱ و مرمی به ربدته و الحاد حکاد عجود ، و حکاد بن پرفاد ، و حکاد راویه

و حدّاد راویه حماد بر ابی بینی است که او نیز در بام مهدی به قومی در ایام منصور سنهٔ ۱۵۵ و دات کرد و او ر حماد راویه میگفتند به جهت کثرت روایت او اشعار شعر را : و او اعلم مردم بود به ایام عرب و انساب و اشعار و خیار ایشان او منوک آمویه و ر احترام میکردند وقتی در محصر ولید بی برید بود ، ولید پرسید برای چه تو را راویه میگویند؟

> گفت برای ان که شعر هر شاعری ا روایت میکنم گفت چه مقدار شعر از حفظ داری؟

گفت از پسیاری بمی دانم ، لکن به عدد هر حرفی از حروف معجم صد قصیدة کبیره به عیر از مقطعات ، از شعراء جاهفیه عیر از شعر ، سلامیه انشاد می کسم ولید گفت از را امتحال کردند ، چون یافت که او راست گفته است صد هرار

درهم أوار جايره بداد

و شپیه به او در حفظ اشتغاز و اطبلاغ بار دواویاس غیرات اینوهمره آیندار پس هبدالحمید اصفهانی معروف به این لره صاحب متوکل است و و نقل شده که بهصد فصیده از حفظ داشت که اوّل انها و بالک شفاد ۵ بوده «کدا حکی عی الترمدی فی طبقات التحالا»

و بالجمعه، از برای حماد عجرد وقایعی است، و اشعار او در مدمت بشار، و هجاء نشار در حق او بسیار است، و درج ۱۳ اطانی حال او مذکور است، آ و قات کرده در شیرار در آیام فرار او آر محشد پن سنیمان بن علی العباسی

وهم درستهٔ ۱۶۱ بودلامه رند بی انجون وفات کرد و نوادر حکایات او با منعبور و مهدی بسیار است و اگر یه بر احتصار نبود چند بادره از او ر دکر می کودم و در سنهٔ ۱۶۸ حس بر زید بن انجس بن علی بن بی طالب گر وفات کرد و هم در ایام مهدی ثقهٔ جاین القدر عمر بن محمد بن عبدالرحمن معروف به این دیده او ترس مهدی فرار کود و در یمن وفات کوده و دو از تعاب اصحاب اصامیه

و هم در یام مهدی ، عباس بی عنی بی حس مثلث شهید شد ، و سبیش آن شد که عباس بی عنی به بعداد آمد و مردم ر به بیعب خود دعوب نمود ، جماعتی از یدیه به او گرویدند ، جون خیر به مهدی رسند امر کرد او ر بگرفنند و در حبس افکندند ، و پیوسته در ریدان بود تا پسر عمویش حبین بی علی شهید فخ شماعت او را نمود ، مهدی و را به حبین بخشید و از وبدان رهاکرد او را ، ایکی به شربتی از سم او مسعوم نمود ، و پیوسته آن ، هر عباس واکاهاید ، و تا وارد مدید گشت گوشت بدنش قاسد گشت و اعصایش از هم منالاشی شد و بعد ارسه رود ، رورود به مدینه از دنیا بیرون شد



۱ ۔ علاوہ پر اشائی جانب دارالکتی ہے ۱۳ ص ۱۳۷ نگاہ کابلا نہ تھدیب ابن عسیناکس ہے 1 می ۴۲۵ اسٹانی مرافقتی ج ۱ ص ۱۳۲ منجم الادبان ج ۱۵ ص ۱۳۵۰ الدیارات می ۱۲۵ لبنان المیزان ج ۲ می ۱۳۶۹

و هم در پام خلافت مهدی ، عیسی بن رید بن علی بن الحسین ﷺ مواریاً از برس مهدی در کوفه وفات یافت ، و کودکان یتیم او را بوای مهدی آوردند مهدی یشان راکمالت نمود و فضیه او چنان آست که به شرح میرود

ذكر احوال عسني بن ريد بن علي بن الحسين 學

مكتوف باد كه ابوالفرح از عيسى بن ريد ستايش بسعى كرده و گفته كه او مودى جين الفدر و صاحب عدم و ورخ و تقوى و رهند بنوده، و از حضوت صادق طلاً و برادر ان جناب عبداظه بن محكد و از يدر حود ريد بن على و غيرهم روايت مي كرد و عدماء عصر او معدم او را مبارك مي شمودند

و سعیان توری را ارادی نام با او بود و او را به ریادت تعظیم و حترام می سود و لکن محمی بماند که موافق روایتی که در کافی مسطور است ، مدح او محل نظر است چه منود عقیدت او یا عام رمان خود حصوت صادق علا ظاهر گشته و جسارتی از او باللینه به آن حصوت معنوم گشته

و بالجمعه و ولادت او در طریق شام واقع شد ، چه گاهی که رید به برد هشام بی عبدانملک می رفت در یکی از سازل به و دیر نصاری و مدن معود و در همان شب عیسی در مادر منوند شد ، رید و را به نام حضرت مسیح عیسی بن مریم الله نام دهدد و عیسی در وقعهٔ محکد و بر هیم پسران عبداظه بن حسن حاصر بود و محکد و صبت کرده بود که معد در من امر مردم به برادرم ایر اهیم است و از پس او با عیسی بن رید است ، لکن چوب محکد و ایراهیم معتون گشمند عیسی از منزدم عیتران جست و در کوفه در حالهٔ علی بن صالح بن حی متواری گشت و سیش را در مردم بر فرشیده داشت تا گاهی که در یام مهدی وفات یافت

و در ایامی که عیسی او ترس حلیمه پنهان بود، یحیی س حسین بن بید (و به قول صاحب عمده الطالب محمد بن محمد بن محمد بن بعد که برانتر ردهٔ عیسی با پدرگفت که دوست دارم که مره بر حمویم دلالت کنی و بگویی در کجاست تا او ره ملاقات



کمه و همانه بیینج است پر می که چینی عمویی داشته باشم و او ر دیداو سمایم پدرگفت ای پسره این حیال او سو به در کی، چه آن که عموی نو عیسی خود را پنهان کرده و دوست ندارد که ستاخته شود ، و می برسم اگر نو وا به سوی او دلالت کمم و به برد او روی به سختی افتد و سرل خود را تعییر دهد

یحیی در این بات میالعه و اصوار بی حدکود تا آن که پسر و واصی بمودکه مکان عیسی را نشان او دها

حسیر گفت ای فررند، اگر خواهی عموی خویش را مالاقات کی سار و برگ سفر ر مهیا کی و از مدینه به جانب کوفه کوچ کی ، گاهی که به کوفه وسیدی او محده دبنی حق عربی سام به جوت ین و دانستی برو یه قالات کوچه و آن کوچه را برای او وصف کرد چون به آن کوچه رسیدی خانه ی بینی که در آن خانه به قالات صفت و قالات نشانی است همال خانه خانهٔ عموی بو است ، لکی نو بر در خانه منشین بنکه برو در والل کوچه بنشین با وقت مقرب ، آن گه مردی بنی بلند قامت به سن کهونت که صورت بیکویی دارد و آثار سجده در جیههٔ او بنایان سب و خیهٔ آر پشم در بردا د و شنری در پیش آند خته از سقایی برگشته و به هر قد می که برمی دارد و می می به جا می آورد و شک از چشمان او فرو می ربرد ، همان شخص می به جا می آورد و شک از چشمان او فرو می ربرد ، همان شخص هموی بو عیسی است

چون او را دیدی بر خبر و بر او سلام کی و دست در گردن او درآور و عمویت ابتدا از نو وحشت خواهد کرد اثر خود را به او بشناسان با ظبش ساکی شود ، پس رمان کمی با او ملافات میکنی و مجنس خود ا به او طولائی مکن که مبادا کسی شما را بیبند و او را بشناسد ، آن گاه او را وداع کی و دیگر به نرد او مرو و گر به از نو بیر متوا ی و پنهان خواهد شد و به مشقب خواهد افتاد

یحیی گفت آن چه فرمودی اطاعت حواهم کرده پس تجهیر سفر کرده و با پدر ود ع سفوده به جانب کوفه روان شده چون به کوفه رسید و سون معود آن گاه در صده پیدا کردن عم خود برآمد و از محمه دینی حی ۱ پرسش سفود، و آن خانه ر که



پدر وصف کرده بود پیدا سود، پس در خارج کوچه به انتظار عنوی بنشست تا وفنی که آفتاب طروب کرد که باگاه مردی را دید که شمری در پیش اند حقه و میراند به همان اوضاعی که پدرش بشانی داده بود و هر قدمی که بر می داود و می گذارد قبهایش به دکر حد حرکت می کند و اشک از دیدگانش فنوه می ویرد، یحیی برحاست و بر او میلام کرد و با او معانفه سود

یحیی گفت چون چیس کردم عمویم مانند و حشی که از بسی و حشت کند از می و حشت کند از می و حشت کرد، گفتم ای عمو می یحیی بن حسین بن ریند فررند برادر تو می باشم چود بن بشیند مرا به سینه چسیانید و چیان گریست و حالش منعلب شد که گفتم انحال سکته خواهد کرد، چون فندری به خویشتن آمد شسر حود را یخو بانید و به من بنشست و در حوال خویشان و هل بیب خود از مردان و رفان و کسو دکان یک یک بسیرسید، می حالات بشان ر بنوی او شسرخ می دادم و و می گریست

آنگه که از حال ایشان مطلع شد حال حود و برای من بعن کرد و فرمود که ای پسرک من و اگر او حال من حواسته باشی بدان که من بسب و حال حودم و از مردم پهال کرده و دین شتر ر کریه کرده هر روز به منه یی می روم و آب بار می کسم و برای مردم می برم و آن چه تحصیل کردم اجوت شمر و به صحیش می دهم و آن چه بافی مانده باشد در وجه قوب حود صوف می کسم و اگر روزی مانعی برای من پید شود که نتوانم در آن روز به آب کشی بیرون روم آن روز را قوتی ندارم که صرف کسم برای من باری من بازی بازی که صرف کسم بازی و اگر کرده به صحورا بیرون می شوم و از مصون بشولات (بندی بنوگ کاهو و بازی خود می گردانم

و در این مدت که متواری گشته ام در همین خانه مبرل کرده ام و صاحب خانه همور مرا نشت خته ، و چندی که در این خانه ماندم دختر خود و به من ترویج کرد و خد ادر و دختری به من کر مت فرمود اچون به حد بنوع رسید ، ماداش به من گفت



که دحر را به پسر فلال مرد سماکه همسایه هاست درویح کس ریزاکه به حو سنگاری او آمده اید و و از پاسخ بدادم، روجه ام اصرار بسعی کرد و می در چواب ساکت بودم و جوأت بمی کردم که بست خود ، با وی بگویم و از ، حبر دهم که دحر می اولاد پیعمبر است و کعو و همسان پسر فلال مرد سما بیست

و پیومسه روجهٔ من په ملاحظه هم و افلاس و گمنامي من در اين بات اصوار ممود د آن که من از تدبير کار صحر شدم و از حدا کهايت اين امرازا حواسم

حن نعالی دعای مر مستحاب کرد و بعد از چمد روی دحمرم و دات بافت و ار عصهٔ او راحت شدم ، لکن پسر جان من یک عصه در دلم ماند که گمان سمی کنم احدی دین قدر عصه و درد در داشته باشد و ان غصه آن است که مادامی که دحترم رمده بود من نتوانسیم حود ، به او بشیاسانم و با او بگویم که ای بور دیده تو از قرر بدان پیهمبری و حائم می باشی به ان که دحیر یک مرد فعله بوده باشی و و یمود و شأن حود را بدانست

پس عمویم تا می ودع کرد و مره قسم ۱۵ که دیگر برد ۱و بروم، میاد که مردم بفهمند و او ر بشناسند و دسنگیر شود

پس من بعد از چند رور دیگر یک دفعهٔ دیگر افتم او را بیینم، دیگر او را دیدار نکردم و همان یک دفعه بود ملافات من با او

و بالحمله ، مادامی که عیسی در حیاب پود حالش چنین پود ، مهدی را از او ترسی عظیم در در بود و به هیچ وجه بر امر او مطلع نبود و به هر خینه و تدبیر که حوست او ر پیداکنند نتوانست تا وقنی که عیسی وقات یاف

بوالفرح روایت کرده را حصیب وابشی اکه آر اصحاب رید یو علی و محصوصین عیسی بن رید بود که گفت در اوقائی که عیسی در کو به متواری بود گاهی به به جهت دیدن او با حال حوف به برد از می رفیم و بت بود که در صحوا بود و آب کشی می کرد ، پس می شست به داو حدیث می کرد ما او می گفت والله دوست داشیم که می یمی بودم بر شما از پیها بعنی حییمه و اعوان او پس طول



می دادم محالست به شما را و توشه می بردم از حدیث به شمه ها و مطریر روی شمه های به حد سوگند که می شوق ملاقات شما را دارم و پیوسته یاد شمه هستم در حموات و در رحمخوات خود در وقت خواب ، بروید تا مشهور شود موضع شما و امر شبه پس به شبه برسد بدی یا صوری

و در عمدة الطانب است كه وقتى محكد مهدى در بعصى مواضع و خلوان ع در مد اين شمرها را بر روى ديو ارى بوشته ديد «مُثخرق الخُفُّين يَشكُو الوجي»

وعیسی را چند نفر مخصوص می شناختند و پوشیده بر امر و مطّبع بودند یکی این علاق صیرفی ، و دیگر حاضر ، و سیّم صباح رعفرانی ، و چهارم حس بن صالح و مهدی د صدد بودکه اگر عیسی را نمی یابد لااش بر این چند س ظفر یابد و قاگاهی که بر حاصر ظفر یافت ، و او ر در محبس اند حت و به عن حیله که باید و شاید خواست تا مگر از عیسی و اصحات و از حاصر خبر گیرد ، او کنمان کود و بروژ نداد تا او را پکشتند

و چول هیسی دنیا ر و داع کرد دو طفل صغیر از بمانده صناح کفالت ایشان می نمود

و نقل شده که صباح حسل راگفت کنون که عیسی و فات کرد چه مانع سب که ما خود را ظاهر کنیم و خبر موت عیسی را به مهدی برسانیم تا او راحت شود ، و ما نیر از خوف او ایمن شویم؟ چه آن که طلب کردن مهدی ما را به جهت عیسی است ، الحال که او بمود دیگر به ماکاری ندارد

حسن گفت. به واقف چشم دشمن حدا را به مرگ ولی الله فرزند بین الله روشی محواهم کرد، هماد یک شبی که من به حالت برس به پایان برم بهتر است. را حهاد و عیادت یک سال

صبّاح گفت چون دو ماه از موت عیسی یگذشت، حس بن صالح نیز از دنیا درگذشت، آنگاه می احمد و رید کودکان بتیم عیسی را برداشتم و به جانب بعداد با گذاشتم، چود به بعداد رسیدم کودکان را در حانه سیردم و خود با جامه کهنه به



د والخلافه مهدی شدم چون به آنجه سیدم گفتم من صبّاح رعفرانی می باشیم، و دن بار طبیدم حدیقه در طلب کرد چون بر او د حل سدم، گفت بویی صبّاح وعفرانی؟

گھتم بسی

گفت «لاحیّان الله و لا بیالاً [الله] و لا قرّب دارّن» ای دشمی حد، ، بویی که مردم را به بیعت دشمن می عبسی می حواندی؟

گسم بنی

گف پس به پای حود به سوی مرگ آمدی!

گئسم. ای میره من از برای شما بشارس داوم و هم نعریمی دارم

گف بشارت و نعریت تو چیست؟

گفتم اما بشارت تو به صبت مرگ عیستی بن رید، و اما نمویت نیو برای موت عیستی چه آن که هیستی پسو عم و خویش نو بود

مهدی چون این بشید رو به سوی محرات کرد و سجدهٔ شکر به جای آورد و حمد حدا کرد، پس از آن پرسید که عبسی کی وفات کرد؟

گفتم تأبه حال در ماه سب

گفت ا چرا تا به حان مرا حبر ندادی؟

گفتم حسن بن صالح میگداشت ۱۱ این که او نیز بمود من به سوی نو امدم مهدن چوب خبر مرگ حسن شدید سحد قادیگو به جای آورد و گفت الحمدظه که حد شر او را از من کفایت کرد ؛ چه ان که او سحت ترین دشممان من بود ، ان گاه گفت ای مود، هر چه حواهی از من بحواه که حاجت نو برآورد، حواهد سد و من نو را از مال دنیا بی نیاز خواهم کرد

گفتم به حد سوگندگه من چیزی از نو نمی طنیم و حاجتی نمی خو هم جر یک اجت

گفت آن کدام است؟

گفتم کفال بتیمان عیسی بن رید است ، و به حدا سوگند که اگر من چیری می داشتم که بتوانم آنها ر کمالت کنم این حاجت ا در از تو ممی طبیعه و بشان وا به بعداد دمی آوردم پس شرحی ر حال عیسی و کودکان او نقل کردم و گفتم ای امیر ،گاهی که عیسی ریده بود سفایی میکرد هر چه تحصیل میکرد در وجه طفال خویش صوف می سود ، و چوب عیسی بمود چیری بداشت و کسی بود که کودکان او وا پرستاری کند ، لا جرم من پتیمان و ره حره عبالات خودکردم ، فکن از محاوج پشان عاجرم و چیری بدارم و چیان گوسنگی و پریشانی بر ایشال علیه کرده که در کی است هلاک شوند ، و چوب ایشان رحام بو و سیعم تو می باشید سراوار است که در حق پشان پدری کنی و پشان ر در گرسنگی بر هانی

مهدی چون حال بتیمان عیسی ر شدید بی حتیار بگریست چددان که شک چشمش سراریر شد ، گفت ای مرد ، حدای جرای حیر دهد تو را ، حواب کردی که حال ، بشال ۱ برای می نقل کردی و حق ایشال را ده ممودی ، همان فرر دال عیسی بیر مانند فررندان می بد کنون برو و ایشان را به برد می اد

گفتم از برای ایشال امال است؟

گفت بنی در امان حدا و در امان من و در دمهٔ من و دمهٔ پدران من می باشد و من پیوسته اورا قسم می دادم و آر او امان می گرفتم که میادا اگر ایشان ر برای و اور دم اسیبی به ایشان رساند و مهدی هم پیوسته ایشان ر امان می داد ب آن که در پایان کلام گفت ای حبیب ، من اطعال کوچک ر چه تفصیر است که من ایشان را آسیبی رسام همان آن که به سنطنت من معارض بود پدر ایشان بود، و اگر او بیر برد من می آمد و با من مدرجت بمی کرد مر به وی کاری بیود تا چه رسد به کودکان یتیم ، الحال برحیر برو و ایشان ر به برد من ور ، حدا جری حیرت دهد ، و از بو هم استدعا می کنم که عطای مرا فیول کنی ، گفتم من چیری بمی حواهم

ان گاه رضم و کودکان عیسی ر آوردم چون مهدی ایشان را بدید به حان ایشان رقت کرد و پشان ر به حود چسیانید و مرکزد کنیزکی . که پرستاری ایشان کند و



چمد مدر هم موکل خدمت ایشان معود، و من میر در هر چمد وقتی از حال ایشان تحدیق میکردم و پیوسته در دارالحلافه بودند با رمایی که محمد امین خلیمه شد و معتون گشت، آن گاه از دارالخلافه بیرون شدند و زید به موص از دنیا بگذشت و احمد متواری گشت (۱)

* * *



مكر خلافت موسس بن المهدى ملُقب به هادى^(١)

در رور بیست و سوم محرم سنة ۱۶۹ که مهدی در ۱۵ مسیدان و وسات کرد حلافت سنفل شد به پسرش موسی هادی و موسی در آن وقت در ۱۶جرجان و به حرب اهل طبرسنان رفته بنود اهارون رشند بنر در هادی از بنری او او اهال د ماسیدان و مردم بغداد بیمت گرفت و فاصدی برای او فرسناد ، هادی به حاب بعداد آمد و بیمت عامه واقع شد

و هادی به فساوت قت و کثرت ادب و شجاعت معووف بود و و را د أطبی ه می گفتند ، (۱) و ر جرأت او نفل شده که روزی در یکی از بسانین صود سواد بر حماری بود و سیر می کرد ، در قضا مردی از حوارج را مأخود داشته بودند و به درد او می بردند ، چون آن خارجی و در دستال شد شمشیر یکی از عوانات را باگرفت و یه فصد کشنی مو سی دوید ، غلامان موسی چون شمشیر برهنه در دست دشتس دیدند بر خود بترسیدند و فرار کردند ، موسی به همان سنگینی و طمأنیت که سوار مرکوب خود بود بیماند و اندا و حشت و دهشمی نکرد تا آن مود خارجی بردیک او شد که ماگاه موسی فریاد کشید که این مرد خارجی را گردن ربید ، در حالی که هیچ کس بردیک او بیود ، خارجی را گردن ربید ، در حالی که هیچ کس بردیک او بیود ، خارجی را گردن ربید ، در حالی که هیچ خس بردیک او بیود ، خارجی را گردن ربید ، در حالی که هیچ خس بردیک او بیود ، خارجی را گردن ربید ، در حالی که هیچ اطراف کرد ، بیبند مو سی با که بود امرش ، چون آن مرد به اطراف خود بوجه کرد

ا حرقی اطلاع بیشتر نگاه کنید به الاتباه هی تاریخ الشانی، ص ۳۳ ۱۸۳ ناریخ الشانه، سیوطی، ص ۴۰۵ ۷ ۲۰ تاریخ الشانه این برید حر ۱۳۸ الجوید النصن، ص ۱۳۳ سروج الدهب، ج ۲۰ ص ۱۳۳۹

٧ _التهار الدول: ج ٢ ص ٨

که موسی حود را جمع سود و دهمهٔ خود را بر او افکند و او را بر رمین رد و شمشیر از دست و گرفت و او گردن رد و علامان موسی خیفی و خشب کردند که مباد موسی فضد بشان کند. متعرض ایشان نشد لاّ آن که دیگر سوار خیمار نشند و شمشیر از خود جد، نکرد

و موسى در ديام خلاف خود خواست تا ير در خود رشيد را از ولايتهم خنع نمايد و به جعفر پسرخود تفويض كند كه مرگ او در رسيد و خواهش او به عمل سامد (۱۹ و فاتش در بعداد در شب چهاردهم با هيجدهم ربيع الاؤل سنة ۱۹۰ واقع شد و متين عمرش فريب په بيست و پنج رسيده بود

و در هماد سال ربيع حاحب بير وفات بافت و لافطيعة الربيع ، كه محمه بررگى در يعداد بوده مستوب به از است ، دو إنّما قيل به قطعية الرّبيع لأنّ المتصور ألّطُعةً إنّاها»

[خيل بن احمد]

و سیر در صدهٔ ۱۷۱ (۱۱ چمانچه اس حلکای گفته ، حلیل بن حمد آمامی عروضی (۱۲ معوی بعوی ، در بصره وفات کرد ، و حلیل استاد سیبویه و مقر بن شمیل است ، و علم عروض را او استنباط نمود ۱۲ و به عفل و علم و رهد و صلاح و حدم و وفار او را سنوده اند ، و کلمات حکمیه نسیار را و منقول است ، و بسیار می حوالد این شفر را که از آخطال است

و إِذَا اقْتَمُّرْتُ إِلَى الدَّحَامُ لَمْ تَجِدُ ۚ ذُخُواً يَكُونُ كَصَالِحَ الأَعْسَالِ ٥٠



٢ ـ مروج القطيء ۾ ٢٠ ص ٢٢٥

٣ ـ اقوال ديگري سر در وفات نو و چود داود. نگاه کنيد چه څيننگ خور ٦٩

المراتكة كتيد به داليطة على ١٩٩ طبقات القراء ج من ١٧٥ الرباة ج ١ ص ١٣٩١ منجم الادياء ج ١٠ ص ١٣٣٠

وهبات ج ۲. ص ۴۴٪ الاعلام ج ۱ دس ۱۶۶٪ پرضاف ج ۲. ص ۱۸۸٪ نأسیس الشیعه ص ۱۵۰ و ۱۷۸٪ ۴ سائله کنید به البلغه دس ۱۹۰ وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۲۴۰

۵ وفیاب الاعیان ج ۲ مور ۱۳۲۸ دیوان مفطل ص ۱۵۸ روضات ج ۴ می ۲۹۹ دور القیس می ۹۹

و او كنمات حديل است كه در حق اميرالمؤمنين عليه كننه الداحتياج الكلِّ الينه. واشتقالة عن الكُلّ ديلٌ عني أنّه إمامُ الكُلِّ * ١٠٠

و گفته شده که پدر حلیل اوّل کسی سب که بعد از وسول خدا ﷺ احمد باهیده شد (۱)

گوید وقی ارحلیل خواسند که فضیلی از امیرانموّسین فی گوید، گفت چه بگویم در حی کسی که دوسنان او محمی و کتمان کردند فضائل آو ر به جهت ترس از اعداد و دشمیانش سعی کردند در احمای فضایل او او روی حسد و بعضای و با این که دوست و دشمی فضائل او را پنهان کردند بار هم چندان از فضائل او ظاهر شد که مشرق و معرب را پر کرد (۲)

مؤلف گوید که درمایش حدیل در کمال منانب است ، و این او خو رق عادات ، بلکه او معجزات با هرات آمیرالمؤمس علا است ، و اگر به به این حال باید فضیائی از ان حباب نقل نشود و بور او خاموش شود ، بلکه بدل معاقب ، مفالب موضوعه معتشر شود به آن که فصائل و مناقب او شرق و عرب عالم را مملوکند و جمهور مردم و کافة باس از دوست و دشمن قهرا مدح و را گویند «پُریُدونَ از پُطْفَتُو بور الله پانورههم و بَاتُي لَقَةُ إِلا لُن يُتمَّ تُورة و لو کره الْکاهرون» (۱)

ما در کتاب منتهی اشاره بدین عطب بمودیم و از این شهراشوب روایب کردیم که و بعل کرده که عرابیهٔ را در مسجد کوهه دیدبد که میگفت ای آن کسی که مشهوری در آسمانها و مشهوری در مینها ، و مشهوری در آخرب اسلاطین چور و جرابرهٔ رمان همت بر آن گماشند که بور تو ر حاموش کنند : خد سخواست و روشنی آن را ریادتر گردائید

ب او گفت. او این کلمات چه کس ر فضد کرده ای؟



انگاه کنید به اروشات الجثات، ج ۳- ص ۱۳ الخلیل بن مصد اقراعیدی از دکتر مصد محمّد البّدوی، ص ۱۹۸

٢ ـ رفيات الاعبان ۾ ٢٠ ص ٢٩٨

٣٠٠ ص - ٣٠

^{*} ـ سورد لويد آيه ۲۲

گفت امیرانمؤمس ﷺ برایی بگفت و ادیدها غالب گشت 🗥

ر هسم به و یت مستنیصه از شعبی " و یب شده که می گفت پیوسته می شبیدم که حقیاه یمی امید امیرالمؤمنی الله می کودند و او برای آن حصوت ید می گفتند با این حال گویه کسی باروی آن جناب را گرفته و یه آسمان بالا می بارد و رفعت و مرتبب او را ظاهر می بمود

و ایر می شده که پیوسه ما شح و مسافب اسلاف و گدشتگان حویش ر می نمودند و چنان می نمود که مرداری ر ابر منودم می نمودند و جنیعه ر ظاهر می کردند، یعنی هر چه مدح و حویی گذشنگان حود می کردند بدی و عمونت آتها بیشتر ظاهر می شد. (۱)

یا اباالحش، پأیی أنّ و أنّی، تویی ۱۰ کس که دوست و دشمن به دکر مداقع و منافیت زّطب النسان و عدب ابنان گشتند

شَهِد الأَنْمُ بِفَطْنه حَنَى العديُ والفصلُ ما شهدتْ بِهِ الأعدادُ و بالحمد ، حديل مردى جليل است و كنمات حكمت المير او بسيار است مديد «العلمُ لايُغطيك بعضُهُ حتَى تُعطيهِ كُلُك، ثم أنت في إعطائه إياك بعضه منع إعطائك على خطى

و منَّهُ: لأَيْقُلُمُ الإِنْسَانُ خَطَأً مُعلَّبِهِ حَنَّى يُجَالِسَ غَيْرَةً

و مسها إذًا تُسخَ الْكتابُ ثلاث مرَّاتٍ و لَمْ يُعارَضُ نحوَّلُ بِالغارِسِيُّه و جِنهِا أَصْعَى مَا يَكُونُ فِقْلُ الإنْسَانِ وَقْتَ الشَّحِرِ (**

و مِستُهَا ۚ إِنَّ الْمُستَّنِ كُسلِمِهِ يُسرِغِّبُ الإِنْسَانَ ۚ إِلَى طُسَلِّبِ الْمِلْمِ وَ الْسَغِرِيْهِ ۖ قُبولُ أَسِرِالْمُوْمِسِ عُنِيَّةً ۚ ﴾ قَدرُ كُلُّ الرِيْ مِا يُخْسِنُ لِهِ إِلَىٰ غَيْرُ وَالِلهِ ﴾



١ . روضة الواعظين ج ١٠ ص ١٧٠ القصول العليه، مؤلف 🕸 ص ١٥٥

كالدعامرين فرمعيل

۲۔منافیہ این عهر آشوب ہے کا من ڈاکا

٣ ماروضات الجانب ۾ ٣. من ١٩٦

وَ حُكِى أَنَّه دحل رجل عَلَى الْحديقِ و معد أيند، قَقَال أَيَّهِ الشَّيْخُ، جِئْتُكُ مِنْ سَفَرٍ بعيدٍ فَأَدْبُ إنبينَ شيئاً مِن أَنْ النَّامُ وَ النَّمْوِ وَ الطِّبِّ وَ أَرَابُعِي الْفَقْهِ، وَ الجِمالُ عَلَى النَّابِ فَقَالَ لَهُ الخَلِيلُ الْفَقِيمَ وَ النَّمْوِ وَ الطِّبِّ وَ أَرَابُعِي الْفَقْهِ، وَ الجِمالُ عَلَى النَّابِ فَقَالَ لَهُ الخَلِيلُ النَّهُ إِنْ الْفَلْمِ وَالْحَالُمُ وَالْحُلُولُ الْفَلْمِ وَالْحُلُولُ النَّالُمُ وَاللَّهُ اللَّالُمُ اللَّهُ الْحَالُمُ وَاللَّهُ اللَّهُ عَلَيْكُ فَعَالًا فَمْ يَا يُحَلَّى اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ عَلَيْكُ فَمْ يَا يُحَلَّى اللَّهُ اللْمُلِلَّةُ اللللَّهُ اللِّهُ اللَّهُ الل

و در مروج افدهب مسعودی است که در یام موسی هادی حسین سی های حسین حروج کرد : و در و لَخ ه اکه نام موضعی است به مسافت شش میل به مگه ای در روز ترویه شهید گشت در کاررازی که و قع شد با بین او و جماعی آز بی عباس که از حمله سلیمان بین بی جمعر : و محملا بین سیمان بین علی و و محملا بین سیمان بین علی و و موسی بی عبی ، و عباس بی محملا بی علی بودند که از جانب هادی با چهار هزار نفر به خوب حسین بین عبی آمده بودند : و در وقع به محاربه عظمی با حسین بمودند و او را با جماعی از کسانی که با او بودند شهید بمودند : و سه روز جسدهای ایشان بر روی رمین باتی بود که کس آنها را دفن بمودند : و سه درد طبور از جساد ایشان بخوردند

و از کسانی که با حسین بن علی در وقعهٔ فح بودند یکی سلیمان بن عبدالله بن حسن بود که عباسیان اور اسپر کردند و در مکّه او اگردن ردند، و دیگر حس بن محمّد بن عبدالله بن حسن بود که او را بیر اسپر کردند و گردن ردند، و دیگر عبدالله بن استحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی بود که او بیر در آن وقعه شهیدگشت

و چون حیر شهادت حسین بی علی به موسی هادی رسید، بر موسی بی عیسی حشماک شد و اموال اور فیص کرد، و چون سرهای شهد را برد او حاصر کردند و جماعت حامین حوشحالی می کردند موسی بگریست و گفت حوشحالی می کنیدگویا که سر مردی از ترک و دیدم را برای می وردید، همانا این سر مردی و عبرت پیممیر حد ست و کمتر چرای شبه آن است که چیری به شما عطا نکیم و از برای حسین و سایر شهدای فنخ رطانیین، بعضی شعراه ان عصر مرشه

فلأبكين عنى الحسين بعولةٍ و على العسسن

و على ابن⁽¹⁾ عانگة الّدي أثووة ليس لهُ كفّنَ

تُعرِكُو مِغَجٍّ غُـدُرةً مِن عيرٍ مـنُولِه الْـوَطَن

كانوا كراماً قاتلوه لا طائشين و لا جُنونً

عسلوا المَذَلَّةَ عُنهُمُ عَسَّلُ النَّيَابِ مِنَ الدَّرَن

هُدى العِيادُ بِجِدِّهِم قُلَهُمْ عَلَى النَّاسِ العِينَ^(٢)

و کنفیت و افعهٔ فخ و شرح شهادت حسین بن علی در کتاب منتهی در احموال فررندان امام حسن علی به تفصیل و فم سد ، به ایجا و حوع شود ، ان ساءالله

* * *

أو سليمن بن هيدالله بن المسن (مؤلف)

دکر خلافت هارون الرشید بن محقد بن المقصور و وقایع ایدم او

و در صبح همان شب که موسی هادی از دنیا برات ، مردم به برادرش هارون در مدینه السلام بعداد بیعت کردند ، و آن شب ۱۴ یه ۱۸ ربیع الاول سنة ۱۷۱ بود ، و از بری سی عباس مثل چنین شبی واقع شد ، چه در ان شب وقات حلیقه موسی واقع شد و سنطنت به حلیقهٔ دیگر که شد و سنطنت به حلیقهٔ دیگر که مأمون باشد و اقع شد

و هدرون بیست و سه سال و چند ماه حلاقت کود ، و در شب شنیه منوم حمادی الآخرة (۲) سنة ۱۹۳ در طوس در فریة ۱ سندباد، وفات کرد ، و قبرش در همان بعمه منورة حصرت رضویه مسلام الله علیه در پشت سر آن حصرت واقع است (۳) و سنین عمرش به چهل و چهار سال و چهار ماه رسیده بود

و ما دري پسي السياس بس حدو حتى اذا استمكنو چازو على الكار ان كنت بريخ من طبيق عني وطبر و السير السيزهم هنده عنلي الوسر على الزّكيّ بكرب الرجس من فسود بداره و صد شا السنب او سدو

اری است مسجدورین ان عسروا قسوم قطاع همی الإنسلام آزامهم الزیع بطری علی قسری الآکس به قرای ای طریق شیر الآباس کشهم به بایع الاجس من قرب الزکن و لا هیهات کل امرم رهن با تحسیت



و چون هارون را حظ عظیمی در سلطت بوده ، و نقل شده که انگشری عظیم الندر
کرد ، و هارون را حظ عظیمی در سلطت بوده ، و نقل شده که انگشری عظیم الندر
از پدر به هارون رسیده بود و در ایام هادی آن ر از رشید خواصت ، رشید اصباع
کرد در دادن ، و دو الحاح کرد ، لاجرم رشید آن انگشر ر به دخته افکند ، و چون
حلافت به رشید رسید انگشری بر صاص در همان موضع در دجنه افکند و
عواصین دا مر کرد که انگستر را بیرون آورط عواصین چون در آن هرو رفته
انگستر سابق فیمی ، دبیرون آوردند هارون ین مطلب ر به قال بیک دید

و از جاحظ منعول است که گفته در برای رشید حمع سد چیرهایی که از برای عیر او جمع نشده بود، چه آن که ورزایش پرامکه بودید، و فاصی او اپریوسف، ۱۳ و شاهوش مروان بن بی حفصه، و ندیم او عیاس بن محمد پسر عیم پیدرش، و روجهاش بیده، و معنی از اپر هیم موضعی، و حاجیش فصل بن وبیع سم بوده، و از

فقال الرشيد أمن سخره حين وضاعتي الرقمة الندرين ما ارداب عدد المرادة

فقالوا او ما الذي برادت يا اميرالموسين؟

فأل أنه بولها داكم اقدامرك وافلتها عنت قول السامر

ترتع رزالا الآلين تم

عذا لم صراحي سقميه

و اما دونها او قرسیک بند تاک، فاعدت من فول افد شالی ادختی الما فرحو بندا او نوا احدثاهم بسفتا مسائلهم مبلسون ه (سورداندام ۱ید ۴۶)

و اما حواجاً: ﴿ وَزَامَكُ وَصَعْ ٤٠ فَاتُمَّ مِنْ مُونَ السَّاعِرِ

ماطار طبرونونع الاكساطار وتم

و اما فولها؛ لقد عددت فلسطب الماشدية من قول الله تعالى الدوافيّا القاسطُون فَكَاثُرًا لِجَهَاتُم حطيه السورة جن. أيد ذا إل

ه تمجيب المعاضرين نوموع شاطر الرشيد من ذلك المهادعي بها و سألها عن حالها و اناح علتها و كرمها او التصوف داهيد له (مؤلف ﷺ 4

٣ . او يعقوب بر البراهيم بن حبيب است الكاه كنيد په انبوروست، حياته و اتاره و أراؤه اللقهيم

۳ وی نخست جایب مصور و مهدی و خانی و رشید بود رسی از براه که به وزارت سید نگاه کنید به الشفری می ۲۲۱۰ آلجوهر النبین می ۲۸



۱۰ سعکی بن الرشهد جنس یوماً لاژنسه المطالع. فتقدمت البه امراة و رقعت البه امعه افاقاً فیها التهایش سرک و فرحای بعد آناك و زادگارضة اظفار عدلت فقسطت

برای هو یک ار اینها حصایص و امتباری است ۱۹

و در ایام شید سنهٔ ۱۷۲ خیر ان مادر هادی و رشید وقات کرد، رشید مقدّم حیاره او ره می فت و نقل شده که غلّهٔ خیر ران صد و شصت مرار هزار درهم بوده، ^{۱۲} و در همان سان محمّد بن سنیمان عباسی از دنیا برفت و شید اموال او را که در نصره بود قبص کرد و علّهٔ از در مر روزی صد هراز درهم بوده (۲۸

و در سنة ۱۷۴ هنداظه بن لهيعه د بر ورب ريبعه ۱ در مصر وفات كرد. و از حاسب منصور قصاوت مصر داشته

و بیر در منبهٔ ۱۷۴ ابوعدی شعیق بلحی بن ایراهیم صوفی را در بلاد ماور اه البهر به تهمت فصل کشسده ا^{وی} و شفیق بنحی از کبار مشابح حراستان و انستاد حالم اصمً[©] بوده و احتمال بشیع در حق او دادهاند

و كان مِن ابْناهِ، الأغياء و ناب بِسَبِ كلمةٍ مسعها مِنْ خَادمِ الأصنام (٥) و ار شفيق منفول سب كه يمج چير ر او هفتصد عالم پرسيدم و همكي به يك بهجو جواب مسائل مر دادند، پرسندم عافق كيست؟

كفتيد كسي كه ديبا ره دوست بداشته باشه

پرسیدم که ویرک چه کس است؟

گفتند كسي كه فريفنه و معرور دنيا شود

پرسیدم غنی کیست؟

گمشد کسی که راصی باشد به آن چه حد اوند قسمت و کوده

گفتم فقيركيست؟

گفتند آن کسی که دلش در طلب ریاده باشد.



٥ . الموادر للدول، ج ٢ ص ٨٣.

٢ و ٣ .مروج الذهب، ج ٢ ص ٢٣٨

الرطرائق الطائق، چاپ معجوب، ج 1، ص 154

کا منوفای ۲۲۷

ع ركار كيد عا صف الصفور ج ٢ ص ١٣٧ عبية الاوبياء، ج ٨ ص ٥٩.

پرسیدم بخیل کیست؟

گفتند کسی که منع کند حوالله رکه در مالش بعبو گرفته باشید ^{۱۱} و در کوفه یام و در سنهٔ ۱۷۵ شریک بن عبدالله بن سنان^(۱) بجمی وفات کرد ، و او در کوفه یام مهدی فصاوت داشت و هادی او را عرب کرد ، ^(۱) و حکایت او با مهدی نقل شد در سابق ^(۱)

و شریک اگر شبعه موده به شیعه و لمه بخیخ معاند هم مبوده به نقم، زرد هیه دُمُکها عن مولانا الصادق شیخ می حدیث ما بشریك شر کفالله برم الفیاشه بشرائی می در به (۵) و بس شریک و حسیر از شدیک بس حدو مسلمی است که از اصحاب میزالمؤمین شیخ بوده و با این ریاد از بصره به کوفه امد و در حانه های صرن کرد و ماحوش شد ریبش از شهادت هایی و مسلم وفات کرد و در کوفه به حاک رهب و به گمان احتر که فیرش در د تویّه باشد در همان جا که جایات دختف و ریاد بی ایبه و ابوموسی اشعری و معیوه به حاک هنداند و فیر جایاب کمیل در آنجا است

نَقُلَ الْمُسَايِخُ انْ شَرِيكُ الْآغُورِ ذَخَلَ عَلَى مُعَارِيَّة، فقال لَهُ مُعَاوِيَّة ﴿ وَاقَٰهِ إِنَّكَ نشرِيكُ، و لَيْسَ بِلَهِ شَرِيكُ ﴿ وَإِنَّكَ لَأَسُ أَغُورَ ﴿ وَالْبَصِيرُ غَيْرٌ مِنْ اغْوَرَ ﴿ وَإِنَّكَ لَدَمِيمُ، وَ الْبَعِيدُ حَيْرٌ مِنْ الدَّمِيم، فَكِيْفَ شُدتَ قرمك؟

فقال (لا شريك الذّك لشعاوية. و ما شعاوية إلاّ كَلَية عوث والسنقوب الكلاب و إنّك لاَئِنَ الصَّخْرِ، و الشّفِلُ خَيْرٌ من الصّخْرِ و إنّكَ لائنِ الْعزب، و النّبَلمُ حيْرٌ من العزب، و إنّكَ لاَئِنُ أُمَيّة، وَ مَا أُمَيّةُ إِلاَ أَمَادَ صَغُرتَ فَاسْتُصْعِرتَ فَكَيْفَ صِرْتَ امْهِرالشّوْمِدِن؟



٧ ـ طرائق العقائلي، ج ٦ ص ٧٧٠ - اثناً عشريد ص ٢، ٦

۳ ــ دربازه به الگاه کبید به ارهیاب ۱۳ عیدن اچ ۲ اص ۱۳۶۹ع فاریخ بنفتاد، اچ ۹ اص ۱۳۷۹ع میزان الاحسنال، اچ ۲ اص. ۱۲۷ المفارف اص ۱۷۰ امروج القصید ج ۲٪ می ۱۳۳۱

۳ ــ والياث، ج ۲_{2 هن} ۴۶۴

۴ می ۲۷۰ شین کتاب، ۸۱ ۲۲

ڭ درجال كشى، ۳۷۴/۱۶۲ دىنچى الىغال، چ 9 س ۱۹۸

لْمُصِب مُعَارِيَةً، رَ خرج شريكُ رَ هُو يَتُولُ

أَيْشَيْئَنِي مُعَارِيَةُ الْمِنَّ صَحَّمٍ فَلا دَيْنُطُ عَلَيْنَا يُعَايِّنَ هِـنَّدٍ

وَ سَيْتَيِ صَارِمٌ وَ مَعِي لَسَانِي لِسَائِكُ رِنْ بِلَغْتَ ذُرَى الأَمَانِي

الأيات)(١)

و در ربیع الأول سنة ۱۷۵ مداریه بن عمار کودی که از اتفات اصحاب ادامیه است و دات کرد و در ربیع الأول سنة ۱۷۹ مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی یکی راشمهٔ اربعه مدهت اهل سنت در مدینه و دات کرد و نقل شده که مالک در سنه ۹۵ متوله شد و مدت حمل او سه سال بوده (۱۱ و جعمر بن سفیمان عباسی پسر عم منصور و ر گرفت و هفتاد تاریانه رد (۱۱ و دموطأ ه که یکی بر صحاح سنه به شمار رفته از تصنیفات مالک است ، و فیرش در بفیع در بععهٔ که روجات رسول مدفوسد معروف

و در سنة ۱۸۰ عمروین عثمان نحوی فارسی معروف به سیبویه و دت کود ، و او شاگرد حدیل بی احمد و عیسی بی عمرو و پونس و احفش کبر است ، و کتاب او الکتاب معروف است ، و حاحظ نسخه او ایرای محمد بی عبدالملک زیات هدیه برد ، و حکایت مباحثه او با کسائی معروف سب و فصیدهٔ رمبوریه متعلق به آن حکایت است

و در سنهٔ ۱۸۱ مروان ین بیخصمه^(۴) یمامی شاعر معروف در بنمداد وفنات کرده و مروان امهدی و هارون و معن ین راثلاه را بسیار ملاح کوده او نقل شاده که برد



⁴ بـ المستنفرف ج ١ ص ١٣٦ قطائف الفوائد الإ فخرالدين على صفى: ص ١٣١ ـ ١٣٣٠

۱۸ دنید به: تهدیب الکمال، ج ۲۷ می ۱۹ دربیت الاهیان ج ۴، ص ۱۳۷ به قبل از مقامح الفندل ج ۱ می ۳۵۱ مروح الفند، ج ۲ می ۳۵۰

المعروجالدهمادج الدمن الآك

٣ ـ درياره ابين صاعر مگاه كنيد به - وميات الاعمان، ج ٥، ص ١٩٥ د السم - النبع، - ص ١٣٩٩ ناريخ بقداد -ج ١٢

وشید تغرب می حسب به هجو عنویین ، و در اشعار اوست ظاهراً که در مدح مهدی گفته ، حق تعالی دهانش وا پر آتش کند

ر اكرمُ قبر بعد قبر محتد 💎 بي الهدى قبر بما سيدان

و در سدة ۱۹۱۱ و دصل (") بن عطاى معنونى وفات كود «و كان وأصل بن عطا يجلس إلى العسن البصرى علمًا ظهر الاختلاف و قالت الغوارج بتكفير مونكب الكياتر و قالت الجداعة بانهم مؤمنون و إن فستوا بالكيائر، حرج واصل بن عطاعي القريقين و قال إن القاسق من هذه الأحّة لامؤمن و لا كافر، مبرلة بين مبرئين فطرّده العسن عن مجسد، فاعبرل عنه، و جلس إليه عمرو بن عُبيد فقيق بهما و الأتباعهم معرفون و ستاهم بدلك قناده بن دعامة السدومين (")

وكان واصل بن عطا أحد الأعاجيب، و ذلك انه كان ألثغ، قبيح اللتفد في الرّاد، فكان يخلص كلامد عن الرّاد و لا يُقطَن لذلك الاقتدار، على الكلام و سهولد الفاظه (*) و يضرب به المثل في أسقاطه حرف الراد من كلامه، و استعمل الشعراء ذلك في اشتعارهم كثيراً. قال الشاعر

> أجعدت وصلى الرّاء لم تُنْطقُ به و تُسطَّقتني حيتي كأثَّك واصيل و لا يخمي لطف هذا الشعر، و قال آخر

هلا تُجْفَلُنَى مثل همر، واصير فتنجتنى حدماً و لاراء واصير
 قلت و بشبهه في ذلك الصاحب بن عبد كما سيأمى أن شامالله تعالى

و در سنهٔ ۱۸۲ و به فوتی سنهٔ ۱۹۲ ایو پوست^(۵) فاصی یعفوب بی ابراهیم جنمی فاصی القضاب کوفه وفات کرد و گفته شده که ابو پوسف اوّار کنبی است که ملقب شد به فاضی القصاب و اوّار کنبی است که نباس علما را تعییر و امتیار داد و پیش



Mr u 1

۲ انگاہ کنید بہ وبیاب الاعیاں ج ۶٫ در ۱۸ شالی سرنشی ج ۶٫ ص ۱۶۳ سمجم الادیا، ج ۱۹ ص ۲۴۳
 درآۃ الجنان، ج ۶ ص ۲۷۳

٣ يالليك معداتي، ج ٣ ص ١٤٦٠ ويات، ج ٦، ص ٨

٣ دالكاس مرديج ٣ مي ٩٣

۵ مجرباً و ابويوسف مك الخيار القضائل ج ٦٠ ص ٢٥٦) البعرة مرافعطية ، ج ٦٠ ص ٢٠٠

ار آن عالم از عیر عالم او چهت بیاس سمبر مداشت و نمامی به یک لیاس بودند ، و قبرش در شرقی صحن مقدس کاظمین است او در همان سال بونس بس حبیت محوی نیر وفات یافت

[على بن يقطين]

و بیر در سنهٔ ۱۸۲ تقهٔ جبیل افقدر عنی بن یقطبی ۱۰ در بنمداد و هات کرده و پدرش یقطبی در وجوه دهات بوده در رمان مروان حمار ، پس مروان در طلب او شد او فر رکرد و محمی شد ، و در سنهٔ ۱۲۴ در کوفه عنی بسرش متولد شد آن گناه روجهاش نبر به دو پسران خود عنی و عبید فررندان یقطبی ریزس مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته محتفی بودند تا مروان کشته گشت و دولت عباسیس طهور کرد، آر گاه یقطبی ظاهر شد و روجهاش نیز به پسرانش به وطی خویش کوفه عود کردند ۱۰ و یقطبی در حدمت سمّاح و منصور بود و با این خان شیمی مدهنه و قائل به مامن بود و هکد پسرانش ، و گاه گاهی امنوال به حدمت منام جعمر صادق گاه حمل میکرد، و برد منصور و مهدی از بری یقطبی نمامی و سعایت کردند ، حی تفاقی او را رکید و مکر پشان حفظ کرد و یقطبی بعد در بسرش هلی رسده بود و در منهٔ ۱۸۵ وقات کرد

و بالحمده ، على س يقطيس را در حدمت حصرت موسى بن جعمر الله مدلنى عظيم و مرستى وقيح بود و حصرت بهشت و از براى او صاص شده بود ، و در چند حديث است كه آن حضرت فرموده : «طَيِتُ لِعَلَى بن اليقطين أن لاتسته النّارُ أبداً» (١٠ و در رو يس است كه وقتى على رو به ان حضر به مى رفت ، ان جناب با اصحاب حود فرمود عركه دوست داردكه مردى از اصحاب پيعمبر حد، را بيند ، نظر كند به



٨ ومثابع شرح حالو ويشمل مو منتهى الآمال ذكر شد

٣ ـ ريال نجاتي ص ٢٧٢

۲۔ ریدال کشی می ۱۳۲۸ ۸۰ ستھیالدالہ ج ۵۰ مر ۸۴

على بن يقطير

مردی گفت پس او از اهل بهشت است؟

حضرت فومود م می که شهادت می دهم به آن که و اهل بهشت است و از داود رقی و ایت شده که روز بحری حدمت حضرت موسی بن جعمر ﷺ شرفیات شدم، با حضرت ابندا فرمود که می مادامی که در موقف عرفات بودم بهاد همی بن بعطین کودم و پیوسته در نظر من و در قلب بود و از می معارفت بکرد تا اقاصه کردم و بیر روایت شده که در یک سالی در موقف عرفات احصا کردند صدویتجاه به

ر که برای عنی بن یقطین تنبیه میگفتند که عنی بها ر بون داده بودن و په مکه روانه کرده بود (۱)

و روایت شده که عمی در و مان طمولیت خود به برادر ش غیبد به خدم حصرت صادق الله و سد و عمی در آر وقت گیسوان بر سر داشت، خصرت فرمود که صاحت گیسوال و مردیک من بیاورید، پس بردیک آن جمات امد آن خصرت او را در برگرف و دعاکرد برای او به خیر و خوبی

و احادیث در فضیلت علی بن یعطین بسیار و رد شده ، و رو یب شده که چون حصرت موسی س جعمر الله به عراق تشریف اورد ، عنی شکایت از حال حود کرد که بنلا به محالست و مصاحبت و ورارت رشید باشد ، حصرت فرمود یا عبل، از به تعالی اولیاء مع أربیاء الطّلمه بزنامع بهم عن اولیائد، و أنت منهم یا عبل (۱۲)

و في البحار عن كتاب حقوق المؤمنين لأبي عنى بن طاهر، قال استأدن عنى بس البقطين مولاى الكاظم الله في تراتج عنتل الشلطان، فَلَمْ يأدن له و قال الله لاتقَعَلْ فَينَ لئا بك أنساً و لاحوابك بلد غراً، و عسى أن يُجيرُفهُ بك كسراً، و يُكَسِرَبك نائرة المخالفين عن أوليانه يا عنيّ، كَفَارَةُ أعمالكم الاحسان الى احوانكم اضمى لى واحدةً و أصبينُ لك



١ ـ تکرح المقال. ج ٢ من ١٧٥

بنگاه کنید به: ریمال کشی اس ۴۲۳ و ۴۲۳

٣ .النيار معرفه الرجال ۾ ٢ ص ١٣٢٠, ١٣٢

ثلاثاً، اضمن لي أن لاتُلقِي احداً من أولياك إلا قصيتَ حاجتُهُ و اكْرَفَّهُ، و أَصَمَنُ لك ان لاَيظِلْكَ سَلَفُ سِجِي أَبِداً، و لاينالكَ حدَّ سِعِبِ أَبداً ﴿ وَلاَيَدْخُنَ الفَقْرِ بِينَكَ ابداً، بِ عَلَيّ، منْ سَرٌ مُؤْمِناً فِباللهِ بِداً، و بِالنّبِي فَلَاَئِيْجُ ثنّى، و بِنا ثُلَّثَ (١)

و در سنة ۱۸۲ عبدالله بی معاویة بی عبدالله بی حصر بی بی طالب در همرات ۱ و فات کرد و قبرش در آن حد واقع است ، و او در ایام مروال حمار خروج کرد و مردم ر به بیعت حرد طلبید ، و بو حصر دوانیقی عامل از بود ، و بی بود نا سنة ۱۲۹ که ابو مسلم مروری به حیده او راگرفت و در هرات حبس بمود و در محبس بود تامعود صحب عمدة الطاب گفته که عبرش در هرات در مشرق زیارت کرده می شود الی ایان دیدم قبر او را در سنة ۷۷۶

دو سبهٔ ۱۸۴ محمد پسر هارون رشید ودات کرد ، و او کسانی است که در داید رهد وورید و به عبادت مشمون شد و احمد معروف است به و سبنی ا به جهت آن که در روز «سبّت ۲ (یعنی شببه) عمده گری می کرد و وجه مرد حود ر در ایام همته صرف می کرد و به عبادت اشتمال داشت تا وفات یافت

و در سنة ۱۸۵ عبدالصمد بن على بن عبد لله بن هياس وفات كرد و او چهل و چهار سال از برادرش محمد بن على پدر سفّاح كوچكتر بوده، و او علموى جند هارون الرشيد است

و بیر در سنة ۱۸۵ پرید بن مرید بن زائدهٔ شبیانی پسر برادر معن وفات کرد ، و او یکی بر امراء و اعیان دولت رشید بوده و از شجاعات معروفین به شمار می وفته ، و او همان است که ولید بن طریف شیبانی حارجی را در «حدثیه» بکشت ، و نوادر احیار او بسیار است

و در ارائل سنة ۱۸۷ فقسل بن عياض (۲) كوفي عارف مرتاض صوفي در مكه



۱ سيسارالاتوار ۾ 14 ص 17 و ۾ ٧٥ ص ١٧٩ ح - 2 کتاب قضاء مقوق النومتين جاب شربه تراندا، عقد سوم. هن ١٨٧ م ١٥

۲۰. برای اطلاع بیسم نگاه کنید به: وفیات الاعبان نج ۴. ص ۴۷ میزان الاعتدال: ج ۳. می ۳۶۱؛ طبقات الصواید
 ۱۸ برای اطلاع بیسم نگاه کنید به: وفیات الاعبان نج ۴. ص ۴۷ میزان الاعتدال: ج ۳. می ۱۳۶۹

وفات کرد، و نقل شده که او در اول امر از قُطَّاعان طریق بوده، نوبه کود و رهـ.د وربريد (۱۱ و حكايب او با رشيد و كلمات عرفانيه او معروف اسب - «و مِنْ كُلامهِ اللَّائِدُ لاَيْنُهِ مِن أَن يُلامُوا على سُوءِ الْخُلَقِ وَ الْعصب الطَّائمُ و الْمَريضُ والْمُسافِي

و ۱ تاريخ حيب الشيو مقول است كه اقصيل را يسري بود عني نام ، در رهد و عیادت از پدر افضال بو د لکن در. ول حوانی وفات کرد ، و سببش آن شـــ کــه در مسجد الحرام كنار چاه رموم ايسناده بود شميد كسي حواند 8% نزى المُغْرِمين يومَّيْدٍ مُقُرُّنين فِي الْأَصْفاد» (٢٠ مانند همام ٢٣ صبحه رد و مرع روحش پروار كرد

و د. سبهٔ ۱۹۸ گفته شده که اوفات کرد ابراهم بدیم موصفی ، اوحدی عصب حود در عنا و احتراع الحال. و در روز فوت او عباس بن احتف یمامی شاعر ، حاق ابراهیم صوئی شاعر بیر وعات کرد ^(۱۹)

و در منية ١٨٩ عني بن حمره معروف به كسالي^(١٥) و محمد بن الحسن الشيباني فعيه حبمي و فات كردند، و كسالي در علم نحو و ثعب و فرالت معروف اسب، و يكي از قراء سبعه است ، و هؤدت محمد امين پسر رشيد بوده ، و لكن با اين كمالات از شعر يهرة مداشب ، حَتَّى قبِل لَيْس في عسام الْعربيَّة أَجْهَل بِالشِّعرِ مِن الْكُسائي و چوں رشيد به طوس سفر کرد؛ کسالی با او بود و در ری قُجأةً بمرد؛ و در همان روز محمد پس حسس شبياني حتمي فقيه مير وهاب كرد مسيد گفت «دُفتًا الفقَّد والعربيَّةُ بالرِّي»

[بيدحميري]

و بير در ايام رشيد، ثقة عطيم الشأن مادح أل احمدي، اسماعيل بس محمد



السابكاء كنيد بد البدريد و النهايد. ج ١٠ ص ٢٠ تهديب التهديب ج ٨. ص ٢٩٩ طبق نقل فقها، مكتم ص ٥٩ م المسورة فراهيم أيذاا

كسر كودختاب همام نهج للبلاقية

المحيوب البيردج لاحي ١٧٣

٥ - دريازه او مكاه كتيد به البلغة الس ٥٠٠ المعارف من ٢٣٧٠ معجم الادباد - ٣٠ الس ١٩٧٠ الاعلام، ج ٥ من ٩٣٠

معورف به سید حصیری شامی و دات کرد ، و ین مطابق کلمات بعصی از هل تاریخ است ، و لکن آن چه از احادیث و احیار مستعاد می شود ، وفات و قبل از وفات حضرت صادق للله در رمان منصور واقع شده ،

و سيد بن محمد، مردى جلين الفدر، عظيم المعربة و از مادحين اهن البيب عليه است. و معهود مشهده از احدى او اصحاب المه الله كه مأشد منيد حميرى السر مضائل امير المؤمنين و اهل بيب طاهرين عليه الموده باسد

ار اغانی ابوالفرح منفول سب که از مد انی رو یت شده که سید حمیری سواره در گیاسهٔ کو ده ۱۱ پسناد و گفت هرکس یک فصیلتی از علی طلا نقل کند که می آن فضیلت را به نظم بیاورده باشم این اسب ر به آن چه بر می است به او حواهم داد پس محد ثبی شروع به حدیث فضیعت کردند و سید اشمار حود را که منظمی آن فصیلت بوده ایشاد می کرد، نا آن که مردی او رحدیث کود از ایوالو عز ۱۲ المرادی که گفت حدمت امیرالمؤمنین می بودم که مضعون به تطهیر شد از بری بمار و مورهٔ حود را آز یا بیرو ب کرد؛ ماری د حل گفش آن حمات شد و بس رمانی که آن حضر سخو سب کهش حود را پوشد هرایی پیده شد و موره را ربود و بالا برد و بیمکند به آن مرد بیرون شد سبه ترایی فضیعت را شدید آن چه و عده کرده بود به وی عطا کرد به آن گود به رو دو در آورد و گفت

ألا يم قُدوم سلَّعجَ العُجابِ لِخُفِ ابِي الخُسِي و للْخُبابِ (۱۳۳) و در ابن المعتر صاحب طبقات الشعر عنق شده كه حردي حثال رد در بعداد ديدند كه بدر سنگيني بر دوش دارد ، پرسندند چه بر دوش داري اگفت ميميات سيدر (۵)



۱ بيلا محازت کونه

۲ دو اطلی ایراژ من. در فصول عنیه، مرسوم مؤلَّف، ص ۲۲ دنین الوهل

٣ _ المياب ، بالمهملة و الموحد بين) الحيد و شام السيطان وشأً حواف الله

۲۱ فکار کید یہ الافائی ج ۷ من ۲۵۷ القدیر ج ۲ من ۲۴۱ فلنوس الرسال ج ۲ من ۷۱ دیــوان السبد
 الحمیری، می ۱۲۵ دغیر السید الحمیری من ۱۵ مثاقب این شهر آناوپ، ج ۲ من ۷ ۳ بحدرالاتواد ج ۴ می ۳ ۲۰

[🐧] طيقات النجراء، ص ۲۶

و از حمده فصائد سبد فصیدهٔ معروفه است که مطعمان بن بیت است لاَم عمرو باللّوی مَبرُبّعُ طامِعیةٌ أغلامُه بِللّغُ اللهِ

و علامه مجنسی (ره) در بحار از بعصی تألیدات اصحاب فضیعی از برای ان بعل کرده که محصدش آن سب که حصرت امام وصا الله در حواب دید که بردبانی منصوب منت که صد پله دارده حصرت به آن بالا رفت و چون به علای آن سید داخل فیهٔ خضر لی شد ، دید حمسهٔ طبیه مسلامالله علیهم در انجا علسته اند و مردی ایستاده مقابل رسون حده اللیکی و این قصیده ر می خواند

چون حصرت رصا م و ارد شد ، حصرت رسول الله او ره سرحیب کرد و فرمود سلام کل بر پدر حسی و فاطمه و بر حسی و حسین الله حصرت فرمود می سلام کردم آن گاه پیعمبر فرمود سلام کل بر شاعر ما و مادح ما در داو دیا ، سید حمیری پس می سلام کردم و نشستم ، پس پیعمبر به سید فرمود بهجوان قصیده ر ، سید شروع کرد به خواندن و گاهی که این شعر ره فرافت کرد

وریسهٔ یُسفَیمُها خسیدر و وجههٔ گالشُشی ید تطلّعُ حصرت رسون و عاظمه و آن بررگواران دیگر گریسسد، و چون به ایس شدهر

سيد

قانوا له و شت أغلمت إلى من العاية و السنفي على عليهم حصوت بيعمبر الشاهد على و عليهم الله الشاهد على و عليهم الله المنافذ بيعمبر الشاهد على و عليهم الله المنافذ و السعرع على بن ابي طالب و اشاره كرد به امبرالمؤمس الله و جوب سيد از حوالد، فصيده فارع شد حصوب به من فرمود كه عن على بن موسى اين فصيده را حفظ كن و امركن شيعنان من راد راد به معظ آن، و علام بما ايشان راكه هر كه آن را حفظ كند و به خوالدن ان مداومت بمايد، من بهاست يا براى او صامى مى باشم، بس من آن فصيده را حفظ كردم (١٠)

تگاہ کلید یہ فاموس الرجال ج تا دیمبارالاتوار د ج ۹۷ می ۳۲۵
 بدورالاتوار د ج ۱۲ می ۳۲۵

فقیرگویدکه آن قصیده معروف است و در بحار و سیمهٔ معلّقه و عیرهما مدکور است و از برای آن شروحی است

و این قصیده ر فضیل رسّان بعد او شهادت رید پن هلی در محصر حضرت صادی علی بخواند بعد از پن که حضرت پرده کشید و ربه پشت پرده نشستند و چوب شعر «و رایهٔ یقدمه حیدر» را بحواند گفت شمیدم صدای نحیت و گاریه او یشت پرده بلند شد

پس حضرت پرسیدکه این قصیده از کیست؟

فضيل گفت ام اشفار سيد بن محمد حميري است

ورمود «رحمدانه قان فقلت إنّي رأينةً يشربُ النبيدُ، فقال رحمدانه قبلت انسى رأينَّهُ يشربُ سِيدُ الرُّسْتاق، قال تَعني الْخقر؟ قلت فَعَم، قال رحمدانه و ما ذلك عُلَى الله انْ يَغِر لِمُحبُ عنى ﷺ » (1)

و هم روایت شده که چون مرگ سبد رسید رنگش سیاه شد اگفت. «هکدا یُقعل بأولیانگم یا امیرالمؤمنین؟!».

یعمی با دوستان تو چنین میکنند به میزالمؤمنین ۱۳ آنگاه بگش سفید شد و مثل ماه شب چهارده می درحشید، فأنشأیفون

أحدُ الذي مَنْ مات من أَمَّن وُدُو اللّهُ وَاللّهُ اللّهُ اللّهُ اللهُ الدي الموت يَفَعَالُ (٢) و بوادر احبار سيد رياده أراء است كه احصا شوده و السيّد ؟ لقب بدكه عُنم او بوده، چاسچه ابوهاشم كنية أو بوده، و پدر و مادرش را از نواصب شمرده أنده و وقتى از و پرسيدند چگونه از مدهب قبينة حود ۵ حمير ٢ كه از انتصار معاويه مى است كشيدى و در شيعيال على شدى؟

گفت. وصيَّت عميّ الرَّحمةُ صبَّأ كما صَّبَّتْ على مُؤْمِنِ آل فرعون »

ولکن و اثبات الوصية معنوم شودكه پدر او او دوستان حانوادة رسالت بوده و او اسام حسن الله استدعاكودكه حد، به او پسري كرامت فرمايدكه از محبين اهل بيت



۱ ـ جال کشی ج ۳ می ۵۷۰

تا تقيع النقال مع 1 ص 192 - 17 - ش 1 4 جهجد الإمال، ج 1 ص 27 - 174 فاموس الرجال ج 1

بأشده حصرف او را بشارت داد و سید متولد شد (۱)

و حکایت مهاجات و با سواری عیدانه فاصی بعداد در رمان منصور در نواریخ منظور است

[ثهادت عدماي از طالبين]

و هم در پام رسید جمعی از طالبین شهد گشتند، از جمله ادریس بی عبدالله این الحس مثلی است که در واقعه فخ در رکاب حسین بی علی پود و بعد از شهادت حسین و برادر خود ستیمان به جانب مصر و اراضی معرب رفت ، مردم معرب با او بعب کردند و سنطنت از عظیم گشت ، چوب این خبر به هارون رسید سخت مصطرب شد با لا حرم کسی ر فرمناد که اورا از روی مکر و بنیس مسموم بمود و چوب به رهر کشنه گشت ، خاریه ای داشت که از وی محمله بود ، اوبیای دوبت ، لاح حلافت در شکم و بهادند و او پس از چهارماه پسری آورد او را دریس نام بهادند و در اسلام به عبراز او کسی دیگر ر در شکم مادر به ساطنت موسوم بکردهاید و در اسلام به عبراز او کسی دیگر ر در شکم مادر به ساطنت موسوم بکردهاید و در اسلام به عبراز او کسی دیگر ر در مصر اقامت کردند و معروف شدی به فواظم (۱۲) در یک می میشی صاحت دیلم است که در کتاب منتهی در و دیگر بحین بن هبدالله بن حس مشی صاحت دیلم است که در کتاب منتهی در در کر اولاد حبر شیخ سرح شهادت او نگاشتیم

و دیگر محمد بر یحبی بن عبدالله است که بکار بن ربیر که او جانب رشید والی مدینه بود او را یگرفت و در محسن افکند و پیوسته در ربدان بود ن وفات یافت و دیگر حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است که بکار بن ربیر در یام والایت خود در مدینه او را یگرفت و ناریانه سخیی بر او رد ته از صدمت باریانه هلاک شد

و دیگر عباس بن محمد بن عبد الله بن علی بن انجسین بن عنی بن اپی طالب ﷺ است که هاروت او ۲ بکشت و سیبش ب شد که وقتی بر هارون و ارد شاد و مایین او



أتبات الرصيم من ۴۰

^{₹۔} مجالس المؤمنین ج ۳ ص ۱۹۶۶

و هارون کلمانی رد و بدن شد و در پایان کلام، هارون به وی گفت و یابی الفاعلة »!

ای پسر زانیه ۱ عباس گفت ربیه مادر تو ست که در اصل کنیرکی بوده و سده

فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند هارون از بن سحن سحت در عضت شه

و ر دردیک حویش طلبید و گوری بر وی رد و او را بکشت

و در حمله اسحاق بن حسن بن رید بن حسن بن همی بن بی طالب ﷺ است که در حیس هارون وفات یافت

و از جمعهٔ آل ابوطالت که در رمان رشید شهید کردند سید آل بوطالت حضرت موسی بی جمعی صنوات الله و سلامه عبیه و علی اباله و ابناله د سب و شهادت آن جناب در منتهی به شرح رفت

و دیگر عبدالله بی حس بی علی بی علی بی افعیبی بی علی بی بی طالب هی است که معروف است به عبدالله افطی و او همان است که در همگام حروج حسین بی علی شهید و فخ و چون مؤدن وقت نماز صبح بالای منازه رفت که ادال گوید ، عبدالله به شمشیر کشیده بالای منازه رفت و مؤدن را گفت که در ادان خی علی حیرالممل نگوید ، مؤدن چون شمشیر کشیده دید و خی علی حیرالعمل و برگفت ، عمری والی مدینه که این کنمه ردر ادان شبید احساس شر کرد ، دهشت رده فریاد کشید که استر مرا در خانه حاصر کنید و مر به دو حبّه آب طعام دهید ، این بگفت و مرن حویش بیرون شد و به محیل نمام قرار می کرد و از سرس مراطه ۱۱ می داد د اگاهی که حود را از فته علویس نجاب داد و تعصیل این واقعه در میتهی ظمی شد

و بالجمعه ، عبدالله افعلس در واقعه و فغ ه حصور داشت و در آن و افعه حال به سلامت بیرون برد و بیود درمان رشید رسید ، امرکرد او را از مدینه احصار کردند ، و فرمان کرد نا در محیس و را بداشتند ، مدتی در رندان نماند ناگاهی که رفعه ای به



رشید بوشت و در آن قعه فحش و شیم شبیع و هر کلام فیبحی برای رشید مکتوب کرد

هارون چود در کاعد را بحوالدگفت همان دین جوان ارکبات سبحتی و صحرت حبس ، جان به ننگ آمده دین مطالب را برای من نوشته تا امر کنم دو را بکشند تا راحت باید ، من چنین بحودهم کرد

پس جعمو بن پخین برمکی ۱۱ امر کرد که عبداظه ر به جانب خود معل کس و محیس او ره توسعه بده ، جعمر فردای آن روز که بوم نیرور بود امر کرد عبدالله را گردن دند و سر او ر بشست و در طبقی بهاده بر روی او مند بنی افکند و سرای رشیق با هدایا، دیگر هدیه فرسناد

چون عدیای جعور را به باد رشید بردند و سرپوش در سر عبدالله برداشند ، رشید را دین کا حوش نیامد، جعفر را گفت وای بر نو برای چه کار را سمودی؟ گفت برای در که به امیرالمؤمنین شم و شناعت آغاز کرده بوده گفت وای بر نو، کشش نو عبدالله را پدون ادر من عظم است بر من از فحشهای دو

پس رشید امر کرد تا او ره عسل داده و کس نمودند و په حاک سپردید، و ین مطلب در دل هارون بود تا گاهی که مسرور (پاسردخان) را مرکزد که برو و گردن جعفر را برق و بگو او را که کشس تو به سبب آن است که عبدالله بن حسن پسر عم مر بی ادب من کشنی ، مسرور نیز نبیع نمود و حفقر را گردن رد ، و دونت برامکه به کشنه شدن جعفر را تل شد ، و این یک سبت فتل جعفر بوده

و سبت دیگر سر نقل شده که بعد از این آن شاهانه به شرح خواهد رفت و بالجمعه ، در رمان وشید جماعت بسیاری از عبویس و آل اینوطالت شبهید گشتند که اسامی ایشان نفیس شده

شیخ صدوق علیه الرحمه دنه سند معتبر از عبدالله یزار لیسابوری روایت کوده که گفت ادر میان می و حمید بن فحطیهٔ طوسی معامله بود، در سالی به سراد او وقتم انجوب خبر آمدن در شمید در همان اور ورود من در طابیه پیش از این که



جامههای سمر ره تعییر دهم ، و آب هنگام وقب روال از ماه مبارک رمضان بود

چون بر او وارد شدم ، دیدم حمید دو حانه ای شسته است که مهر آبی در میان آن حانه حاری است ، چون سلام کردم و نشستم آفنایه و لگی آوردند ، دستهای حود ر شست و موانیز امر کرد که دستهای خود ر شسیم ، آن گاه حوال طعام او را حاصر کردند ، از حاطر من محوشله بود که ماه رمصان است و من روزه دارم ، چون دست به حای طعام بردم روزه ر به حاطر آوردم دست کشیدم ، حمید گفت چوا طعام بمی خوری ؟

گمتم ماه مبارک رمصال است و می بیمار نیستم و علی ندارم که موجب انظار باشد، و شاید آمیر را در پی بات عنتی و عدری باشد که محور انظار او شده باشد آن پلیدگفت که می سیر عسی سدارم و بدیم صحیح است، ایس بگفت و بگریست

چون در حوردی طعام دارخ شد ، گفتم ایه الامیرا سبب گریه شما چه بود؟ گفت سببش آن است که در وفتی که هارون در طوس بود ، شبی از شبها در میان شب مراطبید چون به برد او رفتم دیدم شمعی به برد او می سورد و شمشیر برهمه نرد او گذاشته است و حادمی نرد او ایستاده

چون مر دید،گف تا چه انداره در اطاعت من حاصری

گهشم اله جال و مال لو را مطبع و فرمان بردارم

پس ساعتی سر به ایر افکند آن گاه مرا رحصت برگشس داد

چون برگشم بار پیک او به طاب می آمد و این مرابه ترسیدمگفتم آن فه و آن الیه راجعون گوچ برادهٔ فتل مو داشت، چون مرا دید او روی می شوم کرد و اکتوب مرا می طفید که به قتل رساند

> چون بر او د حل شدم باز پرسید که چگونه ست اظاعت تو مر ؟ گفتم افرمان، داری میکنم به جان و مان و فروند و عیال پس تبسمی کرد باو موا رخصت برگشش داد



همین که داختن خانه خود شدم دیگر باز رصول و آمد و مرا به برد او برد چون بر او ۱۰ رد سدم سنحن سابق را دعاده کرد این دفعه می جوات گفتم کنه اصاعت میکنم تو ۱۱ در خان و مال و راب و فراند و دین خود

رشد چو ، بین جواب را شید بحدید و گفت این شمشیر ر بگیر و آن چه این حادم بو ر امر میکند به عمل اور پس حادم شمشیر را به دست مر داد و مرا به حانه برد که در آن مفقل بود ، پس قفل ر گشود و مرا داخل حانه کرد ، چوب داخل شدم چاهی دیدم که در صحی حابه کندهاند و سه حجره در اطراف آن صحی بود که درهای بها مفلّل بود

پس در یکی در آنها ر گشود ، در آن حجوه بیست نفر دیدم از پیران و جوانان و کودکان که گیسوان پر سر داشنند و در بند و رحیر بودند و همگی در فرزندان علی و فاطمه هگاه بودند

پس آن خادم گفت که حلیقه بو را امر کرده است که ایشان ر گردن رمی ، پس یک یک ر بیرون می آورد و من در کنار آن چاه پستاده بودم و پشان ر گردن می دم نا آن که تمامی را نکشیم پس سرها و شهای پشان ر در آن چاه فکید

و حجود دیگر اگشود ، در آن حجود نیز بیست نفراز آل علی و فاطمه ایکا مفید بودند ، خادم گفت حبیعه امو فرده که ایشان را سر مقنول سازی ، پس یک یک را ملگودن می ردم و او سر و بدن ایشان را در آن چاه می فکند تا ان که بشان را بیر به قتل رسانیدم

پس حجرة میم راکسود، در آن حجره پر بیست نفر ر سادات علوی و هاطمی محبوس و در قند بودند و گیسوها که علامت سیادت بوده در سر داشسد، حادم گفت که حلیقه بپر امر کرده به کشتر ایشان، پس بک یک ایبرون می آورد و من گردن می ردم ن آن که از فتل بورده بن ایشان را بپرداحتم چود بیستم ر آورد مرد پیری بود و گفت دست بریده بادی میشوم منعون، چه عفر حرامی وردنود رسول حدا صبی الله عدید و آن که از نو بپرمند برای چه شصب بن اولاد معلوم مر به چورو



ستم کشمی؟ من چود این منحل را شمیدم مراحود بلرزیدم و مرتعش گشتم ایس خادم بود من آمد و بایک پر من رده من بیر آن پیر مرد علوی را بنه قاتل رسانیدم و بدیهای ایشان را در چاه افکندم.

پس هوگاه می شصب بعر از فرزندان رمنول حدا را به نسم کشته باشم روزه و نمار مر چه فائده بخشد. یمین دارم که پیوسته در جهتم حواهم بود. ۱

و هم در یام رشید ، آل برامکه به دولت رسیده ، و در سنهٔ ۸۹ دولت ایشان زائل شد و بکست روزگار ، ایشان را فرو گرفت ، و شایسته باشد که در یمانا به طور احتصار به دکر روال دولت یشان شاره شود ، چه تدکر خان یشان پند و عبرانی است از برای دارایان

قَــــِنُّ قـــــهمُ عــــر، فــاغْتَبِر الله الحجي و العقل و الفكر

لاكر فقل جعمر برمكي " و انقصاء دولت برامكه

همانا خاند بن بومک مردی بود به حودت رأی و کثرت بأس معروف و هیچ کدام از اولاد او به مونیهٔ او نمی سیدند ، به بحیی در رأی و تدبیر، و به فضل در جود و بحشش، و به جعمر بن یحیی در کتاب و فصاحتش، و به محمد بن یحیی در رأی و همنش و به موسی بن یحیی در جرأت و شحاعتش

چود، بوبت خلاف به هارون رشید رسید آل برامکه را مرتبی رفیع داد و امر ورازی را به بشان و گداشت و آمور مملک و اعبت را به ایشان نفویص سود، ریاست بشان بی بهایت شد و امور ایشان مستقیم گردید، به حدی که گمتند آ اوان آیانهٔ عروش و شروژ دائم لایرول در ()

و حکایات و بوادو سیوب یشان در رمان رشید معروف، و مشهور و عطایای



⁻ يحارالاتوار #A من ۱۷۶

٢٠ . وهيات الاعيان ج ١٠ ص ٢٠١٥، در معينه البحاء ج ص ٢٧ أمدو است الله دمانت البرامكية ميغضين لال موليات الأفريق عظم بن المدود الهم

٢ ـ مروج الذهبية ج ٦٠ ص ٢٧٢.

یشان در کست مسطور است ، و این حلکان برمکی به جمعهای در حال ایشان اشاره کرده ، و به این نحو نود حال پشان تا سنهٔ ۱۸۹ رسید ، در آن سال طالع ایشان مگرگون گردید و ستارهٔ سعد پشان غروب کرد

و سبیش (۱) ان شد که شید و جمعو بن پنجبی را بسیار دوست می داشد و پنوسته از او مفارفت نمی جست و هم چنین عباسه خواهر خود را نیز بسیار دوست می داشت و هرگاه که با جعفو بود به جهت مفارفت فیاسه عیشش ناقص بود ، هرگاه که با خواهر خلوب می کرد از بود با جعفر سرورش دافع بود ، لاجوم عیاسه ، به عقد بعمفر در اورد و لکن از جعفو عهد و پیمان گرفت که با او خلوت نکند و چو اود بی که در محصر رشید باشند با عیاسه نشیند و از او نمتعی بود ، جعفر از بی کار استیکاف داشت و بالأخره بن در داد و قسم یاد کرد که با عیاسه حیفوب بی کار استیکاف داشت و بالأخره بن در داد و قسم یاد کرد که با عیاسه حیفوب بیکند

هارون حواهر حود ر برویح و کرد و هر دو را در مجلس خود حمع می کرد به
سبب رؤیس ایشان عبشش بمام بود ، و عباسه ر رعبی تمام به جعفر بود و ریاده
طالب و صل او بود و هر چه حبته کرد که با او مضاحعه کند جعفر قبول بکود ، لاجر م
عباسه به درد مادر جعفر شد و آو و مأل بسیار داد و محب بی شمار بمود تا و را
مطبع خود کرد و ددش را به سوی خود مائل بمود ، پس او ان سخی و صل جعفر ر
در میان آورد و او واگفت که اگر این مطب و آفع شود عافیت بیکوئی بری شماها
دارد از شرف مصاهرت یا رشید و دوام دولت برامکه و آمثال این کلمات ، سادو
جعفر که از عافیت امر بی خبر و از عفل داقص به د ، فریعته کشمات عباسه شد و گفت

پس جمعه ر طبید و گفت کنیوکی و دیده م که از هر چه گولی او صفات و کمان و حسن و جمال بهرهٔ واقع حارت و عی حواهم آن ر ادای دو بحرم که یا او عیش



۱۰ سایع مهید که ذکر می سود به حسید ظاهر است و عمده سبب قتل ایستی دنظام الهی بود ۱۱ ایشان برای منظرت ایرالحسین موسی بن جمعر طافق چنائید در روایت است. مؤلف 🐞

ممائی، و اوصاف پسیاری از او نص کرد که جععو شیعتهٔ او شد و از مادر او ر طلب نمود، مادرش او را و عده داد و پیوسته نعریف و توصیف کنیزک ر می نمود، و لکن از آوردن او مصایمه می کرد و ناخیر می انداخت نه رمانی که جعمر شوقش به بهیت رسید و طاقتش تمام شد صرار بلبعی کرد که پس کجاست این کنیزک که می گوئی؟ مادرش گفت امشت و را برایت حاصر می کنم ، و در همان روز فرستاد برای عباسه که امشب بیا که به وصائی پسوم حواهی رسید

پس چون شب شد و جعهر در برد وشید به مبرل برگشت ، هیاسه ر دید یا جمال بیکو و بیاسهای فاحر و چون شراب سبار موشیده بود و حالت مستی داشت او ر بشناحت و به او هم بسبر شد و مواقعه کرد ، چوب از کار مصاجعت فارخ شد ، هیاسه گفت حیلهٔ دحران ملوک را چه دیدی؟ جعفر معنی آن را نقهمید ، هیاسه فضیه را تهیید کرد

جمعر چون از واقع امر مطبع شد حالت مسمی ار او برخب و قرع اور دروگرفت و گفت امر به قیمت اوران فروحتی و در طریق وحشماکم فکندی ، اکنوب مشاهده کی که عاقبت این امر شدید به کجا خواهد رسید ، پس عباسه او برد او بیروب شد و از جمعی حمل پرداشت و چون مدت حمل به پایاب اسید پستری متولد کود ، حادمی به دابه برای آن قرار داد و آن طعی را به بشان سیرد او چون ترمید که حبر یی امر منشر شواد و گوشود رشید گرادد حادم و دایه وا امر کرد که اما طعی را به مکه پردد و تربیت کند که رشید بههمد

و بن مطلب بر رشید محمی بود تاگاهی که ربیده او را مطلع ساخت به جهت دسگی که از بحیی بن حالد داشت در بات ساختگیری در امر بشان ، چه ان که رشید امر حرم حود را به بحیی تعویص کرده بود و از تلفقد از ایشان سی معود و پیوسته بشان در برده می داشت و با بشان به طرین عنظت و سحی رفتار می کرد و شبها ابواب حرم را قعل می کرد و کلیدها ر خود به معرل می برد

و چون حکایت موافعهٔ حفقر با عباسه گوشرد رشید گشت، در هم لسد و ب



ربنده گفت که دنین و ساهد نو بر این امر چیست؟

گفت اجه دلیل و ساهدی بهم در آن طفل است که عباسه از جعفر آورده؟ گفت. کجامت؟

گفت از نوس تو به مکه روانه کرده اسب

گفت خبو از نو کسی دیگو نیز مطلع می باشد؟

گفت بلی، کسرال حرم تو همگی مطلع می،اشد، رشید ایس اصور مسلور داشت و هبیچ بگفت ناگاهی که خواست بحقیق بن مطلب ۱ عایا و به مکه رود، حجر ریهامه کرد و سفر مکه رییس اورت چواب به مکه رسید نفخصو کرد داسب مطلب صحیح سب، ب وقت در در گرفت که دولت آل براعکه ریاتل کند ۱۱ مطلب صحیح سب، به بعداد و مدنی بماند ، انگاه به سوی دانیار و سفر کرد و ان روری که عارم فتل جعفر شد، سندی بن شاهک را طبید و او امر کرد برود بعداد و حدمهای برامکه ی و کتابان ایسان و احاظه کند و کسی را هم مطلع سماید که چه حبر اسب، مگرکسانی را که اعتماد به ایشان دارد

پس رشید با جمعو در موضع معووف به دالعمره در داب ، برور ره به پایال رسانیدسد در کمال عبش و عشرت، تا آن که جعموار برد رشید مرحص شد و به معون خود رفت، رشید مشایعت او کرد و برگشت، چون جعمو به منزل خود رسید معنیان خود راگفت که مناز رسد و تعنی کنند و هنور حالت مسمی در دو بود، معنی دو نعنی کرد به ایر بیت

> مَا تَرِيدُ النَّاسُ مِنَّا ﴿ مَا تَنَامُ النَّاسُ هَـــًا إنــــة: هــــئتهم أنَّ ﴿ يُظْهِرُوهَ مِا قَدْ دَفَّا

ار آل طرف رشید چوں در مشاہعت جعمر برگشت ، باسر (مسرور محل) حادم را طبیعد و گفت من تو ر پی کاری می خواهم بمرسم که محمل و قاسم فردندامم هل آن نیست و نو را اهل آن می دائم ، مناده محالفت کنی یاسر (مسرور خ ن) گفت ایک الامیرا من در مقابل امر نو چنال می باشم که اگر درمائی شمشیر نر شکم



١٠ ويز شكاه شيديد المبيار ألملون ج ٢ ص ١٩٤ - ١٨٧ وويات الاعيان ٢ عن ١٣٣٣ مروج الدهيدوج ٣٠ ص ٣٨٤

حود رسم که او پشتم بیرون آید اطاعت میکنم، بندگانیم چشم بر حکم وگوش او فرمان، بفرها هر چه خو هی

گفت جمعو برمكى را مىشىاسى؟

جوابگفت که جمعوکسی است که کس و را نشباسد؟ بنی، می شنامتم مطلب چینت؟

گفت الآن میروی و به هو حالی که باشد او اگردن میریی و سرش را برای می می آوری پاسر (مسرور ـ خ.ل) بقرید و ساکت نماند

رشید گفت تو نگهی می محالفت میکسم مر تو وا؟

یاسر گفت جنی چنین است، لکن این امر خینی عظیم است و دوست میداشتم قبل از این مرده بودم و این امر بر دست من واقع نمی شد

رشبل گفت بی حرفها ر کتار بگدار و پی امنتال امر من بواد

یاسر په برد جمم رفت، دید حمل مشعول په بهاو و عیش و طارب است حکایت رشید را نفل کرد

جمعرگمت رشید از این محو مطالب با من به صوان مراح حبلی می کند شاید مرح باشد

گفت به والله از روی عقل و حدّاگمت و شرب حموهم بکرده بود که گویم مست بوده و از روی مسمی گفته باشید

جمعو گفت من بر تو حصوفی دارم ، به مکافات آن مشت ر به من مهدت پده و په رشید بگو که من کشتم جمعر ۱۰ اگر صبح گشت و پشیماد گشت از کشتن من ، که به جا بوده و اگر به امتثال دمر وی به

گفته مسيتوانم مهلت دهم توار

گفت پس مود به برد حیمهٔ وشید بیر و یکدهمهٔ دیگر با و در فنل من مرحعه کی ، اگر بار فرمان فنل مر داد آن وقت مرا یکش

گفت این عیبی ندارد



پس پاسر و جعم به بود حیمهٔ رشید شدید، باسر داخل شد بر رشید گفت جعمر را آوردم

> رشیدگفت الان منز او ۱ بگیر و اگر به تو ر میکشم یاسر به برد حصر شد و گفت شبیدی فرمان فتل حود را گفت یمی

پس جعه، دمسمال کوچکی بیروق آورد و چسمان حود ر بیست وگودن حود کشید و یاسرگردن او وا برد و سوش را برای و شید برد

چون رشید سر جعفر را بقید ۱۰۱۰ توبیخ کرد و نقصبرات او و مداکره نمود آن گاه گفت ای یاسر، قلال و فلال ر حاضر کی ناسر چون بشان را حاصر نمود به یشان گفت که باسر را ^{۱۱}گردن برنید، چه آز که می نمی وانم کشندهٔ جعفر را بیسم ۲۲

و وافعهٔ فتل جعفر در سنهٔ ۱۸۹ بوده و سنین عمرش به چهن و پنج وسیده بود. و به فتل او دولت برامکه زائل شد

و رشید یحنی بن حاند و فضل بن یحبی را در حبس کرد ، و یحیی در نستهٔ ۱۹۰ فحاًهٔ در حبس بمرد ، و فضل در سنهٔ ۹۳ ، در حبس نسر وفنات کرد ، و کیفیت بدمختی بشان و مکبت رورگار با ایشان طویل است معام اگنجایش بیش از ایس نسب

ار محمد بن عبدالرحم عاشمي منقول سب که روز عيد فرياني بود که د حق شدم بر مادرم ديدم ربي با جامههاي کهنه برد اوست و تکتم ميکند

مادرم گفت این زند را می شمامی؟



۱ دگمان میکنم که صحیح مسری باشده باسر جنون که باسر خادم را مانون در خدمتگذاری معصرت اسام رف مایکا گمانسته بود و او زنده بود نا بعد از شهادب معضرت رف علی این ایراهیم قمی حبار حباطی را از بو نقل میکند مؤففی

٧ . ولياف الاعيان ج ١، هن ٢٦٨ . ٢٣٩ مروج لللهب، ج ٣. ص ٢٨٩

گھتم مہ

گفت این اعباده، مادر جعمر برمکی است

پس من رو به حالت دعباده کردم ویه او قدری بکلّم بمودم ، و پیومنیه او حال او تعجب میکردم نا آن که از او پرسیدم که ای مادرا از اعاجیت دیبا چه دیدی؟

گفت ای پسر جال ، روز عیدی مثل چنبی روزی بر می گذشت در حالی که چهار صد کنیر به حدمت می بسناده بودند و می می گفتم پسرم جعفر حی مرا ادا نکرده ، و باید کنیران و حدمتگاران می بنشتر باشد ، و امرور هم یک عید است که بر می می گذرد که منهی آرزوی می دو پومنت گوسفند است که یکی را فرش حود کنم ، و دیگری را نجاف حود کنم

محمد گفت. می بانصد در هم به او دادم ، جنان حوشحال شد که بردیک بود قالت تهی کند. و گاه گاهی «هباد» به برد ما می آید به از دنیا برفت

و از برای عافق دانا همین یک حکایت در بی وفائی دنیا کافی است

و بالحمله ، مدت دونت بر مكه هفده سال و هفت ماه و پناترده روز بنوده ، و پسبار كس از شعره در اشعار حويش اشاره به نكيت روزگار ايشان معودهاند ، از حمقه

علی بن پیمعاد فصیدهٔ در این باب گفته

يسبا أيُسها السخدُّر بسالدُّفي لا تأمَس الدُّفسرُ و صدرُلاته إِنْ كسب ذاخسهُلِ بستمريعه

(القصيدة)

و چون دکر برامکه شد ماست دیدم به حال بی حلکان بر مکی اشاره کنم مکشوف باد که حمد بی محمد بی ابر هیم بی بی بیکر بی حلکان اربغی ، مورخ مشهور صاحب تاریخ معروف به وقیات الاعیان و آنیاء بناء الرمان از احفاد بحبی برمکی است ، و بسیش به بحبی منهی می شود ، و وجه تسمیه جد از به حلکان (به فتح حاء و تشدید لام مکسوره؛ ان است که روزی پر افران حود مد حره کنرد بنه مماحر آل برامکه، با وی گفتند

حلٌ کان چِدُّی کیا، بسپی کدا و هکیه

یعمی بگدار کمار مع حرت به جد و نسب خود را بلکه مفاحر حود را نگو (۱۱ چون شیر به څود سپه شکل یاش (همبرژاد خصال خورشس بماش اِنَّ الْسَفِّي مَمَنَ يَمَّولُ هما أَنَمَا دَهُ اللَّهِ الْفَتِّيْ مَنْ يَقُولُ كِبَار اِسِي آا

و ابن حلکان ، اشعری لأصول و شاهعی الفروع است ، و در بهایت عصبیت و نصب است و در قاهرهٔ مصر توقف داشنه و به منصب فضارت اشتعال داشته و و کتاب تاریخ ، ادر حدود سبه ۶۵۴ در انجا بألیف کرده ، و در ۲۶ رجب سبهٔ ۶۸۱ در شدی و واب یافت و در سفح (۳ جب واسیوان) به حاک رف با (۲۶ و کتاب وفیات ر با دمشن و شده و در او د کر کرده بر جم مشاهیر بایمین و من بعدهم را تارمان حود و از صحابه د کری بکرده و ما در این جباله بسیار از او نقل کرده یم

و صلاحالدٌین صفّہ ی شارح لامیہ العجم تدییقی یو وقیات نوشنہ و نامیدہ او رہ به واقی بانوفیات ، و احوال حصرت امیرالمؤمنین ﷺ را به تعصیل در آل درج کو دہ ، واللہ العالم

* * *

۱ و ۲ روضات الجنات، ج - هو ۳۷ ۲ یائین داسه

^{*} دروهات البنات ۾ ٦ جي ٢١٥

ذكر حلاقت ابوموسى معمد الأمين بن هارون `` و كيفيت قال او

چون روز شبه سیم جمادی الاونی سنة ۱۹۳ در طوس رشید ر دمیه رحب کشید ، از مردم بری پسرش محمد امین بیعت گرفتند، و محمد سر نه وقت در بعداد بود ، لاجرم فاصدی حاثم حلافت و فعییت و آود رسول حد، ر که گفته شده گو برد هارون بود در آن روز به تعجیل نمام برای محمد برد و روز نیمه آن ماه به بعداد وسید ، مردم بعداد در آن روز با محمد نبعت کودند

و محمد عادرش امٌ جعفر ربيده (۲ دختر جعمر بر ابي جعمر منصور بوده كه حالم

ے برای اطلاع بیستر نگاہ کید یہ الانباء می ناریخ الخلفاء اس ۸۹ اناک تاریخ الحلفہ سبوطی اس ۳۲۲ – ۱۳۳۰ تاریخ الخلفاء این بزید، اس ۳۹ – ۴ الجوهر الثمین اس ۱۹۹ مروج اللہمیہ ج ۳ س ۴۳۶



۲ با قاضی نوراق در مجالس گفته که ریبیه سیمه فقائیه بود اجتان که نتیخ دچل عبدالجدیل ایزی در کتاب نقص اور ده که یمون هارون اگرشید ففوزیده را در تشیع بدید سوکند بخورد که او را به دو کلمه طلاق دهم و بیسس ۱۸ یسی به کاغدی نوشت که دیگت فیمت و یمنی ابودی آنچه بودی و بریده سدی، و این را به زیبده درستان ریبده از شایت محبت مرتفقی و رخود نیخ در یمن کاغد دو نوشت که دیگا فاقعدنا او پاتا و ما بدشته

بعني بوديم أتبعه يوديم وبدن حمد و شكر كرديم. و برياد تديم و در أن يسيماني نداريم

و هم از حبیب البیر نقل کرده که بیربز ر اینده حانون به معود و بعد از مددی به ایرانه حراب شده او سوکل ده تجدید عمارت آن پرداخت (انتهی) [امجانس/فونین: چ ۱۰ ص ۱۸۰

و چون بها او به واسطهٔ که رپیده به وسطه مرصی که داشت از بقائه به سبب تغییر آب و هوه به جانب سریز هم و چون بها او به واسطهٔ آن یقه از آو دهم سد مسمی به تبریر شد. و مدنی آر آین مرحله گذشت، هارون نامه به او نوشت و در آن نامه اسان آوار به جانب بعده در خواست بمود او رد بهواب برانت که انجاملهٔ الوسید فی الاکن البخدید خیر من البختاع و هارون الرشید امزاف ﷺ

ربهای سی عباس بوده و آثاری از او معروف سبب ، در حمله ساء نبریز یا نجذید و تعمیر به و بعصی عبود و اثار دیگرکه از دو نفل شده، و دیگر «باری وچاههائی) که در طریق مکه حفر کرده

و محمد میں در عبداقه مأمون به شش ماه کوچکر بوده ، و هدرون در رمان حلاقت خود محمد در ولیعهد خویس بموده بود و از مودم برای او بیعب گرفته بود و آریس او بری مأمون ، و چون هیجده شب ربیعت امین بگذشت ، امین در صدد بر مد که مأمون را ر ولایمهدی خنع کند وار برای موسی باطی وردد خود قرار دهد ، پس با امراء و ورزاء در بن بات مشورت کرد ، ایشان صلاح بدیدند مگر عنی بن هیسی بن هامان که اقدام بر خنع مأمون بمود

پس امین، علی بن عیسی وا با لشکری عظیم به جهت دمع مأمون به حراسان روانه کرد، چون علی با بشکر امین بردیک به دری، شدید، ظاهر بن حسین (۱) بر جانب مأمون با چهار هرار سوار به جنگ او قد، و چون علی طریق حرم و احتماط را فرو بهاده بود به حهت کثر با بشکر حویش لاجرم میکوب نشکر طاهم شد و اور یکشتند و نیش ر در چاهی افکندند، طاهر در بن باب کاعدی به مأمون بوشت، مأمون بسی مسرور گشب

مامون بیر برادر حود امین را را حلافت حلع کرد و طاهرین حسین و با مراحه بن کعین به جهت دفع امین به سمت بعداد رواله داشت ، پس طاهر و هرامه با اشکر حویش به جانب بعداد رواله شدند و دور بلد را محاصره کردند و جنگهای بسیار مایین تشکر امین و مأمون واقع شد و منحیههای بسیار بر اظراف بعداد نصب کردند و بسیاری از خانه ها سو حنه و حواب گشت و اموان بی شمار از مردم بعداد نلف شد و بسیاری از عبدان در این گیرودار مال مردم را بیردند و احداس در بعداد فیمت پیدا

و بن واقعه در مسة ۹۶ بود، و پيوسنه تا چهنو ده ماه کار بدين گوله مي رفت ن



٢ ـ وي طاهر بن حسين بن مصبب خزاعي أم لا ٣ هـ است مكاه كنيد بد الاعلام، ج ٣. ص ٢٦١

آن که مردم بعداد به ننگ آمدند و کار بر ایشان سحت شد ، لاحرم بسیاری به عنوان مسافرت به حج از بعداد فرار کو دند و کثیری جرم نشکر مأمون گشسد و کار بر امین ریاد سحت شد و بیشتر اصحابش دست از او برداشسد و او را تبه گذاشتند ، طاهر سر برای وجوه و حیان بعداد نوشت که امین را به قتل آوردند ، وعدهٔ سیم و رو بسیار در مقابل آن کار داد ، جمیماً نوشتند که ما امین را از خلافت جنع کردیم و دست از یاری او برداشتیم

و بالجمعه ، عدهم قوت گرفت و كار را بر امين سمخت تنگ كود و طريق تردد به مست او ر مسدود معود نا ان كه كار به جائي رسيد كه برديك شد امين و اصحابش از گرسنگي و تشنگي هلاك شوند ، لاحرم امين براي هر ثمه بوشت كه مرا مان بده و مطمئل گردان تا به برد تو آئيم ، هر ثمه فبول كرد و او را رعده داد كه اگر برد مي آئي جر حير و خوبي چير ديگر بيتي

پس امین ، موسی و عبداظه پسوان حود ، بوسید و بوتید و به آنها و داع کرد و گریان از نرد ایشان بیرون شد و سوار بر است شد و از باب حراسان بیرون رفت به جانب مشرعه و داخل و حرّاقه و ۱۱ شد و هوانمه را ملافات کرد ، عوانمه ما بین دیدگان او را بوسند و به هم مشتند در و حرّاقه و که عاهر حماعتی از وهرویه و را با جمعه از ملاحین و فیره فرسناد که امین را دستگیر کنند ، آن جساعت بیامدند و برهمه گشتند و در آب فرو رفتند و از ریز و حراقه و در مدند و حرافه را در آب مقدت

اهن حوّاده که از جمله امین و هرشمه بودمد در آب فرو رفتند. هبرشمه بنه عبر طریقی بود خود را به روزهی رسانید و بیرون آمد و به لشگر خود منحن شد، و امین میر حامه های خود را از تن بیرون کرد نا سبک شود ، پسی شما کرد تا از آب بیرون آمد ، لکن اتفاقاً از آن سوی بیرون شد که مشکر دیرانی علام طاهر حمع بودند

پس بعصی او ر بگرفتند از او بوی مشگ و رایحه طیب شبیدند دانسند که امین

المسرافة: به نابع و تسديد - برعي از كشيهاست كه تقط اندازان، آلت تقط اندازاي دروي داريد از صراح اللغه ي.

است، او ره به برد طاهر بردید و پیش بر آن که به برد طاهر برسد طاهر وا خبردار بمودید، طاهر حکم قتل او ر داد در همان بین راه او تا بکشنند در حالی که صبحه میارد و میگفت

الله و آنا إليه راجقون، آنا ابن عم رسولياته و آخوالمأمون» چندان شمشير بر او ردند نا هلاک شد، آن گاه سر ، تنش گرفسد و برای طاهر بر دند چون سر را بر داو بهادند، طاهر گنت هالله آنداک آنویی الملك من تشاه، ۱۰ (الآیة) آن گاه سر امیر ر برای مأمون به حرسان فرسناد و قتل امین در شب یک شنیه ۲۵ محرم سنه ۱۹۸ بوده

و در کیفیب فتل امین طریق دیگر بیر نقل شده ، چنانچه از حملا بی سالام مثفون است که او در ۱ حراقه ۱ با امین بود هنگامی که ۱ حرافه ۱ ر منفیب کردند حمد شدا کرد و خود ۱ بیرون آورد ، بعضی از صحاب بگرفت و حواست ب وی ۱ یکشد ، او ر وحدهٔ دو هر ر درهم داد که در صبح آن شب به او بدهد حملا گفت او کشس می در گذشت و مرا د حل در طاق تاریکی کرد می دو آن حجره بودم که باکنه دیدم مردی ر عریان و برهمه آوردند که جر سم او ایل و عمامه چیری در س نداشت و بر کتمش حرفه بود ، او را نیز در اطاق حبس کردند و پاستانان دق اطاق و ، گرفتند که مباد، ما یگروریم

چون به مرد در جای خود مستقر شده عمامه از نیرو صورت خود برداشت.
گریستم که او محمد مین است، پس نگریستم و کنمهٔ استرجاع را آهسته گفتم،
امین مرا دید و گفت بو کیستی؟ گفتم من یکی از علامان نوام ای سید من گفت
کدام یک علامان من باشی؟ گفتم آحمد بن سلامم، گفت بی احمد گفتم
بیبک با سیدی، گفت نردیک من بیا و من در برگیو که من وحشت سختی در خود
می یایم بردیک شدم و او ادر بقل گرفتم دیدم داش در اصطراب و جعمال است
پس گفت بگو برای من که برادرم مأموب رسه است؟ گفتم اگر رسه نبود برای





چه بن مقاتلت و کاروار شد؟ گفت با من گفتند که او مرده است گفتم حد، رشت کند صورت ورزاه تو را که تو را ندین موضع رسانیدند گفت الحال وقت عتاب نیست و تقصیر آنها ببود گفتم ای سید من بای حرقه را دور افکن گفت کسی که حالش مثل حال من باشد این حرقه هم برای او ریاد است

یس گفت کی احمد، شکی بدارم که مرا به برد برادرم مآموی خواهید برد یا مآمونه مرا میکشد؟ گفتم نمیکشد شمه را چه آن که علاقه رحم دل او ر پیر نبو مهربال خواهد کرد

كَفت. هيهات، الْشَلْكُ عَقْبِمُ لا رّحمَ لَهُ

گفتم اعال هرشمه امال برادرت میباشد، پس او ر استعمار و دکر حدا نلقیل میکردم که باگاه در اطاق گشوده شد و مردی با سلاح وارد شد و نگاهی به صورت محمد کرد و بیرون رفت و در ره بیست

می دانستم که محمد را جو اهدکشت، و می سماز شب خود را جوانده بودم مگر مماز و تر را ترسیدم که مرا بیر با او بکشت و سماز و در از می فنوت شنود، رود برحاستم برای ممار و در محمدگشت که بردیک می بیه و سمار بحوال که میل در وحشت منختی میباشم پس رمانی نگذشت که جمعی از اعاجم با شمشیرهای بوهنه امداد که محمد را بکشند

محمد الدين چون بهن بديد او جا يو جست رگفت الائنا في و اتا إليه واجلمون. دَّفَيْتُ نُفْسَى والله في سبيراڤ، اما بين حيلاِ؟ اما بين شبيتٍ؟ لا

آن حماعت بیامدند تا بردیک در هر یک به دیگری میگفت که بردیک او برو و کارش ر بسار محمد وسادهای بر دست گرفت و گفت برآنا این عمّ زشوبالله، آن این هارون افزشید، آنا آخو الْمَامُون، الله الله فی ذمی ه

پس یکی از علامان طاهر داخل شد و صربتی بر پیش سر محمد رد، محمد وساده ر جانو صورت وی داد و خواست که شمشیر ر او بگیرد که ان مراد به فارسی صدا رد که محمد مر کشت: آن جساعت در بیت ریخسد و بار محمد هنجوم



آوردند ، یکی شمشیو بر تهبگه او رد که محمد بر رو در افتاد آنگاه سرش را بریدند و به برد طاهر بردند

فقیر گوید که عرص من از بعل فصیهٔ احمد بن سلام یک مطلب بود و آن بیاب آن که باظرین بدانند که سایفین چگونه مواطب بودند بر دمار شب و نوافل بیانیه که این مرد به آن که طاهر می نماید که یکی از غلامان محمد مین بوده و از هباد و رهاد نبوده و در حالی که محبوس است وار حیاب خود مأبوس و چگونه اهتمام به تهجد دارد و می ترسد که کشنه شود در حالی که نمار و تر از او قوب شده باشد ، از بردی اهل عیرت مدهب جعفری این قصیه پند عظیمی است

و بالجمله ، چون سر میں را به برد طاهر بردند طاهر آن سر را بوای مأمون به جانب خواسان فرستاد۔

چون سر امین را به برد مأمون بردند امر کرد که او را در صحن حاله بر چوبی نصب کردند و بشکر و حبود حود ر جدیید و شروع کرد به عطا دادن، و عرکد م را که جایره می داد امر می کرد که بنده بر آن سر نعب کند و جدیرهٔ حویش بستاند، مردم بر اسر امین لعبت می کردند و جایره می گرفتند تا آن که مردی ارادها جم جایره حود را بگرفت به وی گفتند که سر را نعبت کی گفت آنی اللهٔ هدا، و انعی والدیو، و اذ حَلَهمٔ هی کد، و کما مِن اُنها تهم

پس مأمون امر کرد که سر را از دار به ریز آوردند و حوشیو کودند و فرستاد برای بعداد که به جگهاش دقل کنند

و محمد امین سین عمرس سی و سه سال و سیرده روز بوده و مدت خلافتش تا رمان قتلش فریب به پنج سال طول کشید ، و چون در ایام خویش پیوسته مشعول به نهر و لعب و نقاب و طرب بود و از پس آن مبتلا به محاصره و حروب با نشکر مأمران گشت نهده منعرص آل ابوطالت نگشت و در یام از حادثه بر طالبیس و فع بشد و آنچه یافت کشش و روال ملک او شد همان کثرت اقبال او به بدات ، و شنمان او به نهر و لعب و سار و طرب و امتال انها بوده ، چنانچه بعصی از شعراء در



این دو بیت بدین مطلب اشاره کوده

إذا غَدا سُبِكُ بِاللَّهِ منستهٰلاً
أما ترى الشَّسَى في البرانِ فابِعلَّهُ
هم چه بسست بر دريجهُ ضرل
همرل ب شاه گمر مقيم شود
شاه را خواب حوش بيايد همت

فَاحْكُمْ عَلَى مُلْكِهِ بِالْوَيْلِ وَالخَرْبِ كَ غَدَا وَ هُو بَرِجُ اللَّهِ وَالنِّحْبِ(١) ملك بيرون دهد برورن عبرل خساطرش أر هسر عمليم شمود فنته بهدار شد چاو شاه باخت

و در اواش حلاف امین بعد در هیجده شب در موب رشید گذشته ، بویکر بی هیاش از دنیا برفت و سبین عمرش به بود و هشت ۹۸ سال رسیده بود (۲) و در سنهٔ ۱۹۸ و به قولی در ۱۹۹ عبدالملک بی صالح بی علی پسر عم سفّح در ورقّه ۱ در دنیا برفت ، و او افضح بی عباس در عصر خود بوده

俸 帝 俸



١ . القيار الدول ج ١٢ ص ١٦

٢ مروم قلميا ۾ ٢٠ س ٢٩٨

خكر خلافت ابوالعداس () عندانه بن هارون ملقب به مأمون و باستان ابوالسرابا

در رمانی که عبداظه مآمون ، محمد امین را از حلافت جمع کرد و نشگر او به جمگ امین رفسد و و را محاصره کردند ، عامه مردم حراسان و سایر طدال و امصار که طهر بن حسین بر ایشان استبلا یافته بود مأمون ر حدیمه گفسد و با او بیعت کردند و شر منایر نام او را دکر می ممودند تا وقتی که محمد مین معنون گشت ، آن گاه تمام مردم یقداد دیر مأمون را به حلیقنی گرفتند

و مأمون را ۱ مجم بس عبس ۱ میگسد واز علم مجوم و حکمت بهرهٔ وافی داشت ۱ و علم فلسفه را پسیار دوست می داشت ، و پیوسته محالسی متعمد می کود بنری مناظره و معالات و مادرش کنیزکی بود مراجل نام ، و مأموب اظهار تشیع می کرد از جمعه بدماء و یحیی بن اکثم(۲) حراسانی بود ، و ینجیی از پیش در پنصره

ار جمعه ندماء و یحیی بن احتم ۲۰ حراسانی بود و یحین از پیش دو بهمره فصارت می کرد و گفته اند به لواطه اشتمال داشت (۲۰ تا آن که اولادهای مردم بعبره را فاسد کرد و اهل بصره به نبگ آمدند و به مأمون شکایتها از او پدیمام کردند، مأمون او را افضاوت عزل کرد و در حق یحین گفته شده (۱۰)



۱ سيرفن اطلاع بيسمر فكاه كبيدية الأثباء في تاريخ الفائفاء عن ۱۹ ـ ۳ ـ ۱۹ تدريخ الغائفاء سيوطي عن ۱۳۳ - ۲۳۶ تاريخ الفائد، ابن بريد عن ۴ تا الجوهرائنس عن ۱۳۱ مروج الذهب، ج ۴ ص ۴

۳ میرای اظلاع پیشتر نگاه کنید به در بیات اج ۶ می ۳۷۰ طبقات الحنابله اس ۳۰ میزان الاعتدال. ج ۴۰ می ۳۶۰. ۳ . این سبت به بحیی در منابعی امده است از جملهٔ نگاه کنید به امحاطرات الادباء، اج ۳ می ۳۵۱

[?] سمروج الفھيہ ج ? جن ٢٢

و لم نطأ أرضُ العِراق قَدمُه يا لَيْت يخيل لمْ يِلدهُ أَكْتُمُهُ اللُّ درامُ ليم يُسلِّقهُ لُسلَّتُه أَلُوطَ قَاضِ في العراق نَقْلُمُهِ و ائنَّ شقبِ لمْ يَنْجَدُ رَائِمُهُ * `

ر پس آن که یحیی او قصاوت نصوه معرون گشت حود ر به مأمون رسانید. مأمون او راند يم حويش گردانيد و مراجهٔ او ر وهبع كرد

نص شده ۴که روزی مأمون با بحبی گفت که ای با محمدا این شعر از کیست؟ قاص يزى الحدُّ فِي الزَّنَاء، ولا يزى على من يُملُوطُ من بأس

گفت فائل این شعر ابر ابی عبم است و او همان کس است که گفته است يسلُوطُ والسرائي شبيرٌ من رأس یسری غملی مین پُمآوط مِین پاس ـــــــأنه وال مـــن آل عـــبتاسِ(٣)

أمسيرنا يُسرّنشي، و حساكِسمُنا قاص يُبري الحيدُ هي الربء، ولا مه أخسبُ الْجَوْرِ يَثْقَضَى و عنى الـ

 حكى إن رجالاً دحل على يحمى و فال: أيَّاتُه القاضي، هذا أبنى، مسالك إن يحجر عليه الأنه سفيد تستوب الخمر تاوك المسلاة، فالكر الابن ذلك فقال الاب عاصدح الله القاطى هل مكور، صلاة بلا عرائه؟ فاسأله . يغر شيفا من القرآن سأله فقال:

> بعد مه شب از شایا علق القسيد ريساية ان حكسم ألله حسقً لا لري ليه ارتياب

فقال الاب هذه الابيم تطُّموه امس، أن من آيم عبرها فلا تسجر عليم فقال يحيي هيمكمالك من اب ولين وسجر عليماء مواف 🎕

ة دونيات الاعبان ج أن من 167 و 167 ناويخ بقعاد ج T . من 146 يه نقل از مقامع الفيطيل ج T من 168. مروج الثميا ج 3 ص ٢٢

٣- او يشبه هذه السؤال و الجراب ماروي عن معاويه بن ابي مفيان أنَّه لكًّا براض مراض موقد واشتدت علَّته والعصل الياس منه حضل عنيه بجان اولاد اميرالموسين يعوده فوجده قد امثناه جالساً يتجلد له اثلا يتنفى به افضامت هن القبوم فاخطجم وأثبيد

يستجأدي للكسامتين أراقهم

إأى بريب الدفر لا استمسح

فأجابه التنوي

وإفاالسية أنشيت أظفارها النيت كلُّ جيمةٍ لا تنعمُ



مأمون ساعنی از حجلت سریه ریز افکته و فرمان داد ته بن این معیم شاعر ر نفی بقد کردند و به جانب سند روانه اش نمودند

و بالحصده ، بحیی به کثرت تواطه معروف و منحاهر بوده ، و عص شده که مأموب چهار صد بچهٔ امرد بسیار وجیه برای لدت و حط او ملازم او نصوده بود که ملازمت رکاب او داشسد ، و بی قاصی بی حیا پردهٔ شرم و حیا ر دریده و به مصاحبت بشال الند اد می یافت ، و قضاه و طر از بشال می بمود ، لا جرم جماعتی در شعراء عصر او ر هجا گفته اند ، از حمیه واشد بن اسحاق است که در هجو دو قصده ای گفته ، و یل دو بیت از آل قصیده ،سب و اشاره است به همان امردهای ملازمین خدمت او

شديد الطُّقِ بِالرَّمِحِ الرَّدِيسَى و كُسُلُّهُمُّ جسريحُ الْمُفْضِيَّيُنِ

فَأَغْسَاتُهَا يُسِفِّد الرَّجِيلَة فُسُنُوطُ و قاضى قُضاه التُستمين يُلُوُطُّ^{رَات} يتُودُهُمُ إلَى الهينجاءِ قباضٍ يُعَادِرُهُمُ إلى الآذقانِ صبرعى وهم راشد درهجو وسروده

و كَنَّا تُرجَى أَن برى العَثَلُ ظاهراً متى تطلحُ الدُنيا و يُنطقَحُ أَهنُها



و هدان البيتان من جملة نضايد - طويانه لا إن درياب خريادين خالد الهذالي يراني ڇا بينه ⁹ - و کان فد هدف قد حماس بيان مي عام واسد، اصابهم الطاعون [رفيات الاعيان، ج %، ص ١٥٥

و فريب من هده ايحكي عن معاوية بن ابن سعيان ابطأ أنه كان يوماً في مجدى سعل باهم السام و عنده مقيل بن ابن طالب انقال معاويم العربون ابالهم الذي أثران أنّ في هذه الانتخاص بدراً أبن بهباء الله من هوا فقال اهل السام لا انقال معاويم المواميم هذا و التنام إلى عمين افقال عقيل في العال: العرفون امرائه التي فال أنّ تعالى في حفها الو المراثث عمالةً القطب في جهدهًا حين من مسده الله الله القالواء الا اقال: هي عشار هذا و أنسار اللي معاويم او كانت عشارة أجميل بنت حرب بن نعيم ورجة ابن لهيم الكان طلقه من الاجمواء المسكنة [وضيات الاجهان بح تابع الله الله عن الاجمواء المسكنة [وضيات



ک ديوان الهديين. ج ١٠ ص ۴

IqT amergan ##

^{###} سورامند آیا ۴

٦ _ وميات الامينن م ج ج، من ١٥٥٥ الاعالى ج - ١٣٠ مي ١٧٣ و ١٧٣

مبیوطی در کتاب ریاض النظرة می حادیث الماء والخضرة از تاریخ بحاری نقل کرده که روایت کرده از محمد بن سبیمان یمانی ، که گفت از وری مأمون با بحیی مشسته بود و عباس پسر مأمون بیر در آن محسن حاصر بنود و عباس در مهایت خوشرو و ریبا بود ، یحیی چشم خود را به صورت عباس دوحته بود و پیوسته از صورت او بدت می برد

چون قاصی دید که بی کار حویی بیست و هم در آن طرف در معام پسران امر د بی احتیار سب و سی بواند که خود داری کند، لاجرم در در اعتدار بیرون شد و حدیثی جمل کرد و با مأمون گفت که یا امیرالمؤمین ، خبر داد مر حبد الرواف ، ار معمر ، از بوت ، از نافع ، از این عمر که او حدیث کرد در رسون حد ، آلگتا که دگاه کردن بر روی بیکو چشم ر جلامی دهد ، و می چون چشمم صعف دار د حواستم تا مگر او بگاه کردن به صورت بیکوی عباس چشم خود را جلایی د ده باشم!

مامود بر آشمت وگفت ای بحیی او حد بنرس! همان این حدیث افترا آست بر رسون خدا ﷺ و هرگر پیهمبر چین حدیث نفرموده

مؤلف گوید که آن چه درباب بوط یحیی نقل شده اگر میخواسیم بویسیم از وضع رساله حارج می شدیم ، وهم همر عربر اشرف از آن است که صرف نقل این معالف شود

قعن كتاب الجعفريات مسداً عن اميرالمؤمس على قال أضي الناس من حشى كِتابَهُ بالتُّرُهاب، إنَّ كانَب الْمُكَمَّاءُ و النُّف و الأَثْنِ وَ الأَبْرِارُ يَكُنُون بِثلاثم لِنس معهنَ رأبعُ من احسَن أبو سريرَثُه احسن الله علائية، و من اصلّح هيد بيّنهُ و بين اللهِ تَعالى اصلَحَ اللهُ هيد بيّنه و بين النّاس و من كَانَت الأحرةُ هند كفة اللهُ هند مِن اللَّبَا ")

و اما این مقدار که در بات بحیی نقل کودیم نکتهٔ نطیعی ملحوظ نظر بود و آن میان آن که هافل هوشمند مداند که چون قاصی پردهٔ شوم و حیا را درید و او حق تعالی

١ ـ كتاب المبعوبات، يا تصحيح احمد صادقي، ص

شرم نکوت چگونه حق نعائی او را رسو فرموده که تا این زمان که ژیاد از هرار و صد سال سب هنور نام ۱۰ به بدی و بیشرمی در نصابیت و السنهٔ مردم برده میشود. به علاوه گرفتاری های نشأهٔ دیگرش، عثل مفروف است به بین عوام

لطف حق با سو مساراها كسد ﴿ چون كه أز حد يكدرد رسو كند

یسر خوکسی مراجعه به هس کند و گر مبتلا به معصیتی است ، به جهت و سو بشدن حصوص در قیامت که «نعود بافله مو حری یوم المحشوه آز معصیت را ترک کند ، و این بایی است و مبیع برای اهل نعکر

و هم در دکر حال بحیی ، حال مأمول بیر معنوم شد ، چه اگر کسی حال کسی ر بداند در حال جلیس و ندیم او به حال او پی ببود

و بالحمله ، ما در این رساله بمای تاریخ تویسی بداریم ، بدکه تاریخ خلفاء هموال مطلب است و مقصد دکر هو الد مهمه دست که بر اهل علم و نمیر مجمی بیست ، واقله المؤید

ر ایام خلافت مأمون فریب به بیست و یک سال طون کشید، و اول رسان خلافت او حدود سنة ۱۹۶ بود

> و در سنهٔ ۱۹۸ بر در خود قاسم بن رشیه را از عهد خلاف جنع کرد و در همان سال منفیان بن عیبته در مکه وفات کرد

و هم در آن سال موافق ناریخ این حلکان حسن بن هایی الله معروف به ابوتواسی شاعر در بمداد وفات کرد و او بهرهٔ عظیمی از شعر بوده و لکن اکثر اشعار او دو یاطن و مزحرف بوده

و إنّه فين قد أبُونُواسي (بضمّ النّوبي) فذَوْ إنكين كانتنا تنوساني عنى عائقيه و هُمو عينؤ
 ابينُواسي الثّاني الشُقْف بابي نُواس الحقّ كُما عن مجالس الشّيخ أنَ الأسم عنى بن محمّد النقي حقيهما الشّلام_قال لأبي الشرى سهل بن يعقوب بن السحاق الملقّب هو ايضاً بأبي



۱۰ برای اطلاح بیستر مگاه کثید به وجواد الاعیان ج ت ص ۱۹۵ الاغانی ج ۲ ص ۳ ناریخ بساد چ ۷ ص ۱۳۳۶ الشهر و الشعراد دعی ۴۸

نُواس، لكتر، ما كان يتخالع و بطائب مُعَ النَّاس تَوْطَئُهُ لاَظْهِارِ تشيُّعه على العَّلِيَّةُ ي أيَّا الشرى أنَّب أَيُونَوْسِ الحقُّ، و مَنْ نَقَدُّمكَ أَيُونَوْاسِ الْبَاطِلُ

و لأبينؤس شعارٌ رأتقةٌ منها هي مُدح سيِّد، عليٌّ بن موسى الرّض ﷺ

تُستَلَى الصَّلاّةُ عديهم أيْسِد ذُكرُوا فسبه له مسن فسديم اللهمر مُسْفُحر صبغا تُحُمُ وَاصْطَفَاكُمْ أَيُّهِ الْجَسُرُ عِلَمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتَ بِهِ السُّورُونَ * ا

مُستِطَهُرُون سنعياتُ بِسنابُهُم مس لم يكسن عمويًا حين تسبه رَالله لــــت بـــــرى خَــلْقاً فَأَلَــتَهُ فَأَلْسُوا السنالا الاغسلي و عِسدكُمُ

و حُكى عن المأمون قال كو وصفَتِ الدُّبُّ تَفْسَهَا لَكَ وَصَفَتْ بِمِثْلِ لَوْلِ أَبِيتُوْاسِ و ذُر نشبٍ في الماليين غريقٍ لَدُ عِنْ عَدِّرٌ فِي ثِيابٍ صَلَابِقٍ

أَلَا كُلُّ حَيُّ هَالِكُ وَ ابْنُ هَاللَّهِ إذا المتحق الدُّنيّا ليبِبُ تَكَشَّفُتْ

و نقل شده که چو ، هنگام فوت بونواس وسید، عیسی بن موسی هاشمی با وی گفت که دو در احر روزی او ایام دنیا و اول روز آخوت می،باشی، و معاصی و رلآف تو پسیار است، پس نوبه کی تا حدا نو ر بیامزرد. ایونو س گفت. موا بلند كبيد و بمسانيد چون او اشانبدندگفت عرا بحويف ميكني به عدات الهي ؟ و حال ان که حدیث کود مر حمَّاد بن سلمه از اسن بن مالک که رسول حیدا ﷺ فرمود ۱ برای هر پیممبری شفاعتی است و من شفاعت حود را دخیره کردهام برای دهن کینائر در امت حود در اور قیامت ۱، یا گمال میکنی من از بشال بیستم؟ ۲۰ مؤلف گوید که حس طر به حد مهدوح است، حصوص در وقت منزدن و روايت شده «حبيس الطُّنُّ باللهِ ١٤٥٥ و رد شده كه حق بعالى و موده « أنَّ عنْد ظُنَّ غَيْدى قَلْيَظُنَّ بِي مَا شَادَهُ وَ فَوْمُواسَ حَسِنَ ظُنْ دَاشَتُهُ ، وَ مَا حَسِنَ طَلَّهُ بِرَبُّهُ حَبُّ يقول تُكَثِّر ما سُقُطِعْت مِنَ الحطاية فَاللَّهُ بِاللَّمُ رَبُّا عَاهُرِراً

الدولية الاعبان ج ٢٠ ص ٢٧١ عبر در بشارة البصطفى عن ١٩٠٤٪ ۲۔ روشات الجنات ہے ؟، ص ۵۲ ٢ . بعارالاتوبر بو ١٠٠٠ ص ٢٥٥

ستبصر إن وردَّت عنيه عنو أن و سلقى سيِّداً مبكاً كويماً سنعشُّ سدامةً كليِّك مِماً لركِّ مِمائَةُ النَّارِ الشُّرُورا^نُ

و لكن پوشنده نماند كه حسن طن و رجا ممدوح است مادامي كه به خوف و خشيب مفرون باشد و به مرببه ايمني از مكر الله برسد ، بعني ادمي از عداب الهي و امتحاثات حداثي ايمن نشبيل ، و از عظمت و جلال حضرت دو انجلال بيند پشد و به عنوان به كه من رجاه و حبس ظن به حدا دارم هو چه خو هد بكند شبك بيسب كه اين جا بيست ، بلكه عرور و حماقت منت و موجب حسوان است

ه و لقد حسن من قال معاشمار العسل من اختار الكسس »

مایرده ربح گنج میشر سعیشود مرد آن گرفت جان برادر که کار کند روایت شده که شخصی به حصرت صادق هی عرض کرد که قومی از دوستان شما معصیت میکنند و میگویند ما امیدواریم خصرت فرمود دروع میگویند دوستال ما بستند، دینه قومی هستند که عنبه کرده بر ایشان امانی و آمال، همانا کسی که مند به چیری داشته باشد عمل از برای آن میکند

و شبهه بسب در ماکه هر فدر معرفت بنده به عظمت و جلال پرور داگار بیشتر و به هیوب خود بیناتر باشد ترس او او حدا ریادی می شود ، و از بن جهت است که حق نعالی خوف و حسیت را بسبت به عقت داده چنانچه فرموده « اِنَّف یخشی الله وِنْ عِنْدِهِ الْقُلْمَادُ» ؟ ا

و رسول حده ﷺ فرمود که ترس من از حد بیشتر است از همه و از آن حضرت پرسیدند که چه رود بیر شدید؟ فرمود که مرا پیر کرد سورهٔ هود و واقعه و مرسلات و هم یسائلون (۱۲)

و گراندیدهای شبدهای حکایات حوف انبیاه و مفریین و عشهای امیرالمؤمنین و تصرع و مناجانهای حضرت سید انساجدین مصلواتات علیهم احمعین

١ وقيات الاعهان ۾ ٢. ص ١٨

۲ سوروداطر آبد ۲۸

٢- الخصال ص ٢٨

و بالحمده ، رو یب شده ، ریکی از اصدق ، ایی داس که گفت ص بعد از مرگ ایونو س بری ، و جرع بسیار کردم به جهت معاصی بسیار ، و و هدات الهی بر ، و نا وفنی و ر در حوات دیدم به هیئت خوشی ، از ، و پرسیدم که خد ب تو چه کرد؟ گفت مرا آمرید به سیب چند بینی که گفته بودم

گفتم آن پیات کدام اسب؟

گفت بردهادرم است، صبحگاهی به برد مادر و رفتم و حکایت را با وی بگفتم و مطالبهٔ آن ایبات ممردم ، مادرش بوشیه ای آورد به خط بوبؤاس این بیات در او مکتوب بود

يا ربّ بن عظمت ذُنّوبى كغرة إن كسان لايتدعوك إلا شحسن أذعوك ربّ كسا أزدت سطرُعاً مسالِي إليقك شغاعة إلا السب يا من هليّه تبوكلي و يعايني

فَلْقَد عدتُ بِأَنَّ مصلك أَغْظُمُ فَنَنِ الَّذِي يَدعُو و يزجُو الْمُجْرِمُ فَهُوا رُدُت يدي سس ذَا يسرحمُ أَرْجُوا مِن عموٍ و إِنَّي مُسْلِمُ بِغُيرَ لِي الزَّلاَتِ الَّي آئِمَ الْمَا

ی حدای بحشیدهٔ فعار، این هاصی نامه سیاه گذاهکار را بیامرر بارالها ، با س چیری بیسب که معبول درگاه تو باشد جر ولایت و محبث آمیرالمؤمنیل و شمیع المدسیل و مودب هل بیت طاهرین و سلامالله علیهم حمعین

مُواهِبُ اللهِ عِبْدي جاورت أمالي و لَسَيْس يَبْلعها قَولَى و الاعتمالي (كِسَنُ اللهِ عِبْدي جاورت أمالي و السينانية الكِسَنُ اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ أَنَّا اللهُ الله

* * *



ا _ وفيات الاعيان ۾ 1ء ص ١٠١ ـ ١٠٠٢ ٢ _ از اين شهر آشوب دست

٣_نكو: مروج اللعبانج ٣ ص ٢٠

ذکر خروج ابوالسرایا و مقتل بعضی از طالبیین در ایام مأمون

ابوالسرای باعث سری بی منصور شبیانی است ، و مودی شجاع و فوی الفیت و نصیر در امو حوب بوده و در سنة ۱۹۹ در کوفه حروج کرد و میادم را به سیعت محمد بی ابراهیم بی حسن بی حسن بی علی بی بی طالب علا دعوت کرد ، و این به سبب آن بود که در اما حجار با محمد مواعده کرد که مردم را به بیعت او طبد و او در دهم جمادی لأولی سنة ۱۹۹ در کوفه خود را ظاهر کند

چود رور میعاد شد محمد بن امر هیم در کوفه حروح کرد و با او یود علی پی عبدالله (عبیدالله عبدالله) بن حسین بن علی بن الحسین هیگاه ، مردم کوفه مانند جواد په بیعت او داخل شدند و گود او جمع گشند ، و اینوالسوای یا عالامان خود ایوالسیول و بشار و یوافهرماس از حارج کوفه صردم را به مصرب دهن بیب و حوده و می شهداد اهل بیت تحریصی بموده و جماعتی و یا حود جمع کرده یود ، در همان روز موجود وارد کوفه شد

پس محکد بن بر هیم بر فرار منبر شد و خطبه خواند و مردم وا به بیعت خویش حبید و عهد کرد که در میال ایشان به فانون کتاب و منب عمل کند و جانب امو به معروف و نهر از منکر وا فرو نگذارد، مردم کوفه به نمامی رشانهٔ بیعت او ر درگردن افکندند و به رغیت قمام با وی بیعت نمودند

یوالفرح از جابر جعفی روایت کرده که حصرت بافرالعاوم الله او حروح محمد بر افرالعاوم الله او حروح محمد بر افراهیم طباطیه حبر داد هنگامی که فرمود در سال صدار بوداو به بر معبر کوفه حظیه می حوالد مردی از مه اهل بیت که حق نعافی یه او با ملائکه میاهات و ماید

و بالجملة ، چوب محمد پر كوفة مستونى شد رسولى په برد فضل بن عباس بن

هیسی بن موسی فرمناند و دو ره به بیعت خویش طلبند و در و استمانت جست، فصل دعوت و را اجابت بکرد و چون ناب مفاومت محمد را نداشت از شهر بیروب شد و در حارج بعد منزل کرد و امر کرد نا در طرف مباری خود و اصحابش حندمی کندند و غلامان خود و امر کرد که مکمکل و مسلح باشند و دو ر خراست کنند

چور ویی حبوبه محمد رسید ، ابوالسوای ریه جنگ او فرسناد و و را اصرکرد که بندا به قبال و نکند بلکه او ریه بیعت خود بطلبد ، بوالسریا با جماعت بسیاری به جانب قفس بن قباس کوچ کرد و ایندا او ره به بیعت محمد دعوت کرد ، ایشان میر از بیعت بر تافید بلکه قمس امر کرد که لشکر ابوالسوای وا لیربارات کنند ، شکر قصل از پشت سور بشکر ابوالسرای را بیر می افکندند تا یک نفر از پشال کشته شد این حیر را به محمد رسانیدند محمد جازت حنگ داد

فشكر ابوالسرابا هجوم اور دند و جماعتي او لشكر فصلي را يكشبند آن گاه داخل سور گشيند و آنچه از اموال بافتيد عارت كردند ، فصل بن هياس هرينت كرده به جانب بعداد برديك حيس بن سهل اهت و از ايوالسرايا تظلم و شكايت كرد

حسن ، رهیرس مسیّب ره با جماعتی از شکر به حمک بوانسر یا فرمساد ، چوب الشکر بعد، دیس به کوفه رسیدند خار بی شومی کردند و بد در دادند که ای هن کوفه ، ربال و دختران خود را برای ما ریست کنید که همین دم مردان شما را می کشیم و با ربان و دختران شماهه فجور خو هیم کرد ، این طرف ابو بسر یا در میان لشکر خویش فریاد برداشت که ای مودم ، دکر حد کنید و بویه و استعمار بمائید و در حد نصرت بطلبه و از خون و رویه و استعمار بمائید و در و از جدگ مصاف دو برخون و قوت خود براثت جوانید و قرآن بخوانید و فواد از جدگ میمائید ، همان دو برای مرگ و قتی است معین افسائر در دشسمن مسرگ را باخسیر مماندرد

من لم يعت عبطةُ (١) يعت هرياً العسوب كأش والعسرةُ ذاكفها و مصاف حك دركار فرات بود ، و ايوالسر يا كميني برنيب داده بود و حود ار

ا ينتبطه بالعين المهلمة نم الموجد بمر العابد السهمة إيمال مان عبطة اي بياناً صحيحاً وبي مؤلف عليه

جابی بر نشکر رهبر حمله کرد و از طرف دیگر کمین او بیرون شد، و پیوسته
ایوالسرای مردم کوفه را به جنگ تحریص می کرد و حود مبارزاتی عظیم کرد و در
علوای جنگ غلام او بشار علمدار لشکر رهبر ر بکشت علم بشان سرنگون شد،
بعدادیس فرار کردند، مردمان کوفه تا فریهٔ و شاهی و ایشان را تعاقب سمودند و
ایوالسر یا پیوسته منهر مین را دره می داد که هر که از اسب خود پیاده شود در امان
است، و هر کدام او بشان که در است پیاده می شدید نشکر ایوالسران به جای پشان
سوار می شدند و همراد ایشان رفعه تا و فریهٔ و شاهی و بجای کودند

احرالامر رهبر فریاد کود که ای ابوالسرایا ، دیگس هریمسی از ایس بالاتر چه حواهد بود دست از ما برداره پس بوانسر یا لشکر بر امر کود که دست از تعاقب بردارید و خبیست حمع نمالید ، کوفیان غنائم بسیاریه دست آوردند و اسب و اسب ه استحهٔ بعدادیین را بگرفتند، پس به نشکرگاه رهبر آمدند و در آنجا هر چه یافسد برداشنند و از غداهای ایشان بحوردند بعد از آن که مدنی پود که بنه گرسنگی کدرانید، بودند، پس مالهایی غنالم را با سرهای بریده به حالت کوفه حمل دادند از آن طرف رهبر به بعداد رفت و از برس حسن بن منهل پنهان شد ، حسن او را فراید و حمودی از آهن بر دست داشت ، به حانب هیر افکند که یک چشمش طلبید و حمودی از آهن بر دست داشت ، به حانب هیر افکند که یک چشمش شکافیه شد و امر کرد از راگردن رسد ، بعضی شفاهت از بموده بو را عفو کرد

و حسن بن منهل و سایر عباسین را عم عظیمی شامن حال شد ، پس حسن عبدوس بن عبدالصمد را طلب کرد و با هرار سوار و سه هران پیاده او را به جمگ بوالسر با فرسناد و مرکزد از آن راهی که وهیر هریمت کرده بود برود میاد بشگرش کشنگان نشکر رهیر را ببیند و ترس پیداکنید

پس عبدوس راه پیمالید تا به کومه سید بوالسر یا چود از معدم عبدوس مطلع شد بشکر حود را سه قسمت بموده و در کمین بشان بشانید، و یک دفعه دور فشکر عبدوس ر احاطه کردند و جنگ عظیمی بر یا شد و جماعتی از بشکر عبدوس از هون و هرت در فرات غرق شدند ، و ایوالسرای با عبدوس مقایل شد ، صربتی بر



سر او رد و وي را بكشت

پس بشکر ایوانسرایا علیه کردند و بشکر هیدوس ر اتعاقب بمودند و هسمت بسیاری به دست اورده و په کوفه برگشتند

این وقت ابوالسرای بر محمد بن ابراهیم صباطیه وارد شد دید محمد در حال احتضار است، پس محمد بوانسرایا را وصب کرد به تعوی و سهی از مسکره و بصرب درید پیممبر هم و در بات جانشین و وصبی خود خیبار با مردم گداشت که هر که را ایشال از اولاد علی حیه السّلام ریبسدند آن کس فاتم معام او باشد و گر احتلاف کردند جانشین او حتی بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین دهلیهما استلام راشد. بن باگفت و جان تسیم کرد

ایوالسرای موب او را از مردم پوشیده داشت باگاهی که شب داخل شد ، جمارهٔ او را تجهیز کرد و با جماعتی او ریدیه به جانب اعری، برد و به حاک میبرد و چون روز دیگر شد مردم را جمع کرد و خیر مرگ محمد را اشکار نمود صداهای مردم بری مرگ محمد به گریه بلند شد و مدتی نگریسند

آن گاه ابوالسردیاگف ای مردم ، همانا محمد وصی کرد و اخیار کرد بری شمه شبیه خود ابوالحس عبی بن عبدالله را ، اگر شمه او امی پسدید پس او میر شمه باشد و اگر به هر که را خواهید احتیار کبید ، مردمال به هم دیگر نگریسته و جوابی بدایید جر محمد بن محمد بن محمد بن رید بن علی بن الحسین عبیهما السّلام ، که جوابی حدیث السّ بود برحاست و کلماتی چند بگفت به گاه رو کرد به عبی بن عبدالله و گفت ما به تو راضی می باشیم، دست فرا ده نا با تو بیعت کبیم ، علی به بیعت ایشان رضا بداد و با محمد گفت که من ریاست این فوم را به تو تقویص کردم و به بوانسردیاگفت برصای من رضای خو بوانسردیاگفت بیم دست محمد را بگرفتند و با او بیعت بمودند

آنگاه که محمد از بیعت مردم بهرداخت عمال خود ره در بندان و اعصار منفوف ساخت از جمله ابر هیم بن موسی بن جعفر علیهم الشلام در به یمن فرستاد و



رید بن موسی بن جمعو ـ علیهماالسلام ـ ره والی هودر کرده و عیاس بن محمد بن عیسی بن محمد بن عنی بن عیدانله بن جمعو را والی نصره نموده و حسو این حسن اهلس ۱ والی مکه کرده و جمعر بن محمد بن رید بن عنی ... به حسن بن براهیم بن حسن بن عنی والی واسط نمود

پس هو یک از عمان او در مسهٔ ۱۹۹ به بطداد متعرق شددد، و این اقطس بلامراحم وارد مکه گشب و بر اهل آنجا مارت یافت، و ایراهیم بی موسی چون وارد یمن شدیعد از واقعه یسیره اهل بمی در طاعت او شدند، و ما جعمو و حسن که در واسط وارد شدند نصر بجلی حیر واسط به مقابقت ایشان بیرون شد ایشان به او جنگ کردند با وی اد عربیفت دادند پس از آن بر داسط ستیلا یافسد، و این عباس بی محمد که به جانب بهبره می رفت با عبی بی جعفر و زید بن موسی بی جعفر همدست شدند با حسن بی علی مأمونی که در بصره والی بود مدالف کردند و او را هریمت دادند و بو هسکر او استبلا یافتند

و ریدین موسی حانه های یسی عیاس ر که در بصره به کرده بودند بسورانید و به یی سبب و را ید الدر گفتند و این ید الدر همان مست که بعد از فتل ابو السرابا او ر مأخود داشند و برای مأمود فرسادند ، مأمود او ر به حصرت صام رض علی بخشید و رید رنده بود به مان منتصر یاله ، و افعال رید بر حصرت امام ف الله گران آمد و او ر بوبیخ و بعییت بسیار فرموده و در روابی حصرت قسم حوردید تاریده با در منتصری در حال و مگاشیم

و باهجمله ، راطراف و اکناف بامه های بسیار مشتمل بر فنو حات برای محمد بن محمد بن رید بیامد ، به عل شام و جربره برای او کاعد نوشسد که ما سر در طاعت تو نهاده آیم وسومی به نود ما روانه کی تا از ما بیعت گیرد

و اور به روز کار الوالسر یا بالاگرفت، و این امو لو حسن بن سهن منحت و شدید گشت بالاجرم به تمهید دفع ابوالسوایا منوسن به طاهر بن حسین گشت طاهر او .. اجایت بکرد



ان گاه حسن کاهدی برای هرانمهٔ بی اعین بوشت و از و مدد خو ست و آن باشه ر به سبلی پی شاهک داده بر بی هرانمه فرستاد و سبلی در د حبوان و به هرانمه رسید و کاعد حسن بی سهن ر به وی نمود و هرانمه چوب مطلب و محیر شد اقد ام نمود و رفضا دو همال و قاب کاهدی از منصور بن مهدی بری هرانمه آمد و او را به که بت امر ایوالسوای قرمان کرده بود

لاچرم هرثمه با لشکر حود متوجه بعداد شد. اهل بعداد بنه استفبال ایشناد بیرون شدند و فرح و صرور عطیمی در عدب هرثمه بر یشان رخ داد

پس حسن بن سهل لشکر حود ر با اموال بر هر لمه عرص کرد که هر چه حودهد با حود بر دارد ، هر لمه از بعدادیین بشکری انتخاب کرده و با سی هرار بعر به جانب کوفه کوچ کرد ، و ابوالسرآیا در ان وقت در کوفه در موضع معروف به اقصر صوّبین ، بود و محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الارفط بن علی بن الحسین را با عباس طبطبی و مسیب با بشکری عظیم به سبب مداین فرسنانه بود ، و محمد بن اسماعیل با شکر حود در ساباط مد ین یا حسین ان عبی معروف به ابوالبط ملاقات کردند و فتال عظیمی بمودند و بوالبط سهرم گشت و محمد بن اسماعیل بر مدائن استیلا بافت و مدائل السخیر کرد و بن بود تا گاهی که حسن بن سهل مدائن استیلا بافت و مدائل السخیر کرد و بن بود تا گاهی که حسن بن سهل جماعی ده به همراهی علی بن ابنی سعید و حباد ترکی به حداگ محمد بن اسماعیل فراستاند ایشان با محمد معاتله کردند با و را هریمت دادند و در این ایام محمد بن حمد بن جعمر بی حدود

لا کر خروج محمد بن الامام جعمر صادق ﷺ و مال کار او

در همین بامی که بوالسری حروج کرده نبود، محمد فرزند مام جعفر صادق باللهٔ در مدینه خروج کرد و مردم ر به بیعت خود خواند، عل مدینه با از بیعت به امارت مؤمنین کردند او بعضی گفته بد که المحمد در اول امر مردم را به



بیعت محمد این ابر هیم طباطیه می حواند ، چون محمد وفات کرد مادم را به بیعت حویش طبید

و محمد بن جعفر را دریباجه) میگفتند به جهت حس و جمال و بها و کمال او، و هم محمد بن جعفر را دریباجه) میگفتند به جهت حس و جمال و بها و کمال او، و هم محمد مردی سحی و شحاع و فوی القت و عابد بود، و پیوسته یک رور روره می داشت و یک رور ر افغار می سمود، و هر گاه در میرن ببرون می شد بر سمی گشت مگر آن که جامه حود و کنده بود و برهمای و یه آن پوشانیده بود، و در هر روری گومهندی پرای میهمانان حود می کشت

پس به حامد مکه رفت و به جماعتی از طالبین که از حمله یشان بو دند حسین بن حسن افظین ، و محمد بن سنیمان بن داود بن حسن مثنی و محمد بن حسن معروف بالشائین ، و عنی بن حسین بن عیسی بن ربد ، و عنی بن الحسین بن ربد ، و علی بر حمد بر محمد ، با هارون بن مسیب جدگ عظیمی نمودند و بسیار کس از شکر ها ون کشته گذب

به که دست او جنگ بر داشد هرو به بر مست حضرت عنی بن موسی الرصا فی وا به رسالت به برد محمد بی جعفر فرسناد و او را به طریه سلم و صفح طلبید ، محمد بی جعفر از صبح اباکرد و مادهٔ حرب شد ، این وقت هارون بشکری فرسناد تا محمد و با طالبین در آن کوهی که مبول داشند محاصره کردند و نا سه ورد مدت محاصره طول کشید و آب و طعام آیشان بمام گشت ، اصحاب محمد بی جعفو بست او او برداشتند و مصری شدند ، لاجرم محمد رداه و بعلین پوشند به جمعه هارون بی مسبب رفت و او او برای اصحاب خود مان حواست هارون او ر

و به روایت دیگر به جای هارون، عیسی جنودی دکو شده

و باقجمله و طالبیین را در قیم کردند و در محملهای بشون وطا مسانیدند و په حراسان هرمننادند، و چون په حراسان ورودکردند مأمون و محمد بی جعفرار اکرام مموده و جایره داد ، و با مأمون بود تا گاهی که در حراسان و مات یافت مأمون به



تشبیع جمازهٔ او بیروب شد و جمارهٔ او را حمل داده تا بردیک هبر رسانیده و بر او معار حواند و در بحد خوابانید، پس از قبر بیروب مد و تأمل کود تا او ر دی سعودید بعصی گفتد یا میرا امرور شما در بعب افتادید، حوب است سوار شوید و به مرق مشریف برید، گفت این رحم می سب که الحال دویست سال است که قطع شده است، پس فرصهای محمد را که قریب به سی هزار دیبار بود ادا کرد (۱) و خود علی یده و رجوع کردیم به دکر حبر هرثمه با ابوالسرایا

چون هرثمه بن اعبی ساحته جنگ ابوانسوای شد ، با لشکری عطیم که سی هرار س به شمار رفته از بعداد به حالب کوفه کوچ کرده ، از ان طرف ابوالسرایا ایر ساخته جنگ شد و ما بین و و هرثمه جنگ سحنی واقع شد و برادر ابوالسرایا در این و قعه کشته شد و خود هریمت کرده و تحصیل استعداد نمود

پس از چمدی بار به مدانت هرشه بیرون شد و کارزار سخنی ما بین ایشان واقع شد ، و این واقعه در دوشبیه بهم دیقعده بود و در این دهعه از نشکر هرشه جمع کثیری معنول شد ، و از لشکر بوانسرایا علام او ، و راه ح بن حجاح و حسن بن حسین بن رید بن علی بن الحسین بالا کشنه شدند و آتش جنگ شعله ور شد ، و بوانسریا سر برهنه کرده بود و فریاد می گرد که ای مردم یک ساعت صبر و شات بوانسریا سر برهنه کرده بود و فریاد می گرد که ای مردم یک ساعت صبر و شات تورید و بعد از آن در راحت باشید ، همانا بردیک شده که شکر هم ثمه هریمت کنند ، این یگفت و مثل شیر رمیده بر سباه هرشمه حمله کرد و جنگ عظیمی معرد و بسی مردانگی از او ظاهر شد

بالأحره سر كردة بشكر هر تمه را بكشت و نشكر او را در هم شكست : ايشان هريمتي شبيع بمودند آن وقب كرفيان ايشان را تعاقب بمودند بوالسراب فرياد برداشت كه ي نشكر ، طريق حرم و احباط ر فوو مگذاريد ، همان لشكر عجم مردمان مكاري مي باشيد مباد دوباره بعد از فري كري كنيد و كميني داشته باشيد و شما ر احاطه كنيد ، كوفيان به حرف او گوش بدادند و بشكر هرامه ر تعاقب كرديد



١ ـ مؤلف معترم در ستهي الأمال. جاب پيشين ۾ ٢٠ ص ٢٠ ٢ . ٢) ين يحث ر دانت و اينجه لكراور سد

ار قصه هرلمه پنج هوار نمر را عقب نشکر دهاده درکمیر گذاشته بودکه گرکار به هریمت کشد دیشال بورش کنند و کوفیال را را با در اور ندا، این وقت آن جماعت در کمین بیرون شدند و بفیهٔ بشکر هنرشمه او هنریمت برگشتند و کوفیال را حاطه نمودند، و هرشمه در عنوای جنگ اسیر شده بود از وا نجات دادند و بنر فشکر انوالسرایا جمعه کردند و جماعتی و دیشان را یکشتند و پنیوسته کار بندین گرونه می رفت

روری عدیه با ابوالسر یا و روری با هرشمه ، و چدد رور بدین متوال گذشت تا آن که هرشمه فریاد برداشت که ای اهل کوفه ، برای چه خود ر به کشس می دهید و خونهای ما ر می روید ؟ اگر کواهت دارید از مال ماه بیاتید تا تمامی بیعت کسم با منصور بن مهدی و گر خواهید سفظت از آل عباس بیروی شود ، نوفف کنید نا رور دوشنیه یا هم محتمع شویم و گفتگو کنیم و هر که و احبیار کردیم یا او بیعت کنیم اهل کوفه چون بن بشنیداد دست از جنگ کشیدهد و بدین مطلب رضا دادند ، بوالسر یا فریاد برداشت که ای اهل کوفه ، این حیسی است از این مودهال اعاجم چون دیدند معنوب شدند لا چرم به دست آویز این حیله بجات خود طبیدهد ، این چون دیدند معنوب شدند لا چرم به دست آویز این حیله بجات خود طبیدهد ، این

کوفیانگفتند که دیگر حنگ به ایشان خلال بیست و ماید بشان جنگ بمی کنیم ایرانسرایا در عصب شد و ناچار دست از جنگ کشید و چون روز خمعه شد یر فرار منبر رفت و خطبه خواند و اظهار بی وقائی و عدر کوفیان نمود بعد از خمد پر حدا و درود بر رسول از جمله کلمات او این بو د

با اهم الكومة به قائمة على ﴿ و يه حدلة الحسين ﴿ إِن السَّمَرُ يَكُم لَسَّمُونِ و انْ السَّمَّةِ عَلَى اللهِ الم المعتمد على نصركم لمخدون و ان الدليل لمن أغرر سود، (الى ان قال) هيهات لاعدر لكم إِلاَّ العَجْرِ و السَّهِ بَدَ و الرَّب بالصَّعَارِ و الدَّلَهُ أَسُما اسْتَمْ كَنْ عَنْ الطَّنِ، سَهُر مَكُم الطَّنُونُ ياضوائه و يما لاَ قلوبكم الحرق بسواده، أما والله لاستيدينُ بكم قوماً يعرفون الله حتى مم فقد، و يحفظون محدداً المُحَنَّى في عشرته ثم قال



و منارست اقتطار البلاد فنم اجد خبلاناً وجنهلاً و انتشار عربته لقد سبقت فیکم الی الحشیر دعوة سابعد داری عین قبی مین دیبارکم

لكم شبهاً فيما وطنت من الارض و وهناً و عجراً في الشدائد و الخفض فسلا فيكم راص ولافيكم منرضي فسدوهوا عد ولسيت عساقيه النقص

کوفیان را شیدن این کلمات غیرتی پدیدار گشت ، جماعتی به پا حاستند از گفتند دست فر ده تا با تو بیعت کنتم و جان خود ۱ فدا کنیم ، همان به خد، فسم دیگر رو از جنگ برانابیم تاگاهی که فنح نمائیم

ابوالسرایا دیگر بر سحی ایشان وقعی سهاد و دست محمل بر محمد بی وید " نگرفت با جماعتی رحلویین و فومی از کوفیان در شب یک شببه سیردهم محرم ر کوفه بیرون شد و تا دفادسیه؛ مد و در آن جا سه روز بماند تا اصحابش او حسنگی در آمدند، آن گاه به جانب بصره روانه گشت

ر با طرف اشراف کوفه برد هرشمه رفشد و از برای مودمان کوفه بر وی امناب گرفتند، هرشمه ایشان را امان داد و منصور بن مهلی داخل کوفه شد و کوفیان ۱۹۰ مدند بیعت حویش در اورد، و هرشمه نیز چندی بنماند لبافتنه نسکین بنافت و منطب کوفه بر منصور بن مهدی حافص شد، آن گاه به جانب نقداد رفت

ار آن طرف آبوالسرای چوب بردیک بصره شد مودی از اهرایی از اهل بلد دید احوال بصره پرسید ، گفت: نشکر عباسیس بر نصره علبه کنردهآند و منحمد پس استماعین عامل محمد بن محمد بن زید را بیرون کردهآند ، ابوالسرایا عظف حیال به جانب و سط کرد

دیگر باره آن مردگفت که واسط به چنین است ، گفت پس کحه بروم؟ عربی گفت صبلاح آن است که به جات د جوحی ۱٬۹۰۱ جنل روی و از مردم نجه بیعت گیری و لشگری از کراد به خود جمع نمائی آن گاه به جنگ مسوده بیرون شوی، ابوالسویا مشورت او را فوی که



المجرشي كسكري: همي است از اعسال واسط مؤلف الأ

می رسید حراح آمحا را میگرفت و علائت آن را می فروحت و تهیه زاد می سود ، به اهوار سند و از آن جا به جانب اسوس، بیرون شد، حسبی بی علی مأمومی که در دکور هوا ، جای داشت ساحتهٔ حلگ او شد و به بوالسر یا جلگ عظیمی سود تا لشکر آور هریمت داد

بوالسريا طريق حرسال پيش داشت و پيوسته سير ميكرد تا به قرية ۱ برقال ۱۰۶ رسيد ، محمد (حكاد ـ ح ل) كندى كه در آن ناحيه جاى داشت با جماعى به دفع ابوالسراب بيرون شد و بوالسريا را امان داد تا ايشنان را به درد حسس بس مسهل فرسند ، ابوالسرايا فيون امان او مموده ، پس ابوالسرايا را با محمد بن محمد بن ريد براى حسن بن سهل به جانب بعداد فرستاد

چون محمد را به م د حس بن سهل بردند محمد اماز طنب کرد، حس گفت چاره نیست چر آن که تو ر گردان را م ، بعضی از ناصحین حس را گفتند که ای میرا صلاح بیست در کشش محمد بی ادب مأمون ، چه آن که جعفر برمکی بی ادن رشید عبدالله افظس را بکشت رشید بدین سبب از آل برامکه انتقام کشید ، و گاهی که مسرور را فرسناد به حهت کشش جعفر به وی گفت ایه جعفر بگر که کشش او به سبب ان است که پسر هم مر بی جهت کشتی ، آلحال می برمنم که اگر منجمد را بکشی مأمون بیر با بو چمان کند که پدرش با جعفر کرد ، بهتر آن است که او را برای مأمون بیر با بو چمان کند که پدرش با جعفر کرد ، بهتر آن است که او را برای

حس بن همیحت او را قبول نموده و از کشتن محمد در گذشت و چون ایوالسردیا را به نود وی خاصر نمودند، حسن پرسند که نو کیستی؟ گفت سری بن منصور گفت بلکه تو بدل بن ندن، متحدول بن متحدول هییاشی، پس امر کرد هارون بن ایی حالد را که در ازای قتل پرادرش عبدوس او را گردن رند ، پس هارون ایوالسر یا را گردن رد

پس خوش ره در خانب شرقی و بدنش ۱ در خانب غربی به دارکشیدند ، و ر



۱ سپرقان (پالکسر دهی است به خوارزم و مهی است په پهرېمان. مؤلف 🏂

پس آل بوالشوك علام بهوافسوايا راگرداد ردند و او ر بير به دار كشنداند

پس محصد بن محمد ر به حرامان به برد مأمون فرستادید، مأمون امرکود و ر در حاله ای سکنی دادید و ی چهل روز در دمرو) بود، آن گاه به شربت سمی که به او سفایت کرده بودند چگرش باره پاره شد

و محمد مدرش فاطمه دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبدالله بن جعفر بن بیطائب بوده است

و في عمدة الطالب، قال توقى محمد بن ابراهيم فجأة، فنصب ابوالسبريب مكانه محمد بن محمد بن محمد بن ريد هذا و لقبه المؤيد، فندب الحمس بن سهل البه هرتمة بن اعمين محاربه و اسره و حمله الى الحمين بن مهل، محمد الحمس الى المأمون بممرو مشجب المأمون من صعر سنه و قال كيف رأيت صحافه بابن عمك؟

فقال محمدين محمدين ريد

رأیت امین الله فی العمو و الحدم و كان یسیراً عنده اعظم الجدرم و موقی محدد بن محمد بن رید بسرو سفاه المأمون السمّ سنة ائتین و مأتین و هو ابن عشرین سبه فیقال اند كان ینظر الی كیده یخرج من حاقه قطعاً فیاتیه فی طست و یقلبه بخلال می یده

و بانحمله ، آنچه از طالبیس در ایام مأمون مقتول شدند عیر از محمد بن محمد بر ارید چند نفر دیگر می باشند که حیر ایشان به ما اسیده

یکی حسن بن حسن ، حسین خ.ل) بن رید بن علی بن الحسین که در راقعهٔ ایوالسرایا به دست بشکر هردمه مقتول شد چنانچه در سابق دانستی

دیگر حسین بن اسحاق بن حسین بن ریند بن عمل بن الحسین کی که ب بوالسر به از کواده حارج گلب و در وقعهٔ دسوس کلفته گلبت

و دیگر محمد بن حسین بن حسن بن علی بن علی بن الحسین ﷺ که در ایام ایوالسوایا در ویمن اکشته شد

و دیگر علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن



حمعو بر ابي طالب است كه دو يام ابوالسراء در يمي مقنول كشت

و دیگر عبدالله پی جعفر پر براهیم بن جعفر بن حسن مشی است که در پام مأمون به جانب فارس نیرون شد ، فوصی در خو رخ - در طریق یکشنند

و دیگر محمد بن عبدالله بار حسن بن علی بان الحسین ﷺ، و و هماد این افظین سب که پدرش در بام رشید به دست جعفر برمکی معنول شد . او را معتصم برادر مأمو ، به شریب سکی صنموم بمود و سهید سد

و ۱ یگر ر مصوبی آل ابوطائت سید آل ببوطائت حصرت علی بن موسی الرصه
مصنوات الله حلیه د ست که دو یام مأمول در ماه صمر سنه ۲۰۳ به سبب سمی که به
ان جناب دادند شهید گشب و در کتاب منتهی شهادت به جناب به شرح رف و در سنهٔ ۲۰۱ دو سنت هجری مأمول امر کرد که آل عباس ر حصه سدیند ، چون آبشان ر به قدم در آوردند عدد یشان در مرد و رن و بزرگ و کوچک سی و سه
مرا به شمار رفت

و هم در آن سال مآمون، رجاه بن بی الصحاک و یاسر حادم ر به سمت مدینه وانه کرد که حصرت امام رصا ﷺ . احصار به ۱ مروی نمایند، پسر به حیات ر مکراماً به شهر معروه حاصر کردید، و ترجمه حدیث رجاء بن این الصحاک ۱ که منصبین سیره حصرت امام صا ﷺ است در منتهی " ایر د کردیم

و چون حصرت امام صاغلا و رد ه مرو ه شد ، مأمو ، حمات ، تبحین و
مکریم ام بمود و حو ص اولیاء و اصحاب خود را جمع بمود و گفت کی مردمان ،
من در آل عباس و آل علی علا نامو کردم هیچ یک ره افضال و احق به مرحلایت ال
علی بن موسی علا ندیدم ، یس رو کرد به حضرت اسام صاغلا و گفت اراده
کرده ام که حود را از حلاف جنع کنم و به نو تقویص کنم

حصرت فرمود گر خلافت حداولد برای تو فرار داده است چایر لیست که به



[۔] نگاہ کنید یہ: سکیں الامال جانب پیسمن ج ۲ ص ۴۴۹ تا ۱۹۷۴ و نیر بیاب عبوں حبہ الرف ج ۲ ص ۱۸ د جعارالاکواد ج ۴۹ ص ۹۹

دیگری بحشی و حود را ارآ ، معرون کمی ، و اگر حلاقت از تو بیست نو را احتیار آن بیست که به دیگری نفویص مماثی

مأمون گفت. البته لارم است كه این را قبول كنی

حصرت فرمود من به رضای خواد هرگر قبون بحواهم بمود او با مدت دو ماه این سخی در میان بوده چندان که دو میالعه کرد، حضرت چنوان غیرص او بر می دانست استاع می قرمود

چون مأموں از قبوں خلاف ان حضوب مأبوس گردید ،گفت اهرائا، حلاقت را قبول بمیکنی پس ولایتعهد در فبول کل که بعد از من خلاقت با دو باشد

حضرت فرمود که پدران بررگوارم موا حبر دادند از وسول حده که مس پیش از نو از دنیا بیرون حو هم رفت ، و موا به رهر سدم شهید خواهند کرد ، و یو من ملائکهٔ آسمان و رمین حواهد گریست ، و در رمین عربت در پهنوی ها رون الرشید مددون خواهم شد

مأمون از استماع بن سحن گریان شد و گفت ته من زندهام که می تواند نو را به قتل رساند یه بدی بسبت به تو اندیشه ساید؟!

حضرت درمود اگر خواهم می توانم گفت که مرا شهد خواهد کرد مأمون گفت عرص تو او ایر اسحان آن است که ولایت عهد مرا هبول مکنی تأ مردم بگویند که تو ترک دنیا کردهای

حصرت فرمود - به حده سوگند از روری که پروردگار من من خلی کرده منت ته به حال دروع نگفته ام و ترک دب برای دنیا مکرده ام و عرض تو د می د سم مأمون گفت عرض من چیست ؟

فرمود غرض تو آن است که مردم بگویند که علی بن موسی الرضا کرک دید نگرده بود بلکه دنیا برک و کرده پوده اکنون که دنیا ۱۹ از فیشر شند بنای طبعج حلافت ولایتمهدار فبول کرد

مأمون در عصب شد و گفت. پیوسته سختان بالگواه در برابر من میگولمی و اد



سطوت من ایمن شنبهای ، به حد سوگند کر ولایت عهد مر افیول بکنی گردیت را بریم ا

حصرت فرمود که حق تعالی طرموده است که من خود را به مهنکه اندازم هرگاه جبر می نمالی فیول می کنم به شرط از که کسی را نصد انکنم و احدی را عول تنمایم و رمنمی و درجم بریم و احداث امری تکتم و از دور بر بساط خلافت نظر کنم (۱)

مأمون به بن شرائط أضي شد

پس حصوب دست به سوی اصمان برداشت و گفت حداوید ، بو می دانی که مرا اکراه کردند و به صرورت بن امر ر احتبار کودم ، پس مرا مؤ حده مکن چنانچه مؤاحده مکردی دو بنده و دو پیعمبر حود یوسف و دانیال ۱۰ در هنگاسی که فیون کردند ولایت ر از جانب پادشاه رمان حود حد وندا ، عهدی نیست جر عهد نو و ولایتی نمی باشد مگر از حانب نو ، پس وقیق ده مر که دین نو را بر پا دارم و سنت پیعمبر تو ر رمده دارم ، همان تو نیک مولائی و نیکو یاوری

پس مجروب وگرياك ولايتعهد را رمأمون فبول فرمود ت

پس ور دیگر که رور ششم ماه مبارک رمضان بود چنانچه طاهر می شود از تاریخ شرطیهٔ شیخ مقبلد مأمود مجلسی عظیم ترتیب شاد و کرسی بری با حصرت در پهنوی کرسی خود گذاشت و دو وسادهٔ بررگ برای آن حصوب قرار داد و جمیع اکایر و اشراف و سادات و علما را جمع کرد، اول پسر خود عیاس را امر کرد که با حضرت بیمت کرد و بعد از آن سایر مردم بیعت کردند

پس بدرههای رز «وردند و جنو بنز بسیار بنه منودم بنخشید و خطیه و شنعر برخاستند و خطیه و فصائد عرا در شار آن حضرت خواندند و جایره گرفتند، و م شد که در رؤمن منایر و منایر نام آن خصرت را بنندگردانند و وجوه دنانیر و دراهم را



۱ ـ نگله کنید به ۰ همیری دهبیدر افرات ، چ ۲ سی ۲۹ ۲ ـ نامرانم. چ ۲۲ س ۲۸۳

به نام باملي و لفت گرامي به حصوب مرين گردانيا.

و در همال سال در مديمه بر ممبر رسول خدا ﷺ حطيه حوالد ند و در دعاي به حضر ب امام رصا ﷺ گفتند و بي عقد النشيمين علي بن مُوسي بني جنفر بن مُختَّر بن علي بن الْخَشَيْن بن علي بن ابيطالب ﷺ

سِينَةً أَبِنَاءِهُمُ مِنَا فُسَمُ * أَنْ الْفَثَلُ مِن يَشْرِبُ صَوْبِ الْعِمَامِ

و هم مأمون امرکرد مردم سیاه پوشی رکه بدعت بنی عباس پود برک کنند و جامعهای سیر پپوشند ، و یک دختر خود ام خبیبه وا به آن حصرت ترویج کرد و دخیر دیگر خود ام الفصل را به امام محمد تفی عالا نامرد کرد ، و سرویج کرد به استخال بن موسی دختر عمش استخال بن جعفر ر

و در آن سال انراهیم بن موسی برادر حضرت امام رصا ﷺ به امر مآمون به مردم حج کرد، و در جمئة او رو بات است که چون آن حضرت ولیعهد شد، شعوه مدح آن جمات گفتند و فصائد عر در شأن آن حضرت بحوانداد و مآمون بشان را صله داد مگر ابولؤس شاعر که ساکت بماند و مدح آن حضرت بگفت و مآمون او را عنات کرد که با آن که تو شیعه مدهبی و ماین به اهل بیت میباشی و هم شاعر رمان و فرید دهر حویش میباشی چر آن حصرت را مدح بگفتی ۱۲

ابوبؤاس بن اشمار ريگفت، و چه خوب گفته

مى فدرن من الكلام النبية يُسفدُ الدُرُ مى يدى شجب و الخصالِ الَّنى تجتَّعن فيه كنان جنبريلُ خنادماً لأبنيه ولهندا القاريشُ لايسعتويه قِيلَ لِي أَنْ أَوْخَدُ النَّاسِ طُيرًا لكّ مس جنوهر الكبلام بنديع عنى ما تركتُ مدح ابن موسى قسلت لا استطيعُ مدح اسامِ قسمرت ألسنُ المصاحة عبد

عدعى المأمون بحقَّة لؤلز دحت عاه لؤلؤاً [1]



سعَم من هُمُ سختًا؛ فك الرشاة معيد ج الوص ١٩٦٢

٧ رفكاً، كيديد مناقب ج ٢ ص ٣٣٧، نذكر، الخواص عن ١٧٥٨، وقيات الاعبان، ج ٣ ص ٢٧٠ برجمه مطلوم مد

مؤلف گوید گرچه به حسب ظهر، مأمول در بعظیم و تو دیر حصرت مام رصابطهٔ میکوسید و حترام آن حساس را دروگدار بمیکرد، آما در باطل بله طور شیطت و تکری بر طریقهٔ نقاق به آل حصرت دشمی میکرد و به حکم ایهٔ شریقه «همٔ الفدر فاخدرهٔم» دشمل و دمی بلکه سحب برین دشمیال او بود که به حسب صافر به طریق محبب و دوستی و حوش بانی به آن حصرت رفتار می بمود، اما در باطل مثل مار و اصلی ای جمال را میگرید و پیوسته کاسه های رهر به کام آن بررگوار می رسانید، مثل معروف است «شیطان الفتها، شیه المیناطین» (۱)

لاجرم در رمانی که ان حصرت و بیعهد شد ، اور مصیبت و ادیت و صدمات آن حضرت شد و در همال روزی که با ان حصرت بیعت کردند یکی از خواصی آن حصرت گفت می در حدمت آن حیات بودم ، و به چهت طاهر سدن فصل آن حضرت مستبشر و خوشحال بیدم ، آن حضرت مرا به برد خود طبید و اهسته با می فرمود که به ین امر میاش ، چه ین کار یه اتمام بخواهد سید و به این حال بخواهم ماند

و در حدیث حسن بی جهم است که چون مأمون عدمای امصار و همهای افطار و جمع کرد که با امام رضا الله مبا حله و مناظره بمایند، و آن حصوب بر همه عالب شا و همگی افوار به قصیب آن حیات نمودند ، و در محلس مأمون برحاست و به مبرل خود معاردت فرمود، می در حدمت آن حصوب ایشم و گفتم احده را حمد می کنم که مأمون را مطبع شم گردانیده و در اکرام شما میالعه می ماید و حابت سعی مبدول می دارد ، حصوت فرمود این حهم نوار فریب بد هد این محبتهای مأمون نسبت به می دیر که دو این رودی مرابه رهوشهید خواهد کرد از روی سم مأمون نسبت به می دیر که دو این رودی مرابه رهوشهید خواهد کرد از روی سم و قام می رسیده است ، این سحی را پنهان دار و تا می رسیده است ، این سحی را پنهان دار و تا می رسیده است ، این سحی را پنهان دار و تا می رسیده است ، این سحی را پنهان دار



[🗻] أبيات فوتى رأ ور ياوراقي منتهى الآمال ذكر كرديم

٩ .سوره سالفنون، آيد ٩٤

٣ عيون النبار الرف 🚜 ۾ ٢ ص 🕝 يسترالاتوار ۾ ٣٩ ص ٩٨٠

و پائجسه ، پیوسته ن جباب و سوه معاشرت مأمود درد در دل د بیش بود و به کسی بمی بوست اظهار کند و حر کار چنداب به تنگ امده بود که از حده مرگ خود ر می خو سب ، چنانچه پاسر حادم گفته که در هر روز حمعه که ب حصوب از مسجد جامع مر جعب می کرد به همان حالتی که عرق دار و هنار آلوده بود ، دسته به درگاه الهی بر می داشت و عرصه می کرد بار آنها ، اگر فرح و گشایش کار علی بن موسی الرصا در مرگ اوست پس همین ساعت مرگ او را برسال و پیوسته در عم و حرب بود تا از دنیا رحلت قرمود (۱)

و اگر شخص منفض نامل کند در وضع معاشرت و سنوک مأمود به جصرت تصدیق بی مطلب حلاقت و ریاست امر کند پرادرش محمد امین ر در کمال سخی به جهت عللب حلاقت و ریاست امر کند پرادرش محمد امین ر در کمال سخی بکشید و میرش ر بری او اورید در صبحی خانه خود او را بر چوبی نصب کردند و امرکد جبود و عب کر خود ر هر کس پرخیرد و بر بی سر فعیت کند و جایره خود و بگیرد ، یا چین کسی که بی قدر طاقب خلاف و میک است امام رصا الله را از مدینه به امروه می طلبه و آنا دو ماه اصرا می کند که مین می خو هم خود ر او خلاف جنع کنم و آباس خلاف به به و شیطیت و آنکری نکته خلاف جنع کنم و آباس خلاف به به و شیطیت و آنکری نکته دیگر ملحوظ بطور وست؟ و حال آن که خلاف، قرمالعین مأمود بوده و در حق سیطیت گفته اثلاً و آلگلگ حکیم».

و برادرش مین حوب او ر شداخته بود چنانچه گفت با حمد بن سلام هنگامی که او ۱۰ دستگیر کرده بودند آیا مأمون مرا می کشد ۱۹ خمد گفت بو را سخواهد، کست باچه آن که علاقهٔ رحم دل او را بر بو مهریان خو هد کرد امین گفت ۱۰ هیهات ۱ المناق عقیم لا رحم له ۱۱ (۲)

و مع دلک مأمون ابدأ ميل بداشت که از حضوب رضاً 🕸 فصابت و صنعيتي



ا الميون الميار الرضائج ع 🕈 ص ١٥ يسارالأتوار ج ٢٩ مار ١٢

٢ مروج اللهيدج ٦، ص ٢٢٩

ظاهر شود، چنانچه ۱ ملاحظهٔ رویاب فس ۱۱ حصرت به نمار عید و عیره پی مطلب واضح و هویداست

و در دیل حدیث رحاه بی بی الهبات که بیون و میت آل و عبادات حضرت ادام رص علی را برای مأمون نقل کرد، مأمون گفت حر مده مردم به پها که گفتی، و برای مصلحت از روی شنطب گفت به جهت آل که می حو هم فصایل ای جناب ظاهر نشود مگر بر ربان می ، کودر آخر امر چون دید که هر روز انواز عدم و کمان و آثار رفعت و حلال آل حضرت بر مردم طاهر می شود و محبث ال حصوت در دلهای ایشان جه می کند، دائرهٔ حسد در کانون سینه اش مشتعل شد و در مهام تدبیر ای حصرت بر مد و آل حضرت و اصیموم بمود

چمانچه شیخ صدوق را احمد بن علی روایت کرده است که گفت از بوافصلت هروی پرسیدم که چگونه مأمون راضی شد به قتل حصرت امام رصاطهٔ ب آن اکرام و محبتی که نسبت به او طهار میکرد و اور ولیمهد گردانیده بود؟

ابوالصلت گفت که مأمون برای بن آن حضرت را گرمی می داشت که قصیلت و بررگواری از ۱۰ می داشت که قصیلت به و تقویص کرد بری آن که مردم آن حصوب را چنان بلناسند که زاعت است در دنیا و محبت او از دلهای مردم کم شود چو ن دید که این باعث ریادی محبت و حلاص مردم شد ، عنمای جمیع فرق را بهود و نصاری و مجوس و صالبان و براهمه و ملحدان و دهریان و علماء جمیع مثل و ادبان با جمع کرد که با آن حضرت بیاحثه و مناظره نمایند ، شاند که براو عالب شوند و در آن حیاب عجر و نقصی ظاهر شود و به این سیب در اعتقاد مودم سیت به شوند و در آن حیاب عجر و نقصی ظاهر شود و به این سیب در اعتقاد مودم سیت به نا حصرت قبری به هم رسد و بین تدبیر نیز بر حلاف مقصود او نتیجه داد و همگی نمها معنوب آن حضرت گردیدند و افرار به قصیت و جلالت آن جناب نمودد (۱

و هم أن حصوت مكور اظهار مي فرمودكه -حلاقت حق ما است و ما أر ديگران



العديث رجاه در حيون اشهاد الرف علي ج ٢ ص ١٨، و بعدوالاتولاج ٩٩. ص ٩٩ مده السنة
 ٢-عيون شهار الرضاعلي ج ٢٠ص ١٧٩٩

به امامت سر وردریم، و بدخوهان بی سخی ر به مأمون هی رسانیدند، به ایس سبب حشم و حسل بر و حالت شد، و بیر حصرت رضا الله مداهنه در حس او می فرمود، و در اکثر احوال سخنان در شت در روی او می گفت و موجب صرید حمد و کیدهٔ او می گردید، به این سبب به فتل ن بررگوار راضی شد، و به سبب رهر آن حصرت را شهید کرد و رشنهٔ کلام در بی مقام طویل و حدیث دو شجون است و بالحمله، چون خبر و لایتعهد عام رصا باله به عراق رسید، بی عباس از این مطلب درهم شدند و چنان گفان کردند که امر حلافت از آل هباس حارج حو هد شد، لاجرم بی عباسیین بعداد اجتماع کردند بر حفع مأمون از حلافت و بیعت یا ابراهیم بی مهدی هموی مأمون معروف به بی اشکنه، ۱۱ پس کار بیعت بر او استقامت یافت در پنج شبه محرم منیهٔ ۲۰۲ یا ۲۰۳ به نام او حظبه می خواندند و بر و به امارت سلام می دادند

[معروف كرخي]

و هم در سنة ۲۰۰ یا ۲۰۱ معروف بی فیرور کرخی که یکی از رجالی طریف است در بعداد وفات کرد، و گفته شده که پدر و مادرش نصرانی بودند^(۱) و او بر دست جناب مام رب الله ایمان آورده، ^{۱۱)} و فکرح اسم مواضعی است که در جمله فکرح بعداد است که نام محله می باشد

و الدمروب انّ معروباً هو رأس الشمسلة و رئيس الطّريقة، يقولون اللّه انتهى طريقته الى الشري الشقطى، و هو الى الجُنيد البعدادئ، و هو الى الشّبلى و هكدا، و يقولون اتّه كان يؤايةً لمولانًا على بن موسى الرّضًا لحيًّا

ولكن لايخْشي من كتب الزجال طرّاً حال عن ذكره في رجال الصّادق، و من بعده مسن



د النظام كثيري بود سياه چرده و عادر ايرانيم بودد مولف في درباره اين شكله، تك شار القلوب، من ١٣ اشعار د از الطقاد. ص ١٧ ـ ٩٠ ـ ٩٠

٢ . رميات الاعبان ۾ ١٥٠ ص ٢٩٦

٣ وفيات الاعبان ج ٥.ص ٢٣١، رسالة فيشريه عن ٢٢ طبقات نجراتي ج ١ عن ٢٠

الائمة عليهم الشلام.. مُدحاً و ذُماً، و لو كان كذلك لكان يثقله اصحاب كنب الرّجال من الشّيحة مع انهم لم يدعوه رطباً و لا يابساً من اصحاب الاثبّة و حواصهم و حساسهم و مواليهم من السندوجين و السدمومين و لا اقلّ يذكر هي عيون اخيار الرّضا المرّف ال و الجندة عبره ببعداد يستشمون يثبره، يقون البعداديّون فير معرومي، ترياق مجرّب،

[حضرت فاطمة معصومة ﷺ]

و در سنهٔ ۲۰۱ حصوت فاطعه بنت موسی بن جعفر ﷺ او عدیده بنه حالت قامووه کوچ فرمود به جهت ملافات بوادرش حصوت امام رص ﷺ

همین که به اساوه و رمید مریضه شد و پرسید که در اینجا با به قم چه قسر مساقت است؟ گفتند ده فرسخ است و پس خادم خود را فرمود که مرا به جانب قم بیره پس آن حصوت را به قم آوردند و در خانهٔ موسی بن خراح بن سعد برول انجلال فرمود

و قول اصّح آن است که چون خبر به محدّره رسید به آل سعد به همگی متعق شدند و بیرون فتند که از آن خصرت خو هس کنند که به قم نشریف اورد و در میان همه موسی بن خررج برای این امر نقدم جست ، همین که به خدمت آن محدّره سید مهار بافلهٔ آن خصرت اگرفت و کشید نا وارد قم ساخت، و در خانه خویش آن سیدهٔ جلده را منزل داد

پس جناب قاطمه مدت همده رور در دنیا مکث ممود و په رحمت ایبردی پیوست، پس او ر عسر داده و کمی نمودند و در اوض دبایلان و که منک موسی بوده آن میخدّره را دمن نمودند (۳

و رو یت شده که در برای مدفی ان حصرت میردایی حفر کردند و آل جنازه آوردند بردیک سردات، پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست که داختی



الدينز نگاه كيدية الريحاند الادب، ج \$، ص ٢٧ يه نقل از عين الحياة علامه مجلسيء روهادت، ج ٨ ص ١٧٥ و ١٠٠٠. ٢ ابحارالاتوا، اج ٨٦ ص ٢٠١١ د نقل از ناريخ هم، برجمه تاريخ مم اعى ١٥٢

سرداب شود و جدرة ييږيي را دف بمايد؟

پس بعد از گفتگوها رأی ایشال بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشال که دامش و قادر و بوده و پیر مرد صافحی پوده از منصدی دفن شود و چون فرستادند عقب آن شیخ صافح و دیدند که دو نفر سوار نفات دار به تعجیل شمام از جانب ریگ رز پید شدند و چون بردیک جناره رسیدند پیاده شدند و نماز بر آن محدّره خواندند و داخل در سرداب شدند و بیری را دفن نمودند و بیرون آمدند و رفتند و کسی نفهمید که ایشال چه کس بودند (۱)

پس بر سر قیر آن محکّره سقعی از بوریا بنا کودند ، تا آن که جناب ریسیا د حمر حضرت جو د ﷺ فیهٔ بنا کرد بر روی فیر ، و محراب نماز فاطمه ﷺ موجود است در حالة موسی بن حروح

و در قبة حضرت فاطعه نفظ جماعت سماری از بنات فاطعیه و سادات علویه مدفوسد، مثل جمعهٔ از دختران حضرت خواد بلا و سماری از دختران موسی مبرقع فررند حضرت جو د فاللهٔ جماعیه در هدیة الزائرین دکر کردیم (۲ با ریارت آن مخذره و تصیلت ریارت او ، رزف الله الجنه بشماعته، کما من غلان بشجاورتها (۲)

[فصل ين سهل]

و در سنهٔ ۲۰۲ فضل بی سهل (۲۰ در حمام سرحس عبلهٔ مفتول شد ، هنگامی که با مأمون و حصرت امام رضا مللهٔ به جانب عراق سعر می کودند

و بیر در سنهٔ ۲۰۲ بناپر هولی و هات کرد مالک بن انس بن مالک سر کردهٔ مدهب مالکیه صاحب موطأ ، که یکی از اصول سنه است ، و قبرش در بقیع در بقعهٔ رو جات



ا .. ترجمه تدريع هم حن ١٣٦٠ بحاراً لأنوار، ج ٢٩، ص - ٣٩

۲ نگاه کنید به:عوالم ج ۲۱ می ۲۲۲

۲ . مؤلف محترم در منتهی الأمال جالب بیشهر ، ج ۲۰ ص ۴۲۰ به پند به ذکر حوال حضرت معصومه 👑 پرداهتند

٣ ـ حربارمار نک الوزواء و الکتاب؛ معجم التعراد، ص ١٨٢

وسول عدا ﷺ است

و در سنهٔ ۲۰۴ مأمون داخل بعداد شد و پیش از آن که وارد بعداد شود ، ابراهیم
بن مهدی از برس او محتمی شد و آن در روو دوم بحر سنهٔ ۲۰۳ برده ، و چول مأمول
وارد بعداد شد ، به حواهش عمه ش ریست دختر سلیمان بی علی بی عبدالله بی
عباس که عالی بر از او در سبت در یسی عباس بیود ، نیاس سبر وا نعییر داد و همان
لباس سیاه را که شمار بنی عباس بود پوشید ، پس در صد د پیدا کردن ابراهیم بی
مهدی بر آمد و جاسوس میشر کرد برای یافتن آن و پیوسند بر عیم پیهان بود تا
سیردهم ربیع الآخر سنهٔ ۲۰۷ او را باضد در حالی که لباس نانه پوشیده بود ، چوب
او را به نرد مأمون بردند مأمون او را عمو کرد ۱۰

[ابن کلبی]

و در سبهٔ ۲۰۳ هشام بن محمد بر سائب سنابهٔ کوفی معروف به این کلبی وفات یافت ، آیهالله العلامه نضّرالله وجهه در خلاصه در حق او فرموده

هشام بن محمد بن السائب، ابوالعمد النسب العالم، المشهور بالغضل و العلم العارف بالايام كان مختصًا بمدهبا قال اعتملتُ علَّة عظيمة سيتُ عسى فجند الى جعم بن محمد الله صنقاني العلم في كأس، فعاد إليَّ عسى، (٦) و كان ابوعيدالله الله يقربه و يُديه و يشطه (انتهى

و ذكر نحو أسمه (جش) و عدَّ به كتاباً كثيرة منها كتاب مقتل اميرانمؤمنين ﷺ و كتاب مقتل الحسين ﷺ

و نقل این خلکان فی ترجمته علی تاریخ بغداد آنه قال (ای هشام بن محمد کان می عمرً یعانسی علی حفظ الفرآن، مدحدت بیناً و حلفتُ ان لا اخرج منه حتی احفظ القران العمظات فی ثلاثة ایام



[؟] سازهر الأداب. ج ۲ ص ۹۰۸ تصار دو لا بالخلقاء، في ۱۸۰ الشهيداللامعة، في ۱۸ (و كتاب مقامات البلساء أمي ۱۹۳ . ٢ ـ خلاصاد قصن ۲۶ ياب. ۱ ، وهم ۳

[ثانى]

و بير در منه ۲۰۴ در آخر ماه وجب، محمد بن ادريس شافعي (۱) در مصر وفات کرد ^(۱) و شافعی سیش به مطلب بن عبد مناف منتهی می شود ، و مسبوب است به جدش شافع بن سالب، و او از کسانی است رسول حدد صلی الله علیه وآله در ملاقات کرده و درگ عصر آن حصرت بموده، و قبر شنافعی در مصر در مقبرهٔ يمي عبدالحكم برديك قبور شهداء وافع است

و شاهعی یکی او اثمة اربعه اهل سنّت است ، و اصور، فقه را او استنباط معوده ، و ولادتش در رور وفات ابوحبيعه مسة ١٥٠ و قع شده

و اشتهر بين العامَّة منَّ الأمام الشَّافِس بقي مِن يعنن امة لربع سبين انتظاراً لموت أمامهم الأعظم أبي حيفة، حيث يُستحين منَّه، لانَّ النَّاس كانوا يستضيئون ينوره، قولد في يسوم وماته و عدَّوا ذلك من كرامتهما "هذا ولكن لاأدري ما الشَّبِ في انتظار الأَّمام مالك ثلاث صمين في يطن الله ولكن لأيُّهِمُّك ذلك و للشَّافعي أشعارٌ تطبعةٌ و ممَّا يسسبُّ اليه لَوْ إِنَّ الْمُرْفَضَى البِّدِي مُحِلَّةً ﴿ حِجْزٌ النَّاسُ طُرَّأً شُخِماً لَـه

و ماتَ الشَّافِعيُّ وَ لِيْس يُلْرِي عَسَمِقٌ نَبُّتُ أَمْ نَبُّتُ اللَّهِ (٢)

وَ شَيْئَتُهُ وَ قَاطِعةً الزَّكَبَّة إِذَا فِي مُخْلِبٍ ذُكْتَرُوا عَسَيًّا

١ ـ يراي اطلاع بيسمر نگام كنيد به الهدوب الكمال ٢٦ ص ٢٧٤، تفريخ بمداد اج ٢ ص ٥٥، نامه دانشوران، ج ١ ص ۲۷۷دروشات ج ۷ ص۲۵۷ الکنیوالالقاب ج۲ ص۲۳۷ طیلات الفقهاد ص ۷۱ عایفالهاید ج۲۰می۵۵ ٧ _ قال شيخنا البهائي في الكشكول - قياً الشانسي ميه مظهم البناء واسعه القضاء المصدت ريارتها في هذه السبة والفي مبلغ ١٩٩٩ و في راس ميل القية معينه ضميرة من حديدة او انساد يعض الشعراء لله زار القية براراي ذلك السبل و السعيثة هي راسم

بظم طبارها السكنينة

كرد مبرلاي كبد خيلاها

ها کان می مراتهه سنیسة

قربع يكن تبحثها بمحاو

عمي ابن المؤلف 🍇

يُقَالُ تَجَاوِزُوا بِ قَـُومُ هَـَدَا فَهِدَا مِنْ حَدَيْثِ الرَّافَعَيْهُ هُرِيثِ الرَّافَعَيْهُ هُرِيثِ الرَّافَعِينَ مَنْ أَنَّاسٍ عَرَوْنَ الرَّفْضَ حُبُّ الفَاطَمِيَّةُ عَلَى آلَ الرَّشُولِ صَلاء رَبِّي وَ سَعَنَتُهُ لِسَلْسُ الْمَجْعَلِيَّةِ () عَلَى آلَ الرَّسُولِ صَلاء رَبِّي وَ سَعَنَتُهُ لِسَلْسُ الْمَجْعَلِيَّةِ ()

و مه يضُ يروايه بهنالصَّبّاع المالِكي و ابن مجر

يه راكباً قف بالمحصب من منى و اهته بساكن خيمها و التاهيي سحراً إذا مناض الصحيح الى يسى فَسَيْماً كسملتظم الفسرات الفائض قِفَ ثُمُّ و اللَّهِذَ أَنَّى بِسُحَمَّدٍ اللَّيْقَةِ وَ وَصِيبُه ، يُسَيِيه لَسُتُ بِسِناعَضِ إِنْ كَسَانَ رَفْسَانًا حَبُّ أَنِ مِسَحَّمِهِ فَسَلْشَهِد القَعْلانِ أَنَّى رَافِيضِ؟)

و لد ايصاً برواية ابن حجر مي الصواعق

يه الحس بُدينه رَسُول اللهِ حُدِّكُمُ ﴿ فَرَضَ مِن اللهُ مِن الْمُرَانَ الْمَرْلَةُ كَفَاكُمُ مِن عَظِيمِ الْمُشَرِ وَ أَنكُمُ ﴿ مِنْ لَا يُصلِّي عَلَيْكُمُ لا صلاء لَهُ ؟ ؟ وقد رماً

يستُولُونَ النسبابُ الغراغ العلائةُ ﴿ وَالْهَاجِمَةِ خَسَالُو وَ هَسُو خَسِارُهَا وَ قَدْ ذَكُرُواْ مَالاً وَ المَسَأُ وَ صَحْقَةً ﴿ وَ لَمْ يَظَنُوا أَنَّ الثَّبَابِ مِدَارِهَا * **

و دو سنه ۲۰۷ محمد بن المستثنير التحوى معروف به قطرت (۵) وفات كرد و و كان قطرت نفيد سيبويه و كان يبكر اليه قبل حصور سائر تلامدته عفال له سيبويد ما



ة لى وقتات الجناب ج 24 من 164 شعر التنافيي، ص 174 نزرالايمند عن 144 نقتون العهدة، من أنا ينابيع الموده، ج 1 من 14 در أن به جاي «هريت»، «يرك، و

[™] منواعق محرفده من ۱۷۹ نورالایشدو من ۵۰ دممجم الادیاده ج ۶٫ من ۱۹۹۷ بیدای دوم. الاثمه ۱۵ _بیسم ج ۳ من ۵۰ (۱۵۹ روشانهٔ ج ۷ من ۲۶۱ ماید الاویند، ج ۹ من ۱۵۱ ینایج الموده ج ۱۹ من ۱۹ جواهر المدین ج ۲ من ۱۹۶۶

٣ ـ صدر الساقعي تر ذكتر مجددد مصطفي هيت. ص ٩٣٠ - روضات الجناب الجناب ع ٢٠ ص ١٣٦٢ م. الايصار حي ٣٠ الضراعي المحرفد عن ١٨٨، ينابيع ج ٣٠ ص ٣٠ - جوندر المفدين ج ٣ ص ٩٣.

۳ سروطات البنانية. ج ۷- ص ۱۳۰ سمر الشافعي عن ۹۳ ۵-برای اطلاع پيشير لگا، کنيد به: البالله، من ۲۱۳

انت الأقطرب لين. قبقي عديه هذا النُّقب، و له تُصانِعُ منها كتاب قريب الحديث، و مجار القرآن، و غيز هما

و در «حر همان سال مصر بن شُميل حوى بصرى (۱) در د مروه رفات كرد ركان النُّشر عالماً بعول من العلم، و ضاحب عرب و فقه و شعر و معرفة بأيام العرب، و هو من أصحاب الخليل بن احمد الاسمى العروضى (ره) ذكره أبو عبيدة في كتاب مثالب اهل البصرة فقال حيافث التبيشة عبى النصر بن شمين البحشرى فخرج يسريد خُسراسيان فشيّعه من أهل البصره بعو من ثلاثة آلاف رجل، ما فيهم الأ محدّث أو تحوي أو لعوى أو غرّد صي أو احباري، فعنا صار بالبريد جنس و قال إن أهل البصرة، يعزُّ على فراقكم و والله أو وجدت كل يوم كَيُلجنة ياقلي ما قارقتكم قال فدم يكن أحدة فيهم يسكلف له ذلك (۱) فَسار حَتّى وصل حراسان فأفاد بها مالاً عظيماً و كانب اقامته يسرو

(قلت، و له مع المأمون من كان مقيماً بمرو حكايات^(٣) و مواهر

مسها ما ذكره الحريرى في درّة المواص، و منظّهم الله جَرى في مجس المأمون ذكر النساء، فقال المأمون حدث فشيم، عن حاله عن الشّعبي، عن ابن عبيّاس قبال فبال وسول في في ابن عبيّاس قبال ألم وسول في في الله في في المراق ا

فقال النّهس صدق هشيم، حدثُنا عود، بن ابن جميلة، عنن الحسن، عنى عنق بن ابن طالب علله قال رّسول أنه تلكيّه اذا ترزّج الرّجل المرثة لديمها و جَمالها كان فيه سداد من غوّر ، (و تلي يكسر الشين ، وكان السأمون منكنَّ فاستوى جالسه و قال كيف قلت سداد؟ قال الأنّ الشداد هيهت لحن قال او ننحسي؟

قال النَّضر إلَما لمن هشيم و كان لكَّانه، فتبع أمير الموصين لفظه. قال هند ألغمر في



برای اطلاع بیسر نگد کنید به عبد الرفاه سیوطی، ج ۲۰ ص ۲۹۴، طبقات النمویین و اللغوبین اه دیبادی ج ۷ اس ۱۲ و ۵۲ مدجم الادباء اج ۱۹ ص ۱۲۸ البلغة عن ۱۳۲

۲ راقپیدوسی ۲۲۲

۳ . یاتوت و خنطی و ایریانهاری انها را حکایت کردهاند ایر نک، کتاب معامات البعداد بین بدی الحالقاء والامرا اص ۲۹،

بَيْنَهُمَا؟ قال الشداد (بالغتم) القصد هي الذّين و الشبيل، و الشّدَادُ (بالكسر البلغة، و كلّ ما سددت به شيئاً مهو سداد ثُمّ تعكل بهيت العرجي ''

أصغوبي وائ فتي أضاغوه ليسوم كسريه و بسداد تسفير فقال النامون قبع الله من الأادب له فكتب الى الفصل بن سهن بان يسطى النضر حسين الله درهم فت صر افتظر إلى القصل سأله العصل عن سبب العطاء عافيره النصر يساجري بينه و بين المأمون، فاقر له القطل ايضاً بثلاثين الله وزهم من ماله، قاحد ثمانين الله درهم يحرف استعيد منه هذا و لكن في رمات الايتسرون ثمانين الله مسألة يدينان، ولتد أخشى من قال

أَتَى الرَّمَانُ يَبُوهُ مِي شَبِيبَةِ فَيُسَرِّهُمْ وَ أَنَيْبَادُ عَلَى الْهِرِمِ قلت و أنَّ بحن ماتينه بعد وماته و تقسيم تراثه

و در سنهٔ ۲۰۷ طاهر بن الحسين در (مروع) وفات كرد، و طاهر همان اسب كه او جانب مأمون به جنانچه در سابن جانب مأمون به جنگ محمد امين به بعداد رفت و او را بكشت چنانچه در سابن نگاشته شد، و او را دواليمينين ميگفت، و يک چشم بيشتر بداشت

و هم در آن سال و به فولی در سنة ۲۰۹ محمد ین عمر ین واقد منفروف بنه واقدی صاحب مقاری ناصی بعداد وفات پایت

در و همان سال بحیی بر ریاد معروف به فرّ ۱^(۱) دیدمی کوفی لعوی بحوی در را احترام ، مکه وفات یافت و فرآء در بحو و بعب و ادب بی بدیل بود و مآمون او را احترام می کرد و مؤدب پسران او بود ، و فرآه بر حواص بالامید کسائی بوده و بعضی او را بر کسائی ترجیح دادهاند در بحو «وابوه ریاد هو الاقطع قطعت بده می الحرب مع الحسین بن علی صحب الله مج

و در سبهٔ ۲۰۸ یونس بن حیدالرحمی وفات کرد، و شرحتی از فصیلت و در ناریخ ایام منصور در دکر اصحاب اجماع گذشت



٩ . وي حيدالله بن عمرين عبرو بن عشمار اسب. لك، منصد ديوان البرجير

^{*} برای اطلاع بیشتر بگاہ کید یہ: البلغة اص ۱۳۸ معجم|لادیاء اج - ۲ ص ۹، الاعبلام، ج ۹ ص ۱۹۷۸ منجم المواقعین ج ۱۷ می ۱۹

و در سنة ۲۰۸ فصل بن ربیع حاجب وقات کرد ، و فصل بعد از نکبت برامکه ورین رشید شد و بعد از رشید ورین محمد امین بود و او تحربص می کرد مین را بو حمع مأمون ، و چون امین کشته شد از ترس مأمون مستور بود ب آن که طاهر بن حسین شفاعد از او کرد و او را برد مأمون برد و لکن در دونت مأمون و را حظی ببود تا وفات یافت

[نفيسه]

و در ماه رمضان همان سال سیده نفیسه بست حسر بن رید بن حسن بن علی بن ابی طالب علا و روحهٔ استحاق مؤدس بن جعفر صادق علا در مصر وفات کرد و در آنجا به حاک رفت و مصریین را اعتقاد تمامی است به و ۱۰ و معروف است که دعاء در برد قبر و مستجاب است ، و شافعی از آن مخدره استماع حدیث کرده

و شبیح محمد صبال در اسعاف الراهبی نقل کرده که نفیسه فیری برای حود به دست حودکنده بود و پیوسته در آن قبر د حل می شدو مدر می حواند ، و در آن فبر شش هرار خدم فرآن بموده بود ، و در ماه رمصان سنهٔ ۲۰۸ وفات کرد ، و در وقت احتصار روزه بود او را امر به افهار کردند ، فرمود و عجباً سی سال است به حال از حد، مسألت می کنم که با حالت صوم از دنیا بروم و حال که وره هستم افهار کنم ، پس به کرد به حواندن سورهٔ انعام چون رسید به آیهٔ مبارکهٔ «لَهُم دارُالشالام عِند رهات کرد

و هم نص کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحاق مؤتمی جواست که و ر به مدینه معظمه نقل کند و در بقیع دفن ساید، اهن مصر مسندعی شدند که آن مخدره را در مصر بگدارد برای بیرک و تیمن و مال بسیاری هم بدل کردند، سحافی راضی شد نا آن که در حواب دید رسول حدا این اکه فرمود به اسحاق معارضه

حکل با خل مصو در باب نفیسه - همانا رحمت باران می شود بر ایشان به برکت او . وصوانالله عنیها

و در منیهٔ ۲۰۹ دو ثقهٔ حبیرالقدر حمّاد بن عنمان و حمّاد بن عیسی وفات کردند و در دکر اصحاب حماع به بشان اشاره نمودیم

و در همین سان مأموب ترویخ کرد حدیجه معروف به یو آن دختر حسن بی سهل و شل شده حسن چندان موال در ب واقعه نشر کرد که هیچ سلطانی در جاهبیت و سلام چنین نکرده بود و مأمون در مقابل آن خراج یک سال فارس و اهاوار ۱۰ تفویض حسن نمود

و هم در سنة ۲۰۹ يحيي بن حسين س ويا اين علي بن الحسين گاه در بنعداد وفات كرد، مأمون بر او نمار گواشت و اوار ايه حاك سيردند

و هم در به سان مأمود ، این عائلته عباسی بکشت و س ۱۰ ر به دار کشید ، و او او این عالیت ، او اول کسی است از یسی عباس که در اسلام به دار وینجمه شد ، و ایس عالیت ابر هیم بن محمد بن عبدالوهات بر ابر هیم الامام نزدر سدّ ح و منصور است و در سند ۲۱۰ لقة عظیم الفدر صفوال بن ینجین وقات کرد ، و برنجی از خلاف شآن او در ناریخ ایام منصور نگارش یافت

و در سنة ۲۱۱ معمر بن مثنی بحوی بصری ۱۹ ودات بادت و معمر (کجمعر) معروف است به ابوعبنده و از برای اوست مصنفات مقیده، و گفته شده که سین همرش به صد سال رسیده بود و رأی حوارج می د شب و منهم بود بنه منال بنه همدان، لاجرم بر حدارة و کسی حاصر نگشت تا آن که دم به کر یه گرفنند

و معل شده که بودو س به الوعبيده بسيار مرح مي کرد ، معام موعبيد، در مسحد يصوه برديک يکي از سنوانه ها بود، وفتي ابوبواس بر استون بوشب صلّي الإلهٔ علي بوط و شيعتِها أب اعْبيدة قُلُ باللهِ امينا



۱ میرای اطلاع بیستر نگاه کنید به وجیان الاعیان، ج ۵، ص ۱۳۳۵ نورالقیس اص ۹ هیر معبی ج - ص ۴۵۹۰ افتیاه الرواز ج ۲ ص ۲۷

اموعبیده چو داخل مسجد شد و آن شعر بدید، گفت این کار منحل لؤاظ ایروژاس است، و معو کنید اگر چه در آن صلوات بر پیعمبر سب ال و یحکی عی الآصیعی بطریق آخر آثال دخلت پرما أن ر آبرعبیده المسجد، فاذاً عنی الأستواند التی یُجس علیها آبرعبیدة مکوب علی سبعد أدرع ما مثاله صلی الآله علی لوظٍ و شیخه آب عسیده قسل پساله آسین مسانت عسدی به شک یقیمهم بد اختلات و قد جاررت سبعینا فقال [لی]. یا اصحعی، امخ هذه، فرکیت ظهره و محو ته بعد آن اُبقاته، فقال آثقاتهی و

نقال [لي]. يا أصمعي، امع هذا، فركبت ظهره و محوله بعد ان القلقه، فقال الماتني و قطعت ظهري، الرب فقلت لد قد يثيب الطّاء فقال هي أشرّ حروف هذا البّيت "ا و كان ابونؤاس الشّعر يتعلّم منه ويصفه و يدّم الاصمعي سأن عن الأصمعي فقال بنبل في قفص و عن ابيعيد فقال اديم طوى على علم (")

وقال بعضهم كان الطلبة أذا أثواً مجلس الأصمعي النسرو البعر في سوق الدّر و أدا أثوا مجلس اليعبيدة اشتروا الدرّ في سوق البعر، لأنّ الاصمعي كان حسن الأنشاد و الرّح فد، قبيل الفائدة و أبوعبيده بضدّ ذلك ¹⁷ و قبل كان ابوعبيده يرى رأى الخوارج الاباصيّه أقدمه الرّشيد من البصرة إلى بعداد و قرأ عليه و هو أرّل من صنّف غربها الحديث

و العربيب الله عربيب استاداً أو مسأ معاً و هو ما تفرّد برو به مسه و حدّ أو عمريب السادأ حاصه كجديث بعرف مننه عن جماعة اد. تفرّد ؤ حدّ بروايته عن آخر غيرهم كما بيّــاً



ا بہرنگا، کیدید وہیات الاعہاں ع ۲، ص ۱۰

Tبرايات الاعبان ۾ ٥, ص 11 ر 127

٧ .وقيات الأعيان ج ٥، من ٢٢٨

ع. خاتمة، عبل البوعبيد، من التصويمة و هم فرقة الانفسان العرب على العجم و هو اعدم النص بعدة العرب و احوارهم و بأنهم و البالسهم و له تصانيم كثير عقرب من العانين، و كان تنديد العابد يعبود اللغة و عرائبها العام عن ذلك كلام كثير المنه عود الإينال كامل إلا إذا كان عبها شراب و إلا تقدح و العائدة إلا اذا كان عليه علماء و إلا عجود، و الاكور إلا إذا ذان عبه عروه و الا مكوب والاقدم إلا لذا كان ميريا و إلا مقدم والا إذا كان عليه صوف و الاحجاد و الا بريكة إلا يطاكان عديها سبطة و بالأضراع والاحداد الا إذا كان طائعة مرا: و إلا مستره و لا رضاب إلا مادام في القم و الاحبساني ولا هويل إلا إذا كان قيم عود والاحكاء و لا يركة الا إذا كان فيها ماد و الاحبار الا الكميّ الاختاكان العب سلاح و الاحبطان، ولا أبي إلا إذا كان عبهاً والاعبارات عمولت عني عشاء

ذلك في شرحنا عنى الوجيره، أو عرب لفظاً وهو ما اشتمل منه عنى لفظ عامعي بعيد عن الفهم لفله استعماله و هو من شهم يجب ان يثبت فيه و قد حمك فيه جشاعة من العمد، فاوّل من صف فيه أبوعبيده الأعمر بن شميل، و بعدهما الله بوعبيد القاسم بن سلام، ثم أبن قتيبه الديموري ثم الحطابي، آل عهده امهانه ثمّ تبعهم غيرهم بسوات، و رزائد كابن الأثير فإنه بعم بهايته اللهاية و الرّمخشريّ ففقاق في القائل كلّ عاية، و الهروي فراد في غريبه عريب القران مع العديث كما فقل ذلك الشيخ فخرالدين افظريعي في مجمع البخوين، إلى غير ذلك

» میر در سنة ۲۱۰ اپرالعناهیة منماهس بن العاسم شاهر معروف وفاف کرد، و در تأریخ ایام مهدی برحی در اشعار او دکر شد

و در سنة ۲۱۲ منادی مأمو ، بداکر د که از دمهٔ من بری است هر که معاویه را یه بیکی پاد کند په و را یو یکی از صحابهٔ رسول تلکی معدم دارد آن و هم امر کرد که در آفاق ارسال کتب بمودند که معاویه را بر صبر نعر کبند ، مردم از این کار اسحت مضطرب سدند و این کار را عظیم شمردند و مصفحت را یه ترک بی کار اشاره اش کردند ، مأمول را یو حسال دست بارداشت ، و این بدال منبت بود که مأمول شبید حکایتی از معاویه مشمل بر عقاید و مقاصد و که از حمده قصد او آن بنود که می حواست کاری کند که د کر پیعمبر از میان مردم برداسته شود و در شیانه روزی بنج مردیه «اشهد آن محمداً رسول آنه صلی آنه علیه و الده برک شود ، آنو ین حکایت بنج مردیه «اشهد آن محمداً رسول آنه صلی آنه علیه و الده برک شود ، آنو ین حکایت با ما در احوال معاویه د کر نمو دیم ، به آنهی رجوع شود

٣ ـ تكاه كدر به النجوم الزهر" ج ٢ ص ٢ ٠ ٢ نويخ الخلفاء مي ٣





[؟] ساز زینچه محلوم می شود که ابوهبیده غیر از نیوشبید نخوی است که نامشی فاسم بن سازم امد نشدید لام است او این اهر دو افر کتابی در عرب به حدیث تألیف کردهاند وید هم مسلیه می شوند و فرق ایسان به ایباده ها، و مجرد از آن است

الخطابي هو سعد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب البسي و كان من ولد ريد الذي هو حو حدر بن الخطاب قد انتصابهم بديمه عنهه خريب الحديث عامل عن شهر ربيع الاون سند ۱۹۸۸ مؤلف في

و در سنهٔ ۲۱۳ ^{۱۱)} عبد المنک معروف به این هشام صاحب سیره وفات کرد و در مصر به حاک وقت

و در همان سال اسحاق بن مر رمعروف به شبیانی ^{۱۱} بحوی لعوی و قات کرد و گفته شده که در اور وفات او ابوالعتاهیهٔ شاعر و ابواهیم موصلی بدیم نیز وفات کردند

و در سنة ۲۰۵ سعید بی مسعدة مجاشعی معروف به أخفش (۱۳ اوسط، بحوی معروف وفات کرد) و احمش کیر عبدالمحید هجری است، و سنمید مندکور وا اخفش صغر میگفتند، و چوب عنی بن سلیمان حفش ظاهر شد صغید را حفش اوسط گفتند و علی ر اصنعر «و الاخفش الصفیر الفینین منع سوء بنصرهما، شبه بالخفائن »

و میر در سنة ۲۱۵ و به قولی در منبهٔ ۲۱۴ سعید بن اوس بن ثابت بن ریند معروف به ابورید محوی نعوی بصری در بصره وفات کرد

قبل كان الاصمعي يحفظ ثلث الدمد و ابوريد ثلثي الدفة، و الخليل بن حمد نصف اللهة، و عمر بن كركرة الاعرابي يحفظ اللفه كلّها، و لابي ريد مصنّفات مي الادب و عن المدرسي قال رأيت الأصمعي و قد جاء الي حلقة أبيريد المذكور فقبّل رأسه و جلس بين يديد و قال انت رئيس و سيّدن مند خمسين سنةً

و در سنة ۲۱۶ عبدالمنک پن^{۱۴۱} قُزیت معروف به اصمعی صاحب لعب و نحو و نوادر و منح و عیره وقات کرد

وكان الأصمى، مطابيةً ظريفاً مما كهاً، خليف الزوحُ مليحِ الطَّيْع، لا يسكَّن من نعب



١٠ ـ ٢٩٨٠ بين أكت لله. وكان كليم يعز مفدمه السير و النبوية البياب مكبه المصطفى .. هم أد م

۲ برای اطلاع بشتر نگاه کنید به اثبانی می ۶۸ مراتب النحوین ص ۱۳۸ سیجم الادیاه چ ۱۶ می ۱۹۷۰ هفار چ چ مین ۲۸۸

٩ براى اطلاع بيتمر نگاه كنيد به البلغه حس ١٠ د عب النحويين حس ١٠ د صحيم الاديماد ج ١٠ ص ٩٤٣.
 الاعلام د چ ٢٠ ص ١٥٦ پنيد الرعاز ج ١٠ ص ١٠٤

برای اطلاع بیستر گاد کنید به وجال الاحیان ج ۲د ص ۷۰ نورالنیس، می ۱۲۵ طبقال الزبیدی، ص ۱۸۳.

المدوم و الهدوم و من هذه المجهد يقال الله لم يظهر فيد أثر التشبية إلى أن بلغ سنين بسةً، و لم يشت حتى ناهر عمره النسمين و كان دميم الوجد عبيح المنظل و كان في اوائل امرًا مغسراً شديد الفاقة حتى انصل بالرشيد و حسن حاله و كان يرتجل كثيراً من الأحباء المصحكة و الأقاصيص المشتغربة، و كان حسن القياره جداً و به ادر كثيراً فعن كشكون شيخ البهائي الله تقلاً عنه فال دحلت البادية و معى كيسً، فاودعته امرأة منهم، فيلما طلبتُه أنكرتُهُ فقدَّمتها إلى شيخ من الأعراب فاقامت على الكارها في حلفها في خلقت. فقال قد عست انها صادقة و ليس عيها شيء فقلت كأنك لم تسمع يهدد الآية

و لا تنقيق مساوله يسميناً و لو حلقت بربّ الصانبيي. وقان صدمت، ثم تهدّده فألزّت وردّت إلىّ مالي، ثم النف إلىّ الشيح، فقال هي أيّ سورة هذه الآيه، فقنت هي سورة

الافتى صباحك صاصيحها ولا تبعى حموراً لاسدرينا فقال سيحاراقه التي طست اتّها في سرره اتا فتحا لك فتحاً مبيداً أن و كان جدّ الأصمعي على بن أحسح من التصاب، و قد حكاية معروفه مع العجاج التنقيل.

و عن محاصرات الراغب فال الأصمعي احفظ التي عشر الله ارجوره، و يعكي عن الأصمعي قال كنت اقرأ «و الشارق و الشارلة فاقطعو ايديهما جزء" بما كسبا ذكالاً من فله والله عنور رحيم به" و كان يجميي (عرأبي فقال كلام من هما؟ فقلت كلام الله قال أعد، فاعدت فقال المراثة عريز حكيمه فقال: (صبت أعد، فاعدت فقال «والله عريز حكيم» فقال: (صبت هذا كلام الله فقلت أعد، فقال با هذا، عر دحكم هذا كلام الله فقلت أنقرأ القرار؟ قال لا، فقلت على أين علمت؟ فقال با هذا، عر دحكم يقطع، و ثو غفر و رحم ثما مطع

و نیز در نسبهٔ ۲۱۶ رپیده ^(۱) بنت جعفر بن این جعفر منصور ، مادر محمد امین در بعداد وفات کرد و کارهای خیر در او سررده ، در جمعه اداکه از ده مین راه آب به خرم



١ .. روضات الجناب، ج ١٥، ص ٢٩

۲ موردمانده ابد ۲۸

۳ انامس، امد المريز و اتبش زيينه بود

مكه آورد و صد كبير داشمه كه ترأن حفظ داشت. و «كان يسمع في قصرها كندوي النحل من قرائة القرآن»

[ابن ابن معير]

و در سنة ۲۱۷ ثقة عظیم الشأن محمد بن بی عمیر وقات کرد و اس این عمیر الا دفاظم اصحاب امامیه است، و عامه و حاصه حکم به وثاقت و مصدین حلالت او معودماند ، و در ایام سید او را تاریانه بسیار ردید و ساله در ریدان حسش بمودماد الله هو عن اکش) محمد بن ابی عمیر أحد و خیس، و اصابه من الجهد و الضیق امر عظیم و آخد کل شیء کان له ، و صاحبه المأمری و ذلک یعد موت الرضا الله ، و دهیت کتب این این عمیر قلم تحلص کنیه احدیثه الاکان یحفظ اربعین جنداً هستاه بوادر ، و الدلات توجد احادیثه منقطعة الاسائیده ۱۲

و رو یت شده که در ومان رشید ، صندی بن شاهک به امر هارون و را صند و پست چوب رد به جهت نشیع آوه پس او ۱۰ در حبس افکند این ایر عمیر صاد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یافت

و نص شده که این بی عمیر مردی منمون بوده و صاحب پانصند هرار درهم بوده و شیخ صدوق در علل روایت کرده از اس الولید از علی بن ابراهیم از یادرس که گفت این این عمیر براز بوده و از مردی ده هر را در هم طلب داشت ، پس مالش سام گشت و فقیر شد ، پس آن مرای که مدیون و بود حاله بی داشت به ده هراو در هم بشرو حب و پولش را برای این بی عمیر برد ، چون به در حاله این این عمیر وسید و در راکویید این این عمیر بیرو ، شد آن مرد پوله وا سایم او نمود و گفت بی طلب تو است اوردهام

این این عمیر پرسید که ۱۰ کجا محصیل این مال سودی؟ به به ارث به و رسیده



۱ _ نگد کید یہ منتهی المقال ع ۵، ص ۳ ۳

۲ برجال کسی ج ۲ حی ۱۵۳

به کسی به نو بخشید.۲

گفت هیچ کدام ببوده بدکه خانهام ر دروحتهام برای قصاء دین خود این ابیعمیر درمود حدیث کرد می دریح محاربی از حصرت صادق الله که درمود الا یُخرجُ الرَّجُلُ عنْ مُشقَطِ رأسهِ بالدَّینِ، ابعمی انسال به جهب دین ترک حانه حود سیگوید

پس فرمود این پولها را بردار من حاجت به چنین پونی ندارم و حال آن که به حد قسم است که فعلاً محتاج به یک درهم میباشم و لکن از این پونها یک درهم قبول بخواهم نمود (۱)

و در ناویخ ایام منصور به دکر برخی از خلالت محمد پر ابیعمیر اشاره شد و در منهٔ ۲۱۷ مأمو ، سفر مصر کرد و عبدوس راکه بنای فننه در انجا نهاده بود یکشت

و در سنهٔ ۲۱۸ به جنگ اهس روم است و فنوحات بسیار سمود و در دعین بدیدون و که به رومی درقه و میگفشد، و موضعی بود آب بسیار سبرد و صاف داشت و هوانش در بهایت حوبی و لطافت و زمینش در کمال حرمی و حصرت بود، فضد آثامه بمود، و از برای او کنیسه بر روی آن بهر با کودند

روری مأمون لگاه در آب میکرد، یکی ماهی دیند فریب به یک درع مانند سبیکهٔ نفره، ملازمان را امر کودکه آن ماهی را بگیرس امردی در میان آب جست و آن ماهی را بگرفت انجون بیرون اورد ماهی فوت کرده خود را در آب افکند، و مقداری آپ برسینه و نحو و ترقوهٔ مأمون پاشید

مامون رسر همان وقب رعده و دره فره گرفت و از مود فراش تابیاً در اب رفته و در ماهی رسیه و در در مامون بهاد مامون امر کرد که او را طبخ کنند و بکی لرزه او رسخت بگرفت و هر چه لحاف و جامه بر روی او افکندند او صبحه می کشید که و آثیرد ابرد و در اطراف او آنشها امرو حشد و حامه های رمستانی

سامن لايحطره اللقيم ۾ ٢ جن ١٧٪ انهاڏيان الاحكام ۾ 9٪ جن ١٨٪ انهياه الوحاق جاپ جديان ۾ ٢۽ جن 14%

هرچه برای او آوردند بار مثل برگ می لرید و از سرما فریاد میکشید و انگاهی که حالت مرگ بو او عاهر شد

معنصم برادر مأمون، بحبیشوع و این مسویه طبیت ر حاصر کرد به معالجه مآمون کنند، چون بیش مآمون کنند، چون بیش مآمون راگرفتند گفتند ما بری مرض او شمائی بدانیم، و ادر پشره و بن مآمون عرفی ظاهر می شد که مانند روعن ریب و ثماب افعی می سود پس مآمون به هوش آمد و گفت مرا به یک جائی برید که یک دفعه بگاهی به حشم و حدم و رعیت و تشکر خویش بمایم پس و را به موضع بنندی بردند و بگاهی بر جبود حویش و حیام ایشان بمود و کثرت ایشان بر ملاحظه کرد آن گاه گفت اینا نش لا نیژول مُلْکُهُ اِز حَمْ مِن قَدْ رال مُلْکُهُ الله بحانجه پدرش رشید در وقت مرک حریش گفت اینا آقی غنی مالید، های غنی شنطانید الله ا

پس مأمون را به حو بگاه خود برگردانبدند و ریانش از کار بماند و چشمهایش بررگ و سرخ گشت و پیش از مردن ریانش گسوده گشت و گفت الایا س لایموت، ارجم من یموت»، بن بگفت و بمرد، و از آن ماهی پخته روزی او نگشت

و وفات او در پنج شبه عقدهم رجب و به فونی در هشتم آن واقع شد در مسلم ۲۱۸ در ویسب و هیجده، و جنازه و را به وطوطوس، حصل کردند و ینه حاکش سهردند و بوسعید مخرومی در شأن او گفته

هَلُّ رُأَيْنُ النَّجُومِ أَغَنَتْ عَنِ الْما أَسُونِ شَيئاً و شَاكِهِ المأتُوسِ خَــَالُقُورُ، بِـعرصتي طــرطوس مثل ما خَلْقُو أبناء بنظوس ("

و سبین عمرش به چهل و به رسیده بود ، و مدت خلافتش بیست و یک سال بوده ،(۱۳)که چهاره ماه آن با مین در جنگ بود چنال که به آن اشاره شد

* *



۱ موردسانه، په ۲۸ و ۲۹

۲ مروج فلمهارج ۴ حن ۲۵

۲ مربع اللهب ج ۲ ص ۲

دكر خلافت الواسحاق ابراهيم المعتصم ^(۱) و وقايع ايام او

در روز پنج شبه هفدهم رجب سنة ۲۱۸ مأمون او دنیا رحت یو بسب پرادوش معتصم به جای وی نشست ، و نام معتصم محمد و به فولی ایراهیم ، و مبادوش ماریه ^{۱۷}بت سبیت و حو هر زیان بن شبیت معروف است

و معتصم ، مردی ظاوم و بطّش بوده و از علم و ادب بهره نداشته ، و صبیش آن بود که رشید او ر دوست می باشب و و را با علامی به مکنب می فوستاد و فنی آن علام که هم درس معتصم بود بمود ، رشید یا معتصم گفت که . یا محمد! علام تو بمود؟

گفت بلی، یا صیدی، و راحت شد از ربح دبستان

رسید از این کلمه چنین فهمید که به درس و کتابت میل ندارد، گفت. او ر په حال خودگذارید، لاجرم معتصم از علم و کتابت حظی بیرد (۳)

و چون بر خلاف مستقر شد ، محمد بن عبدالملک ریاب را وزیر خویش ممود ، (۱) و محمد مودی فاصل و ادیب بود ، و پیش از ان که وزیر شود در عــــاد کتّاب و مستوفیان بود



آ دیرای اطلاع بیشتر ذکله کنید به الاتبد می تاریخ الضلفان می ۴ ۱۱ تاریخ الخلفا، سیوشی می ۳۴۰ ۱۷۶۷ می ۱۳۶ میروشی می ۱۳۶۰ میروخ الذمین، چ ۶ می ۴۶

٢ - در اخبار الدول، چ T من ١٩ مارد،

۲۔اشیار للدوں ج ۲، ص ۱۰

^{*} ـ مروج النعب ہے 11 ص 44

و وریز معتصم ، احمد بن حماد بصری بود. وقتی مکتوبی از یکی از عمال برای معتصم رسید ، وریز آن مکتوب را برای معتصم می خواند ، از جملهٔ کلمات و اُعط (کلاء) بود

معتصم پرسید. (کلاء) چیست؟

احمد وريوش كعت عميدانم

معتصم گفت: «حلیمهٔ آمی و وریل عامی»، پس گفت: ببینبد از کتّات چه کس بیرون در دست؟

گمنید ٬ محمد بن عیدالمفک حاصر است

گفت بیاررید او رای چود حاصرگشت و معتصم پرسید (کلاه) چیست؟ گفت بالکلاذالفشت علی الاطلاق، فان کانرطباً فهوالخنی فاذ یبس فهر الحشیش» بعنی (کلاه ۱) معللی گیاه راگزیند ، پس اگرگیاه در باشد و ۱۱ خنی اگزیند ، و اگر حشک باشد وحشیش، میگزیند ، پس شروع کرد در نصیم انواع بدنات

معتصم برفض او مطلع شد و را وریر حود نمود و او را میسوط الید قرار داد و کارهای مملکت را به او واگداشت ، و او در ایام معتصم و واثن به عمل ورارت باقی بود نا در یام منوکل که به امر او مقتول گشت ، چنانچه بیاید ، آن شاه الله نعالی

و احمل بن ایید،ود^(۱) را در در در معتصم مکانتی عظیم و مدرسی رفیع دود و معتصم مردی قوی پنجه و شجاع بود و در قوت و شجاعت و آفد م در حروب در میان بنی عباس ممتار بود، و از ریاشی نفل شده که ملک روم کاعدی به معتصم دوشت و در از نهدیل کرده بود، معتصم چوب بر دمه او مطلع شد به کانب حود گفت بدویس در جواب

يسم الله الرحمن الرحيم، أن يعد الحقد قرأتُ كسنايته، و السبعت خطابك، و الجمواب ماتري لا مانسم، و سيعلم الكفّار لس عقبي المّار (⁽⁾)



٠٠ . اپيدازاد

[¥]ب،شہار الدوق نج ۲ من ۱۹۹

و معتصم دوست می داشت بنای عمارات و تعمیرات را و از بناهای وست بندهٔ سامره ۱۰ و سبت بناه آن با بودکه منفصم انبراک درست می داشت با پیوسته در صدد جمع بشان بود و بشان را از موالی آنها می خرید و جمع می کود نا ان که چهار هرار تی از ایر ک برد او جمع شدند ۱۰

پس بشان ۱ بیاسهای دبیاح و کمربندهای مدهند پوشانند و ایشان در لیاس از سایر جند اصیار داده بشان مردمان بعداد ر آسیت و ادیت می اسالیدند به جهت دو آبیدن اسیال خود را در بار بعداده چه بسیار اتماق می افتاد که اطفال و با رنان با صعیمان و پیران و کوران مردم بعداد ر اسبهای بشان لگذ کوب می کود و مردم هم بدین جهت تات نمی آوردند و بر آن سوار هجوم می دوردند و او ر می کشیند

لأجوم معنصم راده كود انتقال كند در بعداد ، پس په عنوان صيد كود گردش كود تا به مين سامر ، رسيد ، سه روز در انجا به عرم صيد بماند ، در اين پام اشتهای خود را به طعام زياد تر ديد ، از عادت هميشگی داست اين از تأثير آب و هنوای انجاست ، و آن مين منگه نصارای دير عادی يوده پرسيد ... دهل دير كه اين رمين چه نام دارد؟ گفتند ... سامراه معتصم پرسيد كه سامر ، پنعنی چه ؟ گفتند . در كتابهای خود خوانده يم كه اين بلد سام بن نوخ است

پس معتصم رمین سامر در دار دیشان به چهار هرار دیسر بحرید و موضعی از آن ر برای بناء فصر حود احیان کرد و آن مکال معروف به وزیریه گشت که (نین وزیریه) نسبت به اوست

پس عمده و بنایان ر طبید و شهر سامرام را بد بهاد و از انواع و افسام اشجار و عروس در آبخا نقل نمود ، و او بری انواک موضعی محصوص بناکردند که مردمان شهر را ادیب بکنند و خانه ها و بارارهای بسیار در سامراه بنا سد ، مردم از اکناف و اطراف به قصد آنچا امدید و انواع امیعه و اطعید به آنچا حمل کردند ، و احسان



محمد قاموس گفته که جون مخصم شروع کرد به بناه سامرد، بر انسکر او این مطلب تغیل امد و چون نمام گست و به انجامئتال شدند هر کس به او بات بن مسرور شد اذا بن جهت سر من ای فامیده شد اموان یکی
 ۲. مروح اللحی ج ۳ می ۵۳.

معتصم شامل خال مردم گشت ، و بر نوع رغیت در آنجا خوش گذشت و در نبیهٔ ۲۱۹ معتصم و احمدین خلیل را در انداب مأمون بیرون اورد و اوار سی و هشت تاریخه و دایرای ایا که فائل به حلی فرآن نبود، و تعصیل ایس مطلب دو چیاهٔ العجوان دمیری است ۱۰

وبور در سنة ۲۱۹ بوبعیم فضل پی دُکین در کوفه وقات یافت ۳۱ در آخر دی معده و هم در این سان پنجم دی صحه ۳۱ و به قول مشهور در سنة ۲۲۰ در آخر دی معده خصرت امام محمد تفی صفوات آلله علیه در بعداد وقات یافت و در مقام فریش در پشت سر حدش حصرت امام موسی پی جمعه طبّه مدفول گشت ، و در سبت سهادت آن حصرت احتلاف است و تقل سده که روجهٔ ان حصرت امّالنص دخم مأمون الاحسان را مسموم ممود ، و ما در کناب منتهی الآمال شهادت آن حضوات را نگاستیم به آنجا رجوع شود و این در سنه ۲۱۹ معنصم در صدد دفع ابو جعمر محمد بن القاسم العموی بر آمد ، و شایسته باشد ما در اینجا محتصری در حال او ۱۱ دکر ساشم

ذکر اسیری ابوجعمر عحمد بن قاسم الحبیبی الطوی 🖰

محمد مادرش صفیه دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین هی و پذرش فاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین هی بنوده، و او متردی بنود صاحت عیادت و زهد و ویج و در اهل علم و فقه و دیس، و پیوسته لیاسهای پشتمینه می پوشید، و در یام معتصم در کوفه حروج کرد

چوب معتصم به دفع او برامد بر حود ترسید به جانب خراسان سفر کرد پیوسته از بلاد حراسان نقل و انتقال عی نمود ، گاهی به امرو، و گاهی به اسر حس، ۱۰۹ مایی به وطالقان، و رفانی به ایسا، منتقل می شد ، و در بجه حروب و وفایعی برای او رخ داد و حلق سیاری با وی بیف کردند ، و رشنهٔ طاعت و نماد امر او را در گردن افکندند

۱ _ سیاد العبون نے ۱ مس ۱۹۷ مربع اقتصر نے ۴ مس ۵۷. ۲ و 7 و ۲ ـ بروچ للعب ع ۲ مس ۵۱.

ایوالفرح عمل کرده در اندک رمایی در دمروع چهل هواز نهریه بیعت او در آمدید، شبی وعده کرد که بشگرش جمع شوند و در آن شب صدی گریه شبید، در نحقیق آن برآمد، مسموع و شد که یکی از بسگریان اونمد مود جولائی ر به فهرو عبیه گرفته است و ین گریه از آن مرد خولا ست، محمد آن مرد طالم غاصب را طبید و سیسه ین امر شبیع ر از او پرسید گفت ما در بیفت تو در امدیم که مان مردم را بیریم و هرچه خواهیم یکنیم

محمد امر کرد تا بمد را بگرفتند و به صاحبش رد بمودند، آن گاه فرمود به چین مودم توان در دین حدا انتصار جست ، امر کرد لشگر المتعرف بمودند چو ، هجان وقت مردم پراکنده شدند محمد با خواص اصحاب خود از کوفیس و غیره در همان وقت به وطالفان، رفت و ما بین دمرو، و دطالفان، چهل فرسخ مسافت است

چون به اطالقان، رسید حلی بسیار به او بیعت کردند، عبدالله بن طاهر که از حاسب معنصم والی دنبشابهر، نود حسین بن نوح را به دفع او روانه کرد چون شکر حسین به نشکر محمد تلاقی کردند و رزم دادند طاقب مقاتلت نشگر منجمد و بیاورده هریمت نمودند

دیگر باره عبدالله بی طاهر لشکر بسیاری به مدد حسین فرمسان حسین چدد کمینی بولیب داده به جنگ محمد حاضر شد ، ین دفعه عقبه و طعر بر ی حسین خرده ، اصحاب محمد هریمت کردند ، محمد نیز محنفیاً به جانب الساه سفر کرد ، عبدالله بی طاهر حسوس روانه کرد و از جا و مکان محمد در ایسه و مطلع شد ، آن وقت براهیم بن عسال ر با هزار سوار منتحت نموده و امر کرد که به دلالب دلیقی به سمنه ایسا و بیرور شود و نی حبر وارد اسا شود و دور میزن محمد را دهمهٔ و حدهٔ احاطه کند و او ۱ دستگیر نماید و بیاورد

ابراهیم بن عسان به همراهی دنیق با آن سواران به سمت انساءه کوچ کرده ، در باور سیم وارد انساءه شد و دور خانه ی که دا آن محمد جای داشت لشکرش اجاطه کردند



یس ابراهیم و رد حامه شد و محمد بی قاسم را به بیوترات که در حواص اصحاب او بود یگرفت و در قید و بند کرده و به دستنابور ا برگشت و شش روزه به دیشابور و رسید و محمد و به نظر عبداظه بی طاهر رسانبد و عبدالله را چوب نظر بر شالب فیدوبند او افتادگمت ای ابراهیم و در حدا مرسیدی که بی بندهٔ صالح الهی را چیین دربند و رنجیر نمودی ؟ بر هیم گفت آمیر و خوف نو مرا از حوف خند بارداشت

پس عبدالله مرکرد تا فید او ر تخفیف دادند و سه ماه او را در دسیشابو. ا پداشت و برای آن که آمر و را بر مردم پنهان دارد آمرکرد محاملی بر ثیب داده بر استرها حسل کرده به حالت بعداد بعرستند و بر گردائید تا مردم چان گمان کنند که محمد را به بعداد فرستاده ، چول سه ماه بگذشت آن گاه ایراهیم بن عسان ر امر کرد که در شب باری محمد و حمل کرده به جانب بعداد برد و چول خواسست حرکت کسد عبدالله بر محمد عرصه کرد اشیاء نمسته را که هر چه خواهد با خود برد رد ، محمد چیری قبول بکرد جو مصحفی که از عبدالله بن مقاهر بود و را یا خود

و بالجمله ، چون بردیک بعداد شدند خیر ورود محمد را به معنصم دادند ، معتصم امر کرد تا سرپوش محمل محمد ا بردارند و عمامه بر سرش برگیرند ب مکشرف و سر برهنه وارد بلد شود پس محمد به این نحو در روز بیرور سنة ۲۱۹ وارد بعداد کردند ، و ارادل و اویاش لشکر معتصم در جنو محمد به فهو و نفب و رسص و طرب اشتعال داششد و معصم در موضع رفیعی شمشا می کرد و

و محمد را در آن اور عم عظیمی عارض شد و حال آن که هیچگاهی حالت انکسار و جرع در شدائد بر او مشاهده نگشته بود

پس محمد بگریست و گفت حداوندا تو می دانی که من قصدی جو رفع منکر و تعییر این اوصاع نداشتم، و ربانش به نسبیح و سمعهار حرکت می کرد و بار آن



جماعت هرين ميءمود

پس معتصم مسرور کبیر را آمر کود تا او را در محبس افکندند ، پس محمد را دو مسردایی شبیه به چاه حبس کردند که سردیک بو داریدی آن موضع هلاک گردد ، خبر سحمی او به معتصم رسید، امر کرد و را بیرود اوردند و در قیه در بستامی او ، حیس معودند و جماعتی را به حراست او گماشت

و از پس آن حنلاف است مایی کلمات مورحین ، بعضی گفته اند که دو را مسموم کرده اند ، و بعضی گفته اند به ندبیری خود را در محبس بسنان بیرون افکند و خود ر به او سط پسانید و در اواسط از دب برفت ، و به قوبی رنده بود در دیم معتصم و به نق و سواری می ریست تا در ۱۲۰ میوکل و ۱۰ گرفتند و در محبس افکندند با در بدان وقات یافت و نعضی دیگر گفته اند که حمیمی در شیفیان او از واکندند با در بدان وقات یافت و نعضی دیگر گفته اند که حمیمی در شیفیان او از واکندند با در بدان وقات یافت و به رزاعت و عرس اشتجار مشمول شدند تا گهی که فرصت به دست کرده محمد و نجات داده و بیرون بردند و دیگر خبرش معلوم نگشب

و جماعی بسیار او ریدیه وا عنداد آن سب که او ادام است و برحی را اعتداد چاد بوده که او عمال مهدی موعود است و نمرده است و ظهور حو هد نمود و دنیا یا پر از عدل و داد حواهد کرد ، ^{۱۱} و اعتداد ایشال در بات محمد بن القاسم ماند اعتماد کیسانیه است نسبت به محمد بن انجمیه ، و و قفیه نسبت به حصرت موسو این جعفر فقیه و بشال معروضد به لاممطوره ،

و بیر در طالبیبر که در دیام معتصدم شهیدگشت، عبدالله بر حسین بن عبد الله بن اسماعین بن عبدالله بناه که شعار یسی عباس بوده است و در ربدان و فات یافت و در سنهٔ ۲۲۱ تفهٔ حبیل القدر احمد بن محمد بن اس مصر برنظی (ره) و فات یافت ، و بر عی در حلالت و در ایام منصور دکر شد

١ حروج اللهبدج ٦.س ٥٢.

و هم در آن منان الببک حروح کرد و بشکر بسیاری جمع سعوده و در احد حلافت از معتصم طمع کرد، معتصم لشکر بسیاری به سر کردگی افشین به جنگ او فرسناد و حنگهای سختی ما بین دو بشکر واقع شد، و در پایان کار بابک هریمت کرد و در موضعی از بلاد درمیه به اور بگرفتند و خبر به افشین رسانیدند، افشین چهار هزار سوار فرستاد ته و ر ماحود دارند و به سامراه حمل دهند، پس در سنه ۲۲۳ بابک ر به برادرش عبدالله و رد فاطول به پسح فرسحی سامراء بموصد

پس افشین قین اشها سنطان ریا بافة مکل به جواهن با لباس و تاج فیمنی برای او فرسناد، پس آن جامعهای مدهب سروازید دور ریز بایک و عبدالله پوشانیدند و بایک را سوار بر فیل و برادرش را سوار بر نافه نمودند، و در وقاطرل تا سامراه لشکر معتصم با سلاح تمام و علمها و رایاب، دو صف آراسند، و بایک و عبدالله ر پا رینتی تمام در بین صفین عبور دادند، و در روز پنج شنبه دوم صفر سنة ۱۲۲۳ در دو نفر و بر معتصم وارد کردند، چند کرف در برد معتصم طرفی کردند آن گاه معتصم بایک را گفت که بولی بایک آگفت می بنده و علام تو می باشم، پس آمر کرد رینت او را بریدند، پس در آن دست چپ و در پس آن پای او را قطع کردند، بایک در خون خود بقلطید و یا دست خون آثرد به صورت خود رماطید و یا دست خون آثرد به صورت خود رماطید و یا دست خون آثرد به صورت خود رمای او را بکستاد

پس جسد او ر با عصای معطوعه شدر اقاصی سامر » بر دار بسدی او پحسد ، و سرش را به بعداد و حر سال فرسناد ، ته مردم از موب او اطلاع بابند » بس عبدالله ر به بعداد فر سنادید ، استحاق بی الراهیم بیر با عبدالله چمال کرد که معتصم با برادرش بابک بمود و بام بابک حسین بود پس شعراه در این باب اشعار بگفتند و معتصم افشین ر ناح طلا با حامه های رز بحث پوشانید و موازش بسیار بمود و آثرجه بست اشداس ر به ترویع پسرش حسن بی افشین بمود و محارح بسیار صرف عروسی او بمود

و بهر در سبة ۲۲۳ يا يک سال بعد بوعبيد فاسم بن سلام (به تشديد لام) وفات

١ ـ برزج الأهب، ج ٢٠ س ٥٥.

کرد، و او مصنمات آرست طریب القرآن و طریب الحدیث او او عیراز ابوعیبده (با هام) معمر بن مشی نصری است که منهیم او است در جامیع مرانب حاتی در تصنیف عریب

و هم در سه ۲۲۳ بوش سطال روم باعساکر و جنود به همراهی منوک دیرجانه و مصالبه و عیر بشال از منوک امم حروج کردند و در بنعشی از ببلاد منعصم ریحتند و صنعیر و کبیر آن بلاد ز بکشند و آن بلاد را فتح بمودش، مردم آنجا در مستجد و دیار استفاله بمودند و صبحه کشیدند ، براهیم بن مهدی بر منعصم داخل شد و قصیده طویله اشاء کرد و او ر تحریص بر جنگ سفعان وم بمود و ر

یا عیره اعارة خان الله قد عایت فانتهکی هستك النساه و مسا مسهی پرتکب فید الرجسال عسلی أجسرامسها قدید مسا بسال أطساله بسالدیج تسنتهب معتصم چود این بشبید فوراً از حای خود برخاست و در عربی دجله تشکر گاه کرد و این مقتلت در دوشبه دوم جمادی لاولی مسه ۲۲۲ بود پس سادی معتصم در مصار و بندان بده در داد و مردم ر اعلام به جهاد دشمن بمود پس جماعت بسیار ر جنود و سایر مسلمین مادهٔ جنگ شدند و به قون کثر ، عدد یسان به پانصند مراز تن رسید و از کثرت عدد حصا بمیگشدد و به قون کثر ، عدد یسان به پانصند مراز تن رسید و از کثرت عدد حصا بمیگشدد پس کوچ کردند تا به بلاد وم رسیدند و با فشکر روم نلامی بمودند و با فیشان محاربه کردند و اکثر بیط وه و اصحاب روم زا بکشنند ، رومین رو به هریمت بهدند ، سکر دسلام حصود بسیار از یشان فتح کردند ، و سی هزیر و مدینه و عموریه ۱ مسجور بمودند و ماشن و بطرین کسر را سیر کردند ، و سی هزیر

آنگاه مفتصم بعد در فتح (عموریه) ۲۲ خواست به جانب فاسطنطیه) کوچ کند و آنجار فتح نماید که خبر رسید عباس بن مأمول خروج کرده و جمعی به وی بیمت

نصر از ایشان ر یکشنند و چهار روز حانه های بشان ره حواب کودند و سورةبندند . ۱۹

مروج القعيدج ؟ ص ع 1 معهم البدان ج ؟ هو ١٥٩

مموده الله و به سنطان روم مكانبه كرده كه به او همدست شود و منطب را او معتصم رائل كند ، لاجرم معتصم به بعجين نمام به دفع عياس بن مأمون مراجعت كرد و عياس را بگرفت و در محيس افكند و در همين مثال عياس وفات كرد

و از موآن الومان سبط این الحوری منمون است که وقتی معنصم در مجلس انس حویش شبسته بود و حام شرات بر دست و بود که به و حیر دادند که یک رب شریمهٔ مسلمان ریکی از کمار روم اسیر کود در شهر دعموریه، و نظمه بر صورت آن رب رد ، آن رن بدیه کود و گفت دوامعتصماه، به سال کاهر از در بمسخر به وی گفت که معتصم بمی آید تو را حلاص کند مگر با است بلق ۱۰۰

همین که معتصم بن سحی بشنید خمنده گشت و جام شراب را مهر بر نهاد و به ساقی داد و گفت این جام را نمی آشاهم مگر پس از آن که آن رن شریفه را خلاص کنم و آن کاهر را بکسم و پس چوال شب به روز آن روز هوه هم در نهایت سردی بود و برف می آمد و هیچ کس قدرت نداشت که دمنت خواد ۱۰ رسومه بیرول کند و کمان به دست گیرد و منادی معتصم ندای کوچ داد که به جانب و عموریه و بد رفت و امر کرد لشکر و که بر اسب اینق سوار شوند

یس همناد عزم است بس بردائسد و سوار شدند تا آن که به (عموریه) سیدند و آن شهر را محاصره کردند و عنوهٔ فتح نمودند ، پس معتصم داخل بلد شد و گفت بینک لینک و این جواب درا معتصماه ، با راه بود

پس آن کافر و که آن را شریقه را آسیر کوده بود بگرفت و بکشت و فید آن را ر برد شت و آو ر خلاص نمود، پس رو به سامی کرده و گفت شنزت منز پنک حاصوکی، پس جام شوات سر به مهرار یگرفت و مهر آز آو پرداشت و گفت آلآن شراب بر من گوار شد، پس اموال آن شهرار غارات کرد و سی هوار بن از بشنان بکشت و په همان مقدار هم از یشان اسیو کرد (۲)

و در احراسية ٢٢٣ ثقة جبيل الشأل حسن بن مجبوب سراد صاحب مشيخة و 110



ے سیاد الدوں ہے ؟ ص ۔ یہ نقی او مراہ الزمان ۲ے گھراب الفصیا ہے ؟ ص ۶۹

کود و ویکی از اصحاب اجماع است که در بام منصور اسامی ایشاد مدکور سد و نیو در هماد مثال انواهیم بن مهدی معروف به این شکّله وفات کود و در یام مأمول حکایت بعب او بر خلافت مذکور شد و ابراهیم بن مهدی در عبا و صرب ملاهی مهارت تمامی داشته

و نبر در سنة ۲۲۴ وقات كرد بالمحمّد حسر بن على بن فصال «و روى عين الرضائيُّ وكان خصيصاً به وكان جليلالقدر عظيم السرلة راهداً عابداً ورعاً ثقةً في برواياته » (")

و در سنة ۲۲۵ افشیر در خیس معتصم وفیات کرد. پس حسد او را به دار کشیدند ، و ۱۰۰ افشین خیدر بن کاوس است. و در وصف دار و گفته شده است. رمقو اطالی جدعه فکانگ

و بير در سنة ۲۲۵ صالح بن استحاق معروف بجرمي بحوي وفات كرد و الجرمي (بفتح الجيم و سكون الراء ، مستوب الى قيط جرم

و هم در آن سال عمي بن محمد بن عبدالله بصرى مشهور به يوالحسن مد لتي در بعداد وقات يافت

و له کتب کثیرة جمّةً ترید عمی مأتی کتاب، سها کتاب خطب امیرالمؤمنین ﷺ و کتاب من قتل من انطالبئین، و کتب جمّه می قتوحات الاسلام و کتب کثیرة فیما نسیف عمی ثلاثین مصنّفاً کلّه فی أحوال النبی صنیالله علیه و آله و غیر ذلك

و در سنة ۲۲۶ قاسم بن عيسي معروف به ديو دُلف عجلي " وقاب يافت، و او



١ تقيم المعال. ۾ حي ٢٩٧

۲- برای طلاح بیشر بگاه کنید بد برتسام شام الشنید می ۱۶۶ - ۲۷۰ مجالی الموسی، چ ۲ می ۴ ۲۰ مروج الشیم طلاح بیشر بگاه کنید بد برتسام شام الشنید می ۱۶۶ شیمان چ ۸. می ۱۳۳ الکنی والاقتاب چ ۶ می ۱۶۶ الکنی والاقتاب چ ۶ می ۱۹۶ الکنی والاقتاب چ ۶ می ۱۹۶ می ۱۹۶ می ۱۹۶ می ۱۹۶ می ۱۹۸۹ شدرات الدهب چ ۷ می ۱۸۹ می ۱۸۹۸ می ۱۸۹۸ می ۱۸۸۹ می ۱۸۸۹ میلاد ۱۹۸۹ می ۱۹۸۹ شدرات الدهب چ ۷ می ۱۸۹۷ میلاد

یکی از امراه مأمون و معتصم بوده و په جودت شعر و کثرت سحاوات و شجاعت معروف بود او او فوت او نمل شده که او فای به یک صراب بیره در نفران مطعون نموداه ایوبکر شاعر در وصف امیر ابودلف گفته

قائوا و ینظم فارسین بنطعتهٔ ایسوم الهیاج و معامراه کیلیلاً لا تعجبو او آن طنول قبناته امیل ده نظم العرازس میالاً ا

و مالر شجاعت و سنجاوت ایودنت پسیار است. و بسیار کس از شعر د او را مدح کردهاند و هم در مدح او ابویکرگفته

فکیفّله قسوس و النّسدی و تسر لها و سهمك هیها الیسر فارم به عسری " و نقل سبب که روزی ابودنف بر مأمون وارد شد، مأمون به وی گفت که خوشی که شاعر در حق تو گفته

> ائمها الدّنب ابدودُلَتِ بين باديد و معضره مباده ولّني أبدودُلف ولّت الدّب عَلَى أثرَه

ابودلف گفت. من این شعر یاد ندارم، سکن میدادم که من همانم که علی ین جینه در شأن من گفته

ایاداف یا اکدب النّاس کلّهم سوای دائی من مدیحات اکدب مأمون رحس دی و حوش آمد و از جودت ههم و دکاه او نعجت صود م و حکی یضاً اده قال هی جواب المأمون یا امیرالمؤسی، شهادد روز، و هون عرود، و ملق مُقَعَدُ سائن، و حدیعة طالب مائل اصدق منه، و أعترف ین ایس اخت لی حیث یقول

دريسي أجوبُ الأرض هي طعب الفني . . هذه الكرج الدّنية و لاّ النَّاس قباسم قاسقُرله وجه الماّمون



مجالي التوسين ۾ لا ص ٥٠ ادمروج الذهب، ۾ ١٣ ص ٢٠

[؟] _ مجالس المؤمين، ج ٪ ص ١٠٠٠

٣ ـ سيمالس المؤمين ج ٢ ص ٣ ٢

و بودند در تشتم منصلًا بود، و فررندش دند دشمی امیر انموّمیس علیه بود و شیعه را سبب به جهل می داد و می گفت اعتماد بشان آن است که دشمی علی اولاد را به حیص مسه اولاد را به حیص مسه اولاد را به حیص مسه اولاد را به میم ابودند پون همه می دانند عبرت امیر یعنی بودند پون هیچ کس ۱ جوات آن بیست که به حرم اوران کند نا من اولاد را باشم ، آبودند پون ین بشنید در محصر مودم برآمد و گفت هماند بن حد یث صحیح ست ، به حد می بشنید در محصر مودم برآمد و گفت هماند بن حد یث صحیح ست ، به حد موگند که دلف در بد می هم و بد ر نامیت و هم و در حیص امیت ، و سیبش آن امیت که گاهی که من عبیل بودم خودهرم ، مادر دنت یا برای پرستاری من فرستاد ، و او حامله که گاهی که من عبیل بودم خودهرم ، مادر دنت یا برای پرستاری من فرستاد ، و او حامله خود آثر حمل بود من چوب او ر بدیدم از دو خوشم آمد و به او ران کردم ، پس به او حامله شد چون اثر حمل بر او ظاهر گشت من او ر تزویج کردم و سبب نصب فروند من با به ماده حایث دوست. (۲)

و دیر در سه ۲۲۶ یا یک سال بعا بشر بی حارت حافی معروف و عاف کرد ، ۳۰ و دصفش آر مرو است و در ابنداه امر مودی بوده پیوسته به شرب حمر و استماع سار و عدا و طرف و سائر ملاهی اشتعال داشته تا آن که روزی حصوب موسی بی جعفر مصنوات الله عدیهما از در حالهٔ او عبور می فرمود یکی از کنیرال بشو از حاله بیرون آمده بود و حصوت به او در مود که آفای بو آراد است یا بنده ۴ گفت آ اد است و فرمود چنین است ، گرینده بود به شرائط عبودیت رفتار می کرد

چون کنیر و ارد خانه شد پن سخی ۱ برای بشر نفل کرد ، کلام آن حصرت در دل او الرکود پانوهمه دوبد تا به حدمت ان حضرت وسید و بر دست آن جناب تونه کود



ین خفیدہ در حیار بسیاری از طریق امامیہ وارد شدہ سے شگلہ کید یہ بحارالا ہوار ہے ۲۷ می ۱۹۷ ہے ۲۳ می ۱۰۰۰ و آیہ کریسہ 9 و سرکھم فی الامواق و الاولاد⊯ (سراء آیہ ۶۲) شاهد ہے. معادسہ

آین داستان به اندک اختلاقی در محیرب انقوب مروج الذهب، ج ۹. می ۱۹۰ مرآبالیمنان دوبات الاعیان سب است بگاه کنید به نامه دانشوری، ج ۳. ص ۱ ۱ دست الهدامه فیدایه السنه کشیمالیمین حر ۲۸۲ فصل ۲ بحیرالاتوان ج ۲۹ ص ۲۸۷ در تباد القلوب، ج ۲ می ۳۳۸

۳ مبرای اطلاع بیستر نگله کنید به: تهدیب حدید الاوبیان ج ۳ من ۱۸۱ ظیبیوف البارغد من ۱۷۰ شخص الاتس، جانبه دکتر هایدی اص ۲۵ طبقات الصوفیه اص ۲۱ اللباب اج ۱ می ۲۷۰

و برک حاله و ربدگی گفت و پیوسته پایرهمه ۱۱ اه میرفت به جهت آن که پایرهمه حدمت امام رسیده بود و به سعادت وسیده بود ، و به این سبت او وا دحافی، افست دادند (۲)

و دو را شد خواهر بوده و هو شه یا طریقه از سلوک میکردند و صوفیه ۱۰ عنقاد تمامی است به او

[ابوالهذيل]

و در سال وفات نشر یا در سنة ۲۳۵ محکد بن هدیل ^{۱۳۲} معروف به بوالهد بن علاق شیخ مصربه بصریین در سرّ من رأی وفات کرد^(۲) و مناظرات و مصالات او معروف است

و در سنة ۲۲۷ رور پنج شبه دواردهم ربیع الاول یا دو ساعت او شب آن گذشته معتصم در سامراء وقاف کرد ، و سبیش آن شد که حج ست کرد و نب نمود و به همان تب از دنیا نگذشت ، ولادش در ماه هشم از سال صدوهمناد و هشم بوده و مدت خلافش هشت سال و هشت ماه و هشت رور بوده ، و و هشتم حلفه بنی عباس و هستم آولاد عباس بوده مست ، و هشت پسر و هشت دخیر را و بماند، و هشت مرار دیبار و هیجده هرار هر د هم و هشت عبار است و هشت هرار استر و

سيمشي ظل كردباند كه ارسر با برهنه ودرض بشر سؤال كردند أنفت: والله جمل لكم الارش بساطاً عدب باشد كه بريساط شاهان باكفش روند (مؤلّف ﴿

کار کرید به منهاج الکردند. می ۳۴ دفاتوس الرجال چ ۲ می ۳۷۱ در منابع دیگر سبب توبه پسر به گونه دیگری
 تقل شده است نگاه کنید به اندکره الاولیاد چ ۲ می ۳ ۲ تاریخ گزیده، می ۹۲۸

٣- دربارة او و منابع سرح حالش نگاه كنيد به: رياس البنة ٥٩٨ ٥٨١.

مه همین عدد شدو و معلوک و کنیز ترکه او پوده ، چنانچه مسعودی و دمیری و عیره دکر کرده اند و آو ر بدین سبت به هشت می دادند و «ثمانی ا می گفتند ۱۰ و در اخیار الدون است که فتو حات او نیز هشت بوده و فصرهائی که بنا کرده بود نیز هشت بوده و فصرهائی که بنا کرده بود نیز هشت بوده و معتصم آئی بود و از حط نوشس بهرهٔ بداشت ۱۳۰ و فتو حات بسیار نمود که از اقضی بلاد روم است ، و او مردی مهیب و معیمه بوده ، و آله العالم

泰 俳 楼



ا. در بن باره نگاه کنید به حوات الوقیات ج ۲ ص ۵۲۲ میلاصد الذهب السیوک می ۲۲۳ تاریخ پطویی ج ۲۰ می ۱۹۳ میلامد الدول ج ۲ می ۱۹۳ میلامد میلامد خوار الدول ج ۲ می ۱۹۳

٢ .. وبير فكاء كنيديه التاريخ بخداد ج ١٢. ص ٢٤٠٢: الجوهرالشري. ص ١٢٠٩

٣ - مروج القطب، ج ٩. من ١٩

تَكُر خَلَافَتَ البِوحِعَفْرِ هَارُونَ الْوَالْقُ * ``

در دواودهم ربیع الاون سنة ۲۲۷ که معتصم از دنیا گذشت فررندش هاروان واثو به جای وی نشست و مردم با ری بیعت کردند مادرش کنیرکی بود رومیّهٔ فواطیس نام ، وزیر او محمد ان عبدالملک ریاب ، و احمد بن این داود قاصی القصاه عصر او بود، و این دو نهر را در برد وائق مکانی عظیم و منزلی افتح بود

و وانی مردی اگون بود و پیوسته به امر اکل و شرب اشتمال می داشت و امر مملکت ر به دست بن اییداود و محمد بن عبدالمدک^(۲) داده بود و بر حل بیب خویش و بر رعبت به طریق تعقّد و عطوفت رفنار میکرد د و احل علم و نظر را دومیت می داشت و بسی طاقت بود که اطلاع بر عبوم یابد تهد انواعی از علوم فلاسمه و طب و عبوه در محصرش مداکره می شد و پیوسته این بحدیشوع و بن ماسویه و مبیحائین و ادب و فیصلاء هم فسی میلازم محضرش بودند و مد کوهٔ علوم می معودند

و گویند وصی معنیّهٔ در مجس وائق به بن بیت تعنی معود اظلیم^(۱) ان مُصابَکُم رجلاً أهدی الشّلام تُحیدٌ ظُلم^{اً ال}



[.] الأثباء من ناويخ الخلفاء، ص ١٠٠٦ ٪ ناويخ العلقاء سيوطي، ص ٣٥٧ ٣٧٧؛ تنويخ العلقاء أين يزيد عن ٣٥٠ الجوهر الثمين، حن ١٤٠ مروج الفصية، ج ٢ ص ٤٥

٢ ياوري من ١٣٩ الجوهر النمن

٧_ در يقية الوعاة ج ١ ص ٩٦٠٠ أظاَّلُومُ

۴ را بین بیب طبق تقل سریری در در، تانوامی، در ۳۳ واین خلکان ج — ص ۴۳ از عرجسی است وفی صداحی التغزائد. ج ۱ دعی ۲۲۷ آن وا از حارث بن شالدمیخزوعی دانست است

و ۱ رحلاً ۱ را به نصب خواند، ادبای منخفیر والس اختلاف در وقع و نصب کردند ، «عقالت فرقة ارفعه هو الصواب و قالت طائفة الایجور فیم الا الانتصاب» و حاریه معیه اصرار داشت که از ابوعثمان ماری (اره) (آبه نصب شبیده ، و لق هو مان داد تا ماری را از بصره به سامراء بیاورند

و ارعرائب اتفاقات این بود که در همان یام یک س بر اهل دمه به برد مارسی آمده
بود استدعای ندریس افکتاب سیبویه از وکرده بود ، و صدیی امساع فرموده با این که
صد اشرایی رو سرح تقدیم داشته بود ، میرد با وی گفت با کمال حاجب و بهایت
فاقت چرا قبون نکردی ۲ در جوات گفت این کتاب سیصد و چسد اید ارکتاب
حداوید دارد و شایسته نمی دانم که کافری را بر آیات کتاب حدای معالی مسالط
بمایم (۲)

حلاصة سحم این که مارس به حصوب والی شنافت و ار إعراب شعم مورد سؤال شد، نعیس نصب کرد، کسی با وی معاقشه کرد، مازس گفت این عبارت به مبولة آب است که بگولی «[إن] صربت ریداً ظلم،» و ظفر برای مارسی اتفاق افتاد، و لق امر کرد تا هرار دیبار رو مبرخ به وی دادند

و در این واقعه کرامی طاهره برای قرآن محید است، و هم یه نامس معلوم می شود که در ارمیهٔ سابعه با چه پایه وعیت در هم و ادب داشبند که یه جهت تحصیل عوات یک ففظ چه آندازه رمج و ثعب می کشیدند ، و قبیت یک کمده ، هر دیسار در عیار بود ، ولی در بین رمان چنان است که هزار مسئله معضده از علوم متفرق ر یه یک دیبار سمی خرید و مطالعه و میاحثهٔ عنوم ر تصییع عمر می سمرند ، واقه المستمان و در آیام واقل سنهٔ ۲۲۸ و یه قویی در سنهٔ ۲۳۲ جییت ین اوس طالی (۲۱۵۲) معروف یه



۱ - وي يکر بن محمد نام داره

٢ ــ وفيه الوعائد ج ١٠ مي ٩٩٢

۳ سایدان که حکمام گذشمانند که از هیبالهٔ طبی سه کسی پیرون آمشطند که هر کدام در پاپ خود منظرد بودنند اساسم طاشی در جوده و داود طاقی در زهد، و دورندام در شعر ارمؤلف گئان.

٣٠ دريدره أو ذك ابونمام شاهر الخديفة تر همر مروخ أبوشمام و فيوطيب من ادب المعاربة الز دكر ايسق شمريطه المع

یوتکام صحب حمامه ۱۰ در موصل وفات کرد، و ابوتمام امامی مدهب بوده و بن خلکان در حق او گفته قبل إنّه کان یعظ أربع عشره آلف أرجورة للعرب غیرالتصائد والمقاطیع، و مدح الخلف، وأحد جوائزهم (انتهی)،(۱۰) ولم یمون شعره عمیر مرتب حتی جمعه ابوبکر العمولی و رتبه عملی الخدود، شمّ جمعه عملی بین حمیزة الأصبهانی

و بالجمله، ابوسام وا در صاعب شعو و محلی مسیع و مونیسی رفیع است و و براهیم بی مدیر با آن که از هل علم و مصرف و ادب بود از اشعار از چیری حفظ بمی کرد ، چه ن که او را دشیس می داشت و گاهی او را سب و لس می کرد ، روزی شخصی چند شعر از اشعار ابونمام بدون سبب به وی برای بر هیم خواند ابراهیم وا حوش مد و فورید خود را امر کرد که آن اشعار ر در پشت کتابی بنویسد و پس د آن که آن شمار بوشیه شد ، بعضی گفتند انها الامیر ، این شمار ر ابونمام اسب براهیم چون این نشمار ر ابونمام اسب براهیم چون این نشمار در در در در در مد فرمود که آن صفحه بازه کند

مسعودی این عمل وا از این مدیر نیسدیده و فرموده که این عمل را او قبیح سب ، چه عاض باید حد فائده کند چه از دشمن باشد یا دوست ، را وصبع باشد یا شریف همانا از امیرانمؤسین علی رو بت شده که فرموده «الجگفهٔ ضائهٔ السَّرُونِ فَغُدُ ضَائِتُكَ وَ لَوْ مِنْ أَقِلَ الضَّرُكِ» (۱۳)

و از بررجمهر حکیم نص شده که فرموده حن از هو چیری صفت یک او ۱۱۰خد کردم حتی از سنگ و گریه و حوک و عرات، گفتند او سنگ چه آموختی۷ گفت الفت او ۱۱ با صاحب خود و وفاء از ۱ گفتند او غراب چه آموختی؟ گفت اشدت



میہ اور نمائج ہیں فاقد یہ قدریماً مرحدیثاً ام دکتر عبدلللہ ہے۔ انسان سے ۳ میں ۱ مصروح الفظیہ، ج ۴ میں 14 المبلامہ: میں ۱۹ معدالم المعمد میں ۱۲اف معیان الشیعہ ہے ۲ میں ۲۳۰ بنقیح المفاق، ج ۱ میں ۲۵۱

۱ وجه سمید دیون ایر نمام به حماسه به جهد ان است که اشمار او آثل دیران در وصف مساسه یعنی سجاعت است بدین سبب سجاز آیر همه دیران حساسه گذشاند کذا می ریاض العنماه (مؤالد رد)

٧ ـ وميات الاعبان، ج ٢٠ ص ١٢ ـ ٢٠

الاستروج القضيا ج الدس ٢٢

حبرار او و حدر او را، گذشد. از حوک چه گرفتی؟ گفت. بکور او را در حنواللح حود،گفشد. از گربه چه احد کواری؟ گفت. حسار انعمه و کشراب سمانی او را در مسأله. ۱۰

و دیر در سنهٔ ۲۲۸ حمد بن محمد بن عبدریه صاحب عقدانفرید و دات کرد و در سنهٔ ۲۳٬۹۳۰ عبدالله بن طاهر و دات کرد

و در منتهٔ ۱۳۱ بوهیدانهٔ محمد بن زیاد کوفی معروف به این عوایس سعوی لعوی وفات یافت «و کان یقول واقعت فی البیلة الّتی مات فیها ابرخوعهٔ او ذلك فی رجب سنه ۱۵۰ ۵ (۲)

و بید در سنهٔ ۱۳۳ و ش ۱۰ احمد بن نصر حراعی را به سبت عدم فول او به حس قرال بکشت ، و دمیری حکایتی نفل کرده که واش از این اعتماد برگشت و دیگر در صدد احتجال بر بیامد و نفصیل آن مناسب دکر سبب ۲۱)

و سر دمبری نقل کرده که والی به جماع رغبت ریادی د شت ه از طبیت خود دواه قوت باه خودست و طبیت گفت کثرت جماع بدل راهدم میکند می دوست بدارم برای شمه چنین امری . ، وائق گفت چارهای جر این نیست ه پس طبیت امر کرد که گوشت سبع را هفت مرتبه با سوکه از شراب به عمل امده بجوشانند و بعد از شراب خود به ورب سه درهم تناول کند واین به صول او عبمل تسموده و از آن شراب خود به ورب سه درهم تناول کند واین به صول او عبمل تسموده و از آن دستورالهمل بجاور کرد و اکثار از آن بمود با به امدی رمانی به مرض استسقا مبتلا گشت ، اطباه اتفاق کو دود بر آن که دید شکم و شکافته شود آن گاه بیشانند او را دو تنوری که تاهیه شده باشد به اتش ریبون و سرح شده باشد



۱ ـ مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۷۳ . ۱۷۳ سیاز الحیوان چ ۱ ص ۱۶۰ این داستان در منتهی الامال و برهد التوطلس محدث فعی تکریز شده شبت

۳ سبرای اطلاع بیشم نگاہ کنید یہ البلٹ ص ۱۹۶ معیم الادبت، ج ۱۸ ص ۱۸۹ الاعلام ج ۶ ص ۳۶۵، لزید افرارکتارج ۳ ص ۲۸

٣ داليلند، من ١٩٤

ال حياة العبوان. ج ١ ص ١١٦

پس وائی ر چین بمودید و بنه ساعت آب را از او منع بمودید و پیرسته او استعاثه میکرد و طبب آب می بمود تا ان که در بدش آبله هائی پیدا شد و مثل حریره شد، پس و را بیرون کردند و او پیوسته میگفت که در به تبرو برگردانید و اگر به خواهم مرد پس او را داخل تئور کردند صدایش ساکت شد و آن ورسها منصحر شد و آبی از آنها بیرون آمد، پس او را از نبور بیرون آوردند در حالتی که بدش سیاه شده بود و بعد از ساعتی هلاک شد

و چون وهاب یافت حامة بر روی او کشیدند و مردم مشعول شدند به ببعث کردن با متوکل، و از جنارة والل عملت نمودند از بستان حاله چند موشی بیرون آمدند و چشمان و گل ر بیرون آوردند و کسی تفهمید ک رقبی که او را عسس دادند آ

و وفات او در شش رور به آخر دی حجه مانده سبهٔ ۲۳۲ در سوّ س رأی واقع شد، و بفضی گفته اند در ماه رجب بوده، و سمین عمرش فریت به سی و چیهار رسیده بود، و مدت خلافتش پنج سأل و به ماه و سیرده رور بوده (۱۱



۱ _ میارالدول ج ۲ ص ۱۷ ناریخ الفظاء، ص ۱۳۷۱ حیات آلمیوان دمیری، ج ص ۱۹۸ وهای توران و چاپ بیروب ج ص ۱۳۲ ۲ مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۵

تکر ایام دونت جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوکل^(۱)

چوب مدت عمر واثق مهری گست برسوش جمعر بن محمد بن هارون متوکل به حای وی نشست او این واقعه در مسهٔ ۲۳۲ بعد از دویست سال از وفات عباس بن عبدالمعلف و صد مبال در حلافت ایوالعباس سفاح بوده

و چون مترکل بر خلاف مستوی شد امر کرد مردم را به برگ میاحثه و استد لال و نظر به عکس معتصم و والی، و محدثین را امر نمود به بحدیث و اظهار سبب و حماعت ، و و داشت مردم ر به نستیم و نمید، و آیام ،و انظر و احسن ایام بود و نهو و نعت و هزل و طرب در آیام او حصوص در مجنس او بسیار گشت

و بردیکنرین دمراء به برد متوکل؛ فتح بن حاقان ترکی بود، و فتح از عدم و ادب بهره داشت و در بزد متوکن مکانتی عظیم داشت

و چون چند ماه در خلافت متوکل بگذشت بر محمد بن عبدالمعک ریات وریز عصبناک شد و جمیع موال در را بگرفت و او ۱۱ روزارت معرول کود

و محمد بن عبدالمک در یام و ررب خود شوری از هن ساخته بود و او را مبحکوب موده بود یه طوری که منوعه بود و هرکه را می خواست عدات موده بود یه طوری که منوعای میخها در باطن تبور بود و هرکه را می خواست عدات کند امر می کود آن نبور ایه هیرم ریتون صرح می کودند و او ردر با نتور می افکندند نا یه صدمت آن میخها و ضبق مکان به سنجت به وجهی معدب بود و هلاک می شد 1 به صدمت و چون منوکل بر محمد عصبتاک شد امر کرد تا او را در همان نبود آهی اهکندند .

محکد چهل رور در همان شور معدت بود تا وصی که به هلاکت رسید ا و در رور آحر عمر خود کاغد و دوائی طبید و این دو بیت بنوشت و برای متوکل فرستاد

هي الشبيلُ من يُوم إلى يموم كأنّه ما تراك العمينُ من تموم لا تجرعنَّ، رويداً إنّه دولُ ديا تَنْقُلُ مِنْ هُـوم الى قموم

منوکل را فرصنی مبود که آن مکنوب ر به او برسانید روز دیگر که رقعه به وی رسید هرمال کرد که او را از تبور بیرون آوردند ، چون نرد تبور رفسد محمد را مرده یافتند (۱) و محمد کاتبی بنیم بود و شاعری محید بود ، و این محتصر را معام دکر نوادر حالات و محاسن اشعار او بیست

و متوکل در بام حلاقت حویش از مردم بیعت گرفت بوای سه فرردان حویش منتصر بالله و ابوعیدالله معتربالله و مستعیریالله (ابراهیم مؤید بالله -خ.ن)

و ابن مديو به ابن بيمت اشاره كرده در شعر حود

و هم متوکل در ایام خلاف حود عمرو بن بحر جاحظ ر به سامراء طالید برای تأدیب بعض فرزندان خود ، چون حاحظ ر آوردند و نگاهش به صورت جاحظ افتاد و فیاحت منظر او را بدید ار سر تعلیم و نادیب او درگذشت و امر کرد که ده هزار درهم به وی دهند و به شهر خود برگردد

و در ایام حلافت متوکل سنهٔ ۱۳۳۳ بختی بن معین ^{(۱۱)(۲)} وفات یافت در مدینه و بعضی گفتهاند که در همین سال عنی بن مدائنی نیز وفات کرد



١ . وقيات الاعيان. ج نادس ١٠٠ دمروج اللغيامج ٢٠ ص ٨٨

[∓]بدروج اللعب، ج ₹ ص ۸۲

٣- معين (بر وور، امين ۽ المري من آهن الانباؤ من مرية پقال له ڪيائي. مواف ﷺ ۽

² بيراي اطلاع بيستر فكاء كتيد به وفيات الاعيان، ج 9 ص ١٧١ قاريخ بعقد ج ٦٤ ص ٧٧٠ وميزان الاعتمال. ج الرمن ٢١ مراه الجنان ج ٢ من ١٨ ١

وگفته شده که معین پدر پخین خراج ری در دست او بود ، چون وهات کرد هرار هرار و پنجاه هواو درهم به بحین ارث رسیده و پخین آن اموال را صوف حدیث کرد

و حلَّف من الكتب مأة منظر و ثلاثين منظراً. و أربعه حباب شروبية مسلوة كبًّا و هُو صاحب الجرح و التّعدين، وكتب بّيده ستّماً، ألف حديث *

قلتُ و مظیره می اصحاب الأمامیة شیحنا القد الجلیل ابوالنصر محد بی مسعودیی محتد بی مسعودیی محتد بی عیاش (بالشیل المعجد) الشمرقدی المعروف بالمیاشی، فإنه کان می اوّل عُمره علمی المدهب و سمع آحادیث العامة، ثم تَبَعْشُ و غاد إلیه، وأنفق علی العلم و الحدیث ترکة اید شائرها (ای تمامها) و کانت ثلاثماًة ألف دیدر، و کانت داره کالمسجد بیل تاسح أو معابل أو قارم أو معابل، مسعوة من الناس و صنّف کتباً کثیرة تزید علی ماتی مصنف، و کان اکثر اعل المشرق علماً و ادباً و عصلاً و فهماً و بلاً لمی ماند، و کان له مجلس للخاص و مجدل للعام، شَکرالله مساعید الجمیلة

و مِن خلامیده و عبمانه می مصطلح الله الرّجال الشّیخ ابوعمرو محمد بن عسم پس عبدالعریر الکُشی، سبة الی کشّ (بفتح الکاف و نشدید الشین، قریة بجرجان المشرق، و هو صاحب کتاب الرجال المشهور الذی بخصّه الشّیخ الطوسی (ره، و سستاه بداحستیار الرّجّال الّذی هوباً بدینا دون أصده

و در نسبهٔ ۲۳۵ یا یک مثال بعد عبدانسلام بن رعبان معروف به دیک البعق ۱۳ شاعر اهامی معروف وفات کرد ۲۲۰

و لديث الجن قعلة لطيعة مع التشيد، و ذكرها الشيخ يوسف البحراني هي كشكوله ، ؟؟ و شيخنا المحدّث البوري هي كتاب ظلمات الهاوية او هي كشكون شيخا البهائي قبي



السوفيات الاهيان ج مجرعي ٦٣

۲ سفریارہ او تکاہ کئید بہ دعتیاں النہیہ ہے کہ میں ۱۳ الاغلامی ہے ۱۴ میں ۱۵۰ الکئی و الائٹنٹ ہے ۲ می ۲۰۱۳ سیر اُملام النہائی ہے ۔ ۱ء میں ۱۴۲ کی ۱۶۲ وقیات الاُٹھیان ہے ۲ می ۱۸۳

۳ دیوال دیگ الین الحمصنی یا تحقیق و سرح انظوال محسن القوال انوسط دارالکتاب البریی منتشر سید است ۴ مکتنکون بخرائی اج ۲ ص ۱۹۰۶ ریاسی التربعة، بج ۴، می ۱۳۲۵

مرجمة عبدالسلام المدكور وكان له جازية و غُلامٌ قد بنها مي الحس على الدّر لجات و كان مُشقُوفاً بحُبُهم غاية الشّغف فوجدهما في بعض الأيّام مختلطين شُحت إزارٍ وحد تُقتَلَهُما و احرق جسديهما و أحد زمادُهُما و حلط به شيئاً من التّراب و صمع صه كورين للخمر وكان يحصرهما في مجلس شرايه ويصع أحدهما على يسينه والآخر على يساره فثارة يقبّل الكور المتّخد من رماد الجارية و يستد يا طعة طلع العمام عديها مالخ "

و در سبة ۱۳۳۷ اسحاق بن ابراهیم حفظتی معروف به این اهویه وهات کرد و این واهویه از اکابر علماء سبت و استاد بحاری و مسلم و برمدی است و به حفظ حدیث و همه معروف بوده و حمد بن حبیل در حق او گفته ما غیر الجسرافقه من اسحاق، و قال اسحاق احفظ سبعین آلف حدیث و اُقاکر بماه الف حدیث، و ما سبعت شیئاً قط الاحفظته، و لاحفظت شیئاً قط فنسیته

و در حدود میهٔ ۲۲۷ ایرعیدالرحمن حاتم بن صوان بنجی منصب ^{۱۲} به نصمٔ در خراسان ودت کرد

و قد كانَّ من كبار اصحاب المعرفه و النَّوق، و صحب شقيق البيخى و وجه تسلقيه بالأصم لأنَّه كما قبل جاءب عنده امرأه فَسَأَلَت عنه مسألةً، فانفق الله قدَّ خرج منها صوت في نلك الحالة مخجمت [فقال لهاحاتم «رفعي صوتك»] فَارى من نفسه أنّه أصم مسرّت المرأة بدلك و قالت: إنه لَمْ يَشَمَع الصّوت (٣) و له كَلِمات ظريعةً

منه قولد إلرم بينك، قال أردت الصاحب قالله يكفيك، وإن أردت الرهيق فسرهيقاتك يكميانك، و القرآن يوسمك، و ذكرالموت يخلك

و منها قوله العجلة من الشَّيْطان إلا في حمس إطعام الطَّمام ، ذَ، خَصَر طَيَفٌ، و تجهير الميَّف إذا مات، و مرويج البكر إذا ادركت، و قضاءالدَّيْن إذَا وَجِب، والتَّريه من الدَّمِب إذَا أَذْنَب، وكل دلك مأخود من الشُريعة



أذكة قيد به مقلمه ديوان عن ١٢ به لقل از الزين الإسواق بتفصيل اشواق العشاق

٧ ـ وفيات الاعيان، ج ٢٠ ص ٢٤

۳۔ رئیات ج ۴، س ۲۸

و من كبساته الانتفاز بموضع صالح، فلا مكان أصبح من الجنّة فُلْقي منها آدم (ع) منها للى والا تغنز بكرة العلم لما لقى والا تغنز بكرة العلم في يعدم والا تغنز بكرة العلم في يعدم بن أعوز كان يحسن اسم أنه الاعظم، فانظر سا ذا لقى او لا تدفتز بسرؤية الضالحين فلا شخص اكبر من الشططعي الكِنْكُ لم ينتمع بلقائد الذرية و أعدائد (1)

و در سنة ۲۳۹ و به فوانی در سنه ۲۳۲ متوکل ، علی بن چهم شاعر را نمی بند (۲۰ کرد و به جانب خراسان فرستاد

و در مسهٔ ۲۴۰ احمد بن اییداود وهات یاف

و در ماه ربیع الاحر سنة ۲۳۱ حمد بن حبل رفات کرد و در پعداد در باب حرب مدفود گشت ، و چوب جازه او ره حرکت دادید جماعت سیاری دوست و دشمن در جاره او بجمع شده بودند ، و در تشییع او امر عجیبی واقع شد ، چه جماعتی از آن مردم دشمن احمد بودند و یکی از ایشان پیوسته دا می کرد مردم را که آیه الناس ، لمی کبید این کس ر به صد احکام شریف حکم می داد ، و حماعی دیگر که در محبّ او عالی بودند کسی ره گماشنه بودند که به صوت بلند در پیش حتاره این شعر می حوالد

و أظنت الدّمي لفقد شخير (۱) و أظنت الدّب لفقد ابن حيل ۱) و أظنت الدّب لفقد ابن حيل ۱) و احمد بن حين يكي او المه اربعة اهرست است ، و سبش به دى الشّديه رئيس حوارح منتهى مى شود و لهدا به شهرت پيوسته انجراف او ، و ابن حيل او حواص اصحاب شافعى است ، و صاحب كناب مسند است ، و كفته قد جسمتً مى المُسند اخاديث انتخبتها من اكثر من سبح مأه الله و خسمين العاً، عما اختلفتم ما رجّهوا اليه و ما لم تجدّوا هيه هيس بحرة (۵)



١ سروضات الجناب ۾ ٢٠ ص ٥.

^{* ۔} دریارہ در نکاہ کثید ہے۔ الواقی ہائو دیات، ج کا حق ۱۹۶۳ نامیخ بعداد ج ۲ میں ۱۹۹۳ * ۔ مراد محکدیں ادریمی شافعی اسب (مؤلف ﷺ)

۲۔مروج الفعب ج 7دمی ۴ ۹

تُا مَنْكَاهُ كَلِيدِ بِهِ الشَّوَاءُ عَلَى الْمِنْهِ الْمُعْمَدِينَا. هي ١٣٣٨، فقوم الحديث و مصطَّلحه، ص ع ٣

و احمد بن حمل نجو بر می کرد لعن برید واله و فائل بو دیه صدم حلو هر با و لهد در ایام حلقاء محمد او ویاد بود از حبس و صرب تا ایانه و عبره

و بیر سنهٔ ۲۴۱ بوجعفر محکد بن عبدالله بن محکد سکافی معترفی تعصیفی وقات یافت ۱۱

و هو الدى المه كتاب الشقص على الرسالة العثمانية تسج حظ، و يستقل عله ابن ابن ابن العديد هي شرح النهج كثيراً، و قال هي حقّه و امّا أبو بخصر الأسكامي عهو شيحا محد بن عبدالله الأسكاني، عدّه قاصى القضاة في الطبقة السابعة من طبقات المعتزله مع عبّاد بن سيمان الطبيعين، و ساق الكلام الى أن قال و كان أبو جعر فاضلاً عالماً و صنّف سبعين كتاباً في علم الكلام، و هو الذي نقض كتاب العثمائية على ابن عثمان الجاحظ في حياته، و دعل الجاحظ الورّاقين ببعداد فقال من هذا العلام الشوادي الذي يلقمي الله تعرّض لنفض كتابي؟ و ابوجعم جالس، فاحتمى منه على لم يره و كان ابوجعم يقون بالتعصيل على قاعده معتزلة بعداد و يبالغ هي دنك و قان علوي الرّاي مُحتقاً مُنصماً قبيل الخصية (أنتهي

أَنْت و اللَّهُ الأجلُ أحمد بن موسى الطَّاروس ﴿ صحب كناب السلادُ و البَّسرى يما كُتَابُ في النُّفُس على العنائية سبّه كتاب و بناه السقالة العلوية في تقض الرّسالة العنائيّة و مد عثرتُ على نُسحةٍ منه بخطُ تُلميده الشّيخ تقى الدّين حسن بن دارد صاحب الرّحال المعروف و قرأه على الشبّد و كَانَ على خَواشيه خطّه رصوان الله عليه

ثم اعلم أنَّ الأسكاني (بالكسر) عن مصنّفات أصحابنا يُطنى غالباً على الشّيخ الجليل محدّد بن الجيد الأسكاني من مشايخ المعيد و أبن عبدون، و قد يُطلق عملى الشّيخ الأقدم أبن على محدّد بن همام الأسكاني الكانب المعاجم للشّيح الكليمي الكليمي في

و هم در منهٔ ۲۴۱ در شب پنج شبیه ششم جمادی الآخره ستاره های بسیار از آسمان فرو ریخت که مثل آن دیده نشده بود (۲۱

و در نامهٔ دانشوران او کتاب البعدهش این جوری نقل کواده و ای کتابی است که در

ا و ۲ مروج لللغيادج لاداس ۲ ۲

وقیع عجبیه که در حودت سنهٔ ۲۴۱ بیراد کرده که ستاره ها از عروب تا ظهور شعی در سیر حود صطراب و نفرقه گی حاصل بمودند و در سال بعد در و سویدا ه که باحیه ای است از بو حی مصر سنگاران شده یکی از سنگها ر سنجیدند ده رطل بود، ری و حرجان و طبرستان و بیشابور و اصفهان و قم و کاشان و دامعان ر بیر در یکدم رازنه فرا گرفت که کوه در کوه همعظم شده هر یک به جانبی هیل بمودند و در دامعان بیست و پنج هزار نفر شریت فن چشیدند

و در سنة ۲۴۲ بحین بن کثم عاصی در ۱ یده ۱ و داب کرد ، و ین در و هنی بود که متوکل بر او غصب کرده بود و اموال او ر فیض نموده بود ، لاحرم یحیی به جانب مکه شنافت حین مواجعت و قاف کرد ، و بیدی از سیوت او در ایام مأمون گذشت و در پنجم وحت منه ۲۴۴ یعموت بن استخاف معروف نه این السکیت (۱ و واب کرد ، و او مؤدت او لاد منوکل بود

روری مبوکل از وی پرسید که دو پسر می معنز و مؤید برد بو بهبر مسب یا حسی و حسیل فلیه؟ این السکیت شروع کرد به نمل فضائل حسیر فلیه متوکل فرمان داد تا ۱۰ را اتر ک در یه یای خود افکنداند و شکمش را بمالیداند و به همان سیب و فات کرد (۲

و به فوامی در حواب متوکل گفت. فلیر حادم علمی ﷺ بنهنز است از ثنو و دو پسواف نو ، متوکل امر کرد ریافش ر او قفایش بیرون کشیدید. (۲۶

و او را ابن السكيت مركفند به جهب كترب سكوب و صمب دو



دگاہ کید یہ البلنڈ می ۱۲۴۲ معجم الادینہ ہے۔ ۲ می ۱۵۰ لاعلام، ج ۹ می ۲۵۵، همیہ الصارفین، ج ۳. می ۱۲۶

الكاد كنيديد البلط من ٢٣٧ مراة الجنس. ج ٢ من ٢٣٤ وسر أعلام النبلاء، ج ٢ من ١٩٥ الكني و الالتباب ج ١٠ من ٢١٣ يـ ٢١٥.

۳ میں افراضانہ ہے 7 میں 1774 مٹھاچ للبرائشة عن شرح مہم البلاشہ ہے 14 میں 7 17 نشتیح المقال ہے 14 می 1774۔ مستدرک الوسائل جے 10, ص 27

و در سنة ۲۴۵ اللريقة و نوادل حكاياته كثيرة شمكى عند قال وجدت على صخرة و هو احد رجال الطريقة و نوادل حكاياته كثيرة شمكى عند قال وجدت على صخرة هى بيت المقدّس مكتوب هيره الكلمات كل خالف هارب، وكل راج طالب، وكل عاص مُشتوحش، وكل طائع مستأبس، وكل فانع عرير، وكل طامع ذلين فنظرت هاذا هدا الكّلام اصلُ لكلُ شيْءٍ (٢)

و بیر در منبه ۲۳۵ وقات کرد شیخ بواتحکم محکد بن هشام بن عوف شیبانی لعوی مشهور به کثرت حافظه

و ينقل عند ما مأحصد أنّ الوائق رأى في السلم أنّ قائلاً قال مد عالاً يهلك عنى الله الأ من قبيد مرتّ » فَاصْبُح قسأل جلسائد عن ذلك، فيم يعرفوا حقيقته، فسئل عن أبي محلم قال المرت من الأرض القفر الذي لا بيت فيد، فالمعنى عنى هذا الا يهلك عنى الله الأمن قليد حالٍ عُن الايمان

ثم أستشهد على ذلك مأة بيت معروب إشاعر معروف، في كلّ بيت سه ذكر المرت، فأمر له الواتق بألف ديمار، و لمّا تقدم مكة و لزم ابن غيبه استحده أبن عبيبة صوحده حموظاً فقال حدّثنى الزّعرى عن عكرمة قال قال ابن عباس يقال الله يولد في كلّ سيمين منة من يحفظ كلّ شيء ثم ضرب بيده الى جنب ابن مُخلّم و قال اراك صاحب الشّيمين (٢)

[معبل]

و در سنة ۲۴۶ دهيل بن على حراعي ۱۵ مامي شاعر معروف وقات يافت و كانت ولادته سنة وفاء مولان الطادقﷺ ، راهو الّذي هجا الخلف، و كان له جُرّاًةً



١٠ ي. ٢٣ و يا بكا، كثير بادر يحاله الإدرو، ج ٢ ص ٢٧٢

٧_الليبوب البارغة حن ١٣٩

٣ ـ روضات الجنات ج ٢٠ ص ٢٧٠ به نقل از التاعشريه

۱۹۶ من ۱۹۶۶ یو ۱۹۶۳ می ۱۹۶۶

عظیمةً، و طال عمره او كان يعول أنا حمسون مناه أخمل خشيس على كنفى الدُور على من يصلبنى عليها هما اجد من يفعل ذلك او هو صاحب القصيد، الثّانيّة المشهورة الّتي تبدع مأة و عشرين بيناً واتّقاً ١٠٠

ر لمه حكايد لطيعةً في انشادها على مولانا الرّف ﷺ و احدد الصّرّة و الجهة و رجوعه الى و طنه و منا اتّفق به من اللّصوص في طريقد، و ما اتّفق لد من اهل هم (٢)

و يحكي عنداته قيل لد ما الوحشة عندك؟

خال النظر إلى النَّاس، ثمَّ انشدَّ

م اکثر البّس بس ما أقلهم الله يسعلم الّى ثم أقبل قدداً

الّى الأفتح عليمى ثم أفتحه على كثيرٍ و لكن الا أرى حداً
و بغيل كزيرج السم للنّاقة الثّارف و كان يقول مررت يوماً برجُلٍ قد اصابه الطرح فداوت عدد و صحت في دوند يأعلى صوتى دعيل عقام يمشى كأنّه لم يُصبه شيء و درسة ۱۲۴۷ اراهيم بن عباس صولى كانت شاعر و هات ياوت ، و گفته شده كه در ميان كتّاب أشعرى از او ديده دشده .(")

و هم در این سال متوکل به دست دعر دوکی معنون شد و دمیری در سبب کشته شدب دو گفته که منوکل امبرانمو مین گل را دشمن می داشت و نتقیص می معود آن حصات را دروری به حسب عادت میشوم خویش سم آن حصرت را برد و بر ان جناب حسارت کرد، منتصر در بد او در آن محسل حاضر بود، چون بن بشده رنگش منفیر شد، و در عصب رفت، متوکم او ر شتم کرد و این بیت انشاد بمود غضه الفتی فی حرا آمدا ۱۲

منتصر در صدد قبل او بر امد و چند بهر از علامان خاص متوکل و بر ی کشش او



ا دروضات الجنات، ج ۱، می ۲۰۲

٢ . بنگاه کنيد بده مجالس المؤمنين ۾ ٢ ص ٢٠٩.

٢ مروج التعبيب ج ٢ من 1.4

۳ ـ نگاه کئید باده الکامل فی التاریخ اج ۷ می ۱۵۰ ناریخ این قوردی اج ۱۰ می ۳ ۱۰ فلعطار: ۱۹۰ مازمید فی اقترت الرابع قهجری اج ۱۰ می ۲۸ - ۳۹ - و در باور می از ایرافداه در سوادث سال ۱۹۲۶م ج ۲ می ۱۸۸ بدخش از ملامه سید جمعر مرتشی عامدی

معیی کرد، شبی متوکل در قصر حود با بدیمان مشعول به شرب حمد بود و او را حالت سکر و مستی ربوده بود که بعاد صغیر داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد، همگی بیرون شدند مگر فتح پر حاقان که در برد متوکل بماند، آن گاه علاماتی که مهای کشتن متوکل بودند به شمشیرهای برهمه داخل شدند و بر منوکل هجوم و و دند

فتح بن خافان که چنین دید فریاد کشید که و وای بر شبه، امیرالمؤمس ر می حو هید بکشید؟ و حود را بر روی متوکل افکند، علامان شمشیرها کشیدند و بر فتح بن حافان و منوکل فرود آوردند و خون هر دو بریحنند، پس بیرون شدند و به برد منتصر بالله رفنند و یو او به حلافت سالام کردند

و فئل منوكل در سه ساعت گذشته در شب چهارشنبه سيم يا چهارم شوال سنة ۲۴۷ واقع شد (۱)

مدت خلاوتش چهارده سال و ده ماه، و سمین عموش به چهن و یک رسیده بود، و مادرش کمیزکی بود حوارومیه

و منوکل مردی بود حبیث السیره و بد سریره : و به آل ابوطالت سحت دشمسی میکود : و به ظل و نهمت بشان راحد می سعود و پیوسته در صده ددیت و ایداء بشان بود ، فتح بی حاقان وریر او بیر چین بود و بهدا ان چه در آیام از بر علویین و آن ابوطالت گدشت در ایام هیچ یک از حلفاء بسی عباس بر ایشان چین نگدشت از جمله با که عمر بن فرح رحجی را والی مکّه و مدینه کرده بود ، عمو مردم را مع می کرد از احسان به آل ابوطالت و صحت در هقب این کار شد به حدی که اگر حبور می رسید به او که یکی حسانی کرده با بشان اگر چه به چیو کمی بوده او را عقویت و تعدیت می کرد : لاحرم مردمان دست از رعایت طاقبینی برداشتند ، و به حدی کار بر بشان سحت شد که ربهای علویات بمام لیسهای ایشان کهمه و بازه شده بود و یک لیاس درست بداشت که بمار در آن بخواسد مگر یک پیراهی برای لیشان بود هرگاه می حواستند بسار بنخواند یک یک به سویت آن پیراهی وا

هی پوشیدند و نماز می حواندند، پس از نماز او س بیرون میکردند و برهنه به چرخ ریسی می شستند و پیوسته به این عسرت روزگدرانیدند تا گاهی که منوکل هلاک شد و منتصر بالله به جای وی نشست و بر آل بوطالب طریق عطوفت پیمود و برای ایشان مالی فرمناد تا بر ایشان پخش کردند

و هم از جمعه کارهای متوکل در پام حلامت حود آن پود که مردم میع کرد ار ریارت میر امام حسین علیه و قدر امیراستوسین علیه و همت حود ر بر آن گماشت که بور حلا را حاموش کند و راهی این را برطرف کند و رمین آن را شخم و شیار کند و رواحت بماید، و دیده باتها در طرق و راهیای کریلاه قرار داد که هرکه ر پاید که به ریارت آن حصوت مده است او را عمویت کنند و به قال رساند از ایرالفرح ر احمد بن الجعد آلوشه روایت کرده است و را و از کساسی است که پام متوکل درک کرده و بن امر را مشاهده معوده گفته که میب ازاده کردن متوکل منوکل متوکل در در این بود که قبل از خلاف او یکی از معیات حواری خود ر برای متوکل می فرستاد که جو از را بر بود تاگیمی که برای متوکل می فرستاد که جو ازی حویش ر بری تعمی به برد آن بغیمه فرستاد که جو ازی حویش ر بری تعمی به برد منوکل بغرستند، گفتند سفر رفته است و بن هنگام ماه شعبان بود و در آن یام به سفر کریلاه رفته بود چوب مرجعت کرد یکی از کنیرکان خود را برای نعبی به برد منوکل کریلاه رفته بود چوب مرجعت کرد یکی از کنیرکان خود را برای نعبی به برد منوکل فرستاد

متوکل از آن حاربه پرسید که در دین یام کجا رصه بو دید؟ گفت ایا خانم خود به سفر حج رفته بودیم منوکل گفت. در ماه شعبان به حج رفته بودید جاریه گفت. به ریارت قبر حسین مظلوم ﷺ



انگاه كنيد به غاريخ المتعدد من ۱۳۶۷ شدرات الذهب، ج ۲ من ۱۸۰۶ البدايه و التهايم، ج ۱۰ من ۱۳۱۵ ناريخ الامم و المدوك جاپ دارالمدارف ج ۱ من ۸۵ ناريخ اين الوردي ج ۱ من ۱۳۰۹ ناريخ الاسلام (سوادت سال ۱۳۲۶) من ۱۸ ـ ۱۹.

موکل از شید، این کلام در عصب شد که کار قبر حسین الله به جایی رسیده که ریارت او را حج گوید، پس امو کرد با خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفت ، (۱) پس یکی بر اصحاب حود راکه دیرج نام و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در برد قبر شریف اسلام آورده بنرای شنجم و شیار و منحو آلنار فیر امام حسین الله و عمومت کردن روار آن حصوب به کربلاه روانه کرد

مسعودی فرمود که این واقعه در سنهٔ ۲۳۶ بوده ، پس دیره ۱۱ به صحبه بسیار سر قبر شریف رفت و هیچ کدام جرأت بکردند که اقدام کنید بر حراب کبردن آن عوضع شریف ، پس دیرج بینی بر دست گرف و اعالی فیر شریف را حراب کرد ، آن گاه سایر عمله و فعله بر هدم قبر اقدام کردند و ساء قبر مظهر ر منهدم ساختند و ابوالفرج گفته که هیچ کس را جرأت بر این امر بیود ، دیرج قومی از بهود ورد تا به بی کار شمیع اقدام کردند ، و گفته است که نا دویست جریب از اطراف فیر را شخم کردند و آب بر آن رمین جاری کردند و در اطراف آن رمین به مسافت هر میل شخم کردند و آب بر آن رمین جاری کردند و در اطراف آن رمین به مسافت هر میل برد او بردا و بردا و بردا و در اطراف آن رمین به مسافت هر میل برد او برداد و به

و حدیث کرد از بری می محکد بی حسیل اشدانی که مدنی گذشت بر می که از ترس به ریاوت قبر آل مظلوم برفتم به آخرالاً مر کثرت شوق مرا وا داشت که به عر طریق است به ریاوت آل حصوت مشرف شوم ، اگر چه در راه ریاوت آل مطلوم کشته شوم ، پس به رفاف مردی عظار به ویارت آل قبر شویف رفیم ، روزها پنهان می گشتیم و شبهه راه می رفتیم به به نواحی و خاضریه ، رسیدیم ، در قبمه شب از مکانی که نگاهبانان ما ر بیسد خود ر به قبر شریف رسایدیم ، و پاسیانان یا حوات ربوده بود چوا به قبر مظهر رسیدیم دید یم صدوی مظهر راکنده بودند و صورانیده بودید و آب بر آن موضع جاری کردهاند

پس ما خود ر پر روی ان رمین فکندیم و ریازت کردیم و پوی خوشی شنیدیم



٩ . ينك: الحفائق للناضره المسخد خطى به نقل الزيافر شريف عرشي، فعقام خاروج ٢ ص ١٧٠٠

[🕆] پهوديي که اسلام آورده يود

که هیچ گاه مثل آدر را نشیده بودیم، پس می با رفیق عطار گفتم که این چه پوی خوشی مسا گفت به حدا سوگند که هرگر در عطرها و بوهای خوش بوئی به پن خوبی نشیده ام، پس با قبر شریف و دع کردیم و علامانی چند در اطراف قبر در چند موضع در بهر رمین نصب کردیم و این ببود با گاهی که متوکل هلاک شد

پس به جماعتی از آل ابوطالت و شیعیان امپرالمؤمین ﷺ به ریبارت قبر آن مظنوم رفتیم و آن علامات را از رمین بیروب آوردیم و بناه فیر شریف را به همان محو که در منابق بود عود دادیم

شیخ عالم ادیب و قمیه محدث فاضی قمی در اریمین الحسبنیه گفته آل چه از مناقب و کامل افریاره استفاده شد. مناقب و کامل افریاره استفاده شد. آل است که در ایام حلافت هاروب الرشید ریارب حصوب مید. انشهداه علا در میال شیعه و سبی شایع شد

جمانچه موافن ریارت کامل الریارات حتی ربها همیشه به ریارت آن فیر شریف می رفت و موافق رو بنی در حاثر منظهر از کشرب جمعیت به هم مراحمت می بعودید، این کار سبب حوف هروب الرشید بود که مبادا مردم وعیب کند به اولاد آمیرالمؤمین و حلاف از عباسیس به عنویین منتقل شود، حکم کود مومنی بن عیسی عباسی را که والی کوفه بود به حراب کردن قیر سیدانشهدا، عالی و عمارت بن عیسی عباسی را که والی کوفه بود به حراب کردن قیر سیدانشهدا، عالی و عمارت که اطرف بن اطراف و کشت و روع در آن رمین و ۱۰ مردی را مأمور این کار کرد که سامش موسی بن عبدالمنک بود و تمام همارت و بنیان عبه شریعه در خراب کرد و تمام در مین حاثر در شخم رد و در عت کرد، و معصود محو اثر فیر شریف بود، و در حت سدری دودیک قیر شویف بود که علامت بود، آن در حب را دیر از ریشه در اوردند که سدری دودیک قیر شویف بود که علامت بود، آن در حب را دیر از ریشه در اوردند که بعد از آن هم کسی دوانه فیر دا بشاسد، و چون بن حبر به جریز بن عبدالحمید بعد از آن هم کسی دوانه فیر دا بشاسد، و چون بن حبر به جریز بن عبدالحمید رسید تکبیر گفت و تعجب بمود، ریاکه حد یشی آر رصول حدا شاش معروف بود که بعد مرتبه فرموده بود ه افر داخل الشیری ایک معنی حدیث را فهمیدم بسه مرتبه فرموده بود ه افن الله قاطع الشدری از آن عمی حدیث را فهمیدم بسه مرتبه فرموده بود ه افن الله قاطع الشدری از آن عمی حدیث را فهمیدم بسه مرتبه فرموده بود ه افن الله قاطع الشدری از آن کسی حدیث را فهمیدم

[.] بمالي طوسي، ج ٦٠ ص ٣٧٣ و ميز تكام كتيد به الربعين الحسيسية، ص ١٥٠ د موجر فاريخ البندن العراقية جاب مه

و بعد از حلاف وشده دیگر حدی عباسیس متعرض آن قبر شریف شددد نا ایم منوکل در سدهٔ ۲۳۳ خیریه وی رسید که دهل سواد کوفه به ریارت قبر حسین بن عدی ظیاه می آید و اجتماعی می ساید، سرداری و بشکری معین کرد و رفند در وبینواه و قبر شریف ر حراب کردند و مردم ، متمرق کردند، بار در موسم ریارت اجتماع کردند و از گشته شد، باکی نداشند، و گفتند که اگر تمامی کشنه شویم بازمادگان ما به ویارت خو هند امد به و سطهٔ برکات و معجر بن که از آن قبر مظهر دید، بودند، این داستان را به متوکن بوشند، از انقلاب حراق ترسید و آن سردار . به کوفه فرستاد و بوشت که اظهار کند که من مأمور قبر ببودم

بدر مردم سواد و کومه جمع شدند و پدها در کربلا کردند و بازار بررگی شد ، و رو او رو به رور ریاد شد تا در مست ۱۳۲ بار سوداری و لشکری فرسناد ، و مددی او در میان مردمان بد، در داد که دمهٔ حلیقه بیراه است ارکسی که به ریارت کربلا رود ، و تمام اراضی کربلا ره آب بست و رر عب نمود ، گاهی آب نوفت و گاهی گاوهایی که به جهت شخم و شیار نسته بودند پیش نمی رفتند و گاهی فیر مطهر در بین اسمان و رمین معنی شد و گاهی نیزهای عیبی به عمله و بینداران می رسید

ولکن مو فق آیة مبارکه دو ما نُغْنِی الآیاتُ و النَّدُرُ عَنْ قوم لا یُومِنُون ۱۱ دست در ین کار برنداشند و بر بعض و کینهٔ متوکل افروده میگشت ، تا ان که موافق روایتی دیرج منعون قبر مظهر ر بشکافت و بوریای نارهٔ که بنی سند هنگام دهن آورده بودند دید که هنور باقی است و جسد مظهر بوروی وست ، و لیکن به متوکل نوشت قبر را بیش نمودم چیری بیافتم

و بعد رسوکل، دیگرکسی در حلفا منفرض این قبر شریف بسد مگر مستوشد عیاسی و پسرش راشد که حرانه و ارداف کربلا را گردنند و هم دو به سوای حود رسیدند



ے دوم ۱۳۵۶ء میں ۔ ان ۱۷۵ موسوطۂ النبات البقدسان ج ۱۸ می ۱۸ می۔ مسورہ بوسیء آید

و متوکل هدده مرتبه این قبر شریف را حراب کرد و بار به صورت اونی برگشت، ناآن که در سنهٔ ۴۶۹ عصدالدونه دیلمی بنیان عمارت و بقعه و رواق برای نجف و کریلا بنا نمود بعد از ان که هارون بنای بعده در نجف نموده بوده که چهار درگاه داست و آن بده را حراب کرد و معمارها و بناها را از طراف اورد برای هر دو مشهد بنای حالی نموده و عمران بن شاهین هم بنای رواق عمران در نجف و کریلا نمود النهی (ا

مؤلف گوید که در احدار عیبیه از امیرالمؤمین و عیر او این اشدره شده به ان که
ایر نود حد حاموش بخواهد سد و هر چند سلاطین جور و اعوان کفره در محو اثار
ان سعی و کوشش بمایند ظهورش ریاده گردد ، و مردم پیوسته به قصد ریارت آن ویر
شریف از اطراف و اکناف بدید

روى شيخ العشوق مُشداً عَنْ مولانا الرّصاعَةِ. عن آبائه عن اميرالمؤمنين ﴿ الله الله عن اميرالمؤمنين ﴿ الله الله قال كأنَى بالقَحْور فد شُيَدتَ حول هير العسين عُنْهُ، و كأنَى بالقَحويل تُسخَرَجُ مِسنَ الكوفة إلى هير العُشين الله مِنَ الأفاق، و دلك عدر إنْهِ عَلَى بسيمروانَ عدرانِهِ عَلَى بسيمروانَ

و شبح ابن فودویه همی گل به مسد معتبر از حضوب سید سجاد گل رویت کرده که به رائده فرمود همان چود رور عاسورا رسید به ما آنچه رسید دواهی و مصیبات عظیمه و کشته گردید پدرم و کسانی که یه و بودند از اولاد و برادران و ممایر اهل بیب او به بس حرم محبرم و ران مکرم آن حصوب ره بر شبران سو ، کردند برای رفس به جانب کوفه ، پس من نظر کردم به سوی پدر و سایر هل بیب او که در حک و حول اعشته گشته و بدیهای ظاهرهٔ پشان بر رفی رمین است و کسی متوجه دف بشان بر رفی رمین است و کسی متوجه دف بشان بشده سخت بر من گران امد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مر عارض شد که همی حواست جان از تن من بروار کند

عمه م ریسه کبری چوق مرا بدین حال دید پر سید که این چه حالت است که در تو می بسم ای یادگار جد و پدر و برادر می؟ می نگرم اوار که سی حواصی جال

١٥٢ ـ ١٥٠ سينيه حي ١٥٠ ـ ١٥٢٠

سليم کٽی

گفتم ای عمد، چگونه جرع و اصطراب بکنم و حال آن که می پیسم سید و آقای خود و برادران و عموها و عمورادگان و اهل و عشیرت خود ر که غشته به خون در این پنایان فتاده املاه و بن ایشان عربان و بی کس است ، و هیچ کس بر دفن ایشان نمی پردارد ، و بشری منوجه ایشان نمی گردد ، گریا ایشان ر مستمان نمی دانند و او اهل پیت خور و دینم فی دانند ؟

عمدام گفت در آن چه می پینی دلگران میاش و جرع مکن ، په حد، قسم که این عهدی بود از رسول حد فلیخ به سوی جد و پدر و هم دو ، و رسول خدا اللخ مصائب هر یک را به ایشان حبر داد ، و به تحقیق که حق نمائی در این مت پیمان گرفته از جماعتی که فر همهٔ درض ایشان را نمی شناسند لکن در دود اهل آسمانه معروفند که ایشان بن اعصاهای متعرقه و جسادهای در حود طیبده را جمع کنند و دفن کنند

و يَتْصبون لهذا الطَّفَ عَلَماً لقير بيبكِ سيّدالشّهد... لا يُدْرَشُ أَثَرُدُ، وَ لا يَعمو رشمه عَنى كُرورِ الليّالي و الأيّام، و ليجتهدن اثنة الكفر و اشّياع الظّلاله في محود و عظميسه فلا يُرداد اثره الأظهوراً و امرد الا علَما أ (١)

یعنی در رمین کریلا بر فیر پدرت سیدالشهده علامی نصب کنند که اثر آن هرگر بر طرف نشود و به مرور لیالی و ایام محو و معموس نگردد

(یعنی مردم از اکناف و اطراف به ریارت قبر مظهرش بیایند و او ر ریارت بمایند و هر چند که سلاطین کفره و عوان ظلمه در محو آثار آن سفی و کوشش بمایند ظهورش ریاده گردد و علوش بالاتر حواهد گرفت

و پن حدیث بسیار شریف است و دکر تمام آن ساست این مقام بیست

* * *





ذكر خلافت منتصر ماك و محقد بن جعفر متوعل ١٠

در صبح همان شب که متوکل کشته گشت، پسرش ابو جعه محمد منتصر بالله به جای پدر نشست و آن روز جهار شبیه سیم به چهار م شوان سبه ۱۹۴۷ بوده و در آن روز به حمل شبیه سیم به چهار م شوان سبه ۱۹۴۷ بوده و در آن کرد به وی بیعت کردند و بکان بیعت فصر معروف به جعفری بود که رسای منوکل بوده ۱۳ و گذاه شده که آن مکانی که متوکل در آن کشته شد همان موضعی بوده که شیرویه پدرش کسری برویر راکشته بود و معروف بود به ۱ ماحوره ۲ پس منتصر همان روز در انجا کسری برویر راکشته بود و معروف بود به ۱ ماحوره ۲ پس منتصر همان روز در انجا

و از محمد بن سهل حکایت شده که در ایام حلامت منتصر روزی دگاهم افتاد بر آر مصلی و ساطی که در ریز منتصر فوش می کردند، دیدم اطواف آن بساط صوراهای سلاطین و حطوط دارسیه بر آن نقش است و من حط دارسی را بیکو می خواندم پس دیدم در اطراف راست ب درش صور ب یادشاهی را که بر سو ناجی دارد و گریا تکلم می کند

پس ۱۰ خطی . که پهلوی ۱۰ نوشته پود خواندم، نوشنه پود که ایس صنورت شیرویه فاتل پذر خویش ابرویر است که شش ماه سنطنت کرده، و ۱۰ پس آن صورت، صور تهای سلاطین دیگر دیدم با منهی شد بطرم به طرف چپ مصنی،

برای مربد اطلاع . ک، حیار الدوں ج ۲ ص ۱۹۸ مروج اللجها ج ۴ ص ۲۹ ۲ مروج اللطب، ج ۴رمی ۱۲۹

صورت بادشاهی دیدم که بر آن بوشته بود که این صورت برید بن الوبید بن عبدالملک فاتل پسر هم خود ولید بن برید بن عبدالملک است که مدت مناطبتش شش ماه بود ، از نقاف بن دو صورت دو طرف واست و چپ بساط منتصر که و بیر فاتل پدر خود بوده ، تعجب کردم و در دهن من گذشت که مباده مدت ساطنت منتصر بیر شش ماه بوده باشد و همین بحو واقع شد

پس به برد وصبت خدم رفتم و گفتم این چه فترش است که بوای حسفه گسترده پید؟ و حکایت دو صورت شیرویه و پرید و مدت سطنت بشاند ر برای او مقل کردم وصیف ایوت پن سفیمال حاوت فرش ر طلبید و بداو عنات کرد که این بساط را برای چه در مکان خنیمه گستردی گفت خیمه خود مرا به آن امر کرد و من هم عرض با وی کردم که ایر فرش در شب فتل متوکن در نحت او بوده و ملؤث به حون است گفت حون او را شست و شوکن و در مکان من فرش کی

لاجرم من بیر اطاعت کرده و آبار پشستم و در محسن حقیقه گستردم ، پس بعا ، و وصیف گفتند هرگاه خلیقه در روی آن برحاست و از مجلس ببرو ، شند آبار بیرون آور و بسوران ، چون منتصر از آن مجسن برخاست ، یوب بن سلیمال آبار بسورانید و چون منتصر آن فرش را طلب کرد حکایت سورانید ب آباره عل کرد و منتصر چیری نگف (۱)

و بیر مسعودی بعل کرده که منتصر مردی رئوف و عطوف بر اهر بیب رسول حدا و آل حلی این بود ، و به عکس پدر حود بود در حالات حود و ب آل ایوطالب احسان میکرده (۱) و به هیچ وجه منعرض بشال بمیگشت ، و مابع بشد احدی و بر زیارت قبر حسین باید ، و امر کرد فلک ر به اولاد حسن و حسین این در کسد ، و اوفای آل ایوطائب ره اطلاق بمایند ، و کسی منعرض شیعیان عنی باید بشود ، و او



۱۰ مروج اللحب ج ۱۰ ص ۱۳۰ – ۱۳۱۰ و بر گاه کنید به تاریخ الفائد، ص ۱۳۸۶ اعباد الدوں ج ۳ ص ۱۳۵۰ ۳ مشعر در منابح خود به بن ویژگی متصر الناره کردند از جمعه بگاه کنید ده مروج اللحب ج ۲۰ ص ۱۳۵۰ - ۳۴۰ م میر اعلام البلاد ج ۱۰ ص ۲۵۵

برای علویین و علوبات مدینه سوائی فوستاد که بر ابشاق پخش کنند

و بالحمله صنصر مردی بود واسع الاحتمال، راسخ العقل کثیرالسعروف، راعت در خیر، و مردی منخی، و ادیب، و عمیت بوده، و منتزم بود په مکارم احلاق و کثرت اتصاف و حسن معاشرت، و از تهامی حققه در بن سه فصیلت گوی سبقت ربوده بود ۱۰ و عامه و حاصه به او رعیت داشتند

و در ایام حلافت خود دو برادر خود مصر و ابراهیم سؤید 🥂 ولایسعهار که متوکل برای آنها بیعب گرفته بود معروق ساحت

و هم در ایام او در باحیهٔ ۱ یمی ۱ و دیواریج ۱ و ۱ موصل ۱ ایوعمود شاری حروج کرد و جماعت بسیاری بر او گرد آمدند و امر او قوت گرفت ، منتصر فشکری پــه جنگ ایشان فرستاد و در ما بین دو لشکر حروبی واقع شد

آخرالامر شاری را اسیر کردند برای منتصر آوردند، منتصر او باگد شب و عهد گرفت که دیگر طعیان نکند

و در پنجشنبه ۲۵ ربیعالاؤن سنة ۲۲۸ منتصر منزیص شند، و در روز پنجم ربیعالثانی وقت عصر از دنیا درگذشت، و گفته شد که او را مسموم کردند به و هوی که در شاخ حجامت ربحته بودند با^{۱۷} و مدت حلافتش شش ماه بوده

و در همان سان بکر پن محکب ^(۱) ادیب بحوی معروف به مارنی شپیانی اضمی وفات کرد

ر كَان سيّد اهن العدم بالنّحو و الأدب و العربيّة و اللّحة بالبصرة، و قُد مصى في احوال الوائق حكايةً منطّقةً بد.(*) تدلّ على شدّة روعه رحمدالله

و هم در نسبهٔ ۲۴۸ در محرم یا رجسه، شهل بن محمّد بن عثمان معروف بنه ایو حاتم سجستانی نحوی لعوی مقری برین بصره، در بصره وفات کرد «قیل اته کان



١ - مروج اللحب، ج ۴، من ١٣٣ ـ ١٣٥

٣ منكاه كيد بده ناريخ الخطاء ميوطى اص ١٣٥٧ مروج اللهب ج ٣ من ١٣٠٠

٣ . روطات البينان. ج ٦ ص ٣٢٠ - وزباره او فكاه كنيد به، يفية الوعاة، ج ٦ ص ٣٥٠٠

۴ - ص ۲۸۴ همين يماپ

عالماً صالحاً عميمًا. يتصدق كل يوم بدينار، و يختم القرآن مي كل أسبوع »

و مِنْ طریف ما بحکی عده ، بش الشیوطی فی طبقات الشعاة آنه دحل بغداد، مسئل عن قراد تعالی ﴿ قُلُ الْفُسُكُمُ ﴾ ، () ما یقال مده الراجد؟ فقال (ق) قال عالانین؟ قال ﴿ قِبّا) قال عالمید الی الثلانة قال (قُرا) قال عاجمع لی الثلاثة، قال (ق. قیّا قُر ، قال و می ناحیة السمجد رجل جالس معد قداش، فقال لواحد إختِفظ بثیابی حی أجبیء، و مضی إلی صاحب الشرطة، و قال إنی ظفرتُ بقوم رنادقة یقرؤن الله آن علی صبح الدّیت طد شعره حتی هجم علیه الأعوان و الشّرطة، عأخدونا و أحضرونا مجلس صاحب الشرطة، دسأله، قتقدُمت إليه ر أعلمته بالخبر، و قد اجتمع حتی من صلق الله ينظرون ما يكون، قطفنی و عدلنی، و قال مثلك يطفق لسانه عند الفاقة بهدا! و عدد إلی منظرون ما یكون، قطفنی و عدلنی، و قال لا تعودرا إلی مثل هده، فعاد ابوحاتم إلی البصرة أصحابی فضریهم عشر عشرة، و قال لا تعودرا إلی مثل هده، فعاد ابوحاتم إلی البصرة میریماً، و لم یأخذ عده أهلها (انتهی) (*

و سجستان معرب ميستان و هي ناحية كبيره واقعه على جنوب هراة، ارضها كلّها سيخة رملة و الزّياع فيها لا يسكن ابدأ و كثيرة الآدعي، فأكثروا فيها من القمائد و الشلاحف، يُشَب اليها رُشتَم الشّديد (يعلى پهنوان) و غن ميزان الشّعبى أنّ هي رس يُحيات منا اعلنوه أهل الشّرق و الغرب و مكّة و المدينة على سبّ على بن ابيطائب الله الشم أهل سجستان من دلك حتى اتهم شرطوه في معاهدتهم مع يسياميّة ان لا يأترا ذلك ان شاءاته تعالى ا تنهى. و لكن ورد في الخصائل حديث في ذّبهم، لا يهب نقله

* * *



ه سموره تحریم، یه ۶

[₹] _ يقيد الرعاة ج ١ ص 9 او

دكر خلافت مستمين بالله احدد بن محدّد بن معتصم ١٠٠

در رور بكشبه پنجم ربیع الثانی سنة ۲۴۸ كه منتصر بالله از دبیه رخت بر نست پسر عمش احمد بن محكد بن معنصم ملقب به مستعین بالله به جای وی نشست، و احمد بن الخصیت وربر را نفی بلد كرد، و سه سال و به ماه خلافت كرد پس خود را از خلافت جلع بمود

و در سال اوّل حلاقت او بُعده بركی كبیر وفات كرد ، و بود سال او عمو او گدشته بود ، و در حمال او عمو او گدشته بود ، و در حمگه های بسیار حاضر شده بود ، و گفته شده كه در مهام حروب جرحتی به او برسیده بود ، و او از علامان معتصم بود و در حروب سلاح آهسی معی پوشید و می گفت «الأجل جوشی» آگاهی او را ملاعت كردند كه چرا سلاح در بر معی كبی ؟ خوابی نقل كرد كه مضمل سود بر دعای حصرت رسول این و بر معی كبی ؟ خوابی نقل كرد كه مضمل سود بر دعای حصرت رسول این و میرالمؤمین هی او امان به جهت آر كه احساد كرده بود به مودی از امّت رسون خدا هی ها

و بعاء بر آل ابوطالب بسیار احسان و سیکی سیکود ،(۳) و چون وفات کرد فررندش موسی به حای وی نشست و سرکردهٔ جیش پدرش گشت

و نقل شده که مستعین مردی را دوست و کثیر الجماع و مُبدَّر در اموال بوده ، و در اواحر ایام حلامت حود یا وصیف و بُعام صعیر از سامره به بعداد انتقال کود و در

سابرای مرید اطلاع رک: اعیاز الدول، ج ۱ می ۲ سروج الفعی، ج ۴ می ۱۳۳ ۲و ۲ سروج الفعید ج ۴ می ۱۹۰

حاله محمّد بن عبدالله بن طاهر مبول سود ا^(۱) و موالي او در سامرا اجماع كردند بر بيمت معتوبالله و محاربه با مستعين

یس در چهارشنبه باردهم محرم سنهٔ ۲۵۱ با معنز بیعت کردند و معنز بر خلافت مستقر شد ، و از سایر مردم بیعت گرفت و هؤید برادر حود را وبیمهد گردانید

پس با احمد برادر خود را با جمعی از موالی به حرب مستمین به حالب بعداد فرسناد، و در نیمه ماه صفر ۲۵۱ با بعداد پین حنگ کردند تا امر معنز قوب گرفت و مر مستمین صعف پیدا کرد، و محمد بن واش که با مستمین بود به جالت معمر مین کرد و محمد بن عبدالله بن طاعر به معمر کاعدی نوشت و طریق صمح در میان آورد که مستمین را از خلافت جمع کند

پس شرایطی ما بین معنو و مستمین به جهت مصافحه معرر گشت و روز پنجشنبه سیم محرم سنهٔ ۲۵۲ مستعین خود را از خلافت خلع کرد ، پس مدت خلافت و قا رمان خلع او منه منان و هشت ماه و بیست و هشت روزبوده

پس از آن مستعین به جانب واسط سفر کرد ، معتر او ر به سامراه طلبت ، و پیش از آن که وارد سامر شود سعید حاجب ر به سنفیال او فرستاد و فرمان قتل او داد ، سعید در ه فاطول) بردیک سامرا مستعین را میلاقات کرد و او از محمل بیرون کشید و تاریانه چند یو او رده ، آن گاه برسینهٔ او مشسب و سرش ر او بدن جد کرد و جسدش ر در میان طرین فکند نا حماعتی او عامهٔ مردم و ادفن کردند ، و سرش را بوای معتز بود

چون سرش وا برد معتر حاصر کرد معتر مشعول شطرنج با ای بود؛ امر کرد تا سو



۱ سادر اینامی که مستمین در پمنال محصور بود. امر از برای آغاه و رسیمه بود و او را هیچ گوله امری بیود. بیناتیمه شاهر گفته

طَيْعَةً فِي كِنْفِي النِينَ وَمَهِا وَكِنَّا يَقُولُ لِدَ فِيالًا لِنَا النِّهِا الْمِنْ كَمَا يَكُونَ النِّيْخَةً

[.] ديما ۽ يمن طوطي) مؤلف 🕸

مستعین را در موضعی بهادید چون از شطریح فارع شد آن سر را طلبید و چندی بدان نظر کرد آنگاه امر کرد تا دمش کنید

و فتل مستغین در ششم شوال منبهٔ ۲۵۲ بوده، و سبین عمرش به سبی و پنج سال زمیده بود ^(۱)

و در یام حلافت مستمیل جماعتی از آل بوطالب حروح کردند، و بسباری معتول شدید

ار جمعه ابوالحس یحیی بن عمو بن یعین بن الحسین بن ریند بن علی بن الحسین بن ریند بن علی بن الحسین نظا که مادوش اقالحسن دختر حسین (حسن -حال این عبدالله بن منماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابنی طالب بنوده است ، و او در ایام منوکل در خراسان حروج کرد و او را مأخود داشسد و به دره متوکل بردند ، منوکل امر کرد ن او را تأخود داشسد و به دره متوکل بردند ، منوکل امر کرد ن او را تأریانه ای جند بردند و در محیس فتح بن خافان افکندند و مدنی محبوس بماند نا او را وها کردند

پس به جانب بعداد رف و مدتی در بعداد بماند آنگاه به جانب کو به کوچ کود و در ایام خلاف مسمین خروج کرد ، و گاهی که اوادهٔ حروج کود ابتدا بمود یه ریارت قبر حسین اللهٔ و با حماص رواز ارادهٔ خود را بگفت جماعتی از ایشان به وی همداستان شد بد و به فریهٔ ۱ شاهی تا آمدید و در آن حا بماندید تا شب داخل شد آن گاه به کوفه رفسد ، اصحاب او مردم کوفه را به ببعث او دعوت کردند و پیوسته بدا در دادید که ۱۰ یکها الناس ، اجیبو داعی الله به

حلق کثیری دو بیعت او داخل شداند، چود روز دیگر شد آنچه اسوال در پیسالمان کو فه بود یحبی بگرفت و در میان مردم پخش کرد و پیوسته در میان ایشان به عدل و داد رفتار می نمود، و مردم کوفه از جان و دن او ر دوست می داشد ، عبدالله بن محمود که از جانب حلیمه در کوفه بود لشگر خود را جمع کرد و به جدگ یحبی بیرون شد، بحبی یک تبه بو او حمده نمود و ضربتی بر صورتش رده و او را با بحبی بیرون شد، و یحبی عردی قوی و شجاع و دایر بود

المعروج للأعبادج الامور المالا

ایوالهوچ از قوت او نقل کرده که او را همودی ثقیل بود از اهل و هرگاه بر یکی از هالامان بنا کمیرانش حشیم مسیکرد ان عسود را باو گردن از مسیپیچید و کسسی ممی توانست او را باز کند ماگر خودش که او را بار میکرد

بالجمله ، خبر بحین در بلاد و امصار شایع گشت ، چوب خبر او به بغداد رسید محمد بن عبدالله بن طاهر پسر عم حود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر به دفع بحین فرستاد ، بعداد بین به کره و بی رغبنی به حرب بحین بیرون شدند ، چه آن که عمل بعداد در باطن به بحین میل داشتند

و بالحمله ، بعد از حروب و وفایعی ما بس یمجیی و لشکر حسین در قبریهٔ وشاهی و تلاهی شد ، و جنگ ما بین دو طرف پیوسته گشت و هیضم که یکس از سرکردگان دشکر بحیی بودگاهی که نبور حنگ تافته شد بگریجت و لشکر یحیی را دل بشکست و لشکر دشمن فوت گرفت

یحیی چون هریمت هصیم را بدید قدم مرادیگی را استوار داشت و پیوسته جگکرد تا رحم سباری برداشت راز کارافتاد و سعد صبابی بردیک شد و سرش را از بن برید و به نرد حسین بن اسماعیل برد، و از کثرت جرحب و رحم که بر عبورتش رسیده بود کسی درست از را نمی شناخت، و مردم کوفه قتل او ر ثابت بدانسنند، و هنرگاه منادی حسین به قبل او بدا در می داد او ر سب و شدم می ممودند

لاجوم حسین ، همی بن محمد صوفی برادر مادری بحیی را آمر کرد که در میان مردم ند، در دهد که این سر برادرم بحیی آست ، مردم کوفه چون خبر فتل بحین را در همی شنیدند تصدیق کردند ایس صد، به گریه و شیون بلند کردند آن گاه در پی کار خود رفید

پس سر بحیی را به جانب بعداد به برد محمّد بن عبدالله بن طاهر حمل دادماد و و آن سران در قوصره بهاده و به سامراه برای مستعین فرمستاد، دیگر بازه به بعداد ارزدماد و آن سرار در بعداد نصب کردند. مردم بعداد صحه کشیدند و انکان فش آق



معودند چه آن که در باطن محیت بسیار به یحیی داشتند به جهت آن که از یحیی مشاهده کرده بودند از حسن معاشرت و نوع آر احد مال و کف از دهاه و بسیاری حدل و احسان از

پس جماعی بر محمد بن عبدالله بن عاهر وارد شدند و او را به منح و طعر نهبیت گسد، و بوهشم حعمری نیز بر محمد داخل شد و با محمد گسب که که اگر رسول حدا فالله رنده بود به الامیره هر آینه امد نور نهبست گویم به چیری که اگر رسول حدا فالله رنده بود با او را نعریت گسب و محمد او اجوابی نگست و پس ابوهاشم بیرون آمد و چید شعری بحواند و او آل جمعه است

یا بسی طاهر کُسوه صوبتاً ^{۱۱۱} بن لحمم النّمی غیر صوبی، إنّ و دراً یکون طالبه الله 🔰 تَــوْثُرُ بــالْقُوبُ غــیـر جــرِی.

هامر محمّد بن عبدالله حينته إخته و ساوته من حرمه بالشخوص الى خراسال و قال ان هده الرؤس من قنفي أهل هذه البيت لم ندخل بيت قوم الاحرجة منه النعمة و درالت عنه الدولة

پس محمد امر کرد حواهر و ربهای حرم بحبی را به جانب حراسان کوچ دهد. و گفت سوهای اولاد پیعمبر در هر خانه باشد باعث روال آن حانه میشود

بوالفرح از این عمار حدیث کرده که گاهی که اسپران اهلیبیت بحیی و اصحاب او ۱ به بعداد می اور دند به منحتی جام با های برهنه و دوانیدت بشان را می آور دند و هرگاه یکی ارابشان از کثرت حسنگی و تعت عقب می ماند او را گردن می دند و نا با راباد شدیده نشده بود که با اسپری این نجو ندار فتاری کند

و بالحمله در همان بامی که در بعد،د بودند مکنوب مستعین بالله رسید که اسیران ر از بند و حیس رها کنند ، پس محمّد بن طاهر همگی را رها کرد مگر استخافی بن جانح صاحب شرطه یحیی را که او ۱۰ در حیس بداشت تا وقتی که در محیس و قات کود ، پس محمّد بن طاهر فرمان کردی حیارهٔ اور بدون عسل و کفن و



ممار در معایر یهودان دفن ممایند، پس حمازه اسحاق را او رمدان بیرون آوردند و با همان جامه که بر اس داشت او را در حرابهای آفکندند و دیو ری بر روی او حراب کردند

و بالجمعه ، بحیل مردی شریف و دین و حیر و کثیر الاحسان و عطوف و رؤف بر رحیت و حامی هلیب حود از طالس بود ، و پیوسته با ایشان بیکی و حسان می سمود ، و بعضی نر معاصرین او گفته که ها آورع ر بحیلی دلیدیم ، و گاهی که خووج می کود فسم یاد کرد که حروج می عصباً قله و به جهت بهی از میکر است و بهدا فنل او در فنوب مردم از حاصه و عامه و صعیر و کبیر و فریب و بعید سحب شر کرد ، و جمعاعت بسیاری او را موقیه گفتند ، و شهادش در حدود سنه ۲۵۰ واقع شد ، نر جمعه قصاید که در مرقبة او گفته شده بن است

يكُتِ الخيلُ شُجَوْه بعد يخيى و يكساهُ السُنهَدُّ المستعثَّدلُّ وَ يَكَانُهُ ** العِراقُ شرقاً و هرياً و يَكساهُ الكسنابُ و الشَّمريلُ

دیگر حسین بی محمد بی حمره بی عبدالله بی الحسین بی علی بی الحسین باشد معروف به حروب بعد در ایام بحیی در سنة ۲۵۱ در کوفه حروح کرد ، مستعین مراحم بی حاقان را به لشگری عظیم به حرب او هرستاد ، چون عباسیین بردیک به کوفه شدند حسین در راه دیگر در کوفه بیرون شد و به سامراء رفت و با معتر بالله بیعت کرد ، و بی در ایامی بود که مستعین در بعداد بود و عودم سامراء با معر بالله بیعت کرد ، بودند ، و مدنی بدین منوال بر حسین نگذشت ، دیگر باره ارادهٔ حروح کرد ، او را بگرفتند و در محیس افکندند و تا سان ۲۶۸ در ریدان بود ، معنمد او را به نوده در کوفه حروج کرد در سنه ۲۶۸ او را بگرفت و به نود موفق بردند ، امر کرد او را در واسط حیس کردند و چمدی در ریدان بود ن وفات کرد ، موفق بردند ، امر کرد او را در واسط حیس کردند و چمدی در ریدان بود ن وفات کرد ، موفق موفی امر کرد تا بر او نماز گزاردند و چنه او را دفن نمودند

ديگر محمَّد بن جعفر بن الحسين بن جعفر بن الحسين بن الحسن بن على بن

ایی طالب ظائف حنیفهٔ حسین حرون بود، یابعد از حسین در کاوفه خاروج سمود، این طاهر به تولیب کوفه او را فریب داد ناگاهی که بر او دست یافت و او راگرفته به جانب سرّ من ای بردند و در محیس افکندند و در زندان بیود نا بمرد

و شبح جنبل مسعودی در مروج اللاهب اور ده که محمد بن جمعر در سنة ۲۵۰ در دری) حروج کرد و مردم ر به بیعت حسن بن رید صاحب ۱ طبرستان ۱ دهوت می کرد ، و به بین ۱۱ و مسؤده اهل حراسان حروب بسیار واقع شد تا ۱۰ و ۱ اسیر کردند و به نرد محمد بن حیدالله بن طاهر در نشایور بردند و ۱۰ ر در محبس مکندند و بماند تا بمرد (انتهی) ۱۱)

و در سنة ۲۵۰ حروج کرد در بلاد طبرستان حسن بر رید بی محکد بی اسماعیل بین الحسن بی رید بی الحسن بی علی شخ و بعد از حروب کثیره بنو طبوستان و حرجان سنطنت باقت ، و به همین حال بودان در سنة ۲۷۰ از دب در گندشت و بر درش محکد بی رید به جای وی نشست ، و در سنة ۲۷۷ به دیمم کوچ کرد و آن جا را به نصوف در آورد

واقع بن هرشه که به محاریهٔ او آمده بود به او بیعت کرد و حسن و محمد مردم ره به رصا ا آل محمد از ایشال در طیرستال ملطب کردند از طالبین مانند حسن بن عنی حسنی معروف به اطروش و پس از آل حسن بن قاسم حسنی معروف به داعی که در واقعهٔ و نار و در طیرستال معنول شد

و هم در سنهٔ ۲۵۰ حس بن اسماعیل حسینی معروف به کرکی در فروین خروح کرد و مومنی و بُغّاء ^{۴۷} با او محاریه کرداد ، کرکی به جانب دینم گریخت و در برد حسن بن رید حسین رفت و قبل از او هلاک شد ^{۲۹}



سمروج القطيب، ج 12 من 104 - 107 7 - دريعض نسخ مروج. موسى بن بغاء 14 - غروج الذهب، ج 4 ص 170

و بیر در سنهٔ ۲۵۱ فضل بن مروان وریر^(۱) معتصدم وقات کرد ، و و فصل جهارم است که در ورازت خلف بوده ، و اناسه دیگر افضل بن یحبی ، و فضل بن رسع ، و فضل بن سهل بودهاند که به هر یک اشاره شد ، و در سنهٔ ۲۲۱ معتصم او ر بگرفت و حبس کرد ، و اشاره به فصول ثلاله و سوء عاهب ایشان کرده اناکه در رقعهٔ حود برای فضل بن مروان نوشته

فقيدك كان الفضلُ و الفَضلُ و الفَضلُ أيسادتُهُمُ الآقياد و الحيس و الفَشَلُ سِنُودي كِما أودي الشلاقةُ مس لجل

تَقْرَعَتُ (*) يه فصلُ بن مروان فاعتبر السلالة أشملاك معطّواً لسمبيلهم و إنّك قد أشبحت في النّماس ظمالماً

و هم در ایام مستغیل جماعتی از دهل عدم و حدیث وصاب کاردند، ماسد (بوعثمان مازنی امامی) و منحمًاد رضاعی، و اینوب وزّاق، و منحمًاد بن الفلام اقهمدانی در کونه، و حسن بن صالح برّاز، و غیر ایشان از شبوخ محدثین

و نقل شده که مستمین در سنة ۲۳۸ ر حرابهٔ خلافت بگین یافونی سرخ بیرون اور د که از ملوک سابق به جا مانده بود و سلاطین او را حفظ می کردند و رشید آن به چهل هرر اشرفی حریده بود ، پس مستمین اسم حود احمد را بر آن نقش کرد و در دست بمود ، حدیث آن در مبان مردم مشهور گشب

و ار حواص آن نگین آن بود که هر که اسم حود را بر آن سفش می کرد کشته می گشت، لهند سلاطین و ر ساده نگه می داشتند و هرگاه سلطانی از روی بادای اسم حود و بر آن کنده بود کشته شده بود و سلطان بعد از او آن خطر محو می کود و آن یاقوت دو شب در حاله ناریک که بهاده می شد مالند چراع روشی می داد و در شب نمائیلی مرائی می گشت و آن دگین تا در یام مقندر به جای بود پس از با اثرش مخفی گشت و واقه العالم

*

۱ وفيات الاعيان ۾ 1، ص ۴۵

۲ ياتفرخت، خ

لكر خلافت معترياتة بن متوكل ")

در روز پست شدید منیم محرم سنة ۲۵۲که مستعیل حودر از خلاف حقع کرد، پسر هم او ریبر (محکد دخل پل جعفر منوکل ملقب به معیر باظه به جنای وی بشست و در ور دوشنیه ۲۷ رجب سنة ۲۵۵ معیر حود را از حلافت جمع کرد و بعد از شش روز معنول شد ، مدت خلافتش چهار سال و شش ماه و چند روزی بود او رمان عرف مستعیل و از زمان بیعت بقداد بین به او ، مدت خلافتش سه مسال و هفت ماه بوده و سنین همر او به سنی و چهار رمیده بود

و در ایام حلاف او وقات حضرت ابوالحس هادی امام علی می ی و اقع شد در رور دوشیه چهار رور به حو جمادی الاحره مانده سنة ۲۵۴، و گاهی که جماره شریف به بررگوار را حمل می دادند شبیده شد که کبیرکی می گفت دماذا لئین می یوم الاثنین، قدیماً و حدیثاً به یعنی به چه کشبادیم از بحوست رور دوشیه در قدیم الایم ناین رمان و از این کلمه اشارهای است به رور وقات حصرت رسول فاشت الی حور بس آن حضرت رسول فاشت الی حور بس آن حضرت را در حاله حویش در سامره دی مهودند و وصات آن حضرت به سبت سم بوده ، و شرح حال آن بررگوار در منتهی مذکور شد.

و شیخ جلیل علی ان الحسین المسعودی در **مروج الدهب** فرموده که حدیث کرد مرا محمّد بان الفارج بنه مدینهٔ (جرجان) و در منحله متعروفه بنه [سنزای] (حسّان) و ^{۱۱}گفت الحدیث کود مرا آبودعامه ، که گفت الشرفیات شادم حدمت



۱۰ میرای مرید اطلاع بر ک: اخبار الدوں ج ۲ می ۱۹۳۷ مروج الذھی ج ۳ می ۴۹. آسادر سختای، بتر اید مثال

حصرف علی بن محمّد بن علی بن موسی ﷺ به حهت عیادت او در ان علّی که سبب وفات آن جناب شيد، و چون حواستم او خدمت آن حضرت مرجعت کنم، فرمود. ای بو دعامه با حق تو بر مر. واجب شده با می-خواهی حدیثی برای تو نقل کیم که شاه شوی؟

عرض کردم- خیلی شائن و محتاجم به آن

فرمود احدیث کرد مرا پدرم محمّد بن علی، از پندرش عبلی بس موسی، پلاوش موسی بن جعفر ، او پدارش حفقر بن محکد ، آر پدارش محکد بن علی ، آر پدرش هنی بن الحسین ، از پدرش حسین ین علی ، از پدرش هنی بن ابیطالت ، او رسول حدا صنوات الله عليهم جمعين، پس به من فرمود ايسويس، گلمتم چه پىويىسم؟ فرمود بىويس كە رسول حدا ﷺ فرمود

«يسم أنَّه الرحمن الرحيم، الإيمانُّ ما وَقُرَتُهُ القُلُوبُ و صَدَّقَتُهُ الأعمالُ، والإسلامُ مِ جرئ به اللسانُ و حلَّت بهِ السُّناكخةُ ه

ابو دعامه گفت گفتم. یابل رسونالله، نمیدانم که کندام یک از این دو بنهبر أسبت ۽ ايڻ حديث يا أمساد آد؟

فرمود این حدیث در صحبفهای است به خط عمی بن بیطالب ﷺ و ملاء رسوں حدہ ﷺ که به هر يک ۾ ماها به برث رسندہ "

و هم در ایام معتز سنهٔ ۲۵۲ بیمه ماه دی،مده محمّد ین عبدالله ین طاهر از دنیا رحب كشيد، و أن بعد أو سبرته روز أو قتل وصيف بوده، و محمَّد مردى أدبب و فصيح واحفوظاء وابه جود واعطا مشهور يوده الأ

و هم معتر در ایام خلافت خود مؤید و اباا حمد را در حبس کرد از جهت آن که شنید مؤید در روال مملکت او سعی میکند، و مؤید را چهن عصا رد تا حود را از ولايتعهد حنع كرده پس و را ثانياً در محبس افكناد تا الكه بشميد جماعيي او انراك



١ .مروج القطية) ج كاماص ١٧٩

٢ يبمروج اللهبادج ٢٠ ص ١٩٢

هشت برآن گماشته اند که مؤید را از حیس بیرون آورند امرکرد تا او را بکشند

پس در در ادخاف مسمومی پنچیدند و دو طرف آن را بیستند تا در بخاف جان بداد ، پس روز پنج شبه ۲۳ رجب منبهٔ ۲۵۲ جنازهٔ آو را از محیس پیرون آوردند و دمهام و فضاف را جمع کردند تا بیسند که شری در او سمی باشد ، پس معتز ، اسماحیل براد؛ عیانی خود را به جای مؤید ولیعهد کرد (۱)

و در سنهٔ ۲۵۲ بنده فتمه ما بین ۱ بلالیه ۱ و ۱ سعدیه ۱ در بصره واقع شد و نتیجهٔ آن ظهور صاحب ۱ ربح ۱ گردید

و در ایام معتر جماعتی از آل بوطالب وفات کردند

ار حمله حسن ان یوسف بن ابر هیم بن موسی بن عبدالله محض در واقعه برادرش اسماعین با اهل مکّه کشته گشت ، و در همان واقعه جعفر بن عیسی الجعفوی با احمد بن عبدالله بن موسی بن محمّد بن سنیمان بن داود حسنی بیر مفتون گشتند

و دیو شر یام معم علی بن موسی بن اسماعین بن موسی بن جعمر کی وا از ری بگرفتند و در محبسی افکندند و بماند تا بمرد

و هم سعید حاجب از مدیده موسی بی عبدالله پی موسی بی عبدالله پی الحسین بی الحسن بی علی علی الله و باله به رسیدند جماعتی از عرب از وقراره و و غیره به جهت داد ، چون به باحیهٔ و باله به رسیدند جماعتی از عرب از وقراره و و غیره به جهت استخلاص موسی و ادریس حرکت کردید سعید ، موسی را مسموم کرد و او وفات یافت و پسرش رها شد ، موسی مودی زاهد و عابد بود

و هم در ایام معس عیسی بن اسماعیو جعفری را بوالساح بگرفت و به کوفه برد و در حیس افکند نا وفات یافت

و در سنة ۲۵۴ بعاء صعیر در سامرا به ناحیهٔ موصل حرکت کرد ، گاهی که به جسر سامرا رسید بعصی معاربه او را کشتند و سرش را به بعداد حمل دادید و بو جسر نصب کردند ، و معترار در بعاء بیم و دهشتی عظیم بود و در ترس او در شب و

ا المروج الذهب ہے کا اس ۱۷۶۰

رور اسلحه در بر داشت و میگفت. بر این حالب میباشم تاگاهی که بدانم سر س ایرای پشاء است یا سرایماه برای من ۱۰

و چون بعاء كشته شد طائفة انراك ديد. بدكه معتر پيوسته حيده و ندبير ميكند بر كشتي سر كردگان تواك و در صدد فناء ايشان است و معاربه و فراعبه وا مي حو هد مسلط بر ايشان كند ، تمامي اتفاق كردند بر حلع معتز

پس در روز مبعث سنهٔ ۲۵۵ دور معتر راگرفتند توبیخ و سورش عظیم در افعال و کردار و کردند و از او مطاقبهٔ اموال بمودند ، و مدیر بن کار صافح بن وصیف بود با فوّاد اتراک (۲)

و دمیری گفته که صالح امر کرد که در حجرهٔ معتر ریحتند و پای او را گرفتند و بیرون کشیدند و او ر در آفتات گرم به پای داشتند و از خرارت رمین گاهی معتر تکیه بر یک به میکرد و چون گرم می شد پای او ، آن پا ر برمی داشت و پای دیگر می گداشت ، و پیرسته ایشان نظمه بر او می ردند و می گفتند خود را از خلافت خلع کی و او آب می کرد و دست خود را سپر صورت کرده بود نا آد که بینچاره گشت و خود را حلع کرد.

پس صالح سه رور او ر ادر طعام و شراب سع کرد ، پس از آن او ر در سردایی سعود و در آن ر سعود کرد تا در آن جه هلاک شد ، و به فولی و را با اب جوش حصه کرد تا بمرد ، و بعضی دیگر گفته اند که بعد از پنج روز از حلع معتر آزاد داخل گرمایه کردند و از آن او ر منع بمودند تا بردیک به هلاکت رسید ، پس اب شوری یا اب بردی برای او آوردند تا بحورد و بمرد

پس رفات او در دؤم شعبان سنة ۲۵۵ واقع شد ،(^{۲)} والله العالم

* * *



¹ مربع اللغياج الدمن ١٧١

۳ . همان، جي ۱۷۸

٢_حياة العبران، ج ١ ص ٢٢٤

دکر ایام خلافت مهندی باش^(۱)

یک رور به احر ماه رحب ماده سنة ۲۵۵ مهندی باقه محمد (جعفر ح) ین هارون انواش بن المعتصم بر بساط حلاف بشست ، و چود بر حلاف مستورگشت طریق رهد پیش گرفت و ملاهی ر در حود دور کرد و حرام کرد سماع عد و سار و شامیداد شراف ر ، و امر کرد ربهای معنیه را بعی کردند ، و کلاب و مساع ، دور کردند ، و ممکرات را بعییر دار^(۲) و عدر و داد در میان رعیت ظاهر گردائید ، و قبلا ب کرد مشتمل بر چهار در و پیوسته در آن فیه می شست از بوای مظالم ، و عامه و حاصه ر حاصه ر دادرسی می کرد و هر روز جمعه سه مسجد جمامع می رفت و حطبه می حوالد و بر مردم بمار می کرد و هر روز جمعه سه مسجد جمامع می رفت و حطبه می حوالد و بر مردم بمار می کرد و می گفت می حیا می کنم از حق تعالی که در میان بی عباس مثل عمر بی عبدالعربر در بی امیته ساشد

و علماد و فعها را دود او معولی فیع بود بر پشتان احسان بسیار می کود و ظروف طلا و نقره را امر کود شکستد و دیناو و درهم نمودند و صورتهایی اکه حدما در مجالس حویش کشیده بودند امر کرد منحو کردند ، و فرشهایی که در شریعت مظهره حکم به ایاحهٔ آن نشده بر چیدند و در برای مؤده و ماندهٔ حود مقرو کرد در هر روزی فریت به صد درهم حرح کودند و حال با که حلقای سایق بر او هر روزی ده هراز درهم صرف می کردند

و فدگ را به اولاد فاطمه ﷺ رادكرت و فائم الليل و صالم اللهار يود ، و گفته شده

١ سبرای مزید اطلاع کا حیار الدول ج ۲ ص ۲۵ مروج اللیمی، یع ۴ ص ۲۸۲
 ۲۵ اخیار الدون ج ۲ ص ۲۵

که اور جیدای از پشم بود که شبها آن را میپوشید و خود را معلول میکرد و به عبادت می ایستاد و کلمات حصرت امیرالمؤمین این که دوف بکالی را قاحصرت روایت کرده به خط خود نوشته بود و شبها آن کنمات را می خود د و میگریست

و ابن سی الحدید گفته که امیرالمؤسین الله را اطاقی بود بیب الفصص می نامدند ، مردم مطالب و عرایض خود را می بوشند و در نا حا می ریختند ب امیرالمؤسین آنها را مطابعه فرماید و جواب دهد ، و کسی که اهند کود به آب حصرت دراین کار مهندی یالله بود

و بالحمله، چوب مهددی بر حلاف طریعه حلفای سابعین مشی کرد نهدا عدالت و بر امراء و جنود او که به عکس آن طریعه تربیت شده بودند گران آمد و در دفع او حیده کردند تاگاهی که و را بکشنند و کیفیت مقتل آور مهام معتصی د کر بیست و گاهی که دور او را احاطه کرده بودند و قصد کشس اور د شسد اور بوسخ می کردند که این چه سیریی ست که مردم را به آن و داشته ای ⁹

گفت. می حواهم به سبرهٔ رسول حدا ﷺ و اهل بیت دو ۱۰ حدید ر شدین رفتار کلم

گمتند بن مبیرت را که رسول کی احبیار کرد به سبت به بود که دو ایام او صبحات و مردمانی بودند که را هد در دنیا و راحب در آخرت بودند به مانند ایام تو که مردمان و رحال تو برکی و جوری و معربی و امثار آن می باشند که در امر آخرت چیری بمی دانند و عرص بشان همین عاجل دنیاست ، پس چگونه به این سیرت صبر می کنند؟

و ار بن كلمات ما بين ايشان گفتگو شد ، بالاحوه خنجره كشيدند و بر او و دند و پسر عم د بايكيال ، ار آن عصبي كه به مهندي د شب به سبب كشس او دبيكيال ، را حنجري بر و داخ او رد كه حول جوش رد ، پس دهان بر آن حول بهاد و قمام ر بمكيد تا شكمش پر شد ، آن گاه از روي او برخاست و گفت امرور از خون مهندي



سیرات شدم چنانچه از شراب شرور سیو شده بودم

و چونه مهندی کشته شد پشیمان شدند و گرید و نواحه اعار کردند از حهم سنگ و راهد او دو این واقعه در روز سهشنبه شانو دهم راحت سنة ۲۵۶ اتفاق اهناد او به نامو دیگر فتل او نیز نقل شده

و لكن سررويت وارد شده كه سبب قتل و ال شدة كه حضرت امام حسن عسكرى صلوات الله عليه را در حبس كرده بود و قصد كرده بود كه أن حمات ، شهيد كند، حق تعالى عمر الرو قطع كرد و طابعة انراك به عانت مردم بر اوريحتند و خونش بريحسد به جهت مبل او به طريعة عبرال و قدريه ، كما في اثبات الوصيّة و في البحاد عن مهج و في آخر العديث و كان المهندي قد صبحح العرم على قتل ابي محمد صفوات الله عليه فشفله الله بنقمه حتى قُتل و مضى الى اليم عداب الله

و در بام مهتلی سه روز به آخر ماه مصان مانده سبهٔ ۲۵۵ صاحب ربح آدر بصره خروح کرد و ادعا می کرد که مو علی بن محمد بن حمد بن عیسی بر رید بن عبی سراحسین ظرف می باشم و جماعی او ر دعی آل بوطالب می گفیند و اصلای از یکی از قری ری^(۱) بود و به مدهب ایان رقه ا^{۱)} از خواوج میل داشب و بمام گذاهان از شری می دانست و انصار و اصحابش ربجی بودند

و نیز در سنهٔ ۲۵۵ عمرو بن بحر بصری معروف به جاحط ^{۱۴} در بصره وفات کرد ، و دو علام ابراهیم بن یسار نظام و شاگرد او بوده و کتابهای بسیار تألیف کرده ، و



۳ د درباره هورت واقعی صاحب الزمج میان اهل ناریخ اختلاف بسب مام و بسب دو ۱۰ بعضی عمی بین مسحمًا بدی همدالرسیم گفته آند از طایعه همدالقیس طهری؟ بعضی دیگر وی را عمی بن محمد بن همیمی بن رباد دانسته شد بعضی مرابو با دیرانی و از معالی ورزمین فزدیک ری معردهاند

[؟] ما نام اين فريه و، زبين است. معجم البندين، ج ؟ حي ١٩٣١ که ظاهراً همان پرستي بالثرد. بگاه کنيد به . بي بخشال، ج ؟، ص ١١٠ ۵.

٣ .مروج اللغيد ۾ 19 هن 194 ط سال ١٣٧٧ هن

۳ میرای اطلاع بیستر انگاء کنید به اوجاب الاحیان ج ۳ ص ۱۹۷۰ تشاریخ بستاند نیج ۱۲ ص ۱۲۹۰ العسبر ج ۱ ص ۱۳۵۶ مروج الخاصید ج ۴ ص ۱۵

ماثل به نصب او عثمانيه بوده و كناب وعثمانيه و الإنابيات او مبت و وبوجعه السكافي معتربي معاصر حاحظ و شبخ مفيد و سبد حمد بن طاروس هركدام براب كتاب نقصى بوشنه انده جنانچه در سال وقاب منكافي به اين مطب شاره شد و تنجاحظ غير العثمانية تأليفات أصر (") منها الرسالة التني جنمع فيها كنمات اميرالمؤمس صواب الله عليه، و منها كتاب الحجوان قال المعيري في حياة الحيوان و من حسن تصابف الجاحظ كتاب الحيوان، و ينقل عنه كثيراً، و منه نقل عنه قوله و من العجب في قسمة الارزيق أن الدئب يصيد الثقلب فيأكنه، و يصيد الثقلب التُنفذ فيأكنه و يصيد التعمور فتأكنه، و العصور بنصيد الجنراد فيأكنه، و الجراد يأتمس فراخ الزنابير فيأكنه و الزنبور يعبيد التحلة فيأكنه، و العصور بنصيد البحراد فيأكنه، و الجراد يأتمس فراخ الزنابير فيأكنه و الزنبور يعبيد التحلة فيأكنها، و النحلة "

و قين كان الجاحظ مشؤه الخلق و أنّمه قيل له والجاحظ» لان عبيه كانت جاحظين والجموظ الننوء، و نقل أنّه أحضره المتوكّل لتأديب ولده صمّا رآه استبشع منظره فامر له بجائزة و صرفه

و على كشكول شيخة اليهاني ﴿ قَالَ كَانَ الجَاحِظُ قَلِيحَ الصَّلَوْرَةَ جِلَّاءً، حَلَّى قَالَ الشَّاعِرِ

ه لو يستمسخ الحسرير مستخاً تسانياً ما كان إلا دون تبع (وجه من الجاحظ قال يوماً لتلامدته ما أحجنى الآ امرئة، اتب بي الى باب صائع فيقال مثل هذا الشَيظان، فَيقيت حائراً من كلامه، علمُ دهيت سألت الصّائع، فقال استعملتي ان اصبخ لها

ر والمال ما صدر عن الجاحظ منه بدل على عداواته الأسرالموسين اللهم و مغالفته الإجماع المستمين الدائظهر في سه عسر و مانين من الهجرة الدول بان الاجامة بالميرات و ان وارات النبي الأنوشيك هو عمد السباس دون على الله و كان ذلك مند الذي ألى الخديفة المامون العباسي، وباع دينه بديره - مولف على عنه ،

عندالة العصائية به الرسالة العثمالية عليلي كتابغانه كويريس ٨٦٥ أكاء كنيديد رحاكي و أثار ب عظاء ص ٢٢

۳ مجموعه رساقدهای جامعة را جمعی مسیر کردیاند از جمعه باول کراریی و طه الحاجری در شاهره ۹۴۳ و همین مندوی در قاهره ۱۹۲۶

٢ .. و مي صيد الشعلة الذيابه و الذيبة البدوضة نظر فنامل (مولك علله)

صُوره جنّی او فی قول صورهٔ الشیطان، فقلت الا أدری کیف صُورته ، فأتت یك (انتهی) ...! و نه اشیاه و ،شکال می دیح السظر و الشّکل لیس هنا موضع ذکره او العالب علی آهن و الکمال تلّه المال و عدم الجمال او هذا من نطیف حکمة شه المتعان

و طال عمر الجاحظ، و أصابه الفالج في آخر عمره و كان يُطلق صعه الأيس بالصدل الكادور لشدة حرار نه، و النصف الأيسر لو قُرض بالمقاريص لما أحس به من إخدره و أشدة برده و كان يقول في مرضه اصطلاعت على جسدى الأضداد، إن أكلتُ بارداً أخد برجني، و إن اكلت حارًا أحد برأسي و كان يقول أن ش جانبي الأيسر معرجُ، فلو قرض برجني، و إن اكلت حارًا أحد برأسي و كان يقول أن ش جانبي الأيسر معرجُ، فلو قرض بالمقاريص ما علمت به و من جانبي الأيس مُنقرسٌ فقو مر به الذّباب لألمت، و بي حساة بالمقاريص ما علمت به و من جانبي الأيس مُنقرسٌ فقو مر به الذّباب لألمت، و بي حساة لا ينشرح لي البول (١٠) و أشد ما عني ستّ و مسعون سنة، مان بالبصرة سنة 700

و در یام معنز و مهندي جماعتي اړ آل بوطالب حروح کردند

ار جمعه علی بن یدبی الحسین بن عیسی بن رید بن علی بن الحسین بنی و مدرش از اولاد عقبل بود ، در کوفه خروج کود ، جماعتی از عوام و عراف کوفه به او بیعت کردند ، مهندی شاه بن میکال را با لشگری عظیم به جنگ او فرستاد ، پخوب بن خبر گوشرد نشگر علی گردید متو حش سدند ، چه ناکه عدد پشان به دوست سوار می رسد علی و شرد ست و دهشت ایسال ر بدید گفت همان ای مردم ، این نشگر موا هی طلبند و با عیر من کاری ندارند ، می بیعت خود را از گردن شما برداشیم بی کار حود روید و مرا به ایشان گذارید ، گفتند به خدا قسم که ما چین بخواهیم کرد ، چون و مرا به ایشان گذارید ، گفتند به خدا قسم که ما چین بخواهیم کرد ، چون دشگر شن برده شد ، علی گفت ای

مردم، به جای حود بمانید و سمای شحاعت می ممائید پس شمشیر حود راکشید و است حود را در میان آن نشکر عظیم دوایید و بر ایشان از بمین و بسار شمشیر و د نا آن که از میان نشگر بیرون شد و بر ضرار تملی رفت و دیگر باره از پشت ایشان در آمد و بر ایشان حمله کرد، و لشگر از ترس برای

ة سروضات الجنات، ج 6. ص ٢٧٥. ٢- وفيات الاميان ج ٣ ص ٢٧٣

ار کوچه می دادید تا به مکان وُل خود عود بمود و دو سه کرت بن چیین خمته آورد بر ایشان ، نشگر او دل فوی شدند و بر نشگر شاه بن میکان حمله کردند ، نشگر شاه هریمتی شنیع نمودند و علی بن زیاد فتح کرد و ببود نا در یام معتمد در بصره ماچم او را با طاهر بن محمد (۱ عبری و طاهر بن احمد حسی گردان رد

و هم در این یام موسی بن تما ر همدان بشکری به جنگ کوکیی فرستاد و در و فعهٔ ایسان حسین بن محمّد بن حصره بن القاسم بن الحسن بن رید بن الحسن انصحتی ﷺ مقتون شد

و هم در این ایام حارث بن اسد ، محمد بن حس بن محمد بن ابراهیم بن حس بن رید بن الحس المحبی گرار و بد مدینه حسل داد ، در در صد عا محبد وسدها را بیروت ورد و هم در این ایام سعید حاجت در بصره ، حعفر بن استحاق بن موسی بن حسم گرار المعتول ساحت ، و بیر سعید حاجت ، موسی بن عبدالله بن الحسین بن رید بن الحس المحبی گرارا که منزدی صالح و او رو ت حدیث است با فرزندش ادریس بن موسی و فرزند بر درش محمد بن بنجی و ایوفاهر احمد بن رید بن الحسین بن میسی بو رید بن همی بن الحسین گرارا به با سعید در آوینحتند و این جانب عراق حیمل داد و جماعت بنی فزاره در راه با سعید در آوینحتند و این جماعت را و دست سعید شقی گرفتند و حلاص کودند حر موسی که اب کرد او گریختی ، لا عرم با سعید شقی گرفتند و حلاص کودند حر موسی که اب کرد او گریختی ، لا عرم با سعید نماند سعید او وا در ریاله مسموم کرد و بکشت در ماه محرم سند ۱۹۵۶ و سوش و برای مهیدی برد

و به در این یام عبدالله بن عریر، علی بن عبدالرحمن بن فاسم حسمی را یه محکد بن عبدالله جعمری را در بردیکی ری مفتری ساحت ، و هم عبدالله بن عریر محکد بن حسین حسی را با علی بن موسی بن است عبل بن موسی بن جعفر هیگا



٩ ـ هو طاهر بن محمّد بن القاسم بن حمره بن الحسن بن عبدالله بن البياس بن امير الموسين ١٩٠٠ و طاهر بن المداهر أين القاسم بن محمّد بن القاسم بن الحسن بن ريد بن المسى بن على بن ابن طالب ١٩٤٤ مولف ١٩٠٥)

امیر کرد و به متر من رأی برد و هر دو ان را محبوس ساحت تا در جیس بمردند او هم در این ایام محکد بن احمد بن هستی المتصور عامل مهندی در مدینه ب ایراهیم بن موسی بن عبدالله حستی را یگرفت و در محبس افکند تا در حبس وفات کرد و در یقیع مدفوق شد

و هم عیسی بن محمّلا محرومی ، عنی بن موسی الحسبی را در مکّه در حبس کرد تا در محبس وفات کرد ، و موسی بن استماعین جعفری را حنیفه ابتوالسناخ یگرفت و به جانب کوفه حمل داد و در کوفه جال ناد

* * *



تَكَرَ ايَامِ هَلاقَتَ مَعَتَمَدُ عَلَى الشُّ^(^)

چون مهندی از دما در گذشت پسر عمش دحمد بن جعفر المتوکن ملف به معتمد به جای وی شست ، و اول رمان خلافت به ماه رجب سنهٔ ۲۵۶ بود و هم در ماه رجب سنهٔ ۲۷۹ از دیا در گذشت ، و مدت خلافتش بیست و سه سال طور، کشید ، و سین عمرش به چهل و هشت رسید و مدفیش در بغداد واقع شد

و در سال اوّل خلاف او سبهٔ ۲۵۶ در روز هید فطر محکد بن اسماعین بحاری صاحب صحیح معروف وفات کرد

و للبخاري حكاية معروده عند و رُوده في بغداد و اجتماع آهل الحديث لديه و عرضهم عليه الأحاديث المقلوبة، و حكى عند آنه قال ما وُضعت في كتابي الطُبحيح الأ اغتسلت قبل ذلك و صليت ركضين

وَ قَالَ أَيْضًا ۚ صِنْفُت كِتَابِي الصَّحِيحِ لَسِتُ عِشْرَةَ سِنَّةٍ، خَرَّجَتِهِ مِن سَشَأَةِ القَّ حَدِيثَ، و جِعلتِه حَجَةً فِينَا بِيسِي و بَينِ اللهِ (٢)

و ابن تیمیهٔ حرّانی در مهاج السنهٔ گفته که ابحاری احتیاط کرد و ۱۱ احادیث حضرت صادق در صحیح حود نقل نکرد به جهت آن که شک و ریبی در بمض احادیث آن جناب برای او حاصل شده بود

و عجب دست از حماب بحاری چگونه مراعات احیاط سمود در نقل روایت از خوارج و نواصت ، و از هزار و دویست نفر از ایشان روایت کرده به تصریح این البیع



⁴ مرای مزید اطلاع راک دغیار للدول، ج ۲ ص ۱۹۲۷ دمروج اللحیہ آج ۳ ص ۹۸ ۲ دوختان الجنّات مج ۷۰ ص ۲۷۸

و غیره و که از جمعه آیشان است. عمران بن حطان سدوسی مادح این ملجم ۱۰ و شرح این مقام طولائی است و ما در قیص القدیر و در شرح وجیره آنچه مناسب این مقام دست پیال کردیم و این معام راگنجایش بعصی کلمات بیست

و دیو در سنهٔ ۲۵۶ ربیرین بکرین نگار (۳ وفات کود، و ربیرین یکار نسبت به ربین اس عوام فریشی می رسائل، و فاصی مگه بوده، و بر نسب قریش اصلاعی قسام داشت، و از مؤلمات اوست کتاب انساب قریش

و در سنهٔ ۲۵۷ در ۱۷ شوال صاحت ۱ ربح ۱ داخل بصره گردید و مردم نصره را بکشت^(۳) و خانه ها ر با مسجد جامع بسورانید او هباس بی فرح معروف به ریاشی بحوی بعوی در خامع بود و مشعول بمار صحی^(۱) خواندن بود و در آن و اقعه مقبون شد و ریاشی (به کسر راء و بخفیف یاء) است

و در غرّهٔ ربیع الاوّل سنهٔ ۲۵۸ معنید بر در خود موفی ر با مفلح به نصره فرستاد به جهت محاربه با صاحت دریج ۱۰ و در آن واقعه مفلح کشنه گشت و جنارهاش وا به سامراء حمل کردند و موفق نیز در محاربه دست کشید ن^{۵)}

و در همان سال یحیی بن معاد واری واعظ که یکی از رجان طریقت و معاصر جنید بعدادی است در بیشابور وفات کرد

و در سنهٔ ۲۵۹ دولت هاهریان منفوض شد و آننداه دولت صفاریان شند و آر صفاریان چندکس حکومت کردند ، اوّل ایشان یعقوب بوده



۱ مانگاه کنید ده فتح الباری مقدمه اص ۱۶۶ م ۱۶۶ الکفایة هی عدم الروایة اص ۱۲۵ للفدیر ج ۵. ص ۱۹۳ ۲۹۵ ج ۲ ص ۲۷۲) الباعث العمیت اص ۲۵

[&]quot; – برآی مزید اطلاع بر ک مور القیس میں ۱۳۳۱ وقیات الاحیان نے "و میں ۱۳۲۷ معینے الاقیداد نے "و میں 1. کا انھدیب التجاریباد نے کا میں ۱۳۹۲ تاثرینغ باشاد نے ای میں ۱۶۶۷

المداخية الدول، ج ٦ من ١٦٨

۲ سمار طبعی ای تمان مست نه اهی مست یه چا می در ند در چاشتگاه بورها و در عمد رکمات آن بحتلاف در براند که آیه چهار کست ست و یا هست و یا دوازده او یه این ساز هم مواظرت دارند و از یدع بشان اسا. املاع ممان مرابع اظاهراً الموقف فی

۵۔ مروج القعب نے ۳۔ س ۱۹۹

و در سملهٔ ۲۶۱ وسام کرد حضرت ابومحمّد حسن بن علی المسکری صلوات الله علیه ، پدر بزرگراو حصرت مهدی منظر و امام ثانی عشر صنوات الله علیه و هجل الله فرجه (۱)

و در همان سان ثقة جلين القدر رئيس العديقة فصل بن شادان ميشابوري وفات كرد ، و فضايل اين شيخ جليل الشأن بسيار است و صد و هشناد كتاب مصنفات اوست ، و حضرت ابومجمّد عسكري علي سه دفعه برا و احمت فرستاده

و بیر در سنهٔ ۲۶۰ حمد بن این عبدالله محمّد بن یحیی المبارک البویدی ^(۲۱) عالم دیب بحوی لعوی و هات کرد

و يريديّون سسلة من اهل العدم و الأدب سهم يحيى بن العبارك الدي اشتهّر بهده النسبة، لأنّه كان في أوّل الوهنة مربّيه لأو لاد يريد بن منصور الحميري الوالي على الكودم الى البسرة، و أن اتصل بعد ذلك بخدمه الرّشيد و المُتفل يربية وقده المأمون، و مسهم تافنيد(") النّبين الفاضل العلاّمة محمّد بن العبّاس بن محمّد بن يحيى المذكور

و مسهم ابراهيم بن يحيى (٢) ابواسخاق النّحرى صاحب المصنّفات والّذى حكى عبد أنّه كل يُوماً عن محضر المأمون و عنده يحيى بن اكثم القاصى، و هم على الشّراب فقال لَه يَحيى، يَعارِجه ما بال المعلّمين يلوطون بالصّبيان؟ قرفع ابراهيم رأسه صادا المأسون يحرض يحيى على العيث به فقاطه ذلك، و قال اميرالمؤمين أعدم حلق أنه بهدا، فان ابن أدبّه، فقام المأمون من مجلسه معصباً و رُقِعت الملاهي، فأميل يحيى على إبراهيم فقال اتدرى ما حرج من رأسله؟ أنى لأرى هذه الكلمة سبباً لاتقراصكم يا آل البريدي، قبال ابراهيم فزال عنى الشكرو كبت الى المأمون



مروج الدميم ۾ ج جي ١٩٩

جراى مزيد اطلاع كدروضات الجنات، ج ٨ ص ١ ١٠ يعاندالادم. ج ٢٠ ص ٢٩٢ تفياه التحويين عن ٢ عبر ١٤ عبران الادب. ج ٩٠ ص ٢٩٤

٣ _ إليانية: ولا الواد (خامراً للمولِّف الله ا

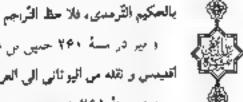
⁴_ثكاء كثيديد الطِقة ص ٢٩ء سجم الادباء ع ٢٠ ص ٩٧

أنا المدب الى آجر الأشعار مى اظهار، الشامة و جواب المأمون بالحو عنه المقدّم و هاهنا كلام اورده صاحب الرّوصات فى دين برجمه ابى عبدالله محدّد بن يعيى المقدّم ذكره يعد أن نقل بيته الجامع لمعجمات الحروف قال نيس هدا بأمرٍ عحيب بل الحجب كلّ العجب هنا ما أتقف عليد سنغ الشّرح الكبير في اوّل كناب الطّهاره، من سبة [نفسير] افظ العجب هنا ما أتقف عليد سنغ الشّرح الكبير في اوّل كناب الطّهارين الأعاظم سهم المرّمدي الطهور الواقع في القرآن بالطّاهر العظهر إلى جماعة من اللّهريين الأعاظم سهم المرّمدي مع أنّ المرادية البريدي المدكور و بس المرّمدي بالناء المثنّاة المحتانية و الرّاء و الميم بين العساء الجمهور إلا نقب ابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة، أحد أرباب صحاحهم المثنّة المشهورة، المُتوفى بيلدة برمد في سنة تسح و سبعين و مأتين من الهجارة (انتهى) ؟) المشهورة، المُتوفى بيلدة برمد في سنة تسح و سبعين و مأتين من الهجارة (انتهى) و لكن لا يخفى أنّ المُرمدي قد يطبق أيضاً محمد بن أحمد بن نصر المُومدي القيه المُتافعي المتوفّى منذ 40٪ و قد يطبق أيضاً محمد بن على بن الحسين المعروف

و میر در مسلم ۲۹۱ حمیل می «سحاق طبیت و فات کرد هو هو الدی عرب کستاپ اقتیمتی و نقله می الیونانی الی العربی و غذّید ثابت بن فرّه:

و در سنة ۲۶۱ طيمور بن عيسى معروف به آبابريد بسطامي معروف ومات كرد د ابريريد السطامي فر الشّيخ المرشد المتصوّف المعروق و في جمعةٍ من كنيات العرفاء أنّ ابايريد ارتاض و خدم مأة را تلاقه عشر من المشايخ حتّى وصل بحدمة مولاته جعفر بن محمّد الصّادق على قوجد في حدمته ما هو المعصود (۱) و قال جمع سهم أنّد كان سفّاة في دارد الله ال

و لك كان هذا يعيداً يحسب الظاهر لسياينة عُصرهما الما أنَّ مولاً: الصَّادق ﷺ كانَتُ



١ روضاك الجنات، ج ٨ ص ٢١٢ ٢١٢

۲ روضات الجناب ج ۸. س ۲۰۲ رابر ۲

٣- النور من كلمات بي الطيفور عن ٢٧ تدكرة الاوبياد، ج على ٧٤٪

 ^{*} نگاہ کثید به: اربعین فخر رازی، ص ۱۹۷۶ طرائد ص ۱۵۳ مجالس/الموسین چ ۲۰ ص ۲ مسرح العجرید،
 ض ۱۹۹۹ء برضات الجناب چ ۴ ص ۱۵۵ کوهر مراد ص ۱۵۵۵ء و باز تاریخ بین هرقائدهمی، چامم الاتوار مید حیدر آمنی کشکیل میخ بهائی الافائد حرین لاهیجی.

وداته هي سنة ثمان و اربعين و مأة وكان التقاوت بينهما مأة و ثلاثة عشر مع لن عسر البايريد لم يكن اكثر من الصائين النولو هذه المقالة فقال بُقصهم مكان مولاك الصّادق سيده على بن موسى الرضا (عبيهما سلام الله تعالى) و قال ينصهم كان المجمعر محمّد بن على المواد فقي الرضا (عبيهما سلام الله تعالى) و قال ينصهم كان المجمعر محمّد بن على المواد فقي الرّجن الدى هو من هذا الأشكال بالتزام تعداد في الرّجن الدى هو منصّف بهذه النّسية و الالقاب بأن بايريد النان الأكبر و الأصحر، و الأكبر هو الشقا "المنصّف بهذه النّسية و الالقاب بأن بايريد النان الأكبر و الأصحر، و الأكبر هو الشقا "المنام)

و ثیر در سنة ۲۶۱ مسم بن حجاج فشیری بیشابوری صاحب صحیح معروف وفات کرد و در حق صحیح و عدماء سنت گفته است اداما تحت ادیم الشماء اصح من کتاب مسلم فی علم الحدیث (۲)

تال صاحب النواقض الزواعض قال اكثر علماء العرب اصح الكتب يبعد كتابالله صحيح مسلم بن العجاج القشيرى، و قال الاكثرون من غيرهم صحيح محتد بن المحاجري هو الأصح، و ما اتّفقا عليه هو ما اتّفق عبيه الأمّة، و هو الدسمين البخاري هو الأصح، و ما اتّفقا عليه هو ما اتّفق عبيه الأمّة، و هو الدسمين يقول فيه المحدكون كثيراً صحيح منفق عبيه و يصول به اتّفاقها لا اتفاق الأمّة و ال

(الى ان قال) و صارا في الأسلام رهيقي مصحف الكريم وَ القر ل العظيم

قُلْت و للعدماء و المحدثين هاهن كلامً لا يعاسب المقام ذكره، و من اداد الأطلاع عليه فليراجع كتاب عبقات الأنوار و قال مسلم اصنَّفت هذا المُسند الصحيح من ثلاثمأة الف

قال عبدالقادر الحفى، في المحكى عن جواهر منصبة أن الحافظ رشيد العطار جمع كتاباً في بيان الأحاديث المقطوعة في صحيح مسلم و سقاد بانفرز الفوائد المجموعة في بيان ما وقع في صحيح مسلم مِنَ الأحاديث المقطوعة، و حكى أن مسمعاً لمّا وضع كتابه الصحيح غرصه على أبي ورعة الرارى فانكر عليه و قال سكيته الصحيح مجملت سنّماً لأهن



أذكاء كثيديه مجالس المؤمنين ج ٦٠ ص ٦٦ روضات. ج ٦٠ ص ١٩٥٥ هرائن المقاتل، ج ٦٠ ص ١٣٨٨.

٢ مقدمات ع ج ١ ص ١٥ جامع الاصول. ج ١ م ص ١٨١

البدع و عيرهم 11

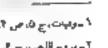
و در سنة ۲۶۲ ؟ يعموم بن ست صعار با لشكري عطيم به جانب عراق أمد و بر ه دير عافون، که واقع است ترکبار دجنه ما ينين دواسط، و بنعداد، سرون سمود، معمماء معؤض يسو حودار دراساهم عكداشت واحودايا لشكري بسياراته جنك يعفوف ببوون رفت و به او محاربه كرد ته يعموت صفّار ۱ هريست داد و لشكر معتمد عميمت يستاري په دست. وردند ۽ و نعل شده که ده هروز رأس در ستور. پشان په هنيمت گرفتند و يعموب در صل مسگر بوده و به اين جهت او را صعار مي گفنند و كمكم در نهيه جيش و جند پر امد و حوارج را ميكشب نا ان كه كار او بالاگرهت و بلاد خراسان و ۱ منجستان ۲ و ساير بلاد و السخير كرد و په تصرف حود در أورد

و چون دولنش فوي شد حروح بر حليفه معتمد بالله [كد]كرد و به عراق أمد و جنگ کرد با شکست حورد ، پس دیگر باره در نهیه لشکر و امسعداد بر آمد و حیال حروج داشت که اچل او را مهانت بداد، و قویباحی او را عارض شد، اطاباه او را معالجه به حصه کودند، قبول نکرد لاحوم به همان موض در نوردهم شوال سيلة ۲۶۵ و دات باعث

پس از آن برادرش عمرو بن لیث به جای او بشست و از جانب حبیعه در اطراف خراسان والي بوده نا در سنة ٢٨٧ به جهب گرفتن دمناوره البهره بـا والي امحا اسماعیل بن حمد جنگ کرد ، تا در پایان کار معنوب شد و او ره اسیر کودند و برای حنيفه معتصد فرستاديدى واأواذر برد معتضة أسير يوداتا معتضه وفنات ينافث و مكتفي حليفه شنداو بعدارايك روراهر حلاقت مكتفي گذشته عمروايس ليك سبو وفات یافت و عمرو در اوّل کار مکاری حمار بوده

گویند. از سای اوست مسجد حامع عثیل شبرار مشهور به مسحد حمعه که در منبهٔ ۲۸۱ بند کرده او به شهراب نسبت دادهاند که آن منتخد هرگر در اول، دخالی

۱ سولیات ہے 0ء ص ۱۹۹ 7 ـ مروج اللجب، ج ₹. ص





بياشد ، و احمار و نوادر أثار أل ليث^{ر)} بسيار است

مسعودی گفته که یعموب صهار مرد سیاسی دان بوده و چنان سیاست شکر نموده بود که مانید آن شبیده نگشته و نقل کوده که وقتی فرمان داد که به حنگ بیرون شوند و حصود دو دفعه ستوران خود ر از چر گرفتند و سوار شدند و دیدند مردی راکه است از عقمی بر دهان داشت علف و از دهان آن حیوان بیرون کشید که میادا به قدر چویدن سب عنف ر تأخیر کرده باشد و به است خود به ربال فارسی حقاب کرد که میرالمؤمین دوات ر در تر بریدند و چون منادی یعموب ند می داد به پوشیدن سلاح جنگ و سام شکر دفعه منلاح می پوشیدند

و حکایت شده که مردی را دیسد که در ریر سلاح رحت بوشیده از سبب آن پرسیسد ۴گفت من مشعول غسل جناب بودم که منادی امیر ساکرد که سلاح بپوشید ، من به جهت آن که تأخیر در امر امیر نکرده باشم لیاس بپوشیدم و به همان پوشیدن سلاح اکتف کردم (۲)

قين الله رُحد عنى قبر الصُفَّار هذه

و ما کُنّت عن ملك العراق بآيس کار لم يکن يعوبُ ديها پنجالس مَلْكُت حراساناً و اكتناف فعارس سلامٌ عَني الدِّنيا و طيب تسبيعها

و در سبهٔ ۲۶۷ موسی بن بُعا و اسماعیل بن یحین کرنی و یونس بن عبدالاعنی وهات کردند : (۲) و موسی بن بها در انراک و امراه مهندی و معدمد بوده است، و او همان است که اهن هم در او به حدمت حصرت امام حسن عسکری ﷺ شکایت کردند ، آب حیات امر فرمود ایشان را به حواندن بن دعد در قبوت خودشان



ے در مجالس المؤمنین از ناریخ گزیدہ تاق کردہ کہ صاحب تاریخ گلات صداریہ ہمکی سیمہ بودائدہ و مدت مدک یسان پنجاد و شش مال بابودہ و صدد ایتسان همت عمر بابودہ او الزّل آیشس بمقرب اسب السؤلف،ﷺ |مجالس|المؤمنین ج ۲- ص ۱۳۲۸ تاریخ گزیدہ عن ۴۳۶].

٢ _ مروح الذهب، ج ٢ ص ٢ ٣

٢٠ سريج الأمب ج٩ ص ٢٠

«الحمدة شاكراً لتعباله ـ الخ» و آن دعاي ميسوطي است كه آن حضوب در قبوت حود مي حوايده و در مهج الدعوات (۱) و بحارالايوار مسطور است

و در سنهٔ ۲۶۵ دحمه بر التحصیب وقات کرد، و او در زمان منتصر و مستقین وراوب داشت و نکی دو سنهٔ ۲۴۸ مستغین او را تفی کرد بنه جنوبرهٔ ۵ فنزیطش ۵ فرستاد به سبب جومی که از او واقع شده بود.

و بن الحصیب مردی بطاش و فتاک بوده و نمل شده که و فتی سواره بود شخصی به درد او تظلم می کرد او به از رکاب حالی کرد و چنان پر فنت آن پیچاره رد که هلاک شد و در ماه صمر سنه ۱۹۷ موفق به جنگ صاحب ۱ رنج ۱ بیرون شد و در بصره ۱۰ او حنگ کرد تا او ره نکشت و مدت ایام سنقط و فهر صاحب ۱ رنج ۶ چهارده سال و چهار ماه طول کشید و در پن مدت فنین بسیاری از مردم ره بکشت و به ن و طفق حم نمی کرد و پشان و به فتل می رسانید و خانه های بسیار حراب کرد و آنس رد، مردم در حق معتونین او برد و توعید مکثر و مندی، مکثر گفته که جر عالم العیوب بنداند عدد آن کسانی ر که صاحب ۱ رنج ۱ از نلاد و مصار و فرق بکشت و چه در کثرت به می مرد از شمار آید، و مقلن گفته که فانی کرد از مردم پنامید هرار نفس و کلام هر دو هرفه میشی در ظن و حفیس است

ققیر گوندکه امل این معدار که نوشتم از ناریخ بدل کردم و لکن نصدیق بدیکنم، بلکه نصور هم بندیکنم این معدار را

و بالحدد و نفل شده که نه یک واقعه در بصره سیصد هرار بعس از مبردم نکشت ، آا و فتنه او بر مودم بصره سحت عظیم بوده و مردم بصره در ایام او به عیر از قبیلی که سالم ماندند ، بعصی مفتول و بعصی عربو گشتنا و بسیاری از یشان محفی و پنهان شده بودند

رورها پنهان بولاند ، شبها بیرون می آمدند ، و سگها و گریدها را میگرفتند و او



١٨ مهج الدموات، ص ٥٥

٣ . شهورش پردگلل مي ١٩٠٨ يه نقل اُلز مسمودي ج ٣٠ ص ٢٩٤ چيف مصر

گرسیگی می حوردند : تا آن که سگ و گریه و موش ر تمام کردند

پس هرگاه که یک نهر در بشان می مردگوشت و ر بر خود قسمت می کردند و می خوردند : و چنان بر مردم کار سخت شد که شل کرده آند می را دیدند ، سوی بر دست گرفته و می گرید سبت به پرسیدند ، گفت مردم دور خواهوم جمع شدند تا بمیرد و گوشت او را یخورند ، هنور خو هرم نمرده بود که او ر پاره پاره کودند و گوشت او ر قسمت نمودند و رگوشت و به من قسمت ندادند چر سرش وا ، و در این قسمت بر من ظلم نمودند

مؤلف گوید که حصرت امبرالمؤمین ﷺ در احبار هیبیهٔ حود مکار شاره فرموده به حروج صاحب و ربع و و قتل منزدم بنصره و گنرسنگی بشنان و منایر گرفتاریهای ایشان ۱۱)

و در نهج البلاغه است كه آن حضرت درمود « فِئَنَ كَبْطُع اللَّيْلِ الْمُثْلَمِ، لأَنَّقُره لَهُ، فَاتَنَةً، (اللّي ان قال اللهِ)، ثويلُ لكِ يَا يَصَرَهُ مِن جَيْشٍ مِن يَقْمِلُهُ، لا رَهُجَ لَهُ وَ لاَ حَشّ، وَسَيْسَى اهلك بالسّوتِ الأحمر و الجرع الأَغْير (٢)

و در مندهٔ ۱۷۷ احمد بی طوبون در مصر وفات کرد و مدت ولایتش همده سال طوی کشید با^(۲) و از جانب معتو والی مصوبود و بعد بر قشام و و قعود و مستوبی شد، و به جود معروف و هم به کثرت حوبریری مشهور بوده، و کسانی اکه امر به کشس بیشان مموده یا در رندان او مردهاند هیجده هرار تی دکر کردهاند

و (طوقون) لفظي ست بركي و اسم پدر اوست

و مي كتاب الدّرُ المسبول، قال خلّف ابن طولون عشره آلاف الله دينار و اربعة عشر الله مسولةٍ، وكانت المارته تحو ستّ و عشرين سنةً، وكان خارماً عاقلاً، يعي جماعة المعروف بين مصر و القاهره عبد مشهد الشت تُفيسة بنت الحسين بن ربع بن على بس



ہ میں البلاقد حظیہ ۱۳۶ معافیہ این میں اعوب ہے ؟ حل ۱۳۷۴ء اثبات البطاء ہے ؟ حل ۱۳۴۵ء بعدارالاتوار دیے ۲۳۔ حل ۲۵۰ وج ؟ حل ۱۳۲۰دشرے میں البلاغہ ہے ؟ حل ۲۰۳ و ۱۳۶ مجمع البیان ہے ؟ حل ۲۰۰

مورالبلامه، خطیه ۲۰۲

٣-يمريج اللغب، ج ٣- هي ٢٦٠

العُشين ﷺ و هناك قبر آسيد يف مراحم امرأة صوعوں، و قبر رقبيّة بست عمليّ بس الله طالبﷺ و قبر آمنة بست الباقر ﷺ و قبر فاطعه بسن محقد بن اسماعيل بن جنعر الصّدق ﷺ

و در سبهٔ ۲۱۱ پوران دخمو حسن بی سهن روحهٔ مأمون وهان کرد و حکایت عروسی مأمود او و محارحی که در عروسی و صوف کرده مشهور است و در سبهٔ ۲۷۳ پر ماحهٔ فرویسی ابوعبدالله محکد بر پرید پر ماحه صاحب

کتاب سنن مشهور وفات کوده و بعضی کتاب او و یکی از صحاح ستّ شمردهاند و در سنهٔ ۲۷۴ احمد بن محمّد بن خاند بن عبدالرحمن پر محمّد بن عنی برفی صدحت مؤلفات کثیره که از جمله محاسن است وفات یافت

و برقی مسود است به دیره رود و قم وایی شبخ جنیل از نقاب علمه و اصحاب
ادمیه است و لکی چود در صعف روایت می کرد و بر مراسیل اعتماد داشت، قمیین
طعی در او بمودند و شیخ لفه ابو جعفر حمد بن محمد بن عیسی قمی که شیخ و رئیس
و فعیه هم پود او ره در هم بیرون کرد و ودکی یعد از آن او ره به قم بر گردانید و از از عدر
حواست و چود برقی وفات کود احمد بن محمد بن عیمی با سر و پای برهمه بشییخ
جنارهٔ او نمود و چد برقی محمد بن علی ر پوسف بن عمرو تفقی والی عراق بعد در
منازهٔ او نمود و چد برقی محمد بن علی ر پوسف بن عمرو تفقی والی عراق بعد در
منازهٔ او نمود و بد برقی محمد بن علی ر پوسف بن عمرو تفقی والی عراق بعد در
منازهٔ او نمود و بد برقی محمد بن علی ر پوسف بن عمرو تفقی والی عراق بعد در
منازهٔ او نمود و بد برقی محمد بن علی ر پوسف بن عمرو تفقی والی عراق بعد در

و در سنهٔ ۲۷۵ سیمان بن اشعث ^{۱۲} ابوداود سجشبانی صاحب **شن** در بصره وفات کرد

قال این طَلَکان، و کان یقول ابوداود کنیتُ على رسول الله ﷺ حسن مأه أنف حدیث، إنْتَخَیْتُ منها ما صفنته هذا الکتاب (یعنی السن) جمعت هیه أربسعة آلاف و السمال مأه حدیث، ذکّرتُ الصّحیح و ما یشبهه و یقارید، و یکفی الإنسان ندینه، و می دمال أربعة



١ تقيم الدلال. ج مص ٨٢ ٨٩

٢ يبراي مريد اطلاع ۾ کي: وبياب الاعبال ج ٢٠ س ٢ ٢ تاريخ بنداد ج ٩٠ س ١٥٥ ناکر ۽ الحفاظ، ص ١٩٩٠

أحاديث أحدها قواد على «إنَّمَا الأعمال بالنيَّاك»

و الثاني تولد ﴿ اللَّهِ اللَّهِ مِنْ خُشَى إِسْلامِ المِرِءِ تَرْكُهُ مَا لا يُغْنِيهُ ﴾ وقد من من من من من من من الله من من أن من من الله من الله من الله من الله من الله من الله الله الله الله الله

و النَّالَث قوله تَلْكُنْ عَلَى اللَّهُومَنُ مؤمناً حتى يَرضى لأَخيه ما يَرْضُه لَنُفُسه،

(و الرَّابِع، قوله اللَّهُ عَالَمُعَلَّلُ بِيِّن، و الحرام بيّن، و بنين ذلك أصورٌ مُنْسبهاتُ »

(الحديث بكماله) (1)

و در سمهٔ ۲۷۶ عبدالله بن مسلم بن قُنیبه محوی نعوی به مرگ صحاًه و فات کرد. و دبن قتیمه از معاریف و صاحب تألیمات است و مدنی در د دینور ۱ که از بلاه جبل ر نژدیک دکرمانشاهان ۶ بوده فضارت داشته

و در سنة ۲۷۸ موفق بالله ابواحمد طلحه بن المتوكن برادر معسما، و ولى عهد و وفات كرد و موفق همان است كه ربير بن بكّار كتاب موفقيات (۲۲ ر. بـــه اســـم أو بوشته

و كان يخطّب له يلقيين اللّهم اصنع الأمير النّاصر ندين أنه اب احمد طفحة الموفّق بالله و وليّ عهد المسلمين و اخا أميرالمؤمنين و لقّب بالنّاصر حين فرغ من امر محمّد بن على صحب الرنج

و در مینهٔ ۲۷۹ محمد بن عیسی ترمدی تلمید بخاری و مشهور به حفظ حدیث وفات یافت ^(۲)

و در ایام معتبد جماعی از آل بوطالت حروج کردند و کشته گشتند ، از جمعه احتید بی محمد بی عبدالله بی ایراهیم بی است عیل طباطیه است که مادرش از احفاد عثمان بی حقیف عامل حضرت میرالمؤمنین الله در بصره بوده ، احتید بی طواوت او را یکشت و میرش را برای معتبد حمل دادند

و ديگر احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن عمر بن عني بن الحسين ١١٥٥ كه



الروبيات الاهيان ۾ اد ص ٢٠٠

٢ _ اين كتاب الأسهار الموقَّقيّات نام دارد كه به معميق دكتر سامي مكَّى العاني به چاپ وسيده است

المرواف الجامع الصحيح معروف يدسنان الرمادىء

محمد بن میکال او و یا پدرش به نیشابور حمل داد و هر دو وفات کردند و بدرش پیش از او وفات تمود

و دیگر هیدالله بن هنی بن هیسی بن پخین پی حسین بن رید است که در اطواحین استون شد در وقعهای که با بین احمد بن مودن و کمارویه بن احمد بنوده و دیگر هنی بن براهیم بن هنی بن هبیدالله بن الحسین بن هنی بن الحسین مالله است که در سرّ من رأی درب حاله جعمر بن معتمد مقتول گشت و فاتنش معتوم نگشت

و دیگر محمّد بن احمد علوی است که عبدالعزیز بر ادف او را در فریه و آیه و مکه از قراء هم است.مصول نمود

و دیگر حمره بن الحسین الجعمری است به صلاب ترکی و ر بخش و مُثله بمود و دیگر حمره بن عبسی بن محمُد بن قاسم بن حسن بن رید بن الحسن الله که در واقعهٔ صفار و حسن بن رید در طبرستان او ر بکشتند

و هم در این واقعه محمّد و ابراهیم فروندان حسن پس عبلی بس هبیدالله س الحسین بن علی بن الحسین کی و حسن بن محمّ بن رید پن عیسی بن رید پس الحسن کی و اسماعیل بن عبدالله جعفری مفتول گشتند، و محمّد بن حسین بس محمد بن عبدالرحمن بن فاصم بن حسن بن رید در سرّ من رأی در ریدان وفات یاف

و هم مومنی بن محمًا این سفیمال بن داود این حسن بن حسر در ایام معتمد وفات کود و در ایام معبر از مصر آمده بود

و هم سفید حاجت) علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن رید بن علی بس الحسین الله با دو پسرائش احمد و علی بگرفت و در محبس افکند، علی بن محمد به حمد در رسال وقال کردند و علی بن علی رهاشد

و دیگر حسین بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بو هسم بن الحسن بن پید بن الحسن ﷺ راصمار بگرفت و حیس کردگاهی که بر بیشابور علیه کرد ایس و را به طیرستان حمل داد و در بین راه بمرد



و دیگر محمد بی عید الله بی رید بی عبدالله بی حسی بی رید بی حسی گا است که در حیس یعقوب صفار در بیشابور وقات یافت و صفار او را از طبرستان مبیر معوده بود

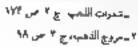
و در ایام معتمد وقایع بسیار و حو دت و دس بی شمار رح داد ، و معمد در ایام حود دست و ملاهی ر اختیار بموده بود و کمکم برادرش بواحمد مودن مدیر مور سنظت اوگشت تا به حدی که بمام امور رجع به او بود و معتمد را هیچ نصرف و اموی ببود و از خلافت جر اسمی بداشت ، و چود موفق وفات یافت پسرش احمد معتصد به جای از مستقرگشت و بر هم حود معتمد علبه بموده و او ر مفهور کرد ماند پدرش و معتمد او حال حود در مقهوریت و مقلوبیت خویش خیر داده در این دو بیت

یسری مساقسل میشعاً عمیه و نامن ذاك شیءٌ می یعدیه "

اليس مسن الصجالب أنَّ مثلي و تتوخد يسمم الدَّميا جميعاً

و پیوسته کار مصحد بدین منوان میگذشت، تا در هیجدهم رجت سنهٔ ۲۷۹ وفات کرد، و گفته شده که رهر د شراب او کردند و یام سنطنتش بیست و سه سال طول کشید (۳

و در همان سال محمد بن عيسي بن سورة ترمدي صاحب صحيح وفات كرد ها ها چا



ذكر أيام خلافت معيضه دانة لحمد بن طلحه(١٠

احمد بن طلحه بن منوکل ملقب به معتضد در روز وفات عموی خود معتمد بر تحت سلطیت مستقرگشت، و ان در ۱۸ رجت سنة ۲۷۹ بوده، و در ایام او فنسمها تسکین یافت و حدگها برطرف شد و حباس و برحها ارزانگشت و شرق و عرب بر او مفتوح گشت و افوال بسیار در حرافة او جمع شد ۱۲۱

و معتضد مردی بخبل و شحیح و کم رحم و حودریر و سقّ که بود : و در مُثله کردد و به انوع شدید عدات و عفویت کردد رغیبی عظیم داشت ، و ر بنرای تعدیت مردم مطامیری ساکرده بود

و نفل شده که چون بر مردی از عدمان خود عضب می کرد امر می ثمود که حمیره در رمین کنند و نصف بالای او را در آن جمیره کنند، پس از آن خاک بربرند و بمالند تا جائش از دبرش بیرون شود

و هم از جمعهٔ بعد یب او آن بود که برکسی که عصب می کو دامر می کرد سوراحهای بدن او را به پیبه محکم مسدود می کودند ان گاه دم پیر مفعدش می گذاشسند و می دهیدند د ب که بدنش باد می کرد و بروگ می شد پس از آن سوراح دیر او را به پیبه محکم می کردند و آن دو رگی که بالای ایروهای او بود فصد می کودند ان بیجاره مثل شعر بررگ می شد و به ندریج جانش از بالای ایروهایش بیرون می آمد (۲) بیجاره مثل شعر بردگ می شد و به ندریج جانش از بالای ایروهایش بیرون می آمد (۲) و بیشتر رعیت و میز معتضد در ربها و جماع کردن و بده بود و نهل شده که



[۔] برای مرید اطلاع را کہ اشہار الدول، ج ۳ ص ۱۳۰ مروج الدھپ، ج ۴ ص ۱۳۳ ۲ و ۳ ۔ بروج اللہم، ج ۴. ص ۲۲۲ ر ۱۳۳

قصری بناکرد معروف به ثریا و چهار صد هرار دیناو مصارف نه نمود و طول آن هصو سه فرسخ بوده

و علام خاص معتضد بدر بود که در ایام مکتمی بالله کشته شد ، وریر او عبید، لله بن سنیمان بود ، و از پس موت او فاسم بن عبیدالله وریر او گشت

و در بام حلافت و سنة ۲۸۲ محمد بن القاسم معروف به ابوالمیده (۱) در بصره و دات کرد ، و این بعد از آن بود که از بعداد در اورانی بشسته بود با هشناد بعر دیگر که به بصره آیند ان روزق عرف شد و بمام هشناد بعر هلاک شدند جر ابرانعبناه که حود را به بحثه (۱ اوران چسباییده بود و بجات یافت با آن که چشمانش بابینا بود و چون داخل بصره شد وفات یافت (۱)

و ابوالعبده و مردی خوش مشرب و ظریف و حفوظ و ادیب و فصیح النسان و عدب البیان بوده و نوادو حکایات و مکالمات او در صحبس متوکل و سمیرین معروف آست (۳)

و حکایت شده که روری خواسب بر صاعد بن مخدد وریز د حل شود ، حاجب گفت فعلاً وریز مشمول است مقداری تأمن کی چون مدتی طول کشید بوالعیده از حاجب پرسید که وریز به چه جیز مسمول است؟ گفت به نمار کردن ، گفت راست گفتی دیکل جدید للاً و کان صاعد قبل ذلك صرائیاً » ")

و حُكى ايضاً، أنَّد دخل يرماً عنى المتوكلُ و كان في القصر المعروف بالجَعْفُرِيّ فقال
 المتوكلَّ دغا نقول في دارنا هده؟

المقال الذَّ النَّاس يُمُوا الدُّور في الدنِّب و أنت بنيت الدنيا في ذارك فاستحسن كالالمَّة (٥٠)



٩ ـ برأى مرود الحلاخ ر ك البوالعيناء الادب، البصرى المظريف

ع يسييم الأدعاء ج ٨، ص ١٩٧٧

١٦٠ ما به برخي از اتها در كتاب «دائشوا» المتندن» از حن ١٣١ به بعد الثاره كردنايم

قريج اللعب ج ٢ ص ٢٢٦ معيم الادياد ج ١٥، ص ٢٩٧ بالسوران روفيدل ص ٢٩٧.

۵. مرابع اللغب ج ۴ عن ۱۳۴۶ دانشوران پرشندن، ص ۱۳۷ به نقل از وابیف الاهیهان ج ۴ عن ۱۳۹۶ میرا د الاهتیار، عن ۸۲

قُلْت و قد احد منه مَن قال في مدح الدّار التي يناها الصّاحب بن عبَّاه باصبهان البيث الدّار في دُنياكَ ام ديباك في الدّار

و قد اكثر الشَّعر، في مُدح هذه الذَّار كف نقل اشغارهم عبدالملك القَعالِي في يسيمة الدهر في شعراء إهل العصر

و در سنة ۲۸۲ ابودهم بی محمد تهمی وعات کرد ، و این شیخ جنین او احداد سعید بن مسعود عم مختار بن ابی عبیده بن مسعود سب که امیرالمؤمنین الله او ر والی مداین کرده بود و دو رمال حصرت امام حسن الله بیر والی و د ، و حصرت امام حسن الله بعد از آن که جزاح بن سنال در مطلم سایاط مداش ، آن جناب را وحم برد بر او وارد شد و او جراح آورد و به معالجة رحم آن جناب مشعوق شد

و بالجمعة ؛ ابراهیم او لا ریدی مدهب بوده ، پس از آن به مدهب ماهبه منتقل شد ، و اصلش کوفی بود لکن به اصفهان انتقال بمود ، و مبیش آن بود که چنون کتاب معرفت اتألیف کرد که مشتمل بود آد کتاب بر ماقب شمه اظهار فلی و مثالب اعداد بشان ، کوفیس تألیف آن کتاب ر عظیم شمودند چه وضعش بر حلاف نقبه بوده و با وی گفتند که مصحت آن است که بی کتاب را نفل بکنی و بیرون بیاوری بوده و با وی گفتند که مصحت آن است که بی کتاب را نفل بکنی و بیرون بیاوری بدنقال ای البلاه ابعد من الشیعة؟ به پرسند که کد م بلد است که شیعهٔ او کمشر و او شیعه دور تر است؟ گفتند اصفهان

پس براهیم قسم باد کرد که آن کناب را نقل نکند و رویب سماید مگر در اصفهان و پس از کوفه منقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب راکه بر خلاف تفته بود در اصفهان روایب کرد و پس حماصی از قمیس مانند احمد پر محکد بی حائد و عیر او به اصفهان فتند و در و حواهش نمودند که به قم منتقل شود ، قبول نفرمود و در اصفهان اقامت فرمود ، و دین شیخ را نالیمات بسیاری است

مؤلف گوید که از اینجه معلوم شد که امل اصفهان در آن اعصار عیر اساسی بودند بلکه از حای دیگر معنوم شده که در طریق نصب و عباد بودند ، پس احادیثی کسته در مستدمّت اهسال اصناعهان وارد شنیده منجمول پسر رمیانهای مسابق



است (۱) مانيد حديث بيوي ﷺ «ما احس دار ما افلح-اصفهائي ايداً »

و هم حدیث مرتضوی الله مندول از حواتج راوندی و عبره که ر عبدالله بس مسعود رو بت کردهاند که گسف در مسجد حضرت رسول الله سرد امیرالمؤمین الله بشمینه بودم که دیدم مردی بدا کرد که کیست مر دلالت کسد بر عالمی که از او احد علم کسم؟ س او ر بد کردم که ای مرد، مگر بشبیدی که رسون حد الله و مردد مازا مدینهٔ العلم و علی بایه ۱۹ گفت جرا، گفتم بس در بی چه میگردی؟ این میرالمؤمین الله بات مدینه علم است از و احد صلم کی

آن مرد آمد برد آن حضرت بشست، حضرت فرمود که عمل کجه می باشی؟ گفت اعل اصفهان، فرمود بنویس که املاء کرد علی پی بی طالب آن که در اهل اصفهان پنج حصنت نمی باشد سحارت و شخاعت و امانت (وقاح) و عبرت و حب اهل بیت

آن مردگفت بار هم بهرمایید، حصرت به یان اصعهانی ولایس قدیم فرمود اروت این وس، یعنی امروز همین بس است (۲)

و هكد امثال ينها تمام محصوص همالا رمانها بوده، و إلاَّ در ارمنهُ متأخره ٢٠٠



په اینانچه نقل شده که چون عمر بن عیدالفزیز خفیقه شد و سټ مضرت امیرالبؤمیی نایا و از مینن مردم برداشت و
 امر کرد که یو پسند برای والیان هر ولایتی که مردم را منع کند نز سټ ان حضرت، اهل اصفهان مال یسیاری به
 والیان حمر دادند که مهنت دهند یه یسان که اریمین ایسان در سټ آن حضرت امام شود ان وهب دیگر سپه مکنند
 واله الدائم (مؤلف))

الخرائج والجرائح

۳ بیدان که سید شهید قاضی برواند برای در سجالس گفته کد در قاریخ این کثیر شدیی مسطور بست که در سال سیشد و پهیل و پنج فشعای حظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل دم کد یه آشجا به رسم تجاوب رفته بردند به میاب آن که بهل لم در آنچا سپ سبح محایه صوحه بردند ته این که نقل اصفهان چمحی کثیر ازایت ای واکستند و اموال تجاو ر خارت کردند و چون بن خبر به رکن گلوانه بریهی سید به واسطه نسیعی که داشت در قطیب شد و نقل اصفهان رأ مواحده و حصادره به مال بسیار نمود

حصوص در ومانهای سلاطین صفویه تا رمان ما بحمدانهٔ مده اصفهان فیهالاسلام ، و محد رحال اهل ایمان ، و همیشه مرکز علم و عنماء بوده و قبور شریفه بسیاری ار اهاطم عنماه که حصر نتوان نمو دادر آن بلده است

و مسجدی است در آنجا معروف به و لسال الارض و در طرف شرقی مرز تحف فولاد بردیکه به قبر فاصل هندی الله البجا می گویند که این موضع رمین با حصرت امام حسن محتبی الله تکدم کرده در امانی که آن حصرت در یام حلافت عمر بن الحصات و شکر اسلام به حهت فتر حالت به این مکان تشریف ورده دارا و بر این جهت او را فلسال الارض و می گویند و و حصرت در انجا بمار حوانده و در فله با مسجد صورت قبری سب مشهور به قبر شعبه دارا پیعمبر الله که مبعوث بوده بر طابقه یهود که در آن بلد ساکن بوده اند

و از خصائص اصفهان شمردهاند آن که کم میتلا می شوند اهن آنجا به و با مسدید و طاعوب، بلکه گفته شده از رمانی که آن شهر ما شده طاعون در آنجا بیامده و از حصائص او حکایت مناز جنبان اوست که در فنویهٔ «کاردلان» است که



حه سخ عيدالجدين رازی در کتاب انتخال آورده که اصفهاني از ضي پرسيد کده از ددام شهري؟ گفت: من از شهر دندين کسان

مرد اصفهانی فرو مللاه گفت: معنی مهوم جسب قمی گفت: معنی آن است که چون یکویم از قب گویی آه

و از پنجه معهوم سی نتود که دسی بیانند الا شیعی، و اصفهانی دیردی الاً سنی، و الحدیث و المند که در ایام درقد سلاطین صفویه مرسومه افتار افتاع خانهم ساتواه ایسان و هدایت به مرتبه بر در و دیواه آن ولایت نافته که صد میردر اصفهان گیم است و با دارالموسین کاشار در برایر گوسی و اشتقی مواف ﷺ) مجالس ظهرمین، چ ۱۰ ص ۸۳ ـ ۸۵۵)

د در خصوص مسافر د احتشرت مجتبی نگولا به اصفهان مرسوم انصاری در ناریخ اصفهای در ص ۳۱۷ عمدت بالای صفحه متون اول می توبسد

اد را چه گویند در سریف دوردن سفترت مجتبی نظیهٔ چه اصفهان و این رسین سخن گفته مفرکی بیافتدام. فقط درخاس این آنبر بدسال ۲۱ تشریف دوردن حضرت مجنبی بلکه سخترت سیدالشهدام فلیگ راکه ان هم بسیار مورد شرقب و دأمل است به اعیدان بین عبدس و عبدان بن زیبر به خلافت عندال در بسگری که برای طبح جرجان و استرآباد میرونند توفید حال از اصفهان گذشته بافت، به از طرف اردستان و کهنگ رفتداند یه از جاوند به م یه قروین عند داناست ه

٦ . ركه كتاب نصف جهان عن تعريب الاصفهان

مردیک است به اصل بلده و حکایت حرکت کردن آن دو مناز به اصل طاق و پایه به حرکت دادن انسان او را معروف است او جماعیی او اقاب دیده اند که از جمله صاحب روضات الجنات است و در کناب خود نوشته و سرّ آن انا به حال معلوم نگشته

و هم در حصائص اصفهان گفته اند که جماب مسلمان مارسی الله او د بخش، اصفهان است در آنج نظیر آن چه در بعداد کمته شده الی عبر دنک

و گفته شده که صفهان از پناهای اسکندر در الفرس است و در وجه تسمیهٔ آن محتلف کلام گفته امد و دکرش در اینج مناسب نیست و الله العالم ۲۱۱

و هم در سنهٔ ۲۸۳ علی بن عنی بن زرین حرعی برادر دعیل شناعر منعروف وفات کرد و سنین عموش به صد و پارده سال رسیده بود

و در همان سال معتصد ورود به و تکریب و صود و حس بن حمدان را به جنگ هارون شاری فرسناد ، و ما بین حسن و هارون جنگ سختی شد به آن که هاروب را به برادرش اسیر کردند و به برد معتضد آوردند ، معتضد به سمت بعداد مراجعت کرد کوچه های بعداد ر بری او دیده به کردند

معتقبد ، حسن بن حمدان ر خدمت خوبی به طوق طلایی به او پوشانید ، و هم چمین رؤسه اصحاب او را حدمت پوشانید و به جلالت عظیم ایشان ر وارد شهر کرد ، هارون شاری ر سو ر بر قبل کرده بودند و در پشت سر او برادرش ا بر ششری سوار کرده بودند ، و به هیئنی حریب به معتصد و ارد بعداد شداند

مردم بعداد برای تماشا حمع شده بو دند و بر روی جسر دجله جماعت بسیاری پودند که باگاه کرسی جسر بشکست و مردم در آب فره ریخنند و در آل روز ارکسانی



١٠ - نگاہ كنيد بد، تاريخ الاسائم دهيں ج ٢ من ١٨٥٠ ميره ابن هشام ج ص ١٣٢٨ ـ ١٣٢٤ منية الاوقياء ج ١٥ من ١٣٤٠ منية الاوقياء ج ٢ من ١٩٥٠ عبرا ١٣٤٥ ميرة الاوباد ج ٢٢ من ١٣٤٥ ميرة القابوب ج ٢ من ١٩٤٠ ميرة القابوب ج ٢ من ١٩٤١ ميرة ١٣٤٥ ميرة ١٣٤٥ ميرة ١٩٤١

٢ ــروشات الجنات نے ٦٠ س ٢١ ــ ٢

که معنوم گشت فریب به هر راس غوق شدند ، صدای صحه و شیع ، از مردم بعداد بلند شد و عواصین و ملاًحین شروع کردند به بیرود آوردن حیار، دهای غرفی

در ین بین طفلی را آب بیرون وردند با لبسهای قاحر و جامعهای قیمتی و یه او بود جوده و طلاهای سیاری چوب ین کودک ر بیرون آوردند پیر مودی در بین مردمان نماشدی بود ، چود نگاهش به آن کودک افتاد ساکرد سبلی به صورت خود ودن و صیحه کشیدن ، و چندان نظمه بر صورت خود رد که دماغش خو ، آمد و خود ر بر زمین ید و چمان اظهار کودکه این طفل می بوده که غرق شده و میگفت ای ور دیده ، چگونه ماهیان نو ر مخرردند و از ین نحو کنمات نگمت ، و بیامد و ای ور دیده ، چگونه ماهیان نو ر مخرردند و از ین نحو کنمات نگمت ، و بیامد و جماره ای کودک را برداشت و بیرون شد ، ومانی نگدشت که مودی از نجاو و مندونین پیدا شد و شخفیق آن طفل نمود و بیان کودکه پدر طفل منم مودی از نجاو و مندونین پیدا شد و شخفیق آن طفل نمود و بیان کودکه پدر طفل منم و مقصود می حتی و پیت او بیست بلکه موادم همان است که او ر کفی و دهی نمایم

مردم حکیب آن پیر مرد و نعلی کو دند و خطی نعجب دمود و یا آن جماعت که یه
اه بودند از تجار میهوب و حیران ماندند و در صدد پید کودن آن مرد پیر بر آمدند هر
چه گشتند او را بیافسد و حیاران سر جسر گفتند که این پیر مرد شنخصی عیار و
محال است و دا دو را می شناسیم دیگر او را نخواهید یافت و در او مأینوس باید
شوید بعد شروع کودند به نقل برخی از حیله های او

از حمده آن که گفتند که این شیخ یک وقتی جامه های کهنه در بر پسوشیده و صبحگاهی سبوی خانی بر دوش گرفت و کشگی با رسیلی با داشت و رفت در حانهٔ مردی از برزگان و عدول شهر که مرجع ریاست بلد بوده و شروع کرد به حراف کردن دکاکین که در در حانهٔ آن عادل واقع بوده

آن شخص بزرگ چون صدای کلنگ بشنید بیرون آمد، مردی را دید مشعول است به حرابی و آجرها ا بیرون می آوردگوشهای می چیند و به کار خود در کمال اطمنتان مشعول است ، او را گفت که ای شنخ، این چه کار است که می کنی؟



جواب بداد و هر چه یا او تکنم کرد اعبیا یه شأن او نکرد و مشمول به خرایی بود : همسایهها جمع شدند و هر چه از سیب حرایی می پرسیدند جواب بمی داد

حدولامسر دست او ریگرفتمد، آن پیر مردگفت ای مردم، او سن چه می حواهید ؟ حیا بمی کنید که به س پیر مردشوخی می کنید، گفتند شوحی کذام است وای بر بو، که تو راگفت که این جاهار خراب کنی؟

گفت صاحب خانه گفته و گفتان صاحب خانه این شخص عادن است و جمه وقب به تو گفته؟ گفت صاحب خانه کسی دیگر است، والله از نیست

مردم چود چین دیدند گفتند این مرد با دیو نه صت با آن که یک دمر از کسانی که حسد به ریاست بی عادل برده اند او را فریت داده اند و سه ایس کنار و را و داشته اند پس بر و رقت کردند، پیر مرد چود دید سی گذارند به کار خرابی بیردازد رفت برد کن سبو و بنا کرد دست در آن گردانیدن و طهار کرد که رحتهای من در این صبو بوده چه شد و بنا کرد صبیحه ردن و گریستن، آن شخص عادل یقین کرد که هباری رحت و را دردیده است، از و پرسیدند رختهای بو چه بوده؟ شروع کرد به شرح دادن چند جامهٔ قیمتی بو که ناره حریده بودم

پس به حال او رقت کردند و آن شخص عادن و رواباس پوشانید و دراهم نسیار به او عطا کرد و همسایگان نیز پول نسیاری به او دادند، آن پیر مرد با آن مالهای بسیار به منزل خود عود کرد

و هم این پیر مرد بوده که بحتیشوع طبیت ۱۰ از حانهاش دردید و برای متوکل

پدر طفل چوں یں بشمید ہر طعل حود مأبوس گردید

مؤلف گویدکه از قبیل این حیله ها دو هر رمانی بسیار بوده ، این جوری درکنات ادکیاء مقداری از حکایات محتالین نقل کرده ، و حریری هم در مقامات برخی به اسم ایورید سروجی او حارث بن هشام به نفل در آورده

و در مسهٔ ۲۸۴ شخصی به صورتهای محتلفه در حاله معتضد ظاهر سی شد



گاهی به صورت و نیاس رهبانان، وگاهی به صورت حوان حوشرویی، وگاهی به صورت پیر مرد محاسل سفندی با نیاس تجار، وگاهی با شیمشیر بیرهنه ظاهو میشد و حدم و حشم را شمشیو میرد و از بالای بام پین میگشت

و ین قصیه در میان مردم منشر شد مردمان در بات او به اختلاف سنخی راندنده بعصی گفتند شیطان مریدی منت که می خواهد معتصد را ادیث کنده و بعصی دیگر گفتند که یکی از مؤمس جی آست که به جهت ردع معتضد از میکرات و خودریری ظاهر شده و بعصی گفتند که بعضی از خدم اوست که به جهت معصدی این خینه ها می نماید و آر بعضی عفاقیر خاصه در دهان می گذارد و شعیده می کند

و بالحديده ، معتصد سخت مصطوب شد و وحشت بمود و بقل شعيده وا حاصر کرد و در امر آن حيران بماند و جماعيي از حدم و چواري حود ر خرق کرد و حملهاي را به قبل وسانيد و پرخي را در محبس افکند (۱)

و بير در سنة ۱۲۸۳ بو العراح اصفهاي سولد شد، و بحترى شاعر طائي كه نامش وبيد بن عبيد است در لاسبج ، وفات كرد ، دو صبح (بتوسيط الموخدة ابين النون و الجيم) بلغة بين الحنب و الفرات، بناها كسرى لمّا علّب على الشّام و كانّت سبح أقطاعاً لعبدالمنك بن صالح العبّاسي و كان مقيماً بها» (۱۲)

ر در سبهٔ ۲۸۵ بیست و هفتم دی حجه ، بواسحاق بر همم بن (اسحاق حربی) محکد فلیه محدث در بعداد وفات یافت ، و او شبخ بعدادیس فصر خود بوده و په طرافت طبع و نسک و رهد وجود و حدیث و فقه معروف بوده

دار فطس گفته کان اماماً یقاس پاحمد بن حبیق فی رهده و علیه و ورعه از برای اوست مصنفاتی مانند. غریب افحدیث و مناسک و مسامد عسی ﷺ و مسامید دیگر

و حربي منسوب است به حربيه، و آن محله كبيرة يوده در برد قبر بشر حافي و



۱۰ مروج النعب ع ۲۰ ص ۱۹۰۰ ۱۹۰۰ ۲ معجم الينتن ج ۵، ص ۲۰ ۲ ۲

احمد بن حبل ، در ساهای حرب بن عبدالله سر کردهٔ سپاه مصور بوده ، در فشهٔ معون حرابی در آن راه باهمه

و در دوخر همان سال دیوالعباس محمد بن برید معروف به میرد. اا عالم معری محوی بصری بصری و دات کرد و در مقایر دیات الکوفه تا در بعداد به حاک رفت در غن کشکون شیخنا البهایی از المیزد ده اضاف انساناً حداد بسخاد ایراهیم علی و اذا اضافه اخد مداد براهیم علی و قدعته

و المهرّد نصيد الرّماني، وكان بيمه و بين تعلم مُناهرةً و وحشةً ؛

و در سمة ۲۸۶ بوالعياس محمّد بن يونس كوفي محدث وقات كرد ۲۰۰

و در سنة ۲۸۷ داعی (۲) عنوی در طبرستان به مشکری عظیم از دیلم و عیره به شهر جرجان کوچ کرد و اسماعیل به احمد متعلّب بر حراسان لشکر بسیاری از مسوده به جنگ داعی فرستاد، و محمّد بن هارون را سرکردهٔ لشکر کرد

پس دو لشکر با هم جنگ عظیمی بمودند و لشکر داعی غیه کردند محمد بن هارون جنبتی کرده بشکر خود را هرمان داد به در کنند لشکر داعی صفوف خود را بر هم ریخند به جهت احد هیمت و از عمت انبها شدند، مسوده از فرار ول برتابیدند و شمشبر در میان بشکر داعی کشیدند و بسیاری از بشان ر بکششد و صربتی چند بر داعی رسید که به همان جر جنها از دنبا در گذشت و از در بات جرجان مدورن گشت و بسر داعی رید بن محمد بن رید وا اسید کردند (۱۳

١ - الرئيد من ١٩٦٩ دميار السويس اليسريين. من ١٩٥ منجم السوافين، ج ١ - ص ١٠ مروج الذهب. ج ١ من ١٩٥٩ درية الأقرار عن ١٩٥٨ سفط اللائي ج ١ عن ١٦٠.

٧ مروج اللحيدج ٧ ص ٢٥١

۳ داهی عنوی هو محمد ین رید بی محمد ین آسده بیل بن العسل بن رید بن الحسن بن هایی بن ایی طالب طبی است که بعد از برادرس حسن بن رید داخی قیمنی الی الحق به سلطنت طبرسندن و اسر آباد سید و امر تسیع ره ظاهر سود و اوست ازال کسی که عبه بر سر قبر سود حضرت هیر بیانی ساخت و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دیناد بنهایی یه بقداد می هر سناد تا در و به سادات انفاق کنند طراف پیده

[؟] رمزوج اللباب بع 2دص 194

و ابوالفرح گفته که ۱۰ را به جرحان حمل دادند و تا این رمان در جرحان مقیم است و نمل شده که معتصد با آل ابوطالب مهربان بود، و سببش آن بوده که در ایامی که پدرش او ره در زندان محبوس کرده بود، حصوت امپرالمؤمس دصلو با اظه عنده درا در حواب دیده بودکه با او فرموده بودکه ای احمد امر سلطنت بر بو مستفر حواهد گذشت، چون به سلطنت رسیدی متمرض اولادهای می مشو، معتصد هم عرض کرده بود با السمع و الطاعة یا امپرالمؤمنین »

لهده در ایام حلافت خود منعرص اولادهای آن حضرت معیشد و اسر ایشان انعام می کرد و وقعی شنید که محمّد بن رید داعی مالی برای طالبیبن فرسناده که پنهاماً بر ایشان قسمت شود ، حامل مال را طلبید و امر کرد که آشکار مال را بر ایشان قسمت کن که کسی منعرض نو و ایشان تحواهد گشت

مؤنف گوید که حکایت حواب معتصد , مسعودی و حیر او نقل کردهاند، و درهایش میراند گوید که در احیار عیبیه خود درموده دو سادش عشرهم آنسهم فسم، در او سادش عشرهم آنسه این معلب باشد

و در سنهٔ ۲۸۶ ابوسعید فرمطی در نحرین خروج کرد و شوکت و مسلط و قوت گرفت، و ما بین و و لشگر حلیقه مفاتلات و کارزاد بسیار واقع شد و چند مرتبه لشکر حلیمه ر شکست داد و بصوه و نو حی آن را عارات نمود

و ابوسعید و قرمتنی می گفتند ، «الآنه کان قصیراً، منجتمع الحطق اسبس، کنریه المنظر مأخود من القرمطة و هُوَ تقارب الشّیء بعضه من بعض، یقان حنط منقرمط و مشی مقرمط».

و ابوسعید مدکور پدر بوطاهر رئیس قراعطه است که پیوسته دو پالاد فساد می کردند، و در سنه ۳۱۷ حج رفتند و اموال حاج را عارب کردند و مردمان را در مسجد الحرام بکشتند و کشبگان را دو چاه رموم ریختند و بات کفیه و حجر لاسود اکندند و جامهٔ کفیه را برداشنند و بر حود تقسیم کردند و یکی او پشال حواست

٩ ـ منافي، ج ٣ ص ٢٧٥، معاولاتوبر ج ٣١ ص ٢٣٦، فسين ح ٣٥ به نقل از منافعيد

ناودان کعیه را بکند از بام افتاد و هلاک شد

پس خانه های مگه ر عارب کردند و حجرالاسود را به دهجر و بردند، و امیر بعداد و عراق پنجاه عزار دیبار داد که حجر را ردکنند و به مگه برند قبول تکردند، و مدت بیست و دو سال برد ایشان بماند ته آن که عبیدافله مهدی (۱) که اور از احفاد اسماعین پس حضرت صادق اید شمردهاند و در فریقیه ممنکت داشت و سری ابوط عرکاعدی بوشت و او ر بر بن کار باستوده توبیخ و ملامت بمود و او را بس کرد و گفت بو مار رسو کردی و دولت ما را بسبت به الحاد د دی و الینه حجر را به مکان خود برگردان و اموال مردم را به ایشانه رد کن

پس درامطه حجرالاستود را به جای څود برگرداسدند ، و در ناریخ یام مصندر میر اشاره به این مطلب څواهد شد

و در سنة ۲۸۷ معتضد لشكر بسياري به حنگ فرامطه فرسناد، و سر كردة بشاب عباس بن عمرو عبوى بود و عدد بشكر به ده هزار بن به شمار آوردهاند، چنون مقابل قرامطه رسيدند، فرامطه حميع ايشان را اسبر كردند و روز ديگر تمام ر كشنند و سورانبنند مگر عباس راكه رما كردند و تنها به سوى معتصد برگشت، و بن واقعه در آخر شعبان ما بين بصره و پخرين واقع شد

و در سنة ۲۸۹ جماعتي ار فرامطه را از باحية كوفه بگرفشد و به دار كشيدند ، و از



۱ سعیده نم محمد ملقب به المهدی یاف اول کسی است که از آل مساعیل در دیاد معرب و مصر خلیله شدند در امان دولت بنی عبلس او مدت دوست و هفتاد و بیهاد سال پانت هی گردند او عدد آبسان چهارده است او ایشان السماعیدیه و عبیدیه می گفتند، و فاطنی نوراف فی گفته که امراست و رای اسماعیدیه طاکند دیگرند و حیاسیاد و هو خواهان بسان از کمال یکش و هدارت موسطه را دختل اسماعیدیه سختماند

ظهر گوید که: حضرت امیرقمؤمین ﷺ در تشیئر شیبه خود انتشاره به سلاطین است عیدید کرده در آنجا که فرموده دم یظهر صاحب القیروان الی قوله ﷺ من سازکا ذی البداد المسیحی بالرداء

و ه قبروان د همانجاست که هیدفاقه مهدی در حدود این نائمه بنا کرده و آن . به مهدیه موسوم ساخته او مراد از دی البداء و مسجی به رداد، مساعیل بن جحر صادق ﷺ آست

و سبب هییدالله را خواجه نصیرالدین به این بحو نگانیند می محمد بن عیدالله بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جطر الصادی ﷺ مؤلف ﷺ بر نگاه کنید به امتایی الامال جاپ هجرت، ج ۱۱ می ۱۹۶ و مادیسه کنید

جمعهٔ ایشان مودی بود معروف به ۱ نوانفوارس که دست و پای او ر برید ند و در چشر بعداد او ر نیز به دارکشیدند ، و چون خو سنبد و ر به دارکشند به مردمان عوام که در پای دار او جمع نودند، گفت ای مودم، من بعد از چهل روز دیگر ربده خواهم شد و به دنیا رجوع حو هم کوه

چود جهل رود بگذشت مردم در پای دار او جمع شدند ، دیدند هنور جسد او در بالای دار است، بعضی گفتند انداوع گفته و این جنبد اوست، و بعضی دیگر گفتند که استطان کس دیگر ر کشنه و حسدش را جای او نصب بموده، و ما بس يشان مبارعه شد ۱ امر شد كه ايشان ر اراهم حد كردند و منفوق بموديد

و هم در سنهٔ ۲۸۹ چهار ساخت از شب دوشنیه بیست و سیم رییعالبانی گدشته با معتصد در فصر حسني در يعداد مسموماً وفات كود با از و مدت خلافسن به منال و به ماه و دو رو. طول کشید ، و مدت عموش چهن و به قولی چهن و شش یا چهن و هفت سال بوده

و معتضد اسمّاح ثاني ميگفتند به جهت آل که بحدید کرد مملکت بنيعياس را ، پس از آن که کهنه شده بود، چه او رمان صوکل پیوسته مملکت بشان در صعف بوده و به ین سپت این رومی در مدح او گفته

هسيئاً يسىالعباس إنّ إمسامكُمْ إدم الهُدي و البأس و الجود أحمد كَ بِأَسِي القَبَّاسِ إِنْشِياءِ مُمَلِّكُكُمْ ﴿ كُنَّا بِأَنِي الْعَبَّاسِ الْبِضَّ يُتَجِدُّونَ ۗ

[?] معروج اللعب الج ؟ رسي ١٧٧ تاريخ العلقاء حي ٢٦٩و، شهار الدول، ج ١٤٠ مي ١٩٠٩

ذكر ايام خلافت مكتمى بالله على بن المعتضد⁽¹⁾

دو رور و دات معتصد، دررندش مكتمی باشه علی بن احمد در در رقه عبر در و داسم بی عبیدالله و ریز از بری از از مردم بیعت گرفت ن آن که یک ماه یگدشت و مکتمی به بعداد وارد شد و در قصر حسمی نشست ، و از رمان حدیمه اوّل که ابویکر باشد نا رمان مکتمی حلیمه که نام او علی باشد سبوده جم حدیمة الله الاصطلم حصرت میزالمؤمین دصلوات الله عدیه و علی اولاده .. (۱)

چون مکتمی وارد بعداد شد امر کرد مظموره علی را که معتصد بری معدیت مردم ید کرده بود خراب کرده و مواضع آن را به صاحبانش د کردند، ریبر که معتقبد آنها را عصب کرده بود و امر کرد محبوسین را رها کردند و اموال بسیار بر ایشان قسمت کرد و فلوب رعیت به این جهت به او بائل شد و دعاگری درست از گشتند (۳۳ و لکن در آخر بام خلافت خود خانش به عکس شد ، خواست ساء فصری کند به باخیه و شماسیه و صباع و مرازع آن باخیه را از صاحبانش غصت کرد ، و بناه فصر در آنین بمود مردمان ربان به نفرین او گشودند و دولتش سیری شد، هدور قصر به هایان برسیده بود که داخی مرگ را لیبک گفت

و لقد اجاد السعدي الشيرازي

ہستی ہے تیپاید کے ہسیاد خود کے بکست آن کے ہستاد ہے۔



۵ سیرای اطلاع بیشتر نگاه کنیه به اخیار الدون ج ۱۱ من ۱۳۳ مروج قلمت ج ۳ می ۳۷۵ ۲ ساخیگر قلدون ج ۳ می ۱۳۳ به قبل از صوبی در غاریخ الملقده دروج الذهب دج ۹ من ۲۷۶ ۳ سروج قلمت ج ۱۶ می ۲۷۶

حسرایسی کسد مسرد شسشیر دن سسه چسدان کسه آه دل پسیر ون چراعی کنه بیوه رسی بنر فنروخت بنشی که شهری بسوخت ^{۱۱} و او سلطان محمود غربوی متعول است که میگفته من از بیرهٔ شیر مرداد اینقدر نمی ترسم که از دوک پیره زبان

و بالجمعه ، مکتمی مردی بحیل و محسک بوده و مال بسیار شوحته کرد و در یام حلاف از روز حمعه سشم شهر مضال سنة ۲۸۹ در بین معار ممثل و در یام حلاف از روز حمعه سشم شهر مضال سنة ۲۸۹ در بین معار ممثل و بدر ۱۹۱۵ مرد معتصد باشه بود و هیچ کس در برد معتصد به مرتبه و معام او بوده و مردم مدح او ر با مدح معتصد هموول می سحسد و حاجات حود را به توسط او می حواسند، و چرن و بشره کشته شد سر او را برای مکتفی بردند و در برد او بهدید، مکتفی از دیدر سر دیدر اسی شاد شد و به سجده ف و شکر حدای به حاقردو گف الان طعم حداث و بدت حلاف ر چشیدم ۲۰ سجده ف و در همین سال فرمطی در شام حروج کرد

و در سنة ۲۹۰ عبدالله بن دحمد بن حبين وفات كرد

و هم در حدود سنة ۲۹۰ ابوالحسن علی بن عباس بعدادی معروف به این رومی (۱۱ شاعر وفات کرد، و سبب وفات او همان رهبری بود که فاسم بن عبیدالله وریز به و داد از ترس هجو آو، و چوب حساس کرد به وهر، رمحس وریز برحاسب برود، وریز گفت کجا می روی؟ گفت آمدا که مرد فرسنادی؟ گفت میلام مرا به یدرم برسال دگفت عن از راه جهم بعی روم که و ریبیم ۲۰ میلام مرا به یدرم برسال دگفت عن از راه جهم بعی روم که و ریبیم ۲۰ و حکی ان آین آثرومی کان شدید افظیره، بحیث کان یعلق آبوایه و لا بخرج عنی آحیا



١ - كليات معلى ص ٢

المعروج القعب ج ۴ من ۲۷۷

۳ ساوای مرید آطلاع نگاہ کنید یہ اولیت الاهیان ہے ۳ میں ۱۳۵۸ نازیخ بقداد ہے ۱۳ میں ۲۲ء معاهد للتنصیص ہے میں ۱۰۱۸

٣ مؤفيات الأعيان، ج ٦٪ من ١٩٩٦

حوماً من التطبير عارد بعص أصحابه أن يحضر اليهم في يوم أس، فسيروا أليه غلاماً نظيف القوب طبيب الرائحة حسن الرجة فتوجّه البه قلمنا طرق الباب عليه و حرج البه عجمه حاله، ثمّ سأله عن اسمه ثقال له إثبال، فقال اقبال مقاويه لا بقا، و دحل و اعلق الباب، و كان كثير الهجاء للاختش الضعير، لأنّه كان كثير العراج، فكان يباكره قبل كلّ حَدٍ و يعلرق الباب عليه، فيقول من بالباب؟ فيقول الأختش حرب بن مقاس و ما دشيه ذلك أو در سنة ٢٩١ مكتمى به جانب ١١ قه عاده و قراعظه ر تكرف

و در همین سال «بوالعباس احمد بن یحبی معروف به تعلب صحوی (ینه فته مثلثه) و فات یافت و سبب فوت او آن شد که از مسجد جامع نیزوت می آمد و کتابی در دست داشت در بین راه مطالعه می کرد» اسبی او را صدمه رد از پادر مده او را به منزش حمر کردند روز دیگر وفات کرد

قال العلامة الطّباطبائي هي رجانه حدد بن ريد ابرالعبّاسُ المقروف بـ ثعلب (باڭ م المثلّثه و العين المهملة) امام الكوفيين، بعدادي، حجة ثقة في صناعه، و هـ و صناحب الفصيح، اخد عنه غلامه ابوعمر الراهد و الأخفش الصّعير على بن سيمان و غيرهم، و كان معاصراً للمبرّد و بقي بعده، ماك سنه احدى و تسعين و مأتين بيعداد، و فيه و في المبرّد

« أَهْبَ الْمَهُرُدُّ و التقصتُ أَيَّالُمُهُ و لِيَلْعَبُنُ إِثْرَ السَيرَادِ شَعَلَتُ »
 و فيه

«و برودوا من تعلمي، هائ^{٢٠} ما شرب المبرّدُ عن قريب يشرب» «و أرى لَكُمْ أن تكتبوا أساسة إن كانتِ الأنفاسُ مبما نكستُ» و بير در سنة ٢٩١ در شب جهارشبه دهم رجع الآخر قاسم بن عبيدالله ورير^{٢٩} مكتمى وهات يادب، و او مردى عظهم الهنبه و سنّاك و حود ايو بوده، و أبن رومي



١ ...روضات الجنات، ج (٥، ص ٢٠١

⁷ ـ در رفيات الأعيان، ج ؟: حي ٢١٩ و نزهد الألواء، ص ٢٩٣ فيكاني ما

المروج اللعبادج الدمن الأال

شاعر و عبدالواحد ان موفق را او بکشت، و صغیر و کبیر از او برمنان پواداد و راحت ببودند^(۱) و چوب وفات یافت بعصی از اهل ادب ^{۱)} در مرثبه او گفته

شرب غشية منات الرويس و نشرب يا قوم في ثاليه (٣) منالا قبلسالله تنقله العنظام و لا بسارات في فنني وارشد

و در سنهٔ ۲۹۲ این جنی که نامش عثمان است^(۲) و صاحب نصانیم کثیره در ناحو و ادب است در بعداد وفات کرد.

و در همان سال این حقیجی با بود و شش عرار نفر بر مصر عقیه کرد (۵) و هم در آن سال حریق عظیمی واقع شد و قریب سیعید دکان یا بیشیر سورانید و در سنهٔ ۲۹۳ بر این خفیجی طفر یافتند و او را یگرفتند و یه بعداد پردند و در سنهٔ ۲۹۵ در سمح شوال یا روزیکشنبه سیردهم دی فعده مکتمی و مان کرد د سن او یه سی و یک سال و سه ماه رسیده بود و مدت حلاقتش شش سال و

帝 参 申

موفيات الأعيان، ج 1 من 147_198

٣- وي هيدلگ بي حسن بن معداست

٣٠٠ سروراً ومشرب في الله منغل، الكنادمروج الشعب الجائد من ٢٨٠

ع سبراي اطلاع بيشم فكاه كنيد به اليفقة. ص ٢٠٤، معجم الإنجاد ج ٢ ص ٨٠ . ١٥٥٥ الإعلام ج ٢ ص ٢٥٠

تا دروج اللميد ج 🕈 من ۱۸۲

عُسمروع اللهب ع التاص ٢٧٥

مكر أبام خلافت جعقر بن أحمد للعقندر بالله ⁽¹

در رور و دات مکتفی بردرش جمعه مقدر به جای وی شست و در ایام و امر وزارب در انقلاب بود ، هر چندی شخصی وزیر میگشت و رمانی سیگذشت که عرب میگشت از جمعه علی بن موسی بن الفرات بود که در آیام او سه مرببه وری گشت و عرق شد ، و دیگر علی بن عیسی بود که دو دفعه وریز شد

و در بام حلاقت مهندم و قایع بسیار اتماق افتاد از موات علماء و محدثین و عرق شدن ارکان بیت الحرام و کشته شدن طالبیین

و در سنة ۲۹۶ موس حادم به امر معتدر ، عبدالله بی معیر را بکشت به سبب الد که معتدر را در خلافت خلع کرده بود و مردم را به بیعت خود خو داه بود ، و این معیر در ادبیت و شعر معروف بوده و صاحت تصبیعات است و برد میرد و تعلب ندمد کرده بود و با هلیبت اظهار شخ در طریر نصب و عاد بوده و مصیده گفته در معاجرت آل عیاس بر آل بوطائب ، و رد کرده آل را به قصیده خود فاصی ابوالفاسم تو حی که علی بی محمد جد عدی بی محسرین علی فاصی تبوخی ادامی معروف ست (۱) و در سنه ۲۹۷ بوالفاسم بی محمد معروف به جلید خدادی صوفی ، در کاظمیین وهات کرد ، و او بر طریعهٔ سفیال توری بوده و مصاحب کرده بود یا خال خود سری سعطی و اصل جدد از بهاو بدا (۱) است و حک یات و کندات و معروف



إلى مزيد الطلاع نكاء كنهديد عضيه الدون. ج ٣ صي ٣٣٠ مروج النهب ج ٣ ص ٢٤٦

٢ دروصات الجناب ۾ ٥. ص ٢ ١ ١ ٢

۴ رطبقات سیکی ج ۲۰ ص ۲۲۵ برجمه رساله عشیری، ص ۵۱.

است؛ و سرّی در شاگردان معروف کوخی و بشر حافی است. و در منهٔ ۲۵۱ در بعداد وفاد : کرد و در معام فریش به حاک رفت، و چنید بیر در جنب فیم او مدفون سب

و عن كتاب الخزاش لمولاً نا الشيخ التُراتى قال براى الجديد في منام بعضهم بعد موتد، فقيل نه منا فعلى أنه يك؟ فقال: طارت تلك الأشرات، و طاحت تلك العبارات، و غسبت تلك العلوم، و اندرست تلك الرُسوم، و ما نَفَعَنا الآركماتُ كذًا بركمها في السجر (" و بروابةٍ خرى و ما نعم الآسسيجات كُ تقولها بالعدوات

و من كلمانه الطّريمد المرويّة عَنه علامه العاشق أربعةً الوعه قبيلٌ و تفسم عليلٌ، و خُرْته طريلٌ، و مناجاته الي ربٍّ جليل.(٢)

و شُئل عن الخوف؟ فقال إحزاج الحرام بين الجوف و برك عسى و سوف و كان يقون من لم يحفظ القران و لم يكب الحديث الا يقندي بد هي هذا الأمر، فانَ عدمنا مقيّدٌ بالكتاب و الشّنَدُ (١٦)

وَ مُثَلَ يُومَا عَنِ الصَّرِهِي؟ فقال هو من ليِس الصَّرِف على الصَّفا و عنش النَّاس على الرف، و جعل الدَّنية خلف القفاء و سلك طريق المُصطفى ﷺ (١٣

و قريبًا منه المرتضوئ المنفون من شرح باب انحادي عشر برياده و إلاً هـالكلب الكوفي شيرً منّ الف صُوفِي.

أُمُّ عَلَم الله قد كثرت كلمات المشايخ في مهية التُصوّف بحيث قد قبل إنَّ الوالهم في ذَلك تريد على الف قولِ (**)

منها أنَّ إِشْبَقَاقَ الطَّوفِيَّةُ مِن الطَّرِفُ ؟ و قيل السُّنُّوا صيوفِيَّةُ بسبةُ الى أصحاب



[.] روضات الجناب ج ٢ من ٢٠ يه قتل الرحزائن الغزائن من ٩ چاپ قيام قم

المروطات الجنات بج ٢ من ٢٧٨

٣-همان

۳ .همان

الكافر كيد ايضاً به، تقمات الانبى المقدم مصحح الحن ال وخوارات السيارات سهروردى.

٣ ـ كشف المحجوب بعيمويري، من ٣٠٠ ـ ٣٥ ـ ١٠٥٠ مندمه فين مطلون، من ١٩٣٧، مجمع البحرين ٥ صوف

العَمَّدُةُ * * و هم الفقراء المهاجرين من اصحاب رسولالله اللَّيْقِ ، و هم أربعماً درجل لم يكن الهم بالمدينة مساكن و الأعضائر ، و فهدا سكنوا على الصَّغَّه الَّسِ كنان على مسجد الرُسول اللِّيْقِ و تُرَكِّ فيهم الأيات

و قيل كان في الأصل صفرياً سبدً إلى الصعاباً في جمل صوفياً بتقديم الواو، و قبل إن هذه التّبية إلى الصّرفه كالكوفي إلى الكوفة و هي السرمسة الّتي لا يرعب فيها و قيل إنّهم مسربون إلى يني صوفة و هم جماعةً مِن العرب، (٢٠) يترهدون و يتقلّلون مِنَ الدّب، و قبل إنّه مشتق من الصّوب، ثلاثة احرب صدّ. و واوّ، و فاء و الصّد صبر و صدق و صفا، و الواو ودّ و وردّ و ود، و الفاء فردّ، و فقر، و فيدً

و در سهٔ ۲۹۹ ایوالحس محمد بن حمد بن برهیم بن کیسان و معروف به بن کیسان ۱۹۶ محوی وفات کرد

قبل ما رأى مجدسٌ اكثر فائده و اجمع لأصناف العلوم و التّحف من منجلسه و له تصانيف كثيرةً. منها كتاب غريب التحديث وكتاب مقاني القرآن

و در سنة ۱۳۱۰ بی الرصا محس بی جعمر بی علی آنهادی گاؤ در عمال دمشی حروح کرد و او را بکشتند و سرش ر به بعداد بردند و بر چشر به دار کشیدند و در سنة ۲۳۰ حسی بی علی علوی معروف به اطروش در دینم و طبرستان حروح کرد و مسوده را از آن جا بیرون کرد و از برای او مصبه ای است طوینه که مقام را گنجایش نقل نیست

و دير در سنة ۳۰۱ بورسعيد حديي فرمطي، وليس قرامطه را حادم او در حمام بكشت و پسرش ابوطاهر سليمان بن ابورسعند به جاي پدر ، وليس ير فر مطه شد و در همان سال محمّد بن يحيي بن منده حافظ مشهور ، صاحب تاريخ اصفهان



مقدمه بي خلدون. ص ۴۶۷ ويي آبي وجه تأهوآب مست زير يسيب در صفه اصعي است

۲ مگا، کنید بد ریاش السیاحه ص ۲۶

۴ .استاب سيمائي وحبوفته

إليلند. س ١٨٣ الاماني، ج ١٤، س ١٧ دمراتي، النحويين، ص ١٩٠.

وفات یافت (و وصده پر وزن بنده است)

و بیر در مسهٔ ۲۰۱ و به قوس در ۲۷ شوال سهٔ ۳۰۰ یا در مسهٔ ۲۹۹ شبیخ اجل افدم ابوالفاسم سعد بن عبداظه بن ابی حصه شعری قمی وفات یافت و این شیخ جنیل حدمت حصرت ابی محمد الفسکری فی شرفیات شده د احمد بن سیحاق قمی در آن حدیثی که شیخ صدوق ی در اکمال اندین نفل کرده ، اگر چه بعضی ار اصحاب ادامیه آن حدیث ر صفیف شمرده اند (۱)

به هر حال سعد بن عبدالله از نفت مامیه و شبیخ طائعة وقت خود بوده و تصانیف بسیار دارد، از جمله کناب بصائر الدرجات است که شبیح حسن بن سیمان بن خالد حلی نامید شیخ شهید الله و را منتخب کرده و در دست است ، و ین بعمائر غیر از بصائر الدرجاتی سب که علامهٔ مجلسی الله د بنجار از او بمل می در ماید و ردر او را (بر) فرار داده، چه و از نالیمات شبیخ افقه بینل محتد بن الحسن الصفار متوفی سنة ۲۹۱ و مدفون به هم است و در مشایخ اشبیخ شبیخ صدوق است

و در سبهٔ ۱۳۰۳ حمد بن علی بن شعیب نسانی^(۱) محدث معروف ، صناحت کتاب منش که در جمعهٔ صحاح ست است وفات یافت ، و بسائی منسوب است به دنسا ، (به فتاح بون) که در بلاد حراسان است

قال الفاصل المتبخر الحبير، الأميرر عبدالله الأصبهائي في رياض المدماء و اعدم الأ التسائي هذا منه يشكّ في سنّمه و قد يسب الى النشيّع قبل مثل عن معاويه و ما روى في فضائله؟ فقال أما يرضى معاوية أن يخرج رأساً برأس حتى يعصر؟ (١٠٠ و في رُواليةٍ اخرى ما اعرف له فصينةً الآلا شبع الله بطنك ١٠٠



ا بينال بچائي ص ۱۷۷ ش ۴۷

کا در نهدیب الکمال ہے۔ اس ۲۷۸ و مقدمہ خصائص و روضات ہے ؟ اص ۲۰۱ حصد بن تعیب بن علی او در اوقیات، احید بن طلی بن سیب

[₹]ر ۴ وفيات الاعبان، چ ۱، من ۹۷

وَ عِن المالكي، فِي اوَلَ كتاب القصول المهيئة قال أنَّه على النَّساني لِنَا أَيْ هِمشق و صَنْف بِها كتاب الخصائص (** في مناقب على ﴿** ، أنكر عبيه ذلك و قبيل له إلىم لا صنّف في قصائل الشَّيْعِين؟

وقال دخلت على دمشق و المنحرف على على الله بها كثير، فصَّلت كتاب الحصائص رجاء أن يهديهم الله تعالى به الدنموا مي خصيبه و احرجوه مِنَ المسجد، ثمَّ ما زالوا به حَتَى احرجوء من دمشق إلى الرّمية ممات يهُ (انتهى)

و عن الدَّارِ قُطني فيّا طَبُعَى النَّسائي يدمعنى، قال حملوس الى مكّة، معس إليها فتوفّى يها، و هو مدمون بين الطُفّا و المروة وكانت وفاته في شعبان سنة ٣٠٣ (٢)

و بیر در همان سال وفات کرد محمد بن عبدالوهاب، بوعلی جبائی و رابیس معتزلهٔ بصره و بغداد، و مناظرات ایوالحسن اشتعری ب و مشهور است و معام گنجایش دکر ندارد

و در سنة ۳۰۴ ، ۳۳ شعبان ، سبد ابو محمّد اطروش حس بن علی بن الحس بن عمر الاشرف بن علی بن الحسین بن علی بن ابن طالب علی در ه آمن و وقات یادت ، و این سند جلیل معروف به ناصر کبیر سب و جد اگی سید مرتصی و رضی است ، و ریدیه را به او اعتماد تمامی است و از تقسیر کبیر او بسیار عل میکنند با قال این این الحدید هو شیخ الطّائیش و عالمهم و راهدهم و آدیبهم و شاعرهم ، ملك پلاد الدّیلم و الجبل و لقب بالنّاصر طحق و جُرت له حروب عظیمةً مع السامائیة ، و

و هم در آن سان ، چنانچه فریانی دو اخیار الدون گفته حیوانی در بعداد ظاهر شاد که او را در پرت ۲٬۱۱ می گفتند ، شبها بالای بامها دو را می دیدند و بچه های مودم

٢ ـ كتاب خصائص أميرالموسين علي بن أبي طالب عليّة بدرها در ايران و عراق بد يهاب رسيده و الفيرا با تحقيق أقاى محمد الكاظم منتشر الدواسة

٢ .وفيات الإعيان، ج - ص ٢٧

۳ . ریزب: حیوانی است به تشتر سنگ کوچکی و روی او ایلق از شطهای سفید و سیاه او مسهور آن ست که هر بیست او را ایزنند فرید می شود. اموقف ایگا

ر می حورد و پستان ربها وقطع می کرد؛ لأجوم می دمان بنعداد شبها حیاست می کردند و طاسها می ردند تا ب حانور فرار کند و مدائی این مطلب بود (۱) و در سنه ۲۰۶ تمه حلین القدر احمد بن ادریس اشعری فمی محدث فمیه در راه مگه در منزن و قرعاه ۲ که ما بین 1 فادسیه ۱ و ۲ عقیه ۱ است و فات کرد

و در سنهٔ ۳۰۹ حسین بن منصور خلاح (۱٬۵۲۰) کشته شد به فنودی علماه ، چه علماه و فقهای آن عصر حکم کردند به خلال بودن خون او ۳۰ به واسطهٔ شبیدت بعضی کلمات در او ، و در محصر خامد بن عیاس وزیر مقتدر ، قاضی انوعمرو فتوی به حدیث خون او داد و سالرین نیز فتوی دادند و در سختی بوشنند

و خلاح بیوسته میگفت ۱۱هه الله وی دمی» پس خلاح ر به رندال بودند و واقعه ر به عرض خلیفه رسانیدند، خلیفه گفت اگر علم فلوی به رسخش خود و دادند بدهند او ر به خلاد با هزار بازیانه بر او پرند و اگر هلاک شد هزار تازیانه دیگر برده پس او را گردن زند

پس او ر در صبح سه شبه بیست و سبم دی قعده به جلاده دند و هوار ناریانه بر دو در صبح سه شبه بیست و سبم دی قعده به جلاده دند و هر حسر بعداد به در کشید، پس بدن او ر سوزانیه و خاکسرش ر در دخله ریخت، و انماقاً آب دخله آن سال یاد شد، اصحاب حلاج گفته که به و اسطهٔ حاکس حلاح بوده و مردم در حق او دو فرهه آند

و بالحمله ، ۱۰ او نسانی است که در غیبت صغری از اوی کدب و اهراء ادهای



[&]quot; - اخبار الدون ج " عن ١٦٨ : المبتطم ج P. عن ١٩٩٩

۲ ـ دربائرہ علاج نگاہ کنیہ به الکی و الالقاب ج ۳ می ۶۴ ۔ مجالسگلومتین، ج ۳ می ۳۴، بول الاسلام، ج ۔ می ۱۸۹۷ مراة الجنان ج ۲ می ۲۵۳

عبل حي العلاج انه كان عامراً مشعوفاً بخرج فاكهه المتنه. من العبيف و بالمكنن، و بعد بده في البواد و بعيدها و
عبه دراهم و حليه مكنوب الله هو الله عد ايسميها علاهم القدرة او بخبر الناس بما صنعوا في بيوتهم و يتكلم بما مي
ضمائرهم او يكن به حلق كثير او صوبه عيمن بم يمكنه البعج مشهور او هو احد السبب هي فتلم المواف الله

[🤻] پوسهل بويشين. هلی ين يابويه شيخ صدون او خطب راوندي لتوی جه قتل به دانند

بابیت و سمارت بمودند و توقیع شریف به نعی و بو لد ا ایشان (۱۰) بیرود امد اول پشان ابومحمد معروف به شریعی بود که در هداد اصحاب حضرت هادی و هسکری هی به شمار می رفت ، و اژل کسی است که کدیا علی الله ادعای بابیت و سعاوت در حالب حضرت حجت صنوات الله علیه بمود ، پس از آن طاهر شد از و الحدد و ربدقه و علو و قول به تناسخ ، و ادعا می کرد که می پیهمبرم (ر جانب عنی بی محمد غلا و دو العیاد بالله پروردگار است ، و مبال بین کمریات ، پس ر جانب حصرت صاحب الامر مالله توقیعی به بعی و برائب از او پیرون آمد

دیگر محکد بن نصیر نمبری بود که او هم مثل شریعی ادهای بابیت نمود وّلاً ، پس از آن عبو کرد در حضرت این الحسن علی و ادعاکر در یوبیت ر بری او و اسالت را در حق خود ، و قائل بود به حدیث محارم و لواظه و می گفت که لواظ داعث نمس و نواضع است در مفعول و عمدوج است ۲۰ و حود هم لواظه می داد

و دیگر احمۂ بن ہلال کرخی است ۔ و دیگر محمّد بن علی بن یلال است، و دیگر حسین بن منصور خلاح ست، و دیگر شلمھ سی است

و بالحمقه ، هر یک از دیشان دیده دعا میکردند که ما و کلاه امامیم و مودم ضعفه ره به سوی خویش می خواندنگ پس در آن اقحاد و ربدقهٔ خواد را طاهر میکردند ، و در دکر آیام راضی بالله مختصری او حال شلمعانی بیاید ، آن ساءالله تعالی

و بالحمد حسین خلاج نیز دعای این منتام را می نمود و مردم را سه سوی خویش دعوب می کرد، وقتی به هم آمد و کاهدی برای شبخ جل عنی بن بابویه همی در صواب الله عنیه د نوشت و اظهار کرد که من رسول ادم و وکیل حضرت حجت عصر علی می باشم ، و بن بابویه ر با بعضی دیگر به سوی خود دهوت کود



امراد از بندن سریمی، و دمیری، و هلالی و بالالی و شدهمانی است که توقیع به امن بسیان درون آمده و اساد،
 باب حلاج در نوقیع نصریح به نسم او نیافیم یفی در کتاب اختیاج دگر فرمود، او را در عداد بیساهنی که «خرج اترونع باعثهم» مواند بیگا ، احتیاج ج ۳ می ۱۳۸۹ صدیقه الشیعه، ص ۱۳۲۷

٢ كتاب النبية البخ طوسيء بهاب بهديد حن ٢٩٨

چود آن مکتوب به دمست این بابویه افتاد کاعد را درید و به سوی دکان تجارت حود رفت ، چود دکان آمد جماعی را دید که در آنجا حاصرت و همگی به جهت احترام او بر حاصنت ، مگر یک نفر که احترام او را مر عاب نکرد و او جهت او به پا مخاصت و او حسین حلاح بود

شیح این بابویه پرسید که این مود کیست؟ گفت چر از خودم سی پرسی؟

فرمود ای مود، می او نو حتوام کردم که او حودث بهرسیدم، کیستی؟ حسین گفت امر ان کسی میباشم که وقعه مر اپاره کردی و حال آن که می مشاهده میکردم

شبح درمود صاحب رهمه بو بودی؟ «ثم قال یا علام، برجده و قهه» مرمود
ای علام، بر و فقای ین مرد را بگیر و ببرویش کی، پسر او ر با کمال دلّب و حواری
ر آن جه بیروب کردند، حسین بیر در قم نماند و دیگر او ر در آنج ندیند (۱)
و چوب حق نمانی خواست او را رمنوا فرماید و پرده از روی کار او بودارد اسیاب
رسوائی او آن شد که خلاح چان مصلحت دید که ابوسهل توبخی را دکه یکی او
علما و ادبء و موقفین مردم بود به دام آورد تا شاید بدین سبب مردمان صعفه و
عوم بر او بگروند، پس رقعه برای او نوشت و او ر به سوی حویش دعوب کرد و
اظهار کرد که مر وکیل صاحب الومان ظافم میباشم و مأمور شدم که بو ر مواسده
کنم، و میاد د ین مرشک و ویبی برای تو حاصل شود

بوسهن چوب بر مضمون مکتوب و مطبع شد ، برای او پیعام داد که اگر تو وکین صاحب الرمان ﷺ میباشی لابد باید بری تو دلالان و براهیبی باشد ، اینک به جهت آن که من یمان به نو اورم یک چیر کمی از تو خواهش سیکنم تا شاهد دعوت تو باشد ، و آن مصلب آن است که من دوست دارم جواری را و فعلاً چند خاریه دارم که در وصال ایشان حظ می برم ، نکن چون بیری در سر و روی من ش



کرده باچارم که در هر هفته حضات کنم تا منفیدی موی خود را از ایشال مستور دارم، چه اگر بشال ملتبت سفیدی موی می شوند از می کناره کنند و وصالم مبدل به هجران شود، لاجرم می هر هفته در تعب حصات کردن میباشم و اگر دو در دعوت خود صادقی چنان کی که ریش می سیاه شود دیگر منحتاح بنه حصات بناشم و از وقت می به مذهب بو داخل شوم و مردم را به منوی او دعوت کنم

چوں ایل پیمام به حسیل رسید ، دانست سهمش خط کرده ، لاجرم ساکت ماند و جوابی نگفت

ابوسهل ین مطلب را در مجالس و محافق نقل میکرد و او را آصحوکهٔ مردم کرد و پرده از روی کار دو برداشت و او را رسو المود و مردم را از دام او ربود

و بن مطالب شیخ طوسی و هیره روایت کردهاند ، هرکه طالب تعصیل باشد رحوع کند به کتاب فیبت شیخ ، با به سبردهم بحارالاتوار ۱۰

» در نوردهم جمادي الآخره سنة ۱۳۱۰ براهيم بر محكد معروف بنه رجاج نحوي، ناميد ثبرُد و تقت وفاتكرد

و در ۲۶ شوال سنهٔ ۳۱۱ مورح حبیر و محدث بصیره محمد بن جریو بن برید بن کثیر طبری شاهمی در بعداد و فات یافت و او یکی او اقمه مجهدین اهلست و صاحب تقسیر کبیر و تاریخ شهیر نست دو لد کتاب الولایة (۱) ایصاً، جمع فیها اخادیث غدیر حم فی مجلدین ضحیمین، و له ایضاً کتاب آخر جمع فیه طرق حدیث الطیر

و هو عير محدّد بن جرير بن رسم الطّبري الإمامي صاحب المستوشد و الأيسفياح وغيرهما»

و در دیجیده همان سال یا در بنیهٔ ۳۱۶ وفات کرد بوبکر محمّد بن السری بن سهل بحوی ، مفروف یه بن سراح



١ - تان خ يتباد، ج ١٨، ص ١٦٢ دعيت شيخ طوسي، ٢٢٤ ـ ٢٢٢ - ٢٢٢

۲ . نگاه کید به سمجم|۱۲دیاه ج ۱۶ ص ۲۵۲ و ۴۵۵ نگرة العقاظ دهیی ص ۲۷۱۲ البسایسه و السهایه ج ۲۹ ص ۱۲۶۶

و در سنة ۱۳۱۱ بوركريا محكد بن زكريه رارى طبيب مشهور وفات كرد و كان مثقناً بهذه الصّاعد، و الفّ كتباً كثيرة منها كتاب إثره انساعة و منها كتاب من لا يحصره انطبيب الدى وضع عنى مثاله و سنج عنى سواله شيحنا الطهوق الله كتاب من لأبحصره الفقيه باشارة يعنى الشادة الآجلة

و لأبى الأكري كلمات ثافعةً منها مهما قدرت أن تعالج بالأعديّة فلا تعالج بالأدوية و مهما قدرت ان تعالج بدراً معرد فلا تعالج بدراء مركّب و من كلامه ايضاً عالج في اوّل العلّديد لا تسقط به القوّه و قال ليضاً الشموم ثلاثة الشّواء المعموم، و اللّين الفاسد الشمك الشّين

و در صبهٔ ۳۱۲ عنی بن محمّد معروف به این الفرات وزیر را به پسرش محسن به قتل رسانیدند، و این الغراب سه مرتبه وزیر معتدر شد بمد از اداکه او را عول کردند و نوادر حکایت او بسیار میت

و صاحب بی عباد در بوالحس بی ابوبکر علاق معروف به کثرت اکل ، شل کرده که پدرم ابوبکر قصیدهٔ را که در مرثیهٔ گریه گیمه مرادش ، مرثیه صحبی پسر این الفرات بوده که در بام محب پشان گفته ، و به فوتی مرادش این المعتر بوده و از درس حلیمه موانست اظهار کند و به کبایه او را مرثیه گفت ، و آن قصیده را دمیری دو حیاة العبوال در نقط ۱ فرز ۱ دکر نموده ، و مطلع آن قصیده این بیت است

يسا هسرَ فسرقَتَا والمَ تُنعُد ﴿ كُنَّتَ عَدَى يَسْرِنَةُ الْوَلَةِ * ا

و براشر این الفرات ایوالعباس حمد بر محمد بن الفراب، اکتب اهل رمان و اصبط پشان در علوم بوده، و فضل بن جعفر پسر برادر او معروف به ۱۹ بن حبرایه ۲ بیر کالب بوده و شررمان حلفا وزارت و ریاست داشنه و پادرش جعفر بن محمد بن المراب فیون و رارت نکرد

و در ماه صفر منبهٔ ۱۲۳ یا ۳۲۳ ابر هیم بن محمّد بن عرّفه ۲۲۱ بحوی معروف په



٢ ــ حياة العيوس الكيرى ج ٦ ص ٢ ٢

٣ دبراي اطلاع بيشتر تگاه كثيد عه: البلغ، ص ٣٦٠ مصمم الإدباد ع ١ ص ١٥٥٢ الاعلام ج ١ ص ١٥٥٠ مـ

بَمُطَوَيُّه تَلْمَيْدُ سَيِبِويَه وَقَابَ كَرِدُ «وَ قَدَّ اشْتَهُرُ أَنَّ أَسَتَادَهُ سَيِبُويَهُ لَنَّا رَآء كَثِيفَ الْهَيِئَةُ قشيفُ إِلَى كَثِيرِ النَّسَوِمَةِ اللَّيَاسَ، قال له كَاتِّكَ نقطويه، فأشتهر لذلك بدلك ه

و درستهٔ ۱۵۹ دیدم ، عدیه کرد بر و ری ، و د جبال ، و خلق بسیار بکشت ، حتی اطمال را دبح کرد

و در همان مال على بن سليمان احفش صعير فجأةً در يعداد بمرد

و در همین سالها طعیان کرد مساد فراعظه و ادبت کردن ایشان استمامان و در همین ایشان از مسلمانان و و ار برای ایشان انباع و انصار بسیار جمع شد ، تا آن که چد مربیه بشکر حلیقه را شکست دادند و راه ما محوف و در اس شد ، مردم از برس جان بری حج کردند ، اهل مکه هم به جهت سخی حال خود از مکه بیرون شدط و در سله ۱۹۱۷ معندر منصور دیلمی ر امیر حاح کرد ، با فاقعه حاج به مکه رسد و تا مکه سالم رسیدند ، ابو طاهر فرمظی ملعول بیر به جانب مگه شد و روز برویه به مسلمانان نلاقی کردند و دست معدی گشادند و مسلمانان را در مسحدالحرم بکشتند و کشگان ایشان را در چاه رمزم یختند و با دبوس چندان بر حجرالاسود بردند تا شکسته شد و او را یکندند

و بن مطلب در ۱۳ دی حجه ۳۱۷ همان سال واقع شد، پس بارده رور در مکه بماندند و حجرالاسود را با خود حمل کردند و ببرند و ریاده از بیست سال سرد ایشان بود، و مستمانان پنجاه هزار دیباریه ایشان دادند که حجرالاسود را رد کنند قبول نکردند، نا در رمان مطبع لله در سنهٔ ۳۳۹ به امار هابندانله منهدی به مکه برگردانیدند چنانچه در تاریخ سنهٔ ۲۸۶ به آن اشاره شد

و بعل شده که چود حجر ر کندند بیرند چهل شتر در ریز پار او هلاک شد تا به دهمر ع رسانیدند و چون حجر ر به خانهٔ حدا خواستند برگرداشد باز پر یک شم لاعر بی طاقت کردند ، همان شتر او ر بیرد و از برکت آن سنگ شریف فریه و چاق شد و بدان که در مجمع البحرین در دفرمط و از شیع بهانی عل کرده که در سنهٔ ۲۱۰



در ایام موسم، فرامطه داخل مگه شدند و حجر لاسود . ببردند و بیست سال برد بشان بود، و حس بسیار بکشتند، و از حمله علی بن بابویه بود که در طواف بود. پس شمشیر بر او ردند او از پای در امد و به رمین فقاد و بگفت

مری التُحیّن ضرعی فی دیبارهم کفتیة الکّهْف لا پدرون کم لمبتُو و بن فضیة عربیی است و به ان که کسی دکر نکرده خر در اخیبارات مجلسی، محالف است به تاریخ وفات این بابویه، چه آن که وفات او ماه شعبان سنة ۲۲۹ سب

مؤلف گوید که مباداکسی بر مطلب ر ستبعاد کند از حجر لاسود ، چه او آپتی است از آیاب الهی و از برای او شئونی است، از حمله آن که بنطی کرده از برای حصرت منید سخان ﷺ هنگامی که منازعه کرد با ان حصرت عم از محمّد در امر امامت

و از حمله آنکه به شهرت پیوسته که او اطاعت نمیکند در نصب شدن به مکان حود مگر برای معصومین ﷺ ، چنانچه واقع شد چند مرتبه

به همیں جهب شیح اجن اقدم جعفر بی محکد بن قولویه قسمی الله در همان سائی که حجر لاسود را می بردند به مکان جود نصب کنند ، حرکت کرد یه حاب مگه تا مگر به خدمت حضور تا صاحب الرمان الله مشرف شود هنگام نصب حجر ، و در بعداد مریص شد و نائب گرفت و به جانب مکّه فرسناد و فعه بوشت و به او داد و گفت این رفعه را بده به آن کس که حجر را بر مکان جود نصب می کند ، و در آن نامه سؤال کرده بود ر مدت عمر جود ، ان شخص نامه ، به آن حصرت رسانید و بدون ان که مطالعه ان کند و مود به و بگو که سی سال دیگر عمر حواهی نمود ، و بچین شد که آن حضرت فرمود ، بود و اگو که سی سال دیگر عمر حواهی نمود ،

و از حملهٔ الکه حجوالاسود جوهرهای بودکه با حصرت آدم یوده در بهشت ، و



۱ ۔ نگاہ کید یہ حرائج ہے ۱ حل ۴۷۵ کٹف الفطہ ہے ۲ ص ۲۰۵۰ منفق ہے آل الباف الهما) ہے ۱۲ ص ۴۲۶ مدینہ المعاجز حل ۴۹۹ء رقم ۴۲۲ بحارالاتوار ہے ۵۲، ص ۵۵ ۴۹, ۴۲۶

در رو یتی است که او ملکی او عظماه ملاتکه بود ، حق بعالی میثاق بندگان را اود او ودیمه بهاده ، و روز هاامت بباید در حالتی که لسان باطقی داشته باشد و شهادت دهد به موافات از برای کسی که وی کرده به میثاق خود

لهدا در وقت استلام حجر میگویی «أمانتی ادّینها، ر میثانی تعاهدته انتشهد لی هنداد بالگرافات» (۱)

و در جمعة او رو یاب است و علماه عامه نیز نفل کرده سالی عمر بس الحطاب حج کرد و در همان سال حصرت امیر مؤسیل گلا بر شریف برده بوده عمر بردیک حجر لاسود مد و او ر بوسید و گفت واقد می دانم که تو سسگی می باشی که به صور می رسانی و به نمع ، و اگر به آن بود که دیدم رسول حدا اللہ بود کو دیدم دیدم رسول حدا اللہ بود کو دیدم رسول کو دیدم کو

امبرالمؤمس طلا فرمود مه چنین نیست که میگویی، بدکه هم صدر میرساند هم نفع ، چه آن که حق تعالی رمانی که گرفت مواثبق فررسان آدم را نوشت در ورفی و بخورد حجر داد ، و شنیدم از رسول حدا الشاکا که فرمود روز قیامت حجرالا سود بیاید و او برای او ربانی باشد که شهادت دهد او برای کسسی که بوسیده آل ر ه توحید داشته، عمر گفت «لا حیر فی عیش قوم است فیهم یا ایا العسن»

و در وقايع يام معتصد به برحي از احوال فرامطه اشاره كرديم

و بیر در سنهٔ ۳۱۷ عبدالله بن احمد ابوالقاسم کعیی بناحی رئیس طالقه معتربه وفات کرد

و در سنة ۱۳۲۰ موسی حادم بر مفتدر شد و بدی مفاتف و منارعت با او بهاد و بیشتر لشگر موسی بریر بودند و همین که دو تشکر صف کشیداند و سر دی بریری حریة بر حبیمه رد و را در حاک هلاک افکند، پس پیاده شد و سرش را و تی برید و بر بیره کرد و سام بیاسهای خلیمه را از سش بیروب کرد و اینکه مودم حشیش آوردند و عورت او را پوشانیدند، پس جسرة و را برداشته و دفن کردند

و معندر حليمه هجدهم از يني عباس است و هو ششم او خلفاي بني عباس يا





محموع گشمید ، یا معتول ، یا محلوع و مصول ، چنانچه حلیمه ششم محمّد امین بوده که محموع و مقبول گشت ، ۹ حلیمه ششم دیگر مستعین بوده که ۱۹ میر محموع و مقتول گشت

و مقدد حلیمهٔ ششم دیگر است که معتون شد، و مدت حلافتش بیست و پسخ سال به غیر چهارده روز ، و مدت عمرش سی و هشت سال و پالرده روز بوده ، او روزی که بر تحت نشست سیرده سال از عمرش گذشته بوده و گفته شده که هیچ حلیمه به تخت نشست که از او کوچکتر بوده باشد

و مقس او در و هسه مدر عصر رور چهارشدبه بیست و همتم شوار سدة ۲۲۰ و اقع شد و رحصرت امیرانمؤصیل الله در احبار عیبیه خود به قتل مقندر اشاره کرد. در انحاکه درموده «کانی اری تام عشرهم تقعش رجلاد می دمه بعد آن یا آف شده یکنشه یکنشه و من والده تلاث رجال سیرتُهم سیرهٔ الفشلال » ")

و مراد او سه رجل از اولاد او اراضي و متفي و مطبع ميباشد كه هر سه حليقه شديد چنانچه معلوم خواهد شد

* * 4



مروع اللعبدج 1 ص 241

٢ يكاه كنيد به مناهب بين منهر أكبوب. ج ٦ عن ١٣٧٤، بعنوالاتوبار ج ٢٠ من ٢٢٢ ضعن ح ٢٥ به نقل لا مناقب

دكن خلاقت محمّد بن احمد القاهر عالله 🖰

دو رور به آخر شوال مانده در سنه ۳۲۰ واهر بالله محمّد بن احمد معتقبد بعد او معتدر بر مسند خلافت نشست و چون بر خلافت مستمر شد آل مفتدر را بگرفت و یشان را در تعدیت و شکتحه کرد ، (۱) و فررند مکتفی برادرزادهٔ خود ر در طاقی حبس کرد و در آن را با آجر و گیج مسدود کرد تا در ایجا بمرد ، (۱) و سبّده و مادر معتدر را یگرفت و او را برد و به حلق او را آویران کرد به خدی که بونش بر صورتش جاری می شد و به همین حال معدت بود تا بمرد ۱)

در سمهٔ ۱۳۲۱ باعلی محمّد بن علی بن معله^(۵) را وریز خود کرد، بس او ر عوب مموده و محمّد بن قاسم بن عبدالله خصیبی ر وزیر خود سعود

و ابن معده همان کس است که خط عربی رستنداث کرد و خط را از کوهی به عربی نقل کرد

و در همان سال عالم فاصل دیت، ایوبکر محمّد بن الحسن بن درید (دی^(۹) بحوی لعوی شاعر و صاحب و جمهره در بعداد وفات کرده و این درید را در شمار



١ سيراي اطلاع بيشتر نگاه كبيديد القيمو الليون ج ٢ ص 🐧 مروج الفضيد ج ٦ ص ٣٩٢

٢ _ القيدر الدول، ج ٢ ص ١٩١

الا حواز الدوي ج ٢ ص ٢٦.

عد مبار الدون ع تا ص ٢٦ ·المنظم ج ع ص ٢٥٢

۵_منیم الدول. ج ۲ می ۱۹۴

² مدريارہ اين ديد نگاہ کنيد به اقبلقد ص ١٩٣٠ الاعلام ج قر ص ١٦٤ معجم الادياء، ج ١٨٥ ص ١٩٣٠ معجم الشعراء، ص ١٩٦٠ وليات الاعيان، ج قر ص ١٣٢٠.

و نُكُل عن حفظ ابن دريد الله اذا فُرى عديه ديوان شعر مرّة حفظه من درله الي آخره، و هذا امر غريب و ان وجد له نظير في كثره الحفظ

و ذكره الشيخ الحز العاملي هي امل الاصل. (⁽⁾⁾ و قليل الله أبين أفَّت الدار قبطي المعروب، و أن كان بعيداً بحسب الطبقة

و بالجمله، در روه فوت این درید، عبدالسلام بن محمّد معروف به اینوهاشم جبائی میر وفات باعث

فقال النَّاسِ خَاتَ عَمْمِ اللَّغَمُ وَ الكَالَامُ بِمُوتَ ابْنِ دُّرِيدُ وَ أَبْنِي فَاشْمَ (٢٠)

قلت و هدا نظیر ما قال الرّشید فی البوم الّدی مات بهه الکسائی و محمّد بن الحسن الشّینانی الفقیه بالرّی، قال «دَفّتَا الفقه و العربیّة بالرّی»

و بالجمله، ابوه شم و پدرش بوعلی جبائی از بررگان معتوله می باشند و در کتب کلامیه عقائد و مداهب ایشان مدکور است

> و ۱ جبا۱ ا به ضم جیم و نشدید موحده) یکی از فوای بصره است رجوع کردیم به نخبار فاهر بالله

همانا قاهر مودی متنوّل العراح و شدید البطش بود و پیوسته با حربه بنود، و موسن حدم ر به حماحتی از دهن دویت هلاک کرد، لاجرم بر او حیله کردند و در رو جهارشنیه پنجم جمادی الاونی سنهٔ ۳۲۲ در حاله او ریخسد و او را بگرفتند و چشمانش واکورکردند و در حلافت او را حلم بمودند

و مدت خلافش یک سال و شش ماه و شش رور طول کشید ۳۱

و نفل شده در مردی که گفت. اس در مسجد جنامع منصوری در بنخداد سمار



١٠ . معالم المصادر في ١٣٨

٣ . امل الاس ج ٣ ص ٢٥٣ ـ ٢٥٩

الدوميات الاعين، ج ٦٠ ص ٣٦٨، سل الاس ج ١٢ ص ٢٥٨

[؟] معروج القصيم ج ٢ من ٣٦٦

می حواندم که باگاه مود بایدایی را دیدم که جبهٔ کهنه در بر داشت که ر کهنگی و اندراس روی آن رفته بود ، همین فدر آستوی او آن به فدری پنبه در آن مانده بود و می گفت. انها الباس و بر می تصدی کنید ، همانا می دیرور امیرالمؤمنین بودم و امرود از فعر ، مسلمین می باشم ، پرسیدم که کیست بن شبخص ۴ گفتند قاهر بناشه عیاسی است

و پس است ر برای عامل داد همین یک فضیه در پی عنباری دنیا ، معود باظه می نکیات الرمان (۱۶

* * *



نكر أبام خلافت محمّد بن جعفر الراضي بالله *أ

در روه پنجم جمادی الاونی بیشه ۲۲۲ که قاهر را در خلافت خلع دمودند ، رور دیگر که (ششم حمادی الاونی) بشد مردم باراضی بالله عنصک بی جعم معتلو بیعت کردند، و راضی مردی ادیت و شاهر و طریعت و سخی و جواد بود و با اهل مجلس خود احسان می کرد و بوی خوش نسیار به کار می برد و عارف به آیام ناس و آیام مردم بود ۲۰ مقل شده که در رمال کو دکی او جماعتی در اهل علم و معرفت به خیبار ناس در بود او جمع شدند و آز هر گوبه صحبتی در بین اور دید ، تا رشته کلام مینهی شد به بی سخی که در زمان نعاویة بی ابی سفیل مکتوبی از سنطان روم به وی رسید و او او سخی که میر و یا آن بردگترین مردم نرد او را طبید ، معاویه گفت کسی که بدند فامت و شومند باشد نیست مگو فیس بی سفت بیس فیس ر طبید و به او گفت و فیی که خانه خود رضی سراویل خود و برای می بعرست تا برای سنطان روم روانه کیم خانه خود رضی سراویل خود ر برای می بعرست تا برای سنطان روم روانه کیم قیس در همان جا سراویل خود ر حلم کرد و به معاویه داد، و معاویه گفت چر میرن در فیی و حامه ر بفرستی؟ فیس این در شعر فرات کو معاویه گفت چر میرن در فیی و حامه ر بفرستی؟ فیس این در شعر فرات کود داد، و معاویه گفت چر میرن در فیی و حامه ر بفرستی؟ فیس این در شعر فرات کود

أردتُ لكسيلا يعلم النَّاسُ أنَّها سراويلُ قيسٍ، و الوهودُ شُهودُ و أن لا يتولوه غاب قِسُ، و هذه سسراويبل عندٍ قد سبنَه شمودُ پس بكى از حصار مجلس راضي باطه گفت كه وجبله بن الأيهم، كه يكي ر



⁻ برای اطلاع بیستر نگاه کثید به اخبار اللبود ج ۲ ص ۱۹۵ مروم القطب، ج ۲ ص ۳۲۲ ۲ مروج اللحب، ج ۴ من ۳۲۶

۳ .شنوار

منوک بی هسان بوده ، طون قامت او دوارده شیر بوده ، و چون سوار میگشت پاهای او بر رمین کشیده می گشت ، راضی بالله گفت که قبس بن سعاد بیر چمیر بوده و از بسدی فامت وقتی که پیاده در بین مردم راه می رفت بعصی گمان می کردند که دو سواره می باشد ، و جد من علی بن عبدالله بن عباس نیز مردی بعد قامت و جمیل بوده و مردم ر طول قامت او نعجب می کردند ، و قامت دو مساوی دوش پدرش عبدالله بوده ، و قامت عبدالله بیر مساوی بوده با دوش پدرش عباس

پس قامت جدم عباس یک سر وگردن از عبدالله بسدیر بوده، و عبدالله یک سر و گردن از عبی بلند بوده، و عباس گاهی که دور حانهٔ حده طواف می کرد چمین می معودکه حیمهٔ سعبدی دور حانهٔ حدا می گردد، حاصرین از سعهٔ علم او تعجب کردند (۱)

مؤلف گوید که نقل شده که عباس بی عبدالمصب به حدی فامتنی بعد بوده که پده در بای محمل می ایستاد و صورت آن را که در محمل شسته بود می بوسید! و فیس بی صعد بی عباده یکی در آن ده نفر بوده که در عصر حصرت رسول گرفته به قامت بعد امتیار داشتند و طول قامت ایشان ده شیر بوده از شیر حودشان که هر شبری مرامی دراع بوده، و صعد پدر قیس بیر قامشی به همین بلندی بوده (*

و فیس پدر و جدش پیوسته سیادت داشنه اند او رمانهای پیش، و قیس در سال شصتم هجری در مدیمه وفات کرد و در صورت او یک مو درولیده بود

و طالقة انصار حسوت داشتند که ریش در آورد و میگفسد که گر ممکن بود برای قیس ریشی بخریم : دوست می داشنیم که تمامی اموال حود ر بدهیم و برای او ریشی بخریم (۲) و این از جهت آن بود که قیس و پدرش در جاهلیت و اسلام مید و بررگ و صاحب طعام بودند و بر انصار ریاست د شندد



[\] _ مروج الذهب، ج 11 ص 274 ـ 274

٣ _ نگاه کئيد په قاموس الرجال، ج ۲ من ۲۷٪ وجال کشيء ص ۲۳

۲ عيديب الاستأدرج ٦ ص ٩٩

و احتف بن قیس معروف به حلم و عیدالله بو وبیر و شریح فاصی نیز مانند فیس صور تشان بی مو یوده و به همین جهت این چهار نفر ر دساداب الطّس به میگفتند و ۱۹طنس کسی و میگویند که مو بر صورتش وقیده نشفه باشد

و بالجمعه، راضي بالله وا بدماء بسيار بود، كه از جمله آنها حجيد بن يحيى صوبي و بالجمعه، راضي بالله در ايام حلاقت صوبي و بن حمدون بديم بوديد، و از محاسل كارهاي راضي بالله در ايام حلاقت حود رد فلك است بر ورثة حصرت فاطمه ناه و نا رمان راضي بالله نّه دفعه فلك عصب شده و رد شده

چانچه علامه حبی الدر نهج الحق مرموده که ابوهلال عسکری در کتاب اخبار الأوائل گفته که اوّل کسی که فلک را بر ورث حضرت فاطمه کا رد کرد عمر بن عبدالعربر بود، بعد ر ان که معاویه اور حالصه کرده بود و بر مروان حکم و عمر بن عبدالعربر بود، بعد ر درکه معاویه اور حالصه کرده بود و بر مروان حکم و عمر بن عثمان و برید فردن خود بخش کرده بود؛ پس از عمر بن عبدالعربر دیگر بره فدک ر عضب کردند و مهدی عباسی بره فدک ر عضب کردند و مهدی عباسی بر ایشان رد کرد ، بار عصب کردند و مهدی عباسی بر ایشان رد کرد . ۱۱

و عبر ابو هالال گفته که پس در آن بار معصوب شد و واش بر ایشان دکرد، دیگر باره عصب شد منتصر برگردانید، بار فدک عصب شد معتمد رد کرد، بار غصب شد معتصد رد کرد، دیگر باره عصب شد و راصبی بانله بنر اولاد ف طمه ناه بر گردانید

فقیرگوید که در احوال مهندی دانستی که او بیر مدک را ردکرد از پس آن که بعد از مثنصر عصب شده بوده پس تا مان واصی بافله ده دمعه مدک عصب شده و رد شده ، وافله العالم

و راصی بالله در ایام حلافت خود در ستهٔ ۱۳۲۳ امر کرد ابوجعهر محمّد بن علی شممانی^(۱) را گرفتند و بکشنند و بدنش را در بعقاد به دارکشیدند و شممانی ر



ا .. بهج الحق من ۲۵۲.

٣ ـ يرأى (طلاح ____ نگله كنيد وه: تقيح المقال، ج ٢٠ مي ١٥٤ ـ ٥٧٪ مي ١٩٠ ١٠، تحمد الدمياب مي ١٩٧٠

این این افعراهر میگفتند، و مستوب است به دشلمعان که قریهٔ بوده در مواحی دواسط، و بن ایر(۱) فتن او را در سنهٔ ۳۲۲گفته.

و بالجملة، و يكي از أن چند نمر است كه كدياً علىالله ،دعاي بايبت و وكانت

امام عصر فلا بمودند و مقالات شبیعه در پشان باشی شد ، و توفیع شریعه به نص و برات از پشان بیرون آمد ، (۱) و احوال این جماعت در ناریخ ایام مقتدر مدکور شد و آبوجعفر شلمعاتی در قل امر بر استقامت بو د و نود طایعه سی بسطم (۱) و جیه و صاحت میرلت بود به جهت حتصاص او به جنات بوالقاسم بن روح فلا بایب سوم نمام عصر فلا ، پس حسد برد بر جناب ابوالقاسم و مرند شد و مدلات شبیعه اظهار کرد ، چون پوده از روی کار او برداشته شد. شیخ بوالفاسم حسین س روح ، بسیستام ر بهی کرد از کلام او و امر فومود بشان را به لعل و تیری از و بسیستام به فرمایش شیخ عمل نمودند و دست در شلمعانی بر مناشند ، چه شلمعانی می دادعهٔ سر کردم معاهت شدم به زیماد

دیگر بدره شیخ ابوالدسم مکتربی بوشت برای بسیسطام مشمل در دس و بیری در شده مانی و تاریخی شده دادند و جوب در شده مانی و شان دادند و جوب نگاهش به آن مکتوب شریف افتاد در روی شبطت گریهٔ سحتی کرد و گفت مراد در لمب معنی باطبی و است که إبعاد باشد و مراد در آآنه] بعاد در آتش است قمعی تولد را آنه أی باعد دار آتش است قمعی تولد را آنه ایناد در آتش است قمعی

پس گفت الآن دانستم که من صاحب منزنت می باشتم نرد شیخ ، پس آفکنند حود را بر حاک و گرمه های خود را بر حاک مالید

و بالجمعة وشلمه التي يا اين شيطيتهم اعتقادات بسيسطام القاسد كود



۱ این گفته عموم مورحان مثل پافوت و دهیی و الست و ظاهراً ۳۲۳ که در کتاب النبیه شیخ طوسی آمده صحیح براند.

٣ . نگاه کنید پد جھازالائوار ہے ۵۱، ص ۱۳۲۱ ۱۳۳۳ التبید شیخ طوسی ص ۱۳۴۲

۱۳ خاندان بسی بسطام یکی از خاندانهای قدیم بودهاند که در دستگاه خاندان بنداد و شرای اطراف در جزء کتاب و عمال دیوانی همهمدار بارهای مشاخل شدماند مگاه کنید به خاندان نویختی ص ۱۳۲

وهی م کنتوم دحر شبخ اسو حعدر عمری صواب الله علیه سالب دوم اسام عصر طی به دید، مادر ابوجعد دور دستمبال کرد و در تعظیم و نوفیر او سعی بنیج نمود از حمده آب که افتاد روی پاهی ام کنتوم و شروع کرد به بوسید، ام کنتوم دست او یا گرف و فرمود حدم این کار مکن مادر ابوجعفر گریست و گفت چرا چین نکیم به تو ؟ و حال آن که حالم من فاطمهٔ رهرا می باشی

فرمود از کج بن را میگویی؟

گفت شده عالمي سرّي با من گفته و امر كرده كه اظهار آن يكنم؟

ام کنتوم اصرار کرد با بگوید مدر ابوجعفر از او میثاق گرفت که شاخه بکند ، آن وقت گفت که ابو جعفر شیمعانی گفته که روح پیغمبر مبتقل شده در بدن پدر تو ابوجعفر محمد بن عثمان ، و روح امیرالمؤمنین الله در بدن شبیخ ابوالفاسم مبتفن شده ، و روح فاطمه الله به نو منتقل شده ، پس چرا از تو نعظیم دکسم ای حانم ما؟

> ام کنٹوم فرمود این خوفھ مگو ، همانا این دروع است گفت گفتم که این سرّاست؟

و بالجمله، مُكتوم بن واقعه برای جناب شبح انوالقاسم الله نفل كود ، شبخ فرمود دیگر به دید، این رن مره ، هماتا این كلام از آن رن كفر به خداوند عظیم و الحاد در دین مین است كه شدمعانی مفعون در دل ایشان افكنده ، تا تدین سیب ادعاكند كه خداونه سیخانه در او حلول كوده و با خدا منحد شده ، چنانچه نصاری در حن مسیح الله گفتند ، و می خواهد به بن سبب قول خلاح را در میان بشنان شایع كند

بس شیح نعی شلمعانی اشایع کرد ر توقیع شریف او حصرب صاحب ﷺ هم به لعن او بیرون آمد ، تا ان که شلمعانی چاشمی عدات ر در دبیا چشید و به کیمر کردار حود رسید



و سبب فتل او آن شد که چون شیخ لمی او و فاش کرد و تمام شیعه را به لمی او امر کرد ، راه تبیس و شیطب از بسته شد ، روزی در محلس عظیمی رشیعیان بود و هر یک بمی و راز شیخ بمی می کردند ، شدمهایی گفت اگر دست می به دسب شیخ رسید و آتشی از آسمان بیامد و او را بسوحت بدانید که تمام آن چه گفته در حق می ، حق اسب ، این حبر به راضی بالله رسید ، امر کرد که او را بگیرند و بکشند و شدمهایی در حاله این معله بود که او راکشنند و شیعه از دست او راحت کردند و لیده اش معانی ه

و در مسهٔ ۳۲۶ جناب شیخ ایوالقاسم حسین بن روح الله (۱۱) به رحمت بردی پیوست ، فیر شریعش در بعداد است و ما ان شاه مقالی در دکر ایام منفی اشاره به مدت بیابت و قبر شریف او حواهیم نمود

و در سبة ۲۲۸ و دات كود شيخ المحدثين الحافظ محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكلسى الوارى ، آ تفدالاسلام عطّرالله مرفده - و بن بررگوار شبخ و رئيس شيعه و او ثق و ثبت ايشان بود در حديث ، كتاب شريمى كافي (۳) را كه روشسى چشم شيعه است و هشتاد هرار بيب و شانرده هرار و صد و بود و به حديث است در مدت بيست مال (۳) تأليف فرمود ، و الحق مسى عظيم و حق كثيرى بر شيعه حصوص بر اهل عدم بهاد

و به جهت حلالت و عظمت شأن آن جناب، این اثیر^(۵) عالم منگی اوار مجدّد مدهت امامیه در رأس مأه ثالثه شمرده، بعد از آن که حصرت ثامل لائمه ﷺ را مجدد مأه ثانیه شموده افیر شریفش در بعداد شرقیه بردیک حسر است او آن جناب پسر



_شأتدار نويختيء ص ۲ ۴

۲ ـ برای اطلاع بیشتر مگا، کنید به الشیخ الکلیسی الیمنادی و کتابه الکافی ارجال بحراقطوم، چ ۱۲ حی ۳۲۵ ـ ۲۳۶، تممد الاسباب حی ۴۹۴

٣ - آلهاي بكتر محموظ دو مقدمه كالحي للإ تعروج دربوان آن يالا كرده است

۴ رنگاه کیدیه الکنی و الالقاب ج ۳ ص ۳ ۱ و طبیع نیر کلیس ره مجدد مفضیه اسامیه می داند

مكة كبيد بد، رجال دجائي عن ٢٧٧د جامع الرفاة ع ٢ ص ٢٨٠ جامع الاصول. ج ١٠ ص ٣٨٠

خودهر ایوالحسن هنی بن محمد معروف به علال کلینی است و از آو رو پت میکند و ۹ گلین ۱^(۱) (بر ورت ریبر) قریه است بردیک ری قرب وادی کرج که یعموی به اسحاق والد کلینی در آن حا مدفون است و الآن در یک مبرن به ظهران مانده در فرت حسن باد در کناو راه و آن فریه و قبر یعموی معروف است و «کلین» عبر از فریه معروفه به «کلین» بر قان امیر است ، که بر صاحب قاموس مشتبه شده و شیخ کلینی را بدانیه سبب داده و در مش است که «اهل مکة اعرف بشعایها»

ثمُ اعلم في هذا المقام لقلاً عن يعص محقّتها الأعلام انَّ من طريقة الكليمي في وصع الأحاديث المحرجة الموصوعة على الأبواب على التَّرتيب يحسب التشخّه و الوضّوح، و الدلك احاديث ازاخر الأبواب في الأعلب لاتخلو مِنْ الجُمال رَا خَفَ، (1)

و بدال که از حمده مشایخ شیخ کلیسی، شیخ احل اهدم شده بحثین القدر ایرالحس عمی بن ابراهیم بن هاشم قمی صاحب کناف تنصیر و کناب مصایل امیرالمؤمین و کتاب ناسخ و منسوخ و عیره میباشد، و قبرش معلاً در مم در بردیکی مقبرهٔ محمد بن فردویه به فاصدهٔ شصب قدم از پشت سر او معروف است و در مشاهیر معاصرین کنیسی و سهیم در احد حدیث از علی بن ابراهیم، شیخ نقهٔ فقیه محمد بن حمد بن عبدالله بن فصاعهٔ بن صعوال بن مهران جمال معروف به ابوعیدالله صعوالی و شیخ شد جنیل القدر هاروی بن موسی نامیکری و صحب کتب کلیده است (۱۲)

و صموایی همان امت که در محصر سیفالدوله حمدایی به قاصی موصل در امامت میاحثه کرد و یه او میاهنه نمود، و فاصی موصل روز دیگر هلاک شد و جدّ صفوانی صفوان حمّال از خیار اصحاب حصوب صادق و کاظم هیگا



۱ آقای دکتر حسین علی معموف در مقدمه کتاب کافی تحقیقاتی عمیق دربان کلینی دارد. برجمه آن در کستاب مشایخ فقد و مدیمت در جماران کلین و درست اس ۵۸ به در آمد بست.

۲ . روشات الجنات ہے 7 می ۱۳۱

٣ ـ انگاد كنيد به: فهرست شيخ - من ١٥٩

است، و او همان است که حضرت کاظم ﷺ به او فرمود

الله المرافقة المراف

و هم بدان که در مشاهیر تلامید شیخ کمینی شاعالم ربانی محمد بن ابراهیم بن جعمر دو عبدالله کانب معمانی و معروف به این بهریب صاحت کتاب مقسیر و کتاب قیبت معروف ست ، در شام وفات یافت (¹⁷⁾ و مسوف است به و معمانیه ه که بندهٔ بوده ما بین واسط و تعداد ۱۱۵ هی قریدً مکون بنصر عمی احتمال بعید»

و بیر در سنهٔ ۳۲۸ محکد بر فسم بعدادی بحوی (۱۰ معروف به ۱ این انباری ۶ و اس بافت و از مردی بوده صاحت کتب کثیره در هم قرآن و هریب حدیث و معروف بوده به کثرت حفظ و امساک و رنقل شده که صد و بیست نصیر قرآن با اسانید آن از حفظ داشته (۱۰ و سیصد هرار بیت شاهد قرآن حافظ بوده و از دو پرمیدند چه مقدار است محفوظات تو ؟ گفت سبرده صندوی!

و هم در ان سال احمد بن محمد عورف به ابن عبدريه فرطبي اندلسي مرواني اصاحب كتاب عقد القريد وفات بافت

و هم در سنة ۲۲۸ محمد بن احمد معروف به این شنبور قاری وفات کنود و و من شنبور قاری وفات کنود و بن شنبور (به فتح شین) همان ست که فرآن ۱ به فرائب شواد فرائب میکرده و بعضی کلمات ریاد میکرده و این مقله وریز او را تأدیب کرد و تویه داده و در جمعه قرافات اوست

« فَامَصُوا الَّى ذَكَرَالُهُ اللَّهُ وَكُلُّ سِهِيةٍ صَالَحَةُ عَصَياً. و تَجَعَلُونَ شَكَرُكُمُ الْكُم تَكذُبُونَ، فَلَمَّا خُرُّ تَهِينَكَ الأَنْسَ أَنَّ الْجَنَّ لَو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبِ مَا لَبِنُوا حَوْلاً هِي الغَدَابِ السُّهِينَ،



۱ درجال کسی، س ۴۴۰ ۲۳۱، ناموس ارجال ج ۵، ص ۴ ۵

۳ . تگاه کنید بند ریدال خیاشی، ص ۳۸۲

۲ دربارہ او بگاہ کنید یہ الربعہ ص ۲ ۲ طبقات القراء ج ۱ ص ۲۳٪ الاعلام، ج ۷ ص ۲۲۶ معجم الموافين

ج ا س ۱۳۳

۴ _الربط من ۲۹۲

هاليوم نبجيك بسالك، و هكد. يا ١٠٠

و در دهم شوال سنة ۳۲۸ محتد بن على بن الحسين بن مقده كاتب مشهور وفات كرد، و محتد بن معله با برادرش حسن بن على بودند كه خط را از كوفيت نقل كردند و عبى بن الهلال نهد يب آن بمود، و از براى ابن مقله حكاياتي است از تكرار حرن و نصب او در ايام حلفاء از عمل وزارت، و بالأخره دست و را بريدند و قلم را بر ساعد مى گرفت و چير مى نوشت، و در پايال آمر ريان او را قطع كردند، و مد تى در حيس بود تا وفات يافت

و در یام راصی بالله امر حلاقت محتل شد و مردمان بسیار حروح کردند و بو بلاد عنبه نمودند و سعطنت پیدا کردند ، و مناطبت مثل ملوک طوائف شد ، چنانچه نقل شده که بصره و واسط و خوار در نحب ادارهٔ عبدالله بریدی و بر درانش بود ، و ممدکت فارس در نحت عماد الدوله ان بویه ، و موصق و دیار نکر و دبار ربیعه و دیار مصر در دست بنی حمدان ، و مصر و شام در نحت خشید بن طفح ، و معرب و دیار مصر در دست بنی حمدان ، و مصر و شام در نحت بنی امیکه ، و خراسان و افریدیه در دست بنی امیکه ، و خراسان و فراف ادار ندان و بناهه و هنجر در دست نظر فر دست نصر بر احدد سامانی ، و بنجرین و بنیامه و هنجر در دست بوظاهر فرمطی ، و طبرستان و جرحان در تحت دیشم بوده ، و در دست راضی بود جر بعداد و سواد

پس ارکان دونت عباسین متزبرن شد و سنطنت ایشان رو به صعف و اصمحلال آورد، و راضی شش سال و یازده ماه و سه روز خلافت کود، و در ایام خلافت خواد دست این مفته را فطع کود و به فوتی او راگودن ود

و راضی در دهم ربیعالاژن سنهٔ ۳۲۹ به علت استنمام از دنیا رفت و بیشتر اسباب عابش (رکارات جماع بوده او در در صافه r مدفون شد و نام مادرش و طلوم و یوده



دكر ايام خلافت ابراهيم بن المقتبر المنقى بان*ش^{ون)}*

در همان رورکه راضی بالله از دنیا درگذشت ، برادرش متفی بالله بر همیم بس مقتدر به جای وی نشست

و در سال اوّن حلاقت او که سنة ۳۲۹ باشد شیخ معظم جدین قفیه حسی پس الحسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق اوّل رصوان الله علیه ") و قات کرد (") و این شیخ بزرگوار ، شیخ قمین عصر خود بوده و در سفر عراق حد ست جدات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح گا دیت سیم مام عصر گیا رسیده بود

و وقتی هم کاعدی بوشب و بری شیخ ابوالفاسم حسین بن روح فرستاد که به خدمت امام گی برساند و در آن بامه خواهش اولاد کرده بود و در جواب سامهٔ او در قد دعوانا الله لک پدلك، و ستررق ولدین دگرین خبرین» یعنی ما خواندیم خدا را به جهت اولاد برای تو ، و رود باشد که دو پسر خبر و بیکو تو را روری شود پس حق تعالی محمد و حسین را به او عطا فرمود، و ابوجعفو محمد همان است که تعبیر می شود از او به رئیس المحدثین و صدوق مطلق، و دیده بشد در قمبین مثل او در حفظ و کثرت علم و فریت سبصد (۱) کتاب تصبیت فرمود، و گه گاهی دخریه می کرد و می فرمود «ولدت پدعوة صاحبالامر کی »



ا سيراي مريد اطلاع لگاه كنيد به حياه الدون ج ٢ ص ١٣٨ مروج اللحب ج ٣٠٩ ص ٣٣٠

٣ .. و يو بگاه كنيد بد ننفيح العقال ج ٢ ص ٣٨٦، تحقد الاسباب ص ٣٧٧.

٣ . ريال نياكي، ص ١٨٦

الهرست شيخ، ص ۱۵۷ كمال الدين و سام التحم عن ۲۷۶.

و در سنهٔ ۳۸۱ وفات نمود ، چنانچه بعد از این په نبدی او جنلالت او شناره خو هیم نمود

و بالجمعه ، عنی س الحسین صدوق اوّن ۱ حلالتی نمام است ، قبر شریعش در فیرستان هم معروف است ، و ۱ ریزای اوست بفعهٔ بررگی د فیّهٔ عالیه ، و از بوای او توقعی از حضرت امام حسن صدکری ایالا نفن شده که جلالت شامش او ملاحظه آن معلوم می شود

صورت توقيع شريب

بِشَمِ اللهِ الرَّحْسِ الرَّحِمِ، الحمدلة ربّ العالمين ، العاقبه للمتأتين ، الجنّة للموحّدين و النّار مستحدين، و لا عموان الآعلى الطّالمين، و لا إله الآ الله احسن الخالقين، و الطّلاة على حير حلقه محمّد و عمرته الطّاهرين

أمّا يُعد أوصيك يا شيخي و مُغسدي و فقيهي! با إبا العس غليّ بن الحُميّي الشّهي، وتُعْك اللهُ سرصاته و جعَلَ مِن صُبِت أولاداً صالحين برخته بنقوى الله و إقام الصّلاة و يتاء الرّكو، فانّد لا نُقْبَلُ الصّلاة مِنْ مانعي الرّكاة و أوصيك يسفير، الدّب و كظم الْمِيْظِ، وصلة الرّكو، فانّد لا نُقبَلُ الصّلاة مِنْ مانعي الرّكاة و أوصيك يسفير، الدّب و كظم الْمِيْظِ، وصلة الرّحم و مواسناه الإحوال، و السّعي في خواتيمهم في العُسر و النّيش، و المُحلّم عنّد الجهل، و التّفقيه في الدّبن، و التتبتُ في الأمور و التعاهد طقر آن و حُمشِ الْحُلُقِ، والأمو بالمحووب، و النّهي عب المُشْكَر، قال الله عزوجل «لاحير في كثير مِنْ مَعْوَيهُمْ إلاَّ مِنْ أَمَر اللّه بعلاة بالله بعلاة بالله بعلاة بالله المن النّبي عليه الله بعلاة الله بعلاة الله بعلاة الله المرتب و عليه بعلاه الله المرتب و عليه المحدد الله المرتب و عليه المحدد الله المرتب و المنظور الفرج فان النّبي عليه عليه المدى المدى بقسمه بن المنتب و عليه المحدد الله أمّ عي من حتى ينظهر ولدى الدى بقسمه النّبي المنتب عليه الله المنتب عسال أمّ عي الشي المنتب و الدي المرتب و المنظار الفرج لا ترال النبي المنتب طلق و حُوراً من فاته و الله يعلى عليه بعلاء النّبي المنتب عالمن علا أو قسطاً كم مُؤلِّف طلّه و حُوراً من فاته و عبيد بالصر و لا برال شيعتنا هي حُرن حتى ينظهر ولدى الدي بشريه النّبي المنتب و الدي ولدى الدي بشريه النّبي المنتب و الدي المن و لا برال شيعتنا هي حُرن حتى ينظهر ولدى الدي يشري عدي بالمنتب و شيعى،

و أَمْرُ جَمَعِ شِيعَى بالطَّيْرِ. فإنَّ الأرص بَّهِ يُورثُهَا من يَشَاءُ مِن عِبادِهِ و العاقِبَةُ لِلمُنْتَقِ وَ الشَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعٍ شَيْعَتَنَا وَ زَخْفَةُأَنَّهِ وَ بَرَكَانَّةُ، وَ حَسَبَ اللهُ وَ بَعَم الوكيل، معم المعربي و معم التَصير (٢)

و در بیمهٔ شعبان سنهٔ ۳۲۹ شیخ حبیل معظم ابوالحس علی بن محکد سمری که اخر نواب مام عصر علی بوده و قال سان شائر سجوم ایم بنوده و بسیاری در علماء و محدثین شیعه در آن سان به عالم بقا ارتحال نمودند و در آن مال بندای هیبت کبری شد ، و تا زمان ما هزار سال و کسری ست که عبیت مام علی طوی کشیده و این نور عالمناب از انظار محجوب گشنه ، ر حده حواهیم نعجیل فرح آن حصرت ، همانا بسیاری در دله واشک و ریب فر گرفته و شایسته باشد در بن معام فی الجمعه کلام ر بسط دهیم

مکشوف باد که در میان علمای اسلام شبهه سیست که رصول حدا الله الله و موده ۱۹۵۰ مرکس بمبرد و حان در موده ۱۹۵۰ مرکس بمبرد و حان این که امام رمان حود ر نشباحته باشد برگه، و مردن رمان جاهلیت مرده

بی حدیث در کنت شیعه و سبی فوق حد استفاصه روایت شده ، ینکه در جمیه از صحاح عامه و در اکثر کنت علیست به طور ارسان مسلم نقل شده ، حتی اذ که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مشهور است ، که در بیمه شب به در حاله حجاح بن پوسف نقعی وقت ، و گفت از من بیعت یگیر بنرای عبدالمدک صروان ، که از من بیعت یکیر بنرای عبدالمدک صروان ، که از من بیعت مامی در



القتهاس الالأيه ١٨٠ سوره العراف

[؟] مستدرک وسائل دج ۳ می ۵۲۸؛ لؤلؤة قيمرين حی ۳۸۲؛ قانوس الرجال، چاپ جامعه ج ۱۲۹ می ۱۳۲۹ - ۱۳۶۰ و مختصر آن در منافيد اين شهر اشوب، ج ۲ من ۲۲۵ بحارالا بوار ج ۵۰، ص ۳۹۷.

۳ ـ صحب روضات الجمان در برجمه عبدالرحمن بي على ملقب معابي الجوازي دكر موركته او تناثر نجوم و يعشي وقايع عجبيه. (مؤلف 🐞)

گردن او میاشد، اگر بمبرد به مردن جاهلیت موده

و هم چین در طریقهٔ شیعه متو بر است که اهمچ گاهی این رمین از حجهالله يعني أهام و حديقه بيعمبر المتنفظ حائي محواهد ينود، كنه اكبر طبرقه العبين. منبي بي حجت باشد ، اهل حود ر فوو مي برد ؛ و اين مطلب مطابق اسب با فو عد عقليه که ممکن در استفاضه از حضرات واجب تعالی واسطه فبض می حواهد که صاحب عصمت و چنبه قد سبه باشده پس بر هر مستمامي و اجت است که اگر خواهده و کفر حاهلیت حارح شود امام امال خود را بشناسد و او ر اواحب الاصاعه و و مسطه برول رحمت واللعاف الهيه مزار دهداء واكسى كه اعتماد دائسته باشدا بهارستالت حصرت حاتم الانسياء محمَّد بو عبدالله فللنُّنَّةِ و به امامت ام مهاي گذشته كه اوّل ایشان اهیزالمؤمنین علی بن ابو طالب نیج است، و یاردهم یشان حضرت اسام حسن حسکوی ﷺ است باید اعتماد داشته باشد که امام زمان و امام ثانی عشو، حصوب خلف صائح حجة بر الحسن العسكري مصلوات الله عشيهم احمعين م مهدي موعود و فائم منظر و عايد از انظار و ساير در اقطار است، كه به حسب عصوص متوانه ه او حصوب وسول و اميه المؤمنين و ساير امامان گذشته مصوات الله عليهم اجمعين وتصريح به سم و وصف و شمايل و عيبت أر جنات رسيده

منکه احتلامی سیست در میان مرق سعرودهٔ مستمین در ایس که حضرت رسول گیگ خیر داداد به آمدن مهدی گا در حوارسان که هیمنام است یا آن حضرت، و دین آن حضرت را رواح دعد و رمین را را عدل و داد پر کند

و اخیاری که متعنق به حصرت حجت ﷺ است پیش از ولادت آن حضرت در کنب معتبره ثقاب اصحاب ثبت شده ۱۱که جمله از آنها نا حال موجود ، و به بحوی که احبار نمودند و وضف کردند خفق کثیری دیدند و اسم و نسب و اوضاف مطابق



۱۵ الگاه کنید به الفرای الو دی هی احداد المهدی از سیوطی، اربعی حافظ برسیم که برسط بن بنده اصاده بسر شده
 ۱۸ است کمال الدین مرسوم صدری الفراک ج می ۲۵۸ به بعد منتخب الاتر ، من هو المهدی الفراک ج دید اثر
 دیگر

شد به آن چه فرمودند و خیر دادند

پس بری منصف عامل ، ریب و شکی نماند در بودن امام رمان مهدی موعود چانچه از دکر حصرت رسون الله و شمائل آن جناب در کتب سماریه ، منصفین اهل کتاب از بهرد و نصاری به مجرد دیدن و منطبق کردن اسلام وردند ، با آن که حصوصیات و اسیاب نعریف در انجا برد آنها کمبر بود از آن چه در پنجا شده و چون معلوم شد که مام رمان ما حصرت حجة بن الحسن الله است ، پس بدان که اشهر در دریخ ولادت با سنفادت آن حصرت مسه دویست و پنجاه و پنج منت ، و بعضی بیشتر گفته اند ؛ و مسعودی دریست و پنجاه و پنج است ، و بعضی بیشتر گفته اند ؛ و مسعودی دریست و پنجاه و شش گفته که مطابق است با عدد نور ، و بنابر مشهور بین الفریمین وقات والد بزرگوار آن جناب سنال دریست و شصیم بوده

پس سن شریف آن حصورت در وقت امامت نفریباً پنج سال بوده و در این بین معجودت و غراثت حالات بسیار از آن حضرت به ظهور رسید

و آن جناب ردو عیبت بود صعری و کبری را هیبت ژل، صعری بود که از رمان ولادت از جناب بوده تا رمان انقطاع سمارت که سنة ۳۲۹ و رساله منوت عنی بن محمد سمری باشد که آخر نواب آن جناب است، و مندت آن همناد و چهار منال بود ایس از آن عیبت کبری واقع شد

و در عیبت صمری حمدی از سمراء و بواب بودند که مردم عرافض خود ر به ایشان می دادند و جواب به حط شریف بیرون می آمد و حمس از بدورات که می بردند ، بشان گرفته و به حدمت آن جناب عرص می کردند و به دب آن حصرت به سدات و قمرای شیعه می رسانیسد ، و در سفر ه کرامات بسیار به ظهور می رسید که مردم به یمین می دانستند که دیشان از جانب آن حصوب مصوبید ، چانچه مقدار مال ر می گنسد و نام کسی که مال ر فرستان هی بردند و آن چه در بشنان در واه گذشته بوده خبر می دادند و مدت و بیماری و سایر آخوان بشان را می فرمودند و به همان دخر واقع می شد



ه در این عیبت صعری حماعت بسیار به حدمت آن حصوب رسیداند

[سمرای بور]

و سفرای معروف که مرجع و ملاد شبعه بودید چهار نفر بودید

اون ایشان شیخ حل سعید، صوعمرو عثمان پس سعید اسدی است، که حصرت هادی علاق بص بر عدات و امانت او فرموده و هم شبعیان ر فرموده بود که آن چه او میگوید حق است و او حالت ما میگوید، و در پیش وکانت و بیابت او عسکریس هی داشته، قبر شریش در بغداد است

دوم ابوجعفو محمد بن عثمان بن سعید درصی الله عنهمه داست که قائم مقام پدر برگوار خود گردید به نصر او از جالب حضوب صاحب لامن علی و بعد از فوت پدرش حصرت نامه ای برای او مرفوم فرمودند مشمسل بر معریت والد او و دکتر سعادت و صلاحیت او آن معام رفیع ر و چندین توقیع شریف از باحیهٔ مقدسه مشتمل بر سعادت او برای شیعیاد بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و بیاب او معقد شده بود و پیوسته در امور دینیه به و رجوع می کردند و کرامنها و خواری عادات بسید. ر او ظاهر می شد و می فرمود به حد سوگد که حصرت عادات بسید. ر او ظاهر می شد و و می فرمود به حد سوگد که حصرت صاحبالا مر طاق هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاصر می شود و مردم و امی بیند و می ساسد و مردم هم او را می بیند کی نمی شناسته

و رو یت شده که محمد بن عثمان روز فوت خود ر به مردم خبر داد و پیش از فوت مهید شده بود و قبری برای خود ساخته و نقشی ر امر کرده بود که در ساجه بات فرامی و اسماء شمه هیگا نقش کند که او ره تکیه گاه او فرار دهداد، و روز فوتش مطابق شد با همان روزی که شجر داده پود

و مدأة وفات در جداد سنة ۳۰۵ با منته ۳۰۵ بوده و فريت به پنجاه سال به پر منصب عظيم مفحم بود ، قبر شريعش در بعداد در برديک دروارة سلمان در ميان قبرستان منت د قبة عاليه و فعلاً در آنجاها معروف است به «شيخ حالاتي»



سوم جماب شیح ابوالقاسم ، حسین ین روح است ، که از طایعه جله بورحنین است که پیوسته آن طایعه علماء و متکلمین و صاحب بالیف بودهاند ، و بعد در فوت محمد بن عثمان ناج بیاب بر سر گداشت و ریاده از بیست و یک سال مشعول به امر سمارت بود و مرجع امور شبعه بود ، و در سنهٔ ۱۳۲۶ به رحمت ایردی پیوست قبر شریعش در بعداد در آخر کوچهای است که از وسط باوار عطاران واه او است و در میان خانه واقع است ، بایست استیدان کرد و داخل شد هنور هل خیری پیدا شده بن خانه ر بحود و صحی مختصری با چند دیوان و خوصی بسارد که منافع حبریه آن احصا بداود ، علاوه بر تبجیل و تعظیم صاحب آن قبر شریف ، روز که عاقب رواو که شعل خرید و داد و سند دارید محل استر حت چند ساعی به جهت خوردن غده و اتفصاه شدت گره و تطهیر و بمار لازم دارید ، و در بعداد بری شبعه خیر محتی بیست ، و حالیاً حت و گرسته و بمار بکرده در حر وقت خود ر به کاظمین میرساند ، و اگر پن محل ساحته شود عرارها اعالت دینی و دنوی و عرصی و جانی یه هزارها از روار در هر هفته و شاه کرده می شود

چهارم شبح جلیل معظم، علی یی محقد سمری است که فائم معام حسیل بی رح شد، و سه سال امر بیایت با او بود، و در بیمه شعبال ۳۲۹ به رحمت حق تعالی واصل سد، و آل سال نناثر بحوم بود ابتد ی عیب کبری شد ، قبر شریمش در بمداد نردیک قبر شبیع کلیمی است و شبیع صدوق و شبع طوسی رو یت کردهاند بر حسل بی احمد مکت که گفت ما در بعداد بودیم در سالی که جناب سمری وفات مود، چند روز قبل از موتش به حدمت و رضم ، فرمانی از حضرت صاحب الامر الله بیرون آورد که مضموش این است:

بسم الله الرحيس الرحيم

ای علی بن محمد سمری، حد عظیم گرداند جر برادران تو را در مصیب بو ، با شش رور دیگر نو از دلیا معارفت حواهی کرد

پس جمع کل کارهای حود ر و وصی و فائم معام از بر ی حود فراو مده که غیبت



نامه واقع شده و بعد او این ظاهر سی شویم از برای احدی مگر بعد ۱۰ ادن او حق تعالی و و این ظاهر شد، پس از آن خواهد بود که عیبت پسیار به طول انجامد و دلها مسگین شود و مین ممتو شود از ستم و جور ، و بعد از این جمعی از شیعیال دحوی مشاهده حواهد کرد ، هر که دعوی مشاهده کند پیش از حروح سفیانی و صدای آسمانی دروعگو و مصری است و لا قوة الاً باقه العنی العظیم ۱۰

حبس گفت ما همه نسخه توقیع را برداشتیم و از بود او بیرود آمدیم ، چون رور ششم به حدمت او ، فتیم او را در حال احتضار یافیم ، کسی با وی گفت که وصی تو بعد از تو کیست؟

درمود «آنه امرً هو بالعه» حدار مری و حکمتی سب که آن به عمل خواهد آمد (کدیه در وقوع عیبت کبری (این بگفت و جان تسلیم کود در صوال الله علیه » (۱) و در یام منفی سنهٔ ۳۳۲ و به فولی در سنهٔ ۳۳۳ حافظ (یوالعباس حمد بو محمد بن سعید کوفی معروف به این عمده وفات کرد

و ۱ حافظ عدر اصطلاح هل حدیث کسی واگویند که صد عرار حدیث با سند آن حفظ داشته باشد ، و ۱ حجة ، یر کسی گویند که سیصد هرار در حفظ او باشد دو الحاکم من احاط حفظه بالجمیع» (۲)

و از این عقده منقول است که میگفت. من صد و بیست هرار حدیث در حفظ دارم با اسانید آن و مداکره میگنم، و جواب میدهم سیصد هرار حدیث را

و دار قطبی گفته به اجماع اهل کوفه از عهد اس مسعود نا رمان می عشده ، احفظ از او دیده نشد ، و بالجمله این عقله مراسی جلیل و منولتی عظیم داشت ، الآ ان که زیدی مدعت و جارودی بوده و کتابهای بسیار بالیف کرده

﴿ سُهَا كُتَابُ اسْمَاءُ الرَّجِـالُ أَلَدُ بِنَ رَوْءَكُنِّ الصَّادِقِ اللَّهِ اللَّهِ رَجِن. خرج قسيه



[۔]الاحتجاج ج 7 می 444 القرائع ج 7 می 1974 کسم القیدرج 7 می 197

T ـ التيد طوسى ۽ ص ۲۴۲

٣-حاكم كسي است كه أزير مجهد بر همة المأديث باشد

لِكُلُّ رَجِّ الحديث الَّذِي رُواهِ ، و هم از جمله كنت او كتاب الولاية (١) است كنه او طرق حديث عدير نوشته و أن حديث شريف ر متجاور از صد كس از صحابه با اسانيد نقل كرده

و نقل ان مجموع کنیه کانت ستّماًة حمل بعیر، و علی این کنیر و النّحبی و الیادمی می ترازیخهم انّ هذا الشیخ کان بجلس می جامع براتا بسالکوده و بمحدث النّـاس بستالب الشّیخین، و ثداً ترکت روایاته، و الاً فلا کلام لأحدٍ می صدقه و ثقته (امتهی) (۱۲

ثم اعلم أنّ ولد هذا الشيخ محمد بن احمد بن عقدة المكنى يابى نعيم الحافظ، على خلاف طريقة أبيه و من اجلاً، الشيعة الامامية، عظيم الحفظ، شيخ التنمكيرى المعروف و هم در سنة ٢٣٣ جنائجه علامه مجسى غلة فرموده (٣) وقات كرد شيخ جنيل مورخ امين و مصمد عند الفريقين على بن الحسين بن عبلى الهندلي محروف بنه مسعودي الله مؤلف كنات اثبات الوصية و مروج الدهب و كست ديگر

و بعضی گفته اند که مسعودی تا سنه ۳۴۵ درک کرده و حیاب داشته و ین شیخ از احلاً علماء امامیه است و رسی عجب سب از عالم فاصل آق محمد علی صاحب مقامع که این شیخ را از علماء عامه شموده آق و بالجمله و محالف و موافق بر قول او اعتباد دارید و کتاب مروج اللحب او در بهایت اتفاق و حکام است و ما در این رساله پسیار از او نقل کرده ایم و و مروح ۱ (یه صم میم و راه مهمله و سکوب واو) است و مسعودی بر جماعتی از شیعه و سنی اطلاق می شود ، و مقام نعصیل در این جه بیت



٩ ساكتاب الولاية نوسط التسمرات طيل بد يهاب وسيده است

۲ شعرات النجي ج ۲ من ۲۳۳

۱۳ ومشی گفتداند که تا سال ۳۴۵ زنده برده هست

براي اطلاع بينسر بگاه كنيد به و قدسودي في كتابة التاريخ موارد تاريخ المسعودي مهج قاسمودي هي كتابه التاريخ.

۵۔ مقامع القصل ہے ۲۰ می ۲۸۲ شعد الصدور ہے ۲ میں ۲۲ء میکی در طبقات الشافعیہ ہے ۲ می ۴۵۲ ـ ۴۵۷ اور ر شاقعی دائشے است وہی شکی در شیعد ہوتی این مورخ نامی بیست. نگاہ کید ند: شعاء الصدور ہے ۲ میں ۲۷ و حالمہ مستدرک ہے ۱ میں ۲۱۷

و هم در ایام متقی باظه و به فولی در سنهٔ ۱۳۳۴ عنی پر سماهیل ایرالحس شعری در بعداد وفات کرد و ایرالحس، اوّل بر طریقهٔ مصرفه و نلمید اینوعمی حبّانی شوهر مادرس بوده، اتفاقاً وری به هم در وجوب صمح به اصلاح بر خدای تقالی گفتگو کردند، و ایوعمی ره مجاب کرد در پر باب به مثال معروف به سه برادر یکی مستم و یکی کافر و یکی متوفی پیش از بنوع

و چوب ابوعمی در جواب بار ماند از او معارفت کرد و از مدهب معتوله دست کشید و مدهب اشعریه ر ناسیس کرد ، (۱) و فاضی ابوبکر باقلانی (۱) و را بصرب کرد و طابعهٔ اشعریه که کثر هل سنت باشند منسوب به او می باشند و ابوالحس سبش به ابوموسی اشعری منبهی می شود ، گویند چوب او ر دفن کردند آق و فیرش را محو ممودند که میاده حیایته بر قیر او مطلع شوند و جیاره ی او ر بیرون آورند ، چون حیایته اعتماد به کفر او داشسد و او ر حلال الدم می دانسند

رچوخ کنیم به احوال متمی بالله

همانه چون سلطب منقی حواست سپری شود ، ۱ ابو الرفء تورون ه سرکی بس سلطنت او عبیه کرد و او برای منفی به جر اسمی از سلطب ببود ، لاجرم پر ی ناصرالدوله حسر پی عبدالله بی حمداله و پرادرش سیمالدونه عبی بی عبدالله بوشت که مرا از چنگ بورون خلاص کنید قامی تدبیر ممدکت و با شما تقویص کی و بالجمعه تورون بر بعداد علیه کرد و منفی بالله ۱ با علی بی صفله ورب او بگرفت و مالش را عارف بمود و با مسلکهی بالله بیعت کرد و چشمال منفی و کور بمود و امر سنطنت و یا مستکمی گذاشت (۱) و این واقعه در روز شبه سنم صفر سند ۱۳۳۳ و امر دد تا حلافش چهار سال الا هفت روز بوده ، و در بینهٔ ۱۳۵۷ و فات کرد



er arrea :

۲ - برشی از نظسمندار عوامل ویگری را برای اغیبر جهیت اشعری برشعر دالله

الا مدمای متکلمان اشعری و صاحب الاتصاف فی اسیامیه الخلاف، المیما: القرآن، و نمهره الاوائل است که در سال
 ۲ مون کرد شبث

^{*} ماخيار آلدون ج ٢ ص ٢٩٥٥ تجارب الامم، ج ٦ ص ٢٧ و ما بعد

ذكر ايام شلافت عندانله بن عنى المستكفى بالله 🖰

در رور سیم ماه صمر ۳۳۳که منفی از حلاف عرب گشت و مسکتی بالله عبدالله بین علی مکتفی به جای وی شست و تورون ترکی اکه مشید خلاف و بود حلحت بخشید و ندیبر مملکت را با وی از گذاشت و فریت یک سال و نیم خلافت کرد و در ۲۳ ماه شعبان سنهٔ ۱۳۳۴ از را از حلافت حدم کردند و احمد بن بویه دیلمی او را بگرفت و چشمانش را کور سمود و ما بین مسلکمی و مطبع معادات بود و پیوسنه در طلب او بود و مطبع از درس و در بعداد محتفی بود و مسلکمی پیش در حلافت خود بیند سی آشامید و چوان به حلافت رسید بنید طبید ،

و درکتاب خیار الدون است که در ایام مسکمی ، معرّ الدوله بن بویه به بعداد آمد ، مستکمی از رحمت بحشید و امو مملکت را با وی تعویش کرد و امر بعود سکه به بام او ردند و خطبا بر مبابر حطبه به بام و خواندید ، چوب مدتی گدشت به سمع معزالدوله رسانیدید که مسکفی حیاب هیلاکت تو را درد ، معرالدوله بر مستکمی وارد شده و دست او ر بوسه داد خیمه امر کرد برای او کرسی گداشته و بر روی و بشست

رمانی بگذشت که دو نفر از اهل دیدم وارد محسن شدند و دست به جانب مسبکتی گشادند ، مستکمی حیال کرد که می خواهند دست و و بیوسند ، دستهای خود را به جانب ایشان قر داشت تا پیوسند ، بشان دستهای خلیفه را محکم گرفشد

١٠ ـ براي مزيد الطلاع نگا، كبيد ما الحيار الدول. ج ٢ ص ١٥٠ مروج الدهم، ج ٣ ص ٢٥٥

و او سریر او در در رمین کشیدند و عمامهٔ او را برگردنش پیچیدند و او ره به خواری و مدلت کشیدند و لباس سنصت را او او حنع کردند و چشمانش را کور نمودند و ام حلافت او را حنع نمودند

پس د معداد سه خدیمه کور جمع شد فاهر بالله، و متفی بالله و مسکمی بالله، پس دارالخلافه را بهت و عارت کردند و مستکمی بماند تا در سبهٔ ۳۴۳ در حابهٔ معراندوله وفات کرد (۱)

张 恪 作



دكى ايدم خلافت مطبع لله فضل بن جعفر⁽¹⁾

چون در ۲۳ شعبان سنهٔ ۱۳۳۶ مستکفی در خلافت حلع شد ، مردم با مطیع قه قصل بن جعمر معتدر بیعت کردند ، و در ایام او و ثایع بسیار اتفاق افناد

قرمانی گفته که در سال اوّی حلافت او در بعداد فحطی عظیمی واقع شد به طوری که مردمان مردار و سرگین می خوردند او بسناوی او مردم او گرسنگی بمودند و احسادشان در میان راهها افتاده بود و سگها می خوردند (۱۰۰)

و در ۲۸ دی حجه مسة ۱۳۳ جعه بن پوس حراسانی ، ثم بعدادی معروف به شبّلی ، صوفی سنّی مالکی ، یه شبیعی به فول مرحوم هاصی بررافه (۲) در بعداد و سات کرد و شبیمی از کساتی است که حبید و حلاّح ر مصاحبت کرده و بوادر حکایات او بسیار است و در سنة ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ ایوبکر محمّد بن پهچیی معروف به صولی ۲۲ شطریجی در بعضره محتفیاً و فات کرد ، و صوبی بدیم حلف و بوده و در دیشت و علم به شطریح مهارت تمامی داشته و بعضی عتماد کرده اند که شطریح ر او و صع کرده و این مهارت تمامی داشته و بعضی عتماد کرده اند که شطریح ر او و صع کرده و این حظا است بدکه و صفحه بن دامر هندی و برای پادشاه هند و شهرام و وصع کرد و شهر م وا خیبی حوش امد و از از خواهش کرد که در مقابل آن جایره بطبید ، گفت جایره می آن باشد که به عدد خانه های شطریح که شصب و چهار حانه است گندم



١ ـ بركل مريد الطلاع تكاه كنيد به المشهار اللمول. ج ١١ ص ١٥٥٠ مروج الذهب به ٦٠ ص ٢٧٧

٢ ينفيد الدول، ج ٢، ص ١٥٢

كالسيبالين المرجين، ج 5) عن ٢٧

برزی اطلاع پیستر نگاه کنید به: مروج الذهب، چ ۲ می ۱۳۵۶ سان المیزان، چ ۵، ص ۳۲۷.

به طور نصعیف به من بدهی، یعنی در حانه اوّل بکاگندم بگداری و در حانه دوّم در گندم ، و در حابه سیم چهار ، و دو خانه چهارم هشت گندم به همین طریق ، یادشاه خیلی خواهش و را حقیر شمود ، چون مستوفیان حساب کودندگفنند. نمام گندم دنیا را ناگر حمع کنی به این مقدار بخواهد رسید

ین خلکان گفته که انعضی از گشاب اسکندریه برای می حساب کود، دیادم قسمت جانه آخر شطریخ شانرده هراز و سیصد و هشناد چهار شنهر پار از گندم میباشد

و اما برد را اردشیم بن بایک وضع کرد، و آن ر بر مثال دنیا فرار داده و دواوده خانه بری و وضع کرده بعدد ماهها و هر فطعه را سی قسمت کرده به عدد ایام المح ۱۱۰

و اردشیر اوّل پادشاه فرس است که مستمل به نمام ممالک شد و معوک الطوائف را بر هم رد و دو جد ملوک فرس است که آخر ایشان پردجرد سب که در پام عشمان دولشان منموش شد و مدت چهار صد سال سنطنت کردند بعد از آن که چهار صد سال بوده که معوک انظوائف بوده

و در منبهٔ ۳۳۷ عبدانرحمن بن اسحاق رجاچی بحری بعدادی و دات کر د و در آخر سنهٔ ۳۳۸ حمد بن محمّله مصری معروف به این انتخاس بحوی و دات افت

و در همان سال عمادالدولة بن بويه وفات كرد

و در سنة ۲۳۹ معلم ثانی محمد بن طرحان ابولصر قار بی (۱) برکی جکیم مشهور در دمشق وفات کرد ، و فارایی از اکابر فلاسمة مسلمین بنوده و بنر قبر ثب کست ارسطاطانیس حکیم اهتمام بسیار داشته و حارف بوده به السنة محتلمه ، و گفتهاند که سار را حوش می تو حب ، و سار را به عنوانی می رد که اهل مجنس به حواب



٦ ــ مروح الذهب، ج ٦٠ من ٢٣٧ ـ ٢٢٨

تسبران اطلاع يسمر مكاه كنيد به الفارفين في المراجع للتربيد از دكم حسين هدى محموظ، چاپ دارالحربه يضاد

می رفید و خودش به حواب سمی رفته و هکد، چنان می بواجب که سمام می جند پیدد و گمی می بواجت که سمام گریه می کودند و علم فلسفه از رمان مامون رواح یافت یه جهت آن که مأمون رسطور به حواب دید و از گفتگوی او محظوظ شد ، پس ایلچی فرستاد به حالب فرنگ و کتب فلاسفه را به بلاد اسلام نقل کرده و امر کرد ریان دانان آن با یه عربی نفل کردند ، و چود دانسش فیسفه یامت فرسه در حالیقه می شد مردم شروع به فیسفه کودند و دو کس گوی صیفت از سایرین ربودند یکی ایونصر فارایی ، و دیگری این سند ا

وبرس من ۱۳۹۹ حجرالاسودرا به موضع حویش ردکردند، پس از ان که مدمی بود که مرامطه او را کنده بودند و برده بودند چنانچه در دکر یام معسر به آن اشاره شد و در منهٔ ۳۴۲ رفاف کرد علی بن محمد ابوالقاسم نبوحی انطاکی به عالم یه اصول معبرله و بچوم و قاصی بصره و اهواز به و ریر مهایی او را احبرام سندر می کرد و به منجنس مناصه او را می طبیند و او را ریجانهٔ البدماء و تاریخ الظرف می گفتند، و سیف الدونه بیر او را احترام می کرد و از جد محسن بن عنی قاصی نبوحی مامی است به و همان کسی است که بر این معتر هیاسی و دکرده نصیده او را در مفاحر بنی عباس و در منهٔ ۱۳۳۶ شیخ بو جعمر محمد بن الحسن بن الوئید شیخ القمیین و فعیههم و فاف یاف

و در سنة ۱۹۴۴ قريه سيحيي در مصر شد كه حالهها وا حراب كود

و در همال سال وفات کرد در بعداد الحافظ محمّد بن عمر بن محمّد معروف به ابو یکر جعابی امامی فاصل حلیل حموظ ، و نقل عبد اندکان یقون احفظ اربعماًة ألف حدیث و اُفاکر بسنماًة حدیث و کان من کبار نلامده این عُقدة

و در مملهٔ ۳۴۵ یوعمرو راهد مطرر محمّد بن عبدالواحد بعدادی غلام تعلب وحدی در علم لعت وداب یافت «قبل انه جمع جرواً فی فصل معاویة بن ابیسهیان»

_روشات الجناف ۾ ٧٠ ص ٢٢٢

و در سنه ۳۵۲ ایرالفسم علی بن اسحاق بعدادی امامی وعاب کرد و در مقابر فریش به حاک رفت، و این در روز بیستم صفر بوده و تعاقاً در همین روز سنهٔ ۳۱۰ ولادت او واقع شده، و کثر شفر او در مدح هل ببت پایش و مدح سیف الدوله و وریر مهلبی و غیر ایشان از عیان شبعهٔ امامیه بوده

و در سنة ۱۳۵۲ بواقد سم کولی عنی بن حصد بن موسی میرام و داب کرد ، و عیرش در دودیکی ۱ دسته از محال شیرار است ، و او در اخر عمو مدهیش داسد شده بود ، و کتابهای بسیار بالیم کرده ، از جمله کتاب تثبیت است که در معجرات ابب ، بهتا است ، و شیخ حسین بن عبدالوهات معاصر سید مرتصی از بری تثبیت دوشمه موسوم به عیود المعجزات در معجزات حصرت رهرا، و اثمه طاهرین این و بعصی نوهم کرده اند که هیون معجرات تألف سید مرتصی است و حطاست

و دیر در سنة ۳۵۳ در روز عاشوراه معراندوله دیدمی مردم بعداد را امر کرد که دک کین و بازارها را بسدند و طراخین طبح نکنید ، و فیه هایی در بازارها نصب کنید ، پس ربها با موهای آشفته بیروب شدند و لطمه بر صورت ردند و اقامه ماتم برای جناب حسین این علی شک نمودند ، و این اوّل روزی بود که نوحه گری شد (۱) در بعداد برای ۱۸۱م حسین شی و چند سانی این مطلب دائر شد (۱)



این کتاب بازی بیان و توسط شادرون دکتر فلاطوری به فارسی بریسه شده است
 استوجه گری اشکاه مراد است. بره هزاداری پتهائی شمواه برفراه بوده است
 المنظم ج۷ س ۱۵ مرآه الجنان ج۰۱ می ۴۲

و در همان سال حسل بن محمّد معروف به مهدی وزیر معزالدرله دیلمی وقات کرد او دو از احدد مهلت بن ایی صفره اردی بوده ، و پیش از آن که به مرببه ورارت پرسد در کمال عمر و فاقه بوده ، وقتی میل او به گوشت کشیده بود ر ممکن نشده بود او را از کثرت عمر و بی جیری لاجم م تصلی مرگ کرده و گفته

ألا مسوتُ يسباع فسائشريه 💎 فهذا العيش ما لا خير فيه

والأبيات »

و در سنهٔ ۳۵۳ یا در سنهٔ ۳۹۳ سنماعیل بن حمّاد جوهری فار بی وفات کرد. و کتاب صحاح اللغه^(۱۱) او در بهایت اعتبار است

«و قد العدى النشلاء بقرائته و تلخيصه و الحاشية عَلَيه (٢) و الجوهري من اعاجيب الدّب لأنّه من الفراب احدى بلاد النّرك و هو اسامٌ في عدم لغة العرب و يصرب يسخطُه المنفل في الحسن، و كان يدكر مع ابن مقنة و نظرائه، ثم هو من فرسان الكلام و ممى آثاه الله قود و يعيرة و حسن سريره و سيره، و كَان يُرُثر الشفر علَى الوطن و الفرية عمى الشكن و المسكن، و قطع القيائي و الآفاق، و اخد من عدماء الشّام و العراق، ثمُ سار الي خراسان و الأم في بيسابور، فلم يرل مقيماً بها على الشريس و التأليف و شعيم الخط الأنبي و كتابة المصاحب و الدّفاتر اللّمانف حتى مقتى لسيله، و من شعره

فها أنا يونس في يطن هوت المساير والقواد و يوم دجن اللام في ظالام في ظالام في ظالام في ظالام

و در ۳۵۴ ابواقطیب احمد بن حسین کوهی معروف به مشتی شاعر ۲۳ کشته گشت ، و در وجه تلقّب او به این لقت گفته شده که او ادعای بنوب کرد در ه بادیة



١٠ - مساميل بن محكد بن عيدوس بيتناوري دريان أن كانت

شَوْفَ عَبِنِ الشَّحَاجِ مِنَ الأَدْبِ غُرُقِ فِي شَهِرِهِ مَـنَ الأَكْتُبِ

عداكتاب الشيماج سيشًما يشمل أسرابية و يجمع سا

پنية الرمان ۾ س ۴۴۷

٢_ نكار كنيد بد: مقدمه السحاح با تحقيق حمد عبدالتغور عطَّاء

٣٠ـ ربيات الإعبان، ج ١٠ ص - ١٢

سماوه) و حلق بسیاری پر او گرد امداند با آن که دامپر حمص) او گرفت و حبس کرد و تویه داد او را هیرهاکرد او از کثرت حفظ او سمعانی نفل کرده که ایه یک نظر معانب سی ورقه را حفظ میکرده

و در سبهٔ ۳۵۵ حاکم محدث بشاپوری و مصور پن بوخ بن بصر بی حبید سامانی وفات کردند و در همان سال سید مرتضی دوالمجدین متولد شد

و در ۱۷ بسم الثانی سنة ۳۵۶ معرّالدولة ۱۱ احمد بن بویه وقت کرد و در مقابر قریش به حاک رفت و بیست و دو سال الی یک ماه مندت دولت و بنوده و او خموی عصدالدوله است ، و او را دافقع ۲ می گفتند به جهت دا که دست چپش به بعض انگشنال دست راستش ، اکراد در باحیه کرمان بریده بنودند بنه جنهت آن رحمهایی که بر او رده بودند

و مير در ۲۵ صفر سنة ۳۵۶ سيف الدوله عنى بن عبدالله بن حمدان سنطان خلف وقات كرد «و كان بنوحندان منوكاً، و سيف الدولة مشهور يسيادتهم و واسطة فلادنهم. و كان اديباً شاعراً»

و بیر در همان سان سنطان کافور حشندی ممدوح متنبی، و ابوعنی فانی، و علی بن الحسین ابوالفرح اصفهای شیعی ریدی (۲۱ وفات کردند، لاجرم گفیند در بن سال دو عالم بزرگ و سه نفر از ملوک کیار وفات کردند

و ابوالمرح صاحب اهانی و مقاتل الطالیبین است، و ها در مقاتل در بن کناب بسار نقل کردیم و نسبت او بنه صروان منتهی می شود و لهنده او ر موواسی می گویند، و نسبش چنین است علی بن الحسین بن محمد بن احمد بن میثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مووان بن محمد بن مرواد بن الحکم

۱۰ مسترالدوله امپرالامراه بشداد بوده و پسیدار ارویج مدعی سیخه سوده. و سر کرده بود نا پر درهای مستجد بعداد و ساید
عمارات آن چه ندی معاویه و ظالمین آل محمد را بریسند (تگاه کنید به ظمینظم ج ۷ ص ۱) و سیخمالدوله
حمدانی امیر حقیه برجه سیم سیم خود شر کرد که در حقیه بر آن کار کردند مؤالد *





و ورير مهيي، ابوالفرج ر پاده احترام و تكريم ميكرد و با آن كه كليف الهيئة و اللياس بوده با بو مبادمه و مو كله مي سمود، و كناب الفائي ر در مدب پنجاه سال جمع كود و نحمه برد براى مجلس سلطان سيف الدوله وله حمداني امير سام، سيف الدوله او را هرار ديسار و به قولي صد هرار ديسار جايره داد و از او عدر خواست و بي كتاب وه فصلاه به حصوص صاحب س عباد و عضدالدوله و سيف الدوله و عبرهم رياد تيجيل ميكر دند و رحويشس جدا بميكردند القيل بم

و در سنهٔ ۱۵۷ خارث بن سعد بن حمدان پر حمدون معروف به انوفراس ^{۱۱} پسر عم باصرالدونه و سیفاندوله وفات کرد ، و در منبلوک است که کشنه گشت ، و چون خیر فالس به مادرش استد از جرع بر او چشمهای خود راکند

و بنوحمدان در رمان حنفای بنی عباس امارت و ریاست داشتند و دیار ربیعه و موصل در ادارهٔ ایشان بوده و بوفراس در دبنت و فصل و کمان و شجاعت و شعر مشهور بوده و در فصاحت و خلاوت و عدویت شعر ممثار بوده و نظیری آر برای او ببود حر عبدالله بن معتربالله و اهل صبعت ابوفراس را شعر آر او گفته انده و منتبی شاعر نصدین داشت و را و صاحب بن عبّاد در حن و گفته ادیده الشعر بملك و خم بهندی یعنی امره القیس و ابوفراس» (۲) و نشیمار او معروف است

و او جمله قصیده میمیه اوست که در معلومیت هلیب اظهار بخیلا و طالم بسی عباس و هجو بشان گفته و معروف است به شاهیه ه آن و در آن تشقی حاظم حود و سایر مؤملان بموده ، و قصیدهٔ شر العباد عبدالله بس معتر عباسی را که در فحریهٔ بسی عباس و دم آل ابوطالب گفته جوالت داده ، و او ۱ بعصی از فصلاء



دریگرہ ابوفراس مگاہ کنید بدرگلکتی او آلاتھائیا، ج ۱۱ ص ۱۹۲۱ عیان قلیمہ، ج ۱۴ ص ۲۰۲۱ اصل آلاصل ج 3. می ۵۱، ۱۵۰

٢ ـ كسكول يعراني، ج ٢ ص ٢٣٠١؛ شرح ماقيه، ص ٥١.

۲ داین کتاب شرحی دورد، ید نام وشرح شافیه این ورس: نالیت این جعفر محمد بن امیر حاج حدیثی که به الحقیق حدورالدین بصری منتشر شده و ترجمه او به نقل به امیان النبید و منابع شرح حالش در مقدمه محینی آمده است.

حائر شرح کردہ

و نقل شده که چون ابوفراس آن فصیده را گفت چون در زمان نستط و خلاف بعی عباس بود ، امر کرد لشکر را که شمشیرها را بکشند از علاف ، پانصد شمشیر در باری او کشیده شد آن وقت در میان نشکو شروع کود به خواندن فصیده مبارکه که مطفعش این است

«الحقّ مُهْتَضَمُ والدّينُ مُخْتَرمُ ، فَيْءُ آلِ رَسُولِ اللهِ مُقْتَسمُ»
 حراه الله عن معل بيت السوه حبر الحرء

و در سنهٔ ۳۵۸ سید عالم فاض (۱هد حسن بن حمره علوی مرعشی وفات کرد) و این سید جلیل از اجلاء طائفهٔ امامیه و فعهاء ایشان است و به واسطهٔ شش پدر سیش به حضرت سحاد ﷺ منتهی فی شود

و در همان سال ناصرالدونه ، حسن بی عبدالله بی حمدان بین حمدون والی موصور و دوایع آن و دو بوادر سیفالدونه است و دو در استفالدونه است و دو را بسیار دوست می داشت. لاجرم بعد در وقات سیفالدونه عقلش صعیف شد ، بسرش دو را گرفت و حبس کرد با وقات یاف

و در سنة ۲۵۹ رفاف کود ابو عبدالله محمّد بن الحسس بن الفاسم الحسسى ،
پدرش ابو محمّد الحسن داعى صغیر مالک دیلم و یکی از اثمة ریدیه بوده ، و حود
او مردی عظیم الفدر بوده ، و در حلفت شبیه به امپرالمؤسین عَلِم بوده ، و معزالدوره
او را بسیار دوست می داشت و با او ارادت می ورزید ، و وقتی مربض شده بود ار
ابوعبداظه حو مسایر او دها بخواند ، و بچول ابوعبدالله دست به صورت ، و بهاد و
دع بر او حواند فارع شد معرائدوله دمت او را بوسید و به جهت مستما بر صورت
مالید و از بری و حکیانی ست که به محتصری از آن در همدةالطالب اشاره شده
و در سنة ۱۹۶۱ ابوالفضل محمّد بن عمید قصی الکانت در بعداد و وات کود ، و



براي اطلاع بيشتر مگاه كنيد يه الوسياس الاعبيان اج 5 من 10 % البيسيد اج 17 من 104 د سلامد التبصيص: ج 7 ص 104

این عمید در علم فصفه و نجوم و ادب ، او حد عصر حویش بود و از را حاحظ قانی می گفتند ، و ورات رکن اندوله دیلمی با او بود او در حن ، و گفته شده الاثبیت الکتابة بعید الحمید ، و خُتمت باین العمید» (۱) و عبدالحمید ، کانب سروان حامدی بوده که بی عباس او امیر به قتل رسانیدهد ، و در ادبیت و نااعت معروف بوده

ویدان که در نیاع این عمید، صحب بن عبّاد است و به ملاحظهٔ مصاحب او به این عمید و را ۱ صاحب ۱ میگفتند، و اس عمید ر استاد نیز منی نامیدند، وقتنی صاحب به بعداد سعر کرد چون مراجعت نمود گفتند بعداد چگونه بندی بنود؟ گفت الایماد می البلاد، کالاستاد فی العیاد» (۱)

و چوب بی عمید و هات کرد ، پسرش اجوافتح علی دوالکه پس وی الدوله شد ، و پعد او پی الدوله مدایی و روت پسرش مؤیدالدونه با وی بود نا آب که میان او و صاحب بن عبّاد براعی به هم رسیده و خاطر مؤیدالدونه بر او متعیر گردید ، و در سنة ۱۳۶۶ ، و ر مؤاحده و تعدیب بسیار نمود و در شکنجه بود نا هلاک شد ، و در لب آن حانواده منفرص شد نظیر برامکه چنانچه شاعر گمته

آل العبيد و آل البُرْمُك ما لكم قلّ المعينُ لكنم و سال النّاصرُ كنان الزّمانُ ينحيّكم نبيد، له أنّ الزّمان هو الخؤون العادر^{(٢٠}

در بعصی از نواریخ است که صاحب بن عباد بعد از وفات این عمید بر در سرای او گذشت ، در بیرون آن سرا هیچ کس ساید مگر چند نفر از خندسکارات رسو ۱۰ صاحت او روی عبرت بر ریان راند

> یها الرکب لم عملاك اكستیاب أین واك العجاب و العمجاب أین ش كان یعرع الذهر مسه فهر الیوم می الثراب تراب ^{۲۲}



۱۰۰۰ مریسندگی یا میدالحمید آجاز شود و یا این العمید پایس یافت سجالس|الموسین ج ۳ ص ۴۳۴ ۲ - رمیات الاحیان ج ۵۰ ص ۱۰۲

۲ _ سجائس المزمين، ج ۲٪ من ۱۲۵ - ۱۳۲۶ و برات الاعبان ج ۵. من ۱۳ - به جأى «نال» وذال ه

⁹ _ و التي المي عن مدح ابن المعيد ه

و بیر در سنة ۱۳۶۱ بوالقاسم سنیمان بر ۱ حمد حیرانی صاحب معجم کیبر در اسماه صحابه در اصفهان وفات کرد ، و طیرانی از حفاظ عدمه سنت است و هده شیوح او هزار نفر گفته شده و منسوب است به ۱ طیریه ۱ ینه حالای طیری که مسافت سه مسبوب است به ۱ طیریه شده که کوه طور مشرف است بواد ، و قبر وقد راه و در کنار در واقع است ، و گفته شده که کوه طور مشرف است بواد ، و قبر حصرت نقمان حکیم در آن حاواقع است ، و در آن جا بهر عظیمی جاری است که نصف آبش گرم است و نصف دیگرش سرد هکد، عی تنخیص آلاگاری

و در همین سال فرامطه بر دمشق استملا یافسد

و در سنه ۳۶۲ پنای فاهره مصر شد بر دست المعر ندین،الله متماعیتی

و در سنه ۳۶۳ بو حبیته شبعه ، فاصی بعمان بر بی عبداظه محکد بر منصور مصری در مصر وفات یافت ، و در بوای او است مصنعاتی در منافب اهل بیت فلالاً و تر بر محالتین مانند . ابو حبیقه و مالک و شاهعی و کان مالکیاً اولاً فُمْ صار اسمیاً، و نه ایضاً کتاب دفاتم الاسلام و نم یرو عن الاثبته بعد مولان الصادق الله حبوماً مس الاسماعیلیة و یکن تحت ستر التّیّیة اظهر الحق، و قد دکره الشیخ الحرفی ا مل، و العلامه العجلسی فی دیناجه البحار و العلامة الطباطبائی هی برجاله، و شیحت الشوری الله فی می برجاله، و شیحت الشوری الله فی می برجاله، و شیحت الشوری الله فی می برجانه، و شیحت الشوری الله فی می برجانه و شیحت الشوری الله فی می برجانه و شیحت الشوری الله فی می برجانه و شیحت قان فی مرجسته الشاهر عندی آنه لم یکن من الامامیّه العقد ه

و هم در منبهٔ ۳۶۳ مطبع به موص قالح مینلا شد و ریابش از کار افتاد ، و خود ال حلاف جبع کرد و نسیم پسرش عبدالکریم کرد ، و دو از طاقع لله بام بهاد ، و خوم

> ولك * البشارة والنعم (إن سلم) أم الريسسيح حسير الكسرمة يسخى السطل مسى العسم سست إناً فسطالرا في تسعر

ب السائر وسيطان المد السنام
 السائب الروسيج أحسر الشنام
 المسسالوا الدي وسستوا لو
 السفت الردسيس (بين العميد
 مدين إوريات الاعيان ج (درمن ۱۹۰۸)
 مدر البيمة ج ۲ مان الهنارة والنم.



در سنة ۳۶۴ در ۱ دیر عامول ۲ در دب برصه و در پی مدت مدید که مطبع حلافت کود مرجع امر و بهی بیود بنکه مرجع ریاسات و امورات سنطنتی و تند بیر مملکتی معراندوقة پی بویه بود ؛ و معرالدوقه از برای حلیقه مفرر کوده بود روزی صد دیار به جهد نقفهٔ دو ، و صواب می ماید که در پنجا محتصری از دکر سنطنت آل بویه وقم شود

泰 操 棒



ذكر سلطنت و دولت ديالمه

بدال که اصحاب تاریخ گفته اند که بویه مردی فهیر بود از اهل دینم ، و کلیب او ابوشجاع بن هد حصرو بن سام بوده ، و صید ماهی میکرد ، و مساوب بنه هرس بوده ، و میگفته که من از اولاد بهرام گورم ، و او را پنج بن اولاد شد دو تی از آبه بمردند و سه پسر دیگرش نماند ، که یکی بوالحسن علی بن بویه عمادالدویه بوده که از همه بزرگتر بوده ، و دیگر رکن الدوله اسوعلی الحسن ، و سیم معزالدوله ابرالحسنی احمد بود

و عماد الدولة سبب سعادت و سلطب ابشاد شد نا ان كه مالك عرافين و اعوار و فارس گشند و مدّير امور رعيت شدند

و آل بویه که سلطنت کردند پانرده تی بودند ، و مدت دولتشان صد و بیست و شش منال طول کشیده

وید عظهور ایشان در سنة ۳۲۲ آخر سلطت فاهر بالله بوده و سیبش آن شد که عمادالدوله به جانب و موداویج ا^(۱) رف و د مرداویج و امارت کرح را به او وا گداشت و ممادالدوله خوش سلوکی کرد یا رحبت و فالاغ بسیاری فتح کود و دخیره های بسیار حمع سود و دل رحیت را به سوی خود مالل کرد تا آن که اسم او بشد شد و مردم به خانش مین بمودند و در دیده های مردم با عظمت بمود و چه او را به صود می کردند

سموطویج عموی فاهوس بن وشدگیر است که در کیلان و طیرمستان بعد از داعی و سایر سادات به آمارت و سنطنت آن جا رسیدند ۱ مواف ﷺ)

پس برادرش رکیالدوله را به جانب وکازرون و فرستاد ، رکیاندوله وکاررون و را یگرفت ، پس از آن شیراز را در تحت تصوف دراورد و دمش بنند شد ، و از فضای اتفاق آن که در ان روفات و مردویج و یر دست غلامان خود کشته شد ، بیشو لشکرش به جانب عمادالدوله شدند

عمادالدونه قوت گرفت و در روز شدیه پاردهم جمادی الاونی مده ۱۳۴۴ بر بعداد مستولی شد و درالخلافه را بهدال کرد و را برای حلیمه عباسی به جر اسمی از خلافت بود و به امری داشت به نهیی ایس بصره و موصل و تمام بلاد را سخیر کرد و برادرش معزّاندوله را در بعدادگذاشت و رکن الدونه را در اصفهان و خودش در شیرار اقامت کرد

مؤلف گوید که حضرت امبرالمؤمس دصلوات الله علیه در احبار عیمیهٔ خود اشاره به دولت دیانمه هوموده، در آنحاکه هرموده ادر یخریخ من دیلمان بُنّوا الصّیاد، (الی ان قال) اثم بختی نظرهٔ ختی یَشکُوا الزّوران و یَخْلُمُوا الْخُلْفَاد، قال قائلٌ یا امبرالمؤمنین، فَکُمُ مُدُنّهُم؟ فقالَ مَأَدُّ از بریدٌ قلیلاً» (۲)

و بالحمله ، او غرائیی که تماق امناد برای عمادالدونه آن بود که چون در شیراز اقامت سود ، چیود و نشگرش جمع شدند و مطالبه وظیمه و سواجت محودند ، عمادالدوله را چیری در دست ببود که به یشان دهید و سردیک شد که درلتش مضمحن و زایل شود و پیوسته در هم بود ، تا آن که روزی در مجلس انس حود به قما حوابیده بود و فکر و تدبیر بری رعیت می کرد ، که ماری را دید که از موضعی ار سقف اطاق بیرون شد و به موضع دیگر رف

عمادالدوله خوف از منفوط مارکرد، فرمانکردکه بردیان بهند و منعت را بشکافند و ان مار را بیرون اورند، چود سقف را شکافند و در تفحص مار برآمدند دیدند بالای سقف، منعت دیگری است و در ما بین آنا صندوقهای مال است، ماله را اوردند یافند



بادعارت

٣ - بسارالأثوار ع ٢١ ص ٢٥٢

پانصد هزار ديدو مي باشد عمادالدوله الدمالها را ير رعيت حود فسمت كرد

پس عمادالدوله حیاطی را طبید که برای او خیاطی کند ، گفتند در پس شهر حیاطی است که در سابق حیاط مخصوص والی بلد شیراو بوده ، چوب آن حیاط و آن حیاط آوردند آن مرد کر بود و در برد از مانی از صاحب بلد به ودیعه بود ، چوب حیاط حاصر شد گمان کرد که در بات و سعایت کردهانند و عیمادالدونه به جهت به مالهایی که برد اوست او را طبیده همین که عمادالدوله به و محاطبه کرد او قسم خورد که بیشتر از دوارده صدوق مال برد من بسب و بمی دانم در بین آنها جیست عمادالدونه تعجب کرد ، امر فرمود آن صندوقها را حاصر بمودند ، چون همل از اتها برداشتند مانهای بسیار و رحنهای قیمتی در آن بود

و هم رکثرت حط و اقبال عمادالدوله نفل شده که وری سور بود بر است که ماگاه پاهای است او در رمیل فرو رفت ، آن موضع ر شکافتند گنج عظیمی بافسد و بعد در این نظائف عیبی حرش و دفالل یعفوب لیث و برادرش عمرو بیث که پادشاهان فارس و عراق و حواسان به دند و مقدار آن از حد و حصر فرون بود به دست او افتاد و کار دو بالاگرف

و بالجمعه ، ابن حوشیحتی های او باعث سنصت و دوام دولت او شد و به سال ریاست کرد ، و در شانردهم جمادی الاوتی سنة ۲۳۸ وقات کرد

پس از و مؤیدالدونه پسرش به جای وی نشست، پس از او برادرش کی الدوله حسن به جای وی نشست، و آر پس او معزّالدوله احمد سنطنت کرد، پس از هو عصدالدوله مه حسروشاه بی حسن بن نویه ریاست پید کود

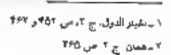
و بانجمه ، دونت ایشان دست به دست گردید ما بین پاترده تن از آل بویه تا به بومنصور فولاد ستون بن عمادالدونه رسید و ما بین او و انوسعید خسروشاه بن عمادالدونه محارباتی واقع شد ، نا آل که بومنصور معتول گشت و حسرو شاه سنطان شد و به او دولت ایشان منقرص شد

پس از آن بسي سنجوي منطان شدند ، و اوّل ايشان ميكانيل بي سنجوق بود ، و



ایشان جماعتی بودند و مدت دونشان صد و چهل سال طول کشید و از پس میکائین طعرل بگ سلطان شد ، و آخر دونت پشان هم طعرل پن رسلان بی طعرت سنطان شد و به دست ،و دولت ایشان منفرص شد^(۱) و دونت به حو رومشاهیه منتص شد ، و عدد سلاطین پشان ده نفر و مدت دونشان صد و سی و هشت سال بوده ، و آخر ایشان خلال آلدین بود و سبب انقراص ایشان ظهور چنگیر خان و منته تاتار شد که او ر بکشند و به فوتی هنگامی که بشگر تنار رو به خرم و ربهای و نمودند ارضیه خود را از ظعه ۱ فکند و بسرد ین حمله از خیار الدول (۲) فرمانی نفل شده ، و اظه العالم

奋 俸 惨



ذكر أيام خالفت عبدالكريم بن المطيع للطابع للد

در سنة ۱۹۶۳که مطبع حود را او حلافت حلع کرد پسرش هبدالکریم طایع لله به جای وی شست ، و در آن وقت چهل و سه سال از عمر اوگذشته بود ، و در ایام او عصدالدوله دیلمی بربعداد مسولی شد ، طایع او را حمعت سفطانی پوشاید و تابع بر سر از بهاد و طوفی به او داد ، و برای او دو بو ، تربیب داد و او ر به جای پذرانش بو سریر دولت تشانید (۱)

چوب عصدالدونه بر سريو ملک مستفر شد ابوطاهر^{وم} وريو عزالدونه ر مأحود

.اهبار الدون ج ۲ ص ۱۵۶

۲. ایرطاهر محمدین محمد بن آبقیه ملغب به نصیرالدوله، وربر عزالدوله بوده این خلکان عن کرده که در هر ماهی هزار محمدین محمد بن محمد بن آبقیه ملغب به نصیرالدوله، وربر عزالدوله براه برده برده برده می کرد و در رمانی نه وزیر عزالدوله بود عزالدوله بود عزالدوله آو در یام وزارت خود به جهت حوش امد عزالدوله یمشی حرفها در حق عضدالدوله می زد که ناخوس می داشت از جمله آن که از عضدالدوله به آبویکر عدری تصیر می کرد و نشبیه می کرد او به ایریکر نامی که عدره برای بساتین می فروغب.

و بالرحمه چون عزالدونه کشته شد و عضدالدوله بر بعداد مستولی شد ابوطاهر ره بگرخت و در ربی بای فیل انداخت ۱۰ هلاک شد یمی او ۱۰ در بالب افقای تزدیک خاته خود به دار کشید و در مدت حیات عضداللدوله به دار آورمنته بود یمی بوالحسن انبازی محکد بن عمر که ندیم بین بدیه بود دو را ددج کرد به فصیده ای که بیست و یک بیت است چنانچه این خانگال ذکر کرده است و ماده بیت بو را در متن دگر کردیم

و چون ایوالمسن این مرایم - گفت موشب و در شارخ بقده افکند ایه دست ادبه اسید کم کم شیر به عشمالدوله متنهی شد. چوب اشمار مرتبه نبوطاهر را برای عشدالدوله خواندند اور و کرد که کاش مرا به دار میکسیدند و این اشعاران در مرایم من میگذشد.

یسی گفت استخر او را پیده نئید امدن یک سال در طلب او بودند و دوار سافتند ایالا شره صحصیا بن عیاد که در وی



داشت و امرکرد او ر بکشنند و به دارکشیدند، ایوالحسن انباری او ر مرشه گفت، و گفته شد که به اتفاق علما، فی به حربی آن مرثیه گفته نشده، از حمله ن قصیده این چند بیت است

غُلوَّ می الحیّات و فی المسعات کان التاس حولاد حین قداموا کانک قدسائم فسیهم خدهاید مددت یدیک تحوهم احتفالاً او لک ضاق یطی الأرض عی آن اصارو الجو قبرك و استثابُوا لعظمت فی النّوس تبیتُ ترعی و تشسطُ عددك السیران بیلاً درکسیت معطیة مین قبیل رید و لم أرقبل جذّعك قبط جدعاً

المحراب و المحراب و المحراب و المحراب المحراب و المحراب و كالمحراب و كالمحراب المحراب و كالمحراب المحراب المحرابات المحرا

سه بود خط بدن برای او نوست. میون بوالحسن امان یافت خود ۱۰ ظاهر کرد و به حدمت صاحب رفت، صاحب بن عباد گفت: این انتخار در بیه بهوخاه. را توگفته ی

گشت بنی

هر موده پخیران از برای من جده می مواهم از دهان حودت پسود.

ايوالحسن من لشعاء راخولند نا رسيديه أبي شعر

والمأرقين جدماء تطُّ جدماً تسكَّن من عناق المكرمات

صاحب پر مکست و دست به گرد. او در اورد و دهای او - بوسود ایس دو ره برآی عضمالدوله هرستاد، هشمالدوله چون او را پدیاد فرمود، چو دشمن در مدح کردی!

گفت بدجهت در حقومی که بر می داشت خوانستم خودداری کنم ایس دو شعر برای سمعهای افروخته مجمس مشغالدوله گفت حطعالدولد تو را عمو در مود و یک اسب و یک بدره زر این به او پخشید - مؤاف ﷺ] اوفیات الاعیان ج که ص ۱۹۲۹ - ۱۹۲۴].

٩ دروبيات الاعيس ۾ تدمن ١٣ نميما؟

٣ ـ وميات الاعيان ج ٥. ص ٢ وديات عن ٢٥١ - ٢٨ در ترجمه فين بليه الخبارالدول. ج ٢٠ ص ١٥٥



و در سنة ۳۶۶ركى الدونه حسن بن بويه اميا عراق عجم پدر عصد الدوله در رى وقات كرده و او همان سب كه بوالعصل بن عميد وريز او بوده

و در سنهٔ ۳۶۷ فاصی بویکر محمد بن عبدالرحمن بعدادی معروف به بن قریمه در بعداد وفات یافت ، و و از فصلاء عصم حود بوده و بسیار حوش فریحه و حاصر حواب بوده و هر مسأله مضحک عریبی که از او می پرسیدند بدو، تأمار منطابق سؤال جواب می داد، در جمعه سؤالات از اوست

۳۵ یقول الفاصی م وقدافه تعالی م، می یهودی رسی بنصرانیه مولدت ولداً جشمه للبشر و وجهه لدیة ؟ فکتب جوابه بدیها عدا من اعدل الشهود عنی الملاعین الیهود بانهم اشرو خب العجن می صدورهم ختی خرج می یُورهم وادی آن باط برأس الیهود راس العجل و یشادی العجل، و یصلب علی عنق النظرائ الشاق و الزجل، و یُشبعت عملی الأرض و یشادی عمیمت ظلمات بعشها فوق بنص و الشلام»

و سر در سنهٔ ۳۶۷ بحیار عرالدونه دینمی کشنه شد در حربی که ما بین و و عصداندوله پسر عمش و مع شد، و دحیر عرابدوله شاه را با روحهٔ طائع لله بوده و حصرت امیرانمؤمنین علی در خبار عیبیه حود از منطب دیالمه و از قتل عراندوله بر دست عصدالدونه حیر داده و در آن حاکه در موده دو المُنترف این الآجم می یشاد که او این عبیر در موده در عرالدونه به میرف چون که نمر شده که او مناسب بهده و شرب بوده و از از به اس الاحدم به جهت آن که پدرش معرالدونه معطالدونه معموع الید بود و در المصع بیر می گفتند چنان که به ان دشاه شد و یسر عمش معطوع الید بود و در المصع بیر می گفتند چنان که به ان دشاه شد و یسر عمش مصدالدونه است که او را در د قصر المصیر الاحدی دیله بکشت

و در مده جمادی الاولی سنهٔ ۳۶۸ شیخ اجل افلام احمد بی محمد بی سنیمان بن الحسن بی المجهم بن بکیر بی اعیی شیبانی مشهور به ابوعالب رزاری وعات کرد و اوست صاحب رسالهٔ معروفه که از برای پسر پسرس محمّد بی عبدالله بوشنه و زراری مسوب است به (رزاره) و اول کسی که از آل اعین مساوب به رزاری



العصين فسر عظيم قرب سامره التاد المعنصم الترجه الثل عن مراحد الاطلاع المولف الله .

شد سلیمان بودکه حصوب هادی ﷺ در نوفیعات حود توریهٔ او او نه رواری تعبیر فرموده

و دور دو سنة ۳۶۸ شیخ ابوالحس محكد بن احمد بن دارد شیخ فملین عصر خود و نفیه ایشان رفات یافت، و در مقابر فریش مدنوان شد به سبب اذاكه به بعداد وحلت كرده بود و در آن جه اقامت مموده بود، و او امنت صاحبكتات مؤار و عیره

و بیر در آن سان حسن پی عبدالله معروف به سیرافی نحوی وفقات کو د و در بعداد به حاک رفت و میراف از بلاد فارس است در ساحل دریا در طرف گرمانا، و سیرافی استاد سید رضی بوده (۱۰ در رمال طفولیت سید ، و معروف است که روری از سیّل پرسید در حالی که مستی به ده سال برسیده بوده

#اذَا قبِل ﴿ رأَيت عمر ، لما علامة نصبه أ

قال الرّضيّ بغض عميّ بن ابيطالب! فتعجّب الشيرافي و الحاضرون من شرعة انتقاله رحلة دهنه، و فرح أبود بدلك و قال أن ابني حقّاً» (")

و هم در آن سان یا در سنة ۳۶۹ شبیخ جل ایوانفاسم جعفر بن محمد بن فولویه قمی (۳) و فات کرد و ین شیخ حبیل حالوی مادر محمد بن حمد بن علی بن الحسن بن شادان قمی صاحب صد منفیت عامیه در حق امیرالمؤمین است و هم بن قونویه استاد شیخ معید و صاحب کنات کامل الریاره و عیره است ، قبر شریفش در حبب قبر شیخ معید گلا واقع است در نمعهٔ منوره کاظمیه در سمت پایس یا

در حبب قبر اللهم مليد به و مع المصادر الله المرود على الله المرود و الما ابن فودويه كه در قم مدفود است در درديكي بقعة على الله الدر المست به ابوالقاسم جعفر الجنالجة الرابعصي شنباه شده

و در سنهٔ ۳۷۰ حسین بن احمد معروف به ابن حافویه بحوی در حلب وفات کرد و آل حمدال اول کرام و حترام میکردند و از و سنتمادهٔ صلوم سی بمودید از



برميد رضي در رثاء او فصيدباي مروده است

٣ ـ روضات الجنَّات من ٢٠ ص ١٧٢

٣ ـ ملاصه عن هذه لسان الميزان ج ٢ ص ١٢٥ عقدمه كاس الزيارات

مؤلفات او بسیار است ۱ جمله کتاب لال است و در او موالید و وهیات اثبهه اثبی عشر ﷺ را دکر بموده

و بیر از مؤلمات اوست. کتاب الجمل، و کتاب بیس که مبدی او پر «لیس می کلام العرب کدا، و لیس کدا: است.

و در همان منال محکد بن احمد بن الارهر معروف به در عروی همروی لعوی صاحب غریبین و تهدیب اللغة و عبرهما در هرات و قات کود، و رهری مدت بک سال اصبر فرامطه بوده، و آبکسانی که او ر اسیر کرده بودند در عراب بادیه بودند، از هری ارکلمات پشان نعانی استفاده کرده و در تهدیب دکر نموده ۱ کدا نقل عبد ۱ در سنهٔ ۲۷۳ فنا حسرو عنصداندوله دینمی در دنیا در گذشت و پسرش صمصاحالدوله در بعداد واقع شد، صمصحاحالدوله در بعداد واقع شد، کی جناده و ر به بحک حمل دادند و به حاک سپردند، ۱۳ و استبلاه عصداندوله بو ممالک و ملوک در تمامی منوک بنی بویه بیشتر بود (۱۳ و را شهیشه ۳ میگذشد و پر ممالک و ملوک در تمامی منوک بنی بویه بیشتر بود (۱۳ و را شهیشه ۳ میگذشد و پر ممالک و ملوک در تمامی منوک بنی بویه بیشتر بود (۱۳ و را شهیشه ۳ میگذشد و پر ممالک و ملوک در تمامی منوک بنی بویه بیشتر بود (۱۳ و را شهیشه ۳ میگذشد و پر

میر سند شریف او ۱۰ از مرؤحین مصفب سلام در رأس ماه چهارم شمرده، و بیمارستان عصدی بعداد ر عصدالدونه به کرده ⁶⁰ و مشهد میرالمؤمین شار^{69 از} را



عول الأعلام ہے 3 من 69.

گلته شدد که عضدالدوله را دو جوار روضه مدرکهٔ این المؤسین الله دور کردند و بر اوج فیرش نوستند هده فتر عضدالدولة و ناج البله می شیخاع بی رکن الاوله دست مجاوره هده الاندام المنصوم، تطمعه فی الاغلامی و بازم ثانی کل نفون شیخاد کی نفون شیخه و آید ۱ ۱ سوره خمل]، و صدونه علی محمد و عنر نه الطاهر آ مؤاف الله آلستظم، ج ۲ می ۱۲۵.

کا فاریخ طبرستان ہے۔ میں ۱۳

[€] سيخرد الوهائب ۾ ٦ من ٢٩٧

۵ منگاه کنید به وصات الاعیان، ج ۲ می ۴۵۰

قال دی عبده الطالب تم ان هارون امر قبنی علیه ای عنی دیر شیرالموسین هی تبد و حد الناس ریازته و الدفن موناهم سوله الی ان کان من عضادالدوال ف خبرو ایر بوید الدیاسی قممره عماره عظیمة و خرج علی ذالک

او بناکرد و تجدید نمود و مصارف بسیار حرج انجاکرد، و گفته شده که انسان مدینه النبی کارشتاره و بناکرد

و عصدالدویه در فضل و کمال یگانه عصم حود بوده و فیضلا را دوست میداشت را به یشان معاشرت میکرد

ابی حلکان گفته که عضدالدوله برای ابو منصور آمکین ترکی علام معرالدونه بن بویه والی دمشی بوشب در جواب کاعد او «غزائِ عزائه، قصار قصار دلله دلک، مخش فاحش قفیات فعللهٔ بهدا تُهده !--

ققیر گوید که دبی عبارت منسوب دست به حصرت دمیرالمؤمنین الله و معروف است که برای معاویه نوشب در جواب دمهٔ دو که نوشته بود دهلی قندری غُلی قدری»، و اگر واقع داشته باشد عصدالدوله در آن مشرع فصاحب احد کرده

و در مسة ۳۷۶ شرف الدوله پسم عصد الدوله قصد برادرش صمصام الدوله کرد و بر او علیه و اسیلاء یافت، پس او را بابینا کرد و حود به جای وی نشست

و در سنهٔ ۳۷۷ حسن بن حمد معروف به انوعلی فارسی فسوی ناخوی مشهور در بعداد وفات کرد و در مقابر فریش مذفون شد

«و كان ابوعبي امام وقته في النّحو و صحب عصدًالدّوله الدّيلي و عدت مبرئته عده حتى قال له أنا علام ابي عبيّ الفسوى في النّحو و طنتُك به ابوعبي والتّكملة وفي النّحو و قضته فيه مشهورة، و كما قضة مسايرته مع عضدالدولة في ميدان شيراز و سؤال الملك عنه عن نصب المُستثنى و جوابه بجواب مُيّداني "؟

و حكى أنّه من خرج عضدالدُولَدُ النّالُ ابن عقد دخل عليه أبوعَني، فقال له مارأيك في سُخِينًا. فَقال له اللّ مِنْ رجالُ الدَّغَاء لا من رجالَ اللّقَاء، دخار الله تصلك في عريمته،



سه اموالا بيزينه و غين له أو فافاً و قم نزل هما، نه بانيه الي سبه ثلاث و خميسن و سبماً، و كان ظامتر الميطان خشب الماج المنفران فاسترض تلك المماة و جعدت عماره المسهد على ما هي هليه الان، و عد بقي من عماره عهدالدوله طين او ميور آل بويد هناك ظاهر، مشهورة م تحتران (مواف ﷺ)

و ويهات الاحيان، چاپ طر اقبكر بيروت به نصيبي دكتر العسان عباس م ٢٠٠٩ حن ٥٢

٢- ينهة الوعالمج (معرو ١٩٤٣)

و انجح قصده می نهٔطُنته، و جَعل الغافية راده، و الظَّهُر تجاهد، و السلائكة انسماره، فسمُ مشد

ودُّعَستُه حسيثُ لا سُولاَعُهُ سعس و لكسنُه تبِسيُّر مبعَهُ السمَّ تسولُّى و في الدُّموع مبعدُ السمِّ تسولُّى و في الدُّموع مبعدُ اللهُ ويك، فاني واثق بطاعتك، و أَتَهُن صعاء طويتك، **

و در سنة ۳۷۹ شرف الدونه دب و داع کرد و پر درش بونصر به جای وی نشست و حدیده او را حلیت به جای وی نشست و حدیده او را حلیت پوشانید و و را لقت به دالدونه و صباء المنة عطاکرد، بهاه الدونه چون بر مر دونت قوت یافت، امر کرد حدیده ر او تحت به ریز کشیدند و او را از حلافت حدیم کردنه و دار الحلافه را عارت بمودند، و این واقعه در ماه شعبان سنة ۱۳۸۱ تفاق افتاد، پس طائح لله محدوعاً و معتقلاً بماند با در شب عید فطر سنة ۱۳۸۱ وقات کرد





دكر ايام خلافت ابوالعباس اهمد القادر يات

در همان شبی که طائع و از خلافت خلع کردند به بواقعباس حمد بر استخال المقدر ملفب به فادر بالله به جای عموی حویش نشست ، و در آن روز چهل از چهار سال از عمرش گذشته بود ، و از خلافت جر اسمی بهره مداشت و بنو مح حویش مفهور بود ا^(۱) تا دو ماه دی فعد ه سنهٔ ۴۲۲ و فات کرد

و او برای او تصنیمی است در سنگ و دم معاوله و رو فض

و در او الل ایام حلاقت او سنهٔ ۳۸۱ شیخ احلّ عالی مقام ، رئیس المحدثین ، بوجمه محمّد بن علی س «بویه قسمی الله وفقات یافت و در سردیکی حصرت عبدالعظیم در ری به حاک رفت و در برای او معلاً بقعه عالیه است در میان بستان با مصارتی،

و در همین اعصار مناجره در حدود سنه ۱۹۳۸ شکافی در قبر شریفش واقع شده بوده و بسیاری از مردم را علماه و صاحبار بصیرت و غیرهم جسد بازین از را بازه یادسد ۱^{۳۱} و این مطلب به محرد شهرت است و بلکه به صحت پیوسته است و کان رحمه الله شیخ الطائمه و فیههم و وجههم بخراسان ورد بغداد سنه ۳۵۵ و سنع منه شیوخ الطائفة و هو حدیث الذین و کان اللا جافظاً للاحادیت بصیراً بالزجال، نازداً للاحیار، له بحل می فلات ماد مصنفی (۱۳ لم یر فی القائین مشه فی حفظه و کثره



ا القيار الدول، ج ٢ ص ١٥٨.

^{*} روشات البنات، ج ۶. ص ۱۹۰ اسسن الوديمة ج ٣٠ ص ٢٧ بنهيج النقال، ج ٣٠ ص ١٥٥

٣ _ دير معدمه کتاب الهديد بشار که موسط دوسسه امام هادي ﷺ الحقيق شده است نام ٢٣١ اثر أيسان آمده است

عسه، و هو البعير عنه بالتصويل، و المولود بدعوة مولانا صحبالأمر عليه الله معامده اكثر من أن يُعصى و يحصر

و ان قميصاً حيط من سبع تسمع و عشرين حرماً عن معاليه قدامير و ادر سنة ٣٨٣ فاضل اديب و شاهو متبحر سبيب محمد اس العباس البوبكر حو درمی در بيشابور و هات كرد ادر كان معروفاً بكترة حفظ اللّعد و الأشعار و لد مع سيف النّولة و صاحب بن عبّاد و عيرهما من عظماء اهل رماند بوادر كثيراً »

و در سنهٔ ۳۸۴ عنی بن خیسی منفروف به رشانی مجوی منفروف از اعنی سرّامن رأی وفات کرد

و در همان ساز محسن بن على بن محمّد بن ابن اللهم فاضى بنو حو صاحب كتاب الفرج بعد انشدة در بعداد وقات كرد «و محسن كبعلَم على ضبط ابن حلكان» و در ۲۴ ماه صفر سنة ۲۵۵كافى الكعاه استماعات بن عبّاد طالقاني وقات ياف ۲۰

لقب بالكافي، لأنه كفي الشنطان فحر الدّولة مهمّات ملكه الأنه كان وريوه، و به حقّ كثير على المُسلمين، و الأجله الله الشّيخ الفاضل حسن بن محمّد الفتي كتاب تاريخ قم و ذكر في أوّله بيدا من فضائله، و الله بضاً شيخ الصّدوق الله كتاب هيون الاخبار الأجله و صدّر الكتاب بدكر القصيدتين به في أهداء الشّلام الى موالأنا الرّض عَلَيْهِ

و قال الشبّد النخليل الشبّد معمدالله الموسوى الجزائرى الله في لوامع الأتوار مي شرح عبود الأخبار، و هُو شرح مشكلات الكتاب الله بعد دراعه من تأليف شرح التوحيد، و اللجملة قال في وتصف الصحب بن عبّاد و له من المتادر في العلم والجود و الكتابه و سياسه الملك ما اعترف المتحالين و غيره بالعجر عن توصيعه، و هو استاد الشيخ عبدالقاهر

[۔] گاہ کید یہ رہال بہائی میں 25 کمال\ادین ج 7 می ۲ ٹا،اللیبہ سے طوسی می ۱۹۴ و ۱۹۵۵ ۲ ـ اس الامل می 197 - 1987 فاسیس الشیعہ میں 100 ـ 1961ء الطبیعہ می شعر د الشیعہ ج 1 میں اف یاض العمامہ ج 1 میں 167 - 14 اللامن ج 1 میں 181 ۔ ام یتبعہ الدعر ج ۲ می ۱۶۷ - 198 - وصاف الاعباد ج میر ۲۲

و حكى صاحب روضة الصّما الّدكان يحس منّ الكتب في شفره و تر أربع مأه جملٍ. و خالته الوراره بالأرث و الأستحقاق كما قال أبوسعيد الرّستمي في حقه

ورث الوراز، كابراً عن كابي موطولة الإسماد بالإسناد يروى عن العباس عبثادً ورا رثَّد و اسماعيلُ عَنْ عَبَاد "

و كان في النشيع و حب اهن البيت الله أو حدى الزمان، حتى ان اهن اصعهان كانوا يسمبون مدهب التُشكِع (٢) البد، فيقر لون فلان على دين ابن عبّاد و كان وفاته في الرى ليدة الجمعة من ليالي شهر صغر سنه ١٣٨٥، و حمل الى اصفهان و دفن بها، و له مصنّفات كثيرة، سه كتاب الشحيط في اللُّغة مبح مجنّدات و من شعره

المنظم از أيوسمية المسمى است تكاركنيد به، يبيعه النظر اج ٢٠ ص ٢٣٧) معجم الإدباء اج ٩ ص ٢٥٧٠

 تا نقل مست که در ایام حکومت صاحب بن عباد در اصفهان و برویج مذهب خود در میان ایشان رویزی شخصی از اهل اصفهان مردی را دید که به شاتری سانه او مباشرت می ساید اتازیانه بگرفت و خاتون را قادیب می سود حاتون چون کیه بود لایم در افزای تازیانه خوردن می گفت اقتصا و اقتام یعنی ارنا گذامان بست به قطه و فادر عداست.

رس سیع با او حتاب کرد که ای دشمی حدال رفاحی دهی و این بیس هدر ناموجه می گویی آ حالوں چوں این سخن از لو شنید از روی درد دین فریاد بر آورد و گفت آدا آخر تو ترک سک کردی و مذهب این عباد را حتیار کردی ۱۱۵] شیخ منزید شده تدازیاند به دست افکسند و هیده حدوست وگفت: آنب سلیم حقاً [حدیقة الشیده مجالس الموسین، ج ۲ می ۱۵۲ خانسی بوراند به بود، دستمی ساند که مشرکان فریس جمله جوری بودند و فران کریم آن مدهید و از میان برداشته

چنان که مشهور است که واقعدی و افترحید طویان او الجهر و اقتضیه امریآن» ومعاویه و بزید باشدیهما میه پستخفانه به و بزید در شهد خوبش خیای ان گردند و اهل زمان ایشان قایم ایشان شدند او خراض اصحی بسال از ان که می گرید استاوت چدله اشهید یه ارادزالگ تمالی است آن است که اجون دیدند که بعضی از صحابه و نایمین بر ساندن مصطفی ظام کردند و حق بسان را به ظفم و طفیان گرمنند و فتوی یه خون اهل بیت داداند و عامه جرأت بر استخفاف بشان سودند و مقالا بر این افعال ملاحث ایشان می گردند

برای دمع مازمت این مدهب ره رواج دادند که بیده را فعلی بیست و جمله قعل حداست و چمین خواست و تقدیر چمین رفت که چمین پاشد. با مردم ریان فضه از ایسان گوناه کنند و آفوی سبهه ایسان آن است که: در هیآدت نمارح دیده اند که غیدای خمالی حالتی خیر و شراست او ندانستهاند که مراد از سره صل فیلح دیست بدکه جبری است که به حسب فاهم امشامل بر مطارقی بود مائل سباح و حشرات و مثل قاحظ و ویا هر چند متضمن حکیمت او بسائند (اتنهی به مواف ایگ



ه أبا حسن بركان حيَّاله مُدَّجِعي م الح

قست و قد مصى الله لقب بالصحب لمصحبت للأستاد ابن الفديد. و حكى الله كان أوالاً وربع حقي الله كان أوالاً وربع حقيد الدّولة الدين المستولى أخلوه على معاكنه الله المستولى أخلوه على معاكنه الله المستولى أخلوه أحدالدّولة على معاكنه الله المستولى المستولى ألم و أسده ابوالقاسم أنا الرّعمواني

إلى رحمتى من نأى أودما كماً ثُمْ تخل مثلُها شيئكاً صنوف من الخر إلا أثباً" أيا من عطاياة تُهْدِي العِسى كسوات الْمُقيمين و الزّائرين و حاشيّةُ الذّارِ يشتُسُون هــى

فقال الصحب قرأت می احبار مقن بی رائدة الشیبانی أن رجلاً قال له احملنی أیه الأمیر، فأمر له بناقة و هرس و یعل و حمار و جارید، ثم مال لو علمت أن الله تعالمی حلق مرکوباً غیر هذا بحملتك علیه و قد أمراه لك من الحر بجبّة و قمیص و عمامة و درّاعة و سرادیل و مندیل و مُطَرَف و رداء و كساء و جورب و كیس، و لو عسنا لباساً حر پنخد من الخر لأعطیناكه

و جنمح عنده من الشعره ما لم يجتمع عند غيره و مدحوه بغرر المدايح (٢)
و حكى أنّه امر مخرالدولة بحمر بثر، و امر الصاحب حد الكتّاب ال يستمي، بدلك كتاباً.
و لك كان الصاحب لا يعصع عن حرف الراء و ينتع و له سوء مراج مع ذلك الكاتب، عمد
الكاتب الى كتاب مم تحل كلمة من كاماته عن الراء و هو هذا أمر أميرالأمراء ...عمره الله
ح، ال يُخر بئراً في طريق المارّة البشرب منه الطادر و الوارد و حرّر ذلك في رابع شهر
رمضان المبارك، بورك فيه الى يوم المحشو

ققرأه الصاحب بعيارة لم يوجد فيه راء اصلاً و هي هده؛



او عمر بن ابراهیم و أهل عراق أست مكا، كبيد چه اليستيمه ج ۱۲ ص ۲۳۶، وهيات الاهميال ج ۱ ص ۲۲۹
 آچاورقي،

۲۔ نگاہ کید یہ الیہ ہے۔ ج ۲۔ س ۹۵

^{&#}x27;'۔ مجالس الموسین ہے ؟' ص ؟'۹۹ یہ نقل از خاص بھانی

حكم اعدن الحكّام عاطولالله مدّة حياته عا أن يعس قبب في سبيل المسلمين لينتفع ما الغادي (و الرائع كد،) و كب ذلك في اوائل ايّام الصيّام الميمون، لا رال ميموناً الي يرم القيام

بالجمعه ، بو در آثار صاحب بن عباد بسیار است ، و از کامل بهائی منفول است که صاحب . ده هرار بیت در منقبت اهل بست و تیزی از اعادی ایشان بوده

صاحب روصات گفته که فیر صاحب در اصفهان در محله ی است معروف به

دیاب طوقچی و در میدان کهنه و فیهٔ دارد و در رمان ما چون منهدم شده بود شیخ

علامه حاجی محمد بر هیم کرباسی امر به تجدید عمارت آن نمود و به ریارت و

مداومی دارد و عامه مردم تحریه کرده اند که هر کس به ویارت فیر او رود یک همته

تمی گذرد که خیر عابص صبیب و می شود ، (۱)

و مراث و در حاجی محمّد لبراهیم کرباسی ۱^{۱۱)} علامة عصره و فرید دهره حاجی ملا محمّد دیردهیم بن حاجی محمد حس حراسانی کاخی^(۱۲) ساکن بنه اصفهان صاحب کتاب اشارات لاصول ^{۱۲۱} و مخبهٔ^(۱۵) فارسیه است

و وجه تُلَقَف والد ماجدش به کرباسی به جهت ۱۰ است کنه مندلی در منطقهٔ و حوص کرباس و مرافق و حوص کرباس میگفیند به جهت آن است که ربی از شیعیان او مود کرباسی که به دست خود عمل آورده بود خوصی درست بموده و وقف پر شیعیان بموده (۹)



ا دروضات الجنات ع ٢ ص ٢٩

۳ ـ درينزه حاجي کلياسي نگاه کنيد به کتاب بدر اقتمام ارجال اصفهان اص ۱۰۰ سفکره اقتمبور سوسنوم گاري. مي ۱۵۸

۳ کاخ یکی از حدود خرامان دست و طائمراً کاملی یا کاف یاشد - مولف ﷺ ٹگاد کنید به افتتامه دهجنا حرف کاف دس ۹۲

۴ . دو مجلد بزرگ قریب یتجاه هؤاه بیت

[۾] ڪ ڪهي است

هُ _ روشاب الجناف مج ١٠ ص ٢٣

و بردیک قبر صاحت بن عیّاد است میر عنی بن سهن صوفی اصفهانی معاصر تجسد

و بیر در سنهٔ ۱۳۸۵ علی بن عمر معروف به دار قُصی حافظ معروف در بعداد وفات کود. و چون دیوان سیف حمیری را حفظ کرده بود او را به تشیع بسبب دادند . و ددار قطن ه به فتح , م اسم منطقای است در بعداد

و در همان سال محمّد بن عبدالله معروف به این سکّره بعدادی شـاعر وفـاب کرد. و او از احفاد مهدی بن این جعفر منصور عباسی است و صعاصر است ب این حجاج شاعر شیعی و این حجاج در اشمار حود او را هجو کرده. ۱۰

و در ششم جمادی الآخره سنة ۳۸۶ محمد بن عنی واعظ معروف به ابرطالب مکی صاحب فوت القلوب در بعداد وفات یافت

و در سنهٔ ۳۸۷ حس بن دیراهیم بصری معروف به ۱ این رولای ۱ فاصل مورخ وفات کرد

و بیر د. سنهٔ ۳۸۷ فتح ۱ بست) روی داد و بندای دونت عربویان شده و پر به سبت آن شد که بوخ بن منصور سامانی چود بعد از پدر پادشاه شد مری جوسان بر ۱۰ یاغی شدند ، او به امیر سیکتگین که شحنهٔ عربه بود نامه کرد که شر پشانه کمایت کند ، و در سنهٔ ۳۸۴ امیر نوخ امار ت تعضی حر سالا به سیکتگین و بعضی به پسوش تقویص کرد

و امیر نوح در حصفه مبیردهم رجب سنهٔ ۱۹۸۷ وقات کرد و پسر ۱۱ او منصور بن نوح امیر شد و در سال سیصد و هشتاد و به وقات کرد و دولت سامانیان منقرض شد و مدت سنظمت بشان صد و دو سال و شش ماه بوده و مفک آیشان او حدود دیار ترک نا حدود هند و فارس و عراق بوده و درالملک ایشان و بخارا ۱

و سامان در نسل بهرام چونین است که پیش از اسلام بود، و پدر سامان سازیانی میکرد، و سامان را اندک اعتباری پیدا شد پیش حلیقه معتمد، و حقیقه تمام هاور ه

اللدين ۾ ادمور الله ١٠٠٠ و اين مجاج باعد معروف قرن ڇهارم ص ١٠٠٠

النهر رديه نصر يسرش داد دنش من يعش التراريخ، والله العالم»

و در سنة ۲۸۸ حمد بن محمّد حطّابی استن در دبست، وفات کود، و بسب حمد به رید برادر عمر بن الخطاب منتهی می شود و خطابی در ادببت و علم و رهد شبیه به ابوعبید قاسم بن سلام بوده، و تصنیفات بدیمه دارد از جمعه طریب الحدیث و مطالم انستن شرح منان بی داود است

و در سنة ٣٩١ حسين بن احمد معروف به ابن حجاج (۱) شاعر اهامي و مادح على بيت وفات كرد ، و در پاليس باي حصرت موسى بن جعفر على به حاك رفت برحست وصبت خود ، و هم وصبت كرده بود كه در اوح قبرش بنويسند «د كاليهم بالوحيد به (۱) و جماعي او ر مرثبه گفته اسد سايد رصبي (۱) و عيره ، و او ر در درجه اهره الفيس (۱) شمر ده اند ، و قصيدة معروفة ه يا صاحب التي التيف على التجه به ر انشادات وست ، و از براي او در بات اين فصيده قصيه تطيعه است كه مقام نقبش بيست (۱) جراه الله خير الحر ،

و هم در سنهٔ ۳۹۱ حسام الدونه مقدد بن مسیب که اوّن حکام بنی عقبل است که در دیار موصل و شام و حالت و اثبار سلطنت داشنند یو دست یکی او علامانش کشته شد

ار تاریخ مصر نقل شده که حسام اندوله ر شعر بیکو و رفض فاحش بود ۱ تا آن که از او نقل اسب که به یکی از حاجبان وصیب کرده بود که چوب به مدیمه طیبه بر می سلام می به حصوب رسول هیچ برسان و بگو که گر شیخین در جواز دو



لا _ يراي مزيد اطلاح مگاه كنيد بدو ابن سجاج شاعر معروف هور جهارم أر لمكارظه والورهي هد

[₹] _موردكهم أيد ١٨

٣ ـ ديوان الشريف الرضيء ج ٢ عن ١٥٩٢ ٨٥٩

الكنار كياد بد وفيات الاعيان ج من ١٥٨٠ انوا، الربيع في نواع المديع من ١٧٠ الكنان و الاقتناب ج ١٠ مر ٢٥٥٠

ے نگاہ کنید به، روضاتِ الجنتات، ج ۲ می ۱۹۲ دائشدبر ج ۴ می ۱۹۳ ریباش الملماء، ج ۲ می ۱۹۳ و ۱۷. دربالطف ج ۲ می ۱۹۹

مدفون بپودند هر اینه به سر و چشم به ریاوت نو می امدم

ولکن حدات علامهٔ حلی در حارهٔ کبیره که بر بسی رهوه داده نقل کرده که مقلد بن المستب بنعام جسارت امیر و کلمات کنفریّه برای قبر آن حصوت فرسناد ، آن شخص مبلّع تسبیع کبرد لکس در خبوات دید حضرت رسول گای و امیرالمؤمنین ای امیرالمؤمنین ای دار مانید ، آن خوات امیرالمؤمنین ای دو ایه فتل رمانید ، آن خوات ر تاریخ برداشت ، چو ، برگشت از حجار مقلد بن المسیت ر کشته بودند در همان شب که ناریخ برداشته بود

و بالحمده) از احماد او سب شوف اقدوله بن فریش که منکی بود کریم و فاصل و حبیم

گویده که این حبوس شاعر او را مدح کرد به قصیدهٔ که یک بیش این است انت الدی تمق اللت، بستوقه و جری الندی بعروقه قبل الدم که از شمیدن این شعر شرف اساوله به یا حواست و امر کرد که برای این حبوس

فرش آوردند و او راگمت بیشین و تنمه فصیده ر بحوان و پس ر اتمام فعلیده ه موصل ا را به عبوان اقطاع به او داد و تیون اوگردانید

و هم هل است که شخصی از او حاجتی حواست و به او گفت اهائیها الامیر! لاتئس حاجتی «گفت اهاده تضیفها سیفها»

و در سنهٔ ۲۹۲ ابوالفتح عثمان معروف به ابن جنّی موصنی بحوی صاحب لُهم و عیره در بمداد وفات کرد

و در سنة ۱۹۹۸ بدیغ الزمان همدانی ^(۱) تحمد بن الحسین فاصل ساعر امامی در هرات و فات یافت

و هو العبدع للمقاشات، حكى الله مات من المشكّنه و عجل دهـ فأدى في قبره، ر سمع صواته باللّين، و الّهم بيشو، قبره عرجدو، قد قبض على تحييته وَ مــات مــن هــول



[۔] برای اطلاع بیستہ انگاہ کنید یہ اومیاں الاعیان ہے ؟ امی ۱۲۷ البیسلہ ہے ؟، ص ۱۹۵۶ء میسیم الانہمامہ ہے ؟. اص ۱۶۱ این حجاج اص ۱۲۰ مقدمہ شرح مقاماتہ یدیمالزمان الهمتائی

القبر ** و للبديع أترسائل البّديعه و النّظم المليح

همس رسائله "" المباء إذا طال مكتبه ظهر خُبتُه، و إذا سكن مثبُه محرّك تَشَهُ. و كدلك العَشيف يستمع تقارَه إذا طال ثواؤه، و يثقُل ظلَّه إذا النّهي محلَّم (" والسلام

و نقل الله قد كان من عاية مهارته في الكتابه و الإنت، يبده باحر الكتاب و الأرقام و يكتب الى ان يستهى باو به يمكس الجمهور ، و ناهيك به فصلاً و كمالاً

و في الدُّرُ المستوك في سنة ٣٩٨ توفّي ابونصر استاعيل بن حقاد الجوهري صحب الضّحاج بسِمابور ، اعتراء وسوسةٌ قصمه إلى سطح الجامع القديم و قال إيّها النّاس اتّى عملت في الدّيها شيئاً ثمّ القب عبن، فسأعس للآخر، امراً لم اسبق اليه، و صمّ الى جبيه مصراعي باب و شدّهم بخيط و صعد مكاناً عالياً و رعم أنّه يظير، فوقع همات

و در سنة ۲۰۱ ابوالصبح ^{۱۷} بُسني على بن محمّد كانت شاعر معروف در لا يحاران وقال كرد

و هو المشهور يجودة الشعر و الكلمات الرشيقة و الالفاظ الهديمه

قسها من أصبح فاسده أرغم حاسده من أطاع غضيه أضاع أديه، من سعاده جُدُك وقرقك عند حدُك، ن^{دن} و من شعر البسني

يما تُحدَّثُ من ماهي و من آب مُسوكِّس يسعاداة السعاداتِ ¹⁸ إذا تحدثتُ من قبوم لشرّسهم منالا تُنجِدُ لخنديثِ إنّ طبعهُم



١٠ رميات الاميان ۾ ١ ص ٢٩

٣ .اليتيند، من ٢٠٧ وفيات الاعيان ج ٦ ص ٢٥٨

٢ ـ و يقرب من هاك المصي غور، النباعر بالقارسية -

ميهمانگر چدعزير استاولي همچونقس اختاه مي سازد اگر آياد و بيبول ادود

مواشياتها

برای طلاع بیستر نگاه کنید به وبیات الاعیان ج ۲ ص ۴۷۴ البیمه ج ۴ ص ۲ ۴ المنتظم ج ۷ ص ۹۷۰ تاریخ الحکمه بهدی. ص ۴۶ التدرات ج ۳ ص ۱۵۹ طبقات میکی ج ۴ ص ۴

هارويات الاميان. ج ٦٠ من ١٧٧٥ ٢٧٧

٩ ﴿ وَقِياتِ الْأَعْيَانِ، جِ ٣٠ ص ١٣٧٧

و له تصيدة طويلة مشتمه على مواعظ و حكمٍ اوردها بسامها كمال\الدّين الدّميري هي لقه «الثّعبان» من حيات الحيوان مطلعها

ريساده المسرء في دسياد سقصان و ريحه غير محض الخير خُسران (١) و الأبي الفتح البستي ايضاً كما في المسلافة

و ان عرب بنین بُست و اهبلها و ان كان فیها جیرای و بها اهلی و ما غرابه الانسان فی شقّه النّوی و لكنتها واقه منی عندم الشكل و در سنة ۴۰۱ حمد بن محمّد بو حیاش صاحب مقتصب الاثر می عدد الاثمه الاثمی عشر وفاد، یافت و این عیاش حد و پدرش از وجوه اهل بعداد بوده الذ

و حود او او مشایح هل حدیث بوده لا آن که در آخر عمر احتلال بافت و او شیخ روایت ابوالفاسم عنی بن محتد بن عنی حزّار فنی صحب کفایة الاثر فی التصوص است

و در سنهٔ ۴۰۳ محمّد بن العبب معروب به تأصی ابویکر بادلانی (۳ بصری ناصر طریقه ابوالحسن اشعری در بعداد وقات یافت و بافلانی (به کسر قاف) مساوب است به بافلا و بع آن، «و کان الیافلانی معروفاً بالمناظر»»

و هم در سنة ۴۰۳ به عنل رصيد سنطان استرابات و توايم ال الأمير بن لاميو قانوس بن وشمگير منفت به شمس المعالى، و قابوس به فنصاحت و بالاعت معروف بود و حطش حد سنح بر اوراق حوش نويسان كشيده بود، هرگاه صاحب بن عبّاد ر نظر بر حظ وى افتادى گفى «هد، حظ قابوس ام جناح ظاروس» و به علت سفاكى، شكرش بر او خروج كردند و او د در حبسش كردند نا در سنة ۴۰۲ در حبس مفتول شد

و در سنهٔ ۴۰۴ بهاء اندولهٔ بن عضمالدونه دیدمی و ناب کرد و سنطاناند.وله پسرش به جای او نشست

محیاة قصوال للکیری، جاپ تهریزه ج حی ۲۴۵ و چاپ دارالکتب العصیة بیروث ج حس ۲۵۰ ۲ - برای اطلاع پیشتر مگاه کنید به حسین مین حساکر حی ۲۷ ناریخ بساد ج ۵. می ۴۷۹

و كان بهاء الدولة ملك العراق و الاهواز سنة ٣٧٩ الى سنة ٣٠٣ و استورو سابود بن اردشير، فانشأ هذا الورير في كرخ بقداد خراتد كتب وهنها عنى افاده الناس قال ياقوت ثم يكن في الدب احسن كتب منه كانت كنفها ينخطوط الاشمة السعنبرة و احسولهم المحرّرة»

و در منبه ۴۰۵ محمّد بن عبدالله بيشانوري معروف به حاكم و ابن النّع كسيّد صاحب المستدرك على الصحيحين و غيره وقات كود

[بيدرمى 🕸]

و در ششم محرم سده ۴۰۶ سید اجل شریف و عنصر نظیف و محمد بن انجسین معروف به سید رضی دوالحسین ، میت عبویه و شریف اشراف بعداد وفات بافت ، و این مید بررگوار برادر سید مرتضی است و به عظمت شأن و عبو همت و عماحت ریان معروف است ، وفاتش قبل از مبید مرتضی واقع شد و فحر الملک وریر(۱) و جمیع اعبان و اشراف و قضات به حباره او حاصر شدند و سد مرتضی بتواست ارکترت جرع و عصه یا جمارة شریف نظر کند

لاجرم در تشییع و دمی او حاصر شد بلکه در حرم مطهر حصرت موسی بس حمعر هی رست و محر الملک بر جناره سب رضی ممار حواند و در حانه آن جناب و را دمی ممودند ، بگاه صحر الملک حور رو پودکه رفت سید مرتضی از حرم ، گردانند و به حانه برد ، و بعد او چندی جنند شریف وصی را به کریلا حمل کردند و در برد قبر والدش در جوار حصرت امام حسین شی دمی معودند

و سید رصی را تصبیعات بسیار سب، از جمعه حیجازات القبرآن و میجازات القبویة و کتاب معالی القرآن سب، و در مجموعات به جناب کتاب مهجالبلاهه اسب و اشعار بسیارگفته و جماعتی از فصلاء اشعار او را جمع بموده و تدوین



معودهاند و فصلا را به اشعار او عنابي معام است و او ر ه اشعر قريش و ميگهسد ؟ و بير در سنة ۴۰۶ ابو حامد احمد بن محكد شاهمي اسعرابيي در بعداد ومات كرد قبل كان يعصر درسه سيعمأة مُتَفَقِّم، و روى أنّه قابله يعض الفقهام في مجلس الساظرة بما لايليق، ثمّ اتاء في اللّين معتدراً اليم، فانشده

جماءً جرى جهراً لدى النَّاس و انبسط و عدرٌ انبى سنراً هاكَّـد ما صرط و مسن قلبن أن يسمعو جدي جمعاته خميّ عتدر دهو في عظم الضط ٢٠

و در بیست و هشتم پیع لاول سنه ۴۰۷ ابوعالب محمد بن عنی واسطی ملقب به فخر الملک وریر بهاه الدوله بن عصداندوله دیدمی مقنون شد ، و گفته شده که بعد در بن صبید و صاحب بن عبّاد در بوای آل بویه وریزی به عظمت فخرالمدک بیعدد، و نوادر حکایات او بسیار سب

« دیل ان رجالاً شیخاً وقع الی فخرالسك المذكور قصّه شعی بهلاك شخص، فنت وقف هخرالمنك عبیه قبیه و كب فی ظهرها الشمایة قبیحة و ان كانت صحیحة ، مان كیب آجریته مجری القصح فخسرانك دیها اكثر من الربح، و معاد الله ان نقیل می مهتوك دی مستور، و لولا انك فی خدارة من شبیك لفایتاك بما یشیه مقالت، و مردع و امتالك حاكم هذا الدیب واتن مش یعلم العیب (۲)

و فاصی تو الله فلا در مجالس نفل کرده که فیجرانمنگ به فایت کریم و جواد و یادن و نیکو نهاد و کثیر الصلاه و الصدفات بود، به آن که هر روز هراز فقیر ر جامه می پوشانند و اون کسی است که در شب نصف شعبان فسمت حقواء به فقرا بمود و ماین به تشیع بود

و در مسهٔ ۴۰۷ میلطاناندوله^(۲۲) او را در اهوار کشب



مرحوم مولف در منتهي الامال: ج ٧ ص ٧ ؟ مر درباره يندس سخن گفته است

[؟] ـ مرآة الجنان ج ٧. ص ١٦٠

٣ ـ مر أه الجنان، ج ٣٠ من ١٦

^{*} مسقطان الدولة يسر بهدائدونه يسر مصدالدولة ديشير سب

ر از تاریخ این کثیر شامی نقل کرده که او رویر سلطان الدوله بود از ارمست که سور حافر شریف حصرت امام حسین الله را بنا نهاد ، (انتهی) ا

و نقل عن كتاب انس الجليل ان في سبه سبع و أربع مأة في شهر ربيع الآول وقامت النّار في مشهد العسبي الله من جهه بعهل القناديل المتبرّ كه، و جاء الخبر بالله حدث في الرّكل اليماني من المسجد الحرام ايصاً انكسار و مقط الجدار المقابل لفير رسول الله كَاللّهُ و انهدمت اللّهُ الكبيرة ألّى هي على صخره بيت المقدس، و هذه من عجب الآثمانات و در سبة ١٣١٠ احمد بن موسى معروف به ابن مردوية اصبهائي عالم معروف معلى مست وفات يدف

و در بیمهٔ ماه صفر سنهٔ ۴۱۱ شیخ حسین بی هبیدالله بی ابراهیم بی العصابری وجه الشیعه و شیخ مشایحهم صاحب رجال وفات یافت و بسیاری گفته آند که این عصابری مطاب صاحب وجال احمد ، بجل حلین حسین بی عبیدالله است و صاحب روصات افختاب در بی مقام کلام ر بسط سمام داده ، طالبین به آن جا مراجعه کند

و بیر در سنهٔ ۴۱۱ فردوسی صاحب شاهنامه وفات کرد، و در طوس به حاک فت

و در سنة ۴۱۳ در شب جمعه سبم ماه ومصاد شیخ اجل سعید ابو عبداقه محمد بن محمد بن النعمان ملقب به مهید^(۲) و معروف به ابن معلم وعات کرد و و لین شیخ بررگه از به کثرت فصایل و مداقب معروف سب و عامه و حاصه به فصل او معترف و از بجر عدم او مغترفت ^{۱۲)} و فریت به دویست کتاب تألیف فرموده ^(۲)



سيطين الدوسين ج × ص 100 100 100

۳ سهرای مرید اطلاع دگاه کنید به: ایمال مجاشی اص ۱۹۲۲ رجال طوسی اص ۱۹۹۹ فهرست طوسی، اص ۱۵۷ و مقدمه آثار پر اراح بشدن

 ^{**} تكاه نتيد به مراد الحديد طبح هند ج ** ص ١٩٤٥ البديد و التهاية ج * ص ١٥ سير اهلام النبائد ج ١٠
 ** ص ١٩٠٥ المنطقية ج ١٩٠٥ ص ١٩٠٥ ميزين الاعتدال ج ** ص ١٩٠٠ س ١٩٤٩ ما الميز دهبي ج * ص ١٩٤٥

۴ _ تهرست طوسی د ص ۱۸۶

و ابر حجر عسمالای گفته که شیخ مفید را مینی است بر هو یک از اهامیه ۱۰۰۰ و خطیب گفته شده (۲۰۰۰ و گفته شده (۲۰۰۰ که در نشییع جدارهٔ او هشناد عرار شیعه جمع گسته بود ۱۳۰۰

دو كان مونده يوم الحادي عشر من دي القده سنة ٣٣٥ و صلّى عبيه سيّدن المرتضى بيندن المرتضى بيندن الأشان، و صاق عنى النّاس مع كيره، و دُكن في ذاره سيس، ثمّ سقل الى مناير قريش و دهن بالقرب من جانب رجنى سيّدنا و امامنا ابنى جعمر الجواد الله الى جانب قير شيخه الاجن ابن القاسم جعمر بن محتد بن قولويه القنّى: و كان يوم و داته يوماً مشهوراً لَم يراعظم منه من كثرة البّاس للصّلاء عبيه و كثرة البكاء من انسخالف له و من الموالف و مداتح ذلك التّبح الأجلّ اكثر من ان يكتب، و كفي في فصله التّرقيعات المعروفة الصّادرة عن أمامنا الغائب عجل الله فرجه، و عنوان بعضها

ثلاً عالشدید، و المولی ^{۱۹} الرَّشید الشیح المهید أبسیعبدالله منحشد بس منحشد بس النّعمان، أدامالله إعزاره

و عنوان بعصه عند عبدالله المرابط في سبيفه الى تُشهم الحقّ و ذليله يسم الله الرّحين الرّحيم، سلامالله عليكَ أيّها الّعبد الطّالِع النّاصر للحقّ الدّاعي إلّيه بكلمه الصّدق ـ الخ» (4)

ر حُكى الله وجد مكنوبًا على قبره بخطُّ القائم ﷺ

يسومُ عسلى آل الرَّسُونِ عظيمُ فسالغَدُلُ وَ السُوحِيدُ فيك مغَيمُ تُلِيثُ عليك مِن الدَّروسِ علوم^(ع) لا صدوف الساعى بالقدك إنّه إن كُنّت قد غُبُيب مي جدثِ الثرى و القسانم السنهدي يالمُرحُ كُنلُب



۱ سسان الميزان، ج ١٥ ص ٢٢٨

٧ ـ الكاه كثيد عد ناويخ بقداد، ج ١٤ ص ١٣٦٦، ش ١٢٩٩ عسان الميزان، ج ٥ ص ١٣٩٨

٣٠ مندوف الذهب ۾ ص ٢٠ مر آء البيس ۾ ٣٠ ص ٣٠٠

[≁] سراويي

۵۔ الاحتجاج ج ۲رض ۱۸، ۲۰۵۵، طافوت

^{2 -} مجدالتي الصوّمتين ج ٢٠ ص ٢٧٧٠ ويمال نصر المبيوم. ج ٢٠ ص ١٣٢٦ ، يناص العلماء - ج 5، ص ١٧٧٥ - ـــ

و لدماظرات لطيعةً و حكايات مع القوم جيدة طريعة، منه المنظرته مع الثّاني في آية الغار في عالم الرّزي، التي اوردها طبيعه الشّيخ ابوالقاح الكراجكي في كمر القدوائد و المنها المناظرية مع الرّماني، و اوردها ابن أدريس في آخر مستطرعات الشرائر إلى غير ذلك

و در سنهٔ ۴۱۴ قاصی عبدالجبّار معتربی صحب مفی وقاب کود

و در سنة ۱۹۱۶ ايو الحسن تهامي على بن محمّد شاعر مقنول شد و ۱ تهامي ۱ (به کسر تاء) مسبوب په و تهامه ۱ است که اطلاق بر مکّه ميشود و به همين جنهب رسون حدار تهامي ميگفتند

وبير در منبة ۴۱۶ سلطا ،الدونه دينمي وفات كرد

و در سیودهم ماه مضال سنة ۴۱۸ و قال یافت ابوالفاسم حسیل بن علی ترایر معربی آکه مردی فاصل و عافل و شاعر و شجاع و در فن ورارت کم نظیر بود ، و او را مصنفال بسیار ست از جمله کتاب خصابص در علم قرآل ، و مادر او فاطمه دحتر ابو عبدالله محمد بن ابراهم بن جمعر بعمال [معمالی] صاحب کتاب هیبت

و در سنهٔ ۴۲۰ علی بن عیسی معروف به دریعی ه نجوی در بعداد وفات کرد و دریعی د (به بحویک) منسوب است به ربیعه

و در سنهٔ ۲۲۱ در شهر ربیع الآخر یا یک سال بعد از آل سنطان محمود بن میکتکین عربوی در وغربه و وفات یافت ، و سلطان محمود از سنطلب خط عظیمی داشت و بسیاری از بلاد را بنجیر کرد و از بلاد هند بیر فتاح کنرد و بت معروف به وسومات و را او بشکست ، و قصیهٔ وسومات ا طویل است

و به منظبت سلطان مجمود دولت سامانيه متعرض شد و منظبت سامانيه در



ے الکی و الاقامیہ ج ۳، ص ۴۵٪

مع أى اطلاع بينت بكاركت ندندن الامل ع ٢ ص ١٧ - ١٢٤ الكني و الاقباب ع ١ ص ٢٠٠٠ الدين الشيعة ع ع عن ١٩٤ منان الميزان ع ٢٠ ص ١ ٣٠ شفرات الشفياء ج ٣٠ ص ١٢٠

ماوراه النهر و حراسان بوده، و مدت ملک ایشان صد سال و شصت و شش ماه و ده روز بوده، و پدر سنطان محمود سیکتکین از امراء بوده، و ابوالفتح انسان کاتب وی بوده

چون سنطان محمود وفات نمود پسرش محمد به جای پدر پر تخت نشست و چون قالم به ندییر مممکت نبود و منهمک در لدات بود رعیت او ره عرق نمودند و حبس کردند و برادرش سنطان مسعود را منلطان کورند

و در رمان او سمجوهیه قوت گرفتند و به او حدگها کردند ، نا بالاخره او ر در سمهٔ ۴۳۰ بکشتند و سلحوقیه بر ممادک مسنوسی شدند و اوّل یشان طعرل بیک پوده، چنانچه به آن اشاره خواهد شد

این حلکان نقل کرده که سنطان محمود سیکتکین جنعی مدهب پوده و مین به طریعهٔ شاهمی کوده و در و مرو ه عهاد ر جمع کرد و النماس بمود که ترجیح دهند یکی در دو مدهب را، عدمه اتماق کردند که در حدمت سنطان دو رکعت بمار موافق مدهب بوحبیعه یحوانده ، هر کدام ر که سنطان مدهب شاهعی و دو رکعت موافق مدهب بوحبیعه یحوانده ، هر کدام ر که سنطان پسندید آن مدهب برجیح داشته باشد ، پس و عمال مروری ه ۱۱ که یکی از مقهام دمرو به بوده بر خاست و صو گرفت و دو رکعت بمار با شرایط و درکان در طهارت و شمر و قبله با سس و آداب به حا ورد و گفت دین سه شاهعی است

آن گاه برای معار حواندن به مدهب ابو حیه برحاست و پوست سنگ دراعی کرده را بر حود پوشید، و ربع آن را به بجاست آلوده کرد و با شوات حرم وضو معکساً و شکّساً گرفت و چون تابستان بود مگس و بشهٔ بسیار بر او جمع شد، پس رو به قبله کرد و احرام بست بدون بیت و به فارسی تکبیر گفت و فرائت کرد عوض یک آیه به فارسی در برگ سبو ۱، پس دو دهعه سر بر رمین رد ماند حروس



ة ـ وي محمّد بن اسماعيل الساشى فقال مولف وسالة السافعي و اصول الفقه امسا كه در سال ٢٢٥ هـ گذيبته است مريازه در سكاه كنيد مه الإطلام رركشي ج ١٥ ص ١٥٥٠ طبقات سبكي ج ٢ ص ١٧٥٠ وعيات الاهيان ج ص ١٤٥٨ فيديب الدسماد والطفات ج ٢٠ ص ١٢٨٤ معناح السعاد. اج ١١ ص ١٩٥٧ وج ٢ ص ١٧٨

که منقار بر رمین الدیدون فصلی و بدون رکوعی و نشهد خواند و صرفته در آخر داد و گفت این نمار ابوحیهه است

سلطان گفت. اگر این سار و بیاشد تو را میکشم، به جهت آب که هیچ صاحب دین و مدهبی این بمارار الحویز بمیکند، طائعه حنفیه نیز انکارکردند

قمال گفت کتابهای بو حلیمه را اوردند و سلطان امرکزد یکی از کتّاب را که بر مدهب نصرانیت بود فراف مدهبین کند با چون تحقیق کردند معنوم شد مندهب ابوحلیمه در بماز همان طریق است که فقال به حا آورد سلطان محمود از مذهب بو حلیمه عراض کرد و در مدهب شافعی داخل شد ()

و در دی حجه مینه (۴۲ حمد بی محکه بن حسن اصفهای شاهر معروف به امام مرزوفی وفات کرد و این شهر آشوب او ر از شعر م اهل بیت بیگا شمرده (۲)



وقيات الاعيان ج ٥، س ١٨٠ - ١٨١، سبت الغلق في برجاح قول العق حي ٧٥ - ٧٥ - ١٩٠ سجاب الرئيد عبدالقادر
 بداوي طبق تقل حزين لاهيجي در الاتفائه

٣_معالم العمام حي ١٣٩ ، جاتي مكتبه العيدرية نجعه

دكر أيام خلافت عبدالله بن القائم القائم مأمرات

در ماه دی دهد ه سنة ۲۲۲که فادر ردب رحب کشد پسرش عبدالله دائم بأمرائله به جای پدر نشست ، و گفته شده که او در بین حلفاء امتباری داشت به احسان و عدل و صدفات و فصاء حاجات ، و پیوسته امر حلافت بر و مستقیم بود تا آن که ارسلاله آ برکی بساسیری و آ مأخود داشت و به و عانه ، برد و حبس کرد ، فالم فصهٔ خود ر بوشت و به جانب مکّه فرستاد تا به کعبه آویجند ، پس طعر ، یک به حبت انتصار حلمه با ارسلال طرف شد و او مکشت و حبیمه را مکرماً به مکار خود بر گردانید ، ۲۰

و در ایام او در سنة ۴۲۳ شبیخ چفیل احمد بن عبدالواحد بن احمد بزار معروف

حارصائن ابتقاء معلوی بهمالدوند بسر عضدالدواه دینمی بود. و کم کم ناد او بالاگرفت و بزرگ بند و اشته مورف و تدبیر معنکتی با فواتند و به اسم او در منایر عراق و غیره حظیه می حوالدند و عنوک د دو وحنت دانست تا آن که طفر لیک او به در سنه ۲۵۱ یکنت =

و نقل شده که چهره بسامیری ایسی ازمالان برکنی، چنون بر شداد استبالا یاف اسی علی خیر افسان را ایماده کرد و خانه خدیمه ر خانوت کرد و عمار دی شالی بر تمیر منوه اسامین همامین حضرت هادی و هسکری طایقها در سامره ب مهاد

در وجه مسعود بسمسیری گویند اینون ارسلان هلام بکی لا پزرگان هسا بوده و اهل فارس اهل هسا ایساسیری گویمد به مناسبت آن که هسا در حمل سیامیت و میپر نه معنی رمین است مایند گرمسیر او در کتب عربیه مردم قد از مسوی گویند ۱ مؤفی ﷺ

♦ سالمنتظم ج ٨ ص ٩ ج ١٩٤١ ٢ ٢ ٢ مير علام الآبلاء ج ٨١ ص ١٩٢٢ سدرات الذهب ج ٣٠ ص
 ٢٨٧ –٢٨٨٠ الرائي بالرهبات ج ٨١ ص ٢٧٩

٣ .المياز لايون ۾ ١٠ ص ١٦٠

به این عبدون وقات یافت «و هو المعروف باین الحاشر، و یکنّی ایاعیدالله، کثیرالسماع و الروایة» ^(۱)

و بير در سنهٔ ۴۲۳ وين البؤات ^(۱۲) على بي هلال كانت در بعد د و فات كرد ، و على بر هلال آن كس است كه به حسن خط معروف بوده ، و اين مقفه اوّل كسى است كه حط كوفي ره نعيير داد و على بن هلال تنقيح و تهديسه او بمود

و در اوائل سنهٔ ۴۲۷ ابواستاق احمد بن محمّد بیشابوری مفسر متعروف به تعنبی صاحب کتاب تقسیر و عرائس وفات کرد

و كان هذا الرّجل إما شيعيّاً أو قبيل القعشب، و نقل في تعسيره كثيراً من احاديث، و بهد نقل العلامة المجمعي عنه في البحار

ر فيها(") توفّي عبدالله بن احمد الشّائِس الملَّقب بالثِّقّال المروري الفقيه المعروف

[مهبار دیلمی] ۴

و در سبه ۴۲۸ در پنجم حمادی لآخره مهیار دینمی شاهر شیمی معروف وفات کرد و مهیار مجوسی ^{۵۱} و در اولاد انوشیروان عادل بوده و یو دست سند وصبی اسلام آورده .

[ابوعنی سینا]

و بیر در سنهٔ ۴۲۸ یا سنه ۴۲۹ انوعلی حسین بن عبدالله بن سینا معروف بنه



۱۰ دارن هیدوس کتابهایی تألیف کرده از جدله آنهاست تخسیر خطبه عاطمه ﷺ نگاه کنید ده برجال نجاشی، ص ۱۸۷ برجال شیخ حس ۱۵۰

٧ . اللَّبُ يعين قيراب لأن اباء كان يوبأ فهي بويد المؤلف للله

۲ مرحوم والدو در کتاب کمی و الالفاب وفات فقال مروزی ر در سمه ۲۹۷ ضیط قرموده و در این چه فحصال مورود
 ۱ اشتباه شده یاشد ده هر حال با این جمله را به حال خود بافی گذاشتیم علی بن المؤلف ،

۴ رمنايع شرح حال مهيلان در چاورقي فوائد الرضوية أوردهايم

المراكاة كنيد به البداية و النهاية (ج. ٦٠ - ص. ١٣

شیخ آفر ٹیس ^(۱) در همدان و دات کر د

و كان ابن سينا دهرة عصره في علمه و دكائد و صنّف كتاب الشّمه في الحكمة و الأشارات و القانون في الطّبّ و غير ذلك، و من شعر ابن سينا في الطّبّ

اسمع جميع وصيتى و اعمل بها طالطًابُ مجموعٌ يسطم كالامى اقس جماعك ما استطعت فياته عامُ الحياةُ تبصبُّ على الأرجام و اجتمل غماك كُن يموم مبرةً و اخدرُ طَعاماً قبل عظم طُلعام

و قبل غي تاريخ ولأدنه و هواته شعراً بالفارميَّة - و هو هد.

حسجة العسق ابسوعلی سیس در شجع (۳۷۳) آمد از عدم به وجنود در شصا (۲۹۱) کرد کسب جنبه عبلوم در یکز (۴۲۷) کرد این جهان بدرود ۲۰

ثم عدم أن ابن سيناكان معاصراً فلحكيم الماهر ابن عنى احمد بن محتد بن يعتوب بن مسكويه - كتعطويه - الزازي الأصل، الاصفهائي السمكن و الخاصد صحب طهارة الأعراق التي عُدمها المحقّل الطّوسي يقود

«ينفسى كتاباً حاز كلّ مصيلة و صار لتكبين البرية صامعاً « ر كلاهم معاصران للحكيم المتأله على بن الهيثم الملقب بـ «بطلميوس الثانى» العالم الساهر في فون الحكمة و الرياضي، صحب انتصابه الكثيرة، و الّذي قد حكى فيه أنّه قد عرض به حين موته اسهال دموي فكان كلّ يعالج نفسه ينتج بالعكس إلى أن آيس الحياة فقال أنه صاعب الهندسة، و بَعَلْت المعالجة وَ عنوم الطّب و مم يبن الا تسبيم النّس الى يارية، ثم أمنذ بنصه إلى القينة و قال إلّها المربّع و المصير، وت عَلَيْك تُوكُلْتُ و الله يُرد ثم أمنذ بنصه إلى القينة و قال إلّها المربّع و المصير، وت عَلَيْك تُوكُلْتُ و الله أنب أنب

و أمّا ثانويكه فباعتبار البطاميوس الحكيم المهدس الرّياضي اليوناني طاحب كـتاب الشّمرة في علوم النّجوم و السجسطي المشهور في الهيئة الّذي قد حرره المحقّق الطّرسي، و شرحه ايضاً كثيرة من مُهَرّه الرّياصيّين، و قبل أن يطنبيرس كان تـلميد جاليوس، و جاليوس، و جاليوس قبيد السطو و ارسطو تنبيد اللاطور، و هو سلميد



١٥ وفيات الأديبان، ج ٢ عن ١٥٧ ناريخ الحكماء من ١٩٩٣، بسان البيزان ج ١٤ من ٢٩٩.

۲ بروشات آلبنات ج ۲٪ می ۱۹۲

مهراط، و هو تلميد بقراط او هو تلميد جاماست او چاغاسب اخو گشناست و هـ و جـنُ تلامدة لقمان الحكيم ﷺ

و در سنة ۴۲۹عهدالعلک بن محمّد مفروف به نعالبي بيشابوري مؤلف فقه النعه و سنر الأدب و بتيمة الدُّهر في محاسن أهن العصر وفنات كنود، قنيل فني وصنف كتابه (أ)

> أينات أشعار اليبيعة أفكار ابكبار القديمة ماثرا و عاشت بعدهم فلذَّلك شُتَيْت اليبتيمة

و در همان سال، اوّل ظهور منطلت سلاطین سنجوقیه شد، و اوّل سلطان ایشال طفری یک بوده، و اوّل جائی راکه تسخیر کردند طوس بوده

و در سنة ۳۳۰ حافظ العمد بن عبدالله اصفهائي معروف به البولغيم صاحب كتاب حلبة الإولياء^(۱) وقات كرد

و الاصل حيير آميرزا عبدالله اصبهائي در رياص العلماء فرموده كه أبولعيم جد اعلى محلسين عليهما الرصوان مي بشد ، و ظاهر الداست كه از علماء شبعه بوده نكن تقيه مي كرده و والله العالم؟ (٣)

و هم در سنة ۴۳۰ دولت آل نويه منفرض شد و التلده دولت سنحوقيه شد، و گفته شده كه مدت دولت آل بويه صد و بيست ، هفت سال بوده

و در سنة ۴۳۱ و وات کرد عالم حکیم عارف دامبر حسرو معروف به جامعیت در علوم طاهریه و ناطبیه و مرانب حکمت و عرفانیه نعمد علی بن جعفر معروف به ایوالحسن حرفانی متوفی در سنه ۴۲۸ و نقل سده که ناصر حسرو از ریاضت کارش



١ _ خائل ليوالقتوح نصراني بن قلاقس شاهر استختفوي هست

۲ دور ین کتاب بسیاری از مناقب مولا علی الله سب است ساد آثار دور د مقدمه حود بر کتاب الا یمون حدیث می المهدی الله یمونی و مرمی کرده یم

۲۰ و بیر نگاه کید به نامه دانشوری در موج حال ابونجیم حی ۷۰۷ و خاک ج ۱۱ حی ۲۷۵ ظاہر میخه بودی او صحیح بیست و اکثریت فریب به اتفاق دانسمنان او ن عامی منجب می دانند مگاه کید به معالم العاماء حی ۲۷ مایقان اعلام الشیماد ج ۵٫ می ۱۲ اعیان السیعاد ج ۱۱ ص ۱۷ دکر اخیار اصفهای ص ۲۷ ۲۷

به حدیی رسیده بود که در هو ماهی یک دهعه طعام می جورد، و مهارب تمامی دو مسحیر جن داشته، و قبر وی در و بدخشان، است و از اشعار اوست

مست و لایعلی به چون خشارگان بانگ بر ود گفت کنای سظارگان ایش نعمت ایش معبت حوارگان

ناصر حسرو به جایی مییگذشت دیسد قبرستان و میبرد روبسرو ناصب دیا و بیست حبواره پین

و بسب اليه ايصاً گويند چه پيعمبر ما فت رادي (الخ) ٢٠١

و در سنة ۲۳۲ در سنح جمادی الاولی ابوالعباس جعفر بی محمد معروف به
المستعفری سبعی سمونندی حطیب جمعی و قات یافت و و بین مرد صاحت کناب
طب النبی الله معروف است که علامه مجلسی در یحاز به فرموده و حواجه
نصیر طوسی در آداب المتعلمین و منعلمین المرابه ارجاع به آن فرموده و له کسر آخو
و در ۴ حمفر سنه ۴۳۴ بوطاهر منحم شیراری و بیویزیال را گفت که امشت به
جهت زادرله آفتی عظیم به ساکناد این شهر می رساد و بنابر آن داروعه شهر به حروج
مردم فرمان داده دورهٔ نفیاد کردند و فرقهٔ حرکت سمو دید به حسب اتفاق در آر
شب ریزله واقع شد و بیش در چهن هر رکس در این حاک ماندند و در میجانس

[سيّد مرتمي 🎕]

و در سنة ۱۳۶۶ در ماه ربیع الاق سید اجل بحریر ، دائمحدین ابوالفسم الشریف علی بن الحسین بی جعفر علیه علی بن الحسین بی موسی بی جعفر علیه مشهور به سیّد مرتصی (۱) و ملف به دعلم الهدی و وقاب کرد و آن جناب شریف عراق و مجتهد عبی الاطلاق و مرجع فضلای آقاق بوده ، عیمای اصمیه از رمان و نا این رمان از عنوم او استفاده می نمایند و او رکن ایشنان و معلم بشنان میت و



ا دروضات الجناب، ج ٨، ص ٩٣.

^{7۔} مجالس المؤمنین ج ۱، ص ال

٣ مۇلىيە محرم در مىتھى الامال. ج ٣٠ ص ٥٠ كىر دربارد ين عالم يزرگ شيمى يىست كرد،

کتابهای بسیار تألیف فرموده و کتاب غور و دور سیدار علماء عامه توصیف و مدح کردهاند، چندان که فیچ کتابی از علماه اعامیه را به آن حد و صف نکردهاند، و هم علماه عامه نمامی سیدار املاح و تجلیل کردهاند و او را علم مودم به عربیت گفتهاند

و عمری بسابهٔ مامی بیت پدران سید را اجل ببت بسی الکاظم الله گمته، و باحث چامع لاصول او را مجدّد مدهب عامیّه در رأس ماه رابعه شموده "

و ذكر إس بي الحديد عي شرحه على السهج الله الشيخ المعيد الله وأى عي مساعه الله عاطمة على جانب بالحسن و الحسين الله و قالت له «يا شيحي، علم ولدّى هدين الفعه»، ثمّ جانب العباح واطمه (٢٠) م المتهد المرتضى و الرّحي بهما اليه، و فالت ذلك، (٢٠) و هي مشهور

و کدا الرُؤِي آئي رآف عند مدرعته مع الشيد المرتضى ﴿ مصمونها آنه قبال يب شيخي و مُعَتَمدي، الحق مع ولدي

و حكى الله كان لمشيّد من الأموان و الأملاك ما يتجاور عن الوّضف قبل كان بدحل عليه من الملاكه في كلّ سنة اربعه و عشرون الف دينام، و حلّف من كلّ شيء تمانين حتّى انّ عمره كان تمانين سنة و تمانيه أشهر

و عن الشّهيد النّاني قال ذكر أبوالقاسم السّوخي صحب السّيّد حصره كتبه هو جدااها السائين ألف مجلّد من مصلّفات و محموظات و مقروّات (^{۱۲)} عس جل ذلك سمى بالتّسانيسي و بالجملة، هو في جمعه بين الدّب و الآخرة مصديق قون الصّادق عليّة الإسحاق بن عمّار



١ جامع الإصول، ج ١٧ ص ٢٢٢

كانت فاظمه الألبيدين بنت ابي محمد العدين بن العدد بن العدن المكنى بأبي محمّد و العلقب بالناصر الكبير
مذك بلاد الديام و الجيل و هو ابن على بن العدن بن على بن عدم بس على بين العدمين بس على بنت
إبي طالب على (مؤلف) ،

الكاركية بدشرح بهج البلاغه أين إير العديد، ج س ۴ و برجمه أن در منتهى الاسال، ج ۲ ص ۴ اهـ الدرجات الربيعة.
 الدرجات الربيعة. هي ۱۹۲۹، طابعت

۲ شهید تاش 🐧 در حواشی خلاصه نگاه کنید به اسل الامل ج ۲ ص ۱۸۹۶ فاعوس الرجایی ج ۷ ص ۱۹۶۳ ۴۴۲

و أخيد اسماعين و قد يجمعهما الله لأقرام يعمى الدُّنيا و الآخرة

و حكى الله لمّا كانت العامّد في رمن الخلفاء تشمّت مداهبهم في القروع و اشتلاف الآراء و نفرّق الاهواء بحيث لم يمكن ضبطها، فقد كان لكلَّ واحد من الصّحابة و التابعين و من تبعهم الى تلك الأعصار مدهب برأسه، التحاّوا الى تقلبها فاجمع عسى أن ينجمعوا النّاس على بعض المداهب

ما تنفقت كلمة رؤسائهم و عهدة عقلاتهم على ال يأحدوه من اصحاب كل مدهب خطيراً من المال خالجة و الشامية و السالكية و الحبيلية لوفور عدد تهم جمازًا بعد طميوه، فقرزُوهم على عقائدهم و اجمعوا على صحة حصوص هذه الارجه و بطلال غيرف، و كال دلك مي عصر النبيد فرأي النبيد الحليمة و كال هو القادر بالله و واطاه على ال يأحد من الشيعة مأة ألف دينار ليجعل مدهبهم هي عدة تلك المداهب و برنهع التقية فتقبل الحليمة تم أنه بدل لدلك من عين ماله ثمانين الغا و طلب من التبيعه بقية المال، علم يعوا به، قلم يدحل مدهب الشيعة عي نلك المداهب

و كان الشيّد في نحيف الجسم حسن الصورة و يكرس في عنوم كثيره و يجرى على تلامدته رزقاً فكان للشيخ الطّوسي يّام قرائته عنيه كلّ شهر اشي عشر ديدو، و القاضي ابن البراج كل شهر شائية دنائير، و كان قد وقف قرية عنى كاغد الفقهاء و توليّ مطابه الشّهاء و اسرة الحاج بعد اخيه الرصى و هو منصب والدهم، و قد تلمد على الشيّد الجم الغير مي عنمائد، كالشّيخ الطوسي و المتكلّم الفقيد ابني يعني سلاّر بن عبدالعزيز الدّيلسي، و المتكلّم الفقيد ابني يعني سلاّر بن عبدالعزيز الدّيلسي، و ابني الصلح تقي بن مجم الحليي و الشيّد عمادالدّين و خليفه المعيد و الجالس مسجلت الشيّد ابني يعني محمّد بن عبي الكراجكي و الشيّد ابني يعني محمّد بن عبي الكراجكي و الشّيخ ابني الفعد النيت بوري، الشّيخ ابني العمس سليمان الصّهرشي، و ابني غيدالة جعم الدوريسي و المعيد النيت بوري، الشّيخ ابني الحمد من الأجمة حرضوان الله عبيهم اجمعين.

ر بالجمعة عنصائل الشبّد اكثر من أن يحصر و يعدّ. و كان تصيرالدّين الطّوسي كسم حكى عبد أنّه أذ جرى ذكر الشبّد في درسه ايقول الاطّلوات؛ عمديد ... و يستعت اللي القصاد و المدرسين و يقول كيف لا يُصلّى على الشبّد المرتضى، و مات الشبّد على بالد



الكاظمين و دمن في دارم ثم نقل الى جوار جده العسين للظّة و دلس عنْد أحيه و بيد مى السحلُ المعروف بالبراهيم المجاب و هو جدّه و ابن الأشام موسى الكاظم الله ، و قبر أبراهيم في العائر مشهور. كدا تُقل عن العلامة الطّباطيائي بحر العلوم الله و كانه الفير الواقع في اودخر رواق فوق الرّأس مَن الحرم العظهُر

و بير در سنة ۱۳۶۶ محمد بن على الطيب معروف به ابو الحسين بصرى معمرتي در بعداد ودات كرد

و در سبة ۴۳۸ احمد بن محمد بن بر هيم لعبي معسر مشهور وفات يافت و در سبيم ريسيم الاوّل مسلة ۴۴۹ احسمد بن عبداقه من سليمان معروف بدابوالعلاء (۱ معرّی شاعر آدیب ماعر معروف وفات یافت ، و ابوالعلاء در سن سه سالگی به چهار سالگی چشمش از آبله بابينا شده بود ، و در باب کوری از گفته

> أبيا الغيلا بين سينمان الآ العيمي أولاك حسيان لو الصرت عيناك هذا الورى لم يسير السيانُكُ السياناً

و كان على المشهور مرميّاً بالزندقة و الألعاد، و مكت منه حمس و اربعين سنة لا يأكل المعم تدّيناً، و مناظراته مع الشيّد المرتصى و حكايات جُودة فهمه و علمه مشوره، و نقل أنّه دخل ذات يُرم عنى الشيّد المرتصى رَضيالله عنه فحر برجل، فقال الرّجل من هدا الكلب، فقال ابوالغلا الكلب من لا يعرف للكلب شيمين المماً، فقريّه المسرئصى صوجهه علاّمة، ثمّ أنّه قد جرى في بعض الأيّام ذكر المشبّى في عدمة الشيّد، فتنقّصه المرتضى و ذكر معانيد، فتال المعرّى بو لم يكن لمعتنبي من الشّعر إلا قوله عالله يا معارب في القارب متازلُ به لكفاه فضلاً و شرفاً

معضب المرتضى و امر باحراجه من مجنسه، ثمَّ قال - أتدرون أيَّ شيء أراد بدكر هذه



۱ ـ برای مرید اطلاع نگاه کنید بد المختصر فی معبدر البت. سوادب سال ۱۹۴۹ ناریخ الاسلام، ج ۱ هست خوم می ۱۹۶۹ - ۱۹۶۹ الوانی بالولیات ج ۱ می ۱۹۵۰ - ۱۸۵۰ و منابع دیگری که در کتاب دانشوران بروشندل، می ۴ ـ ۱۹۳ اوردهایم

التَّصيد؟؟ فانَّ معتنبَى (جود سها انَّما إن)ه توله

و إذا أثنك معمّى من سافس فهى الشهادة مى بأنّى كابل "
و بد يصا مع الشيد مخاجة بالزمر في غراتب النّوجيد و قدم العالم، فليطلب من اواحر
كتاب الأحتجاج "" و بالجعلة، كان المعرّى "" سبيج وحده في العربيّة، صرب اباط الأبل
اليه و كان يقول اتعنى الرادى الده الجارى و كواكب الشهاء حيث كان اعمى
و المعرّى تسبة إلى معرّه الثعبان، و في فرية من فرى الاص الشام بالقرب من حماه
و المعرّى تسبة الى معرّه الثعبان، و في فرية من فرى الاص الشام بالقرب من حماه
و المعرّى تسبة الى معرّه الثعبان، و في فرية من فرى الاص الشام بالقرب من حماه
عالم ثمه الوالفيح محمد بن على كر جكى ، رأس سبعه و نقميد سبد مراصى و شبيح
معيد و كتاب كنو القوائد و كتاب تعجب از تصبيفات اوست و در كنو القوائد از شبيخ
معيد و كتاب كنو القوائد و كتاب تعجب از تصبيفات اوست و در كنو القوائد از شبيخ

ر در مسلم ۳۵۰ شده جنین العدر شبخ ابوالعیاس حمد بی عنی بی احمد معروف به تحاشی صاحب کتاب رحال معروف به تحاشی صاحب کتاب رحال معروف و مات پادت، و گفته شده که سبب شریفش مینهی میشود به هفت و سطه به عبدالله تحاشی و انی اهوا، «و کان الشیخ النجاشی فا شیخاً بهیاً الله صدوق الله عد النجالی و الموافق و قد پرچّح قولد علی قون الشیخ الله مع التعارض»

و بیر در سنة ۴۵۰ علی بن محمّد بصری منعروف بنه مناوردی فنفیه شنافعی صاحب حاوی و ادبالدین و الدنیا و غیره وفات کرده گفته شده که نا زنده نود

الم تراعى المبعز قد رؤح ابساء المبنث التراثي ثم اللها مسهر درائعاً وطيقاً ثم قال تها ارتدى المانك، لابسة أن فسوندا مسقره



عمدة الطائب في ﴿ ١٤ فانوس الرجال ۾ لاءِ من ١٣٣٠ ٢ـــالاستوباج ۾ ٢ من ١٦٤ / ١٤٩.

كأب والأسمراي

اخده من قود آمیرقمومین طیخ آن الاشیده به از دوجت از دواج الکسل و العجر عندی پینهمه الفتر دمونی گیگا ا * کنز افتواند و مجید و مسلی الجواهر این مرد بررگ به دارسی ترجمه شده است خدوند سیخان توفیق چاپ محدد کتاب التفضیل و کتاب طرحان های صفح طون همر الامام محمد، الامان و کتاب معنی الحراهر همراه به ترجمه فارسی برا به معلق عنایت فرموده که خدا ن فراکرم

تصانیف خود را طاهر نکود میاد که در ست قریت او شویی داخل شود و در سنهٔ ۳۵۳ محمد بن سلامه معروف به فصاعی فقیه شاهعی صاحب کتاب شهاب وفات کرد

و در اوّل سنة ۴۵۵ اسماعین سرقسطی مقری بحوی اندسی و داب یاف و در هشتم یا هیجدهم شهر رمصان سنة ۴۵۵ محمّد بی متکالیل بی سفحوق معروف به طعرلیک وّل سلاطین (سفجوهیه ۱ در رن) و دات کرد ، و اصل سلاطین (سلجوقیه) از ماور ، النهر بردیک (بحدی) بوده ، و منتشب ایشان دوب گرفت و بسیاری از بلاد را سحیر کردند، طعرل یک دختر قائم بآمراطه را برویح کرد

و بعد ر فوت طعول یک الب ارسلان محکد بن داود بن میکائیل بن سنجوی سلطان شد و مدت به سال سنطنت کرد، و در دهم ربیع لاؤل سنة ۴۶۵ مقنول شد و در ومرو و در برد فیر طعرلیک و پدرش داود به حاک وقت

و الب ارسلال همان است که بر قبر ابوحیقه مشهدی بناکرده و مدرسهٔ در بعد، د بناکرد و اموال بسیار صرف آن بمود و 3 الب) ربه فتح همره و سکون لام)، مرکب با 4 وسلال با لفظ ترکی است، (یعنی شجاع) اسد

و بعد او الب ارسلال پسرش منکشاه سنطان شد و محاسل یام سنطنت و بسیار است و دخترش را به معتدی باقه حلمه نرویج کرد و در سانردهم شوال بستهٔ ۴۸۵ وقات یافت

و بعد از دو ممیکت دو ما بین سه پسر دو فینمت شد. یکی سلطان مسجر و دیگری ترکیاروی و سیم ابو شجاع محمّد ، و لکن مشاراتیه در سنطنت سلطان سنجر بود و دو برادر او مثل تابع دو بودند

و در سنهٔ ۴۹۵ جهیه به نام سلطان محکد خواندند و بعد از برکیاروق سنطنت برای او خالص شد و در ۲۴ دی-حجه سنهٔ ۵۱۱ وقات بانت، و نقصیل سلطنت سلجوفیه را این مقام گنجایش دکر ندارد

و در منبهٔ ۲۵۶ عنی پن احمد معروف به آین جرم اللفتنی مشهور به عزاره علم صاحب



كتاب معلى ودات كرد، و اين حرم همان است كه عنده منعدمين و مناحرين ر سبك مي شمرد و حدرم يشان را مراعات بمي سود و ابشان را حدير ياد مي بمود، لا جرم احمد اين عريف در حق او گفته كان لسان اين حرم و سايف الصحاح بين يموسف شقيقين ا

و در سنة ۴۵۸ علی بن اسماعیل معروف به اس سیده نعوی معروف و دات کرد و در دهم حمادی الاولی همان سال احمد بن الحسین معروف به امام بیهقی شاهعی صاحب سس و غیره وفات کرد و ۱ بیهن ۱ بر دیک بیسابور است به مساب بیست درسخ ۱۱ و کان البیهقی قلیل التّعصّب، و له علی الشّافعیّة حقّ عظیم، و هکدا له علی الشّافعی منّه عظیمةً لما صنّف می نصرة مدهیه »

و مر شب دوشبه ببست و دوّم محرم سبة و ۱۶۶ شبخ طائمه و رئيس اماميه و محر لاعاجم الوجعة محمد الماسب الطوسي . والله صريحه و واب يالب و كان الشخ الله جيلالقدر، عظيم المبرلة، عارفاً بالرّجال و الأحيار و الفقه و الأصوال و كان الشخ الله و الأدب، و جميع العمائل تُسب اليه، صفّ في كلّ فنّ من فُنون الاسلام، و هو المهبّب للحائد في الأصول و الفروع و الجامع لكمالات النّس في العم و العمل، و كان المهبّب للحائد في الأصول و الفروع و الجامع لكمالات النّس كانوا مجمهدين، مرجع فضلاء الرّمان و مُربّبهم، حمّي حُكي انْ فضلاء تلامدته السي كانوا مجمهدين، يريدون على ثلاث مأة فاضل من الخاصة و من الفاقه ما لا يحصى و الخاف، عنظوه عربية الكلام، و كان ذلك ثمن كان وحيد عصره و علامة دهره، و كان ذلك ببغذاد، ثم هاجر كرسيّ الكلام، و كان ذلك ثمن كان وحيد عصره و علامة دهره، و كان دلك ببغذاد، ثم هاجر كمي الكسير و الأصول و الفروع و الى مشهد الميرالمؤمنين - صدوات الله عليه - خوداً من الفتن الذي تتجدد المعارد، دُن الله المدوع و عيرها منها كتاب النّهديب و الاستيصار المشهوران في جميع الأعصار، دُن الله المدون عيرها منها كتاب النّهديب و الاستيصار المشهوران في جميع الأعصار، دُن الله المدونة المعارة العلويّة، الارالت مهبطاً الميرضات المشهوران في جميع الأعصار، دُن الله المهرضات الشهوران في جميع الأعصار، دُن الله المهرضات

و در میدهٔ ۴۶۱ مسجد جامع دمشق بسوخت ، و در سیهٔ ۴۶۲ پوست معروف به این عبدالیز شافعی صاحب کتاب اسیماپ ، و حمد بن علی معروف به خطیت



السمواة الجنان ہے ؟ حن ٩١.

بعداد صاحب تاریخ یفده و داب پادند «که قبل کان عبدالیز حافظ الصعرب و الخطیب الزمادی خافظ المشرق از مانا هی سنة واحدة» و قبر حصیب در بعداد بردیک فیر بشر حالی در بانیه حوب است

و در همان سال ایویعنی، محمّد بن الحسن بن حمره جعمری وفات کرد هو کان هر حیقة الشّیخ البقید و الجالس مجلسه متکلّم فقیهٔ»

و هم به مونی در آن سال سلار بن عبدالعریر دیسمی جیلاتی مؤلف صراسم و شاگرد سید مرتضی وفات کرد

و در سنهٔ ۱۹۶۵ الب ارسلان معنوی شد و پسرش جلال اسابه به جای وی نشست و در همان سال شیخ «بوالفاسم عبدالکریم بن هوارن قشیری صوفی ، نامید و داماد بوعلی دفاق وقات ممود و در بشابور بردیک قبر از به حاک رفت ، و فشیری مؤلف رساله کبیره قشیریه است که برای طرائف عرف و صوفیه و شته است ، و و قشیر ۲ (کرییر) «بوفییله من العرب

و در سنة ۴۶۶ أب دجله سي دواع رياد شد و بعداد عرق شد و صد هزار خانه به ريادتر خراب شد و بسياري از موان و عوس تنف گشب

و در منبهٔ ۳۶۷ علی بن الحسن معروف به ابوالحسن باحرری شاعر مشهور در مجس النبي حود کشته شده و در مؤلفات اوست کتاب دهیه الفصر و عصره اهل العصر که در دیل پتیمه البنفر ثعالبی سب و باحرر دیه فتح حاء معجمه و تقدیم را مهمعه ساکته بررای) ، اسم ناحیهای است در بواحی بیشابوره و این ویاحی از محمق طوسی در حق باخوری معروف است

مفخر دهر شیخ به خرری باقه ارتو یده ارزسی آوری پا حردمند کی توآنی ریست چون تو ر گفته اند باحرری و هم در سنه ۱۹۶۷ دائم بآمرالله و دات کرد ، و عبت موت او آن شد که عصد کرد و خوابید ، چون در حوات شده بود موضع عصد گشوده گشنه بود و حون بسیار امده بود نا دونش برات و ملاک شد ، و و فایع یام حلافت از بسیار بوده ، چنامچه به



مختصري ار آن اشاره شد

و هم نص شده که در پام خلافت او فحظی سختی در مصر شد که او رمان پوست صدیق ۱۰ در زمان چنال فحظی دیده نشده بود و هفت سال طول کشند ، و کار به حایق رسید که مردم هم دیگر ر بحور دند و گرده بانی به پنجاه دینار خریده شد و سگ په پنج دینار فیمتش رسید

و حکایت کرده امد که زئی ۱۰ هیدند که او قاهرهٔ مصو بیرون شده بود و یک مُد جواهر به او بود و فریاد می کرد که کبست این مد جواهر را به یک مدگیدم از من بخرد؟ کسی په برد او برفت که از او بخرد، (۱)

دهبرگوید که داصل ماهر آسید محمد باهر در روصات در برجمه مالا اسماعیل حاجوئی در جناب آد هادی بجل خوید ملا محمد صالح مار مرابی علی کرده که و در بعضی محامع خود نفل نموده حکایت فحظی مصر را در سنه ۴۶۵، پس ر آن گفته که در یام ما سنه ۱۱۳۴ به جهت فتنه افعان و محاصوة ایسان شهر اصمهان ر چنان فحظی شد نا هشت ماه که یک من گدم که هیجده طل عراقی باشد در وحنه شد یه پنجاه و پنج تومان که هراو در هم باشد

و کا به جایی سید که گندم و پرنج و سایر حبوبات تمام شد و مردم گوشب می حوردند ، و گوشت گوسفند و گاو و اسب و سند و حمار تمام شد ، گوشت سنگ و گربه ! خو دند ، پس از آن گوشت مردار خوردند و کار به حایی وسید که یک دیگر را میکشند که گوشت او اعجورند ، و چندان مرگ و قس شایع شد که روری هرار هراز نفس هلاک می سند و اسباب دنیوی و املاک قیمنش به ربع حشر رسیده بود ، و قسم به پروردگار کفیه که میالهه و جراف گفته نشد ، ۱۲ عادنا الله می مثله »

[سلاطين صفويه]

مؤلف كويدكم البساء طهور فاغته منصل شدابه النهاء دوست سلاطين صفويه و



دخیار الدول، چ ۲ ص ۶۲. بدنتل از برآة الوسن
 ۲ مروضات قبابات چ درص ۱۸ مر ۱۸ مردد

سلطیت پشان در ایام افاعیه منفرض شد ، و اگر چه دکر سلاطین صفویه جسی ر مقام است ، لکن شایسته باشد که به طور مختصر اشاره به ایشان شود

همان سلاطین صمویه به نفر بودند ، و به ریاده از دویست و بیسب سال سلطنت کردند ، و ترویج دین شیعه و مدهب جعفری بمودند ، وّل ایشال شاه اسماعین اوّل بود که نسیش منتهی می شود به شیخ صمی بدین این افضح استحاق بردسینی موسوی که بست از منتهی می شود به حمره بن موسی الکاظم ﷺ

و شده اسماعیل در میدا مر با جماعتی از صموله که هرید او و مرید آباء عرفه و شدی او برید آباء عرفه و اشدیل دو بوده از بلاد و جیلال به خروج کود در سنهٔ بهصد و شش در حالی که به سن چهارده سالگی بوده و جنگ کود تا بلاد آدربایحان ر فتح و مسحیر کرد و سلطت پید کرد و امر کرد که مدهت ادامیه را ظاهرکند

چون سن شریعش به منی و نه رسید وقات کرد و فررندش شاه طهماسب مناطات شده و دین در روز دوشنیه ۱۹ ماه رحب سال نهصد و منی هجری بوده و پنجاد و چهار سال سلطنت کرده و قروین درالسنطنهٔ دو بوده و معاصر بوده به شیخ بهاشی و پدرش شیخ حبین گا

و بعد از او پسرش شده اسماهین ثانی سلطان شد ، و او بن طویقه و مدهب اهر سبّ بوده و ۱۱ اهن ایمان و علمه سادات ایشان بد بود ، لاحرم حق بعالی او ر مهلت بداد و در مجسی طوب خویش ناگهان حماق کرد و بمرد ، و ریاده بر یک سال سنطنت یکرد

ان گاه بر درش سفطان محمّد مکموف، معروف به فشاه حسیدهٔ تأنی و سنطان شد و ده سال سلطیت کرد و و ریس او فررندش شده عباس وّل معروف به ماصی سلطان شد و مدت چهل و چهار سال در کمال ایهت و جلالت سنطیت کرد

و بعد در دو حمید او شاه صفی اوّل ۽ فرزند فرزندش صفی میور شهید ۽ سلطان شد و چهارده سال سلطنت کرد ۽ و دو قم وفات کرد

و بعد آر او فرزندش شاه عباس ثانی سنطان شد. و مدت بیست و شش سال



-مالطنب کرد

و بعد آراء فرزندش شاء صفی دوّم معروف پنه شاه سنتیمان لیاس سنطبت پوشید

در همأله سال فاضل هبدي وعأت بافت

و پیوسته سلطان در حبس بود تا سفطان محمود افعانی بمود و سفطان اشرف مردود به جای وی نشست و پن واقعه در هشتم شعبان همان سال بوده ، پس په امر او قریب بانصد حمام و مدرسه و مسجد را حراب کردند و چوب فنوری دو دونت خود دید از اصفهان حرک کرد و امر کود سلطان حسین صفوی را در محبس هلاک کودند ، و او را بدون حسل و کفن بگذاشت ، و اهل و عیال او را اسیر کرد ، و موالش وا به عارب برد

و این واقعه در ۲۲ محرم سنة ۱۹۴۰ بوده ، پس مردم بعد از رمانی بعش شریف سنطان را به قیم حارکت دادند و او را در جاوار حضرت فاطمیه لازالت مهیضاً بعفیوضاف الرّبانیه ، با دیک پدرانش به حاک سپردند ، والله افعالم ۱۰

* * *



ذكر خلافت عبدانه بن القائم المقلدي عأمرالله

در مدال جهار صد و شعبت و هعب که قائم بأمراقة وقات کرد ، بسرش ابوالقاسم عبدالله معتدی بأمراقه قائم به امر خلافت شد ، و و مردی عالی همت بوده و بحیای سی عباس به شمار می رفته ، و از محاسل کار های او اس که معیاب و حواطی بر در بعداد بیرون کرد ، و امر کرد که هیچ کس بی سگ داخل حمام شود ، و برحهای حمامها را حراب کهند به جهب صبانت بهای مردم و حفظ ناموس ایشان

و در ایام او در مسه ۴۶۸ ایوالحسن و احدی علی بن احمد صاحب تنه سیر بسیط و وسیط و وجیر و غیره در بیشانور وفات کرد

و در سبه ۱۷۱ و به قوبی سنه ۴۷۴ شیخ معدم ادیت عبدالفاهرین عبدالرحمی شافعی حرجانی ۱۱ بحوی بیانی مشهور رفات کرد ، و شبخ عبدالقاهر صاحت تألیمات مس که از حمله شرح ایعاح و عجاز الفرآن و عوامل مآه و عبرها است ، و از تلامده بی حتی و صاحت بی عبد و عبرها است ، و ه جرجان ۲ بردیک به طبر سبان است و ان همان و استرایاد ۵ و تو حی او است و از بناهای برید بی مهلب بی ابی صعره است ، و عوامل حرجان ۱ جماعی شرح کردهاند ، مانند فطب راویلی ، و ملا محس ادیب تحوی تلمید فو ماندین هرویای و فاضل همدی و این حشان و حود ماش (۱۷)



المشيم الرهائدج الدحن الا

۲ انگار کید بھا ہے کتابتناسی کتب درسی حوں اڑ این ہندہ

و در سنة ۴۷۸ امام الحرمین عبدالملک بن شبخ عبدالله جوینی آساوعی استاد عالی و عیره در بیشابو وفات کرده و بعد از جبد سال حباره او ر به کردلا حمل د دند و در برد پدوش به حاک رفت ، و عل سده که پد ش مادر او راکه جاریه بود ر پول حلال حریده بود و از کست بد بورا طعام می داد و چون امام الحرمین را متوند کرد با مادرش وصیت کرد که شیر دیگری را یه او مده که شیر در طفل اش دارد

اتفاقاً و فتی مادرش کسافتی داشب و آن طعل می گریست ، یکی او رباد اهسایه رفت کرد به حال ضفل و معداری شمر به او داد ، پدرش که وارد شد و فهمید ، و ۱ مس ریز کود و پیوسته دست به دیش کشید تا آن شیر را فی کرد ، و گفت عردن طفل می آسان تو است تا فساد طبع او به شیر عیر (۲)

و بمل شده که گاهی در حین مناظره فنرنی برای او حاصل میشد ، میگفت این در بقیهٔ همال شیر است

فقیر گوید که شبر در طبیعت طعل حیدی تر می کند و در حال حس بصری فهمندی که فصاحت او تر برکت پستان ام سیمه روجهٔ رسون ﷺ بوده

و قال این حلّکان و علقت الأسواق یوم موته و کسر مسیره بالجامع (۳) و کانت نلامدته فریباً من اربعماً دهر مکسروا محابرهم و اقلامهم و اقاموا علی ذلك عاماً کاملاً در بهم شعبال مسه ، ۲۸ و قاب یافت عرائموً میں انوالقامیم عبدالعربر معروف به اس جاح قعبه اعامی مؤلف جمعه رکتب فقهبه دائل کامل و موجو و مهدی و عبره دو کان س تلامید الشیّد المرتصی و الشیح و الکراجکی و ابیالتقالاح المعنی، و کان قاصیاً عبی طرافس (بصم الموحدة و اللام، مدینه بساحی الشام قریبه مین بعلیك و قاصیاً عبی طرافس (بحم الموحدة و اللام، مدینه بساحی الشام قریبه مین بعلیك و یستند می الدّر، البهیه آن می القاب این البراج «الحافی» قال می مبحث صلاد البیّت



[؟] منكاه كنيد به المدن و النحل ج - حي ٩٩ مقدمه في شكرون. ص ٩٤٥ وفيات الأهبان ع ٢ حق ٩٩ والمستظم ج ٩٠ ص ١٩٨ طيقات ممكي مج ٣. ص ٢٣٩

⁷ء ريف الأميان ج 7. ص 141

٣ .وفيات الاعيان، ج ٣. ص ٧٠

و الخسم لمحداء دون الأحتفد و سنّ في قطائه الحاقي الحقالا ا و در حدود سنة ۴۸۱ شيخ ابواسماعيل حوجه عبدالله الصاري صوفي كنه ار حماد ابوايوب الصاري است و صاحب رسانة مناجات فارسبه و كندات حكميه است وفات كرد، و دريقعة اگررگاه، هوات به حاك فت

و در سنهٔ ۴۸۳ علی بن محکد معروف به این معاربی نفیه شافعی صاحت مناقب و ذکریر وفات یافت

و در سنة ۴۸۵ حس بن عبى منصب به سطام المنك طبوسى وريم سلاطين سنجو فيه (سنطان ملكت، سنجو قي) به فتل رسيد و نظام المنك عبايسي ثمام به فقهاء و صوفيه داشينه ، و او اول كسى مست كه الشاء مدرسه كرد و مردم به او اقتداء كرديد در بناء مدارس

و در سبهٔ ۱۹۸۷ مفندی به موت فجأه وفات کرد ، از به قولی جاریهٔ ۱۱ شمس النهار او را مسموم نمود

6 4 4



ذكر أيام خلافت ،حمد بن المقتدي المستظهر بالله

چوف مقندی از دنیا رحم بوست ، پسوش مستظهر بالله انوالعباس احتمد به جای وی شست از گفته اند که او مردی بوده بیس الجانب ، کریم الاختلاف او خواهان علما و صنحاد ۱۱

و در ایام او سنهٔ ۴۸۸ محمّد بن ابی نصر فنوح بن عبدالله بن حیمید الندیسی معروف به گلیدی صاحب کتاب جمع بین الصحیحین در بعداد وفات پایت، و حمیدی (به ضم مهمله و فتح میم مسلوب منت به جدش حید

و در سعة ۴۹۲ فرنگیها بیت المقدس را محاصره کردند ، و بعد از مدت یک ماه و بیم که محاصره طول کشید ، ریاده از هفتاد هوار از مردم ان جا را یکشنند ، و مشاهد آنجار منهدم و ویران کردند ، و بهودیان ر در کیسه شان جمع نمودند و کنیسه را بر بشان بسوراندند و جمعی فرار کردند و به بعد،د رسند ، چنان تظیم کردند که دیدهای مردم بر ایشان بگریست

و هم در از سال و به قولی در سنهٔ ۵۱۸ قراب عثمان را از مدیدهٔ ۱ طبریه ۱ به جامع دمشی نقل کردند به جهت آب که منادا کفار پر او طفر بایند ، مردم به استقبال او بیروب شدند و فران را در حرابه شرفیه مسحد معصوره جامع دمشی بهادند ، و ای فرآنی بود به مرکب نوشته بودند بر پوست ، و گفته شده که عثمان قران بیوشته بدکه مصاحب عثمان به خط رید بن ثابت بوده که به امر عثمان نوشته بوده

و هم در سنة ۴۹۲ مجد الملك ابوالفصل اسعد بن محمّد فمي بر اوسياني وريز



عبون التواريخ ج ٢ - ص ١٨٢ الكامل ج ١٠ ص ١٨٦٠ سيار الدول ج ٢ ص ١٩٥٤

مناطان پرکیدروی را نشکریان بکشند و در جواز حصرت ادام حسین الله به حاک وقت و از آثار اوست فیهٔ شمه اریمه در بقیع و چهار طاق عثمان بس مطعود الله و مشهد کاظمین الله و مشهد سید جنیل عبدالعظیم حسنی الله در ری و عیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی الله (۱۱)

و در سنه ۴۹۸ رکنالدین بن منکشاه پن الب ارسلاله سنجوفی بنزادر سنطاله منتجر در بروجرد وفات کرده و ممالک بسیار در نحت تصرف او بوده

و میر در سمهٔ ۴۹۸ و به فولی در سمه ۴۹۵ د حلّهٔ سیفیه ۲ بد شد ، چنانچه این حلّکان در احوال امیر صفافه بن منصور مریدی(۲۱ سندی ملقب به سیفالشونه تصریح کرده و از بن جهت معروف است به د حده سیفیه ۵

و در اژل سنهٔ ۴۰۵عنی بن محمد معروف به ۱۰ الکیا عراسی در بعداد وفات کرد در ۱۹ الکیا ۱۰ به کسر کاف ، یعنی کبیرالعدو) و ۱۰ الکیا ۴ از فعها ه شامعیه سب و مجویر کرده نفل برید بن معاویه ۱ به عکس عرالی ، جنامچه در حوال برید به شرح

و در سنهٔ ۵۰۵ محمّد عزّانی طوسی شاهعی مؤلف حیاء العلوم و عبره وفات کرد، و سن و به پنجاه و چهار رسیده نوت چنانچه شاعر گفته

نصيب حجة الاسلام أريس مسراي مسيلج

حیات پنجه و چار و وفات پاتصد و پنج

عرائی (به تشدید زای و به تحمیت بیر گفته شده است) مسبوب سب سه دعبراله و لکه یکی از هر و طوس است ، و عدمه مسبت از عرائی تعبیر به و حجة الاسلام و کرده اند و از و ستایش بلیع سموده اند و تصانیمش در نهایت خوبی و کمال است و احیاد العلوم او رب النوع کست احلاقیه است و مولدش در طوس مسهٔ



۱ _ مجالي المؤسين، ج ۲ ص ۲۹

۵ دسانسلهٔ جدیده بسیاست که ایستان از مریدی بهر حوالته و در هراقی عرب آسارت داشتند ا تمام شیمه بودهاند او از جمعه سیمهٔ الدوله بالنی حقه است که مردی حدیم و مربع و عقیف و شجاع بوده، و خانهٔ فو در بعداً د محل امان حالفان بوده المؤلف فیک

۴۵۰ واقع شده ، و در آنجا و در بیشابور برد امام الحرمین نلمد کود و پمد از آن با نظامالملک وریز ملاقات نمود ، نظام الممک حبوام او را فرو گدار نمیکرد و تدریسی نظامیهٔ بعداد را به او تفویض نمود ۱۰

پس در سنهٔ ۳۸۴ بعداد عب اهل عراق چود بر کمال و فصل او مطلع شدند شبعته او گردیدند و مدت ده سال آنج بود و قریب سبصد هر از عیال اهل عدم در درسش حاصم می شدند ، ان گاه رهد ورزید و عرب حتیار کرد و در دمشور رفت و احیام ر تصنیف کرد ، آن گاه به حانت مصر و اسکندریه سفر کرد ، بس دیگر داره یه طوس مراجعت نمود و مشعول تصنیف شد

ر در اوفائی که عراب اختیار کرده بود وریز مکتوب کرد او را و حواهش کرد از او به آمدان بعداد ، عراقی استعماکرد و حوایی شافی برای او نوشت ، چنانچه فاضی نورانله مرحوم در مجالس و غیر او نوشته اند با^(۱) و نقل شده که در او احر عمر کتاب المنقد من انضلال و در رد اعتماد شیعه بر عصمت افعه این و شب

و از معاصرین عرانی است، عنمر حیام بیشابوری حکیم و صاحب اشتعار بعووفه

و در سنة ۱۰ ۵ یحیی بو عبدالوهات محکد بن اسحاق بن محکد س بحیی بن منده معروف به بن مدده اصفهانی، محدث صناحت تنصیفات وفات کرد، و این منده در بیت عدم و حدیث است و پذران او تمام تا یحیی بن منده محدث و فاصل بودهاند

> و در سنة ۵۱۲ مستظهر باظه حليمه به علب حواليق وفات كرد الله الله عله



۹ دگاہ کئید بد ایشاً، ناریخ فلسفہ سالانی حی ۲۳۲ ، ۲۳۲ ، تاریخ فلسفہ درجہاں سلامی ہے ۳ جی ۵۱۸ ، ۵۲۹ .
 ۳ سمجالی الموضی ہے ۴ جی ۲۳

دكن خلافت قضل بن المستقلهن (بالله) المسترشد مالله

بعد او مستظهر فروندش پومنصور فصل مسترشد به جای وی نشست و او مردی شجاع و مهیب و صاحب شهامت پوده و نش شده که بعد ر معتضد اشهم از او در جنماه بوده و سلطان مسعود پسر براد سلطان مسجر با او مناوعه کرد و بعد ر کاروار بر مسترشد علیه جست و دو را با جمله از خواصش سیر کرد و در فنعه فریت به همدان حیس نمود اهن بعداد از این واقعه نسیار ضحه کشیدند و بگریسنند و ربه سر برهنه در کوچهها بیرون شدند و بر حلیقه گریستند و مردم را از نمار جماعت منع کردند و منابر را شکستند و ستعاله ها کردند او ا

تا آن که میلفان سنجم بری سنطان مسمود نوشت که بنه رسیدن کناغد من مسترشد را به حقر سنفتش به کمال عرت و احبرام برمیگردانی و سفود فیون کرد و او را به حقرام به بعداد روانه کرد و همین که در همراعه و رسیدند به گهان همده نفر او قد لیه در حیمه مسترشد و حصد و او را به حواصش یکششد به این حیر چون به بعداد رسید مردم از حانه ها بیرون شدند و ندیه آخار گردند و نظمه بر صورتها ردند و فرایی برای مسترشد گفسد

و این واقعه در شابردهم دی فعله سنهٔ ۵۲۹ اتفاق افتاد

و در ایام او در مسه ۵۱۳ یا یک سال بعد ، فحر الکتّاب حسین بن علی اصبهای



عبون النواريخ از ابن شاكر كتبى ج ١٦ ص ٣٩٦ - ٣٩٣ سير عملام النيلاء ج ١٩ ص ١٥٥٨ء حيار الدونه، ج ٢ ص ١٩٩٨

ا راهبار الدول ج "د ص ۱۷

معروف به طعرائی ۱۰ طلماً مقبول شد ، و طعرائی را استاد میگفتند ، و وربو سلطان مسعود سلجوهی بوده و آر برای اوست دیوان شعری ، و او محاملی اشعار او قصیدهٔ معروفه به ولامیه العجم ، است که مطابعش ،ین بیت است

أصالة الرأى صائمي عن الخطل و جية القض رائمي لدى العطل و ين قصيده ، در بعد الدكته در وصف حال حود و شكايت ، و مان خويش فقير گويد كه اگر طعر ئي در رمال ما بود و روزگار ما را سير ميكرد ، شكايتها مي مود و قصيده ما در اين بات انشاء مي معود و بر آن رمانهه و روزگارها حسرمه مي بود و شايسته باشد چند شعر از قصيده لاميه او ر در ين جا دكر كنم و هديه فصلاء ما يم به دكر كنم و هديه فصلاء ما يم به دكر كنم و هديه فصلاء ما يم به دي محدة او ر شرح كرده در كاره در ما جمعه علاح صددي ميا قال الطعرائي ولله دراه

ما كستُ أوشر أنْ يستدُّ بني رسَمِ تسقدُّمتني أنساسُ كسان شسوطُهُمُ هسدا جسرة انسرهِ أقرائه درجُوا فإن علاني مَن فُوسي فيلا عنجيُ فاضير لها غير شحال و لا صنجر أغدى عدُوك أدس مناآ وضعتَ بنه فسائما رجُسلُ الدُّسيا و واحسدُها و خسسن ظَستُك بسالاَيَام مستجرةً و شان صدقك عنذ الناسي كذبُهُم و شأن صدقك عنذ الناسي كذبُهُم و شأن عددًك يعدد الناسي كذبُهُم و شأن عددًك عدد الناسي كذبُهُم

حتى أرى دولة الأرغاد و الشقل وزأد خطرى و لو أمشى على شهل مس مسله فستمتى قسحه الآجيل مي أشرة بالحطاط القسس عن رُخي مي حادث اللهم ما يُخي عن الجيئل من لا يعوّلُ عني الدّنيا على دخل من لا يعوّلُ عني الدّنيا على دخل مساقة الخلف بين القبول و القبيل مساقة الخلف بين القبول و القبيل و أنت يكسيت بسيه شخم الرشيل و أنت يكسيت بسيه الأنصار و الخيول و المنال



[.] برای مرید اطلاع مگاه کنید به ارمیات الاعیان، ج ۳۰ ص ۵۵۰ معجم الادیاس ج ۹۰ می ۵۵ ۲ د در ویبات: من

تسريعس البسقاء بدور الأصباب لهما فسهل متسبقت يستطي عسير مُستقلٍ
ثمُ اعلم إنَّ الطعرائي سبهُ إلى من يكتب الطعراء و هي الطَّرَء التي تكب في اعسى
الكتب موى البسماة يقلم عبيظٍ تتضش بعوت السند الذي صدر الكتاب عنه و القابد، و هي
الفظةُ اعجميّةً

و در شوال سنة ۵۱۵ حسین بن مسعود بن محکد الفرّاء معروف به محین السنة بعوی صاحب کتاب مصابیح در حدیث ، و معالم النفرین در تفسیر ، و تهذیب در فعه ، و شوح السنه و غیرها در ۱ مرو ، وفات کرد

و در سنة ۱۹ فاسم بن على بن محمد بصرى معروف به حريرى أن صاحب مقامات و درة الغواص في اعلاط المحوص وفات يالف ، و گفته شقه كه حريرى مقامات و به حواهش و امر ورير مسرشد عميدالدوله الناه كود ، و گل مقامة كه الشاه كرد ، و گل مقامة كه الشاه كرد مهامة حراميه است ، كه الوريد سروحي را در مسجد بني حرام كه نام قبيله است ملاحظه كرد كه سؤال مي كند به كمال فصاحت و بلاعت ، در حالي كه مسجد مملو از فضلا بود ، فصلا از فصاحت و بلاعت ابوريد حيران ماددند و صحب و را در ميان آوردند ، حريرى ان مقامه ر در اين باب انشاه كرد ، چون بر ورير اظهار كرد ورير را حوش آمد ، امر كرد كه در قبيل آن انشاكند

پس حریری چهل مدامه انشاکرد و به نظر وریز رسامید ، بعضی از فصلا از روی حسد میکر شدند و گفتند این از انشاقات کس دیگر است حریری به حود بسته است و اگر سواند بار هم انشاکند ، حریری به این جهت ده مقامه دیگر انشاء کرد و مجموع پنجاه مدامه شد ، و رمخشری مقامات را مدح کرده و گفته



ا برای مرید اطارع نگاه کیدید و دیس الاعبان ج ۲ ص ۱۶۲ معجم الادیاد ج ۱ ص ۲۶۹ طبقات سیکی ج ۲ می ۱۹۵۰ طبقات سیکی ج ۲ می ۱۹۹۰ شفات سیکی ج ۲

۲ حسیدالدواد شرف الدین آتودبرون بن حالا فائدائی است که این کثیر گفته او وزیر حالیفه مسترشد و وزیر منطان محمود عزنری بر بوده و مردی عاقل عهیب عظیم آلفلفه، کریم حیمی مقطب بوده و سریری مقامات و به اشاره آو به اسم از نوشه و در مفح او فضاید دارد و در سیم ۵۲۱ وقات یافت «مؤلف یاف) .

اقسم بساقه و «يسانه و معشر الخيف و ميقانه ان الحريريّ حمريّ بدأن تكستب بماليّر مسقاماته

و کسی که حاطه داشنه باشد بر مقامات می داند که حربری در چه پایه از فضل و کمال و کثرت اطلاع و طول باع بوده، و پیوسته حل فضل به مقامات عبابانی داشتهاند و شروحی برای ادا نگاشتهاند، و مبدع مقامات بدیع الرمان همدانی است و حربری نسخ بر صوال او نموده و مواد از حارث بی همام که در صدر مقامات بام برده شده حود حربری است

« و هو مأحود من قوله ﷺ «كُلْكُمْ خَارِثٌ. وَ كُلْكُمْ همّامٌ». عالحارث الكاسب،
 و الهمّام الكثير الاهتمام و ما من شخص الأو هو حارث و همّام، لأن كل واحد كاسب و مهتم يأموره (1)

و حكى ان الحريري كان مولعاً بنت لحيته عند الفكرة ٣

و بیر در سنهٔ ۱۹۶۶ عنی بن ابی رید محمّد بحوی شیعی امامی مشهور به فصیحی امسرآبادی وفات یافت، و او را قصیحی میگفشد به جهت ملازمت او در فرالت کتاب والفصیح ۵که از مصنفات تعلب است و در حدم بحو است

و بير در سبة ۱۶ ۵ وعات كرد بعوى محيي السبة

و در سنة ۱۸ (۱ ابوالعصل احمد بن محمد میدانی بیشانوری (۱۰ ادیب و فات کرد) و از تألیمات او است کتاب و افسامی فی الاسامی و کتاب و مجمع الامثان و که هر دو کتاب معروف و بیکو می باشد و و ما بین میدانی و رمحشری قطاعهٔ و افع شده که د کرش را دوست بدارم ، و میدانی منسوب است به دامیدان و و آن (به فتح اسم محلمای است دو بیشابور و این دو بیت منسوب است به میدانی مدکن

نتقُسُ صُرْحُ الشَّيبِ في ليل عادضي المستقلقُ عُسساء يُكسنِّني يسجِدانِ



١ ـ وميات الاعيان، ج * ص ٢٥.

۳ = برای مرید نظلاع نگاد کنید به وجات الاعبان ج ۱ ص ۱۳۸۰ معجم الادیاد ج ۵۰ ص ۴۵۰ انتیاد الرواة ج ۱ ص ۱۳۱ و مقدمه مجمع الامثال جاپ دارالکیم النصید بیروت

مساحًا هف عمائيُّه فأجمايني أيا^(١) هن تري صُبحاً بغير مهار^(٢)

و در مسة ۱۵۲ محمد بن محمد بن طوسی غرامی براسر ابوحامد حرالی در فرویی و دات یافت ، و عزّالی دید شدید زای و به تحمید بیر نقل شده مسلوب است به ه غراله و که یکی از فره طوس است ، و احمد کتاب احیاء العلوم عرائی یا محتصر کرده ، در یک مجلد و بامیده او را به احیاء الاحیاء ، جمانچه ، عممه المامیه مرحوم محدث کاشانی او را محتصر و مهدب کرده و بامیده و را به محجة السیصاه فی تهدیب الاحیاء (۲)

و در سنة ۵۲۵ وفات كرد حكيم عارف كامل معنوى و استاد مونوى صاحب مثنوى ابوالمحد محدود بن آدم مشهور به حكيم سنائى شاعر عنونوى ، چسانچه صحب روصات او معصى فضلاء بعل كرده ؛ و بعضى گفته اند و فاتش در سنة ۵۵۵ يعد از وفات انورى شاعر بوده به چهار سال ، و از حمله در استعار حكيم سنائى ظاهر مىشود كه او در شيعيان و دوستان هل بيت الله يوده ، رجوع شود به مجالس (۲) قاصى دورالله مرجوم الله ، والله تعالى هو العالم

梅 春 春

ا _ در وفيات: الاعل

٧ سيفيند مجمع المقال نج ١٩ ص ١٩ و رفيات

٣ - اين غيرالعديد در شرح فهج البلاغد قبل كرده كد العمد غزائي واعظ مؤه برد، در ينداد آمد و موحظه كرد مردم را: « و كان يتحسب لايليس و يقرل الدسيّاد كلموحدين او قال يوماً على العنبر امن لم يتعلّم التوحيد من الميس ههو ومديق امر ان يسجد لغير سيده داين او لسب يصارح الأالليكم .و لما غيركم هان و كالأ دار نقل ميه لمثال ذلك كثيراً (مواف الله)

٢ _مجالس الموسين، ج ٢ ص ٧٧

دكر أيام خلافت راتلىد يالله

چون در ۱۶ دی فعده سنهٔ ۵۲۹ مسترشد مفتول گشت، فررندش بومنصور جعفر راشد به جای وی نشست، و گفته شده که چوب به دنیا آمده بود سنوراح مفعدش مسدود بوده، اطبًا بارکرده بودید (۱)

و در یام او در بلدهٔ موصل او آسمان بشی بارید که چند موضع شنهر را یا حاله عای بسیار صورالید، و هم در بعداد عمریهای پردد، پیدا شد که مودم خیمی وحشت کردند و جماعی از طفال را یکشب "

و هم نقل شده که ما بیر راشد و سلطان مسعود منافرتی واقع شد، لاجوم راشد شکری بسیار به جهت محاربه با او نهیه کرد، سلطان مسعود در دی حجه سنه ۵۳۰ داخل بعداد شد و فعوت وعیت را به سوی خود ماثل کرد و دار الخلافه ر خارب بمود، و شهودی برد فضاف حمع آورد که بمامی شهادت دادید که راشد سیریش قبیح است و خونهای مودم را بی سبت می ربرد و میکرات به چه می آورد

پس قاضی فضاب مالکیه ابن کرحی حکم به معلم او کرد ، و او را از حلاف حلم کردند ، پس راشد به اصفهال فرار کرد و آن حار محاصره بمود ، جماعتی از فد ثیه بر از ریحتند ، و حویش به ریخند و قتنش در سند ۵۳۲ و اهم شدر ۳۱

***** * *



الربخ الشاهد من ۲۶۷ الديار الدون من ۱۷۱
 ۲و ۳ الميار الدول، بج ۳ من ۱۷۳

دكر ايلم حلافت ابوعنبانله محمّد المقتفى لأمرالله

در آن روری که راشد او حلاقت جدع شد عمویش ابوعبدالله محمد به مسربر خلاقت مستص [کدا] شد، و او ر مفتقی لأمراقه میگفید به سبب آن که شش ماه به شش روز قبل از آن که به خلافت رسد حضرت رسول حدا الله ر در حوات دید که او ر بشارت خلافت داد و فرمود ۱ فاقتت بی ه ۱۱ لاجرم چوب سر خلافت مستصر شد طریق هدل را پیمود

و در یام او در سنهٔ ۵۳۸ هخر خوارزم ابوالقاسم محمود بن عصر معتربی معروف به جارات رمحشری^(۱) در درمحشر، وفات کرد و رمحشر (کعصنفر) قریهای است از قوای خوارزم (۳)

و رمیحشری را جاراطه گویند به جهت آن که چندی محاورت مکّه را احتیار کوده بود ، و یک پای او قطع شده بود به واسطهٔ سرما در بعضی استار او یه بلاد خواریم ، پس با چوت راه می رفت

و مصنعات او بسیار است ، او جمله کشاف است در نفسیر فرآن ، وقائق است در تفسیر حدیث ، و اساس انبلاغه است در لغت ، و المورج است در نحو ، و نصایح کبار و اصابح صعار است که هر دو در رهد و موطقه است ، و از رمخشری اشعار



٨٠ . معيار الدول، ج ١٢ ص ١٧٣٤عون التواريخ: ج ١٦ عن ٢ ١٢ ٣٠. ٢٣٩١. ٩٣٠

۲ برای اطلاع بیستر نگاه کنید به دالایرانیون و الادب البرین بخش هلوم قرآن، ج ۲ ص ۲۹۹ بازمخشری لفویهٔ و معد :

الله مكاه كليد به حصين التناسيم في معرف الإقاليم. ص ١٩٦ عدمم البلدان ج ٢ ص ٢٩٩

لطبهه نقل شده و الجدمه شعار اوست که در مرایة شیخ خود ابو مضر منصور گفته و قسانته شا هسده الدّرر الستی تَساقط منْ عیبیك سِتَطین سِسْطین قَلَت هو الدّرُ الّدی کان قد حشی آبو مضرِ ادانی سافط من عیبی (۱) و در کتاب نصابح کیار که پنجاه معامه است، در آخر مقامه که در حمول است چند شعر گفته و خود را به آن مخاصب ساخته

> عبرك يطلُب السامياً وكُسى تبروه إن كُست عناقلاً مطِئاً و اجعل نه من خسوله كالمَّ اد انت في الجهل مختع الرس

اطلب ایدالفسم الخبول و دع شبّه یبحس الأمراب تقشك لا ادمته می البیثت قبل میت عبلًك تُعلِّقی می آنت شوقده

و هم از اشعار او سب که در کشاف در نفسیر سورهٔ بنده دکر کرده و هم و صب کرده که آن ابیات را برلوح قبر او سویسند

مى ظلمة اللّب النهيم الأليب
 و المخ في تِلْك العظام النّح "
ما كان منه في الزّمان الأول

یا من یُری مدّ البعوض جاحیہ و یری مناط عروقها فی تحرها اِشْعر لُنجدِ تباتِ عنن منزطاته

و هم ار نصابیف او رابع الایرار است و کسی که مر جعه کند در آ کتاب حواهد داست که او مرد منصمر بوده ، و بعصی او ۱ شیعه گرفته اند^(۲) به ملاحظه بعضی کنمات او ، واقه العالم

این چند شعر ر نسبت به محشری دادهاند

يدُعى العور بــالعتراط العـــوى تــــم خُــبّى لأخــند و عـــليّ ﷺ كيف اشقى يخبّ آل النّبى ﷺ كستر الشَّكَّ و الحلاف و كُلُّ مساعُتصامي بسلا إلىـــه ســواه در كنبٌ بحُّبٌ اصـحاب كــهف

و در سننهٔ ۵۳۹ اسومنصور منوهوب په احتماد پنجازدی ادیب منعروف پنه



٨ . رفيات الإميان ۾ ٢٥ من ٢٥٨

٢ . وفيات الأعران، يع ٢ ص ٢٥٨

٣ - روضات الجناب، ج ٨. ص ٢

این الحوالیمی در بعداد وقات کرد و او معاصر هیقانه بین صاحد معروف به آیس السعمید سصراسی ساهر در طب است که از حواص منفی بالله بوده و این الحوالیقی عمال است که بر درة الغواص حریری نتمة بوشنه موسم به تکمله و در ۲۶ رسصال سنة ۵۴۷ سنید هنبهالله پس عبی بعدادی معروف به این اشحری (۱ بحوی لعوی امامی وقات کرد و در کرخ بعداد به حاک رفت و در سنه ۹۶۲ حول از آسمال بارید به طریعی که رمینها حولی شد بر حول در لیستهای مردم بمالد

و در همان سال فاصبی هیاص معونی محدث ادیب نحوی وفات کرد و از بری و است تصنیمانی در شرح صحیح مسلم، و تفسیر غریب صحاح شلافه صوطاً و صحیح مستم و پخاری، و عیر دنگ و دجباص ا بر وران ریاض ست

و در سبة ۵۴۷ سنطان مسعود سلجوفي وفات كرد

و بیر در سنة ۵۴۷ انوری شاعر وفات کرد و در ۱ بلح ۱ به حاک رفت و در سنهٔ ۵۴۸ محمد بن عبدالکریم شهرستانی شعری صاحب مثل و نحن ^(۲) وفات کرد

و در جمادی الأخره همان سال احمد بن مبیر شامی (۳) شاعر امامی و دات کرد ، و بن حلکان گفته که قبرش در ۱ حبل جوشن در حلب است ، و من ریارت کرده ام قبر او را و دیدم بر لوح قبرش نوشته بود

مَنْ رَأَرَ قَهِرِي لَلْيَكِنْ مُوقِداً انْ الذي الفيهادُ يسلقادُ فيرَخَم الله اصرءاً رَازَسي و قال بي يَسْرُخَمُك الله ¹⁷ و له تُصِيدةُ تطيفةٌ في اظهار تعثيقه يغلامه المستى بثتر، أوردها بتُسامها القاصى بوراقة

١ ـ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به اعبان السيعه ج ١٠ ص ١٩٢٤ لنبار الرواة ج ١٠ ص ٩٥٣

٢ . كلمال و النحل بارها به جناب رسيده و به نام نوشيح الملل بد فارسي مرجمه تنده است.

 ^{*} رفيات الإعبان ج من 197 تهديب في مساكر ج 7 من 14 التجرم الزاهر، ج 0، من 114 تبدرات الذهب،
 * وفيات الإعبان ج من 179

۴ رويات الاعيان ج ١ ص **٥١**.

فى مجالسالمۇمنىن ⁽⁴⁾

و بور در سنة ۴۸ شاموان بعصى اقوال ، شبخ اجل اقدم سعيد ، و حبو فقيه وريد ،
امين الاسلام ابوعلى فصل بن حسن طبوسى عالم ممشر محدث و المة حليل در
ا سبروار ، و واب كو د ، و جداره شريفش را به ارض اقدس حمل كردند و در آن حا به
حاك سيردند ، و قبر شريفش فعلاً معره ف است در موضع معروف به قتلگاه كه در
او احر دودت صفويه قتل عام شد به اشاره هبدالله حال افعال ، و شهدا در آنجا به
حاك رفتند و آن موضع به اين نام مسكى شد

و این شیخ حدیل پذر ابو نصر حسن بن نصن صاحب مکارم الاخلاق و جدا آبو العصن علی بن حسن صاحب مشکاه الاتوار است، و سنسلهٔ او از علماه بنو دهانند، و از نصائیف امین الاسلام طبرمنی است کتاب مجمع البیان و جوامع الجامع

و معل شده که چود نعسبر مجمع را بوشت کشاف را در بود ، و بعد از نالیف مجمع که کشاف را ملاحظه کرد و را حوش آمد ، جوامع ر تألیف کرد و در او جمع کرد نطائف کشاف و فوائد مجمع را ، و بعد از از نفسیر دیگری بوشت محتصر تر از عر دو و هم از تصانیف وسب آداب دینیه ، و اعلام الوری با علام الهدی بر بهج ارشاه شیخ مقید ، و بسبت او با ارشاد ، بسبت مثیرالاحزاد این بماء است به نهوف ، و عجب آن است که وبیع الشیعه نالیف سید این طاووس بطیر اعلام الوری است بدون عجب آن است که وبیع الشیعه نالیف سید این طاووس بطیر اعلام الوری است بدون

ر بالجمعه محامد امین(الدّین الطبر سی اکثر س ان یکسی، و مقالته فی الرضاع معروفة و هی قوله بقدم اعتبار اتّحاد الفحل می نشر الحرمة او کده قوله ایأنّ السماصی کسّلها کبیره، و السّا یکون اتصافها بالعشفیر، بالنّسبّه الی ما هو اکبر (۳)

وَ عَنِ الرِّياضِ قال و من عجيب لمر هذا الطَّيرسي ابل من غريب كراماته مَا اشتهر بين

۱ سمجالس المؤمنين، ج ۱ عن ۱۳۷۸. ۲ سروشات الجنات ج تادمي ۱۳۵۸ ۲ روضات الجناب ، ج ۵، س ۱۳۹۲

الحاص و العام الله قد اصابته المسكند مطلق به الوقائ، فعشموه و كفيوه و دانوه اثم وجعوا، فلمًا اماق وجد نميمه هي القير و مسدود، عنه سبيل الخروج عبه من كل جهة، فندر في نمك الحالة الله إذا نجى من تلك الدّاهيم ألّف كتاباً هي تُعسير القرآن

مائنتی ان یعصی النّباشیں تصدہ لأحد كصد، دستا كشف عُن وجد القبر أحد الشّرخ بيدہ فتحيّر النّباش من دهشة ما زآء ثمّ تكلّم معد فازداد بد طلقاً عمال له الا تخف، أنا حلّ و قد اصابتنی الشكّند فقطور بی هدا

و ثنا مع يقدر على النّهوض و المشى من غاية ضعه، خمله النّباش على عائقه و بناء به الى بُيّت الشريف، فاعطاء الضعة و اولاء مالاً جريلاً، و ماب على يَده النّباش، ثمّ أنّه وَفي بعد ذلك بندره الموصوف و شرع في تأليف مجمع البيان (شهى)

و منع هذا الأشتهار ما وجد في مؤلّف احد قيدم و قد يسمب هذه القضيّة الى المولى فتعالله الكاشائي، و يقال إنّه ألّف بعد فجاته مِنْ تبك الواقعة تفسيره الكبير المسمى بـ منهج الشّادةين، وإنّه العالم

ثمُّ اعلم أن هذا الطَّيرسي غير أحمد بن على بن أبي طَالب الطَّيرسي '' صحب كتاب الأُحتجاج على أهل اللَّجاج، شيخ أبن شهر آشوب الشروى و المعاصر له سي الرَّمان و المقارب له في الشَّال و أن شتبه الأُمر عن ذلك على بعض

و الطّبرستان هي المازمدران و قد ترجد النّسبة اليها طبريّاً ايصاً عمى غير القياس، پخلاف الطّبراني مانّه سببةً الى طبريّه اردن من بلاد الشّام

و بیر در سنة ۵۴۸ رفات یافت شیخ اجل قطبالدین سعید بن هبهالله ین حسن ر وبدی ، چنانچه این ناریخ در نوخ فیر شریفش ثبت شده ، و لکن آن چه صحیح است و در بخار از مجموعه شیخ شهید نقل شده ، تاریخ وفات [۱۰] چهارشنیه ۱۴ شوال سنة ۵۷۲ من ، و مرار این بزرگوار در بنده طبیة هم در صحن جدید در



ا _ بريارہ صاحب حشياج نگاہ كئيد به امل الأس ج ٢ ص ٧ حيالم الطماد، عن ١٥٥٠ كــكول بحرائي ج ١ ميں ٢٠٤٠ كــكول بحرائي ج ١
 اس ٢٠٠ نقكر، الاعيان، من ١٣٧٠

٢ ييمارالاتواد ج ١٠٥ ص ٢٢٥

طرف پایس بای حوم معلهر حصرت فاطمیه علیه "الرالث مهبطاً للعیوصات السّبحانیّه است

و این شیخ را نصبیهات بسیار منت ماسد شرح شهابة، خیلاصة التبهاسیر، و خرائج و جرائح، و فقه القرآن، و دعوات، و منهاج البراعة فی شرح بهجالبلاعة و مشیح بسیار دارد، از حمده شیخ بوعلی طبرسی، و عمادالدین طبری، و عیرهما است، و اولاد او از فضلاء و عمد بودهاند

و اصلی او اد ۱ او د ۱ کاشان است که صبه والدین بواد صا مبید فضن الله بن علی حسینی اوبدی تنمید ایو علی بن شدخ و صاحب میوه الشهاب فی شوخ الشهاب و بو در و اربهین و عیره دیر از اجابیروت آمده است ، و بسیار می شود که مؤلفات ین در در گوار به هم مشبه می شود به سبب اشتر ک ایشان در نسبت به دراوند و و بدان بیر که فظت الدیر بر حماعتی از علماء اطلاق می شود

اق يشان قطب راوندي اسب

دوّم عالم خبیره ماهر ادیب ابوانحس مجهد بن حسین بیههی سیرواری بیشابوری، معروف به فظالدین کیدری، صاحب صباح در فقه و حدائی در شرح نهج البلاغه و مباهج المبهج فی مناهج المحجم است کنه مالا حسین کاشفی او را مختصر کرده و بامیده به بهجه المباهج، و تاریخ فراهش از شرح بهجابلاغه اوامور شعبان سنة ۵۷۶ سب

سوم سیح عالم حلّ بوجعه محمد بن محمد بویهی ورامیی است معروف به مصب ازی و قطبی که با او در مدرسهٔ نظامیّه بوده و در عوف حای داشته است ، و قطب رازی صاحب محاکمات و شرح مطالع و شمسیه و حاثیه بر قواعد صلامه [حلی] و عیره است ، و و مسبوب است به بابویه فعی با به آل بویه و از علماء امامیه است ، و در دمشق وقات کرد در ساله ۷۶۶



دگاہ کیے یہ انتہام البقال ہے ؟ اس ۱۳۲۰ ربحانہ الایپ ہے ؟ اس ۱۳۶۹ نمیس الثیمہ، ج ۷ اس ۱۳۳۹ سمینہ البحار عوائد الرضوبہ، میں ۲۰۹

چهارم افظت الدین محمّد "شکوری لاهیجی تنمید محقق طوسی ، و صاحت کتاب محبوب القلوب است ،

پنجم قطباندین مشهور به فعلب المحیی محمّد کوشکناری سب که استاد متکلم حکیم ملا جلال دوسی معروف است

ششم علامهٔ شیراری محمود بن مصلح شاهعی فارسی است که شارح مختصر این حاجب و فسم سیم مقتاح و کنیات بن سنتا و غیره، و تلمید حو جه سمیر طوسی، و دائی شیخ سعدی است

و در سنة ۵۵۲ سلطان سنجر به ملکشاه بن الب ارسلان سلجوهی در ۱ سرو ۱ و واب کرد، و سلطان سنجر مبلطنت حراسان و صاور ۱ البهر با او بوده و در عرافین به مام او جهیه می حواندید و او را مبلطان اعظم معرالا بن می گفیند و نفن شده یا که در حرانه ۱ و چندان موال جمع شده به د که در حرانه هیچ یک از معوک کاسره بوده و پیوسته در ترقی بود نا در سنة ۵۲۸ که هایمه ر اتراک با وی جنگ کردند و بیشابور را تصرف کردند و حقق بسیاری یکشتند و سلطان سنجر را اسیر کردند، پس حوارد شده بر مدینه ۱ مرو ۶ مسلط شد و سلطان سنجر مدت پنج سال اسیر بود بمد تر حین حود را در اگرد و نه حراسان آمد و در صدد جمع آوری ممنک بود که اجرار دا و را مهلت بداد، و یه موت او سینبداد سنجوهیه بر حراسان تنمام شد و حوارد شد و در را در تاریخ سلطان سنجر گفتهاند

سر افترار پنودی بنه کنردار سنرو بجو سال لوث ری در «شاه منرو» ۵۵۲

چــو در مـرو مـۍپود آسجا پــمرد

چهاندار سنجر که در بناغ مطک

رجوع كنيم به حيار مقنعي لأمراثه

و بالجمعه ، در ایام معتمی ریاست بغداد و عواق از بری حلفه صافی و بی منازع شد .(۱) چه در رمایهای منابق ابشان را به جرا سم حلافت چیر دیگر نبود

١ _اخيار الدون، ج ٦ ص ١٧٧

و هم در آیام ۱۰ ولرقه های عظیم در روی رمین واقع شد ، آ و در حواسان قحطی سحنی شد به طوری که شخصی یکی از سادات علویین راکشته بود و بحده نموده بود و در بازار می فروحت ، چون بر مردم معفوم شد او ا بکشت. (۳

ه ۱ر کارهای معتمی تجدید در کمیه بود

و دمیری گفته که مقتصی نابوتی در عمیق برای خود دربست کرده بود که در دو دفن شواد ^(۱۲)

و وفائش در شهر ربيع لاؤل سنة ٥٥٥ واقع شد (*)

* * *



ة ماحيار الدول مع ٢٠ ص ١٧٥

٢ ــ الكامل في التأريخ ج الد ص ٢٩٣ و اخبار الدون. ج ٢، ص ١٧٩

٣ . أحيار الدون ج ٣ ص ١٧٧ ناريخ الخلفاء عن ٢٩٧٠ عياة العيون، ج - عن ١١٣

⁷ داخيار الدول ہے کہ من ۱۹۷۲

ينكر أيام خلافت بوسف بن محقد المستعجد بالله

چوب مقنعی ردب رحت پر بست، فررندش ابوالمظفر یوسف مستجد به جای وی مشنب ، و دین در سال پاتصد و پنجاه و پنج هجری بوده موافق آب جوابی که دیده بود، چه آن که بی حلکان نقل کرده که دمستنجد و در حیات پندرش در حواب دید که ممکی بر اسمان فرود امد و بر کف دست او چهار لفظ و خ ا بوشب و چون بیدار شد معتری طلبید و خواب را با ری بگفت ، معبر گفت که معبیرش ان سب که به تو می رسد خلافت در سنهٔ حمس و حمسیر و حمس مأه ، و چنین شد

و مستنجد وا معرفتي المام يواد به علم اسطرلات و عمل الات فلك او گفش شعر بديغ و نثر يديغ ، و از اشعار او است

> عَيَّمَ تَنَى بَالنَّبِ وَ هُوَ وَقَالُ لَيْتُهَا عَبَيْرَتَ بِمَا هُمُو عَالُّ إِن يَكُنْ شَائِبِ الذَّوَائِبِ مَنِّي اللَّيَالَى تَسَرِيعَا الأَقَسَارُ * "

و دمستجده موصوف به عدل بود، و بسیار سعی داشت در احد مصندین و حیس ایشان و نقل شده که مرد نگام معسدی بگرفت و در سان کرد، وهشی مردی به شماعت او بیرود شد و ده هرار دیبار تقدیم خمیفه کرد که و ر ره کند، مستبجد گفت که من ده هرار دیبار به تو می دهم که یکی دیگر از فیبل او برای من



١ _ اخبار الدون. ج ٢ حن ١٧٨ به تيل الزمن حلكان

٢ . اخيار الدول، ج ١٧٩ ص ١٧٩

پیداکنی نا من اورا حبس کنم و مردم را بر شم و آسوده بمایم (۱) وفاتش هشم ربیع اللّاس سنة ۵۶۶، ۱۲ و به فونی سنة ۵۷۶ واقع شد

و در یام او در سنهٔ ۵۵۹ و هاب کرد حمال الدین ابو حصر محکد بی علی پس این المنصور اصفهانی وزیر فطب الدین مودود رنگی صاحب موصل و جدارهاش را حرکت دادند ببرند به مدینه و جماعتی از قراء را با جناره حرکت دادند که در مر میران برای او فراد بحوانده و به هر شهری که وارد می شوند مردم را بدا می کردند برای بمار بر این مردم می آمدند و بر بعش او بمار می گزاشند

و دره حلّه ۴ چون مودم حمع شدند برای نمار بر او جوانی بر موضع بنندی بالا رفت و به آواز بلند خواند

> سری سعشهٔ صوق الرُفْسُ و طالما یُسبتر عسلی الوادی فَسَتُسَی رمسالُهُ بعیك القُری م تُشر من حلَّ می القری

سری جوده هوی الرّکاب و سائلهٔ عسلیه و بسالتّادی و تُستخی آرامیله جهلت و فد یشتصع الشّی، جاهلهٔ

پس جنارهٔ او را به مکّه برده او طواف دادید و به مدینه آوردند و در جوه قبر رسول حدا ﷺ به فاصله پالرده دراع دفل کردند

و پی جمان الدین همان کس است که تجدید کرده مسجد حیف را به منی ، و به
کرده حجر را به جانب کمیه ، و مان بسیر به معنفی بالله و به امیر مگه داده نا این
یماها را کرده او بنا کرده مسجد بر جیل عرفات و درجهای به سوی آن را و رکه ها
در عرفات یما کرده ، و ب کرد سور مدینهٔ معظمه را و به کرد را طهای پسیار و
جشری بر دخته رد جریزه این عمر از سبگ و آهی و مساووج ، و هنور چشر نمام
شده بود که داعی حق را بیک گیب

و در سنهٔ ۵۶۰ وقات کرد شیخ عبدالقادر بن محکد جنگی دوست حیلانی، و قبرش در بعداد است و تاریخ ولادتش (عشق و وقائش رعشق کمو) سب، و



ا ساخیار الدول ج ۱ دس ۱۷۹ ناریخ الخلفاء می ۴۷۴ ۲ سائلاس فی التاریخ ج ۱ ص ۱۵ ، دراندبار الدین ج ۲ دس ۱۸.

صوفیه و هلسک را اعتماد تمامی است به او ۱^(۱) و او را بار الله اشهب، و خوت اعظم، و شبح العارفین و قطب رمان گویند و کر ماتی با دعاوی بسیار از و نقل میکنند شبیه به دعاوی محیی الذین عربی

المما طُكِي عند، قال عثر الخَحاجِ والم يكن من يأخد بيده، والو ادركت رمَّاته لأخدت بدء!

و قال ايضًا أعطيت الآن شبعين باياً من العلم اللَّدنِّي، سعه كلِّ بانيٍ ما بين السَّماء و الأرض

و حكى عبد ايصاً، قال شُلَمت لي الأرص شرقاً و غرباً سكني و هير سكني. برّاً و بحراً و سهلاً و جَبَلاً و كلّهم يخاطبوني بالتُّطبيّة

و بالحمله ، او ر سبت به امام حسین الله دادهاند ، طریق دموسی الجوت ، و لکی در صاحب همده الطالب ر عیر دو از عنمای انساب نقل شده که انکار کردهاند و گفتهاند چنین بیست ، و حود شیخ (۱) هم ادعا نکرده ، و تفصیل کهم مناصب بن مهام بیست ، واقه العالم

و در سنهٔ ۱۹۵۲ آبوسعید عبدالکریم بی محمّد سنمعانی ^۴ متروری شنافعی مورّح نشاب صاحب انساب و تواریخ مشهوره و تدییل تاریخ پنعداد و خبرها در د مرو و وفات کرد ، و «سمعان بطی می تعیم» ^(۵)

و در سنة ۵۶۳ شيخ سهروردي عيدالقاهر بن عبدالله صوفي مفروف وفات كرد. و در سنة ۵۶۵ بوالفاسم حسين بن منجمد بني المنفض منعروف بنه فراعت



ـ نگاه کنید پده تفحیل الانس ص ۲۰۵ ۵ ۹

٢ . فال تاج الدين بن معتد بن حسره بن رهرة المسيني في ذكر موت بني الحسن او الشيخ عبدالقادر كان رجلا جديلاً صالحاً لم يدع عدد النسبة و ادعاها «مفاد» و هو من يطون يشتير من فارس» وقف عدم. امواف الله هـ

۲ دارج جوزی در المنطقم ۱۳۶۶ ها کیب کرده که اشتهاه همت

۹ دریارہ سیمائی لگاہ کثید بد وہیات الاعیان، ج ۲ می ۳۲۸ مراہ البتان ج ۳ می ۳۷۲ ۱۳۷۰ طیفات الشافعیہ ج ۲ می ۵۵ - ۵۴ طیفات الشافعیہ الکیری، ج ۷ می ۱۸۹۰

اصفهانی»^(۱) معروف در لعت و عربیت و ادبیت و حدیث و شعر و عیرها وفا*ب* باهب

و راعب اگرچه از علماه شاهعیه به شمار رفته (۱) لکی مردی مصف و قلیل النعصت است ، و او مطلب و البت الله النعصت است ، و او احلیت طاهرین الله بسیار نعل می کند ، و از شاه ولایت الله پیوسته به میرالمؤمنین الله نعبیر می کند ، و کتب بسیار در دبیت و نصبر فو به و حلاق نالیم کرده او حمده کتابی در احلاق نظیر اخلاق ماصری ، وار اسعار اوست که در آن کتاب نقل شده

رصد هرار مسحمد کند در جنهان آیند و گرچه عرصهٔ عالم پس از عننی گردد چهان اگرچه زموسی وچوب خالی بیست

یکی به مرات و جناه منصطفی نشبود یکی به علم و میخاوت چه مرتضی نشرد یکی کنیم نگردد یکی عنص تشبود

و هم از نصابیف اوست. کتاب محاصرات مشتمل بر بوادر حکم و حکیات طریقه و عیرها

قال هي المجلّد الثاني منها، في الحدّ الشادس عشر عبد ذكر ما جاء في اللّواطة «اللغ» ما هذه لفظه و دفع رجلُ الى أمرد درهماً (٢٠ فلقا كشف يره بشعظيم، فامتنع، بعال به الرّجل بقال تستدخله و دمًا لل تشتم معاويه، فقال الصير على الاستدخال أهول من شتم حالي و حال المؤميل، (٣٠ فلق الاحله فيه، فال أخ يه ربّ، هذا في هوى وليّك تبيلُ، اللّهم إنّي قد يدب نقسى دول شتم معارية فصيرى» (٥)

學 學 略



[؟] حدوبانو، او تكاه كنيد به: رياض العدماء ج ؟ ص ١٧٦ طبقات اعلام الشيعة ج الار من ١٨١ ووضات المجسمات الس147 الدريعة ع ؟ ص ٢٧٦ و ج الا من ١٧٦ و ١٥٥٠ ج ١٥ س ١٥ وج ١١ ص ١٧١ وج ١١ ص ٨٦. و ج ٢ ص ١٧٨ و ج ٢٦ س ١٩٢

۲ دبرحی مائند. صاحب کامل بھائی او را تابعہ بائستھاتھ الگاہ کنید پہ ارباض آلمدماء ہے ۲ ص ۱۹۲. ۳ ادر مخاصرات ادراهم

⁷ دنم معاشرات: حال المومنين

۵. محاضرات الملاياء المعاني ويكتبة العينارية، ج ١٣ من ٢٣٧_ ٢٣٧

نكر ايام خلافت مستضيء بعورات

چون مستنجد از دب درگدشت، ابوالحسن (بومحمد حسن دخ ل) علی مستنبی، به جای پدر نشست، و نقل شده که او مردی جو د و کثیرالحیر و انصدقات بود ۱۱ چون مستفیی، به خلاف مستفر شد، هزار و سیصد حدت بر اربات دوب پوشانید⁽⁷⁾ و در ایام او دولت بنی غیید در مصر منقرض شد و حطبه به نام مستنبی، حواندند و سکه به نام وی و درد ، پس دوب عباسیه در دیار پس و مصر برگشت^(۳) از پس آن که دویست و پانوده سال بود قطع شده بود، و در ایام او ب دجنه بعداد ریاد شد و بغداد ر عرق کرد و فرات بیر آبش طعیان کرد به حدی که جمله در مرازع و فری تلف شد، و با پی حال مرزعه های در دیس، از پی آبی تلف شد.

و در منیهٔ ۱۹۷۷ عبدالله بن احمد بعدادی معروف به ۱۱بن حشات ۱^(۵) وفات یافت ، سیوطی نفل کرده که این خشاب پی مبالات بود در حفظ ناموس عظم ، و شطریج می باحث و شوحی بسیا می کرد و لباسه پش همیشه کثبت و کهنه نود ، و رن احتیار بکرد ، و شرحی از پی ندینی او نقل کرده که دکرش معصود ما نیست



١ عميارالدون، ج ٢ ص ١٨١

الدينيار الدول ج ادس ١٨١ المتظم ج ١٠ ص ٢٣٢

السنظم، ج ١٠ ص ١٢٧، الكامل في التنزيخ، ج ١٩ ص ١٠ عند الفور، و ٢ ص ١٨١

TYY or Y a mind . T

۵۔ وفیات الامیان ج ۳ ص ۱ ۱ معجم الادیاء ج ۲ء ص ۲۷ السنظم ج ۱ ص ۲۳۸ شیفتگان دانس.

و هر هماله ساق بوری شاهعی و قوطیی امام فراتب میر وفات کو دید

و در سنهٔ ۵۶۸ انوالمؤید احمد بن محمد مکی جنفی معروف بـهٔ 1 خـطـ حوارزمی هٔ معاصر رمخشری و هات کرد

و در غُرُّهٔ شوال سنة ۵۶۹ سعید بن المبارک معروف به ۱۹بی الدهان ۱ سعوی بعدادی وفات کرد. و بن اندهان لقت جماعتی است از بحات

و در سبة ۵۷۳ محمّد بن محمّا عبدالتحين بلخى عمرى معروف به و شبيد و طواحه و مستوب به عمر بن الحظاب كانت سلطان خوارزمشاه هندى و مؤنف حدائق السحر في دقائق الشمر در حوارزم وفات كرد

و در مسة ۱۷۲۴ بوالموارس سعد بن محكد بن سعد بن الصيمى معروف به ه حيص بيص ه ۱۱۰ شاعر در بعداد وفات كرد و در معاير فريش به حاك رف ، «و وجه تلقيه باحيص بيص آنه رأى الناس يوماً في حركة مرعجه بأمر شديد فقال ما نساس في حيص و بيص ؟ فيقي عليه هد، اللقب، و من شهره

> (مَلَكُنُهُ فَكُلُنَ الْعَقْرُ بِنَا سِجِيَهِ) الأبيات ولد قضيه لطيعه في انشائها (٢)

و در مسة ۵۷۵ و به فولي در سنة ۵۹۵ مستصبيء يسو الله وفات كرد

伤 惨 形



۱ .الکسی و الاتقامین ج ۱ من ۲۲۸

ذكر ايام خلافت اهمد بن المستشبىء الناصع لدينانك

چون مستصیء دنیا را و داع کرد ، فررندش ابوالمیاس احتمد باصرندین الله به بعنی وی نشست ، و آن در غُرهٔ دی فعده سنهٔ ۵۷۵ و به قولی در سنهٔ ۵۹۵ بود ، و باصر مردی صاحب عمل و شهامت و فطانت بود چون بر خلاف مستفر شد آمر کرد هر چه شراب بود بریختند و آلات لهو و لعب را بشکستند، (۱) لاجرم بلاد به مبتب عدن او معمور شد و رق مردمان فراوان گشت ، مردم به قصد تبرک به جانب بعداد می آمدید

و ماصد از تمامی حاصه بی هیاس بیشتر خلافت کرده و خواسیس و هیون قرار داده بود که در برد هر سلطانی پودند و مطالبی که واقع می شد به او خلاع می دادند، و مردم را چنین عتماد بود که ناصر از اهل کشف ر اطلاع بر معیبات است و نعضی می گفتند که جیاف و را حدمت می کنند ، (۲) و منوک و اکابر مصر و شام هرگاه نام ناصر را می بردند صداها وا آهسته می کردند از هیبت و اجلال او ، و پیوسته در عرت و خلال بود تاگاهی که از دنیا بیرون شده (۲)

و گفته شده که ناصر (۳) شیعی مدهب بوده و میل به طریقه امامیه داشته به حلاف پدرانش، حتی تاکه از این جوری سمی در محصر او پرسیدند که افصل



١٠ ميارالدول، ج ٢٠ س ١٨٥

٢ .. نگاه كنيد به اسير اعلام التيلاد، ج ٢٦ ص ١٩٤٠ كاريخ الاسلام عن ١٨٩ اخيار الدون ج ٢ ص ١٨٥

T_لبيد الدول، ج T حن ١٨٥

۱۱ - كان الشاصر كتاب، قال العلام، ﴿ من كشف البليس: من رواية الخديمة الناصر من بني العباس ووويت كتابه عن السيد وغير بن المعد الموسوى ـ المع (مؤلف، ﴿ ،

مردم بعد در رسون حد ﴿ اللَّهُ اللَّهُ كَيْسِتْ؟ حراب تصويح به نام ابي يكو بكرد و به اجمال جواب درد و گفت «اقصلهم بعده من كانت بنته مي يسد». " يعني افضل مردم بعد از رسون خد ﷺ آن کسی است که دختر او در خانه اوست ، و این عبارت دو حتمان دارد

یکی آن که مراد آن باشد که دخس پیعمبر نایش در حانه اومیت که مقصود امبرالمؤسيل 🏶 باشد

حتمال دوم آن که دختر شخص افصل در حابه رسول است که مراد ایبوپکر باشده واين جواب ازلعايف اجويه است

ر هم معروف امنت که از این جوری پرسیدند نز عدد حتفاد؟ در جواب گفت. ۱۹ریع، اربع، اربعه (۲) اهل سنّت حمل بر تأکید کردند اسبعه بر اثمه انتاعشر صنواب الله علیهم و این حلکان در ترجمه ملک افصل علی بن پلوسف صاحب دمشنق و عیره بوشنه كه صلاح الدين يوسف وريو العصوبين ، ملك الاقصل على را وبيعهد حود كرده و چوك وقات يافك و على امير دمشق شده با بر در ش عثمان كه عربر مصرش ميگفت مرع كرد، و بالأحره بوادرش عثمان با عمويش مفك عادن او ١٠ در دمشق محاصره كرديد و دمشق راءر او گرفتيد. ملك الاقصل نامه بواي باصر بوشب در شکایت از دمنت برادرش عثمال و عمویش انویکر عادن به جهت گرفش ایشان دمشق را از دست او ، و ابن اشعار ر در پرنامه درج کوند و نوای باصر فرستاد

مسمولای إنّ أبسابكرٍ وَ صححتِهُ و هسر الدِّي كسان قند ولأه والده فبسخالفاأ وخملأ عسقد بسيعته فَانظر إلى حظَّ هذا الأسم كيف لفي هجاءه جواب الناصر، و عي أوله

عشس قد غصبا بالشيف حق عُملي عبليهما فباستقام الأميرا حبين والى والأمر بيشهة و النَّمَسُ ديه جاني من الأواخر منا لاقى مُن الأوَّلِ

١ - ميز نگاد كنيد به ، وميات الاعوان ، ج ١ ص ١٣٦ - منبدرالدون ج ٢ ص ١٨٥

٣ روضات فلجنَّف ج ٥٠ ص ٢٥

رافس کتابُك يابن يسوشف معلناً غصبًا (أعلياً عَلِياً عَلِيَاً عَلِيَاً عَلَيْهِ حَمَّهُ إِد لَم يكس فاصبر (أ) درنَ ضداً عبليه حسابهم

سالُودَ يُسخبر أنَّ أصلك طساهِرَ بسعد النَّسينَ له بسيترب ساجرً وانشُراً فناصِرُك الأمام السَّاصر(١٦)

و در بام ناصر ظاهراً در سنهٔ ۵۸۱ کنو کت سبعه در میران جسمع کردند،
ابرالمصل خواررمی منجم و دیگر منجمین حکم به خواب شد، عالم کردند به
سبب طوفان باد، مردم شروع کردند به حفر معاره در ریورمین و آب و طعام در
آسط بردند و تهیه وریدن بادهای سخت نمودند و شب میعاد را منظر بودند، تا ن
شب که فیله بهم جمادی لآخر بود برسید و ابداً بادی بلکه نسیمی نوریه، به
طریقی که شمعه افروختند و هو آن قدر متحرک بود که شعلهٔ چرعه را حرکتی
دهد، شعراه در بن بات اشعا گفسد، شار جمله اشعار ابوالعدام محمد بن معدم

قل لأبي القصل قبول معترفٍ
و ما جرّت رغرع كما حكسو
قد يال كذب المستجمين وّ فسي
مسدّير الأمسر واحسد الحسدُ
لا المشترى سالم و لا زُخلُ
فيبطل المدّعون منا وضعوا

مصى جسادي و جددنا رجبُ ولا يسدد كسوكبُ له ذَنَبُ ى مقال قبالو و منا كاذبوا ليس لنسيع لعسادت سببُ باقي و لا رهره و لا القطب في كتبهم و ليُحرَّق الكُتُبُ

و در سنهٔ ۵۷۶ جمد پی محکد یی تراهیم پی سلمه صاحب مصنفات معروفه و مشهور به خافظ سیکی وفات کرد

و سلمی مستوب است په جدش (مثلمه) و آن لفظ است عجمی (يعنی سه

۱ .در وفيات غصبوا

٢ ـ در وقيات الأبشر

۳ ـ در وبيات: واصير

ا .ريان الاعبان ۾ لا هي 11 م

في المبار الدول، ج ٢٠ من ١٨٤

ل)، به سبب آن که یک بیش شکافته بوده، و بعصبی گفتهاند که سیمی (به فتح سین) منسوب است به طریقهٔ سفف

و در مسهٔ ۵۷۷ عبدالرحمی این محمد معروف به اس الاتباری محوی انساری وفات کرد ، و فانباره در قا یم بلدی یواده در جست فرات و در سابق اسار طعام کسری بوده و ما پین او و بغداد ده فرسخ فاصله بوده

و این انباری بر جماعتی اطلاق میشود و اشتهر ایشان همین مارد است که صاحب تألیفات بسیار و معروف به رهد و ورغ وکثرت عمم است

و در سنة ۵۷۸ و دات یافت فخر لأجنه و شیخ فقهاه حلّه ، محمد بن حمد بن ادریس عمل بمیکرده ادریس حمل بمیکرده ادریس حلی عجلی ففیه صوبی صاحب کتاب سرائر ، و این ادریس عمل بمیکرده به احبار آخاد ، و اول کسی است که بنای اعتراض و طعل بر شیخ طوسی بهاد ، ۱۰۱ و علامهٔ حلی الله بیر بر او طعل بسیار و ده

و در هنتهی انعقال است که در این ارمیه مشهور شده است که پی ادریس په حال جوانی وفات کرد و منین عموش به بیست و پنچ برسیده بود، و میگریند بی به سبب آن است که اسائه ادب نموده به شنخ طومتی ا

و لکن ان چه در بحار نفالاً از حظ شبح شهید دیدم آن است که اس ادریس در سنهٔ ۵۵۸ به حد بلوع رسید و در سنهٔ ۵۷۸ وفات کود ، و بد بر این سنین عموش به سی و پنج رسیده بود (۱)

بلکه در رسالهٔ مشهور کفعمی در وفیات علما بعدار ان که حدیدی این ادریس را در مسهٔ ۵۵۸ نفل کرده ۱۰ تورندش (صالح ۱ نفق سوده که گفته ایدرم و فات کرد در ظهر روز جمعه ۱۸ شوال سنهٔ ۵۹۸ پس عمرش بمایرین تقریباً بمجاه و پسج بوده اواله العالم (انتهی)

و بداد که از معاصرین بن ادریس شیخ نقهٔ جلین سدیداندین انوالفصل شاداد بن جیرالین فمی بریل مدینه است که از تألیقات و است کتاب فضائل معروف که علامه مجلسی الله در بحار از او نفل می کند ، و نوادر احیار و معجرات طریقه در او



در بن خصوص نک مقدمه کتاب السرائر بیاب بیادید صرسین می ۲۸ به بعد
 ۲۰ به تیمی المقال حی ۲۶

بسیار است ، مانند حدیث معخوهٔ حضوت رهره که با امبرالمؤسس، و معاجرهٔ مام حسین که با پدوش که ، و حدیث تکلم سلمان به میت دو مرص موت خود دو مدائل ، و غیر دلک

و شادان مدکور رویب میکند از پندرش جنبرئیل، و در آبنوجعمر منحمد بس بوالقاسم بن محمد معروف به عمادالدین طبری صاحب کناب بشارة المنصطفی لشیعه المرتصی و کتاب رهد و تفوی و غیره

و در سنهٔ ۱٬۵۸۱ حکیم خافانی شیروانی ^{۱۲} شاعر هجمی معروف وفات کرد ؛ و او در طبعهٔ حکیم نظامی شاعر معروف است ، و منسوب است به شیروان و آن بلدی است که انوشیروان او را تممیر کرده و به نام او مسمی شده

و در سنة ۵۸۳ نمل شد که روز اول سال با روز اول هفته و ول سال شمسی و اول سال شمسی و اول سال عربی موافق شده بود و شمس و قمر در یک برج پودند و ایل از اتفاقات

و در آن سال سلطان صلاح اندین بیت المقدس ۱۰ به بسیاری از بلاد شامات فتح کرد و از دست فرنگیها بیرون آورد

و در سنة ۵۸۵ منید جلیل فقیه عرالدین حمرة بن علی بن بی المحامس رهرهٔ حسینی معروف به بوالمکارم بن رهره وفات کرده و بن سنید جملیل به دو رده واسطه نسبش منتهی می شود به حضوت صادق اللهٔ (۱۱) و تمامی از سادات حدین بدند.

و بنور هره بیت شریعی می باشند ۴ و بسیاری از ایشان از احتفاد و بنواهمام



١ _ يا در ١٨٨٠ نگاه كنيد يه الكني و الالقاب، ج ٢ ص ٢ ٢

٧ ــوى ايرنغيم ين عني شرواتي، مشان هجم

هسیان شمهشته السایم منظم خیاتانی که صیت عمل رشورانش رونه تا در چین ۳ مگاه کنید به ریاض العلمان ج ۲ هی ۳ ۱۰ طیعات اعلام السیم، فرن ۶ می ۱۸۷ روشان چ ۲ هی ۱۲۷۹ اعیان النیمه ج ۶ می ۲۲۹

^{*۔}اجازہ علامہ علی ۶۶۸ کا ۷۲۶ ہ) یہ بنوربارا نہ پاسازالاتوا ج ۴ ، ص ۶۹۔ ۴۶ جانی بیروٹ امد، است

ابوالمكارم همسد كه افتهاء مىباشىد، و از جمله بشان است سيد علاءالدين ديوالحس على بن محمّد بن على بن حسن بن رهزه كه علامه حلى الله از براى او و پسرش ديوعبدالله حسيني و برادرش سيد بدرالدير محمد دجاره كبيرة معروفه به دجارة بنيرهره ره نوشته ۱۰

و بالجمله ، بنورهره بیت خنیل بودند در ۱ حلب ۱ و اشهر پشان اینزهرهٔ مذکور است که شیخ و امتاد شیخ شادان بن جبرائیل قمی ، و صاحب سرافیو ، و شیخ محبّد بن مشهدی ، و غیرهم بوده

ابن رهره را تصانیمی است از جمله خیقالتروع آنی علمی الاصول والهروع و (۱۹)
 و راسروع (نصم النون) هذا بمعنی الاشتیاق)

و هم در حدود سنة ۵۸۵ وقاب كرد شيخ منتجب الدين على بن عبد الله ودرى ماحب فهرست معروف در احوال علماى عصر شيخ طوسى ن رمان خويش ، و اين شيخ جديل سيش منهى مي شود به حسين بن عبى بن بابويه قمى ، و شيخ صدوق رئيس المتحدثين عم علاى او است ، و مشايخ او زياده از آن اسب كه حصر شود و در فره دى حجة سنة ۵۸۶ متولد شد شيخ اديب مورج منكلم عبد الحمد بن بهادالدين محمد المدايني الاصولى المعتزلي الحكيم المعروف به اس ابي الحديد و و همان اسب كه نهج البلاقه را شرح كرده براى حرافة كشب ورس مؤيد الدين محمد بن عبد الكريم قمى ، و در اول شرح خود گفته

الحدثة الذَّى تفَرد بالكمال، (إلى أن قال) و قدّم المعضول على|الأفيض لمصلحة اقتصاها التكليف (**)

و كان إبرايي الحديد منصفاً هي المحاكمة بين الفريقين و هو بين علماء أهن الشرئة



الكام كثير باء: تابع العروس الروسان من ٢٠٠٠ أماده وعره

۳ دوین کتاب به تبحصیل آقای «براهیم بهاوری مسیر شده صب و در مقدمه این کتاب فهرست ۱۹۹ اثر ددگر مؤلف بید شده صب

٣-شرح فيجالبلاغه اين ابي العديد ع ١٠ عندمه

بسرلة عمرين عبدالعرير بين العدد، الأسويّة، وله سؤلّفات، وله ايسضاً القيصائد السّبع المعروفة في فصائل أميرالمؤمس عَيْدُ الّتي شرحها لجم الأثنّة الشّارح الرّحيّ الأسترآبادي الأسمى !!

و كان مين غاصر إيرابي الجديد الشيّد الأجلّ شمس الدّين قافار بن عُمد المسوسوى
 صاحب كتاب حجّة الدّاهي في ردّ نكفير ابي طالب "

و كان من عظماء وقته وكبراء وماند هي الدّين والدّنيا فخراً و فخارة بحيث ممّ يخل منه شندً من اسانيد علماك الأطباب

و قَخَار (بفتح العدو تخفيف الخاء المعجّمة)، كما أنَّ أسم أيه معد (كمرو) مرادقاً الإسم ابي أنفر مقد بن عددان، و تبد أرسل الشيد قبخار كتابه حبّه الأاهب إلى أبر أبريالحديد بعد تُصيفه، فكتب عُلى ظهره ما يؤدن بمدح أبريطالب من غُير أن يصرّح باسلامه، على أبر أبريالحديد ما يستحقه

و مات الشهد مي سنة ۶۳۰، ويرون الشهد مخارعي ينحين بس الحسن السعروف بداين بطريق الحلّي الأمامي طاحب العمدة و المناقب، و بطريق، (ككبريت) القائد من غواد الروم محت يند عشرة ألاف رجل

و در ۲۲ شعبان مسة ۵۸۸ شیخ اجل اعظم ، فقت المحدثین محمد بن علی بن شهر شوب سروی مارددرانی ، صاحب مناقب و عیره وفات یافت ، و در بیروب حدب در بالای کوفه معروف به ، جین جوشی به حاک رفت و در همان جالی که فیر وین میبر شاعر امامی است که در سنة ۵۴۸ وفات یافت و در سابق اشاره کردیم به او

و این شهر آشوب از شیوخ شیعه سب، و لکن علماء عنامه نیز بنه فنصل او معترفند، و او ر نجاین کردهاند، و در تر جم حال او را نوشتهاند، ۱۲ و به کثرت علم و عبادت و څشوع و تهجد او ر سنودهاند



الفدير ج ٧، ص ٦ ٦ السبة على الناهب إلى نكفر مي طالب
 ١٤٠٠ كنيد بد الواقي بالرغبات ج ١٠ ص ١٤٢ رقم ٢ ٧٠

و نقل شده که همیشه باطهارت بوده ، و گاهی که مناقب را می بوشت هرارکنات ساقب برد او جمع بوده ، و به بن بصاحت تمام در اول ساقب می فرماید

فوقفت مى جمع هذا الكتاب، مع أنّى الول مالى و للتّصيف والتّأليف مع قلّة البضاعة وَعِظم شأن هذه الصّنّاعة _الخ

و ین شیخ جاین و مشایخ بسیاری است: از جمله مشایخ او ممکلم امین ابو جعمر ابع عمادالدین محمد بن علی محمد طومتی معروف به این حمرة طوسی است که از تألیعات او سب وسیله در فقه و کتاب افزایع فی السرایع و کتاب فاقب المناقب در معجرات مجمع طاهره

و دو در طبعه بالامیان ابو عمی بی شبخ طوسی ، و معاصر شیخ همهٔ جلیل مفضال ابوعلی محمد بن حسن واعظ فارسی بیشابوری شهید ملقب به «فتال» است که مصنف روضهٔ الواعظین و کتاب التنویر فی معانی التفسیر است ، و دو را دبوالمحاسل عبد رزاق رئیس مشابور منفی به شهاب الاسلام ، شهید کرده

و در سنهٔ ۱۹۰۰ فاسم بن فیره مقری بحوی معروف به شاطیی امام هر اب و صاحب قصیده معره فه موسومه به حررالیمانی و وجه التهانی در فراتات وفات یافت، و جماعتی رفضلاء آن فصیده را شرح کرده ادا ، از جمله علی بن محمد شافعی عدمالدین سحاوی است ، و شاطیی مسبوب است به (شاطیه) که یکی از بلاد واندلی، است

و در سنة ۱۹۶۶ آب بيل مصر توقف كرد و قحط و غلاء عظيمي شد. به طوري كه مردم همديگر را بحور دند ، و مردار را باقي نگداشتند ، و خوردان مردار چمان شايع شد كه فيور رامي شكافنند و مردهها ر از گور بيروان ميكر دند و مي حوردند

پس اهل مصر منفرق شداند، و بسیاری در گرسنگی هلاک شداند، و کسی که راه می رفت چشم و فدمش واقع نمی شد مگر بر موده و یا کسی که جان می دهد، و اهل فوی و بریه تمامی بمودند به طوری که یک جان دار نماند، و بسیاری در مردمان آراد و اطفائها فروحته شدند، و این فعطی تا چند سال بماند



و در ستهٔ ۵۹۷ ربرله عظیمی در مصر و شام واقع شد و خیلی از مکانها و خامه ها حراب شد

و در ماه رمضان همان سال عبدالرحمن بن على معروف به ابوالفرح اس جوری ۱۱ حیلی در بعداد وقات کود ، و ابوالمظفر بوست قُر اوغنی^(۲) صاحب تذکره و تاریخ ، سیط اوست که در اواجر سنة ۶۵۴ در دمشق وفات کرد

و نقل شده که این حوری به حط خود بسیار کنابت کرده بود، و ربرهای تراش قدم خود را که به آن حدیث نوشته بود جمع کرده بود، و وصبت کرده بود که آب عسل مر به آن گرم ساتید چون وفات کرد آب عسل او را با ان ربره های قدم گرم کردند و کفایت کرد بلکه ریاد هم آمد

و بن جوری سیش به شانوده واسطه منتهی می شود به قاسم بن محمد بن بی بکر، و از برای اوست تألیمات بسیار، و نوادر حکایات او بیر بسیار صت

«ر هو رأس الأذكياء، و له قضيّة لطبهة مع امرأةٍ تحت مبره حيث تقرّه بكلمة «سعوس قبل ان تقدوس»، من ارادها فليطالع الصرّاط المستعيم»

و می سند ۱۹۹۵ توقی افزاهد العابد ابوعبدالله محقد بن احمد القرشی المغربی^(۳) دکره ابن خلگان، و قال: کانت له کرامات ظاهره، و موارد هی ثبت المقدّس ظاهرً بقصد لفزّ بارة و الثّبرّائ به، (انتهی ملحّصاً)

ر الطّاهر أن الرّجل هو الّذي يسبب اليه حكايةً أنّ من خاف عَلَى نفسه وجع البطن مرضع كفّه عَلَىٰ يطبه و قال ثلاثاً اللّين ليلة عيدى و رَصىالله عن سيّدى أبسيعبدالله القرشي، لم يُصبه ذلك الألم أنّ شاءالله

و در سنة ۲۰۱۱ فرنگیها بر بلد دمسطنطنیه، عدیه کردند و رومی ها را بیرون نمودند



برای بزید اطلاع گاہ کید ید وہیت الاعیاں: ج ۲۰ س ۱۴۰ الصبر دھنیں ج ۳ می ۱۷۳ التندرات ج ۳ می ۱۳۹۹

٢ ـ لَرُنُوعُنِي الْفَقِّي أَسَتَ تَرِكِي يَعْنِي دَسَّرٌ رَنْهُ، (مَوْفُ ﴿)

٣ ـ وفياب الاعبان، ج ٢ ص ٥ ٪ الوافي ج ٢٠ ص ٢٧، شدراب، ج ٣ ص ٣٢٠

و آن حدر نصرف کردند، و پیوسته در دست انها بود تا در سند ۱۶۶۰ که رومیها در فرنگیها بازگرفشد

ر ۲ محرم سبة ۵۰۱ ابوالحس ورام بن ابی فراس حارثی شیخ زاهد صالح وفات کرد ۱۹ او حد سیّد ابن طاووس و صاحت کتاب تنبیه الخاطر است که معروف است به محموعة وزام، و در این کتاب از محالمین حصوص از حسن بصری بسیار نقل می کند

و در آجر منبهٔ ۱۹۱۶ این اثیر صاحب **جامع الاصول** در موصل وفات کرد

قال شيخه البهائي عي كشكوله كان ابن الأثير مجدالدين بوالسهادات صحب كتاب جامع الأصول و النهاية في غريب الحديث من اكابر الرّوب، مُخطبًا عند المعرك، و تولي لهم المناصب الجديد، فعرض له مرص كف يديد و رجعليه فانقطع في مسرله و سرك الساصب و الاختلاط بالنّاس و كان الرّؤساء يغشونه في معرفه فحصر اليه بعض الأطبًاء و النزم بعلاجه، فقت طبّه و قارب البّر، و اشرف على الصّحّه دفع اليه شيئاً من الدّهب وقال احض لشبينك فلامه اصحابه على ذلك و قالوه هلا ابتيته الى حصول الشّه، فقال لهم الله مثى عوقيت طلبت المناصب و فحلت فيها و كلّف تبولها و أمّا ما دمت غلى هذه الحالة فاتى لا اصلح لذلك فأصرف اوقاتي في تكميل عملي و مطاعه كب العم و لا هذه الحالة فاتى لا اصلح لذلك فأصرف اوقاتي في تكميل عملي و مطاعه كب العم و لا دخل معهم فيت يخصب الله و يرضيهم و الرّزق لابد منه، فاختار عطمه جسمه ليحصل له دخل معهم فيت يخصب الله في المناصب، وهي تغك المدّة ألّف كتاب جامع الأصول و النّهاية و غيرها من الكتب المعيدة

و این اثیر برچند نفر اطلاق می شود یکی همین شخص که مینوک پی مجمد س محمد بن عبد الکریم صاحب تهایه و اتصاف فی اعجمع بین الکشف و الکشاف و جامع الاصون است ، و جامع الاصول کتابی است که حمیع احادیت صحاح ستهٔ عامه که عبارت است . صحیح بحاری و مسلم و موطأ مالک و سنن بسائی و جامع تؤمدی و سنن این داود سجسنانی در آن جمع است

و ديگو على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم مؤلف كتاب كامل التواريخ، و



اسدالقابة في معرفة الصحابه است كه در أيام مستنصر سنه ۶۳۰ وفات كرد

و دیگر نصراند بن محمد بن محمد بن عبدالکریم ملقب به ضیاه الدین است که در سبهٔ ۶۳۷ در بعداد وفات کرد

و بیا در سبهٔ ۴۶ و در روز عید قطر فنخر^(۱) بن الخطیب محمد بن عمر معروف به فخر داری صاحب تفسیر کبیر و غیره در دهرات، وفات کرد

و در سنة ۱۸ و قشكر دنار داخل بلاد اسلام شدند وكردند آل چه كردند چمالچه این اثیر در كامل دكر كرده ، و فتته ایشان را از فننه بحث نصر و یأجوج و مأجوج و جميع فتل استيار داده ، په آنج مراجعه شود

و در منبهٔ ۹۱۰ علی بن محمد معروف به این حروف نحوی وفات کرد

و بير در همان سال عيسى بن عبدالعرب معروف به حرولي وقاف يافت هوكان الجروبي اماماً في علم النحو كثير الاطلاع على دقايقه و غريبه و شاذّه، و حسنف فيه السقدمة التي سبّات بالقانون، و الجرولي (بصم الجيم و الزاء و سكون الواو) سميه الى الجرولة، و هي بطن من البرير»

و دیر در سنة ۱۰ و ناصرین عبدالسید فقیه معترفی حتمی ادیب بحوی معروف به مطوری مستوی به مطوری مستوی به مطوری مستوی به مطوری مستوی در ۱۰ حوادرم ۱۰ وفات کرد و او برای او مؤساتی است که او حمده شرح مقامات حریری است و در ساه وحب سنة ۵۳۸ ولادت او در حوارزم و مع شد و و در همان سال رمحشوی در حوارزم و مات کرد به این سبب و را حدیمه زمخشوی گفتند

و در سنة ۶۱۶ شیخ بوانیده صدافه بن الحسین غنگیری بعدادی صریر نحوی حسیلی ودات یافت، و ابوالیده از بله دبینا شده بود و با و حود آن که نابید بود کتابها و شروح بسیار تآلیف کرده، از جمعه کتاب تبیان فی اعراب القرآن است معروف به ترکیب ابوالیقاد، و ۵ حکیر، (به صم المهمله و سکود الثانی و فتح الموحده) بدیدة علی شاطی، الدجه فوق بغداد بعشرة فراسخ، و منها الشیخ مهید ا

١ ـ درياره أو تكار كيد به الهميان عن ٧٨٪ الريخ أداب اللمة الربيم ج ٣٠ ص ٩٣٠ بالنموران يومندل. ص ٩٣٠

و در سنة ۹۱۸ در ماه صفر احمد بن عمر صوفی معروف به بچمالدین کبری و مکنی به ابو حیات صاحب کتاب متارل افسایرین و عیره در خوارزم به دست عسکر معول به فش رسید

ر بیر در سنه ۱۸ کشکر معود بیشابور ر فتل عام کردند ، گوید داماد چنگبر حال دنجاجر ، در حالب د توبیحان ، مأمور فتح بیشابور گردید و ت جا ر محاصره مود ، رو سیم محاصره تیری به او حورد فی الحال بمرد ، د تولیحان ، که بی حبر شدند از قتل عام د مرو ۱۹ و ۱ سرحی البیابور آمد ، اهالی سیشابور قاصی رکراله ین عبی را به شفاعت برد د تولیحان ، فرسنادید، ۱ توبیحان ، گوش به گفتار قاصی مداد ، در ۱۲ صفر بشابور را محاصره کرد ۱۹ ور چهارم محاصره ، شهر مفتوح کردید داخل شهر شدند ، محیرالممک حاکم راکشید ، دا و مرد شهر را به صحر راندند و شماماً ر به قتل رسانیدند ، دختر چنگیر به قصاص شوهر ادبیه شهر را به کنی ویران ساحت همت شبه و رات به شهر پسته شخم رد و جو کشید ، صاحت کنی ویران ساحت همت شبه و رات به شهر پسته شخم رد و جو کشید ، صاحت طرار بیس و شیر و موای عورات و طعان مرار هزار و همتصد و جهن و همت خرار بیس و دید و والله العالم

و در سلخ شهر رمصان سبه ۲۲ کاهر عیاسی وقات کرد ، و ناصر دو سال بود ، و از وفاتش به عند فلح مبنالا شده بود ، و مدت خلافیش چهل و هفت سال بود ، و از پیاهای اوست به به معام عیاس و اقمه اربعه علی دو به به ، و مادرش هم در سنه ، ۱۷۵ قبه برای حضرت حمره در احد بنا کرد و هم به امر ناصر به سنه ۶۰۶ در سامره در مبان صفه و سرداب مقدس شیاکی یا دری از چوت ساح ساکردند و فعلاً در رمان ما که سنه ۱۳۲۵ دست آن در موجود است و به اعلی در جه امنیار مبت شده و اللحق در صناعت بحاری از بهایس روزگار است ، به آن که بن همه رمان بر آن گذشته و در صناعت بحاری از بهایس روزگار است ، به آن که بن همه رمان بر آن گذشته و در مرو دهور به حفظ و نگهداری آن اعتب شده و بعصی جاهای آن را شمع و چراع مرود دهور به حفظ و نگهداری آن اعتب شده و بعصی جاهای آن را شمع و چراع سو حته همور مثل بهترین جواهر جلوه گر است و در کیبه آن این عبارات لبت سب سو حته همور مثل بهترین جواهر جلوه گر است و در کیبه آن این عبارات لبت سب بسم آله الرحین الرحیم، قل لا اسالکم علیه اجراً الآ الموده عی التربی، و می یقوی



حسةً نرد له فيها حسناً أنَّ أنَّه غفور شكور لـ ١

هذا ما امر بعدد سيّد، و مولانا الامام المقرض طاعته على جميع الآمم ابوالجاس احمد النّاصر لدين الله المبين، اميرالمؤمنين و حديمة ربّ العالمين، الّدى طبّق البلاد احساته و عدله، و غير البلاد برّه و عمله قرن الله لوامره الشريعة بالنّجح و النّشر و جوده بالنّأيية و النّصر، جعن الأيّامة المخلدة حداً لا يكبر جواده، و لرأيته المحجّدة معدا لا يحبر رااده، في عزّ تخصع به الأقدار فيطيعه عواصيها، و مدي تخشع له المدولة فتسكه واحسيه و يتولى المولى الحسين بن معد الموسوى الّدى يرجو الحياة في ايّامة المحكّدة و يشمنًى انفاق عمره في الدّولته المؤيّدة استجاب الله دعوته في ايّامة الشريعة النّسيّة من انفاق عمره في الدّولته المؤيّدة استجاب الله دعوته في ايّامة الشريعة النّسيّة من حدد ستّ و سقماًة الهلاليّة »

事 传 章



دكر أيام خلافت محدّد بن التاصر الظاهر بأمرابك

در سنة ۴۲۷که ناصر وقات کرد فررندش بونصر محمد ظاهر بآمراطه به جنای وی نشست، و او مردی بوده خوش هنات و بیکو سیرت و بنای عدل و داد بهاد ۱۱) این اثیر گفته که ظاهر اظهار عدل و داد کرد و مست عمرین را عاده کرد، و اگر گفته شود که بعد از عمر بن عبد العزیر حلیقهٔ مثل ظاهر بهمده راست خواهد بود و بالجمعه ، اموال معصوبه را به صاحبانش رد کرد، و رندانیان را از بند رهایی داد، و شب عبد نجری صدهی دینار بر عدماد و صلح بحش کرد و می گفت «الجمع شغل شب عبد نجری صدهی دینار بر عدماد و صلح بحش کرد و می گفت «الجمع شغل التجار، اثنم الی امام فقال احوج منکم الی امام قوال، اثر کومی آدمن الخیر فیکم ما بقیت آغیش» (۱)

لکن مدب خلافتش قبیل بود، به ماه و چند روز حلافت کرد، و در سبه ۶۲۳ حاجیش او ر بکشب

* * *

[۔] ٹگاہ کنید یہ: اشہار الدوں، ج ۱۳ ص ۔ ۱۹ ۲۔ الکامل فی التاریخ، ج ۱۹ ص ۱۹۶۲ - ۲۶۲

ذكر ابام حلاقت مستنصر عالله

چون ظاهر ردید بگدشت پسرش مستنصر بالله ابو جعفر منصور به جای پسر شست، و چوب بر سنطنت مستفر شد بنای عدن و داد نهاد و هل علم و دین ! برقی داد و بنای مساجد و پنهاکرد و راهها را درست نمود، و در بعداد در جانب شرقی دجله مدرسه بی مش و ماشد بناکرد و موقوقه بسیار برای ان مدرسه قر رداد ، و چهار مدرس برای او نعیس کرد که به چهاو مدهت درس گویند، و سمارستانی هم بنا بهاد و بشکر عظیمی به جهت مفاتله با تنار جمع کرد " و گفته شده که عدد لشکر او به صد هرار سوار رسید ه بود و با تنار حمل کرد و ایشان را منهرم گردانید، و در جمعه دهم جمادی لآخره سنه ۴۴۰ دنیا ر ودع کرد

مؤلف گرید که ما در دیل تا یخ مقندر بالله خلیمه هیجدهم سی هیاس مقل کردیم که هر ششم از حلمای بنی عیاس یا محدوع بوده ، یا معنوب یا محدوع و معتوب ، و بن صابطه محکم بود تا مستصر بالله که حدیمه سی و ششم و ششم هر ششم است که به محلوع گشت و به مصول ، ینی اگر بعد از معدور عبدالله بن المعتوم برنصی بالله در عداد جایا شمرده شود ، چنانچه دمیری کرده ، صابطه به جای حود محکم است و الا ای قاعده منتقش خواهد بود

و ممکن سب گفته شود، چنانچه دمبری گفته که اگر چه مستصر از خلافت حمع بشه الا آن که چوب بشکر نتار در ایام او قوت گرفتند و حمله از بلاد سلام ر سنجیر کودند و بگرفتند، این اعظم و اتم ر حلع خواهد بود چه آن که دیگر از بری



یس هبنس در عراق امری نماند

و بعد از مستنصر دیگر در یسیعباس در عراق حلافت نکود چنز یک نفوکه مستعصم باشد و او را یکشنند و دویت آل عباس در عراق منقرص شند در مسلهٔ ۶۵۶ چنانچه خواهد امد دکر آن إن شامالله

و در ایام مستنصر در سنهٔ ۴۲۴ چنگیر خان وفات بافت ، و فتنهٔ او پر اسلام او فتل و أسر و عارت و مستنصر در سنهٔ ۴۲۶ چنگیر خان وفات بافت ، و فتنهٔ او پر اسلام او فتل و أسر و عارت و محریت بلاد به خصوص بلاد عجم ریاده از آن است که حصه شود ، بن بن الحدید در شرح نهج در شرح کلام امیرالمؤمنین للیا هکائی أواهم قوماً گان و بحود ، بن بن المحلوقه به بر سبس احتصار دکری از قد صوده و گفته از رمان حصرت ادم نا عصر ما چنین وافعه و مکرده ، هر که طاف است به ال جا عراجعه کد

و هيه قال ثمّ ساروا الى بيشابور فقطوا به ما فعنوه يسرو من القتل و الأسيصال ثمّ عمدوا الى طوس مهيوها وقتلو اهمها و اخريوا المشهد الّذي به على بن موسى الرّضا ١٤٤ و الرّشيد هارون بن المهدى (١)

و در سنة ۶۲۶ يافوت حموى ⁴⁷ صاحب معجم البندان و معجم الادياء و معجم الشعراء و مراصد الاطلاح و عيره و فات باعث ⁽⁴⁷⁾

و كان أوّلاً معلوكاً لناجر بيعداد يُغرفُ بِعشكُر، و كان يعاقوت مستعشباً عيني معولاتا اميرالمؤسين ﷺ و اراد النّاس أن يقتلوه لذلك عائقهم من البعداد إلى حلب و المعوصل ثمّ خراسان و غيرها وكان يعيل إلى مدهب الخرارج

و در ستهٔ ۶۲۷ فریدالدین شیخ عطار از دنیا برفت

و در سنهٔ ۴۳۰ علی س محمد معروف به این اثیر جرری در موصل و قاف کرد و ر مؤلفات او است کتاب کامل التواریخ ، ۳۰که ایند کرده در او مواریخ سالها را از اوّل



۱۰ مائن تهیمالیلاغه ایم ۸۰ مس ۲۳۵

٣ - وي بأقوب بن عبدلله رومي است

٣ . نگاه كليد به اوقيات الاعيان، و مقدمه معجم الادباء ايماب دارالكتب للمعيه ا ايروب

^{🔻 .}الكالس مهمترين وآسترين أثر ابرياكير است كه جنادين جاب شده است و برجعه فارسي أن موسط ابولمقامهم باينته به

رمان تا آخر سده ۶۲۸ و هم مساب سمعانی رکه هشت محدد بوده مختصر کرده در سه مجدد، و چون ولادت او در سنه ۵۵۵ در جریرهٔ این عمر واقع شده او را جرری گویدد، و این جریره بندی است در شمالی موصل که دجله مثل هلال بر و احاطه کرده

و دو سنة ۶۳۱ بوالحسن امدي على بن محتد اصولي حيلي ثم الشاهعي وفات کرد و ۱ امد ۱ (به مد همره و ميم مکسوره) بکي از بلاد ديار بکر است

و بیر در سنه ۴۲۱ محمد بن بی بکر معروف به این خیار وقاف یافت و در ازّل سنهٔ ۴۳۲ بو حققی شهاب الدین (۱) عمر بن محمد شهرور دی شافعی صوفی وقاف کرد، و شهرور دی بسیش به محمد بن اینی یکی مستهی می شود، و مرجع ازباب طریقت بوده ، و رکسایی که درک خدمت او را نموده شیخ سعدی است و دو کلمه از وصایای او نقل کرده که بعضی آن را در صمن شعر در آورده

یه طرف پوستانش گفته سعدی دو پیندم داد شیخ سهروردی یکی بر عیب مردم دیده مگشا دوم پرهیر کبن از خبودپسندی و ۱ سهرورد؛ پر ور ن هرره گرد، بندهای است بردیک و دیجان ، و در انساپ

و در سنة ۶۳۸ و دات كرد قدوه العارفين ابوعيدالله محمّد بن على بن محمّد المتكرّر ثلاثاً المعربي الأندنسي ثمّ المكي ثمّ الشّامي الملّقب بمحيي الدّين أبن العربي كن من من اركان سنسلة العرف، و القطاب إرباب المكاشفة و الصّفاء، مسائلاً للشّبخ عبدالقدر الجيلاني، و المدفون يصالحية الدّمشق صاحب مصوص الحكم و كتاب فتوحات المكّبة و غيرهما و تعبياتنا فيه كلمات " تدل عني انجرافه عن مدهب الحق و ابتلائه بالوسوسة

سمعانی سهرورد (به صم سین) صبط کرده



لله صورت گرفته و «کامل - تاریخ بزوگ اسازم ر ایران، و نام دارد

١٠ . هير شيخ کيهاب الدين مقتول در دکلات و است در موضعي که مرود گويند و شايد سرود سهرورد ياشد (امولف الله)
 ٢٠ . يشاره الشيمه من ١٥ مدينة النبيمه من ٥٤٥؛ تحمد الاخيار عن ١٨ ٥٧، ٥٨، عين الحياد عن ٥١ ١٥٠

روضات البيئات، ج ٨٠ ص ٥٦ - ٢٠ مسدوك، ج ٢٠ ص ٩٣٠٠

الخيال و تنطقه بالخرافات الكثيرة، فراجع آحر كتاب يشارة الشيعة بسحدث الكاشاني
 و كتاب مقامع الفصل لي جواب من سأله عن الألة القاتلين بوحدة الوجود.

و لكى صاحب المجالس اظهر تشيعه كما هو دأيه، أو نقل عن الفاضل التعبيري صحب حياة الحيوان، عن النَّهي، عن الشيخ فتع الذّين اليعبرى عن الشّيخ ابي الفينع التشيرى، أنّه قال صحب الشّيخ عزّالدّين بن عبدالشلام يقول و قد شُئل عن ابن العربي، فقال شيخ موه كذّاب، فقيل مد و كذّاب ايضاً؟ قال مع، تداكرنا يوماً نكاح المِن فقال الجنّ روح عليف و الأنس جسم كتيف فكيف يجمعان؟

ثمّ غاب عنّا مدّةً و جُء و من رأسه شجة نقيل له من ذلك، فقال الزوجت امرأة مسن الجنّ محصل يسى رابيسها شيءٌ مشجسي هده الشجة اثمّ قال قال الأمام اللّهيي ً و مّا الطن ابن العربي تعتد هذه الكدبة و انّما هي من حرافات الرّباضة، (انتهي)

و تقل عنه الله كان له يد طُوني في علم الحروف، و من استخراجه الذا دخل الشين هي الثَّبِينَ ظُهَرَ قَبُرُ محيى الدَّين، فلقا دحل السّنطان سليم الشّامُ تفخص عن قبره، و عُمَّره بعد الأشراس، و منه ما أنشد في ظهور القائم ﷺ

> الله ذار الرّمسانُ عسى خُروبٍ يستبسم الله فسالمهديُّ قسام الذا ذار الحروبُ عنقيب صنوم قأقروا الفاطني منّى الشلاما⁽¹⁾

و ذكر هي الباب الثلاث مأة و الشئة و السين من القنتوخات صعاب امامنا المهدي مساحب الأسرية و عبلامات ظهوره على قبوله «إنّ به خبيفة يبحرج من عشرة رسول أنه فالله فالله على الباب ١٩٨٨ و عبره منها كلام هي الرّد على الهل الرّأى و القياس كأبي حبيفة و اصرابه الإيناسب المقام تقده

4 6 4



۱۰ مگاه کهد به مجالی قنومین ج ۲ ص ۴۹، و بیرمیرزامحکد امباری در نفخ المعمود ۲ مروضات للجناب ج ۸، من ۵۲.

دكر خلافت مستعصم مانة واروال دولت سيعقاس

در سنة ۴۰۰ که مسبه و وات کرد در درسش بواحمد عبدالله مستعصم به جای ری شه به و او آخر حلف بی عباس بوده که در عراق سلطنت کردند، و مدت سلطنت بنی عباس پاتصد و بیست و چهار سال طول کشید و چون مستعصم بر سریر منطقت مستفی شد تدبیر ممنکت ر با وزیر حویش مؤیدالدیس علقمی (۱) سمی راگذاشت و خود مشعول کبوتر بازی و لهو و لفت و لدت و طرب شد

و هم در آن ایام ابوبکر پسر مستعصم بر محلهٔ «کرخ» یعداد که مسکی شیعیان بود هارت آورد و جماعتی بسیار از سادات را اسیر کرد

و به قوسی هرار دختر از عنویه و عیر ایشان به غارف برد الاحرم مؤیدالدین وربر عدمی در صدد روال دویت بس عباس بر آمد و حواست سا مگر یکی از اولاد امیرالمؤمین دصلوات که علیه درا منطقان کند ، لاحرم بنهاتاً با نتار مکاتبه و مراسله کرد و ایشان را در احد بعداد و هلاک مستخصم تطمیع کرد و دشکر مستخصم ر از دور او دعمری ساخت ساخت بسی در مده ۱۹۵۶ هلاکو (۲۰ با مشکر تتار به عصد بنعداد حرکت کردند و رود



ووير علقمي ناسس ابوطالب محمدين عدى بن محمد است المؤلف قل به الشخري من الأداب السابقائية. من ١٩٣٧ - ١٩٣٩.

⁷ مجالين المرمتين، ج 7: ص - 77 - 199

۳ معلاکوشان از از ۱۷ و چنگیر خان معولی است. و از مکتوب محفق طوسی ﷺ که درموکب از بوده به امیر حله ظاهر می شود که ورود هالاکو به بعداد منذ ۶۵۵ بوده چنائید از کشکرال تقل سده که محلق طوسی ﷺ نوشت به امیر حاند اما بعد اظار نزلزا بفتاد سنه خصی و خبسین و ستماه مساد صباح الصدرین الدعونا مالکها الی طاعت، فایی

هاشور وا د بعداد سدند، وریو علمی مستعصم ر گفت که بادشاه تتار فصد کرده دختر خود را به پسو شما امیر انویکر بدهد و شب بر خلافت خود یافی باشید ، و ،و به شب چنان باسد که سلاطین سلجوفیه به پدران شبه بودند ، اگر مصبحت بدانید خوب ست مبرل ایشان برویم و صبح و مواصلت کسم تا جه بهای مبردم ریحته مشود و کار مبارعت به اصلاح انجامه

مستعصم چود رأی و تدبیری بداشت حدمهٔ وریر در وی اثر کرد ، با حماصی در اعیاب و اکابر و دوست و علماه به قصد میرن هلاکو بیروب شدید و هلاکو بیشان را در حصه جای داد ، وریر استدعاکر د از عدماه و فقهاه یعداد که در مجس صبح حاصر شوید، چوب نمامی جمع شدید بلنکر کار شمشیر کشیدید و بشان گردب ردید ، پس با شمشیرهای کشیده در بعداد ریحتند و نا چهن روز حوان مردم بریحید

و معلی شده که ریاده از دو هرار هرا و سیصد هرار از بشان بکشند و بهرها او حوث مردم حاری شد و در دحده ریخت ه (۱) و مستعصم را با در ددش ایوبکر در حولقین بهادند و جندان بشان و لگدکوت کردند تا بمودند، و ینه فنولی یا آلب گخری چندان به یشان کوبیدند تا هلاک گستند

ه این واقعه در ۱۲۸ ^{۱۲۸} محرم سنهٔ ۶۵۶ که موانق لفظ (حوب) پاشد واقع شده و دهبری گفته که حر چندان سخت بود بر مردمان که کس فرصت نوشنی تاریخ مرگ مستقصم و دفق کردن جبید او ر تداشت (۲)



له معنى عليه القرل عاجدته النبأ ويبلا والعادهو ناك الى طاعنت الإن اليت فروح واريحان واجلة معيم وإن ابيث قلا منظان منك عديك، ملا ذكر كالباعث على منفه بظفه و الجازع مارن الفه بكنه والسلام. المولف ولله الساخيار الفاول و آذار الاور، في التاريخ ابر الرامي ١٩٥٠ ١٩٠

۵ ساو سيد اين طاووس 📸 اشاره کرده به اين واقعه در پيست و هشتم محرم ه اقبال و. مولف 🕉 ۱

٣ . هيأة العيون. ج 📗 من ١٤٤

٣ . المبد الدول، ج ٢ ص ١٩٨ به ثقل از دهيي

و در اخبار الدول از صحب طبوریات (۱۰) مثل کرده که او رو یک بموده که چوت کعب بن رهبر شاعر نصیدهٔ دیانت سعاده را برای رساول حدد الله استاء کرد حضرت از ده حویش را به وی بخشید و آن برده برد کعت بود نا زمان معاویه که ده هرار درهم به او داد که آن برده ر بگیرد قبول نکرد

چو ، کعب وهاب یافت معاویه بیست هوار درهم بری اولاد و فرسناد و برده . از ایشان بگرفت ، و ان برد برد حلت بود و پیوسنه از خلیفه به حلیفه دیگر منتفل می شد و حلماه به آن عبایس داشتند و در اعیاد بر دوش حویش می گرفتند و به آن تبرک می جستند تا به صنعصم رسید

مستعصم در به روری که به جهت ملاقات هلاکو بیروب شد آن برد را بر دوش داشت و قصیب رسوق های و بر دست گرفته بود، چون هلاکو مستعصم ر بکشت آن برد و فضیب ر بسوراند و حاکسترش را در دحمه یخب، و گفت من این کار ر به جهت اهالت نکردم بلکه خو سم تا برد و فصیب ر تطهیر کرده باشم از جهت ان که یدن خلقاء او را مس کرده بود (۱)

بالجمله، هلاکو بهیهٔ ولاد مستعصم ا بکشت و دخیران او وا اسیر کرده و ملطبت آن عباس در عواق به کشته شدن مستعصم ریل شد، و مدت سه سان و بهم در دنیا از بی عباس حقیقه نبود ، پس از آن در معبر جماعتی از بنی عباس حقیقه شدن

و در ایام مستعصم در منبهٔ ۶۴۳ عنی بی محمد منقب به علمالدین مسخوری محوی مفری شاوعی شارح شاطبیه در دمشق وقات یافت ، و مسخاری مسبوب است به (منخاع) از احمال مصر

و بیر در منبهٔ ۴۳۶ موفق الدین بغیش بن عنی بن بنغیش المحوی مندوف به این الصائم وفات یافت



٨ . سلفي لمست طبق آن چه صيوطي در ناريخ الملقاء نقل کرد، است

٢ . يسيلز اللون: ج ٦ ص ٢٥٠

و در سنة ۹۴۵ عمر بن محمّد معروف به شموييسي مدسمي بحوي ودات يافت ، و الشلوبين بلغه الأندلس ، الأبيض الاشقر

و در سنهٔ ۶۴۵ طاعود در بصره حادث شد که این جوری گفته چهار رور طول کشید، در رور اوّل همناد هرار مردند، و در رور دوّم هفتاد و یک هرار، و در رور سوم هفتاد و سه هرار، و در رور چهارم مردم مرده بودند مگر آنحادی از مردم که رنده پودند

ر در سنة ۶۴۶ عثمان بن عمر المافكي كودي معروف به ابن حاجب صاحب مختصر اصول و مختصر فقه و كاقبه در بحو و شافيه در صرف و عبرها در اسكندريه وفات كرد «و كان أبوه چندياً كردياً حاجباً للأمير عرالدين الصلاحي» (۱)

و مشهور است که این حاجب در وقعهٔ هلاکو در بعداد کشته شد، بعد از آن که حود را پنهال نموده بود و حیله کرده بود در منال طشنی خود، روی کوسی نشسته بود، خواجهٔ نتیر به معولت رمل او را پیدا کرد، و حکایت معروف است، و از اشعار نافعهٔ این حاجب است در مؤنثات سماعیه

سمسى الفده لسائل و اقباني المسائل فخت كخص الباي اسماء سأنيث بسفير عبلامة هي يا في عربهم صريان (٣٠

و در ۱۹ شهر رمصان سمة ۲۹(۲۰) متودد شد أيسالله جمال السلّة و الحقّ والدّين ، ابومنصور حسن بن شبخ فقيه سديدالدّين يوسف بن المنظهر الحلّى(۱) معروف به علاّمه (رفعاتك مداده) ، و كان الله ابن اخت المحقّق الحلّى، و تصانيعه اكثر من تسعين و نقل ان تَصابيعه ورعت على ايم عمره الشّريف من المهد الى اللّحد، فجعل



[،]ینیه آلوعات سیوطی، ج ۲ حی ۲۳٪

⁷ دروضات الجثاث، ج ∆، می ۱۸۶

٣- در روز ولادت علامه مثي اختلاف نظر وجود دارد ۱۰ مد رمطان موافق است با علاصه اص ۴۸ رمجمع اليحرين. اج ۲۰ ص ۱۲۲٪ متهج المعال، اص ۱۰ ۱۰

عقدمه آثار آن جناب، الكنى و الاقتام، ج ٢٠ ص ٢٣٠، الوافي بالوفيات، ج ٢٠ ، ص ١٩٠ شي ٩٩٠ لسان الميزان.
 ج ٢٠ ص ١٩٠٩

تُصيب كلُّ يوم مثها كرَّاساً

وعي مولان الاقاحسين الخرانسارى قال حاشبا تصانيفه التي هي بين اظهرنا، فصار بازاد كلّ يرم ثلاثين بيًّا تخصياً (1) و لد حكاية مليحه مشهور ، في مباحثته مع المحالفين هي مجلس الشغطان الجايتو محمّد المغولي الملقب بشاء خدابنده في أخد نظه و سبة سرقة من رسوزات وَقَيْتُهُ إلى الآثمة الاربعة الشيّة، و الكارهم عليه بالّهم لم يكونوا في زمان الرسول فَلْقِيْتُهُ حتى يسرقوا بعيد، إلى آخر منا وقع منه في في ذلك المجلس معهم، بحيث فقي على المعباء الشيّة و تشيّع الملك بيركند، و بعث إلى البلاد و الأقاليم حتى يعطبو باسم الاثبة الألنى عشر، و ينقشوا اساميهم على اطراف المسجد و المشاهد منهم، وأو ما يكي لد في الأهد، المنتية لفاق بها على جميع العلماء مخراً فكيف و مناقبه لا يُحصن و يكي لد في الأهد، المنتية لفاق بها على جميع العلماء مخراً فكيف و مناقبه لا يُحصن و هذه التُقيية معروفه بين القريقين

قعل يعلم تواريخ العامّة قال. و من سوانح منة ٧٠٧ (سبع و سبعماًة) اظهار خندا بسد التُشيّع باضلال ابن المطهّر

و الت غبيرًا بأنَّ من هد. الكلام صدر من أيَّ قدي محرون، مات رحده أنه بمحروسة الحلَّة من ليلة الحدى و العشرين من محرم سد ٧٢٥ و دفن في جواد اميرالمؤسين الله و قد نلقد على أبيه و خاله المحقَّق و على المحقَّق الطّوسي و على أبس عسر الكاتبي القروبي صاحب الشّمسيّة و غيرهم من عدمه العامّة و الخاصّة

خاتمة كتاب

* * *

كتاب طبقات خلفا و اصحاب ائمه و علما و شعراء

ثقة للمحدثين حاج شيخ عباس قمي (قده)

يسم ألله الرّحس الرّحيم

الحدثة رب العالمين، و الصلاة على محتد و آله الطاهرين

و بعد چین گوید این مجرم مسین، دعیش قمی عفی الله عبه که چوب کتاب و تتمة المنتهی فی وقیع ایام الخلفادی مشتمل بود بر مطالب کثیره که او جمعه معیش طبعات حلفاد و اصحاب اثمه و عبم و شبعرا و عبرهم باشد و دانسس طبعات حیلی مهم و لارم بود، لها داختی بن فهرمس را برای آن کتاب نوشتم و چیان نگاشتم که خود آن بالاستفلال کتابی باشد در طبقات؛ لاجرم ر بعد ر فتل مستعصم که سنه 209 باشد که کتاب تتمة المنتهی سام شد، اضافه کردم بر مهرست او طبعات عبمار ناومان خودم، و دو برجمه هر کدام هم مختصری ر حال بشان فوشتم، و لکن چوب گرفتاری و بالاتاب و اشتمال ای داختی ریاد بود، فرصب استیعات سامتم و بر بن مقدار که ظهر یافتم آن ر نگاشتم امید که هل علم قدر آن بداسد و داختی ر بار دعای حدر فرموش نهرمایید، و و ما بوفیقی الا باشده

وقايع المأة الاولى

در سنة ۱۰ لباس خلافت پوشید ابویکرین اینقحافه، و این در سال ششر اهرار و صد و سنی و شش از هیوط ادم و افع شد

و در سنة ۱۷ وهات كرد ريد س حطاب و ابو حديمه و سالم و ثابت بس فيس خطلب انصار و الودّحانة و ابوالعاص بن ربيع داماًد رسول خدا ﷺ



و دو سنهٔ ۱۳ وفات بویکر و حلافت عمر بن النحطات

و شرطنهٔ ۱۹ وفات نوعبیده یدر مختر ، و بوفجافه پدر بوبکی و خداث سان نزاویع ، و فنج شام

و در سنهٔ ۱۵ وفات عکرمهٔ بن ابی جهل و فصل بن عباس و حالد بن الولید و همرو بن امٌ مکتوم اعمی و ابورید اتصاری و سعد بن عباده

و در سنهٔ ۱۶ فنح هوار و جنولا، و وصع تاریخ هجوی

و در سنة ١٧ فتح سنتر و چالوس

و در سنهٔ ۱۸ وفاد معاد بن جبل و بوعبیدهٔ جرح، و طاعوب عمواس در شام واقع شدکه بیست و پنج هزار هلاک شدن که از جمله بلال مؤدن بود

و در سنة ۱۹ وقات ابي بن كعب و ريس بنت حجش و سنيد بن حصير و ابوسميان بن الحرث بن عبدالمطلب

وادراسنة الافتح مصواو اسكندريه

و در سنهٔ ۲۱ فتح بهاوند و دبنور و همدان و سایر فنوحات. و متوند شد حسن بصری و شمیی

و در سبهٔ ۲۲ فتح آدربایجان و فروین و رفحان و فیومس و خراصان و بالح و هیرها

و هر مسلة ۲۳ مقنل عمر و خلامت هنماد بن عمان

و در مسهٔ ۲۵ فنح اسکتمریه و افریقیه و فیرهه

و در سنة ۲۶ عثمان به عرم عمره به مكّه رفت و امركر د به بوسعه مسجد الحرام و در سنة ۲۹ حج كرد عثمان و بماز فصر ر سمام كرد و مسجد بيوى التي _ توسعه داديد

و در سنهٔ ۳۰ به امر عثمان مصاحف را جمع کردند و چند مصحف بوشتند و به بلاد فرستادند

و در سنهٔ ۳۱ و دات به سفیان بن حرب و حکم بن این العاص و فتل پردجور آخر



ملوک فوس و انقراض مبلطنت أل دارا

و در سنهٔ ۳۲ ومات عباس عموی حضرت رسول الله و بودر عماری وصیالله عبه به و این مسعود ، و عبدالرحمن بن عوف

و در سبهٔ ۳۳ رفاف مقداد 🕸

و در سنة ۲۵ ممتل عثمان و حلاف امیرالمؤمس عنی اصلوات الله علیه و علی ولاده .

و در سنة ۳۶ جنگ جمل، و فتل طبحه و ربير، و شهادت ريد بن صوحات لله و در سنة ۳۶ و ۲۷ جنگ صفين، و شهادت عمار ياسر، و حريمة بس ثناب دوالشهادس، و مرقال، و وافعهٔ نيله الهرير

و در سنهٔ ۳۸ واقعه بهروان و ایالت مصر برای عمرو عاص و شهادت محمّد بن ایر بکر ، و مالک اشتر وجمهمالله

و در سنة ۲۰ شهادب اميرالمؤمس الله و حلافت امام حس 🕸

و در مسهٔ ۴۱ مارت و حلافت معاویة بن این سعیان

و در مسهٔ ۴۳ وفات عمرو عاص

و در سنة ۱۵ شهادت امام حسن الله

و در سنة ۵۱ شهادت حجر بن عدى 🗱

و در مسله ۵۲ وفات ابوموسی اشعری

و در سنة ۵۳ رياد بن ابيه هلاک شد

و در سنة ۵۵ سعد بن ابی وقاص وفات کود

و در سنة ۵۷ ولادب حضرت باقر ﷺ ، و وفات عايشه و يوهريوه

و ٥, منية ٥٩ وفات المُنظِمة و صعيد بن العاص أمير كوفة

و در سنة ۶۰ وفات معاويه و حلاقت يريد بن معاويه

و در سنة ٤١ واقعه طف و شهادت حضرت سندالشهداء علله

و در سنة 97 وافعه وحرّه ؛ و حراق بيسافه الحرام و فع شد



و در سنة ۶۴ وهات يريد ، و حلافت معاوية بن يويد ، و هيدالله بن ريب ، و هروان بن الحكم

و در سنهٔ ۶۵ وفات مروان بن الحکم و حلافت عبدالملک بن مروان و در سننهٔ ۶۵ حروح شیعیان کنوفه به حو بحواهی ، کشیدگان حصرت

سیدالشهداه و شهادت بشان در ه مین ورده و و در سنهٔ ۶۶ کشته شدن این یاد و حصین بن بمبر و حملهٔ از سرکردگان شام معیهم نعاقیالله .

و در منبهٔ 90 در چهاردهم شهر رمضان محتار به دست مصحب بن وپیر کشته شد ، و احتف بن فیس وفات یافت

و در مسة ۶۸ و فات زياد بن ارفم ، و بن عباس

و در منهٔ ۷۲ معثل یا هیم اشتر، و مصعب بن ربیر در راضی و مسکن و واقع شد و سر مصعب را برای عبدالعلک آوردند و در فصرالاماره کوفه نهادند ، و عبدالمنک به جهت شومی دارالاماره امرکرد او ره حراب کردند ، و در آن سال براه بن عارب وقاب کرد

> و در سنهٔ ۷۳ حجاح بن پوسف نفعی، عبدالله بن ربیر را بکشت و در سنهٔ ۷۴ وفات عبدالله عمر ، و ابوسعند حدری و مندمه بن اکوع و در سنهٔ ۷۵ رفات شریح قاضی کوفه

> > و در سنة ٧٨ وفات جاير بن هيدالله انصاري الله

و در سنهٔ ۸۱ رفات محمّد بن حنفیه، و در همان سال با در سنه ۸۴ وفات کرد عبدالله بن جمعر

و در سنة ۸۳ ابتداء بناد دارالايمان مم

و در سنهٔ ۸۶ وهات عبدالمنک مروان و خلافت ولید بن عبدالملک و در سنهٔ ۸۷ یا ۸۹ شروع کرد ولید به بناء مسجد شوی در شام و تعمیر مسجد نبی های در مدینه



و در سنة ۸۷ عبیدالله بن عباس وفات کرد و در سنة ۹۵ وفات امام رین العابدین ﷺ، و منعید بن جبیر، و منعید پن المسیّب، و عامه فقهاء مدینه، و به درک رفتن حجاج شقی و در سنة ۹۶ وفات ولید و خلافت سنیمان بن عبدالمنک و در سنة ۹۶ وفات سنیمان و خلافت عمر بن عبدالعربر

وقايح المأة الثانية

و در سنة ۱۰۱ وفات همرین عبدالعریز، و خلافت پرید پی عبدالمدک
و در سنة ۱۰۲ پرید پی مهلب پی پی صعره کشته شد
و در سنة ۲۰۲ وفات عظام بی بسار، و محاهد پی جبیر
و در سنة ۲۰۲ وفات وهب پی سبه، و طاورس بمائی
و در سنة ۲۰۲ وفات عامر پی شراحیل معروف به شعبی،
و در سنة ۲۰۵ وفات کثیر عزّه شاهر معروف شبعی
و در سنة ۲۰۵ وفات کثیر عزّه شاهر معروف شبعی
و در سنة ۲۰۵ وفات قاسم پی محمد بی این بکر
و در سنة ۲۰۱ وفات قاسم پی محمد بی این بکر
و در سنة ۲۰۱ وفات حسل بصری، و دین سیرین، و همام بی عالب معروف یه
فرردی، و وقت یمانی

ر در سمهٔ ۱۱۴ وفات حکم بن عثبیهٔ بتری ریادی و در سمهٔ ۱۱۵ وفات عط مصی مکّه

و در سنهٔ ۱۱۷ وفات حصرت سکینه ، و قناده مفسوء و دوالرمه شاعر و در سنهٔ ۱۱۸ وفات هنی بن عبدالله بن عباس جد سفّح و منصور و در سنهٔ ۱۲۷ وفات این کثیر قاری

و در منبهٔ ۱۲۱ شهادت رید بن عنی بن الحسین ﷺ و در سنهٔ ۱۲۲ وفات ابووالته



و در سنهٔ ۱۲۳ وفات محمّد بن مسلم معروف به رهری دمیه مدنی تابعی و در سنهٔ ۱۲۵ وفات هشام و دولت ولید بن برید بن عبدالملک

و در مسة ۱۲۵ کشته شدن حاله بن عبدالله قسری ، و فش بحیبی بن رید بن علی بن الحسین بن علی بن جی طالب ﷺ در ۵ جورجان ۲

و در سنهٔ ۱۲۶ معتل ولید ، و حلافت برید ، و ایراهیم پسران ویید بن عبدالمملک و در سنهٔ ۱۲۶ وفات پرید بن الولید ، و وفات کسیب بس ریند مسادی منادح «هل بست بایشا ، و شهادت حضرت یافرالعدوم باید

و در سنهٔ ۱۲۷ مقتل ابراهیم، و سنطنت مروان بی محمّد بی مروان بی الحکم و در سنهٔ ۱۲۷ با ۱۲۸ وفات حابر بی برید جعمی و مندّی

و در سنة ۱۲۹ و وات عاصم بن ابي النجود فاري

و شرحمه ۱۳۱ وهات مالک بن دینار

و هر سنة ۳۲ مفتل مروان حماره و اوّل سنطسه آل عباس كه اوّن ايشان است الوالعباس السفّاح

و در سنة ۱۳۵ وفات ربعه عدویه

و در سمهٔ ۱۳۶ ودات عبدالله سفّاح، و حلاف ابیجعفر منصور دوامیفی و در سمهٔ ۱۴۱ ودات باز بی تعدم ؛

و در سنة ۱۴۴ وفات همرو بن هبيد شبخ معتربه

و در سنة ٢٥، كشنه شدن عبدالله بن المقفع رنديق، و مقتل محمّد نفس ركيّه، و ابراهيم

و در سنهٔ ۱۴۸ وقات ستیمان بر ۱۹مش، و «ین بیلیلی» و شهادت حضرت صادق ﷺ

و در مسهٔ ۱۴۹ وقات عیسی بن عمر ثقفی الله و ابن جریح [کندا] و در سنهٔ ۱۵۰ وقات ابو حمرهٔ نمالی، و مقاتل بن سنیمان صفسر و رزارهٔ س عین الله، و محمّد بن مسلم تعمی الله، و وقات ابو حیقه



و در سنة ۱۵۱ وفات محمد بن اسحاق، وكشته شدن معن بن رائدة شيباني. و در سنة ۱۵۴ وفات يوهمر العلاقاري

و در سنة ۱۵۷ وفات اوزاعی

و در مسة ۱۵۸ وفات منصور، و خلاقت مهدى محمَّد بن منصور

و در سنة ۱۶۱ سفیان بن سعید توری وفات کرد ، و به فوبی هم در آن سال ایر هیم دهم بلخی وفات کرد ، و هم حقاد عجره وفات کرد

و در مسهٔ ۱۶۹ وفات مهدی ، و خلافت موسی هادی

و در سنهٔ ۱۷۹ وفات حليل بن احمد عروضي امامي

و در سنة ۱۷۰ وفات هادي، و خلاف هارود الرشيد

و در سنة ۱۷۳ وفات خيروال مادر هادي، و محمّد بن سليمال هياسي

و در سنة ۱۷۴ وهاب ابوعلي شميق بلخي

و در سنهٔ ۱۷۵ وفات شریک بن عبدالله تجعی، ر معاویهٔ بن عمار کوفی و در سنهٔ ۱۷۹ وفات مالک بن انس، و عمرو بن عثمان معروف به سیبویه، و واصل بن عطاء معنوبی

و در سبهٔ ۱۸۲ وفات ابویوسف قاصی، و بونس نحوی، و علی بن یقطین

و در سنة ۱۸۴ وفات حمد سبتي ابن هارون الرشيد

و در سنة ۱۸۵ وفات عبدالصمد حموى سفَّح ، و بريد بن موبد شيباني

و در سنة ۱۸۷ وقات فضيل بن هياش مرناص

و در سنة ۱۸۸ وفات ابراهيم نديم موصلي

و در سنة ۱۸۹ وفات على بن حمره كسائي، و محمّد بن الحسن شيباسي حتمي، و فتل جمعر برمكي، و انقراض دولت برامكه

و در سنة ١٩٣ وفات هارون الرشيف، و حلافت محمّد الأمين

ر در سنة ١٩٤ خلافت مأمون

و در سمة ١٩٨ مفتل محمّد امين، و حلاف عبدالله المأمود



و [بصاً] در مننهٔ ۱۹۸ وهات حسن بن هامی معروف به ابومواس شاعر و در مننهٔ ۱۹۹ حروج ابوانسرایا، و مفتل بعصمی از طالبیین

وقايح المأة الثالثة

و در سنهٔ ۲۰۹ مأمود، حصرت ۱۵۱ مرصه ۱۱۵ رود مدینه به مرو طبید ، و معروف کرخی وفات کرد

و در مسهٔ ۲۰۱ وفات حصرت فاطمه بست موسى ا

و در مسهٔ ۲۰۳ شهادت حضوت امام رفيه الله

و در سنهٔ ۲۰۴ وفات هشام پن محمّد معروف به این کلبی بسایه ، و محمّد بن ادریس شادمی

و در سبهٔ ۲۰۶ وفات فطرب بحوی، و نضر بن شمیل

و در سنة ۲۰۷ وفات طاهر بن الحصين، و واهلاي، و قواه ديلمي بحوي

و در سنهٔ ۲۰۸ وفات یونس بن عبدالرحمل 🕏 و قصل بن ربیع ، و سیده نفیسه بنت حسل بن رید بن حسن ﷺ در مصر

و در سنهٔ ۹۰۹ وفات حمّاد بن عثمان ، و حمّاد بن عیسی ، و پخیی بن حسین بن رید بن علی ﷺ ، و فتل این عایشه عباسی ، و نرویج مأمون پوران ر

و در مسلم ۲۱۰ وفات صعران بن بحيي

و در مسة ۲۱۱ وفات معمر بن مثنّی سحوی منعروف بنه ابنوعبیده ، و وفات دیوالمناهیهٔ شاعر

و در سنهٔ ۲۱۲ منادی مآمون بداکرد که کسی معاویه را به بیکی یاد بکند و در سنهٔ ۲۱۲ وفات این هشام صاحب سیره ، و استفاق پی مرار شیبانی بحوی و در سنهٔ ۲۱۵ وفات احفش اوسط ، و اپورید بنجوی

و در سنهٔ ۲۱۶ رفات اصمعی عبدالملک بن قریب، و وفات ربیده مادر امین و در سنهٔ ۲۱۷ وفات محمّد بن ابیعمیر گاه، و رفس مأمون به جانب منصر و



کشتی او عبدوس و و از آن جاروش به جنگ اهن روم و ضح بسیار کردن.

و در سبهٔ ۲۹۸ و فات مأمون و خلافت معتصم برادر مأمون

و در سنهٔ ۲۱۹ شهادت حصوت امام محمّد تفی علی، و اسیر شندن اینوجعفر محمّد بی فاسم حسیتی علوی

و در سنهٔ ۲۲۱ وفات احمد بن محکد بن این صر برنطی

و در سمهٔ ۲۲۲ فتل یابک و برادرش عبدالله

و در سمهٔ ۲۲۳ وهاب بوعبید قاسم بن سلام، و رقش معتصم به جنگ سلطان روم و فتح کردن دعمو ریه :

و در سنهٔ ۲۲۴ رواب حسن بن محبوب سرّاد صاحب مشیحه ، و حسن بن علی بن وشال ، و براهیم بن مهدی معروف به این شکنه

و در سبهٔ ۲۲۵ وفات افشیل در حیس معتصم، و صالح بن اسحاق معروف به جرمی بحوی، و ایوالحسل مدایس علی بل محمد

و در سنهٔ ۲۲۶ وفات امیر قاسم بن هیسی معروف به ابوداف ، و بشر حافی ، ه محمّد بن هدین معروف به بوالهدیل علاقت شیخ معتزله

و در سنة ٢٢٧ وفات معتصم و خلافت هارون الوافق

و در منبهٔ ۲۲۸ و قات حبیت بن اوس طائی مفروف به ایرنمام شاعر صاحب حماسه و احمد بن محمّد بن عبدریه صاحب فقد القرید

و در سنهٔ ۲۳۱ وفات بوعیدانه محمّد بن ریاد کوفی معروف به ایس اصرایی تحوی ه و کشتن و تن احمد بن نصر خزاعی ر

و در سنة ۲۳۷ و دات و اثن ، و حلاقت جعمر المتوكل بن محمد بن هدرون و در سنة ۲۳۳ قتل محمد بن هبدالممك ريات ورير ، و و دات يحين بن معين و در سنة ۲۳۵ و دات عبدالسلام بن رهبان ديك الجن شاهر امامي و در سنة ۲۲۷ و دات بن راهو به اسحاق بن ابراهيم و حاتم اصم بعض و در سنة ۲۲۷ و دات احمد بن بن داود [ابن دؤاد]



و در سنة ۲۴۱ وفات احمد بن حبيل، و ابوجعمر محمّد بن عبدالله اسكامي معتزلي، در شب ششم جمادي الآخره همين سال تناثر بحوم شد

و شر سنة ۲۴۲ وهاب يحيى بن كثم

و در سنهٔ ۲۴۴ وفات این السکیت امامی، و توبان بن بر هیم دوالتون مصری، و ابومحدم شیبانی لغوی

> و در سنهٔ ۲۴۶ وفات دغیل بی علی خزاعی شاعر امامی و در سنهٔ ۲۴۷ وفات براهیم بی عباس صولی کاتب شاعر

و در منبهٔ ۲۴۷ کشته شدن متوکل و حلافت محمّد منتصو بالله این المتوکل و در سنهٔ ۲۴۸ وفات سهل بن محمّد معروف به انبو خانم سیجستانی سحوی بعوی، و بعام ترکی کبیر

و در سنة ۲۴۸ وقاب مستصر بالله ، و حلافت مستقیل بالله احمد بل محمّد بل تعتصم

و در سنهٔ ۲۵۰ خروج کرد در پلاد طیرستان حسن پی رید حسبی ، و حروج کرد حسن بن اسماعین حسینی معروف به کرکی در قروین ، و وفات کر د فضل بن مروان وزیر معتصم

و در مسهٔ ۲۵۱ مردم سامره با معتویالله بیعت کودند

و شر سندٌ ۲۵۷ مستمین خو دارا او خلافت خدم کرد ، و اینداه فتنه ما بین بلائیه و سعدیه در بصره شد و سیجه آن ظهور صاحت ربح شد

و در سنة ۲۵۲ خلاف معنز بالله ربير بن جعمر المتوكل

و در سنة ۲۵۴ شهادت حضرت هادي ﷺ

و در سنهٔ ۲۵۵ حلع معار و وفات او ، و حلاقت مهندی بالله محکد بن الوائی و در سنهٔ ۲۵۵ وفات عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ ، و خروج صاحب ربح در بصره

و در سمة ٢٥٤كشنه شدن مهندي . و حلافت معتمد على الله احمد بن جعفر متركل



و [بیر] در منبهٔ ۲۵۶ وفات محمّد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح ، و باید بن نکار

و در منیهٔ ۲۵۷ دخول صاحب ربج دو بصوه رکشتی بصریان که از جمله ریاشی بخری بوده

و در سنهٔ ۲۵۸ رفاب پنجین بن معاد رازی معاصر حمید بعدادی ، و رفتن موفق به جمگ صاحب ربح

واعراسية ٢٥٩ الفواص دولب طاهريان والبنداي دونت صفاريان

و در منیهٔ ۲۶۰ وفات حصرت امام حسن عسکری الله ، و فضل بن شادانه ، و احمد بن محمّد البریدی محوی مفوی ، و چنین بن اسحاق طبیب

و در سند ۲۶ وفات طبعور بایرید بسطامی، و مستم بن حجاح سیشابوری صاحب صحیح

ر در سنة ۲۶۲ محاربه معتمد با يعدوب صفّار

و در سنة ۲۶۴ وفات موسى پن بعاده و استناهيل بن ينجين مرثى ، و يومس بن هيد الاعني

و در مسة ۲۶۵ وفات لحمد بن الحصيب وزير

و در سنة ۲۶۷ محاريه موفق با صحت ربج و كشتن او صاحب ربج را

و در سنة ۲۷۰ وعات حمد بن طولون والي مصر

و در سبهٔ ۲۷۱ وفات بوران روجه مأمون

و در سنهٔ ۲۷۳ وفات این ماجه فرویسی

و در سبة ۲۷۵ وفات ستيمان پڻ اشعث يوداود سجستاني صاحب ستن

و در سنة ۲۷۶ وفات ابن قتيبه

و در سنة ۲۷۸ و فات موفق بالله بر در معتمد و وفيعهد او

ر در سنة ٢٧٩ وقاب معتمد بالله و خلاف معتصد بالله احمد بن طبحه



و [بير]در سنة ۲۷۹ وفات محمَّد بن عيسي ترمدي

و در سنة ۲۸۲ وقات ابرالميناء

و در سنهٔ ۲۸۳ رفات ایر هیم بن محمّد ثقفی، و عنی بن عنی خراعتی بنوادر دهیل، و محاربهٔ معتصد با هاروی شاری

و در سبهٔ ۲۸۴ وفات بحتری شاعر، و ولادب ابوالفرج صفهانی

و در سنهٔ ۲۸۵ وفات ایراهیم بن محمّد بعدادی ، و محمّد بن پرید میرّد بحوی و در سنهٔ ۲۸۶ وفات ایوالعیاس محمّد بن یونس کوفی متحدث، و حروح آیوسمید قرمصی در بحرین

و در سنهٔ ۲۸۷ حروج داعی عنوی و کشته شدن او ، و فرستادن معتصد بشکر بسیار به جنگ قرامطه

و دو سبة ۲۸۹گرفتار شدن جماعتی از فرامطه و کشته شدن ایشان و [بیر] در سبة ۲۸۹ وفات معتصد ، و خلافت مکتفی بالله عنی بن معتصد و در سبة ۲۹۰ وفات عبدالله بن حمد بن حبیل ، و این رومی شاعر و در سبهٔ ۲۹۱ وفات احمد بن بحیی معروف به لعبت محوی ، و قاسم بس عبیدالله وریز

و در سنة ۲۹۷ وفات عثمان ابن جنی نحوی و عنبه کردن بن هنیجی بر مصر و در سنة ۲۹۵ وفات مکنمی، و خلاف المهتدر باشه جمعر بن معتقد و در سنة ۲۹۶ کشته شدن عبدالله بن معتز و در سنة ۲۹۷ وفات ابوالقاسم حنید بعدادی و در سنة ۲۹۷ وفات ابن کیسان نحوی حمد بن ابراهیم

وقايع المأة الرابية

و در مسة ۳۰۰ بین الرضا محسن بن جعفر بن علی الهادی الله حروج کرد و کشنه ۱۰ و در سنهٔ ۳۰۱ خروج حسن بن صلی صلوی اطبروش سامبر کبیر در دیشم و طبرستان و کشنه شدن ابوسعید جنابی رئیس قرامطه ، و وفات بن منده محمّد بن یحیی و منعد بن عبدالله اشمری فمی

و در سنة ۲۰۳ و دات (حمد بن عنی بن شعبت بستانی صناحت (مستن) در «بوعلی جبائی محمّد بن عبدالوهات رئیس معارله بصره

و در منهٔ ۳۰۴ وهات سيد ابومحمّد اطروش، جدّ مي سيد مرتصي

و در سنة ۳۰۶ وفات أحمد بن أدريس أشعري فمي

و در سنة ٢٠٩ قتل حسين حلاج

و در سنهٔ ۳۱۰ وفات رجاج محوی براهیم بن محمّد، و محمّد بن جریر طبری مورخ، و این سراج محمّد بن السری محوی

و در مسة ٢١٦ و دات ابوركريا محمّد راوي طبيب ، عاحب (من لا يحصوه الطبيب ه.

و د اسمهٔ ۳۱۲ مقتل علی بن الفرات وریز با پسوش محسن

و در سنة ۳۱۳ رفات بعطويه بحوى ايراهيم بن محمّد

و در مسلهٔ ۳۱۵ وفات علی بی سلیمان احمض صعیر ، و طعمان قر مطه ، و علبهٔ دیدم بر ری

و در سنهٔ ۳۱۷ رفتن قرامطه به مکّه و کشس حاح و بنردن حنجرالاستودار اینه لاهجرای و وفات ایوالقاسم کمیی عیدالله بن احمد بنخی رئیس معترله

وادراسنة ٢٣٠ وفات مقمدر واحلاقت القاهر بالله محمد بن معتصد

و در سمهٔ ۳۲۱ وفات این درید محکد بن الحسن شاعر بحوی نعوی امامی ، ال پوهاشم جبانی عبدالسلام بن محمّد رئیس معبرله

و در سنة ٣٢٢ حلع فاهر ، و حلافت راضي بالله محكد بن جعمر

و در سبة ٣٢٣ فتل محمّد بن على شدمعاني منعون

و در سنة ۲۲۶ ودات شيخ الوالفاسم بن روح الله سيم مام عنصر الله ارواجنا دراه



و در سنة ۳۲۸ وقات شيخ المحدثين محمّد بن يعقوب الكفيس الله صنحت وكافيء و ابن الباري محمّد بن قاسم بحوى و ابن هبد رسه احتمد بن منحمّد الدلسي صاحب و هفد الفريده و محمّد بن حمد معروف به ابن شبيور قارى و محمّد بن عنى بن الحسين مقله كاتب مشهور

و در سنهٔ ۳۲۹ و دات راضی و حلافت منفی بالله ابراهیم بن مصدر و [سر] در سنهٔ ۳۲۹ و فات شیخ علی بن بابریه صد وق ارّن ، و شیخ الواقحسن علی بن محمّد سمری دیت چهارم النام عصر ﷺ

و در سنة ۲۳۳ ودات این عهده احمد بن محمد بن سعید حافظ کودی و در سنة ۲۳۳ به قولی ودات علی بن التحسین مستودی و [بیر] در سنة ۲۳۳ جمع منقی ، و حلالات مستکفی باظه عبداظه بن علی و در سنة ۲۳۴ خدع مستکفی ، و خلافت مطبع شد فصل بن مقتلار و [بیر] در سنة ۲۳۴ فحظی سختی در بعداد واقع شد ، و حبعمر بنی بنوس حراسانی بعدادی معروف به شبلی و قات کود ، و اینوالحسن اشتعری علی بن اسماعیل بیر دو حدود همین مبال وقات کود ،

و در سنهٔ ۱۳۲۵ وفات محمّد بر ایحین معروف به صولی سطرنجی او در سنهٔ ۱۳۳۷ وفات عبدالرحمن بن اسحاق اجاجی نجوی بعدادی او در سنهٔ ۱۳۳۸ وفات این نجاس احمد بن محمّد مصری نجوی و عماداندوله بن به

و در سنهٔ ۱۳۳۹ وفات معتم ثانی محمّد ین طرحان بونصر فارایی بارکی ، و در همان سال حجرالاسود را به موضع جودش .د کردند

و در سنه ۳۴۲ وقات علی پی محبّد او القاسم لتوجی مصرئی فاصی بصره و اهوار و در سنهٔ ۳۴۳ وفات شیخ او جعفر محبّد بی انجسی پی الولید شیخ قمیّین و در سنهٔ ۳۴۴ ولربه سختی در مصر شد ، و ابوبکر جعابی حافظ محبّد بی عمر در بقداد وفات یافت



و در سنة ۳۵۷ و هات ابو عموه راهد مطرر محكد بن عبدالواحد بعدادی دموی و در سنة ۳۵۷ و هات ابوالدسم كوفی علی بن احمد بن موسی گیرفع صاحب استفافه، و حسن بن محكد مهمی وریز معرالدوله دیلمی، و در همان سال در روز عاشور معزالدوله دیلمی و در همان سال در روز عاشور معزالدوله دیلمی امر كرد مردم بعداد را كه دكاكین و باراوها را بیداد و طباحین طباحی طباحی در بازارها مصل كسد و اقامه مالم كسد برای سیدالشهداه گا

و در سنة ۳۵۳ ودات اسماعین بن حمّاد جوهری صاحب و مبحاح اللغة و و در سنة ۲۵۴ متنبی شاعر حمد ان حسین به فش رسید

و در سبهٔ ۳۵۵ وهات حاکم محدث بیشابوری ، و منصور سامانی ، و ولادت سید مرتضی

و در سنة ۲۵۶ و ۱۵ معراندوله احمد بن بويه ، و سيسه الدوله على بن عبدالله بن حمدات ، و كافور حشيدى ، و ابوعنى قالى ، و بوالفرج على بن الحسين اصعهائي و در سنة ۳۵۷ و فات حارث بن سعيد بن حمدان ابوهر س شاعر

و در سنة ۲۵۸ وفات حسن پن حمره عنوای مرعشی و ناصراندوله حسن بان عبدالله بی حمدان

و در سنهٔ ۳۶۰ و ۱۵ سناد محمّد اس عمید قمی ، و سلیمان بن احمد طیرایی صاحب دمعجم کیپر ۲ در اسماد صحابه

و در سنة ۳۶۳ وفات فاضي تعمال مصري

و [دير] در مسة ٣۶٣ حلع معنيع شاء و حلاف طائع شاعبدالكريم بن معنيع و در سنة ٣٩٧ ودات ركي اندواله حسن بن نويه ديسمي

و در سبهٔ ۱۳۶۷ و قامت قامتی محمّد بن عبدالرحمن معروف به این قُریعه ، و قان عوالد وله دیلمی

و در سبهٔ ۳۶۸ وقات ابوعالت ورازی احمد بی منعمّد بین سنیمان و شیخ محمّد بن احمد بن داود قمی صاحت ۵ مواز ۵ ، و حسن بن عبدالله سیرافی تحوی



و در سنهٔ ۳۶۹ و هاپ ابوالغاسم جعفر بن محمّد بن فولویه قمی و در سنهٔ ۳۷۰ و فات این خالویه حسین بن احمد بحوی و محمّد بن احمد آرهری هروی فعوی

> و در سنهٔ ۳۷۲ وفات فناخسرو عضدالدوله دیلمی الله و در سنهٔ ۳۷۷ وفات بوعلی نجوی حسن بن حمد و در سنهٔ ۳۷۹ وفات شرف الدوله دیلمی و در سنهٔ ۳۸۱ جنع طائع شد، و خلافت دحمد القادر بالله

و در سنهٔ ۱۳۸۱ و قات البس المحدثین ابوجففر محمّد بن علی بن بابویدقمی ا و در سنهٔ ۳۸۴ و قات علی بن عیسی رمانی محوی و محسن بن عندی هاضی تتو حی

و در سنهٔ ۳۸۵ وفات کافی الکفاه اسماعیل صاحب بن عبّاد ﷺ ، و دارقعفی علی بن عمر ، و بن سکرهٔ شاعر محتد بن عبدالله

و در سنة ۳۸۶ وفات محمّد بن عني واعظ بوطالب مكي

و در مننهٔ ۳۸۷ فتح بست ، و ایندای دونت غربویان

و در نسهٔ ۲۸۸ وهات حمد بن محمّد خطابي

و در سنة ۳۹۱ وهاب ابن حجاج شاعو حسين بن احمد امامي ﷺ ، و فتل حسام الدولة عقبتي

و در سنة ۳۹۲ وقات این جنی عثمان بحوی و در سنة ۳۹۸ وقات بدیم الرمان همدانی حمد پن الحسین مبدع مقامات

وقايع المأة الخامسة

و در سنهٔ ۴۰۹ وفات بوالفتح بسس عنی س محمّد کاتب شاعر و در منبهٔ ۴۰۱ وفات احمد بن محمّد عباشی صاحب ومتقصب الأثر ع و در سنهٔ ۴۰۲ وفات ابویکر باقلانی محمّد بن انطیب، و هنو قابوس بن وشمگیر



سير بن أمير ،

و در سنة ۴۰۴ وقات بهاء الدوية بن عصدالدوله

و در سنة ۲۰۵ وقات حاكم محمّد بن عبدالله بيشابوري صاحب والمستقارك على الصحيحين و

و در سنة ۲۰۶ ودات منيد رضي و احمد بن محمّد بن سمر يني

و د اسمة ۲۰۷ قتل محمّد بن على مخرالمنك وريز بهاء الدونة بن عصدالدوبة

دىلىي 🗱

و در سنة ۲۱۰ وقات این مردویه حمد بن موسی اصفهایی:

و در سنهٔ ۴۱۱ وفات حسین پس عبیدانه العصائری، و فردوسی صاحب شاهنامه

و در سنة ٢١٣ وقاب شيخ معيد محمّد بن محمّد بر المعمال

و در سنة ۱۶۴ فتل ابوالحس نهامي على بن محمّد شاعر، و سنطانالدوله ديلمي

و در سنهٔ ۴۱۸ وفات حسین بن عنی وزیر معربی

و دو مسهٔ ۴۲۰ وفات علی بن هیسی ربعی بحوی

و در سبهٔ ۲۲۱ وقات سلطان محمود بن سبکتکین عربوی ، و امام موروقی احمد بن محکد شاعر

و در مسلة ۴۲۲ وهات فادر بالله ، و حلاف عبدالله القائم بأمرالله

و در سنهٔ ۳۲۳ وفات این عبدور، حمد بن عبدانو حد، و این الیوات علی بن ملال کانت

و در مسلهٔ ۳۷۷ و قاب تعلیمی حمد ین محمد بیشابوری ، و فقّال عبدالله ین احمد مووری

و در سنهٔ ۴۲۸ وفات مهیار دیلمی ، و حسین بن عبدالله بن سینا شیخ الرایس و در منهٔ ۴۲۹ وفات تفاقیی عبدالملک بن محمّد ، و ازّل ظهور سلطنت سنجوقیه



و در سبهٔ ۱۳۴۰ وفت ابونغیم اصفهائی احتمد بن هیدانله، و انتفراض دولت آلبویه

و در سنة ۴۳۱ وفات حكيم ناصر خسرو علوي

و در سنهٔ ۴۳۴ وفات علی بر الحسین موسوی سید مرتضی و انوالحسین بصری معترفی محمّد بن علی

و در سنهٔ ۴۴۹ وهاب ابوانعلاء معرّی احمد بی عبدالله، و محمّد بی عفی شیخ کراچکی

ه در سنهٔ ۴۵۹ وفات شبخ بحاشی احماد بن عنی ، و ماوردی عنی بن محکد و دو سنهٔ ۴۵۴ وفات محمّد بن سلامه فصاعی

و در سنهٔ ۴۵۵ وفات اسماعیل سرفسطی، و طعرن یک اوّل سلاطین ستجوهیه و در سنهٔ ۴۵۶ وفات این حرم عنی ین احمد اندلسی

و در سنة ۴۵۸ وقات این میلاه نعوی عانی پن اسماعیل ، و آمام بیهفی احمد س الحسیا

و در سبة ۲۶۰ وقات شيخ العالقة محمّد بن الحسن الطوسي

و در سنهٔ ۱۶۳ وفات یوسف بن عبدالبره و خطیب بعداد احمد بن عنی ه ابویعنی محمّد بن الحسن و ساگر بن عبدانغریز دینمی

و در مشهٔ ۴۶۵ فتل الب ارسلات و وفات عبدالکریم فسیری صوفی ، و فحظی هم

و در سنة ۴۶۷ وفات على بن الحسن باخرري

و [سیریدر سنة ۴۶۷ وفات فائم بأمرائله ، و حلافت المفندي بأمرائله عبدالله بن بائم

> و در سنهٔ ۴۷۱ وفات شیخ عبدالقاهر حرجانی و در منبهٔ ۴۷۸ وفات امام الحرمین عبدالممک بن عبدالله شامعی و در سنهٔ ۴۸۱ وفات عبدالعزیز بن براح ، و حواجه عبدالله انصاری



و در سنة ۴۸۳ وفات بن معارلي على بن محمّد

و در مسلة ۴۸۵ فتل نظام المدك حسن بن عنى طوستي وزير سلاطين سلجوقيه و در سبة ۴۸۷ وفات مقندي ، و حلاف المستطهر بالله حمد بن المعتدي

و دو سنة ۴۸۸ وفات حميدي محمّد بن أبي صر

و در سمهٔ ۴۹۲ غیهٔ درنگیها بر بیت المعدس و فساد ،یشان در آنجه، و وفات اسعد بن محمّد قمی وزیر

و در سبهٔ ۴۹۸ و فات رکن الدولة بن معکشاه بر در سلطان سنجر، و بناء حلَّه مبهیه

وقايع المأة البادسة

و در سنة ۵۰۵ و وات على بن محمد الكياهراسي
و در سنة ۵۰۵ و وات محمد بن محمد عرالي مؤلف و احياه العلوم ه
و در سنة ۵۰۵ و وات بن منده يحيي بن عبدالوهاب
و در سنة ۵۱۲ و وات المستظهر ، و حلاقت المسترشد بالله عضل بن المستظهر
و در سنة ۵۱۲ و تل طعرائي حسين بن عني اصفهاني
و در سنة ۵۱۵ و وات حسين بن مسعود محيي السنة يعوي
و در سنة ۵۱۵ و وات حسين بن مسعود محيي السنة يعوي

و در سنة ۵۲۸ وقات ابوالفصل احمد بن محمد میدانی و در سنة ۵۲۰ وقات احمد بن محمد عرائی و در سنة ۵۲۵ وقات محدود بن دم حکیم سنائی و در سنة ۵۲۹ قتل مسترشد ، و حلافت الراشد بالله جعفو بن مسترشد و در سنة ۵۳۲ قتل راشد ، و حلافت محمد المقتص لأمراطة و در سنة ۵۳۸ وقات محمود بن عمر رمخشري



و در سنة ۵۳۹ وفات ابن الجوانيتي موهوف ين احمد و در سنة ۵۴۲ وفات بن الشجري سيد هيدالله بن عمي بنعوي و در مسهٔ ۵۴۴ ومات قاصی عیاص معربی و در منبهٔ ۵۴۷ وفات سقطال مسعود سنجوهی و انوری شاعر و در سنة ۵۳۸ وفات محكد بن عبدالكريم شهرسناني، و حمد بن منير شاعر، و امین لامتلام طبوسی، و فصل بن حسن، و قطب واوندی سعید بن هیدالله و در سنة ۵۵۲ وفات سلطان سنجرين ملكشاه بن الب ارسلان و در سنة ٥٥٥ وقات مقعي و خلاف المستنجد بالله يوسف بن محكد و در سمة ۴۰٪ وقات شبيخ عبدالقادر جيلاتي و در سنة ۵۶۲ وفات سمعاني عبدالكريم بن محمّد و در سنة ۵۶۳ وهات سهرور دي عبدالقاهر بن عبدالله و در منبهٔ ۵۶۵ وفات حسین بن محمّد راعب صفهانی و در سنة ٥۶٥ وفات مستنجد، و خلاف مستصيء بكورالله و در نسبهٔ ۱۹۵۰ وفات این حشات تحوی عبدالله ین احمد ، و بوری شافعی ، و قرطبي

و در سنة ۵۷۹ و دات این الدهان سعید بن المبارک بحوی و در سنة ۵۷۳ و دات محمد بن محمد بلحی عمری رشید و طوط و در سنة ۵۷۵ و دات حیص بیص سعد بن محمد الناصر در برایش و در سنة ۵۷۵ و دات مستصی و و حلامت احمد الناصر در برایش و در سنة ۵۷۵ و دات این الأثباری عبدالرحمی بن محمد و در سنة ۵۷۸ و دات این الأثباری عبدالرحمی بن محمد و در سنة ۵۷۸ و دات این الأثباری عبدالرحمی بن محمد و در سنة ۵۷۸ و دات این الأثباری عبدالرحمی بن محمد و در سنة ۵۷۸ و دات این الأثباری عبدالرحمی بن محمد و در سنة ۵۸۸ و دات حکیم خادانی شاعر

و در سنة ۵۶۸ وفات احمد بن محمّد احضت حوارومي

و در سمهٔ ۵۸۳ نفل شده که روز اوّل سال با روز اوّل هفته و اوّل سال شمسي و اوّل سال عربي موافق شده بود، و شمس و قمر در یک برج بودهاند

و در سنة ۵۸۵ و دات ابوالمكارم بن رهرة حمره بن على خسيس ، و شيخ منتجبالدين على بن عبيدالله ولزي

و در سبة ۵۸۶ ولادت ابن ابن الحديد عبدالحميد

و در سنة ۵۸۸ وفات محتد بن على بن شهراً شوب

و در سنة ۵۹۰ وفات قاسم بن فيزه شاطبي

و در منتهٔ ۵۹۶ ایستادان آب بیل مصر ، و فنخط و خلاء عظیم

و در سنة ۵۹۷ راربه عظیمی در مصر و شام واقع شد، و این جوری عبدالرحمن بن عنی وفات کرد

وقايع المأةالبابعة

و در سنة ۱۶ و وفات ابن اليم مبارك بن محمّد صاحب نهاية و جامع الاصوب، و محمّد بن عمر فحر رازي .

و در سنة ۶۰۸ علبه نشگر ناتار بر بلاد اسلام

و در سبهٔ ۲۰۱۰ وقات این خووف عنی بن محمّد نحوی، و جروایی عیسی این عبدالعربراء و ناصر بن عبدالسید مطروی

و در سنة ١٦٥ و فات ابواليفء عيدالله بن الحسين

و در ممهٔ ۴۱۸ و قاب مجمالدین کبری حمد بن عمر

و در سنة ٢٢٦ وفات ناصر، و حلاقت محمّد الظاهر بأمراف

وادواسية ٢٣٪ وافات ظاهراء والحلاقب متصور المستنصر بالله

و در سنة ۶۷۴ وفات چنگير حان

و در مسهٔ ۲۶۶ وهات یاهوت حموی.

و در سنة ۶۳۰ وقات این ثیر عنی بن محمّد جوری صاحب (کامل التواریخ)



و در سنهٔ ۶۳۱ وفات ابوالحسن آمدی عنی بن محمّد، و این حیار محمّد بس این یکر

و در سنهٔ ۶۳۲ وهاب عمر بن محمّد سهروودي

و در سنة ۶۳۸ وفات محمّد بن على محيىالدين عربي

و در سنة ۶۴۰ و دات مستنصر ، و حلادث عبدالله

و در سنهٔ ۴۴۴ وفات علی بن محمّد علماندین سخاوی، و این صائع یعیش بن علی نحوی

و در سنة ۶۴۵ وهاب شلوپيسي عمر بن محمّد

و در مسة ۶۴۶ وفات بن حاجب عثمال بن عمر

و در سنة ۶۴۸ و لادت علامه حلى حسن بن يوسف

و در مسة ۶۵۶کشته شدق مستفصم، و الفراض دولت بني عياس

و در سنة ۶۶۱ به در سنة ۶۷۲ وفات کرد در فصبة دفونو به المولى خلالالدين محمد بن محمد معروف به مولى رومى صاحب مثنوى به اصلش از بلخ است و لکن چوب هجرت کرد به بلاد روم و در قصبه و فونو ، توفف کرده معروف به رومى شده، و او از کسانی است که درک کرده صحبت عطار و سنائی و شمسالدین ببریری را ۱ و مثنوى را به امر امیر حسام الدین چنبی قونوى ومی بوشته، و اشاره به اوست در ین بیسه

گر میودی حلق معجوب و کثیف ۔ اور میودی حلقها ننگ و طبیعیف -

در مسدیحب داد مسجی دادمیں ۔ غیر از این منطق لیے بگشمادمی

ثم اعدم أنه قد أطره في مدح المولي الرومي صاحب مجالس المؤملين و جعد من خلص شيعة آل محمد الداعمي المدولة الاسماعيلية، و المحمد الله عدد كلام

و بالجمعة العر الرّجل أشهر من أن يذكر و قد ذكره العلماء و العرماء من الفريفين في تراجمهم،



و در سنة ۶۶۳ وفات يافت على بن مؤمن مشهور به ابن عنصفور حامل او ه العربية و النحو بمملكة لاندلس

و در سبة ۶۶۴ و قات ياف سيد اجلّ عالى معام رضى الدين على بن موسى بن جعفر طاووس أل طاووس ، ينهى سبه الشريف الى داود بن الحسن بس الحسن المحتبى الله صاحب دعاء المداود ، و ما أمه و أمّ احيه ، السيد جمال ألا ين احمد بن موسى صاحب والبشرى و الملادة فهى بنت الشيخ المسعود ورّ م بن الى فراس و فضائل البيد الله في الرهد و العبادة و جلالة القدر و حسن التصيف اظهر من أن يدكر و اكثر من أن يحمد و تقواه على جم كنيه لاسيّما و اكثر من أن يحمد المحجمة على بد من رهده و تقواه على جم كنيه لاسيّما كتاب وكشف المحجمة عن و كان الله من حقه الراء لشأته

او سیماند بد ماگرچه ز ماست ده همه مشیم و حمد کیمیاست در مهم بیع الآخر سنهٔ ۶۶۳ هلاکو خان بن مولی خان بن چنگیر خان ، مُقنی دولت بسی عباس وفات یافت ، و دار الساطنائس و تبریر، بنود ، کند، فنی صحالس المؤمنین

و در میلهٔ ۶۷۲ و داب کرد محمّد پی عبداظه معروف به این مالک اندلسی شاهعی صاحب و الفیده در محواء و تصانیف دیگر که بعصی حمع کرده است. سامی انها را در بیالی

و الفیه را جماعی از علماه شرح کودهاند ، از جمله فررند مال بدرالدین محمد معروف به این نظم است ، و دیگر خلالدین سیوطی است ، و دیگر خالد ارهری است ، و دیگر عبدالله بن عقبل ، و دیگر جابر اهمی ، و دیگر عبدالعریز موضعی ، و دیگر عمر بن مظفر حلبی مشهور به این وردی است ، و دیگر این صانع الحنمی ، و دیگر محمد بن این الفتح حبلی ، و دیگر محمد بن سلیمان المصری ، و دیگر محمد بن الحطیب است

و بير در سنة ٧٧٧ در روز عدير وفات كود سنطان المجعمين و يرهان الموحدين و



محمور متكنم حكيم متبحر ۽ حجة الفرقه الناجية ۽ الحواجه نصير الحن و المامة و الدين محكد بن محمّد بن الحسن الطوسي - فدمن الله و مسه ــ ۽ صاحب كتاب تجريد العقايد و شرح اشارات ۽ و مصنفات جمّه

اصدش در ۱ جهرود ۱ در موضعی که دو ر ۱ وشاره ۱ گویند از دهات قم است ۱ مودد شریعش در ۱ طنوس ۱ واقع شده ۱ نهند منعروف گلبته به خواجه بنصیر طوسی دو مدنیش در بعدهٔ دنوره کاظمیه در تا موضعی است که ناصر عباسی برای خود تهیه کرده بود و موفق نشد در است دهی شود ۱ و در ۱ رضافه ۱ به خاک ف و و نقل شده که در وقت وقات ۱ آن جناب ر گفتاد که جنارهای و به سخف حمل کنیم ۱ گفت می حجالت می کشم در حضرت عام موسی ایا که وصیت کیم جنازهام را به بیجی بیرید

و ان حمال را در دولت هلاكوحان مربشي رفيح بوده ، و بعد از فتح بعداد و قتل مستعصم مشمول به امر درصد و شد با جملة از فصلاء ، و حكايت آل جماب مفصل است ، و از براي او اشعار لطيمي است

و از صاحب مقامع منفون است که حیات خواجه در منفری در کشی شسته بود و اهل کشی می نفرد و اهل کشی می نفر بودند پاتوده ش مستمان و پاتوده س دیگر یهود و اثفافاً کشتی متلاطم شد ، اهل کشتی گفتند باید قرعه افکند و قرعه به نام هرکس که آمد باید او را در دریا افکند ، پس خواجه ایسان ر مدور نشائید و به به قرعه فکند بمام به نام یهود در امد و ایشان را در آب انداحت و به ین تمهید یهودان هلاک شدند ، و این حکایت را صاحب ومقامع و در جواب سائل از این اشعار نقل کرد

در رومسی ایب یک عبراقی بسینج در بار و سه راخ و یکی چون سهیل ر سه سه شسردن پس افساد یمهود و سرکان چسهار و ر هسندرست پسنج سه رور و شبی یک نهار و دو لیسل در میخ و در ساه و یکی هسمچو دود

و در این دو شعر نیز اشاره به این لطبعه شده به ازاده شده از حروف منعوطه بهود و از خیر منفوطه مسلمان



والشبا فينت بمعظ به ازلت فما خمت من شمت

ايميأ

واقه يسقصي بكيلٌ يستر و يحفظ الصيف حيث كانا و هذا الشعر بعكس شعر الاون

و در سنة ۶۷۳ و دات باعث سبد احل احمد بن موسى بن طورس الله و در رسع الثانى سنة ۶۷۶ و دات شبخ جل ادمه عظم و مولاته المعظم، شبخ العالقه بغير جاحد ، و واحد هذه الفرقة و اى واحد بوالف سم مجمالديس جعمر بن الحس حتى معروف به محقق صاحب شرايع و معتبر و تاقع و هيرها و اين برگوار دائي علامة حلى است و مرار شريدش در 2 حمه ١ است و تاريخ و دات او چيين است و تاريخ

و جماعتی و اکابر عدماه بر محقق تلمد کردداد درمانند صید عبدالکریم حمد بی طاووس مؤلف و فرحة الغری و و مأنند سید محمد بن علی بن طاووس و او همان مست که پدرش برای و تألیف کرده کتاب والبهجة لشمرة المهجة و مأنند شیخ حسن بن ابی طالب البوسفی الأبی صاحب کتاب وکشف الرصوری در شیخ نافع ، و مانند وزیر ببوالقاسم عنی بن افوریر منحمد بن العندمی الشیمی وریس

و بیر در سنة ۱۹۷۶ شیخ عبادالدین طبری حسن بن عنی بن محمد مازمارانی کتاب و مناقب الطاهرین و را تمام کرد ، و این شیخ حدیل معاصر محفق و علامه است و صاحب کتابهای شریعه است در فقه و حدیث و غیره ، و از حمله کتاب ه کامل السقیفه و است که معروف به و کامل بهاشی و است به جهت آن که آن ر هدیه محلس وریز معظم بهادالدین محمد بن الورین شنبسی الدین محمد جویسی مشهور به صاحب دیوان متولی حکومت معالک ایران در ایام سلطت هلاکو حاله معولی مموده ، و کتاب و کامل و در نشاف هداد مدار الله سلطت هلاکو حاله معولی مموده ، و کتاب و کامل و در نشاف



و مناقبه و در فصیدت اهل بیت و بیانه نوانی است و هو دو کتاب مثل مبیت و رمحی است بر محالفان و ریاده در سی هرار بیت میباشید

و در سنة ۹۷۹ و دات کرد دیسوب محدی و حکیم مدوی عالم ریانی میشم بی عبی انبخرانی صاحب شروح نهج انبلاغه ، و شرح صد کلمه ، و رسانه در امیامت و عبرها و اوست صاحب حکایت معروفه (کل با کُمی) ، و بعصی از عدم سیت داده در د و است صاحب حکایت معروفه (کل با کُمی) ، و بعصی از عدم سیت داده در د و کتاب و الاستفافه فی بدع المحدثة] [ر] و حق آن است که استفافه نألیف عنی بن احمد کوفی است ، و قبر ابن مشم در قریه و هلنا و است . که یکی از بلاد بحرین است ، و صاحب مجمع المحرین او ردر لعت و مثم و د کر سموده و بلاد بحرین است ، و صاحب مجمع المحرین او ردر لعت و مثم و د در سموده و اعتراض بموده اند بر او به ان که شابسته بود د کرش در بعت «و شم و شم و عن بعض العماء ان میثم حیثما و جد فهو بکس البیم الا میثم البحرانی هاند بهنج البیم ا

و در سنة ۹۸۱ در بیست و ششم جب و هاب کرد در دمش احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابر بکر بن حکد بن ابراهیم بن ابر بکر بن حلکان اربعی مورح مشهور صاحب ناریخ معروف به و وقیات الاهیان و ، و ابن حلکان از حماد یعینی برمکی است و وجه تسمیه جد او به خلکان ، به فتح حاء و نشدید لام مکسوره) آن است که روری بم افران حود معاجره کرد به مصاحر آل براهکه ، به او گفتند «خل کان جدی کدا کان سبی کده به یعین مگدار کنار مفاجر جد و بسب حود ۱، بلکه مفاجر حور را بگو

ان الفتی من يقول ها الله فا الیس الفتی من يقول كان ابی
و ابن خلّكان در مهايت عصبيت و نصب است ، و اشعری الاصول و شاهعی
الفروع است ، و در فاهره مصر به فضاوت اشتعال داشته ، و كتاب و بهيات ه در آن
جا تأليف كرده در حدود سنة ۹۵۴، و الحق با انقال بوشته ، و در او دكر كرده بواجم
مشاهير تابعين و من بعدهم را نا رمان حود ، و صلاح صفدی تدييني ير او بوشته
مسمى به و الوافي بالوفيات ه

و بير در منبهٔ ۶۸۱ وفات كرد عبدالرحص بن عبدالله بن احمد معروف به ايوالفاسم سهيني نحوي ، صاحب شرح الحمل ، و كتاب الاعلام بما في القرآن من



الاسماء والاعلام، وغیرهم، وکتاب اعلام کتاب لطیفی است ، و صاحب روصات در ترجمهٔ سهیلی بندی از ان نقل معوده

و در سنهٔ ۶۸۵ یا در سنهٔ ۶۹۲ و دات کرد فاضی ناصرالدین عبد لله یس عسر درسی بیصاوی اسعری شاهعی معب متکلم اصبونی، صاحب تفسیر معروف مسمی به واتوار السریل و اسرار التأویل به و در حقیقت تهدیب کشاف است ، و همان تمسیر باعث ترقی او شد در درلت معولیه و باعث قصاوت از شد در دبیصا به به طریقی که در جای حود به شرح رفته

« ر لد تألیمات اخر کشرح مختصر این الحدجب و شرح محدید بغوی، و له کلام لطیعه فی تعدید بغوی، و له کلام لطیعه فی تعدید دیج بقرة النفس و اثره آن یحیی حیاة طبیة و قد أخد منه الشیح البهائی المحشی له فی و نان و حدو »

در جوانی کی سفار دوست جال رو عوان بین ذلک ر بحوان - الخ و در سنة ۹۸۶ و دات بادت ، شیخ احل نجم الاثمه ضی الدین محکد بن الحسن لاستر آبادی معروف به شارخ رضی مامی ، و وسب صاحب شروخ بنز کافیه و شاهیه و سبخ قصائد این این الحد ید فی مدخ امیرالمؤ مین مصلوات الله علیه

و بیر در سنهٔ ۶۸۶ و قات کرد بدراندین محمّد بن محمّد بن هالک اندنسی محوی معروف به این تاهم شارح القیه پدرش و صاحت شرح کافیه و لامیة

و در سنة ۶۸۹ شب عرفه وفات كرد شيخ جديل ففية بحيى بن احمد بن يحيى سن حسن بن سعيد هذلى يسر عم محقق جعفر بن الحسن بن ينجيى معروف بنه ابن منعيد حلى صاحب و جامع الشرايع و و مرهة الناظر في الجمع ينين الاشياه و النظاير و مات في الفلت الاول من ليله العرفة، و له حكاية مع عمه المحقق حين حصر الحدة الحر جد مصرالدين الطوسي في سلطنة علاكو عان، و كان الله ورعاً فاصلاً

و در بیست و پنجم رمضان سنة ۶۹۳ وفات کرد ابوعبدالله محبّد بس قناصی القضاه احمد بن حلیل خوبی شاهعی ، دمشقی معروف به این حوبی صاحب شرح و فصول این معط ۲ و عیره



و در ماه شوال مسهٔ ۴۹۳ و دات کرد مید احل عباث الذین عبد الکریم بن احمد بن موسس بن جعمر ایناه طاووس صاحب کتاب و الشمل المنظوم فی مصنفی العنوم) و کتاب و فرحه الغری ۲ مکی صاحب الروضات عن رجال این داود ان السیّد عبد الکریم اشتغل بالکتابه و استفنی من النظم اربعین یوماً و عمره اد ذاله اربع سین، ولاحظ

وقايع المأة الثابية

و در سبهٔ ۱۰ ۷ و وات بافت در ببریر فطب شیراری محمود بن مسعود بن مصلح فارسی شیراری معمد به خالامه و در نزدیک قبر پیضاوی بنه خاک رفت و دار مصنعات اوست شرح معتصر ابن حاجت و شرح مفتاح و شرح کلیات این سیبا و غیره

و قطب در اوّل شاگرد کاتبی بوده ، چون محمق طوسی به قروین امد و به منول کاببی نشریف برد ، کاتبی خواست حدمی به جناب محمل کند قطب الدین را به او میبرد ، و قطب نیز ملازمت خواجه را حجاز کرد و از او علوم بسیار استفاده کرد و به مرتبه ای رسید که او را از کثرت عدم علامه گست ، و کان بیته و بین این اخته الشیخ السعدی مطایبات ، و کان می رمن دولة الاتابك الاعظم سعد بن رنگی و لهدا سب الیه السعدی تخلصه به

و در شعبان سنة ۱۹۱۱ وقات بافت محمّد بن مكارم مصرى صناحت ولسنان العرب () حمع فيه بين التهديب و المحكم و الصحاح و الجمهرة و النهاية و عيرها او من نظمه

بالله ان جرت بموادي الاراك و قبمت عبداته الخضر مباك ابعث الى عبدك من بمصها فسانه رائه مسالى مسواك

در بيسب و يكم محرم سنة ٧٢۶ وقات كرد آيد، لله العلامة الجلي الله بمحروسة حلّه ، و مدعود شد در جوار ميرالمؤمنين الله به مجت ، و نام مباركش جمال الملّة و الحق والدين أيومنصور الحسن بن الشيح الفقيد السديد سديدالدين يوسف بن على بس



المطهر وكان احود على بن يوسف صاحب العدد القوية لدمع المخاوف اليومية، وكان والد العلامة استاده الا قدم في التفقه و الادب و الاحلاق، وكان عاضلاً فقيهاً متبحراً، و هر الذي ميره المحقق من بين تلاميده عبد الخواجة تصير الطوسي مي الحكاية المعروفة

و اعدم أنه كان في طبقة العلامة ركوبا بن محمود القروبين صاحب كتاب و هجايب المخلوقات ع. و كان من أعاظم أقل السنّة و محدثيهم الحفاظ، و في طبقته أيضاً السيد على بن الحسين الباقي صاحب كتاب اختيار المصباح

و در سنة ۷۳۵ ومات كرد ملاعبدالرزاق كاشى عارف صوفى صاحب تأويلات و شرح قصوص بن عربي و شرح منازن السائرين حواجه عبدالله انصاري

و عو عبر المولى عبدالرزاق بن على اللاهيجي الجيلائي العمى الملقب بعياض حس المولى صدر الشيراري صاحب وكوهر مراده و 1 شرح الشوارق و غيره ، والا الميرزا حسن صحب وجمال الصاحبين مني اعتمال السخة » و 1 شخع البقيل في الاسمة » و هو يصاً غير المولى عبدالرزاق بن مير الجيلائي صاحب شرح قواعد المقايد للمحتق الطوسي.

و درستهٔ ۲۳۹ وفات كرد به دمشق قاصى القصاة محمد بن عبدالرحم قروبهى الإصل مشهور به حطيب دمشقى صاحب و تفخيص المقتاح و السكاكي الذي كت عبيه التعنازاني شرحيه المعروفين بالمطول و المختصر في علمي البيان و المعاني و در سنة ۲۴۵ وفات كرد البرالدين محمد بن يوسف اندلسي مكتى بنه اسرحيان تحري، كان من الطاب سلسنة العلم و الادب، به تصانيف كثيره قبل انه مال إلى مدهب اش الظاهر والي محبد على بن ابي طالب الله و كان كثير الخشوع و البكاء عبد قبرائة القرآن

و هو غير ابي حيان التوحيدي علي بن محكد المنهم بالزندلة و الالحاد، كما عن أيس الجوري قال ونادقة الاسلام ثلاثة، ابن الراوندي و أبوحيان التوحيدي، و أبدوالعبلاء المعرى، و أشرّهم على الاسلام أبرحيان، (التهي)

و ابوحیان التوحیدی هو الذی عمل کتاباً فی مثالب الوزیر ابیالفیضل بس عمید و



الصاحب بن عبّاد، و له كتاب الحج العظي إذا ضاق القض عن الحج الشرعي و كأند نظير ما كتبه الحسين بن منصور الحلاج في كيفية حج الفقراء من مضروعات تفسه، فصار عمدة السبب في قتله

و در سنة ۷۴۹ و دات كرد عمر بن مظفر حنبى شاهمى معروف به اين وردى و در سنة ۷۵۴ و دات يافت اين احت علامه سيد عنيدالدين عبدالمطنب بن محكد بن عنى بن الاعرج الحنيبى الحنى المدفون بالغرى، كان من «فنيت العلم و ابوه و جده و احود كلهم علماء، له شرح لتهديب الإصول و عبره من شروحه عنى كتب خالد

و هو غیر عمید الرؤسه، هیدانه بن حامد، رأوی الصحیعة السجادیة بقود. حدث حاله أقدم، و كان من تلامید المید فحار بن معد الموسوی ﴿

و در سنة ۱۵۶۶ و قات كرد در ربدان كرمان فاضى عضدالدين عبدالرحمن بن حمد قارسى يجى شافعى اصولى منكلم صاحب و شرح معتصر ابن حاجب و و صاحب ومواقف وكه مير سيد شريف او را شرح كرده و عيرهما و كان هو من علماء دونه السلطان الحايثو منحمًد المعروف بشاه خدابنده ، و كان قاصى القصاه بشيرار و حرب له محمه مع صاحب كرمان فحيسه بالقمعه قمات مسجوباً

و در منبة ۲۶۰ وقات یافت جمال الدین عبدالله بن پوسف بن احتمد منصوی حبیدی معروف به این مشام صاحت و مقبی النبیت عن کتب الاهاریب و المشهور فی حبابه

ر ابن هشام بطلق عمى جماعة كثيره المهم عبدالملك بن هشام صاحب السيرة ، و منهم يوسف بن هشام الحبلي و هو ايصاً صاحب مقني في النحو

و در سنة ۱۷۷۶ رفات یافت در دمشق الوجمهر محید بن محید پنویهی رازی معروف به قطب رازی و قطب تحتانی و ۱۱ مستوب است به سنلاطس بسی بویه چمانچه محمل کرکی فرموده، به به بابویه قمی چمانچه از شیخ شهید معل شده، ۱ اصدش از ورامین ری است، و او را قطب محتانی میگفتند به آن که ممتار شود از قطب دیگر که با او در مدرسه نظامیه بوده و در عوفه جای داشمه



و علامه و عيره اسب و او از نلامده علامه حلى است و قواهد ر به حظ حود دوشه و علامه در پشت همان قواهد اجاره براى او بوشته ، و قطب رارى به شبخ شهيد اجازه داده و شيخ شهيد و ديگران گفتهاند که او از عنماء اماميه بوده و او و تجديل بما ممودهاند ، و عنماء سبى بير از او تجليل و بومير کردهاند و در تراجم و و دکر کردهاند و مير مبيد شريف و عيره بر او تلمد کردهاند لکن صاحب روضات حکم به محالف او کرده و بر عامى بودن او صوار سوده ، و شيخ ما محدث طبرسى بورى کلام و را رد کرده و در جامم مستدری الوسائل انتصار در قطب مموده و عدراض بسيار بر صاحب موده و عدراض

و فظت راری در اواجر امر در و دمشق و توطن کرد و در همان حا مرحوم شد و از معاصرین این بیمیه حرائی صاحب و متهاج السبیة فی رد الشیمه و القبلدیة و اسب و هم از معاصرین فاضی القصاد علی بن عبدالکافی سبکی شافعی اشعری است که در اعلت عبوم ماهر بوده و هنمای عامه زیاد او را تجبیل کردهاند و او را فدوه الاثمه و حجة الفضلاء گفتهاند و نقمید او صلاح الدین صفدی شارح لاسیة العجم زیاده از او توصیف کرده و به بین قطب و سبکی منازعات و مناحثاتی در عبوم شده و فظب رازی عبر از قطب شیراری است که در سنة ۱ (۱ در تبریز وفات باست

و در سنة ۷۶۱گفته شده وفات كرد شيخ عبدالله بن اسعد يافعي مكي عالم به عفوم ظاهريه و باطنيه صاحب تاريخ ممروف به منزآة انجنان و هيرة اليمظان و روض الرياحين في حكايات الصالحين و عيرها

و در مسة ۷۶۹ و قات كرد قاضى القضاء عبدالله بن عبدالرحس معروف به بن بي عقيرً مستوب به عقبل بن ابي قالت مصرى شافعي فقيه بحوى شارح القيّة، و مدفود در درد شافعي «قرأ عليه الشيخ سراج الدين البلقيني و تروج بابنته و للسيوطي حاشية على الشرح الددكور موسومة بالسيف العليقل على عثن ابن ابي عقيل»



و در مسة ٢٧١ ودات كرد رأس المدقعين و دخر المحققين ابرطالب محبّد بن الحصر بن يوسف بن مطهر العلامه صاحب كتاب وو الايصاح في شرح القبو عبد و و شرح النهديب و و تهج المسترشدين و و ميادي الاصول و غيره الجوية مسائل السيد مها و كان والده العلامة في يخلمه، و يشي عديه و يعتني بشأنه كثيراً حتى ابه ذكره في صدر جملة من تصيفانه الشريفه، و قال في حقه جعلني الله عداه و من كل سوء وقاه و غير ددك، قبل انه قار بدرجة الاجتهاد في السنة العاشرة من عمره الشريف، و حكى السيد الجزايري كما عن شرحه عني (يب) ما منخصه ان مولانا العلامة و ولده مخرالمحلقين كان مع السلطان حدايده مصاحبين نه في السفر و الحضر و كان دلك السلطان يترضاً للصلاة قبل وتنها و مصى عديه زمان على هده الحالة

فدحل عليه العلامة يوماً فسأله عن ذلك، فقال اعد كمل صلاة صليبها عمى ذلك السوال، فنت خرج من عدد دخل عبيه فخرالمجتنبي، فسأله ايضاً عن تلك السالة لقال له اعد صلاه واحده و هي أوّل صلاتك عني ذلك الحال و ذلك الله بنا بم ترصأت لها قبل دخول وقتها و صليتها بعد دخوله كانت فاسده فصارت دمنك مشعولة يتلك الصلاة، فكلما توضأت بعد تلك الصلاة كانت وصوئك صحيحاً بقصد اسباحة الصلاه لأن دمنك مشغونه يحسب تعنى الأمر فقرح الملطان بدنك و اخبر العلامه يقول وقده، فستحسبه و رجع الي تحسب تعنى الامر فقرح الملطان بدنك و اخبر العلامه يقول وقده، فستحسبه و رجع الي أما المنطان قبل الوقت انه وقع يتصد اسباحة الصلاة المستقبلة لا العائمة و الأما الأعسال المنطان قبل الوقت انه وقع يتصد اسباحة الصلاة المستقبلة لا العائمة و الأما الأعسال المنطان قبل الوقت انه وقع يتصد اسباحة الصلاة المستقبلة لا العائمة و الأما الأعسال المنطان قبل الوقت انه وقع يتصد اسباحة الصلاء المستقبلة لا العائمة و الأما الأعسال

و در سنة ۷۷۶ وفات یافت شیخ متبحر شمسیالدین محمّد بن عبدالرحمی معروف به این الصائع حندی بحری صناحب شیرح الفیه و شیرح الصیده بنوده و میرهمان و هده اللقب یطبق علی جماعة کلیره

و در بهم حمادی الاوبی سنه ۱۹۸۶ وقع شد شهادت مولاتا السعید و الرکس العمید ناح الفقها، شمس المقة والدین، توعیدالله شیخ محمّد بن مکی العامقی الجریتی (کسکیتی)، قتل بالسیف ثم صفت ثم رجم ثم حرق بالدر ببندة دمشق



في دولة «بيدمر» و سلطة «برفوق» بعنوى المالكي يسمي برهان الذين و عباد بن جماعة الشافعي بعد أن حبس في الفنعة الدمشقية سنة كامله

و مصنفاته كثيره : منها النمعة التي صنفها في سبعة ايام و ما كان ينحصره عبير المختمر الثاقع

ثم اعلم الدمس يروى عن الشبح الشهيد الشبح العاصل معداد بن عبدالله السبورى الحثى الاسدى صاحب شرح نهج المسترشدين و الباب الحادي عشر و كنر العرفان و النثقيع

و السيورى (يصم السين مع الياء المحققة) سبة الي السيور قرية من فرى حبلة، و احتس صاحب الروضات أن مكون البقعة الواقعة في يرية شهروان المعروف بقبر منقداد مدفن هذا الرجن الجنين لما أن وفات مقداد بن الاسود الكندى كان بالجرف على الملائة احيال بالمدينة قحمل على الرقاب حتى دمن بالبقيع، والله العالم

و در سنة ۷۹۲ و دات یافت محقی مدقی ملاسعد بی عمر تعتارایی هروی شاهمی در سمرقند، و مسعوب گردید به (سرحس)، و مصنعات محقی تعتازانی بسیار است از جمعه مطوق است که در بس بیست سالگی شرح کرده و دیگر شرح شمسیه است و دیگر مقاصد و شرح آن است و دیگر شرح تصریف و حاشة کشاف و عیره است گریند که ملا سعد به یکی او معاصرین خود در مقام هجو این شعر بوشته است و در لست جدیراً این تکون مقدماً و ما انت الا نصف صد المقدم» شد مقدم مؤخر است ، و بصف آن مراد خر است

و در این سنه نیز وفات یافت جواحه حافظ شیراری و مرارش در شیراز است و می رفتهام به سر مزار او

وتايح المأة التاسنة

و در سنهٔ ۱۰۸ سیم ح ۱ وقات کرد شیخ فاصل محیط کمال|لدین محمّد بس موسی بن عیسی اندمیری المصری|لشافعی صاحب (حیاة انجیوان) و مختصر انده



و شرح مثهاج و عبرها . و للدماميس شارح المغنى أيضاً شرح مختصر لحياة الحيوان مدماه يعين الحياة

و در مسهٔ ۱۹۶ وقات یافت در شیراز شریف الدین علی بن محمد الحسیسی الحمی الجرجانی الاسترآبادی المشهور به میر سید شریف فاصل معروف ، صاحب شرح مواقف فاضی عضد و نعلیقات بر شمسه و بر مطول و غیره و صاحب صرف میر و کیری و غیره و معاصر سعدالدین نمتاراتی و ندمید قطب الدین برده

و در مدهب او حنلاف است، کثر عدماه شیعه و ر سبی می داند، و عاصی او الله او ر او حکما و علماء مدهب شیعه شمر ده و استشهاد کرده به تمبریح تلمد او سید محمد نوریحش و منصبص شیخ محمد بن این حمهور احسائی و گفته ادانه ماهناب چه حاجت شب تجلی را)

و لکن فروده او سید شمس الدین محمد شیعی اصامی است و و فراد سید محمد، میر محمد میر محمد و ماصیی سب و محمد میر محموم شریعی سبی و ماصیی سب و اوست که سبطان شاء اسماعیل ثانی ر اضلال کرد و سئی نمود و کتابی هم در رد شیعه نوشته موسوم به نوافض الرواقص و قاصی نورانا مورانا مرقده دردی بر به نوشته مسمی به مصالب التواصب

و پسر مبرر محدوم أبوائشج شريفي صاحب أيات الاحكام شيعه و أسامي و مصداق أيحرج الحي من الميت ؟ أست جنان كه يدرش مصداق (يحرج الميت من الحي أاست

و بالحمده ، نفل است که چون میر سند شریف خو است دنیار اود ع کند پسرش به وی گفت ابابا مرا وصینی کل ، میر سید شریف گفت ابایا به خال خود باش ، پسر مفیمود، کلام پدر را به شعر در آووده گفته

مرا سید شریف آن بستر رحار که رحست بس روان پیاک او پیاد وصیب کرد و گفت از زانکه خواهی که باشد در قیامت جس تبو شیاد



چان مستعرق احبوال خود بناش که از حال کسی ماید شوار بناد و در منبهٔ ۸۱۷ وقات باقت محدالدین محمّد بن یعموب بن محمّد فیرور آبادی شیراری صاحب قاموس و غیره و جاور بمکه و صنف بها القاموس و مات بُربید من دیار الیمن

و بیر در سبهٔ ۱۹۷ اتفاق افتاد ولادت عبدالرحس بن حمد بن محمّد الدشسی الفارسی ملقب به ملاجامی و معروف به شیخ الاسلام در لسان اهل سنّت ، و جام از بلاد مان اه النهر سب و ولادت جامی در آنج شده

و ده مؤلمات مهاكناب النفحات في طبعات نصوفية ، و منها شرحه عني الكافية المعروفة بالقوائد الصيائبة ، شرحه باسم ولده ضناءالدين

و كان الجامى من اعاظم عدم النحو و الصرب و الحديث و العروض و السعمى و عبره، و كان شاعراً محيداً بالعربية و العارسية و المستعات، و تخلصه ايصاً الجامى، و يه يتصل سنسلة الصرفية التقشيندية

و كان في الظاهر حقياً شعرياً. بل لين كان ناصيباً كما صرح بدلك القاضى بوراقه " و الآف محدّد على صاحب المقامع و غيرها و قد ذكر في المقامع كلاماً متعلقاً به معم ذكر المبيد الامير محمد حسين الحسيسي الخانون آبادي سبط العلامه المجلسي أنه كمان في الباطن شيعياً و لكن كان يتقي

و من اشعاره

منگ کیستاشی پیمه از اکسایر قسم ۔ یا وجودی که سنگ یه از کاشی است ** ***



سبید سهید قاضی بورانهٔ در مجالس در دکر بعد «جرجان» گفته «هل جرجان در تشیع مشهورت و در السنه جسهور به نصفیه در آن مدکور او موید این است آن که از ملا جامی اعلیه با علیه دختل میکنند که از دری مردی عرب یا او دچار شد اگر او پرسید که اتو چه کسی! گفت که دسیدم و طالب علم و استر آیادی، ملاجامی گفت: «ختصار در کلام مطلوب است امریایست گفت کافر مطلق او خود را و دار از این هسته گفت و تبدید عادرا اساخت المؤلف آناد.

و من اشعاره ایصاً

أى مسججة دهسر يسده جسام عسيم

كآمسد زئسرع سسى و شبيعه ليم

گسويند کيد جياميا چنه مندهب داري

صد شکر که سگ سبی و خر شیعه ثیم و من نوادره ما حکی آنه آنشد یوماً پحضرهٔ جماعة می الظرفاء هذا البیت لنمسه بسکه در جال فکار و چشم بیدارم توثی

هر که پیدا می شود از دور پساوم تنوئی شخصی گفت بدکه حری پیدا شود، گفت بار پنداوم توئی و قاضی بورانله قاصی میر حسین شارح دیوان میرالمؤمتین علی کی ده که در دم ملاحامی گفته

> ان احسام بنه حتی ولی خدا است. دانه غسالیش شامی دو کس او را بنه جان بیار ردند یکی از ایسهی دگر حامی هر در را نام عبد رحس است آن یکی ملجم و دگر جامی

و در سنهٔ ۹ ۸ و دات نافت الاستاد العلامة محمّد بن ابیبکو بن قاصی الفصاة عبدالعربر حموی شاهمی سکلم اصوبی صاحب حواشی و نصانیف کثیره ممروف

به ابن جماعه و هو غیر عباد بن جماعة الشاهمی لامریمن الشهید الاول الله
و در شعبان سنة ۱۲۷ و قاف کرد به کلبرجه هند بدرالدین محمد بن ابی بکر پن
لاسکندری المصری المالکی معروف به دمامینی صاحب شرح سهیل و حاشیه پر
مفتی مسمی به تحمة الفریب فی حاشیه ممنی البیب ، و حاشیه او بهنز است از
حاشیه شمنی بچه آن که بدیش بر بحقیق و تدفیق است به حلاف ثانی که ماند
تاریخ است

و در سمهٔ ۸۳۷ وفات کرد اسماعیل بن ابی بکر صاحب کتاب وعنوان الشرف و که محموع آن کتاب در فقه اسب و لکی به رمز چهار کتاب دیگر از دو بیرون می بد در



محو و تاريخ و حروض و قواني «و قد أبدع في تأليفه، و قد تسج عني منواله الفاصل السيوطي كتاب انتجحة المسبكية و النحقة المكية في كرأسة في يوم و حد و من علمائنة الشيخ فرجالة محتد بن أدريس الجوري صاحب كتاب الرجال و غيره معاصر شيخ، الحر العامدي»

و در سنة ۱۹۱۱ و وات یافت شیخ جلین احمد بن محمد بن فهد علی مؤلف وعدة الداعی و و تنقیح و عیرهما و قبر شریفش در کربلا مزار و معروف است و بدال که بن فهد در هده از ارشاه دیلمی (یسی حسن بن حسن ایی الحس محمد و عظ دیسمی) نقل کرده معلوم می شود که طبعهٔ دیمنی بالاتر از این فهد است بلکه معاصر علامه یا شهید است چنانچه یعضی گفته اند و و دیلم و عدیم و دودبر و و طراف مازندوان ست

و در سنة ۱۵۷ رمات كرد احمد بن عنى بن حجر ، عسملانى الأصبل ، مكن السبكن ، شاوعى مدهب ، مؤهب و فقح البارى شرح صحيح بخارى و واصابه ، و درر الكامنة في اعيان المأة الثامنة ، و غيرها ، معاصر احمد بن تيميه سأصبى معروف به شيخ الاسلام مبدع ، صاحب منهاج البيئية در رد منهاج الكرامنه علامه في ، مؤسس مدهب طابعه وهابيه .

و ما بین این تیمیه و این حجر صافرت تمام بود ، و این حجر تجویر ممی کردگشت شیخ الاسلام بر او ، و این آلوستی بعدادی کتابی در محاکمه بین این دو احمد نوشته موسوم به جلاء العینین فی المحاکمة بین الاحمد بن ، و چون به بن تیمیه هم عدای است علی رغم این حجر تمییر می کند او این تیمیه شیخ الاسلام

و بدان که این حجر بر دو نفر اطلاق میشود و نسیار میشود که به هم مشتبه میشوند، و این حجر متأجر دکرش بباید در سنهٔ ۹۹۳ که سان وقات اوست

و در سنهٔ ۵۵۵ وقات کرد بدرالدین محمود بن حمد معروف به فاصل عینی صاحب شرح شواهد کبیر و صفیر و شرح بخاری و طبعات حنفیه و عبرها

و در ۱۷ دی صحه در سنة ۸۷۲ وفات كرد احمد بن محمد معووف به شمسي



محشى مغتى سناد سيوطي

و در سنة ۸۲۶ ودات يادت شيخ محكد بن على جباعي جدد شبيحه البهائي محكد بن الحسين بن عبدالصمد [بن] الشيخ محكد، و قد رأيت مجموعة الشهيد محقد

و در سنة ۸۷۷ وقات كرد شيخ على بن محمّد بن يونس بياضي صاحب و صراط المستقدم (و محتصر محتلف (و (مجمع البيان) و (صحاح اللغة) و غيرها

و در سنة ۱۸۷۹ و قات كود محيى الذين محمّد بن سنيمان رومي معروف به شيخ كافيجي استاد ملا حلال سپوطي صاحب تصافيف كثيره « قال السپوطي الارت اربع عشر سنة ف جنّه مرّة إلا و معمد منه من التحقيقات و الفجائب ما بم اسمعه قبل ذلك او قال او اما تصافيفه في العوم العقبة فلا تحصي»

وقايع المأة العاشرة

و در سهٔ ۱۹۰۲ وقات یافت محیی (۲) مالا جلال الدین محمد بن اسعد اقدوانی المتکدم الحکیم (دوال کهوال فویهای است از فوای کاررول شیرار) ، و سبب میلا حلال به یی بکر می رسد و در اوّل امر از اشاعرهٔ اهل سبّب بوده ، لکن الحمد شه هد بب یافته و کتابی نوشته نور الهدایه و در آن تصریح شده به نشیع او و اشعار بسیار از او معروف است، از جمله

خورشید کمال سب بهی ماه ولی اسلام محمّد است و ایمان عملی گریشهای در این سحن می طفی بنگر که ریکات استماست جنبی

مراه سیاف اسم محمّد و علی است ، چه بینات اسم محمّد ۱۳۲ میباشد که مرافق عدد اسلام است ، و بینات اسم علی نعیته اینان است چه آذکه بیاما است که فلیس ایمان سب



A Augar

ولهايصأ

آن چار حلیمهٔ که دیسدی هسه سخ بشنو سختی نطیف و شیرین و هنم یادام حالافت ریسی گردش حس افکند سه پوست تا برون آمد مع و در سنهٔ ۹۱۰ وقات یافت فاصل ادیب ملا حسین بن عبی واضع کاشمی بیهشی سیوراری شیعی شوهر خواهر عارف جامی ، صاحب تقسیر قرآن و روضهٔالشهداء در مقتل که به حواندی آن روضه حوانان ر روضه حوان گفسد یعنی روضهٔالشهداء حوال ، چون که در اول امر افتصار می کردند بر خواندن روضهٔالشهداء ، و پیوسته ین رشته برقی کرده تا به رمان ما رسید که می بسی ، و هم در تألیمات فاصل کاشفی است مخزی الانشاء و اسراد قاسمی و اخلاق محسنی و اتوار السهیلی و عیره

و در سنهٔ ۹۱۰ و دات کرد منبخر ادیت جلال الدین ایو الفصل عبدالرحمی بس ایی پکر السبوطی الشاهمی، و سیوط و اسیوط کحدود و احدود، من قری صعید مصر، و کان نسبوطی مصنفات کثیرة فی کل فن و کان حسن العباره

و نقل عن السيد عليخان الشيراري في ، انه قال كان السيوطي شافعياً لكنه رجع عن السيد و استبصره قال بامامة الاثبد الانسى عشير و صدر شيعياً اسامياً و خشيانة له بالجيسى، و قال في رأيت كنهاً من مصعاته ذكر فيه رجوعه الى الحق و استدر فيه على مامة مولانا على بن أبي طائب في بعد رسول الله المنظية بلافصل ، (انتهى ،

و کان له مشایخ کثیرة و منهم الشمسی شارح المفتی و در مانة ۹۱۹ شهید تانی درحمه الله دمتولد شد

جمعه گفته

و در اوّل سنة ۹۱۸ متوند شد شیخ حمین بن عبدالصمد والد شیحه البهائی معاصر شاه طهماست صفوی و شیخالاسلام بندهٔ فرویر

و در سنة ۹۱۹ در مشهد مهدس رضوی علی وفات یافت ملاسلطانعتی کنه د خطنستملین مشهور بوده و شاگرد به واسطهٔ میر عمی علوی تبریری واضع خط بستعین بوده و در رسانهٔ منظومهٔ خود اشاره به شطری از احوال میر علی مموده، ار



واضع اصل خواجه میرعلی است هرگز ایس خط سبوده در عبالم از حط تسنخ و از خط تبعلیق کاصلش از حاک پاک بریز است خسوشه چسینان غسرمن ازیند نسختمایق اگر خدی و جلی است سیا کمه پیوده است عبالم و آدم وضع قبرمود او ردهس دقیق بی کلکش در آن شکر ریس است کسانیانی کمه کمهه و سویند

و در سنة ٩٣٥ عبدالصمد يدر شيخ حسين عاملي وفات ياف

و در سنة ۹۳۷ رفاف بالت شيخ اجل على بن الحسين بن عبدالعالى كركى معروف به محقق ثانى و شيخ عالالى ، مؤلف و جنامع المقاصدة و و معجات اللاهوت: و غيرهما ، نتمبد شبح على بن علال جزائرى و هو تلمبد ابن فهد الحلى ، و قبل في ناريخ رفاف المحقق انه مات في يوم عدير هم من سنة ۹۴۰ و هو يطابق عدد العباره و مقنداى شيمه: و هو غير الشيخ على بن عبدالعالى المسيسى المعاصر فه المترهى ۱۳۸۸

شم علم أنه كان من تلامدة المحقق الكركي الملا على بين الحسس الرواري استاد المولى فتحالة الكاشس و كان للرواري تقسير كبير قنارسي و سرجمة هدد الكشب نهج البلاعة و كشف الغمة و مكارم الاخلاق و الاحتجاج و عده الداعي و غيره

ر كان ايضاً من ثلامدة الشيخ عبن الكبركي البييد شير ب الديس عبني الحسيدي
الاسترابادي المتوطن بالعرى، صاحب كتاب و تأويل الآيات البدعره في منضل المشره
الطاهرة ع و كتاب و الفروية في شرح الجعمرية ع

و كان من عاصر الشيخ الكركى الثبيخ الفاضل المحلق محمّد بن الشيخ زين الدين عمى بن أبراهيم المعروف بابن أبي جمهور الاحساوى الهجرى صاحب كتاب ۽ غوائي اللئاليءَ و و راد المساهرين (و هشرخ الفية الشهيد و و هشرخ الباب العسادي عشر) و وكتاب المجنىء على مدأق الصوفيد و رسالة في مناظرته مع الملا الهروى

و ممن عاصره أيضاً الشيخ مفتح بن الحسين الصيمرى الفاصل القفيد نقيبد الشيخ احمد بن قهد و صاحب شرح الشرايع و شرح الموجو و مختصر المسجاح و جواهر «كلمات

مي الطود و الايقاعات

و كان ابده الشيخ حسين يصاً عالماً فاضلاً جليلاً كثير العباده المتوقى بسلماباد حدى قرى البحرين مفتتح شهر محرم الحرام سنة ٩٣٣، و الصيمر كحودر و قد يضم حيمه ـ بعد بين الاهرال و بلاد الجبال على حسن مراحل من الدينور

و در سنة ۹۳۸ و دات یافت شیخ علی بن عبدالعالی المیسی العاملی و در سنة ۹۴۳ و دات کرد عصام الدین ابراهیم بن محکد بن ضربشاه منطعی منکلم ادیت شارح **کافیه** و عیره

و در سنة ٩٣٨ وفات يامت سيد منأله منكم امير عنائالدين منصور بن السيد الكبير الأمير صدرالدين محمّد بن ابراهيم بن محمّد الحسيسي الدشمكي الشيراري صاحب المدرسة المنصورية بشيران

كان واقده ايضاً جامع المحقول و الصعول» و وقداه الصدرانديس محمد و شرف الدي على المنظول المدم و الورع» و الساد على حال الشيرارى شارح الصحيفة و الصمدية، ينتهى سبهم الى ويد بن على بن الحسيل و من خصائصهم الحديث المسلسل بالآباء عن رسولاته المنتها الحن بنوعيدالمطلب ما عادانا بيد الآو قد خرب، و لا عادانا كلب الآو قد جرب، و من لم يصدق فيجرب و من لواد الاظلام على حالهم هميه بكتاب مجالس المؤمنين

و در سنة ۹۵۹ موقد شد شیخ حسن صاحب معالم نجل شهید ثانی ، و او دائی میرسید محمّد صاحب مدارک بوده ، و شیخ حسن و سید محمّد شاگرداد معدس اردنیلی بودند و بر ملاً عیدالله بردی و سید علی بن الحسین الصائع و والد صاحب مدارک نیز تلمد کرده بودند

و در سنهٔ ۹۶۶ واقع شد شهادت شیخه رینالدین شهید تانی ۱۹۶۹ تاریخها «مئوی الشهید جنقه

ر قال شيف البهائي

الجينة ميستقره والله

بوتاريخ وفاة ذلك الأواه



و كان الشهيد الثاني اجداده و أولاده و احقاده من اضل الصدر، فسهو بسدرلة الاستطة المتوسطة البحاطة بدائره المعارف و العلوم، و قد تصبيعات كثيرة جيّدة و تلامدته كثيرة فعمن تلمد عديه و حاز على خط وافر من خدمته محمّد بن على بن الحسن العودي إلله و الف رسالة في أحوال استاده الشهيد سماها بد بغية المريد من الكشف عن أحوال النبيخ رين الدين الشهيد

ر قال يعد الله، عليه و لقد شاهدت سه سنة ورودى الى خدمته انه كان ينقل العطب على حمار هى الليل لعباله و يصني الصبح هى المسجد و يشنقل بالتدريس بقية نهاره، و هى (مل) انه الله الروضه البهية هى سنه اشهر و سنة يام قتل في ظريق التسطنطية عبد ساحل البحر

و در هشتم ربیع الاول سنة ۹۸۴ وقات كود شیع حسین والد شیعت البهائی در بحریر در فرید و هجری و كان ینتهی سبه انشریف این الحارث الاعور الهمدائی بسكون المیم من حواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه و كان فشیخ حسین ولدان الشیح محمد البهائی و عبدالصحد اللی الف قه حود الصحدیة و للشیخ البهائی فصیدة لطیعه فی موثیة والده درجمهما الله دمن اشعارها

يا ثارياً بالمصلى من قري هجر كسيت من حلق الرضوس اصفاعة الهمت يا يحر بالبحرين فاجتمعت شملائة كمن اسمقالاً و الشهاف حريت من درر العلياء ما صويا لكمن درك اعسالاها و اعملاها

و در سنهٔ ۹۸۸ وقات کود عالم کامن جلیل مفسر ملا فتحالله بس مالا شکوالله شارح کتاب تهجالبلاغه و احسجاج طبرسی و تفسیرات قرآن مجید به فارسی ، عالم رمال شاه طهمامیب صفوی قاریخ وفاته دملاد الفقهاد و

و معروب است بین مردم سبت سکته و مدفود شدد و بیرود آوردد نباش اورا از قبر به حداث ملافتحالله و لکن صحب روضات الجنات آب قصیه را نقل کرده در حال امیرالدین شیخ ابوعنی طبرسی صاحب مجمع انبیان و گفته ایس حکایت سبکی به ایشان شهرت گرفته و از کراهاب اوست



و در ماه صفر سنهٔ ۹۹۳ و دات یافت و جناب عالم اجلٌ منفی ملا احمد بن محمّد معروف به مقدس اردبیلی مطبب الله رمسه و ارزقت من علمه و اقدسه

و ان جناب را تصنیمانی است و حمله اشرح ارشاد هلامه و کتاب آیاب الاحکام است

و جماعتی از علماه بر او سمدکردهانده از جمله اشیخ حسی صاحب معامم و سند محمّد صاحب مدارک بوده

و دیگر ملا عدیسالهٔ قهپائی یعنی کوپائی محفی رحانی منت سؤلف کتاب و مجمع الرجال و ترتیب اخیار کتاب رجال الکشی و مربیب رجال تجاشی و عسیر دنک

و از خواص تلامید مقدس اردبیعی سید ماجد امیر فیضافه حسیمی معرشی محدث جنیل است که شرح کرده افنا عشریه را و حاشیه سموده مختلف علامه و حاشیه سموده آیات الاحکام سنادش را د و این سید حدیل مطلع بنوده بنر استرار مرحوم دردبینی و بعضی از کرمات با بزرگوار را نیز طل سوده

و در ماه وجب سنة ۹۹۴ وقات كرد حمد بن حجر مكى متأجر صاحب صواعق و عيره و بن ابن حجر، عير از احمة بن عنى بن حجر عسقلانى سب كه بر علماء مأة قامية أست و مؤلف كتاب و درو الكامنة في حوال علماء المأة الناسة و است و هم ار مؤلفات اوست و فتح البارى شرح صحيح يخارى و كتاب واصابه و، و وست اوّل كسى كه كتاب در عدم در به بوشته ، و ابن حجر مناجر شديد النصب و العداوة است به حلاف اوّل و بسيار به هم مشنبه مى شوند حصوصاً ناليمات ايشان

وقايع المأة الحادي عثر

و در سبة ۱۰۰۹ و قات كرد سيد جل شمس الذين محقد بن عنى بن الحسين الموسوى الماملى الجمعي صاحب ومدارك الاحكم فين شبرح عبادات شبرائع الاسلام دو صاحب مدارك پسر جو هر شبخ حسن صاحب معالم است و هم برادر



ابي سيد بورالدين برادر أئي صاحب معالم اسب

و دو منبهٔ ۱۰۱ وفات کرد شیخ حسن صاحب معالم

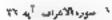
و در سنهٔ ۱۰۲۰ وفات کرد شیخ عبدالصمد پرادر شبیحی البنهالی در حبوالی مدینه، و بعش او را یه بجف اشرف احمل کردند

و در سنة ۳۲۱ و قال یافت عالم کامل زاهد مالا عبدالله بی حسین سنتری ما کی
اصعهای و صاحب مدرسه کبیره خود در جست مسجد بعش جهاب و قاتش در محرم
در صفهای و افع شد و قریب صد مزار نفر در تشییع جناره او جمع شده بودند و
مثل روز عاشورا مردم بوحه و گریه می کردند و در جنوار استماعیل بی ریند بن
الحسن الله او ر سپودند و بعد از یک سال او را به کربلا حمل کردند ، و او شاگرد
مقدس اردیبهی و اسناد مجلسی اول و غیره است

و در نألیمات دوست کتاب وشرح قودهده، و در رهد و نقل شده که همیجگاه مرنکت مباحث نگشته بلکه هر عملی که میکرده یا واحت بوده یا مستحت، و گفتهاند که عمامهای به چهارده شاهی خریده بود و چهارده سال بر سر داشت

و مجلسی اوّل گفته که من با استادم ملا عبدالله روزی رفسیم حدمت شیخ ابوالبرکات واعظ در جامع عنین به اصمهان ، و او مودی معکر بود و قریب صد سال عمر کرده بود ، چون بر او وارد شدیم نکلّم کرد ، در حمله حرفهای ،و آن بود که گفت من در شیخ عنی محقق به غیر واسطه روایت میکنم

ال گاه احاره داد به جدات مونی ، بعد امر کرد یک کامده شربت قند آوردند در بود مولی بهادید ، چون مولی بر او نظر کرد فرمود میکه مریض بیسم و این شربت هم مال مریض است ابوالبرکات اید «قل من حرم ریند الله »(۱) حوائد بعد عرض کرد شمه رکبس مؤسیل می باشید اینها به چهت مؤسیل حدق شده ، بنعد مولی عندر خواست و فرمود من هنور حیال نمی کردم که آب قند را غیر مریض هم می خورد



و این ملا عبدالله عبر از ملا عبدالله بن محمود تستری حراسانی ، عالم رمان شاه طهماسب صفوی است که در سنهٔ ۹۹۷ طاقه اریکیه به مشهد پیجند او راگردسد و به بخارا و ماوراء النهر بردند و به علماء أنحا میاحثه کرد بر همه عالب شد ال گاه فرمود من شافعی می باشم ، فیول تکردند و او را شهید کردند به حمحر و الماس و غیره ، آن گاه بدن او را آتش ژدند و بسوحتند

و در سنة ۱۰۲۸ وقاف باقت سيد جنيل ابوعني سيد ماجد بن هاشم بن على بحرائي باشر علم حديث در شيراو و مدفون در بمعه شاه جواع صاحب اشعار رائفة متعلقه به تاسع ربيم الاوّل و عيره صاحب كتاب سلامل الحديد، و ايس سيد اد مشايخ محدث كاشاني ملامحس فيص است، و من شعره

جرت عوبی شیبی و هو لا عجب نجری العیون لوقع الثلج فی القبال و در سنة ۱۰۲۸ بیر وفات کرد در مکّه معطمه مولان المعظم میرزا محمّد بس عبی لاسترآبادی اصلاً الساکی فی انفری و المحاور بمکّة و المدفول بها ، له کتاب الرجال الکییر و المتوسط و انصفیر و شرح آیات الاحکام و عبره ، و کال الله فیلها منکلماً ثبة ورعاً زاهداً و دکره العلامة المحلسی الله فی بالله مس تشرف بلغاء الحجة الله فی الفیله الکیری ، و صورته انه قال الله کنت دال لیلة طوف حول البنت اد آسی شال حس الوجه فاخد فی افظواف ، فلمّا قرف می اعظائی طاقة ورد اختر فی غیر اواله فاحدت منه و شممه و قلت له من بن با معیدی ؟ قال من الحر بات ، ثم عاب عثی فیم آرد و الحرابات هی جریرة المعرب من البحر المحیط میه انحریره الحقور و عیرهمه

و در سنة ۱۰۳۰ و واب كرد در مكّه معظمه و مدفون شد بعرب فير حضر با خديجه على الشيخ الجلس ابن الفعهاء و ابرالفعيهين فحرالدين محمّد بين الشيخ حسن بن الشهيد انثاني الله و بن شيخ معظم محاور به مكّه بوده و بر سيد محمّد صاحب مدارك و بر ميرزا محمّد ستر بادى رجالى تلمد معوده و كتاب تهديب و استيصار را شرح معوده و حواشي بوشته بركتاب شرح نمعه و معانم و اصول كافي و



رجال کبیر و مختلف و اشی عشویه واندش و بر مدارک و مطول و عبره،، و کان له اشعار راثقه

و سردر سنة ۱۰۳۰ و دات یاف شیخ احل علامه شیخه بها المله و الدیس محمد بها المله و الدیس محمد بر الشیخ حسین العاملی الحارثی ، حاله فی الفقه و العلم و الفصل و التحقیق و التدفیق و جلاله العلم و شافه العلم اظهر من أن یدکر ، و فضائله أکبر من آن یحصر ، ذکره صاحب المسلافة و أثنی فلیه شاء بنیعاً ، به کتب مفیدة حیده کخیل المتین و مشرق افتحسین و المخلاصة و الکشکون و الصعدیة و التهدیب و الربده و المتناخ الفلاح و الاربعین انی غیر ذلك ، و هی کثیره مشهو ة فی لأفاق و به اشعار نظیفة بانعربیه و الفارسیه ، توفی باصبهان ، ثم نفل قبل الدفن الی المشهد الرصوی و قبره هناك معروف

و كان شيحنا البهائي معاصراً لنسيد القاصن الحدين عبامي حوره الامسلام ، القاصي بورانلة بن السيد شريف الدين الحسيس المرعشي التسبري ، صاحب كتاب محالس المؤمنين و حفاق الحق و المبوارم المهرقة و مصائب النواصب و المحاشية على البحادي و عبن شرح مختصر العصدي و عبرها ، عن الله بأكبر أباد هند بسبب تأليف احقاق الحق بورائلة مرقده .

و در میهٔ ۱۰۲۳ و دات کرد در مگه معظمه عالم قاصل میلا محمد امیر استرابادی اخیاری صاحب فوائد المدنیة

و بردر مندهٔ ۱۰۲۳ متوند شد شیخنا الأجن المحدث ، شبخ محدد بن الحسن بن علی بن محدد معروف به شبخ حر عامنی مشعری یکی از محمد بن بالاله مؤلف کناب وسائل و عیره ، احوال حود در در امل الآمن نوشته و در روضات گفته که حکایت کرده که در یک سفری که به عجم عد برود حیواسات ، اصعهان رفت و بسیاری در علماء آب جدرا ملافات کرد از جمعه علامه محلسی الله ر و هر یک به دیگری احاره رویت دادند، و از فوت نفس آن جناب نقل شده که رودی بر شاه سلیمان صعوی وارد شد بدون رحصت ، و بشست بر طرف مسندی که مسلطان



نشسته بود چون سلطان این مطلب را جسارت دید و میم آن حساب را دانست پرسید که شبیختا دوق میان داخره و ۱ خرع چهدر است شبخ بدیههٔ فارمود ایک مستندا یک مستد ا

وفائش در مشهد مقدس واقع شد و قبرش در صحی حضوت امام رضه الله د د ب یکی از حجوات صحی بودیک مدرسه معووفه به میرر جعمر معووف است و بیت بنی الحربیت کبیری ر علماه می باشند و پدر و احداد شیخ حر تمام او علما و فهاه می باشند، و هکد بنی اعمام او، رجوع کی به امل الأمل

و بدان که در معاصرین آن حیاب و عالم عاصن و مبررا محمّد بن ملا محمّد رصه قمی است که صاحب تفسیر کبیر معروف به کثر الدقائق است و مشتمن است بر العادیث اهل بیت و وجود عاریب و نعاب و قوادات و دفایق آن می باشد و ب احسن تفاسیر است و عریب به صد و بیست هرار بیب است

و در سنة ۱۰۲۵ و وات كرد شيخ نطف الله بن عبدالكويم بن ايراهيم بن على بن عبدالعالى الميسى ساكن در اصمهان ، معاصر شيخ بهالى صاحب مسجد معروف د ميدان شاه اصمهان ، و شيخ لطف الله او حالواده علم يوده و تاريخ و واب او را به فارسى گفته الله

چون دو لام او ساقط کنی سال تاریخ وضائش رآن شنده مراد او نام شیخ لطف الله است و لام مشده الله دو دفعه حساب می شود چنانچه گفته شده

الله يود يك الف و ها، و دو لام عجر شده از كنه كمالش اوهام و در سنة ١٠٣٠ (سنه ١٠٣١ - حل) و دات كود سيد جلس ، اعجوبه دهوه ، اسيد محمد بادر بي ميو محمد حسيس اسرأبادي معروف به مير داماد ، لأن والده الميرور كان حتاً لشيحا محتق على بي عبدالعالى الكوكي ، و كان الله معاصراً كشيحنا اللهائي و بينهما العه ، و نص انه لم يعب منه نواهنه مده تكليمه ا و اشتهر انه لم يأو الى دراشه بلاستر حة مدة دريعين سنه و كان يقرء كل لينة حمسه عشر حرماً



من القراب و كان معاصراً بنمير ابي العاسم القندرسكي الحكيم المدفول باصبهان و در سنة ١٠٥٠ وقات يامت حكيم مثأله المولى محكد بن ابراهيم مشهور به ملا صادراً صاحب معاو و شرح كافي و نفسيرات و غيرها، و كان من بالاميد شبحد البهائي و السيد انداماد، و مرحوم ملاصدر، يدر رال فيص كاشابي و ملا عبدالراق لاهيجي امنت، و والد ميرزا ابراهيم مرحوم صاحب حاشية بر شرح لمعه و كتاب تفسير هروة الوثقي است

و در سنهٔ ۱۰۵۹ وفات کرد شبح محمّد بن علی بن محمّد خرفوشی عناملی کرکی فاصل عالم ددیت صاحب شروح بر ریده و نهدیب در بحو و صمدیه شیخ بهائی و قواهد شهید و غیره

و يسب اليه انه قد ادرك المعمر المعربي المطقب بابن ابهالدب و المسمى يعلى بسي
عندان بن حطاب اليماني الذي اشتهر أنه شرب ماء الحياة و ادرك صعبة اميرالمؤمين علاله
و روى عنه الحديث و شهد سعه الصنعين، و ادرك الحسن على يستاباط المبدائن و
الحسين على بوادي كريا، فادرك الشيخ المعمر في بعض مساجد الشيام و استجاز مسه
فاجاره رواية أصول العديث و العربية و الكتب الاربعة

و كان الثيم الحردوشي معاصراً للبيد محتد بن محدّد بن قاسم الحسيبي العاملي صاحب الإثنى عشرية في المواعظ العددية

و در سنهٔ ۱۶۰ وفات بافت ملاعنی نقی کمودای صاحب رساله در نخرهم نمار جمعه و حرمت استعمال نوتون و رد بر نوح افندی در امر به کشش شیعه

و میز در منبهٔ ۱۰۶۰ وفات کرد در نحف اشرف السید الحبیل شرف اندین عنی بن حجهانلهٔ شونستانی مناد علامه محسی ﷺ (و شولستان بنین شیراز و بنادر است)

و در سبهٔ ۱۰۶۲ متوبد شد شیح فقیه ، عجوبهٔ دعر ، مولاد محمّد س نحالدین حسن اصفهاسی معروف به فاصل هندی ، وفاتش در سبهٔ ۱۲۲۷ واقع شد چنان که مذکور می شود



و در مینهٔ ۱۰۶۴ وفات کرد در مکّه شیخ رین آلدین بن محتد بن حنس بن شهید قانی استاد رو یب شیخ حر عاملی رحمه الله عنبه

و بير در سنة ۱۰۶۴ و وفات باقت سيّد سند وريد حسين بن ميرزا رفيح الدين أمنى اصفهائي در اسرف مارندران ، و بن سيد معروف است به سلطان العدماء و حليمه سلطان ، و صاحب حاشيه بر شرح لمعه و عمالم و عيرهما است ، و ورير شاه عباس ماصبي و داماد و است و پيومبه وزارت داشت تا در رمان شاه عباس ثاني وفات كرد ، و حولشي او در مهايت ايجار و نقان ست الله

و درسهٔ ۱۰۷۰ و وات کرد مجلسی اوّل ملامحقد نمی وائد علامهٔ محلسی الا و شارح فقیه و صحیه و عیرهما، و قبرش در اصمهان در جست مسجد جمعه است و در سنهٔ ۱۰۷۱ و وات یانت ملا عبدالله تولی بشتروی ساکس حراسال در کرمات مان و مدوون شد ، در برد پل شاه در یمین طرین ، و بن شیخ صاحت واقیه در اصون است که سند صدرالدین فمی و آسید محس عرجی ، و ر شرح کردهاند، و بر در و اشیخ احمد که حاشیه بر معام بوشته و رسالهٔ در ردّ صوفیه بوشته دیر مردی عالم برده ، و وانش بعد بر ملا عبدالله واقع شده

و در سنة ۱۰۸۰ يا سنة ۱۰۸۲ و بات كرد ، سبد فاصل حكيم متكدم . فيح الدين محمد بن سيد حيدر طبطنائي مفروف يه ميرره ، فيف دئيسي دس ثوانع اصفهائد كان يؤلا من اعاظم علماء دولة الشاه صفى الصفوى وكان صاحب الشجرة الالهية في اصول العمائد بالقارسية ، و هو من مشايخ العلامة المحسى الله و المدفود بتحب فولاد أو يارض بايا ركن الدين

و هو غير المولى رفيع الدين محمّد بن المولى فتحالله الواعظ الفرويس تعميد المولى حليل الفرويس صاحب كتاب وابواب الجنائه، الصوفى في شهر رمضان منة ١٠٨٩، و الطاهر الحاده مع المولى رفيع الدي الآخر الدي هو صاحب كتاب والحملة الحيدرية :

و در سنة ۱۰۸۱ وفيات كرد عبالم فياضل صبائح أحويد مبلا صبائح سيروي



ماردندرانی و مدفود شد در اصفهان در مفیرهٔ محسیّس و از تألیعات اوست شرح اصول کانی و حاشیه پر معالم و آن حباب داماد مجلسی اوّل و پدر رد محمّد اکمل و جدّ می آقای بهیهانی است و اوست واند آف هادی که در فسه اهاصه مرحوم شده

و در سنهٔ ۱۸۴ به سیب ربرده ای قبهٔ میارکه حضوب رضا ﷺ با منازهای مسجد جامع خراب شد

قال الشيخ احد أحو الشيخ الحر العاملي المتوطن يحراسان هي الدر المسلوك و هي سدة اربع و ثمانين و الف في شهر ربيح الاوّل بعد العصر كانت رارلة عظيمة بمخراسان، وقعت منه قية الرضا للله و منارتي المسجد الجامع و بيوت و جدران، و اهدكت جماعة من الناس تحب الحيطان، و تبعها رلارل عديدة في مدة مديده اخف منها و خرج اكثر الناس الى الصحارى فأمر الشاء سيسان باعادة قبة الرض الله عاميدت على الاساس القديم و رامم ما استهدم من الحضرة و المسجد و بدل في ذلك مال عظهم و راد الدهب في الهلال و القية ابتعاداً لوجه ربه (التهنين.

قلت و قد لثير الى هذا الهدم و البناء فى الكتيبة الواقعة فى اطراف القبّة البياركة فى النوتجات الأربع و هى املاء المحقق الخوانسارى و هذا عبارتها مين سياس سياس سي الله سيحانه، الذى رين السماء برينة الكواكب، و رضع هذه القياب السبى بالدرو الدراوى الثواقب ان استسعد السنطان الأعدن الأعظم، و الخاقان الأفخم الاكرم، سرق مسولا الارض حسباً و سباً و أكرمهم حلقاً و إدباً مروّج مذهب اجداد، الاثمة المعصومين و محيى مراسم آباته الطيبين التناهرين السنطان بن السنطان شاه مسليمان العسيسي الموسوى الصغوى يهادر خان، بتدهيب هذه القبّة العرشية السلكونية و تعريبها و مشرف المجديدها و تحسيبها إذا تطرق اليها الاتكسار، و سقطت بالله الدهية التي كانت تشرق باجديدها و تحسيبها إذا تطرق اليها الاتكسار، و سقطت بالله الدهية التي كانت تشرق محدد و تحسيبها إذا تطرق اليها الاتكسار، و سقطت باللها الدهية التي كانت تشرق محدد و تحسيبها إذا تطرق اليها الاتكسار، و سقطت باللها الدهية الماليات الكريمة في هذه بلده الطيبه الكريمة في عدد و كان هذا التجديد الجديد سنة ١٤٠٤، كيد محدد وضا الإمامي

و الله الكتيبة الواقعة في القبه المطهرة موق التراجات ههي هده



يسم الله الرحين الرحيم، من عظائم توفيقات الله سبحانه أن وفق السنطان الأعظم مولى ملوك العرب و العجم، صاحب النسب الطاهر النهري، و الحسب الياهر العلوى تراب اقدام خدام هذه العبه المطهرة اللاهوئية، غيار نعال رواز هذه الروضة المنورة المنكوب، مروج آثار جداده المحصومين، السنطان بن السلطان ابوالمظاهر شاه عباس الحسيس السوسوى الصغرى بهادر حان، فاستسعد بالمجيء ماشياً على قدمه من دار السلطنة اصنعهان الى ريارة هذه الحرم الاشراب، و قد نشرب برينة هذه التية من خدم ماله في سنة الف و عشر،

و می تحتها بخط الثلث الخص عمل کمال الدین محمود می هزار و پانرده، ثم بخط النستعمیق الخص کتبه علیرص العباسی

و در سنة ۱۰۸۵ وقات يافت شيخ محدث فحرالدين بن محمّد بن عني بن أحمد بن طريح النجمي معروف به ضيح طريحي صاحب مجمع البحرين في تمسير عرب القرآن و الحديث و والمنتخب في جمع المراثي و الخطب في المقتل و جامع المقال في ثمير المشتركات من الرجال و عير دلك .

و كان الله محدثاً عالماً عاصلا، عابداً ورعاً واهداً و ولده الشيخ صعي الديس و اولاد أخيد و أقربائد كمهم علماء صلحاء انقياء، و كان هو الله مصبخ العلامة المجمعي أو قد طعى في السن جداً و الله مجمع البحرين في اوان توجهه الى مشهد مولانا الرضائلة و لكن كتاب المجمع لم يكن محيطة بضام اللعاب العربية و غريب الحديث كما يعرقه من له عدم و تمير، و دفن في النجف الاشرف في البقير، المعروفة

و در سنة ۱۰۸۹ و هاب کرد محدث جلیل مولانا ملا خلیل بن عاری اغرویسی صاحب صافی شرح کافی به فارسی و شرح دیگر به عربی و غیرهما و از حمله بعمتهای انهی بر بن احمر آن که داخل شد در نوبه این فقیر قطعه از شوح کافی فارسی ملاخلین به خط بعصی از بالامده او و به نصحیح و که بری ملاحبل نوشنه و آن مرحوم هم به حط حود در ظهر آن سنجه بوشته که ایس بسخه را دادم به فرردام احمد و مرین فرموده به مهر خود و سجع مهر آن مرحوم چسین است



«العلم خنين المؤمى» ⁽⁾

و جناب ملاحس، اسناد آما رضی قرویتی است و ما بین او و ملامحهٔ طاهر قمی صاحب رسالهٔ رد صوفیه و حکمهٔ العین و اربعین فی قصائل میرالمؤمنین گیا منافرت و مباعضت بوده چنان که نص شده، واقهٔ العالم

و در سنة ۱۰۹۰ و قات کرد ملا محمد باقر بن محمد مؤمن معروف به منحمل سبرواری صاحب کفایه و دخیره و معالیح النجان، و آن موجوم شوهر خواهر محقق حوستاری و معاصر شیخ عنی سبط صاحب در المنثور است

و للشيخ علي مشيعات عليه في رسالته المعودة في الضاء _ غامراته بهيم _ و همين المحمق السيرواري في 10 ص الخراسان عليه الرحمة و الرصوان

و در سنة ۱۰۹۱ وفات کود عالم عارف کامل حکیم متأله و محدث حبیل فقیه محمّد اس الشاه مرتصی بن الشاه محمود مشهور به ملا محسن فیص کاشانی مدفود، در کاشان در قبهٔ معروفه به کرامات

و كان هو و أبوه و اخوانه و ولده و أبن أحيه من اهل العلم، و بالجملة بيتهم بيت شريف و هو أقصلهم و كان له حظ عظيم هي جوده التصيف و تطبيق الظواهر بالبواطن و مشريه قريب من مشرب العرالي و قد دهب الى الشيرار بعد التفاّل بالقران و بالديوان و مجى، ية النفر و الأيبات المصدره بقوله على الشيرار عنى الأوظان و نلبد هي الشيرار عنى السيد مجد البحراني المدهور، في بقعة احمد بن موسى بن جغر الله المعروف بشاه چرج و تلمد في السعون على المولي صدر كما ان و تلمد في السعون على المولي صدر كما ان السولي عبد البحراني اللاهبجي الفياض أبضاً كان ختاً له، و كان خساً للمولي صدر كما السولي عبدالرواق اللاهبجي الفياض أبضاً كان ختاً له، و كان الفيض معاصراً لصاحب الدخيرة و بينهم موافقة كثيرة و كان الشيخ على الشهيدي معانداً لهما، و نقل ان المولي محدد طاهر القمي كان يضاً معانداً للهيض الكنه تاب إليه و اعتدر عنه بقوله الا با محسى محدد طاهر القمي كان يضاً معانداً للهيض الكنه تاب إليه و اعتدر عنه بقوله الا با محسى قد أتاك المسيء عن الحكاية المعروفة

و له مؤلفات كثيرة و قد كتب رساله في تعيين مؤلفاته و عدد ابياتها و كان الله مس





مشايخ جملة من الأجلاء، منهم العلامة المجلسي الله و لدكنمات لطيفة في مدمه الصوفية كما أن الصهرة النبيل المولى صدر الله رسالة في ردهم ستاها كسر الاصنام الجاهبية في كفر جماعة الصوفية

و بالجملة، كان المحدّث الكاشائي في من أرباب العدم و الفهم و المعرفة و المكاشفة و المجمعين المحدود و المحاشفة و المجمعين المحدود و المحد

و در سنة ۱۰۹۶ و وات کرد عالم فاضل محمّد بن الحسن معروف به آقا رضی فرویسی محدث احباری صاحب کتاب نسان انخواص و قبله الافاق و تاریخ عنماه قروین انلمید ملاحبیل، و معاصر علامه مجلسی الله و شیخ حر عاملی

و در رور جمعه ۲۹ شهر رمضان سنه ۱۰۹۸ وفات کرد منطق مداق علامه علا میرر محمد بن حسن شیروانی متوطن به اصفهان و داماد مجسی وّل و مدفون به حراسان در مدرسه معروفه به میرزا جعفر ، صناحب حنواشنی بنر صعایم و شنرح تجرید ، شرح مطالع و شرح مختصر فضدی و هیره

«و كان من علماء أواحر الصغوية و أستاد صاحب الرياض الّذي يعبر علمه بالستادة الملامة و كان معاصراً للسيد الحكيم مؤمن بن الامير محمّد رمان الحسيثي السكاياتي المازعدراني صاحب كتاب تحقه المؤمن المعتون باسم الشاء سليمان الصعوى»

و بیر در سبهٔ ۱۰۹۹ وفات یافت سیّد مند اسید حسین بن میز ایراهیم بن میز محمّد محموم ، و در قروین به حاک رفت



وقايح المأة الثابية عشر

و در شوال سنة ۱۱۰ وفات كرد عالم فاضل آميزا علاءالدين كنسنانه برادر رب علامه محسى الله سارح نهجابيلاغه و عيره

و دو سنة ۱۹۰۳ و دات باسا شيخ على بن شيخ محمّد بن شيخ حس بن شهيد تانى در اصفهان، و او برادر رين الدين اسناد شيخ جر عاملى است، و از نصبيدات سيخ على است در متلوز و شرح كتاب حقل و علم كانى و حاشيه شرح بهمه و رساله در تحريم عنا ورد بر حاحب دخيره و رساله در رد صوفيه و غيرها و دريت بود سال همر كرده بود

و كان معروفاً بالشيخ على الصغير بالسبه الى شيخ على بن عبدالعالى المحقق الثانى و در سنة ١٩١٧ وقات كرد سند محدث منتبع ماهر سيد هاشم بن سنيمان بن استحيل الحسيسي البحراني التوبلي ، القصه المفسر المحدث الرجائي ، صاحب التصابيب الكثيرة كتفسير القران المسمى بالبرهان و محالم الرائمي في النشأة الاحرى و مدينة المعجزات و سلامل الجديد منحص شرح بهج ابن ابي الحديد و ظايه المرام و مدينة المعجزات و سلامل الجديد منحص شرح بهج ابن ابي الحديد و ظايه المرام مي قصائل المبرالمؤمس و الاثمة المجاهرة و عبر دلك ، و ظايه المرام را المبرالدين ساه مرحوم المركودة ترجمه كردة و طبع كردة الد

و در سنة ۱۱۱ وقات باقت مرؤج مدهب جمعترى و فنحر الشبعة و منحبى الشريعة و منحبى الشريعة و المشتهر الشريعة و المشتهر المالم الرباني مولان محمد باقر بال منحمد بقى الاصفهائي المشتهر بالمجلسي الثاني و شهرته بين انطاقية أعمانا عن ترجمته و بالمجلسي المناني و شهرته بين انطاقية أعمانا عن ترجمته و كتب شيحت المحدث الدورى وطاب رمسه ورسالة فني الحوالة استماما و الفيض القدسي في احوال العلامة المجلسي و تاريخ وقامه كما فيق بالدرسية

« مقتداي جهان ر پا افتاد »

و ايصاً



ر ايضاً

«باقر علم شد روان بجسن»

الی خیر دلک

و احسن ما انشد في هذه افيقام فول يعضهم والله دره

ماه رمضان چه بیست و هفتش کم شد انساریخ وصبات بساقر اعسام شد ا قانظر الی سحر البلاغة بن مجرتها حیث نضمن هذا المصمون لیوم الوفاة و شهره و سنتها من غیر ارتکاب ضرورة و لا اطناب، و مرقده الشریف الآن ملجأ الخلایق باصبهان، و کان سی عمره ثلاثا و سبعین سنة، و تاریخ ولادته جامع کتاب بحارالاتوار [۱۰۲۷] و در سنة ۱۱۱۲ وفات بافت سبّد سند و رکن معتمد سبّد سعمة الله جزائری شوشتری بلا صاحب تألیمات رافه

و كان من تلامدة العلامة المجسى في و له اختصاص به، و كان حديده السيد عبدالله بن السيد عبدالله بن السيد عبدالله بن السيد نعمة أله من أفاصل اهن العلم و الحديث في عصره و هبر رمن اختلال دولة الصعوبة، و له اجارة ذكر فيها غصيل احواله و حوال والده وجمده و احوال جملة من المشابخ و له شرح على نخبة الفيض و له الأنوار الجمليه و الدخيرة الباقية و عبرها

و هو غير السيد عبداقه بن محمد رضا العنوى الحسيس الكناظمي السعروف بشيرً صحب التصانيف الكثيرة التي جبيد منها في ترجية كتب العلامة المجسس في بالعربية و هو تدبيد الشيخ جعفر النجفي و السيد على الرياضي و الشيخ احبد الاحسائي

ثم اعدم (ن من جمله مشايخ السيد نعمقانه ، الشيخ عبد على الحويرى الساكن بشيراز صاحب كتاب نور التقيين جمع فيه معاديث الحجج الطاهره في تفسير الآيات الذي سنج على منوالد الميرزا محمّد القبي كتاب كنز الدق يق و السيد هناشم البحراسي تنصيره بورالاتوار ، و تنشيخ عبد عنى ايضاً شرح لاميه المجم ، و كان الشيخ عبد عنى اختبارياً صلياً و ظاهرياً بحتاً ، و من غريب ما يسند البدائه كان يعمل بما يسبد الإصحاب في كتبهم



الفقهية الى القيل و يعون أنه من اقاويل مولان الصحب الله القاها بين الطائفة ليكون هيهم خلير ما يسبب الى المولى خليل القرويس الله في مرسلات الكاثي

و در سنة ۱۱۱۵ و وات كرد عالم فاصل مرحوم شبخ جعم بن عبدالله المحويري لأصل و الكمرثي المولد و الاصفهائي المسكن و النحفي المصبح و صاحب حاشيه معروفه بر شرح لمعه ، و آن مرحوم شاگرد محسى وّل و محقى سبرواري و آقا حسين خولساري ـرحمهمالله ـاست و استاد محمد كمن والد أقاى بهبهائي و حاجي ملا محمد اردبيلي صاحب جامع الرواة و سيد جليل فو ماددين محمد بن بن محمد ب

و در سنة ١١٢٠ وقات يافت سيد عليجان الشبراري السبد النجيب و الجوهر العجب (بن نظام الذين احمد) المنتهى بنيية الى ريد بن عنى بن الحسين ﷺ بست و عشرين واسطة في البين، صاحب (شرح الصحيفة) و (شرح الصمدية) و و درجات امرفیعه ۱ و ۱ سلوه الغریب ۱ و ۱ اتوار امربیع ۱ و عیرهه و قد احد می حبانه من شرحه على الصحيفة معاصره الفاصر الجيلائي و سبه الي نمسه فأحرق بدلك فلت السيد فلم يملك عبالا فلمه فصرح يحيانته في حر الشرح بعيارات فصبحه لطلمه و در روز عدّير سبة ١١٢٣ وفات ياقت عالم زياني المونى محمّد بن عبدالعنام سكايسي ماريدراني مشهور به (سراب النميد محقق حراساني صاحب الدخيرة، و ار نصابیم، وست مفینه النحاه در اصول دین و صیاء القلوب در ماند و او برای اوست حو شي بر دخيره و آيات الأحكام ارديبلي و مدارك و شرح قممه و معالم صاحب روضات از بمص صلحاء واعتماء احقاد او نفل کردہ حکایتی طولاتی که موجوم ملا محمّد منوات در یکی از اسمار جود بله جنهت ریبارت السمه ﷺ شخصی جنی را دید که ملازمت رکات و ۱ دارده سبت پرسید گفت. می بندر کرده ام در همر هی بکی او علماه پیاده بروم به ریارت اگفت. چر در مبارل او فاهمه طعام می گیری و خان اد که نمی خوری؟ گفت می دهم به فقراء فاصه ، فیرمود

طعام شما طالفهٔ جن چیست؟ گفت. هرگاه صورت منیح و بدن صبیح می بیمیم به

سینهٔ حود می چسبانیم و بو میکنم و بدان فوت میگیریم و آن فوت و قوّت ماست ، هرگاه یکی ر دیدی که دماعش محنل و مصروع شده بدات آن آز اثر مالبدت بدن ما سب به او ، و علاحش آن است که آب سداب ر بگیرند و آگر ممروج با میرکه کنند بهتر است و قطرهای از آن در سور ح دماع مصروع بچکانند ، چون چنین کنند چنی حو هد مرد و او حوب حواهد شد به ادارالله نعالی

و از این مقدمه رمانی گذشت که در یکی او مسرل بریکی از ارباب سرفت و شأب وارد شدیم و ما میهمان کود و حدمه از ما می سود و او را حروس سعندی بود : رفیق چنی می دامی آمد و گفت به صاحبحانه بگو که آن حروس را برای صیافت ما دیج کند، چون حواسنگار دیج شدیم صاحبحانه حروس را دیج کود

مديي بگذشت كه صدى گريه و فنجه بعد شد از اهل خانة آن مرد و ان مرد محرون و عمين برد ما آمد، پرسيديم عكر چه خبر سب؟ گفت چوب حروس ر دنج كرديم يكي او دختران ما غش كوده و شبيه په ديوانه شده است و الآن ما متحبر در امر او و معالجه او شده يم

گفتم منرس و عجیب مکی، دو درد او برد مر است گفتم کمی سیداب آوردید باگی و دی آب محبوط کردم و چند فطره او یک سور ح دماع او ریحیم که فی افغال دخیر صحیح و سالم برحاست و صدایی شبیدم که شخص او را بدید بم که می گفت اه خود ر به کشس دادم به یک کلمه که گفتم و سرّی که مش کردم برد بی آدم و دیگر آن جئی را دیدار نکردم در پس راه دانستم که همال مرد جس بوده که متعرض دخیر شده و هالای شد ، و این حکایت عجیبی ست والعهده عنی بافعها

فکن شکی بیست که حروس بیمید بردی دفع جر نافع است چنانچه در رو یاب وارد شاده

و در سنة ۱۱۲۵ وقات یادب محفق مدفی آف جمان آلدین بن المحقی آفا حسین خوانساری صاحب حاشیه بر شرح لمعه که در شهایت آخکام و اسقال و سخمین بوشته، مراو شریفس در بحث فولاد است در برد فیهٔ مرجوم والدش که شاه سمیمان



صموى بناكرده

و در سنة ۱۱۲۹ وفات كرد أما حسين بن ملاحس ديلماني جيلاتي در اصعهان، و اوست شارح صحيفه كه اخد كرده در شرح صحيفه سيد عليجان

و در سنة ۱۹۳۰ وقات كرد عالم فاصل ماهر مير، عبدالله بن عبسي الاصفهائي المشهور بالافندي مؤلف (رياض العلماء و حماض القنصلاء) و و صحيقه ثمالته مجاديه)، و شاگرد محصوص علامه مجلسي \$

و هو المعبر عن المجلسي بالاستاد الاستناد، و عن المبيرواري باستادنا الفاصل، و عن المحثق الخوسسري باستادنا المحقق، و عن المدقق الشيرواني باستادنا العلامة، رضوان الله عليهم

و در سنة ۱۳۵ و وقات یافت ملاعیدانات بن صالح سماهیجی بحرانی احیاری یه حکس والدش در بهیهان در سال فتنهٔ افعان ، و این شیخ صاحب مؤلفات است که او جمله کتاب صحیفه طویه است که شیخ ما محدث بوری ـ طاب لراه . دیر سندر ک آن بموده و صحیفه ثانیه طویه را بوشته

و در سنة ۱۳۷ و وقات كود شيخ فقيه عجوبة دهره، بهاءالدين مولای محكد بی
تاجالدین حسن بن محكد اصفهایی منصب به فاضل هندی به جهت آن كه در مبدأ
امر و حال صغر در بلاد عند بوده، و او ۱ تألیمات سیار است مانند کشف اطفام و
شرح لمعه و شرح قصیدهٔ سید حمیری و تقسیر قرآن و شرح هوامن و تلخیمی شقاه و
عیرها

و نقل عمه، قال عرغت من تحصيل الطوم منقولها و معقولها و لم اكمل ثلاث عشرة سنة، و شرعت في التصبيف و لم اكمل انتتى عشرة سنة _ الغ

يروى عن والده و هو عن شيخه الثقه المولى حسين على بن مولى عبدائه الدسترى عن والده، و تير القاصل الهندى هي شرقي بقمه تخب فولاد، كان من علماء ،ودخر الصنوعة و مات هي ريام فتنة الافاعدة

و در سنهٔ ۱۱۵۰ وفات یافت شیخ احمد بن اسماعین جزائری به نجف اشرف



صاحب أيات الإحكام وشرح تهديب وغيرهما

و در ۲۳ شوال سنة ۱۱۵۱ به فونی وقات کرد سید جلیل میز محمّد حسین نحل میز محمّد صابح و سیط علامه مجلسی ، رصواناتات علیهم

و در عشر سنة ستین بعد مأه و الف وقات یافت سیده الأجل سید صدرالاین رضوی قمی صاحب شرح واقیه ، و حکایت مباحثه او با سید ابوالقاسم جففر بن حسن موسوی جد صاحب روضات معروف سنت در منی در هنگامی که دیدند شخصی کاره بر دست گرفت و گفت خد وبده ، مردم گار قربال می کنند ، من حودم ره قربال می کنم این بگفت و من خود ر برید و افتاد و بمرد

و پرادر سید صدر و سید آبراهیم بیر از علماه بوده

و كأن السيد الصدر معاصراً لسيد نصراته الحائري المدرس مي الروصة الحسيبية ... على تاويها الف سلام و تحية رأس الاذكياء و الفقهاء، استشهد مي قسطنطنية و هو الدي ارسلد نادر شاه بهدايا الي الكليه و أرسعه سعيراً الى سلطان الروم فقتل

و در پاردهم شعبال منبهٔ ۱۱۷۳ وفات کرد ملا استاعیل مارندرانی حاجوثی شارح مقارک و عیره

و در منية ۱۱۷۸ متولد شد ميري محمّد بن عبدالنبي الخياري معاصر شيخ جعفر عرب، و بينهما منافرات و راد عليه الشيخ رسالة لطيمة ، و كان الميرر عالماً عربماً له مصنعات كثيرة

و در سنة ۱۱۸۰ متولد شد مرحوم حاجي ملا محمّد ابراهيم كرياسي صاحب تخية و اشارات و غيرها شاگرد علامه بحر العنوم و شيخ جعفر و سيد محس كاظمي و أقاى بهيهاني و محفق قمي و ملا مهدي براقي لله

و در ربیع الاوّل سنة ۱۱۸۶ وقات كرد عالم اجلّ و، شیخ افقه عظم، عالم ربّانی یوسف بن شیخ احمد آل عصفور در اری بحرانی صاحب و حداثق الناصرة و و دور نسجمیه و و دلؤلؤة البسجرین و و دكشكول و و مسلاسل الحمدید مس تسقیمه این اینالحدید و افرد علیه می شرحه عنی البهج و دكر می اوله مقدمه شافیة می



لامامه يصبح ب بكون كناباً مستقلاً بظير كناب كاشف العقاء بنشيخ جعفر الكبير و به ايضاً كتاب والتفحات المنكوتية في الرد على الصوفية و وعبد منهم السوبي محسن الكاشامي و غير دنك.

و كان يميل إلى الأحبرية بعكس والده، هانه كان مجنهداً اصولياً صرفاً كثير التشبيع على الأحبريين، و كان أبوء أيضاً من بالامدة الشبح سليمان المحورى و كان العالامة البهبهائي يبكر على طريقة الشبح بوسف و يشدد البكير على من حصر هي مجلس افادائه، يحيث ثقل ان ابن احته الفاصل السيد على صاحب الرياض كان من خوفه يدخل على دنك الجاب باللين و يقرأ عليه متخافظ لإحهراً

و بالجملة، كان السيح يوسف عديم النظير في تحلقه باكثر المكارم من سلامة الجبة را جودة السليقة و منانه الطريقة، وارعاية الاخلاص في العلم و العمل و التحلي بالصعاب الشريفة، و التحلي عن الردائل و كتابه والتحليائق الناصرة في احكام العسرة الطاهر» كتاب جليل لم يعمل مشد و كان مجاوراً سولاك ابن عبدالله الحسين شؤلا والدين في جواره معايلي الشهداء قبل في تاريخ وقاته الاقرحة قصائدين بعدك يتوسف» والحي من قصيله في مرثبته مطلعها «با قبر يوسف كيف أوعيت العلى»

و در منبهٔ ۱۹۹۱ وفات کود سیّد سند سید حسین ان سید حفقو خد صاحب وضاف و شیخ اجازه بحرالمنوم و محفق فمی رحمهمالله ،

و در سنة ۱۹۹۰ وفات كرد عامم جنين، حكيم رباني جناب ملا محكد بن ملا محمّد رفيع جيلاني معروف به بيد آبادي اصفهاني، و كان معاصرةً للموثي محمّد على المارندراني مؤنف توصيح الاشتباء

وقايع المأة الثالثة عشر

و در سنهٔ ۱۳۰۹ و داپ کرد شیخ احل اکمل استاد اکبر المونی محمّد بافر بهبهانی حاثری ﷺ





ولادب شریمش بعد او پنج سال یا شش (۱) سال او وقاف عنلامه سجدسی گا گذشته، واقع شد ، مدفی شریمش در پایس پای شهد است در رو آق سرفی حسسی مسلام الله علیه . والده اش دختر آف بورالدین پسر جناب منلا صالح مارندرانسی است ، و والده آف بورالدین امنه بیگم دختر محلسی ول است ، لهد در مجلسی اوب به جد و را مجلسی ثانی به حال بعیبر می فرماید گا

مأل عد الله به بعث ما بلغت من العلم و العرة ر الشرف و القبول في الدب و الأحروة فكتب في الجواب لا أعدم من نفسي شيئاً أستحق ذلك، إلا أني لم أكن أحسب نفسي شيئاً أبداً و لا أجعلها في عدد الموجودين، و لم آل جهداً في تعظيم الطعاء و المحمدة عمى أسمائهم و بم أنز ك الاشتعال يتحصيل العلم مهما استطعت و قدّمته عنى كلّ مرحلة يداً أسمائهم و بم أنز ك الاشتعال يتحصيل العلم مهما استطعت و قدّمته عنى كلّ مرحلة يداً العلامه الطباطبائي، السيد مهدى بن السيد مرتضى بن المحدثين و المفسوين المحروف بيحوالعلوم صاحب كر مات باهره المراجداتي المحروف بيحوالعلوم صاحب كر مات باهره الأنا اصل جدائي أو بروجود بوده و سيد محبّد جدائي يسر دحمر محسى اؤل و يسر حواهر مجلسي دوم است الربي جهت است كه بحوالعلوم الرعلامه محلسي في به حال معصال تعبير اليكند و معروف سبب كه بحوالعلوم الرعلام محلسي في به حال معصال تعبير اليكند و معروف سبب كه بحوالعلوم المكرر حدمت المام رمان في مين سيده و الرائي مباحثه او بالحبار يهود نقر شده كه جمعه الربهود به شرف سلام سيده و نفر شده كه يك منالي به حج بيساطه مشرف شده جوده وقت حدم واد يك مكرد و به مداهب الربعة ضروف شده جوده وقت حدم واد يك

حتى قال هي حقد بعض اهل السنة الواكان حقاً ما يقول الشيعد الإمامية هي مهدويه والد الإمام المسكري عَيْدٌ لكان هذا السيد المهدي هو دلك الإمام القمقام



المعت بال

برجوم أقاى حاج ميرزا بهافتض - طوارائة عليه - در القاب بحرالدوم فرموده صاحب الكرهبات الباخره و
المعجزات القاهره و غرموده من أبن أقب رابه خط سيخ اعظم صاحب جواهر ديدم در ابتازه كه مرقوم هرموده اود
براى شيخ عيسى زاهد (مولف رألة)

له تصانيف مقيدة، منها الدرة و عقوده الانتى عشريه في المرثية، و كتاب المصابيح في الققه، و الفوائد الرجالية، و مقدار من شوح الوافية، و له ارجورة سبية فني منشل الرّمان، يقور في اولهه؛

> اتل لذاك سبورة الرّحسن اجمعه طوراً و طوراً تصفه

یا طالباً فیضائل الزمیان تجدیها الزحس دید فضله الی تمام سنة و اربعین بیناً أواخرها کسانه فسی لوتسد الیسانوت وحسیه مضلاً و مخرا و کعی هده تاکی حین جاش جیشی

فكسله مسهر السقارب قسوت أن حير يناقوب بنه قند عبرقا و أن وصف العيش نصف العيش

و له تلاعدة كبار كالسيد جواد العاملي و الحاج ملا احمد السراقي و الشيخ احسد الاحسائي و السيد محسن الكاظمي و الشيخ عبد على استاد العالم الكرياسي و غيرهم وتوقي بوطنه النجف الاشرف، و دمن في مسجد المعروف بالطوسي قريباً من مرقد الشيخ الطوسي في أمن مرقد الشيخ الطوسي في أمن مرقد الشيخ الطوسي في أمن مرقد وقده الفاصل الجليل السيد محكد رض

قبل فی تاریخ وهات بحرالعلوم کلا من اربع فقرات تتوالت می هدا المصراع (یغرب غربی غربب بعربب، ر قبل ریضاً «قد غاب مهدیه جدا و هندیه»

و مه أخ جليل صاحب العرة و الجلال و العظمه، الآمر بالمعروب، و الناهى عن اللهكر السيد المجواد الاغا سيد محدّد جواد و هو جد صاحب المواهب المدنية في شرح الدرة الهيد الفاصل الاغا ميروا محمود بن الاميروا على تفي بس المسيد محدّد جواد شارح منظومه عم أبيد و صاحب و مسلى القسوب القلير المسكس الفؤاد ، و لقل الدوالد بحرالعلوم الله رأى في مساعد لهذه ولده أن مولانا الرف على ارسل شعدة مع محدّد بن اسماعيل بن بريح و اشعف على سطح دارهم عملى مشاها و لم يدرك مداه

و در سنة ۱۲۱۵ وفات یافت شیخ ابنوعنی محمّد بن اصماعیل مارندرانی الأصل، و حاثری المولد و المسكن و المدفن صاحب كتاب منتهی المقال فی علم الرجال، و الف كتابه المدكور باشاره اسناده السيد محسن الكاهمی و هو زُيدة كتاب



منهج المقال مع تعليقات المولى اليهبهاني عديه و مشتركات المهدس الاصين الكاظمي مع اسقاط المجاهيل

و كان تاريخ وهاته قبل غنية الوهابية على الحائر الشريف يسنة، فإن قتل العام الذي صدر من الجماعة الوهابية علمهم المحدكان في سنة ١٣١۶ (غريو)،

و در منية ١٢٢٠ وقات كرد عائم قاصل شيخ اصدالله كاظمى صاحب مقاييس الاتوارعي حكام النبي المحتار؟ داماد شيخ جعمر نجعي درصوات الله عليهما ، و در همين سال متوند شد سيد قاضل آسيد محكد بناقر اصمهائي صاحب ووصات الجنات

و در منبهٔ ۱۲۲۶ وفات یافت سیّد سند آسید جواد ان سید محمّد عنی صاحب معتاج الکرامهٔ شرح قو عد علامه او این سید جالیل شلمبد ینجرالمنوم و و حید بهبهانی و استاد شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام است

و در او حر رجب سنة ۱۲۲۷ و دات كرد استاد الفقهاء الاحد، و شيخ مشايح النجف و الميخ مشايح النجف و الميخ مشايح النجف و المحلّة ، أشيخ جعمر بن شيخ خضر نجمي مؤلف وكشف القطاء وكه معروف است در يكي در اسمار خود در صرير نوشته و كتاب فعهي غير از قواهد علامه نرد او نبوده

خرج منه الاصولين و الفقه الى آخر الجهاد، و له رساله في الطعن على الميرز؛ محمّد بن عيدالنبي المسابروي الاخباري لطيفة ستاها بدكشف انقطاء ايضاً، و له اولادكفهم من العلماء و الفقهاء و هم موسى و على و حسن، رحمهم الله

و در سنة ۱۲۳۰ وفات یادت حاج ملا محکد حسن بن حاج محکد معصوم قزوینی حاکری شیرازی الحاتمة صاحب شرح بدایهٔ شیخ حر و ریاس الشهادة فی ذکر مصائب المادة و تورالمین محتصر ریاض الشهادة

و در مسهٔ ۱۲۳۱ وفات یافت هالم مجنهد فقیه جناب میرو ابوالقاسم بن مسلا محکد حسین ۱۱ جیلانی جاپانی بریل هم معروف به محقق فمی صاحب قواتین و



غنائم و سؤال و جواب و عيره

و كان معاصرا للسيد على صاحب الرياض و يسهما تنافر و مأتا في سنة واحدة، و كان الله فقيها، ورعاً، جليلاً كثير الخشوع عرير الدموع، دائم الايي باكي العيس، طيب المعاشرة جيّد الحظ قليل الحافظة، وكان مكباً في تحصيل العلم حتى نقل في حقد الحكايد المعرومة من الشمعة و الطاسه، تعمد على العلامة البهيهائي حتى اجار لد هي الرويهة و الاجتهاد

و بالجملة، شأنه اجل من أن يوضف بيبان، و مراره في متبرة قم معروفة و بالكرامات مشهوره قبل في تأريخ رفاته و نقطة مشكيل رباي از ناف مشكيل عرال ؟ ١٣٣١ و دبر در سنة ١٣٣١ ودات يافت سنة سنة سنة حيل بن سيد محمد صاحب رياض المسائل في بيان احكام الشرع بالدلائل شوح دفع معروف به شرح كبير ، و به ايضاً شرح محتصر و شرح مفاتيح و عيرها ، وكان الله ابن احب العلامة البهبهاني ، و له منافره مع المحفق العمى درصوال الله عيهم دو انعجب اله كان اصولياً و اشتهر كتابه في الفعه بحلاف المحقق العمى عراجب القوانين

ر دفن عند خاله هي الرواق العظهر الحسيسي الله، و يروى عن حاله، و يسروى عسه جماعة كالسيد محمد باقر الرشتي المعروف بحجة الاسلام و الفاصل الكرياسي و العيام السولا محمد جعر الاسترآبادي و الشيخ احمد الاحسائي و الشيخ ابي على الرجالي و ابديه السيد محمد و السيد مهدى و غيرهم درحمهم الله ... و الحاج المولى محمد تفي قروبيس صاحب المجالس و عدا هو المعروف بالشهيد الثالث استشهد في سال ۱۲۷۰ و الخود الحاج المولى محمد صالح كان ايضاً من الفصلاء صاحب مخرق البكء المتوفى في حدود سنة ۱۲۷۰

و دیر در حدود سنة ۱۲۳۱ و دات یاف سیّد اجلّ سیّد محسن بی مید حسن کاظمی اعرجی معروف به کثرت ورع و تقوی ، تدمید سید صدرالدین فمی و استاه حاج سید محلّد باقر اشتی و سید حیدر عاملی و عیرهم است ، و از سوّلهات وست محصول فی عدم الاصون ، و شرح وافیه ، و منظومهای شبیه به نزههٔ این سعید



حلى و مراثى فاحره و بالجمعة ، كان الله في عايه الورع والثقوى و الرهد و الانصاف

و در سبهٔ ۱۹۳۲ و دات کرد ملا صی اکبرین محکد بافر بجی اصفهایی فقیه منکتم در صفهان و مددون در نخت فولاد مؤلف ریدة المعارف و رسانهٔ در ان که نماز های دامه به یک سلام منت و رد او ر سید بافر نوشنه و غیر دلک من الرسائل الفقهیه

و در ماه وجب سنة ۱۲۴۱ وقات كود حكيم رباني ملا على حورى أصفهاني المتوطن كالربيعة و بين المحفق القمى مكانبات حمة مكوية في اجويه مسائله المشهوره، كال الله حس الاعتماد مواظباً مسس و الأداب المأثورة، وكال يصنى حلف السيد محمّد عقر الرشي، و له حواشي و تعنيقات شيريعه في المحكمة و الكلام، و به تقسير سورة التوحيد بريد على ثلاقة آلاف ببت، و قه رد على الهادرى، مات باصفهان و حمل بعشه الى النجف الاشرف و دفن في عنبه بات العوسى محت موضع بقال الروار

و در سبهٔ ۱۲۴۲ با در سبهٔ ۱۲۴۳ وهاب یافت شبخ افقه اکبر افحر شیخ موسی بی شیخ جعفر رصوانالله عنیهما

و در ارائل سنة ۱۲۴۲ و داب یافت شیخ احمد احسائی بخرانی ، و در مدینه در حوار اثمه بقیع به حاک رفت ، و شیخ احمد معروف بوده به کثرت عبادات ، و در حق و گفته اند امن بظر الی عباداته مدحه او من نظر الی عباراته قدحه

و در سبهٔ ۱۲۴۴ وفات کرد عالم فاصل کامل جناب الحاج ملا احمد بان مبلا مهدی برامی ، وفاتش در ۱ برای ، رافع شد به وباد عام و بعشش را حمل کردند به نجف و در صحن مظهر در پشت سر حصرت امیر ﷺ به حاک رفت

و كان في سراجاً وهاجاً و يشأ عدد حاً به كنت معيده كالمستند هي العقه و عوائد الايام و شرح تجريد و اساس الاحكام و مناهج الوصول الى علم الاصول و منفتاح الاحكام من العاقديس و الرد عني



و كان ابوه المونى مهدى بن بى در ايصا عالماً واصلاً كاملاً له كتاب معتمد الشيعة في احكام الشريعة و نوامع الاحكام و جامع السعادات و مشكلات انصلوم و انسس التجار و رسالة في اصوبالدين و عيرت

و در مسمة ۱۲۴۸ وفتات كنود شبيخ اجبل شبيخ منحمّد دعى ميانف هند يبة المسترشدين برادر صاحب فصون شبخ محمّد حبين

و در دوّم ربیع الاوّل سنة ۱۲۶۰ وفات یافت سید سند فغیه جلیل حجقالاسلام سید محمّد بافر رشنی در اصفهان صاحب مؤلفات نمیسد

و در سنهٔ ۱۲۶۱ وفات کرد جناب شیخ محکد حسین صاحب قصول فی عمم الاصول، و قبر شریعش در کریلا در بردیک در صحن است آن دری که به ربوب حصرت عباس می روند

و در مسلم ۱۲۶۷ وفات باقت به وباه عراق حتاب سید ابراهیم صاحب شوایط و عیره ، و در کربلا به حاک رفت و قبو شریفش مقابل فیر شبیخ محمد حسین صاحب همول است

و بیر در ماه دیقعده ۱۲۶۲ وقات کرد در نجف اشرف شیخ محکد حنس نجل شیخ جعفر کبیر مرجع درس و تدریس نجف اشرف ، و ایس شیخ معاصر شبیخ محکد حنس صاحب جواهر الکلام است ، و هر دو فریب النس پودهاند

و در سنهٔ ۱۲۶۳ وفات یافت سید صمراله بن محمّد بس سید صالح هاملی صفهانی داماد شیخ جعفر بحقی و در بجف اشرف به حاک رفت

و بیر در دهم صفر مسلم ۱۲۶۳ وفات یافت حیات حاجی ماز جعفر استرایادی در تهرانان و بعشش را به بحف حیس کردند و در فینحن مظهر در ایوان سه حیاک رفت

و در هیجدهم جمادی الآخر سنة ۱۲۸۱ وفات یافت شیخ اعظم اعلم ایمان رئیس العدماء و المجتهدین، شیخ طائعه شیخ مرتصی بای منحمد امین تساتری دسعولی متوطن در نحف اشرف، تلمید فاضل براقی صناحب تألیمات رشبعه،



مانید امکاسب و رسائل و طهارت و صلاة و عیرها، که فعلاً مرجع درس و مباحثه کنت آن مرحوم است او شبیخ مطابق در السنة علماء فعلاً منصرف به آن بررگوار است

قبر شریعش در صحن مطهر نجف اشرف نردیک باب القبله است ، درصوانانله عمیه و اسأل الله تعالی آن بحشرنا معه و مع ساله العدماء الامامیه کتبه الفانی عباس بن محمد رصا القمی عفی عمهما



فاسمه يعالي

اعتبار

به دلین حجم باد کتاب و تاجیر در چاپ موحستم شرح حال مرحوم مولّف و دساله فهر سبخای راهنمار در این چاپ داشته باشتم ارشیاءالله در چاپهاسی بعد جیران حواهدشد

والعدر عبدكرام الناس مقبون

انشارات دليل ما



فهرستواره

اندیاء و معصومان اشخاص عدوین خاندانها، گروهها و قنائل مکارها فرق، مذاهب و ادیار اهم منابع و مآخذ

ائبيا. و معمومان

ير للمِنن الرَّهَا بعاملي بن موسى(غ): أنام هشتم ايو الخشور غراساني (ع) سه على بن موسى(ع). اماغ الشنب ئېر الحسن کظام زي: - مرسي ين جمعر (ج) غيام هڪم ابر المسن موسى ب دوسي بن جملر(ع). امام هلتې(ع) ليو ترقب 🕳 هلي بن بيطالب(ح) ۽ آسام اول فير جمعر بالر (ع) مه محيَّا بن علي(ع)، امام يلجم مو جمعر محدّد بن على (ج) مجامعتند بن حدى (ج) الدام يجم ير عيدلة المدين (ح) - حسين بن حاري(ح)، الأوسوع ابر عبدلة بمعمر بن محلك الدجمةرين محلك الأوشاهم اير محتف حسن هسکاری سه حسن بن جليزم)، ادام ولادهم يو محله هسكري مياحين بن حليزج). ادام يازدهم اير هيدال الحسين به حسين بن هني(ج). ادام سرم خروس رح) براني ۱۹۲۳ ۱۹۲۰ ۱۹۲۰ ۲۰۲۲ البساق(ع) يادير ۱۹۴۵٬۹۹۲٬۹۹۲ شعالة الثالب زع)، سهمين بن أيطاليس(ع). أمام الإد

> المعبرة حد محمد بن حسن وي. امام دوازدهم المساسب (ج) حد محمد بن حسن زج)، امام دوازدهم الكين الذي (ص) جد محمد رسي بياسر سالام النبي (ص) حد محمد وي بياسر سالام البيا بيامبر ١٩٨٩ ، ١٩٩٤ امام الآل حد مدر بن ابيطالية النام الآل امام بكر حد مدر بن ابيطالية النام الآل

बहार के अवस्था अवस्था अवस्थि हा स्थान

هام پنيدم سدعيجند بن حلي(ج). آمام پنجم لنام کلی به محتدین هاری(ع)، امام بهم دام بدهر مبندق خاجمتر بن محكم(ع) الجم كشم امام جراد حمدند بن حنی(ح) امام تهم تبام چهارم جاهلي بن حسين(ع). امام چهارم اليام سيسن هسيكري عد حسن بن عشي رح). العام يأؤدهم النام مسترزي حامست بن جلي(ج) النام دوم لباد حسن سيتين جه حسن بن حقيزج). انام دوم اللهِ حسينزع) جه حسين بن حكيره)، اللم سوم انام درم جدجسن بن حلي(ع)، انام درم البام وهم سبا على من معتقك أمام دمم النام رطنا(ع) منه هالی بن موسی النام عظام فالرزبان حمحته بنحسنوع امام وولزجم فنام رين(لمايلين به حلي بن حسير)(ع). ادام چهارم للاز سجادري حافلي بن خسين(ع)، اللاز جهادع لبانغ بوم مجامعين بن حقويزج). احتم سوم الأم فلتنب ماء جعمر بن محمط النام صادي(ع) ته جملز بن محلّد (ع)، شام ششم كنام عمير سو محتدين حسن(ح) المام دياً [وهم عبام جنى الأنفى بيد حلى بن محشد (ع). امام دهم کنام علی بن حسین(ع) جه علی بن حسین(ع) کنام جهارم عاومتي(ع) حاهل بن بيطالب، ادام ازد ادام كاللهزع) - مرسى بن جملراح)، اسم معلم ليام بيوند بالرزع) جا محتدين هاررزع) الباء ينجم امام محتادين حلى الرضا معملات بن على رح). أمام بهم المام محتدين حلق به محيد بن حدي(ح) المام عج عبام منعند تلی ب محلد بن حمی(ح): شام نهم امام مصند جواد (ح) به محند بن حلی(ع) کمام تهم تنام مرسى بن جمار ﴿عٍ] مه موسى بن جنشر(ع)، الأم طاهم لبالغ موسى كاظم خەھرىسى بى جىجراخ)، ئىام ھقات ديام مهدي جامعتك بن حسن(ع) النام در الرحم امام لقي الداعلي بن معتقد امام دخم



فباونهم سامحندين فليزوا خاوتهم امام هادي 💠 کلي ي محند ادام دهې أبراع هشتها حدجين بن موسى ادام هشكها انام خلتم تجامزتني ۾ جعمراج). خام همتم امام بالزدهم مصحبين عن جدي(ع) (امام يا) وهم خير المرمنين إن حاضي بن البطائب امام لول. أمير حدمتي بن ايبطالينزج). الباد او د الوجاح يامي (١٩٧٥ بارقلهما حامحتموس يالبر اسلام بأقر ابر جمعر محمَّد من محمَّد بن عاليزع)، امام پنجم بالر الملوم بيامحتذين هني(ع) اباع يعجم يتون به قاطعه زهرا(س) والموالسلام حاصمتكواني يباسر بسلام يبقعب أكرم مهاميندوس بيامير نسلاج يعمبر خاتم حامحتكلامي والهراسلام ووالمبر خفاء خاصطفاراهي). ييانير البلام للن الإلمه به حلى بن برسي، الله مشلم جاملوني مجابلا اصادي حه جمعر بن محطلزم). انظم عبتهم

جعلوبين محتذراح المام شبيم الرافلا لاقابان فالرافلا COME THE STEE STEE STEE THE STEEL STEEL IN THE STEEL PRINCIPLE FOR SAY YAR YAR THE TREE WITCHES AT ATE I SHAT FOR AN INTER CAPTURE ቃዋዊ ውምት ታድት ታዋት ይሄዱ ታዋት ይዩቶ ታ - ውዕ፣ ውምት ያሳይ ያሳዩ ያሳት ያለትፈትለኛ ያለራያዎለ ያቀኛ ያቀኝ ያቀ A THE STATE OF LAND AND AND ARE OVER ONLY 水源色 化黄色 水道 "有"特殊 " 繁荣 一种" 水原 1 (TO A) 4 (1 44) 44 A) 45 A) 46 T (F) 4 A) (1 47) 47 የተቀየፈየተዋል ለተነፃ፣ ለተፈዋሮ መገዛን የተምም ተጀፍ ለተዋል ነ ትንሃ እሃንብ ተሞም ተሞም ሲካካሊ ለዓንሃ ልም-ሲ. ም ል 1519 STO 1710 15A4 NY AVE STY 177Y 1774 THE LEVEL AND LANGE AND ADDRESS OF THE PARTY SPEAK ለወደት በዕለ<u>ት በዕለም ብዕ</u>ኛም _በቀንም _የመራር ስዎችር ሁደትል ስያት፣ የድፍር ሳይላይ አይቀም ስም የ_መነወላይ ተወላሂ ለወደ፣ ብሄንት ሲህ-ድ ለውሃ፣ ለታይዩ ለቸውህ ነውበር ጎንፕም ትድፕድ ያንሃለው ለምምን ለምምለ የእምድ እንምን ለአምም በእምድ ያንሞን AND THE PARTY OF SATE SATE SATE AND THE SAME LERF HAS TAKE THE LATE LATE AREA THE መን ጥ ብን ሲያንባሉ መንለዚያ ለመፈት ሃት ለን ማን የነፃን መከራቂ የተዋለ ለሃናም የተመጠመንነት መደንኛ ለሃት ነ ሽን ለ ማስተ ነተስነ ለምዕት ለመደት የተገፉ ለምነት ለነፃነት የሰዎች ነጥም ለተማለ ተሞምሃ ስለዋል ጥምም ያቸው። ለተወደ ብርብሃ የዓምም ተያየድ ለያየት ያየተባን መጀመር መጠለው ዓምዎች ለየምን ለንስተ የትክት ተቅተር ነውም የምም እስም ሲነውን Year

ንነትዕድ, የተወታ የሚያ - ተላያ - ተሚያ, የተባያ ያውረዋ. ትላሃር ዓንም

> يعدم صادي جوجعه بن محتدن المام هم هند. جرائزي خامصت بن على إن النام بهم حجة بن الحسن حاجمت بن حسن وي النام دوازدهم خزقيل ج. پرنامي 1944 - 1944 - 1944

> حسن همگری مه صبین بی هلیزج)، امام یا جمع حسن(ج) مه حسن بن هلیزرج)، شام درج طبئن مجلبی حاصمی بن علیزج)، دیام درج



DESCRIPTION OF THE SEC. WELLSON PILL THE VINCIPLE AT A ST STORY FOR JUST AND AND AND AND AND ATTE AVERAGE A 16 A 164 A 156 TATE ATTEMPT THE ATT ANTEANY THE AREA STANDS 1706 አቸያት ከተነፉ መዝነት ለመሆነ ለምዕነ ለነፃል እን<u></u>ቀ AND HOLD FOR YOUR PARK AGO, DOG. ARRY AND THE ARY 1995 SPECIALS AND HASS TARY TAKE JUSTIC BACK HAVE COME STORE መተኝ፣ መስሃስ መተመሃ ማተኝት ያስኝ ላይ ተማው ተማየም ይደ ላ SPOT AFIR TOTAL STATE GIVE SYEE WELLSTON WITH WITH STATE STATE AND LANGUAGE with perf. 1989, 4359, 4997, 7-79, 4199, 6650. מספה שמום מוצא מחקם מחקה שונה אותה APPA TERY APPA MOON, YOU INDIA HOTE HOT. WHAT THE THE THE PART THE PART THE TA-- , 244A

حسين شهيد حاصين بن هني(ع) أمام مرم

حسين(ج) جه حسين پر حلی(ج)، شام سوم حضوت ۱۱م ۱۵۰۵م(ع) پیامبر حهون براميم ختيل حايرتميم(ج) پيامبر سيقبرت لولميم حد اوالليم، وإمير ڪرت اسماهيل جه السماهيان بن ابراڻهيوڙيءَ حطيرت الباع حسن هسڪري جه حصن س خليا(ع). البام واڙا هم عقيرت الداع رين(العابدين مه هاني ين مهـين(ع)، ادام جهادم مضرت البر المؤمنين ج على بن ابيطالب (ع) المام الاله حضرت ادبرزع) بدعني بن ايطاليون أمام اول عطرت باقراع حامعت بناجتي أمام يتجم حضرت جولوزي جمعتد بزحلي أعادتهم حضرت حجت زج) مه ديديد پڻ حسن اداع دواز دهم عشرت حجّة بن الخبش ع) جامعيّه بن حس المام دوازدهم سيفيرت ميسن هسڪري الد حسن ۾ن عالي(ج). البام پاڙوندم حضرد رسود جامحشنا(ص)، بيادير النازم عيشرات رخيا (ج) 🕳 هاي بن موسور(ج) ۽ اطاح عليمو مضرت زعرا زميه جاناطسه زعرازس حضرت سيفاد (ج) مه دلي بن حسين(ع). امام چهدم حهرث سيُلطَّشُهِمًا وزع) حصين بن على زع) و امام سرع محمرت مياد ميداد زح) ميد هلي يور مسين(ع)، امام يحدوم حضرت صاحب (ح) ب محيط بن بحسريال). امام عوازوهم عيديات مبالح ون مه محمد بن حيسن على الله دواز دهم مشرت همکری حاجس ی علی(ع) اتباع یازدهم عضوت لحاطمه (س) ب فاظما وحراؤمي

عيترت كاظم (ي 🕳 دوسي بن جمعو (ج). الدام الفقم

حضرت مجنبي في احدحس به طوراخي، ادام داوم حضرت مجنبي بي جمعر (ج) خه دوسي بن جمعر (غ) ادام خشم حضرت دوسي بي جمعر (ج) خه دوسي بن جمعر (غ) ادام خشم حضرت مهندي (ع) خه مجند بن حسن (ج) ادام دواز دهم حضرت مهندي (ع) خه مجند بن حسن (ج) ادام دواز دهم حضرت دادي (ج) خهني بن صحته (ج) ادام دهم ميدري (غ) پيادي ۱۹۹۷ (م)، پادير ادالام خاتم اثبيات حد محتد (ص)، پادير ادالام خاتم اثبيات حد محتد (ض)، پادير ادالام اداره اد

ماتیاردغ، پیامبر ۱۹۹۳ (۱۹۹۳ داردارغ) پیامبر ۱۹۵ (۱۹۵۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۸ ۱۹۹۳ (۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۹ ۱۹۵۱ (۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ در ماد خدا مدسخد(ص) پیامبر اسلام زاد پایکنید در ۱۹۸۳ تارید مدخاشه دروازس

خطيل الرّحين ب ابراهيم. يادير

زيره بد ناطب وغرازس رين (شابدين) بدخلي بن حسين(ع)، امام جهارم سيانلو) به على بن حسين(ع)، امام جهارم مسليمان بين عار درم. اليناس (١٩٣٥ - ٣٠ - ١٩٩٥ - ١٩٩٥) هنازس (١٩٩٥ - ١٩٤٥) (١٩٧٧)

> ميد السابلدين (ي) حاطي الرحسين(ع) الدام الاطارع سيد الشهداء دو حسين بن هلي(ع)، ادام سوم شميلاج سياسر 1997 1994، 1976 شميلادع، يباسر 1994، 1941 مداحب الأمر (ع) به معند بن حسن(ع)، ادام دوازدهم صاحب الأماد به معند بن حسن(ع)، ادام دوازدهم صاحب الأماد به معند بن حسن(ع)، ادام دوازدهم صاحب بالبر 1847، 1844

> > مبديقه طاهره حه أناطعه زخرا[س,



THE THE THE COTT WILLIAM SATISFANT OF THE መተም ወሳሌ ወሳም የሚያ ምላል መቀኝ ወሳው መተኛ ብኝኤፕላኛ ልነፅ ልነጥ ያናና ነጥ ያናና ያናና ያናና ያናር ያናር ነው። ዕንቤ ሃንቤ ላምፅ ንንዉ ዕ**ን**ው ሃንዉ «ወሲ 70६ ዕደሴ ሃርሴ ያደ*ት ያ*ላል **ይላይ ያለም ውሃት ይ**ያት ይያት ውሃት ውሃት ምም ያለም ያለ ያለው ያለት ያለት ያለው ውና ያያው ውናም AND AND AND MAR APP APPEARED APPEARED APPEARED. ያለሚያለም ያያም ያቸው ተዋል ተዋል ምርብ የሚል ያቸው እናት እናት እናት አ ያልኩ ልተነ ብተም ይቀት ለትል ለትሃ ለተዳ ለብሃ ለዛኝ ለለት THE THE ALL SHE AST ARE MAY ANY ANY AND AND THE RESERVE AS A POST OF PARTY AND A PERSON OF PROPERTY AND ALLEY AND AND AND AND AND ASSESSMENT ያቸናል, ውዕቀ ት. ለተከፈ የሕብርን የምስር ሚያስር ተ ብሎሲያስ ተ AND THE SERVICE WHEN PERSON OF A SERVICE STAR STAR FOR STAR MAN BATE ATTE ATTE · 我们的,我们的一个时间,我们们的,我们们的一个时间,我们的一个时间, TEST AREA ATEN ARRY 1895 AFRO ARRESTED STOR APPROACHED APPROACHED APPROACHED PRICE AND CAPA SPECIFIC AND STYLE STYLE TEGS. YEST 1991- ACCS, PSOS. 1991 1991 1944. APPEARED APPEARED APPEARED APPEARED APPEARED NEW MY FOREST APEN APEN 1790 APEN APEN THE COST AND LAND BOYS. AND DEED WITH ብለምን (እናኛት 1ATO 1AT), የግሊት የየሚፈትፃባ፣ ለማርሱ ORDINARY ASTROBAL PARK JURIS HAS LIKE ሃነ ነዋ ነዋ፣ ቅርዚያዊ ነምኛ ኒዮ ነውድ ነሃ፣ ነለ ነላ ዓለር እነ የሳሳድ ያነዋላው TREE, ALCO CACE, 1989 PROS. BACK, SARE, SARE, MEAN STYN OFFIC PERS SEED OFFI ATTH MENT THE TOOK BYOT YEST YOU'VE TO THE POST OFF Unit INS

AND STANDARD STANDARDS STANDARDS STANDARD STANDARDS STAN

1875. 1875. 0875. 1875. 178. 0135. 1035. 1035. 1875. 1875. 1807. 1007. 1. 18. 1858. 0375

خلق بن موسی الزخاری، مدحش بن موسی(ج). امنع هشتم خلي بن دوسي(ج) - اسام هندنم - جال ۱۹۹۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹، ۱۹۹۹، ۱۹۹۹ ሃየም ያለው መደም ውጭ ውጭ ይቀል ውጭ የሚያ የላይ የአዲስ የነፃ AND THE ACRES AS A STAR OF THE PARTY OF THE PARTY OF THE ሊቀዋይ ሲቀዋል ለተዋም እነቸዋል ለዋቸው ላልለት በተያዩ ለተባቸል CAN'T CHARLE CONTROL WITH A STATE CONTROL OF THE ንቸውን ለተውሰጥ ለውስጥ ለውይት ነሳውው እስተርፈሳውቸው ትውምና 49-645-Y 4813 4815 1010 4645-1645 466T ትምሃት ብሄዎች ብሄዎች እንጀል በሃርቶ እንጀት ብቻ A በድተኛ TAY! SANK WAY, MANT THAT HAVE ANYOU THAT THE PAR WEST LAND GAME STAP GARL TARK LAPER. THE WATER HEET LIGHT THE THE THE WATER TYPE THE PART WARE WARE WARE WARE ARTHURAN CHAR START START SAFES WASTLESTED לפידה לפידה מ-מי, לדמד בדמר אוממה ליאמה TANK STYPE STOPE STORE FROM THE

> حلی مرتشی (ع) سه حلی بن ایسالبنزع)، داخ لوی خیسی از مربم (ع) سه حیسی ایرامر

> خيمي رايح الله عاهيمين پيالير فاطعه بات محقد حا فاطعه زعرازس



ዓውድር ያቸውን ተዋወሰ አውንድ ዓምድ የተዋራ ይደራሴ ያቸውን። ዓለፍር ተዋዕስ ተዋዕስ ተዋዕስ መውደር አውንድ የዓድድ መድርር ተዋወር መቃስ የተወደረ አውንድ ተቀነፉ ተወሰር ነዋና የነውድ የዓምድ መንማር ያቸውን ለተጀዝረ ተዋዕድ ማስተር አስቸው አቸውን ምስባር ታንሃው ጀምሮር የተባደ

> الاتها أقر محك (ح) حد معيلا بن حسن (ح). امام دواز دهم اللهم (ح) حد محت بن حسن (ح). شام دواز دهم كافيم (ح) حد مرسى بن جحفر (ح). امام مفتم محيد باكر بن حلى حد محكد بن حكي (ح). امام بنجم

AND THE THE THE PART OF THE PA

محتدى فيناف جامعتنوس، يؤبر سلام مستشهل طوردي أكام يشهم القادلة الانكام الانك الانك الانك AND PROPERTY OF STRUCKER FOR THE GO AND APPEAR ON THE SAN AND ANY ANY ONE SAN AND 1- TY A 15 A91 AND AR- AND APE ANY AN at the second of order about the Residue of Court sector parts. ስቴዊ፣ ሁለችም ብለሃው _የእንደም _የእንደም ለን የሌ ነገ<mark>ው</mark>። እንደዊ APPROPRIATE APPROACH SERVE APPROACH SERVICE ስቸተኛ ሲያቸው የምክለ ለዋቅው ስለት፣ _የአትላዊ ለዋልና ስምም 494 . 1874 . 1884 . 1804 . 1804 . 1954 . 1974 . 1974 1999 AVOS 1971 1991 APPR APPRIARY ASTY STATE STATE SAME WAS SAME SAFE THE SAME ያንቀይ ያንሳይ አስባር ያለዋል ያለዋል ያለዋል አስርት የሰላፊ ያለዋል ያ ማስተለ ማስተለ ሲያለም መደመ የእናይ ምስተለ ማስተለ የእናይ APPE, APPE, Y YE, APPE, PATE APPE, 1896, PATE THE PART PART FOR YOUR PARTY STATE

محكم التي جا جعند بن عقريزه)، احام لهم

محدد(ص) يوني اسلام ١٣٤/٣٤ ١٣٤ ١٣٨ ١٣٨ ١٣٨ ١٣٨ መኖም ለየምፍለውን መውደብቱም መዝባ መዋል ለማስፈዋተት _{የተተ} ብ አስቸው መጀም ያለም የነት፣ ምለት ምላው ያቸው ተማስ_{ተሞ}ተቀ ብጥል መዋም ብቻች ብቻች ለቅጥያ መዋም ብቸም ነዋች ለቅናት ያሉ እ PERSONAL TER CER SER, SER, SOR, YOU ARE WAY JAM JAT JAK JYA JYA JYA JYAT JAK BAT JAK ልዩሮ ሰዎች ፕሬዚ<u>ር ው</u>ስ ሲቀር አቀር ች ል ሃላፊ ሰፋር ቸው ዕየሴ ዓየሴ የዋል አየር አየር የየቤ የዋል የተፈነፃው ANT AND DOT ONE ANY APP APP AND THE PART FOR ATT ATT ATT ATTLETT ATT ATT ATT ይምያ ውምን ለተት ለምር ለምና አዋል መነድ ያነው ያላው ያላው ያ ያየሚያየርት የዕቀር ስላያት ስላያት ለነውስ ለተውር አላውን ያለስር ያዋቂ ንያትና ሁኔ ዓላዲ ያላል የተደረጃቸል ቂያል ሃየሴ የዋል የምል APP APP APP ADMINISP NOT APP APP APP APP THE TYPE FOR THE SER. IN THE SAME PARTIES AND ላቸዋልቸዋ ችዋል ለምም ለምም ለምም ለቀዩ ለትይልተዋ ለተነ AND SAY ON ANY ONE OFF APP APP AND AND A SET AND AND AND AND AND AND ANALOSE A Thirt Wall of the following spirit springly and A 1976 COPPLEASE OF BUILDING A 1886 OF 188 AT A LOUGH THEF IS BY A 199 BOAT AND AND ት ነው ተማስፈት እናቸው አስቸው እነ የም እንደሚፈት ነም ትብ ሚ SAST WAST WARELIST THE WIFELINGS WAS ብሃኖር ስዊያለ ስተድረ ገዊያና ስናዊያ ስያገኝ _በንሳት ስር እየዶሲ ስቴዎች ለተዋሉ ስቴዎቹ ለተያሉ ለቴዎቹ ለ*ትያዊ ሲ*ትያል የተዋላፈናዊ ትል ማስተዋ ነ ብዛነት ያለት ነገር ተዋላይ ያለት ም ነውን ያቸው ለመነስ ለመስ ለተሸይ የምም የሚያ ለመነሱ የላቸው ስጀነው ለምን - ሳምዓት ለነበነና ለማስያ ለምለት ለምለት ነፃዎዎ APPLICATED APPLICATED APPLICATED APPLICATION APPRILATED AND AREA APPRILATED APPRILATED APPRILATED THE WILL GEEN WEST, ADD. 1705, TTOIN PRAIS POST, PTOT: AREA, PROP. ROPE, TWOL, TABLE 1272 ስያትም ስምላል ለንያላው ለያላጥ ብርዚም ለዕጓል ትዕላም ብቻው፣ ብቻቸል ስያቸው ስያቸዊ ስያዋል _በያቸው ስያዊና ብያቸው ስያም። APPALATED THY 1255 AFFF 1555 125V 1665 THE RESERVE OF THE OPEN OF SEASONS AND መጀመር ብሄዎች በብዛት የተዋና ምንባት የተዋና ለምም መጀመር ባንሃም ለማቀው ያለምም ለተያው ተጠርሞ ለንምም ለዓምት በአብርት SPANISH LANGE THAT THE ARREST STORE THAT WARE STANGARDS THAT STANGARDS STANGARDS WARE የሚያድ በቤተም ብልዓዜ ለያለዚቅ ለዚህም ለትልት። ከአምም ለያለድን



ትዊያል መፈናም አዲዮ . አላዊያ ትላቸው ተቋቋም አላዊያ ነፃትና ተደለፉ - የሕዕ ለዓዳዮ ለተልሉ እናደሃና ለማየው አቸምሮ ለተያዎ START ALL IN YOLD BY IT BREAK LEAT LEAT 1945 THE T AS IT HE THE TOP OF THE THE THE THE grammer and the artistic grammer and the second control of the control of ድንጓዮ ያቸውም ምሳት ብርተው ብርተው ተለያሉ ምሳርት የሃብር PROTES OFFT, TRAINING SPOT AND ATTIME ATTE ATT. ATTS THEY ATT THE TREE, TYPE GERLARD CORP. SEPT. APPR. CEPT. TEPPLATER. የተለለ ምንተና ጀንያት ተስያቸ ጠንፉ፣ የትዕህ ጀንኛሉ ቸርምን THE APPLICATION OF THE PART THE TYPE THE ተከነተ የተቀነ የተነነለ የተነነበ ለተለታ መጥና ተተተና ተተተና ያቸው ለማካካ ሊተተም ቆላቸው (ሊተም ያያቸው ዕትሮት) ለያቸው ድድጀች ች ፋቶ ፕሮቪክ ለቸውን ባዕርት ባሃርት ችልዎች ለችላቸ Abba aban abah abah abah abah abah bedah THE THE STATE STATE STATE STATE STA

> محلد زمن. به مجدر زمن. پیامبر اسلام محلد مصطفی زمن. به محلدزمن - پیامبر اسلام

هنج ع) به دیسی ایاس جمعانی وابی به محقومی ریامیر شالاح

موسر الكاظم به دوسن بن جمعرزج). ديام دانتم

غومتي بن همران (ع) خاموسي. وغير يهوه

مرسی (خ چامبر بھود ۱۷ فائلا افق (10.00 مالا م (۱۹۱۰ مالا) مائل مارود معالم، (۱۹۹۱ مالا) (۱۹۱۱-۱۹۷۱ مالا) ۱۹۱۱ مالا

موسي كليماك خه موسى، يوامير يهود

مهدی آل محدد (خ) حدمت بی حسیزج)، دیم بوازدهم سوح خ) رسیاسی ۱۹۶۸ (۳۲۰ ۱۹۵۸ ۱۹۸۲ ۱۹۸۲) ۱۹۷۶ ۱۹۷۵ (۱۹۱۸ ت

> هادی خوجایی بن محکک شام عمم هاروزندی پیامی ۴۶۰ با ۱۹۸۸ بایدی

> > هود(بو) بياس ۱۷۳

يسمي بن رکنياتي پيدير اند ۱۹۹۲ ۱۹۹۷ ۱۹۹۹ و و. ۱۸ د پ ۱۹۰۰ ، ۱۹۰۰ ۱۹۳۶

ينغو پ بن استعالو بن ابرطيمانځ کېښو ۱۹۹۰ کولاد ۱۹۹۸ ۱۹۹۶ ۱۹۹۶ ۱۹۹۶ ۱۹۹۶ ۱۹۹۶

بوسمت بر بطونهای پیشیر ۱۳۵۰ کشت بعی ۱۳۶۰ ۱۳۵۱ ۱۳۶۰ ۱۳۶۹ ۱۳۹۵ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۸۸ ۱۳۸۸ برسم بن برنزیک بیانی ۱۳۶۸ ۱۳۸۸ ۱۳۸۸

اشحاص

آسيه بشب مواحم بران درخون ۱۳۳۱ (۱۳۹۹ م. ۲۵۲۶ آسف ۱۹۵ اصعبابرنيا 1990 خة صحيف على (TVIV) آنا ومسديع آنا مبعينه هلي كرمانشاهي مه أمّا اطعه كرمانشاص أتا حمد كرماتشاهي ١٩٧٦ آگا بهپهائي جا بهبهائي، بيميند بالر پن محمله اکمل اقاجنال خوالساري ومعتدين حبين ١٧٩٧ ١٧٩٧ أقاميم لاج ٢٧٢ ألة مسين خوالساري مهمحلق خوالساري حسين بن مجت الاحسين غوتساري به محكل خواتماري، حسين بن محند الكاميد على ١٥٥٣ اقا يندمجس ١٥٧٧ أؤاليدمحند خاناته آيا الإستقداملي ۾ آيا مجهد جيد محقد مي آيًا جِد مهجي ١٥٣٠ فالمجهد سيدمحك على ١٥٥٧ -١٥٢١ أألام أفا محمد ابراهيم بن أقا حمد 1977 أؤامطنك على ١٩٩٦ أزاماني تهجد تهجه

كل أنا وميد به أنا حمد كرماشاهي

والمحارض بهوالب فرسلان سنجرهن شاه ابرائه

الوغرف القين منج معند عرف الذين الوغشاده الأشراف خ

أل معطور جومه اين احمد ججوزاني، يومد اين احمد

بين جمينه مرد الفرح بي النام الأمراف أن عرف الفرن

احوت ملا مخلح مردي دازتكراني جاءازندوالي مجند مالع

النوك مالا محكد مبالع مازندواني به ماؤلاد الى. سند صالح

خرط ملامعتد فاعر ١٩٠٧

177 qual

آل کائیت فنطاء امهدی ۱۹۶۰ املاي خي پڻ بيسند ١٩٩٦ ١٩٧٦ املي اصفهاني حسين بن ميروا وليع أأدين ١٧٨٨ TYP APP TE APP AT APP AT أمع بدوالناق ١٩٧٧ مينه مست فينك الفريس المسيني الأصنع وبن فخيروس الحسن ۱۹۴ الله مضا الوحي پر اجيمور خ. - 1070 ATT AN IN ASS. آمه یگیرمت مجنس برق ۲۵۰۹ آميرزاحيد الدحديورا فيدخذ الهوارين لاسهدي 6000 اوي وهي آڏين بيمٽار بن مملك بن محتف ۾ رهيي.اگيمن محند بن محند بن مجبّد آری أترن المحكدين بمبتدين محكد فاحس حالمحكدين محتطابين محند كانبى آوي ابت لله الملابية البدين عبر علامه حلى، حسن بن يوسات

البان بني لملب 148- - 3 14% (174، 175)، 1775، 1784

بعراهيين فرميم يستعي القائد ١١٥٠ ١٢٥٠ ١٣٥٥ ١٩٥٨

الوالم علاية - ١٩٧٩ م ١٩٨٢

TYPE YEAR JIEGO TO

لهاب بن معيدين الماص أموان ١٩٩٥٠

أبادس عنمال ألاحم ١٩٣٧ ١٩٣٧

فيارين متمارين مقال - ١٩٥٢ (١٩٥٢

TOBY ADEL June of

بالعز والإجى ١٩٩٨

محراين كمينة ١٩٩٢

TEYE SPIN YELL MAN

THEY TRACTED

الراهيم بي محتذي هيدالوهاب حالين خالف فرغمير يرميعه ابرامیم بن محمّد بن حید گردای بین بیرامیم. این هاکت سه ابن خالف الواهيدين محند ابرأهيوس محندين هرانه يحرى المطويد ١٩٠٤ امراهوم بي محمد بن على بن عبد أنه بن عباس بي عبد المطلاب ابراهيم بن محمد بن موسى - ١٥٢٥ أبراههم بن محمَّد ، وجاج بحرى 1944 194 أبرتميم بن محنظ دعياسي - 278 أبرنمهم بن أأمدين الماقد 1944 1946 1946 1976 ابراهيم بن مسلم ۱۷۱۳ بيراهيبين الماندر ٢٩٩٧ ليراهيم بن ملاحمتوا (1994 لوشيو بن موسى بن جمعرے، حد فواقيم اگر بين سوسي بين جينان ڪِ البراهيم بن مهدي ابن الشكلة (3741 1844 1866) ١٥١٨. ابراهينوس مهريان الالال ابراهیدین ویشتین عبد آنسلک سی میروان ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ MARK MATERIAL براهيم بي هائيم ١٥٨٨ خراهيم بن بحيي ١٥٣٩ ابراطيم جردقه بن سيبن 100 ابراهيم جبنال 1004،1004 ابراهيم حبيني 1977 براهيونولي 1770 الراهيم عسكري إن مرسو ايم ميحه (1674) أبرلغهم فنبرين خلسن الأفادة ام تعييم فيطأن - 270 الراهيم بجاليته الوفعيم بن محتلاجن موسى بحد فولعيم في محتك اکن موسی ابراهيم مغزوبيء الملك TONY STEEL ... TONY STEEL الوطعيم موياد 1014

لأبيرش وابو خيدناة احمدين دونس حدين هوسي الأبرش

اس اس البركات حيد الداين محمد المسر الله

24. AP abje

البر آلومس بقلالاي ۱۳۷۷

الن أبو عبالا عامماريا بن ابر معيلا

فيراهيم نشتى ١٩٣٣ ١٩٣٨ ١٩٣٤ ١٩٧٧ آبراهیم کیر بن موسی س جنمر(ع. ۱۵۲۵م/۱۵۲۵ با ۱۶۲۸ THAY THYP YESD الراهيم الزابلي القاتان الاعتداد الا آبر نغیم بن حسن بن حسن بن علی بن بالب ۱۹۹۳ (۲۰۳ الرقعيم بس عبد الله من المعليق (١٤٠٥ -١٤٠٦) (١٤٠٥) برآميم بن حبد الله محلي - ١٨٥ ١٩٥٨ ١٩٣٤ ١٣٦٨ ١٣٦٠ ያየባል ያተተረ ነተኛ የተፈለፉ እየነና ያስነውን ታት፣ ታትል ውናት መስተት ሲነገር የለንበት የሊተም - የሚተም የተነነነ ነገርነት ሲሞላዊ

ليرقعهم برادر نفس زكيه - ٣٩٣ فيراهيم بن براهيم ١٨٥ البرانهم بن أبواهيم طباطية ٢٠٩٠ أبراههم إن ابي ألمحمود (50) ابراغيم بن انتم سه غرلميم لدهم ابراطيم بن أسماعيل بن ببرطعيم ١٠٠٧ البراقيم بن استخبل الديناج بن ابراهيم المس ١٩٨٠ ليراطيها في أشائر الجائير ألمهم المنز يركمهم بن يلبله ١٣٩٣ 1847 1642 Jane 1944 PART فبراههم بن حسن بن جعمر 191 البخيمين حسن براريد الأكاث الوائدين بن حسن بن على بن هيدالله - ١٥٨٨ ايراهيم بن الحسين ١٣٦٧ مراهيم بن صحاد - ١٧٨١ براهيم بن شعبي - ٢٠٨٥ البراهيم بن خياسي ١٩٩٣ (١٩٨٤). ١٩٩٣ (١٩٨٤) وخزار ١٩٩٣) ابراهيم بن عبد الله ١٨٥٠ ተምሳይ ኒኬዮቂያ ኒኬዮፋሃ الوقعيم بن على بن هيد ياو - ١٩٧٧ ايراهيم بي فينان ١٨٨٠م ١٩٥٣، ١٩٥٣ غيراههم إن ماريه - 990 غراهيم بر صحمداحي - ۲۴۸٬۱۴۴٬۲۲۴ باباد ۱۷۵۲ ابرانيم بن محله به تي جانت . ابركيم بن محلك ايراهيم بن محمد اصغر څان فيرأفيم بي محمد بن حقيد 1996 أبراهيم بي محمد بن طلحه - 699 أبراطيم بن محتقل بن عبد الديسيني - 115

بهن الير مياري برمحند ١٩٦٦ ١٩٩١ اين اين جمهوار ۱۳۰ ، ۱۳۰۵ لين في جمهور محمد بن رين الدين ٢٧٨٠ ابن احمد مدس ۱۹۹۳ اين ايس المحديد عبد المحديد ١٩٨٠ ١٩٨٠ تا ١٩٨٠ بين فافي طلقو عقري وابو محافظ حسن بي سحنك 454 ማም ማያት ምሳሌ የሰሴ የዋና ልዩሃይ ልዩሃይ ልዩዎ ነው። MAN LOWER 1-40 Decrees - פרים, ליוני אמור קיקה דידר לומלן ליונה

ARREST STATE OFFICE STATE STATE STATE STATE ከዛዛ መቀተ ابي ابي فأثرة ١٩٠٨-١٧٠١ ابن بي الدياء المسر المعربي (٢٧٨) إين فين ويسها ، محمَّد بن بوقعهم بن جمعر دور حيف الله تعاذبه

نعماني ١٩٩٦ مين عي سائم محله مراضي مدين - ١٣١٦

ابن لين شعبه حلى المحتدين عمر - 1966 ين ابن الشوراب فاضي (١٩٩٩ این دی میگینان ۱۹۰۳

ابن بي ألبزائر المعتدين على مستمالي حه محتدين خش سيمقلني زابن بي المؤلفر

ين بي فقيل عبدالدين هيدالرحس ٢٧٧١ ليس ايس هندور ۲۰۵ م ۱۸۳۶ ۱۸۳۰ ۱۸۳۰ ۸۳۴۱ ۸۳۴۱

> T0+0 -TYPE ابن أبي ألمرجا ١٩٣٣ الإلالة فين ابي كيف انصاري حه الصنوي. أبن ابي كيف

من في يدي ١٩٩٨ موجور ١٩٩٩ (١٩٥٩ م

بن بي بيار المجندين حيدالرحمن ١٢٥٧

بن تي المجاس رهره - شالاه الأيس البر للخسن عني يس اورفعيم بمحقدين بي عنى الحسن (1944ء

الديني محتد حسرين ابن العسن جحار المكاه بن TYN ALLege

هر ابي سيڪ هڪ، ۲۱۸۱

بر بی مصور الیمهای جمال الدّبن ابو بنظر مجمد می على ١٩١٧

این این بمر بزلطی به پرنطی احمد دی محمد

أبن أبن شير (١٩١٥) ١٩٤٢ ابرابه 1706

ابن للبر جزري، هز اللين عني سه ابن البر عني بن محتد في أكبر - فطي بني هيجند - 150 -164 164 175 (17 1974). Alte tare terratera array a tieta apa evel gets, gety, tale army angliages of p

BYPA BYP - BYTH BYTH

ابن الأكبر مجد الأمين قبر السمادات مداين البر حبارك بي محت

ين ادريس .ابر جريو زکريًا ١٧٩١

این ایریس جلی حجلی محکد بن احمد سه محکد بن احمد بن عدويس حتى حجكى

البن لدريس محمد بن أحمق حتى - ۳۷۶۰

ابن الاقتم ب الراهيم العمم

مَنْ لَكَيْدَ عَمْرِ مِنْ مِعَيَّدُ مِنْ هِهُ ٱلْرَحْمَنِ ﴿ فَعَمْ مِنْ مَعَمَّدُ مِنْ عبد الرسمن إبن أفيته

ابن السماق 1974

أَيْنِ صَفَرَائِنَي . أَحَمَدُ بِي صَفَقَدُ - ١٧٢٧

فيزغلكم الراهيم مجابراتيم الاعر

بي لشعث ١٢٥٧ ١٢٢٧

ين افتم کو تي محمّدين هاي ۱۸۱۸ ۱۹۳۳

این غرابی دستندین ریاد کرخی ۱۹۹۶ ۱۹۳۹

ابن تعرج حسيتي طان يند هيد الدَّين هيد المطلب يس WV- Decision

في الأعلى 1964 بيرانطس 1999

ابي المع ٢٠١٩

وبرام ميداف سوهيد فقين مسعوه

ابراب هفته

ابن اتباری عبد اگرحس بور محمد ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹

فير لنيفري ميمتدين السبم ٢٧٥٢

ابن انباری محبط بی قاسم بفدادی ۱۹۴۹

THE PIECE AND THE THE OWN WITH GAY, THE THE ማምራ የተከነማው የላይ ተቀር ተቀነ- ለመተ ለመተነ ልምም THE YER IN A SPIN APPRICAGES ABOVE THE ተ እም ስዊያት አካት፣ ስላቸል ጎብቻሃ ጎብምሃ ስለዚት ስሃገታ \$9-44T- \$\$ (\$ 15

يسي بأورية اعتى بين حسين 19-4 19-47 (19-4 TYPE TYPE THE P YEAR YEAR THE

ابن بابز په . محمد پن علي . ١٩٦٩، ١٣٦٩ ١٩٦٩ ١٩٢٥، ١٩٦٩، A SE A-ST A ITS INTO MOT MED SER JAK ለምምና ያቸውም ሲያምፍ በስባት ነው የፈነሪስ ከተፍ ነሪገውም ስጊላ ስ ሚያልሩ 1891 ለዋት፣ ለተ 1 ቤተንድ ለየድፍ ብቸያል ለምክት SPAY APPROVED BY WHOSE HOTEL HOTEL SERVICES



آین بخوریه قمی حدای باپرچه، مصند بن هنی این باپریه نمی حصین بن هنی ۱۹۸۹ ۲۰۱۳ ۲۶۲۳ ۲۲۲۱ این بخوریه نمی، هلی مه حض بن بلویه کمی این باپریه لمی، محدد بن هلی حداین بغویه استندین هلی

این آباللاتی به پلالاتی، محند بن طبیب ----

يريجك ١٧٢

اين بحر الداوم. سيّة صحت رحم به البيّد متحدّد رضا بن بحر الدوم

این بخصوح ۱۵۹۳ این الیواج ۱۶۹۰

سروم بواللسم عبدالمزيز ١١٥٥٠/١٥٩٠

ابن براج عبد العزيز جانين براج. مو القاسم هبد العزيز

این بزیع محتدین استاجیل به محند بر استاهیل بی ویع این بسطام دیر جنس ۲۹۱۸

آم بطرين حتى ينجين بـ الأحسان 1994 1995. 1994 1994

آبن بکیر ۲۳۸

ابر آبراپ علی بی هاره کاتب ۱۹۷۵ ۱۹۷۳ این بر به بیشی رکی آلدویه سیس ۱۹۸۲ ۱۹۹۳

ين جرية غز اللجاء عجامز اللزية بن يوب

ابن بريه الحر اللوث عبدعر الأوق بن بريه

فإن بويد المز القوله بحمد جامعز اللوله الحمدين بويه

ابن ألبع كنيَّد مه حاكم تبقيه ري مسيَّد بن هيدايًّا

این تفلی اتیان جایان پر تفقی

بن آئليد حبالا بن صائد ٣٠٠٣

ابن فيميه خرائي احدد يا عبد للحياج ۱۹۸۷ ۱۹۵۹ ۱۹۷۹ ۱۹۷۴

> ض الجارود حبداله بن على ١٩٠٠ ابن جارشير ٢٠٣٥

> اين حيث الرافيم به الرافيم بن جيث

MANUAL VIAL BINGS.

خ جريح عبدالملك بن عبدالعوبر ١٣٥٨

ابن جداعه - محتدين في يكر بن قاهى القنيد عيدالعزيز - حدري - ۱۹۷۶

ابر خدب هيني ۱۹۶۶

ابن الجنيد الاحكالي، محند بن محمد جه معبد بين همسد يو الجنيد الأسكاني

ابي جنر اعتمال بن جني 1947 1944 1967 ابن جني مواسعي الجر المنسع عنسان 1994

ابي الجراليدي ١٢٠٣

ای آلیاوالیکی ایم صعیر موهوب پن اختیک بیانادی به اینگیرالیمی موهوب این احمد

بن الجرالش موهر - بن حمد ۲۷ ۲۷۰

ئين جزائي البرالتيّاس احددين عني بن ابرانيم جه فير الميّاس استحدين على بن برانيم بن جزائي

ائیں جنرزی ۱۹۵۳ ۱۹۵۰ ۱۹۰۰ ۱۹۵۵ ۱۹۳۱ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸

این جوری دانید آلرحس بی علی ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۳ موده می جانگ ۱۹۹۹

مريحيان ١٩٩٠ مده

آئن حیب اور حسن بخاند که آور جدیر محدد ی حیب بن حیاج حسین بن است ۱۵۵۵ ۱۶۶۲ ۱۶۶۹ ۱۶۶۹ پر بن حیار ۱۶۶۰ ۱۶ ۱۶ ۱۶۲۹ ۱۶۷۹ ۱۶۷۹ پر ۱۶۶۳ ۱۶۷۹ این حیار حیازاتی داست بن علی ۱۶۶۰ ۱۶۷۴ ۱۶۷۳ تاریخ این حیار بخی احمد به احدد بن عیار بکی

الى معيد هيتني ١٢٣٧

آبر خیفہ حموی کی الدین بن علی 2017 این حزم انقلیس علی من محمد 2017 TYOM YEAR YEAR این حکم 201

الن حماد ۱۹۷۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۲ ۱۹

هي حمدان ابي عمري 1960

ابن حسفان جامير الأولاد حسن بين هيد الدينه بيامير الفويد حسن بن فيد لك بي حيديان

TPAR OF SHIP OF

ين حيدون برسيي حييد 1945

ابن حمزه محضرين على 104 104 106 10 1944.

این حسزه و . . . ماهم بن مهدی ۱۹۵۳ این حسزه اهمامد من میجیند ۱۹۵۰ ۲۳۳۹ ۲۳۳۹ ۱۹۵۹



الين حنوايد الضل بن جيشر حديثهل بن جنمر (ابن حنوايد) مِن حَطَلَتِهِ مَنْ جِنِهِلِ ١٩٨ تَاءَ فَا أَنْ كَانَا \$ 196 196 199. ابن الراوندي ۱۹۷۹ THE WITCH STORY MANAGED FOR

این حصیه به فراهیم بن سعقه بن حطیه ابن حصيد البر ماشتهاين محكد حالير هائشم بن مخذاتاين حصية ابن العميم ابر مائم هيد للدي محتد حابر دائم. هيا، لله بن محثدان المنبيد

> يي حوضيا ڏي قائيم ۲۴۵۴ ابي حيال ۱۹۴

ابن خيوس محمد بن سيطان ١٩٩٢ ابن شارجه ۱۳۷۹

عين ڪيلائي ڏهنند بن جيند الله جه احمد بن جيند لڳ جن حاقات فين خالويه حسين بن اسبند 1900 P 1900 ابن خيلا استقدان ابن بكر المصند بن في بكر البر خيال بن شيقع به حبين بن جعور الأحريدين حبين بن جعم الن شفريج الأخاة

بر حروف على بن محمد نحري 1976 -1979 اين هشاپ پيدائري جه اين خشاپ نجوي. هيد اقدي خدا غر شناب،سری میدان_{ها،} احب ۲۶۸۹ ۱۹۵۲

> بي لأنصيب المند ٢٠٠٤ ١٥٥٨ ١٧٥١ ١٥٧٧ ابن خصير ۱۹۹۰ (۱۹۹۰)

ابن الخيائب جو مسرين كاب این خلدوی حید کر حین ہی مجٹد 176۲

عن علكان وبالي حداوع خلكان برمكي احمد بن محله مِن سُقُكُان بِرِيكِي المساديين مستقد - ١٩٩٧ (١٩٥٧)

WAR that outs about the best state that the מקד העשר היים לומה שומר שריד מפלד דעים ביים דעים. ያያቶቶ ዓህም ብሃንታ የሃሳሌ ትሃሳት ትያብድ ተቀባ፣

> ابي علكان جداي خلكان اربني 1746

فين ڪاليل جلمادي. بيو جمعر محيند سه محمد ين خاليل جلمادي بن خوبي .محمدين فاشي القبيط 1994 ين باود ۲۸۹

این باور مستی احمد بن هیداند به اهمد بن هندنگ بن موسی امی معتد بن سلیمان بن بلود حسنی

> خي وزاج حميل حجيل بن دراج يي دريد محمدين حسن ۱۳۹۳ ۱۳۴۴ ۱۳۳۳ این دکین جه ایو نعیم مصل بن دکین

س بلاف عبدالنزيز ١٨١٦ ١٥٥٧ ابن الدمان سعيدين العبارك ١٧١٦ - ١٧٧١

الإسراهوية الميطاق بن ابراهيم حفظاني 1004 - 177 الترجيع الإعلام الاعتاد

يي ويي على ٻن هياس علماني 1941، 1904، 1904

ابن رياح، محكم بن مسلم مه محكم بن مسلم بن رياح ابي ريفري الخا⊸

PARK MARK MAY DO MARK MENTAL PROPERTY. البي رولاق حسن بن الوهيم بصري 1991 ي هرد حبودين على ١٩٥٥ ١٣١٥ ١٩٦٩ ١٩٢٩، ١٩٢١ ي رئاب پرسمان بحيي ۵۵۵

اين رياد جه هيد لله بن وواد

البراليوقية 1941

دن سرانه جميل جو جميل س سرانه ان معد للمري. ادم جائشتري، ادم ان اسحاق ابن سعد مشند بي منظ ١٩٤١ ١٩٩٨ ١٩٩٤ ١٩٨١ ١٩٨١ ١٩٨٠

የተነሱ ማየት ዓየታ ለጓዮ ልየተ ለዕተ

برمعيد احمدان حمير ۱۸۹۶ ابن سميد هتي حالن سميد چجي بن احمد ابن بعيد معين بن حمد ١٧٥٧ تا ١١٨ فين بيميك المحين بن سعيد (1946-1944) بريائي سنادي سمندين عبدات ۱۹۹۳ ،۱۳۶۳ THE ARTS DESIGN

این مکیت بعوب براسخان ۱۹۰۲ ۱۹ ۲ ۱۹۳۲ ۱۳۵۰ ابن السكيت. يعقوب بن اسحاق احرازي شيعي - ابن مكّيت يبقوب بن استعاق

من سالام وابو هيدالقاسم ٢٥٠٧ (١٥١٥ ، ١٩٩٣، ١٩٩٣ ابن جلاح، احمد حد احمد بن حلام ابن سلام. سماميل جو انساميل بن سلام

ابن بيلام عبدالله حاصدالله بن بيلام این سنجول، بیعثد من دیاگال طعراد یک جا طعرب یک حملة بن ميكاتيل بن سنجون

> P\$00 ----بهرميان محمدان المبدان محند ١٩٣١

ابن ميدجلال الدير عبد الحميق محدد ١٩٠٠، لين سيده اهلي بن استاعيل 1947 1964



این سیرین محطاین بیرین ۱۹۰ تا ۱۹۳۹ ۱۹۳۵ آین سیتا حسین بین عبدایش ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ ۱۹۳۶ ۱۹۳۲ ۱۹۳۹

این شاناک قبی اجتذابی احید بن علی بن الحسن به سمید بن احید بن فایر س الحسن بن شاناک تین

فين شهرمه ۱۳۹۸ ۱۳۹۶

غر شجري احيّد هيداشين على بندادي 1997 - 1999. ابن شدند خيد لذ يه جيد لذ ي شذاه

الى شندگم مدنى ، مسيد خيامن ۱۹۳۷، ۱۹۳۹، ۱۹۹۹، ۱۹۹۹ - ۱۸۹۱ - ۱۸۸۱ (۱۸۸۱)

> این شعیب سائی حمد بن عین ۱۹۹۰ (۲۷۵۳ این آلشکاد ب ایرانیپرین بهدی

> > جي شتين 1994

این شدور قاری: محقد بن احمد حد محفد می احمد زاین شهرور گاری)

آن شمو . محتقاین اخید جمعیدی نصد (آن شهر باری) ای شهر آخوب ، محتم به محسدی شهر آخوب

این مهید تالی درین الدین بن محتلد پر صبی ۱۳۵۰ بن شیعه مصمود بر شیبه ۱۹۹۱ بن شیخ ایر دنی حالیو علی بی شیخ این شیخ قطاطه ایر دنی حالیو علی بی شیخ این شیخ قومی ایر دنی جالیو منی بی شیخ طوسی این شیخ قومی ایر دنی جالیو منی بی شیخ طوسی این قصائع استان الاین بعیش بن دنی بن بسیخ طوسی دن الجائع موثل الاین بعیش بن دنی بن بسیش الدسوی سه

> این صائع چیش بن منی ۱۹۳۳ ۱۹۳۹ این صائع مانی ۱۹۶۳

الكواملاغ ينيش بناهلي

ابن مبتاع مالکي ۱۳۹۰ ابن قصيص ۱۳۶۸ من طاور ۱۳۵۳

ض طاور سي حمد جه اسيد ين طاور س ...

ائِي طَالِوس ۽ صدين برسي 1840ء 1971ء 1967ء 1967ء 1978ء 1978ء

اين طاووس سيّد احمد له اين طاووس الحمد بن موسى اين طاووس، سيّد رضي الأبين للسيّد رضي اللبي بن طاووس اين طاووس سيّد عبد التكويم حمد لله اين طاووس المعد بين دوسي

> این ماکورس میدجنی به این طاورس هنی بی موسی این طاورس د میدمستندین علی ۱۹۶۶

ابن طاورس، حيد ألكريم حداين طاورس، احمد بن سرسي ابن طاورس، فيات ألدين عبد الكريم بن احمد بين موسى بين جدير حداين طاورس احمد بن موسى

جمعر سه این طاورانی احمد می مو . این طاهی از لایت باز کرفه ۱۹۳۳

ابر طباطيه اديم ميدانه (1978)

این طبق ۱۳۷۸ این آلطیب ایر احمد محمد بن احمد ۱۳۶۳ این طاحه بدار امیم بن محمد بن طاحه

ای طونون احمد به اسیدین طونون

فيرطى حجه

أين عائشه ،فراهيم بن محمد ١٣٧٦ ٢٠٢٠ (١٥٠٠ ٢٨٨)

ېن خالىدىمى ۱۳۰۶

ابن فارسه خياسي ١٩٧٨

ابن فيِّلد مه عباحب بن هباد السماعين بي هباو

این فاد حاجب سحاحیان بید، بستمیل بن فید

ايرحياس النبد مداحستان عياس

ነው ተጀመረ መታወሰ ነው ልዕስ ነው ነው ነው ነው ነው ነው ነው። ለተን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን በነው ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነው ነው ነው ስነው ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን ነውን



መንበን ማስያ መንካም ሲያቸው ተንጀቱት አስያው መስር ያላው ያቸውን ለማድረት ማለም ለማምት ለማምት ለተቀነፉ መስለል ለተነበር צארה הצדה ליידה, אוידיה מולד דיידי ني هيدالي عائمي، پرسف جوانن فيدالي - پوسمه بن فيدالله

ابن ميد ويد واحسفيس محنث ١٩٩٥ /١٩٩٤ - ١٩٩٢ (١٩٥١) THE THE RES

غن هيد ويدالغلسي الحمد بن محدّد ته ابن حيد ربه احمد بن

بي مود الطكم مطمع مو بسيعة بن فيد الطاكم

ابي هيشون ١٥٩٣٠ ٢٥٩٥

ابرعبدون احمدين ميدالواحد ١٩٩٣ ١٩٩٧ في المخديد حدين سريد. بيميّد بن حسين

ابن دريناه. همام الذين فراهيم بن سحك 🕳 عصام الذيان الواغيم بن محقد بن حريشة

این خرین ۱۹۴۳ ۱۹۴۸ ۱۹۴۴

ابن مربي محمد بن على 1995، 1997، 1977

ابن هرفه نعوي. ايرانيم بن محقد له ليرفعيم ۾ محكد بن فرق ليحوي (تقطريه)

ابن مريف ، احمد به احمد بن حريف

أبن عيمور على بي مزص ١٧٣٧

كن همشور الومات بن احباء الديجرالي الوسف بن اسباد بن مستداللرقة 1800

ابن هفان کیرین طبیان سیاکیرین هماندین هفان

ابن مقال معبرة بن علمان حديثيره بن مصاف بن مقال

أبي مقدد حمد بن محمد بن سعيد حبائظ كنوفي ١٩٠٠

THOP . TIPTY

يي هيل ۱۳۹۴

ين مكلته هندي ۱۹۶۴

ابن عارَق صيرتي ١٩٦٥، ١٩٦١

ابي المقدين ، ابر الثالث على بن الوريز عندما 1996

ابي مثار ١١٩٨ ١١٥٥٢

الإراضاس #1764 1754 1754

بن شر کاتی از رینی ۱۷۳۷

اين همرازيءَ (۲۳۲۹

ابن غمية ١٩٥٨ ١٩٩٣

ابرالعبيد ابرالنح مني برعمند برالحبين ١٨٩٦ ابي هنيك الأبر اللمال ١٧٥٩ ١٧٩٩ ١٩٩٢

ين ميرين ياد 617 این میاشی ۱۹۵۳،۱۹۳۵ ماله

> این هیاکی ایو بکر سه ابو باکر بن خیالی آین عراشی رهمندیی محلف ۱۹۶۶

الن هياكي البعيقة بن مستود بن محكد اله يحكد بن مستود بن محفدين فيكلي

TANGE AND ASSESSED.

این فضایری حبین بن جبرد لا حاصین بن هبید آگاین البرائيم بن فضايري

ابن الدراء والمتقوين محقق 1717

في الليف على بن محملا 1916

ين فهد المدي واحمد بن محمد (١٣١ -١٣٥٧) بن فتيه الدينوري ، هيد فله بن مستم ١٩٥١ ١٩٣٠م ١١٥٠

THE THE PERSON THE THE STATE STATE

اين ترجيه. قاضي جويَّاد بن هيد الرحين جاين قريمه. حجَّة بن عبد أأرحين بفعادي

الإرادوينة مستدين هيدالرحس بفقادي 1964ء 1964 فن مني، احمد بن محدّد جه إحمد بن محڪ بن جيسي بن قاس فين تونويه ١٩٧٨ ١٩٨٨

بن گولوپه جمعر بن محکد جابن تولوپه لمی، جمعر پن محند اليز الوقومة تبين البراألة سم جمعرين محملا حداين مواوية تحي جعران محشا

أين فولوية فني اجتفر إس منجند (166-195, 1947, 1945) TYRE TEY THOS YE A TOST THAT

ابن قربريه محلك حامحتدين قربريه

ابن کاسب ۱۹۹۹

ابن کاس ۱۹۹۸

المركبر المعاصين بن فسر ١٩٤٢ /١٥٥١ ، ١٩٣٩ - ٢٣٣٩ یر کثیر ناری ۲۷۳۵

يور کرڪي - ۲۷۰

HART HART GEORGE

ابي كابي . هشام بي محمد 190 ١٩٩٢ ١٩٥٥ ١٩٢٩ ٢٧٢٨, ٢٢٩٣

ابن کلاوب عباس سابه ۲۳۳

البي كيسال وأسمط بن ابراهيم (١٧٥٢

بن كيساڭ، باختىدىن قامىدىن قراقىيونى كېسان جو مەنت بىن احدث بن براهیم بر آیسان زاین گیسان)

این برد. بندار بی هیدالحسید اصفیانی ۱۳۹۶



خن مكى الدامدي الجزيتي ، محنق ته شهيد اؤلد محقد بن مكى السور مستجم سرادي وعبياد الرسيسين ۱۳۷۰ ۱۳۸۹ ۱۳۸۹ ۱۳۸۹ STRUCTS AND AND ANNABASE STRUCTS TOWARD TOPRINGE AND ADDRESS OF آی مللہ اصنبائی ایمیں س مبدللوناپ محکد پن استعلل سے اين ملده المحيير بن هيد الترهاب ابن الله محمد بر يعيي ١٩٨٩-١٧٥٣ ابن منده و بحين بن فيدالو مات. ١٩٩٩ - ١٣٧٨ ابن مين 1999 1990 الرحم الحملاج حمدين بير أبر هوسي ومجيئه بن على جومحتك بن حلي بي موسى اي هودل اخبيد خه احمد پر مرفق یر مهندی حید العربز ۱۹۰۴ ۱۳۶۹ س مهزيان 🖘 اوالجيم بن حلي جي مهزيار این مهریان محملا بن علی مهامسیند ین هایی بع مهریار ابن مهتم البنويس على ١٩٤١ ١٩٤٣ ١٩٥٨ ١٩٥٨ الرفاظم محمدين مجدور مالك القاسس ١٣٥٧ ١٣٥٧ 714 gip 8 ابن بحاس حبدين محبد ١٢٥٥ ١٢٧٥٠ اس دین محمدین استفاق ۱۹۵۳، خي تفعال گوهي جينڌار ۾ خاني جا هنديڪ ۾ جاني ٻين هاندال A AT JAK JAY JAY ATO YET JOS TYS IN JULY THURSDAY TO SEED اين مه اجتمر بن محمد ۱۹۹۷ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۳۷۰۳ 1998 Maple Strip این توکت، اسبادیل بر همی بان تمیمال بن ایس سول مه المعاهيل بن هني بن ليبحاق بن ابن سهل بن توبشت آيڻ ورقع 🗢 ورام. معمود پڻ ديسي ابر وردی عمرین مقدر مین ۱۷۴۳ ۱۳۷۳ ين الويد - 4600 49PP 4000 4000 و 18 ابن الربيد ابر جمعر معتدين المسئ به ابر جمعر سيندين العسن بن الربيد أبن فارون جامين محتدي هلزرن

ای ماتی همرو به مسروین ماتی

البن دديل اليقي يعت سدة عبداليني بلث سعد بن عديل

TOWN JOHN ASSESSMENT

ابن هيام (440 جوءه

جي هنريل پر. مايو که - 144

ین ماجه دزرینی امتحادین پرید ۱۹۵۶ ۱۹۵۹ ابي مامريه - ١٩٥٣ ١٩٥٣ بي مالك الديس محمدين فيدات ٣٧٥٣ ين ملاڳ هيديء مسيح جاهسمج بن ملاڳ هيدي ابر محمد 1959 ابن محمد بن احمد بن على الأعرب بن سائع ١٧٣٩ ابي محمد جنائية - 197 می مجیسی کو کی۔ ۱۳۹۳ الى مخزوم، مايره بن عبد لة بن عمرو المحقيرة بن عبد الأربى حمروين مخزوم ابر مدير ١٩٥٩ه اين المنش البراميم حافرتنيم بن السير آين مرکز خفص جه اڪسي ٻن براي WY Stephen ابن فردریه ۱۰ همد یی بر سی ۲۲۵۹ ۱۳۷۵ امن مروان ، ابراهیم بن واید بن حبد السلک سه مهمعید بن وفید بر عبدالسكاس بروان ابن مروان عبدالمزيز ۲۹۲۹ ۲۹۲۹ این مستمعین دانی دو یکر خانین ایو یکر بن مستمعین ابن مسمرد ۱۵۵۷ ابن معدود خيد آله بن مستود حاهيد آلد پر ميليون اي هناي، اواليم به اوافيوس معلم 1991 بي سيدي برطهر حمدير محمد ١٩٥١ ابن المطابر جا خاتبه حاتى، حسن بن يوبي اين هنجز هياسي ۱۹۳۰ ۱۹۳۹ ۱۹۶۹۹ ان منتهم جو بكر حد الوجكر بن مجهيم TYPY AND A ابن معتم دو المحج محند نذهر خدير المتحر معيند بن معتم آين معلم جامعيف جيندين محند اين مايه حسين ۱۹۹۷ کام ۱۹۹۲ من معلامي علي بن مستقد ١٩٥٥ ٢٣٩١ ٢٧٥٨ فين المعيرة أنهم محمد عبدالك المهوم فبز المقدير الواهيم سه الركمين والسقاهر THIS APPLY YEST THIS was not این طالم حسن بن هلی پیز گلستین جا حسین بین علقی بین

این مقله، محله بن غلی می قصیح احدمحید بن مدیر می مقاله

ابن مثله المحتدين على الدمجينة بن طلي إن علله

خيريسي ١٢٨٧ ١٧٥٦ مودد دودد عودد عود ١٨٨٧ مودد المددد ብቸችና ላቸው 1890 ላቸው 1899 ለዋትና 18 £ 355A tier, Ua ابر نصیر اوٹ بن بحتری ۱۳۲۸ ۱۳۲۵ ۱۳۲۹ ۱۳۲۰ فرو بصير دولدي الدابع يفسير الرث بن بختري ابواليط حسين يرعلي 1977 SAFARE OR THE THAT WORKS BUILDING S. S. ያቸኛ ማንካ ጠደን ምዕፅ ውስሃ ምንሃ መቀም ምሳተ ምላይ ተዕሳ بوالكر بالثلاثي محتدين الطيب ١٧٥٧ ایر یک بن این بازید ۱۶۹ بريكارين بي مجانه خليد ان. ١٩٥٢ ١٨١٠ ٧٠٠ ٢٠٠٠٠٠. ATT POPPER TO ARE THOSE THOSE THOSE SHOP IT FA THEY, THEY MALE HOME STEEL STEEL THE STEEL STEEL يو يكر بن العسن س الحسن بين عش ١٩٧٠ ١٩٧٥، ١٩٧٠ TOTAL ATT ANY اور بکر بن میدانه بن جمعر بن این طالب ۱۹۴۰ ۱۳۱۹ سر مکر ان علی (۹) ۸۲۹ المراكزية كإكن المعاد المهاد المهاد البوادكرين هيسي المسائك الأما دو بکر بن سنجم ۱۹۹۳ يو پکر بهدند ساط عاصبيس اين اشجو د کاراني ۱۳۹۴ tote true ابر لگر جعلی مصفدین عمر ۱۳۳۲ ۱۹۵۲ ابر نگر دروی ۱۴۲ البر كوشاعر 1914 ابر یکر صدیق حابر بکر بن نی بحلاء خطیعه ازل مو یکی هلاک TF-P TOP-THAT AND IN اير براپ ۱۸۷ به ۱۳۵۲ ابو ننام حيب بر ابرم طاهي ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۳۵۲ ۲۵۲۵ أبو بنيف منالدي 996 يوربيات هيداوي ۲۰۰۰ مر الجاريدين المنتس ١٩٥٥ ١٩٨٢ ٥٠٠ M TOO OTT . Day of ابر ألبعد حمد بن خام ١١٨٠

The same of

اليسن منسام الجسال الذيبن عبيد لكابس يتوسعنا بنن حسف عصري ۱۹۷۴ فيرمنام حدالتكاور متام 2076 200 یے ملالکرجی راحیتہ ۱۴۰۳ این متام حارث به حدرت بن هفام این وهی ایر محک حسن بن محک به آبو محک حسن بس المحكدين يحين الين بقطين حسن بن عني له حبين بي طلي بن يقطين يو حمد ۱۷۳ برحمدحيس 1674 اير حندجمين ۽ جراداخ، ١٨١٠ ابر احداد محناد بن جمام بن حسن بن جمعن ۱۳۴۰ ابر احمد درسی ۱۶۳ اپي احمد موسي جو نغ 🖚 موسي بيرايع ابر الأديان ١٣١ TYP 3700 4519 pt THAT THE ATT WITH TATE مراسطاق 1944ء ابر استعاق الرفعيم بن الحسن بن على بن المحسن بن ابرنظيم عبكر 1000 آبر منحاق بنيس ۲۹ ۲ ابه مسماق عمرو بن طيدالله سيمي كوالي غامي الاله البوالاسوددتلي لخالوس ظالم ١٣٥٧ ١٨٠٠ ١٨٠٠ يو الأهور سطس البيان من عوم ١٩٠٥ (١٩٧٥ - ١٩٧٥) وراماته مهارين هيف ۱۹۶ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۸۴۶ ۱۸۲۵ اير أيُرب الصاري خالدين ريد ٩٧ ١٩٩ (١٩٩ عاد) 1633 JULY 1565 أبو أيو ليدخوري ١٣٩٨ هرايوب لجلتاني ١٩٣٠ ير اڳرپ ڪوي 140 برالينتري الطائي 170 140 170 1771 ۾ اليغتري ،وهب ٻن وهي. ۱۹۳۶ THE MARKET AND THE کوبر اژدی ۱۸۹۹ فويور النعنى فافا يرالركاب ١٧٨٣ بوالمركات وامظ 2482



ابر خامد طرائي جيهزائي، محك بن محك ابر حبيب تالش ١٩٢٧ بوالمنهاج السرى ٢٠٠١ THE TIME OF A THE WAY OF خو حدیله پر عنباً بر ربیعه ۱۳۳ فير حديثه بن معيره مخزومي 204 الهاجزة مديس ٢٧٦٢ ابر حبال 446 ورحمان مجلی ۱۷۳ ابر الحس فيراهيه بن عمر ۲۶۲ دير الحسن احمد إن القصم إن محمد المويد بن على بن رخي العمرى 100 يوالمسرواخرزيء هلي بنائحسن الاعلام ١٩٨٨ ایو الجنس ای استانیل بز موسی پان جایدر به استفاقیل پن عومتي بن جيمل ابراقعسن برجعه المبادق ١٩٦١ فر آهسن تهلمی سه جهایی جایی بن محکد ابر الحسن جد مخبب جو ابر ۱۹۷۸، برالحس عرفائي حلى إن جعو ١٩٩٧ بوالحس سيمان مهرشتي ١٩٨٨ جرائمس مني ١٧٩٢ ١٧٩٠ البو الحسن عبي بن ابن المائي مصنفين عبن بين محمد بين محمد ملقطه بن على صرير بن محمد صرفي 49% ابر الحسي على بن احمد بن استداق ١٩٥٣ ابو للحس على بن محند جواني بن عيد نشاعرج - ١٣٢٢ ابر الحمان عني بي موزيار الموازي ويرارع الأحمل حدهائي بـن جو العس على بن يخين بن محكد بن حيسي بن فصيد جاهتي بن ابر المسى عبري ۲۶۲ ۲۶۲ ۸۰۸ ۱۹۳۲ ۱۵۵۵ يو الحس معندين يمثر يہ جيے ان جندر 1971، 199 ابر آلحسن مدالتي وجلي بن محله بن غيد لله يصري هم مطابقي. فير الحسن مقايني حلى يرمحند جامديني حلى ين محله أبر الحسي مراس بن احمد ١٨١٧ه ابر الخبين بصري حجم بن مني الطيب 1981 آبر المحسين بصري معتزني محنث بن هني سبد بصري مستوبي

محمد بن فلی

1087-1171V July 35 اليو جمعر احماد بن محمَّة بن ابن تهين جه بزلطي احماد ين مصلك اير جعار اسكاني معترني مه اسكاني محندين هيدال الرجائم برابرالقامم ١٨٩٢ آبو جمعر بن بابو به حد این بابویه ، محکد بن هدی آبر جمعر بن مرديَّة بن حيتي بن صحكة طبيعي مشبهدي سيد این حمزہ محبّد بن جیں خوجمعرين موسي ١٨٠٠ ابو جدير لائي حداين بايريه المستندين عش أبوجتمر عنيسي يااااا آبو جندر در ابقی به ننصور دواتیلی أبو عمدر طبري عاطيري ابوجتم اير يعمر طرسي به طوسي محكدين حسن يوجطرهبداف البتسور ١٣١٨ بوجعفر عمري 1918 يرجمرنيم 14-14 (14) ابو جنفر دسند ۱۹۹۱ بالا، أبوجهم معبندتام ج ١٨١٢ البو جمعر محدّد بن غير القاسم بن محدّد مه عماه الدّبن طمري. محطدين كو الكاسم اس جندر محمد بن جبار بن حب بر جندر PTT يو جفار دهيد ين جيپ ١٣٣٦ بو جعمر محمد بي الحسن بر الرائيد - ۲۷۵۲ مو جمعر محبّد بن خبيل بددادي جا محبّد ۾ ڪليل جيدادي فير جعمر محمدين فيدالة اسكلفي جوانسكاني البحقدين عبدالا آبو جمعر محمد بن جلی بن بایریه میں سے ابن بلوریہ امیمند بن جو جمعو محط بن فاسم حسيني هاري. ٢٩٣٩ ابر جمعر معتكد بن محيند يريهن وراديني حه الطب الذين راوي

اور جمعر معتقد می دستند بوبهی ورادینی به اطب الله
ادر جمعر معتقد
ادر جمعر محمد حروانی ۱۵۷۸
ادر جمعر محمد ۱۵۵۶
ادر جهال حامن منطاب، اور جهال
ادر حام سجستانی سهال بن محمد ۱۵۲۶
ادر حارب ۱۳۳۳ ۱۳۳۸
ادر حارب ۱۳۳۳ ۱۳۳۸
ادر حارب ۱۳۳۸ ۱۳۳۸
ادر حارب ادر ۱۳۳۸ ۱۳۳۸
ادر حارب ادر ۱۳۳۸ ۱۳۳۸

> ضر بی محت بو الحمد استانیان بی عمر ۱۶۶۲

بير حدود نمالي خايت بن دينتان ۱۹۹۳ ۱۹۹۹ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۳۳ ۱۹۹۸ ۱۹۹۳ ۱۹۹۲ ۱۹۹۵ ۱۹۹۸ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳

أبر حمزه اطبيعي ١٩٣٩٠

APP APPEARED THE APPEARED THE SERVICE APPEARED A

اير مليقه دينووي سه ډينووي احمقان داود

اپر حنیشه، صماندین ثابت ین .رحلی حه تعمالاین تابیته می ژودایی والیر ستیمه)

بر مواد سکسکی ۲۱۹۸

بر سپان انپرطائین محتدین پرست اندیسی ۱۹۶۹ ایر سپان فترسیدی حلی بن محتد ۱۹۶۹

الواخالة بناو ١٩٩٩

بوخانه ساي ۱۳۹۹ دوخاند ريالي ۱۳۹۹ - ۱۵۰

بر حالدگایتی ۱۹۹۸

يرالحر ١١٥٢

برالهيرين مبرر كندي ١٢٥١

بير باوم 1946 1946 1946

ابر داره سجستانی ۱۳۲۳

ابو دښاندانستاري مساک بن خرشه ۱۹۹۶ ۱۹۴۶ ۱۹۹۲ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲

برالدرط، ۲۰۱۸ ۲۲۹۷

TOOY TOOP HARE HARE when you

ير دلف عجنی فاسيجن عيسي ١٩٥٨ ٢٥١٩، ١٢٥٢٠ ٢٣١٩

ابو در جسهر حدور گمور

هر د کران ۱۶۱۳

يو راجع حدائي ٢٠٥٧ ١٠٥٨

12Y 142 AR pg

اير بريي مايمال ۲۹۷

ایر اگزشته مسرّ اقدین علی بن میبدانه بن سعید ایر از شامندست بن جعفر بن علی افهادی ۱۷۵۲

یوالرمن|البرندی ۱۳۳۳ بواگرمج عزامی ۱۹۹۷ ایررهم ۱۹۹۲

ای روعه ۱۹۶۸ ۱۹۶۰ ایو رعداآولای ۱۹۹۹

جو الزَّخل السرادي ٩٣

بوریدتستری ۱۹۹۲،۳۱۵۸ بوریدسروجی ۱۹۹۷،۳۵۸۷

ابر ويند. سعودين لوس پي گليٽ ٻي ريد. 1647

ابر زید سحری ۱۹۲۸

ابر ريبه ۱۹۶۴ ۱۹۶۸

ابر الباج ۲۰۰۸، ۱۹۹۳

افر سیحه ایرامیم خسکوان بن مومی به درامیم جسکوان بن مومی ایرسیمه

فيرنيحه جطرين دوسي ١٥٥٨

يو مينده دهيند ٿاڏ بن هوسي حدجيند الله پڻ موسي ٿيو دينجه

ابر میناد خنگرین دوسی ۱۵۵۵ ابر جمه جای بن درمی ۱۵۲۸

کور بیشد. هیدی دن دوسی ۱۰۰ کیسیز دی دوسری ژبور بیشد. در در در داد داد

کیر میجد محکد اهرچ بن درسی خدمحکد اخترج بین دوسی برزمیخه

قو سیسه مومی ین فراهیم ۱۹۲۷ ۱۹۲۸

ليرسيحه مرسى طامرسي لتوجيحه

يس السراية (1964 م) 19 بالا، 1970 (1970 م) المائد المائد

TYTA

ایر السرایا مری بی محمود شیبانی ۱۳۹۴ ایر السمادات ۱۳۶۸

1444 - الراسيد

فرسيد جنان ارمل ۱۵۹ ۱۵۹ ۱۹۵۲ ۱۹۵۲

بر جدائرستی ۱۹۵۹

ابر میدهمدری ۱۳۳۳

ليو عيد لرمطي حافيز سجد جنايي ترمطي

ابو معید ماتر رس ۱۵۱۲



ابر طلعر منجم شہرازی 1949 ابر العلقيل هلم بن ولائله ١٩٣٦ ١٩٤١٧ TAG SAT STE WILL HE برالقيب معدد دهد اور الطيب دحمد بن جبين به متين ، دحمد بن حسين ابر الغيب المتنبي حاملتين احمد ين حبين فوالطب معمدين سيره عجه كبر العاديد ٢٠٨٨ ابو العامي داين يهم قرشي ١٣٤ ١٣٤ ١٧٥ ١٩٥٥/١١٥٠ TARK STORY (1975) AV-T THE MALE HE ابر عامر يقبب ١٧٩ ابر عاني ١٣٩٢ ابر النياس به اين فيدن، خيد فله بن عياس غو العبّاس احمد بن هني بن براهيم بن جزاتي ٢٧٠ فيو المباس مفاح عيد الذين محتد ١٩٦١ و-١٤ ١٧٩ ١٩٩٠ ARREST THE AREA AND THE PARTY PROPERTY FROM TAYS, PARTS, TOTAL ATTEN OFFICE PARTS. MENA HANGLANDS STORE STORE STEEL STORESTORE \$999 የሃቸው ቸውነት የውጤ ላው። ለመምር ለመዋዋ ተኮችት أبر المياس خيدالة بن عارون سيا مأمون. خييمه هيدس ابو الجاس فغل بن محمد 200 ابو العناس كانب ١٩٧٧ ابن آميّاس محند بن جمع بن حسر بن جمع ۲۳۰ أبر المباس معظرين يرسن كواتي ١٧٥٢ ابر الجاني مقريزي حدطريزي. احبد برجيي بر فيداشالأبيني ١٥٧ يو ميد څاه اسبت ۱۹۳۹ جو خيدات حمد ابن محمد - 1416ء ابو عبد آلا نحسل بن محمّد عمر ۾ ۱۸۱۴ ابر غيد فأد العمد بن موسى الأبرش جد حميد بن موسى ابرتني برحيداقين برأهيمين فيداف فان جو عبد الله بن مستبرين عهيل ١٩٨٧ بو عبدقة جمارين لبي هاشم - 199 ابوعيدالدجسر الدرريستي ١٩٨٠ اير فيدا الشاطعيين 1977 ابر عبدالله حسين بن على بن محتك - ۱۹۳۳

فيرعيد أقامتموس 1994

غو منياز بن حارث بن عبدالسطلب ١٩٢٠ (٩٢٠ ١٩٤١). ابر معیان میشر بن سر پ ۲۲۴۲،۳۱۴۵ البو معيان ومغيره بين حارث الماثات ابرسلته ۱۹۳۰،۱۴۳ أبر سنبه مضمى شلال ١٩٣٧ ١٩٣٧ الرسلس ١٣٩٨ بو سپق ۱۹۶۶ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ **۲۹۵۲** ير سهل بشاني - ۱۹۳۰ برائبيرق ١٩٧٧ ابر شجاع آگے ارمازان ہے۔ائے ارسازان سلجرتی شد اوادی هو شجاع بن تناخسرو بن تباع مه عشد الدّرته ديشي غو شجاع منا هسرو سم عضد اللوله ويتنبى هو شجاع محمد مشهوالي عبداليه برسالان سفجواني، شادفيران بوالترى ١٨٣ برحنانوس إبوحمرو الافاة بوالميام ١٩٩٨ فرائمهاج كالي 1991 1976 3744 344 - 1244 - 1877 - Julian البر الصنائب عبروي دعيد السنلام بس مسالم ١٩٢٠ ، ١٩٢٥ (١٩٢٠ RESP. MAKE MYST MEAT AND STREET OF THE STREET STREET, THE STREET ለሃት መሆር መሃኒኒስያዊ ላይ፣ እድሚስቸው ለፀፓ ለፀፓ ላቸት ብዛል ለውሳ ብሎ መዛት ያስተለም ለውሳ መተና ምም ለውሳ IGPS IGPS 1 P WITT MA ابر طالب بن ديد السطلب ١٩٣٣ هـ ٩٩٣ ابر طائب شبی ۱۹۳۹ ابر خالب محمر 1074 ابر خالب محمد ۲۰۸ ير طالب محمد المنهوس (١٥٧٨ بوطالب مروري ١٩٣٠ او خالب مکی دمجلد بن علی واجظ مدمجند پر علی وامیلا (او باليامكون

ابر طلعي ١٥٥٠ ١٥٥٩ ١٩٥٠ ا

ابر طلعر مرهبلی ۱۷ ۱۳۶۰ ۱۳۶۳

اير طافر احمد 198

جوطامرريد هده

جرطاهرين طزارة فالا

آبر على ريبالي ٢٨٠٧ فو حلی گفیل یلکی بن ابرامیم صرفی حد تنگین بادگی ابر علی أوعلى صاحب عبس دنون 194 يو على طيرس جاجيرسي عشق بن حسن پو هنۍ فارمنۍ سيسن يې دهند 1960 ابر علی فخار پن مبد پن نشار - 1076 برعبى لاسع 1984 ابر على 12 م 144 10000 ابر علي محمد بن الحمد بن الجاء ١٨١٣٠ فير علي محلة بن جمار بن حسن بن جمعر - ٣٢٣ ئىرجلى محتد مىرقى 197 ير على مسكويه ،أحمدين محند 1949 ابر هلی ټحرای حسن پن هست ۱۲۲۵۴ ابر عبد حقد M9 ابر عبر ۱۳۲۵ء ابوعمر العلافاري ١٧٣٧ فهر حمرو بن الدلاء الدلاس التحوي اليصري (1944-1947) THE WALLEY ابو عمرو زاهد مطرو مجتدين عبدالراحد بدلامتها مهامجتدي هيد الراحد بغدتدي ابر عمرو فيبلني 176 يو عمرو کشي مه کابي اليمکلان فسر 444 april 19 اير عمره سنگلي ۱۸۵۶ عر هبردليري ١٥٩٥ ابر دخير ۱۳ اير عرق ۱۳۸۸ ۱۳۸۳ اور عوب عبدالملك بي وزيد ١٢٣٩ ابر عيسي 1477 1481 بواليس ١٩٩٧ ور الميناء به معندي القاسم، ابن العيناء ابر الميناء، محقد بن القاسم معتمد بن القاسم، ابر السيناء أيد فالجرواري العندس محندين ملينان ١٣٣٤ ١٣٣٤ TYPE THAT HIPE ير فينيان الملكاني 🕶 ابر الفائم محنك بن مدني 2447

ابر للفتح البستي على بن محلف 1990، 1994، 1994 (1994

ابر التشوشريش ١٧٧٢

برجيد الدملواني البعثدان احمدان فبدالة بان الخالية اله معيلذين أحمدين حيداقاين كشاحه وأبو حيدات معوالين ببرحيد الدحيد الزحمان بن الحجاج البعض علاقة ير عبران النصاب 200 أبر عبد الدميميند ١٩٥٧ ابر ميدانه سمئدين الحسن بن عيدانة بن الحسن. ١٣٣٦ البرحند الدمستدين عبداته بن الحسين ١٧٢٨ بي عبد الله محينه بن على بن الحسن بن عبد الرَّحمن علوى حيين 748 ابر عبداق مجتندي هاي بن عصلك حداين فرينء محاله بن حلي لير عبد للدميمناد بن كاهي ألقهاه احتد بين خديل خوين 🖚 عن غوين. بحكدي للجي أللمنة فوعيدك مريش معتدين هبراي ١٩٧٢ بر بدالنس ۴۶ ابر فبيلم خفائه ١٩٧٥ بالال بالال عبرت ابو میشد جزئے حامرین جداللہ ۱۹۹۹ ۱۹۹۴ ۱۹۳۴ ابو هيشه حاله ۱۹۸۶ لير هپيشد، عشمر بن مثلي سه محمر بن نختي (آبو خيشه) البر هبيله المصراين مثلى محوي يتدوي الداعشر بان صلتي وفير هبيدن ایر هیشه نجوی بشری هه معمر بن مانی (فو هیشه) يو التاهيم . أبو اسماق اسماعيل بن ماسم ١٩٥١، ١٩٥٠، ፕሃኖዶ የውጥ የዕ ካለተ ፆ ነፆታ፣ ابر عثمال دمشكي ١٩٥٧ ى خسال بازىيىنى 7007 7000 ابوالعرب معدين عدنان 1999 فوخود (194) ير هيل لصاري ۲۷۶ ير المالا، معري المنجدين هيد الله ١٨٣٧، ١٥٣١، ١٥٣١ TYPE, THOSE TRAT TRANS HEYS IT ST - 1997 ابر متي يجلي كراني 1994 ابو های بن راشد ۱۳۹۳ هو على بن فيخ ۲۷،۹ اپر هلی بن شيخ څخاکه خه بېر هلی بن شيخ خوسی ابر علی بن تنوخ طوسی ۲۲۳ تا ۱۵ ۲۹ ۲۳۲ ابر علی بی طاهر ۱۳۳۸ ابر عنی جبائی . محمد بن عبد الرجاب ۱۳۵۹ ۱۶۰۹ ۱۴۴۳،

بر میں بنائی 1986

ابر الثانية حين بن جعم الاحواب عد همين بن جدار الاحواب بن همير بن جدار الاحواب بن همير بن جدار الاحواب بن عملا ابر الثانية حين المني حاطبي اللي و محدد بن جوابر ابر الثانية حيد العزيز المني و الثانية عبد العزيز ابر الثانية عبد العزيز المام ابر الثانية على بن احمد ١٩٩٧ ابر الثانية على بن محدد العزيز ١٩٩٩ ابر الثانية على بن محدد العرب المام ابر الثانية على بن محدد ١٩٩٩ ابر الثانية على بن محدد ١٩٩٨ ابر الثانية على بن محدد الشين احمد المام الم

أبر القامم معزمي ١٩٥٢٠

PAPELARY AND A

دیر محلم دربیانی ۱۳۵۰ تیر محلم درمقد بن مینام بن فرده تریانی مد محلد بن عقام بن حوله تیبانی زایر محلم) تیر محمد مسی ۱۹۶۳

ابر میشند حسن بن حمد ۱۸۹۳-۱۸۵۳ ابر محمد حسن بن علی مفکر، ۱۸۵۳ ابر محمد حسن بن میشد ایر پاچین ۱۵۹۲-۱۸۹۳

خو محند فید نشین حسن ۱۹۹۰ ایر محمد فاسم بن حسن ۱۹۸۱ ایر محمد فاسم بن حمود(لا کبر ۱۹۵۶ پر محمد یشین بن محمد بن محمد بن مصمد کرد

پر سخت دار طایر پستین ۱۳۵۸ ۱۳۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ خوامخت دار طایر پستین ۱۳۵۸ ۱۳۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ آور مرغم لزدی ۱۹۹۲ ۱۹۹۹

> ايو مريم مثولي خيتار 4704 1000 دير مريم مثولي خيتار 4711 4700 دير مسمود خليد خارجي 470

ابر الفتح کید تھیں موسو ۱۸۹۳ ابر الفتح شمیری ۱۹۳۹ ابر الفتح محیدین ملی کرامکی حکرامکی محتدی ملی ابر الفتوح رازی حمیق بن علی ۱۹۶۵ ۱۳۶۹، ۱۸۹۹ ابر الفتوح مصند بن المحمد ۲۸۷۲ ابر قرامی ۲۰۱۱ ۱۶۹۳، ۱۶۴۳

ابر فراس حارات پڻ سعيد پڻ حمقال ٻن حمقون 1571 1703

اير اوشن سيدهمام پڻ اياڳپ

> اور اللرچ جوزی حداین جوزی، خیدالرحمان بن عنی خورالفضل المباعی خور عنی احمد ۱۳۵۷

نور الفِدَق البَيِّض بن على ابن بي طالب مه ابيض بن على بن ويطالب

> ابر طقمان حلی بن سبس ۱۳۰۴ ابر الفصل محمد ۱۳۷۵ ابر الفصل محمد بن جسي بن جيشر ۱۳۴۰

> > فوالقرارس 1994

بوالقصل مجتثه ديريات ١٩٨٨

خو القراراس معد بن محك بن سعد بن العيمى جو حيمي يعني سعد بن معيد

ابر المودرس، سيك محد الذَّبين سيسيك مجد الذين ابو القواوس ابر القاسم استخبل بن فياد مع مناحب من عبد

ايو المقاسم بي ابراطيم بي على 1976 ايو المقاسم بن تير عسره 1971

عوالكاسيان دوح جاحبس ين دوح

الوائقات بن معند به بجيد بايدادي

ایر القاسم بن ماز مجبّد حمین جیانای جابلای مجابرزای کمی ایر القاسم بن محبّد حمن خو اقتدم بن می محسن ۱۳۵۰

ابر القاسم جو فليلاني 1464



برمعتم الألالا

اور دستم خرفساتی ، حباد اگر حبال پس مستو ، ۱۸۸۰ ، ۱۸۳۰ ۱۹۳۹ (۱۸۵۲) ۱۹۳۹ - ۱۹۳۵ (۱۸۵۸) ۱۹۳۹

ایو مسلم محمد اجانهایی -ه کالب معاولی ابو مسلم محمد خوا مسلم مروزی سه ایو مسلم خراسایی دهند افراحین بن مسدم ایو مسلم مروزی عراسانی احید افراحمز بن محمد (۱۳۹۶) د

أير عضر متصن. ۱۲۰۳

يو السائي نفراڭ بن محد بن جد الحيد بيض به عجراف مشيء تفراف بن محك

M. Ampl

ابو منبد مفلك بن الأسراء - 184

ابوعمسر ١٩٤٩

الومعيط الأفاق

يو السكارم اين زهره. هز اللرن حيز دين حتى بن اي السنطنين رغوه حسيتي حداين زعود حنودين طلي

ايو الْهَكَارِ فِينَ وَهُرِهِ حَمَرُهُ مِنَ خَلَى حَسَيْتِي حَمَّقِيَ وَعَرِهِ ، حَمَرَةً بِي حَلَى

ابر متصور بن این میطیعان ۱۳۰۹۸

فوا معمور حسن من شيخ ثايته سنهد القين يتوسف بين المنظهر

البعلي بدخلاله حلى حسرين يردف

ابوستعبور فولاد ستودين عماداللوك ١٣١٨٠

اپر موسی ۱۹۹۳ (۱۹۹۳ ۱۹۹۳) TIPP (۱۹۹۳)

غیر موسی کشمری خبد آهاین فیم ۱۹۳۰ ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۹۹۵ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۳ ۱۹۳۲ ۱۹۳۲ ۱۹۳۲

ابز موسی عمران یی جوادة م. ۱۸۹۰

يو موسى المستدين فيسي بن السنتمور (1946) أبو ميسر (1941)

فير فيسره حابد ١٩٩٦ أ

ہو آلیوند عواروس جا اخطیہ خوارؤمی، احمادین محتد ہیں۔ مکی حض

1900 may pt

ایر بشیر بشاری سه پخاری، ایر لشتر مهل بن حیدالل

ايو نصر حسن بن فصل 🔻 📆

ليو تصر فارايي خه أثرتين مجيئة بن محلة

برنصر همدائى ١٩٧٧

برخشم الأأ

أبو سيم اصفهائي . استخدين عيد لك. ۱۹۹۴: ۱۹۹۴، ۱۹۹۴. ۱۷۵۸

ايو بعيم لقبل بن دكين. Toti

بو میر علی بن بزید ۱۹۵۰ بر برمن حسربن مانی ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۸۲ تا ۱۹۵۸ ۱۹۲۸

پر بهشل پن سمید طرحی 1A10

ابروائله ۲۷۲۵

ابر والله ،اياس بن معاريه 🔹 🗺

أبو واسم محظاين أحسد بيشابوري - ١٩٧١

ابر قرفای میرازی ۱۹۹۳

هر الرقاء بروري 1971

يرارهب هيردين همرو مخزوعن ۱۲۰

ير هارون ۱۳۳۶

بهر هارون مکانوف ۱۰۵۸ ۱۲۸۲

1975-1970 mile H

بوخاشم لسناهیل بن محکد حمیری به میّد حصیری، مساهیل بن محدد

نير خاشي بن محكد بن حنايه مه ابر عائدم، حيد الله بن محكد بن الحناية

دیر هاشت جبانی ، دید السلام بی محمله ۱۳۹۳ - ۱۳۹۳ ایر هاشت جماری ، داودین فقاستهان ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱

TARK SAAR SART CASE WAS ARRANGED AS T

1001 -1171 -1177

الوحالي ديد لله بن محند بن الحطيّة 1701 1701 1704 1777

بوعله بي مندرالأسدي ١٩٥٠

عيرالهارية حامني ١٩٧٨

يرالهدين ۳۰

دور الهديل علاق ، مبعث بن هدول ۲۷۳۹ ۱۲۵۴۰

ابر گهرماس ۱۹۷۲

الوشويرة هيداشين عمر 14 544 644,644 444.

APPLICATION OF THE PAPER THAT

برخريز هيدي 9 17

ليرهازل ۲۲۹۴

ايو دلال مسكري حاصنگري حسن بن مبدلك

ابر اليباج ، عبد الله بي سفيان بين حيارت بي حيد المعطلية

704

ابو آلهشر قصاری ۱۹۹۰

در الهيئم س التبهاد ١٩٠ ١٩٥٩

اپو بزید بسطامی حدیاوزید بسطانی خیادر بن حیسی اپو بزید طیمور سلّله حدیاوزید بسطامی طیموری فیسی



الحمد بن اسحاق بن عبد لله بن مبدر بن مالك الأحوص الأشعري حاشموان احمدين البجال الحطاس لنبطل لمي خدائمون الحندين اسطال حسدين هبرائيل 1899 احمدين اسماعيل جزائري الماكا حدثان بويه فينس حاسر الكرله احددي يويه اختدان تينية اجابن تينيه واحتدان هيد أأجنهم المعدين الجعد الرشد 1884 فحمدين حجرمكي الاللا العمدين حين ١٩٧١ ١٩٧٥ حبدين حسن بن على بن الحسير - ١٨٣ احمد بن حمزه بن بزيم (976) حمد بن خنیل مه این حدیل احمد بن محمد احتدين الخصيب حدني الخميب المسر الحطون ريدين الحبين بن فيسي بن ريد ٢٨٥٥ المسترين سيلام ١٩٨٦ -١٩٧٨ ١٩٧٨ ١٩٧٨ استدين طارزني ۲۵۲۲ احمد بن طرفون ۱۹۰۹ مهمته ۱۹۵۲ ۱۹۵۲ احدد بن عباس احسد بن خبد الدحه ابوالعلاء معرى حبد بن ين حيد الد فحمدين فيدلط البنهاني جابز سيم البجهالي احتدين فبدفظ المعدين فيدلق س فيداقه بن مجيدة - 197 احتدار خداطاين ببنيد الإلا احمد بن حبد الله بن موسى بن هجمد بين سنيمان من داود حبيي ١٥٥٨ عجمدين هبدالعزيز بن دلف مجنى جدائ بالقب ميدالمزيز السمدين فيداهاني شافلان ١٩٣٧٠ أحمدان حريف ١٩٨٩ حسلابي حلى ١٥٩٨ (١٤٩٠) ٣٤٩٠ احمدين علر بن الساعيل ١٨١٧ ١٠٠٠ وي عالى بن الله محمّد الباقي ع). ١٩٣٩ الحمارين على بن محمل بن حمارين عيسي بن ريد - ۲۵۷۸ المبدين علي بن محمد برا جماعر بان فيند الله بي الحسين

4999 Parts محمدين فالي راوي الإناناة

الحمدين صواحلاني ١٢٥٣

حمدين تجرير 1967

حبدون عيسى ١٩٣٧

يو يعدوب استعاق بن جنهم 198 ابر يطرب صفار 🗢 يطرب بين معاري, ها، ايران خوا يعتى البجعتوي (194 اہر وہلی جس بن فاسم بن علی بن حسرہ الآ کے۔ 100 آبر بعنی سیزہ سنا ہی۔ 196 آبر یعلی اصحندین حسی یی منبز جماری ۱۹۸۵ ۱۳۵۸ THE WAY AND AND ابو يوسف فاشي المعرب بين بيراهيم حنفي ١٩٠٥ ١٩٠٩م YVIV TITE الهرق: ميزارا يحيي حاميرن يعين دهري PATT STARRED OF STARRED STARRED ابي المنازح الحنيي - 454 الارخى ابرجداله لماير عبداله الابيطى ابرطن حسين بن خيد القابن حبّاني حد حسين بن هيد نظ بن عبّاني ابيطى این پالطان جه همار بی پاسر الرجه نت البناس 1010 أغرم الكلان الهرين شمر. ١٩٩٦ حبائي مجندين ان جنهن ١٨١٥ ١٨٧٦ اسماعي تحمد بن بن الذين ١٧٩٠ ١٧٩٠ ١٨٠٢ ١٨٠١. TANGATANY خصابي ميلاماتي 1977ء الحكوبي بسار المعدد حكم بن بنداء مروزي 1989 السيدة ابن أناسم أبي احدة بن على س جمعو الصلحي ١٤٩٣ الحمد المشرين يرثنهم براهيه الأساطات الحمد أكبرين برلعيم بن عبد الله المحلة احمد کیرین مرسی ہو سیحہ ۱۹۹۸ TERP CALLE حدد بن ابرنجوم بن محمّد (1964ء

احتدين او طالب محتى ١٥٢١ المعاليان في داود ١٩٥٥ ١٩٥٩ و١٥٥٠ و١٩٥٩ أستشين في عبد الله ١٩٣٧ الحندين في هيد كالمحتدين يحيي المبارك البزيدي ب البزيدي احمدين محثه

الحسدين البيماني 1000 1000، 1976، 1996، 1997 - 1 የእኛል ም ተቃፈም ተዋፈት ነፃ

حمد پي هيسي پن ويدين هئي. ۱۹۹۶، ۱۳۹۸ - ۲۹۹۹،

السمادين فأرحن اديب ٢٠١٧ كميت بن ديد جه حليء احدد بن فهد احمدين فاسم ١١٩٦١ اسبدين فاسترس حبوه الخطا احيمارين محمد ١٩٧٧ (١٩٧٥)

المهادين محقدين أيراههم الحج

شيمادين مستقد بن أبراهيم بن أبي يكي 1700 1799 المهيد بن مبعثاد بن أبراههم بن على بن حيد الرَّح من تسجري

خستى 840

الجمدين بيجندي أين بصر يؤلطن خايزلطي احبدين دحك حندين محدين حندين عرسي الملااة

أحندين مجندين اسعافهل ١٩٨٧

المسقاين محينه بن يعطر بن الحسن ١٥٧٧

عصد بن محقد بن حسن فيخهاني جه مرزوقي .احمد بن محقد احدون بحكوس فالدب والي احتدين بحكوي غالا

حندين مجمدين عزيز الما

الحملاين محندين فيسي بن معي 1977

ومندين محندين عهس لمي جوشي احتدين صحقدين

معيد بن محلد بن قهد سني جداين فهد حتى احمد بن محلك حندان محمدين محسن بن يحين من جعفر - 1846 المندين بمندين بطهر جدان مطهر احتدين بحيك

المسدوع محكد بن يعلوب بن مسكوبه مه ابن النفي عبكومه. احمد بن سجاد

مجند بن مبعقد ديبري حافن لحاس، احمد بن معبقة اجتدان محكد بيشتوري حاغمتي أحيدان محكد

المبدون المستقبيء مواقعاهم للوزالة احمدون ألمعتقب المسطون متبر سالس ۱۷۸۳ (۱۷۴۰

المستدين مو مي اير مي 1000

مصندين موسى كجيههائي سيدنون مرمويه الحمدان موسي تحدد بن مرسی بن جنائر ۽ چا سه شاهچراخ احدث بن موسی بن

المنطاين موسى الطاووس حداين طاووس، احماد بن دوسي معند بن موسى ألكياظم جيشاهيجراخ، احساد بين سوسي بين 4

المبيدين عواسي فيرقع الأفاليان كالأفاد

فحسدين مراتل ۲۵۲۸

المعدين نصر خزاعي 1015 7071

1000 - 15-2-4

الحدو سيلي لين عارون أأوشيد سياسيني الحمة بن غارون ونيية

الحمد سكين 1988

المعدشعرتي الالا

مسدالقادر باشا ١٣٥٥

المبداللخش ١٢١٨

سبد النامر فديرات - ١٧٧

المهمسيء هرود بن قيس حا فروه بن قيس احماسي

BARRETT APPLICATION OF PERSONS

خناك بن نيس. ١٩٠٥ ١٩٠٣ ١٩٠٠ ١٩٠٧ ١٩٠٧ ١٩٨٨ ١٩٦٨

የሚተም ተያየም ምሃያዊ

مرض بن مندين بالک ۱۳۴۳ 1968° m pin

المشيدين بالبح 1991

اختیدی. سطان کافور حاکاتور شامتیدی

اختيدى كافرر بهكافور اعتبدي

اغطي خزارزني واحتديس منحث مكن حبائي 270%

THIS MAN

اشطل شبراتي ۲۳۹۸

المنتش اصعره على بن سليسال ١٥٠٣

المقش اكبر وحيد المجيد فجري ٢٥٠٢٠ ٢٩٢٥

اخلتن ازمط معيدين صعده مجالتين ۲۵۰۷ ۲۲۲۸ اخرانش مسترز و علی پن سایسان ۱۳۸۹ (۱۳۶۰ ۱۳۴۳ (۱۳۳۳

فتنسى في مرقد 119

TV YF and

الاريس بن التريس 😘 الر 1979، 1977

الريس بن ليريس بن عبدالله بن الحسن مثلى جه فتريس بن ادريس ينجيدنة محطى

التربس بن الدراس إن عبد للإسطاني (١٠٠٧ - ١٩٣٩ - ١٩٣٣

فتريس بي عبد ألف 141 لاريس بن حيد تك صعص ٢٠٠٠ ١١٨ ل ٢٢٦ الإثم ١٣٩١

الارسان مرسى 1065.044

اجريس بن عرسي إن حيد بلد 1064

المعرض ات 114 114 114

عبيب احمدين كرس جافعيدين فرس لعهد دريب شموي التلاميسين ميد مالا محسن اديب فخوي



للمباطىء خيران خدخيران المباطى استراباهي الدير قسحاق جانبير السعاق استرخيادي استرأيادي. رطبي اللون محبّد بن حسن معرضي اللون مصنّد مي حسن تسترأيادي امترابادی، مید شود اللین های حبیتی به میر مید همرید. اللي بن محشد فبتراباناي، هرف الدين على بس مبحقة مه بسير مديان عسريمه علی بن محند البترأياء ليدخيه للجيئزين احملاسه لاخي حيد الجهازين احمد استرابادي محمد امين ۱۳۵۸۹ استرابادان محشد بالى حامير دلباد سنبثك بالرابع محشل أمترابادي ملاجعير ٢٨٠٧ الاسترابادي والمولا صعمد جبطر ع عاوة استرعادي ميرزامحند ۲۰۷۳ ۵۰۰۳ ۵۸۰۳ استراباني مبرزا محملا بي على ۲۷۸۸ ششاس خلام معتصر حياسي ١٩٠٥ سحاق ۱۹۵۲ استعلق البرضة 194 المحاق إن الربعيم ﴿ ﴿ 1010 المحاق استعالی بن اور لقیم بن حسی مثنی ۱۳۳۴ پاچچ اسحاق بن براديم حضيني ١٩٩٥ البحاق براستخيل ۱۲۶۷ استحال بن جمعر - ١٣١٦ ، ١٣٧٩ ت ١٣٧٨ ٢٣٨٧ مسحال بن جمعر الصادق، ح. - 191 1946 1914 1914 استخلق بن جناح ۱۹۲۸، ۲۵۵۲ ۲۵۵۲ اسحال بن خبر الله استعاق بن حسن بن. پندین حسن ۱۹۹۵ استعاق بن حبس ۾ افتي بن الحبيح - 14 المحاق بن حيره وحويه] حضرهي ١٩١٠ المسحاق بن معدين مالک ٢٣٩٣ استعاق بن عبد الدين حسن ١٩١٥ اسحاق بن عبد الدراس المدري ١٩٥٣ استحلی بن حید تک عفوی غریشی ۱۳۲۸، ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ عسحاق بن على بن عهد الله بن هباس ١٩٩٩ المحاق بي عينان ١٩٥٠ ، ١٩٥٨ ، ١٩٧٩ سحلق بن ميسي ۱۳۸۸ ۱۳۸۸ محملل بن حيسي ٻن عني 920

المحاقيين الكاشم ١٥٧١

발탁한 신설 الرنييش ١٧٩٩ (١٧٩٩ لردياني أحملان محتذ جاملاس لرديني أحمدين محكد ارتيش بالاستند 1745 ردنسرین بایک ۱۹۴۶ اردكاني فانس ١٩٧٧ ارستاطاليس جو ويستور THUR RETY YEEP STEEL ... خرسلان برکی پسائسیری ۱۹۹۴ برقط الساميل بن بسلد للاستنامين بن معند برلية ارقط، محمد مع محبند ترقط أروى 1945-1910 الزدي ابو بكر محقد حابن دريد محقد بن عسن ازدی ابر کرے۔ ۱۹۵۱ خذهاي ابو خوشم ماه آبل موهيم الزهاي الزدى المقتم صيدلوي خمود بن خالد الد همروايي خياك بزدي الندق سيناوي الرفق - جائم بن يزيد سه جانو بن يزيد ازدي ألانك حارث بن تسير جه حارث بن هيير بزدن

آرائي حارت بن همير جه حارت بن همير ازديُ ازدي رقمين دسائرس بن عمرو ۱۰ ناه ازدي رقمين بن سايم ۱۰ زدي سايم کاري ازدي - هيد آفر من ميد اجه عبد نادي هنيمه ازدي ازدي - هيد آفر من جد ناه منان بن مسلمت ازدي ازدي همر بن مهد جه هيرو بن سعد ازدي ازدي . نامم بن حبيب حه انامم بن حبوب ازدي ازدي کوئي نامي استم بن کليم جه منام بن کثير ازدي کوئي

الردى ديهائيه بن اين هندره ميه مهائيه بن اين ميدر. الردي بيشايروى الطبل بن مطالة بن طليل مدهمان بن شاكان بن كابيل الردى بيشايرون الأثران محمد حامعت الآثريق

... ازهري عاكد به خلاد ازهري

از فری هروی امحقه بن احمد بن الآزهر ایه سخند پس اهیمد از مری مروی

خوهری حروی ، محمد می احمد به محمد بی تسمد کرهری حروی آزیاد بن قیمی ۱۹۰ اساسه ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ، ۱۹۹۰ مسامه بن راید ۱۹۵۷ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳

الساهرون حس ۲۲۵ الساميل بن جسن بن ريد. ١٨١ ٥٨٢ ١٨٥ السيامول بن مسن عرفلي 1999 1994-19 السماعيل بن سبئاد حوهري فارني - 7770 1970، 1970 عسماعيل بن ريادين المسبى ١٩٨٣ مساعيل بن ساتم - ١٠٠١ السفافيل بن هياد مدهناسي بن هيلا. اسجافيل من هياد مساعير بن عبّاه طاقاني جا صاحب بن حباد السناعيل بن عباد اسماعين بن عبّلس هائسي - ۱۷۵۳ استاعول بن فهدافتهن محتقباته 1414 امعاقيل س فيقالة جعري ١٥/٨ استاهيل بن على بن استعاق بن اين سهل بن مريخت - ١٩٥٧ اسهاميل بن هان بن اسماميل ۱۹۸۷ السماعيل بن على بن عبد نظرين عباس (1774 استاکیل بن عبار ۱۹۶۸۰ استاهیل بن عبدار بن سیّان ۱۳۰۶ الساغيل إن عثار حيراني 1989 السافيل بن [فيس ون] حسن فرائلي مه اسمافيل بن حسن استاعيل بن محند ارفظ العا المعافيق بي محمد إن اسماعيل ١٩٧٧ المساهيل بن محمد بن خلي بن المساهيل - 👣 البيمانيل بني موسي بن جنمولام) 1000، 1404 ، 1007. اسماعيل بن موسى كاظم حافسناهيل بن موسى بن جاخر فسعاميل بن مير شعاد (١٩٥٥ المعاجل بن يحين مزنى ١٥٥٣. ١٥٥١ هستاغول بس وترسمه بس ابراهيم بس شرمتي ميداله المهاهيل هميري حدميك حميران المعاهيل بن محقه اسعافيل ديباج الأمام استأثيل سرقيطي ١٧٥٨،١٢٨٣ استائيل حشري ازان ۲۹/۵۲۸۵۴۹ المسافيل منعري ثانى - ١٧٥١، ١٨٨٧، ٢٧٧٦ الساهيل ميرزا حا استافيل بن خدن هراللي السعافيل طرقس الاحالا فيمافيلي والمعز لفين لله حوالمعز لفين لله استخيص المساد الايراخجين والإخ

فسعاء يستانهواههم محزوعها المحا

السحاق إن مجاندين جنعي 1977 استاق بن محمد بن منهمان بن ناود - ۲۲۵ حسطق بن مرسی ۱۳۸۸ د ۲۳۸۷ مسحاق بن موسى بن جمعو(ع) 1070 1074، 1474 استعاق حوين ، ابن استعاق ابراهيم بن محنف ١٩٥٨ المتعلق حريطتي الزدجيدالة برجدتم ين ليرجالب مجاهنتك وز حبداث ملوى مريضي مسحال كندي ١٩١٣ / ١٩١٢ السعاق مؤكس بي جعفر صادق أرخ، حد ضحاق بي جمعر صادي (ع. PORT TO AN استآبادي حرد الجبار ين فعمد حاقاطي تبد الجيارين احماد الأنهي، فيرعاله ابن سادر جابن طاله ابن منشر الأسنى المدى. مهدفت بن سيمان جاخبد فأدين سليمان اساري الاسدى. عنيادين درّاع مه هليّاد بن درّاع الاسدي اسدي كاهلى والتروقين سرت 174,474 اسدي كوش صفوان بررمهران بهذال ۱۳۲۸ تسدير مطرين مشحل بدمنانرين بشمخل أمشي المعرايس داحمد بن محند شافعي 1998 مغتدخرين كتناسب الا ه کالی اصطدیر میداف ۱۹۶۳ ۱۹۵۳ (۱۹۵۰ ۱۹۵۰) الأمكاني مبعثه بن عمام جه محند بن عفام الأسكاني سكنبر خفانا بالكيدريني تركمان مجاشكتنو متشير مسكتها دواللربين خافة البكائر منبر 1007 1001 الكهري. محملة بن ميدفة مه محملة بن فهداله المكتدري استرين هيرو 175 السناميل (1), 1470, 1466 المساخيل إن الرفعيم (944 السماعيل بن أبر لعيم الينتي ١٨٣٨ همداعيل بن ابرافيم بن المصنى بن الحمن بن خالى · *** استأعيل بن تبي بكر ١٧٧٧ استأعيل بن احبيد (1884 مستجول بن احمد سامانی ۱۸۵ المسالين بن تحسد متغلب - 1965 المساعيل بن جابر اللاثار السعاميل بن جنظر ع) ۱۲۰۳ م۱۲۲۸ (۲۲۰ ۱۲۹۵ ۱۲۲۵ ۱۲۲۵



اشعری قبی از کریاین ادریس و اعبدالله پن سند ۱۹۳۹ ۱۹۳۹

> شعری میں معدین بیندامومی ۱۹۹۲ اشعری میں معدیر عبدالہ ۱۹۶۳ ۱۹۹۹ اشعری میں حدوان بن جدائلہ بن معد ۱۹۹۹

اللموال. مصلة من احمله بن يحيى ماء بحيثة بن اخطة بن يحيي الأشمري

الشوى الحدث بن الحدث بن على عالد مه محدّد بن الحسن بس ابن خالد شمري

اشعری حرصی بن خیدهادین معید ۱۹۹۱ اشکوری لاهیمی طفیدالذین معید ۱۹۲۹ اشتانی معید بن حسین مصعدد بن حسین قشانی امیمی مدنی حالک بن افسایر مالک حدالک بن اتنیامی مالک امیمی مدنی

الأصبوائي البرز حبد الداعية بإذا عبد للدنالأصبوائي احتوالي البراقفرج فان إن حبسين حدايتو اللسرج المستوافي اهلي إن حسين

اصلهائی داخند بن معطدی حدید به مرزوقی احمد بن محکد آخانهائی اسپاد علی پن بیگ محمد ۱۳۹۶

اصعهاني سيدحسندبائر ۴۸۹

اصفهائي شيخ صحمد حبين 1860ء

الباهائى عوخ محمدوها الاتفا

امانیائی خانزائی حسین ان مایی به طارالی حسین بن هنایی امتهائی

آمهٔهالی خید به افغان جه افغان، حید باد بن میسی بیگ اهمهالی محند باتر حه خوانسازی، محند بالی

اسفهانی، محمد بن سالا منحک رقیع جبالای مه پیهابادی معبد بن محمد

> شمهائی، محلد حسن جانباس محند حسن براقر المعهائی میردا کید آل جامیروا دید آل اصفهائی اصد حالم بن موان بلشی ۱۳۳۴ ۱۳۵۲ ۱۷۳۹ اصد حالم بدخلتر آمید

الأصمى عبدالنك معبدالنك الأصمى الروش حسرين عان 1001 1904 (17 19 19 1994 السناديشت اير پکر ۱۹۵۷ ۲۲۶۳۰٬۳۱۷۰ السناديشت جنفر اقسادق(ع) ۱۹۹۰ السناديشت عابين ۱۹۵۴

المستحديث عليس - دار آبادل ۱۷۸ و ۱۸۸ و

استادین خارجه بربری <mark>۱۹۵۵ ۱۹۹۲ ۱۹۹۱</mark> ۸۸۰ امراد ۲۹۱

> امودین این الأسود ۱۹۵۵ اسودین حفظه بیپنی ۱۹۹ اسودین خالف ۹۱

السودين [فيد المطلب] مقلب ١٠٢ ١٠٠ اسودين فيفيعوف ١٠٢ ١٠٦

البود منسى ١١٨ ١١٨

شيودينين 195

اسبُد بي حضير ١٩٩٨ ١١٨٩٠ ١٧٩٢

البدين ملك ١٩١٦

الثؤاد حصرفي أأثاثا

انتیز هاوی محسدان حسن به محند بن حسن اثنیز هاوی ادبار هایی به مالک اشتر امالک بن حارث سندی

اشتعفي خمران بن كمب طارت ١٩٩٠

اهدی: حبرو بن منید بن الباض به حبرو بن سبد بن المدس بندی

لقواق أنبأهاني حاجروانان محثك بالربخ بحنك

قتواق امتهائی امیر محند بااو داماد حدمیر داماد .محکد باقرین محند

الأشراب فيهد للدي محندين عسر حدقيبة للدي محتدين فيمر الأغرف

YEAR PARTITION AND

كىمىتىنىنىسى - የተመለከት የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የተመሰነት የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስከር የመስ ት የተመሰነት የተመሰነት የመስከር የመስከር

التم الريال به شريف الريس. بحث ين حسين

السري ،آدمين نسخاق بي ادم بي عبد الله بي سعد ۱۹۴۹ الشعري، ديو السني حافظوي على بن استباعيل

الشعري . احمد بن البحاق ۱۹۴۰ ۱۹۵۵ ۱۹۹۵ ۱۹۹۵ ۲۶۰ التحری استداین بالک بن صادر موسعد بن سالک بن حشر

اشعری علی بن اسماعیل ۱۳۵۴ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ اشعری فنی ، احمدین ادریس ۱۳۶۲ ۲۷۵۳

المحري فين بركرياين المهابي فيد الدين سط 147-1600. 1974-1974-1977 (1974-1974) و1974



اليتي 1010، 1779 اللنبن خيبرين كاوس 1014 ططح. حدالات وحدلة تقطح الكر ١٤٧ التني مسرين مين 1999 الطان مسين برحس حجين بن حس أفاس الطني مبدائه مدفيدالة الطس الطس هبيد الذبن حسن حاهبيد الذبن شبن لقطس فقلى خبر بن حس به فعر ين حسن اقطي الإفرقين سعثله خزري بن على بن على بن الحسن به محثلا خزري بن هني بن علي بن الحسن الألطس العي جرفعي ۲۸ المان حيد الدخون عيد يبد فقا علا اقتاب Tente ... Printed الندي ، حبد لله بن عيسي بيگ ١٧٩٨ الرويه سابس ۲۲۵٬۲۲۲ التماسي حمين بن حمزه مهاحسن بن حمزه المشمي السالسي احسن بن هائي بن حيزه بها حمل بي طبي من حسزه الصرى ابر المبائح بالهو المباج العبري ton illustration باكبرين عنسال بن عقاق ۲۱۵۴ کیرین موسی بر سیمه بن فراهیم 1006 كبرجيهاني ١٩٣٤ ١٥٥٧ كبر محائق بهيهالي خداكير ينيهالي كلم إر صياس ١٧٢ اكس محك جامحت أكبل الب ارسلان سلجوالي شاه يوان ۱۶۸۴ ۲۸۵۸ ۲۸۵۸ للب ارسازان صحف بن جاره بن سيكاتيل بين سيلجوي حالب ارسلاك سفجرهي اشتاه اليراث الباس 🗠 الإس ميردي 1978 हरू करते हैं। الجابال - عثمان بن عابان - 1157 HOPE HOPE HARRIST الإضحاق ١٨٨٢

الزخموال بسراير نغيم الالا

الفرضحاق بنت استاعيل بن فراهيم ٢٠٧

الله المحالُ من طلحه بن عبيد الله يعيَّم. ١٩٧٥ (١٩٧٥ - ١٠

اطريش، حسن بن علي بن أيطبين بن عبر الأعرف عنه الثروش حسن بن على اطروش حسن بز على حسلى بدياقروكي حسن بن حاني إطروشيء سيك أبو محكف مدميك ببر محند اطروش اجتماد السلطت محتدحسن بررحتي ١٠٣٠ تحكم كرمى سيدني اهتم كومي المعتدين هني اعرابی ابراهیم ۱۹۹۰ الاهرابي همر بن كركره حاعمر بن كوكودالأخوابي اعرج عو جمعر محمّد سه ابر جمعر محمّد اخرج اهرج البواحلام مجاليو حلام للعرج دورج ، في المسى على بن محند جؤلتي بن عييداڭ - م بو المسن عنى بن محمَّد جنو أنَّى بن حبيد كاء احرج خبرج البرخيدان استدبى مجند سداير حبداته احمدين محسد للأهرج. جمعر المعينة بن جبيد الله مه جمعة الحجه بين صبيد الله الأعرج أسياره المقطس بغ صيدالله حاصدوه السناقدس بن عبيد للدفلاعوج الوج معيدين عبيدلة حسعيدين عبيدلة الرج احرج، حبيد لله مد حبيد الله اص الأهرج علىبى إبرافيم سيمحمله برالحسن بم سجند جزائي بي ميد الد ١٣٩ الأمرج حلى المنالج بن حيد للدح عنى المناتج بن عبيد الا المرج معندين فبيداله حمصدين فيداله اعرج للاهرج. محنه الجوائي بن صداق [حييدالة] م محند البوائرين حداله أدبيدات إلأمرج امرج بمحظ جامحته اخرج اهريني ميلامحس ۲۷۸۹ المشيئ 1744 الميني عبدال ١٣٧٣ المبيني فالمالية ١٢٨٤ ١٨٠٠ ١٢٥٤ المشربي مهران بها فعسى المليمال بن مهرال كزابي الهمش استيمال بن مهران كوفي - الآل 1940 1946 المستنى، سايسان جم سيمان العسنى افسى خمرو بن لمّ مكتوم مه عمرو بن أجُمكاوح النس تعور سيني الكلا AFTER JUST

اللتكين تركى ابو متصور 1900



ان المكرينة بي سبيان 1999 الإسكي الانتاء المادادات المحكيم ينت حاوث بي عشام ١٩٨٠ الإحكيم ينت فالسوين محمه بررابي بكر ١٩٣٨ والباداد الإحكيمين عبدالبطلب ١٩٧٣ امُ جميلية ١٤٠٦ THE SHAPE الزائنيرينت مسن 246 الترخير بنب عبدائل ١٩٣٩٠ الرواقيس ١٥٥٠ ١٥٥٠ ٢٩٩٢ اغ سعبل بست خلمان بي مقال - 4454 بوسجاديث عرود الكا الأصفيد بسمخر ردين منبعود تقلي - 141 STATE OF THE PARTY OF STATE OF THE PARTY. መደብ ለመም ልጭ ለተነው ምላም ልዋና ልነው ለምም ለንም ምምር ብቻው ያቸዋው ያቸዋው ያቸዋው መንግድ አብዛው ሽሞቸና ሰነ-ዋዋ الرابطة الترابطين (ع. 1944 1944). 1944 الأستنه إشاحتين الرح اللاة الإستنه بشدعيداتا يرالسين للأسغر الالاد 1779 الإسلم بسمعلي 100 ١٩ سلمه بــ مستدريا ورح ١٣٩٩ الإسلامة بنت محينة بن أحيط ١٨٩٣ الإسلمة ينت محند ۾ عبد الاصحفي 140 لمُ معمه ينت موسى إن جعمر، يُ 1974، الأمعيب مغزوب 185 الغ ميد لك ١٨٧٨ ١٩٨٥ ام البدالة يتسائلو البدو - 4-4 الأعبد فقابنت حسن ١٩٧٧ لمَّا حِبَدُ أَكُ إِنْتُ عَامَرُ إِن عَبِدَعُهُ بِنِ بِسُو بِنَ عِلْمٍ صَارِّعَتٍ * 910 الإعبرالإحمن بنت حس ١٣٦ المُ على بنت محمد اصمر - 040 الإحمريث التعال إن خفال 1997 الإهيسي بنت مامران (1996 الإقرارة شنة قبالسم بس معجد بس البوريكر ١٩٧١، ١٩٧٩،

الإنافيسي - 12 - 1247

اماع العدد مجائن حتيل الحدين بحقد امام بيهمي المحدين الحديث المحدد امام جمعه مهد محقد حاسية محمد امام جمعه امام الحرمين 1947 امام الحرمين جريتي حيد المذك بن فهد لگ مها 1947 امام مالك جاملك بن شي

امام مرزوقی جا مرزوای دهنید بن محند الخديث يرتأعاهن بنريع ١٧٠ الأمه بتب الجرابدي - ١٨١٩ ١٨٩٩ 704 201 147 177 may make فالمرب طلعه فزاري المان أمامه بند على ١٩٨١. MONT REPLACED WHICH ألأماني صعقدوف مهامينيد رضافا بانس THE STYLE WEY THE SHIP HE للزايس هينية الماز خُمُ برحمونت مثار بن بہد ۱۹۴۷ اغ شير بنٽ اين استو د نفيه انزوجي ١٩٥٠ الإقلينين الافام فالمداملات فمحافظه الإالينين بنث حزام بن اطلا كلابي - 78% أغ يقطر بشتا موسي بن جمعر ، ع. 1670 الإجلامي 176-176 الإجميل 2 (1946-197 YEAR AND A SHEET PARK الإسبيات ريعه 100 آمٌ حبيب بندا فبادين ريمه بن يعين ١٩٤٠ الأحبيب ينت بابري 1948 PROPERTY OF A COMPANY الأحييه بنتأبى سليان ١٩٣٣ ١٩٩٨ ٢٠٣ الإكسان المراصدين

الإطاعمان عن حسين إن عبد الله بن استاهيز بن عبد الله بن جعار طائع ام الحسن بنت على ١٩٥٠ الإقاعمان بنت على بن الحسن ١٩٥٠ الإقاعمان بنت على بن الحسن ١٩٥٠

الإقطاس مشاجعترين حسن عثى ١٩١٧

الأالحسن منت حسين بن عبدالله المقاة



1949 June 2011

ابير ميدهش شوفتري مه شوشتريء بورافدس شريعه الآين ام الكرام بنت على 101 الوراشيس الأين مجند 1814 ATT ATA ATT ATTACKS HET HET ATA ASS COLUMN أدبر محند جطر الأللة የመሳ ለተናል ለተናም ፈታተት اليرمحندهانس ٢٠٩٢ اغ كلشوم ، هو دود بريافية اسلام لحس (١٦٥ ٢٠٣ TYT -امَ كَالْتُرَعُ بِمُنْتُ السِمِاقِي 1798 الين شخراً بادي. ملا محشد حدملا محقد شهن استراً بادي المُ كَلِيْرُمْ بِنِتْ الْجِرَانِدِجْ. (44) الم كالترم بنت حسن إن حسن (146 البين كاظمى منتسن جامقتس البين كالقس أبين محتدين عاورت ١٢٨٨ ١٣٩٨، ١٨٨٨ ١٩٥٨ ١٩٥٨ فاز ككوم بنب برون الطيفين (ع) - ١٩٩٩ ብቸፅዲያቸውም ተቸውን ለሃንተ፣ «ተቻየኛ ሳታሌም ሰታሉን ሳታወና المُكَثَّرُم بنت شيخ اير جعام صوى 1914 ፕሮኖም ያቸውን ³ ያዲዮም ሊያቀዋል የተያም ነ ተፅክ W-ፅዮ_ብ የሐፅሃ الإكساني ست هسي، م) ١٠٦٠ ، ١٨٨ ، ١٨٨ ، ١٨٨ ، ١٨٨ ، ١٨٨ **ተሃ**ቸው የምም ብቻት IN THE MAY LANG MAY WAR WATER TETT ATT ALL AND ALL AND الإكالوم يتب طي بن المسن 240 غيّ خولفر خديجه ۱۹۱۹ الإكالوم يسيدهني برالحمين ١٩٧٧ الهابل حلك ١١٥٣ اخ كلتوم بنت مصند - ١٥٨٣ اب بن معد قطانی ۱۳۵۰ امُ بُلِيْنِ وَيَنِتِ مِعِمُكِ بِنِ احْمَدُ . 1887 المية بر على 1995 1995 المُ كَلِيْرِم بِنِنْ مَحْمَدِينَ عَبِدَاهُ مَحْشَى ١٩٩٣ الباري ،أبر قصن 1941 الأكلتوم بتشامحتك بن عثمانة المحالا اللقين مجاندين في نصر به محلقائن آبي عمر عاوج بين المُ كَلَمُوم بشن موسى بن جيئر (ع) 1049 للمُ كالتوم مسموي بنت عني (10% هدافان حميه TAB ME JA الألقدان بديا فقيل 146 التان سان سالک ۱۳۸۱ ۱۳۹۴ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ اغ معند بت جعر بن حسن بن جعان ۲۳۳ الإسمنديب الجراداع) ١٨٥٠ ١٨١٠ ١٨١٠ ١٨١٠ لصاری این بی گیشد ۱۹۶۱ الإستثقابت درسي ١٨١٣ الصدري الورياء حدابو برياد الصاري الإمهيد ١٩٠٨ الصارى غير يوسف يطوب بن فراديم مهانيو يبوسها الناشي اكرك ١٣٤ ١٧٠٠ تنت تنت تنت تا يعقرب بن ابراهيم الإولايزيدين هيدالله بي يبعه ١٩٣٢ انصاري، جابر بن عبد لله حد جابر بن حيد لله الصاري غول ايان بن سميا. به آيان بن سميارين الماهي آموي التماري، خارجه مي ويد بن البث حا خارجه بن ويند بن شابت اموان، معاوره بن مغیره خه معاریه بن مایی اعوی الإماني ١٩٠٠ ١٩٩٩ الصاري عزريني حبروين مرطه برركعب الأه خ ماتی بشت مغیل ۹۵۴ الماري ميخ درنقي ۱۹۳ لترهانى ينت على ١٩٥١ المداري حيدات بي محمد ١٩٢٦ ١٩٩٩ ١٩٧٨ ١ ليكافيهم ينث اسود بتكعى المالة الصاري حيد الرحمان بن في بيلي جو حيد الرحمان بن في لياني ابيه للفينيت رمييد هجري 197 ببدائنيد فق المساوق الهيد الرحمين بي حيد رية المدافية الرحسين بين عبيدية فير برلميم بن حس بي ويد بن حسن مجنين - 646 لتجاري البرايز بكرين ستعمي 1777 انصاري مؤله بن مالر ۲۹۷۹ ابير سيماق استرايادي ۱۰۹۶ لتماري، محك بن احمد المحجد بن احمد انجاري الهر حسن بن ريفاين معبقر (١٨٧

الهيفري. مصلح بن يقير حه نصفات بن بتير أكساري



2711 Jan Steel البجان ديو هيدنة فيدالإحس بن الميمتاج عيد (يو هيدناة حبد الرّحسن بن الحجّاج البجني بجلى جرورين شدفك بدجريرين عيدلك يببأى البجاير الذعان ا يرتس بن ينغرب مديرسي بي ينغرب اليجابي بجلي ولاهه ين فلاه حجوناهه بن جذاه بجني يجلي وهيرس فين جدوهير س فين بجني بجلى حيدتك بدعيد للديبين يعلى حيد الرحين عاهيد الزحين يجلى يجلن کراني، او هاي ته اير هاي بجلي گولي يجنى كرغى خبدالة بن جندي جاهيد الدين جناب يجني كرايي TYOU TOLK بحقرى، ولياء بن حبيد جه وبيد بن مبيد يحفران تحلموس مبليق الأأة بحرالضوم عنصدمهدی بن مربعتی ۱۹۴۳ ۱۹۳۹، ۱۹۳۳ بمحرائس مويني البيلا هائم والمعيمان من المسافيل 1998 1998 June 1 بحرائي منبلا ماجلا جه ليلا ناجاز يعيراني جعرائی ، آلسیاد هاشی سه پحرائی توبغی ، سیاد فاشم بن معیمان بن اسماقيل التسيني بحرائن حبدلة من حبالح سنانيجي حاهيد لقابي مبالع حماقهجي بحراني يحائى فأجلابي هامتهان على ١٧٨٥ بحرائي يوسف بن حبير ۲۷۹۹،۳۵۳۰ PARTITION OF \$1 1099 PARTITION بحر العلوم حميد ههائي بين سنيك مواتعس مي مبيد ميحين حسن حميي ۲۸۰۹ يحريه بنت منابر ١٩١٧ TO THE THE يحيرين خير ۲۳۹۸ ተለመተ (ተፅሃሃ - የዕዘን - የተያየ ተሞን ተሞተለ - ይታነት። بخاري او نصر منهول س عبد الله ۱۵۴ ۱۳۰ ۱۹۹۳ ۹۶۳ ۹۶۳ ADDA 1076 ORDA AVEC ORD STY STY PAT

یکاری انمباری اشیخ یحیی کیر (۱۸۵۵

اليغترى وهيجي وهبيا الالا

جالزي محكدي اسماعيل مهاميند بح استاعيل يعاري

TA Jane الرزي ١٩٩٩ تالال ١٧٥٠ الوشيروان مادن ۱۳۵۳ ۱۳۷۹ ۲۷۴۹ برحاري ۲۳۴ ترحدي برافقاي استهالي ۱۹۲۰ أردى، ينمخ بن الغلل مدجميع بن الحاق دودى الرزامي 1994-1994 1999 اوس بن شرمی نصاری ۴۷ ۴۳۹ THE THE SOME STATE AND THE THE THE THE THE الريس الوابي 1994 16 alg ايجي اصفياني حالي كبرين محند بالرجاحيد الكبي ايجي عبدالرحين بن الصد اليجي حصد الذين عبد الرحمن بي حمد فارسي ١٧٧٠ اليمن بن الألهم - 17 THEY wash البرايدين مشرح حيومي 174 أبوب سيستاني ١٩٥٢ ابوب وزال ۲۵۵۵ بها كن الدين ١٩٥١ ١٩٥٤ ١٥٥٠ مناهم بليك خرمدين 1010 1779 يأبوبه لنس حدان بالزيد هلى بن سبين بالجروى خلى بن حسن سيطير الأبضين بالقروق خص بن حسن والتصري الراهيم فليل الأ بافان عامل کسری در پسی ۱۳۷ ماريية প بافر بركى ۲۵۲۴ يافر حافقي والمعكد فية الدور حسن بن جمع باقلاتي ومحند بن الطيب وفاضي ابر كر ١٩٥٧، ١٩٥٩ عالى اسياد على بن خيين الالالا بأتزيده الرسنانه كسرى ١٩٩٧ الباهرين امام برالعابدين ١٥٨٨ ١٥٨٢٠ بالعبر الليبة برامسام 1999 باعكىء مسألم بن همري خدمسكم بن همري ولعني بايزه سطامي طيموريس بحيسي ١٩٣١ ١٩١٥ء ١٩٥٠ የሃልት

TYTO APP AV . PARTY

> یشر حضرتی ۱۹۳۳ بسیر ۱۹۳۳ (۱۹۳۳ و ۱۹۳۳) بشیر بن استامیل بی مطار صورتی ۱۹۳۳ بشیر ممال ۱۹۳۹ (۱۹۹۳ و ۱۳۹۳ و ۱۳۹۳ مشتق بشیر تبال ۱۹۳۹ بسرتری محمد بن مباد حد محمد بن قباد بصراری بشیری داخشانی حماد ۱۹۳۹

የየምት "የያለፅ ብዕዊሉ

سانيد حرقترله دينس ۱۹۹۳ يخيش علام منصد ۱۹۸۹ يدر علام منصد ۱۹۸۵ يدر الدين تور عبد الله مستدين ابراشيم ۱۳۱۵ بدر الدين سعند حاين القم محيد بن مستدين علاك الدسس بدي كندي، حيد الله ي حمود به حيد الله عمود بدن كندي يدي كندي، حيد الله ي حمود به حيد الله عمود بدن كندي يديل بن درانا، خواص حيد الله ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۵ ۱۹۲۸

> براقی دینها حسن ۱۸۹۳ برندین مازم ۱۳۱۱ ۱۳۱۸ ۱۵۱۷ ۲۳۲۰ ۲۳۲۰ برندین مالک ۲۰۲

بربري. محدد بن موسى بن حداه جه محکد بن جوسي بن حداد جودرۍ برمي ۱۹۶۶

برقی ،احمد پن محند - ۱۹۲۱، ۱۹۹۶ ۱۵۸۲ ۱۳۵۹ برقی، احمد بن محند بن خالد بن عبد افر مین بن محند پن حتی ب در این، احمد بن محند

ير في حيد الرحمن بن محكدين جاري جو هيد الرحمين بن محكد بن حلي جاري - المحدد من المحدد مع الاستان المحاد الأساع الأساع الأساع الأساع المحاد ال

برای حتی پن احمد بن عبد له بن احمد بی ثیر میدانه به های بن احمد بن عبدانه بن احمد بن نیز هبد انه برقی برکی، محمد بن هایی به محمد بن هایی برگی

برگ 1141 £101

پرگ بن میداند ۱۹۱۳ برگهاروی سنجرین ۱۶۸۳

يرمكن جعارين ينفي ١٣٥٧ ١٣٥٧ و١٢٥٠ ١٩٣٨،

۱۹۵۶ م ۱۹۹۰ م ۱۹۹۳ م ۱۹۵۳ م ۱۹۹۰ م ۱۹۹۰ م ۱۹۹۰ ۱۹۹۳ برسکی ، مفار دن پخیر بن خاک حافظی بن پخیر بن خاک برمکی برسکی محمد بن بخیر حاصصه بن جایی و سکی برسکی دیمی بن خاک حابصی بن خاک برمکی برس ۱۹۷۱ م ۱۹۷۱ م

برهان امير قدودمين جائب ارسالان سليموني هاد ايران ري سيدهيد السطاب ۱۹۷۲

بريقا ين معاويه المجنى ١٩٧٧، ١٩٧٨، ١٩٣٤



يكرين وائل ١٩١٠ ١٩١٤ Speed Street Added 18874 ... July 12. بالإدرى السيمدين يحيي ١٩٠٠ THE OWN AND THE YES THE BOTH HE BOTH HE بالأربن باح ۱۹۱۱ يقدى و قابل كالتين بأناني المنيق من ابراهيم بالشي حبدالة حابم أفلس كعيى عبدالة برجعيد بقكى حمرى رشيد وطواط المحكدين ببحثها لها محنداي معند يلخى عمرى رشيد وطواط للبر ١٩٩٨ الباقيس الشوخ سرج القارن حدمراتج اللاين البانيس PP pupie بنيناس ۲۶۷۴ ان در جمهر خارز گمهر TYON JOH وزرانه بمتحصن ورسهل مهاوران خدوجه بنت هسن بن سهل ورزال خليجه بنث طسي بن سهل ١٥٥٠-١٥٥٠ يوري مللمي ١٩٧٦ و١٩٧٦ و١ يوصيران الأا جريهى معة القواله حامعز لللوابه بويهي

عالي محدّد بن حسين جائم علي محدّد بن حسين ينها، الذرك بن خسد الذرك ديمين 1824 1865 1895 1995 1995

> چەداللىك دىلىي خەچەداللىك بن ھىنداللىك دېلىي بهادللدىن دىي — ۱۹۹

> > HALF AREA AREA TOTAL 1007 JULIE

لهبهائي أكبر خاكير بهبهاني

بهاتي ومحند ٢٧٨٢

پهپهائی حاتری صحکه باتر جه پهپهائی محاند باتر بین منعند اکمن

ومهانی کرمانقاهی داشت به آنا بحث کرمانداهی بهجانی محتفد افر بن سمند کسی ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ ۱۹۸۳

> بهیهالی مونی به مولی پهیهایی طراقی ضبوق به مسرر پهرالی بهراه جورین ۲۹۶۲ بهرام شاه خزنوی ۲۴۲۵ بهرام گرو ۲۶۴۶

بضری، حسی بن پسار به همی بن بستر بصری بصری حسین به حسن بصری بادری سنید بن سهن به سمید بن بهال بادری بادری، خابی بن محمد به آبجسن مبالاتی ادبی بن محمد بادری، خشیل بن پستر به محمد بی بسار بصری ایران بادری، محمد بن سیرین به محمد بی بیرین بصری

جمري مصر بن طلي سه مغير بن مثلن يضري بطالكن خان بن اين حدر: «به طبن بن اين حمزه بطالتي بطالكن، محمد ته محدد پاردوان

يطحاني اناصر اللين على بي بهادي بن محلد بن حسين بي ويد بن محلفا حاناصر اللين عالى بن مهادي بن محلتا بن حسين بن ريد بن محله يكحاني

یطمایی ۱۹۹۶ بطرین کیور ۲۵۹۶ مطلبیرس ۲۳۹۶ مطلب با اللہ علی م

بطلمبرس لائي على بن الهيتم ۱۳۶۶ م

بنا، برکی کیبر ۲۷۵۰ ، ۲۷۵۰

علد صغیم ۱۹۳۷ م ۱۹۵۳ به ۱۹۵۳ علدی ایراهیم پی محمد ۱۹۹۲

وفقادي اور مبرز زاند مطرز محلك بن ميد آلواسط به محلك بن حيد آلواجد پنهادي

بعدائی مانی علی پر اسحال ۱۹۹۹ بغدادی جاید پر محک م جود بغدادی بغدادی خود الزحیم ۱۹۵۹

بقدادي منى ۲۰۲۲

بخدادی حض بن حیاس حائیز رومی حتی من حیاس بغدادی بخدادی حصند بن حید آفراحید حاصنت بن عبد آفراحیا بغدادی بخدادی حصند بن خیاس این تیباری حاصدت بن آلاب بدیدادی. این الباری

> نتری ۱۹۲۳ یشوی خسین بن سید ۲ بشوی مسیی الت ۱۹۹۸ موادد ۱۹۷۷ بگار برد بر ۱۹۱۴ ۱۹۲۲ میرو بگار بردی مه یکار بن برد بگرین میروان ۱۳۲۰ ۱۳۳۰ ۱۹۳۰ کرین میروان

طي الدّين عار پزان اله مقريزي المعدين هاي نكتم ١٩١٤ تلمكيرى الملة الملاة الملاة الملالة الملالة التلمكيري، محمد بن هاروله بن موسى ١٥٠ لحله بن هاروله بين موسى التلمكيرين اللمكيريء فارود بن موسى المعارودان فوسير الأمكيري عمار ابرخالات بمرطاف تناو الثَّلُو خياتم بن يحيي خافيقي بن يحين تعار TYT plia تبيعي خلعه بن هويد كالتحطيف بن هبندلة تعيمي البيمي جامرس تهشل جافات براتهشال تسيس عيمى عنى بن قسماعيل ١٣٧٠ ليهي، همرو ين هيهندين ليس جه همرو بن هييمه بن قيس تنهدي مهاطر پڻ ارس جه مهاجر ۾ اوس لميمي مستكلياتي مساوندوالسي المسوعي يسي المسير هسجمة رمماله TYPE فلكابني مازندواني مستقدين هيد ألقتاح ١٣٩٦ التنوخي ببرالقاسم 1574 لنرش على إن مصدفو القامع 1047 1777 1707 تترجي محسوين على ناطبي به محسوبن هلي گفتي لاوجي توزون ببرالوفاء عابيرالوفاء عيدون مورون بركى ١٩٩٣ يويخال 1777 توبى بشروي سالاحبدالة سدملا عبدالة توش يشروي بويسركاني ملأحسيمني ١٢٥٠ نهاس هلی بی محلک ۲۲۵۲-۱۳۴۲ نهرائی میں میں مسیح 1001 ہے ہی خالب 📆 اليمن ايكر بن عن سه يكو بن حن الكيسن تيسي خامرين لهشل جاجاء مي فهادي يحي الهبيء معبقل بن عمران جا معطلا بن خسرو اليمي ليمي ازودائ فسروا حاوزيدان فعروا ليمي للبت ١٩٥٠ ئابت بائي ١٩٣٤ ١٩٣٠ ثابت بن دینار مدالبر حسزه تعالی اقبت بن دینار

تابسابن ئيس پن شفاسي ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ ۲۰۱۹ ۲۷۳۱

الإسامل بريد 199

تعالى ١٥٥٣ ١٥٥٣ ١٢٩٨٠

term wante بهاهی رشیخ هلی بن محله بن پر نس حجلهج هلی بن محله بن يرس ياهي پهابادي محمدين سحم ۱۳۵۱ د ۱۳۸ بيماري ۱۷۸۸،۳۳۳ يبقيلوي مناصر الذبن حبداها من عمر لترسى ١٩٦٧ ME 4 JAMES يهابي ابراهيم بن محلك ١٩٣٨ بيهتى ابرخلى ١٩٣٩ يهاني ميزونري. معند من خسين حاقطيه للنهن كيدري بجفادين حمين 1291 68.... TYTA MAKE لاج آلا مين به آلا هيڻ تاج تاج اللبن ١٩٩٧ تاج الذين تبر المنس مستدين مجد الذين حسين بن على بن يقاب فأهي ١٣٣٧ كاج الدين بن رهزه حسيني ١٣٠٥ ١٣٣٠ ١٩٤٧ تاج معيد ١٠٧١ ښوي علی ملری ۱۹۷۹ الأومدي المحكدين فحمدين نصرا جالبجيكاتين أهيديين معار الكربدين برمدي المحتدين عيسي ١٩٩٥ م ١٩٩٨ م ١٩٩٣ (١٩٩٣) THOS PURS PLOY TOYS TOYS ساري حبير عني پي عيد الله ۱**۷۹**۹ المتري خرفياني خيداف بزرمجمود حاجيدانة بن محمود الستري خراجاني تستري فلافرض مرتضى بن مستقالين ١٨٠٦ المشرى، هيدالله بن حسين المحيد أله بن حسين المشرى الستريء هوني حمين حلى بن مزاي هيدانة خا تسترى حمين بن على بن حبد الد تمنين خبرخانه ين بالك سمخبرخانه بن عالك للنبس تعلبي کنالہ بن جنبل ہے کثالہ بن فلبی تعلیی MARK MARK WITH الفطوالي البيط بن همر بها افتاركني، مسعود بل المر كالتلااتي ومسعود بيخمر الالالا الالالا الالالا كلى بن بجم المدين - 1994

تعالبي حمدين فليربن مسين ١٩٤٨ غمائين حرف الملك عدحيد الملك بمالين عالي يسابوري حبدالعلكوين محمد ١٩٩٧ ١٩٩٧ MARKET TO ثعلب حمدين يعين فالخلا الالالا TPPV (galery) makes عيى ١٩٩٢, ١٩٩٥ TYDY TEXT TEXT VOTE: YOU'VE تقابي الرفعين بالمنته ١٩٨٣ ١٩٧٥ اللغي بلخى حمير بن داوكل جامبير بي متوكّل الدي يابعي ككمرر اسحادين يستعود جاسطان يستعود فلعي اللمى القرود بن مسعود الماحرية بن مسعوب القلى كلمير خبرو وزسفيك جاهموو يزدمنون لكلي تلقى فيسى بن فعر جا بيسى بن عبر اللبي كلقي محك إن مستم مه مجيدً من مسالم لقفي اللغى المكتار بي دين جياده اله مختلو بن ابن خيب اللغي تكفي همتار مه مختار این فی تبیده تقض القا الإسلام حدكتيني حجندان يعقوب الكذائة الاسلام شوري (20) م 1964 - 1964 - 1964 بالاول 1964 - 1964

at الأسلام كليني جه كليني. محكرين يعقوب كلياني كوس حسن بن حكي بن نمال جه حسن بن علي بن لشاق تابيني كوفي

198 بالله 198

برياتي 1000

TELT OFFI GOD

غورى حديلاس معيد حه عيانه بن معهد نورى

De 42

AND THE PART AND THE BAR OF BUILDING TO SHE

جابراهس ۲۹۳۴

جابر بن ابي الغيماك - ١٩٣٠

جار ہے جارت سیمانی 140

جار بن ريديمبري ۱۹۹۹

جستيريس صيداة الصاري ۱۹۴ ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۹ ۱۹۹ ۱۹۰ ۱۹۸ ۱۵ ۱۸۵ ۱۹ ۱۹۰ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹۲ ۱۹۸ ۱۹

TOPE, SYY , 1994 AND AYOU

جابر بن دروه خداری 479 جابر بن بازی، 1849

جاره بن برید لزهی ۱۹۹۰ جباره چنن پرید جنمی ۱۹۹۹ ۱۹۹۳ (۱۹۷۲ ولارد) ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲

جابائی ایرانامی جمیرزای ایی ایرانامیان بحقد حسن جانایی ۱۶۸۲ ۱۹۱۷ - ۱۶۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸

جاحظ کانی میشدین هیرد آسی به محکدین ضبید قمی (جاحلاتای)

جارظ زمختری کیو القائم محدود بن خمر معتوبی به زمشاری معبود بن همر

جغياثه زمخفري سهازمهمري المحمودين همر

140 myle-

جاثوت ١٨٥

بجائبوس 1949

TOUR workle

خامی عبدالرحمن بن بعمد ۱۹۹۵، ۱۹۵۵، ۱۹۹۵ با۲۹۲ ۱۹۷۵ ۱۹۷۵، ۱۹۷۵

> جياعي محمدين علي 1994 جيريل 1998

حيل عاملي البياد محمد (١٩٩٠

خيلة بن الزيهم ٢٥٩٩

عيلة برالعجاج التيسى ١٩٩٦

7197 127 JP ...

مجھی ہی آبان 177 جدومتی سند 177

جزاح من معال ۱۹۸۸ ۲۹۸۲

عراج في شكر المادالية. عراد 1977

جرجاتي براهيبين اسماعيل ١٩٢١

جرجائي المصران شريف بمانتمار ين شريف جرجائي

جرجائن، فرجه اللين فان بن معند به جرجائن خالق بس محند

جرياتي عبدالطاهرين عبدالرحس نناقس 1984 1984 1988

جرجائی حتی بن محمد 1997 - 1997 ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ جرحانہ حیداللہ بی طی بن او امیم جدداللہ بن طاق بن او امیم جرحانہ

> جرفادائان ابر القاسم حابر القاسم جرائداتان جرمن «ماتبرين اسماق (۱۳۵۸ ۱۳۲۹



جسرين الحين ع، 1.**00** جمجرين منيمان ١٩٧٧ جيهار بن معيمال بن ابن جنتم خراتيعي ٢٩٩ جمارين سهبال عباسي 1988 جمارين سريف هرجائي (1974-1977 جمارين عبدالله بن حسن بي جمعر ١٩٣٠ جعفرين عثبال ١٣٥٨ جمعر بن عقال ۱۹۳۹ جندر بن فقوق ١٥٥ ١٩٥٢ ١٩٧٠ جمعر بن علي ع - 18% (194 1944 1948). 1954 (1945) جنمر بن حلي خريمس 1977 جمعر بي فني أقهادي. ع) - ١٨٦، ١٨٩٠، جمدرين عبرعلوي الأالا جمعرين ميس جشري ۲۵۵۸ جنفرين لسن 196 جعارين قاسم هاشمي بمبرى - ۱۹۵۰ جينهرين بوقريه حداين مرتوبه جمعرين محيك جمعرين فيسن 177 جمار بن دامون ۱۸۰۵ TOT when in place TOTAL PART STATE STATE STATE STATE جمعر بن محمدين براهيم ١٣٧٨ جمعر ہی محلک ہی جملے ہیں حبسی ہی عبلی سی فیصر دی عي بن قصيل 1944 جدر پن محند بن حسن [بن] مجرب ۱۳۷۹ جسرس محسد پن ریادین علی ۱۹۹۶ (۱۹۹۶ جغرين محدون على بي نهي طالب ١٩١٧ ٢١١٩ جمعرين محتدين القراف ٢٥٠٥ جيئر بن محيد بن عارود جاعدركل، جعمر بن محيد جنفرين متعد ۲۵۲۸ چندر بن موسی بن جنفر، ع) (1016-1419 جعمر بن موسی بن مهدی ۱۹۳۳ جعفرين عوسي مبرقع الاعفا جعمر من الهندي (ع) نب ينمام كلاكب جمعرين فارون ١٩٩٩ جعفر الثالث بي رأس المبدري 197 جمام المجه 1966 جمام المجه برحيد لفالأخرج ١٩٧٠

جمع طیار ب جمعر ی ابوطائب

جرهين أكني جاألتي ورعمي چر همي ۽ هم واپي خارت - 14 THE HAT جريدين عيد فكاليبش ١٩٣٩ ١٩٣٠ جريرين عيد السميد 101 جزائري راحمدس السافيل له الحددين المعاميل جزائري جزائري سيد بور الذين بن سيد سمت 🖈 ١٥٥٧، ١٧٨٦ جزائري علي بن هلال ١٩٥٨ جؤلو حديه حديؤل جزايري. ميَّد معادث حديثِه محلمه جزائري حزايري سيدمور المدين سيته معسنات جزايري شوهتران، نست آله حجزايري. بعدت له بن عبد الله جنزايسري عمد الدين فيداف ١٠٣٩ ١٥٥٠ ١٥٥٠ TYNG, TYNY 18N9 جروتي فيسىءنءبدالبريز ١٧١٥ ١٧١١ جزيني محك ايزمكى جزيش حجهيد ازاء محيدين مكي يحياض مستوجعتم جماص جبایی معتدی صر جاہر بکر جمایی محتدیں هم جعد دينت السڪ بن جيس - 301 204، 1947 جمدى بروان بهمروان بهدعي THE WALLEY AND JACK جعفر المنفرين عكى 199 جنمر برمكي حاومكى جمعران يحين جمعر بن ابرافيم احسم - ١٥٩٨ جعوان الراهيم بن خيد فقا هاي جيفرين پر ڪائي. 146 146 177 ۾ 1 177 ميم ۾ 176 4. MET 4004-4001 ID-A STEA STEA STEA STEA STEASON NO AREAD YOU جعمر بن لين هاشتم إن على 460 جندرين دحمد ۲۹۴۳،۳۰۳۵ جندر بن احمله بزر مر سی میرقع ۱۹۹۳ جنفر بن استعالى بن موسى الكاشيرخ. ١٥٧٩ ٢٥٥٥

جعمرين حسن ١٩٧٩

جغران حسن إن جبار 191

جنفر إن حسن إن حين 140° جندر بن الحسن إن يحين 1499°

جنفر پر حسن پن جنابر ہی جنبی ملی۔ ۱۹۹۳

جندب بن حيد كندى شولاكي ١٢٥ جائلاهی، همرو خاهبیو جنشقی جندله بنت حارث جر فسياد ٢٠٠ TEST STATE AND TYGE AND POST AND YOUR PARTY TOWN جليد بن محفد جه رهياء وليداوي جو اس محکد به محدد جزالی جورى أبو أيوب بدابو إيوب جوزي جوري فرجاف مستدين ادريس ۱۳۷۲ AND WAY WAY AND AND أأبحرك محذلا بن صالح بن موسى به محشد بن عبالح بن موسى جوف موسى ين هيدانه له موسى بن فيد للا سميني الجوق. موسى مه موسى الجرد خوهم او گارخین ، استاهیل بن حفاد جه نسماهیل بن میگارجو در ی جريزيه ١٧٨ مهوي جويريه بنتابي عياق 1948 جويريه بن هستي ١٩٠٧ (١٩٠١ جرين بي مالک اڳيني - 164 جنويس جهادالهيس سنحته مترالوريز شيمير الآيير TYPO Jimes جهان شرو ۱۹۳۰ خهيجه بن سعيد القاري (١٧٨) جهمين بكيرين النين 2021 جهني الليطان ياسر حاشيطان باسرجهني جهلاكي خوطكاسم بالمهوزال لمير البراقلامم بن سعك عبسن جياني خيدالقادرين مستك يبتكي دوست - ١٩٧٦- ١٩٧٩ جيلالي، فبدالله ندر جا هيد الدائد جيلائي. هيد الكرادر پس ابي صالح جيلاتي لاصق حائدن جيلاتي حبسر کارگرب هندی ۱۹۵۰ يعدي حسم الذين بالوبوي روحي حسم الذين איל אווי איזיו איזיי איזיי איזיי איזיי حبائری سهراتی اصعهائی استخد حسین بن محمد TAME STOP HOPE حائری مسند ہی عبدی ۲-۳۶

حالگ ابر بگر بن عیسی جانبو بکر ہی هیسی الحالک

حالم امنج ١٥٤٧

جعفرهمرزى ۲۹۴۸ THE STRAIGH AS MAN ATTE - CLASSES - CALLED Y144 Y154 البسري، يو پدلي جايو پدلي الجسري حماري السناعيل بن عبد لله حاصماهيل بن عبد الديماري البيداريء ببطرين فيسي جابعدوين عيسي البينهري جعاري. حمزه بن حسين مه حمزه بن التعمين جماري. جخرى فاود بن السم مه بالردين للسم بينمري جعفرى النُبُدُ في يعلي محبَّدُ بن البنين به السُبُدُ في يعلى مسندين الحسن للجسرى 🗉 جناری، حرسی بن کستامیل به حرسی بن استامیل جدوری جماری محمدین عبدالد ۲۵۶۵ جعفرىء مرسى بن مستأهيل جمعوسي بن هسمأتين عملري جمعي جابر بن بزيد حاجان بن بزيد بعدلي جعلى هبيدالة يزحز حاهبيدالة بزحز ببطى جمعی مقلسل بن عسر کوایی بید مقلبل بن حمر کوایی جمعی جميل بن سراله - 191 حلايي خاهويه بن عبد فله حد شاهيء بن عبد اله جاراتي جلال الدوله سقيرني ١٩٧٥ جلال الذين شربوزمشاد ١٩٣١ حلالة فلأين سورش حاسيوطي جلاله اللين فيذ الرسمور جالات للذين عبد المعميدين منتاز (۱۵۶۶ جفردان، خيسي بج عيسي بملودي جنول بن حيمينه 74 جمال الدين احمد ١٩٤٥ جمال الذين احمد بن مرسى إن جمعر بن سعند 200 جمال الذين خرانسترى حآلة جمال خرانستري مجتدين سيبرر THE TYPE ARMY جسأته بسناحتي الأثاث جنانه شنه معيب بن بجيه - ۱۹۴۰ او ۳۳۹۹ And Despise جماني الأقواين مالال مجالةم بن هلاق جماني جميع برزالناطق فودى الله THE THE PERSON HAS SEED OFFE BUILDING خير بن عبد الله ١٩٧٢ جميله بشتا موسى بن هيسي بن عبد الزسيم ١٩٠٩ جالادين ايرانيد الات جناده بن كعب المساري - ١٩٥٥

جنفت بن منافه المائير در فقاري، جنازب بن جماده

خالوين عنوان بأنع حاصم حالم بن هنوان بلخي

حاكم محدث بهنايوري 🗢 حاكم ايشابرري. محمَّد بن حبد 🏝 حاکم بیشاپرری دمحقه بن شید لف ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۵ حابد پر. فيلس ۲۶۰۴ حابد حسين كندرري حياكتوري حامد حمين بن معشد فلي حامسی وابر الکامم ۱۰۶۹ حايري محند حامحند حايران جاب بن عام نہیں۔ 🛪 حيمين مظر ١٩٧ THE STAR WAS سيايه وطبيته ١٧٥٤ ١٧٣٨ ١٧٣٨ PRY V ____ حبيب بن برس طائل ہے ہو لگام حبيب بن اوس طالي THAT SALE OF THE PERSON حيب ش سلت فهري ۲۲۷۷ حيباين معلم فهرى 1147 حبيب بس مظاهر ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ کاف ۱۳۴۰ ۱۳۴۰ ۱۳۴۶ ۱۳۳۰ **ም.አ. ም.ኤ. የምኤ. የምኤ. የኤ.ም.ኤ. ምንም** حيب فلرسى 14/1 خي ب خليل ۱۳۸۳ OST ---THE APPEARS AND APP AIR THE THE THE THE THE ימדה דאלד حجاجين بد بصرى ١١٥٥ حجاج بي عبد الد ١٩١٣ حواجين سروق ۱۹۷۳ ۱۹۵۲ ۱۸۸۸ حيطاج سن بوسف ۱۳۹۰ ۱۳۹۵ مُدُمُ تُونُ مُعَالِمُ ١٩٠٢ اللهُ المُعَالِمُ ١٩٠٢ ١٩٠٦ ማግት መንያል በሃይ፣ የሃሳሳ ያትላይ ለተነተ፣ <u>የ</u>ትየ_ታፈፃያዊ ላትተና ሲያዲኒ የሊያተ ተዋላቸ ያቸው። حجاج بن يرسف بن حقيل لقاني حه حجاج بن ورسمه حجاج للفي ته حجاج بن پوست حيجارين ليجر الأكار 146 حيتارين الجبر ١٧٧٨ حسير يس عدى الله الله ١١٧ ١١٨ الماية تجهر الله ١٩٧٢. TOTAL TRUE TIME THAT THE سيبر بن هاري کندي سه هجر بن هاري سيبر بن هدي گرجي جه هجر ين هدي حبيد الأسلام مير زاي هيرازان جه ميرزاي شيرازي المحطاء حس

حانيطايي ۴۴ عاجب وهبل وزويع حاهمل بن ويبع حاصب 1977 Ling Terle-حاج ميرزاحس ١١٥٥٠ حاج ميرزا كانس 1707 مران التراثية التراثية (14 Million 14 August 14 Au عاوت العور هنداتي ۱۳۵۸ ۱۰۲۳ ۱۲۸۸ ۱۲۸۸۲ ۱۲۸۸۲ سارٹ ین فی سرار ۱۷۲ ۱۷۲ ميارت ين هيد 1056 حترث بن حرب بن الهد ۱۹۹۳ حارث بن حکم ۱۹۴۲ ۱۹۴۲ حارث بن صبه ۱۶۵ ۱۳۰ حارب بررطلاطله ١٩٤٦ ١ عارت بن عبد لله اغرز عسفائي خه حارطه لعور خطائي طرف بي فيدالمزي الله سارڪيي سير ازدي ۱۰۳ سارتهان ليس ۱۰۳ ۵۰ سارت بن كلت - ۱۳۵۵ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ ۱۳۴۵ ۱۳۴۸ ۱۳۴۸ حارب بن بعبان لهري ۱۳۵۵ حارث بن مناع 1640/1000 حارث، همران بن کب به اشیعی حبراندی کمی طرف rs 4,16-خارك يرغفانه سندى المالا سارت هندائر ۱۳۶۰ ۱۳۳۰ عقرني شريك بن اهور حاشريك بن لعي حاولي حاربي الوام بن عن دواس خه وزام عن أبي فراس جاراني حاسمي ، ابو الناسم ۲۰۶۸,۲۰۶۷ حاسمي جو القاسم بن محسدين اين القاسم 2015 PPT1-3710 pale-حاشيه ۲۹۳ حاطب لين في بلتمه 117 114 عاقر الزّمزع 🏗 حافظ اور تعيم حداير عميم اصلهالي حافظ مثلي المبيدين محمدين ابراهيم براطله ٢٧٩٧ مالظ مسي ألون بحيد ١٩٨٢ ١٩٨٨ حلظ شيركزي جاحافظ جمس الآين محتد

مأنظ جمللاني مه اي حجر عسنانتي

THE PART WITH AS IN

سريشء مهدالا مسرشياني المااه حرابان الصرابي سيآل خانصر في سيال حريتي حسام الأرد عميني ١٧٥٠٠ حمام الذرك معلقين جبيب ١٧٩٧ APPLA - TILL TO APPLA (APPLA - TILL - ALICH) حسال بن فيها. PTF ACAT JOSE JUST JES - TRY 0.95 1971 Capital payables. マトリモンリタイト حسادين شريع المالة حسارين فالدخيسي ١٩٨٣ حسان ان مالک ۱۹۹۶ حسان سراري ۱۵۳۰ per year حسن الفطس ١٧٩٧، ١٧٩٧ حستة يندموند ١٨٥ حسيس للمري الأق الإناف والكار الأفاق الأفاق الأفاق YOUR WARE SAVE SEAL THE حسرين ابان اللك حسي بنءرابراهيم الكالدنية حسن بن اولغيم بصري مداين زولاي حسن بن براهيم يصري حسي بي ابراهيم بن براهيم - 196 حسن بن غرامهم بن عبد الله 100 000 حبس بن حمد بن علی بن محمد بن همر بن پنجی بن حسین 2444 44-4 حسرين سيدمك ١٩٩٩ حبس بن استعاق خلت حسرين اسحاق تر جعم المتخدم ي: 216-خسن بن البيناعيل بن لبرالهيم. ١٩٩٧ خبين بن استاكيل بن حيى - 840 حسرين للتين 1016 POAR STY HAVE YOUR حسن بن جعار بن حصى على ١٨٠ ل ١٧٩ ي ١٩٠١ ي ١٩٠٠ حسرين جطر الحجه ١٣٣٩ TENN STATE MATERIAL حسرين المسن ١٩٩١ ١٩٩٨ ١٩٩٩ ١٩٩٨ ١٩٩٨ حسرين النصين بن المصين بن على ١٩٩٧ خسرين حسرين ريد ١٩٧٣

حسرين الحسرين على بن بي طالب - 645

حبيه ألأسلام، سيند صحيد بافر و لتي ١٦٨٠٥ ٢٨٠٥ حجة الإسلام، معدد طوالي طوسي مدخوالي محند بن محند حطالوين مني ۱۹۹۰ ۹۳۰ 1984 PANTARY STATES AND حقيقه بي البياق المنسى - 144 (144-1477). 200 خاليقه بخصى ١٩٢٦ ARE ARE ANY ANY PART AND PART AND ANY ANY AND THE REP ARE ARE ARE سترام بن منسان ۱۹۰۰ MY 4.5 سربين الله 1777 1004 AL 44 (4) Pro-خرب بن معائل 1940 حزان إزية جحر حزان بزيد تعيمي جاحر سخ ان باؤلا وباشعى سه سو سرات بن رائند ناجی ۱۹۸۸ حرث بن بيهان ۸۲۴ حرحاملي شيخ محندين هسن بن هلي بن محند جامو عليمي محشد بن حسن حَجَ عَامِي مُحَمِّد بن حَسِي ١٥٥٧ /١٥٥٩ ١٥٥٨ ١٥٥٨ TOWN THAT YORK NAME AND COME ABOVE TO TAKE THE THE THE THE TAKE خرموشی هلبلی کرکل اصطلاین غلی بن محید به محتدین هلی بن محبقه سرفوشی فاعلی کوکی حرفوهن يراؤهي ليمدى ٢١٨٧ حرمله ۹۹۳ حرملة بن كاس شندى ١٩٩٠ حرفقه بن كالعل البيدي ١٩٧٤ و٢٠١١ حروب حسين بن محشد بن حمزه بن عبد الله ١٨٥٣ ١٨٥٣ حريستان بالبر ططي ١٩٤٧ ١٩١٨ TIPE AND MADE TO THE PARTY OF T THE WAS THE PART WHAT PROPERTY AND THE حويري حلوث بي هذام له حارث بن شنام حريري الأسمين على ١٩٩٧ /١٩٩٨ حریری، کاسپایل ملی بن مجاند بشری به حریری، کاسپایل جایی حريزين فيدالة مجسناني ١٩٣٠ حريش 1144

حريش بن عبد الله شبياني ١٣١٠

حسياس فلن إن الاترشاء إجلى 1960 1975 أو197 حسن ہے علی ہے علی بن الحسین ہی جنی ہیں اپنی طبالیہ حسرين فلي بن فصال لييني كارعي ١٩٣٧ ١٩٣٨، ١٨٨٠ TYPS JOIN 1877 حسرون عنورين يقطبي ١٦٩٦ ١٢٧٩ ١١٠٨ خسورين هلي حريصين الهجاء حسن بن علی هنوای اطریش حداظریش حسن بن علی حسرين عني الهادي(ع) - ١٨٩٠ حسن بن فاليم اللك حسيزين فأسيحيني داهي 2007 سينوس فطاء ميدلاني ١٩٠٧ خسر بن کئے ۱۳۷۹ء حسروس محيوب السؤاد 1979 1979 1979 1964 1979 حسرين بتحقق ١٧٩هـ١٩ حسي بن محدد بن برنامهم 🕬 حسن بن محمد بن بنيار 1869 حبسر بس دينجاذ بس حنظر بني هيدالله بان الحسين Agent with حسرين محفظ بن جعارين حبيد الدين الحسين الأصفر حسر بن محند بن جعمر بن قاسم ۱۳۵۶ حسن بن معندين عبقيه ١٣٣٩ ١٣٣٩ حيين ۾ معندين. پد - 460 حسن بن محقدین ویدین عیمی بن ریدین قصین ۱۹۷۸ حسي بن محتدون سنينال بن داره - ١٩٥٥ حسن بن محمد بن عبد قد ۱۹۰۶ حيس بن معند بن حيد لغا محصى ١٩٠٥ ﴿١٩ ١٣٤، ١٩٩٩ر حبين ين محمد القمى ١٩٥٨ حسن بن معاويه بن خيد آث بن جمار - ١٣٧٤ هسترين در سي يا جمام -ع. 1076-1700ء TAPE TAPE AREA DECIMAL حسر بن بائي مدايو يوشي حسن بن فالي حسن بي هديل 10ء خسي بن يسام بصوي 1710 حسن بن پوسات بن فراهیم می موسی یس هبت اگ محص

TOBA

حسن بن حسن مثنى 🗝 حسرين خسين بن ويدين هني بن الحيين - ١٩٩٧ حس بن حسین بن مهاس بن علی بن جمار ڈاٹ 167 حسن يرحمدان ۱۵۸۵ حسرين حموداقساني 1007 2000 حسوبان خمزدين على مرحلي 📆 حسن ین خیزم هاری در سنی ۱۹۹۹، ۱۳۹۵ حسين إن يااور ١٧٠٠ حسر ان ناودين حسن على (FI) همي بل وراود ۱۹۴۷ و ۱۹۴۳ حسن بن _{ال}الا 110 مسي بي الله ١٩١٥ مم ١٩٨٥ مم ١٩٨٥ م TONGS TOOT SETT STEEL STEEL حين يدين الحسن ١٨٥، ١٨٥ ١٣٩٢ (١٢١ خين بن ريد بن حس بن خلق بن آين طالبـ (ع) ۴۹۸ حسن بن بهدين مطمع بن اسماعيل 1907 حسناين يدين مجمدين ريد 196 حسن بن رياد خيشي - ۲۳۵۰ حسن بن سعيد بن سيناد - ١٨٩٥ حسن بن سنيمان بن خالد عني ١٩٢٠ و ٩٩٠ ATAN ATTER TIME THE ATTER 1950 HEROTEN TOYP, Ito-حسرين عباد ١٩٩٢ حس بي عبد الله 144 حسي بي حبد الدين حسن بي جمان 144 ليس يزجد للدين حندان تاصر الأولة جانات اللوثة خسرس عبدللة برحمالا حس بن عيد لف 100 حسن بن عهد القابن عبّاس بر اعلی بن من طالب ۱۹۵۰ حسن بن على اطروش خه اطروالي حسن بن هابي حسرين على بن ساعيل ۵۸۷ حسرين فلي بن جائم ١٧٢٧ حسن بن علي بن الحسير - ١٩٧٨ ١٩٧٨ - ١٩٨٣

عسورين علي بي ألحسين بن طله - 1844

ليميزين فلي يرجعوه الملين له حسرين بينز اللمامي

الحبيون بين الأحبين ١٧٧٠ حسين بن حسن فلطس ١٩٤٤ ه ١٩٤٩ ١٩٧٨ حسين بن حسن بر جمعر بن محمد من استعافيل ۱۹۹۳ 410 حسون بن حددان - ۱۳۹ حسين بن حمدال حصيني ١٣٨٨٠ حبيرين حالد 100 HERY PARKAGES THE PARK TANK CO. DECEMBER 1821. የሃርያም ለማቅተሩ ለተቻየም ለየታች ሲስታችው مسين بريازي المعدد وابع المسين الراريث الأخط المالة المراجعة المسين بن ريادين على ١٩٧٠ - ١٩٠٢ حسين پن مطاعوسوي ۱۹۷۳۷ حمين بن سيد 1976 خبين بن منعيد بن خيادين مجيد بن مهران - فا44ه حسين بن خيد الله بين استماعيل بين عبيد لله بين جيكر الين اس طالہ ۱۳۹۶ حسین بن فیدخهٔ بن اینا مه من سینا، حسین بن عبد که حسين بن فيد الله بن فهاس فيض - ١١٥٨ حسين بي ميد الرعاب ١٩٦٨ هسين بن مبيد الله (1944 حسين ۾ عبيد آف بن برهيو بي قضايري ١٩٥٨ ١٧٥٧ حسين بر. دشيان ١٩٣٧ حسين بن حلى بابريد ميه بن يابريد لمي حسين بن على حسین بن علی بن اسماعیل ۱۹۹۷ حمين بن حتى بن المسن ١٩٠١ ١٣٠٠ حين ۾ علي ۾ الحيين جءَ 1994 1994 1994 د حسين بن حتي بن محتقدين اسبند شو اهي. ١٩٨٣ حسين بن حلن س محمّد ميي - ۲۰۹۶ حسبي بن علي بن يفطيي - ١٥٠٨ حسين بن عني مأموني 1747 خسین بن محمّد بن حصره مختلس ۱۹۲ حسيرين محمد بي محمود حبيني أملي اصفهائي - 174

خبين بن مستود لؤاد به معين البين السين بين مستود بين

معيند الفرف

حسين بي مطيع ٢٠٠٠

STORESTON TOTAL A 400 POR BANGE A 44 PAGE YYAT. حسن بكتي ١٩٠٨ / ١٩٨٨ / ١٨٨٨ / ١٨٨٨ / ١٨٨٨ / ١٨٨٨ / خمان المستوى - ۲۰۰۳ ۲۰۰۲ حسن مكفولا 177 حسنه بد براهيو ۲۰۲ حمته بند مومين بن جعمر ي 1614 حسنى اولعيم ڪالرافيم هستي حسني ،آبراهيم بن هومني بن حبد آلد - ۲۵۶۶ حسني حسن بن. يد جه حسن بن ريد حسني حمتی حبین بن منی جر طبین ی دفی حبینی حملي حيين ميلامين 1967 حستى خلاهر پن اطبط عبدطاهر بن اميناد حسيني حستی، عبد لگ بن حزیز بحثت بن حسین حد عبد الله بن شنور محطان حبين حبيل حسى عثى بى ديد الرحيس بى لاب ١٥٥٥ حسي هلي پڻ مرمي 1096 العسني محندين المسروس القلس بمستدين المسيريين القاسم الحسنى PHV June حبین هنوی جم مبتری ۲۰۹ حسين الرم ١٧٧٧ ١٨٨١ ١٨٨٥ 479% مسين اصعر 479% حبين المحرين على بن الحمين ١٧٧٠ حسين بن جراهيم بن علي بن عبد الرحمي 1000 حسين بن في الملاد ١٣٣٠ حسين بن ابن الهيجة - ١٣٩٩ حبين بن أحبث اداعي حابن حجاج حميي بن إحيد حبين بن أحمد بن محمد بن اسماعيل - الله حبيم بن حمد کرکس 1974ء حسين بن البلطاق. الفقي ١٩٧٨ حبين بن استعاق بن جعفر الصادوء ع ٢٩٥ حسين بن خصاف بن حسين بن روند س همي س التصيين حسين إن استناق بي هو مي ۱۵۲۸

حسین بر سکیب ۱۸۰۱۸ ۲۰

حبين بن اسماعيل ١٣٠٧ ١٣٥٥

حسين بن جحم الأحول بي المصين بين جمام - ١٨٥٠

حبين بن بشار 1904

THE STILL SHEE AND ACL حكيم يس بين العامي ١٩٥٠ ١٩٥٥م ١٩٦٩، ١٩٩٠ يوجور حكم بن حيث تري ريدي نوني ۱۹۲۲،۱۹۲۴ ۱۹۹۸ ۱۹۲۸ مكوين هباع ١٣٣٠ حکیمین جات عبدی ۱۹۳۸ حکیم بن عزام بن خرالا ۱۳۴ ما ۱۹۸ ۱۳۹ سكيمين طليل ١٩٩٣،١٩٩ حكيم ترمزي. ميميند بن على بن الحسين حد محكك بن حتى بن الحبين (حكيم برهزاي) حکیم خاتانی شہروانی ک خاتانی بدیل بل علی حكيم سنائل مجدودين ادم 1999 حكيم نظامي خانظمي أأباس بن يومد 1998-1994 AUGUST - LANDS حكيمه بسيدالجراها فوالات الكال الكالم الكالم حكيمه سيا دوسي بن جنابر (ع. 1010، 1040) حكيمه عاتون 1900 1906 ١٩٩٨ ٢٠٠٠ حمالج الصيان بن متعور ١٩٥٣ ٢ ١٩٠٥ ٢٥٠٥ TYPE THAT YERS MELL بيازل إنهندين فترانية احتدين فمرحالاً حيى 199 المنين. تقرين جم حدتني ين تجع الحنس مثل المنتدين لهد. 1924- 1974 (1977) حلى نسدي الأقبق مقذاذ بن عبد ألله سهوري ١٢٧٣ حلي جنمر بن طبين به مطلق حلي جنمر بن حين على حسن بن سيمادين خالد به حسن بن سليساد بن خيالد حلن المسرين يومك لها علامه حقير المسزون يومه حنيس بن ملقمه ۱۹۹ الحلى البياد معمر ١٠٩٩ حلى ميلاحيس ١٠٥٢ حق نبيخ ڪس بي ساوسال ۽ ١٣٩ على هلى بن يرحف ٢٦١ (١٩٦٠ سين بن جيه 🕶 سيني محيند بن حصن حافجر المحققين، ميديندين حسن 177 AND 442-سيب بي دريد 🙃 THE AT A SAME AND

حسين بن معاربه بن حيد الله 🕩 🗞 مسين پر موسی پن جنتو ، ها (p. بندو PMV 1816 1818 TOLY THAT CHICAGO حسب تواليسه 1861 حسير صفرى دساه ايرال ۱۹۵۰ ۱۹۸۲ ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ حسين فعباره ١٢١٨ء TYDE --حسير قطعي بن مومي ابر ميحة ١٩٣٨ حسيتي آماني اضمهائي حسين پان محكد بن محدود مه حسين بن لنجلك بن محمود حسيلى فبلي إصفهاني حبين كرنى ليس الد ١٧٨٣ حسيني خائون ابادي مجمد حسين ٢٧٧٤ حميتي لينه جلال اللابن ميم الحجيم بن فيم له علي الحاميم جلال الأول فيد المبيدين فيدغل عن حسيني حسيتي اسيده السناديت ويؤدجين محاميك الأساء بفحامية حسين حسيني المسيس للمقلس ويجنبون يجتدين للسواحه محكدين محتد بر كاسم الحسيش المامين عبيني علوى أأبر حملم مجلد بن كأسم بعدلير جنعر محكد بن كالسم حسينى حاوي خبيني مجلدياكر عابير بالطر محكد والرين مجلد THE REPORT OF STANFORD STANFORD خنصين سن منظور ۱۹۲۹ ما ۱۹۲۹ ۱۹۲۵ ۱۹۲۳ ۱۹۲۳ ۱۹۲۹ خطر دی ، اسحاق پڻ جيو ۽ ڪه ديماڻ بن خيو ۽ [حرام] حصر من سغرس البيد حاسيد حضرس سهرمى بقر حابقو حصوص سهرمي طريك يزشفاه حاشريكه بزشكاه حضراني مهرني البداقان يحين به فيدافاين يحيي كالرابي المضرمي ديعشدين يشيرا حاصحقدين بشير الحاشراني مخرمي هاتي يزكيت خادائي بن لبيت حفراس حضيني المحاقوين ابراههم حواصحاق بن لولعيم حضيعي مطيني حبيز بزحنان بدحين يرحمان مغيين خفيني فيدافين محمد ١٨٩٤ سعمى ليوعمون إزاق 1999 حاسى بي في حايشه ١٣٥٣ مغضرين احتف 146 منهى الدورى ١٩٩٤ مقعيه بنب عمر من الخطاب (106 / 108 / 108 / 118 / 118 / 118 /

حسن دين علي بن حسين بن احبيد - ١٥٥٥ حمردس عيسي بن محمد بن فاسم ١٥٩٨ حبوبين فاسم ١٩٨٢ حمرہ بن فاسم ہی طلی ہی حمزہ ہی حسن ہی عبید تھ ہی عَبُلُس إِن عَلِي بِي فِي طَالِبَ رُعِ ۖ ١٩٥٩ ﴿ حمودين مصمعيه بن ربين بن المؤهر ١٣٣ المردون موسي بي جنعر خ. 1977 1974 1979 1979 TRAVIANT ANT HOPE HOPE حسر بن برخارين المعارب ١٩٤٠ كمزه كالتهانه كمعرون فيد البطان حجزه هير خفاحه حبزوس نهد أأسطلب خدروطوسي خداداكين بحكه جائين حبراء مجندين هاتي حمزه المختلس بن عبيد الدالأعربي ١٣٥٠ - ١٩٣٠ 198 444 544 1474 400-040 457 very خديد بن فعطيه طائل عد حديد بن المطيد طوسي سميدين فحطيه طوسي ١٩٧٦ / ١٩٧٤ / ١٩٧٩ / ٢٣٩٩ 18, 43° A46° 44° MY MY LAND 216-1514 (TRL 15-5 (June حبيده مصفاء ١٩٤٣ حبدي معندين شي بصر 2007 حبدی میندان این عرضوح بر عبدالدین حمید حميراه خايشه الدعابشة 1007 House خميرتم سن يعارب ١٣٣٧ the triple does style dated in a comme خميري البار شاشم المعاديل بان ميجند به سيد حميري لسمأحيل ين مجيند حيران استأفيل جائية حيران استخيل بن جيتم حميرى مؤد حميد مييري حميري. غراحيل بن دي الكيلام حسير احيق من دي الكيلام حميري، فيد اڭ بل جمعر جه عيد لله بن جمعر حمير ن سميري قدي عاطفا ين بصار حاسمته بن جعم حسيري فمي الحميري، وزيه بن معمور خوزيد بن منصور المصيري حببى محشون ابي الفتح مدمحققون بي القبع حتيس

الحنبني ورحد بن عشام به يرسف بن هقاو الحبالي

منظله الافتا

حلَّى ، يجب الذين بحين بن سعيد OPY -STREAMENT STATE حماديريدي الباع حماد بن بي ليتي بريه (۲۳۹۵ حسادين حيب كردي ١٩٩٤ ١٩٦٠) سينادس بهرقاب ها حقادين مصد - ۱۳۴۹ ۱۳۴۹ ۱۳۴۹ حيثاء بي فتمان باد ١٩٣٠ ـ ١٩٢٤، ١٩٥٠ ـ ١٩٣٤ حنادی عینی ہمری ۳۳۶۸ ۲۷۱۸،۲۵۰ سينادين فيسي كرفي بصرى القافة حقط پی معاویه پی عبد اللہ ۱۹۹۳ حفاد بركى ١٩٤٧ ١٩٧٠ حفاد عجرد 1910 م ۱۳۲۷ ۱۳ حفادنات 199 حماله سنحاردين خسي بني 194 THE THE WALL حيديان براز يستده (۱۹۲۲ THE TAPA ITAP STAR حدوال بن اهيس نسيناني - ١٥٥٦ (١٣٢٥ (١٣٣٥)، ١٩٧٩ (١ - ١٥٠ STATE LAST THE THE THE THE THE APPLICATION THE TOT APPLICATE AND CONTRACTOR AND AREA TAN extrately to حيزه الاکبرين هيس 🗱 خمزه پر اين جليب کرهي ۱۹۳۳ خبروين احبت وم 1969 TINE WILL OF حمزه بن تابت بن ديتار - ١٣٥٩ حمر بن حس 450 1966 حمز بن الحسرين عبيدات بي عبائم العم

1797 443

سي بن المطلب ١٧٩٠

حيي بن اخطب - ١٨

خالد لاهرى ١٩٥٣

حالله بي البيد ١١٧

عائد الداريك ١٩٩٧

عاللهن جدي ١٠٥٠

شالدين فرد الرحس ين محند ۲۵۷۴

حنظه براي معيان ١٥٥٠ (١١٠) حطله بن البعد مياس ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ حنظله بن عمرو النبيامي 194 حظلی ایر ضرہ ہاہر میرہ حطان حطلي تسحاق بن ابراهيم سه ابن راهويه السحاق بن ليبراهين حص سميدين هيد الدجستيد س فيد الدحض حكى فيدارسين بي سد ١٩٦٩ حطية الرحمند جابن محند حجيه منین بی استخال ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۲ حزاءاة البشر ١٠٠٥/١٠٠ مرشب در طلیم ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ السربي وهلى ١٣٩٢-١٣٢٩ حريزي ميدهليخان ۲۰۷۵ سويزي. دريغ بينم ٻن ميد الله 🕳 فيخ جنفر بن هيا. 🛍 حويزي سريزى هيدخلى ۲۷۹۵ ميتان يونان استقد _{الر}فاطنية (1767) 1999 حيوالي أيوب بي مشرح سه ايؤب بن عشرح حويش عاتوں آبادی ، عبدالبائی ہی میر محمد حسین۔ 100 عكرو الخاي محمد حسيق ١٢٥٢ ١٢٥٥ ١٥٢٧ خاوم خيران سعخيران الخابم خاوم وخويء مير محثد بنوع حديير محند يديع علوم وضوي شادم. كافور سيدكافور غادم خارجه بن آبی حبینه ۱۹۱۰ شارجه بن ريد برر اليب الصاوي - ۱۲۵۸۹ سائلني بديلين على ١١٧٣ ١٢٧٩ ١٢٧١٠ THE TALL AND WAY AND THE LIBST هاك ين ريد له دو يوپ انمازي، خالد ين ريد شيائدين ميعوان 194 شالدين عبدالك مسري - 1915 (1945-1979

شالدين عبدالملك بن الحرث بن الحكم (44 / 1994 خيالدين مرفظه (199 حالدين عبري ١٩٢٩ عالدين الرئيد ١١٠ ١١٠ ١١٠ ١٨٠ ١٨٠ ١٨٠ ١٨٠ ١٢٠ የነምሃ ለሃነው ብቻት፣ ያገም الياب ۱۹۰۵ خيبابي غلي ١٩٢١ (١٩٠ عشينيء بوجندر حاليرجنكر خشين غضين زمير بريشر حارمير بزايشر خامص تثمين مويدين معروج لي المطاع به سويدين محروجي الى المطاح خلصى 1990 augs شبية بنياء سلطان مصفد الوقجارتي حا الرقجارتي خاه ايرات شيرةم 1844 خدويجه فطاحا فها الماديه المحاج المحاجد فجه የእም፤ ብርቶ ያስት ያንተቱ መቅራ ያነም ብሂት ብሂት خديجه ــــايرانيم ۲۰۴ خفيجه عدالجرافلاي الاف خيارجه ينته حمدان بي يستاه - ١٩٨٦ شياريجه شندخوريك (478-478 644 644 644 خديجه بنث عبداله بي المحاق بن قاسم ١٩٠٥ خدوجه بنت على 104 خديجه نشبا عش بن الحسين ١٩٧٧ (١٩٧٢) عديجه بنت على بن صوبر. هلي بن الحسين - 1979 عقيجه ستافات علامة خطيجه للماضحين خطؤ عبديجه يسما توسيرين جعفو (ع. 1070 تديجه كري ۱۹۴۸,۹۹۴ (۱۹۳۸ غرستنيء ديدنة بن محمود البنزي مدحيدات بن محمود استرى الواسللى غراسائي كدمي أصلامهند البراميويان حاجي مجثد 1991 June خراسالي صروري مقائل بن منتيسان به مقاتل بس سيساد خويسالي مووري خواشرين خوتنب ١٣٠٦ عرعسك فرستانةكبري ١٩٤٧ عرفاتي على ين جنسر عافير المبسن خركاني حكى ين جمام



خوالا والزان، على بن محتف حافزان على حلى بن مجتلا عوالا قاس حلى بن محمد 184.00%

خزاز کس، حلی بن محلد بن حلی سه حتی بن محدّد بن صغی عزاز کنی

خواز فنی، علی بن محله بن میسی مهندگی بن محلاد بن عیسی خزار کمی

خزاهي والمعدون لعم حواحث وزعمو خزاهي

خواهی ، هیپن بن های بن محتفاین احتفاجه حسین بن های بن محتفاین هادید خواهی

خزاهی معیدان بن صود حه سازسان بن صودخزاهی خزاهی حضور بن علی بن برزی شاه ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۵ عزاهی حضور بن صدن حه صور بن حدی غزاهی عزاهی کثیر بی فید اگر صدن حه کثیر بن عبدالرحدی خزاهی عزاهی دفاع بن بدیل بن در اقدحه تأثیر بن بدیل بی در آله خواهی عزاهی دیستوری حبد از حسن بن احدید بن آلحسین حدیدالرحدی بی الحسین حد

خزرجی افضاران، سعه بی حواله بن دلیم بن حاوله هم سعه بس خواده بن دلیم بن حارثه الغزرجی <mark>لا</mark>لصادی

خزری البراهیم بن محمد ۱۹۳۱ ۱۹۳۱

خزرى واعلى بن محند - ١٩٣٦

day 15

غريمه بن البت انستري جه خزيمة بن البت. كان الشهادتين خزيمه بس البيب : كان التسهاديين ١٩٥٨، ١٩٥٩، ١٩٥٩ - ١٩٥٩ ١٩٥٩ - ١٩٧٩

غيبروضين عمادالكوك ١٩٩٨

الناطابي ١٤٥٠

خطابي يستى احدد بن محمد ١٩٥٢ - ١٩٥٥

خسطیب معادی احساد پس علی ۱۳۵۹ ۸۵ ۱۹۹۱ ۱۹۹ ۱۹۷۰ ۲۷۵۲ ۱۹۷۲ ۲۸۵۲ ۲۸۵۲ ۲۸۵۲

خطیبه حشانی عصلتان فید الرحین کوریش به میختادین میدالرحین توریش خطیب بمشین

7547 3354

حلأدين هنيز كثاري الجار ويجه

erit britt die

خلیمه الآفا مه اور بکر ، حیداف بن لی جملان علیشد الآف خلیمه کاتی مه همر بن خطاب

خلیده مصدور عدمتصرر کاپیده خلیل بن احمد ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ خلیل بن احمد خلیل بن احمد لدانی جه خروانی امانی خلیل بن احمد خلیل بن قازی الفرویش ۱۹۸۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ خلیل فرویش به خلیل بن غلزی آلفرویش

خسته بنت این سلس ۱۳۹۸

عندي ١٩٠

خو جوين دسمند استانيل ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۹۸۹ ۱۹۹۹ خواجه ريخ ۲۰۹

عواهه فيد له الصارى به اعماري، ديد الدين بمثلا عواجه لصبر اللين طرسي به تجير الذي طبوسي استحك بين بحكاد

> خوامه تعیر خانمی آلکی طوسی، معید بن محک خوارومشان ۱۹۸۱ (۱۹۷۳ ۱۹۷۸)

> > خواورمی ۱۹۹۳ خوارزمی ،آبوالقصع ۱۹۹۲

خواررس حدين معبد انطيه ۲۷۳۰

خوارزمی صحیاد بن عیاس اور یکی حد مصند پن عیاس اور یکی خوارزمی

خواندس حیات الذین بی محدد بن مدم الذین ۱۹۳۶ خوانساری طلاحیین جامعتی خوانساری حسین بن محدد خوانساری الالاجدال جاآنا جمال خوانساری محدد بن حسین خوانساری، جمال الذین بن حسین حمالا جمعال خوانساری محید بی جمین

خوانداری، حسین بن محتد به محلق خوانداری حسین بین محتد

عرائسارن فاطبل بهفائس خوفيترى

خرائساری میمندیانی ۱۳۵۰ مفتد ۱۹۵۸ مورد و ۱۹۹۳ برای بحری برای بحری ۱۹۷۸ میرود ۱۹۹۹ برای بحری

THE THE THE PERSONS THE

خوامه پات حقصه بی تلید ۱۹۹۰ ۱۹۷۰ خوله پات منظور از تریه ۱۹۷۱ ۱۹۷۰ خوله منافه بات جعمر بی میس ۱۹۹۱ خولی ۱۹۵۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲

عونى شييس ۱۹۹۸ ۱۹۹۸

عوني بن يزيد ۱۹۰۴، ۱۹۹

کوستاری، حسین وز محله به بیمانی خوانستری حسینی بین محله

خوطلاين المدين عبدالعزى بي السي بن كالاب 196



خوام حمر بن فواهيم 1944 غيران حشر مه منتر خيري خيران الماملا خيران المباطى 1940 خيران المباطى 1940 خيراني المادم 1849 خيراني 1844

غیروان - ۵ ۱۹۶۶ ۱۹۷۵ ۱۹۷۵ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۶ ۱۹۳۳ ۱۹۳۳ بطی کلرپ بن میداند به کلرپدین میدانه بطی

نافرید خبروین یک نیسی ۴۹۲ تار طلی خلی بن هم ۱۹۹۹، ۱۹۹۵، ۱۹۶۲، ۱۹۶۲، ۱۹۶۲

۱۹۵۳ ۱۹۶۳ ماند است ست مصوره الاصلال متناصصور ماردگ

عارث اینی پنده مستود به نیان پندامه دوره دارگ داهن ۱۹۹۳

باهي بن ريط ١٣١٧

وامي العسر بن كاسم الداحسن بن كاسم حسابي داهي

ناعي صلير المط

TYDY MARK SILES

بادو کیو ۸۸۲

بالقي صغير الواسميند المساس ١٩٩٣

دالاتي هنداني حدّه بن ابي سلامه ٨٣١

طباد معند بالرحمير داداد مجتد بالرين مجند

دارد ،معروف به شماح ۱۹۰۶.

ہنرہ ہوائی پنخ ۱۰۱۹ دارہ اٹطا کی ۲۳۰۷

ياوديس هسريس حسن مجتري ۱۹۹۴ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ براته بولاد

> ياود بن حيان ماني بيه دارد بن حسن بن حسن مجنين باورد بن خياس ۱۹۰۱

علود بن هلی بس هید الله من هیشی ۱۹۵۳، ۱۹۵۳ ۲۳۹۷

۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ماردین غشان بحرائی ۱۹۹۴

طردين فاسم جعاري 446 / 1464 (1974

داوه بن کثیر وقی خرج ۱۳۷۳ ۱۳۷۹ ۱۳۸۵ ۱۳۸۹ ۱۳۸۰ ۱۳۴۷ مانود

> واور بی مستقابی میمان بی داود (۴۳۵ دارد بن ایکانیل بی منجوق (۴۳۸۲ بارد بن بزند بر مس ۱۳۹۳

حاود رقي خاداره بن کاپر واي دچال ۱۹۹۳ څاکل ۱۹۹۵ ۱۹۹۵ يسپه کاپي ۱۹۸۵ ۱۹۹۹ الآخ دايو عبدالله جمار بن اسمد ۱۹۸۱ يم حدود بن حد جاسودين اسمه دم درازۍ پسراني، يرسان بن شيخ اسمد آل عصفور ده پخراني

يربني ين احمد

فراول الإلهب الملا

دريد ۱۹۹۸

وتایکی خیرازی اصلم اقدین محمد بن براهیم بین محمد ۱۹۸۹

منتكى حيات الذين مصور 1970 و 1974 دعيل خواصل دعيل بن صبى 1979 - 1984 في 1974 في 1984 1987 - 1984 و1984 (1984 1987 1987, 1987) (1985) 1987 - 1988 (1987 1987)

> دختررین سارت ۱۵۸ دهلیمی بروسیسد ۲۱۷

دعن أل ير الألب ، صاحب زبع 1004

دلاق دير مني حداير مٿي دابل

جلف ۱۹۵۳

طلادينت سالع 200

NOT HE

يكيل ١٩٥٧

¥٠٠ منهم

تمسامین منشار الذیسان مسحنه بس ایس یکتریسان الاسکندری ۱۷۷۴ ۱۷۷۶

الدبري كبال الليز معلد بن موسى بن هيسى حد المال الليز. محلد بن موسى بن هيسي الدبري

برازقي ايرجمار سعورات مصور درازعي

غازلیکی جمعر بن سلیمان پن این جملم خدجمدر می سایمانا بن می جمعر دوالیای

دوائيتي سيماد پر لي جحم نه سنيمان پن اي جمعو دوکيتي دولايتي محتد بن سليماد پر في جمعو نه محتد بن سليمان بن

> این جمعر درانهای دوالی محتک این است. ۱۹۷۹ دوری ۱۳۳۹



فالواطلقارية المعقدج حيد الواطاعاية المركوب خواترج ذي الذيعة وحسين بن ريدين على بن الحسين. ١٣٧٣ ربيس محلة جامحهدارتهس MIT with رابعه معرجه بنت ضماعيل ١٩٢٥ ١٧٣٤ راتری دیو وکریا مستند ۱۶۰۴ ۱۷۵۳ راؤى الطيه اللين محك حاقظيا الأين راؤي محيدين محيد وأؤتوه محفدين وكرية حاوازي دفي ؤكرية بسبته رازي محمدين يعقوب جاكليتي عميندين يطوب رازي ، منتجب ألدين على بن ميد الله ١٨١٧، ١٨١٢ - ١٧١١. والزورة يحيي بن معاذ مه يحيي بن معاد ولزي والسبيء خيف للله من وهب منه عبد أله بن وعب والسبي وأس المحسالوت ١٩٩٢ م٩٩٨ مهم ١٩٩٢ ١٩٩٢ م٩٩١. ١٩٩٥ 45- 45-KL 1946 two years syangers and, ولقندياف البو متميور جمان ساولك بلك جمعرين مستوهي

انسسی بسانگ صحید پس جسمتی ۱۹۹۱ ۱۹۹۳ ۲۹۵۳ ۱۹۹۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۲۹۵۳ ۱۹۹۹، ۱۹۹۹ ۱۹۳۹ ۲۹۵۳ ۲۹۵۳ ۲

واشدناط جعوين مبتودد ١٧٠ ١٩٥٩

راشدين استطاق ١٣٩٩

رائع بن بب ۱۹۸۶

وافيه اصفهائي څير اُلگامے حسين ٻاڻ منجلگ ٻاڻ المخطول ھ وافيد اصفهائي حسين بن محنگ

ر کټ اصفهلي مسين ين محمد (۳۳۰ - ۱۹۵۵ - ۲۹۵) (۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ - ۱۹۲۹

رغلج بن مرخب ۱۹۵۸ ۱۹۵۳ رئوسطی کا ۱۹۵۸ ۱۹۵۸ ۱۹۵۲ ۵ در ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ میل ۱۹۵۸ ۱۹۵۲ ادغات ۱۹۹۲ ۱۹۹۵ ۱۹۵۲ ۱۹۵۲ ۱۹۵۲

رارلدی حید مشتل شد جه دولدی کاشایی خشتی اشان هنی هنی راولدی، خبیا، آفدین اور افران مید خسوش بی منی حسیمی حه راولدی کاشانی خشاع الله بن رضه

راوية المسادين في جيمي مه معادين ابي ٿيني واوريه

ادى خيداله حضدالة وازي

الدوري، حضور حجمه في الدوري وطالا، محك بن طالع بن محمد مبداتي ميه مجيد بن طالع بن محمد مبداتي دهانه محمد استانت حدادي دهان

محدد مصافیل دیاج فریاج استانیل جاستانیل دیاج الدینج علی بن حسن بن حسن بن استامیل ۲۰۵ فیاج محدد بن فید الدین مسرد بن هشدان به محدد بن فیاج محدد بن همرد بن فیدان دینج فیاج محدد محدد دینج

ہیاجہ محقد ہی جمعر جہ سعاد ہی جمعر عیاجہ دیاجی داہو کید اف تاج آئڈیں محمد بن جی جحفر آثنا سویں الحسین الحسمی ۴۹۷

> دور شي ۱۳۵۹ مروقي دوري ۱۳۵۹ مومه ۲۵۲۱

دوشائی جیلائی خیری بن ملاحسن ۲۷۹۸ دیشی ۱۸۶۳ دوشی، حز اللوله مو دا الدوله دیشی

دولمي، هز اللوله مه هز الدوله دولمي دولمي حدز الذوله جدموز الدوله دولمي دولمي ماهيور جدملسور دولمي دولمي مهيورجه مهار دولمي

فرانورکا خه این گلیمه دیموری خید اقدین درمدم دینزری اخید پی داود ۱۹۷۸ تا ۱۱ دیو جانسی کارس ۱۸۵۰

> . پي اپر هر ۱۹۵۹ ۱۹۵۹ گزه حجون ۱۹۹

·17 8 4- 13

گريخ محاربي 194

دُو اللَّذِيَّةِ مَسْرِكُرُهُمْ خُولِوجِ (11.47-173 دُورالدُمْنِهُ حَسِينَ مَحْسَيِنِ دُواللَّذِهُمُّ دُورالدُنْهُ حَيَانَدِينَ عَلِيهِ (1784 1785 د

درالفرين ۲۰۲

درالکنایتین .ابرال**تح می ۱۳۳۳** طرالکلام ۲۱۹۹۰٬۳۱۷۳ مهره -

دو المعالب خاص به طاهر کاراندتانی در طوری مصری امریان بن براهیان ۱۹۵۵ ۱۹۴۵

دواليمونين طاهر بدطاهر بن حسين دواليمونين طاهر بدطاهر بن حسين

للنميي احجاد كالجد كالعاد بحواد الحدد بعود فجونا

لاهل بن شياي 🗝 🔫



رفوی هنگم به مشام. راوی

With Charles Street بشيد الأدبر طبيب ١٩٩٧، وشيدهاسي حطارون الرفيد ، خنيله حاسى برشيدالمثار ٢٥٧٦ رسيدرطراط المحمدين لمحمد ١٩٧١٩ و١٩٧ رشيد هبري ۱۹۹۰ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۵ ۱۹۹۰ Y- NY LIGHTLE رضري لمي ميك مبدر الدين بن ميرزا محفد بناقر ١٨١٠٠. TAKE JOHN JOHN رضوي محقد ابراهيم بن ميرزه محقد باقر ۱۹۹۴، 11A0 رضىء ابر المبس مستدين حسين حدواعظ تزويني المحمدونين رضي حربادي ادامي ۱۹۹۹ رضی بن مقد عبدی APT APP رضع الذين على بن عبى بن موسى مه على بن على بن عوسير رمَنِي الكَانِينَ عَلَى فِي عَوْسَى فِنْ بِيَعَقِرَ ، فِي عَنِهِ عَلَى فِنْ عَوْسَى انْ Elme. وطني الذين هني ين يومق بن المطلع الحدي جدحلي حتى ين وضيي الذيس بمحظلهس الحسن الاستراباتي وشمارح رحى الدِّين محمَّدين محمَّد اوى - ٢٠٢٥، ١٣٢٥ رضي الذين مسئد بن معند بن معمد اري ١٣٢٥ -٢٠٩٢. وطاعة بنءريد المدا رفاعه بن شداه بجلي ۲۷۸ ۳۲۵۹ وفاهى سيك احسد مدسياد اسمد وتاجي وفاعي ومحثداته محند رقاعي بيع الذين حين ١٠ - ١٩٨٦- ١٩٨٩ (١٩٥٥) وديع الذين محث بن السوان فتجاله الواحظ التزويدي جه واختظ الزريس، محكد ربح رهی حاودین کلیز خه داودین کلیز رأی رفودين براميس ۲۰۷ ري بنت برفيع مس 100 رائيه بنت استعاق بن موسير ١٩٩٨ ولاية بنت البرالمؤمنين حدراية بتك على(ح. والإدينة جعارين هسرعائي المحا رزديت العس ١٩٩١،١٩٩٩

برق بندالحبين(ع. ١٣٣

راس المسترى، مسجال بن ميدنة الم السحاق بن عبد الد راس المقري رأس المقرق محقدين فقي بن فيد للدعيد معتدير خلي يبن حبد اشاراس المشري رياب همسر اهام حبين ١٠٥٥ (١٨٥ ت رواب بنده مرواقيس ۱۹۱ م ۱۱۵۷ ۱۱۵۵ ۱۱۵۷ بهامي خلي ان عيسي ۲۷۵۲،۳۳۷۱ 🚤 እተሌ የሚያውል እርብን ለምበን በምበን ውጤ ፕላየፓ ييم بن في الحفين دين بن سيم ١٠٥٠ رييع وزخليم حاطواتها وايخ ويتع بي و باد المعاري 197 وينع مناجب الماك فالق الماليان المالية والأراء المالية የምንያ ብሃሂላ THE SACK SE APP OR MA المناون ميل ۱۱ ۱۹ ۱۹۰ يهابل حرام فقناعي 🔫 ريبعه الراي ابن ابن عبد الرحس فروخ (۲۳۲۵ رجائی ابو های مه ابو حلی رجالی رجالي. ڪِد معند بن درخ بني علي جهنيک ميمند ٻن ڪيخ این غانی رجالی رحائی ہے مہدی ہن سے اہل علی ج ہے صفای ہن شیخ ابی علی رجالی وجدش أبي المسكاك (184 1996 1984 1867 1867) رجرين ليسى ١٩٩ وشيش جمر بن هرج جه همو إن حرج وخيص راح بن بهد ۱۳۸ ۱۳۹ ماله فشيل خافعين رسان رخالی خنیال بی ریس به خلیل بن کاور دخالی 2019 ASS الزمين المحين المادي بن حيلين بن السواحة وحير المخدي من حيسين بن لاسم أفرسي وشش البيلة الجند ١٩٩٢ شنى ئېلامىمىدىكى 19.57 19.44

للتن خلى ۲۰۷۶

THE PARTIE STORY

ATTE OFFICE ATTENDANTS AND ATTENDED ATTENDED ASSESSMENT

Y-A 35

√قی میدمین ۱۳۹۵ 10h 1867 يال بن سبب المرافعة ١٨٩٧ ١٨٩٧ ١٨٩٨ ٨٠٠٠ بالربي منت ١٩٤٩ - ١٩٥١ (١٩٥١ ريطه پنت ابو هائنج عبد آلا بي محمد ۱۹۰۰ (۱۹۰۹ م ريه سندسيس بن حسن ١٩٦٠ والنويه ١٩٩٠ واهدا أبو فمرواعه ابواعمري إلتيد الرهد ابر القصم مين بوطه بن محند ١٩٧٠ ATT ATT JAIS رامر مرکی عمور بن قصیل ۱۹۹۰ وندري محبندين سنان جامحكدين سنان وتعري HMY 44, AL زيالي البو شالد ليه ابر خاك ويللي THY WAR, MILE ان قال بن بدر ۱۹۳ CHAIR FOR YOUR FORE FORE LOTE WAYS AREA يهم بنت جمع بن ابي حصي معين - 190 يهدى السرواين حنهاج حدمهم بن سيغاج زييدي at the state of the state of the state of ተያያቸው ለተከተ ለተከተለ ለተከተ መተዋል መንጀነና መገጀቱ ربير عموي پيانير 199 ويترابي بألحار التار ١٢٥٧ ١٣١٠ ١٥٥٧ ١٥٥٨ ويم من بكار ريبري ١٢٠١٠ بيرين بكرين بكأر ١٩٢٨ TOPA YIP I'M PLANT زابری حبداله بن معیمی جاهید لگامی مصحب رابری بيرى خدائرهم ساعيد الرحمن زبيرى رجاح تحوى الراميع بي محقد حه ايراهيم بين مجائد وجماج زجاجي فيدائر حسرين استعاق 1907 (1905 Alter Johnson وحراس ليس - 140 ممال 146 مالا (146 مالا). ورانوه وسي فالمسيني الشاكر ١٩٧٧ له بداويدر ١٣٧٦ ١٩٣٩ (١٣٧٥ ١٩٣٨ ١٩٣٨ THE STREET PARTY AND AREA STREET TOTAL THAT THE STORY روازي مستدين عبدات ١٣٣٧ رزائه اللاله

يراقي الحما

رائية يشك رسول الله حدرقية بسيد محيثه (حس رقيدينت عبدالرحسن ١٩٥٣ YANY APA YTT TRI POLICE GO إقهابت عني بن الحسن ١٩٩٣ رقه بنندمحسدهن (۲۶۵ ۹۰۲ ۲۰۱۲ چەبىتە مىسىداسىدر 600 ۱۳۸۱ همند بياج ۲۳۵ ۱۳۹۵ رقيَّه بسنا دومين بن يتمام خي 1810، 1824 ب صفری بنت علی ۱۹۵۱ ت معرى ينت مرسى بن جعير . يُ ١٥٢٥ يک کري ۱۹۰۰ TOOK YERY YERE TERE DANK 45- ILL وكن الأورادين ملكشها ١٩٥٨ ركن الفرقة سبين ١٩٣٨ ركي الكولة ديشمن خداين بويند دينسي كن الذولة مسيز كن الدين بن مذكشاه بن الب برسالان جمير في 3747 مانی طر بر میسی ۱۳۵۴-۱۳۵۸ ofter along والله بنت في سعيال - ١٩ ١ الله يشت حيي ١٧٥٠ مله ينث عليل 107 هله پښت علي ۱۳۵۹ رمله صحري پدا اين معيش ۲۹۹۹ رمله ميعري پيسه جني 101 THE THE ALCO وواحه حبداك سيحيداك وفت 957 300 TOTAL Electric Est وح بر باع جدامي ۲۹۶۴ رودكي ٢٢٥٤ روان اور برازه ۱**۹۷۷** ۱**۹۲۷** وومي محير الذين بجيئة بي سنيمان حامجي اللبي بجيندين سليمان رومي (شيخ كافيجي وياح بر عشال ١٩٣٨ ١٩٩٠ ١٩٩٨ ١٩٩٨ بهجه. ١٩٧٨ وياحي معقل بن قيس حاممال ۾ کيس رياسي

ربائس مشيين قرج ٩٥٢٨

ردین هیسی ۱۹۹۳ (۱۹۰۹ ما ۱۹۰۹ مردین کردین هیسی ۱۹۰۹ مردید (۱۹۰۹ ما ۱۹۰۹ مردی ۱۹۶۹ مردی ۱۹۶۹ مردی از این از می از این از می این از این این از این این از این این از این این از این این از این این از این این از این از این از این از این از این از این این این

۱۳۵۹ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ رحمه بن الأسود بن المطلب بن اسد ۱۳۵۰ زند بن الجورن ۱۳۶۶ زنگی تطلب الذین موفود خه مرفوه زنگی، تطب الذین ورفوی فقی من الحسن حافقی بن الحسن الزماری رمزه ۱۳۳

ANY IF ANY AREAS AREAS, ANALOUS A AREAS AREA

ر عود بن إبى المواهب على ١٩٦٠ م يعسسون ١٠٩٩ - ١٩٩ - ١٩٩ م ١٩٩ - ١٩٧٠ (١٩٩٩). ١٩٥١- ١٩٥٥ - ١٩٨٥ (١٩٨٩)

> زهری، معند بن سند به این سدد محند بن سند زهری، معند بن مهاب جه محند بن خهاب دفری رهری معند بن معدرین جید اقد ۱۳۹۰ زهری، محند بن معدر جامعند بن عطی رهری

رهرى خيدالعزيزين فسران ١٣٣٥ ٢٣٧٥

هیر ۱۹۰۳ ۱۹۰۳ ۱۹۰۳ ۱۹۰۳ به ۱۹۳۰ ۱۹۳۵ ۱۹۳۵ هیر بن آبی صلحی ۱۹۴۵ هیر بن آبی حلیق بن دلیزه ۱۳۴۰

رهيم إن بند حقمي ۲۴۵

رهير ٻن سليم ۱۹۴۰

رهيرين مطيم از دي. ٨٣٣

رفير بي قبين ١٩٩١ -١٩٤ ١٩٩٧ عالم دام ١٥٨ -١٩٩ - ١٩٩ ١١٨ع/١٩٨

هید بر کی بجنی ۱۹۶۳ ۱۹۹۲ برین مستید ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ریات هیدالمذک به هیدالمقاک ریات ریاد بن این مقوال ۱۹۹۳ ریادین این مقوال ۱۹۹۳

ر وادين في مقوان ١٩٩٦ ر وادين في خاص عاق فيان قلم المقار مها، من مقط المهار عامر دوان فياداء ١٩٣٨، 1884، 2004، 1804. مفاتاً، العام المائم المهادة

ریادین سه ۱۳۵۳ برادین سبک ۱۳۵۳ بادین عبد ۱۳۵۷ ۱۳۵۷ ریادین عبد ۱۳۵۸ ریادین آسطر ۱۹۰۰ بردندی ۱۳۰۲ ۱۳۵۸

የነምም ለሃትዎች ለፋይቱ

یدالأشود بر (برافیم بر اعطاد بن الرسی ۱۹۹۰ رید بن اردم کر ریان شمیدی ۱۹۸۰ ۱۹۸۰ ۱۹۹۸ ۹۷۸ ۹۷۶

> ویدین بگیرین امین ۱۹۹۷ ریدین قلب ۱۹۶۳، ۱۹۶۹ ریدین جمار بن درآمییین عبدالل ۵۹۵ ریدین جارد ۱۹۰۰

يند پي حار ند چې نه د خپل کالي ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ و ۱۹۹۹ ياد پي حار ند چې نه د مېل کالي ۱۹۹۹

artamantan uning

ید پرجمبیر ۱۱۸۷ رید پرجمان ۱۳۲۱ رید پر خان ۱۹۹۸ رید پرجمان ۱۹۲

ر پادین میرسان البودی ۱۹۹۷ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ ر پادین میداند (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹۹۳ (۱۹

ريدين على لهاريدين على بن العلين (ع)



ويلب كبراور خه ويلب بلث خابي (ع. . پنی علی ۱۹۸۹ وين الدين واستاد شبخ عو عاملي ٢٧٩٠ حهن الذين شهيد نائي حدثمهيد نائي حرين الذين بن حالي بن العبدين منطقي - 11 هـ 1999 ماين بي ارتشير 1994 مائرلىپى ۳ PROPRIES ATT ALL عالم مونی ہو خدیمہ ۲۰۱ مالم بن عمري ١٩٣٨ سالم بن فيس ١٩٧١ مالم بن منيد - ۲۵۰ 1310 1777 Julio 1940 plus MPR Julia ماماني - جانئيل بن شنيد جه استأخيل بن أحط مادلي مأعاني التصور بن لوح ين قصر بن احمد لله محمور بن بوج بن تجرس حط سالي سامائى، تغير بي خيد جاهير بن شييد سنباني ماعلى دخرج بن متصور خادوح بن ملحور سأباش YOU TAY THE PART OF WT AND

میتی خطوی هاری در تید ۱۹۳۹ میمان بی حواملا ۱۹۷۶ میوازی ۱۹۹۶ ۱۹۹۹ میط ۱۹۸۵ ۲۰۰

میط بعد آلطوم سید علی ۲۰۵۹ میط تبیخ طیرسی ۲۰۱۶ میط معددت جزایری مید مید اط ۲۰۰۸ میخکگین شهر ۲۶۶۳ سیکی خان بن فیدالگانی ۲۷۷۴ میچی کوئی خبرو بن فیدالف جدین بیجای همرو بی هیدالف میچی کوئی خان به فاتی بن ماتی میچی دود این حمر این التنجالی ۱۹۵۸ میلاد ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۱۹۷۹ و ۱۹۷۹ این التنجالی ۱۹۷۹ در ۱۹۹۱ ۱۹۹۹ ۱۹۷۹ ۱۹۷۹ این الاستان ۱۹۷۹ این الاستان ۱۹۷۹ این الاستان ۱۹۷۹ این الاستان الا

رسد ۱۳۶۳ بسب بسد جحص ۱۳۶۱ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ریسب بسب جعفر بن خسن بن جعبر ۱۳۹۳ ریسب بند، البورادرج) ۱۳۹۱ ۱۳۹۰ ۱۳۹۳ ریسب بند، البورادرج) ۱۳۹۱ ۱۳۹۰ ریسب بند، المصین(ج، ۱۳۹۲ ۱۳۹۶) ریسب بند، المصین(ج، ۱۳۹۲ ۱۳۹۶)

ریمیدیت ملیماری علی (۱۹۰۵ ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ی فیداشی احمد ۱۹۷۱ یب فیداشیهی ۱۹۶۳ ۱۳۸۸ بیب شد هیز فشا

مبعدين بي ولمآس . حجر 194 يا 194 عادي 1946 و 194 2199 might by down ببعدين السرت ١٩٢٦ سعدين سنظله سيسي ١٩٢٩ With day or have سميد بن عياده بن ديم بن ساوته المتزرجي الأنبصاري - ١٧٥ የነምሃ ለሃሳውል መተጠ ነቀ مجلين عبدائد A 1Ab A 1 سند ہے عبد اللہ اشعری میں اب اشعری فعی، سعد بی حید آلہ سعدين فيدافه زاري الها سعدير كيفء ٢٩٦ عد بن همر افتارُانی مروی به تعنارُانی، سعه بن همر معدين مالكاين هادر الأشعرى ٢٩٧٣ معدين منفر الأفي 170 سيعدين معاق ١٩٧١ ١٩٨٨ ١٩٨٥ ١٨٨ سعد آلایی تفتاراتی سه تفتاراتی، مسعود بن عمر معدوفاتين عال سندی، حرفوص بن رمیز به حرفوص بن رخیج سعلی معلى ڪيراڙي ۾ سندي، لحجم بن جيد 🗳 مسعدى منعسم بال خيد فقد ١٣٩٧ ، ١٨٨٨ و١٣١٨ ، ١٥١٥، THE GIFT FOR V TOTAL STEEL PEROUPLE AND AREA سعيد بي جير - ١٩٣٥، ١٩٩٣، ١٩٧٧، ١٩٢٨ و١٩٢٨ سنيدين سور پنسري ۱۹۵۹ - ۱۹۹۰ سعيداين العامل ١٩٧٣ ما ١٩٤٤ ما ١٩٤٤ ما ١٩٤٤ سعيد بن هندان حطى ١٩٦١ - ١٩٦٨ ١٩٩٩م سميادين عبيد للماعرج (١٧١ سميدين ختمال پر افغال ۲۹۶۳ سيدين ليم ١٣١٠ معبادين فيس همائي ١٩٧٧. ١٩٩٤ سجولها فالم المخت سجيدين مسجره المهت معودي مست ۱۹۹۵ ۱۹۹۹ ARTH, ORFE, WART, TRVE GENE YOUR TOPS TOOK TOPS THAT TOPS STOT AND

بعيدهماهم بعسوين صائح مروى ٢٢٧

معهده ينت في عميل 199

WAT 45 ىيەر سىنىد تقى كاشەنى 👫 🕶 متى سكيه ـــــ حسين بن محمد ١٥٨٥ بنيه مساير القاسي ١٨٩٠ مجمعاتي الوابود جالز أؤوب سجسائي معنتاني ايُوب جايُود مجعناني سجستاني ۽ حريز جي عبد الله جه حريز بن هبد الله سجستاني لجيئتني ومنيمان بن اشعت لهيز داود حدسيمان بان السعث ابرا أودمجستاني مجيئاتي. معون به معوّق ميينتاني بيخاري. عني بن مجينا بيه علم الآين ميناوي حتى بن محينا ساواس عبرادين مطار الأفلا half with سدى السماعيل بن عبدالرسمي ١٣٣٦ سديد للذين ابر الفطيل شاذات بن جبرتيل قمص خه اشاكات بس جبرتيل قعى سدید الذین برست بن عنی بن مطهر مه فلامه جنی ایوست بن خلي مديد اللبن ورسما حاخلاته حش يرسمان فدى مقير صيرتي (١٦٨) ١٩٧٧ (١٩١٩ سراب مجند بن حبد ألقناح حاكنكليس بالزنتيالي محسد بين مقالفناح مراج الذين البلقيس 1999 المؤاد حس بن مجرب حجس بن مجرب المزاد AT Aller سراقة برملاك ١٥١٦ سرافة بر مالك برجعتم 🕶 مرجرق دالإ مرخسي واحمدين هلي بن كالوم (1994 لرخسي مختذين فاروق به محتذا وزخارون سرخسن مرالبطي السناديل حالسافيال مرصطي مروطي الواؤية خالو ويقامروجي مری مقطی ۱۵۹۲ مطان مانتي ماه فتحمل ١٩٤٨ TIT Ame معد حوبي عمروين خالد ١٥٥٥ معد اشعری میں ۱۹۹۳ معد اشعری میں

THEY STATE



سلطان البرقيا بردود 1944 مقطان ألجابتو محذد معولى حدار بجايتوا شدايران منطان طبين عيرة - 846 منطار جينر 1444 ملكان خدايتك به اولجايدو ، شاه ايرانة منطان خراورمشاه عندى ۱۹۹۳ سلطان الأوقه ١٩٥١ ١٩٥٨ مراوع سنطان الذرقة وينسى ١٩٧٩ ٢٧٥٧ مخطان ريح ١٩٩٨ مططان معيد اونجابتى 1979 منطان سنجر بن منكسه بن الب ترسالان مستجر الن ۳۶۸۳ YAY- YANG THAY TRANSFRA سلطان منلاح الدين ١٣٥٥ ١٢٧١٠ مشان لاملماء ميرمحند حسير الثابة سنطان كالمور اعتبيدي حاكاتي اختبيدي سنطان السملقين جوالظب الأبين رازاي المستدين محتند سنطالة محبك خدفيته البيد الربجليس بتبديران ملطال محمد سريف ١٩٧٧ سطان معبد عزنوى ١٩٧٢ منطان مجمود ۲۶۹۳ 1994 1979 Hall appearable منطاق محمود بن سكتكين غيريري (١٥٩٣ -١٥٧١) ١٩٩٧، مبطان مبيورد ١٩٧٦ ١٩٩٥. ١٧٧٠ منطاق مسعود سنجرس ۱۳۹۶ ۱۳۹۳ (۱۳۹۰ ۱۳۴۰ TYPE ALL ملقي حمدين مستد ١٩٧٧ للشاسي ويوالعهدين حاوين المابدين للفنسي المنسان فدرسي الألا الألاد الألام المترافقين الألا الماري المترا ስቸተል ለንአል *ያለቤ ነፃያት ያዩቤ ያለ*ስ ያም፣ ነምሚ *ሽ*ኛ፣ ተከምሶ ምሳውያ ያተውሙ አካላለን በነምም ሴቶታቸ ካውስጥ ለነቸኛት ተነሳሴ ማዕደል መምሃቱ መፈታት መስምሃ መስምት ለየነኛው ሃሳዎች سلطنيء جائير بن حارت حجاور وز حارث سلماني منبر(مالي)برانيور ۱۳۰۰,۱۳۰۰ 4FF take with here (68) 197 W Sec 1974 with صفرات وبدالتقي افلق

1971

سالين پشت استان ايندين نوار ۲۰

مفاح حباسي - ابر المبادي سفاح - حبد الدين محث بناح عبدالانتفاح ١٩٣٧ تعمر TTEL MARK سموالاء اور محطل حداور محطل سعوال مغيان بن الحارث بن خيد المطلب ١٣٧٠ ستبال بن حائد هدنی دحیاتی ۱۷۱ معوان بي مينه ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ ۱۹۳۸ حميان بر مماريد ١٩٥٢ معیان بی بزار ۱۹۸۹ مستعیان سوری ۱۹۵۲ ته ۲۸۲ تا ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ تروی ۱۳۲۸ TORY THRY APPN ASSESSMENT ASSESSMENT حجاني خندان بن خيسه - ۳۹۳ 4 pt appe TPYV Myse سكسكي أبرخواه جابوخواه لكسكي سكى ١٣٦٣ كبن اصد كالميدمكين مكِّين، تعبير الذين ابر جعفر قصند حانسير الذين ابر جمع احيد حگين سکینه حس ۱۷۷۱ حكومات الحسين في خلاف الما الاسالالية المام المام CHE CONTRACTOR AND AND AND AND AND THEO YERS TOD: 100 سلأرين خشالمزيز الفيقسي جاسلار دينيي حسرتان فيدالمزيز سلاة فيلمن حمزه بس صيد المريز ١٣٩٧ ١٣٨٠ ١٩٨٨ TVOA سلامين ني الحميل 199 سلامين عي واصل - ١٩٥٩ (١٣٩٥ 1966 4544

ملكشه بن الب وبمالان سنجرش

سنجر عن طاكشاه بن الب يرسلان سفيتركي

19-5

سطيم ١٩٧١

سيعان 1147،514

سمعي بشنة عسرو بن ريبعه غزاهيه 🕶 سلمي بنت عمرو بي ريد بي ليا. 🖈 سدین شریک بن اهور خشوبگدین اخرر سأمی سلمي فيدلة بن فإنى خدفيد أأدين ايض حلس سنني جيد للدين حياس جاهيد الدين فيكس سنبي سنسي فبدائطك بمخيد أأملك سلمي عيالهن . هيند الله بن حيَّاس حدهيد الله بن هيَّاس عدمي سلمي مطرين كنبه مومطري للقاد سلمي سلميند. مانك بدي مرّد بن مازال حد خانك بمن مرّد بن خارال علميه مغوني عملن ابن مريم سدايو مريم صلوبي خمار سترني، عماره بن هيد آله حيا حماره بن عبدالله ساولي لقيل محكد بن حسن جامحك بن حسن استبال سين. محتم به محندالسيل عيمان أبو ورين ١٣٣ مقيمال فتحسر ١٣٢٣ مگیمال بن بیر الحید Taki عيمال بن ابن جعلي (144ء 1994 سيمان بن ابي ميخ 297 منبعان برزاحت طيراني 1997، 1990 ملينان يرمست ابوداود مجمئاتي ۱۹۵۴ ۲۷۵۱ مليعال بي افعس (194 م) 1944 حلومان بن جرير 🔻 ا ماليمال بن يهمغي ١٩٣٥، ١٣٦٠ مليمان بي حسن بن جماير ۱۹۴۳ سيطالون حسرون جهم ١٩٩٢ ١٩٩٢ ميمال بن حصص ١٩٦٣ سليسان پر داون ۲۹۹ حديمان بن دارد بين حسين مثلي ۱۹۹۶ ۱۹۹۰ جول ۱۹۹۸

معومات بن فارد بن علي ١٣٧٧ بيليماليم صردخزاكى ١٩٧٨ ١١٠١ ١١٥٧ ١٩٥٢ سليمال بن طلعي المعتم ساليمان بن ميدفقاين حسن مثني 1774 1794

معيمان بن عبد القدم على ١٤٠٠ هـ ١٤٥ و ١٩٩ و ٢٢١ سليمان بي ميد للسلك - 170 (1714) (1717) (1817) (1877) DATE OFFE THE GIVE

مهمان بن عبد الملك بن مرزال (184- 1845) 1847 منهمالوين فليرس المعسين ١٩٧٧ سلهمال بن على بن عبد فقد ١٩٧٣ سليساليان على بن عبد الشين عباس - 1778 ستېمال بن آن عشوي . ادام ۱۹۸۰ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ته ۲۷ ت سليمان پي محمد بن مايمكن بن داود - 190 مخيطان پن موسي جي جيمودع) - 1976 سنيسان بن بازيد ۴ ۱۹۴ سيمان بي إحار ٢٠٠٠ سيبيان جماري ١٩٥٥ ١٩٤٨ ١٩٩٩ صليمال تعموي وشاوايران 1946 1944 1944 معيمال تقفيظي ٢٦٣٠

> معاهدين شار ١٩١٣ ليباكياني غرشمين فوذان حابير دجاله فمستري اسمأك سيناكي ابر يعني حنزه حافر يعلى حنزه سفاكي سنله سريه ١٩٦٦ - ١٨٨ ، ١٨٦٥

سناديجي يعرفني حبيد للأجئ مناقع بحاصيد فلأجن خبالح ستخبيض يحرانى

سنجور أصنته بن الراهيم حديمتك بزرار أحيم سنجوم سمره بن جندت ۱۹۳۶

سنبرى المحريان مستعد الأدامة والمعارجة والمحار المعارد

TVAGATVEN TOPN OF STOP SOFT SALES معماني بروري عبدالكريوين معطد ١٧١١ ١٢٧٠ معهودي ۱۰۹

معهردي سيدعش ١٩٣٧

TOOLANDS AND THE COL

سب دام هیدان ۲۰۰۱ میک

خائی مجدرہ ہن آیم 1994 1991

THE SHE HE

سنالوس انس ۱۹۰۶

ستان جهني ۱۹۶۰

سطى بن دامک ۱۳۹۳ م ۱۵۰، ۱۵۲۶ ۱۵۲۰ ۱۵۲۰ ۱۵۳۰ ۱۵۳۰ WAS AND PIGE FOR 1505 FOR PERF TOPT TO-D THY

> مطاي مستودان تيبه خااين ٿيند, هماود سؤار برزاير هير الليس ١٩٩ موارين هيدانان 1966 موجه سنارعته ١٣٧



حيد جلال الذِّين هيد الحميد بن عبد الديني حسيني - ٣٣٤ حيد جلال الدين معبقد ١٩١٠ يقا مناق القرن فيند ١٩٥٠ ميد حمال الذين احمدين موجى - ١٧٤٣ بيد حدل الذين بحدد بن عبد المطلب - ١٩٢ ليك خواد بن سيلاميسند على ١٣٠٠ ت CONTROL OF STREET ميلة حبيري المنافيل بن محمد ١٩٧٨ ١ ١٩٥٨، ١٩٨٨ When the back the restant seek about میک حیسر خامنی ۱۸۰۳ ميتا داماد ۱۸۸۸ ميد شي الدين بي طاووم - 170 میند. نبی قذیر هنی بن مرسی بر جعمریی محمد ۹۷۶ مئيد خى جدرها الرضى محتدى مسين يد سهردي ۲۵۹۹ TYPE SECTION الله الله الله العليم بي اليله جمار سياه سنال سيال هسير بس مير أبو لهيم سن مير محظ TYPE PARKET سؤله نبيلتجي سافعي - ١٩٩٠ عبلا شريف المعاميل بن حسين بن محمد (74 مبك مربف الاج الدوران محنة بن حمزدين رهواء (471 بدليس الأولي محمد 1967 ليقاضين أثلان المحمدير جمال الدي الممدا 1940 صباد حماحب روهنات بها خواتساري. جميان پاتر الله سالم ۱۵۵۷ لبيد حالج سيط عيادنا الأجل شيخ حزّ حاملي به عاملي سرِّد ميلاهامي ١٨٩٤ ١٨٩٨ مولا تدامل بن شاهم حسيش حدايل شاهام مدايل، بسيد HAVY AT INCUSA عيد عبد أله بن سيتد ور الدين على بن سيد حسالط 😘 ٧٠ كالماعة الفاشير خافي الميد فيدالك وراعجتك مهند الحسين بن سريف يوسف 100% مبدعيدالربسع ٢٥٣ ميدالينيره ٢٩

ميلا عطوه حسس ٢٠٦٣

مودوبنت عكى ٢٠ موسيجردي يواليس ١٥٢٠. لويدير عمروين بن المطاع متمنى APA مويادير طاره ١٩٥٠ مويد خلام ۲۳ مهر بردی عبداللهمرین دیداند ۲۷۹۰ ۳۲۴ مهروردی عمر بن محمد ۲۷۳۱ ۲۷۳۱ مهل بن بحر فارسی ۱۹۹۳ م ميلل بن خسن خراساتي ۱۳۳۶ حهل بن خارف حاليز ادامه سهل بن حيف 467 day or Jet مهله ووحدايو حديقهم عتيه 199 17 100 مهيا ين عمرو (146 جهيني برائيتم ٢٧٦٧ المهوس سبح حمد نظام الدرق 1000 حييزيه افسرويس عنبان بحوى دارسي ١٩٩٥, ١٩٩٥ THEY THAT TOTT TEAP THE TED JOH سيدجراهيم الافالة ميتادم والهيم حمضمت شبرطيط الأكلا مؤداير الحس طلعر ١٩٢٧ مينداير القامم حمارين حسر مرموي ١٣٩٩ مية ابر محفد النورتس ١٩٦٣ ميد ابر جبند خسن بي الهادي ١٥٥٧ ميلة اين يعلى محمد بن الحمس الجمعري - 1640 حيداحمد بالعي فؤفه سؤا استامه ١٥٨٥ نيار ساعيل ١٩٥٢٠ مهد اسماعیل فقیعی بوری ۱۳۱۸ سيتنابلان ٢٠٩٢ ميذباليء خطردختري مسي ٢٠١٢ ميد طر الذين معمد - ۱۹۳۰ ميند البطسان ١٠٠٠ ميَّد بن طاويس جائن طاورس حتى بن موسى ستيدناج الذبي ١٢٩٨٠ سؤلا ناج القين بي رهر ج ١٥٥٥،

ميك جزائري مه جزايري، نصب الله بن ميد نند

ميد هلامه أقا سيد علاي ۱۹۹۳

سید در تضیین میر مسئد دیدی ۱۹۳ سيدمرنضي درالمبيدين ١٩٩٠ سنِد هرانسي ۾ خشم الهدي، خان ۾ حسين سنيد مهدي بن شوخ ابي مدي رجائي 🔻 ۲۸ ميلاجهدي فزورش ۱۹۵۷ مخيد ۱۹۸۸ ته ۲۰۹۳ وو الجديثان منان ١٣٣٧ ١٣٣٠ ١٣٧٩ المهاد ميرزا جزايري 1904 ميته مؤمن البيلنجي ١٩٩٧ سيَّد نصب له جزائري خو مزايري، بحبت الله ين هيد الله سيَّد نصداطُ جزائري شوعتري ج جزايري، تعمت فلا بن هبدالة البيف معمقت دجرتيري المستاقاتين مبداق سيِّد نور الله بن حجزالوق سيد بور الدِّين بن سيِّد نصت لك منيده السادوت منية حسن حميني ١٧٥٢ ميد نفيسه احساس بيءولدين حسن ١٧٩٨ سيراني 1707 يورو حراش حسرين ديداته 1767 1860 سيف بن سارت 174 ميت بن خارث بن مريع - 819 سياساين هبيرو الأفا سياسين مالك ١٩١٨ ١٣٠٨ ميهالبوك ووودياه بالان المود ومود ومحدده

مين الدولد 1969- 1977 1977 1979 1975 1975 1975 الدولة 1965. مين الله وله معادلتي جدمية الله وله على بن فيه الله بن حداد مين الله وله حديث بن منهو ، مزيدي استان 1977 مين الله وله على بس عبد الله بن حديث ال 1979 - 1975 1977 - 1977 - 1978 (1978)

ميف اللين دندى جا آمدي. دين ي معند مدوري حتى الندي، ناصل مقداد جا فاصل امقلاد مالشاد يين

سپوش جلال آثبین جه میوطی خید آفرحمن ی این بگر میوطی حیداث حسی در این بکتر ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۸۹۲ ۱۳۹۲-۱۳۶۳ ۲۵۴۰، ۱۹۹۲ ۱۹۹۵ ۱۹۹۲ ۱۹۲۲

> میوطی ناشان خاطان میوطی مطان بن جبرین قص ۱۹۷۳-۱۹۷۸، ۱۹۳۳ شاری ابو ضود خابر خمرد نباری مناطعی طامع بن ایرد داری ۱۹۷۳ - ۲۷۶

ميته ملاء الدين بين الحسين محتى بين محمد بين محتى من خسي پي. هره ۱۲۹۳۹ ميلا هلي بن ميّل محت ١١١٠٠٠ سيد سيخان شيرازي ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ TYNE TYPE ميار على مناهب الرياض خاطباطها سياد فاي من محمد المبيد معاداتكين ١٨٨٠ عيد صيدالذين ١٧٩ ہے مقار بن مید موسوی ہے فکار بن مما دو مو ل مزدده الدين ١٩٣٩ سيته المسل الدواوندي حدواوندي كالشاني الخبل الدون حالي سيدكمال اللبي ١٣٣٠ ميد باجد بحراني ۱۷۹۴ سيدمجد الذبي ١٩٩٧ سبِّد مجد الدِّين أبو الفرارس محند بن مِن الحسر. عجر الذِّين atto perio ميدمجداللاين بحريصن المامجة مبدمحله جزايري 1999 سيك محمق كالأنس حا كالأنسي اخرجي البياد محموران مبك حمن 1809 Autor Aut ميك محمد استخير بن مرك محمد بالر 1401 ميلا محمد وادا جمعه الأولاد ميتا محمد باق (1966 بيد محند والرون مير محند حسيني الشرآبادي مها مير داماد محند بافراين محند سيئد محاشد بالمر الرشتين سيه حجد الإسلاب سيئه محمله ياقر وششي مهر مستدين عاج ميرزا حسي 1900 مؤلد محمد بن سؤم عياس ٢٠٣٠ ٣٠٣٩ ٢٠٣٠ سيِّد محمد بن نبيخ ابن هلي رجائي - ١٩٩٢ ميند محمد جواند ۲۸۰۲ م فلمؤلا مستقرر فيلاس بحر العقوم الاعتد

سيِّد محمد شرق اللَّذِينَ بَوَ السَّادَةُ الْأَسْرَاكَ أَلَّ شرف الدَّبِينَ

كود معند در مياميارک ۱۳۸۱ ۱۳۸۳ ۱۳۸۵

ميك مستد إليم ١٢٥٢

سيدمحند بوريشني ١٩٧٦

میک در نصی پن نیز محسن ۱۳۵۵



کیانی جاتی ہن حنظہ بن است نہ قبلی بن حنظہ ہن لصفد شياعي شېستاني ريمي ۱۲۵۵ کا ۲۰۱۹ کا ۲۸ کا ۲۰۱۸ کا ۲۸ کا مبر 187 سيرجي هاريني الأكاف المجرا الميلا فليداف إلى منحند فلنا فبالوي جنيني TYPE STATE OF THE STATE OF خيل بن معد ۲۲۵۹ Wife against THY شهيبان بجر ۱۳۲ ۲۲۶ خبيب بريده خارجي ۲۱۹۲ خيرياس يع عيمي 144 نبير 100 شجري حسني الصيدين محندين إبراهيم بن عني بن عبد الرّحس جداهيد بن سعند بن براهيم بين شغي بين هيد الزحس شجري حستى تجرى، فيدالرحمن حافيد الرحس سيري الشجران غسر جامدر الكجرى شجران، کاسم پڻ هنس پڻ مين پڻ ٿيند اگر حسن ج. الاسو پيڻ حسن ان علی بن حید الرّسیس شجری شدية حبدللة يزجني عاميد للدس هلي عدية مديد حش ۱۸۳ مراحيل بن دي الكلام صيري ٢٠٥ ١٧٥٢ ١٢٥٢ ١٢٥٢ مراحيل بي موحبيل بن عمرو عسائي ١٣٠٣ برجائلوك ١٥٥٥ ١٢٥٥ جو٢ سرف الأفوال بن قريش - 1997 مرف الفولة دينيي ٢٧٥٣ مراب الدين ايو ديد الدحسين بن خلي ١٣١٥ مرجالديه عثر ١٩٦٠ه شرف المذير على بن حجمات شو سنائي المالالا سرف الذين محمد (١٩٨٠ Make adjac سرخي بن فطامي ١٣٠٨ شريح فاضى ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۶۹۶ ۱۳۷۲ سريمت فبخهائى وميور فتماط خالف مروشی ،ابر محند ۲۳۰۳

شروعنا فبواصام مسبندين خياطة بن عبد المسيم عالمسي 199

باقع بيسليب ١٩٩٥ ያውው ያውም ያውም ያውድ ያውል ያምል የተነታ ምሳ 🚙ወር بالمعى هباوين جماعه بهاعيادين بسنجه أأشاطعي فالمعيء محتد بن التريس جه بمعتد بن تبريس تنافعي هافيي، محتدي پريشا، جامحتدين پريسا، عاضي شاکری مسائلی خابس بن این جیب سه هایس بن ایس شبیب شاگرئ مساتی خالي اخبد بن مليز حواصد ي دنيز شامي تنامى البدائة بن علم جاميدات بن عامر دباس ڪائي. هماري مصطلق جا مصاريج المصطلق ڪائي شامى ورسمان حائم ١٩٢٧ ١٨٣٠ MOVE NOPE SERVICE سأة استاهيل اوِّل عن اسماعيل عبهري اوّله هاه بيجأنيل تالي حد السنانيال صعوى تائي دوهانيس ۴۱ شاهچراخ ،احمد بن موسی بن بنظر ۱۳۲۵ ۱۹۳۷، ۱۹۳۵ THE LANGE STATE ڪاه خلط ٻنده ڪ اوليجايتي شاه ۽پراڻ شأه خلابنده تائن سلطان مجمد مكنوف 1944 1944 كافزاه فيدالمثلج كاخبه العقيرس عبدان شاه. 10 سیاکسری پردجر د **۵۵ ۱ ۱۲ ۱ ۱۳۵۱** عاه سنطان حسين جاحسين ببعوي دباه ايركل خالاصيمال ۱۵۲۳ ۱۳۹۰ شاه سليمان صموال خاسليمان ضهواين. شاه ايران شاد صعى الآن - ١٩٨٧ (١٩٨٨ ١٩٨٧ WAS ARRA WAY FOR ARREST شاه طهماسي جا طهماسيه استون مالة مجاني الأن الأكانية 1944 £194 £197 \$ 1944 £1974 شاه عناس بن ساه خدایته ۱۹۸۷ مله فيُلس بن شأه صفى ١٨٦٧ فيد بهلس فتي ١٩٨٧ مهمد ١٩٨٨ شلاخياس ميموي ۱۵۲۴ ۱۳۹۹ كباد عياس ماطني حدثته عباس تزال هذه فيد العظوم موحيد الأبطوم بن عبد الله الدفرات هالله محمَّد خداينده اله الوفجايدو (شاه البران) شهاهورية بن عبد الله جالابي ١٨٨٧

تستراش الداهاليهي ١٦٢ سس الذين بي اسماعيل ٢٠٣٨،٢٠٣٢ هيمس الذين بريزي ١٩٧٦ شيس الذي حسي ١٣٩٨ شمس الذين فكنر بن معد دوسوي مع ماتار بن مط موسوي شبسي آلة بين متحند بين هني من حمين موسوي عضي THUS

شمس الأبن محفدين على بن محفدين حمين بن محمد ب عيى بن محنظ ١٩٩٧

تنسر فذين معمدين فارون ٢٠٥٧ ٢٠٥٨ عسس المعالي جه فاروس بن رهمگير

تسس النهاز ۲۶۹۹ شعمرير هالالا

شميري برحيرن بن البعد 197

have have your

تنسى حبدين محند ١٩٩٧

ميوذي تتج

موصب درگی شد کر ۸۵۲،۷۵۱

لوشترى ميلاعيداللطيف ١٥٣٧،٠٠٢

مرمتری دی اهاین شریف گذینی ۱۹۸۰ ۹۹۸ ۵۹۹ ۵۹۹ ትጀም፣ 1979 ዓያላት አማትይ ይቀራ ይቀራ መነት ብዛት *ተ*ያለብ HEART SOOF AFFE AFFE AFFE AFFE AFFE AFFE ለምንስ የማም ያቸው የሚያው የብለት መምም ዕጥቸው AND YOUR PARK TY-F SPAY SPAY SPAY

عرضتاتي. شرى اللِّين حتى بن عبدالاً مه هومدالدُين على بن حجمالة شرفيتاتي

مهام الإن]وهوي (194

مهدر الإملام والمحام فيدرزاق ١٩٧٣

TPTO Project

ALLEGE WAS AND PROPERTY OF A

مهر الوابسة يزهجره بن البهرياء من موفريز من البر در ال الوغيروان الا

شهربانويه ١٩٣٠

شهريانو به بنت امير الدين ابر القاسم ١٨٩٧

شهرت تمی اشعری محمدین خیدالکریم ۱۹۷۳ ۱۹۷۰

خهرستاني حائري خبرة دحمد حمين ١٩٣٧ تتهرمتاني ميرزامحمدمهدي 199

701.37 Julia

سريف ابر محند عبد لله بن قاسم. ١٩٥٣ شريعته أبن المناقب 1986

شريط جرجالي به شرجائي على وزعجت

شريف فرحى معتدين حبين ١٩٨٢ ١٩٨٨ ١٩٨٨. -1004 1004 1074 (1089 4041 ATER 1991 14T) THE OPEN APEN APEN YEAR TOPE THE TYOY APAN APVS APVS 1964

البرياب ببلطان محمود حاسلتان محكد شريف

سریم علی بن جعفر بی علی مقائنی علوی ۱۹۵۳

مريعي فيوالفهم حابوالنتم شريعي THE STOP YEAR YEAR SALES

شریکاین هر، حاوی ۲۳۳

تریک بن ادر سنس ۱۹۹۳

سويكيابي مطاد خصرهن المحالا

شفتري ملاعيدالة جاملا فبداله فيقتران

AND THE THE SAME

What was

المحابو يكربن فباتو 1777

معين خادر بن ضراحيل ۱۳۸۷ مادی ۱۹۹۳ (۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ THE YEAR YEAR, THE

> شمين كالبرين ميدالة حكفير بن خيدالة شمين شعرائى احدف خاجعة تدوالى

> > 1970 -----

معييد انقر قرادي ۱۵۹۳،۹۵۱۴، ۱۵۹۳،۹۵۱۴

مستني اصبقهائي المسؤلة فيحمد بساقي سن فسخمك نساس ج سري ۱۵۵۳

خابع البيلاميند ١٥٥٨

شيرني 900

1945 about

معين بنخي دان على ١٩٧٣ / ١٥٥٤ ١٥٥٤ ١٥٥٢ ٢٧٣٢

شنسناتي ۱۹۴۷ م۱۶۰۸ ۱۹۴۸ ۲۶۱۹ ۲۶۱۹

شميماني. بينيد بن ملي - بحشد بن هلي صبيعاتي تبويني تلكس غبران بجلدته فطويش عمران بحظ

مكريسي خمران محند ١٩٢٧ ١٩٢٢

شماح جاداوه المروكاية شنكح

ARK YES TO A THE ARE ARE ARE ARE ARE ARE የተውሰ ስተዋፋ መንሰው ውሃት ለተብ

مسرين دي الجرشي - ١٩٢٨ ،١٢٥ ١٩٣٨ ١٩٣٨ و ١٠٠٠ ١٩٠٩ 104 411



> خهيد الآلف، قاضي بوراته جا شو قتري ا بورطاني درجه الأنبي حهيد الآلت جا بحك في فرويدي حديد الآلت الياس بالراب المحارجة و محمد جايعة

بهيد ثاني الدين يراهني 197، 199 1994 1994. 1994 1994

مهد كاخ المسيى بين على المال المال المال المال بالمال. 194 مالاً 194 مالاً 194 مالاً المالية المالية

ههید دی . فیدگانی حبین به میداندی حبین این های ههید دی محدد ن حبین بن بایی به محدد این حبین این ملی مهیدی - بیخ باش ۲۷۹۷

> شیالی ایر صرو ته او همر شیالی شیالی ایر تحام ته او محلم شیالی

TYPE TOTAL BY IS NOT THE TOTAL ASSESSMENT

تيباني، حريس بن فيدالرجمي جاحييش بين هيدالزجمي شيباني

میدانی حریش بن حداله حد حربتی بی دیداله نبیدانی دبیانی حفظهٔ بن ضرو جد حنققه بن میرو دانتیانی شیالی حفی محفد بن الجبن حد محفظه بن الحسیم میبانی حد

شبیانی خارجی ادارد دن طریب سه واپند بن طورد السیباتی خارجی

هيئاتي د اميض بزرهين جه ميني بن تيل نيباني شيائي فاصل - قامي عبد الرّحمي - 200، شيائي - محند بن الحمن - جه محند بن الممنى تيباني فينائي - محند بن هنام - محند بن معاد بن صوب شيباني در مضور در مضور

شیبالی معطاه ی میپرد مدمشقاه ی میپرد شیاتی شیبالی ماتی ان الیمید حدمائی ان قبیعه شیباتی شیبالی بازاد این درید بدرید این درام شیباتی شیبالی بازاد این درید این زائد حدیزید آن درید این زائد شیباتی میبه ۱۳۱ (۱۰۵ - ۲۰ ۱۳۰ - ۱۵۰ شان ۱۵۰ (۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰ شیباتی شیخ این بازاریه حداین بادر ره شیخ این تراویه مسی حدین میتویه قبی

هيچ ابر البركات باعظ جداي البركات باعظ البركات باعظ شرع ابر العسل [سريد] ١٠١٨ مشيخ ابر حلى ١٣٠٠ شيخ ابر حلى مبدئت يو اسماعيل ماوندراتي ١٨٠٦ شيخ حدير الله يو على مبدئت يو المسايي، احدد يو بي الله يو مبد المبدئ يو يو الله يو مبد المبدئ المبدئ المبدئ الله يو الله

TEPR 1988 AVE AT A WAY SAY AND A TERM A TERM AND A TERM EVALUATION TO A TERM EVALUATION TO A TERM EVALUATION TO THE TERM.

شیخ تاج طابین ۱۹۴۶-۱۹۲۸ میخ للمگیری به تامکیری

شیح جامی حجامی، صدالرحدی می احد نیخ ججم در عندان خویزی ۱۳۹۶

کیع جمار عن ۱۹۹۹

هيخ جمام کيپر ۲۲۹ه ، ۲۸۸

نهخ جارنا حجبها بالقادي

نیخ در دادان ها در دادنی معند بن میس نیخ در در ۲۶۹۹

TYAT ABIA June 54

ميخ مسين بهدر شيخ يهاش 1980

مين هيروال رسيم ١٨٠٠

خيخ حسير بن مبدالمسيد ١٩٧٠ ١٩٧٠

حق مسن دحيم ۱۹۸۶

شيغ آئرنيس مداين سودا حمين بن هيدانه

شيخ روي 160°

شيخ والومدي ۲۹ ۲

صبخ يرالدين 1869

شيخ مجلفا حسان صاحب حريش الكالام عيا تجدى المعلقا حس ميخ درنمس T-VP شيع معيد محند بي محند بن النصاد المحهد المحكدي محند اليخ مهيد بسابوري ١٨١٣ البيخ نجلدي معانجاتي الحمدان خلق شيط براقي جه برطي شيخ لظامي به نظامي نىخ سىئى 10-4×، 10 Y1 و 11 شيخ بالمي ١٥٥٢ شپرازی، محک حسن خامبروای شیرازی، محکد حس شيرازي، رصال به وصال شهرازي محند دهيم بيروائي محمدين مسر ١٧٩٣ الشيرواني المدكل حالمداق الشيروش شهرواتي. ملا ميرزا محند بن حسن حاملا ميرزا محدّد بن حسن 1910 1017 4₁₇ نيدون حليه ١٩٩ حالتغ ميلاهني بن حسين ١٩٨١ حايي خيراد به متراد مايي حاسب اعتجاج 176 صاحب استداله مو بيحيند بن حبد أفر حد بقفادي ماحرب ميتيمات (۲۹۸ مهر ۲۹۶۲ صاحب بن عبَّاد و استاهيل بن عبَّاد - ١٩٤٠ عمَّاد ١٩٢٠ -WARE THE THE TONE THE THAT THE THAN YORK STOP SHOT THE TROS YEAR مباحي كاربخ فالوارة حاضكنانو منشى مناحب الربح كم ١٩٥٨، ١٩٨٦، ١٩٨١ ١٩٩ مياحب كاريخ مازتدران ١٩٥٩ مباعب عادم الأصون 1994 بيهجيه بطائه ألحقود المعومن تنامي المحكد وطبابن محكد يبامب جواهر جانجعي محك حسن ين االر عباجها حبس مامون ايو خلى خااير على عباحبوء حبس بأليرن محجه حيب المبراء خراهمي فيت اللين بان محلف من عكرالتين ماحب عدائق ألناشر حيجرالي يرسيبان احمد عيدهيم رضات الجفات بم خوالساري، بعطة بالر

مبديه روطته ألشهقاء خاكلتكي حبين برحمي

مباعب روضه ألقت المجبر خوالد المعتد ين خارته هاه

مَنِحُ مَقِيدَ الدِّينَ - 370 370 الشبح سراج الذين البلغيش مهمواج القين للبطيش شیخ سلیان باسوری ۱۹۷۸ م منع عويد جاعويد الزان محند بن مكي ميخ صالح کر از ۱۰۵۲ عيع صدر المين 1964 شيخ صدوي حالن بقيريه الحنك ين على ميخ صعار 1999 شيخ منعي الدين بي اللئم استحاق او دبيني موسوى ٢٩٨٧ شيخ الطائف مجاهوسي الحندائ حسن عيمُ الْمُأْتِهِ، ثِنِ يَعْمَرُ طُوسي حَاطُوسي، مَعَنْدُ بن خَسَنَ شبغ طيرسى عدطيرسي شوح طريحي اللكام اللابي بي محمد بن علي بين احتمد بي طريح النجعي 1994 - 1999 شيح طرسى نهجورسيء معيشة بن حس فيح عباس لعور له كمن، فيخ هامي شخ عبدالسمدين الشيخ حبيي ١٧٨٢ ١٧٨٠ شيخ عبد دلي ۱۸۰۷ ضح للمراثين عبدالعبس ١٩٩ للبخ عطارات خطاق المحقدين اولعيو شيع غلامه (144 شيخ على 117 شيع على بن عبد أنطل بحقق التي جدنيج على بن حبد أنعالي عيس خاطي شيخ نفي ۾ عبدالبائر ميسي هامتي. 1931 1994 تنبع على بن محمد بن بريس يناهي. ٢٧٨٨ للبخ فألقي خافواتين ميخ فامني ٢٠٧٥ شيوح كالإيجي المجي الذيبن متحددين الطيمان وومان مه المعيى الذين محتدين معيمانا ورحى الخيخ كالبجن شيع كرفيكي المحندين تبنى المكرنينكي محنه بن فاني شيخ هيج کشي جا کشيء محاند ٻن مي هيخ كفعني حاكفانني ميخ کاليني جا کلوني ، Amer پن پخوپ ميع محمد بالترابي شيخ محمد نظى ١٥٥٠ ميخ سحمد بن مشهداي ۱۹۹۰ - ۱۹۹۶

نيخ محمد هر ۱۵۳ ۱۹۳۰

میخ معند حس این شیخ جمار دین ۱۸۴



خياس معجم أأسلانان عاما خناصيا معراج أأسحته حاطهراني اعلى بي عبد المديين خاحنا مقابع الدمحكة بي دلي بن رحيد بهيهش حاجبه للسخ حاسبهن مصفد كلي كلشاتي حاجبه ومناقل مدحر هامليء مجتدي حسن All deline صاحلين مخللا الأللالة مالحلامتي ١٩٤ صالح بن احمد بن حنيل ۲۹۹۳ مبالح بن سبيق ١٨٩٥ متقع بن عبدالله بن الجرب ١٨٠٧ مالم بن طب ۱۷۸۴ حالج بر عبل بر فيداله بن هياس ١٩٤٨ ١٩٩٩. ١٩٩٩. TOY' TO'S صالح بن محمد بي احمد بن اثر بس. ١٧٦٨ صالح بن معاويه بن ميدات ۱۹۵۳ منائع بي وصيم الدارة 1569 حالجين فيحرس واله صائح على خاطى صائح 1970 و 1976 صالح مازلدوالي مه مازندرلني، محمّد معلم مالح مزی ۴۴، TYPE LEFT STEEL FORE حياج وعارشي فالالا الملالا الملا هيلا محمد ۱۲۸۷ و ۱۹۹۹ 27-5 April 1997 3991 ---المحوج درشني ۱۹۹۰ مخر يدرمطونه ١٩٩٧ مخران بس ۲۱۵ ۲۱۹ فتناود مسيدين مغيلا الأكالة المناو الدوس سورازی صحند ہے بہرفتیے 1769 1994 ment ment assess صادر الذَّين محتم بن فراهيم به صدر الدِّين شيرازان، محكم بي

المالي المؤلد المساخيل براميلا حدو الأدين - 1859

صلوی جائن ناہریہ میٹید ہے ملے

صفوق الني عدائين يلبويه المصنداين غلي

مبدو جيرازي جا صدر القابن غيرازي، محيند بن فرهيم

صدون أوَّله، هني بن بدويه مه جني بن يابريه صفوق لول

حاجب كافي حاكليني محتدي بعقوب مياسب كان لأورو ١٧٣٣ حاصب كتاب مشترق الأبواد ١٣٦٠ ساسب كشان ١٩٧٧ حاجب كتمالك ١٩٧٨ - ٥٥ ١٩٣١ - ١٩٧٨ - ١٩٧٨ 1 TAG 12 صاحب كفايه لأكر حاخواز والزارر على بن معيناد ماحيدكركيالبنك 1644 منحياليبالى ١٧٢٢ محجب مجالي البيرمني ١٧١٣ صاحا مجلى عددالوروصوى طقى بن في الدحم ماحيامهم ليحرس ١٩٩٩ صاحب مدارك براد مجاند بمستاد محمد مباحب بدورك حلاجيه معاار التيجه عدمهان محلقان محفقا حاحب مستطرف س آبو جد للهُ مروبانيء مبعثاء بي حيران حناحب المنطق السنين بن الأدبي ٢٠٧٥ ، ١٩٧٨ ، ١٩٧٨

فيقعب رياض أأسمالل حاطباطيايي سيندهني بي محثد المناحية زمنج أفنتي بسرمتحد سأحمد الأكا الالا PATE TOP TOP THE STEE SOOT FOOT ASST NYON JUVEL JOSEP مناحية زنج عنى بن مجلد جاري حصاصية زنج اعلى بان محظا بن احمد صاحب ہے حصدین علی ۱۳۵۲ صاحب برابر ١٩٣١ مرحيالللاية ١٩٨٧ ماحدالو منيساء 1046 مهامية شفاء المسدور في شريع ريازف خاشور - ١٩٧١ مباحب طبوريات ٢٧٣٥ P. P. PAT THE NAME WHEN مستحير مستدائشاني ١٧٥ ماهر ١٠٩. ١٩٥ مادر ASTR 1976 ACTS 1976 ATOL ATOL PTOL THIS JAIN 10MS 10MS 10MF 10MF 1000 صاحب فضول خاجائري گهراني اصفهائي، منحند حسين ٻين مخانك وحهم حاجيةفموناليهم ١٩٧٧ - ٥٠ مباسب قامر س 791 ضاحب كانت أقطاه بدكانت النطاه جيبر خاحب الكاني حاصفت بن هباد الساعيل بن هباد

هبرانيم 191 شوسان بن معصعه بن صوحان ۱۳۳۰ ضورالي ابرجمار محتظ بدير جندر محثة صوركي صرفى الراقضان فان بن بين الفيالم محتدين ضفى بن محندين مبعند مبلقاه بن حبلي ضرور بن صحفك ت بير المسن على بن بي القطائم محضد بن خاص بن بحيظ بن محنط ملقطه بن على ضرير بن محند خوهي مبرعي تهر على بحثلا حالير فلي بحثك ضوابي عربى متىبرىجت 1001 ميوني دبيثة جامعته صرقى هونى ايراميم جاليراميم صوفي خبرکی مراهیم ین مباس ۱۳۵۲ ۱۳۵۰ صوبی مطرنہی، محلق بن پحیر حامحک بن بخین (احسوبی مطرنجي بيولى معتدين يحيي حمحكدين يحين فنولى ميهياء نعيية الألا مهرتتي ابوالعسر سلينانا حابوالحسن مابئانا فهرنتي هيداري. عمرو بن ڪالڊ جه مسرو بن خالد صيداراڻ ميتاري. همرو به هبرو هيکاؤي میدلانی، حسن بن 146ء مدحسن بن اطاء مبودلالی مبردي .اين علاق خداين حلاق صيرتي مبيرتيء استافيل بن عفار حداسماميل بن مثار ضيريي مبيرس ، الياس حد الياس غير ان حيرمي جنيرس السخيل بن هفار حه بشهر بن اسماعيل بن عظام حيرتى خلي بن استأنيل بن عظار 1774 صيرتي اليساين هشارات بيس بن هفار خيراي ميرمي كوهي السماق بنءغال ١٧٧٤ صبرای بولین بن هنار حابرتم بن مقار صبرای حيمي بن شيل ڪيتي ۲۷۹ 1995,549F Bigar خيط جاريه ۱۹۳۶ عبسرى خبادين سايمان عدميانان سليسانة حيسوى صيموى فاحق المنبح بن المعليان - ۲۷۸ خبابي مسلم جاميتم خبابن مساعه بنث ربيرين عبد المطلب - ٢٩ ١٩٥٥ عشي سقن (بن سينه) جانفس (بن محد حجي

طنيء بڪل ته بيشن هيئ

مسيري مطلني فحدثا بن على يايريه ٢٢٣٢ صديق ابو بكر مه ابر بكر عبداله بن ابن قماله (عليمه ازاد) STAR S. SPUTAT ANDROVE معصمه بن صوحان هيدي ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ لا ۱۸۲۹ ۱۸۲۹ هيماني برظي المنشائ بتحث مهدي به براقي العبد بن سحثه TOYA APTE AND A GAT A STORY APTE APPEARANCE المخار وعمشه بن المسن حو محنم بن المحسن المخار معرافا ٢٠٩٣ معوان ۱۹۷۲ ۱۹۹۳ ماه مقوادين الله ١٥٠ ١٥٠ ١٩٩ حطوان بن حديقه 1994 ميغوان بن يعين نيز محمد بينس كو أن يكاع معابري. ١٣٣٨، APA TORK TORP HOPE HEAT LYAL TYPE 36. ATTE TOUR STAR STAR SATE SATE SATE منفرال جنلل 1794ء 189 1794 1794 مقوقي 1944 1994 مهواتي الوعيدلة حابرعيدق صفراتى معوائي جر فيدافين عبدالرحس ١٥٤٨ مِضَ مِرزامهِد ١٥٧٣ ١٨٩٧ THE YET AND ALL منفيه بشنه المعاربات بن ابي طلحه - ١٩٩٣ حقیہ بنے حی پر انعظ ۔ ۱۹۰۹ صفية ينت فيداللمطلب 1997 منها تت محند احمر ۱۹۹۵ صفياء سياعون الهلالية المالالا منته در دوسی بن عمر بن هلی بن الحسین ۱۹۸۵ - ۱۹۵۱ 1917 حصرين إبي والب - ١٩٧٤ ١٩٨١ حيلات تركى ١٩٨٨ مسلام الذين. منطان موسطانة مسلاح القون سلاح الذي معدى عقاته عاديه والاستانات ملاح الذين يراعد ١٩٦٥ منلاح مشدى جاميلام اللين مشدي حصامن البريف براجعي بن شريف (1939 متصال بن دلیسی ۱۳۰۰ سنستح القرق 2007 7000



طاهري ابراهيمين مسبئان 1/376 خياطها ابراهيم بن ابرلعيم 🕳 ابراهيم بن ابراهيم طباطه طباطها الرفعيمين استناهيل الأناف 175 ضاط حدين ابراميم 6.4 خياطيا الحسنديسن مبجيد براخيد القاسر فيراهيم يس YOYY JAPAN طياطية المستأخيل ابرزام اليبير 6.4 PPV طباعية حمقرين ايراهيم ١٩٩ طباطيا حسوير ايراطيم ١٠٩ طباطيا عبدلك بررابراهيم كالم طياطب عقى إورابرلعهم ١٩٠٩ طياطب فاطمه بشت البرعيم ١٠٠١ طباط فأسوس راهيو 194 الباطرة بيده بنسا برهيير ١٩٠٩ خياطة المحمد بر ابراميم ال كر ١٩٣٥ ١٩٣٥ ١٩٣٢ ١٩٣٢ THIS THIS طباطيا محمقان بيراهين المرتهن ٢٣٧٣ طباطية هوسيرين فراهيم ١٩٠٩ طخطيا هاري بررايراهيم ٢٠٠ طباطبایی سید علی بن محمد ۱۸۰۰ طباطيايي. مختك بن حيشر حد ميرزا رفيعا. رفيع الذين مجتد بن خاطباین معبد مهدی بن سرنطی حجیدر المبدری، منحث مهدي ۾ مرتقبي طير بي 1978 (1996 طبرالی سپیال پر احمد جامایتان پر آحمد طیرالی 474 - 465 Alb WAT ARE A R A A SY SY SY APPROVED ATTEMPT OF THE AND USE ASS. ያቸው ምርም ነፃ ነ ይቁት ከልሚል ስለፋት ስለልቶ ብለልዩ የነፃዎች TWAY TV-0 العليم من المحدد بن علي بن لي طالب ١٩٧٥، ١٩٧٥ خرجي البرالأللام ١٧٤ طبرسي، دين ألفين شيخ دير هدي حدطيرسي، قطيل بن حسن

طبر می توری، محدث ب محدث طبر سی توری

طبری ادبی محمد بن جری ۱۶۰۰

while that they are more not play that the comment

AND YOUR PARTY OF A PARTY AND A SOFT WAS

مبخاك برديس ۲۹۹ ضراب آمينهائي ايراليجسن ۲۱۰۶ ۲۱ ضربر ۱۹۷۹ هران هموی پیاب شبلام اص ۱۹۶۰ شرادين الشطاب الفر فيرحلنه بن مالكة معلين. 144 شريم بن عبدالملک بن اهي ١٣٧٨ شمری، عمرو بر فتیه خاصر و بن فتیه شمری طبياه الذين تبر الرف ميك هشرائه بن هان حسيني والزنـدي ج واولدى كالمالي اعشاق اشابي جني سيار الذين عبدائد ١٩٢١-مالتي ١٩٨٧ שלכן לג דבאד שמיץ שמיץ طائع الله عبد الكويم بن المعليم 1994 1900 1900 خاهر بن حسين ١٣٥٨ ١٣٥٠ ١٤٥٣ م٢٧٥ ١٩٩٨ ١

70: 1796 Simul الطالي ابيه برصعه جانبية برحجه الطائي طالي شكارين حسادين شريح ٢٢٤ ڪُلي هينم بن عدي جه هيم بن حدق عاتي -طاري بي بي ظيان - 164 طاطري المسجانيين ويالعيم ١٨٧٣ W _3b عنظ جرابي طالب بالله طاريس مجانن كاروس خلى برجوسي طالووس يماني ١٩٦٩ ١٩٥٩ ١٩٩٩ ١٩٣٥ 495A Alle طاهر الوالسين ١٣٧ طلعو برزابراهيم بي عبدات ١٩٥٠ الطاهر بن حمد بن القاسمين محمد (١٣٠٩) طاهرين حمد حسني 1060 طاهرين حسين خزاعي ١٩٢٨ طاهراي الحميل الراليميني ١٩٨٨ طام س ريد څخه طاهر این راید بی حسن بن راید بن حسن ۱۹۸۳ طاهر بن محمد دمن) • (۲۸ طاهوين بجعدير ابزالقابيم بينجمود 1999 طلعر يورضعنك بن فيدانك مبيشي (94) طلع پر صحمہ علوی 1960 طاهر دوالمناف ١٩٩٥، 407 - 107 406 (1004), 1004 (1004)

طوسي المحتد خزالي به فزائي مجتد بن محتد طوسي تصير اقدي به الميم الذي طوسي، سحت بن محتد طوسي قطام السلاك حسن بن هاي جه تقام السلاك حسن بن على طوسي طواعه (۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ - ۱۹۷۲) طوراني الديخ ديد المسين (۱۹۲۱ -

> ظهری هم حاصر طهری طیعی بزرط بسطامی حابازی، بسطامی، طیعور فقامر بادر الله ۱۳۷۹ الگاهر بادر الله محتقایی آنامی ۱۳۴۸ ۱۳۶۹ شهار بر عامر ۱۳۳۵ شهرار بر عامر ۱۳۶۹ گاهر بن شغیر دراهی ۱۳۶۰

عائلا بر مجمع بن حيدانه ماندي (670 ماندي خاند بن مجمع بن هيدانه حدمانة بن مجلع بن هيدانه

> هاکلی مجمع بن فید فلا به سجتم بن فید که هاکلن ماکلی مطعم بن فیدید به مخطر بی کمید ماکلی ماکنیه بشت مرسی بن جمار ۱۵۳۶ عابسی بی ۱۹۳۸ می ۱۹۵۸ ماکن این بی تنهیب دیا گری همکانی ۱۹۳۵ (۱۹۵۸ ماکن ۱۹۲۹

ماتک ۱۹۹۳ عاتک بند عبد المطلا ۱۹۷۰ عاتک بند عبد الربی عبر پر قیس بی عبراوژ ۴۵ عاتک بند عبدل بی عبد آثر حبر ۱۷۹۵ عاتک بند عزد بی هارال سفیته ۱۳۶ عارف جانی جد جنی عبد آثر حسن

عامر ۱۹۳۳ ۱۳۵۹ عامی بی معید ۱۹۵۲

ماس بن وائل ۱۰۳ (۱۰۳ مه ۱۹۹

Wife public

طیری بر جمع ۱۹۵۰ ماهاد ۱۹۵۸ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۱ ۱۹۵۱ طیری حسن با علی ۹۷۵

طبری علی بر محمد ۲۳۳۵ طبری، هماد اللین حاصلا آلدی طبری

طبری محطری اورد ۳ اگا طبری محمد بر جریز ۱۳۹۱ ۱۹۹۲ ۱۳۹۲ ۲۶۶۵ ۲۷۵۳

طِندانُ کو في الحشد و رامسالم بن رائح جه بحشد بن معلم چه رواح طحال کودی

طوماح ۱۹۴۲،۱۹۹۶ طرماح بان عدی ۱۹۹۵ طربخی صحر الآنها ۱۵۰۲

طریفه مرازیه ۱۹۹۸ طبعه ۱۹۵۳

طیعه بی هندی ۱۵۳ طفراتی ۱۹۹۷ ۱۹۹۷ داده

طاورتن حدیق به همی اهمیهائی ۱۹۹۵ (۱۹۹۹ - ۱۳۵۹) طاور یک ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ (۱۹۹۹ - ۱۹۹۹ - ۱۹۹۹ - ۱۹۹۹ طاورلیک محادث بن میکانیل بن منجوی

> طعرگ پن برسالان پر. طامرت TFM طفرل بیک حدطفرق یک

> > نقيل بن عمر د ١٨٨

Low the applicable state of a south white white white

ظلمہ ہے ہی ظلمہ ۱۶۱۰ ملامہ ہی جس ۱۹۷۳ (۱۹۸۵) طلبعہ ہی جس ملتہ ۱۹۹۰ طلبعہ ہی عید اللہ میمی ۱۹۷۳

طلعه بن شرکل مرجز باقد ۱۳۲۹ ۱۳۰۹ ۱۵۷۷ طراحی ۱۳۵۱، ۱۹۹۲ ۱۸۹۲

طوسی ایر حدرہ بحث بداین سیزہ معدد بن حقی طوسی ایو بشہار ان سیاد به ایر لہتار ہی جید طرسی

طرسي محلدين نبتم بديجتدين استوطرسي



عابشه بست طاحه الجوره ۱۹۹۰ خابشه بنت علمان بن عابان ۱۹ ۱۹ ۲۹۶۳ حابته بن بنی ۱۹۹۰ دیاد بن بنی ۱۹۹۰ دیاد بن جماعه السائمی ۲۸۷۳ دیاد بن ساحب بن حابد به هماسی بن هیاد دیاد بن منصر ۱۵۹۰ ۱۳۹۳

AGE STEEL BY STEEL AND STEEL AST STEEL BASE STEEL STEE

7710

عثامر جد منصور 1999 عباس اصحرین علی 1999 عباس کے بن مصل 1997 عباس بن اصحاب 1999 عباس بن اصحاب بن موسی 1894 عباس بن اصحاب بن موسی 1894 عباس بن جمعر الصابی 1991 عباس بن حسن 1998 عباس بن حسن 1998

حباس بن حسن 1937 حباس بن الحسم بن عبيد الله بن العباس 1944 عباس بن حسن مثلث - افر 1944 ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ عباس بن باود بن حسن عشی ۱۹۲۰ ۱۹۹۹ عباس بن ربید - ۲۷۰

هیآس بر عبد الله بر عباس ۱۳۵۷ عباس بن عبد الله حس بر عبی اصعو ۱۳۵۲ عباس بن عبد المسلك ۱۳۵۳ ، ۱۲۵ ، ۱۵۵۵ عص ۱۸۷۳ ، ۱۸۶۵ .

ውዳ ላቸው መተፈጥ ነው። ውዳ ለችሉ ውውዲ የተፈ ነሱል የሐሴ ውስሊ ዓለል, በተፈ ሂተይ ናግድ ያገኛ የተደረ የተደረ ለተ

> حیاس بن علی پن حسن مثلث ۱۹۹۳ حیاس بن عمود عنوی ۱۹۹۱ ۱۹۹۹ حیاس بن مأمود ۱۹۹۷ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ حیاس بن محید کا ۱۹۵۵ ۱۹۹۲ ۱۹۷۲ خیاس بن محید بن عیدالله بن علی ۱۹۷۸ ۱۹۹۸

حاصم بن اين النَّجود بهدله كارفي سه دينو يكثر ببيدل سينات. حاصم بن في النَّجود كوني

غامتے ہن این آلنجو د گاری ہہ اپر پکر بھکانہ حفاظ خناصم ہن این آلنجود کرتی

عاميوني ثليث ١٩٧٩ - ١

غاميم بن عبر بن ال<mark>خطاب ۱۹۵۸ ۲۹۷</mark>۶ ۲۹۸۹

TEF-190 WY Like

144 436

عامر بن دراخوق به شعبي، عامر بن فرقعيل عامر بن الطفيل. ١٠ - ١٩٧٠ /١٩٧٠

عيام بن طفيل بن مالک عاموي - ۱۲۰

عامر بر فهیرند ۹۸ ۱۷۰

هامر بن مالک ۱۷۰

عامر س مالک ین چنمر - ۱۹۹۱ .

هانزیز، بهشار سیسی جدهانزین شهار بیمی هانزین مهسل بهتی ۱۹۵۰ ۸۷۰

مامر بن وامينه مدايو الطنيق عامر بن ولتله

خاملي البرائهاوية سهاتير الهاوية عاملي

عامر بن هانسربر عبدمتان بر عبدالدّار ۱۳۸۰ عامری عامل بن طایع بازنالک عامری طایع بن مالک عامری

عبادلي اصفهاني سيندميناه الأبسن سحمد س سيد سالح ۱۹۳۸ ۲۰۳۸ ۱۸۹۶

فأفض البراميلا مبين 199

خابلى ويواللا يودين عني حجهيد فتي ويواللا يودي فض

مقطر مؤدجواه ١٨٠٣

خامتي .ميَّادِ خيدِن عدميًّادُ حيدَرِ حامدي

عاملي ميدمالح 1000

عاملی شیخ حسین ۱۷۸۸

النامش، محتد بن شرع حين جا محتدين شرع حين النامش الفاملي، محد بن محقد بن قائم المسيش الدا محقد بن محتد بن الموالمبيش البايش

فاملى المشاوي جائز فاملي مجتدين حسن

APP APPLANCE APPLIANT AND ABOUT A SECTION AND THE APPLIANCE AND THE APPLIANCE AND AND APPLIANCE APPLIANCE



تيداف يجلى ١٩٣٥ عبدالدبريدي ٢٩٩٢ عبدالة بنءراهيم بن مبدلك شان عبدالدير ابريكرين أبي مسافه ١٠٥٧ عبد الدين بي ١٥٥٠ ١٩٣٠ ١٩٣١ ١٩٣٨ ١٩٣١ عبداله بن ابن ابن حول ۱۳۶۹ عيد الله بن ابن سوح 1916 / 1977 P ميدالله برايئ طلحه ١٨٦ عيد للله بن البن يعمور (1974 - 1979 (1974 (1974) ميدان بي المعد ١٨٣٢ حيداته بروحمد فيرالقاسم كحبي بانتس الالالا ميد الله بن احمل يقحى -4 نيز أقلامم كمين، خيد الله بن احمد ميداها بي خصابي حيل ١٩٨٧ ١٧٥٠ عبدالدير احتداللكع بي محمدين اسماعيل ١٩٧٩ عبد فلا ہی احمد حامر ہی مطبعان ہیں مسالم ہیں وحب ہم ATT Jale عبد للدين احمد مروري حاليقال سروزي، حيد الدين احمد

ميدانك _{اين جيير} - 140 هذه 149 م

عید اللہ ہی جمعہ ہو کہ الهیم ۱۳۹۳ حید اللہ ہی جمعر ہن فرائمیہ ہن جبطر ہی حسی عالی ۱۳۸۳ حید اللہ ہی جمعر ہن فی طالب ۱۳۵۰ ۱۳۵۹ خید اللہ ہی جمعار بن حسن مثل ۱۳۱۱ خید اللہ ہی جمعار بن محتار م) عباس بن محند بن عبی ۱۳۷۹ عباس بن محند بن عبی بن محند بن خلی س غید اقایس جیش بن و بنی بن جعم ع. ۱۹۲۵ ۱۹۲۹ عباس بن و بند ۱۹۹۹ عباس بن و بند بر عبدالبخت ۱۳۶۰ عباس طبقی ۱۹۲۸ عباس طبقی ۱۹۳۹ عباس جعم بن سیمان به جمل بن مایدان عباسی عباس حبدال حجد الاحیاس عباس عبراسا ۱۹۷۵ قباس عبراسا ۱۹۷۵ عباس عبراسا ۱۹۷۵

> ألمياسي موسئل بن سليمك حد محلك بن سليمان فياسي هياسي موسي بن عيدس سه موسي بان جيسي هياسي عياسي ، بادي سه بادي سه موسي عادل هاسي عياسي ، بادير بالد سه ناهر بلك هياسي هياد الأسد بن هالا منفز ومن ۱۳۱۹ غيد الأعلى بن هالا منفز ومن ۱۳۱۹ غيد الأعلى بن مالا بن اعهن ۱۳۶۴ خيد الأعلى بن مالي ساعين ۱۳۶۴

هياسي محقد بن سليمان بن هني حاصفته بن سليمان بن علي

Note that they have the the the the the termination of the termination

> عبد الله الكيد بن حسن ۱۹۷۳ عبد الله الأكبر بن حبيل ۱۹۷۲

ميدان الساري بيد لهياري حبد الدين محك



عبد الله بر جمعر الثاني بن عبد الله بي جسمو من ميحمد بين the size

غندالله برجعان حميري ١٣٣٧

عبدات بن جعور المنحواج. ١٩١٨. ١٩١٢ ١٩٩٩م ١٩٩٩م SMESHE

عبداله بن جعمر الطيّار ١٨٧٠

عبد الأسى جنت - PAPE - ADMA - ADMA - SEPA - يعتب الأساء الم

عبدالة بن جندب بجلي كرمي ١٨٨٧ عبدالله بن التحريا المقامة 100 110 110

صيدانة بن الحسن - 4. ١٩٧٧ ١٨٠ ١٨٠٨. ١٨٠٨ ١٨٠١٠ TETA APPL

> عبدالقابى الحسي ع - ١٩٧٤ - ١٩٠٧ - ١٩٠٧ با ١٩٧٧ عيد لغايل حسن بي جمعي ١٩٧٧ ١٩٩٣

عبدالله إن المحسن إن الحسن بن على بن ابني طبائب ١٩٣٣. THAT 1TH 1407 JULY

عبداته برالحس برالحسن الأصغر ١٣٣٩

فيقاقه بن حبين بن إد خاط

عبدالله بن حسن بن على اصعر - 1707 1709

عبار الله بن حسر، بن على بن على بن المعسين. ١٨١٠

عبداشین میم عبری ۱۳۹۳

عبدللة يرحسن بطالة الاناكر الإلاا

عبدالله برزائحس بكئي ١٣٣٨ /١٣٨٨ (١٣٨٢

عبد الذين حسين ع) ۱۰۵۷ ۱۹۷

عبد لله بن حسين بر حيد الدين استاعيل. 1917

عبدالله بن حمين بن على شهياد وخ ٢٠٣

عبداله بي حسين بن مني و الحسين ع. ١٣٢٨

عبدالدين حسين مستري ١٧٨١

عبدالدين حنظله ١١٥١ ١٢١٤,٦٢١٤

عبدالله بن حوره ۱۹۲۸

عبدالقبر عباد يرفلازت ١٩٥٠هـ٢٠

العبيد أأنديس هارد سن حسين ميشي (1945 777)، 1777 (1777 777)

ميداكين دكوش ١٣٤٣

خيدالله بي ريبه - ۱۴

عبداله بي براجم (١٠٥ م ١٥٠ م ٢٠٦

1.40 OF MOVEMENT MARKET HAVE BELLEVILLE WHEN WERE STREET, THAT SHAPE IT HE ALSON ST. TH. WHEN WHEN THE TREE STREET THE THESE

APRE AND APPEARING THE STATE SAPE, SAPE, SAPE

عبدائدين ببراستن ١٩٩٣ غبد الدين ربيرين حبد المطلب - ۲۴ خبداله بن زيير بن السوام ١٧٥٠ ١٧٥٠ خبداشين بادين كيان ١٩٤١ خيد القابي ريد ١٩٨٥

> خيدالشين سيب الاخلا کیدائلایی جمر ۳۱۹

عبد نشین سمدس باتک ۱۳۷۳

حبد آله بن سعد بن طبل از دی سه هبد لقابن معید بن غلیل از دی عيداه بن سعيد ١٧٥٢

ميدهدين سلام الحود هيد لاه بن سنيسان مندي ۱۹۶۳

عبد الله بن سنهمان بن محمد بن مسيمان 🕶 🕫

عبدالدين ستال ١٦١٧ ١١٠١٠

عيم لقدين سيايد الآباد

حيد القابن تعداد ١٧٥٠

الإدافين مبالح مساهيجي بجراتي ١٩٧٨

غيد الله بن مقامي القارة: ١٨٧٧ / ١٨٦٣ / ١٨٦٢ / ١٨٥١٩ / ١٨٥١٩

خيد آله بن طبيات ۲۰۹۸

ميدالدين دوم المار 150 15 م 14 17 17 1

حيداللبين عامر شامي ١٩٣٤

عبداللين فيلس جابن عباس جدائدين فياس

عبدالاس فتباس سيمي ١٧٩٥

هيد لڪ يو. عبد آل*ا* بن حسي جي جسم 999 عيدافين عبدالمظلب الارالا ٣

مبدختير ميداليك ١٢٥١

عبقائقان فيدلقائم جان حسين اصغر ١٩٨٧

حبدالة بن عرز الأداري ١٣٩

عبدالة بن عريز ۲۵۶۵ مبدائدين عزيز محمدين حسين حسني 1669

عبدالقاني فطلسكي ١٩٤٠

هيد آن بن طيعه ١٩٥٢

عبدالله بن خفيف از . و ١٨٥٠

حبدالة بن عقيم فترى ١٩٧٧



عبدالأمين عبيل ١٩٧٧

عيدالة بن محتدين بد خات عبداللة بن مصدين حيد الشمحمن ١٦٢، ١٣٦٠ ٢٣٠٠ عبدانة بن محيند بن على بن عبدالله بن المباس بن عبدالسطلب 4 ايرالياس خام عيد للدين مطبئدين عمرين فلي 1940 1940 حید آثار پی سینٹ ہی شمر ہی جلی ہیں حصوں ہیں عمل ہو ابر ڪالب ١٩٨٨ تبداقين مجند حتيه ١٣٦٢ عيد الدين مسئل عاشمي ١٣١٤ عبدات پن مجموع ۱۲۰۶ ۱۲۰۰ عبدالدين محمره مستري عراماني 2009 غيد ألله بين مسجود (٥٠٥ - ١٨٥ - ١٨٥ - ١٠٥ - ١٩٥ - ١٩٥ - ١٩٥ ያልተር ተያየነ፣ ልዩያል የነፃር ያንያድ ስለዓል ለየም ለተፅዕ جيد أقدين مسعود الهفلى (٢٠٢ جداشين مسكان ١٣٩٧ خيداتة بن استي ١٩٢٢/١٣٣ هيداطين فسنمين ربيعة الألا عبد الدين مسلم بن عقبل ١٩٥٧، ١٩٩٨ ١٩٩٩، ١٩٨٩ ١٩٨٩، ١٩٨٩ عبد لله من مسلم بن كليث - في لابيه دياوراي، خيث أنه بن مسلم حيدتك بن مسمع عمدائي ۲۱۰ عيدتك بن مصحب ١٨٨٠ عبد کندین محمد پس ثابت ہی جبد اللہ ہیں۔ ہیں 🕶 عيداكم مسمياريري ١٩٩٧ عبداله بن مثلج ١٣٣٧ ١٣٣٩ عبد اشین مطیع عدوی ۲۳۴۸،۷۶۴ عبدالة بن ماريم - ١٩١٦ - ١٨٩ عهد القابي معاويد بن هيد آلف بن جمعو - 1979، 1979، 1979 PROTESTARY power and the عبدائدين مخزيات 1981 ميداڭ بي مليرد (144 1647ء ١٨٤٠ ١٧٤٧) عيدالة بي النقلع ١٩٣٢ ١٩٣٢ عيد ألله بن مرسي بن جعمر ع) 1016 1074 1046 عيد الله بن وال شيعي ١٩٥٨ - ١٩٥٦ و١٩٥ فيدلشين وهب ٢٩٨٧ عيداندس وعب رامين 21/0 عريد كالدين هارون حد تأمرت إخطيعه عباسي

عبدالة بن همام 170

عيد الله بن على ١١٥٠، ١٩٤١ ١٩٤٠ ١٩٣٤ ١٩٣٤ ما ١٩٠٠ ما عيد الشابي على (ع. - 944-944) 1974 \$55 عهد للإدبي على بن حبيبي 1967 عهد الله من على من حصين - 9 - 4 الدائلة الرائلة - 1974 - 1978 - 1987 - 1987 عبدان بن عبی بن مبدلشیر حباس ۱۹۳۹ عبد فقا بن علی بن عبسی بن یعنین بن حسین بن رود. ۱۵۷۸ عبدالله بررحتى شاديد المحاة عيدفض وعلى استكابى بالك 1914 عيد لقاين عمر إن الخطاب العام 1000 00 10 110 110 110 T 1710 1714 هيد اطارين همر من عهد الحزيز الإعامة عبدالقابي همروايي حرام 199 عيدات بن همروين تألام - ١٩٠ عبة الإبن عمر ربن متمان بي فعان - 174 عبدالدين مميركليي 448 فيد الله بن ميسى الأجمهاني واقبلون) حد اقتدي، هيد الله بين حسريك عهدتشين غنم ۱۹۸۸ عبدالأمين لشان 1647 عبد الله بن الصبل هائسين 1046 فيدافين لطيح ١٩٩٧ فيداقص لطته الإاد فبدائدس للته ١٩٣٠ غبدالة بن مرام أأدين ٢٧٠ مبدال الرقيس ١١٩٨ (١١٩٨ صدالة بن كابر 2759 مبدائه بن کثیر مکی ۱۳۳۴ ميدانة بيكزاء بسكرى ١٩٨٢ حيدالله س تهرمه ۲۹۳۳ عبد القابن جارک ۱۳۲۸، ۱۳۴۹ خيد الله بن محمد ص) ۲۶۴ عبد القبين محمد - 1941 ع (1971) 1967 1967 1977 مبدالة بن محمد اساس ۱۹۱۸ ميدالله بن محمد مائر (p. ١٩٧٩ ت. ١٩٧٠ - ١٩٧٠ عيدكانا يرصعند بنءوالهم أأفاق هيد الشين محمد بن الأطراف 194

ميدها بن معتدين جسر(ع) حجيد الدين معتد بالراع)



هيد الله بن يعني حقر من 1978 حيد الله بن يعني الكلمني الكرمي 104. 1048 حيد الله بن يزيد بن معاويه 1744 حيد الله بن يعلى 1904 1944 1949 1944 غيد الله حسر حتى 1974 غيد الله حسر حتى 1974 غيد الله مزير 1978 1977 غيد الله مزير 1978 1979 غيد الله متهيد بن البطس 1909 غيد الله حيد الم 1979 غيد الله حيد الم 1979

> عيد القامعون إبي خسن ۱۳۵۴ عيد القامعو ۱۹۹۳ عيد القامينائين ۱۹۹۳ عبد الله مجاشين ۱۹۹۳ عبد اللي (۱۹۹۵ عبد الليونزين پروتر بن عبد المالک ۱۳۲۸ عبد الليونز عمداني به الاضي عبد الجارين احمد

ا هيد الجيار هندائي به قاضي تهد الجيارين (حمد عبد الحمين بن مير محمد سائم - ۱۳۵۰

ميدالسيد عودالم

عبدالحبدين لقيرين افين (۱۹۶۹

عبد الصنيد بن بهاه اللَّينَ معبَّد البادليني حدين في الصديد. هيد الصيد

حدالعب کان ۱۳۹۹ عبدالله ۱۳۹۱ کار ۱۳۹۵ عبدالرحان بی عوالی ۱۳۹۹ حبدالرحان بی ۱۳۷۱ ۱۳۹۹ حبدالرحان بیش ۱۳۸۸ حبدالرحان بی آی یک بی این محالت ۱۳۵۸ حبدالرحان بی آی یک بی این محالت ۱۳۵۸ ۱۳۵۲ حبدالرحان بی آی عبدالله ۱۳۵۸

غید الرحمی بن آبی بنی اتصاری ۱۹۶۳ ۱۹۶۳ خید الرحمی بن احمد ۱۹۶۳ هید الرحمی بن احمد بن احصی حوافی بیسابوری ۱۹۸۳ هید الرحمن بن احمد بن محله مشتی مدر سی جا جا س خید الرحمن

عبد الرحمن بن احدد بن محدد مشتى مدر.
عبد الرحمن بن احدد بن محدد مشتى مدر.
عبد الرحمن بن احين ۱۳۲۷ ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن ادبل ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن جيله ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن حياد الرابع ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن حياد الرابع ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن حياد الرابع ۱۳۶۷ عبد الرحمن بن صحد بن مالک ۱۳۹۳ عبد الرحمن بن صحد بن مالک ۱۳۹۳ عبد الرحمن بن سياده ۱۳۹۵ عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن سياده ۱۳۹۵ عبد الرحمن بن عبد الرحمن ب

عبد الرحس بن عبد اشالاً حي الهمدائي ۱۹۳ - ۸۹۰ عبد الرحس بر عبد اشاردي ۱۹۵ عبد الرحس بر عبد الراد ، عبد بر عبد در الا

خيد الرحاض بان هيد الدين تحييد الدينو القائم سهيلي هيد الرحان خيد الرحان بن خيد لذين جياس - ۱۹۹۰

غيد الرّحين بن فيدرية الصوى - ١٠١ غيد الرّحين بن غير فقاري - ١٩٩ غيد الرّحين بن خيل جه بن جوزي هيد الرّحين بن غلي غيد الرّحين بن على جه بن جوزي هيد الرّحين بن غلي غيد الرّحين بن على بن الحيية - ١٩٩ غيد الرّحين بن عمر جه فواتي هيد الرّحين بن عمر ١٩٩٥ غيد الرّحين بن عمر جه فواتي هيد الرّحين بن عمر ١٩٩٥ غيد الرّحين بن عمر جه فواتي جهة ١٩٥٨

عبد الرحسين بن معتد جائين البقرى هيد الرحس بن معيد عبد الرحسين بن معتد بن قشت بن قيس ۱۹۷۹ ۱۹۷۷ حيد الرحس بن معتد بن حلي بر عن ۱۹۷۵ خيد الرحس بن مقاويه بن خستم بن حيد السفك ۱۹۳۹ خيد الرحس بن مقيم درادي مه اين متيم مرادي خيد الرحمن عبد الرحس نايري ۱۹۱۶ حيد الرحس زيري ۱۹۱۶



مبدالزحس بدنج الإ

مدائسن ۲۹

مدائسن ۱۲۳

T. STOP NA. 1685.

عبدالبطليون فلشم ١٦٠، ٥٠

ميدائسات الانتخاجاة فيدالملك الأصمص ١٧٠٦ عبد الطكدين افين ١٩٣٨ ١٩٣٨ ١٩٣٨ ١٩٣٢ تعتم عبد العلك بن صالح بن خلق ۱۲۴۳ عبدالملك بي متمال بي طفال - 7197 عبدالبلكيس مبر 1441 میدالبلک بن منبی ۱۳۶۳ ۲۳۵۵ عبدالبلک بی صبر بنسی ۲۶۱ عبد السلک بس مروان (779 /474 ۱۹۷۵ ۱۹۸۳ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ARREST ARREST ARREST AND ARREST ARREST ARREST ብቱም ለውሃት የዕያት ያዊሃው የሚያ የሚያዩ ተፍፃተ ዓቅኛብ AREA THREE CHEE SHEET, WHEN, PREST, SPECE, \$270). THE THE THE STREET عید الملک بن مشام میدای هفتام، جد الملک بن فشام عبر الملك بمالي 1041 مجالبلك ريات ١٨٠٥ عبداليلك بسي ١٩٣٢ عيدالبلك عصامي ٢٧٧ TELA JOSE APORT ATT. LABOUR. عيسله ۱۴ عيدالواحدين ريد ٢٨٦ عبدالواحدين مرائق 1049 عدالرسع يربيهم بالم ١٩٥٢ غيلبرس الجائح عماته فالزمل الججا فيدوس بر عبدالسند. ۱۹۷۲ فيدالوذاب المالة هيدي، حکيم بن جيله جه حکيم بن جيله هيدي هيدي ونبئ بن مطف حارخين بن منقذ نبدي الميدي. ريدين صوحات حدريدين صوحات ألميدي عيتري ليهيدون فيدالة بن بالكنا حاسيقت بن فيدالة بن مالك

> خبدی خامر بن دستم ۸۹۹ حیدی، مزه بن مقط به مزه بن مقط هیدی هیمی حضال بن آلاک به حیان بن قائد هیسی هیمی دقیهمدی شبیده ۲۶۱ خبید

غیرد آن ۱۷۲۰٬۲۷۱ ماد، ۱۹۵۰٬۳۶۵ موده غید آغازج ۱۹۷۸ ۱۹۵۲ غید آغاز مادید این سراح ۱۸۹۲

عبدالرزاق ١٩٣٧ عبدالرزاق بي مير الجيلاس 1774 عيد الرزاق كائي حبد الرزاق بن جلال أنعين ١٣٦٩ ميدائر والإكادي مجامد الرزاق كاهي خبد ألرناق برجلال الذين هيد الرزاق لاميجي مياني سم لاميجي حبد الرزاق بن خلي هيد الرزاق لاهيجي مه لاهيجي حبد الرزاق بن هدي فيداق ما بن معند ١٩١٠٩ عبد السلام بن رفيان به ديك الجن. هيد السلام بن رفيان عبد السلام بن محلق حدائم هاشم جبائي خبد كلسلام بن محلك ميد النبس خال ۱۳۶۸ وفاي ۱۹۹۹ و۱۹۹۹ و۲۲۰۸ **TY**-عبلامتسان بي خار مهاتمين ويتماف المتتا عبدالهبس ومحروره معرد خير العبعدين خلن بن خيد الدير عياس (1974 1974) عيدالمسمدين موسى عائسي المحا ميدالمإي الا عبدالمزيزين فبداف ١٩١٩ فيدائمون حمري 1707 عبدالبزيز مرمس ۲۷۴۴ ميد المتنبع ١٠١٠ هاهد ١٨٩٩ فيدالمثلين عبدالة ١٥٣٧ عبد المظهر بن عبد لله بن حلى بن الحسن . اسامراده . ٣٠٦ YES, YAR, YAR, AGE: 1997 (PV) PRY THE REST HAT HAVE THE TYPE THE هيد الكفائر بن مسن جدعو حاؤم، فبط ألفقار بن حس عبدالقادر جيلاتي حبدالقاه سياس صطح ١٩٣٩ عبدالقائر المطي ١٥٨٠ هيد القادر جرجاني مه جرجاتي حيد القادري حيد الرحسن

غيد الكريم بن احمد بي موسى جه ابن طاروس - حمله بن موسى

عبد الكريم عباث الدبن بن حمال الذبن حمد ٢٢٧

ميد الكريم غنيري صوض جه فتيري مومي جيد الكريم

منيد السطاب الاخراجية وفيحة العاملا والمتاجر

ARE ON ARTHUR OVER ARE YET THE ARE NOT

عهد الكريم بن جمال الذين احمد ١٩١٠

عيد الله بن حراجتهن 104.400 هيد الله بن عنس 104.400 هيد الله بن حيس الطنس 1154

هــيد الا يسن حسن بان خدد له بان حياس ان صلى اس. ابن طالب ۱۳۲۰

> خيد القابل حس بن فيد القابل الجاني - 47 حيد 45 بل المسين الأصم - 1770

> عبری اقدیس بیدین بید ۱۹۳۰ عبری آف بن سیسان ۱۹۵۰ میری آف بن طلعت ۱۹۳۵

خيد الله بن حياس 400 144 144 144 144 144 1444

حبید الله بی حید الله بی عیاس - ۲۳۷۰ حید الله بی عبد الله عدی - ۲۳۷۲

مید نشین ماری بن براهیم جرد**ت** ۲**۵۵**

میدانهٔ بن علی بن خسی بی حسین ۱۹۸۸

خبيدالله بن مس، بدي گندي ۱۹۵۰

ميدالة بن مسد 197

عبيد أند بن محمد باقر ع. 1974

حيد الله بن مستدين حسن بن حسين الأصار - ١٣٠٠

عيد الخابل محمد إن حمر الأكثراب 184

غيطانك بن حرسي تير سيحه اللاتها

هيداندين مرسي بن جمعر (ع. 1610 -1619 -1616) د.

عبيداله إروحيي 1414

غید اقدین بزیدین نیط ۱۳۳۰ هیدانهٔ زیاد حجیدتهٔ بن زیاد

خيد اشدودي ۱۵۹۰ ۱۵۹۰ ۱۳۹۷ خيدي وطين ۱۵۹۱ ۱۵۹۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۸ ۱۳۳۸ خيده ازي الحارث ۳۷

عبده بن الحارث ۳۷ عبده بن الحارم بن المطلب بن فيدعاك - ۱۵۰ عاد بن ميد ۲۹۱ ۱۳۳

چې د ۱۹۶۰ و ۱۹۶۶ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶ و ۱۹۶ و ۱۹۶ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶ و ۱۹۶ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶ و ۱

دنیه بن این لهب ۲ ۱ دنیه بن این رقاص ۱۶۲

عقب بن ربیعه ۱۹۲۰

عتبه بن هاشم ۱۹۹۰ هنبه آلفلام ۱۶۲۳

197 --

ھين بن ھاند مغزو من 190

فتيك خيداله ساعيدالة فتيك

THE PART WAS THE PER PART WAS THE PART WAS THE PART WAS THE PARTY WAS TH

حبان المعرور عنور ١٥١

مشخوس آنی طلحه بن خیدالمزی بن مشار بن عبدالدور 🕶 حضانا بن امرالسؤمین به حضاه بن های در)

عشادور يعي حاورجتي حيثادورجي

حسال بن خالد جيئي ١٧٢٠

طلعال بي _{ال}ياد ۲۳۴

طلباله بي صعيد (\$170 £170 \$190 \$190



متقلالي المتدين حلي بدائن مير متقلالي فسكر أأبر اسحاق إيراههم إن الحسن بن فلن بن السحسن بن الراهيم حالي فسراهيم بس ألحسن بن خاني بن المحسرين براهيم حمكر عبكري حبن بن عبدالله 1915 MY char هماوي المعطل شامي 194 خصام الدول جراهيم بن محمد بن عربشاء ٢٧٨١ المعافى فوالملك حدمية الملك صابي هممړي. اور سعية جه اور سميد حسمري TROPERSON AREA WATER THE STANFORD MULLISHED حضد الكوله بيلمي. فنافسرو جاعضه الكوله ديلسي هتيم الكوفه معينم الب ترسلان مهرالب ترسلان سعووني خبته متبد الدين ايجي عبد الرحمي بن احمد ٢٨٠٥ مشد اللَّين فيم الرحس بن فعند فارسى ايوني حم مشم اللَّين فيجي وهيث الرحيين ي السماد TYPE July مطاردين كجب بن ورازم ١٩٧٩ فطار ومحمد بن ابرنعهم ۱۹۲۰ ryfolinyr 🖳 عطاء بن ابي ريام - ١٤٩٩ عطاء بن يسان ١٩٩٦ ، ١٩٩٨ way offer عقبه براني معهط ١٩٥٢ خفيه إبن حسران ٦ (٣٣ خعبه بي-حسران بن خلين ١٣٥٠ معيه بي خالد 1200 حقبه سهسي ١٠٢٠ عقبه عنوي ١٨٨٨ state asset Julie خقيق خادم ۱۹۶۴

فقيعي الحندور حبين بن أحيدين على بن محمد 1979

AT ME STAN AND AND AND AND AND AND AND

TOTAL ARY OTHER WAY THE LITE WITH ARE THE

عفيل عامل بلخ ١٣١٦

هنمال ورمى 1777 حصائيه حمر مدحم حصانية هجلي ليرحشان جابر حسلا هجلى 110 Julia TV-TP office حلتال بن سيدرضي 1607 حدوى، سيمان بن لقه عدسليمان بن لقه هدري عدری حبدظا بن مطبع به حبدظا بی مطبع عدوی MART CH عدى بن حالم طائي ۴۴ ۱۹۹۶ ۱۹۹۶ مجمع ۱۹۹۹ فدي بن کعب ۲۳ فديب هجانات ۱۳۷۲ غرومين امامي خليل إن أحسد TYPY -TPRY -TPP مرولا بي بكار ١٠٤٠ TIVE TOY STEP STEP عروا بن فيني (١٧١٠ ٩٢١ ٨٠١٨ ٨٢٨ عروةين ليستعيني 889 عرزتين سنبود لقلي ١٩٣ ١٩٨ فریمس فلری حسیش خلن بن آبرانهم به های بن بیراههم هريمس خلوق حسيتى هريمين السحاق عدميساق بن فيدفأة علوي هريقين هريشي جمقري على خاجمارين على عريشي هريمين حسن بن على جحس بن على مريضي عريشي البقامجة الذون حاسبه مجدالقاي فرضن مريشين خلى بن جمعر حددكي بن جمعر هويشي هريخبى ۽ هلي جو ڀائين مرينين جمثلا بن حلى جامحتُه بن على فريضى مواللبواله ٢٩٥ مزاللون بريه ١٣٩ مر الذوك ديسي ١٩٧٥ هز الذين بن ميدالملام 2007 مزالاين حسرين محظه ١٣٩٥ هر الدين غمر بن 1419 ألدين محمد ظوه حميض 1447 عزالتين بحيي ١٥٧٦ عز الدير يحيرين محمد ١١٨٦ عز الذين يحين بن محمد بني ضني من المنطق. ابنو القاسم ner ye

the state

هیدین درخ الاسدی ۱۹۹۶. مقنی ۱۹۷۳

هدرالدین مندری علی بن مینبد سیافعی ۱۹۹۹ ۱۹۹۹. ۱۹۹۶

على الهدى و على بن عليين - 40 /101 /104 /104 /104 - 105 - 1

خلوی اور یعنی حمزدیی فاسم ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ خلوان جففر بن همر به بخفوان جمر ماوی خلوان خبشی، میک باقی بن افظره خاسید باقی بن فطره خارای خستی

هاوی سید مصدین هیسی بی این اگر سه ۱۵۴۷ هاوی طاهر بی مستد به طاهر بن محتد هاوی هاوی هید الله بی حسین به هید الله بن حسن هاوی هاوی هرچمی استحاق بن هید الله به استفاق می هید الله عاوی هرچمی

علوی عمرین ختر بن این العنائی ۱۵۶۸ ۱۵۵۸ حکوی محلا بن حمله جامعیندین امیمه علوی حکوی محلا بن انسو جامعیندین اناسم علوی حکوی مرحمی حمل بن حمزه حاصمین بن حمزه علون هرهایی حتری مرحمی حمل بن حمزه حاصمین بن حمزه علون هرهایی حق ۲۰۰ ۱۵۵۶

على اصعر بن حسر ١٩٩٥ على اصعر بي الحسين ع. ١٥٥ على اصعر بي عبد للد ١٩٨٩ على الصعر صحاد ١٩٨٣ على كتر بن حسي ١٩٨٧

على كيابن ميدانة الانها

مسلى بىن ايىرائىيى ٢٠١٠ لادك ١٩٧٨ كلاك كلاي ودي خادد چې چېود ۱۹۷۹ ۱۹۶۸ د كلاي ايم (۱۹۶۶ ۱۹۶۹ ۱۹۵۵ -

> علی پی پرافیم ہی حسی ۶۷۹ غلی ہی آبرامیم ہی عبد فقات ۱۹۵۵ علی ہی آبرامیم ہی علی ہی خید فقا ۱۵۵۸ علی بن آبرامیم ہی معدد ۱۵۹۵ فلی بن آبرامیم ہی معدد ۱۵۹۵

عيل بن هنر ۲۷۵

حيل بن حسين بن محمد 204

حلیلی دوری مید شماهیل به میگ اسماهیل حلیتی دوری می ۲۷

مكانبه ١١٧

حكيري يقلندي دفع البقاء عبد الله بن المسين (١٩٧٥ - ١٩٧١ م حكومه (١٩١٨ - ١٩٩٩) ١٩٩٢

عیکر مدین شی حقیق ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۴ علاقه دایر قامسی بن ایو بکر ۱۹۰۰ داملا افزی ایر صدر حدایر همر قاملا تاری

4796,791,777 456

علامه السباري احفقه اخفها

alternations, 2001 2141 2141 2141 2217 2217.

علام بهیهانی ۱۹۶۳ میه ۱۹۸۹ علام تاتی ۱۹۹۹

> علامه سکی پرست بی علی ۲۰۲۳ علامه دوس ۲۳۵

ملامه بزی م قطب®آین رازی. مجکد بی مستد

هانده زکریا بن محسود فزویتی جه آزیرتی، زگریا پن بختانا علامه تیرا آزی امحسود پن مصنع سائلس فار بنی ۱۳۸۰ ملاب طباطیانی ۱۳۵۵ ۲۶۶۳

عالاته طباطباتی بسترالدنوم ۲۵۲ ط۱۹۵۸ ۱۳۵۲، ۱۹۵۸ ۱۳۹۷ ۱۳۹۷ مدین ۱۸۶۵

> حلامه مجنسی عامیسی محتدیاتر خلامه میشت برای ۲۳۷ حلامه نقام الدین عبد السمید ۲۳۰ حلامه برای ۲۹٬۹۹۱ (۱۵۵ ۵ ۲

علامه تربی ۱۹۹۳ (۱۹۹۱) علاق کلابی ۱۹۹۳

عكان كليي امني بن مسمد - 194

arms tople

عاد بريرين ۱۹۳۶

هلاه بن سيابه ۱۹۰۰ ۹

حلا بي فعيل ١٩٩٧٠

علاء الدين ليراهيم ١٨٨٢

على بن العمين بن عبد العالى كركي (مبطل ماتي). ﴿ مَحَمَّتُ كركي فأيءن حبين على بن حبين بن عني بن الحبين، ع. - 1988 علی بن حسین بن عیسی بن ریاد ۱۳۹۹ ۱۳۲۸ على بن العسين بن مرسى بن بابريه سي به اين بابريه - على عن على من العدين (سيَّد مرتشين) حاجم الهدي حتى بن حسين عنى بن المسين كاتب ١٧١٣ هلی بن میبین مسعودی حاصمتردل دهای بن همین على بن الحبين موموى (ميلا موتصري) مدهدم الهدي. حتى بن ملی بی سیزه کیالی کویی نجوی به کسکلی، جانی بن شعره خلي ٻن حدو ، ڪيپ - 1974ء خبر بن حظله بن استد سیادی ۱۹۶۸ خلي بن خلال 1627 حلي بي فارد ٻن حسن مثلي ١٣٠٩ ٢٣٧٩ على بن رئاب ١٩٧٩، ١٩٧٠ صورين رؤال خاطة هني بن روف 1900 عاده ١ فلق بن زيدين الحسين ١٩١٠، ٢٩٩٠. على بن ريد بن المسين بن عيسى - 1497، 1497 على بن مباطان محمد مريضة ١٨١٠. ١٨١٧. علي إن حول 1991 علي بن سهل مثار - ۳۶۳ حلي بن ميلا مطهر ١٩٥٧٠ على بن تبيخ مستدين تبيع حسن بن شهيد ناتي - ١٩٩٣ علي بن شيخ محن الأذين بن سيخ حلن سيط الهيد تآلي. 1985 علی بن مالم بن سی ۱۳۱۲،۹۳۹۳ مني بي طاروس ۱۹۰۱ - ۲۰۲۹ به ۲۰۲۹ تو ۲۰۲۹ ت علی بن طیب بن عبید 🚧 ۱۹۴۳ على بي طعان صحاربي (٧٧١ على بن هامىم كوالى 1916، 1911 على بن قالم محرين ٢٠٧٧ عني بن عيدي -15 على بن فيض يفتلاي جه أبن يرمي ، هاي جي حركس إغلقادي هني بن عبّاس بن حسن - ١٩١٩ على بن عبدالله 1990

على بن ايرانيم بن مقدم عمل 🗢 فعل العلى بن ايراهيم فلي ان قراهيم طريفتي هلوي حسوس ١٩٠٥٠ هلي پڻ لبي حصوله علي بن بي حمر دوفائش ١٣٥٧ ، ١٥٥٥، ١٥٥٥ عين بي احمد بوالحسن واحدى - 1760 على بن المعدين عبد الله بن احمدين بوحيد الله برغي ١٩٧٧ على 194 ملى 194 على بن اسميد كردي 1977 خلی بن اسید مکتبی ۱۳۵۹۳ على بن السياط (1796 على بن استحاق بن دومين ١١٥٧٨ علي بن استياعيل بن جنعر - 1074 علي بن أسبباهيل بن حسن الاهن على بن بايريه حد دين بايويه حلى دي حسين على بن پير په صدري فڙڻ جه بن بليريه - هلي بن خسين جني بن يايريه غنى خداين بايويه حلى ين حسين على بن بلال ١٧٤٠ على بربرية عبادالدولة 1999 على بن جبله 1914 على بن يحصر 1949 على بن جندر بن محمد 1914،1914 4747 4748 EFF4 1444 على بن جيجر المنافق(ع. فلي بن جحر عريشي ١٩١٢) على بن جهم ۲۵۲۲ طي بن حرين 4.4 میں بی الحم ۲۹ عنى وزالعسن يتغررى عداو العدن ياغورى حلى يز الجس على بن المصيرين ريد بن المصنى المجير (ع. - ١٩٩١ - ١٩٩٧ على بن الحسن الزواري (١٧٥٠-على يزحمن بثقت جاهلي هايد حالي يزحمس ملكك فلي ان حبين الإجاء ١٤٧٢ على بن البيمين ابو الفرح استهالي به ليبو الفرج استهاليء علىءن حسور متى بن الحسين الأصير (1-40

منى بن الحسون الأكبر ٢٠٥٢ ١٩٥٥

علي بن حسين بن ريد - ٣٣٧٨١٣٩٩

علي پن حسين بن دارم - ۱۸۳۳



حلي بن هيدغادين حسن - 640 ختي بن عبدالله بن حميل بن علي بن البسيس - 4774 (4774

على بن عبد الدين ٠٠ود ير حسن بيني ٩٣٠

على بن عبد الله بن سياس 1995 1994 1994 1994. 1994 ، 1994 1996 1994

على بن عبد الله من سحمد بن ميد لله بن محمد (PANE

مان بن عبد ألله خواسي (١٩٩٧-١٣٥٧

ملى بن عبيد لقا 1996

على بن على بن الحسين(ع) ١٣٩٣،١١٧٢

على بن. على بن بر مي 970

هلى بن فقي خواهي سه ڪزائدي حقى بن هلي

على إن عومي ٢٠٢٥

عنی بن عیسی ۱۹۸۶ ۱۹۸۹

علي بن غيسي بي مامان - ١٩٥١

على من فيات الله بن عبد الكون بيني سجى في عبد المصنيد. 1974

> عفي بن أقرات ۱۹۴۳ علي بن عضيل ۱۹۹۰

خليجي فأمسرين سمؤم الأكالة

کلی پر فراند کار

هلی بی پیر ۲۰۱۲

على بن محمد 207 - 207 و 1974ع

على بن محنك بين معاولي عماين منازيي حلي بن معيند

حلی بن محند ابر آغام و ترخی تطاکی به تدوخی حتی بن محند ابر آغام

حلى بن محمد بالرازع. (1994-1994

علي بن معبقه بن البراح الى البيا عالى بن محك

ڪلي بي همملکرين احماد پر حيسي يي رياد ۾ 17 Yews

حلي بن محفدين استاعين - ١٩٨٢

على بن محفدين الجهم - ١٩٩٨

علی بن سعمد بی حسن بی جمع ۱۳۳۰

حنى بن محمد بي الحقيد ١٩٥٣

حتى بن محمد سن رود - ۵۸۵

على بن محمَّدُ بن عبد الله (١٩٧١)

على بن محمد بن عبد لك بن حسن بن جعبي ١٩٩٠

حلى بن محمد بي فيقا لك معيني - 124 479 بـ 174

فشين محتدين على خزااز ضي 1999

طان بن محدث پی کیسی خواد کمی ۱۳۳۵ علی بن محمد بن شخصی بن بختی بن جاشی عاش ۱۸۱۵

ص ير محمد بن محبدين ميد للكريم ١٧٣٠

علی بن محمد بن مهم بن مهدی ۱۹۳۰

على ور معثل جلا جان ير محسن بن حلي النائيي كشر في ح

تتوهي حلى بن مجند

على بن محمَّد طهري هـ خيري. اللهي بن محمَّد

على بن محمد حيد كله بن حيسن بن جعمر ١٩٩٢

فني بن محكد علم اللرين سحاري جحدم اللرين سجاري فني بن محدد

حلى بن مدائني 1997

عثى بن مقله ١٩٧٦

على بن موسى بن مسعاعيل ١٩٩٣

على إن درسي ۾ استانياڙي مرسي ۽ حجم ١٥٥٨، ١٥٥٨

على بن مرسور بن جملورع) ۱۳۳۳ ۱۳۳۳

على بن مومس بن المرات ١٥٩٧

April age of the

TENS (1874, 1976, 1997), PARTS

هلى بن بجرم ١٣٣٩

مين بن سا ۱۵۹۳

THE PART OF THE PERT PERT

على ير عرضي الد ١٩

عبي بي يغطين. ١٥٠٦ تاها، ١٥٠٤ ٥٠١٥ تاها، ١٥١٨ ١٥٠٨

ALSE, MACH LABOR NAME WASH, 1814

حلي إن يرسق ١٧٥٩

عني ربي المجدين بن مطاع الذيبي هجمد بس شمس الذيبي. عبدي: ١٩٩٣-

على سيط مصاحب در البيش . ١٩٩١

منى المساقع بن هيدانه الأعربي 1774

منی عابد ۴ ۲

هي عليدين حسن ملاب ٢٢٩٧

فلي طيد على بن حسن مثلث ١٩٠١ ١٩٩٧ ١٩٩٧ ١٩٩٨

ተዋለቀ የተለነገ ምርሃም

های عربشنی ۱۹۹۹،

على مى كىرماي جورو

على ألهادي بن فخر الأير مسبقة ١٧١٠



علیُہ بنت علی بی قامدین ۱۹۷۷ حالیہ سٹ علی الھادی آج ماہد عالیہ سے موسی بن ججر کی ۱۹۲۵ حالیہ مادر صفع بن عمل ۱۹۲۷ معاد الدوں ۱۹۲۷ ۱۹۶۸

مساد الدولة بي بوية - ۱۹۵۷ ۱۹۹۳ مساد اللوند ، على بن جويد عادمتي بن بايويد عساد الذولة عباد الذين طبري - ۱۹۵۶ ۱۳۵۶ ۱۳۴۴

عبادالدین طبری احدین بس علی بس محدد ملاندرانی ۱۳۷۵

> عباد الدين طيري. محمد بن أبر القاسم. 1964 عباد الدين محمد. 1960

میاد الآین معتلد بن خانی بحث طوحی جارہ محلد بن حالی

هيند الآون جي سڀاد جاني پڻ غير جه دور سياد خاني ٻي ضير حياد الآون

> صادطرسي جائن جمڙه ايڪندي هان عبر (۱۹۷ - ۱۹۹۹ ج-ج لاءال ۲۰۵۸ که ۱۹۳۵ کان ۱۵۰

> > عينارين حرثان ٢٠٧٧، ١٢٣٧

YYYY SAN

الساروين سيك الزدي ١٩٩٧

حماره بن تيد للد منوني - ۲۹۳٬۷۹ حماره بن الريادين المعيرة - ۲۲۰۳

جهاريات حاجباري ياس

TAY 305 107 107 107 177 177 177 107 108 108 1AT

جديد بالإن يوان + 1 100 1994 1994 1964 معر الأشرف بي على بن الحسيل +440

همو الاشتراف اين على بن الحمور حمر اصحر بن على 101

همر الاطرف بن مني ۱۳۵۳ ۱۳۹۳

همر الأكبرين على 20°

همران پن شاهین ۲۵۹۷ همران بر عیداند ۲۹۹۱، ۱۹۹۹

48 P-1917 19-7 19-1

خبر بن این بعیان ۱۹۹۹

غیرین(شیساق پی جنو - ۶۹ عبرین سجاج ۱۹۸۸

حيرين حريث ۱۳۸۸ عمرين حين ۱۳۵۰ ۱۳۹۸ عمرين حين الطبي ۱۳۹۲ ۱۳۲۸ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ عمرين حيله ۱۳۹۲ ۱۳۹۵ عمرين حيلة ۱۳۹۵

عسرين برالعابدين الانت

ቀሚ መመመ ያለት ያለው ለአይ የያዊ የተመ ፕሎጂአጵያ ያለ የምን ፕሎጂ የተመ ያ ል. ፕሎጂ የ ል. የተመ የተል የተል ያ ል. የ አል ለየል ያየል ይየል የነል የዕል የዕል የዕል የዕል የተል የ አል ዕንድ ዓ ል. የ ለአ የ የ አን የ አየተል የተል የተያ የሞት ሲሞት የ የ ሊ የ የ የ የ እየተል ርዕንና ሊያየየ ሲሞት

عمر بی هیدافته بن محمد بر همرای بی حلی عمر ایس طبالپ 97۷

عمر میں سید المریز ایس میروان ۱۹۰۵ ۱۳۸۵ دورود مادید مردد فورود ایس میروان ۱۳۹۹ بادید مادید ۱۹۵۰ ۱۹۹۲ دارود مادید مادید

عمر بن جدالمريز مروش جمعتر بن خيدالمزيز بر مرواند عمر بر عثمان ١٩٤٠/ ١٩٤٠

صرين على ١٥٠١، ١٩٥٥

عمرين علىء ع. 1945

غمر بن على بن المعسين - 174 / 194 / 1944 / 1941

غدر بن فرج رشيش ١٩٦٨، ١٩٩٨، ٢٥٢٥

غبران ترتوالدين ٢٧٧

هدريد كوكره الأعرابي ١٥١٣

THE SHOW OF THE

خمرين بمبتدير فيدالرحمن بي اديته 1949

مبران بحث نياويني اللنسى حا الثريبي العراق محك

حبرين بالصومي ١٩٣٧

غبرير واقد ۱۵۲۸

عمرين بزيد ١٩٨٧

همر شباع يشابوران حاشيات حمراس ابراهيم

مير عدمه ميران سند مير السجري ۱۸۸۳



فتروين فتير - ١٩ عمروين ترطه اخة همر، پر ليت ۱۳۵۷ همررين مبالا ١٩٧٧ حمرو بن معدي کرب ۱۸۸۳ ۱۸۹۳ همروين متذرير ببرعزام 604 عمروين مثار المدائي ١٢٧ عمرو بن دانی ۱۱۹۳ ۳-۲۲ TTV: Guyen (177) غمروس يزيد الاقال الله عمروجهرائي الثلا همرو چندعي کان فعرو هيناري ۲۰ همرو خاص حدهمون بن هاهی صروائطي ۲۷ عبرونيث 1998 خدروي جددر به جعهر عبرري فسروی، خلمان مجيد مه خشمان سميد همريي خبرويء محقد ي حكمان بن سعيد جامحيند بن حصان بن سعيد طعووي خمرواي مخندين فثمال جمحتدين فتمان همروي APPRIATED PT. PIA COURT عسران وحبد المزيز مدحيد العزيز همري خمری سایه ۱۵۲ هميداللبرات ١١٩٧٧ هيدالدين صدالنطاك براستهد الاه حبدائر بد ۲۰۲۳ معود الروساء فيطفير مراءي ١٩٧٠ T- 31 per هميرين ڪيلاب 197 غميراس هيدانك مدسيجي المالا هميرين متركل ۲۰۷ ممير پن شركل تقمي نقشي ۲۰۰۰ هميرين وهب ۱۹۴ ۱۹۴ هميرين برية - ١٥٠ العير بستاكيل الإالا عنايت الله تهياش (كويلش) - 1987 هيسيدين في معيان - ١١١/١

هنر خيري ۳۰

معرطهري الملا خبرختنات 198 MAN THE WAS AND AND APPLIES AT THE BOOK هيروي بيحلمه 470 عمرو بن ام مكتو مِلتمني ١٩٥٨. ١٧٣١ عمرزین ایک شیموی ۱۵۰ ۱۷۰ ۱۷۴ ۱۷۳ حمروين افتم 174 السروائ معراجاتك مديناتك خمرواين يح عمروين بكر ٢١٥٠٥١٣ عمرو بن بكير بن الهين 1997 هبروير جرمور ۱۹۹۱ ۱۹۹۹ ۱۹۷۹ عمروين الجموح 176 193 حسن بن جناليه ١٣١٤ المسروبين حبياني الألاه فالاستعام فالم والمراوان بالمراوين ATT AND همووين سيتاج ريادي الالالالا ATA APP AND AND AND THE THE COLUMN OF SHARE همر این خبری شواشی ۱۵۰ اند ۱۲۹ ۱۳۸۸ ۱۳۸۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ عمرتر بن خالله از دی اسدی صیداری ۱۹۳۰ شکه عموال بن ريبر 1984 عمروان رزازه الماله المثالة عمروين سحاروي ١٩٩٣ of the Abit Abit Abit Abit agency grant عمروين سعية بس العامر الشدى ١١٧ ١١٥٣ ١١٥٨ ١٢٢٥ عمروين معيدتتين ١٩٣٧ عمرو بن شمر ۱۹۶۳ همروين ليبيح كاللم حبروان طبيعابن ليس سيس ١٩١٩ معري بن عامل - 25 - 46 \$10,717 \$10,717 . يا يا 10 م STAR THAT PORT, PRING OVER, THAT TAKES ማስተኛ የሚፈ ለመሆን የልተኛ, የያተን ወደነም, 189 ዓላም

የአማም ለተዋወሃ ለቻቸውው

خمر رين حيدون (١٨) ١٨٤ ١٥٤ پيان ١٩٧١ بيان ١٩٠

همرو بن علمانه نحوي تكرسي حه سيمويه احمرو بن مثمانه نحوي

حبرورين مبيش الأفاقة الافاقة الأفاقة الأفاقة الإفاقة

همروس عبدمثان ١٩٧٧

همروین فیهد مصرتی ۱۶۰۹

المنزي. كلمام في حمال حد كذام من حبّاد المنزل

ميسي بن على برّانيي ڪاڪ غيسي ٻن هنر گاني 1724، 1779 عيسي بن محمد مخزوش ۱۹۴۶ اليسي بي مصحب 2756 البسورين فو س (TAL 476 APA APA APA عبسى بن مو سي ابر مبعه ١٩٢٨ عیسی ای موسی بن حلی بی خیداللہ پن مہلس ۱۹۹۵ فينس س مرسى هيالسي - 170 - 170). 1716 1777 1777 فيسي بن مرسي هائسي (1794 غيسي جغرنۍ 1714،4774 ميسي المباردة بن مبدلة بن معند الأطرف - 467 TTPT ميلار 19 عيده بن حصن (حصين) فرازي 141-141 غالب ۲۲ غالب بي معسمه ١١٥٧ غائم هندي ۱۹۹۶ و ۳۰۱۹ م Application of the presentation of the present which TOTAL APRENTIST (TOTAL APPLE عزالي بالحندين محنك ١٩٧٨/١٣٩٨ عزلى معمدين بحث ١٥٩٢ ١٥٩٩١ ١٧٩١ غزاوي. منطاب محمود بين سيكنكين به مبلطلا محمود بين ميكتكير فزنران خبائي الرجيل بزخبره حشرجيل ي حمرو كشائن المقتاري حبين بن ميدانا حجبين بن ميدانا النجالون فيماري ١٩٧٨ حماری. جایر بن هر ره سه جایر بن حرود شفاری فتقارى حبدالدين حروب سيدعبد الخدين عروه فتأوي غفاري. هيد الرسمين بن عودٍه سم هيد الرَّحمين بن هروه غفاري السر البرانيم بن ليماحيل مداوراتهم بن استناهيل أأديمهم يدن البرائعيم البلهم غير . هيد للدين استعلق بن بولغيم سه هينا، فقا بين الستحاق بين ابرفتين خسر ختريء ابر اپرب حالير ايرب خنوي هنوي، حيلس ان جمود مه ميلس بن حمول خلوک

هنوي. مبدلة بن حقبه له هيد الدين عقبه ضيئ

عنس بن مدحج ۲۹۵ فلسى ضود جالمود فلسن همسي اختار بن يلسر جه فصار بن ياسر ميام بن شريقاء ١٩٧٢ عون بشد سعد بن قيس بن حيلان بن مضر ۲۹۰ للمردي المعتدين هاي بن العمان جامعته بن عني بن المسن المرذى TT WA عرف بن آن جبيله 1748 هواني كواني هطيمهن منطبين جناده ١٠١٦ Address of the Age حون اصم - ۱۹۶۹ هری اصفر بن دید اشین بیشر ۱۹۹۹ هوليا كير ١٩٦٠ مون اکبرین عبداله بن بنظر ۱۹۱۹ عودين جعرين في طالب ١٩١٩ ٢٩٨٢ هوڻ بي ميد آڪ 197 عرن بي خيد القاس جعفر - ١٩٩٠ ١٩٥٨ ١٩٩٠، ١٩٩٧ هوڻ بي خلي - ١٥٥ حياشي 1994 1996 عياشي الحمدان محمد الأكلا حيسى بن لبر نصير ١٣٩٣ عیسی بن اسماعیل جمعری PAGA عيسي بن جدم (1949) خيسي بن جمار بن اين جمعر متعمور - 1930 فيسرون ناپ ۴ ۱۲ غيسي بن علا 1514 1714 ATTE ميسي بان ريشايين هالي بين المسين 140 160 1400 هـ ATTY ATTE TOTAL ATTS TANK ART ATTEMPT ATTE هيسي بن زياد بن على بن العسين حا فيسي بن ويد بن حالي بن الجسن تهسرون ميح ۱۹۹۰ عيسى بن عبداك ١٩٢٩،١٣٣٢ ١٩٢٩ عهمي بن عبد لله بن سعد - ۱۷۴۱ میسی بن ملی ۱۳۷۳ عيسى بن على بن هيدات إن عيلس (1944

خروث مجاوفتورين حارت فأطمه سندلو مبالاح) 1976 و1971, 1984 طيات اللبين متصور جاءهتكيء فبابث الذين محسور فاطعه نث بيت ۲۳ عرداق ۱۹۹ فاضعه بنت سيد مراصي الافقاء TYTE ALLE فأطعه بشت على رحي ١٤٣/١٤٦ (٩٠ ١١٠) و المرووة فاربي محمدين سمند ۲۲۳۲،۲۶۲۴ فأطعه بنب فاي بن جمعر ١٩٩٨٢ فارعب 1764 للطبه بنت علي إن جدم بن مسحلق ١٩٣٣ فاشو جيلاتي 1945 لأطبه إشاعتي الأطبين الأمام فامنو خواتساري ۲۵۴ فاطنه بنب على بر السبين ١٧٧ الأصال تعيري 1797 فأطعه بسب فلي ين عصيند راق - ٣٣٠، فاطبل ميوطي مه سيوطي حد الرحمن بن اير يكر فاطعه سمحرين الخطاب ١٣٥٨ فاعتل جيي عبراقلام محسودين عبيد ١٧٧٧ فاهلمه سبيد عمرو بن عابق بي عمول بي مخباري ۱۴۴ أأخل أمي جحيرنال آهي الواللاميان محند ميس فاطمه بنت للسرين احمدين هني يرجمس ١٣٩٣ فاشو كانتي ١٩٨٨٧ فاطمه بنت فاصبابي محفقا بن البي ياكر - 1779 فأحبل كرياسي الألالا فأطيبه بشت بيحيد أهيس 190 فاخيل مقداد سيرران مصفاهيل ماهاد القفاد من عبدالك فأطيبه يستحجموني حبيد الأثارة فاعبل مفتلة مسالات عبداها ١٩٩١ ١٩٩٥ فاطيعه بقيده محتكرين السياعيل بن جعم الصادي - ١٥٧٣ قاضل برائی ÷تراکی احمد پر محند مهدی للامينة إن محمدين منيمال ين تااود 1946 يائيل مطاي ب فاقبل هندال، محيَّد بن عين فأخمه بمد محملة بن عبد للمسجوم - 470 996 لاصل همدى، محتد بن تاج الذيان حسان اصبعهاي حاصاطال فساحته بسب سوسی بین جنمورد م) ۱۹۷۹ء (۱۹۵۶ ۱۹۷۳ هطي مجنديز حسن the use that that that the care

داخليه صحري پنيم حسين ۱۸۹۸ فاطعه کيرۍ پيت حسي بن جيلو ۱۹۹۹ فاطعه کيرۍ پيت موسد بن عبد غذ الباهر ۱۹۹۳ فاطعه کيري پيد دوسي بن جيلر (ع) ۱۹۵۰ نال حاوامق قرمي بيتايروي اور علي مطيقا بن حسن نال حاوامق قرمي بيتايروي اور علي مطيقا بن حسن خستج پي خداقان برکي ۱۹۳۶ ۱۸۵۵ افزاند ۱۸۵۲ ۱۸۵۸

TYPA TWO YEAR THEE 455

فيح موسيلي 1301 فيله 1994 مختاج الايم مختار بن معد موسوى 1979 1979 (1994 ايكر الأسلام معتدر رسيد حادد المحاد

البائز الإسلام، محدد بن حيسن حفظ المحققين مجدد بن حسن البائز خوارزم جدرسفندري محمود بن هم البائز الدولة (1961 - 1984 الفتر الدولة الن يوليد (1984

> متر الذين على ١٥٧٦ منو الذين محمد ٢٠٩٣

عامر والزيء فالدون صحفه بن هفر مهدهار راؤي المجيلة بن هسر

۱۹۸۸ فاطعه بفاج، میک مرتصی ۱۹۹۹ فاطعه بنت به فید المعنی علی ۱۹۹۹ فاطعه بنت به فید الله مصید ۱۹۶۱ فاطعه بنت سم ۱۳۵۰ ۱۹۲۰ ۱۹۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۸ ۱۳۵۰ ۱۴۵۰ ۱۴

فاحتل شدى المندين حيلي المقاد فعاوم ودووه يهوده

خاطبه بنت البدس خائم بن خيامنان بد فقيله بنك اسك خاطبه بنت جمار بن حسن بن جمير 1777 فاطبه بنت جمار بن حسن بني 947 فاطبه بنت الجرادري - 1840 (1944) خاطبه بنت الجرادري - 1840 (1944) خاطبه بنت الجرادري - 1840 (1944)

فاطعه بست حسن بي حسن ۱۹۹۳ طاعه بشت المسيون[م] ۱۹۲۶ ۱۹۲۳ ۱۹۹۶ ۱۹۴۶ ۱۹۴۵ ۱۸۲۵ ۱۸۲۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۸۴۲

فاطبه ينت حمين بن حلّى إن الحمين بن على بن ابي طالب 174

شخورازای میشیدین همر ۱۹۹۰ افزار ۱۹۶۰ قانات، ۱۹۳۰ ۱۹۹۲ ۱۹۹۵ افزار

مح العراق بن جو القاسم (1944

فغر المطَّقين ،معلدين حسن - ١٦١ ١٧٧٢

دام البلک ۱۹۶۲،۱۹۵۳

بجر السلك مجندين مني بم محتدين عني نخر البطك

عمر الملک، محالہ بن میں واسطی حد محند بن علی واسطی (لغر الملک)

فرات بن جنف ۱۹۹۴

هرازي. عينه بن حصن (حصين) حه فينه بن خصن (حصين). درازي

عرامتی، طلع بن عشر سه فقر بن خضر دراعتی

آراد، جیس بن معدود به محبی آئستاز حسین بن معدود فراد دیدس ۲۷۶۸

يزهر يعين بن رياد مه يحين بن رياد فزقه

فردوسي لبراقاسم ١٧٩٣ ١٩٩٩ ١٩٩٨

مرردی سه غروشای حیام پن فاقی

فرزدق بحسام بن مثلب ۱۹۵۴، ۱۹۵۴، ۱۹۵۴، ۱۹۸۳،

THE STATE WHEN SHAP

ورهوان ۱۹۳۹ ۱۹۰۳ ماه ۱۹۶۸ ۱۹۳۰ ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ ۲۵۵۳ محمد درود از آن از دارد درود از است. محمد از آن

مروع اربيمه الرقع اين ايس هيد الرحسن جاربيمه الراع اين اين هيد الرحين بروم

مريد القبن عيج ميلة عبدميلار محتدين براميم

لصيحى الشراباتي على بن لبي ويد محمد بحري ١٣٩٨

فعيجي على برمجيد ١٢٥٩

MYN /ROY , public

فضرين احتدكاك المالاة

طفس پن جمانز ، دين حنزايه ۲۶،۶

مشل بن جمعر المنبع الد 1949

طفيق بي حسن 1960, Apt. 1999, 1999

المال بن ريس (١٩٧٨ - ١٩٧٨ - ١٩٨٨ - ١٩٨٩ - ١٩٨٩ - ١٩٨٩ - ١٩٨٩ -

לילה ילפס נדפד דפיא זמרי הנמידי המודי

انشان ایج مایدی ۱۹۹۱ اعمل ان سوار ۱۳۸۱

المملق بين سيهل ۱۳۹۶ ۱۳۹۹ ماده ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ از برای ۱۷۲۹ ۱۳۲۹ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵

هیمال می تسافان پر خمیو از دی بیشایر ری ۱۹۳۶ ۱۹۳۸ خورد ۱۹۱۶ ۱۹۹۸ (۱۹۸۸ ۱۹۸۸ ۱۹۳۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۱۲ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸

ناستارين صافح ۱۳۳۳ ناستارين مياس ۱۳۶۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۱ ۱۳۶۰ اعتبل اين عوامي بي رييمه بي المطرث بي عبد المطلب ۱۳۶۰ ۱۳۶۳

> فعیل بن پستریمتری آبر افقاعی ۱۹۹۳ مغیل رسال ۱۹۹۳

فطرس ١٩١٧

المبيل إن يستر (11, 1794)

الله عبيتي حز الذي ضر بن باج الذين مجتد مه عز الذين عمر من لاج الذين مجد اليه حسين

علاسىنهسى 413

فلال بي حبيد - ١٥٥

مناسر و مشاد الكونه ديلمي حافظت الشولة ديدين بسولاد ساتود بين ضماد القولة حاديد منتجور عولاد ساتونه مياد 21 وقد

The sale

بهری، حارت ین دیمان سه حاوث ین تصاد فهر ل فهری حبیب بن سلسه حه حبیب بن سلمه دهری فهری، حبیب بن صدیات حدیث بن سلم فهری

اللهري كرران جابراح كوداين حابر الفهري

فهرىء عرباس جدموداس قهرى

بیادی عبد گروای لامریعی به لامیعی حبد گروای بن های مرابع با ۸۵۵ میروزدادی شیرلزی میجد گذرین صحفه بن پنجوب س

TWO LAND

ميرور - ابر فؤلؤ

هیشی بن معتار کرانی ۱۳۲۶ ۱۳۳۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۳ هیمر کاشانی محمد بن شاه مراسس ۱۵۸۷ ۱۳۹۹ ۱۳۹۵ ۱۳۷۹ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹



فاسم بر محمد ١٠١٧/١٠ ١٥ فاسم بن محمد بر بن بني ۱ ۹۴٬۶۸۸ و ۱۳۳۹، ۱۳۳۳ ۱۳۳۸ فأحمهن محمدين جهيد ١٣٧٤ اللسيج بن موسي بن حمام ح. 1070 1091 1091 أناسوين غارون الربيد ١٢٥٢ الآسوناني ١٩٩٥ فاشى اري محيد بن بحڪ بن صحف جامعيد ۾ بحيد جن محشد الأضي دري لماضي ابو يكر بالمالاتي ميه بالملاعي محملة بن طبيب قامس توهمرو ۲۶۲ كانتي واللاني مه واللاني محند بر طبي فأننى كوخى باينادي خاللوخي عمصر بن على فالهبي ركل الذياعلى 1999 فأشى ميان المانوطية الكالة فامي عبد الجاربي حمد 1941 فاخي فيد الجار معترثي بداناتي فيد الجاري اهمد فاحي عصد ١٧٧١ فأخس عيامر 14.4 تأخين عباص علربي ٢٠١٧ء ١٧٠٠ فاصى مرهم ١٣٠٩. فاشين بميان بن ابن عبد الله محمد بن سميور - ٢٢٧٣ فاصى بعدال معبري 311 1700 لانبي ورائد اور شروب الآين خبيض سرختي ته شنو شتريء مراطين مريب الذين فاضي تورافه بن مهاد شریف الآین حسیتی موهشی السفول 🖚 خوشتري، كور اله بن شريف الأبي ناهي ترزاله شوشتري موك شهيد جه نسونتري البور الديين نوط الأين كافنى وراقه جونتران حاشوتكري خررانه بن غريمه لكون فأضي بزراقه فأشي مهر حصين ١٩٧٥٠ تألرن هيس ١٣٢٤ فالمرياث الاعترامة الاعترام فروع القامر بالله مجاندين أحبث حامحتك بن الهبد الكلم باللع القاهر بالقامحين بي معتصد فاهر ١٩٥٣ THE THE SALE AND THE فتاديا ردمانه ١١٩٨ فنافقين القمعان الاناف أبتين خلى بن محمد 1974 ائم ۱۲۷۰ فيخر كاشكى ملاميسن مهاييض كالنخى محتدين شدمرتضي فيضء محقت بهامتجات بيها TYON TYOY TEND TONG YEAR DISTURBLE فالنجبأمرات ميداشين القادر ٢٩٧٣ فلبرس بن ومسكير شمس المعالى ١٩٥٦ ١٩٧٥ THE TRECORES THE MANY AND AND القادر باشاءتير الميامي حبيد 1967 ألقابر بلقا العمد بها اليبد المقابق بلك فأدر عبالس ١٥٥٠ فارت بي هيد القامتين ١٩٤٨ للوي. ملاحمي حد بلا على قاري قامطیں میں ۲۸۹ स्तारं जेश्वरं 🚚 🗓 فاسترين دستاق ۱۹۸۹ ۱۹۳۸ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ فاسم برايزية الكاكاة فاسم بن جمعر بن حسن عثلي ۱۹۲۹ فأسيرين حيب ازدي ١٩٥٥ كالسياس حبيد بن مظاهر ١٩٩٠ المنهان الحسري ١٠٤ جوم ١٨٠٠ ١٨٠٠ ١٨٠٠ موم ١٨٠٠ فأنسم بن حسن بن على بر عبدالة حسن سجري ١٩٨٩ السمايل حمره ۾ موسي _{الن}جمعي ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹، الممين ميد ۲۸۶۸ كالسوائن معلأم مجائين بملام البراهبيد كالسها الأسور خاص بن موسى بن جائم - 1891 فالمعرون هيدالك الافا فآسوين فيدانه بن الحسرين غير الد الاسم بن هيد الله بن حسين بن على بن البسير ع) 1976 فأصم من حيد الله رضي المدري. (POT الاستوني هيد الراسيو - ١٩٧١، فاسم بن حيد الله - ١٩٥٦، ١٥٩٦، ١٥٩٥، ١٥٩٥ ٢٥٥٢ فاستريز خلاءهمماني 184 فأسمون هلي بن المبعاميل الأباث فاسم س علي بن عمر بن علي س المعيم لآسم ان فقي خريري مدخرون الكسم بن عني فاسمين فغيل ١٩٩٧ طامع بن فيره فاطبي مد شاطين الاستوان فيره

فأسرين محمدومي) ۱۹۵۰

تتم بن عباس ۱۳۹۸ تشریعد ۱۳۵۸ فذات بن موسی ۱۳۵۳ فذات بن موسی ۱۳۶۳ فزاطیسی ۱۳۵۲ فراطیس ۱۳۶۸ فراطیس ۱۳۶۸

عرضي البراليامي بن وينع 40 مرالعامل البن رينع أرشي الفرنس المعربي و بميند بن 1444

Tribe Street and p

كرظة ين كنب الماري ١٩٥٩

المرائق احيمارين پرمنگ ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۳ (۲۳۱ - ۱۸۸۳) ۲۶۲۵ (۲۶۲۵ - ۲۶۲۲)

قرمطى ٢٥٩٣

کربطی اور سید به بررستیه کرمطی نرمطی اپرخام به ایرطامر کرمطی

دريش يو جريش ۱۹۹۸ Trif

فزان البراهيم بن من سي ١٩٥٠

فزويي خائري نيرازي۔ هاچ مالاحتماد حسم بين حباج محمدمعمر ۲۸۰۳

> القزيهني حقيل بن خاڙي جه ڪيي بن طلزي اُللزويمر -

ازريني عنيل مخليل تزريني

ازيريني ومع الذين محمد بن المولى فتجاته الواحظ -- واخط ازورني محمد ربع

> فزوینی رکزهایی محک ۱۳۶۹ فروینی میداحمین ۱۳۷۸

از و پس دیگر ممکن حسین نجل سؤد کانام جامها محانه حسین مجل ایند کانام از درس ۵۳۵ ه

ازویتی سی*د دوندی سه دیگه مهدی گزرونی*

تزریش سیدموسی ۱۹۳۰ فزویی عبداله ۱۹۳

فرويي فهداها ۱۰۰

کرویتی محکدین جد الرحمن به محکدین میدالرحمد کرویمی واملیب دستمی

قررینی .مینیدین معطر بهدی ۱۳۸۹ ۱۳۸۹

ترويتي ميند تني جدهند في ارديس تزويتي ميندريج جواط ارويس معندريج

فرين ساهد ايادي ۱۸ ۱۹۳۳

لليمه ونث طبي بن حمي ١٩٩٣

آفشیری ابر اللایج حوایر الله کلیری فسیری صوفی اعید الکریم بی هوازی ۱۲۵۸ ۱۲۵۸ اشیری، مسلم بی المجاج حواست بی حجاج کشیری تعیاب متوال حاصول کشاب

T1 2537 17

فشاعى ومحمد بن ملامه ١٩٥٨ ١٩٨٨ د

تضافیہ پینزہ بھی بنے حلوان ہائیاں بنے میلواڈ الشامیہ بینزہ

قطام بنت التنظير سيميد (19 / 1944 /1945 / 1945 - 1947 (1947) غيان، لواهيم جد براهيم الثّال

کشیہ دینائی نے لطب الذین رازی، مجانہ ہی معند بابلیہ الذین رازی اعجمادین محند (۱۹۷۵ ۱۹۷۹ غلب آذین مفید بن صد الذین حسن راوندی جو لطب وارتدی عبدی فیدالہ

فیلی الدین انظیہ العجین محمد کرسٹیلری ۱۳۰۷ قبلیہ الذین کیدری استحمد من حسین میشی مسیرہ (اری مسابوری ۱۳۰۶

فطب راري ۲۷۷۴

قط شیرلای محمود بن مسفود ۱۳۷۹ ۱۳۷۹ قطب المحقین به قطبه الذین بازی، محتد بن محدد فیترب محتد من المستقیر المحوی به محتد بن المستیر المحری (قطرب)

قطرب بحرق حدمجة بن السنائير العجول (انخرب) قطاع ذهاني ۲۲۸

شبتياني مدرو صري نصري ۱۸۲۵

الأمال مرودي عبد الله من احمد الشناهي 1994 1994 (1974-1976)

> تم التفحاد 15 فين بوطالب حاليرطالب الس فين مرافقيان استقابي محمد 1944 فين احماد إن محمد بن عيس 1947

> > قبى وابتداين محلق 2001



أيس إن هيم ٢٣٨.٨٦٣ APP APP AND DAME. كابنى خو خالد ب ابر خالد كابني كابلى حهران مهمهران كابلس كاتب فغل بن اختد حالصل بن احمد كالب كالب مجزلي ، أو مسلم محدد اصفهاني ١٩٨٠ كاتب مهيار خامهيار كاتب كاكد والذي جالين سعد محند برسعة كاتين ١٩٧٨ كاسائي التيخة كاشائي 1976 ١٧٨٠ كاهلتي، محسن ته ليض كاهائي جميند ٻن شاه برعلبي كالنباب للتطالب وجيس ١٠٧٥ ١٥٥٨ ١٩٣٧ كاشاك الغطاء الحنساين بعيمر ١٨٠٣ كالثب النطاء عنى برجمم ١٥٠٣ كالمات الفطاء موسى بن بنجم 1807 كاللمي حمين بن على ماه وافظ كالقمي يبهلي حبين بن هش كاهمى خانسل مه فانفيل كالقمير كأشي يستباديك البير ليكالمحمد لكى 1976 كاشى خبد قرراق مدهيد الرزاق كاشي كاظلى البيط ١٨٠٣ کاظمی انوجی میکادمحس بن میلامسن ۱۹۹۸ Chat کاظمی ایافر بن شیطرهادی ۲۰۸۲ كاللمي محمد حسين ٢٠٨ كاللمي مقدس فين سياستيس بين كاللسي كاللم خانق ١٠٨٦ 1994 1981 1994 كامور اخبيهاي ۲۶۳۹ ۱۷۵۵ كانى خادم ١٨٣٨، ١٨٣٧ وويه كافي الكفة بسناهيل صاحب بن حيكه له فساحب بن عبار السافيل ۾ جياء THE THE JOB كأمل بن أبراهيم ٢٠٧٥ كاطرين براهيومسي ٢٠٦٧ الكافي الكودي خرد الدين يحين حدجيد فديع يحيي الكاملي الأكران کہہ ۳۷

441 25

کیے بن شہاب ۱۹۳۸ ۱۹۴۸ ۹۴۴

قعي حسن بي محمد للمسين بن محمد اللمي كسي حسين بن جني بن مجلد حجسين بن خفي بن منطقة بلس فلسمي الشبراغ حباص الله ١٤١ ١٤/١/١٠/١ ١٥/١ ١٩٥٨ ١٩٥٨ ٢٠٨٣ TALK THE TEMPORATION YETS صني خيَّاس بن محيِّد رفيا مه قصي شيخ عيَّاس. قامي عني بن اپرنشيم ۱۹۵۰ ۱۹۸۰ م. ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ لمي حلى بن يابريه جه ابن بابويه لمي. على بن حسين لمى فانبل به ناصل لمى تس محلت سرمسبت کے قسى المحكدين احمدين واردا لمامحك إن المنطابي وارد كمي قص ، محله بن خبيد به محيد بن هيبد قبي فمي ومحيد ۾ ماز محمد ڪ ١٩٨٧ القبيء ممتدماتين بممحند بالبرالهبي آمي مجند ب بيند بعي كس ملاستيند فلعراء ملامحته طامرالس فنن ميرواهمند ۲۰۷ ۲۲ كس، مؤيد الذين مظمى ميا مؤيد الذين خطيبي مني الميء مؤيد للأبين محند بن محند بن عبد الأكريس حد مؤيد الذين محندس محتدين هيد لآكريم كسي النين اليسع بن حمزه عداليسع بن حدود قس في الكال داها تاهد بالا ١٩٩٧ له الدرايي ويورد نبل عمال محجد محجد فين فلامق ويأداحه وبلد فبدي THE ALC: موام الذين بن شي الدين على ١٩٧٠ قواع الدين قزريس خالزويش محندين بحثد مهدى هوموی برومی حسام الدین بعنبی ۱۹۳۳ فهالي حايت اقاعه صابت له البياني (كوراني For all the good ليسي بين الشعب - ١٩٤٣ لاء هم ١٩٧٩ بهم قيس بن جم قيس بن منطرين حيله، انصبرين - ١٩٥١، ٢٠١٢ با ١٩٥٠، ٩٥٠ م YPED YELF THY SHE SHE DIE OFF OFF ATT فيسرين هامسه مقري ۲۰۹ قيس بن حياه 🗢 ليس بن سماد بن حياده فصاري فيس إن حقار هيرشي ١٩٩٧

الرس بر احمان هیشتوی شدی . ۱۹۹ ۱۹۹۰ به ۱۹۹۰ بورور وورو

ATE WYD

خیر بی دیشتر بی عبدالمطالب ۱۹۵۰ خیر بی میداف ۱۹۵۵ خیر بی میداف محبی ۱۹۹۸ کیر بن دیدافرحمی خزاهی ۱۳۹۵ کیر دود ۱۳۹۵ ۱۹۳۸ کلیم بی میان قیمتری ۱۳۷۵

دراجکی ایرالفتح بحد بن منی جاگراجکی محد بن منی کر جاگی دمحند بن علی ۱۸۲۹ ۱۸۲۹ ۱۲۹۸ ۱۲۹۸

کردیمی، محمد بن منی مباکر بنکی، محمد بن خلی

كراسي طقبال عدفاهيل كرياسي

كرياسي 14-1

كرباسي محمدان لفهم ٢٩٩٤

كريدي علامحند برنتيم سوكلواسي علامحكد أبرابهم

کرفتی الحبند بن ماتال جه این ماتال کرخی احساد کردین استام ام استام کردی

عربی ہے ۔ کی بی جار القهری ۱۹۴

هر بن جار انتهري ۱۳۳ کرر بن مقمه ۱۳۳

كركى حسن ين استاعيل حسيتى 1964 1974

کرکی متی ۱۸۹۶

كركن حق بن حدين بن مبدهالي ١٩٢٥- ١٩٧٠ ٢٧٠٠

کوکی علی بن المسین بن مدالدای به محکن کوکی خاص بن حسین

كريفتني أواسيط بهآلا المعدكرماتشامي

کروز د گزیر) پی ریخه یی خیری بی غید تسمی بن. عیدبالا ۱۹۳۰

كسانى فخجم وججم وبالإم

كسائى على بن سبر ١٢٧١ ٢٧٤٧ ٢٧١

کسایی کوش ممادین کثیر جه سادین کثیر کسایی کوش کسری - دل ۱۹۹۹ ۱۹۹۷ ۱۸۶۲ محمد ۲۵۴۲

كسرى ابرويز ١٩٩١-

كسكيني حابن بأني عاملي بنزيني حمثنا

کسی این فصرو خاکشی، محتدین همو

THE NE LAS

کمپ پی دماہ ۱۸۰۰ کمپ پی شواب ۱۵۹۰ کمپ پی جاپی ۱۸۲۹ ۸۳۲ ۸۳۳

کست می هی ۱۳۹۸ (۱۳۹۵ کست برزید ۱۳۹۱

كعب بن سن فامس ۲۱۷۴

کسے ہی ملاک ۲۹۳

كبين بثني عيد الدين احث يو الكامم حدجه الدين احسد

ابر النسم كمين يابش

TOTAL ANTE 1846 1846 A 18 180 A 19 180 A

كضمس شيح ابرانهم حجتيج أبركميم كغمس

reter sys

کلاب بر بره ۱۳۳

كلياسي علامحمدابراهيم الاستالات

THE AVEAUA LESS

کیٹیں رید بن حارثہ بن شراحیل ہے زید بن حارثہ بن شراحیول کلبی

> کِلِی حِد الْاعلی حجہ الْأَحَلِی دُلِی کلِی۔ جِداللہ بن صبح حجہ للہ بن حیم کابی

> > ظبىسابه ٢٧٠٦

کئیں۔ وعب بن عبد آلا بن جاتے حدومیہ بن فید آلا بن خیاب گالی۔

کابی کلتم عمدادر ۱۳۹۱

كالم بني مسهد بي مطيعان بن دارد - 110

كالرويث مرمس بي جعام ع، 1010

كلادين متحالتين معاللية

کلیوین عمرات ۱۹۵۴

> کستروپہ س اسید ۲۵۳۸ کسال الذین س طلعہ الله کسال الذین س طلعہ الله



گلیابگائی امیر دوانشار ۲۰۷۴ كالمستانه عبرزا هلاء الذيبي 1944 گيلالي پوائللم ڪ بيراڻ کئي اڳرانقامو بن معتد خسن الليكاش خيد القنافر خوجد القنادر جبيلاتي، هيد القيادر بين ابي مالح الجرردي سيدمهدي ا لاهيجي جيلاني فعن حالاهيجي خيد الرؤاق يزرعني الأهيجي عبد الرزاق بن على ١٩٨٨، ١٩٨٨ تعوير 744 443 بأبه ينت عبدالة بن عباس ١٩٧٠ ١٩٧٠ باله پشت، رسی بن جدم . و) ۱۵۹۵ 1710 W Jul THE PLANT SHIP نسانة أأسلك سعيند تقى خاسيهو محتد تقي كالتاتي السال حكيم 19 199 1991 1997، 1997 فليط بن بياس جهني ١٩٧٠ ١٧٨٨ أقبطان باسرجهني الإنه أكهترى، عامد حبين جاكنتوري حامد مبين بن محله كلي بوط بن يجين مه ابر مختف الوط بي يعين ئۆى.بر عالب **۳۳** بابر 15 ليت بن وفتري 🗢 لو بعين اليت بن يختران لينوبن سعد ١٧٩٧ بيت خواص ١٩٥٨ بی ۳۰ يني شن أبو مؤه بن خروه بين مسعود شلقيّه - 197 1000،

دین حد صواد انساعی پسته ۱۳۹

یش حد صحد بی عمایل ۱۳۹

یمی شد صحود دین خاله ۱۳۵۱

یمی اقلیمیت ۱۳۵۱

اژی ۱۳۶۰

ماتی ۱۳۶۳

ماحودی، دیخ معیمان حدید میلمان مخموزی

ماریه بنت میب ۱۳۶۸

ماریه بنت میب ۱۳۶۸

گمال آفلین محدثتم کاشانی حد محفقی، فلی بن احمد كمال الذين محمد بن طلحه شائمي - 194 كماق الذين محمد إن عارمي بان هيسن الدميري - 2666 كسال الذين ميتم بن هني حداين مهلم حيثم بي هني كموطي: «لي ظني به هاي تلي كسوياي pro- application over the applicable and was HAA. MAN I كميت بي ريد اسدي ١٩٥٠ ١٦٨، ١٩٧٩ ١٨٨٨ ١٨٨٨ ١٨٤٨ ١٩٤٨ كميل بن بياد - 45 1777 تامة، ١٠٥٠ ١٩٦٧ و177 توبيع كمبل بن رياد النخص اليساني بم كميل بن رياء گليل ۾ لخمي ڪاکميل بن زياد کالت 🕶 كالدين الزبيع 194 گڏنه پر هتين بعضي ١٩٨٩ كتورى حامد حسين بن محمد فلي 860 كنم الله ١٣٠ م كتدرى البرائخيري غبروات إبرائميرين فسرو كندي كندى البحلق ساشيمال كتبري كندي خلاد بن مبير به خلاء بن منع كندي نقلی، محتد حاسمت کندی گذاری، مقداد بن اسود ب مقداه چی اسود کندي کوپالی حمایت خا تهیاتی سه مدایستان نهیاتی د کوپالی و كودي البرائيدم محتدان يوسى عمايز العياس محتدين يربس كوهى البرطآنات ١٩٤٢ کو ای چیدلی استعمال بن حسر سیا دانشان بن حسر کاومی جعلی کرتے حفادین جیب خاطاد بن خیب کونی گونی جلی بن احملہ ہ فلی ہی اعدد گراہی کودی خلی بن ماضم 🕳 فلی بن عامیم کودی گوش محقد بن پريس مەمجىلد بن يېيس گراس کرکی ۲۵۶۹

کوکیں اور جمام مسیدین احمد ۱۸۹

کرکیں ،احمدین طی یں محمد - ۱۸۱

الكياعرامين على بن مبينان ٢٢٩٣ ١٧٥٩

کے کار مسلم جاسیار کے کار

كوكين حسين بن احمد مدحين بن احمد كوكين

عاربه قبطها (۱۹۵۳،۱۹۶۳)

مارلىرانى، ئېخ اور خان دىنىڭ بن الساغېل خە تېخ غو خانى مختلە بن استاغېل مازلىرانى

مازيدرتي دميند جائح ۲۷۸۸-۱۳۶۵ بازندرتي دميند جاي جامعت فاي بازادراني مازيدراني او الذين بن ملا مالم ۲۸۸۹ مازي قامي او حفالا جاير منيند مازي قامي داري شيالي ديكرين بيمند ۲۵۲۶ مارس شيالي ديكرين بيمند ۲۵۲۶

ፈመርል። የሚ አቀርት ውስጥ ያያቸር ሃሳቤ ሃሳቤ የእኛነ ያቸቸው ለቅጣት የሞዋያ በሃሳሪያ

مسالک مین سی ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۱ ۱۳۸۰ ۱۳۸۰ ۱۳۸۰ ۱۳۹۰-۱۳۷۵

مالک بن انس بن مالک احیجی مدین ۱۹۳۵ مالک بند مالک بن مترت اشتر مضی حدمالک اشتر مالک بن فیدار بسری ۱۹۶۹ ۱۹۳۱ ۱۹۳۹ ۱۹۳۴ مالک بن فیدارد ۲۰۹۹ مالک بن فیدارد ۱۹۲۹ مالک بن فیدارد بر سریع ۱۹۴۹

> مالک بی هوف ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ مالک بی عوال بصوی ۱۹۹۹

مالک بن نو پر دالحکي البريو هي ۲۱۲ ۲۲۰

مالکی برریسی ۱۴۰۱، ۱۹۱۰ مالکی ۱۴۰۹

ماوردی علی بی محمد ۱۳۵۹، ۱۳۵۹، ۱۳۵۹ ماوردی، فقی بی محمد بصری به باوردی علی بر محمد مأبورج ۲۷۹۵

مانوي ،خبيله عياسي ۱۳۹۰ (۱۳۵۲ ، ۱۳۹۷ ، ۱۳۹۸ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱

مأمويارين 1847

مأمول، تجم بنی هیایی مدانجم بنی میشی امامون خامونی، حسن بن علی حد حسن بن خلی مأمونی مامونی، حسین بن علی حد حسین بن خلی مامونی مبارک بی مصادین مصدد بن خید آلگریم (۲۹۳۵ مبارک عادم (۱۹۹۱

میر د ۱۹۰۰ (۱۹۳۰ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۵۹ ۱۹۵۹ ۱۹۵۹ ۱۹۳۰) میرد محمد بن بزید مهمیند بن بزید میرد میردم ایر القاسم حسین بن مراسی ۱۸۵۷ میرکم احمد بن موسی مهاجمد بن موسی بیرانم میرکم جمعد بن آخید بن موسی به جمعد بن احمد بن صوصی میرکم

میرقع جنمر بن مزینی به طعلی بن عومی بیرقع میرقع جیندلله بن فعمد بن موسی به جبید الله بر احده بن موسی میرقع

مبراج حلی بن احمد ته ابزاقائم کوانی علی بن احمد مبرقع عانی بن اجمد بن موسی ته ابز آثنائم کوانی علی بن احمد بن موسی مبرفع

ميرطح على ير مو عن ١٨٤٣

میرنع محکدین دومی خامجندین دومی دیرقع میرانع دومی جادعوسی میرقع

مترابع بن ملمبور محالا

متقلب المعافيق بن احدد به تبيام إل بي احدد كالقب

هن ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳

سنان يناك فبراهيم من مطلار (194 /1949) 1979 (2019). 1979 (1979)

> مثلي بن ملتشر الله مثاني باقد دراميم بي طاعد مثلي حاسي اله مثلي باقد غرضهم بن ملتس

تشمیری در رو ۱۹۸۸ متین ۱۹۸۰ (۱۹۹۱ (۱۹۸۸

شتی امیدین حسین کرمی ۲۲۹۵،۲۶۳۹

ANTE DE TE LE TENTE DE LA PORT DE



هنتي هڏي ٻن ڀاوڙ بن حسن جه علي ٻن داو د بن حسن مٿني مثني حتى بن عبد اله بن داود بن حسن سيدهلي بن عبد تقدين

هلتي فأطبه بدئه جحفر بن حسن حا فاطمه ينت جعمر بن هسي

مَكُني، الأسوال جمعر بن حسن الدائلسم بن ينتمر بن عيسن مثلكي منتىء محتظ بن الرافيم بن حسن جا محبّد بن ابراهيم بن حسن ملتي

حتى احجندين سليمانا بي عاردين حسن بجمعندين سليمان بن بالزدان حسن مقني

حلنور حليكه بغث داود بن حسن جه مليكه بفت داود بن حسمن

متني متصوران داردين حسن جامتصورين دلردين حسن طمي متنی بحون بن عبد ظاین حسن به بحین بن عبد آلا بن حسن

> محلب ايرافهم خالراميم عجاب مجائمى مسلم حاصلير بجاليمي 1975 Jales

هاود بن ميسن مثني

مجلمه بن جيبر ٢٧٩١ (٢٧٩

مجدد غیرازی، محله حمن به میرزای شیرازی، محله بعبی مجدالدين ١٩٣٠

مجد الدين عيَّاد بن احمد بن اسماعهل بن غلير بن حسن بس حرفتاه ١٩٨٥

> مجنسي ١٨١٩ (١٨١٨ ١٨١٢) جلبني اؤا حمجلسي مطبداتني

بجلس لألى حمجلسي سيندياتر

مجلسي دوّم جامجالين محند ياتر

No.

مجلس صحب باقر ۱۵۰ ۲۶ مار ۱۳۹ بای ۱۹۰ و ۱۹۸ میده ۱۹۲۸ **ሷዩ፤ ልነተ ልተ፣ ሷነተ ለነኝ ለተ፤ ለ**ሞ፣ ለተ፣ ይነን ብለቶ AS IN AS UP ASSESSED AND AREA SHEW MOTE AS A AT A WOOD FOR WATER IN THE SHIP WAY IN APPRINTED FOR AT A 1995 STAY 1884 STEE ሳዕፋል ገፅተኛ ለወደት ትያዩም ነዕኖት ለወገኛ ትምፍ ተዋም ANTO ANTO ANTO ANY OF THE APPRICATION OF A JANG SAVE TAXA TA GULVEY TYBE TYGG SYST ሚተቸሉ ችላችም ለተሳም ለተዋጅ መጨማ ፡፡ ፍሮሃ ለዓንም ትክላው **ዓቃ - ለአቀቀ አንቀፅ 474. መንቀፅ ዓ አው ሚ ከፍ ሚ ሙ** ያገናለው የሚያው ሚያገሉ 179A (የድንነው ማድደም 178E) (የጅም HAVE THEN THEOLOGICATURES THAT THEN THE

متركل برحمير الادا مارکل بی هارون ۱۳۱۰ ۱۳۱۵ ۱۳۳۵ متركل جمعرين مستدين هاروب ١٩٦٨ ٢٧١٩ متركل هياسي ۱۳۹۰ ۱۳۹۸ ۱۳۹۳ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵

1540-1547 1547 E.

هنلت بيرقعينين حيس ١٩٠١م

مثلته خياس ين حسن جافياس ين حسن مثليم

مثلك خباس بن هني بن حسن جو عباس بي على بن حيس مثلث

متنك فبداة ي حسن جاهيدات يرحين علت

خطت خش پر حسن به علی هاید جنی پن جسن مثلث

ختت خال خارد بن حسن به على خابد بن حسن بدلث

الكن الوائلهم إن جعمر بن حسن 944

ڪي . برليم بن حسن 977

خلق خارب ہن تعریس پن عبداللہ بن الحسن جا ادریس ہی الزيس بن فيدخة بن الحمي متنى

مقليء المحاق بر الراهيم بن حسن عها سجاق بن غرامهم بن حسن

فتتيء جمارين حسواين جمعري حسي مها جمطرين حسج بن جمعر بن حبين بندي

ملتي التسن بن جملز بن حسن الدحسن بن يصفر بن حسن ملتي علقى حصير بن حسن جه حسن ين حصي مثني

خلبي حسرون دارد ي حسن جاحدن ۾ ڊارد ٻن مسن ڪي فكني وأودان خبس حجاود بنحسن منتي

عكي رجب بنت حموري حسن به ريبي بنت جمع بن حسن

طنيء سليمان بن داود بن حسن جه سليمان بن باوه بيار حسين

حتن الميمان ي فيدان بن حين له سيمادي فيه للدن حين

ملتى خباس بن داود بن حبس مه جناس بن داود بن حس ماني متنيء هيد الدين السعاق بي تولعيم بن حسن حد عبدالله بن اسجول إن أبرتميم إن حسن علتي

ملتي حيداث بي محمر ين واحيم بي جمام بن حسن حاجيد الكابي جندر بن ابراديم بن جمعر بن حسن مثني

مقلى حيد القابن جمهر بن حسن حاهيد لله بن بيناير بن حسين

متى عدائدو الحس جعيداة يزائمس عنى نظني المبداية يواداوه والحسن مهاعيداته براحاودي خسي متني مكني جيدالة حسن حاجيدالة ميسي مكني

> مجمع پن جدالله ۱۹۹۵ منجمه بن جدالله ۱۹۵۵ مجمع بن جدالله ۱۹۵۵ مجرالملک ۱۹۷۹ مجارین، درج جداریج محارین مجارین، درج جداریج محارین مجارین، درج جداریخ محارین

مجاوبي، علي من طبال حدملي بن طباق محاوبي محب الذين بي مخار - ١٣٣٠

TEXT AND A SHAPE

محتب علی بن احمد ۱۹۳۳ ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ محتثم کالیانی جمعتگم حلی بن احمد

محدث استرابادی به استرابادی، محلد اس

صحلہ رابیویی میں ۱۹۹۹ ۱۹۵۲

محدث وادما فيزوا فثأن الهامجدت وأفاه ألميء فاني

محدت طیرسی بوری ۱۳۷۹ محدّث علی اصفو به هلی اصار محدث

محددقش ١٣٣٨،٣٠

محدث معالية

مطاح على جاني بد كني، فيلس

معدت كلدنى سدهيض كلفاني المعلقان شاه مرتصي

سیستان سوری ۱۹۵۹ ۱۹۰۹ ۱۹۰۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۳۹ ۱۹۳۰ ۱۹۵۲ ۱۹۹۲ ۱۹۳۲ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳

> مجدث بشابوری ۱۹۳۰ مجرز بن مهاب المشری ۲۷۸

> > FRY

مينين بي جمع - MP ا

محسن بن جيعر بن مني الهادي ٢٥٠٨

مسنءن سين (ع. 199،99a

معين بن ملى 707

محسن بن عبن بن القرائب TYOT

مسين پن هني پن شاهند. ۲۶۰۶

سطسن بررطان واستند بن ابن آفتهم ۱۹۵۸ سخسن بن خان تأمین لنز حق ۱۹۵۸ ز ۲۶۲۷، ۱۹۹۵

معسن بي دور ميد در لغين 1900

عامسن تترخي له عداخي الحسن ۾ هاي

سمسن بيخو كالفائي حاليتان كالثاني دمجند بن شاه مراتني محلي ابراهيم بن ديد اڭ جالزاديد بن ديد اڭ محلق

ميدش غراميدين محكد مدكراميم بن محكد پر جهداله محض محض المرس بن الريس بن هيداله حد طنويس بن الارجس بن حيد تقامحش

محض السنافيل بن پوسف بن مرتبي بن موسى بن هـبد إلا مهـ استافيل بن پوسف بن ارائيوم بن موسى بن عبد إلا محض محص احسن بن محمد بن هيد آله عهاسيين بن مجتدي هيد لگ محص

محتی حسن بن پرمشه بن ارشیم بن موسی بی هید گاه جه حسن بن پرمند بن ایرانیم بن مرسی بن جید گاه مخش

مينطن، طاهر بن ميميّد بي ديد الله مه طاهر بي محله بن هيد الله محض

سيطي وهيد فارين محيند بن حيد الله مه حيد الأون محلك بن حيد لله محض

ببنهن جبدأك بياحيدانا محترر

معلق حتي ور محكد ور فيد الله خاطل ۾ دينڌارين جيد الله جندي

محتى خاطبه يمن محتد بن هيد تأه مه فاطعه ينته مبحبّد بين هيد إند بحض

محض خمشان بن جيد گاه به محشد بن جيد قا محض محضي درسي بن حيد قا به موسي بن خيد آن محض محض، يحيي بن هيد آناه - بحيي بن خيد آن محض محض، يحيي بن محشد بن خيد آنا به يحيي بن محشاد بن خيد آنا محض

مطش ۱۳۳۰

بيئق پرديني اهند پڻ محڪ جا طلبس لرديناني احباد ٻين محڪ

> محكّل پهيهاني جه پهيهاني محله باغ ين محله كمل. محلّن لالي ۱۹۵۰ ۲۵۱۲

بنائل اتان، علی بن حسین عدمعان کرکی۔ خلی بن حسین ص حید البائی

معلق على البواقلامي به معلق حلّى جمعر بن حسن معلق حلى، ابراقلامي نجم الآين جمعر بن أنسبين حالي --معلق حلى حجمعر بن حسن

سطّن حلى جلمار بن هسين ١٩٧٧، ١٩٥٤ ١٩٥٠ - ١٧٣٤. ١٧٧٤ - ١٧٧٤

مطق خراسایی مه محلق جزیاری، محتد یکر بی محتد بازمی محقق خوانساری حصین بن صحید ۱۹۵۱، ۱۹۵۲ ۱۵۷۷ ۱۹۹۷ ۱۹۹۷ ۱۹۹۷ ۱۹۹۷

ليمثل ولداه ليومير دابان محتد بالريز محتد

محقق سپزرازی دمحند یکل بن بحمد در س ۲۷۹۲ - ۲۷۹۲ (۲۰۵۲



عمند بن بن بكر ١٠٥٠ ١٩٠٠ ١٥٠٠ ١٩٢٢ ١٩٢٢ ١٩٢٨ helic help white After Area at As-محمد بن ابن یکر واین خیاد ۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ محمد بن این حدیقة بر دنیه بن دیدسمم ۱۴۲ ۱۵، ۱۸۵ محمد بي ابي معيد بن حميل ۱۹۷۷ و ۹۰۷ محمد بن این معیان ۲۱۹۹ محمدين بن طائب ۱۹۴۸ ۱۹۴۸ ۱۹۴۸ محمدج نبی طالب برمبری ۱۹۸ محمدین ی عباد ۱۹۳۱ مسمدين في الملاء ١٩٧٧ THE TOO STEE THE LATE AND THE SECOND محفة بن بي اللقم حيس ٢٧٣٣ W was prairie محندين الحنف بي سبور فارو (۲۲۵ ۱۹۹۳ محمد براحمه ازهري هروي ۲۶۵۳ ۱۳۵۴ محمدين أحمدالمناري ٢٠١٧ محمد بن حمد بن جراهيم بن كيسان - أبن كيسان - 1879 لحندي حندير الريس طي عجبي ١٧١٨ بحقد بن احمد بن الأزهر -- محقد بن دهمه الزمري هريي مستدين احمد بن الجبيد الاستكافي ١٩٣٣ محالين حبدين الرد 1986 محمدين بالردقين الانكال متحقديين احتبد بن حيد لك بن مخامه اليو عيد الك حبدواني 197 معيندين أحمد بورعان بي الحسن بن الناق بين عالم محدد احد رغيس بي. پد ۱۳۹۹ مستدين احمدير خيسي المتعبور ٢٥٩٢ محبقد بن احبيد بن مرسى - 1887 محمد بن احمد بن ضم الأرمدي. ١٥٧٠ محمدين احمدين يحيى الأشعري 1999 محنطين اسمدعلوي ۲۵۷۸ محفدين احماد القلم بالأ 1919 محمدين أحمد فالبمي منصوري الممكلة محمدين ادريس سالمي 1940 1974 محمدين ارهون الالخ محمدين ترمطين عبداله أأباهم الكالأ محندين سيطق ١٩٣٠ ١٩٣٠ ١٩٧٢ مخيفا بي منبح في من جحم الصادق في ١١١٥

محاش طومي جانمير الآين طومي ، معثد بن معثد محقق هلي ١٧٨٦ محلق قس به دورائل کسی دو اگاسترین محله حسن محقق كاشاتى ١٩٣٣ محقق کرمي عني بن هنيس ۱۳۹۵ ۱۹۷۰ ۱۹۷۹، ۱۹۷۸، محلق كركى خاكركى الدي بن حسين بن خيد العالى r ar this way محند براههم بن حسين بن نامساڭ ين هذاپ نظ محقد ابراحيم كرباسي جاكرباسي جحفد إبراعيم 19% billy access صحمة لرفط بن خيد الدالباهر بن امام رين العابدين ١٩٣١ محمد الأرزق 177 محمد استأميل ١٧٥٧ محمد معافيل بي بير محمد باقر (١٣٥١ Who will have محمداصيرين إيراميم 9.9 محمد المشرين الراميم بن عبد للم ١٩٥٠ محتداميرين جين ۱۹۷ محدث المحرين على ١٩٥٠ محند اصعرين عني برزالحسين ١٧٢ جينداهرج ١٩٩٣ محند اعرجین موسی این سیحه ۱۵۲۸ بطعد كيرين فراهيم ١٠٦ محمد کے بن اپر اخرم بن عبد اللہ 🐿 🐿 محمد کرے جیں ۹۳۳ مستداكس الالايا الالايا محتباء البير بن عيد فقا حسن بن خلي اصمي ١٩٥٧ مرحفظ شيئ بن دارون جو نيبي محشد بن عاروب محمد اوسطرين على ١٩٥١ محقد باقرين بير استاعيل ٢٥٠ محمديال مدرسي ١٢٥٣ ONT Statement محمد بن اوراهیم **۱۳۵۵، ۱۹۹۵ ۱۹۸۸** محتدين برثمهم الراهيم الاه محبنة بروام اهيم بن حسن هشي ١٩٣٥ (١٩٧٠ حندين أوافيم بن فهرجار ٢٠٠٧ محمد بن ليرفقهم منسيس. - 1944 محمدون مرتمير الألالة محدد بن الحسن (8) وقتی قرریتی به آثا رضی از ویتی محدد بن حسن اشتر عاری ۱۹۶۰ محدد بن الحدث بن حسن التر عالد اشتری ۱۹۶۰ محدد بن حسن بن جمعر ۱۹۹۰ محدد بن حسن بن جمعر ۱۹۹۰ محدد بن حسن بن خواد جمعری حاور و بطی محکد بن حسن بحدد بن حسن بن خواد بخوی به این درید محمد بن حسن محدد بن حسن بن خواد بخوی به این درید محمد بن حسن محدد بن حسن بن خواد بخوی به این درید محمد بن حسن محدد بن حسن بن اقتام الحسن ۱۹۳۹ محدد بن حسن بن اقتام الحسن براهیم بن حسن ۱۹۶۹ محدد بن حسن بن وارید ۱۹۵۸ ۱۹۵۸ محدد بن حسن با احداد بن محدد بن حسن با احداد بن محدد بن حسن در الحسن البیانی ۱۹۵۸ ۱۹۲۸ محدد بن حسن در الحسن البیانی ۱۹۱۸ ۱۹۲۸ ۱۹۲۸

محمد بن الحسن التيبائي ۱۳۶۰ ۱۳۶۳ محمد بن الحسن نيبائي بنائي ۱۳۶۰ محمد بن الحسن الطوسي جافوسي محمد بن حسن محمد بن الحسن ع ۱۹۶۰ محمد بن حسن ع ۱۹۳۳ محمد بن الحسن بن حسن بن على ۱۳۸۳ محمد بن الحسن بن عبن بن على الآراجيم ۱۹۵۹ محمد بن الحسن بن عبن ميد عام ۱۹۶۳ محمد بن حسن بن عبن ميد عام ۱۹۶۲

محكد وزالجنين سيد رطني جه شريف الرطني. محتقدين حسين محتقد اي خاص 1941.

محمد بن حسين بن مستدين هيد الرّحس بن قاسم ١٩٥٤٠

محمد بن حبران ۱۹۶۴

صحبارين مسرائدين انتين (1763

محمدین خلیل بقاردی ۱۸۳۳ محمد بن دارد بن میکاتی جه آب ارسالاد سلجو فی دفته ایران محمد بن باود داری ۱۶۷۴ محمد بن استعاق بن حسن بر محمد ۱۳۹۸ محمد بن استعاق بن حرسی ۱۳۹۸ محمد بن استعاق بن حرسی بر جمعو ۱۳۹۰ محمد بن استعامیل ۱۹۶۱ ۱۹۵۸ ۱۳۵۸ محمد بن استعامیل ۱۹۵۰ ۱۳۵۹ ۱۳۵۸ محمد بن استعامیل بن بریخ ۱۳۵۹ ۱۳۵۸ ۱۳۵۸ محمد بن استعامیل بن بریخ ۱۳۵۵ ۱۳۵۸ محمد بن استعامیل بن جمع اقتصاد براج ۱۳۵۵ محمد بن استعامیل بن جمع اقتصاد براج ۱۳۵۵ محمد بن استعامیل بن جمع اقتصاد براج ۱۳۵۵ محمد بن استعامیل بن حصد ۱۳۵۵

محند بن استاهل بن درسیوین جطر ۱۹۹۳ محند بن است کوشی ۱۹۹۱ ۱۹۹۹ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۵۸ ۱۹۵۸

مستند من الإمام جامل المسامورة ع) (الاهد 194 م) 494. (1941 - 1940 م) (1944 م)

> مجاندین اورپ محطوی حصندین ایوب محاندین وار مجلسی محاندی واثر محاندین پس 100 محاندین پسیر الحضرمی 140

محلدین جو پر طوی جاجری، محلدین جایر

محمد بن جعان ۱۹۹۹ کام ۱۹۵۵ ۱۹۳۹ ۱۹۸۵ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۵۹

محتك بن جمعر والراقبي يافاع مهاراتهي بالف معتك بن جمعر محتف بن جمعر بن إيي باللب ١٩٨٣

محمد بن جدو به حسن بر جبدر ۱۹۵۳ محمد بن جدو بن الحسين بن جدو محمد بن جدو بن عبد الله بن الحسن الأصحر ۱۹۲۹ محمد بن حدو بن عبد الله بن الحسن الأصحر ۱۹۲۹

محقد بي جمعر بن قاسم ۱۸۹۸ محقد بي جمعر بن قاسم ۱۸۹۸

محتدين جمم بن فاسم بن البيجاق بن فيد الله - ١٧٤٢

محتقابل جشران المعين الأما

صحمانین جادار حمیری شین ۱۹۰۵ تا ۲۰۱۲ صحمانین جادر ادبیاجه ۱۳۷۷

معندين جمعر الصادق ع موسعتدين الإمام جمعر السخاف ع

محمد پن جعفر البنهدي همدت ۱۳۰۹

سمندي سارت وطلي 1995

بمندين مس ۱۹۹۸ و ۱۹۳۱ ووود



محدون مثالع ۱۹۲۷ - ۱۹۲۶ محدد بن سألم بي محدد بسياتي وميان - ١٩٥٧ محندين منالع بن عرسي الجرد الدالة TOOT AND JUNE -محلته بن طوخان ابو تعبر فارتبى تركن ومعلم كالي، حد فارايي، محقدين بحند محندين عثاد بصراري اهلا محمد بن عباس أبر بكو خي عي 1954 محمدين المباس برامحمدين يميي ١٥٥٠ معمثه بن هيد آف زابن سکروي جه اين سکره يتدادي، ميجيند بين محمدين حيداط استؤندري ١٩٠١. محمد بن خيد لله بن ابراهيم بن عبد لله ا 100 محمد بن فيد الله بن المبدد بن محمد - 1907 خوه مد بن خيد گذري جماني ۱۹۹۰ ۱۸۵۸ ۱۸۷۰ ۱۹۹۷ محمدين عبدالة، بن جعمر الصامي(ع. - 1916 مجيدين عبد لگتابي حيين الافكار ۲۰۳ ميل ۲۰۳ ۱۳۹۴ TTID 1745 محكشان فهدافشين حسرين بمطو 194 محدد بن عبد الله بي ايد ير اعبد لله بن حسان بني ويند بس 1014 محمد من عبد أله بني طبعي ٢٠١١ (١٩٠٨ - ١٥٥٩ (١٥٥٩ - ١٥٥٩ TOOK TOOK YOUR محمدين عيدالله برخياس ١٩٩٨ محمد بن عبد الدين متمال 1940 محمقان فيدافهم عمرواين عثماني الربياج الالالا محمدان جداشين مستد ٢٩٣ محكة بن حيد الدين محشد نسكاني حد لمبكرتي . محشد بن حيد لله بحقادين عبداله جمعري بمارستري، بجيد ۾ افيان لاء محملة بن هيد الله حالري عب حالري، محكم بن عبد لك محمد بن عبد الله روزي ميه روزي، محمد بن عبد الله محمد بن حيد الله مسجلي - ١٨١٥ ١٩١٥ ١٩٦٨ ١٩٢٩ ١٩٢٩ ١٩٩٤ መንሳኒያቸውን የላማር ማድላይ ታቅስ ታቸስ ውንም ያችላውምሉ ተዋላዊ ምርዚያ ምርቲያ መጀችሉ ብቸልው ብቸልች ብቸልት محمدين عبدالله المتعبور مهدي عباسي ١٩٠٢ محمَّد بن عبد الله للسي ركيَّة الجانفاس ركيَّة، محمَّد بن عبد لك بن

محندين عبدالرحمر ١٣٣٠

محمد بن دهبان ۲۴۳ محشدان ربيع الاجمار والما مصدين برئاب ١٩٣٩ محبقه بن زگو یا رازی حه رازی، محطد بی رهر یا مستمدين ديان 1914 مجهله بن وياد كوني حدين اغرابي المحتشين وياد كوني محشدين ريد ۱۹۸۶ ۱۹۹۹ ۲۵۵۲ محشدين ريدس على إن الحسيان - ١٩٩٣ (١٩٩٣)، ١٩٩٣ محمدين يدين محمد ١٩٨٧ محسدين رودائن محمدين ريد ١٩٨٢ محندان وإشاقحتني الملك 100 market of the 100 market صحت بن سائب کلین کوهی ۱۳۵۶ محشدين الشري جه في مرابع ، ديهند بن السوى يو مهل بحوي محدين سط ١٩٥٨ محطدين سفاح فاف 4744, 47 A. 4774 SE: 999 Unique to page محمد بن سيسان بن ٿي جملم هو انهي - ١٩٩ محمد بن صرمادر بن داود - ۱۹۹۳ همد دین سلیمان پن فار دین حسن باشی ۱۹۹۹، ۱۹۹۸، ۱۹۹۸ مطبقان بتينال بن فقى ١٩٩٩ محتظاري جيبال برعي العباسي ١٩٩٧ محفقان ملهمال الإلمال 275 2770 (2777) معتدين للبنال المسري ١٩٣٣ محطابن سيمك برقلي ١٩٣١-محضدين سيبيان يبائي ١٣٣٧ محمد بن عال 1016 1797 1844 1841 1944 صحفقاين مبال راهري - ٨٣٩ محمدين منهق ١٨٥٠ ١٩٥٢ فحمدين يتدمنكير ١٩٧٦ محمد پر سپرس معری ۱۰۳۸ ۱۰۳۸ ۱۹۹۵ حفائد بن الشد مرتضي بين الشياد منجمود حدميض كيادالي بخقد بن تناه مركشي محمدين نبواب زهري ۲۷۰، محقدين ديراكوب ٢٦ - ٢٣٧٧ محفدين النبخ حسرين البهيد الثائي الإبادة محندين تبخ مسين أأعامني ٢٧٨٦ محندين الشيخ رين الذي حنى بن ابراهيم جداين لني جديور

محبدين رين الفين

محمد بن على بن عبد فقد راس المدري - 700 مستدين مني بن محمد جرمرسي غامني کرکي ۱۳۸۸ مستدين متي بن نظهر ١٥٧٤ TETT TELL NAME OF STREET مستدين فلي بن مرسي ١٩٧٧ مستدين علي بن عهرية - ١٨٣٨ محندين على بن بيمار كربي 194 محمد بن علي بن وحيد يهيهاڻي. 1998 محندين على مصغاني غيرجي البزائر - ١٣١٣ ١٧٥٣ معقد بن هنی شوع کراچکی به کراچکی، محقد بی های محمدين فكي فريضني 177 محمد برختي فخرالطك ٢٧٥٧ محتدان على كراجكي حاكراجكي محشاين هلي مستقدين على محين اللهن عربي حداين عربي ، محيثه بن هان محطاب علی بسیوری ۱۳۹۵ مجشدين على والسطى الخر السلك 1974 محمد پر علی واصلا ابر طلا مکی ۱۹۹۶ ۱۹۹۴ محتدين عني الهدي(ع) همه ١٨٨ ١٨٨ ١٨٩١ محند بن صرابی جد البزیز کئی ہے گئی۔ محند بن عمر محملة إن عمر أن مجمع 1947 محمدين صرين والذ والذي ١٩٢٨ ١٣٠٨ محاديا عمروجيني الالا مستدين عبيدسي جامظائلي 1999 1966 محمد بن عيسي 14-79 1451 1452 1454 1455 محمد جي هيستي بي رياد - ١٦١٧ معنك براهيسي بن سرره ترمدي به ترهفي المعقد بن فيسي ميديند بن عيسي بن سروه جه ترطأي المحطد بن فيسي همثلان فيسي ترفلن حاكرمدي محتدين فيسي محمد بن غياب 1544 محمد بن فري 1300 Add معمد 1366 MANY 400 June 1899 محمد بن السيل ١٩٢٥ ١٤٩٨ ٢١٠٥ محتدين القامم ابرالعبد 1945 1997 سمنگ پن قاسم یعدادی (این البتری) جه این الباری استخت بین ثلهم يندادي محمدين كاسمين حسن ١٩٨٠

محمد بن فاسم بن حمر - 1869 1874

عبد الرحس محند بي حيد الرحمن بملفادي زاين قريمه: ﴿ ابن الربعة؛ محكدين هيداأرحمن يتنادي محمدين غيدالرحس درياني خطيب دمشني ١٩٩٩ محمدين حيدالرحس هائسي 1967 جبدين ميدالطيم حسى ١٩٥٥ محيد بين صيد المبلك إلى ١٩٧١ ١٩٧٥ ١٩٣٥ ١٩٥٥ THE STORE TOYA YOUR TO-S محند بن عبدالنين بسابوري ۱۸۰۳ محدین عبد آل حدیدندی ۲۶۹۷ ۲۶۹۵ محمدين عبيد الداعرج الالا محتدين عصان خلاجات جروانية وجائ تابع ويابد REYS META AT 18Y صحت یی عثمال بن سعیلا عبدروی ۱۹۹۳، ۲۰۱۳ و ۱۹۹۹ 16YAZINER (179) محلت بن عضان همروي به محقد بن حماد بن سعيد فسروق محشان خروه الالالا محطفين فقبل الفاة محبته بن مالاته حلى حديثر المحققين، محتدين كس محتدين البلاء الهنداني 1000 معتدين طرائع . ١٩٧١/٠١ ١٩٣١ محمد بن *حتى بر*قى *†100* صحملتهن خلق پر ابرلغیم ۱۹۴۰ محمد پن علی بن عربیم بن موسی بن جعمر ۱۹۳۹ محطاري فليربن استأنيل الانتها محتذان طلي بن بايريه الدائين بايريد الجينداي هلي مجتذبن على بن بنويه ثمى خانين بايويه محتدى حلى مستقام على بن بلال 1997 مصدين على بريالتسي (217 مستقرين على بن العسن العرادي (1984 محند بن عني بن أبعسين بن نقله حمحند بن عني بن طله مسيدين عني بن الحسير حكهم درمدي ١٥٠٠ معندين فلي بن الحمون نفله (1901 ليميناهان معران مسرد المانين حبورة المحتدين فالن محند بن علی بن فهراشوب حائن شهر شوب، بخند بن هلی مسحقة يبن طبيعي بيان همهر أشتوب سيروان منازلة واتبي ب الين مهرأشوب المحتدين خابي ميندين حكى بن خيد كله بن صمي ١٩٨٨، ١٩٧٥، ١٩٣٩

محيندين هيد الرحيس وابن ابن بيايي). حداين ابن فيدي حجت ين

فحمدين هومنىير خناديريرى 466 محمدين فوسى ميرفع ١٨٩٤/١٨١٢ محمد بن جگائيل جن سنجون (طندر ۾ ڪ) ج طبقول پک معجد بن بيكاليا بن سنجوى محمدين ميكان ۲۵۹۸ مستدين بهري ١٩٧٩ مستدين واثل ۲۵۲۹ مستدس ويبدا فاخر محنك بي هارو رديي مرمي (۱۹۶۹ محمد بن هنرو بابن مرسي التمكيري - ١٠١٨ ححك من عارون الرشيد ج نمين بمحشد بن عارون محمد پي هار زن سرخسي ۱۸۵۰ محمد بن هدرون الرائق بن المعتصيم مهتدي بلغة 166 محقه باز مدرق وابر الهدرين حبابر الهديق خلاف منحقد بين حقيل محمد بن السلام ١٩٥٥ محمدين فشأياس امساحين مكزومي الالالا محمدين فشاماس فيدالملك الالا صحمقانی شنام بن حوف سیائی .ابر مجام ۲۵۳۵ محمدس همام أأأسكاني ٢٥٩٣ YOM YORK 1AT: SET ART June 1 محمد س پخین برمکی ۱۹۳۹ عجماد بن يحيى بن ابن خيّاد - ۱۴۶۰ محمدين يحيىجي عبدالله الالالا

صحده بن بحين صولى عام بنين 1980 - 1989 محدد بن بإيد بن عاجه حابل ناجه أوربتي، محدد بن بإيد محدد بن بالرب بن محاق الكليمي الوازي إثاقه الإسبلام؛ م كليتي، محدد بن يختوب محدد بن برمحه الكارات 1990 محدد بن يزمحه الكارات 1980 محدد بن يزمح غيد الإحمر 1980

محبقا بي يحيى بن مناء الماني مطاه المحفظ بي يحيي

محددين پنجي حسرين ١٩٩٧ - ١٩٩٩

محنداتي تزريس الاختا

محند لاي مينسي ته مينسي حصل لاي مستدينواکي 1770ء 477ء 477ء

محبند بن يحيي بن تقيب بر طالب حمز دين محمّد - ١٩٠٥

محط بی تامیم بی تعییل ۱۳۵۰. محط بی تامیم ملوی (۱۳۵۰ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۲ - ۲۵۲۳ ۱۳۵۸ محمد بی توبیل ۱۳۶۰، محمد بی تیاه حصیل ۱۳۶۶ محمد بی محمد بی برای برای محمد ۱۳۵۸ محمد بی محمد بلای همری رمید و افراد آنجه رجید رطاوعة محمد بی محمد بی محمد

محمدین محلق پی حسی س جعمی ۱۳۹۳ (۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۸۲) محلقات محلق پی رفت ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ (۱۳۹۳ ۱۳۹۳) محلقات محلقاتی در فایل ۱۳۳۶ محلقات محلقاتی دانی ۱۳۳۶

محمد من محمد پن قامم الحسيسي العاملي ۱۹۷۸ محمد بن محمد بن محمد فاتين اوي مهارتري الذي محمد بن محمد اوي

محقد بن محقد بن النصاف وشيخ ميدو من شيخ مايد بموهندين محقد

جملت پن محکد فید الجایز بقایی همری بیارنب وطواط محدد بن محک

مميّک بن محک خزالی حيخوالی، محکد بن محکد محکد بن محبّد لاخي اوي مه رخس الذين محمد بن محتد اوي صحمد بن مروان ۱۹۹۳ (۱۹۹۹

> مصدرين المنتبع التمري الطرب 1994، 1994 مصدرين ميمر دين محدد بن عيّاني - 1887

محدد ان مسلم ان رساح خنجان کنرنی ۱۹۳۲ (۱۹۳۹ از ۱۹۹۷) برادهٔ برایاه (۱۹۲۲) (۱۹۹۵ (۱۹۳۹ (۱۹۹۲ (۱۹۹۲ (۱۹۹۲ (۱۹۹۲)

معند س دلا محبّد رضع جيلاني زبيدايادي امسهاني ت

هيند بن موسي بن جيمر (ع. 1076 / 1076 1997. 1998

چەقەدى بىھتدىن سىند سىندېر. ئىكلى 1997-1997 سىندېر، درسى 1037-1943:

محندالمزالي بي عبدالله [عيدانه] الامرج - 1991 محكد نمس زكيه مهاطس زائيه المعقدين هبدالله ين حبان محبود أغفال مبلطان مدمينات بمعمود الفيان سمئد عابري ۱۹۲۸-۱۹۲۷ موهند حسيرين مير موديقة 1845 همه و د ین میروا های بهی ین میکارمه دمد جو لا 🔻 ۱۹۹۰ معزره سجستاني 1990 محند حسين المام جديدة - ١٧٥٥ مسؤلة بنث ضربالقيس 164 محند حسين بن مهر محقد صالح ٢٧٧٩ مخين الدِّين عربي عداين هرين، محمد بن هاني بمندحين مانبخون ۲۸۶ محير الذين كبلاني ححبد الفناءر جيلاني حيد الفناءر بسع الى خىالىم معيى الذرن محمد بن مترمان يومي الشيخ كاليجي ١٧٧٨ مجين البنه - حين ٻن مسجود ٻن محققا الفراد - ١٠٠٠ 1905 125V مخاوى معتى ١٧٨٧ ١٧٨٧ 1 ·ም፡ ብ፦ ላል ብለድ ብለት ሕፃት አለት አለት ለሽኝ ልሽኝ ልሽኝ ል THE COST OF SEASON AND POSTS, STEEL SALES AND ASSESSED. TERRITOR STATES STATE ماطرين بي خبيده هفي ١١٥٨ -١٦١٦ -١٨٥٨ (١٧١٢-١٧٢١) مختار للغى حاصاتارين ابي هبيده ثلغي المختني استداعه احبدالمخطي مختلس وحبين بن مسندي حيزه المحبين بن محند بن حبر مختنى خنزه نه صنزه المغتلى بن فيد لله الأعرج مخدج ذى الكتابة خاش التناية المركزة خوارج مخزوم ۲۴ مغزوين وأبراههم بن هشام برر اسماعيل ١٩٣٧ - ١٩٣٩ مخزوهي ،ابريكوين غيد الرحمي ٢٩٧٧ بطروني ابر حذيقة بن بجيرة به ابو هديلدين معيره بشزرمي مغزوس ايرسنيد بدليرسنيد بخزوني مخروض أبوارهم ميبردين فسري حابير رهم عبيردي فسرو مخريس عبد ألأسدين هلاق بباحيد الأسدين هلال مغزوس مادزوني حين بن ماتك مدحين بن مائة مادروني مخزومي احيسي بي محبته مهاحيسي ي محتله مخزومي مخزوني محكدين عشمين بمماهيل مدهمهمان عشم بن

محقد حنبيه عامحتدين حنلبه محند شوري بن على بن على بن للحسن الأنشس ١٩٢٩ مستحقد ديسياج المائل لاحل خاط المائل المحال المحال المحال TEAT, TEAT, TEAT معبند ربيس ۱۹۹۰ مستدرتها الأملس 1990 مسيند رخيا بن مير مسيمد استباعيل - ١٩٥٦ مستدرياتي عفها محندالشيق ١٣٠ محدد الشريف الجديق ابس همم بس ينجين بن الحميين الإساب ١٣١٠. بجندجالج ١٩٠٤ محند صالح بن بير سيّد مربقتي ١٥٢ محند صالح بن مير فيد الراسم - ١٣٥٤ TPP weeks محتدعاهر بصاغوته بالإمحتد كاهر محمد طلقر القمي 1997 معيند الطاهر بامرتك مبدالكا فرياس فأد مبعيندين التامير بجفته الماملي حدحر هديني مجيندين حبسن بحقة أأبياس حامهدي هباسي الحفندين بحقد الهي مستدعلي مازيتراني الفا محقد فزَّالي طوسي (حيبه الإسلام) خافزالي المعتد في محند بجندكس 1946 TTTT | Till Sec. محقد الكشي مدكشي محندين همر مستدكندي الالالا مستداليقتني لأمراف ١٧٥٨ للمعاهيل مكزومي ميميند متهمم بإندابي المبتوكل متحبر الالالا بخزوني محيد يرهشام بدعجك ي هدكم مخزوني محنيد مهدي بن مجسر - ۱۸۹۶ عاوزونها الرافيع عاقبرافهم مانزوميه معند مهدی بن میرز حسن ۱۳۵۵۰ مخزوب السباء بشكا ايراهيم لجالسناه بدك أيرفقهم مخزومية محطد مهدی بن میر میکا در تشنی ۱۳۵۳ مانزوسي اختنام بن المعافيق لم انتنام بن المعافيل مخزوسي محمد مهدي بن مير محنط حسين TOO. • TOT مخميه مناشيبال 📆 معتد ألمهدي ءه دهدي عبدني محكد بن محثد ديين

مخبر بن تبكيه عائدي ١٩٥١ ١٩٥٠ ١٩٠٠

جمعر بن حلى مباليني هلوي

merk wer were nebel about ober de der

مقالتی خلوی، شریف نگی پر جمعر بن فکی سه شریف فکی پن

TATE patrices

هديني على بن مسئل ١٥٤٨ ٢٧٩٩ معرس ابرالقلميرمه بوالقاسيمتيرس مقرس محنديكر بومحقه وكرميوس مقركه ۲۰ المدفق السيروني ١٩٧٨ عدش محندين محنز ١٠٧٦ مدابع حبد الرحمن حدميد الزحمن مدنج مليني ۽ ڪِن اخبيل به اين احبيد مليلي مدين ابن امير فيمسى الدين بحيث ١٩٤٤ مدري لزالها بوجيطي المحجه مغلق الحقب غن ابن سائم محمد مرتصى الباحثي بن ابن ملام بحلبان مرتضين مدلن مسى ميد ديخال ٢٠٥٣ منعي حسر الذين على برخام الدين حسرين مير محمد عفلي الغم بروهبد الرحموس بي نميم حاناهم بن عبد الرحمي بن ابن تجهم مضلی بليش أبرجزه خابرجزه مديني مدحجي، فعير بن عبد الله جاهمين بن عبد الله مدحجي مذكون فير محطد حسراني حيايي عيايي مجلد عسن بس ميلي 4200 MOR IN , a مرازم ۱۳۴۰ درتيني 180 المرتضى على بن عبد الحميد ١٩٥٧ مراكدين بيرموك الالا مرجان صغير ٢٠٥٧ THAN THEY THE SAT MAY WELL PHO TO ARE GAPY مرحب يهزدي ١٩٥٠ موقاس طهري الخا هو فاريخ ١٩٩٤ ١٩٩٤ ١٩ موريال بن عبوان ۲۴۲ مرنبانی محمد بن هنران به بو عبد نام سرزیاتی میسید بین

الورار في «الحمل بن محمد - ۱۳۲۳ ۱۳۲۳ ۱۳۲۲ مرعني على ١٩٩٩ ١٩٩٩ مرفارس ۱۳۹۳ ۱۳۹۵ TYPE STIFF MIN JULY AT IF AT AN ARM AND APPLICATION AND THAT THE A THE OPEN APPRICATE APPRICATE OFF OFF مروانياس أأحكس ١٨٧ ١٨٧ ١٨٥ ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨ AYON ATTS. TELL. ETC. B. DOM: JUNE A. PT. A. SQ. tives and their deep area area. Their sever THE THE SETS ATTEMPTS ATT ATT AND वर्गन् । इस्तेन । वयस्ते । वयस्ये । वर्गस्ये । वर्गस्यः خروان بن محمد بن صوواندس العكم ١٩٨٦، ١٩٥٢، ٩٣٣٢ THE RES SERV بروان حمدي ١٩٧٧ مروان حكم به بروادين الحكم مروف حمال حامروان بن محند بن مروان بن آلمكم مرواتي خمرين فبدائمزيز حوصم بن عبدالمزيز مرواتي عرووای حکم بن چندر جا حکم بن شار موبري حروران حبقا الكريواي مختدات بسمعالي مزوزاي خيد الكريبوس مروزي فقال جالقال مروري مروزي القائل بان مسيمان خير سالي خه مطائل يس بسيمان متواساتي عوالهاى ادروی استید صاحد احدیز ای جالع به العید عبادی حسن من منائح مروق 7 MT 4 تو پر کني ۳۲ **ተወነለ ነዋሃ**ዎ مسريم ينتي عيموان ١٩٩٨ ١٣٦٨ ١٩٠٤ ١٥٠ 1927 1297 مزاحيهم سويت ١٥٥٥ مزني المماهيل بن يحين ته استأخيل ان يحيي عزبي عزبى اصالح بن وهب حاصالح بن وهيمنوس 19: F 37: 6 - 12: שון, דמקו ולאו ד דו مسائر بن ابن همري ۱۲۰۲

مسترشق ۲۶۹۲ ۱۲۵۴۱

المعترشديات المنزين المستظهر أياتها 1914-1944

منصيء 1740

منتمىء بورخه ديرالحم على ۱۷۹۳ ۱۷۹۳، ۱۷۳۳ المنتظير ۱۲۹۵ ۱۷۷۹

السنطور باشد المعدون المفتدى 1944 (1944-1944) مسينيس (1964-1944) (1974-1984) (1974-1984)

مستحصم بالداء بير المبدار عبيد لأب 2000

مستحسم فيادس ١٩١٢

مستانین باقد اصدایان محدد پس مختصم استنابی ۱۳۹۸ ۱۳۹۶

فسيتعارى وحيارين بينيك 1998

مستقيضه ١٩٩٨

1996 APRE JUST

ستكار ناقد ۱۹۴۴ ۱۹۴۹

ستكمر باقد ميد لة بن هتي حدوية في مثي، مستكلي يالة مستنبد ١٩٧٣

الستنجديات ورسدون بحط ١٧٠٩ ٢٧٠

مستنصر باطاعتياس (۱۹۲۸ تا۲۹)

tife officials and

مسرعتاين هليدا جامستج بي هليه وتسرعاين فليدي

TEAT TEPP 1999

هنبرور خادم ۱۵۳۵ ۱۸۳۵

مسرور کېپر ۱۸۸ د ۲۵۱۳

مسروى ۱۹۸۵ ۱۹۸۷ ۱۹۸۷

117 1000

1449 AND PUBLICATION

L H T THE

مسمود ۲

مبيودين همرو ۸۲۵

ضعود «ارميه ا™

هستوه وراقع بن ابن فرضن ۱۳۶۳

THE SHAR AREA SHARE

سنام بن حجاج قشیری دوشآوری ۱۰۴ تا ۱۹۳ ۱۹۳۹. ۱۹۹۸ ۱۹۹۵ ۱۹۹۰ ۱۹۹۳

سنبير ظباءوي 190

مسلم بنين خنجه السومايين خنية 107 117-1174. الدورات:

مسلم بن دنيه حد مسلم بن حجاج قليري پيشاپوري

THE WEST OFF HER WAS AND WAS ASSESSED AS AND WAS ASSESSED.

مندوين فمرو الإلا

مسلم بي خوسجت اسدي - ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۵۰۵ ATA ، ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰

مستجین کثیر اودی گرفی تأیمی ۱۹۲۳ مستم حصاص ۱۹۲۸ ۱۹۲۹

مسمرهبایی ۱۳۵۰ ۸۷۸ معلو گچ کار جومسلوجسانی

مستم مجاشعي 194

مستمه من حيد الملك ۲۳۹۰

مستهرين مالک عبدي ۱۹۳۸

مستع کردین ۱۹۹۵

مستشي ۱۸۸۳

TEAT - 17 per

TTAX ____

270- A61 ----

مىنىپىرى بېيدغوارى ۴۷۸ مىنىپ

ميلت کدان ۱۹۹ کار این ۱۹۹ کار ۱۹۹ میلت د

متهدي، ممثل بن يعمر مو معند بن جمعر المفهدان عمدت بصارف - ۹۳۷

> معیزی، معطل بن مطیعان ۱۹۰۰ حکلا بن ملیمان اقتصری مصری، معملا بن مگرم ۱۹۰۰ میشد بی مگرم معیری



مصحب من همپرین خاشم این عبدخالت بن عبد الآثار ۱۹۳۰ مصحب بن البت بن عبد الذابی این ۱۸۸۰ مصحب بن البت بن ۱۹۶۵ ۱۹۶۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ ۱۹۶۹

مصحب بی حدید ۱۹۳۱ ۱۹۳۰ مصر ۱۹۳۱ مصنفه بی خبیره خبیانی ۱۹۸۸ مطرری ناصر بر عبد السید ۱۳۲۵ ۱۳۲۵ مطرری ناصر بر عبد السید ۱۳۲۵ ۱۳۲۵ مطر المدیره بی معبه ۲۲۰۹ مطلب بن عبد مثان ۱۳۹۵ مطرعی ۱۳۹۳ مصر بر در القاسم حدی ۱۳۹۵

معهد بن بی طفاسم علی ۱۵۴۵ متهر بی فید اقد ۱۹۹ متهر محمد بی بید به محمد بی بید متهر متبع بی شدر ۱۹۷۵ ۱۹۹۵ متبع بی شدر ۱۹۷۵ متبع عباسی ۱۹۹۵

مطبح قد عشل بن بمطرحه نشان بن جمعر (مطبح 6* معبح الدائسان بن مقتدر الطبع 1967 معادين جيوا 1944.74% تقاهد (1967-1968) معادين خصر 19

> معالاین کثیر کساری کردی <mark>۱۵۲ (۱۵۲</mark>۰ معانه سن-مرسم ۱۹۷

TVSQ TP V 42 /--

ከሚል

APRIORE OF DOLDAY DOL ATVICE AVY ATT AUGUS

መመሪያ ተመ ነው አውያው መቀው እና ተመረጃ ችች እና ተመና ትዋክ

የላሽ መጀት ዓየት የሁን የነን የሃህ እናነት የሃህ ነው። የተመ ተቀት

ተላቸው ነው። ዓየት ዓየት የነው ተቀት አስተ አለተ አርተነላ ትርዕ

የላሽ መጀት ዓየት የነው ተው ብረር አብር ነው ተው ተው መመ

የመመመስ ነው የሚያስትር ለተው ነው። ነው ነው የተው መመ

የመመ ነው የሚያስትር ለተው ነው። ነው ነው የተው መመ

የመመ ነው የሚያስትር የተመመሪያ ነው። ነው የተመ መተመ

የመመ ነው የሚያስትር የተመመሪያ ነው። ነው አለተነ

የመመ ነው የመመ ነው። የተመመሪያ ነው። የተመመሪያ ነው። የተመመሪያ

የመመ ነው። የተመ ነው። አለተነ የመመ አለተነ ነው። የተመ ነው።

የመመ ነው የተመመ ነው። የተመመሪያ ነው። የተመመሪያ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው። የተመመሪያ ነው። የተመመሪያ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው። የመመ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው። የመመ አለተነ ነው። የተመመ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው። የመመ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው።

የመመ ነው። የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

የመመ ነው።

The char are day by

معبالين شمو و ۱۵۷۰

AGEN MATE AND THAT AND THAT TOWN TOWN ACTION ACTOR ACT

معتز بالله ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ معتد بالله بي متوكل ۱۳۵۳ ۱۳۵۲

ممتز باقه پیربی جعمر السرکل عمتن ۱۳۷۵۰ ممتز اربیربی جسر متوکل ۲۵۵۹

معترض خمور بن خبيان به خمور بن خبها معترض د - دد خان د الله ده عادان خادد . دود الا

THAT WAS BOOK OAAR TASK YEAR PEOROVOR

PEOR FESTURES AND AND FOR BOOK PER

معتصبر ،ابر سحاق،براهیم ۲۵۰۸ معتصبر عامی ۲۵۲۲

مخصع فياسي الألا

محتب والمبلدين الأشورين بتركل حومتشد بالدواحيدين طاقعه المتبدل بالاد المبدرين طابعية (1921-1924 محتبد المقام كاني (1934-1924)

منشد دیاسی ۱۳۹۱ ۱۰۵۰ - ۲۲۹۹ ۱۲۹

منت الحيد إلى جعفر الليتركل 1837 منت عياسي 1940 - 170 - 1844 - 1766 السنت على الدير المؤلس احدة بن عثوقل مدمعت هياسي معتد على الدائسة بن جعفر عاركال حدمت القياسي معد 170

> نند ایر جناز جایز جنم بند مروب بر خربود ۱۹۳۰ ۱۹۳۰ ۱۹۳۳



معروف بن قبرور کرخی ۱۳۹۰ معروف کرخی ۱۳۵۳ ۱۳۵۸ قبرتی به ایر آلبلاد معری، احمد بن جدانه معر اللبوق ۱۳۵۰ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ ۱۳۶۲ ۱۳۶۲ ۱۳۹۸ ۱۳۳۵ ۱۳۶۲ مستر آفدول ، فحسد پس پنو په ۱۳۶۳ ۱۳۶۳ (۱۳۹۵ ۱۳۶۵

معر الدولة بن بريد مصمم اللوقة احمد بن برية معز الدولة بريس (١٩٨١ معز الدولة ديلس (١٩٨١ - ١٩٣٩ ـ ١٩٣٩ - ١٩٣٩

البعر لذين الله مستاحيان - 7977 معصومة بلك موسى بن جملز خ) مد داخليه بنت صومى بس يعمر ، م.

> سمبرسوس) جافاطته بنت دوسی بن جمر ح. میلور ۱۹۲۷ م۳۲۸

> > معطرين فيس رياحين ١٩٩٨

معلم للتن ميخلولين معطد بن معطه

معلی بی خوب ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ که ۱۹۹۸<u>، ۱۹۵۵</u> و ۱۳۹۸ معلی بین خوب ۱۳۴۸

ممثر بن عابان ۱۹۴۱ ۱۹۴۳ (۱۹۳۳ (۱۹۳۹ ۱۹۳۹) معدر بن مثلی دلیر میت ۱۹۵۰ ۱۹۵۹ ۱۹۹۸ ۱۹۷۸ معدر بن ملتی بصری به معدر بن مثنی ایر هید معدر بن ملتی بحرای بصری به معدر بن مثنی آیر هید

معن بن الدونيس الاوالة الاوالة

tor.

هممرين پريڪ 🔻

مت مادمدي خارله ۴۰۸

offer and commences of

معبره بن تبعيد ۱۹۵۸ ، ۲۱۹۵ ، ۲۱۹۵ ، ۱۹۵۳ ، ۲۳۵۲ ، ۲۳۵۲ معبره بن هيد اڭ بن عبرو بن مجزوج ۲۴

معيرة بن ختمال بن خلال - ۱۳۴۹

معيرة بن بوقل 1994

معيرة من يوفل بن العدرات بن هيد العطالي الحالي عنيان ، مغيره بن حداث

> مقبرة بن فضائد بن فقال مهابن مقان المير، بن حثمان مقلی احيد حسيل ۱۹۰۸،

> > مهنی کرکی مید حسین ۲۹۹۳

THAT SHIP HOUSE AFFE Just

> معشار بن غام کوئی جمعی به معمل بن خام مقمل این خامر دایو بعاب ۱۹۹ معمل بن محمد ۱۹۵۰ (۱۳۹۹

> > معضال وبرمحت أحيى ١٣٩٠ ١٣٩٠

نعلم ۲۵۶۸ معوضی ۲۵۱۲

TOTT LOTE ALL AND AND

ميجا غوافيد لأدمنك جامعيد المحكان محكة

ላይት የመመረት ነው። የተኛ ነው። የተኛ ነው። የነት መገር ተነት መገር ነው። የነት ነው።

የሚያ ነው። የነት ነው። የነት ነው። የነት ነው። የነት ነው።

የሚያ ነው። የነት ነው። የነት ነው። የነት ነው። የነት ነው።

የሚያ ነው። የነት ነው። የነት ነው። የነት ነው።

የመደ ነው። የነት ነው።

የመደ ነው። የነት ነው።

የመደ ነው።

የ

سيدكني اخلفه

مهد مشیرری حبدالرحمن ۱۵۴ ۲۸۷ ۱۳۸۰ ۱۶۸۰

مفائل بی مسیمال خیرانسائی صروری ۱۳۵۷ (۱۳۵۶ ۱۳۴۶) ۱۳۴۶ ۱۹۹۶

APPROXISE COST VANCOUS TOOL TOO THE AND APPROXISE A

الدائنة، بالله جمار بن سنط 443 1744 1777 1777 طنانه جمار بن احمد 1747

ملتد عيسي ١٩١١

ملتم عبدالله بن المعتز مرتمين بالله (1974

PROS. STAY YEAR COLORS

بطندي بالف ١٩٨٧

ماددی بأم الله خید الله بی الفائق ۲۷۵۸ ۱۶۸۸ مازانی ۲۷۶ ۱۹۷۸ ۲۷۰۹ ۲۷۰



ملاصالح ملزعواتي جدمازتاوهي محند صائح علاصفرا جدهيفو اللين شهرازي، محقه يو مراهيم PRINCIPLE TOTAL AND SE ملاحيدالة برس ببروى الالا ملاهيدات للترى الاحمة ملاحتى فارى ١٣٢١ مار متم الدين ملاشكر الله الاستراط بالامسراب ١٩٥٢ء ملامحين الرب بحري ١٩٨٨ بالامحسن بيض حابيض كالفاني مجند بن شادمرتشي ملامحند الرهيم كريضي مدكطياتي الملامسند براعهم ملا محقد امين فستر آبادي سوخسرة بادي. محدد امين ملأمحظ فلي مجتمي بمجلسي محند تقي والاصحيد صادي ١٢٠٠٠ ملا معتد طاهر حو أخوال بالا مسند طاهر ملامحتك فلأهر مني الألالا ملاطقه ودغلي ١٣٠١ علا میرزا معقد بن خس شہروالی جا شیرزائی، محکد ہی جسی ملتأتي ابرحيداله جحرين محمدملك ٢٩٣ ملک ۳۹ ملك افضل على بن يرسطب ١٩٧١/ ملكن ٢٩ ملكسه سجرش ١١٩٨٦ ١٩٩١ ملاكيا أشيبرا الاها ملكي عاش ۲۷۱۶ ملک مظاہر والی پسن اٹ المغيوس دير طالب محلقا مماير والب بجكد المتهوس ميک ۱۹۶۴ ۱۹۴۳ م هليكه سي داود بو حيس متني ۲۲۴ حيكه سنية مصله بن سايمال بن دار - 246 ميكاينيايتوها ١٩٠ 161 444 STORE TOTAL STORE STORE STORE STORE STORE STORE 1012 ADM ADM 1012 MATERITYS AR Julia

منصرياته ببرحمان بحماد 1977

المتوكل (متهبري

استصوباك بواسيام منصور ١٠٠٠ ١٥ ١٥ و ١٥٠ ما ١٩٠٩. ١٩٠٩

مناصر المجند متضر يافانج الستوكل ليا مبحثة منتصر يناف

مكتلى بلايد 241 المانش لامراك يرجيد اشتحمد ١٩٧٦ المنعض لامراثاء محذه مهممتد المهيي وأمراب ADOLE FOR STOLEN WE WAS THE USE HER LAND TYPE 19AV مقعادين فسودكندي ٢١٥٥ ٢١٥٤ ١٧١٢ مقداد حنى جا فاض بالنادر بقداد بن ميد ك المنقلس ببيني حبابين سحيد ١٧٤٦ ٢ ١٩٩٤. THAT STUAT STARS البغيس الأمير الكاظمي ١٨٠٢ مقريزي الصدين على 464 مسطین هے 194 نعلا ورافسيب ۲۴۶۳ سلل ۱۲۵۲۳ طلقه استعقارين جني بن الحسين المحتقد بن حتى بن العسين TPS plan مکاری حمین ۱۲۷۱ ۲۷۲ مكتب حسوس احمدت حبيري احمد مكثب אלאה דומד דומד דומד מאמד הייד مكتقى باشاعلى إن معتشقا مكتفى ١٧٢٥١ مكنض حنيءن احمد مهاجلي بن احمد مكتني مكفوف البر عارون مبانيو دارون بكفود مكَّى ، حيث أنَّه بن عملك سيحيث الله بن خطاب دكَّى والأقصط ارديني لينعي بجامقتين اردبيلي حسد بن مجتل مكا أحمدون محيند المحكدين لرميشي الحمدون محيثة ملااحية بي بالاجهدي تراقي حاراني احمد بي مجتد بهدي علا احمد برائي جا برائي، احمد بن محك مهدي ملااسماقيل خاجوني مه عواجويي محند استاهيز ملا استقبل فازغاراني عاجوني سه خواجوين خصك استاميل ملا والتي عير محمله بالرجه ميرمحيند بالر ملأباهي ملاجاني حجاني فيدائرهبن ملاجاني صوفي جاجاني عبدالرسيز ملاجلال درائى جا درائى معتدين سند ملاجلال القبن محفدين للمدالدواني لجدواني محفقا بن اسبة ملاحسين كاللمى حاواها كادعى يهمى حسين براهيي STREAM BARNETS ملامعه عنازالي حاعثنازاتي مبسوء بن همر

ملاحظاتيان ١٩٩٩

متهال تصاب ١٩٢٧ مەيىتابىءىير 1874 مردود نكى دغطب الغير ١٧٦ مومري البومحثة حسن 1976ء موسوي جزائري ،سيلامييه الله 🕚 ال ۲۰۲۰ ۱۶۵۸ مرسوي حبين ين سطانه طبين بن معد دوموي مومری ضری سجفی سیلمحند ۲۸۳ موسوی کے ابراقائے جمار بین حسن جو سیکہ ابنو آلمامیم جمارين سين بوسوي موسوى استؤدعيه القابل بزير الذيل بن تعستنالد ١٥٧٧ مرسون البياد ليغلونن معدامه فيكأراني مغط موسوي مرسوى ميدحمرك ١٥٧٨،٩٥٧٧ موسوق هامي، نور الذين مندي جه نور اللين هنامي سوسوي موسوي والجمس الأديح مفارس معقاده فغالرين مغد مرسوى موسراي هادي جيجي. شيس الذين مجائد بن على بن حسين مه شميس ألذين محتدين على بن حسين موموي علمي جيمي موموی خلی بی حسین 1861 موسوي فقارين ببدائه هكاء يرمعد موصوي موسوي كاقلس سيدحسن ١٩٠٩ موسوى ممت ك مه جزايري معيت فادين عبد ال مرسى الحج جحق فجحد فعفد خفح موضي اليو ميحدين إيرافيج اضغر - 407% عوسى لكمري حالتمريء موسى بن عبدالة ين سعيد مرسى بر برگليم شيمر ١٩٤٨

موسی بی بکتر ۱۵۰۳ موسی بی بکتر ۱۵۰۳ موسی بی الجوادرع، ۱۸۱۹ موسی بی مناز ۱۳۹۲ ۱۵۸۲ ۱۵۸۲ ۱۵۸۲ ۱۳۹۳ موسی بی مناخ جمام ۱۸۰۵ موسی بی جدادت بی جود ۲۸۰۵ موسی بی جدادت بی جود ۲۸۰۵ موسی بی جدادت بی موسی بی خدادت بی الحسیس ۱۹۵۸

ميومين بسن جندا الملك ١٩٨٧، ١٩٨٨ الممال ١٩٥٨ ١٩٥٨

عرمي بن أمماعيل جعفري. 1995

مرسي إن أبير ١٩٥٩ ا

TWO STORY

ستهی بن کیلیکی هسینی ۱۳۹۸ منجم تبراژی، ای کامر سه ایر کامر معهم شیراژی مندر بن جارود ۱۳۱۷/۱۹۱۳ مندر بن خسمت ۱۳۱۷ مندر بن خسمت ۱۳۱۵ مندر بن خانه سلس ۱۳۵۰ مندر بن مستقل اسلای ۱۳۹۴ مندر ایر میزد به ایر صاره معقد منسر السکار یک سه اسکار منتی منسر السفر میر میگذیریت ۱۳۲۸ منسر ۱۳۵۵ ایراز یک به اسکار منتی مستور ۱۳۵۰ ایراز ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۲ (۱۳۴۵ ۱۳۳۴)

> ماهدی بی برری ۱۸۱ ماهدور بی تاب بی دینام ۱۳۵۹ ماهدور بی جدور ۱۳۸۳ ماهدور بی دازد بی حسی علی ۱۳۹۳ ۱۳۸۹ ماهدور بی دازد بی حسی علی ۱۳۹۳ ۱۳۸۹

متجور خطيعه شياسي ١٩٩١-١٩٥

مندورین دوج بی مصرین احداد مایشی ۱۹۹۳ ۱۹۹۵ دی استان در استان دی استان دی استان دی استان در استان در استان دی استان در ا

متصور دیاسی ۱۹۰۷ منصور الیاسی می متعبور خلیعه دیاسی منصور البستاییر باقد ۱۹۲۱ منطور دراویه ۱۹۷۱ منطری دیاریه ۱۹۷۱ منطری دیاری مامیم مه کیس بن مامیم مصری المنطری، دیارو بن دیاب می مشرق بن نیاب السطری

منهائدين عمرو ١٩٣٠ - ١٠ ١٩٣١

total dige

موائي مبدر الذين شيرازي جه صدر الكين شيرازي استحدين خرائيم مرأي محسن كاشاني مها وبلي كالدائي الملامعيين عربي دهشا کلی دولسی جو مجالسی دعمشا کلی مرسى خادم ۱۳۳۳ بالگار ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ خوهوب برائنيد خاني للجوالهي بيرموب يرهمند مهاجرين لومن ١٩٩٩ ١٩١٨ مهاجرين اوس نبيس 446 MANY HAPP YESP TOPP HAST HAST WAYN IS THE مهتاري بالف ١٣٩٨ -٧٧٠ مهندى بالله محندين الوائق مهندي ١٧١٥٠ مهندان باف مبحثك بن هنرون الوائل بن السنصيح ميه محبنه بن فارون الوائل بن المعتميم (موددي يال) مهتدي عيد القابل بزير ١٩٢٢ ههدي پن اين هماي منصور عيدسي ۱۶۶۳ ههدي بن آين خو 🖚 براقي - مهدان ين ابر ڪر-مهدي خبيفه حه مهدي هيلس مهدی شیختی ۱۹۵۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۱۹ ATT THE PERSON THAT THE PART WHEN WHEN THE Wirt have herrared arts affe, West Brief ሚያቴድ ያውቀን ያቸውን ያቸውው እና ትግሽ مهدي جحفد بن محمد اسين جامهدي هيشي حيحقد بين محطد امیں مهدى محطرين متصور عياسي ١٧٣٧ ههدي براقي سيدر الى الهدى مهران کابنی څخه مهنب بن آین حفود ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۲۶۲۹ جهدين حسر بن محقد ٢٢٥٩، ٢٢٥٥ ههاکيي مثاندين عبدالرهاب بن سيله ۲۳۳۲ مهيار ديلس ١٧٥٥٠ ١٧٥١٧ مهرار كالب ١٥٣١ DIV SYF AND ميلم بن خلى البحراني حداين ميتم حيام بن خلي ميتنوين ربحين سال ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸

ميشائير ١٥١٣

المهدد بن محكد

ميداني غير اللعم وحمد بن محمد ١٩٤٨ ١٩٥٩

حيدائل فيشابورق. احمد جن ميجيد مه سيداني اليم القنض

مومي بن عبدالزحمن ١١٩٠٨ برسي بن عبد الملك - TOT-TRUE LOS DE LOS DE مراسی بن درسی ۱۳۲۹ ۵۳۰ ۱۳۲۹ موسى بن عيسى فياسى - ۲۵۹ مرسى بن القاسم (١٩٧٥ مرسی س محمد بی صبیبان بی داود ۱۲۵ له ۱۳۵۸ م مواسي بن مهدي (1977 مو س پي السهدي عادي ۱۳۹۵ موسی پر حسی 1001 TEM years year مرسی ان احین بی خالد ۱۵۲۳ مزسی کائی ہے دوسی بن جب اقدین جوب مرسى الجون ٢٧١٦ حرسى بيرقع ١٨١٠ ١٨١٠ (١٨١٠ مدير ٢٣٩٣) مزسى باطل 1906 موجبتي ،اپرلئيم ڪايرانيم برصالي موضعي خيدالعزيز جاحيدالمزيز بوعيدي موحبتي خبذالله بزااي منصور حيجينا إدبي بيصور دوسكي حوالي حسين هلي بن موالي هيد لله دستري الد تصاوري، حسين عنى عن عبد لله

در می بین صبدالله محص ۱۳۵۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۷ ۱۳۲۲

TELL عوسي عادي ١١٩م ١٩٠٠ ١٩٩٩ هومي هلاي عباسي ١٧٩٧ موصلی ایراهیم تدیم ۲۷۴۷،۳۴۴۰ مرحبتي وعلى بن سنان ٢٠٣٨ TYDI TOYL WORK WOOT 1984 1984 ATTE See موض ابن عنوكل ١٨٨٨٠ مولق بالله حد فللحدين متوكل موائل احادم ۱۷۲۴ مرقع بن عالته ١٩٧٠ مولا محند تاج جو ياج. بوطند مولاتا الأوهيش مه ارهبيلي مولوی جلال الذين محمد بي محمد ۱۹۶۹ ۱۹۹۹ موني فسياعيل خلجرين جاخوالجرس ديجيئاء فسناعيل مراي جيهاني جا بهيهاني موالي صفرة حدصدر الذين تبريزي، محدد بن برقيم.

میر محمد بدوج خادم رحبری ۱۸۱۶ مير دوهمدين دير جانفر ۱۸۵۴ عير محلق حسين 1964ء white is seen as ميرمحمد صائق ۱۹۵۴ -میر محملا صادی ہی حیاج میر بیمند حصوں ہی میرجملہ TOT water مير محند مائح ١٩٥٢ ١٩٩٨ مير محقد صافع بن مير استاعيل ١٣٥٠ دير معصوم بن بير ديد الحين 1700 THE DAME بهيس - بيخ فطف آف بي عبد الكريم بن فراهيم بي صني بس عبد العالي ۲۷۸۷ حيسى على بي فيدالعالى 1990 چکانیژین عجوی ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ 1297 Jugs rees referres and day and میسوندونت دیر بغیلان ۱۳۵۸، ۲٬۹۹ ميمونه بنت الجواد(ع. ١٥٨٧ ١٨٨١ ١٩٩١ فيسرنه بشت المحاوث المحاا ميمورد نست على 161 ميمونه پنده در مين اور جمار (خ) - 1976 ABTY ATAT 1861 July P\$7 J. JA مومى أل عرجون ١٩٥٠ فؤمن النافي محتدرجا بن محمد ٢٠ ١٩ ١٩٨٠ مؤمى الطاق بالبر عبص ١٣٣٩ ١٩٩٢ (١٩٩٢) ١٣٥١ TOOK HOOV HETS YET 14 1/25 مؤرث ابراعيم حد تراهيم مزرف مريدناته ١٥٢٩ مؤيد الأمرق ١٩٩٣ ١٩٩٨ ١٩٩٠ مود مريداللين علقسي قنس ١٧٣٣ مويد الدين مصندين مصند بن حيد الكريم قدي ۱۹۷۰ TEND APPLY AND تأبقه جمدي 47 1849 --زدمى فيراشتركل جابر المتوكل لاجي فادر بياه فليدار خندابراي ١٩٩٩ نامي باقد ڪيلسي 144 ج

میر این الانسم محرسکی به میم فیشرسکی این آندست میز ميرزا يزرك ميرحادة حسين خاكتتوريء مزامد حمين وي محند قلي مير حسن برز ويزاقه بن هيدايت فقدسن موقد من سحبت لف مير عبوائد المحتديين عبارت تباء (١٣٦٥ ١٣١٩م ١٥٥٥٥ የስማድ ለታብፋ ለተቀቃፋ مير دامان محمد بالرين محمد ١٨٧٥ م١٩٧٨ ١٥٧٧، ميرزاغورطائب خالفة ميرزا ابر أغصل خهراني ١٠١٦ ١٠٢٧ العتداء مير:11برالقاسم 107 هيرواحس ١٧٢ ميرزا حميل جري 1164 a-94,406 ميرة والبعاء الموم الديس محمد بين مسيك حيدم طباطيالي ميرزا رقيم الذين تأييني ١٩٥١ ميرزاماهرج ١٨١٥ ميرزاحيدات ١٣٣٩ دير زا عبد الداه احمهاني ۲۰۶۶ ۲۰۴۰ بہروا هيد لڳ انبدي به انسدي، حيد اق بن جيسي بيگ سيرزاكو يبك بن معبقد اسماعيل حدوصال شبرازي، جحقه دجيج بيرزة ترچك وعبال به رجال غيرازيء محك لشيع مير زامجيدين عبدالني ١٧٧٨ ميرزاميند على بن مير. جمعر بن ميرسيّة محند 1990 مبرزا مخدوم البريعي البرؤا صحمك على ١٩٩٧ ميرز يحيي ابهري ١٨٨٨ مېرزاي دېرازي .محمد حس - ۱۹۵۴ ديرزاي دين ايوالماسم بان محط حسن ١٩٥٢ (١٩٥٩ YA-QUYA-IT-TA TITTS TOT MONT بيرينيًا شره معجرجالي خال بن بحثك بير اليد شريعا الكروت الكين على بين منحلك حسيس حسمى جرجاني الأسترابادي عاجرجاني علي بن محند فيرحيك شريف على بن محملا ١٩٧١٠ مير ميد حلى بن امير شماد الذين ١٣٥٠ مر میکامحمد ۱۹۶۳ مے مطومکی الہو القاممین میرزایز ، ک هبر مرام الدين ١٣٣١

مير محمد باقر حلاباتي ١٥١٠



باعم شبيري ۱۳۷۲ ۱۳۷۸ ناصر خسرو علوق حاناهم عسور ناصر خليمه ۲۲۶ نامم اللاولة احسن بن فيد الدين مستدان ١١٠ ت. ١٣٣٢ 1700 1771 1571 ماصر أللين بالوفاجير ٢٧٩٣ نامی لألی علی بن مهدی بن محمد بن حبین بن ریاد بن محطريطساني المثا نامر میاسی ۱۳۵۰ ۱۳۴۰ ۱۳۷۳ ۱۹۷۳ ۱۹۷۲ ناجر گيبر مه اطرزلي. منس ي عني TOTAL TOTAL TOTAL TOTAL STATE AND AND AND الناصر لدين الدحد مدممد الناصر لديها الناحم للبراثة احمدين البستقير الالالا القامير فارين للدعيامي الملاث للطتر دوسها خادومني تاطكي WAS THE PER PART MATE AND SAVE نائع علام عنسان ٥٠٥ فالخفرس يعديل بن ورائاء خواعي ١٧٠٠ تآفع بن حبدالرحم من بي نعيم عنس ١٩٩٣ APP ATA ATP MAY AND JAM OF ALL ناقم بن هلال جيش ١٨٥٥ مانعي ايوليد بن الوبه بين هيد المبلك بين مراوال ١٣٠٩ THE WAY AND THE WAY AND THE لليمين حيرن رفيع الذرن حدمهونا رفيع للأرس تاييني للآخي اورخيب جابر مهياماجي

الثالس ١٧١٥ Wh this سيجاشى الماد 1971 1980 1991 1995 1994 1996 الاطور

TENN AAMS تجادي البرائجيان احسدين على بن احماد احتجاشي العمدين

ملی

سيبائس حمدين مني 160 /104 /104 /106 /146 THEN YEAR THE DESY TORE ATTE ATEN

> مجانبی بی جار ۱۹۸۹ شجاسي بالاشاه حبشه ١٩٨٨ نجلتى خدالا بمعددد بباتي بجاب شيخ حبين الله ٢٠٨٥٢ (٢ عجابي باقر ۱۹۲۳، ۱۹۲۳ THE BOARD STATE OF THE PARTY STATE OF

TANK TOO HER PARK TOO HERE SAME SAME مجم بنيعيض طحري 1794 بچمافلین کیری جنا ہی میر ۱۳۲۹ ۱۳۲۹ TRAV TRAG PAY ALLO

> Sign Sign noth its سريز ۱۹۹ محري خادم ١٩٣٠

تحرير فني بن عالم جدمين من عالم نحرير

نحوى الراغيم بن مجندات الراغيم بن محكد بن هربه عجوى

تحوي ابن خررقه على بن محلك جابن خروف على بن محلك

لحزى بشري خفر بن شميل سائكتر وي شميل سنو رويهيري لحران، فطرب سه ليرب يعوي

النجوى المقدين السنمير (تطرب) بدميجة، بين المستمير المعوي والطربيان

لتحوي جرسيان خيبيه حجوسيان خيب بخوى

نحوي. پريس مه بولس لحري

بكعي أنبوء بهالسرد بخفى

خمی حریک بن عبداللہ ن میان جہ بنریک بن جدط بن میان تشبى

تختن کیل بدکتیل بن ریاد

برائي ۲۵۹۸

برائي المعطون بحمله مهدي ١٩٧٩ - ١٨٠٥ (١٨٠١ - ١٨٠٥) برقان فاميل بدقاهن ترالي

رائل كاشائي، احمد بي محتد مهدي جدر الي احمد بي محبد

ترالى علااحتف بيدركى احتفاق بحثقا مهدي برللن مهدى ١٧٩١

لراقيء عهادي بن اور دو 🖚 تراكي، احمد بن محمَّد مهدي الراجلس الأفادان فإفراد الإفراد المؤود المؤود والمؤود والمؤود مرجس خانوب ١٨٩٨

مزان ۱۲۲سای ۲۹

HATTE FOR TELEVISION AND

عابه ابن کلتوله هباش جه ابن کلتون عباس معابه

بسایه حسن بن احبد ی جای بن محک بن حمر ی بیجی بئ حبين حجنن ي احمد ي حكر بن محتد بن حسر بن بخين لن حسين معابد



خمالي محمدين لوانهم خالن لهي ريتب مجتدين أبرأهيم ان جنمر ابر فيد الدكاتب بمبائي نيوبن معدين مالك ١٣٧٢ نعيرير شجلان ١٩٩٨

باس کے علی پر محمد ۱۳۷۹ ۱۳۷۹ للبي كيد فأطبه بستمحقد ١٣٨٩

نفس رکزه و محمد ین شید اشامان حسی ۱۹۸۰ و ۱۹۵۰ ۱۹۳۰ YOUR THE TEST TYPE OXING VANS. ANYS. TYPE-STATISTICS

نقس کیه محمدین عبد الله محمد کیا ۱۳۹۳ ۲۰۱۹ TEAD .TLTI

معقوبه . ابراهیم بن محكد مع خوف نحوى 🖚 ابراهیم بن محك بن عرفه نحوى وللطريد)

نليسه ١٤١٧

تقرمه شارحتان يدين خس سرحكي سرافي طالب MARK STATE

> تتبسم بنت الحبيس بن ريد ٢٥١٥ غيساريد كحا غيمه بساطي 101

> > فيسابق محمد اللط

سيل نزدي. حبد لله بن سعد له حيد كا بن معد بن كيل لزدي عين ازدي خيد اله يرسعيد خاهيد لله ين معيد بي عيل ازدي نقللي پرس ۽ پونس نقاش

القبيدي مايمات جاسيمان شتبدي

لقيب. على م حمزه جاحلي بن حمزه لقيب

تبرق بشري. تجاب بن همري حه قطب بن خسرو لموان يخبري ميري ميندين هير 1917

مواز وهيمين خوالي ۱۹۲۹

براريت جابر ۱۳۴

دويقني او معيند 199

بريشتيء جماعيل بي هني ۱۱۷

اویشتی حسرین درمی ۱۹۲۲ ۱۹۲۸

ارج ۱۹۹۵ء

برح للبدي ١٧٨٨

موسع بن الجينة بن ويناء - 1700

عرج بي دراج ١٢٧٧

بوجين متصور سائياتي 1997

ىرراڭين ئېدىر برسوى دامى 10% 1977 (6) أأتسابه حيس بن محمد يحيي ١٩٣٧

يتايه حبري حافيري لشابه

المسايد محينه الشريف الجنيل ابن عمرين يحين بن الحمين مه محينة النبرهم الجنيل اين ضعر بن يحيى بن الخسين الثمان

لنتايه يحيى جويجيي شاره

سطاني روس ۱۹۸۷ ز ۱۹۸۷

THE TRUMP NO.

1997 ----

بصوافة بن مجند بن مصدد بي فيقا الكريم. 1996

تصراف منشي مصراف بي مستد ١٢٥٥

بعريبتل ٢٢٢٧

نصر پن آبی ہوئی۔ ۱۳۶۶

نسم براحمة سيداني 2017 1927

للسوابي سيار (1994). 1994 ما 1996 (1994) (1994)

خصوبن ميثار حويس ١٩٥٠

بصرين للبرس ١٩٩٨

معترين فرواش 1949

بصير الدين ابرجاهم فحمد سائين ١١٢٠

بهير الذين طرمي صحندين محتد ١٣٧٠ ١٣٧٥ ١٣٧٨

TYPE ATV-Y ATSAS AFAI AFVA TENE 1986 **ሚያታዒ-፻**ህታሃ

بمير الذين ببيلل طومي مجانعير الذين طرسيء محكدي محنة تصير طوسي بمغمير الذيح طومي المعتدان معشد

THEY AT .-

معمر بين جاي ۱۹۲۷

نضر بن حارب ۱۵۳٬۰۰۳

نصر بن سمیل محری بصری ۱۳۲۶ ۱۹۳۸،۱۵۰۱ ۱۹۳۸،۱۵۰۱

مظام بوامهمين يسار ١٩٥٦

مظام القرن احمد 1976

بغام الملك 1741

نظلم البلك -حسرين فني ١٩٩١، ٢٧٥٩

نظامي الياس بن يو تم 177 179 179 179 179

معمال چن پشير - ۱۳ م ۱۹۹۱ ۸۹۱ م ۱۳ م ۱۳۰۰ ، ۱۳۶۰ م معمال بن ثابت بن روطی ابر حیاته ۱۳۳۷

تميان بي ميوازي 194

مميان بي عمر و - ٨٣٠

عميان بن مدر ۱۹۹۶

HAT HAYS



توري المعهلتي، على مه جلي توري اصفهالي برري میں ۱۹۵۴ بوريء محمت سه محابت بوري بودي امير (احسين به مير) حسين اوري برزمره 1710 برد بكالي ١٥٥١ TOTAL STATE HOT YOU AND SAUTH JOY موطل الأؤرق العطم موفل بن حاوث ۱۹۴۶ مرفل بن خويلا 107،199 بوفلين عيدالة الأمه بودل بن فيد الله بن المعبرة - ١٨٦ برعين 1966 ١٩٩٨ ١٩٩٨ براغي حبين بن يزيد ١٩٥٨ لوفليء محمد بن حارث حامحتدين حلوب توظي لوفلي حصدين سلينال حصحكدين مليمات وفلي موطأي هاشين احسرياني محمد ١٩٨٧ ١٩٨٩ ٢ ١٢ خوشک ، هیکم ان آبی هسروکی سه هیتم بن این مسروی نهدی لهشلى فلاقس جافلانس لهتس خوكسي وزود ويامسمره بمرويدون مسموه بهضلي التهمي مزارين ابن همير مه سؤارين ابن همير اللهمير تيسابروي، معقد بن حيد النبي جمحكد بن هيد النبي بيمابوري يبدأوري اأبو واسم محفدي احمادات أبر وبسع ممكدين أحميد

كيقاوريء معدث مدمجون ليشاوري بشابرري محندين سير ١٩٩٩ البطابوري محيدين حتى بممحند بن على بطابوري البني بجني اسيد هني بن فيد السبيد ١٠٥٧ والسبيق الملاه 1878 1876 فيمرد ودوح عاوي ሃታቱው ብርሃሌ ቸርምሃ ቸርተት ብርሃት

والتي ابر جسم هارون گرائن ۱۵۳۳ وأكرناق المامة الاما والثقء مغروك أقوالل مجاهلارات الوافق زوالتها وشبطي على بن حمال ١٧٧٨ واسطى معيك بزحني به محتدين على واسطى وتبغر السبك وأحيل إن عطاء ١٧٥٧ ١٩٧٧ ١٩٧٠

grading with the Table

واغلا دينمي وحسن إن حسن لي الحيس مستدر ١٩٧٧ واحظ رفيع لأذين حاواعظ تزريني معتدرتهم

والفظ فازمني بيسمبرري ايم على محمد بن حسن 1987 راحظ فزويني مسند يع ۲۲۸۱ والفظ كالنعى بيهمى السيين بن صلى ١٤٠١٥ ١٢٣٤ ٢٢٥٥ HAM IV-P واحظاء بحفظ بن على به بحث بن على واعظ وابر كالب مكيع TYPE AND A PLANT COMPANY والقاي معينه بن مجد كراني سعد، معينة بن سيد والديء محقدين همرين واقته اجام حقد بان مسريان وكليد (واللك) واللئ معندان فيراعه مجندان فير والدي والبريسن هلك مظأر ميدملك مظفر زوالي بسور رجس ۲۹۲ وحيد بهبهاني خابهيهاني حصك باغرابي محتدا كمل وزائه البوب به البرب وزائل الذَّاجِينَ أَيْنَ الرَّاسَ حَارِينَ ﴿ وَرَأَعٍ. مُعَمُّومُ إِنْ هَيْسِيرَ. الزاجي ابن اراس خارزام دنسمود برخيسي ورام مستودين عيسي ۱۰۵۴ ۹۲۵ ۲۰۵۳ ۱۹۹۳ THE THE SHOP وروان بن مجالد ۱۹۹۹، ۱۹۹۹ ۴۰ فيرمي حشمال بهاعتيبات ووش 19Y 3/3 ررفعي بوفل ۱۲۶ ورير معربي حبيب بي على ١٩٥٥ ١١٥٠٠

אינים שלים מיציון ודיקין ודיקין يشاه بجنبي حسنين فليرين وبالدج حميجي مني بن وبالدوشاء

وصال مے لڑی ،محدد شمیم ۱۰۹۸ roov word

> وصيف بركي ١٨٨٦ وصيف خادم 1870

وطراط محلاين محند بنشي هيرق رشيد به رهيك رطواط

مجندان محتد

رطيح خالا APPROLAPSE APAR TIN

THE SURPLY ريدين ميند ١٩٥٢

وقيدين طريف شبهاتر خارجي ٢٩٧٩

واليقابر. عبد السنك من صوران ١٩٥٩ م ١٩٤٤ م ١٩١٤ هـ ١٩١٩



Apple of the street of the tests, their white properties of their best filter, direct

> رید بن هید محری ۱۹۸۸ وباد بن کنیه ۱۹۶۰ ۱۹۵۸ ۱۹۶۸ ۱۹۳۹ بدین کنیه بن این مقال ۱۹۶۳ وبید بن کنیه بن این مقال ۱۹۶۳ وبید بن کنیه ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ وبید بن مقاریه بن خید آلسنگ ۲۴۳۸ ۱۹۳۸ وبید بن معاریه بن خید آلسنگ ۲۴۳۸ ۱۹۳۸

واليد بن يزيد بن عبد الممكن بن سرواني ۱۹۲۸ تا ۱۹۹۳ ماماد ۱۹۹۷. موماري بدار ترميد دومار محافظ الارامان داراهاد ۱۹۹۶

> وهب بن عبدالله بن حباب کلی ۱۹۳۰ رهب بن عبدالله بن حباب کلی ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ رهد بن مه بدائن ۱۳۹۸ وهب بنائی ۱۳۹۵

مادی ۱۹۰۵، ۱۹۷۵ مادی ۱۹۰۵ تا ۲۰ مادی مهامی ۱۹۵۰ تا ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵، تا ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۵، تا ۱۹۴۵

> هادی موسی خانوسی ۱۹۹۸ هاربرد - ۱۹۹۸ ۵۲۲ ۵۲۲ ۱۹۹۹

عارون من بي خالد ۲۴۸۲ هارون من بي خالد ۲۴۸۲

مغوران يي استحلق اعمقا

هارون بن باب ۱۳۸۳ هارون بن سید شره ۱۳۹۶ ۱۳۹۹

فازو بي سيد ١٩٩٩ ١٧٩٨

مارور بيءجهم 1800

مارون بن مرمین با جمع ع. 1017-1018

هارود بن مو سر غلمگیری ۱۸۹۴ ۱۶۳۰

ALLED HELLE HELLE SPANNES TON MY PAR STEEL MARK

THE STEEL SPANNES SPANNES SPANNES SPANNES SPANNES

THE STEEL SPANNES SPAN

פארד מאמה עיימה. אמה גלסה מספה אמרי בואלה ביתוד עודיה

عارزی فرشید بی مجند بی المصور مع فاروی الرشید - خابعه حیامی عدران شفری (۱۹۵۸-۱۹۵۷)

هدرون شیری طاهاه ۱۳۱۳ هدووی مگی ۱۳۳۶ هدووی الوائل وائق ۱۳۳۹ هاشم ۱۳۲۸ ۱۳۳۲

هائم بن ميمناك 🐿

ماشم بی عنیه بن دی و فاص مرفق ۱۹۱۸ تا ۱۹۹۹ تا ۲۱۸۰ ماشم درفق به علم بی متبه بن این وقاعی درفال

مائنس استانیل بن فیشی به بیناخیل بن فیلس هاشمی مانسی بصری حصور بن کاسم به جمانی بنا للیم هاشمی بعدری هاشمی شروب ایر تمام محکد بن هیدانا بین خبرد السمیح مه

شریت اور تمام محند بن خباله بن جبد السمیع عقصی حاشمی خیسی بز موسی به جبس بن مومی هاشمی حاشمی محقد بن جبد الرخین به محید بی عبدالرخمی طلامی حاشمی محدوری محید بی احید بیه محید بن احید عظمی

خصوری بائستود ۱۹۹۵ بیان، ۳۰

444 Julia

ماني الاستان الاستراكية والترافقين بالاترافقين الانتهام والاتنان الانتهام والترافقين المائد المائد الانتهام المائد

مانۍ ین یې حصرتي ۸۷۸،۸۷۴

مانی بر حرو ۱۳۹۰ (۱۳۹۰ - ۱۳۹۵ (۱۳۹۱) بر ۱۳۴۵ مانی بر ۱۳۴۵ هانی بر اینمنه سینانی ۱۳۱۸

هانی بر مانی بیمر ۱۸۱۵،۱۸۹ هیماندین این متصور موضعی ۱۸۵۷

> هینادد رازی ۲۹۹ میر ۲۹۹۰،۸۶۳

میں یں کی رضب ۱۸۹۹ میں یں کی رضب

میں میں عال ۱۹۹۰ میے ہی مدی طائی ۱۹۹

الهدى الله ي مستود حافية الله بن مستود فينكى الدنى الميد الله بن هيد الله بن هيد الله مدلى

هدي خلي بن حيين بن خلي به مسعودي جلي بن حدين بن در

بعدر تجالی مقبادی خاند به سیان بر خاند دیگر بحیاتی هدین جمین بن امداد به این سید حلی جمین بن اسمد



هناهيي عياوم ١٩٩٧ خسكم بن خالب يعمران حدمر دي حمام بن قالب همداني. اور تعبر جه آبر څيي ممدڪي همداني حبس بن احبت بدعي سائك خندالي، سنيد ۾ کيس حاستون بن جيس حملاني حطاش خودنة بن مسيع جحيد للدين بسبم جمعتي همدائی خانی بن سبیب ۱۵۹۵ ۱۹۴ خطابانيء المرواين مندن حاجسرن بن مثلر شعدائي همقائي الأسوارغ علاه جالاسم بن علاء عيدالي همقاش ميخيف بن العلاء مجموعة بن العلاء الهمقاش همدلي الشام بن عدل به مشام بن فدان مسلقي هميناري على بن جعمر ١٩ - ١٩ SAN BEY FIR YOU APP AN هندين ابي خالم ۱۹۵ الفلا بسحابي صفيان (7949 شک بنت ابنی هیپذه بین هید الدین زمانه بین اساود سی TTAD .FT4 الناد سنا صرى بن بطبه 📆 شديسا ميكافين علم 199 هند سياميه کا اليابادار ۱۹۸ ۲۰۰۲ هيند جنگر شور - حه اهلا هنائي منشه بن داهر 1950 هوده برجيس 199 خوموهماه بر وبادين بي التتوح محند - ٥٨٦ هود ۳۰ البسمين ابي مسروق نهدي (579) فيلوس فلي طائي 🕩 ۴ فيعنى ١٢٠٢/ ٢٥٥١ ميعام 1845 Profession and THE BUILD HEAT ARAS APPENDED THE THE THE HAR WHE WEAR APAR YEAR YEAR TWAT TWA-TRAY YPPY TY-4 ... بالأعلى مكى التيم للقرابخ للسعاد (1994 ياقوت حبوى المهدة، 1821 ١٩٠٧، ١٩٥٧، ١٩٧٠، ١٩٧٠

TYTE gyell

10TA APE FIR APP APP APP

THE TROO LOTE TOTA 18TH . Sand work

مديل 🕶 هراقليوس 244 شريك ١٧٩٩ مربد کے ۱۹۸۳ W مربد کبر رزممتی PEAT ATAN STYS ASTOLISTING CO. هر سه بن اهي. ۱۳۱۶ ۱۳۹۶ ۱۳۹۸ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۴۶، ۱۳۴۶، THAT THEY حرقلي المعامروني حبس به البياديل بن حبس عرفاني هرقلي المحافيل بن أحيسي بن حبسن مه المعافيل بن حسسن حرفلی 4142 34,00 هرمزان ۲۹۷۶ male, York Tork, pork, pros. prof. هسام درازی ۱۹۹۴ هندام بن اسماعي - 1964 هشامين اسماعيل محزومي - 1694 سيابيس المكتب ١٩٥٥ ١٩٥٥ تا ١٩٥٨ ١٩٥٨ ١٩٥٨ ١٩٥٨

هنام بن عبدالرخس (۱۳۹۰) هنام بن عبدالملک بن سروش (۱۳۵۰ ۵۹۱ ۵۹۱ ۱۳۹۰) ۱۳۹۱ مه، از ۱۳۸۵ (۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۸ ۱۳۹۷ (۱۳۹۲ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۱ ۱۳۹۵ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸

فساوين مإلى ٢٩٩٦ /١٩٩٤ و٢٥١١

مساوين مانب كلى ۲۲۹۲

هندایین هروه ۱۹۳۰ هندایین همرو ۱۹۳۰ هنایین محفظ بن ماتب زاین کابین جاین کابی هشام بن محفظ همیم ۱۳۷۷ همیمی ۲۳

خلاکو خان بن لوبي عان بن چنگور شبان ۱۹۹۳ ۱۹۹۵ ۱۹۹۸ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲

> هارائ پر نسور مازین ۲۹۹۱ هارائ بر نالع ۱۹۹۶ هارائی، محله بن معرود سها مثله ین معروف دلالی هستم ۱۹۴۰

وحاس إس كنم ١٩٧١ / ١٩٧٩ /١٩٥٩ /١٩٥٩ كنم ١٩٢١ /١٩٩٩ DATE AND WAYS THAT PARTY - OVE

يحين بن للمطويل الالهالة

يحين جن جنم ٢١٨٠

يڪي بن جيب 1000

يحيرين حبرب برردين على بن الحبين (١١٠٥-١٢٠٥)،

መሃቸት ለወሰነ - ለየተተፈዋጀንዊ ለተተሞ ሊተቀው

يحين بن حکم ۱۹۸۹

يعين بن شائد برمكي ۱۹۳۲ ۱۹۳۹ ۱۹۹۳ ۱۹۶۳ ۱۹۶۳ WHILE THE PURE PORT FOR

يحين بن رياد تود - ١٩٩٨

يستني بس سيد ١٩٩٤ م ١٩٩٤ منه تدوي الدول الدول الدول TOTAL ATTIC

يخيي س. يند من فنور بن الحسين ١٩٥٠هـ ٥ ١٩٥٠. PART ART ELEVAN ARTHUR ART AREA TRAT

يحيي بن سنية حالين سنية الحين بن سنية

مجهريان معيدان فامل ۱۷)۷

وحيرون سلينالوس سين ١٩٧٧

يحييهن عبدالد الاختاج

يحيي بن جُدَ أَتُ محضَ ﴿ كَيَّ مُعَالِدُ ١٩٤٨ وَ ١٩٦٩ و٢٩١٩ و٢٩١٩ و٢٩١٩

يحييءن خليف ١٩٧١

يحين بن خلي 101، 144

يحين بن حلى بن هبد تق بن خباس - ۱۳۴۹

يحين بن حمر ۱۳۴

يطيل بن هندر سي ينطين سي هسين ۱۹۶۶ (۱۹۶۹ او۱۹۶۹ TOOT_TOO!

بطيي بي محمد بي جعمي 1977 1974ء

يحيى بن مسئد بن حيد الله محمل - 950

يسيي ٻي مير - ۴۶۹۴

tart tart tart tar

يحهى سوسيء جابيها

يحين تهيد 199

يسيي قبيالم بن عبد الدبي محمد ١٩٥٠ (١٩٠٠

يحين مبرخي ۱۸۹۲-۱۸۹۸

پخپي بنايه ۲۳۸.

يحيى الهادي بن حسين بن كاسم الرَّسي ٢٠١٠

يخلك 🛅

אַניאָנָה אָל אַ אַר אָר אַ דור מְּפוֹדְ, מַאְּדָּד לּדְעָּל

يزدي وجداف جو عبد الديزوي

THE WAS A WIR ON MY SAN SAN DON DAY A 975.391

يۇرىلدىن لىن مىليان 17444 ـ 174. 174.

ATT AND MADE OF STATE

يؤيدين حارثه بيءريع الألا

والمكار وتراوي والمهاقي المختاج

وزودان باديهيني القم

علوادين ستيال 144

بزيا برسليط ١٩٥١ ١٥٥١ و١٧٥

سريد س عبدالملك ۱۳۴۴ و۱۳۴۸ (۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸ ۱۳۹۸) TVIO (TTEE

> يزيقابل عبدالملك بن موران ١٢٨٩، ٢٣٩ وويقابن خمرين خييره الجينوا يتعال الأعلى

> > يزيدين عمروا ١٩٩٨ تا ١٩٣٢ يريدين همروايس المهود ومعه

وزوادين لمنب ١٣١٨

پر پادین طریدین زاتهم شیبانی ۱۳۳۹ ۱۳۳۹

يزيدان مسمرد بهشلي ۱۹۹۳ ۱۹۹۹

يريشان معاوى ۱۹۹۸

يزيد بن معاريه بن ابس معايان - ١٩٩٦ ١٩١٢ ١٩٥٢ ١٩٥١ ١٥٥١ sers services and articular pay day direction and ቀንሚ መስም ያውር ያለው ያለው ያለው ያለው ያለው ያለው ያለው ያለው ያ AND APPLIED AND AME AND ADD ANY ARE ASS F.S. YOU A MANAGE PARKAGE AND ARE ለ እምድ በእምድ በስዕለት ለስተለም ለተለው መስጥም ስተለዋል ነው። THE PARTY APPRICATES ASSESSED AND ASSESSED. THE STATE AND LINES OF THE PARTY AND ARMS TO-F YEAR FRAN YEAR STEE STORY YETT STATE YOUR YEAR STATE

يزيدين محقق ١٣١٩ يريشين متهبور الحميري 2004 يزيلاس مهامس الطاد يزيد بن مهنب بن بي صفره - ١٣٩١، ١٣٩٩، ١٩٨٩، ١٩٨٩ يزيدين وديمه الات يزيدين الرئيد الافتاة

بريدين معاويه بي عبدالله - 640



يزيدين وليديسوي ١٩٨٧ يزيد فاقس - عائض، يزيد بن الرنيد بن مبد السلك بن مروان البريقي دحمدين محند ١٧٥١- ١٧٥١ ATY July الإسترين حدودلس 1910 يشكري، هيد كان كراه حديد الله يو كراه يشكري يعترب خادا ١٥١٠ ١٥١٥ يطرب بمري المتد يعقرب بن دراديم - ۽ اپر يومند اللهي، يطونه ۾ ابرلميم بخرب بن استعلق - 1970 يطرد بن جنم ١١٨٢ يسوبين ملى ١٧٥ يحوب بن بارد ۱۵۴۰ يعوب بي بي ١٨٨٠ يفتوجبي مغومى الاءالا يتعونيان يهمير الكالاه يطوب سراج 1997 يحتوب مخارى حه يعلوب أيت صفاري عاد إيراث

پسطوب بیت مستاری شده ایران ۱۹۵۸ ۱۹۷۳، ۱۹۷۴. ۱۹۹۵ ۱۹۶۹، ۱۹۷۳ یستری دانتج الذین ۱۹۷۳، ۱۹۷۳ یمانی ۱۹۳۹، ۱۹۹۵، ۱۹۳۹

جهله ۲۴

ورمضاين ليباط الماء

ومانی، هیانی دی اصطلاحه هیانی دن احصا پیشی پیشان ۱۹۶۳ پیشان بردان بر آبی حفظه خو مروان بی ایی حفظه پیشان پیشان بی رنانپ ۱۹۹۳، ۱۹۳۳ پیشانی محمله دی سیمان جا بحکه بن سلیمان پیشانی پیشانی برهیا بی متبه خورهها بی نمیه پیشانی برختا کیر ۱۹۸۸ ۱۹۹۳، ۱۹۹۸ برختا کیر ۱۹۸۸ ۱۹۹۸

یوسف بن انتظام ۱۹۷۳ برمد بن فیخ احد آل مصفور درازی بحرانی حابجرانی برمد بن فید آلم جدال جدالی بدشدی هداله برمد بن خیر آلم ۱۹۶۰ ۲۷۶۵ برمد بن خیا میرس ۱۹۴۰ برمد بن خیر ۱۹۴۱ ۱۹۹۱ ۱۸۸۲ ۲۰۲۹ ۱۹۷۹ برمد بن خیر بفتی ۱۹۴۱ ۱۹۸۸ ۲۰۲۹ ۱۹۷۸ ۱۹۷۸

> یرمشانی همرو (۱۹۹۰ ۱۹۹۳) یرمشانی همرو ژبشی ۱۹۹۳ یرمشانی همیام آلمیتیلی ۱۹۶۰ یرمشانی آبی مشتن این آبی طالب ۱۳۶۵ یرمشانی بهرازی ۱۳۵۱ یرمشانی ۱۹۶۶ یرمش ۱۹۶۶ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ یرمس بن مسائل ۱۳۲۸

جرسی بی طیان کوش ۱۳۳۰، ۱۳۵۰ - ۱۹۵۹ چرسی س جید الا ملی ۱۳۵۰، ۱۳۵۸، ۱۳۷۸ چرسی بن جید الزخیمی ۱۳۵۰، ۱۳۸۸، ۱۳۳۸، ۱۳۳۰، ۱۳۹۰ ۱۳۸۰ - ۲۰ ۱۳۵۰، ۱۳۸۰، ۱۳۸۰، ۱۳۸۸، ۱۳۸۸

> پرسن پی شنی ۱۹۰۱ ۱۹۹۳ برسن پی پیشوب ۱۹۹۳ ۱۹۸۹ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۹۹ برسن بر بعوب بنهای ۴۸۲۹ برسن نظاش ۱۸۲۷ پرسن نظاش ۱۸۲۷

اولس ان شعار صير دي ۱۳۹۷ - ۱۳۴۹

يهرحل يوسد حديوست يهودي

عناوين

للعاب ديب ٣٧١٥ لواب الشبيس 1998 للان الاستان ١٩٩٩ ויטוליטאן שייז דימיו, ואמר, ממיד שידה ויייו مواب الجنال ١٧٨٨ النبات الرحية (1866-1879) 1869 (1869-1869) THE JOSE JACK STREET البات القباة ١٩٠٨ الناحشرية مدالأتني هشرية الالتي مشريه بي المراحد المدية ١٧٨٦ ١٧٨٨ ١٧٨٨ AND A SERVER AND TOO THE KING THE STATE OF TYCKE STONE STONE الاحتجاج عنى لعل الكجام ٢٣٠٥ المفاق الدين ١٩٨٧ - ١٩٨٥ الحكام الثمار ١١٨٧ احرال مغين ١٣٢٥ الحيم الأحيث 1949 وحيد الملوم المعال المعادة المعادي والمعاد اخبر 17-4 اخبرةلأوائل ١٩٩٣ STATE OF THE PART AND ASSESSMENT OF THE PARTY WATER ዋናም ለመተብ ለም v ለተፅ ፅ (ከተፈተ (ከተልቁ ተዋል» (ምናቃዎ TYPO JETS APPLATE A AGENT APPET إنبيار الطّرال ١٩٣٧ 1047-104-1056 (1056-1046-1046-1046)

> اشتهارات مجلسی ۲۵۰۸ اشتهار الزجال ۲۵۴۰

التنهر الشعراء 1969

نخيار المصباح ١٧٦١

بخدالها ١٢٥٥٠

كتيلاق سيسنى 2000- 2004 الشلاق ناصري ١٧١٧ الب الدين والذب ١٩٨٢،١٣٠٧ ادم الكائب ١٣٥٠ THAY JUST HOUT PERSON የነሳስያ ለተናቀ ለተኛው ለተሞም ውስም ይህም _{መመር} ገኝ ارسي الكسيية ١٩٧٧/١١ ١٩٥٠ ١١٠ الاربسيس هيسن الاربسين مسن الاربسين فسي فسعبائل افير الموضيء يُ 1964 تريمين في فضائل أميرالموسيي(ع) 2991 HAVE YOUR PART OF THE PART OF THE PART OF THE THE SATE MAIN STANDARD ارتباد دينس جه نوشاه القارب الرشياد مازمه ١٩٨٧ الرسياد المتوب ١٩٥٧ ٢٥٢٠ الإعبر يستكن الباقوين ١٩٥٣ الساس الإسكام ١٨٠٥ الياس البلاعة ١٧٠١ TYPE THAT T-VO ABOVE AND THE الاستبالة في بدر البحث ١٩٢٨ ٥٣٣٠ ١٩٣٥

ያቸውን ያለው ያለት ነው። የሆነ ማለት ያለት _ተለተም ነው።

استالغاية من معرف المسجابة (754 / 757) (1979) 1979

۳۷۲۵ سرار الحج ۱۹۹۱

TYME Jane

اسرار فاسمي ۱۳۷۹ اسمال الزافير ۱۴۹۷-۱۴۹۹

مستند للإخال ١٩٩٩

THER TOWN STITE ALLES التنابات الأصوق 1964 THAT MAY 414 ALA GOLD TYPE THAT اصل برسجد عصدري ٢٣٣٦ المنادح المنطق - 14.1 عسون الدين المناه المرون كالى ١٥٧٥ ١٥٧٥ ٢٨٩ ٢٧٨ عميدر للتران ٢٩٨٩ الأعلام بسائي اللوانوس الاستاء والأهلام ١٩٣٧. علام أثنين ١٨٣٢ علام الوري ١٩١٧ مهمد ١٨٨٤ ٢٠٠٧ الزمانه في بلاء الطلائة ١٩٩٨ APPA MER MER MET THE THE THE T THE MAIL THE WALL STEELS SEE & STEEL FRAME STATES البدس ١٣٣٩ وكمال القين ١٩٣٠ - ١٩٣ أأزام أثنو اهسها ١٩٩٧ TOTAL TOPY YERY AND

ማለስ የተቀነፉ መፈርብ የመ መጀር ተስነፉ ነው የተመሰር ለተለ አስነ መጀር ነው ነው የተመሰር ነው። የማስረ ለትላት የመስረ አስነፉ ነውን የመጀር

> امالی صفوق ۱۳۳۰ اهالی طوسی ۱۳۹۰ الامات راشیاسه ۱۹۶۰ نباق ۱۹۷۳ نبل ۲۰۷۹ (۱۹۵۰ ۱۹۷۸، ۱۹۷۸)

3,648 (1648) 1644 1564 (1664) 1666 (1664) 1564 (1664) 1664 (1664) 1664 (1664) 1664

البين امل يكدم. ٢٠٧٧ النب ١٧٠٦ الساب الانبطار ١٩٠٥ الساب بالانبطار ١٩٠٥ الساب بالانت ١٨٦٩ الساب السنطني ١٨٨٨ ١٨٨٨ ١٨٨٨

عبياب مجدي ١٥٥٩ ١٥٨٠ المسال المبري حابي الاكا THO ROLL السائدين الجسرين الكشف والكساف ١٩٣٦٠ الانساك في الزدعاني مناحب الكساف (١٧٩ THEF THEF With Expell WE HAVE HOME JUST IN الواء الكريلء اسرار الكاويل ١٩٧٧ الأثواء البياية 1946 الزار الزبير ١٧١٥ ١٧١٥ الزار السهيدي 1000 1004 الزور المسيت ١٩٩ الراز فتصافها الما 1486 The Park with الإيضاح الاحترار والمحتر الابتقاع في شوع القواعد ١٩٧٧ أرار البهيم 1107 الباب المادي صر ١٥٩٨ ١٢٨٠ ١٢٨٠ بالقبان ميزلينان ١٩٢٨ ١٩٢٧

> يمتر الأنساب ۱۳۷۳ يمتري ۱۳۷۷ برخان فاطح در سرح قالح ۱۰۶۰ المبرخان فاطح در سرح قالح ۱۰۶۰ بر الساحه ۱۳۶۶ المبرز ۱۳۲۵ ۲۳۵۲ ساز البيعه ۱۳۳۲ سازه المعطار ۱۵ اد ۱۳۴۴ ۱۳۵۲ المبرئ ۱۳۵۵

المسائر الذرجيات الإلاج المهاد المهاد المهاد المهاد المهاد

THE TRUTH WAS ARREST AFTY

كتمه السنهي مي وشائع ابداية الخيلفاء 2014 1864 1975 TVTL JITOT Y#Y) نيب نبريد شنايد ۱۹۵ ۱۲۹۴ ۱۲۹۴ ۱۸۹۳ ما مجريز المن بريد 1075 نحريم السبية ١٩٧٨ بحريع فتا المائلة محريم ساز جمعه ١٩٨٨ تحقب المعراب 1014 1044 1044 TATE TAXE SETTLETTE ABOUT weight and arreases arreaded the real تعقد قزائر ۱۵۲۲ ۱۹۹۳ SALES THE PERSONS نحمه الفريب في حاشيه مفي الليب 1999 البعنة المكية حو النجمة المكية نحد ليرس ١٧٩٢ شچه الزائي ۱۹۹۹ ۱۹۹۹ ۲۸۵۹ ANYARA IN AREA OF A PERSON AND AREA ANYARA YARD TYAL TOYLAATELESS تلكره والاربخ ١٩٣٣ بالكرة سيطانين البوروي ١٩٣٥ / ١٩٣٥ (١٩٣٥ - ١٩٣٩) فلكرو الأربية ١٩٥٨ تعربين تاريخ بخلط ١٠٩٠ بربيب اخبار تتاب رجال الكشي ١٩٨٣ وجمه الشاوان 1917 APPENDED AND ADDRESS. مرجمه فلوع ابر المتمكرفي 193 رجمه مكارم الاعلاق 1961 الزلين الاسواق ١٩٠٧ TYPP تصروف 3997 تطهير اللسال ١٩٣٨ العليفات و تتمسه ١٧٧١ SALTE SOPT ALLES PYO 6350 ידיקה בדיקה מילף. מילף THE PARTY CANAGE AND ADDRESS ASSESSMENT تلسير سوره التوسيد ١٨٠٥

تنسير عروء أوثقي ١٩٧٨

تعود المريد ١٩٧٦ بناء المفاقة المتربه في نابش الرسالة المتمانية - ١٠٥٣٠ البهجة لثمرة المهجه ٢٢٢٥ يهجه المياهين 24.7 بيالدي ميون ١٩٧٧ وكالاحوال الاح تاجيع بران الأحزان في وفات ماطان غرميان - 1969 غرينزابر للير ١٩٩٧ فلريخ ابن الملكان ١٩٥٨،١٩٩٥ الريخ بن كثير ١٩٩٤ ١٩٩٠ تاريخ امعهان ٢٥٩١ فاريخ بشاري ١٩٤٧ AREA THE STEE STEEL STEEL SOTT AND STEEL BANKS عريخ چي ۱۹۵۵ غاريخ طلب جوية غاريخ حطيب ١٨١٠ فاريع التعقد ١٦٠ ٥ ١٩٩٧ تاريخ عبيس ١٢٩٧/ ١٢٠٤/ ١٢٠٢/ ٢٠٠٢ ناريخ سيوطى ١٢٥٠ الربغ مرحيمه ١٦٧٧ ١٨٧٥ خاريخ چير ۲۶۰۵ الربغ طيري ١٩٣٠ ١٩٨٨ ١٩٣٩ ١٩٣٢ الماريخ عائم ارتم ١٩٧٢ /١٥٥٨ ١٩٨٧ غاريخ صبه فزوين ١٩٩٣ שלקש בי אמדו ידי ידיר אימון ואפי דאמן לאפי TRUE THE STATE STATE WAST AND SAND STATE فاريخ مازمعران ١٩٥٩ فاريخ مدينه ١٩٢٩ غاريخ مصر ١٦١٥ ١٣١٠ الريخ يسابرر ١٩٨٢ غاربلاك ١٩٩٩ خارين الأياث الباهروفي فصل البخرو الطاهرة ١٩٧٨، و١٩٧٨ 1957 July يرمنب الا HITE SAME يعبرة الطائيس في متراح بهج المسترشدين (١٣٣٠

ميان عن عمراب القران (1976



جامع الشوابع ٢٧٧٧ جادع صابع ۱۳۳۷ جامم المفاصد ١٩٧٨٠ جادم المقال بي حير المستركات من الرجال - ١٧٩١ الجنفرية - ١٩٦٦ - ١٩٥١ - ١٥٥٠ - ١٩٥١ - ١٩٢١ - ١٩٩٩ TOP -STY WIS BUT BUY IN جلا الميس بي النصاكية بين الاحتديق ١٧٧٧ جيان المبيرين ١٩٠٠ ١٩٩ ١٩٨ ١٨٠ له. ١٠ ١٠ ١٩٠٠ ١ ١٩٠١ AND THE TYPE IS SENT AND ASSESSMENT OF STATE OF STATE 4- 3497 1404 1470 147V جمال الأميرم ٢١ جمال المدالجين في احمال السنة - ١٩٢٩ جمع بن المسيحين ١٩٩١ TYPE THAT LINE 1994 1914 APPA وكالهائكون فالأن الإلا الأناه والإراجاء جنة الواقية ١٠٥٢ جوامع العلم ١٧٠٦ PATE 1898 ALSO جرائم المعدون 11 1999 عواهر لاكلاح ١٣٨٣ ٩ ٨٣ جراهر الكلمات مي الصود والإيقامات ١٧٨٠ جونعر القصينه ١٢٥٧٠ چېل خليک ۱۹۵۱ حانب بر حرب سرح د ۱۳۸۸ ۱۳۸۸ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ خرائب بي مراجع مرازي ۱۹۷۴ ۱۹۷۹ خاشيه برحمائع ١٩٥٣ ١٨٨٨ ١٩٨٨ مانيه كبالا ١١٨٢ الحاقيه على اليمبتري 1979 YEAY 5,14 حاربه ۱۹۸۴ ۲۰۰ حير المني ١٩٨٥ TATE TOUR TOPS A SAFE ANOTHER STATE الحج العقلي لكاهباق لأنهدهن المج الشرعي ١٣٧٠ حجه الذاهب في رد تكفير ابي طالب ٢٧٢١ حجة السعادة في حجة الشهادي ١٩٣٠ الحجه على الذهب الى تفكير في طالب - 1076 WYER GRAM

غمير على بر برفليم ١٩٩٢ ١٩٩٩ كسير غريب مسمام ثلاثه ١٧٠٠ غمير عربب الفرأن 176 تفسير قرآن حانسير خلئ بي ابراهيم فللمهر المراز المراز المرازة THE THE SE STEEL STEEL GENT AND تاسير كبير فترالمقاش ٢٧٨٧ السير بينابزري المحت تقليد بنيت ١٩٥٥ 7700 (LSS) بكمششر الاحل ١٩٥٣ ٢١٠٩ بكنته در طمرام ۲۲۰۳ تلجيس الإلل 1792 فلحيص شفاد ٢٧٩٨ فلخوص المعتاس ١٩٧٣ للها الحاط المجموعة ورام. ١٩١٥ ١٣٠٨ ٢٠٥٢ ١٢٢٣ THY HAYF THE التنزيرفي معاني الفسير ١٧١٧ الترحيد ١٩٩٠ ١٩٩٨ توحيد مصنى ١٥٩٨ / ١٩٩٤ / ١٥٩٨ APPENDING APPLICATION OF A PARK APPLICATION OF THE PARK TO SPANNER PROMPTLY توصيع الأشنياء الالا MANY MADE WARM TADE LEADING THE CO. P. CO. ST. AND ST. CO. ST. AND ST. TYPE ANYA TWO DWG BOYER APRIL 1994 1976-3176 Just November تهذيب اللثم 1966 ese júli THE THE THE THE THE SELECTION سراد الأراق ٢٦-٧ 1147 Bull ere thank one جامع الأحيار P + PP . PYP ever aver never asset "Specification جامم الإصول و الفهايم 2447 جامم بزنطي ١٥٤ جدم توهدي ۱۹۹۹ ۱۹۷۲ جامع الراكا 1949

جامع للسعاوش ١٩٠٠

حبدلتير الأذمان ١٩٣٠

حداش السحر في دلكل السعر - ١٧١٢

شلاصة لأكلام في بوأد البلد الحريم ١٣٠١ strain to plant its TY's aging درجاب الرقيمة ١٧٩٢ در الكامية في الفيان المأة الثامة ١٣٧٧ ٢٧٧٢ TYPE ALPHA PLANT اللم المستوك 40% 40% (٢٤١٠)، ٢٧١٠ مر البيتري ١٩٠٧ - ١٩٠٨ و١٩٠١ به ١٩٠١ الأب الصرد ١٩٩ AAT! TARE WAY AFFE AFFE AFTE LETT type day of other after our نزه القبواص فين القلاط الخواص ١٩٨٢ ١٩٨٧ ٢٢٩٧ ተጥም - ከታዲዮ وغانم الإسلام ١٩٤٢ دعموات وأوسدي ۱۹۹۳ ۱۹۰۸ ۴۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۸ ۱۹۰۳ ۱۹۰۳ علم المناوات الركتاب براهي - ٦١ ا THE WAY SING ولالل حميري ١٣٧٧ تبيدائكمم واعصره اعل المصرا 1644 الورال ۱۹۴۰ ديوال سياليوسين علي ع. ١٩٧٦ دورال ميد حيري 1997 pth abou THE THE THE THE TOPY THE TYPE WILLIAM WALLE STAT - NIJA دکری ۱۳۴۲ الرابع في الشرابع ١٧٣٢ THE THE TELL YES STREAMS AND SANS 1997-3475 Eyel THE POR PERSON THAT PROPERTY AND رجال بين دارد (١٩٥٥ - ١٧٧٨) وجال ميم ١٣٣٧ ١٩٩٨ THAT THE TARY TOTAL ATAIL ME JOY الرجال الكبيرار المترسطار الصعير 1996 بجال فكنى المشاه المبادة المبادة المبادة وجال مجالتي ٢٩٨٢

TYPE CONTRACTOR OF THE PARTY OF

حلطن المغربي ١٩٥٧ فأسطائق التانيرة بيءمنام الحر الطاهرة (1944 - 1944 معديقة النبيعة - 1 °14,374 . 1944. 1944 و 16 حرميناهشتمال تربوق ١٩٥٨ سطيرة القدس ١٩٢٠ مشايل £تريل 1007 مقوق الموسي 2000 جعوي والوقريت الاهلا حن البين ١٩٧٣ ١٩٧٩ لا ١٠٠٠ ٢٠٠٢ حكمه النبق 1771 TTY 44-حليه ابرتميم حجنية الاربياء حبه البكين ١١٧٧ TVPL TOTO ALLE الحلة الجهروم ١٩٧٧ حراشي پر معالج ۱۹۹۳ حسباة الحبيران دميري ١٩٣٠، ١٩٥٤، ١٩٤٧ (١٣٧٠) ١٩٢٧ THAT STYLET-TIPPS (12) P. (TOPE) TORS مية القواب ١٩١٩ ١٩١٨ ١٩٧٧ TOPE YATE USER After the less little beautiful from the same **ፕሃሃት ማይዩድ አድደለ ስዕጓለ ስዕድና ታ**ተርድ حرائع وجنوشح الاعتدام معهد معهد معهد الاعتدام TYPE TONT THEY الغرائن ١٥٩٨ الخيسأتهي ١٩٠٤ ٢٩٠١ خسائس الالب الانفاد 1077-117- 1777 1 - 1 4746 Utaski 1884 - Auglionia خط اميرالمومين 2016

شيالية وأثار الإنا

شيلامينه الآد كان ١٠٠٠

خلامة القاسي ١٧٠٠

የተማያ የመተያ የመነበ ለሃዳሉ ለበተኝ ተዩት ሙሉ ለዋሃም «ፌታኤ»

TWAS JUST AND SATE SATE JAYS 100:

YAB

رجار آل محمد ۲۰۷۴ يراك القرائد ١٩٧٠ وهرالزيم ١٩٣١ يارات و بسارات ۱۹۲۸ السيمي الإساني 1946 ميح دهنانند بن ابن المعديد هي مدح الهي المومنين، ع) ٢٧٣٧ TELL TOWN THE STATE THE YEAR JOHN J. صرور اطل الأيسان في شارعات ظهور فساحب الزمالادع. سعينه المحاران عديته الحكمان الأذار - 1401 سينه النباة خاوره سلاسن الحديد عن تقيد ابن اين الحديد ١٧٨٥ ١٧٨٩ سلاجل للقعب ١٥٧٨٠ THAT THE TIE ADMIN ملاقة العصر مرمحاسن اغيار المصر ١٣١٥ حبيبة القامد (١٥٢٧ ١٥٥٣ التسطان المغزج من فعال الايسان ٢٠٥٧٠ ملق العربي: ١٧٧٥، ١٧٧٤ TOVE مسى غيرهاوم ١٧٩٤، ١٧٩٢، ١٧٩٤ ١٧٥١ مسريدي ۱۹۶۶ منى النساني ١٧٥ و١٧١١ مهر THEY YOU ALL S type agend سيره الرهشام ١٩٥٠ ال الميواد الماليك (١٩٣٢ - ١٩٠٩) 474 4875---السياب المسيعل على عنق ابن في معيل (١٧٧٠ مؤال وجواب ١٨٠٢ 468 THEY THE WILL TYDY THE WELL شيروانيان المثله النجرة الألهبة ١٩٨٨ شجره الإوبياء الخابر مرايع ١٩٧٨ ١٩٧٨ سرح ايات الإسبكام 1440

دير غلات ۱۳۲۸ HALF-HALF-HAME AND COMPANY الزدعان المتحب المنبذ المالع عن لس يريد (١٢٩٣ - ١٢٩٨) الزدعني البندري الاناه TAIN (Jilly) رسائل كارنى ۲۲ بسابل تاسريات 1661 وساله كبره فشيريه (1984) وساله مقاحره بسخاشم وابسيامته المقاه المختلة سالة سعفي ١٣١٥ سالة متظرمه ١٧٧٩ الزمالة المسانية ١٩٢٣ سألة في مناظرته مع السلا الهوران - ١٧٨٠ يعور حمزه ۸۷۴ واشع 184 دوح و رابطي ۱۳۹۰ روضاته حاورهمات الجمات وساد الجائث ١٩٣١ مهمة ١٩٥٠ مهمة ١٩٥٠ مامة ተዋቀኛ ተምዋቂ መደደው መድድት መድድት ተጀምሮ ተውለው ትዕላት ማስተባ መንድት መንደት መንደም የመስም ያገውን ያገርፉት ለንያትት **ヤス・甘** رخى البيتار الالا رض الرياحين في مكايات المبالسين ١٩٩٢٠ 1000 443. يرحيه الأسباب 199

الروسة اليهية ١٩٣٨ و ١٩٩٨ م ١٩٣١ م ١٩٣٩ و ١٩٣٩ ورضة النبيط المهام ١٩٣٩ م ١٩٣٩ م ١٩٣٩ ورضة النبيط المهام ١٩٣٩ م ١٩٣٩ م ١٩٣٩ ورضة الراضي المهام المهام

Y-IP 1497 1844 1840 1841-1860 JE

يدوالسراء فالإ

الوح فواهل 1994 1994 البرح تواحد أأستايد 1994 شرح كالى 1974م 1946 1944 شرح کالیہ ۱۳۶۷ شرح کیبر ۲۸۰۹ شرح تناب عقل وعنم كاتن 1944 شرح كليف بن سيئا 1956 شرح لامة المجم ١٧٩٧، ١٨٩٥ شرح أتهديب الاصول - ١٧٧٠ HOLDING . HILL STATE STATE STATE STATE . STATE STATE . STATE شرح مبلاي الأصوب ١٩٤٤ شرح مختصر ۱۹۹۴ مرح مختصر این الحاجب ۱۷۶۷، ۱۷۴۸، ۱۷۴۸ مرح مختصر العقيدي 1996-1996 سرع متعتصر معياة الحيوان وعين المعياة) - ١٩٧٦ مرح نمايج طوي 1999 شرح عصباح صغير - 190 سوح فطالع (1942-1994) شرح تعاليم ١٨٠٥ الشرح جانيج الأحكام 1844 البرح بانتاح 1966 درج شامند ۱۳۳۰ شرح مقامان سويري ۲۷۲۵ مرح منازل السائرين ١٧٩٠ ترج برلا بحسره للقليد ١٠٧١ تترح بتهاج ١٩٩٢ شرح موانف ۱۷۲۳ شرح المرجز ٢١٥/١ مرخاتم ۲۷۷۵ مرح سبه ۱۵۲۷ شوح جاية ١٩٠٢ شرح نهيج البلامة 1000 1000 1000 1000 1000 شرع تهيج البلاحه ابر ابرالعليد (٢٧١ ٢٧٩٦ شرح بهج المسترشقين ۱۳۷۳ شرح الوالية ١٨٠٧ ٢٨٠٧ ٢ ٨٦ فبرحه على الكاتب المعروفة بالفرائذ الضبانيه المالالة شرح عموية 1-71 درعه السبية ١٩٧٨

THE STEEL STATE

تبرح ارشاد ملامه ۱۷۹۴ مرح استعار ۲۰۲۵ غرح البواب 1997 مرح احور كللى (1946 نبرح ايطباح ۲۶۸۸ فرح البات المادي عنو 1044 1044 درج بشاوی ۱۲۷۷ الرحيفاية المحاماة شوح مهريد ۱۸۲۵ ۱۷۹۳ ۱۸۰۵ هرج سهيل ۲۷۷۳ المبرح تصريب 1997 فرح التوجيد ١٩٥٨ فرح التهديب ١٩٩٥ (١٩٩٥ مرح لطو 194 شرح البيسل 1995 هرج يوابه ۱۲۲۰ شرح دروس ۱۳۹۳ شوح ربارد خاصرواء ١٣٣٧ تترخ السنة - ۲۶۹۲۰۹۱۱ شرح الشرابع ١٩٩١ شرح شعبيه ۲۷۷۳، ۲۷۷۳ سرح السراري ۱۷۳۹ تلوح الواحد كبير وحبقير 1747 شرحمج سنم ۱۷۰۴ شرح مسعيمة (1914.094) شرح مسينه سيد عليشان ١٧٩٨ شرح السميعة ١٩٩٤ شرح مساكلته ۲۲۶۶ شرح فقايد بسعية (178 عرج على ينب للبهى 1946 تبرح عوشيل خالالا شرح فصوص ابن هربن ۱۹۶۱ ترح فسرار ابن منظ ۱۹۹۷ مرح الميه 1407 شرح الله النبيد 1991 (199 المرح تصيارون 1977 شرح للميشدان فراس ١٩٣٢ مرح تميده ميد حبري ۱۷۷۸



خودالشهاب في شرح الشهاب ١٧٠٣ ر٢٧٠٥ غيند العالمين ٢٠٧٨ غيداللزب 1749 الطاقدين توحده 400 AUG 440 Miles طيفات ١٧٨٠ TVIVE AND CALLS طينات الشعواء المحالة طينان التملك 1677,7779 طب الني 1999 طهترت ۱۸۰۷ شهرة الأمراق 1009 طيرريات 1966 فالمناب الهاويه ١٢٥٢ عيفات ١٩٠٠ ميقات إلاتوار ١٣٧٩ حبب جمه هجاب المخترفان ۲۸۴۹ STEPS FOR BASEL العقد القرية للغم المخارف تليوب - 1991 erre all TWO TYPE OFFE AFF PAPER CONTINUES هرائس ۲۶۷۵ بيث ٢ مقاب الأصال 90 - 190 - 190 مقايد ۱۹۷۳ طايد سيد ١٩٥٠ ישה לב, נה מויש ליוצר מבבר בדקד בדקד דיים דיים ملل ۱۹۹۵ علل الشرايم 1997 THEY THE ARTHUR DOT THE STREET AND ASSESSMENT

ቀ ፲፱ ፲፱ ፲፫, ያለኝ, የሃር ፕላር ፕላር አያር የላቢ የላይ የቀ የጀትር ተጠና የተባራ የተነና የተነና ነበተን ነበተን ነበተን በተባረ ነበተለ ነገባው ነቸው። በነበር የተባለ አየባል ድንዕር የዕርሩ ዕርቆር የዓፅር ተባፈሉ ሊየፅር ምሃርል የነለል የተተረ የተገና የነገድ ነበተሉ ነበተሉ ከተቀረ «የህ

> عنوان السرق (۱۳۷۶) عوائد الانام (۱۳۸۵) عوالی اللبانی خافوالی طاباتی

الماء المبدور في نبوح رياوت عاشور ١٧١ - ١٧٠٠ نه ١٣٣٩ PROFESSOR STANDS AND A CONTRACTOR سمع اليمين في الإمامة (1994 النسن المنظوران مصنعي المنوم ١٩٩٨،٥٧٧ الشراري ١٧٧١ الشرامد ١٩٣٨-مواهدكيرو هشير ١٧٧٧ موهدائيز ١٩٠٥ ٩٠ النهاب ۱۳۸۴ ۱۳۰۹ ميخ و هلام - ا حافی تبرح کافی ۱۳۹۹ TYPE TYPE TYPE OFFE OFFE WILL JOHN بيجاب انح 1477 مينات يرشيم ١٩٩٥ ١٩٩٨ - ١٠ ١٥ north appropriate proper مبسيع مريطون 1967 THE THE THE SEN LINE WAS A LINE THE MARK COMPANY STATE OF THE PART 1944.1984 1097 1770 - 41 April

صحید سید حلیکان جا شرح میمرف بهد هنهمان صحیده هار به ۱۷۹۰

مستونة كالملك سيولاية الكافاة الإدارة - 12. 1000 مستولاية الكافاة الك

عد كلمه ۱۹۸۳ عد مساله ۱۹۸۳ عرف المستقيم ۱۹۷۸ موف المستقيم ۱۹۷۳ مسلام المستقد ۱۹۷۹ مسدريه ۱۹۵۵ ۱۹۷۸ ۱۹۷۸ (۱۹۷۵ ۱۹۷۳ ۱۹۷۳ ۱۹۷۹ المسوارم المهرف ۱۹۲۹ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۷۸ المسوارم المهرف ۱۹۲۹ ۱۹۲۸ ۱۹۷۸ المسوارم المهرف ۱۹۲۹ ۱۹۲۸ ۱۹۷۸



فصور المهنة في الأبك الآنة 1867 التسوح ١٢٩٨ TYYA JAW المهايل البرالمومنين(ع) - 1984 فللدين ممعاني 177 طبين المحابد ١٩٨٨ NYTH (F.H. SBAR لخدائرآن ۱۲۰۴ القد الآنية ١٩٧٧ THE REPORT OF THE PARTY ملاح للسائل ١٩٩٣ فلك الثبية ١٩٤١ القوائد الرجاليه ١٨٨٧ فوائد الزميرية في فحوال عنمة المقطب الجنشرية - ١٥٢٩ YOU FOOL PYOL -OFF YOU فراند البديية المكا የነበሩ መደረጃ ለእርት ብለንም ብሄዋር ብደየሃ መስለት። 🚐 🚜 الليمن اللدمي في اسوال العلامة المجلسي. ١٩٩٢ فيس القدير هيما يتعاق ينحديث القدير (٣٤٨- ١٩٥٨ ١٩٩٨) للبرس ١٩٨٥,١٩٩٩, ١٩٨٥ YPYY JED الرب الأساد (190-190) 196-196 196-196 فعاد طرق فتومين ١٩٧٧ المساية الميراقيم منين المائد right arest against the arity again, TOOL SHEET PARTY WITHYN THE WALLE القرانين ١٨٠٣-١٩٠٣ مرب القنوب 1997 The Apple Abel and THE WAS THE PROPERTY OF A SECURITION AND does done are dept from best desertions PAGE BROK TREE, TARK THE SPEE APPE APPE THE THE TONE, AND THE SPIR SPIR THE THE YEAR AND

الكافرة المعروفة بالقوائد الصيائية - 1996

THE THE THE PAPER OF PRE BENT

THE STATE OF PERSONS AND A THE SALES

موصل ۱۳۹۸ عوضل جرجالي 1984 مواعل مله 2007 مي المبيات ١٩١٧ ١٠٠٨ ١٥٠٨ ١٥٠٨ ١٥٠٨ صيون أغيار الزخسائع. الملك 1994 1864، 1804 1864 TABLE TO A STATE SAME SAME AND THE هيون المعمورات - 1966 1994 1994 (1966 1969). ميون المعمورات - 1967 1994 (1964 1966) 1677-1712-1770 years \$1446 عَايِهِ العرام مي فضائل اميرالمرمنين و الأبُعقاري) ٢٧٩٣ الغرر للبرائد الافلا غررودور ۱۹۴۲ ۱۹۴۹ الفروية في شرح الجمارية - ١٧٥٠ APPEARAGE TOTAL STATE AREAS PROSE PROSE خريب القرآل ١٩١٤ 7797 Own # Thet with غيه النزوع الي علمي الاصول والفروع (1140-1746 فوالي الشالي ۱۳۰۵،۱۲۴ به۲۲ فيبث بصائي ١٩٨٧ ri. Indi the total audit فتاری کے ۱۹۳۴ فتع آباری شرح صحیح بخاری ۱۳۸۹: ۱۳۸۴ فتوعار السكية المحا المحا فتوح اهذم مدخلوج ألن هذم كومي فتوح في المشم كرفي 194 194 للرجيدالك الالا فزيرالمهموم ٢٠٣٨ TYPA-TYPA-PPY-ATT: PTP-TTP (C) القري 1407 طعبوهي إين عربي 1999 فمبرض الحكيا ٢٧٢١ THE COLD لمبرق ابن معط ۱۹۳۷ فسرل مي منم الأصوب ١٨٠٢ \$70.5 Mess A667 3399 maps of the



كُخل البعبر في ميرة مياد السر ذهي ؟ ١٥٠٠ كسر الاحتنام الجاهبيه في كابر جماعه الصوفيد ٣٣٢٢ THE STATE OF STREET WAS A SAME STREET, AND A SAME كشف الاستار عن فاريخ عيفالملك العماس - ٢٢١٠ كنف اللبيه ١٧٨ كنف الرمرر ٢٧٧٥ MAD albahamas A REAL OF MAIN WAY MAD WITH THE WARRENCE STATE OF THE WARRENCE STATE OF THE PARTY O ያምስም መጀመም ሲኖዎች እያፈውን ትክቸት ለትክክቪ አንስዚል ሚቀ**ት**ል ሊኒዳቸው ሊኒል፣ ት ያስያዩነት ለሚያስ ማስመል ማይጀል። እና ይቻ መው ቻ የነዚህ ነፃ ምክኒት የአለም የምኒት የም አዳየለ جنيف الإفام ١٧٩٨ TYPE HOLD IN WEIGHT AMOUNT كتنكون ١٩٩ ل ١٩٣٩، ١٥٥٠ ١٩٥٨ ١٨٥٨ ١٩٨٢ (١٩٧٢ كسكون بهايي ١٩١٦ء MAR 446 THE THE ATER OUT I'M WILL كفريه الطالب ١٩٩٩ كلايه الموخدين الدا الدائمة ا كلبات سكيب ١٩٩١ خام الطرف ١٠٥٣ There seems seems seems again and الكلمة القؤاد في تفضيل الزمراء دع. - ١٥٥٧ كليات برسية ١٩٧٧ ١٩٧٨ كلينام منه ١٣٦٩ ١٥٣٠، ٥٥٣٠ كمال الدين ١٩٧٧ (١٩٩٩) ١٩٧٩ - ١٤٠٤ (١٩٩٩) ١٩٧٩ - كمال الدين كرالدفاين ١٩٩٥ كنو المراقان ١٣٨٧ كان القرائد في حل مشكلات القرامة (١٨٧٠ -١٨٧٩). الكنى والالقاب ١٩٥٩

TOP SUBJECTS

Tree title agent and

بسان للشواص وهينه الافاق ٢٣٩٣

الؤوصات الأهوات لي القصيراب من الرقاب

كوهر برائز ١٩٩٩

سنن المرب ١٩٨٨

TP97 and

كاس الزيني ١٩٠٠ ت ١٩٣٩ ت ١٥٥٠ توتو كامل للسميدة التاس بواتي ١٠٠٠ ١٩٠١ ١٩٠٠ ١٨٠٨ ١٨٠٨ ١٨٠٨ 1990, 1991, 1970 as it ANS ARY AVE. SHE trina att a special YOUT ATTO WHER மா தி.அ. كالدأيات الأسكاح ١٧٨٧ كتاب ابن مكبر ١٩٧٨ کتاب بن بارد ۱۹۴۵ ۱۹۴۳ ۱۹۲۲ کتاب ادریس ۱۹۷۴ کتاب از بیای پیمبر ۱۳۹۰ كتاب دحمس ۱۳۵۵ كتاب لعجب ١٣٨٢ كاب ناسي ١٩٣٩ كتاب بيقر ١٩٩٠ و ٢١ كتاب درمتمه ١٩٧٨ كتاب دو تامخ و متسوخ ۱۹۳۸ كتاب رجال ١٧٣٩ كالبرزهد الالالا كالرنبيا ١٠٠٢ه كتاب شوغ ابر عمر وكشي ١٣٨٩ ١٣٨٨ كتاب سالم ١٩٧٣ APPRIABLE ATTR. ISLA SIS كتاب خيد ١٩٥٣٠ كاد لسايل 170 کاب ہے۔ ۱۳۵۷ کاپکے 141 کام گئیں ۱۹۴۴ كتاب مجدى ١٨٩٥ كتاب السجاني ١٧٨٠ كتاب سعتار ١٨٦٤ كتاب متبهده ١٧٣١ كتافر متنخب ١٠٧٨ كتاب مجانس ١٧٣٧ كتاب برادر ١٩٩٨ كالباوح 1994 كتاب وراليي ١٩٩٨ كابوهو ١٥٩٠

كتاب هود ۱۹۹۳

PART SALDS

لهرت ته العلهزات

مآثر الكيب ١٩٧٨

عاؤواء ألمنهم الالإوا

777 h

1938 4454

MALINE ING CO. لرهم الاسكام ١٨٠٦ الزامع الاتونوني لنوح عيود الأعبار (1964 لؤلز و مرجال Man 10 A40 A40 A10 1 الزازة البحرين ١٩٧٨ مبادئ الاعمران 1777 مراهيج المبهوم في منافيج الحجيم ٢٧٠٨ مثلب اهل اليميرة ١٩٩٧ مشرى سنوى ۲۵۹۱ ۱۲۹۲ متهر الاستوان الماء 19 به 1947 مجازات البران ١٩٥٧،١٩٥٣ مجازات الثبرية ١٥٥٥ ١٥٥٩٠

السجالس خاص دائم عائد بالأم المال المال المال 154 عالم 154 የደደለ መጣጥ ሲለተው የሃምሃ ሲያቸው ለምሃሃ ሲያቸው ሲያቸው የልቀም ያነነሳየት ያንድቂት

مسجائس السرمتين الاقلالا كالماء والاستعادة والإدارات AAT! SYTE SYTE SAME HOPE ATTE TYPE TAAL MANY MAN, MAN, WAS ARREST AND WAYS WAS ARREST

سجدي ۱۹۵۳, ۱۹۶۳ امال, ۱۹۵۸ محود

TOTAL Charges

سجاز القرآل ۱۹۹۲

موسر الإنتال ١٩٩٨

مجمع البحرين في تقسير خريب القرآل ر الحقيث ٢٥٠٧. THE THE TRAV

مهمم البيان المالة المالية (١٠٥٠ ١٥٠١) ١١٨٨ (١٨٨)

ميسم الرجال ١٩٨٣

مجسوع الزائل من أزهاء السهائق 1800

Prof. on page

مجموعه ميام لهيد عادة فادعه المالم

مجسوحه وزاح ءته لتبريه الخاطر

مجبوطا الغهراء حالجمونه تبرغ دهيد

محاسن حددهاسن ورعي

محسن برقي ١٠٠٣ (١٩٥٢ - ١٩٥٢) بجانس ومياوي الآاء ا TYPE CONTINUES OF STREET west Zalic 44YF), 1999 مجوب اللوب ٢٧٠٧ مسجد اليف، في نهديب الاحواد (1941 محصول في غلم الأصون ١٨٠٠ TYPN SOME TPAY JUNE الشميطان اللنم ١٩٥٥ مغنار فبي ١٩٧٧ TYPE ---مختصر لبي حاجب ١٩٠٧٥ بخابخ بإفعال الأفعال tvry Juni para مختصر البصائر ١٢١٠ مختصر المسجاح ١٩٧٨٠ مخضير مجدى ١٧٨٥ ١٧٩٢ متحصراته الآلاة مختصر دعياة الحيران (عين الحياة) - ١٧٧١ مختصر محتكم ٢٧٧٨ المختصر الثالع ١٩٧٢

THOSE AND WHEN مختلف علامه الالالا ميكون الإشباد 1999 THAT JEN JOHN

مفارى الاسكام مي شرح حيادات تسراكع الأسلام ٢٧٨١. THE GAST THE THE THE

السدمش ١٥١٠

مستايته السماجي ١٩٥٠ ١٩٥٠ ١٩٧٠ ١٩٣٠ ي ١٩٢٨ ١٩٨٨

مدرنة المعجزات واسلامي الحدود (1997 براث الزمال ۱۹۵۷

مرأة الجنال وخيره اليفظان ١٣٤٠ ٢٣٨٧ ٢٧٧٠

This age

TWO graph lands

THAT I AT ATT ATT ON THE NAME OF THE PARTY OF ያቸውና መናተም መጨም ያቸው። የብሎቤ ያስላዊ ብለልው በስላ ብቸውን መጀመር ያስመት ያስመት አስተዋና ተስከር የጀመር ብዛውን 1977 GOVERNOUS TOOK STORE FOOD STORE



TYOURTEDY JIS موار کیم ۱۹۰۹ سائز صیبی جنام ۱۳۱۳،۱۹۲۱ مهاكل مدينات ١٩٧٨ه محار النبعه ١٩٣٢ مستقرك المائد فلأن الملاد الهاد استابرك حاكم خدالمستدرى على الصحيحين السندرك عنى المسيحين ١٣٩٧ ١٣٩٧ ١٩٩٧ ١٩٥٧ مستدرك الرسائل ١٩٩٨ ١٩٨٠ ١٩٨٠ السترمد فالالا TIVE Office مستطرفات السرائي ١٣٧٩ لستعنى العددة الا مسكن الفزاف ١٨٠٣ معترک ۲۶۳۹ سمن القارب ٢٨٠٠ TOY'S disease صندابرجيعه الآثاا مستدير دارد 1946 Tred April 2000 ستدبرطي فالاه مستدخلي ع. ١٨٨٨ مسارق الأثوار 778 مستركاب ٢٨٠٣ HT مسروالسمسين 1987 مشكاة الأني - ١٠٠٥، ١٣٠٧، ١٠٠٩م ١٠٠٠م متبكلاد العتوم ١٩٨٣ مسكب التواصي ١٩٧٧، ١٩٧٧، ١٩٧٤ المجاميح ١٦, ١٢٩٩٢ ت ١٦, TYPY SPECTOR مهيابيم الثرى الله t to alto able the entry of بمباح الأثرار كالت حمياح الزائر 16 1970ء مصياح مبهر 110 معياح كلعس ١٩٩١ معباح المنهجم ١٩١٩

with the term that PART TAYS TAYS THE COMME TOT LA JOS ATTAC OF STATE OF STATE STATE STATE AND A THE PERSON SERVE معالم التنزيل ١٩٩٧ معالم السس ١٩٢٣ معالم العنمة معتمه مغاني التران ١٩٩٢ ١٩٩٢ معاهد الأشهيمي ١٨٠٠ معير 1970 معتمد التيمه في حكام البنيهية الاحلام SPECIAL SPRINGER APPLE مسجير الإدباء الاثلاث معمع THE THE SAME UP AND DIE THAT THE معجم الشعران 200 سيم كير 7777 ١٧٥٥ معراج السعائد في الاختلاق، المتواثق ١٨٠٥ سراج السخة ١٠١١ ١٩٠٨ ١٩٠١ ١٩٠١ TOUR LANGE That items مغازي فالتله ١٩٩٠ ٢٩٩٨ مارد ۱۹ End and their seed and their ملبى في اليمو (١٧٧٠ ماس البياء ١٧٨٧ داني البيب عن ك. الأعارب، ١٧٧١ THE RESPONDED AND LOTTER THE TATE OF THE مقانهم الأسكام 1940 معانيج البيتان ١٨٨٠ معيد ١٧١٧ ١٨٨٩ ١٨٩٨ مخارج النجاة المحادة المحادة المحادثة The collection TYPA TY-Y 252 مانناح الاحكام مي الإصوار الدافية ملتاح القلام ١٩٨٨ ملتاح الكرامه شرع مواعد هلامه ٢٨٠٢ YMP JOB - THE PARTY

مقابس الابرار ١٩٩٩



عطالب لليووب 24

مقابيس الامراز ميء مكام النبي المغطام المنام HER ARE CARREST AND ASSESSMENT OF THE PROPERTY OF THE PARTY OF THE PAR TYPE THE LAKE مقامات به ملامات حريري مقابات حريزي الأياد الالإلا بالالا بالالا الالالا التالا بقائم الخشال ۲۰۲۱ ۲۰۲۲, ۱۹۷۳, ۱۹۸۳ متعب الاتر ١٩٨٦ ١٩٧٢ श्यम अञ्च مكل اين مختف ۱۳۰ مقال العلين ع) 1797 مفنده 1934 مكارم الأعلاق ١٣٥١ ٣٠٦٠. ١٧٨١ MANUSCRIPTURE WASH 1978 gar-Na PYG SYLAN الملادر البيري TOTT مللويطل ١٢٠٠٣ المنهوب مني كلي الطفرد - 37-37. 34-37 4/49 Cilelia منازن الملاوين ١٩٢٩ ١٩٢٩ TOTAL Salta متمكرحج ٢٥٢ متاسك المزار ١٩٠٨

HEAT ARE THE THE THE PIRE PIPE PIPE GAR, ARE THE 1976 HERE WELL OUTS - 104 GLOS T. T. AST. ማምን የተባ /ነው፣ /ነውው ለምም ያትኒሃ ለተነያ ነነጥ

متاقب بن شهر فشرب ۲۰۰۰، ۲۵۰ مناقب الطاهرين الأكاكة مناهج الوصول الى علم الأصوق (١٨٠٩-1 M 994 Lette منتخب الرسائر ١٩٧٨ متحيا طريحي 40% مطلد فلاغ

MAY STAR ...

with the other transfer to the disking and WAYS APPEAL OFF, APPEAL OFFICE SAME, WAYS, PARE

መጀም መዋል ተደተና ለዋና ለዋናት ለማት መዋና ሲቀርት ብዛትን ተሰብታ ተሰብተ ነተረለቀ مشهى المفال في عام الرجال (١٨٩٧/١٩٧٩ ما ١٦ - ١٩٨٢ منجرات مريمس 🚧 المنتشون 1798 من فتل من الطالبتين. 1914 المتقدس المبلال ١٩٩٢ من لأبحمر والطبيب ٢٠ ١٤٠ ١٧٥٢ مين لا يحصره القمية 1914 1914 1915 1917 1917 1917

THE EVE مهاج البراهه في شرح نهج البلاغة ١٧٩٦ THY THE BUILDING منهاج السبيه في رد الشيعة و القدرية ١٩٧١، مهاج المنازح ١٩٢٥ ٢٠٣٢ مهاج الكرامه ١٣٢١ ١٧٧٢ مهبرالمادلين 1746 متهيع المعال ١١٨٠٣ بالإدالليب ١٣١٠ 1477 227 موضعه وحصايته 1976 trive trive william المراهب السنوه في شرح الدره اليهيد ٢٨٠٧ الموجز 1790 1799 موطا مالک ۱۹۳۰ ۱۹۳۹ ۱۹۳۵ مرطا مالک

> 1940 344 الميزان ١٩٩٣،٩٩٩٠ ميران ذهبى ۱۹۴ موم ميزان المساب ۲۹ ماستخ الخواديات ١٩ ١٠ ١٨٠ ١٨٨ ١٩١٤ نامح رمسرغ ۲۴۲ تأصريات المحا WAS TWO MILE نامة بالشوران ٢٥٣٠ تان ر سدو ۱۹۳۷ AAPP SHAD

مرتباد المالانتمالانت

مسهير الدَّمسوال ١٩٦٠ ١٩٩٨، ١٩٩٧، ١٩٨١ (٢٠٥٥ ١٩٥٢



የተያለፈካማት ያስለት የአቀም ቀረፊብ -Ytt - "Alio Yl enge نهج خانهج البازخة THE REPORT OF THE PARTY AND ADDRESS OF A YEST TOTAL TOTAL PART ATTA ATTA TYPE THE TOTAL THE THAT THE THE THE THE STOP لهج حديدي ١ ١٩١ AND LOS SAND SALE WAS VALUE OF SHAPE نهج المسترشدين (15× 1904 1904) 1994 . 19 الواكي بالوهيات ١٧٥٥ (١٧٠٠ TANK TANK BYEN BYEN AMP 4465 WAR THE STATE MAK HENS روات ۱۲۹۴ روان الإصال ١٩٥٥ ١٠٠٠ term and a children тити фуци عناية السترمدين 1697 177 Q.M هليه الاحباب في المغروفين بالكني و الأثقاب - 1148 هليه الزَّانون ١٨٦٢ ١٩٦٢ ١٨٨٨ ١٨٦٩ ١٩٦٢ ١٩٦٢ يتيمه اللحر في مخاسر التر القصر 1047 1944 1946 THE I SHAPE TO SHE

THE PART OF SER

THER THE الثعم المكيم 2000 7795 1097 ASS باديه فلرسية (1969) ماية لليصر 1990 الرشة في سعيد حلى حدارها الناظر في الجميع بي الأشبادي النائع برهة الناظر في الجمع بين الأشبادر النظاير ١٩٣٧ ٢٨٠٢ يسة السح 💔 نساب قسيان ١٣٣ لمارح کید ۱۷۹۳ بفة المسدور 1994 فتفحاب بي طبعاد الصوفية الاكالة لقحاب اللامراب الالام الشحاب الملكوب في الردمني المواقيم - 284 القحه المسكيم ١٧٧٧ مس الرحس ۲۹۹ لقس المهموج ١١٥٣٠٥٠٥٠ التقلس عثى الزسالة المتمانية ١٥٢٣ THE FATHER ATTA ATTA برأت على بن البياط ١٣٢٨ عائرالض الزوائص ١٩٧٦ ١٩٧٢ STEP STORY AND STORY مرزالاتوبا 1994 برزالتين ١٧٩٥ بور اللين مختصر رياض الشهاد - YA-T لزر خلم 🕫 TYPE HILLER

خاندانها، گروهها و قبانل

YYP Sujájí

الزابورالع هاوا

أن يستومين ١٩٨٧ مهم ١٩٠١ ١٨٠ ١٨٨٨ ١٨٩٥ ١٩٩٨ ١٠٠٥٠، ፕሮሃኖ-ፕሮሳኖ , ከኮሳሌ , ከኮሳዊ , ከተውሃ

ال بسوطاني. ١٩٤٠ مام ١٩٩٠ مام ١٩٩٣ مامه مامه م ARM ARM THE THE STATE ARE THE STATE WAS ብጥና ተዋለና መንያት ማጀመር ያስልም ስቴትም ብለዓል ስልማት ምምም ያለም እንደ የተመረ ተለመስ አለውን የመፅቶ አክርብ HOLY STORY TOPY TOOK NOON NOT HOTEL THEY

YEST YORK WAS

أن الرزالف الكواف أل لين معيط ١٥٥٥

بال وسياديل ١٩٩١

أل الربي (1979) (1979) المالاة

66 墨山

آل بنام حين(ع) 🗚

የሆንታ ያቸለት ያቸየት ለተያተ ፈ_{ብ ነ}ር

الريكرين رايل ١٩٢٧، ١٩٣٥

MENN APPARATED APPRICATES APPRICATED APPRICATES.

TYBE TWO P

اق پوسېر(م. ۱۳۳۸) د ۱۳۰

1777 sangul

أل بينهي 1874 1885

الحرب ١٩٩٣

أأخس المحاولة

الرحضرت مسى ١٩٤٤

मनक ,रस्ता अस्ता च्रद्र औ

1967 Musell

الرطرا والاخراج

ال داود ۱۷۳۳ آل دراج 🕶 أل رسيم اللاناة ال رسون 414-414 أأرزواره تختت

MAT ARE MUSEUM TENERAL PROPERTY

الله طاليومي (1 1/ 1970 APP 1979)

ብችምነት ለተምም ለነ<u>ትበም ለተዋዋ ለዋና እነ እንደረ</u>ግ ውጭ _የታር 1845 - እ<mark>ዚ</mark>ያም ትልአም አን<mark>ላዕ</mark>ር ሕፃዎች ትያቸው በሂደኛ በያዋለ AVER BYFF, APPR 1974, PAPE OTHER FORE, TAPE अभाग , मार्थित अभाग , मार्थक ज्ञानक अभाग । अभाग । अभाग APPLACEMENT APPLE STORY WITH STORY APPLE ብምላን አስተያተ ስተልል አቸዋል አተዋቂ _የተዋቂ _የተዋቂ _የተዋል ANT THE PART WATER SPEED OF FROM THAT MERCHANTS OFFICE MESC. TARY TARY MORE MORE ማዋድ ብዛው ውስጥ ያለም ለአቀፍ ለአቀፍ መሆኑ የዋዋ፣

ከነታት - ከነቶተ

أل فيد المطلب ١٩٩٢ ١٩٧٨

ال مبيل ۸۷۷

TOTO STIRT STEELSTEAM SPRINGSPRINGSPRINGSPRINGSPRING

أأل فاطيبه ١٩٩٨

الكهرمون اللف

ال لِين ٢٤١٢

أل ساسلة (170 م 140 م 1914 م 1914 محمد 1914 محمد المراسكة المحمد المراسكة المحمد المحم WHEN THE BOYS WE'VE IN PERSON AND JUST LAND TO SEE STATE OF THE SECOND የያሳት መጀት ተነያዩን የጀለሃ ለምሃል ለሃዋል የተዋል ሁነት THE THE HAR ASS WELL ASSESSED.



الأرمروان ١٩٥٥ ١٩٥٥

الرمسطني ١٨١

أأل مفتدر ١٩٤٠

أل مهنب ۱۹۹۹

آل عاتم ۱۳۰

آل هزيم ۲۰۰

ال بغطين ١٠٠٣

1940 - Lil

البداريب ١٩٩٥,١٩٩٥

المه يديد ١٠٩

الهاج بتي اميه سبه اموياي

YE'V YOM TARY TATE VIE STATE

خيلاف كويد ١٩٠٧

PL JUJ

707-300 aud

TV94 4543

السيعاقيين الأالاة

السجح أفيله 194 199

البراف عبره ۲۱۷

البراقية والمحاجج

البراف پين ۱۹۹۷

peral at air en strate, and each

7746

المحاب فيراثبر نين ١٩٢٠

المستخرجين الله الالا 196 197 (1974)

احجاب حسين ۾. 184-144

المحاليم برزدخيد كالا

اهتجاب ميادي ۾ 1946ء

احتجاب معد (14)

TTY US COLUMN

اصحام عيني 195

أحجاب ير 14

الميحاب كورته المؤلاة

THAT AND WAT TAX AND A SECURIOR

اليجاليانيند الألة

اصحاب مستم ۲۵۷

Title Johns

THE THE TRANSPORT WELL

والركوف الاته

کیس ارسه ۱۹۹۷

YEARS SHE SHE WAS SHE SHE THE LINE

امری ۱۹۹۳

שייניות לא אול לללי אלה אחד לאוף אנה לא אף

لياد 144

THE TWO THE STORY

اتمار هبين جاميماپ جيوزي)

TETE ISSUED

تبار ۱۹۰ نرس ۱۹۹

الولادة والمامي ١٩٣٩

هولاد ابر طالب ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۴۰ ۱۹۴۰ ۱۹۴۸ موجه

الولاد البرالبرمني (164

اولاد جهم 1971

ارلادحسرري. ١٨٨٧ ١٩٩٩

ارلاد سكمين بي العامي ١٣٣٩

الإلاد عدمان ۲۹۴۴

WARK Line of the



اولاد على زجا 1444. 1474. 1494 اولاد تروان 1494. 1474. 1494. 1494. 1494. اولاد تروان 1494. اهل استان 1494. 14 اهل استان 1494. اهل استان 1494. 1494. اهل المسيئي 1404. 1404. 1404.

المسل يسمي (1974 1971 1984 2006) 1771 1 (19 1994 1994 1995) 1991, 1997, 1997, 1997 1997 1997

TANK ARAS (SVET) AVEC 1906, 1906, 1906, 1906, ARAS (ARAS) ARAS (AR

امل بلخ 1974

PASH SPE JALLEY

104 107 107 100 107 114 115 107 109 100 100 100 100 ATT BYO WE BAP JEAR , THE THE JEY OFF TH שינת שנים עדם אדת דידה מידי שנים שנים יותר ላለታ ውስር የተራ የግር- ሲተል የሞል ላቸል ለምል ተብል عوم معمل معمل عدم عدد عدد معمل معمل ما حراج ال BAS SAN SAN SAN SAN SAN SAN AT SAN SAN WAS SEED OF LAND WAS MITTED IN A PROPERTY. APPLIANT AND AND WAS SAFE AND AND AND AND AND ATOM ONE THE YEAR YEAR PER TRIBLETE. ARP ARE ARE AREARED OF TALE AND AND ANY AND ONE OFFICE TOP FOR POSITION TO APPLICATE AND ONE ANY AND ANY AND AND THE OPE YER. ANTE OF THE PART OF THE PART OF THE PART OF THE REPORT OF SHELL AND ALL PRINCIPLES AND ALL PRINCIPLES. TANK T. P. A. 4 - ADTE BYELL BEST ARTH. ARTH. PYPE ANYTHARY APPLICATE APPLICATE APPLICATE TOTAL TOTAL ATAL SEE AT A SETT OF THE SEATLANDS ATTER 1997 AVER 1997 TANK HOTE TOOK THE ATEK ተናቸው ያቀምም ለተቀነድ ለአልው ያቀራቸው ትልቁም ተጨቀም አሁንም CERTIFICATION AND THE VIOLENCE OF THE STATE OF S AT UNIVERSE PROPERTY AND ARREST TREE ATTENTION TOTAL TEXT STITE YETS WHO YEAR STITE STATE APPE TEST, TEST, TEST, TEST, TEST, TOTAL TOTAL THINK THEN STITE STOLY SPEED SEPAR

اهل تاریخ رسیر ۱۹۹۱ اهل ترکی جو افراک اهل جاهائیت ۱۹۹۱ اهل جاهائیت ۱۹۹۱ اهل حجائز ۱۳۹۲ ۱۹۹۱ اهل حجائز ۱۳۹۲ ۱۹۹۹ اهل حقار ۱۳۹۲ ۱۹۹۹ اهل حقار ۱۳۹۲ ۱۹۹۹ اهل حقار ۱۳۹۲ ۱۹۹۹

לפיים, איינוייין אדם אידרו האדה לפדה הנקה. פלידה איזה אדר 1976 (1974, 1975, 1976, אידה 1967

> العلق ويشتن الاختلاء الاختلاء أهلق ويشم الاختار التعاوم أهلق روم الاختار التاكية وأهلاء الاحتارة الاختارة العلق ركن الاختار الاختارة

للقرمين ۱۹۰۰ للترست ۲۰۱۹

بعل طيرستان 1940

اهل عدرت ۱۹۹۳

نمستل مسرقی ۱۹۵۳ مکان ۱۹۸۸ محک ۱۹۰۵ مصرفی ۱۹۵۳ محکون ۱۹۵۳ ۱۹۳۳ (۱۹۵۹ محکور ۱۹۵۵) جمیدی سولیدی ۱۹۵۴ (۱۹۵۹) ۱۹۹۹

اعل خاهریه ۹۳۵

أعل فارس 1977 1977

اعل معس ۱۹۳۰

المال كالشاق ١٠٥٩

سرل≳ني ۵



بعل كرماشتاه الأفاة

لمن كرفيد ١٩٠٠ بالك المكافر ١٩٥٢ لافتي ١٩٩٤ ١٩٨٨ لابطي ١٩١٨ تعالم MYD WEN MYD MET ME. MOE MOD MEE MET MEN AND DIES FOR DEA AND PER . TO SOLD BOTH ብቻውን ላው ም (ልዕነት ስምም) ሳምም ለመጀመ ስምምት ትምም ያቸው ተዋልድ ተምላይ ያቸውም ያቸው<mark>ል. የ</mark>ትምት ያቸቸል። አዎችች REED STATE

العل لغت ١٩٩٤

to 4 dath to war but

اهل مدين ١٩٣٧

SHARLKIAN OF SHARL SHAPES PRINTE ያምንም አምንት ስምትር ስምም ሲሞትም ስምትል ትላቸት እንስታ፣ መካከል መካካሉ ምክንል መብሃም መስነው ለለውው ለምነብ በሕዝም PARTY ARTS ATTE DETER ARTS ARTS ATTE ADDRESS. ኒምነሃ

> SYNVATAS ATTO ATTA ATTY MRS. June 1841 سل سرب ۱۹۱۳ و ۱۹۱۳ میل

MAN WAY WAY SEE THE SEE SEE 119 OF THE SEA WOOD STEEN STEEL ATTENDED IN THE ST. STEEL WILLIAMS TPAY

> لتعلق مرحسل الألاجاة MAR APP MARKET DOMESTIC LANGE TO SERVICE 1999 applicati T-PA 1980 Wash Jirk TOOT ATAY AS JA! امل يسي 47/ 1994/1994

> > MOT place places

THE BOOK THE

WITH ALL ALLEY كالزمزي الكالمة

THYP DECIM

LACE AND APPRICATED APPRICADE APPRICADES ትህተቀ ለታምር ለማዋዩ ለማፅፅ ለማፅሞ

> P-0 422 يرمكيان خلاف THE PERSON STATES AND ASSESSED ASSESSED.

مكر بن ولقل عهدم ١٩٦٣

APPEARED AND APPLICATION OF APPLICATION OF A AND APPLICATION

يني السرائيل 40% 40% ۾ اين اين 10% مولايو ۾ 10% ላልያቸው ለለተኛ ተሃሳው ለሃቸው ለምፍሮ ለጀፍሮ 12ዓን 12ዓ፣

يس المر ١٧٨٧

سي المعرات بن بهي الله

سي الحسن 10%

سيختي ٧٥٥

جلي اب ميويان

يتربينه ١٩٩٩

4444 4507 1807 Special

የዓም ሕፕሮ ልተት ልክስ

بنى حنظله ۲۱۴ ۲۱۵

1189 mile oir

ALESS 9504, 1804, 1994, 1994, 1997, 1998, 2001, AABT

two took 454

WAY THE PRINT

TOTAL STOLENS AND AND

THE

135 pin 175

بني الشهيد ١٩٥١

إس الطبيد ١٧٢

بين المؤاس ١٩٧٨، ١٩٩٩، ١٩٠٣

س اللوارس - ١٩٠

بس المعطلق ١٠٨ ٩٢٩ ١٧٨

بس النجار لا

يني الأملي ١٩٠٠ ١٥٠١ ١٩٠٠ ١٩٠٠ ١٩٠٩

وني الآنيب المحمدي 1967

يني بسطام ١٢٧٥م

THA ADT ITS SOUTH

AST AST WAY BUT BUT AND AND AND AND AND AND AND

بني بذلها المثال

بني تليف ۱۹۶۴

جلي جمعو حامر خلان جمعر

4944 Page 34

يني حسن ڪ بروندڪ ڪسي

TOTAL TOTAL COLUMN AND ADDRESS OF

Post MIP I PARKET



يتي هي. 1994/1994 يش خواهه - 70 ۱۹۴۴ و ۴۹۹ جيءه 199 بن جليد ٢٠ يني دارج ١٢٥٨ يشي والقبل ١٩٠٩٧ MAY JULY OF THE WAY SHEET TEND APPLY F. IN COLUMN سي زهره برگلاب ۱۷۸ ALT APPEARS AND AND AND AND ADDRESS AND AD سي مطاين پکر څڅ بي سفجري ۲۶۲۸ بني سليم خطار 1964 ١٩٥٢ ما ١٩٣٠ يتي سهم بي خبر ر بن هميمس . ٣٩ يني شبام ١٩٥٩ يني شيال ۱۶۰۱ ۲۱۷۸ بن شيه 174.77 جي هيه ۲۱۷۳ ني طاووس ۱۹۹۵ ۱۹۶۹ مني طوقت ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، THIS OVER THE SPE SHE يتي هينس حد آل ميشي يتي فيد الأشهل ١٩٥٠ بتى مبد المكع 1946 بي عبد الذين ١٩٩١ه عي ميد الرق ١٩٩٨ ين عبد السكت المهيد المادة المادة المادة المادة المادة يني هيدمناف ١١٠ ١١٥٠ TYIT Jung TT WAR سيخدي بن كمب 🚜 يس مقبل 1897,977 يس مكريه ۲۳۱ ين على 171 مور علي إن جاطر 100° 100° يني عمرو ١١٨

اس هاب من

شي فينال 1916

بنى معانيان ١٥٢ يتي فقار ١٩٥٢ سيفاشه فعد سى قرارە % 10 10 10% was tall alve our total an august يني لَيُنْتَاع 197 يس کلاب ۱۹۴۰ ۱۹۴۰ ANT 127 475 at خى لىميان 194 بنى كيميان خطيل ١٧٦٠ ين بحارب -14 بني محند بن على بن قسطاق بن وأس العدري 101 total and more and are جني شديج 196 جي مراد ١٩٠٠ إض مراقد 199 MAKE THE THE THE STEEL STEEL SAND WAS ASSESSED. DESCRIPTION OF STREET, STREET,

سی معاویه ۵۹۰ بنی معرد ۲۳۳۵ بین سیر ۲۹۳ بین هارون پی ناود ۲۶۹ دن هاک ۱۹۵۰ ۲۳۱ ۲۳۱

۱۳۹۳ کار ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۹۷۳ ا خبر بزرال ۱۳۹۳ کار ۱۳۵۰ به نشار ترسیان ۱۳۱۰ ۱۳۹۵ ترکند ۱۳۱۸ ۱۳۹۲

** --

107 445 rier dalig ومكيان ١٩٣٣ مهاي أنصار ١٨٦٠ DAT TOO JA, زهلانباليه ۱۶۴۷ Tree way منادات المعهاني ١٨٨٨ مآدات الطلس ١٩٩٦ عادات بتداري ١٩٢٩ مادات بطبياني ٢٠١ مبالغت بنى سيس 240 144 سلداني بني هاتيم ١٩٩٢ مبادات سيبلل ١٩١٨٠ مانتات سيني ١٧٠٥ مأدات سبيني ۾ عس شومس 1994 سادات رضاته ۱۵۴۸ سادات شجرين ١٩٠١ بباوأت مياطيا 1919 سادات فراق - ۱۸۰ سالات مو ۱۸۱۳ سأفاد خويه ١٩١٨ سافات كلستانه 1 مأداب مرجبيه ١٩١٩ مآمانيان ۱۹۶۴ سادانيه ١٩٩١ ALP HISTORY المديد الخفران 199 ملاطي الربويه 147 ملاطع إنسماعيتها ٢٩٢ ملاطين هاويه ۲۹۴ مالاطين فواميّه مرفضيند (1776 white the their about their their beach their 1901 3407

> سفيم ۲۰، شاميان ۲۲۰۸٬۳۶۹ شرط الحسيس ۲۶۶٬۳۶۵ شعراء ۲۰۲۰٬۳۸۵ ۵۵۱ ۵۱۰ شيرداي کريلا ۲۲۳

يم الرباب ٢٩٩١ MYY A نعيه بالا SAL APT TITE THAT WAS Adv ATT 37F ages TY SALES جرهميال ١١.5٣ جعفريان ١٩٥١ WAR WAS STATED SHOP 7421 Geffe جهودات حديهون مدادي ۲۹۹ THE STE HAS حروريه ١٩٨٢ PERFORMANCE AND AND AND حنظله (قبيله - ۱۹۷۷ TOTAL TOUR TOUR STOP STOP STOP TO THE TOTAL PROPERTY. OF Or شارجيان بهجربرج

الراقية (فيله - 17 6% 17 £1) 1916 هندي المدين المدين المدين المدين

الورج ۱۳۹ ۱۳۵۰ خررجیان ۱۳۹۰ خرارج ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۱ ۱۳۹۵ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ خرارج ۱۳۹۰ ۱۹۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۲ ۱۳۹۵ ۱۹۹۲ ۱۹۹۵

BYA MA AND

۱۳۵۳ ۱۳۵۳ ۱۳۵۳ غوارزمانیه ۱۳۹۹ دخران پیمبر(می ۱۳۳ دخریس ۱۳۲۳ در ۱۳۳۷ ۱۳۵۳ ۱۳۶۳

> دریه پیمسر.ص ۱۹۹۰،۹۹۲ دگوار ۱۹۱

> > یب ۱۳۶۸،۱۱۸۰،۱۳۶۷ بمات ۱۹۹۹ رخل ۱۹۹

والمهيان خاطا

رزمیان ۲۰ ۱۳۵۲ ۱۳۵۲ رهیمان ۱۳۵۲ ۱۳۴۱

حسيسيان ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ اه ۱۹۱۲م ۱۹۱۵ ۱۹۱۵ ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ ማየት ለሃሳጊሃ-ቤ ለሃ-ድአነ-ን አን-ን ይቅት ይዩት ል<u></u>ምኒልያና ተመፈ ተዋሴ ያቀሴ ያቀሴ ገቸል የፓል ተወዲ ተወሴ ተጽ. ላሂሌ ች ነው። እስልቆ ለአዋት ብሎዲዮ ት ምር ለተውዮ አንድ እንተ ለ appropriate where other data was about appropriate ያምነት ያቸውን ለምን ተምነት ያቸው ለምንት ለምንት ለምንት ያ ፈተላት ያቸለም ለተመለ ለተወነ ያቸውን ለተሞር ሰዎተር ያለት ነ ተዋናር ፕሮጀላ ሲያችን ተነብር ድንበሩ የየወር ስቸውር የእስር ብዛነት የተስያዩ መድም ውምም ለምም ለውም አውነው ስዕላው ያስላል። ምምስ ለያቀነ የሚኖራ እውነት ለማየር ለታለት የምለት ፕ৯୬৬ AAAA 9-22 GEES, 6984, 5981, 6984, GBEA, 582 diere bier aber in be bei ber bei bei bei bei beite ብዛያው መምም መስለት ያስተዋር የሚያው የተመሰው የሚያው መስለት መስለት መስለት መስለት የሚያው ነው። ብዕት፣ ሕዕዩት የተም ያቸዋል ያቸው «የትም ያቸውን ተዋዕት THE THE SPECIAL PROPERTY.

شيعيال يغبره الأكار

شيميال كوفه 1997 صالحيون ١٩٥٩

ON ASSAULT STREET STREET

مخيفان ۲۹۰

منتاريان ۱۲۹۵۸ ۲۷۵۲

TY-7 JIPAY NEAD TOAT YOU HOPE HOPE IN

مناديد بمبره ١٩٩٢

the take with

طبيلين فاهروه والروائ والإرام والموادوة والمهروان APPENDED THE AREA FOR APPENDED FOR THE PRES. AVER. TARY, TOOK, TOOK, TOOK, THAT, WHEN የነቸለ

طاهريان ۱۹۵۴، ۱۹۷۳

Man agrande

طايفه ديه ۱۰۵۹

طابعه فيت ١٥٠١

white the

على (قبيلة) ١٧٧٧

day see she

title state

QAT STA

ميناسيان ۱۹۳۰ م. 14. دائر ۲۳۱ دادر ۱۹۸۱ دادو ۱۹۳۰ موتان ማቸናቸ ነኝቸት ለመጀም መምም ለአለም፣ በአትም ያልፀላ ለማየም TARK HOST TOTAL YOUR TEST

TTIO ATTO ALONG ALONG مهاسين حوجهان حيد لقيس ١١٨١، ١١٢٨ ١١٨٨ ميدانات ١٩٢٠ ١٩٠٠ حرت يعبى ١٩٩٨ ٩٩٨ APPAY AND TTEN STOP OF STREET APP DIVISION AND Ort Digo عريمتورد 1997 197 4 4 141 344 حلمای ادب ۱۳۸۵ طعای جبر ۱۳۷۳ THE علمائيره

ATO TOT TOT TOT WITH THE MAD AND OF BY BY

. ተዋና ያቸው ያቸው ያቸው ለያዊ ለያዊ ለያዊ ያቸው ማቅት የዋናብ ATTE 1984 1985 AND THIS CARE AND ATOM TOTE TOT- JOHN YESE JUNE

عفويون بتوالجوشي 1986

مغرید 🖚 فلر یان

ملوټين 🗢 فلو ڀالا

خلبى سمست

hoddens - Sign

خازيان ۲۰۱۹

خزمريان ١٩٩٩ الهما

ميال ۱۳۶۳ ۱۳۷۶

194 JPN MHap

THEF JUST

TOTAL LOSSE

THE GREAT

فارس ۱۵۰

day aubli

فاطميان ١٩٥٨

قيان 184

فنائي ۱۹۷۰

برخت 2009

فرزندال جعلم 199



فررندن حسن ۱۹۰۷ ۱۹۳۹ به ۱۹۳۰ ب افراد ۱۹۳۱ ۱۹۳۰ ۱۹۳۰ به ۱۹۳ به ۱۹۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به ۱۳۳ به ۱۳۳ به ۱۳۳ به ۱۳۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به ۱۳ به ۱۳ به ۱۳ به ۱۳۳ به ۱۳ به

ANNE TENATON MERK ARRESTANT (THE TARRESTANCE)
NOT THE TREE SETS

قزاء ۱۲۰۰

ميسان ۱۹۹۹

and the commentate of the

ትር መንግ የሚያገኝ ለመንግ የተመሰው ያለ ነገር ነው ላይ ላይ ላይ ላይ ላይ ላይ ለመጠር ነው ላይ ላይ ነገር ነው ለተመሰው የተመሰው የተመሰ

ئیں ۲۹۴ أتنقاح 101 TTO JUNE MARGINE WAS AND ADV. JAS RIA ANN ALE ARY & 1 APPR MEGINER (MEGINER LES خرقيني المذف فالأن فادن بالتان يتاله والان الان الان الان الان الان ያለው አስተ ለተ፣ ያለተ አዋቂ ያለት ለመተ ለመን ያለተ ስተተ ተስለሃ ያያያው የሚያው የተቸው ያቸውን የድርጎ መርጫ መብሎ YHTH DIRES 1195.175 AL فشكو ابن. باد ١٩٤٠ ١٩٩٠ التكرابي بسعد المام فللكر سواب القاد تشكر اعام حسين دعء المالك الشكر البير 199 الشكر البوالمومين الإسلام الاللام الاللام اشكريسره ١٩٧٣

استان النكر بسره ۱۹۷۳ ۱۳۵۰ النكر شام ۱۹۹۳ ۱۳۵۹ ۱۳۵۹ ۱۳۵۹ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۱ ۱۳۹۰ النكر توك ۱۳۵۱ ۱۹۵۹ ۱۹۹۹ ۱ ۱۳۹۱ النكر سرف ۱۳۳۱ ۱۳۹۸ النكر مسرف ۱۳۳۱ ۱۳۹۸ النكر مسرف ۱۳۳۲

> بازگین ۱۹۹۵ ۱۹۹۸ میونی ۱۹۵۵ مینوان ۱۹۵۱ مینوان ۱۹۵۱ میدیون ۱۹۵۵

الشكرخطور المالالالا

بشكر فالإكبر ١٩٧٢

شكريزيد ١٩٣٧

مقالین ۲۰۷ مغینی ۱۵۸۷ مغضرمین ۲۲۱۵ مدیج ۲۲٪ ۲۲۸ ۲۲۸ ۲۲۷ مردم بصرد ۲۲٪ ۲۲۸ ۲۲۸

مختلفه (خرارج) ۱۹۹۸ ۱۹۹۹

مرجع عرضان ١٨١٢ مردم طيرمجان المالة ATT POLITIFICATION ATT AND ALL مرجم مديته 199 مرتم مائد 1116 مرواتهن ۱۰۸۳ مسترهبان ١٩٣٧ (١٩٩٧) مسكنتان 177 YET ATY AND DOLLER TOM TOM MANY MANY مشايع ۲۱۳ ستايخ بنع 846 AND WISHING THE STOP OFF WAY WAY order tipe their Name TPY 191 AT 46 page تطيبين ۲۸ مطرف كرفه 110 محزله ۱۹۹۳ 1005-100A again PART OF LEASE STATE OF THE تكرليرفع 747 مارې برک ۲۹۹ ملزگ يمي ۲۰۹ APPEARS AND APPEARS FOR APPLICATION AND APPLICATIONS APPLICATIONS

ALE: ANY ARE ARE ARE ARE ARE ARE ARE TTER TIPS AREA ATTE THEY OTHER WITH MED AS MAY MAD I + allering مرمنال ۱۹۹۴ ۱۹۹۴ THE STATE OF مجد (قبيله - ۱۹۹ THE PER سنبون ۱۹۶۳ بناه SPECIAL SPECIA 1554 www. بريغت ١٩٥٢ TOTAL WWW aging عائبينان خاله خلاه داوه داوه عليل 1997 TON ALLEY ميندان الإم ١٩٨٧ ١٩٧٤م ١٩٢٧ ١٩٧٨ ١٩٧٨ هيبالانهي المجام ATT ATT THE ATT ATT ATTA 184 Albert WHEN THE PROPERTY OF A PRINCIPLE OF THE VIEW OF THE PRINCIPLE OF THE PRINC YERY WARF WYYE



عكارما

أن 1000 كالمرابط المراب المراب المراب المرابط المرابط

اہر قیبس کوم) 1949 اپنے 1944 نجہ 1949 اجیاد 1954

ተለቀር _{መመን} ሳውን የተለ ውጭ ምና ዕለም ትላቸው ዲኒ ግዜ ተተለ ነውስ ነዋርት ለዩት ዓተና ግጥ የትር ምናር አስት ነ ለአኒ ተፅል አስት ነ የተተ ዓተናዊ ሃዋናዊ

> احد (کرد ۱۹۰۰ اعرجه ۱۹۹۳ اعرجات ۱۹۵۹ ارائنی قاصر په ۱۳۹۱ ارائنی مید ۱۳۹۹ ار ک ۲۲۳ (۱۵۲۰ تا ۱۵۲۰ تا ۲۲۰۵

> > ىرضى بايل ۲۹۰۰ ارخى آو سد ۲۳۵

ارسينزن ۲۰۹ دوش بعراله ۱۳۲

ارض وم ۱۹۹۸ ارض وابن ۱۹۹۳ نوشوی ۱۹۰۰ نوریا ۱۹۹۹ استریاد ۱۹۹۹ استریاد ۱۹۷۹ استریاد ۱۹۷۹ ۱۹۹۳, ۱۹۹۳, ۱۹۷۹ اسریاد مازندوان ۱۹۷۳, ۱۹۹۳, ۱۹۷۹ اسریاد مازندوان ۱۹۷۹, ۱۹۷۹

ነል ተፈጠ ነዋል። የተለት ለመደተመውንት የተተና ነዋነት አርዕላ።

2004 የተመሰ-ይነሳይ» የዓለት ነዋላ ነገ ተቀላቸ ነዋላቸ ነዋላቸ።

2015 የተመሰ የተመሰ አለመር አለመር ነዋላቸ ነዋላቸት አርባርት የሚመታ

2016 አለመር አለመር ነላቸች ነዋላቸት አለመር አለመር አለመር ነዋላቸት

2016 አለመር አለመር አለመር መስመት የአለመር ነዋላቸት ነዋላቸት አለመር ነዋላቸት ነ

عيني ۱۹۶۱ فارونية ۱۹۷۸، ۱۹۷۵، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳، فرونيد ۱۹۷۹ اكبرآياد ۱۹۹۳ اكبرآياد مند ۱۹۹۳ المالي ۱۹۹۱

TYTE ONE OF SEASON STORE VALUE SPREENING

LEAST SPEEL STORE STORE SPREENING

LEAST SPEEL SPREENING SPREENINGS

LEAST SPREENING SPREENINGS

LEAST SPEEL SPREENING SPREENINGS

LEAST SPREENING SPREENING SPREENING SPREENINGS

LEAST SPREENING SPREENING SPREENING SPREENING SPREENINGS

LEAST SPREENING SPREENING

انگلیس ۱۹۹۳ برزاع ۱۹۹۳ برطاس ۱۹۹۴

اويجايتو اللك

THE PLYS CLASS

PAN ALE

قیراد کسری ۵۰ -

اپر ۱۹۹۳

عرائة عير ١٣٦١

بترخبونه الاا

مرحيمون 1778

بالب فكرف المغت

بالهجابية الماثلة

باليحود 1886

PERSONAL PROPERTY AND ASSESSMENT

باب طرديني 1996

179 auf A

-- ---

AND THE PRE-

ببلان مهوه

YPAG ...

بالحصر ۱۹۳۳

ناحمرى 100 و50 يول دوسي دوسي ووبيد يوبيد

بازار فكأبط ووو

يحران 40ء

TENE POR STATE

ማስተ መንግድ የተለያ የችግሩ የዋላዊ የሚያው የሚያው ታላይም ተለያው። የውጤ የሚያው የሲያው የተለያ የመንግር የ

HAVE THE THE THE THE THE SEEK THEY GAT THE

يدخشان ۱۹۷۸

Gree out the hear hear the role outs ago man, they man that how hoy man has a regional term

AAN ANTE OTHE EATH NAVA WEST SPORT

TOTAL STATE

يراكيره 1007

YANG THE SHEET

MATE - MARKET

VIP ALLE

WAS THE WHEN

464 67

post upper approaches are some

> بضري ۱۵۳۳ ۲۸۳ بطاله يطاحاه ۱۵۳ ۲۸۳ مثل الزات ۱۵۳۹ ۱ ۱۵۳۱ يطل در ۱۳۲۹ مثل دروه ۱۳۲۹ مديك ۱۳۰۵ ۱۳۴۹

THE THE THE THE TOP WAS TOO THE THE THE PARTY. STE STE STA P & DAY DAY DAY DAY STARTS OF STAR AND AND PARTY PROPERTY. MARK WAS ARES ARRY ARRY ARRA AREA AREA STOPP LIGHT HOLD NEVE LETT THAY NEED STOP CODE, TOO ATOM POOR FOOD TOOK POOR , NOTA-APPY 1954 (1964 ABM) 1864 ABM ABM ABM ተዋዋር ነዋዋል የዋዋሴ ቸትዎስ የውሃይ የዋናሪ ነዋናሪ ነዋና DAYS, TIALLOIAN ATAK 10AN THAS TANK TRAN ARM HER HER HOSE, YATE, GORD, HATE THE MAKE 表示性的 (14.11) (11.11) (11.11) (11.11) (11.11) (11.11) (11.11) ሳዊዎችን ለተደረሰ - የምርት ለምምት አያቸው<u>ው ለ</u>ተያየት ለሚያው ለ ARREST AND CALL STATE SERVING SERVING THE PARTY. APARLY ORDER APAR, SPEEK, SPEEK, WORK, WORK, MAN ARM PARK THE PARK WATER WATER WATER MOTE HOLD WOLF YOU TO MEET AFTE HERE TIGH BIGH ALOT TOT YES PER LOST FOOL



የተወሰሩ የላዕት, ወላወት, የላዕት, የላዕት የተወሰረተነውድ ትክዕት, ለመደብ ትክዕት, የላዊት, የላዊት, ዕላዊት የተላቸር ለተባት, የላዊት, የተባር ትተርት, የተባር የተባር ለተባር የተባር ሲቀላይ የተባር የተባር የተባር የተባር የተባር የተባር ሲቀላይ የተባር ለተባር የለተነ ለውጣ የተባር የተባር የተባር የተባር የተባር የተነር የተባር የተባር የተባር የሰላተ እንደነት የተባር ወደተኛ ያመት, ተባር የተባር የተነር የሰላተ እንደነት የተባር ወደተኛ ያመት, ተመነር የተባር የተነናር የሰላተ ልዕስተ

ተመሰ ውබን ነዋብ ለቀን ምንና የምን የምን ያለዉ ተውዕ ውዕብ ነውል ሰውል ነፃል ነፃል የነነር ነዋቂ ምንር የአለ ውሃብን ለተገሩ ተለውን ነምንና ለምንር ላ ቸው ነዋል ስለተር ለለመ ነፃነው፤ ለነነር የሰነር የነፃነው የነፃነው ስለተገር መዝነው ነፃነት፤ የተማሪ የነፅነት የተነና

AMAT POSTAN

तान्यकार प्रथम प्रथम प्रथम प्रथम प्रथम स्थान स्थान स्थान स्थान है। स्थान स्थान स्थान स्थान स्थान स्थान स्थान स्थान

> ىلە 1760 بلددجىل **140**

וב. פור ליד לדונידוד

7716-3717 (down or year

ېي کنند (محله ۱۵۵

1077 _(1/2)

TO HATE

TO HATH

ويت الحرام مع ويت الدلامرام

בים לה להתלין המת ידינה ידינה מיים ויצודה אינור מידינ

ur le .

بيت النصور ١٧٨، ١٩٥٠ (١٧٩

A THE STATE OF STATE

WOR YELD HERY HERE

یدار ۱۳۵۸ ۱۹۱۳ پندر ۱۳۰۰

TENTALON COLUMN

1979 LAL

.. پیمارمنگان خشختی ۱۹۵۳

ين فلهرين ١٩٢٧

YEAR OFFIT THES LINES

MYI SAMPLING

ونته مليمانيه 1:11

پل دہائی ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ پل شاہ ۱۹۸۹

TYPE TOPE STORE LAND STORE SALES

OPERAD STATES SAN

يمت بولاد ۱۳۵۰، ۱۵۲۰، ۱۸۵۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۴، ۱۵۲۸، ۱۵۰۸

A-4 WE

ارشيز ۱۵۴۸

10Y - 10Y

ستر 194 تابا

للرش 1444

TOMO APP MYT -_ST

الإاخراا

تسيح ١٩٥٧

TPYN salpi

Web Japan

1947-1991 Apple

TOY'S

ينها خجون ۲۰۳

جيب 176

ساباله ۱۳۶

high title and

hyyb A-

جامع أموى ١٩٩٧

جانع دنشن ۱۶۹۲

جاسر عباسي ١٣٥٤ ١٣٥٤

جامع ختيق ١٩٨٢

un Bir far

جامع كوقه ١٧٣٧

7717 44

جهال ۱۳۰۲

جال جهله ۱۳۵

جبال رصوى ۲۲۹

Total garage

غ**بل 1976**1

جيل في ١١٧٠

جيل جرشن ١٩١٩ ١٩١٨ ٣٧٠٣ ٢

جيل رش ۾ ج

جبل بيتجه ١٩٣٢



TITLE -THE STAY HATE ALLESS حديثة الإحس ١٩٠٣ حرث کری 10 40 10 ייים אור פון די דרים אדים אדים אדים בידים בידים בידים אידים בידים אידים בידים אידים בידים בידים בידים בידים בי TORKS STATE ALLEY حريرمول خدا 1991 TERR THAT ALL A NAME AND ADDRESS AND ADDRESS AND ADDRESS AND ADDRESS ADDRESS ADDRESS ADDRESS AND ADDRESS ADDRE عروبني سأتيم عاا west against ستوجراكم المحادث فالمالاة حسن اباد ۱۹۴۰ سنن ترکب ۲۹۶۹ عباب ۱۸۹ APPEARANT YOUR ATTIS ATTIS A 64 JUST AND PRES STEEL STEEL STEELS THYP. THES. 40: (100) --መኖሩ ውን ተላ ውንድ አለም ውንድ አንድር ብርም መውድ ለተና ብርም ብዛል የሚሰር የተነ ነገ የተቀጥ ነው ም ስዕላ ነገ ነው ያለት እየተነ MYT AVER THE JOY THEY THE GRAY ARVESTA 1995 1997 age also APRIAGE (ILL) Ph. 186 Auditor TAY STOLEN SET STOLEN STEEL STATE SHAPE YES ATT AND TEX THE THERETAY WASH TTAT DESIGN حزوال ١٩٢٤ سرخن کریتس ۱۹۶۹ BOY APPROVED APPROXIME TOT OTOT OTO: NO WHILE خياته للرواني الاته

خانه عبروان خريث 🔫

الترائيان المزان بالات الايار الايار الايان بممك فوق مرتق ووق فوق

THE THE ALL IN

خالدنىيه 🕫

T-TILT-TA-100Y 100F TAP ... جي المثنور ٢٠ TEPARTO COMP. መንድ፣ ለሚያም ለሚያዩ ለስለል ለማም፣ ልላይ ልላል _{መመረተ መመ}ታ TEAN STATE SOME TAKE TOOK TOOK TOTT THIS PLACE YOU WAS USE THE PART OF STREET AND A STREET AND A STREET TTYP جريزداين شعر ١٧١٥ ١٧٧٠ PER AN AP Align جيلوية ميطوع ١٩٣٥ THEY PAIS, 1747 ATTY DYNA جواته ۱۹۴۱ YEAR JAMES جورت 107 ينورث (كرية) 1204 YEAR OF STATE OF STATE OF 1997 ASJAM APP 44.05 Yasa ... THEY BE DON'T TRAVELLEY BY يطارس 1977 جادية الحير 1946 AFT NOT BE 10th TRY حارد البداي 1900 idff Jo AND AND ANY OF ANTANA ATTACKS AND ASSESSED. 4-46 3844 DIV Gue MOTORIA PRO F. LOSS DAR WITE SPET SPET OF JOHN ብያዋል ብምም ሲያያሉ _{የአ}ያዩል _የለገል፣ ለ ምም ለድዩ ውጭ? ቁጥር አምርር ተዋደም ተዋርም ተዋናሉ ተዋናፉ *ት* ነኝና 770 Am the him APPEARST Jacob per

TERM 11YO ATP 1975 18 177 WAR

19% aply2

THIS INC.

هروفاره سعمال ۲۳۹۸

وروازه فلمه ججه

تزيلچه جاو 🔞

That copie

くの人に、 1987 かまた、 サイガ、 パタル・サル・サル・サイン。 、、マッ・ナーコンド・ かまた、 マイガ、 ログイル ちんは、 ひかり、 サカゲ、 ピロン・ がいか。 マイガ、 ログイル ちんは、 ひかり、 イカド、 とがれ、 んごだ。 ままた、ヤイヤ、 ステル・カード・ ・ ・ マト・マイル、 たちじ、 たちし、 ひかり、 ののマナーカイガ、ナルギ、ラ・ヤル、マイヤ、サルゲ、 でん・ ロンド・ かんが、 マイナ、 アイガ、カード・・・ マイヤ、 マイヤ、 ロンド・

دران کهوان ۱۹۹۸ مؤرمه البعدل ۱۹۹۹ دران کهوان ۱۹۹۹ دران بیمه ۱۹۹۳ دران بیمه ۱۹۹۳ درانش ۱۹۹۳ در رامی ۱۹۹۹ در رامی ۱۹۹۹ در مالون ۱۹۹۹ در مالون ۱۹۹۹ در مالون ۱۹۹۹

دیستی مدهد او دادی تهده ۱۳۲۰ تهوند دادی ۱۳۵۰ ۱۳۹۳ - ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۳ ۱۳۷۳ دینی امتواد ۱۳۹۲ ۱۳۹۲ تا ۱۳۷۲

کاب اگرفتاع ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ در آمکالیفه ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ در عسم ۱۹۷۹

> دی طوی ۱۵۸ دی طوی ۱۱۵۹ دی تا ۱۱۹۲٬۳۹۲ دارند ۲۲۰۶٬۶۳۳ راوند کانبان ۲۲۴

THE SELECTION OF S

TOTAL STATES

ربیم ۱۳۹۱ رمیه ۱۳۹۵ رمیه ۱۳۸۸ مرکز ۱۳۸۸ رمانز ۱۸۵ رمانز ۱۸۵۲ ۲۸۹۲ (۲۲۰۲ ۲۸۹۲

לינט פרה יפין דייו דיינדי לילדה ליל

رکر بعالی ۱۹۹۹ ۱۹۹۹



رمشارمگ ۱۳۱۰ درجاد ۱۵۱ ۱۳۱۰

ورتبار ۲۷۲۷

107 TER SET 1971 1871 1890 1890 1891 1891 1992 P-01/1107 7407 TEST 1493 1871, 1972 1894

وونها الانتاء

ووميه أنبدان المحج

CO FOR HER HAT THE FAR AND THE TST THE AND AND THE STATE AND A PER A PER

والبدموسيل ١٣٣٨

وارم ١٩٨٨

TOPO ROSE HOTE DAY ALL

KPs - 2H

زجار ۱۹۸۸ء

WAS TRUE WIND

ورد ۱۹۹۰ مختر ۱۹۴۱

160 470

THEY STOPP WIFE WAS A USE.

رنگيار ۱۹۵۸م

1999 4,3)

THEM WILL

ساباه مدایی ۱۹۵ ۵۲۳

ساري ۱۹۴۸ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱

1949 3746 April 1940

PERSONAL PROPERTY.

1730 1-

TYPE NAMED

YEAR TORY ARTH JEHR

1410 14-

سفرة البشهى ١٩٩٨

مسرختي الأمدار بهدارد بهدار الانتها تناخل جولاه الانهام وداخل المانية

مرداب بقلس ۱۲۲۴

> سفوال ۱۹۶۹ سفر ۱۹۹۳ سفر ۱۹۹۹ سفر ۱۹۹۹ سفری: کور، ۱۹۹۳ سفر لند ۱۹۹۱ سفرلند ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ سفرلند ۱۹۹۱ ۱۹۹۲

THE AT HE HOME HAR STY JE

سندال ۱۹۸۵ مدود

TPTT 95-

مرزانيک .سنې ۱۹۳۶

خورزاء خالانا

TEAT OFAT TIME

سوق الطنام ١٩٩٧

موي المجنى ١٩٣٧

1047 Augus

سرعه ۱۸۷

AND SYNTHE

سأل حلاية والالا

VI

TRUE WHAT

حبرجان 1070

PRYY Discour

ميف البحر ١٩١٨٠

WY

1995 Jugar

WYTT HAR



AND ANY AREA OF BOOK POR A GOLD THE GIVE ብሔር ውሃብ የአዲስ ተቀድ ችቸው። የተተፈ ለተጠ ዓለት ተያቸው ዝብሔ ውን ምናል በላይ ምሃር ምሃር ለኝና፣ ምሃይ ስለም ምሃር *ም*ናል ውያያ ልማ ልባለ ልተው ልተላ ልተላ ልተላ ልተላ ልተላ ልተላ **አየም አየብ አምም አዋቂ አሜሪ አየ**ቱ ውጭ ውጭ ውጭ ልዋል ውጭ AT IT ON ANY ONE OFF AFT AND ANY ONE OWN and could have a new a near to be placed THE STEE OFTE GRAN ATTENDANT STATE AND ሃሳብን ብር የት ለተለቀየ ሲያያደች በተያየኛ ለነውንት ጠውቅና ለተያደፉ ያስተር ያስያት, የሚያው የሚያው የአለት ያለው እንደው አለተያ መሰናቸ ማለም፣ ለየቀለ መየተና የተነፈ ይናለት የተነፉ መስላት የተነፉ ማስማ ያቸውም ያቸውም ያቸውም አመርት ያቸውም የተመጠቀ የመጀመር መመርት መመጀመር መመመር መመር መመመር መመር መመመር መመመር መመር መመር መመር መመር መመመር መመመር መመር መመር መ ተዋለም ለዋዋል፣ ለምምላ ለምምም አማኖት ለማዋም ለማድት ለዋናል THE STREET STREET, STREET STREET, STRE ማንደኛ ማንደን መርሳት የውጤት ለመርስ የተለም ለተነፉ ነው። የነርኒል - ትንያት ፣ ፈግነዊም "ትግዛት

TYPE TYPE COLLEGE

took you start a revisit in pale

شيام 601

461 1,000

744 49.5

مطافرات الآلا

مطاعتيه ٢٠٩٠

east telliger which

فيمب فيرطاق ١٣٩

بيهپ پني هامي ۱۰۰۵

نين ۱۹۶

1911 Oktober

YOU ----

شرش ۱۹۴۱ ۱۹۴۱

خوشتر الاداء اللاء الادالا

شويستال ۲۲۸۸ 1,65T C. 1,65T

tire شهروان TYPE, T. F. Dilly ..

1712 1698 1088 1688₋₋ስያተ_የርተሞ ያት ያ ምምም ምምም ምምም ነውር። እንደው መምጽ መምም ለያያያል ለውሃም APPRIL MOOR AND PROFE

مروان ۱۳۹۹

النزز APP

TAN apart extension of the

APRY John

صحروبها المقصر ١٩٣١

AATO AATO --

-

1918 1948 459-491 OFF Line

7070-401 July

TYTE aire

THE TO PAY THE TAX THE STATE OF THE STATE OF THE ብዛች ለሃም ነብር ፕለዮ ውስክ ባለት ነው ልነው ለነሱ የሃሳ ማሳፊ ታላሚ ተላሌ የፒሊ -ዕለ የዕለ የዋሳል ያየተለ የሃብተ ብዛዎች የተቀና መለም መለም የተለተ ተነሃዊ ብርዚና ተነፃው DOTESTING STORE

TONE APRIL

ملية الا

TYPE DAP DATE THE

مربعه رائب ۱۹۳۳

100V LL-0

AM HAND SHE

ئاق كىرى 10

WELL TARE THE PER PERSON THE

طاهر ۱۵۳۳

መመር ተለም ተጠና ተለም የተለም የተለም ለምና የተኛ ዕለም ነው። የግብር ለገለፀት የሚያስተለቸው የተሞተ የተሞነ የመደረ ነው ነው ነው ነው ነው FIRST JETTS-

طرابتان المخار بمضايفك 11م 164 ه إنبادت 174 و 1774 و 1774 የመያሳ የሚያሳ የተመሰረ ውስጥ፣ የተውሰረ የመፅሰር እክልተር የሚያሳ ያለውም ምላው። ተቀላቂ ያየቶች ያየቶች ያየቶች ማዕደ ተውለት tropasts apre 4 ph

طيريدنام 190

طوايلس 1999

Talls John

ATTY A OF A 19 ATP DOWNER PRO ATO ATA TVTT JETS

267 4426

طرحين ۲۵۷۸

طور سيتان ۱۳۹۲ ۱۳۹۲



ANTE ANTO ANTO 1888 APRIL ANTE DE LA CONTRACTOR DE LA CON ብቻያውን ብቻያው በሽያያት ያንኛው ብቸት፣ ብቻቸው በትላይ ብያምር ብያምር። THE TATE AREA AREA AREA

طويرج ٢٠٧٧

NATE STORP 1805 1881 1 171 Style

فللديني ساهله ١٩٣٨

عاليه بييد ١٥٠١

tityt ajla

መጨርስ መንግ አልተነ ያለድ ወርብ ተ-ው ተ-ል የነፅ የነፅ ለማይ ለተኛ ውጤ ለዋል የሃሴ ውጤ ዕተፍ ሃሃሚ የሃሚ የምር የጉሌ WHAT YOU SHEET AND MY MY ARK ARE ARE REPORT FOR HOOM HOOM HOOF HOOF JOTE APPLIE ያምርት ገርጓች ራሳቸል የተያዩ ያምርት የገርት የምርት የድርጎ የድርጎ THE ATMATTING BERT THEY WHEN GOTTE WITH መተነበር መጀምት የሚያን ለዋዕብ ተዋዕም መተራት መንገቶ መንሰብ STATE OF THE PARTY WAST CARE TRACE ABOVE מאמר, דעמד, פעמד, ורמה דדקה איים, דעקד, ענקד, ענקד

> عراق عجم 1657 عراق عرب ۱۳۹۵ عرائين ۲۷۰۲،۲۶۲۶

AT A IT IS TORY NOW AND THE SET ATT. AS A

የሃት . ነፃሦስ

1105 YAY, 188 MALE

460.0 304.....

1477 5-4

490 June

er eurer mit ett 🛶

1 V 3156

TYPS June

PUT ITY'S AUGIST

wr - in

عديد هجازات ١٧٥٥ سند

WHAT WAS DIRECTORY WORLDOOP WITH WORLDOOP AND ያልትቸው ለመቀድ ለመመድ እን የዋጁ ቤተዋል ለትግም ለተላቸው በትባት ASSESSMENT APPLICATION OF THE APPLICATION OF THE አንድርያ ያውም ያውም ያለት ላ ያንያላቸ ለንድርና

عريش ۵۰۵ ۱۹۸۹

هريص ۱۹۲۲،۲۹۲۲

منتار ۲۵۵

AUT AND NEW

THE WAY TON YOUR WAY OF

عين النب القوار ١٩٥٩

THE STATE THAT WELL WITH SHE WAS A JUNE

197 44

ATT 177 27 JE

فالبريد ١٧١١ ١٣١١

OPT THY ATO ATT AND THE

النري ١٠٩٠٥،٢٩٧٥ مد١٧٧

APP FRY JEEP

THE YES, MAY

thrium ap

The sub-

161T JY SIP

TOOK HAVE DIED

144044 6352418

استسارس الأفاة أخاف بخية كالعراقاتك فالقرامية والمجارة መሰተው ለተተለ ተለተከ ነውን ያተላከ ለተተነ ለተቀነ ለተቀነ

P-2 ...45

teig, rett, rett, effet, ept, ither, gier

TRYPINGS INTO JULY

ter old

THE REAL PROPERTY.

درم ۱۵۹

TETA --->

اللمطين الالالاللاللا

ann ag

فروا أمحله 1991

THAN 1976 THAT STAND STITL AS

كزرم ويعجو

قائم غزى 🗝 🕶

ሕብዛት ስዕተዊ ስተየኛ ስዎች ስለት ብለት ብዛት ለተብፈር

THE TAPPAL

THUS SHARE

FORMATOR WAR ناف کوء. ۱۹۱۵

THE TRANSPORT TOYOUT TOTAL BAST NEWS

IATY July

191 1,3,3

بوائل ۱۱۸۸ مرزمونات 1964 توالسراب الاها فهمانه ۱۹۹۱ که هاروی ۱۹۹۸ و ۱۹۳۰ ادلگاه ۱۳۷۰۳ THE THY AND WAS WAY HAVE HE ! الرازة الكائر ١٥٧٠/١٥٨ كرفيسيا خاداا قريشي ١٩٠١٨ مريونك ١٩٩٢م قروبجايدر ١٥٩٧ قريه سيته ۱۹۹۶

مريد كريض 141 مريد دشين ۲۹۹ تزوين عمد ممد سخ دسته ماماد ديود ديود دود ምሃያሉ ነዊናዊ ተውዕተ ሦስቪዊ የያሳዊ ያቸውን ነዋናም የተዋዋ

> १५४३ <u>के लोक जी</u> فبسرابي لخيزة الافاه

man appreciable above and their apprecia-

كيبر كينسي 1707

TYSE TYSE

قسريني مقاتل ۱۹۷۷ ۱۸۸۸

كمم صولين ١٩٩٧

قمر تفرس ۴۱۹

تشكاك ١١١٠

فطيعه الزيح ١٩٢٧ / ١٩٢٩

فلزم ۵۰۵ ۱۰۰ ۱۲۹۰

للماشير ۲۷۴

فليد فيطنطنيه الالا

وللساؤنوسي الأالا

ATTACAMENT AND THE REPORT AND AND APPROXIMATION ለመሰም ብዕድዶ (እውይም ሲዕዕል) ከያቸት ሲተዋቂ የተሞት ሲዋዋል TERMINEN WAS WASHINGTON TOWN JOYS WONT

JAMES AND THE STITL STATE AREA AND ማቀለው ተያስፈ ተቀም የተመሰ የተመሰ አለም መለተም መለተም THE THIRD WARP IN IS IN STATE A SAME SAME AP TO ARREST THE STATE OF THE STATE STATE STATE መጀም፣ መድለጀ ብዙን - ለየውስ ያለውነት ለየውም ብርተም ተቀሳድ የኢትዮጵያ ዕተቸው የሚያሉ የሚያሉ የአስተራ የተቀዶ

> حموصی ۱۹۳ HAMP SILE

TO COURS TO THE WARRY STATE OF STREET WATER

that after make

ינע דער _{דער}

عيروان 1919

نابل ۱۹۶۳

TOAT DIVINE

TAYN TIME DOUBLE

AMP AND AND AND APPLANTS AND PRO DULL TVST JVV2 JUTT 4105

THE TOWNSTON WITH COME

45 mail

کیل ۱۹۹

TETT JUST

ANY AND ARE ARE ARE OUR TWO PER DIA THE ለጉቶ ምናዊ ምናኛ ውስጥ ውስጥ ውስጥ ውስጥ ውስጥ ውስጥ ውስጥ ለራት ያለት እናነር ያዋል ያውድ ያውድ ያውድ ለማስ አምር አካት ልላይ ለሚሉ ልላቸና ለምድ እንደተ ለለግ ያለቁት ለማስ ለማስ _በለአል ለው ለማሃ ለማውሰተት ለተት ለሁሉ ለተት ለማው ለለው ለሁሉ ACTION OF STATE OF STATE OF MEDICAL STATE OF STA ARE INVESTIGATION DAILS ON A STREET OF STREET 15YO APPRILADED ADDITIONS ADDITIONAL TEST ማቀየት መተለፉ መተናየት መተኛዲቱ የይለትልም አለምት ተነምም CHARLEST TO PARTY WHEN THE CONTROL VALUE OF STATE OF የለንድ መሃለት ማሃለት ለየምም ሳታጭ

> 194. 55 विभाग क्षेत्र । स्वतः स्वतः स्वतः अवस्तः स्वतः । इ.स. १९४८ - १९४१ - १९४१ - १९४१ - १९४१ - १९४१

> > كر منطق 1486 THOU THEY YELL WAS

THAT TON ARE THEY WANTED

TOP 25

1A10 ____

ሳፕሌኒየም ለየድብ ተብደ ውይ የመደብ የሚያቸውን ምጽ ነው።



> گفرترنا ۱۸۵۸ کفر طاب ۱۹۶۰ کلاجرد رسناین ۱۹۲۳ کلرچه ۱۹۷۵ گلین ۱۹۷۱ ۱۹۶۳ گلین ۱۹۷۱ گذاری ۱۹۷۵ گذاری فحول ۱۹۷۳

THE THE PER HAVE OF THE THE STEEL AND AND MAKE STOR STEE STEE AND STEE AND STEE AND STEE ውነኛ ልነፍ ልነፍ ውን ነ ተመ ተቁተ ለአካመት ለየሃለ ተየሃ ስቦሃ ልዕኛ ልተታ ልተኛ ልተ፣ ልሃነል ልዋላ ልተት ልሁሉ **ል**ነሱ ቃም ውጭ ያለቤ ያላቢ ያ ቀ ይላት ውስጥ ውስም ውስጥ ውናል 341 JAN 344 374 376 376 377 577 579 WAS BUT ONE WAS BOXED ON BUT OUT OF THE MEANE WORKER HOT WIS ATT ATT ATT OF ልዩኒልነቁ ልኒቶ ልነፅ ልዩኛ ልነዩ ል_ነል ያለዚያም *አን*ድ ማየራ ትቸሉ ሀገሌ ፕሮቤ የፕሔ ዕቸል ያቸል ቸውድ ለጠነ ለጀት ለጀና ያለም ለሚያ ለው፣ እናዊ ብርድ ለምን ለመ፣ ለእየው ላይ፣ ለችን THAT ALL A COVE WALL MAY WAS ABLU MON MOR ATTACABLE - AND PRINCIPLE STREET TO UT AND ASSESS A PROCESS OF A STATE OF A STATE OF THE PARTY OF TH THE ATTEMPT OF THE PART OF BUILDING APPROPRIATE TOTAL PROPERTY APPROPRIATE የመም ሲያቸው ሲያቸው ለያየፉ ለተነፉ ለተነፉ ለማለት ለምጹ - ነፃነት 150×9 40×4 4707 (170×) 1775 (1779) 4777。 1777 HORE PROF TAGE FROM THEIR PROF. SPOK ARES. APPLICABLE APPLICATION APPLICATE APPLICATION TO THE HALF TYPE THE BOTH AND AND AND THE AND የተናር መንቀም መንቀት ያሉት ም የቀለት ምሳሌ ሽታልት መንቀት PRINCIPLE PART THEY THE BALL ARET. APON APON APON APPRILATED TOPS WORK WORK AMEN AND PART MARK MARK WARE WAR. MARK TORK MOPE MOPE

ענים, אנים, אנים האסה האחם, אומני, אירה מאינה באקד. הגלים אואר אות האה מאה מאה ואין אומני, אונים אמנים אונים איר אלאה אונים אונים אונים, אונים אונים, אונים איר אלאה אונים

> دوربه جدیده سلطانید ۱۳۵۳ مدرجه جهاریان ۱۳۵۳ مدرجه سلطانید ۱۳۵۳ مدرجه کیره ۱۳۵۳ مدرجه کیره ۱۳۷۳ مدرجه میرد ۱۳۷۳ مدرجه طالبه ۱۳۰۶

THE OWN AND AN ARE AN ARE AN ARE AND ARE ሲነር ብሎሲያየው ለምም አምዲኒያም ለው _ተፈው ለምሊያምን ያቸር ነው ያቸው ለማተ ብለል ብን የፈተር ነው አንሳች ብለት በዚህ ተለት THE REP PART AND AND THE PART WAS LOTE FOR ምምር መዳር ምላት ውጥል ለገናኛ ለመተ ምሳው ምንና ለት ት ኢትዮጵያ ብር ልላች እንደት ተዋሚ ልትም ፕሮሞ ይይም_ት ድፅዮ ለዓት_ት ሃላቲነ ውስ፣ ውስን ውስም ውስም ያችት ያችት ያለዲያለት ፕለድ *ያ*ለተ ልላ፣ ልደርልላ፣ ልሃፍ ልሃፍልነኛ ልሃን ልሃት ልሃ፣ ለዕሃ ያያው ታማ ነው እንደ ያዩን ያዩን ያዩን ያን ያነት ያነ ነው ነው የነ ለተር ለተዋጋተ፣ ያለው ተዋና ያቶች ያቀና ያለት ያቸው ያቸውን ያምስ የዋነር ምሃስ ስለትር ዕዮሌ የተረና - (እስ. ዓለል የነፈር የነፈር ዓርብ) NAME AND A TABLE OF ADDISON ASS. A-FE E-BALLIOF E-FY A TE A YEAR TRUE TO AT PLATE THE STREET OF STREET AND STREET NAME AND ADDRESS OF THE CORP. AND ADDRESS. ተጀመድ ለተ እም_ምት ነው። ለተጀምሮ ችያውም ሲፋ ምክ_ብር ም_{ር ለ}ተውሉ

APPLATERATE APPLATE APPLICATELANTS STAR THE THE THE SHE SHE THE STAR ATTE ATTE ATTS ANTE ATTA ATTA ATTA ATTA ATTA ATAP ATAL 1590 ATOT ATOT ASSY: A DECISION APPEARAGE AFTER DESIGNATION APPEARAGE. CHERLINESS FREE STREET APPLICATION OF THE STREET የጀላሩ ሲያያዎች እንደታሳ ለማየድ ለገያዎች እንደነ፣ ለሚዋና ለገያዎች የምም ብቻና የ ብዕራ የ ለተዋለቁ ለየሚው ለተለዋ ለተዋለት ለሚሰላ GEVE, TORE YEAR, WALL THAT GARL, TIPE, WILL YEAR YERV YATE

> معينه مشزقه خدمدينه مغرته مطلبه حامليته مقيمة مكررة حديثه THE STATE OF مزالطهران الادراداة مران ۱۳۵۱

> > خزج داون ۱۲۸۴

مديده طيبه بمحديث

AGENT HOTELSTELL AFTEL AFTEL AFTEL THAT GOT IN መንተም ብሃዎች ብሃተል መጀላት ለመነሻ መጀሃው መጀታል ብጀም። ተራካል ከተባለ ያለተለያ ያለተለል ያለተለል አተራለም አካላዊ ለተለለ ያምያም ያምላትን ያውቀው የምብር ያውለም ያውምን ነውም ነ ተሃቸል

> خزيسيج 144 1999 /10 19 alleys the gaps

> April 1991 Topic

منجد أبرهم 1741 مسجهد احزاب ۲ ۹

منجدائمي الالا مسجد الأنمس ١٣٨٠،٠٥٨

anni anni anversi ares are deni are are anni ልቸዋዋል ለተዋሚ ለተያዋም ነው ነገ እንደለም ለዩክ<mark>ት ውጭ ል</mark>ዓት ትሄሚቱ "ትፆጅፋ "ትዶ-¥ "ትሷፋ - "ከዋዊ - "ከተለይ /ከተዋ -

> مسجد أموى ١٩٧٧، ١٩٧٤ take Utyanion

مسجد بصراء الأكال لأقال الأل

مسجد يني حراح ۲۴۹۷ مسجد پيءِتابي ۲۰۹۹

MAN STAFF 1976 ATTA ATTA PARTY PARTY maple place PATE PATE (PATE) مسجد جامع دمشق ۱۹۷۴ ۱۹۸۹ مسجد جامع لناص ۱۵۹۴ مسجد جامع علين شهراز دمسجد جسمه ؟ * 1977 مسجد جامع قديم ١٩٧٧

مسجد جامع متصوري 1717

مسجدجرير المكا T-08-T-07-01T

TYMA complement

مسجد محرت رسول سه بسجد رسول غدا

TEPL TO SEE SHOW

With APPRIL CARE SPECIAL

مسجدردسس (۱۹۸۹ ۱۹۸۹

مسجد رسوق ۲۹۹۹ ۲۹۹۹ ۲۹۹۸

مسجد رسون شهار ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸

HARP YYE JIMP

1970 Sycalescel

TYS Agriculture

سجدساك الخا

THAT STORY AND ADDRESS.

مسجد شاب ۱۳۹۱

مسجد شهدين ويعن 184

TTA 197 appearance

فستجل فيرار والإلا

مسجد الهزمي ١٩٩٨

منجد عثور ۱ 🚧 1

مسجد غدير ۱۳۹۴

مسجداتم ١٨٧٢

TAPATE BY GALL

ADA STO SAIN SAW ARE THE AR MASSESSED **የዋናም ምዕብም ለሃሳሂስ _የሃቀዳላ ያዕቀልም ያለቀላቸ ለም ሃ**ት ለተለያም

منجدنند ﴿ مَن ٢٥٨٣

مستونع مقبيته الأكال الألاث الآلال 1970 م

مىجدى تا # 1717 TVV

TYPE

مسجداتم جهان ١٩٨٦

مهيجال مثلثه الالام

THE STATE WITH SECTION



the street

مسرحه ۲۹۵۹

MET. 1977 - 1977 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 - 1978 -

مجهدال ومال ۱۳۳۰

سيدالذك مجه مهدائلت الم

مسهد طاهر ۱۹۳۰

مسهد مقدس الأحال الأجار الكرار الإنوار ودورة الإدورة والحادة የየለቀፈየነችው ያየትም አማየት መነው። ች የሃ ብ፣ የሃ ብ፣ የ

4P4 also also

منهدين ۱۹۱۸

ውሳል ልዩት ውሳሌ ውሳም _የተምር ያለም ያዩት ያንም ብርያዎች ሲያገሩ ለምንሃ ለምን ት ለጎርዳች ይማኛ ውን ቅ ውን ሲሆንም WHEN YES YES THEY HAVE SHOW ANTE COLY, GOLD ANNA ATTO MENT STOPE THAT THE COTTLE APPLY የልተኛ ያው የ ያውነር ያቸላኝ ደኛላው ጀተው ለችላቸ ያቸላቸ לשמר מעשה אימה לרמה דדכה עדקה דדקד קאנץ לאלך לוצה פוצה דוקד שוני פקוף דוקה שיים THE YOUR POST WAS INDE THE STATE

> مطرر 1970 فقرا التُقيال 144

አልነም ለማየም በዋለም ለተዋለ *ውስም ውስሙት ምሳ*ዎች ነው ያለው። የድፍጥ ተነበተ ለተተነት ለተተነት ለተዋዕት ለህብቶት ለኢትትዮ مغيره بالباركن الذين ١٦٥٣ ١٢٥٠م

AP AN AN AN AN AN AREAST AN AREAST AN AREA AND AND A ROLL OF THE BEST AND A DESIGN AND ARE ያለያዊ በነፃው ለነውም ለተዋል ለተዋል ነፃም ለነፃም ለነፃም ለነፃም ለነፃም መንያ ያንተፈ እና መንግ ለንግ ለንግ ለዓይ ውናው ውናቸ መጽሃ ብዛር መሃም ለያያት ብቃም የሽዛ ብዛም የዋላ ለየተሳ ጀመት <u>ስ</u>ትላቸ ምታለ ምናል ምናት መምት መዋና ለምና ለምሳል ምት ኤንፕላት YSA ለተመ ተምስ ለመስ ስደም ነው ነው ነው የተም ዕዕቱ ውለት የውጭ ተሰፊ ላታል ሃውል የተፈ ያላይ የሃል ሰደሪ ያስይ ለሃይ ሰያዊ ያለም ያለ። ያለዚ ያለተ ወደተ ወደተ ያለቁ ያለዋ ያለፋ ይገኛ ሐየሴ ልዩ፣ ሕጉ፣ *አማሌ የኦሮ-ነነት፣ አነዕነር አ*የርፅ እነርድ እግ ዩ ATOL ANT THE ALL WAS A TY AND AND AND 45YA 1299 18 4,7190 1197 4170,3177 4100 ብርሳዊ ለምንር ለቀጊያ ተፈለድ ሲያያሳ ብርሳሳ ስጥት ከተነነር · 大學大學 · 大學學 · 大學學學 · 大學學學 · 大學學學 · 大學學學 · 大學大學 1044 1047 JOHN JOSE JOSE 1084 1084 1014 1744 ስቁርት ተያቸው ለምድት ትሁኑታ ተያዋዋ ለውርም ስቶችት ተነ**ዕ**ዳት

ብዛልን አዳኛው ለቁላት ትልዩተ ስለዎች ተገኝቸ ለማነኛ ለፀሃት ያቀለም ምሳያል ለተቀዋል የተቀየለ የተቀየለ የተነነ የተነነ ምሳዊና ማይ ም ውይላቸው ለዋናቸው የመሰየት ማይነት አላቂዎች ለመድረት መድረት መ THE THE PERSON WITH PERSON SEED OF THE ተለገም ለሚገው ተለበም መንግም ሲያምሃ ያለቀን ሊሞነት, ያቸውታ መኖኖብ መቀላዊ ለዋይ የተለያየው መያለው ለምስ፣ መደኞች ለምዕብ 1744 TYPA የዋሃታ የታማለ ከተራሉ ተዋራት የማየቱ הימן שומץ, מומץ שומן שומי אממי, ללמד, אתפי መድምስ መድየል ስምት፣ መም-ሲመም-ሃ መም-ኝ ለም-ት የዕዳት ምሃላይ ለተወረሰ ለተሰውድ ስምሃው ብሃኖም ምሃት፣ ብዛት ላ ብምሃት THE REPORT

> متال ۱۹۶۳ مناع كرفه ۱۹۳۰

منبح ۲۵۸۸ DAM Bush

AFER AFER ALE MAN AND AREA STRAIN STEEL THE & STATE STATE STATE

ATRIT AND APPEARS APP APP APP APP APPEARS ሲያያና (ነራየ) መድነ፤ ለያያነ ለመውለ መፀያድ የውሃፍ ፕሮፔሲ THE MAY MAY AND AND AND WEST YEST APPLY

> TIMA (Jlane ميقال ألأشتان ١٩٩٧ ميقال ركريًا ابن أنم ١٩٥٨ ميدان مار اصفهال ۱۲۲۸۲ ميازان مير ١٩٥٨

PO THE TO T TIME GO

199 مالي

نہے ۴۴۷

ميطية ١٩٠٨

بجائين ٢٠٣

ANY OWN AND

TRACKET AND Allower

water of the dark of the office of the same of the same ሆነምት ያለያቸ ሳዕነት ብይታ "እርቆን "እየቆን 1307 ብያውና MARK THAT WAS TAKE IN A SEA CHARLES WAS ያለውም ያቸውው ምስርት ምስርት መነቸው የትምን ያቸውው መተዳቸ TORK TOWN, ARVE, TAVE, ARVE, ARVE. APPET TAXE, የልተፍ የልተል

سخم 100

१९९७५ ३१९ वृद्धी



HAVE THE TERMINE TAME OF TENNISTE HOLD SHAY SHAP ALL MP Alle للقية الأطف نظاب بتبلد 1991 ters after 100 /40 YFY app الراويس 109 HERF HADT DETA ME THE HOLD PART HAVE AND نهرازون هاهه WHAP IN THE PROPERTY OF THE PROPERTY OF THE PARTY.

የነምሮ ያንቁን ያንነልለ ያነነልያ THE STATE STATE SALE WALL THE SALE GAST WAS ASSETTABLE WITH APPRICARY APPRICATION TEAST STORE TOOM TOWN JORG SOOT YOU'T TOKE ብለተን ብሃተያ ብሃሳያ ተቅላል መደቁየ መደቁ፣ መደለብ ተደለበ

191 3

MATERIAL APPLICATION OF THE STREET THE DELL

وادي الزمل ٢٠٩ رادي البياع ۲۱٬۲۲٬۴۱۷۱

راعي السلام ١٠١٤

ولاق القرق 116

رادی معاره ۱۰

وادي هين ۲۸۸ وأنتى مجنه ١٠٧

وقدى مخله ۱۹۹۰

والدي بابس 144

STORE STORES OF YORK THAT STANSFELDING ALLAS PATE, PPRE, TYPE, WIFE, IASE, \$100, \$20%, \$20% PROF. PART, PERT, PERT

> وإشجال 174 the off and the ells HW- 27"13

TYPE + LLS . 199 Si.

1976 JW 4444

ያለያ ያስያስተለያቸው የተመሰለ ነው። _{የመ}

THE THE WEST STOP AND ASS. CO. **ተ**የትሴ /ተፆች ነ

> toffer about town High

WHO CA

A SOO DASK DASO DISKS DIFF BY BAS BALLINE TOWN MADE AND IN PACTIFIC AND IN THE PET

YO SE WARE SARE AND WIND STALL ST. P. STATE PR. P. TYPIA TYPE TYPE TOWN 1865 18650 1970 1974

عيلوستيان فاداها

with aging

عبث ۵۰۳

PARTY STATE

WANT OR

برموك ١٩٩٨

100A 33

يعوب ١٠٣١

DETERMINATION AND

Title Alley

AND THE REPORT OF ANY AND AND THE PARTY. And Addressed with the tipe for any was the WEAT ARTHUR ARTHUR ARTHUR YOU WAS AND ARTHUR ATT TTOT ATOM ATOM STYLE PYCE ATOM GOTA TOTY መምስት መምለት መዋለት መስካት ያስተለለ መጀመት መስካል ለማውሉ THYS THIR TOPP ITFAT

\$3+9,885 ATS 246

the street



فرق، مذاهب و ادیان

THE STATE OF STREET OF STREET TOPP NEW ABJUST Park Aff Faffer ene administration

HER 1996-1996 - 1998

اشعريه مبدقتها وي Radio 1896, 1897

TOWN TOTAL TOWN TOWNS THAT WAS ALLE

الريه 1777 اهل لتبيه ۱۹۳۰

خلل جير 1970

العل ساق ۱۲۰۰

اهن ذائد ۲۷

प्रोप्त नेपेन असेर असेर अस्त अस्त अस्त अस्त अस्त है। 329 TEE 400 TOT 100 100 TEE TOT 100 TEE A RE CORP COURS GAVE ARE ARE AND AND የምርኛ ለምሃት ለሃምት ለተኛም ለትቸውን የእምሮ ላ ላቸው ለ ለቀን SPORTAGY LARGE SASY JOSE SOME ASSESSED. ሽተቶች / THE ARMS ARTY ARTS ARRY ARAT AFFE ያም-ሲ-ምና-ም ያቸውው መከላቸ ያለተዋ. ሽንያዊ መላማ መቀ*ቸ*ው grang green geren gegen beiter beiter geben geben ያያቸው ያምላዊ ያምላዊ ያምላዊ ማዋዋ በተቀና በተቀና ያቸውን SPIR SPIR SPIR SPIR SPIR TIGH, SIGN SPIR SPIR SPIR የሃሳት ያየባው መንግድ የነጥን የአዋጭ የደምና ውንሃት አሳሳት

> TTS: 1981 and, برسايي 11 تشؤر معطيعة وللرودي ١٩٨٧ 1914 GAR غشرية 1976 Y-10 64-TOTAL ATTA ALSO

خسير الربع الادار هذاي دوي دوي دوي دوي دوي والادار والادار TYP: TOPY NO: 19Th ARRESTMA

> MM- YAN 45 AND دون اير لعيم ڪنول 84 PART MORN ANDS war age of date,

ATT AND STESTES OF AN AND STEEL GO መኖላት መኖላት - የተምረብ ምን ለነውም ለነውን ለምህና ለተባል የድምፕ ለየድሞት ለየውስያ ለሃይላም ለየምነብ

حى + اخل سنت

THE THE PART AND AND AND AND AND AND AND ASSESSED. ያቸው ማለት ያቸው ያቸው ያቸው ያቸው ያቸው ያቸው ያቸው ቸውን ነገር ልትኛ ያነስና ለምን ያንተለ መነም ዕድድ ልያድ ልያድ ልዩድ ልዩድ እ AGE TOO PAY AND ALL IS AT A PRINCIPAL FOR አምም ለምዕት ለተኛነት ለየመተ ለተሞተ ለተዋሩ ለአውሃ ለአይለ ለተዋና እናትው ለቸው። እኛ-ም «የዕለል (እምሊሚ ነዊነት» ትምጀል ABIT ABID TTER AREA ARMY ARRY ARREST LEVEL VYDALIVER SYDE OF CHARLESON PROCESSES HATE AGES TAKE THAT THAT THAT AND AND AND ያ ትም ነው የድረግ የም የላዊና ሙ ትዋ ብ 3144 S146Y መጀባት ለጀትሎያ መጠየት መስምም መስመ ያውቀው መስቀው ለተስቃት መጀክት መጀክት ያስቆት መጀም ተዋዋና ለተዋት ለመዋት ለተቀነት STEP THAT TRANSPORT FAY THE

> غينيان حاشيته فيض حتيت صالبان ۲۴۹ مسايتان ١٩٨٦ ماريه 1644 صرائه ١٩٨٠ سرب 170 YOF with



طرمه ۲۰۳۵

AND GAZE TPI OHIGH فاطبيته ١٩٩٢ء MY ONLY TERR SPINISHED STOP STOP AND SHOPSHIP WILL The gray are greet delige TOTAL PER TOTATOR مالكية ١٩٩٢ 979 - 1965 1-Yall - 1979 test artir way.

ملحقان جاقحاد 7017 appear Y 50 1051 446 ناصبوه ۲۲ه ناروسيه ١٩٣٧ W 6,19 MAKE 1990 APRO JAN 199 94 - 19 JPF CAMPA रचंग्र لصرائى حاميتري PART THY MIC WATER OF GROOT WAR GETS A AT Giller שוקל. אינה דאים דאי וקדוני לנו אלידו ופידו דאין און אונד אולי אלי אלי אלי אונד מידון דאין ווידון דאין אונד אונד אונדי או



فهرست منابع و مآخذ

اهم کتابهایی که در تصحیح و تعلیق ملنهی الامال و تشمقالمنتهی مورد استفاده فلوار گرفته است.

والشو

القرآن الكريم

أتأو ناويض شهرهاى كالمنان وتطنزه حسس برأتي

آلار تاریخی تهران : سید محمّد مصطفوی کاشانی.

آتشکادگیر ، نیر تبریری.

الفات اللسان و ابو حامد محمّد بن محمد غرالي (۵۰۵، ۴۵۰)

ابصار العين؛ محمّد بن طاهر سماوي، (١٢٩٢ - ١٢٧٠ ه.)

القان المقال: شبح محمّد طه بن مهدى، (م ١٣٢٣ هـ)

البات الهداة بالنصوص والمصجزات ، محمّد بن حسن حرّ عاملي ، (م ۱۹۰۴ م) .

البات الوصية ، هني بن حسين منعودي ، (م ٢٣٤هـ).

الاحتجاج : احمد بن عني بن ابوطالب طير سي (فرن ششم ٥

اس*قاق البحق ،* شهید سید مورانطه حسیسی تسموی ، (شهادت ۱۹۰۹ق) ، به تعلیقات آیه الله مجمی مرحشی (قده).

احكام القرآن ، ابويكر جشاص رازى ، (م ٢٧٠ م ،

احياء طوم الدين، أبو حامد محمّد بن محمّد غزالي، (م ٥٠٥هـ).



اخبار الدول و اللوالاون ، احمد قرماني ، رم ١٠١٩ ه. ق).

اخبار الطوال، احمد بن داه د ديس ري، (م ٢٨٢ هـ).

المختران تابتاك، دبيح الله محلاس، م ١٣١٦ ه.

دختیه و معرفة الرجال ، (رحال الكسي) ، محدّد بن عمر بن عبدالعربير كشي ، احتیار از محمّد بن حسن طوسي

الاختصاص: مستوب به محمد بن محمّد بن بعمان حكيري بعدادي مقبب بــه شبيخ منهيد. (۱۹۲۶_۱۳۲۶ م)

اربعة ايام : سيد محمّد بافر معروف به ميرداماد ، (م ۲۱ ق) محميق رصا استادي. الاربعين في امامه الاثمة الطاهرين : محمد طاهر شيراري مجمّى قمي ، م ۱۰۹۸ هـ) محقيق سيد مهدي رجاني

مريعين الحسيسية معير را محقد اشراقي امعروف به ارباب

الاربعين، محمَّد بن عمود بن حسين معروف به فحر وازي (۴۰۶٬۵۴۴ و ۹۰۶ م).

الاربعون حديثًا ، محمّد س حسيس بن عبدالصعد حبعي عاملي ، معم و ف به شيخ بهايي ، ر ٩٥٣ ـ ١٩٢٣ يا ٢٩٠١ هـ)

الأرشاد شيخ مليد محمدين محمد بي بعمان (م ١٩١٧هـ ،

ارشاد القلوب ، حسن بن محمد دينمي ، فرق هشتم)

ادب الطُّف او شعراء الحسير عليَّة ، سيد جو اد شيّر

الأذكيمة ابن جوري.

اسباب النرول: عني بي حمد واحدى بيشابوري، م ١٩٨٨ .

استالقاية مي معرفة الصحابه ، عني س ابو الكرم ، معروف بدابي الير ، رم ، ٢٠٥٠ م)

اسرار الشهادة ، مرة آقا دريندي ، (م ۲۸۶ ه)

السلام و طائد وآواء بشري ، يحيي بوري ، (مماصر).

استی المطالب فی مناقب سیّده علی بن آبی طالب ، سمس الدیس محمّد پس محمّد جنوری شافعی ، (م ۱۳۳۰ م.)

الاستيمات في ممرقة الأصحاب، يوسع بن عبدالله بن عبدالله و عبدالله و معرفة الأصحاب، (م 348 م)



الاشطاق، ابي دريد محمد ازدي، ۲۲۲ ۲۲۱ ق).

الإصابة مي تميير الصحابة ، احمد بن عني بن حجر عشفًلاني ، (م ١٩٥٢هـ).

وعلام الدين في صمات للمؤمنين ، حسن بن ابو الحسن دينمي ، (أز أعلام قرن هشتم هجري).

الأعلام، خيرالدين رركني، (١٣١٠ ـ ١٣٩٤).

اطلام البساء المؤمنات ومحمد حسون و أعَّعلى مشكور ، رمعاصر ؟.

اعلام النسمة عمر رصاكحالة

يملام الوري بأعلام الهديء عصل بن حسن طير سي ، (م ١٩٥٨).

اهيان الشيعة ، سيد محسن أمين عاملي - ١٢٩٧ ـ ١٣٧١ هـ) ، شحقيق سيد حسن امين

الأفاتيء ابوالفرج اصعهاني ، (م ٢٥٦هـ،

إثبال الأصبال ، رصى الدين فو القاسم على بن موسى بن جعم بن طاورس ، (م 298 و يا 298 هـ) الزام الناصب مى اثبات المعجه الغالب ، شيخ على ير دى حاترى (م 2004 - شيخيق ساصر

بالخرى بيلاهنتنى

أمالي الصدوق ، محمَّد بن عني بن حسين بن نابو يه قمي ، (م ٢٨١ هـ).

الأمالي: محمّدين حسن طومي ، (٣٨٥ - ٣٤٠ هـ).

الأمالي، مجمد بن محمّد بن بعمان معيد، (٣٦٣ هـ)

الأمالي ، عني بن حسين موسوي ، (٣٥٥ ـ ٢٢٦ هـ).

الإمامة وللسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء : عبدالله ص مسلم بن قنيبة دينوري ، (م ٢٧٤.

الإمام رين العابدين 🏰 ، سيد عبدالزراق معرّم.

لمأمزلوكال معتبره عريزات احاسب

الأمان مراحظار الأسفار والازمال ، على بل طاووس، على بل موسى، وم 455٪ }

ستاع الاسماع ، تقي الدين احمد مفريري ، م ١٩٩٥ .

امل الأمن في هلماء جبل عامل ، محمّد بن حسن حر عامني : ١٠٤١ ه. ١٠٠ هـ ١ ، تحبيق سيد

احمد حسيني

الإكبار المستطابة في مناقب الصبحابه القرابه ء

انساب الأشراف: احمد بن يهنين بلادري ، ﴿ قُرْقَ سُومٌ هَجْرَى ﴾



الأنساب، عبدالكريه بن محمّد سمعاني، (۵۶۲ه.).

الأنساب، محمد بر سائك كليي، (م ١٩٥ هـ).

انصار الحسين علية عمحكم مهدى شمس الدير

الانوار للبهية في تواريخ الحيجج الالهية ، عباس قمى ، (م. ١٣٥١ ه. ؟

الاتوار القدسية ، محمّد حسين أصعهاني

الاتواري شمائل النبي المختار ، حسين بن مسعود بعوى ٢ ٤٠٣٠ ٥ ه.)

اوائل المقالات في المساهب والمتنارات ، شيخ معيد ، (م ٢١٣ هـ)

الايضاح، فصل بن شاذان بيشابوري، ٢٥٠ه.)، نصحيح و حاشيه از محدث ارموي.

ايضاح الاشتياء ، حسن بن يوسف بي علي بن مطهر حيى (م ٧٢٥هـ)

ايمان ابوطالب ، سيد فحار معد موسوى.

₩كٍ ₹

بحار الأتوار ، محمد باقر مجلسي.

يشارة المصطفى لشيعة المرتصى. عماد الدين ابو جعفر بن محمد من محمد طبري. (متوفى بعد از ۵۱۸ م.

البدايه والنهاية: الوالقداء السماعيل بن كثير شامي ، رم ٧٧٠هـ).

البيد والتاريخ، مطهر بن طاهر مقدسي.

البرهان، سيدهاشم تويني بحراني (م ١١٠٧ هـ،

بصاكر الفوجات، محمّد بن حسن بن هروخ صفير م ٢٩٠ هـ)

ولافات السامه احمد بن ابو طاهر معروف به ابر طيهور (م. ٣٨٠هـ)

البلد الأمين، شيح ابراهيم كفعمي ، (از دانشمندان قرن مهم هـ)

نهجة الأمال في شرح ديدة العقال، عنى حيياري تبريري ، (م- ٣٦٧ م).

البيان والتبيين، عمر و بن بحر ملقب به جاحظ ، رم ٢٥٥ هـ)

يب الأحوَّالان ذكر (حوالات سيده صاء العالمين، عباس قدى ، (م. ١٣٥٩ هـ).



EĞ)

تأویل الآیات الظامری میکنشرف الدین علی حسیس استرآبادی ۵٫۹ م ۹۶۵). تاج العروس می شرح القاموس، میلامحقدین محتمد ریبادی حسی ۵٬۱۱۴۵ م.۱

فاج المعواليات أمين الأسلام طيرسي ، (م. ١٩٣٨هـ).

تاريخ ابن ررحة دمشقي، عبقالرحمن بن عمرو بن عبدالله نصري.

*تاريخ ابن القدا*د، اسماعيل بن علىّ عماد الدين

تاريخ الإسلام ووقيات المشاهير والأعلام: شمس الدين محمّد بن احمد دهين ١٠ م ١٩٧٨)

تاريخ *الامم و الملوك محم*دين جرير طيري، (م ٣٦٠ م

تاريخ ابن هاكر، ابن عاكر دمشمى على بن حسن بن هيداف، (م ٥٧١هـ ق)

تاريخ بقداد أو مدينة السلام: ايوبكر احمادين عنى حطيب بعدادي، (٣٩٢ -٣٩٣هـ).

تاريخ للقات، حافظ احمد بن عبدالله عجلي ، رم ٢٥١ هـ)

المريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، (١٩٢٩ ـ ٩٩١ هـ)

كاريغ الخلفات محمد بن يريد

تاريخ الناميس، حسين بن محمد بن حسن دياريكر ي. (م. 1996هـ).

تاريخ الكبير، ابو عبدالله اسماعيل بخارى، (م ٢٥٥ هـ)

تاریخ فخری ، محمد بر عنی پر طباطیا معروف به این طعطفی ، (م. ۱۹ ۱۹هـ به) ، ترجمه محمد وحیدگنیایگانی

تاريخ هالم آوای حباسی، اسكندر بیگ منشی ترکال.

عبدالملك فميء تصحيح واتحشبه سيد جلالالدين نهراني

تاريخ مختصر الدون، عريموريوس الملطى. ابن نعيرى ، (م. 540 هـ ق)

تاريخ المدينة المتوردة أبو ريد عمر من شبّه بميري يصري. (۱۷۳ - ۲۶۲ هـ)

تاریخ الیطویی (تاریخ این واضح اخیاری)، احد بن ابو یعمرب بن جدمار کناتب یستقویی. (قرن سوم ه).



التبيان في تفسير القرآن، محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي (٢٨٥. - 49 هـ) التبيان في تفسير القرآن، محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي عاملي التنمه في تواريخ الاثمة الآلي ميثد تاج الدين على بن احمد حسيس عاملي تجريد اسمه و التميخاية، محمد بن احمد بن عثمان دهيي . (٣٨٠. ١٩٧٣ هـ) التحصين، أبن فهد حلى . (٩ ١٣٠٨ ، ترجمه و الحقيق على جبار گلباعي تحفه الاحباب، محدث ممي، (١٣٥٩ هـ)

نخة الأرهاره ميد ضامي اين شدقم حسيني مدني، ديند از ۱۰۹۰ه.). تحف العقول، حسن بن على، اس شعبه حراني، (قرل ۴) تحقيق دربارةً رور اربعين، سيد محمّد على قاصي طباطبايي تحقيق الزّائر، حسين دوري.

تذكرة الأولياء، عطار بيسابوري، هريد الدين محمد بن ابراهيم. 8۹۸ه) الذكرة الحواص (= تدكره حواص الأمه) سبط ابن الجوري، يوسف بن صرعتي بس عبدالله معددي (۵۸۱ - ۶۵۴ هـ ۸

تنسيرفى ظلاكء سبئد مطب

تضمیر طبری (= حامع البیان فی نفسیر القران ۱۰ محمل بن جریز طبری، (م. ۲۹۰ه). تاسیر هیاشی، محمد بن مسعود بن محمّل بن عباش سدمی مسرقدی، (م. ۲۲۰هـ». تفسیر قرائب القرآن (= نفسیر بیشابوری) حس بن محمد قمی بیشابوری ، رم. ۲۲۸ه). تفسیر القمی، عنی بن براهیم قمی، (منوفای بعد از ۲۰۷هـ)



تفسير القرآن والمقل، يو والدين عرائق

تقسير قرطبي = حامع احكام القرآل، محمّد بن احمد انصاري ، (م ٢٧١هـ).

تفسير الكبير، محمد بن عمر خطب هخر الدين رازي، ١٩٠٤-٢٠٤هـ،

تفسير لوامع التنزيل، حائري قسي

السير مفاتيع الغيب، محمّد بن همر الحج الزاي، (م. ١٩٩٩هـ).

تفسير مجمع البيائه فصل بن حس طير سي، (۴۷۱ ـ ۵۴۸ هـ)

تفسير الوسيط

القريب التهديب، أس حجر عسملاتي أحمد بن عني من محمد (م. ١٨٥٢).

تعليقه منهاج المقال، محمّد باقر بهبهائي، (حصى)

تلامدة العلامة المنجلسي و المنجارون منه: ميند أحمد حسيني اشكوري (معاصر ».

اللغيص الرياض، سيّد عني حال مدس شيرازي، رم. ١٩٢١هـ).

تنبيه التعواطر وانزهة النواظر «مجموعة ورام، ورام بن أبو حالس مالكي اشترى، ﴿ ٥٠٥هـ)

تنقيح المقال في لحوال الرجال: شيخ عبدالله مامعاني: (١٣٩٠ ـ ١٣٥١ هـ)

تهديب الأحكام، محقدين حسن طوسي، (م ۴۶۰ هـ)

کهدیب تاریخ دمشق = مهدیب ناریح این هستاگر ، تهدیب از شیخ عبدالفادر (صدی بدران ۱۰۰۰ م ۱۳۳۶ ه

عديب التهديب، احمد بن على بن حجر عسقلاني (٢٧٣_١٥٨هـ)

عهديب الكامن في اسماء الرجال؛ يونس بن عبدالرحمان، (م. ٣٩٢هـ)

نوبياي ديدگاي، عباس قمي. بازگردان هو شبگ احاقي، جو اد قيو مي.

تواريخ النبي ﷺ والأل، محمّد تقي شوشتري، تحقيق محمّد شريعي و عني شكرجي

توحید المفضل، چاپ داوری دم

نوطيع المقاصدة بهاء الذين محمد بن حسين هامني، (شيخ بهاتي ٠



الثاقب في المناقب، بن حصر دمحمد بن على طومي دراز دانشمىدان فرن ششم؟



المار القفوب، هيشالملک بن محمّد العالبي - ۳۵۰ ۴۲۹ هـ. الواب الاعمال و مقاب الاحمال، البيغ صدوق (م ۲۸۱ هـ)

바는데

جامع الأحبار، محمَّد بن محمَّد سيرواري، (فوان هعم)

جامع الأصول في احاديث الرسون، مبارك بن محمّد بن محمد معروف بــه ابس اثــير حــرري، (م 9-9هـ).

جامع مسأنيد أبي حيفه، محمّل بن محمود خوازر مي. (١٩٣٠-١٩٥٥ هـ)

جامع الرواقه محمّد در دبيمي غو وي حالري. (م ١٩١٠ هـ)

جامع الصمير، عبدالرحمن سيوطي، (٨٤٩ـ ١٩١١هـ)

الجبال والأممنة والميادر

جلاء العيوبي، محمَّد باقر مجمعي محقيق و دامر انتشارات سرور

البحمل او التصوه في حرب البصوم، شيخ مفيد ، (م ٢٩٣ ه. ق) محقين سيدعني مير شريفي

جمهرة انساب امهات النبي.

جمهره انساب العرب، ابو محمد عني بن احمد الدلسي. (م. ٢٥٦ ه.).

جمهرة السبب ، هشام بن محمد بن سانب كبي، (م. ٢٠٤هـ)

جنَّات للخلوم، محمَّد رضا امامي مدرس حانون بادي، از دانشمندان فرن ١٧هـ)

جنة المأوي، ميررا حسير بوري، (١٣٢٠هـ)

جواهر الكلام، محمد حسن سيمي بي محيثة باقر ، (م. ١٢٥٩ ه.).

الجومر الثمين في سير الملوك و السلاطين، بن ذَقَمَاقَ ﴿ جِ ١٩٨٩م).

*ᠸ"

حبيب السير (= متريخ حبيب الشير في احبار افراد بشر) ، هياث الدين بن همام الدين شير از ي معروف به خواندمير (م ۹۴۱ هـ).

حنجة السعاده واحجة الشهادقه محمّد حسن اعمناد السنطيم به كواشسي واينا مقدمه فريديون



حدائق الإنوار ومطالع الأسرار ، اس الربيع شيباني شائعي ، تحقيق عبدالله ابر اهيم انصاري . حديقة للشيعة ، احمد بن محمد مقدس ار دبيعي ، (١٩٩٣ هـ) ، تحقيق صادق حسن راده . حديقه الحقيقه ،

حق اليقيني، محمد باقر مجلسي

حابة الإبرار، سيَّد هاشم بحراني، (م ١٠٧ يا ١٠٩هـ)

حليه الأولياء وطبقات الأصفياء : أبو رميم اصفهائي، رم. ٢٣١ هـ)

حياة الامام الباتر للله ، باقر شريف در شي (معاصر ،

حياة المميوات الكيرى؛ كمال الدين محمّد بن موسى دميرى؛ (م A-A هـ).

حياة القاوب (= ناريح پيامبران) ، محمد باقر مجلسي، تحقيق سيّد عني اماميان

المغوائج والبجرائح، قطب الدين واوددي سعيد بن حية الله درم. ١٩٥٠هـ

خزانة الأدب ولب بياب لسان العرب، عبدالقاد، بن عمر معدادى، ١٠٣٠ ـ ٢٠٩٣.

خصائص الالمة ﷺ ۽ سيّد رضي محمد بن حسين بن موسى موسوي، (٢٥٩ـ ٣٠۶ه.).

الكماكس المسينية؛ شيح جعفر شو شبري، (م. ١٣٠٣هـ.

الخصال، شيخ صدري، (م. ٢٨١هـ).

الخصائص الكيري، عبدالرحمان سيوطى، (م. ٩١١هـ)

الخطط والأقارة احمد بن على بن عبدالقادر معروف به مقريري. (١٩٤٤ - ٨٩٥ هـ)

علامة الأثرة

غلاصة الاقوال = (رجال علامه على ، حسن بن يوسعه بن على بن مطهر حلَّى ، ٢١٨ ٥ ٢٢٤ هـ آي.

خلاصة تقعيب تهديب الكمال حروجي الصاري

خلاصة سيرمنيدالبشر تَلْكِيْنَ .

خومآمور تصاب، ابر مصر فراهي.

431

دارالسلام، محمود عراقی، (م. ۱۳۰۶)، تصحیح و تعیق ناصر باقر پیدهندی. دارالسلام نیمه یتماّق بالرؤی؛ والمقام، محدث نوری، م. ۱۳۲۰ هـ)



فايرة المعارف فارسىء به سريرستى علامحسين مصحب

القوجات الرفيعة في طبعات الشيعه، سيَّد على حال صدر شيرازي، رم. ١١٢٠هـ).

القر المنقورة جلال الدين سيوطى، (م. ١٩٩١).

المشروعي اختصاو آلبينازي والسيرء

السوافنظيم في مناقب الاثمة المهاميم، يوسف بن حياتم شيامي عنامتي م 699 هـ) المحقق موسسه بشر اسلامي

الدوة الياهرة؛ مستوب به شهيد اوال، محمد بن مكى م ٧٨٤هـ).

الدروس الشريعة في فقه الإمامية، شهيد اول محمد بن مكن عاملي، (م. ١٨٦هـ).

مُلاقل الصدق، عن الجراب عن يطال الناصل) محمد حسن مظفر، (، ١٣٠٥ - ١٣٧٥ م).

دلائل البوة، أبو معيم اصعهاني، (٢٣٠ هـ)

دلاكل النبوه ومعوفة احوال صحب للشريف، احمد بن حسير بيهقي، (١٢٥٨ هـ)

السمعة الساكية ، محمَّد بافر دهستي يهيهاني، (م. ١٣٨٥ هـ).

الدوة العرب في شعر شيخ البطحاء - ديو لا أبوطالب) ، جمع و تحقيق و شرح بافر عوباس رريس ديوان حفظ، شمس الدين محمد حافظ شيرازي : م ۷۹۲هـ اد تصحيح فاسم غيء محمد در ويني ديوان حشابه حشان بي ثابت.

دیوان سید حمیری: اسماعیل بی محمد ۱ م ۱۷۳ هـ ۱ تحقیق شکر هادی شکر

ديوان خاكاني، بديل س على (٥٢٠ .١٥٥٥).

ديوان دهيل المخزاهي، دعيل بن على ١٣٨ _ ٢٤٤ هـ ، محميق عبدالصاحب عمران الدجيمي

ديوان صعي الدين حليء (م. ٧٥٧ هـ).

ديوان الفرردق، همام بن عالب بن صعصمة

ديوان محتشم كاشاني، كمال الذين محتسم كاشاتي (٩٣٥ / ٩٩٤ م.ق).

ديوان منسوب به امام همي الله ، حمم و تر ثيب عبد العرير الكرم

439

دخائر العقبى، احمد بن عبدالله بن محمد طيرى محب الدين ، م. 1944 م.).



القريعة الى تصانيف الشيعة: محبِّد محسَّد محسَّر محمَّد رصا معروف به أق بررگ نهراني، (١٢٩٣ - ١٢٨٩ هـ). _ ١٣٨٩ هـ):

> القرية الطاعرة، محمّد بن احمد بن حمّاد بصارى رازى دولايي. ۲۲۴ ـ ۲۲۰هـ) ذكر اخبار اصفهان: حافظ ابو ديم اصفهاني، دم. ۲۴۰ ه.ق ا

> > 430

وسع الایراری نصوص الأخبار، محمد دین عمر رمخت ی، (۴۶۷ـ۱۵۲۸ه). رجال این داود، نقی الدین حسین بن عنی بن داود حتی، دم بعد ۲۰۷ه، رجال برقی، احمد بن محمد بن حالد، ۱۲۸۱ه).

رجال الطوسيء شيخ طوسي (م ١٩٩٠هـ).

رجال التجاشي، حمد بن على اسدى كواني بجاسي (۲۷۲ - ۴۵۱ هـ)، نصحيح سيّاد موسى شيري ربجاني

رسالة أمي قالب الزواري الي اين اين اين في ذكر آلها هين، احمد بن محمد بن محمد بن منيمان (۱۹۶۸ م. وسالة اسانيّه، محمّد قاسم محتاري عبيدلي سيز و اري ، تحقيق سيد محمّد راصا حسيني

> رساله صاحب بن حیاد، (م. ۳۸۵ه.) افرسالا انسعدید، علامه سینی

> > ردعني ودالسابهه

روضات الجنات في محوال العلماء والسادات، سيّد محمّد باقر حو انسازى ١٣٢٩ ـ ١٣١٣ هـ) روضة الشهداء، حسين واعظ كاشفى ، (م. ٩٠١ هـ. ق. ، تصحيح و حواشى ابو الحسن شعرانى، روضة كافي، محمد كليس

روضة الواعظين، محمّد بن حسن بن على معروف به فنال بيشابو وي، (م ١٩٠٨هـ).

وياض السالكين. سيد عني حال صدر علمي شيرازي، (م. ١٧٠١هـ)

وياض العلماء ، عبدالله افتدى اصعهائي (م. ١٩٣٠ ه.).

الرواشح السماوية في شرح احاديث الامامية، مير داماد سيّد مير محمد باقر حسيسي مرحشي (م. ۱۰۴۱ ه.ق)



رياحين الشريعة، دبيع الله محلاني، (م. ۱۴۰۶ ه.ق.) ويطانة الادب، محمد على مدوس بريري، (م. ۱۳۷۳ ه.ق.)

الرياض النَّضره عن مناقب العشرة : اسمد بن عبدالله بن محمد تنبري محبِّ الدِّين، دم. 99۴ هـ).

E)#

وهر الربيع، ميد معمةالله جرائري (م ۱۱۱۲هـ). ريدگيمه ملامه مجلسي، سيد مصمح الدين مهدوي.

الالميء

سرّ السّلمة العلويّة، ابو مصر بخارى. سعينة البحار، عباس ممى (م. ١٣٥٩ ه.ق) سعير الحسين ﷺ ،

سالاقة العصرية سيند على خان صدر هو سوى ، ابن معصوم) (م. ۱۹۲۰ هـ) سلسلة آباء النبي ﷺ ، وتحدى (معاصم)

سمط النجوم الموالي، عبدالملك بن حسين عصامي، ١٠٣٩ ـ ١١١ ق).

مساء المقال في علم الرجال، أبو الهدى كديسي ، ﴿ فِي ١٣٥٦ أَ هِ. قَ ؟

سنن برمادی = الجامع الصحیح. ابو هیسی محقد بن عیسی بن سور د بر مدی ، (م. ۲۷۹ هـ) السنن الکیری، ابو بکر احمد بیهایی ، ۲۸۴ ـ ۲۵۸ هـ)

السيرة النبوية =سيرة ابن هشام، عندالمنك بن هشام بن ابو ب حميرى، (م. ٣٩٣ يا ٨، ٢ ه. ق). السيرف ابن حيان.

السيره ۽ اين اسحاق

میرآهلام البلاده شمس الدین محملایی حمد دهبی م ۲۹۹۸) میرمقاله درص استادی

السيرة الحابية، عني بن برهان الدين حلبي، (٩٧٥ . ٩٤٠ هـ). السيرة المويّة والآثار المحمدية، احمد ريس دخلال، (م. ٢٠٢٢ هـ).



دشه

شاه حیاس حصوی ، مصرانه ولسمی

الشجرة النبوية، أن المبرد، (٩٠٩-٩٠٩٪)، تحقيق و معليق محى الدين ديب مستق

شرح درايه، (الرعاية)؛ شهيد ثاني رين الدين على بن احمد جيعي عاملي، ، مستشهد به سال 990 هـ -

شرح تجريد قوشجي، على من محمد قوشجي، (م. ٩٧٩ هـ ي).

شرح فيافية التي تولس، محمّد بن امير حاج حسيس، تحقيق صعاء الذين يضرى.

هوسوالعماقات السيم.

غرم المقاصدة مسمودين عمر من عبدالله معروف به سعد الدين تفتازاني. (م. ٧٩٧هـ) .

شرح تهج البلاقه و هيدالله بن هيد الدمعو و قديد ابن ابي الحديد، (م. 200هـ.

شرح تهج البلاقه، ابن مولم بحراني، كمال الدين مبتم بن على بن ميتم.

شرفالنين تلاش ، ابر سعيد واعظ حرگوشي، (م ۴۹۶هـ)، سرجمه سجمالديس محمود راويدي، تصحيح و تحشيه محمدروشن

فيقرات القعب، عبدالحيّ ابن عماد خبيني. (م. ١٩٨٩ هـ).

الشعروالشعران عبدالله بن مسلم بن فييه دينوري. ٢٧٥هـ)

الشعاء وتعريف حقوق المصطفى، فاصى فياص بن مو منى يحصبي القالسي مالكي، م ٢٧٦- ٢٧٠هـ م

شفاء الصدور، ابوالفصل تقعي تهراني، محقيق موحد ابعلحي

شماکل النبی تایی و عیسی محمّد بن عیسی قرمدی، (۲۷۹ هـ) ، ترجمه و استخراج

احاديث و حراشي دكتر محمود مهدوي،

الكنعائل النبوية.

شواهد الشزيل بقواهد الطفيل، عبيدالله حاكم حسّكاني، (متوفاي بعد از ۲۷۱ هـ.

غواهدالتبوي فيقالرحس جامي، (م: ٨٩٨هـ).

وهبيء

الصحيفة للسجادية للجامعة ، سيّد محمّد باقر موحد ابعلحي.



الصحاح، جوهري.

صحیح البحاری، اسماعیل بُحاری. (م. ۲۵۶ ه.

الصحيح من سيرة النبي الاعظم، سيد جعفر مراتصي عامني ، (معاصر).

الصديق بويكره حسين هيكل

حيفه الشّموة ابو الفرج عبدالرحمن بن على بن محمّد معروف به ابن جورى بغدادي، (م ٥٩٧هـ). الصواعق المحرقة في الرّد على أهل البدع والرّندقة، احمد بن حجر هيّسي، (م ٩٧٩هـ).

4-50

طب الاثمة على : عبدالله و حسين هي مدان بسطام بشابوري. طب النبي الله : جعار بن محمّد مستعوى (م. 377)

طبقات اعلام الشيعه ، شيخ أقا بررگ تهراني.

الطبقات الكبرى محمدين سعد كأنب والمدىء رم ٢٣٠ هـ،

طيقات الشخصة الكيرى، عنى بن عبد الكافي سبكي، (م ٧٧١هـ ق.

طيقات الصوبيه وسلسى

الطرائف في معرفة مدهب الطوائف، رضي الدين ابو القاسم عني بن موسى بن جعمر بن طاروس حسني حسيني، (م. 994و ي. 994)

#**E**#

العباس، ميّد عبدالرزاق معرم. (م. ۱۳۹۱ هـ). العير في خير من قيره محمد س احمد دهبي، (م. ۲۴۸هـ)

ميقرية خالب

هجائيه المحلوقات و فرائب الموجودات، محمد بن محمود درويي ، دم ۲۸۳ م) المُند القوية لدفع المخاوف اليوبيّة ، على بن يوسعب حتى، تحقيق سيد مهدى رسائى العقد الفريد، احمد بن محمّد بن عبد ربّه الدلسي، (۲۲۶ ـ۳۲۸م)

هان الشرایع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صفوی، (م ۳۸۱ هـ).



العملة ، = عمده فيون صحاح الاحبار في مثلقب امام الابرار ٥٠ يحيي بن حسن اسلني حلّي معروف به ابن بطريق، (م ٤٣٠هـ)

صفة الطالب في انساب آل ابيطالب داحمك بن عني داو دي حسيي ، (م. ٨٢٨ هـ).

عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الايات والأخيار والأضوال: عبدانله بـحراسي اصعهائي (شاكر دعلامة مجلسي).

عوالي الكالي العزوزية في الاحدديث الدينية ، محمّد بن عنى بن ابتراهيم الحسبائي (ابس ابس جمهور) ، (م ١٨٨٠هـ)

هيون اخبار الرضه ﷺ ا ≃عيون الأحبار)، محدّد بن على بن حسين بن بابويه فعى معروف به شيخ صفوق.

حيون الإشبار وفتون الآكار، عبدالله بن مسسم دينوري، (م. ۲۷۶ ه.)

هين المعيامية محمد باقو مجلسي

عيون المعجزات، حسين بن عبدالو عاسه «از دانشسد» قران بنجم).

#27

القارات؛ ابراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال تعقيء م ٢٨٣ هـ).

غايه السرام و حديد الخصام في تعبين الأمام من طريق للخاص و العام، سيّد هاشم بحراتي. (م ١٩٠٧هـ)

غايه الاختصار في البيوتات المعموظة من الفيار: ثاج الدين أبي رهوة حسس.

غور الحكم و درر الكلم؛ عبدالو احد أمدى تميمي، ؛ ح. ٥٥٠ هـ ٥ ا.

خزوات اميرالمؤمنين الله ، جعفر نفذي.

الغلاير من الكتاب والنسة والأدب، شيخ عبدالحسين اميس مجمى (م- ١٣٩٠ ه.ق)

الميلة محمّدين حسن طوسي، (م. 195هـ).

الغيبة، محمد بن أبر أهيم نعماني: (م. ٢٦٠هـ).

الافياة

فقع الإبواب بين دوي الألباب وبين وب الارباب مي الاستخارات، (ب طاووس.



قرائلدالسمطين، ابراهيم حمويني جويني، رم ٧٧٢هـ)

قرمعه للغرى مي تعيين قير اميرالمؤمين المؤلج ، سيّد عيدالكريم بن طاروس ، (١٩٣٤م)

الفردوس بمأثور المنطاب، شيرويه بن شهردار دينسي، ٤ ٩٠٥ م.٠

عرق الشيعة، حسن بن موسى مو بحي، قاز دانشمندان قرق سوم هـ).

مرهنگ همید، حس همید

فوهبك توينء فلباطبابين

فرهنگ فارسی معین، محمد معین، (۱۳۹۷ - ۱۳۵۱ ش.

القصول العليه؛ محدث قمي. تحقيق ناصر باقرى بيدهندي (متولَّد ١٣٣٧ ش. ٥.

القصول المختارة من الميون و المحاسرة بو القاسم عني بن حسين مر نصي ، (٣٥٥ - ٣٣٠ هـ)

القصول المهمة في مفرطة أحوال الاكتِّة، عنى بن محمد بن احمد مالكي مكى معر و قديمه ابس

مباغ مالکی دم ۱۸۸۵

قطبائل الصحاية وأحمدين مجمد بن حبيل

مضائل الخمسة من الصحاح السته سيّد مر بصى فيرو. آبادي.

فقیهان برمسند خطابه و وحظه ناصر یافوی بیدهندی.

قلام السائل، ابن طاروس. على بن موسى بن جعمر بن محمّد بن طابووس (م 358هـ).

القهرست، محمد بن حسن طوسي، (۲۸۵ ـ ۴۶۰ ه.

الفهرست ابن النديم، (م: ٣٨٥ه)

القوائد الرضويه في احوال حلماء المدهب الجعمرية؛ حباس قمى: ﴿ ٢٩٣ - ١٣٥٩.

فهرمت منتجب الدين، عني بن فبقائله بن حسن بن حسين ... م. بعد از ۵۸۵هـ).

فيض قلمسيء ميزرا حسين نوري : (م. ١٣٣٠) - برحمه سيَّد جعمر نيوي.

فيض القدير فيما يتملق جعديث الغدير، عباس قمي

قادتناکیف نمرفهم؛ سید محمد هادی حسیسی میلانی؛ (۱۳۱۳ م. ۱۳۹۵ ه.)، محمیق و تعلیق سیّد

محمد عني ميلاني.

قاموس الرجال؛ محمّد تقي شوشيري، رم. ۱۴۱۶)

القامومن المعيف، محمّد بن يعموب فيرور آبادي شيراري سامعي (٧ ٨هـ).



غواهد العديد، بصير الذين طو سي: (١٩٩٧ - ٤٧٢هـ).

لرب الاستاد حميري، عبد# بن جعم حميري، (قرن سوم).

القصائد السبع العلويات، ابن في الحديد معتز في ، (م. 509 يا 500 هـ)

المحص الأنبياء، فعب الدين سعيد بن هيافظه واو مدى: (م. ٢٧٣هـ)

للقواحد والقوائد في للفقه والاصول والعربية ، شهيد اوَّن (م ١٩٧٠هـ)

قعقام رخار، در هادمير زا معمد الدوره ⁽¹⁾

وكرو

الكافيء محمّد بن يعلوب بن اسحاق كليس رازيء (۾ ۲۲۸هـ.

كامل هاكي، حسن بن عني بن محمد بن على بن حسن طيرى مشهور به عمادالدين طيرى. الكامل في التاريخ، عوالدين ابوالحسن على بن محمد بن محمد شيباني معروف به ابن البر جورى، (م. ۶۳۰هـ).

التكامل في اللغة والأدب، محمَّد بن يزيد مبردٌ ، (م ٢١٠ - ٢٨٤ يا ٢٨٥ هـ).

كامل الزيارات؛ بوالقاسم حمد بن محمّد بن جمعر بن موسى بن قُولويه، (م. ٢٩٧٠هـ)

كتاب التعصين احمدين فهد حلى ١١م - ٨٤١ هـ.

کتاب سلیم برزقیمی، سلیم برزقیس عامری ، (م ح ۹۰) ، تحقیق محمّد بافر انصاری رمجانی کحل البصر، عباس قمی، (۱۲۹۳ ـ ۱۳۵۹ م.

الكرماء او اللؤلؤ للمرتبء سيد محدّد راصا شاه عبدالعطيمي

الكشاف هن حقائق فوامض التبريل و هيود الأصاويل مي وجنوه التأويل ، منحمود بس عنمر رمخشري (م ۵۲۸هـق)

كشف المقمد في معرفه الأثقه، أبو الحسن عنى بن عيسى بن أبو الفتح إزَّ بني (مثو على بعد ال ۶۸۷ هـ.

كشف المحجة لمرة المهجة؛ على در طاووس.

كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين، عالامه حتى، تحقيق حسين در گاهي. الكشكون، محمّد بن حسين بن عبدالصمد عاملي، (١٩٥٣ - ١٩٣١ هـ يا ١٩٣٠ هـ)



الماين كتاب بالتحقيق وينجانب ماده فشر است.

كمال الدين و تمام النعمة؛ صدوق م ١٣٨٠ هـ ١

كفاية الأثر مى النص على الاقمة الأثنى عشره أبو الفاسم على بن محمد بن عنى خز از عمى رازى ، (هران جمهارم)

کفایه الطالب فی مناقب ع*لی بن أبی طالب طال* د محمّد بن بو سعب کمجی شافعی. ۱ م ۵۰۰۰ ه.: کفایة الموحدین، مبد اسماعیل طبر سی دوری.

کلمهٔ طبیه ، میر ، حسین دوری طبوسی ۱۲۵۴ ـ ۱۲۲۰ ه.).

الكلم الطيب؛ مبد عني حان ملتي.

الكتى والألقاب، محدث قسي

الكنيء دولابي.

كر العماليه علاء الذين متقى هندي. (م ٤٨٣ هـ).

كر العوائك محمد بن على بن عثمان كراجكي طراسسي، (م. 449 م. ١

گوهرمواد، عبداله زاق فياص لاهيجي (م ١٠٧٥ هـ،

#J#

الوُقِوْة الْمِحْرِين فِي الْلَّحِارَة القرائي العين، يوسف بن حمد بحراني ١٠٠٧ ـ ١٠١٥هـ). الوَّلْقُ و موجان، مير را حسين مورى طير سيء (م١٣٣٠ هـ)

لوامع صاحبارانی ۱۰۲۰ شهور به شرح فقیه محمّد نعی مجلسی (مجسس اوّن) رم ۱۰۷۰). مذاّنزل من القرآن فی علی نیّالاً : محمّد بن عباس بن عبی بن مروان.

مَثَالُبِ العربِيَّةِ مِشْتُم بِن مَحْمَدُ بِنِ سَالِبَ كُنِيٍّ. ١٩٣_١٣ هِ.

مثيرالأخران، ابن معاجبي محمد بن جعفر (م 570هـ).

مثنوى، مولوى جلال الدين محمّد بلحي، (م ۶۷۲هـ و..

المجالس الفاخرة، سيد عبدالحسين بن شرف الدين موسوى عاملي، ٢٩٠١ - ٢٩٧٠ م)

مجالس المؤمنين، فاضى سبِّد ورانه حسيبي مرعشي شوشسري، ر ٩٥٥ ـ ١٩ ـ ١٨)

المجدى في انساب الطالبيين، عنى عنوى عمرى ﴿ ال دَانْتُمَنْدَالَ قُرِ لَ يَنْجُمْ ﴿

مجمع البيان في السير القرآن، فصل بن حسن طبوسي، ﴿ م ١٩٤٨ هـ ١



مجمع للبحرين، فحرالدين بن محمد عنى طريحي، (م ١٠٨٧ هـ)

مجمع *الرجال، عنایه اطاین علی فهبالی د*م حوالی ۱۰۱۶ هـ).

مجمع الرواك ، بور الدين ابوالحس عمى بن ابويكر هيشمن ، (م ١٩٠٧ هـ)

مجمع الامثال، ميداني ديرالفصل بيشابوري، ١٠٠. ٥١٨).

المحاسن والمساوئ ، ابراهيم بن محمّد بيهمي ، (م ٢٥٨ هـ ٢

المعامس(=محامن برقي)، احمد ين محمد خالد بر قي: (م ۲۷۴ و يا ۲۸۰ هـ)

المعججة البيعياء دمحمد بن مرتضى مولى محسن معروف به فيص كاشاتي، (١٠٠٧ - ١٠٩٠)

تحقيق عني اكبر هماري.

معرق القنوب ومحمد مهدى براقي (م ١٣٠٩ هـ).

مختصر ب*صائر الدرجات*، حسن بن سليمان حلّى، (قرن بهم »

مدينه المعاجر، سيد هاشم بحرائي ، (م ١٩٠٧ هـ).

مرآة للجنال، ابو السعادات يافعي (٢٩٨ ـ ٧٤٨م) عبدالله بن اسعد

مراصد الإطلاع عنى أسماء الأمكنة والرقاع، صعى الدين عبقائمة من بن عبقال عن بعدادي، (م

A VTS

موأت الاحوال، احمد بن محمد على بهيهاني (م ١٣٢٥ هـ)

مرآت العقول، محمّد بافر مجسى (م ١٩٩١ه).

مراك المعارف، محمّد بن على بن عبدالله حور الدين م ١٣٥٥ هـ).

مروج الدهب و معادل الجوهر، على س حسين مساء دي، ﴿ م ٢٣٤هـ ،

المواره محمد بن مكي هامني، شهيد اوّ ل، (م ٧٨٠ هـ -

مسائر الشيعه، محمّد بن محمد بن عشمان، شيخ معيد، (م ١٩٦٣ هـ).

المستدرك على الضحيخين، محمد بن عبدالله حاكم بيشابو برى ١ م ٢٠٥ هـ)

مستدرك هوالم للعلوم والمعارف والأحوال: سيند محمد باقر مو سوى مو حد أبطحي.

مستاري الوسائل ومستبط العمائل، ميرزا حسين نورى طيرسي، ١٣٥٣ ـ ١٣٢٠هم.

المستطرف في كلّ فن مستظرف محمد ابشبهي

المسترشد، محمد بن جريز بن رسم طبري، (٣٧٦ - ٣٢١ - تحقيق شيخ احماد محمودي.



معقد احمد من حنبل، احمد بن محمد بن حتبل، (م: ٢٤١ ه).

مستد فاطعة الزهراء، ميذ حسين شيخ الاسلامي، (معاصر).

مشاهير علماء الامصار

مشكفة الاتوادفي غرر الأخمار، على طبوسي، (اواثل قرن هفتم).

مشكاة المصابيح، محمّد بن عبدالله خطيب تبريزي، (م: ٧٤١هـ).

مصباح المتهجد ومنازح المُتَعَبِّد، محمَّد بن حسن طوسي، (م: ٩٤٠ هـ).

المصباح ، ايراهيم كقعمي ، (م: ٩٠١هـ).

المصنف في الأحاديث والآثار، عبدالله بن محمّد بن ابي شيبه كوفي عيسي، (١٥٩ ـ ٢٣٥ م).

مصنفات الشيخ العقيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادي ، (م: ٣١٣).

المصنف، عيدالرزاق بن همام صنعاتي، (م: ٢١١هـ).

مصهاح المثيرة احمد بن محمد بن على مقرى فيومي ، (١٠٠ ٧٧٠ هـ).

مطالب المثول مناقب آل الرسول، محمّد بن طلحة شافعي ، (م: ٢٥٩ه).

المعارف، ابن قتيه دينوري، (م: ٢٧٧ م).

معارف الرجال، محمّد حرزالدين، (م: ١٣٥٥ هـ).

معالم العلماء، ابن شهر أشوب ماز تدراني، محمد بن على بن شهر أشوب، (م: ١٨٥٨).

معاني الأخبار، محمّد بن على بن حسين بن بابويه قمي معروف به شيخ صدوق، (م: ٣٨١هـ).

معاهد التنصيص، فيداار حيم بن احمد عباسي.

معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموى، (م: ٢٢٦هـ).

معجم التفات و ترتيب الطبقات، ابو طالب تجليل تبريزي، (معاصر).

معجم رجال الحديث، ميد أبو القاسم موسوى خوش، (١٣١٧ ـ ١٣١٢ هـ).

معجم الشمراء، محدّدين عموان مرزباتي ، (٣٨٧ هـ).

معجم المؤلفين، عمر رضا كخالة، (معاصر).

معراج قامه أبو على سينا، حسين بن عبدالله سينا (م: ٢٢٨هـ).

المفازى، محمّد بن عمر واقدى. (١٣٠_٢٠٧).

مفاتيح الجنان، محدث قمي.



مقاتل الطالبين، ابوالفرج أصفهاني، (م: ٣٥٦ه).

مقتصب الأثر، احمد بن عبيدالله بن عياش، (م: ٢٠١ه).

مقتل ابي مختف (وقعة الطف) ، لوط بن يحيى ازدي غامدي كوفي ، (م : ١٥٨ هـ).

مقتل العمين الله خوارزمي، خطيب خوارزمي، (م: ۵۶۸هـ).

مقتل للحسين ملي وسيّد عبدالوزاق مقرّم.

مقامات العربري، حريري.

المكاسب، مر تضى انصارى در قولى، (١٢١٤ ـ ١٢٨١ هـ).

مكارم الاخلاق، حسن بن قضل طيرسي، (قرن ششم).

المال والتحل، محمَّد بن عبدالكريم شهر مثاني، (م: ٥٤٨هـ).

الملهوف في تتلي الطفوف، رضي الدين على بن موسى بن طاووس حسني، (م: 854).

مناقب آل ابي طالب، وشيدالدين محمّد بن على بن شهر آشوب سروى مازندراني ، (م: ٥٨٨ هـ).

مناقب أبي طالب، ابن مفازلي شائعي ، (م: ۴۸۲ م).

مناقب خوارزمی، خطیب خوارزمی، (م: ۵۶۸).

مناهل العرب في انساب العرب، سيَّد جعفر اعرجي نجفي حسيني . (١٢٧٢ _ ١٢٣٢) ، تحقيق متنخب الكليل المصائب في مصالب الاطائب.

منتخب كنز العمال.

المنتخب في جمع المرافي والخطب؛ فخر الدين طريحي نجفي، (م:١٠٨٥ م).

المتنظم في تاريخ الامم والعلوك، إبو الفرج ابن جُوَّرَى بغدَادي: ﴿ مِ: ٥٩٧ هـُ).

منتقلة الطَّالبّية، ابراهيم بن ناصر بن طباطبا، (قرن بنجم).

من لا يعضره القفيه، شيخ صدوق.

منتهى الأمال ، مؤلف عربي تعريب ميلاني.

منتهى المقال في احوال الرجال، ابو على محمّد بن اسماعيل حائري، ﴿ م: ١٢١٥ هـُ.

منهاج البراعة، خوشي.

منية للمريد في ادب المفيد والمستفيد، شهيد ثاني زين المدين بن على بن احمد عاملي، (٩١١ ـ

۹۶۵)، تحقیق رضا مختاری.



المواسعة والمضايقه: على بن طاو ومى، ن خ ش ٥١٥١ كتابخاته آيث الله مرعشي (و ه). الموسوعة العربية الميسرة،

موسوعة رجال الكتب النسعة، عبدالفقار سليمان بنداري و سيّد كسروي حسن. مولودكعيد، محمّد على اردوبادي ، (م: ١٣٨٠ هـ).

مواقف ايجي، عضد الدين عبدالرحمان ايجي، (م: ٧٥٠ هـ).

مهج الدموات، على بن موسى بن طاووس، (م: ٢٥٩هـ).

ميزان الاعتدال في تقد الزجال: شمس الدين محمّد بن أحمد ذهبي، (م: ٧٤٨ه).

الميزان في تفسير الفرآن، مبد محمّد حسين طباطبايي، (١٣٢١ ـ ١٣٠٠ هـ).

ناسخ التواريخ، محمّد ثقى بن محمّد على سيهو، (م: ١٢٩٧ م).

النجم الثاقب، میرزا حسین توری (هم فارسی و هم عربی) با تحقیق و تعلیق و ترجمه سیّد یاسین موسوی.

نسب قریش، جعفر بن عبدالله زبیری، ابن بکار، (م: ۲۱۶ هـ).

مُزعة الألباء في طبقات الادباء، عبدالرحمان بن محمّد انباري.

النزاع والتخاصم، مقريزي.

الزهة المجالس، عبدالرحمن بن عبدالشلام صفوري شائعي بغدادي. (م: ٨٩٤هـ).

نزهة الكرام ويستان العوام، محمّد بن حسين رازي.

نافثة المصدور، محدث قمى، ترجمه كمر واي.

النفحة العتبرية في انساب خير البريه، محمّد كاظم بن ابوالفتوح بن سليمان بسماني مـوسوى، تحقيق سيّد مهدى رجائي.

نقد الرجال، سيّد مصطفى بن حسين حسيلي تفرشي، ﴿ زنده در ١٠٤٢).

ظس الرحمان في قضائل سلسان ، حسين ثوري، (١٢٧٠ هـ)، تحقيق جواد قيومي.

تَمْسَ المهموم؛ محدث قسي.

التقض، عبدالجليل بن محمّد قرويتي وازي.

نظم دروالتسطين، جمال الذين محمّد بن يوسف زرندي، (متوفاي بعد از ٧٥٠هـ). نكتُ الهميان في تكت العميان، صلاح الذين خليل بن أيبك صفدي، (م: ٧٥٣).

تورعام (مجله)، تشريه جامعه مدرسين حوزة علميه قم.



تورالتقليل، شيخ عبد على بن جمعة عروسي حويزي (م: ١١١٢ه).

تورالقبسء

نور الابصار في مناقب آل التي المختار، مؤمن بن حسن شيلنجي، (متوفاي بعد از ١٣٠٨ م).

تور المشرقين،

التولدر، سيد فضل الله واوتدى، (ع: ۵۷۱ه).

توادر الخلفاءة

عهاية الارب في فتون الادب، احمد بن عبد الوهاب تويري، (م: ٧٣٣).

نهج البلاقه: كرد آورنده شريف رضى (۴۰۴ هـ)، با ترجمه فيض الاسلام و ترجمه على اصغر فقيهي و چاپ صبحي صالح و ...

تهج العق وكشف الصدق، حسن بن يوسف بن مطهر على، (٢٢٩- ٢٢٩).

490

الواقي، فيض كاشاني، (م: ١٠٩١هـ).

الواقى بالوقيات، صلاح الدين خليل بن ايبك صفدى، (١٩٩٤-٢٧٤هـ).

وسائل الشيعة (= تفصيل، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة)، محمّد بن حسن حر عاملي، (١٠٢٢ ـ ١٠٢٢ هـ).

وسيلة الشراين، سيّد ابراهيم زنجاني.

وقاه الوقاء بأخبار دار المصطفى، على سمهودي، (٨٢٤ ـ ٩٩١ م.).

وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، احمد بن محمّد بن ابوبكر بن خلكان، (٥٠٨ ـ ٩٨١ هـ).

وقعة صفين، تصرين مزاحم بن سيّار منقرى، (م: ٣١٢ هـ).

الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبي، (م: ٢٢٦هـ).

عدية الزائرين ويهجة التَّاظِرين، شيخ عباس قمى.

acc H

يناميع المودة لذوى القربي سليمان قندوزي حظى، (م: ١٢٧٠ه). و منابع بسيار ديگر كه در پاورقي ها نام آنها آمده است.

